



محتللت

هفته نامه خبری، تحلیلی / سال نهم / شماره سیصد و نود و دو / ۲۱ اسفند ۱۳۹۶ / ۳۲۴ صفحه / ۱۲۰۰ تومان

گفت و گوهای آخر سال

پرونده ویژه مثلث درباره حضرت آیت الله خامنه ای در ۴۰ سالگی انقلاب اسلامی

معمار ایران جدید

گفت و گوهایی درباره رهبر انقلاب

غلامعلی حداد عادل
رهبری هیچ گاه راه بازگشت را نبسته اند

عباس عراقچی
نگاه رهبری به برجام تاکتیکی بود

محمد حسین صفارهرندی
رییس دولت های قبلی نسبت به حمایت های رهبری شاکرتر بودند

حسین دهقان
رهبری خواسته های عامه جامعه را نمایندگی می کند

ناگفته های سید محمد حسن خامنه ای از رهبری
روایت برادر از برادر

ویژه های سالنامه مثلث

پرونده هایی درباره اصول گرایان / اصلاح طلبان، اعتدال گرایان، احمدی نژاد / سرنوشت برجام، اغتشاش های دی ماه، شکست داعش / ترامپ، اقتصاد در سال ۹۶، لاتاری / به وقت شام، عملکرد فدراسیون مهدی تاج و ستایش / به رسمیت نشناختن ورزشکاران رژیم صهیونیستی

احمدی نژاد
آوار شد روی رئیسی
گفت و گو با محمد رضا باهنر

به دولت روحانی گفتیم از آلماتی ۲ عقب نشینی نکنید
گفت و گو با علی باقری

۹ میزگرد

سالنامه مثلث درباره سیاست خارجی فرهنگ و اقتصاد

همراه با نوشته ها و گفته های از:

غلامرضا مصباحی مقدم / احمد میدری / محمدعلی ابطی / عباس عبدی / محمد رضا میرتاج الدینی / ابراهیم متقی / عباس سلیمی نمین / محمد حسین مهدویان / مصطفی هاشمی طبا / عبدالله گنجی / امیررضا واعظ آشتیانی / نعمت الله فاضلی / بهمن شریفزاده / احمد حاتمی یزدی / نصرت الله تاجیک / جواد منصور / محمدعلی حسینی / محمد امین قانع / امیرعلی ابوالفتح / طیبه سیاوشی / جواد طوسی / اکبر نبوی / ارش خوشخو / نادر صادقیان / خسرو نقیبی / محسن مهدیان / امیرحسین ثابتی / سجاد سالک / امیر ابراهیم رسولی / امیرحاج رضایی / بهمن فروتن / پژمان زاہر

سالنامه ۹۷ محتللت



شرکت نفت ایرانول



کیفیت را با روغن موتورهای ایرانول تجربه کنید

تلفن واحد فروش: ۸۸۲۱۲۹۹۹

www.iranol.ir

یک روزه

اعطای تسهیلات با نرخ



سرمایه همراه گذاری **آمید ۲**

واریز سود بصورت ماهیانه

نرخ سود علی الحساب ۷.۱۵

نرخ سود تسهیلات اعطایی ۱۰٪

مدت باز پرداخت تسهیلات تا سقف ۳۶ ماه

پرداخت تسهیلات تا سقف ۷۰٪ مبلغ سپرده افتتاح شده

• مرکز ارتباط با مشتریان: ۰۲۱-۸۹۵۳۹۵۹۵

اقتصاد مقاوم



طرح حاتم: اعطای تسهیلات ارزان قیمت برای خرید

کالای با کیفیت ایرانی

تسهیلات تا سقف ۱۵۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال

مدت بازپرداخت ۳۶ ماهه

نرخ سود تسهیلات ۱۵٪



بانک انصار
میکرو خدمات مشتریان ۰۹۶۴۰۰
www.ansarbank.ir
AnsarBank
@Ansar_Bank



فکره‌های قرآنی
این چند کتاب

پارسی
اجتماعی



طلاق چرایی و چگونگی

تو یسئله و عیاس یسئله بده
ناشر: پژوهشگاه قرآن و حدیث
بیشتر
۱۲۶ صفحه



در آمدنی بر پیشگیری از اعتیاد بارویکرد اسلامی

نویسندگان: عیاس یسئله و
محمد رضا کیر مرئی
ناشر: سازمان چاپ و نشر
دارالحدیث
۲۴۵ صفحه

مشروبات الکلی، قمار و آثار زیانبار آن

نویسنده: محمد مرئی | ناشر: زمین سبز | تعداد جلد: ۲۲۰
کندام عقل سلیم را می‌شاید که غذای خوش طعم و گوارا را رها کند و به تناول غذای فاسد و کپک‌زده رو آورد و اشتغال موجب آرامش و روزی حلال را با عمل بی‌فایده، نادمی و خانمان‌سوز معاوضه کند؟ از نظر اسلام غذای مناسب باید دو ویژگی داشته باشد و آن دو ویژگی، حلال بودن و طیب بودن است و اینگونه است که خوردن غذاها و آشامیدن نوشیدنی‌ها با سرشت اولیه و الهی انسان هماهنگ شده و موجب رشد و سلامتی بدن و حتی پاکیزگی روح و جان انسان می‌شود و حلال بودن اسباب زندگی و از جمله غذا در گرو کسب و کار سلامت است.



شراب چیست و در زمره کدام نوشیدنی‌ها قرار می‌گیرد؟ شراب کجاست «عقل را زایل می‌کند» و عاقل هزاران جرم و جنایت در اجتماع گشته و سلامتی افراد را با خطر مواجه می‌کند و چرا زندگی مردمی که به هوای کسب ثروت باد آورده به سمت قمار می‌روند بر باد می‌رود؟ کارشناسان معتقدند بیشتر مزدم در صراط اثرات الکل بر بدن هیچ گونه اطلاع نمی‌دارند، یا اطلاعاتشان بسیار محدود است و بعضی حتی آن را سخت می‌دانند. به گواهی دانش گسترده امروز، الکل به همه بدن به‌ویژه دستگاه گوارش، زبان می‌رساند و ریشه بسیاری از بیماری‌های خطرناک در بدن انسان است. تکلیف قماربازی و علاقه‌مندان به این کار باطل نیز مشخص است.

کتاب «مشروبات الکلی، قمار و آثار زیانبار آن» با نگاهی به تاریخچه شرابخواری و قمار، اثرات مخرب این دو گناه بزرگ و زیان‌رسان را از نظر اقتصادی، معنوی و... بیان می‌دارد و با تفکر در خصوص آثار و عواقب سوء فاشی از این دو عمل توجیه مخاطب را به دام‌های ظاهری شراب و قمار جلب می‌کند.

محتلت



رهبری هیچ گاه راه بازگشت را نبسته اند

غلامعلی حداد عادل

نگاه رهبری به برجام تاکتیکی بود

سیدعباس عراقچی

محتلت

من هیچ تعهدی به اصلاح طلبان ندادم

کاظم جلالی



رئیس دولت‌های قبلی نسبت به
حمایت‌های رهبری شاکرتر بودند

محمدحسین صفارهرندی

محتلت



احمدی نژاد آوار شد روی رئیس

محمد رضا باهنر



رهبری خواسته‌های عامه جامعه را
نمایندگی می‌کند

حسین دهقان

محتلت

روایت برادر از برادر

سید محمد حسن خامنه‌ای

به دولت روحانی گفتم از آلمانی ۲
عقب نشینی نکنید

علی باقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَكَلَّمَكَ جَعَلْنَاكَ أُمَّةً وَسَطًا لِنُكَلِّمَ شُهَدَاءَ عَلِيٍّ النَّاسِ
وَيُكَلِّمَ الرَّسُولَ عَلِيَّكَمُ شَهِيدًا

هفته‌نامه سیاسی، فرهنگی با رویکرد خبری، تحلیلی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مصطفی آجورلو

سردبیر: سعید آجورلو

سال ۱۳۹۷ مبارک باد

پرونده ویژه

۶۰۱-۱۰۶



سیاست

۶۷۱-۱۸۹



سیاست خارجی

۲۱۳-۱۹۰



جلوه‌هایی از استقامت ملت

حلول سیال جدید را به همهٔ مسلمین جهان خصوصاً ملت قهرمان ایران و قشرهای مختلف ملتمان، و آن کسانی که در جبهه‌ها دارند برای اسلام خدمت می‌کنند، کسانی که در پشت جبهه‌ها خدمت می‌کنند و خانوادهٔ شهدا و خود معلولین و وابستگانشان و به همه تبریک عرض می‌کنم. ان شاء الله این سال، سال مبارکی باشد برای مسلمین جهان و خدای تبارک و تعالی مقدر بفرماید که دست این ابرقدرتها و کسانی که به آنها مرتبط هستند قطع بشود و مردم دنیا با آرامش زندگی کنند.

همهٔ گرفتاریهای جهان مال این قدرتهای بزرگی است که ادعای کنند که ما برای صلح این کارها را میکنیم. اینهمه جنایت می‌کنند، اینهمه کشورها را به خون می‌کشند و ادعا می‌کنند که ما نمی‌توانیم ببینیم که حقوق بشر از بین می‌رود. اینها ادعایی است که آنها می‌کنند که هیچ واقعیت ندارد، بلکه خلافش واقعیت دارد و مسلمین در غفلت هستند، مستضعفین جهان غفلت دارند. این بارقه‌ای که در ایران پیدا شد اگر چنانچه ملت‌های سایر کشورهای مسلمین به اینجا ملحق بشوند و همه با هم دست به هم بدهند و در مقابل اینهمه جنایاتی که به بشر و بشریت می‌شود، بایستند کارها اصلاح می‌شود، لکن مع‌الأسف نشده است این کار و نمی‌دانم که چه خواهد شد. و من امیدوارم که خدای تبارک و تعالی به ما قدرت

تحریریه:

دبیر تحریریه: مصطفی صادقی

سیاست: مصطفی صادقی (دبیر) - علی حاجی ناصری - امید کرمانی - حنیف غفاری

بین‌الملل: سعیده سادات فهری (دبیر)

اقتصاد: محمدمهدی صدرزاده (دبیر)

دبیر: افشین خماند (دبیر)

ورزش: مهدی ربوشه (دبیر)

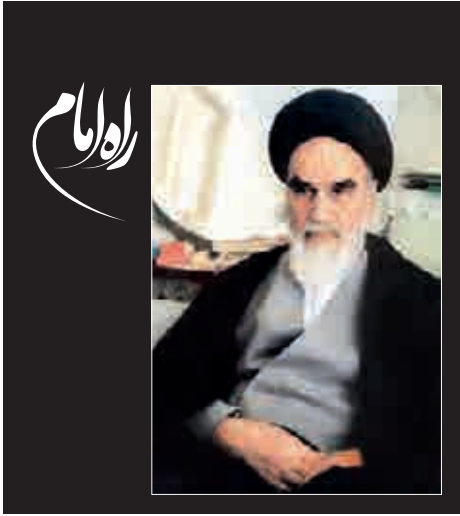
فکر نو: علی حاجی ناصری (دبیر)

فرهنگ: امیر خوش صحبتان (دبیر)

بازار: محمد شکراللهی (دبیر)

مشاور هنری: نیما ملک نیازی

مثلث: هفته‌نامه‌ای خبری، تحلیلی است که سعی دارد روایتی منصفانه و عادلانه از واقعیت‌ها ارائه دهد. نامش تمثیل و اشاره‌ای است به سه ضلع استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی. مرامش تقویت گفتمان انقلاب اسلامی، چارچوبش اسلام، انقلاب، امام و رهبری، آرمانش گسترش و سیادت اسلام‌خواهی در سراسر جهان و عزت مسلمانان، توسعه و پیشرفت ایران اسلامی و رفاه مردم شریف ایران و رونق گرفتن عدالت، مرزش رواداری و تألیف قلوب اهالی انقلاب و ایستادگی در برابر مقابلان گفتمانی و عملی نظام و سیاق و مشرب‌مان نجابت قلم و روزنامه‌نگاری مومنانه و تلاش در جهت رونق گرفتن سنت گفت‌وگو میان فرهیختگان و نخبگان کشور است. امیدواریم که در روایت‌مان صادق، بر مرام‌مان مستمر و دائم، بر چارچوب‌مان مستقر، بر آرمان‌مان مومن، بر مرزهایمان مراقب و هوشیار و بر سیاق‌مان استوار بمانیم.



حرر روحان
 حلال حدك
 محمد رسول الله
 صلوات الله عليه
 يا مقلب الدنيا
 يا ذا الجلال والإكرام

استقامت بدهد، امروز استقامت لازم است. پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم- نگران بود راجع به این که آیا ملتش استقامت می کنند یا نه؟ تا آن حد که در روایت است که فرموده کَهَشِيبَتِنِي سُورَةُ هُودٍ [۶] برای این آیه ای که آمده است کَهَفَاشْتَقِمُ کَمَا امْرُتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ [۲] ادر عین حال که این آیه در سوره دیگری هم -سوره شوری هم- آمده لکن آن ذیل را ندارد، سوره هود که این ذیل را دارد فرموده است. این به نظر می رسد که نگران بوده است از این که ملتش و امتش مبادا خدای خواسته استقامت نکند. باید ملت ایران، دولت ایران، ارتش ایران، سپاه پاسداران ایران، همه قشرهای ایران توجه کنند که استقامت در مقابل ظلم، در مقابل این قدرتهای بزرگ از اموری است که امر شده است، استقامت در مقابل دشمن است.

جامعه شناسی
 ۲۱۴-۲۳۳



بین الملل
 ۲۴۴-۲۶۷



فرهنگ
 ۲۶۸-۲۹۹



طراح جلد: مصطفی مرادی

منتلت

معماری ایران جدید

شماره پیامک: ۳۰۰۰۴۱۱۷۱۱

با تشکر از: دکتر دارابی - دکتر آبتال ابراهیمی - دکتر عیسی رضایی
 مهندس صدوقی حسین محمد پورزند - محمدابراهیم محمد پورزند
 حسین مجاهدی - حاج آقا توکلی - علیرضا حسن زاده - هادی انباردار

سازمان آگهی ها: تلفن: ۰۹۱۲-۸۵۰۵۸۴۸
 چاپ: هنر سرزمین سبز - پردازش تصویر رایان
 توزیع: نشر گستر امروز
 نشانی: تهران، خیابان شهید عباسپور (توانیر)، خیابان نظامی گنجوی، کوچه پناه،
 پلاک ۱۹
 تلفن: ۸۸۱۹۸۲۰۷

گرافیک و صفحه آرایی: فاطمه قنایی - علی آجورلو
 افشین جم و محمد محمودی
 پردازش تصاویر: هومن سلیمیان
 عکس: عدنان جعفری
 ویرایش: ژیل شاکری - امیر عزیز، نرگس حاجیلو و فاطمه پورمهر
 مدیر مالی: محمدرضا پالیزدار
 سازمان آگهی ها: محمد شکراللهی
 بازرگانی و بازاریابی: محمدعلی آجورلو
 امور اداری: علیرضا اسداللهی - علی اکبر پیمانی
 انفورماتیک: شهرام زحمتی
 ناظر چاپ: بابک اسکندرنیا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَالَّذِي جَعَلَ مِنَ
النَّارِ سَمُوكًا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْقَمَرَ نُورًا
وَالَّذِي جَعَلَ
النَّجْمَ دُرًّا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْجِبَالَ أَوْدَانًا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْبَحْرَيْنِ مِزَاجًا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْمَاءَ حَلِيمًا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْأَرْضَ رِجًّا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْجِبَالَ رِجًّا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْبَحْرَيْنِ مِزَاجًا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْمَاءَ حَلِيمًا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْأَرْضَ رِجًّا

میتلت



ایران در سال ۱۳۹۶

۱ مخاطب‌پایدها

بخشی از متن حکم تنفیذ دوره دوم ریاست جمهوری حسن روحانی: «همت خود را متوجه استقرار عدالت، و جانب‌داری از محرومان مستضعف و اجرای احکام اسلام ناب، و تقویت وحدت و عزت ملی، و توجه به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های عظیم کشور، و صراحت در بزرگداشت ارزش‌ها و مبانی انقلاب اسلامی نمایید.»



۲ غم سردار

در سال ۹۶ حاج قاسم سلیمانی برای همه دنیا پیام آور شادی و خوش‌ترین خبر ممکن بود، سردار سلیمانی از پایان داعش خبر داد و از تمام شدن آن پرچم‌های سیاه اما در همین سال بدترین خبر ممکن به سردار رسید؛ مرگ پدر؛ پدری که در عمر پرپرکت از دل روستای محروم قنات ملک دلاورمردی چون حاج قاسم را تربیت کرده بود.

۳ تکمیل در شهر

دوران خدمت محمدباقر قالیباف بعد از ۱۲ سال کار و مدیریت جهادی در شهرداری تهران در روز تولدش پایان یافت و شهر تهران دوران تازه‌ای در مدیریت شهری را تجربه می‌کند، دورانی محسن هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس شورای شهر و محمدعلی نجفی به عنوان شهردار فعالیت می‌کنند.

۴ هاشمی دیگر

سرانجام تکلیف اعضا و رئیس جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام مشخص شد و آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی بر مستندی که رئیس فقید آن یعنی آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی حدود ۲۲ سال بر آن تکیه زده بود، می‌نشیند. آیت‌الله هاشمی شاهرودی پیش از این ریاست قوه قضاییه را برعهده داشتند.

۵ ماجرای نیمروز

کوردل‌ها کورکورانه آمدند، آن‌هایی که جز قتل و کشتار نمی‌شناختند، آن‌هایی که پرچم‌های سپاهشان دل‌هایشان را سیاه کرده بود، آمده بودند که به خیال باطل خود امنیت کشوری را زیر سوال ببرند که خود مظهر آرامش است، در آن نیمروز؛ سربازان وطن به جنگ داعشی‌ها رفتند و...

۶ میهمان تهران

در سال ۹۶ تهران میهمانان نامدار بسیاری از میان مردان سیاست داشت؛ از اردوغان رئیس‌جمهور ترکیه تا نخست‌وزیر عراق، از بوریس جانسون وزیر امور خارجه انگلیس تا وزیر امور خارجه فرانسه اما شاید مشهورترین میهمان سیاسی تهران ولادیمیر پوتین بود رئیس‌جمهور مقتدر کشور روسیه.

۷ سلفی زشت

میهمان خانم موگرینی بود و محل میزبانی مجلس اما آن چه فاجعه بود، آن چه تلخ بود؛ نحوه مواجهه با میهمان بود، آن‌هایی که عجله داشتند، آن‌هایی ذوق کردند، آن‌هایی که می‌خواستند در عکس باشند؛ همه و همه بدترین سلفی سال را رقم زدند، سلفی زشت.





جهان در سال ۱۳۹۶

۱ مثلث شیطان

این عکس در انتزاعی ترین شکل ممکن می تواند عنوانی داشته باشد مثل مثلث شیاطین یا اتحاد آن ها؛ شکل وهم انگیز آن خیر از رویاهای خام سیاستمدارانی دارد که پوپولیسیم را با نوعی جنون در هم آمیخته اند و یا به هرکجا می گذارند چیز شمر چیزی ندارند؛ ترامپ و رهبران عربستان در سودای ناتوی عربی هستند.

۲ موشک اون

کره شمالی ششمین آزمایش هسته ای خود را انجام داد که قوی ترین آزمایش موشکی این کشور بود. کیم جونگ اون، رهبر کره شمالی اعلام کرد که آزمایش موفق موشکی نشان داد که می تواند به هر مکانی در ایالات متحده ضربه بزند. ترامپ هم تهدید کرد که اگر مورد حمله قرار بگیرد کره شمالی را کاملاً منهدم می کند.

۳ ورود ماگرون

امانوئل ماگرون، شخص میانه رو حامی اروپا با فاصله زیاد از مارین لوپن، نامزد راست گرای تندرو در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد و توانست در راس جنبش خود موسوم به «به جلو» دو حزب حاکم بزرگ در فرانسه یعنی سوسیالی ها و جمهوری خواهان را برای نخستین بار از ایزبه کنار بزند.

۴ شرم نوبل

ارتش میانمار حملاتی به روستاهای روهینجا داشت. بیش از ۶۵۰ هزار تن از مسلمانان روهینجا از میانمار به بنگلادش گریختند. سازمان ملل این اقدام ارتش میانمار را «پاکسازی نژادی» خواند و کمیساری ای ارشد سازمان ملل نیز از کشتار دسته جمعی در میانمار صحبت کرد. دفاع آن سان سوچی برنده جایزه صلح نوبل منتقدان بسیاری داشت.

۵ کابوسی کاتالان

خواست کاتالونیا برای استقلال از اسپانیا اروپا را به لرزه در آورد. همه پرسی استقلال کاتالونیا به رغم هشدارهای دولت مرکزی اسپانیا مبنی بر مغایرت آن با قانون اساسی، برگزار شد. نیروهای پلیس در این روز تلاش کردند جلوی رای گیری را بگیرند و گاهی علیه مردمی که رفتاری مسالمت آمیز داشتند، به زور متوسل شدند. این برخورد بعد از رای گیری هم ادامه داشت.

۶ بازی خوری

همه چیز روتر از آن بود که نیاز به تفسیر داشته باشد عربستان سعودی، با فراخواندن سعد الحریری، نخست وزیر لبنان به ریاض و مجبور کردن وی به استعفا، بحران سیاسی در لبنان به وجود آورد. ولی در نهایت با پا درمیانی های برخی بازیگران بین المللی الحریری استعفا خود را پس گرفت.



۶ پایان موگابه

رابرت موگابه ۹۳ ساله پس از ۳۷ سال حضور در قدرت استعفا کرد. این اقدام وی پس از آن صورت گرفت که ارتش و حزبش پشت او را خالی کردند. موگابه ابتدا یک رهبر انقلابی و محبوب بود که ضد استعمار بریتانیا مبارزه می کرد اما از زمانی که قدرت را به دست گرفت، از چرخش قدرت در کشورش جلوگیری کرد.



۲ پایان شب سیاه

فرمانده نیروی قدس سپاه در پیامی به محضر مقام معظم رهبری با اعلام پایان سیطره شجره خبیثه داعش، رهبری حکیمانه ایشان و پایداری ملت، دولت، ارتش و نیروهای مردمی عراق و سوریه و مجاهدین و شهدای مدافع حرم از دیگر کشورهای اسلامی را عامل پیروزی جبهه مقاومت دانست. این خبر یعنی پایان وحشت و ترس و اشک و خون ...



۳

۲



۵

۴



۷

۸



ورزش در سال ۱۳۹۶



۱ عزت پهلوانانه

حضرت آیت الله خامنه‌ای با تحسین اقدام علیرضا کریمی، کار بزرگ او را از نسخ کار پهلوانان نامداری همچون پوریای ولی دانستند: «من از اینکه نشان دادید جوانی از جوانهای ما حاضر است برای یک هدف بزرگ و بلند پا بر روی نفس خود بگذارد و از حق قطعی و قهرمانی مسلم صرف نظر کند، واقعا احساس عزت کردم.»

۲ گروه شاید مرگ

مراسم قرعه کشی جام جهانی ۲۰۱۸ برگزار شد و در حالی که کافوستاره سابق تیم ملی برزیل و باشگاه آث میلان گوی را بیرون آورد، معلوم شد که سخت ترین گروه ممکن نصیب کارلوس کی روش و شاگردانش شده است، مادر جام جهانی قرار است با آسیا، پرتغال و مراکش بازی کنیم... شاید گروه، گروه مرگ نباشد.



۳ قهرمانی پروفیسور

برانکو ایوانکوویچ بالاخره قهرمانی در لیگ ایران را تجربه کرد، او که پرسپولیس را در بدترین شرایط تحویل گرفت، کام به کام تیم را پیش برد و تیمی ساخت که در فوتبال ایران کمتر نظیر دارد، برانکو و تیمش جدا از این که خوب نتیجه گرفتند از نظر سبک بازی هم بسیار زیبا و چشم نواز بودند.

۴ یک پلنگ

بردن حسن یزدانی رفته رفته برای کشتی گیران جهان تبدیل به یک ارزو می شود، یزدانی کشتی را چنان پرشور و دلاورانه شروع می کند که هیچ کس دوست ندارد کشتی او به پایان برسد. پلنگ جویبار بعد از طلای المپیک در مسابقات جهانی پاریس هم طوفانی راه انداخت...



۵ آشنای نابغه

همه چیز به سرعت اتفاق افتاد. تا چند روز قبل در فوتبال ایران هیچ شناختی از سامان قدوس وجود نداشت اما وقتی اولین بازی ها را برای تیم ملی انجام داد به یک باره همه عاشق او شدند، سامان قدوس سال بسیار موفقی داشت بهترین مهاجم لیگ سوئد شد و بعد هم آرسن ونگر از او تعریف کرد.

۶ انتخاب باقیام

در انتخابات کمیته ملی المپیک، کیومرث هاشمی برای تعیین جایگزین خود اعلام کرد با توجه به اینکه فقط یک نامزد داریم، هرکس موافق رئیس شدن اوست قیام کند. اعضای مجمع از جا برخاستند تا صالحی امیری بدون رأی گیری به عنوان رئیس کمیته المپیک انتخاب شود.



فرهنگ در سال ۱۳۹۶

۱ مهتاب گم شد

حاج علی خوش لفظ جانباز ۷۰ درصد دفاع مقدس پس از تحمل سال‌ها رنج جانبازی به شهادت رسید. «وقتی مهتاب گم شد» عنوان کتاب خاطرات این شهید است که پیش‌تر مورد عنایت رهبری انقلاب هم قرار گرفته و قاسم سلیمانی نیز در خصوص آن دل‌نویسته‌ای دارد که در آن از شوقش برای شهادت می‌گوید.

۲ افتخار ابراهیم

«من فیلمساز وابسته و فیلمساز این نظامم. من افتخار می‌کنم از کسانی حرف می‌زنم که باورش‌شان دارم. من سی سال است روی این سن می‌ایم و می‌روم. افتخار می‌کنم برای مدافعان حرم فیلم ساختم. افتخار می‌کنم از بچه‌های سپاه و حاج قاسم سلیمانی جایزه گرفتم...» ابراهیم حاتمی‌کیا حرف ناگفته‌ای نگذاشت.

۳ درس دوربینی

«می‌خواستیم آقای دوربینی را نشان ندهند اما آن هفته بیشتر از همیشه نشانش دادند؛ ماکاهی با خدا کشتی می‌گیریم.» پس از ماجرای برخورد با آقای دوربینی در پخش زنده تلویزیونی حاج آقای قرآنی از این ماجرا هم یک کلاس درس دیگر ساخت، او به همه ما یاد داد که هیچ‌کس از اشتباه‌بری نیست اما مهم این است که پس از اشتباه چه کار کنیم.

۴ دومینوی رسوایی

تجاوز و سوءاستفاده جنسی «هاروی واینستین» تهیه‌کننده مشهور و قدرتمند هالیوود به هنرپیشگان زن چندروزی در صدر اخبار رسانه‌های آمریکایی و بین‌المللی قرار گرفت اما پس از آن ماجرا بسیار بالاتر گرفت و پای بسیاری از نامداران هالیوود از جمله کوین اسپیسی را وسط کشید.

۵ نویسنده غربی-شرقی

«کازو ایشی گورو» برنده صد و دهمین جایزه نوبل ادبیات در سال ۲۰۱۷ شد و جایزه ۸ میلیون کرونی (برابر ۷۴۰ هزار پوند) را دریافت کرد. او یکی از مطرح‌ترین نویسندگان انگلیسی‌زبان ادبیات داستانی است و تاکنون چهار بار با کتاب‌های «هنرمندی از جهان شناور»، «بازمانده روز»، «وقتی یتیم بودیم» و «هرگز رهایم مکن» نامزد جایزه «من بوکر» شده است.



جامعه در سال ۱۳۹۶



۱ دل لرزه

زلزله بیش از هفت ریشتری ۲۱ آبان استان کرمانشاه، یکی از شدیدترین زمین لرزه‌های غرب ایران در صد سال گذشته بود متأسفانه در این زمین لرزه بزرگ صدها نفر از هموطنان ما به‌ویژه در سرریل ذهاب جان خود را از دست داده و هزاران نفر زخمی شدند؛ صدها خانوار نیز خانه و کاشانه خود را از دست دادند. اما مردم ایران در این آزمون هموطنان خود را تنها نگذاشتند...

۲ تا ۵۰۰۰

یک بار در مصاحبه تلویزیونی از حسن روحانی سؤال شد «می‌دانید قیمت دلار ۴۷۵۰ تومان شده است؟» که وی پاسخ داد: «نه! قیمت دلار آنقدر نیست و شما (مجری) نرخ تعیین نکنید... البته مدتی بعد دلار به آن قیمت هم رسید و حتی از آن هم عبور کرد، هر چند بعد از آن بادستگیری چند واسطه کمی کنترل شد.»

۴ در محاصره

آن شب که در تهران برف آمد؛ همه غافلگیر شدند، همه یعنی همه آن‌هایی که قرار بود نگذارند مردم در حادثه‌ای از این دست دچار مشکل شوند همه غافلگیر شدند، مردم در برف ماندند، در جاده‌ها روز را به سر رساندند و بعد از آن هم از خودشان پرسیدند مدیریت بحران یعنی چه؟

۶ اعتراض معیشتی

مشکلات معیشتی در تمام سال ۹۶ باعث شده بوده که خیلی‌ها لب به اعتراض بکشایند، از سپرده‌گذاران بانک‌های دارای مجوز تا مردمی که به گرانی معترض بودند و کارگران همه و همه صدایی بود که باید شنیده می‌شد؛ درست است فرصت جویان اغتشاش آفریدند اما صدای مردم نباید گم شود.



۵ بار امالت

هواییمای مسافری تهران- یاسوج با بیش از ۶۰ سرنشین در منطقه سمیرم اصفهان سقوط کرد. در ساعت ۵:۰۸ هواییمای فرودگاه مهرآباد را به مقصد یاسوج ترک کرد و در ۱۴ مایلی فرودگاه یاسوج از صفحه مرکز کنترل فضای کشور حذف شد.





۲ مدافع وطن

شهید محمد حسین حدادیان بسیجی جوانی بود که روز ۳۰ بهمن امسال در شب شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) ابه دست اغتشاشگران در خیابان پاسداران تهران به شهادت رسید. این شهید بزرگوار یکی از خادمان جوان هیات رایبه العباس در امامزاده علی اکبر (ع) چیدر بود.

۲



۶



۳



۴

۷ آتش شرقی

خبر، غافلگیرکننده بود. نفت کش سانچی، با یک کشتی باری غول پیکر چینی برخورد کرد و پس از هشت روز سوختن، به همراه ۳۳ نفر از سرتشینانش غرق شد و کام همه ایرانیان را تلخ کرد. با غرق شدن نفتکش سانچی و قطعی شدن مرگ دلخراش خدمه، انتقادات زیادی نسبت به برخی تعلل‌های صورت گرفته برای رسیدگی سریع به این ماجرا مطرح شد.

۷



دنیای نو





سال ۹۶ و جهان در آشوب

سال همکاری، رقابت و تعارض

یادشده، زمینه‌های افزایش بحران و تضادهای دیپلماتیک - راهبردی کشورهای منطقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر و فراگیر می‌سازد.

۱. تداوم محدودیت‌های اقتصادی و راهبردی ایالات متحده علیه ایران

دونالد ترامپ در سال ۱۳۹۶ تمامی تلاش خود را برای اعمال فشارهای سیاسی، امنیتی و راهبردی علیه ایران به کار گرفت. ترامپ در صدد بود تا محدودیت‌های جدیدی را در ارتباط با قابلیت‌های موشکی و موفقیت منطقه‌ای ایران اعمال کند. اگرچه برخی از دیپلمات‌ها و مقامات اجرایی ایران امیدوار بودند که تضادهای راهبردی آمریکا با ایران کاهش یابد، اما واقعیت‌های رفتاری آمریکا در پاییز و زمستان ۱۳۹۶ بیانگر روابطی سرد و محدودیت‌های پایان‌ناپذیر ایالات متحده در برخورد با ایران بوده است.

انگیزه ترامپ و گروه محافظه‌کاران در سیاست خارجی آمریکا برای مقابله و محدودسازی قدرت ایران پایان نخواهد داشت. دیپلماسی آمریکایی را می‌توان به‌عنوان بخشی از سازوکارهایی دانست که زمینه اعمال محدودیت‌های راهبردی بیشتر علیه ایران را امکان‌پذیر

خاورمیانه عربی و آسیای جنوب غربی قرار دارد. طبیعی است که چنین نشانه‌هایی به‌گونه اجتناب‌ناپذیر بر فرآیند کنش دیپلماتیک و راهبردی سیاست خارجی ایران تأثیر به‌جامی‌گذارد.

اصلی‌ترین موضوعاتی که حوزه سیاست خارجی و امنیت ملی ایران در سال ۱۳۹۶ را تحت تأثیر قرار داد، می‌توان از موضوعاتی همانند بحران امنیتی سوریه، افول مرحله‌ای داعش در سوریه و عراق، ناکامی دونالد ترامپ برای خروج از برجام، اعمال تحریم‌های اقتصادی جدید علیه ایران در چارچوب قانون کانتسا، چندجانبه‌گرایی ایران، روسیه و ترکیه در روند مقابله با داعش، تداوم تضادهای ایران و عربستان، فراندوم در اقلیم کردی و در نهایت می‌توان از ورود ایالات متحده به فضای «براندازی ساختار سیاسی ایران» در برابر الگوی پیشین معطوف به «تغییر رفتار ایران» یاد کرد. هر یک از موضوعات

ابراهیم متقی

استاد دانشگاه تهران



سال ۱۳۹۶ شاهد تداوم نشانه‌های بحران، بی‌ثباتی و تعارض در فضای منطقه‌ای و بین‌المللی بودیم. امنیت‌سازی در شرایط بحران، کار دشوار و پرمخاطره‌ای خواهد بود. علت اصلی تداوم بحران را باید در بی‌ثباتی‌های سیاسی و تغییراتی دانست که محیط منطقه‌ای با آن روبه‌رو شده است. بسیاری از نشانه‌های سال‌های قرن ۲۱ با دوران بعد از جنگ اول جهانی هماهنگی دارد؛ دورانی که «هالت کار» از آن به‌عنوان سال‌های بحران نام برد. بخش قابل توجهی از فرآیندهای بحران‌ساز منطقه‌ای و بین‌المللی در حوزه

«چندجانبه‌گرایی» به‌عنوان یک رویکرد کلان نسبت به محیط خارجی می‌نگرد. باتوجه به چنین فرایندی می‌توان تأکید داشت که همکاری‌های ایران و روسیه ماهیت منطقه‌ای، تاکتیکی و عملیاتی دارد. چنین نشانه‌هایی از همکاری‌های دفاعی و امنیتی را می‌توان به‌عنوان پاسخی نسبت به تهدیدات فراروی کشورهایی همانند ایران و روسیه تلقی کرد. ایران و روسیه گروه‌های تکفیری و داعش را به‌عنوان نیروهای برهم‌زننده ثبات منطقه‌ای دانسته و تلاش کردند تا شکل جدیدی از روابط همکاری جویانه برای مقابله با تهدید مشترک را در دستورکار قرار دهند.

همکاری‌های تاکتیکی ایران و روسیه، منجر به افزایش حمایت نسبی مقامات دیپلماتیک و راهبردی این کشور از ایران در فضای سیاست بین‌الملل گردید. در سال ۱۳۹۶ روابط ایران و روسیه به‌گونه تدریجی ارتقا پیدا کرده و از سطح عملیاتی و تاکتیکی، به‌عرصه‌های سازنده‌تری رسیده است. به‌طور مثال در روند آزمایش موشکی فوریه ۲۰۱۷ ایران، مقام‌های آمریکایی به‌ویژه وزیر دفاع و مشاور امنیت ملی ایالات متحده، واکنش جدی نشان دادند، درحالی‌که لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه به این موضوع اشاره داشت که فعالیت موشکی ایران نقض قطعنامه ۲۲۳۱ محسوب نمی‌شود. در حالی‌که وزرای امور خارجه کشورهای اروپایی و مقامات امنیتی آمریکا بر ضرورت تحریم‌های جدید علیه ایران برای محدود کردن فعالیت‌های موشکی جمهوری اسلامی تأکید کردند.

۴. راستی‌آزمایی هسته‌ای و گزارش‌های آمانو از شفافیت هسته‌ای ایران

آخرین گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ارتباط با پایبندی ایران به برنامه جامع اقدام مشترک در فوریه ۲۰۱۸ منتشر شد. در تمامی گزارش‌های آژانس، همواره بر مشارکت و تأیید برنامه‌های هسته‌ای ایران براساس برنامه جامع اقدام مشترک تأکید شده است. اگرچه نیکی هیلی، نماینده آمریکا در سازمان ملل تلاش‌های زیادی به انجام رساند تا بر گزارش آمانو تأثیر به‌جا گذارد، اما واقعیت‌های موجود بیانگر آن است که سفر ۲۶ اگوست ۲۰۱۷ نیکی هیلی به وین و ریزنی‌های هیأت آمریکایی توانست تأثیری در سیاست عمومی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به‌جا گذارد.

ایران، آمریکا و اروپا در سال ۱۳۹۶ از ادبیات اتهامی علیه یکدیگر در ارتباط با برنامه بهره‌گرفته‌اند. اگرچه برخی به این موضوع توجه دارند که اروپا در برابر آمریکا مقاومت می‌کند، اما فشارهای بین‌المللی ترامپ، الگوی جدیدی از کنش رفتاری کشورهای اروپایی در رابطه با برنامه را به‌وجود آورده است. فرانسه طرح جدید ۲۵ ساله برای کنترل قابلیت هسته‌ای و موشکی ایران را ارائه داده است. براساس چنین نگرشی، هرگونه کنش بین‌المللی برای محدودسازی قدرت و قابلیت راهبردی ایران می‌تواند ماهیت دومینو داشته باشد. آنچه را که دونالد ترامپ از آن به‌عنوان نادیده گرفتن روح برنامه توسط ایران نام می‌برد، مبتنی بر نشانه‌ها و اندیشه امنیت جامع است. نگرشی که تلاش دارد تا موضوعات منطقه‌ای و قابلیت موشکی ایران را نیز در فضای مذاکرات راهبردی قرار دهد.

فرآیندهای بین‌المللی موجود بیانگر این واقعیت است که فشار سیاسی و افکار عمومی بین‌المللی علیه ایران در دوران بعد از برنامه کاهش پیدا نکرده است. بسیاری از کارگزاران دیپلماسی هسته‌ای به این موضوع اشاره داشته‌اند که آنان درصدد غیرامنیتی کردن ایران هستند. فضای غیرامنیتی کردن در ادبیات راهبردی و روابط بین‌الملل به‌معنای آن است که تهدید و رویارویی

و در «چشم‌هاوس» به این موضوع اشاره داشت که اگر برجام مطلوبیتی برای پایان دادن به تحریم‌ها برای ایران نداشته باشد، در آن شرایط ایران در سیاست خود نسبت به برجام تجدیدنظر خواهد کرد. بیان چنین رویکردی بیانگر نشانه‌هایی از ناامیدی و ابهام نسبت به سیاست عمومی آمریکا و اروپا در ارتباط با ایران خواهد بود. اگرچه ایران هدف اصلی خود از دیپلماسی هسته‌ای را پایان تحریم‌ها می‌داند، اما آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها با تأکید بر اولین پاراگراف طرح اقدام مشترک، به این موضوع اشاره دارند که «هدف این مذاکرات دستیابی به راه‌حل جامع بلندمدت مورد توافق طرفین است که اطمینان‌یابنده برنامه هسته‌ای ایران منحصراً صلح‌آمیز باقی خواهد ماند و ایران هرگز به‌دنبال دستیابی یا گسترش هیچ‌گونه سلاح هسته‌ای نخواهد بود.» چنین انگاره‌ای منجر به تداوم سازوکارهای محدودسازی قدرت ایران در فضای سیاست بین‌الملل گردیده است. الگوی رفتاری اروپا را می‌توان نشانه‌ای از حمایت و همکاری‌های فراگیر از سیاست عمومی آمریکا دانست. اگرچه آمریکا و اروپا در ارتباط با برجام اختلاف نظر دارند اما آنان برای محدودسازی قدرت و قابلیت‌های ایران، از انگاره‌های نسبتاً یکسانی برخوردارند. تلاش دیپلماتیک ایران هنوز نتوانسته زمینه پایان دادن به تحریم‌های مالی و بانکی برای افزایش تحرک راهبردی ایران در فضای جهانی را امکان‌پذیر سازد.

۳. ائتلاف تاکتیکی ایران و روسیه در بحران منطقه‌ای

در سال ۱۳۹۶ همکاری‌های تاکتیکی ایران و روسیه منجر به نتایج راهبردی در سوریه گردید. ایران و روسیه بدون همکاری یکدیگر نمی‌توانستند معادله قدرت جهت بازسازی ساختار سیاسی سوریه را ترمیم و کنترل نمایند. نقش‌یابی بازگرایانی همانند روسیه در محیط امنیت منطقه‌ای از این جهت اهمیت دارد که زمینه‌های لازم برای تغییر در معادله قدرت را به‌وجود می‌آورد. محوریت اصلی سیاست راهبردی روسیه را باید بهینه‌سازی موقعیت ژئوپلیتیکی کشور از طریق فضای سیاست منطقه‌ای به‌ویژه سوریه دانست.

در این فرآیند، تحرک ژئوپلیتیکی ایران برای مقابله با گروه‌های بنیادگرا همانند داعش و شبه‌داعش در تاریخ امنیت منطقه ماهیت منحصربه‌فردی دارد. روسیه در شرایطی وارد بحران امنیتی خاورمیانه و سوریه شد که نیروهای گریز از مرکز به‌همراه بازگرایان منطقه‌ای موازنه قدرت را تغییر دادند. اگر روسیه در روند بحران امنیتی خاورمیانه نیروی هوایی خود را وارد منازعات منطقه‌ای نمی‌کرد، معادله قدرت در سوریه به‌گونه‌ای تغییر می‌یافت که آینده خاورمیانه، اروپا، آسیای مرکزی و قفقاز را شیخ بنیادگرایی سلفی شکل می‌داد.

در تفکر چندجانبه‌گرایی پوتین، نشانه‌هایی از مشارکت راهبردی با ایران در جهت مقابله با یکجانبه‌گرایی بین‌المللی مشاهده می‌شود. پوتین به ایده

می‌سازد. اگر الگوی رفتاری و ادبیات سیاسی آمریکا در دوران باراک اوباما نشانه‌هایی از «صلح‌سرد» را منعکس می‌کرد در دوران دونالد ترامپ واقعیت‌های نهفته در قالب «جنگ سرد» خود را بازتاب می‌دهد.

جنگ سرد ایجاد شده در روابط آمریکا با ایران بسیاری از ویژگی‌ها و نشانه‌های «روبارویی صلح‌آمیز» که الگوی رفتاری آمریکا در چهار دهه گذشته بوده را منعکس می‌سازد. اگرچه نشانه‌های تضاد در روابط آمریکا و ایران ماهیت پر دامنه داشته اما چنین تضادی در دوران دونالد ترامپ به‌گونه قابل توجهی انعکاس بیشتری پیدا کرده است. ترامپ را می‌توان در زمره پدیده‌هایی دانست که واقعیت‌های نهفته رفتار سیاسی و سیاست خارجی کشورها را آشکار می‌سازد. همکاری‌های ترامپ، اسرائیل و عربستان، عامل اصلی گسترش جنگ سرد آمریکا علیه ایران محسوب می‌شود. هر یک از کارگزاران اجرایی و راهبردی ایالات متحده همانند رکز تیلرسون، جیمز متیس، جیمز دانفورد و مایکل پومپئو را می‌توان به‌عنوان نمادهایی از تفکر راهبردی ترامپ دانست که در مقابله با ایران شکل گرفته است.

انتشار سند امنیت ملی آمریکا در دسامبر ۲۰۱۷ نشانه‌هایی از افزایش تضاد علیه ایران را منعکس می‌سازد. در سند امنیت ملی ترامپ، الگوی رفتار ایالات متحده مبتنی بر نشانه‌هایی از موازنه منطقه‌ای ایران در سیاست امنیتی ترامپ بوده است. در چنین شرایطی آمریکا تلاش دارد تا موقعیت خود را از طریق ائتلاف منطقه‌ای علیه ایران ارتقا دهد. رویکرد منطقه‌ای کارگزاران سیاست خارجی ترامپ، زمینه لازم برای محدودسازی ایران را به‌وجود آورده است. اگر افرادی همانند عادل احمد عبدالجبار و تانیاهاو از ادبیات تهاجمی علیه سیاست منطقه‌ای ایران و در چارچوب کنفرانس امنیتی مونیخ فوریه ۲۰۱۸ بهره‌گرفته‌اند، علت آن را باید در چگونگی تعامل با کارگزاران سیاست خارجی، امنیتی و راهبردی آمریکا در برخورد با «ایران منطقه‌ای» دانست.

محور اصلی محدودیت‌های اعمال شده آمریکا علیه ایران در قالب توانمندی موشکی جمهوری اسلامی و همچنین نقش راهبردی ایران در محیط منطقه‌ای تفسیر و تبیین می‌شود. در این فرآیند، وزرای دفاع و امور خارجه آمریکا، بیشترین ادبیات مقابله جویانه در راستای محدودیت‌های راهبردی علیه ایران را به کار گرفته‌اند. در این فرآیند، اگرچه رکز تیلرسون رویکرد عمل‌گرایانه‌ای نسبت به موضوعات راهبردی خواهد داشت، اما این امر صرفاً به‌عنوان بخشی از سیاست امنیتی آمریکا نسبت به ایران تلقی خواهد شد. طبیعی است که روندهای مربوط به سیاست تحریم و دیپلماسی اجبار دونالد ترامپ در تمامی سال ۱۳۹۶ علیه ایران تداوم یافته است.

۲. تداوم دیپلماسی و تحرک دیپلماتیک ایران برای پایان دادن به تحریم‌ها

اگرچه ساختار دیپلماتیک ایران تلاش قابل توجهی برای پایان دادن به تحریم‌های هسته‌ای ایران در چارچوب برنامه جامع اقدام مشترک به انجام رسانده‌اند، اما واقعیت آن است که ایالات متحده و حتی کشورهای اروپایی تمایل چندانی برای پایان دادن به تحریم‌ها علیه ایران ندارند. همواره مقام‌های اجرایی و سیاست خارجی کشورهای اتحادیه اروپا به این موضوع اشاره دارند که از چارچوب کلی برجام حمایت به‌عمل می‌آورند، اما چنین فرآیندی هیچ‌گونه نتیجه مطلوبی برای اهداف راهبردی ایران ایجاد نکرده است. در این فرآیند معاون سیاسی وزیر امور خارجه ایران در مذاکرات سیاسی با انگلیس

انگیزه ترامپ و گروه محافظه‌کاران در سیاست خارجی آمریکا برای مقابله و محدودسازی قدرت ایران پایانی نخواهد داشت. دیپلماسی آمریکایی را می‌توان به‌عنوان بخشی از سازوکارهایی دانست که زمینه اعمال محدودیت‌های راهبردی بیشتر علیه ایران را امکان‌پذیر می‌سازد

چندانی علیه ایران ایجاد نشود. در حالی که الگوی رفتاری ایالات متحده نشان‌هایی از تزلزل در پایان دادن به تحریم‌ها و اعمال تهدیدات جدیدی علیه ایران را منعکس کند.

گزارش کمیسیون امنیت ملی در اوایل شهریور ۱۳۹۶ نشان می‌دهد که برجام توانسته تأثیر موثری در پایان دادن به تحریم‌های پولی، مالی و بانکی ایجاد کند. با توجه به چنین فرآیندی است که دو سال بعد از تصویب و اجرایی شدن برنامه جامع اقدام مشترک، نه تنها تحریم‌های راهبردی فراروی ایران کاهش پیدا نکرده، بلکه به گونه قابل توجهی نیز افزایش یافته است. علت چنین وضعیتی را باید در ذات معادله قدرت، امنیت و معاهدات حقوقی دانست.

۵. افزایش تضادهای امنیتی عربستان علیه ایران

سیاست امنیتی عربستان در سال‌های گذشته معطوف به مقابله امنیتی و راهبردی با جمهوری اسلامی ایران بوده است. در این فرآیند، عربستان از تمامی سازوکارهای خود برای مقابله با ایران بهره گرفته است. همکاری با قدرت‌های بزرگ، خرید تسلیحاتی، سازماندهی جنگ نیابتی و بهره‌گیری از ادبیات تهاجمی علیه جمهوری اسلامی را می‌توان واقعیت‌های سیاست امنیتی عربستان در ارتباط با ایران دانست. عربستان تلاش دارد تا موازنه قدرت نظامی، هویتی و عملیاتی علیه ایران را گسترش دهد. شکست داعش در سوریه و عراق، تأثیری در سیاست امنیتی عربستان به جا نگذاشته است. عربستان تلاش دارد تا روند مقابله با قدرت تاکتیکی، منطقه‌ای و راهبردی ایران را در دستورکار قرار دهد. چنین روندی در سال ۱۳۹۶ به گونه قابل توجهی گسترش یافته است. روند مقابله عربستان با سیاست‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران نه تنها دارای نشان‌های ایدئولوژیک است، بلکه می‌توان آن را براساس بسیاری از مولفه‌ها و شاخص‌های ژئوپلیتیکی نیز تبیین کرد. عربستان در سال ۱۳۹۶ به سازوکارهای همکاری جویانه امنیتی مستقیم با اسرائیل مبادرت کرده و این امر را به عنوان ائتلافی برای مقابله با ایران قرار داده است. بخش قابل توجهی از خریدهای تسلیحاتی عربستان و کشورهای حوزه خلیج فارس از آمریکا در راستای تحقق «بازدارندگی نیابتی» سازماندهی شده است. فروش شبکه‌های پدافند ضد موشکی تاد به همراه طیف گسترده‌تری از قابلیت‌های نظامی برای عربستان و کشورهای منطقه، می‌تواند نشان‌هایی از بازدارندگی نیابتی یا تهدید نیابتی برای سیاست‌های امنیتی جمهوری اسلامی تلقی شود. عربستان برای تحقق اهداف خود از سازوکارهایی همانند کنفرانس منطقه ریاض بهره گرفته است. اقدامات مثلث تهدید علیه ایران به عنوان بخشی از استراتژی بازی چندجانبه محسوب می‌شود. ارتقای سطح روابط و همکاری‌های تاکتیکی آمریکا با اسرائیل و عربستان علیه نشانگان امنیت ملی ایران، بخشی از راهبرد ترامپ برای محدودسازی نقش منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود. هر یک از بازیگران یادشده، خود نمادی از کنش معطوف به اقتدارگرایی، استبداد و بحران‌سازی را در ذات و الگوی رفتاری خود به همراه دارند. بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که چنین ائتلافی بتواند موج‌های آغازین پرشتاب علیه امنیت ملی ایران را شکل دهد.

۶. بازتولید راهبرد سیاسی آمریکا به ایران: از تغییر سیاست به تغییر ساختار الگوی رفتاری آمریکا در برخورد با ایران و در

سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی معطوف به نشان‌هایی از محدودسازی و رویارویی کم‌شدت بوده است. جنگ‌های نیابتی همانند حمایت از عراق در حمله نظامی به ایران و حمایت از عربستان در ایجاد بحران‌های منطقه‌ای سوریه و عراق که علیه جمهوری اسلامی شکل گرفته را می‌توان نشان‌هایی از سازوکارهای کنش آمریکا در برخورد با ایران دانست. اگرچه تا سال ۱۳۹۵ سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا، موضوع شورش در ایران را بررسی کرده و در نهایت به این جمع‌بندی رسیده‌اند که تحقق چنین هدفی امکان‌پذیر نخواهد بود، اما چنین انگاره‌ای در سال ۱۳۹۶ با تغییر مشهودی همراه شده است. حمایت ناشیانه دونالد ترامپ از گسترش آشوب و بحران سیاسی در ایران را می‌توان نشان‌هایی از سازوکارهای سرویس‌های امنیتی آمریکا برای محدودسازی و مقابله با ایران تلقی کرد. ترامپ به نماینده خود در سازمان ملل مأموریت داد تا موج جدیدی علیه ایران را شکل دهد. نیکو هیلی، نماینده آمریکا در سازمان ملل، درخواست برگزاری جلسه اضطراری برای بررسی وضعیت ایران را کرد. چنین درخواستی با واکنش بسیاری از نمایندگی‌های کشورهای مختلف در شورای امنیت روبه‌رو شد. رئیس‌مآهانه شورای امنیت به این موضوع اشاره داشت که تحولات ایران هیچ تأثیری در امنیت جهانی ندارد. بنابراین از برگزاری چنین اجلاسی خودداری کرد. سخنگوی وزارت خارجه روسیه نیز پیشنهاد آمریکا برای برگزاری نشست اضطراری شورای امنیت و کمیته حقوق بشر را مضحک خواند.

۷. منطقه‌گرایی سازنده و بازدارندگی در برابر استقلال کردستان

موضوع همه‌پرسی در اقلیم کردی، یکی از موضوعات اصلی سیاست خارجی ایران بوده که تأثیر خود را بر فضای منطقه‌ای به جا گذاشت. اجرای بوروکراتیک همه‌پرسی اقلیم کردی می‌توانست آثار و نتایج پرخطرهای را برای امنیت منطقه‌ای به جا گذارد. ایران به این موضوع واقف بود که در عصر منازعات هویتی، هرگونه بحران‌سازی می‌تواند آثار و پیامدهای خشونت‌باری را ایجاد کند. ایران و ترکیه با همه‌پرسی اقلیم کردی و اجرای آن مخالفت کرده و از سازوکارهای لازم برای کنترل بحران و خشونت بهره گرفتند. همه‌پرسی شکل گرفته توسط دولت بارزانی از این جهت اهمیت دارد که باید آن را بخشی از بحران هویت در ساختار موجود عراق دانست.

واقعیت‌های ساخت سیاسی عراق بیانگر آن است که «جنگ‌های قومی و هویتی» به دلیل فقدان حاکمیت مطلق دولت حاصل می‌شود. اگر مطالبه گروه‌های کردی در عراق ادامه یابد، در آن شرایط هرگونه برگزاری فرآیندوم برای جدایی کردها از سرزمین عراق، زمینه‌های سیاسی و اجتماعی لازم برای شکل‌گیری «دولت فروپاشیده» را به وجود می‌آورد. بسیاری از دولت‌های فروپاشیده دارای ساختارهای ضعیف بوده که به موجب آن نمی‌توانند در محیط اجتماعی و ساختاری اعمال قدرت کنند. نقش‌یابی گروه‌های هویتی و الگوی پیوند آنان با سیاست برخی از کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های اروپایی، تداوم روند بحران در عراق را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

سیاست رسمی ایران در ارتباط با استقلال کردستان از دولت عراق کاملاً مشخص و صریح بوده است. رهبران سیاسی ایران اعلام داشته‌اند که استقلال کردستان منجر به افزایش بی‌ثباتی‌های سیاسی و امنیتی در منطقه می‌شود. به همین دلیل است که ایران مخالفت دیپلماتیک خود را اعلام داشته و براساس چنین

رویکردی، زمینه برای سفر رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ایران به ترکیه فراهم شد. محور اصلی سفر هیأت عالی‌رتبه نظامی ایران را باید بهره‌گیری از تجارب مشترک با ترکیه برای مدیریت بحران و کنترل فضای سیاسی جدیدی دانست که در کردستان عراق شکل گرفته است.

نتیجه‌گیری

روند تحولات سیاسی، امنیتی و راهبردی سال ۱۳۹۶ نشان می‌دهد که بحران منطقه‌ای با ابعاد جدیدی تداوم می‌یابد. اگر در سال ۱۳۹۵ مهم‌ترین موضوع سال مربوط به نقش امنیتی داعش در گسترش خشونت‌های راهبردی بوده، اما واقعیت‌های موجود بیانگر آن است که در دوران پساداعش، نشان‌هایی از تداوم خشونت و جود خواهد داشت. علت اصلی چنین پدیده‌ای را باید در نقش قدرت‌های بزرگ برای گسترش بحران امنیتی دانست. حمایت عربستان از گروه‌های تکفیری، زمینه‌های لازم برای ایجاد شرایطی را به وجود آورده که جنگ‌های نیابتی جدید در حال گسترش است.

اسرائیل در سال ۱۳۹۶ اقدامات نظامی خود در سوریه را گسترش داد. مقام‌های اسرائیلی به این موضوع اشاره دارند که منابع اطلاعاتی آنان در ایران به الگوها و سازوکارهای کنش تخریبی و انتقال اطلاعات مبادرت می‌کنند. چنین فرآیندی به مفهوم آن است که ستیزش اسرائیل علیه قابلیت‌های تاکتیکی و راهبردی ایران در سطوح مختلفی وجود دارد. بخش قابل توجهی از اقدامات نظامی اسرائیل در سوریه مربوط به تأسیسات و قابلیت‌های تسلیحاتی ایران است. شلیک موشک‌های ضد هوایی سوریه و سقوط یک هواپیمای اسرائیلی نشان می‌دهد که فضای امنیتی منطقه در آینده پیچیده‌تر می‌شود. هم‌اکنون اسرائیل جنگ علیه حزب الله را در وضعیت «شبه‌سازی» قرار داده است. شبه‌سازی به معنای تمرین برای انجام اقدامات عملی در آینده خواهد بود. اگرچه عربستان ائتلاف محدودی را در ارتباط با ایران ایجاد کرد، اما چنین ائتلافی در سال ۱۳۹۶ به گونه مرحله‌ای گسترش پیدا کرده است. حمایت ایالات متحده از عربستان به مفهوم شکل‌گیری جبهه‌های منطقه‌ای علیه قابلیت‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران است. آمریکا نه تنها در فضای منطقه‌ای تلاش دارد تا محدودیت‌های امنیتی علیه ایران ایجاد کند، بلکه تلاش دارد تا موضوع برجام را به مسائل دیگری همانند توافق درباره قابلیت موشکی و موقعیت منطقه ایران تسری دهد. در چنین شرایطی، تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ایران در سال ۱۳۹۶ نه تنها کاهش پیدا نکرد، بلکه از طریق تنظیم قوانین جدیدی همانند کاتسا افزایش نیز پیدا کرده است؛ در حالی که بنا به گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، فعالیت‌های ایران در فضای راستی‌آزمایی همه‌جانبه‌ای قرار گرفته است. راستی‌آزمایی در مورد قابلیت و تأسیسات ایران بیانگر آن است که ایران از انگیزه لازم برای اجرا و پایبندی به برجام برخوردار است، در حالی که آمریکا و کشورهای اروپایی تلاش دارند تا محدودیت‌های اعمال شده علیه ایران در برجام را به سایر حوزه‌های راهبردی نیز تسری دهند.

چنین فرآیندی، بخش قابل توجهی از ادبیات سیاسی و امنیتی ایران در سال ۱۳۹۶ را شکل داده است. بخش قابل توجهی از تحرک دیپلماتیک ایران نیز در مورد موضوعاتی همانند پایان دادن به تحریم‌های اقتصادی، ممانعت از شکل‌گیری تحریم‌های جدید و اجتناب از فضای دیپلماسی اجبار تسری‌یابنده در مورد موضوعات موشکی و قابلیت‌های منطقه‌ای ایران بوده است. چنین فرآیندهایی به گونه اجتناب‌ناپذیری در سال ۱۳۹۷ نیز ادامه خواهد یافت. ▶



بازگشت بدون توضیح و عذرخواهی

فلسفه طرح ایده گفت و گوی ملی چه بود؟

و سوء تفاهم‌ها پایان می‌دهد و نیاز به گفت و گوی ملی به صورت طبیعی منتفی می‌شود.

حقیقت این است که دو جریان عمده کشور از اختلاف سلیقه عبور کرده‌اند و از دو آبشخور معرفتی سیراب می‌شوند؛ یکی به اسلام ذاتی و جوهری تاکید می‌کند و دیگری بر معرفت نسبی، سیال و جوهرستیز استوار است و بر مردم‌سالاری منهای دین (یا دین تزئینی) اصرار دارد. طراحان اصلی این ایده - یعنی حزب کارگزاران - رسماً اعلام می‌کنند ما لیبرال هستیم، در حالی که امام با صراحت می‌فرمود: «تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد.» پس اکنون آنها برخلاف ایده صریح امام در حکومت و قدرت هستند و معنی آن عدول علنی و صریح از راهبردهای امام است. حال باید پرسید کسانی که خود را فراسوی امام قرار داده‌اند بر سر کدام مسأله می‌خواهند گفت و گو کنند؟ احمد پورنجانی از اعضای حزب مشارکت معتقد است عناصر محوری چپه اصلاحات اکنون «سوژه‌های امنیتی» نظام هستند، بنابراین گام اول دوری از این اتهام، اعتمادسازی است و اعتمادسازی نیز در انطباق خود با جامعیت اندیشه سیاسی امام ممکن است. البته در نقطه مقابل که ایده گفت و گو را طرح نکرده سوال‌های جدی تری وجود دارد. اگر طراحان فعلی منفعلانه و از باب نیاز به موضوع وارد شده‌اند طرف مقابل در موضع هجوم است که چرا غرب و رسانه‌های آن از شما در انتخابات حمایت می‌کنند؟ چرا شما به هر نهادی حمله می‌کنید از سوی غرب تحریم می‌شود؟ چرا شما در رسانه‌هایتان چهره غرب را بسیار معمارانه بزک می‌کنید؟ نسبت شما با سیاست‌های کلی نظام چیست؟ و برای کدام یک از مشکلات کشور خود را در معرض پرسش قرار می‌دهید؟ آن همه کتاب و مقاله را که در ترویج سکولاریسم، مشروطه‌خواهی، جمهوریخواهی و... نوشته‌اید چگونه روی میز گفت و گوی ملی قرار خواهید داد... اعتمادسازی نسبت به سوالات گذشته به مثابه گفت و گوی ملی است، این مسیر را بشناسید. ▶

بر سر مسائل ملی اختلاف دارند؟ یعنی ارکان ملی کشور و نظام در حال تهدید هستند. مسائل ملی یک کشور علاوه بر بحران‌های طبیعی بزرگ نظیر سیل و زلزله در سه حوزه دیگر قابل بازشماری است که عبارتند از: ۱- تهدید استقلال سیاسی ۲- تهدید تمامیت ارضی و ۳- دشمنی به وحدت ملی. آیا بین این سه گزاره در ایران اختلاف است؟ قطعاً هیچ یک از ایرانیان بر حفظ این سه مقوله اختلاف ندارند، پس مسأله ملی که قابل گفت و گو باشد نداریم. البته طراحان مسأله به موضوع خاصی اشاره نمی‌کنند اما عنصر زمان چنین تجویز می‌کند که طراحان نیازی را می‌بینند که ریشه در حوادث سال ۱۳۸۸ دارد، چرا که اگر به مسأله‌ی مانند کارآمدی و معیشت و اشتغال (مسائل اصلی کشور) مربوط می‌شد، دولت و مجلس اکنون در اختیار طراحان گفت و گوی ملی است و می‌تواند ایده‌های خود را به این دو قوه بدهند. چرا که این مسائل باید توسط جریان مستقر در قدرت حل شود و جریان خارج از قدرت نمی‌تواند با طرحی به نام گفت و گوی ملی، اشتغال، بیکاری و رکود را حل کند. حقیقت داستان این است که اصلاح‌طلبان بعد از فتنه ۱۳۸۸ سرپل خود در نظام را از دست داده‌اند و با حرکت پشت سر روحانی احساس منزلت نمی‌کنند، بنابراین دنبال اتصال مستقیم خود به نظام هستند و به رغم حرکت‌های ضدانقلابی غضنفرها، تلاش کرده‌اند کمتر از مشی گذشته خود پیروی کنند. ایده گفت و گوی ملی از سوی آنان را باید با هدف بازگشت بدون توضیح و عذرخواهی قلمداد کرد، زیرا هنوز به سوال‌های اساسی نظام که چرا آگاهانه طرح دروغین تقابل را اکید زدید و چرا از شعارهای ساختارشکن آن روزهای تهران - به رغم خواست رهبری - ابراز برائت نکرده و پاسخ نداده‌اند؟ پاسخ به این دو سوال به خودی خود یا ایده گفت و گوی ملی را میسر می‌کند یا به سوءظن‌ها

عبدالله گنجی

مدیر مسئول روزنامه جوان



بیش از دو سال است که نخبان و رسانه‌های چپه اصلاحات مسأله‌ای را با عنوان «گفت و گوی ملی» طرح کردند و در نیمه دوم سال ۹۶ بر حجم افراد و رسانه‌هایی که بدان می‌پردازند، افزوده شد. اعضای حزب کارگزاران این ایده را مطرح کردند و سپس به جریان اصلاحات سرایت کرد. علت اصلی طرح این موضوع چیست؟ اصولاً مفهوم «ملی» در طرح این ایده ناظر بر حل کدام مسأله کشور است؟ آیا مسائل کشور این ضرورت را تجویز کرده است یا مشکلات جریان؟ طراحان نگران نظامند یا نگران جایگاه سیاسی خود در چشم‌انداز آینده؟

وقتی سخن از گفت و گوی ملی به میان می‌آید، مفهوم جهانی و عرفی آن بحران را گوشزد می‌کند و طرح آن با هدف دست به دست هم دادن نیروهای متعارض و درون و برون حاکمیت برای حل مسأله است. حال سوال این است که نیروهای طرح‌کننده درون حاکمیت هستند یا بیرون آن؟ آیا می‌توان به گفت و گوهایی نیروهای درون یک حاکمیت واژه «ملی» را اطلاق کرد؟ اگر نیاز به گفت و گوی ملی را مفروض بگیریم باید بپذیریم در درون حاکمیت با اختلاف سلیقه مواجه نیستیم که با اختلاف ماهیتی / هویتی و معرفتی مواجه هستیم و این اختلاف آنقدر ماهوی است که اصل حاکمیت و کیان ملی را به خطر انداخته است. آیا اینگونه است؟

تامل دیگری که در طرح مسأله گفت و گوی ملی وجود دارد این است که آیا طرف‌های ناهمسو در ایران

۹۶؛ نقطه عطف نظام رسانه‌ای

تحولات جامعه ایران را با شبکه‌های مجازی باید تحلیل کرد

عباس عبدی

فعال سیاسی و روزنامه‌نگار



سال ۱۳۹۶ رو به پایان است، به نظر بنده این سال در تاریخ سیاسی ایران، مقطع برجسته‌ای تلقی خواهد شد. ۲۰ یا ۳۰ سال دیگر که به گذشته یا امروز نگاه می‌کنیم، چنین حس خواهیم کرد که سال ۱۳۹۶ آغاز یک وضعیت جدید یا حداقل عبور از یک وضعیت پیشین است. ویژگی این سال وجود برخی از حوادث مثبت و منفی در آن نیست، چرا که در گذشته نیز سال‌هایی را می‌توانیم سراغ بگیریم

اختصاصی اینترنتی دایره محدودیت رسانه‌ای را شکستند. ولی هنگامی که تلفن‌های هوشمند وارد عرصه شد، این روند تصاعدی شد و در مدت بسیار کوتاهی شبکه‌های اجتماعی آمدند که انقلابی اساسی در ارتباطات بود و همه مرزهای محدودیت و سانسور و انحصار رسانه‌ای را شکست. این وضع از چند سال پیش آغاز شده بود، ولی تحول کمی آن در سال ۱۳۹۶ به یک تحول کیفی رسید و در این میان نقش پیام‌رسان تلگرام منحصر به فرد بود. علت آن امکان تشکیل کانال و گروه‌های بزرگ و نیز سادگی استفاده و بالاخره دسترسی راحت به آن بود که کل فضای رسانه‌ای را در ایران متحول کرد. نقطه عطف نیز فیلتر تلگرام در سال ۹۶ بود



رساند و موازنه قوای نیروها را حداقل در این زمینه به کلی تغییر داده است.

بنده سعی می‌کنم که برخی از مصادیق این اتفاق را توضیح دهم. اولین اتفاق، انتخابات بود. فضای مجازی نه تنها در بسیج مردم برای حضور آنان در انتخابات نقش مهمی داشت، بلکه از آن مهم‌تر معنایی بود که به انتخابات داد. به این معنا که آقای روحانی به لحاظ شخصیت فردی در موقعیتی نبود که این حد از رای دهنده را به سوی خود جلب کند، و شاید کمتر کسی پیش بینی می‌کرد که تا این اندازه؛ افراد برای ساعت‌های طولانی در صف‌های رای گیری بایستند و در پایان هم موفق به رای دادن نشوند. به نظر می‌رسد که این تحول محصول ارتباط و گفت‌وگوی مردم با یکدیگر در یک فضای آزاد رسانه‌ای بود. چنین اتفاقی از خلال فضای رسانه‌ای یک سویه و رسمی گذشته شکل نمی‌گرفت. فضای پیشین می‌توانست بخش خاصی از جامعه را مشتاق به رای دادن کند. ولی فضای مجازی موجب شد که یک اندیشه و ذهنیت جدید از طریق رسانه مستقل تلگرام میان بخش مهمی از جامعه شکل بگیرد و آنان وارد میدان شوند. رویداد دوم که از نظر من ارتباط مستقیمی با این فضا داشت و نافی رفتارهای گذشته اصولگرایان بود، دیدار نامزد اصولگرای انتخابات با امیر تتلو است که اتفاق بسیار مهمی بود که بدون فهم فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و غلبه آن بر رسانه رسمی قابل فهم و درک نیست. رفتارهای احمدی نژاد نیز تنها در ذیل وجود این پدیده جدید قابل فهم است. بروز چنین رفتارهایی در فضای رسانه‌ای پیش از شبکه‌های اجتماعی، فقط هزینه داشت بدون اینکه منافی را به وجود آورد.

شکل گیری اعتراضات مشهد و به ویژه گسترش تصاعدی و حتی لگاریتمی این اعتراضات به ده‌ها شهر کشور نیز محصول ذهنیت‌ها و داوری‌های برآمده از این فضای مجازی است. ضمن آنکه ارتباط آنان با یکدیگر و تشویق افراد به حضور در این تجمعات و نیز بازنمایی حوادث و پرتاب شدن هر فردی به وسط میدان سیاست از طریق تلفن همراه و اینترنت و شبکه اجتماعی، را در این چارچوب می‌توان درک و فهم کرد. نحوه واکنش مردم نسبت به زلزله سرپل ذهاب، کشتی سانچی، سقوط هواپیما، اعتراضات دی ماه و نیز اعتراضات و درگیری‌ها با داراوش و حادثه بارش برف و دختران خیابان انقلاب را جز با وجود فضای مجازی نمی‌توان تحلیل کرد. اگر تاکنون صد اوسیمیا و تا حدی مطبوعات بودند که این اتفاقات را معنایی کردند، اکنون این اتفاقات به وسیله مردم از طریق این شبکه‌ها تفسیر و معنا می‌شوند. مسأله درست یا نادرست تفسیر کردن آنها نیست، چرا که حداقل در این موارد، اصل تفسیر مردم و جامعه مهم‌تر از درست یا نادرست بودن تفسیر است. آنچه که به عمل منتهی می‌شود همین تفسیرها است. این فضا با حضور یک نسل جدید همراه است که نه پیوستگی به گذشته دارند و نه حضور و مشارکت مدنی مهمی داشته‌اند. نسلی که مسلط بر این فضا و ابزار آن است، از همین طریق در حال پیدا کردن یکدیگر است. اتفاقی که سال گذشته در مجتمع کوروش افتاد طلیعه و نمونه بارزی است از این وضعیت جدید و نسلی که ارزش‌های خود را از رسانه‌های غیررسمی می‌گیرد و در حال تبدیل شدن به یک نیروی جدید اجتماعی و سیاسی است و اگر درون نظام سیاسی و اجتماعی جذب و هضم نشود، عوارض آن برای جامعه ایران و حتی برای همین نسل نیز غیرقابل پیش‌بینی است. سال ۱۳۹۶ را باید سال نقطه عطف نظام رسانه‌ای کشور دانست. ▶

که در مدت کوتاهی از طریق فیلتر شکن، میلیون‌ها نفر آن را دور زدند و این پیام به همه منتقل شد که وارد عصر جدید رسانه‌ای شده‌ایم. اهمیت این عصر جدید در چه بود؟ اهمیت آن در همان کارکردی بود که انحصار رسانه رسمی داشت ولی در جهت معکوس آن عمل می‌کند. چون اگر قرار بود که همسو با آن عمل کند که شکل نمی‌گرفت و همان رسانه رسمی کارایی خودش را داشت. برای فهم بهتر باید گفت که اسلحه، پول و رسانه از حیث نتیجه‌ای که برای صاحبان آن دارند کمابیش مشابه هستند. صاحبان هر سه می‌کوشند که رفتار طرف مقابل خود را با این ابزارها تنظیم کنند. اسلحه برای اعمال زور، پول برای شکل دادن تطمیع، رسانه با هدف اقناع و تبلیغات استفاده می‌شوند و این سه عنصر می‌توانند رفتار دیگران را جهت دهند. هر سه آنها به حد و فور نزد حکومت‌های وجود دارند و برای جهت‌دهی رفتار مردم مورد استفاده واقع می‌شوند. هرچند میان این سه عامل نوعی ارتباط نیز وجود دارد. همان‌طور که اسلحه و پول را اگر از کسی بگیریم و به طرف مقابل او دهیم، موازنه تغییر می‌کند و در این حالت صاحب اولیه که می‌توانست رفتار دیگران را تنظیم کند، در این وضعیت جدید، دیگران هستند که رفتار او را تنظیم خواهند کرد. درباره رسانه نیز همین وضع صادق است. اگر تاکنون ساختار رسمی، انحصار و اقتدار رسانه‌ای و تبلیغاتی را داشت، اکنون منتقدان و مخالفان صاحب این اقتدار هستند به همین دلیل برجسته‌ها و تحلیل‌ها و برداشت‌های خود را بر امور و رویدادها بار می‌کنند. این اتفاق از سال‌های گذشته رخ داده بود ولی در سال ۱۳۹۶ ضمن اینکه با جهشی جدی مواجه شد، آن را به نقطه بازگشت ناپذیر

که حوادث مشابه کمابیش در آن رخ داده است. مهم‌ترین ویژگی سال ۱۳۹۶، فضای عمومی جدیدی است که در این فضا، رویدادها معنای دیگری پیدا می‌کنند. در واقع این رویدادها نیستند که به خودی خود واجد اهمیت هستند، چرا که در گذشته هم بوده‌اند، بلکه تعبیر و برداشت از این رویدادها و نتایجی که بر این برداشت‌ها مترتب می‌شود، اهمیت یافته است.

سال ۱۳۹۶ را می‌توان سال خروج کامل افکار عمومی و مردم از پوشش انحصاری یا به نسبت انحصاری رسانه رسمی دانست. رسانه رسمی یکی از مهم‌ترین و شاید مهم‌ترین ابزار برای توجیه جامعه و اعمال اقتدار رسمی بوده است. اکنون نه تنها این ابزار قدرت خود را از دست داده است، بلکه تبدیل به ابزاری نزد منتقدان یا حتی مخالفان ساختار رسمی است. هیچ راهی نیز برای بازگشت به وضع گذشته وجود ندارد. تمامی کوشش‌هایی که برای جلوگیری از دسترسی جامعه به رسانه‌هایی که خارج از نظارت رسمی هستند، یا شکست مواجه شد؛ چه درباره ماهواره و چه در زمینه شبکه‌های اجتماعی. قانون ممنوعیت استفاده از ماهواره عملاً منسوخ شده است. فضای مجازی و ترکیب تلفن هوشمند، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، وضعیتی را فراهم کرده که می‌توان آن را مصداق پریدن مرغ از قفس انحصار رسانه‌ای دانست. این فرآیند از ۲۰ سال پیش و با آمدن ماهواره و اینترنت آغاز شد. ابتدا دسترسی به اینترنت محدود بود. همزمان شبکه‌های ماهواره‌ای در دسترس مردم قرار گرفت. کم‌کم شبکه‌های فارسی زبان جدی به میدان آمدند. فیس‌بوک و سایت‌ها و وبلاگ‌ها و فضاهای



www.iranpl.ir



telegram.me/iranplir



instagram.com/iranpl.ir



p.r@iranpl.ir



aparat.com/iranpl.ir

کتابخانه‌شناسی

استان کرمان - کتابخانه عمومی مفتوح

این کتابخانه در سال ۱۳۴۵ با زیربنای ۱۴۵۰ مترمربع در کرمان تأسیس شد. کتابخانه مفتوح به بخش‌های مخزن، مرجع، کودک، نشریات، دفاع مقدس، کرمان‌شناسی و سالن‌های مطالعه مجزا مجهز است و با بیش از ۲۴ هزار منبع هم‌روزه از ساعت ۷:۳۰ لغایت ۱۸:۳۰ به ۹۰۰ عضو خدمات ارائه می‌دهد.

کتاب دوستان ساکن کرمان برای استفاده از این مرکز فرهنگی می‌توانند به نشانی چهارراه ولیعصر، کوچه بیمارستان ارتش مراجعه کنند.



طرح: پویا عبدلی، ایران

کارتون کتاب

کتابخوانی با پیشنهاد کتاب



نام کتاب لحظه‌های انقلاب
نویسنده محمود گل‌بدره‌بی
انتشارات معارف
تعداد صفحات ۴۵۶ صفحه

متن به زبان گیرا و جذاب روایی، ماجراهای این کتاب را در قالب داستانی اجتماعی از دوران پرشور و شعور انقلاب اسلامی بیان می‌کند؛ روایتی که با خواندن آن، مخاطبان حاضر در آن دوران، صداقت نویسنده و واقعی بودن وقایع را حس کرده و نسل سوم و چهارم انقلاب، می‌توانند به راحتی با متن و رخدادهای آن مأنوس شوند.
اگر مایلید یک مستندگونه داستانی، جذاب و موقوت از فجر ماندگار مردم ایران اسلامی را مطالعه کنید، کتاب «لحظه‌های انقلاب» را از دست ندهید.

«لحظه‌های انقلاب» گزارشی دقیق و منطبق بر واقعیت از لحظه‌های ناب و سرنوشت‌ساز مبارزات مردم ایران برای پیروزی انقلاب اسلامی در واپسین روزهای رژیم شاهنشاهی است و نقش قشرهای مختلف جامعه به خصوص دانشجویان را در شکل‌گیری انقلاب نشان می‌دهد. قهرمان اصلی این کتاب، مردم مؤمن و انقلابی ایران هستند و انقلاب اسلامی حاصل انتخاب آگاهانه و نتیجه وحدت کلمه ایشان است.
محمود گل‌بدره‌بی با رعایت امانت‌داری و نزدیک کردن

خبر ویژه

آغاز اجرای طرح «باهم بخوانیم» در ۹۸ کتابخانه عمومی کشور

انتخاب این سیر مطالعاتی به ۵ ساحت جهان‌بینی، اخلاق و هویت عالی انسانی، کارآمدی و توانمندی، علم و فکر و آگاهی و انقلابی‌گری توجه شده و طی آن اعضای ۹ تا ۱۲ ساله این کتابخانه‌ها در قالب گروه‌های ۱۲ نفره، ضمن آشنایی با مفاهیم این حوزه، به تقویت قوای فکری خود می‌پردازند.

طرح با هم بخوانیم با هدف ترویج سبک زندگی اسلامی - ایرانی، از ۱۲ بهمن‌ماه در ۹۸ کتابخانه عمومی مستقر در مناطق محروم کشور در حال اجرا است. این طرح بر اساس سیر مطالعاتی هدفمند و با محوریت ۲۰ کتاب با موضوع سبک زندگی اسلامی - ایرانی، به مدت ۱۲ هفته برگزار می‌شود. در



برای مشاهده آخرین اخبار نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور می‌توانید توسط گوشی تلفن همراه خود از رزمینه‌های روبه‌رو عکس بگیرید

جذابیت سیاست

جذابیت سیاست به چهره‌های سیاسی است. چه داخلی چه خارجی. این چهره‌های سیاسی هستند که سیاست را جذاب می‌کنند. در سال ۹۶، به واسطه انتخابات ریاست جمهوری از این چهره‌ها زیاد دیده شد. سعی کرده‌ایم در مورد برخی از آنها بحث و بررسی کنیم.

چهره‌ها



چهره‌های سال ۹۶



با ۱۶ میلیون

سید ابراهیم رئیسی از چهره‌های سیاست ایران در سال ۹۶ بود

بهشتی، حضرت آیت الله خامنه‌ای و سایرین از جمله مرحوم شهید حسن آیت، آیت الله موسوی اردبیلی و... به صورت هفتگی به تدریس می‌پرداختند. رئیسی همزمان در دانشگاه‌های متعدد کشور از جمله دانشگاه امام صادق (ع) و دانشگاه شهید بهشتی به تدریس درس تخصصی فقه قضا و فقه اقتصاد در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا پرداخته است. سطح چهار فقه و اصول از حوزه علمیه قم، فوق لیسانس حقوق بین الملل خصوصی، دکترا فقه و مبانی حقوق با گرایش حقوق خصوصی از دانشگاه شهید مطهری و تدریس متون فقهی سطح عالی و قواعد فقه قضا و فقه اقتصاد در حوزه‌های علمیه تهران و دانشگاه‌ها از جمله ابعاد علمی رئیسی است.

در مسیر پاستور

سید ابراهیم رئیسی؛ در زمان اندک باقیمانده تا انتخابات و در حالی که تا چند ماه قبل از آن گمان نمی‌رفت که برنامه‌ای برای انتخابات ریاست جمهوری داشته باشد، ناگهان در معادلات سیاسی این رقابت بسیار مهم حضور پیدا کرد. پوشش سخنان و اقدامات او که افزایش یافت برخی این گمانه را مطرح کردند که او احتمالاً برنامه‌ای برای انتخابات ریاست جمهوری در ذهنش دارد. در میان اصولگرایان هم به عنوان یک گزینه مقبول به شمار آمد. همین هم بود که در انتخابات مجمع عمومی اول چمنان نام او جزو گزینه‌ها به رای گذاشته شد و در همان انتخابات به نفر اول منتخب تبدیل شد. او در مجمع عمومی دوم جبهه مردمی هم به عنوان نامزد نخست برگزیده شد. رئیسی البته از غایبین آن نشست بود. هر چه بود ابراهیم رئیسی دوشنبه در مسجدی در تهران حضور یافت و در حالی که انتظار می‌رفت اعلام کاندیداتوری کند ترجیح داد سکوت کرده و حرف‌های دیگری مطرح کند. او نهایتاً در روز ۲۰ فروردین در یک بیانیه حضور خود در انتخابات را اعلام کرد. در حالی که جبهه مردمی اعلام کرد که ۵ نامزد نهایی این جبهه می‌تواند برای نامنویسی به ستاد انتخابات کشور بروند ابراهیم رئیسی در ستاد انتخابات حاضر شد و برای نامزدی ثبت نام کرد. او بعد از نام‌نویسی در جمع خبرنگاران حاضر شد و تولیت آستان قدس رضوی رضوی شاعر دولت خود را نیز، شاعر «کرامت و کار» اعلام کرد.

سید ابراهیم رئیسی در رقابت‌های مربوط به انتخابات ناگهان به یکی از قطب‌های اصلی تبدیل شد. اوضاع چنان شد که بنا به تصمیم جبهه مردمی نیروهای انقلاب محمدباقر قالیباف از رقابت‌ها کناره‌گیری و این سید ابراهیم رئیسی بود که به عنوان نامزد اصلی به رقابت با حسن روحانی پرداخت. در روزهای آخر موج حمایت‌ها از او افزایش یافت. در نهایت در انتخابات ریاست جمهوری ایران که در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۹۶ برگزار شد، رئیسی با کسب ۴۴۹،۷۸۶،۱۵ رای و ۳۸/۳۰ درصد آرا نفر دوم شد و حسن روحانی با کسب ۵۴۹،۶۱۶،۲۳ رای و ۵۷/۱۳ درصد آرا پیروز انتخابات شد. این بالاترین رای برای رقیب رئیس جمهور مستقر در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری ایران است. ابراهیم رئیسی البته نسبت به برخی تخلفات در جریان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری اعتراضاتی را از مجاری قانونی اعلام کرد.

این روزها البته رسانه‌های اصلاح‌طلب تلاش فراوانی دارند که اعلام کنند ابراهیم رئیسی برای ورود به انتخابات مجلس آماده می‌شود. این اخبار البته بر اساس برخی نشانه‌های موجود نادرست به نظر می‌رسد. ▶

شد. با گذشت سه سال از این تاریخ و در سال ۱۳۶۷، مورد توجه ویژه حضرت امام خمینی (ره) قرار گرفت و احکام ویژه (۱ و ۲ و ۳) و مستقیمی برای رسیدگی به مشکلات قضایی در برخی استان‌ها از جمله لرستان، کرمانشاه و سمنان را مستقل از ساختار قوه قضائیه، از بنیانگذار انقلاب اسلامی دریافت کرد. بعد از آن هم حضرت امام خمینی (ره) چندین پرونده مهم را برای تصمیم قضایی به وی محول کردند. بعد از رحلت حضرت امام (ره) و آغاز رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای، حجت الاسلام رئیسی با حکم آیت الله یزدی رئیس وقت قوه قضائیه، به سمت دادستان تهران منصوب شد و از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۳ به مدت پنج سال این مسئولیت را بر عهده داشت. پس از آن و از سال ۱۳۷۳ به ریاست سازمان بازرسی کل کشور منصوب شد و این سمت را تا سال ۱۳۸۳ عهده‌دار بود.

رئیسی از سال ۱۳۸۳ تا سال ۱۳۹۳، به مدت ۱۰ سال معاون اول قوه قضائیه و از سال ۱۳۹۳ تا سال ۱۳۹۵ نیز دادستان کل کشور بودند. همچنین وی از سال ۱۳۹۱ تا کنون با حکم مقام معظم رهبری به عنوان دادستان کل ویژه روحانیت و در نهایت با رحلت آیت الله واعظ طوسی به عنوان تولیت آستان قدس رضوی منصوب شد. تولیت آستان قدس رضوی در حال حاضر در روزهای شنبه، سه شنبه و چهارشنبه هر هفته در مدرسه نواب درس خارج فقه تدریس می‌کند. البته تدریس متون فقهی سطح عالی، قواعد فقه قضاء و فقه اقتصاد در حوزه‌های علمیه تهران و دانشگاه‌ها گوشه‌ای از فعالیت‌های آموزشی وی به شمار می‌رود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مرحوم شهید بهشتی که از نگرش عمیق حکومتی و تشکیلاتی برخوردار بود، بر آن شد تا با هدف کادرسازی برای تأمین نیازهای مدیریتی نظام، یک دوره آموزشی برای ۷۰ نفر از طلاب قم که آنها را برای سپردن مسئولیت‌های مختلف در کشور مناسب دیده بود، برگزار کند. رئیسی یکی از این طلاب برگزیده بود. در این دوره فشرده که عمدتاً در مدرسه عالی شهید مطهری برگزار می‌شد، شهید آیت الله

سید ابراهیم رئیسی قطعاً یکی از مهمترین چهره‌های سال ۹۶ بوده است. او نامزد انتخابات شد و اگر چه به پاستور راه نیافت اما رای بالایی به دست آورد.

این روحانی ایرانی در سال ۱۳۳۹ در محله نوغان مشهد مقدس متولد شد. سید ابراهیم رئیسی تولیت آستان قدس رضوی در سال ۱۳۳۹ در محله نوغان مشهد مقدس متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی را در حوزه علمیه مشهد شروع کرد و پس از چند سال در ۱۵ سالگی راهی حوزه علمیه قم شد و تحصیلات حوزوی خود را تا سطح چهار فقه و اصول در مدرسه حقانی ادامه داد. رئیسی همچنین دارای دکترای فقه و حقوق خصوصی از دانشگاه شهید مطهری است. رئیسی پس از پایان تحصیلات ابتدایی در مدرسه جوادیه، وارد عرصه طلبگی و درس حوزوی شد. ابتدا وارد مدرسه نواب شد و مدت کوتاهی در آنجا به تحصیل پرداخت و سپس برای گذراندن مقدمات شامل ادبیات، منطق، معانی و بیان به مدرسه علمیه آیت الله موسوی نژاد رفت. اتمام رئیسی از فضای علمی قم، تنها به فراگیری فقه و اصول محدود نماند و او در کنار درس فقهی، شرح منظومه و فلسفه را نزد آیت الله احمد بهشتی و دوره شناخت را محضر آیت الله شهید مرتضی مطهری تلمذ کرد و درس نهج البلاغه را نزد آیت الله نوری همدانی گذراند. رئیسی ۱۷ اسفند ماه ۹۴ با حکم رهبر معظم انقلاب به تولیت آستان قدس رضوی شد. ورود حجت الاسلام رئیسی به

عرصه مدیریت قضایی از سال ۱۳۵۹ و با حضور در جایگاه دادیاری شهرستان کرج آغاز شد. اما هنوز چند ماهی از این دوره نگذشته بود که با حکم دادستان کل انقلاب، شهید آیت الله قدوسی، دادستان کرج شد. سال ۱۶ آغاز مدیریت قضایی رئیسی در تهران بود چرا که رئیسی در همین سال عهده‌دار سمت جانشینی دادستان انقلاب تهران



اما این نامه یک بخش مهم‌تر دیگر هم داشت. آنجا که او نوشته بود: «شما امیدوارانه، فعالانه و آتش‌به‌اختیار وارد صحنه شده، منتظر اقدامات از بالا به پایین در جریان اصولگرایی نباشید؛ زیرا تحلیل رفتارهای پس از انتخابات برخی دوستان نشان می‌دهد تصمیم‌گیری در این مورد در رأس جریان همچنان دچار اختلال است.» این بخش از نامه دلخوری‌هایی در سطوح از اصولگرایان به همراه داشت و البته موجب شد تا اصلاح‌طلبان هم برچسب فرمان شورش در جناح را به این نامه الصاق کنند.

قالیباف در ادامه پرسش‌هایی را نیز مطرح کرده و نوشته بود: «۱- از یک منظر آسیب‌شناسانه، «اصولگرایی» چه ضعف‌های ساختاری، عملکردی و رویکردی دارد که باید آنها را اصلاح کرد؟ «نواصولگرایی» در این سه مورد کدام دغدغه‌ها را باید مورد توجه قرار دهد؟ چتر نواصولگرایی باید شامل کدام گروه‌های جامعه باشد؟

۲- چگونه و با چه روشی می‌توان از اصولگرایی به سمت نواصولگرایی حرکت کرد و چهره‌های جدیدی که می‌توانند این کار را انجام دهند باید چه خصایصی داشته باشند و نقش جوانان در این روند چیست؟

۳- پایگاه مردم در نواصولگرایی چگونه باید باشد؟ آیا ما نیازمند بازگشت به مردم و توجه به مطالبات و نقش آنها در اداره همه امور نیستیم؟ چگونه می‌توان بدون چشم‌پوشی از آرمان‌ها با واقعیت تغییر سبک زندگی طبقه متوسط کنار آمد؟

۴- شیوه تعامل نواصولگرایی با دولت چگونه باید باشد؟

۵- نسبت نواصولگرایی با رهبری انقلاب، نهادهای حاکمیتی و جریان‌های سیاسی رقیب چگونه باید باشد؟»

بازگشت به سیاست

برخی می‌گویند محمدباقر قالیباف سال ۹۷ را با ورود جدی‌تر به سیاست آغاز خواهد کرد. برخی معتقدند او برای انتخابات مجلس برنامه‌هایی دارد و برخی دیگر هم می‌گویند او به انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۴۰۰ هم نیم‌نگاهی دارد. گویا می‌خواهد با حزب کار خود را با قوت بیشتری ادامه دهد. هر چه هست سال ۹۷ گویا روزهای شلوغی برای محمدباقر قالیباف خواهد داشت. ▶

ایده جدید

محمدباقر قالیباف در روند وحدت اصولگرایان نقش مهمی داشت

محمدباقر قالیباف برای بار سوم به انتخابات آمد؛ یک ریسک سیاسی بزرگ. او برای بار دوم با حسن روحانی رقابت می‌کرد. نبردهای تن به تن او در مناظره‌ها با حسن روحانی که البته به اسحاق جهانگیری هم کشیده شد از مهم‌ترین صحنه‌های انتخابات سال ۹۶ بود.

او اما در اندک زمان باقیمانده تا انتخابات از رقابت کناره‌گیری کرد. خودش می‌گوید در نظرسنجی‌ها رای بالایی داشته اما به دلیل اینکه همه از او خواسته‌اند که به نفع ابراهیم رئیسی کناره‌گیری کند از ادامه رقابت منصرف شد. او بعد از انتخابات برخی مواضع انتقادی داشته؛ هم نسبت به دولت مستقر هم البته نسبت به اصولگرایان.

روایت یک نامه

امسال بعد از انتخابات یک نامه بسیار مهم از سوی محمدباقر قالیباف منتشر شد که بازخوردهای فراوانی در محافل سیاسی و رسانه‌ای داشت. قالیباف حرف‌های تازه‌ای مطرح کرده و البته نقدهای قابل توجهی هم به جناح اصولگرا داشت. او در این نامه از نواصولگرایی سخن گفته و به بدنه اصولگرایی توصیه‌هایی برای چگونگی مواجهه با فضای موجود ارائه کرده بود. این نامه بازخوردهای متفاوتی هم در جناح اصولگرا داشت و هم البته با نوع خاصی از واکنش‌ها میان اصلاح‌طلبان مواجه شد. برخی از اصولگرایان به استقبال این نامه رفتند و برخی دیگر از زمان انتشار و محتوای نامه گلایه داشتند. در این میان اما اصلاح‌طلبان هم تلاش خود را کردند تا از این نامه نهایت استفاده سیاسی را کرده و آن را نوعی شورش در جناح اصولگرا قلمداد کنند.

نامه جنجالی

اما این نامه چه محتوایی داشت که این‌گونه با واکنش‌های گسترده مواجه شد؟

فارغ از بخش‌هایی از این نامه که نقدهایی را به دولت مستقر وارد می‌کرد، در یک بخش از این نامه آمده بود:

«در گفت‌وگو با شما جوانان مومن و دلسوز انقلاب و نظام و کشور، جواب‌های متعددی در پاسخ به این دغدغه‌ها شنیده‌ام که نشان می‌دهد بسیاری از شما دلیل شکست‌های اخیر جریان اصولگرایی، در جلب نظر مردم در انتخابات را نتیجه اشکالات ساختاری، رویکردی و عملکردی در سطوح کلان و خرد می‌دانید. بنابراین به این باور رسیدم که «تعبیر اساسی در نحوه کنش جریان اصولگرایی» یکی از مطالبات اصلی امروز شما جوانان مومن و دلسوز انقلاب و کشور است. امروز دیگر روشن است که اصولگرایی باید با حفظ مبانی و ارزش‌های انقلابی جمهوری اسلامی، در نگرش و شیوه سیاست‌ورزی خود متحول شود و با گفتمان و چهره‌هایی نو، حرکت در راستای «نواصولگرایی» را هر چه زودتر آغاز کند. این انقلاب با تکیه بر شور و انگیزه جوانان پیروز شد و این نظام با فداکاری آنها بقای خود را تضمین کرد. در ادامه راه نیز چاره‌ای جز تکیه بر جوانان در انجام کارهای بزرگ و ماندگار نیست و یکی از کارهای بزرگ جسارت «خودانتقادی» و متحول کردن اصولگرایی، بدون تضعیف این جریان در مقابل رقیبی است که اصلی‌ترین هنر آن تزریق ترس مصنوعی به جامعه، به قصد فراموش کردن وعده‌ها و ناکارآمدی‌هایش است. امیدوارم دیگر دوستان مسئول و اثرگذار در جبهه اصولگرایی این پیام و درخواست شما را، برای ایجاد این تحول بزرگ و ضروری، بشنوند و بدانند «خودانتقادی» و تعبیر نشانه قوت است و نه ضعف.»

او در واقع در این بخش از نامه اش تلاش کرده بود تا ایده خود را که همان ایجاد نواصولگرایی است مطرح کند. او در عین حال یکی از راه‌های رسیدن به این نواصولگرایی را خودانتقادی دانسته بود. این ایده قالیباف با موجی از واکنش‌های موافقان و مخالفان مواجه شد.



۹۶ در پاستور نباشد. این چهره برجسته جریان اصلاحات همچنین به آقای روحانی ضرورت تغییر در برخی نگرش‌ها و مدیریت‌های دولت را گوشزد کرده است. «جمع‌بندی ناصری شاید از اخبار جلسات محرمانه اصلاح‌طلبان و روحانی مهم‌تر بود: «در این جلسه که در منزل آقای روحانی برگزار شده به آقای روحانی در این زمینه هشدارهای لازم داده شده که ایشان دارای سازمان رای مستقل نیست و نباید با طناب پوسیده برخی افراد به چاه برود. بدون شک سازمان رای آقای روحانی در انتخابات ریاست جمهوری آینده جریان اصلاحات خواهد بود و کسی نمی‌تواند این مساله را کنتمان کند. اگر کسی دچار توهم شده و احساس می‌کند آقای روحانی جدا از آرای اصلاح‌طلبان می‌تواند رئیس‌جمهور شود، سخت در اشتباه است و این اشتباه ممکن است به قیمت بسیار گزافی تمام شود.»

نامزدی در روز شنبه

روز آخر ثبت‌نام که فرارسید خبرنگاران منتظر هر سورپرایزی بودند جز آمدن جهانگیری! دقیقا آخر او آمد و ثبت‌نام کرد. جهانگیری هنگام ثبت‌نام گفت: «در دوره‌های گذشته تصمیم گرفتم کاندیدا شوم اما منصرف شدم. این بار با اصرار اصلاح‌طلبان حدود ساعت ۲ عصر امروز تصمیم بنده قطعی شد... دولت یازدهم آنچه که تحویل گرفت با شرایط فعلی زمین تا آسمان است. یکی از دلایل حضورم این است که برای مردم باز کنم که اوضاع کشور چه بود و چه شد. روحانی جایگاه خودشان را در انتخابات خواهند داشت و من از برنامه‌های دولت دفاع می‌کنم. حتما از کارنامه دولت یازدهم دفاع خواهیم کرد. من و آقای روحانی کنار هم و مکمل هم هستیم. ساعات‌ها با آقای روحانی برای کاندیدا شدنم صحبت کردیم. شخصیت‌های اصلاح طلب اصرار کردند. فکر نمی‌کنم در هیچ مقطعی بعد از انقلاب هیچ رئیس‌جمهور با معاون اول این رابطه نزدیک و دوستانه را داشته باشد. من خیلی متوجه نمی‌شوم اصلا بحث نامزدی در سایه چیست، بالاخره در هر جریان سیاسی، وقتی وارد صحنه انتخابات شوند، ممکن است دو یا سه نفر وارد شوند و در نهایت یک یا دو نفر انتخاب شوند. وقتی یک جریان طیف وسیع‌تری باشند، ممکن است جریان‌های مختلف با هم به تفاهم برسند، کما اینکه در جریان اصولگرایی فکر می‌کنم ۱۰ برابر ما کاندیدا جمع شده‌اند. بنابراین دلیلی ندارد که ما یکی، دو نفر به صحنه بیآوریم، که چه شود؟ به هر حال ما در انتخابات باید به گونه‌ای متناسب با شرایط پیش روییم ببینیم که چه می‌شود.»

روز کار متفاوت آقای معاون اول

اما بعد از انتخابات همه چیز برای اسحاق جهانگیری تغییر کرده است. او دیگر جایگاه سابق را در دولت ندارد. اصلاح‌طلبان می‌گویند جایگاه او را واعظی و نهانوندیان پر کرده‌اند. این وسط برخی هم هستند که توصیه می‌کنند او از دولت بیرون آمده و مهیای نامزدی در انتخابات ۱۴۰۰ شود. برخی دیگر هم هستند که می‌گویند او باید خود را برای انتخابات مجلس آماده کند. خبرهای ضدونقیضی هم هست که از افزایش اختلافات جهانگیری و روحانی روایت دارد. او خودش در تازه‌ترین سخنرانی‌اش گفته است: «زمانی دوره بدی بر کشور گذشت و من در این زمینه زیاد گفتم و در زمانی همه توصیه به سکوت کردند و من آدم حرف‌گوش کنی ام و گفتم چشم. حالا همین افراد راه حل می‌دهند که نگذاریم انتخابات مهندسی شود در حالی که در مقطعی کار خود را کرده‌اند و اگر زمانی لازم شد که موتور ما روشن کنیم، قطعا این کار را خواهیم کرد.» حالا باید منتظر ماند و دید آیا او دوباره موتور خود را روشن خواهد کرد؟



دوسر باخت

اسحاق جهانگیری در حاکمیت و دولت شرایط مناسبی ندارد

انتخابات شود. همان موقع یکی از نمایندگان مجلس گفته بود: «در این روزها معاون اول رئیس‌جمهور (جهانگیری) به افراد مختلف مراجعه می‌کند و می‌گوید که روحانی امید ندارد و دچار تردید شده است تا به نوعی خود او بتواند وارد عرصه شود.» بعد از آن هم گفته شد که حسن روحانی در دیداری با اسحاق جهانگیری از دیدارهای انتخاباتی او گلایه کرده و گفته است که بنا دارد شخصا نامزد انتخابات باشد.

در این میان برخی روایت می‌کردند حسن روحانی همیشه مخالف این اقدام اسحاق جهانگیری بود. عبدالله ناصری ماجرای جلسات روحانی با اصلاح‌طلبان در این مورد را این گونه نقل می‌کند: «... از سوی دیگر برخی از بزرگان جریان اصلاحات در دیدارهای مستقیم با آقای روحانی هشدارها و نگرانی‌های خود را نسبت به انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ اعلام کرده‌اند. به عنوان نمونه یکی از بزرگان جریان اصلاحات به صراحت به آقای روحانی عنوان کرده که اگر همین مسیر خود را در آینده نیز ادامه بدهد، ممکن است پایگاه رای خود را از دست بدهد و سال

حتما یکی از مهم‌ترین تحولات انتخاباتی امسال، نامزدی اسحاق جهانگیری بوده است. اگر چه خبرهای زیادی درباره این نامزدی وجود داشت اما هرگز این مساله از سوی حسن روحانی و افراد نزدیک به او مورد تایید قرار نگرفته بود. طرفه آنکه حتی خود اسحاق جهانگیری و منابع نزدیک به دولت گفته بودند که حسن روحانی تا ظهر روز شنبه مخالف این تصمیم بوده است.

داستان آن ۵ نفر

گویا همه چیز از جماران شروع شده بود؛ از جلسات محرمانه خانه اکبر هاشمی رفسنجانی چند ماه قبل از درگذشت او.

قبلا شایعاتی مطرح بود در مورد افرادی که هاشمی رفسنجانی نظر داشته نامزد انتخابات شوند، حالا اما خبرهای رسمی تری آمده است. محمد هاشمی گفته هاشمی رفسنجانی درخواست نامزدی از ۵ نفر را داشته است. اما همان زمان که این خبرها در مورد جهانگیری مطرح شده بود برخی می‌گفتند او خود تمایل دارد نامزد

روحانی جدید؟

از لاریجانی به عنوان گزینه اعتدال گرایان در ۱۴۰۰ نامبرده می شود

رئیس جمهور کرده است، همین هم بوده که یک روز مهر و سنگ به سمتش پرتاب و روز دیگر برای زمین گیر کردنش فیلم اخوی اش را در صحن پخش کردند.

درست در میانه همین تغییرات است که علی اکبر ناطق نوری به تمام اصلاح طلبانی که میهمان خانه اش شدند، گفته که گریزی نیست جز حمایت از حسن روحانی. دقیقاً در چنین شرایطی است که غلامحسین کرباسچی و محمد قوچانی صاف و صریح از آرزویشان برای تشکیل مجلسی شبیه پارلمان پنجم سخن به میان می آورند و حتی محمد عطریانفر نترسیده از اینکه بدون هیچ رودبایستی بگوید علی لاریجانی را ترجیح می دهد بر محمدرضا عارف. همه چیز تغییر کرده. سیدمحمد خاتمی همه تلاشش را می کند تا محافظه کاری ذاتا راستگرا رئیس جمهور زمانه ما باشد و همه کسانی که اعتراض به او می آورند از راستگرایی حسن روحانی را دعوت به سکوت می کند. با

از همان روزی که نام حسن روحانی به عنوان فرد منتخب انتخابات ریاست جمهوری امسال اعلام شد علی لاریجانی بیشتر از گذشته با تحلیل ها و گمانه های رسانه ها مواجه شد. این اصلاً مساله غریبی نیست که در ایران از فردای برگزاری انتخابات نام گزینه های دور بعد نیز مورد بحث قرار می گیرد. اما این رویه گویا در مورد علی لاریجانی اندکی پررنگ تر است. «اگر از من بپرسید که دکتر لاریجانی شایسته ریاست جمهوری است، می گویم صد درصد. در فهم مسائل کشور و پیکاری و حکمت و تلاش حداکثری شان برای حل مسائل کشور تردید ندارم و فردی بی حاشیه هستند. اما اگر از من بپرسید آیا در این چند ماه که از انتخابات ریاست جمهوری گذشته، یک جلسه با ایشان داشتید که در مورد ریاست جمهوری بحث کنید، من می گویم والله العظیم نه.» این سخنان جدید کاظم جلالی برای کسانی که بر درستی گمانه نامزدی

علی لاریجانی اصرار می کردند نشانه مهمی است که بر بنیاد مولفه حضور لاریجانی در انتخابات معادلات خود را پیش بینی کند. حالا حتی کسانی که در مورد احتمال نامزدی علی لاریجانی نظر منفی داشتند هم به این فکر می کنند که او از گزینه های احتمالی خواهد بود. این مساله البته همراه شده است با شکل تازه سیاست ورزی حسن روحانی در ماه های بعد از انتخابات که هر چه از اصلاح طلبان دور شده به طیف علی لاریجانی نزدیک شده است. همین هم هست که برخی می گویند گوشه نشین کردن اسحاق جهانگیری در دولت بی ارتباط با جدی شدن نامزدی علی لاریجانی نیست. مصاحبه کاظم جلالی تنها نشانه ای نیست که تحلیلگران را مجاب به بررسی جدی احتمال نامزدی علی لاریجانی کند. خبرهای دیگری نیز در این میان مطرح شده است که حکایت از تلاش برای پیدایش یک تشکیلات تازه برای مستظهر شدن علی لاریجانی به آن برای حضور در انتخابات است. برخی می گویند او حزب رهروان را به راه خواهد انداخت و برخی دیگر هم می گویند که او تشکیلاتی تحت عنوان پارلمان نمایندگان ادوار را به وجود خواهد آورد. این روزها هیچ چیزی شبیه قبل نیست، حتی حسن روحانی هم اصلاً شبیه آن روحانی که مادر سفرهای انتخاباتی انگشت به دهان حرف های آنچنانی اش بودیم، نیست. واضح و



چنین فکت هایی است که می توان گفت اکنون بر خلاف تصور و پیش بینی قبلی همه، این راست گرایان میانه رو هستند که اختیاردار سیاست ایران شده اند. سوال: این چرخش، چینش سیاست ایران را چگونه سامان خواهد داد؟ پرسش مهمی است. هم برای اصولگرایانی که در بدترین روزهای دوران سیاست ورزی شان به سر می برند و هم برای اصلاح طلبانی که مبهوت سیاست ورزی رقیب سنتی خود شده اند. اول: اصولگرایان، آنها که راه خود را از راست میانه جدا کرده اند، به شکل سابق یعنی به همان صورتی که قبل از ۲۹ اردیبهشت حضور سیاسی داشتند،

میرهن است که او هم اکنون به راست چرخیده است، مثل خیلی های دیگر. آنچنان در تحلیف و تنفیذ سخن می گوید که تحسین راست گرایانی چون عباس سلیمی نمین را برمی انگیزد تا آنجا که رک و صریح می گوید: «ما از او متشکریم.»

و این اعجاز دوران ماست که علی لاریجانی رخ به رخ رفقای سابقش شده و در تمام روزهای گذشته از ۲۴ خرداد ۹۲ تا امروز برای دفاع از حسن روحانی سینه سپر کرده. آن قدر در این راه ثابت قدم مانده که اگر هم به رویش نیاورند اما دلخورند از او برای همه کارهایی که به خاطر

دیگر وجود خارجی ندارند. آنها در ادامه شکاف پس از انتخابات مجلس دهم اکنون به وضعیتی رسیده اند که باید به فکر جانشینی ها و جایگیری های تازه در آرایش سیاسی کشور در آینده نزدیک و دور باشند. همشینی آنها حالا سخت تر از همیشه است. باید فکری کرده و راهی پیدا کنند. دوم: اصلاح طلبان که دلخوش تر از همه روزهای بعد از حوادث سال های ۸۸ بودند اکنون در شرایط منحصر به فردی به سر می برند. کار حسن روحانی گویا با آنها تمام شده است. محکوم شده اند به تحمل شرایط این روزها. حکمشان این است: باید از رئیس جمهوری که برای رئیس جمهور شدنش تلاش کرده اند، حمایت کنند. آنها محکومند به این اتلاف. آنها هم به راست چرخیده اند؛ به همان سستی که روحانی می رود. این را می شود از تعداد آرای رحمانی فضلی در مجلسی که فراکسیون امید صندلی های پرشماری در اختیار دارد، کاملاً متوجه شد. آنها هم به راست چرخیده اند. این را می شود از رای آوردن عباسعلی کدخدایی هم فهمید. پس مختصرش این است: «حسن روحانی به راست چرخیده است؛ چپ ها هم همین طور.» پس تا اینجا کار می توان گفت که ممکن است ذائقه سیاسی اصلاح طلبان با تغییر به سمت راست علی لاریجانی را به اسحاق

جهانگیری ترجیح دهد. این ایده البته همه گیر نیست. چنانکه میردامادی گفته است: «حمایت اصلاح طلبان از لاریجانی در انتخابات ۱۴۰۰ خیلی دور از ذهن و شاید بتوانیم بگوییم غیرممکن است.» او هواخواهان قابل توجهی در میان اصلاح طلبان دارد. به نظر می رسد با تغییر فضا برخی اصولگرایان حامی علی لاریجانی شده اند، هر چند که او مخالفان سفت و سختی در میان اصولگرایان هم دارد. غلامرضا مصباحی مقدم در این مورد گفته است: «لاریجانی نامزد انتخابات ۱۴۰۰ می شود. لاریجانی هم تجربه دارد، هم مدیریت درخشان. لاریجانی را تشویق کردم حزب تشکیل دهد.» حالا سوال اساسی این است که آیا علی لاریجانی به واقع نامزد انتخابات ریاست جمهوری و مجلس خواهد شد؟ پاسخ این سوال در مورد انتخابات مجلس حتما مثبت است. او حتی اگر بنا داشته باشد که نامزد انتخابات ریاست جمهوری هم بشود به خوبی این را می داند که راه

یاستور از چهارستان می گذرد. او باید رئیس مجلس بماند تا با پشتوانه بهتری بتواند نامزد ریاست جمهوری شود. ضمن اینکه ذات محافظه کار او به او این پیام را داده است که ریاست جمهوری ۱۴۰۰ چندان برای او گارانتی نشده است. پس او باید ریاست یک قوه را همچنان حفظ کند.

علی لاریجانی در گفتمان و منش سیاسی اش بدون شک شخصیتی راستگراست که رفتار سیاسی اش شبیه ترین است به حسن روحانی. او خود را با شرایط و گفتمان غالب این روزها تطبیق داده است. اما باید گفت که او در سیاست به نسبت حسن روحانی فاصله بیشتری با اصلاح طلبان دارد، در فرهنگ محافظه کارتر است و در سیاست خارجی نیز عقایدش به اصولگرایان نزدیک تر است. علی لاریجانی روزهای مهمی را پشت سر می گذارد. فعلاً که همه به یاری او آمده اند، از حسن روحانی تا اصلاح طلبانی که او را برای روز مبادای خود کنار گذاشته اند. ▶

انقلاب ایران و شکست تئوریسین

برژینسکی؛ مردی از جنس آخرین شوالیه‌های بزرگ سیاست

جواد قربانی آتانی

کارشناس مسائل سیاسی



سالی که گذشت را، همچون هر سال دیگری، بسیاری از انسان‌ها نتوانستند به پایان ببرد چرا که درازای عمر خود را به پایان رساندند. در میان ده‌ها میلیون انسانی که هر سال سر بر بالین خاک می‌گذارند، چنان که گویی هیچ‌گاه در این جهان نبوده‌اند، تنها عده اندکی هستند که مرگ‌شان توجه‌ها را معطوف به خود می‌کند. از جمله کسانی که در سال گذشته درگذشت و توجه‌ها را جلب کرد، زبیب‌کنیف برژینسکی بود؛ مردی که نه چهره‌اش، نه نامش و نه پیشینه خانوادگی‌اش ارتباطی با ایالات متحده نداشت، اما چنان طی ۴ سال در سیاست‌های این ابرقدرت موثر بود که عواقب و آثار مشاوره‌هایش (بخوانید تصمیماتش) هنوز در آمریکا محسوس است. در این نوشتار البته به دنبال آن نیستیم که شرح حال و زندگی‌نامه (چه شخصی و چه سیاسی) برژینسکی را روی کاغذ بیاوریم که در این زمانه کاری است لغو، بلکه سعی بر تبیین دو واقعیت مهم از خلال پرداختن به این شخصیت دارم؛ ۱- ثبات میان مدت سیاست‌سازی در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده فارغ از حزب حاضر در قدرت، ۲- تاثیر برژینسکی بر شکل‌گیری ایران پس از انقلاب.

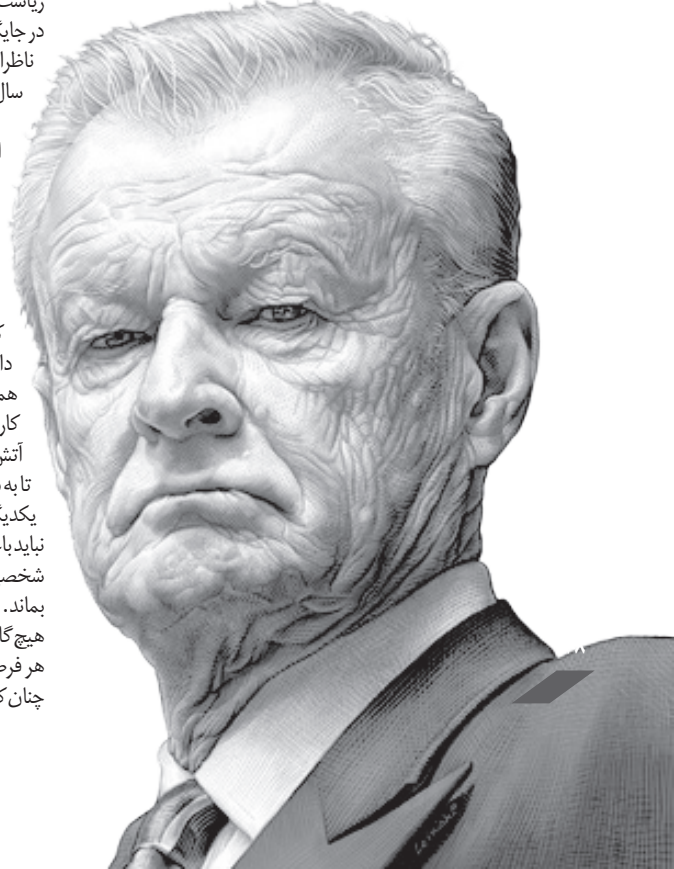
جهت باز شدن مورد اول لازم است که ابتدا به دوره پیش از کارتر یعنی دوران ریاست جمهوری نیکسون و جerald فورد بازگردیم. نیکسون در شرایطی سکان هدایت ایالات متحده را در دست گرفت که این کشور تحت تاثیر جنگ طولانی مدت ویتنام، مسابقه تسلیحاتی با شوروی و مبارزه با گسترش کمونیسم، به لحاظ سیاسی در بحران بود؛ بنابراین به لحاظ اقتصادی ناچار به تحمل هزینه‌های کمرشکن بود و به لحاظ اجتماعی چندپاره شده بود. تحت این شرایط، هنری کیسینجر که استاد روابط بین الملل بود، به عنوان مشاور

امنیت ملی منصوب شد تا به نیکسون در مدیریت سیاست خارجی و خروج از محصه‌های کشنده مذکور یاری رساند. اما دیری نگذشت که کیسینجر با درایت خود به مهمترین سیاست‌ساز دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده بدل شد، چنان که وزارت خارجه را نیز تحت الشعاع دایره تحت مدیریتش قرار داد؛ گویی وزارت خارجه بخشی از سازمان تحت امرش است. تیم نیکسون و کیسینجر در وهله اول نیروهای آمریکایی را از ویتنام خارج کردند و با وجود تلفات بسیار سنگین مالی و جانی که طی یک دهه پیش از آن آمریکا متقبل شده بود و با علم به اینکه در داخل انتقادات ویرانگر و در خارج پرستیژ آمریکا لگدمال خواهد شد، این کشور آسیایی را به کمونیست‌ها واگذار کردند. سپس جهت آنکه مجدداً در چنین متحلاب مهیبی گرفتار نشوند، دکترین نیکسون را تدوین و اعلام کردند که بر اساس آن، به جای آنکه ایالات متحده خود شخصاً ژاندارم کل جهان باشد و از منافع خود و متحدانش در سراسر جهان دفاع کند، به تقویت متحدانش در نقاط استراتژیک بپردازد و به زبان ساده، چندین ژاندارم در نقاط مختلف جهان بر سر منافع حیاتی‌اش بگمارد. در مورد دشمنی ایدئولوژیک با شوروی نیز سیاست تنش‌زدایی پیش گرفته شد تا دو طرف با کاهش تنش‌ها و نقاط اصطکاک از هزینه‌های کمرشکن مسابقه تسلیحاتی و نگهداری تسلیحات اتمی بکاهدند؛ در مقابل در پشت پرده سعی در ایجاد شکاف در اردوگاه سوسیالیسم کردند که از جمله مهم‌ترین این اقدامات خارج کردن چین و مصر از دایره متحدان شوروی بود. تاثیر، قدرت و نفوذ کیسینجر در سیاست خارجی ایالات متحده به قدری بود که در دور دوم ریاست جمهوری نیکسون، عملاً باقی ماندن وی در مشاورت امنیت ملی بیهوده می‌نمود و او به وزارت خارجه منصوب شد تا مستقیماً سکان سیاست خارجی را در دست بگیرد. او در مقام جدید نیز همچنان همان سیاست‌ها را با موفقیت پیش برد. حتی پس از استعفای نیکسون از ریاست جمهوری به علت رسوایی ووترگیت و به ریاست جمهوری رسیدن جerald فورد، کیسینجر همچنان در جایگاه خود مستحکم باقی ماند و به عقیده بسیاری از ناظران، او رئیس جمهور در سایه ایالات متحده طی سه سال ریاست جمهوری فورد بود.

حال اگر برای توضیح رابطه میان کارتر و مشاور امنیت ملی طی چهار سال ریاست جمهوری وی، جای‌نام‌های نیکسون و فورد را با جیمی کارتر و نام کیسینجر را با برژینسکی عوض کنیم، چندان دور از اغراق نیست. کارتر که اطلاع‌چندانی از روابط بین الملل نداشت، برژینسکی را که استاد روابط بین الملل بود، به عنوان مشاور امنیت ملی منصوب کرد و او در این مقام تقریباً همان نقش و قدرتی را داشت که کیسینجر داشت و البته مهمتر اینکه او تقریباً همان رویه را نیز دنبال کرد. در دستگاه سیاست خارجی کارتر سیاست تنش‌زدایی دنبال شد و به موازات آن بر آتش دشمنی میان چین و شوروی آنقدر نفت ریخته شد تا به دشمنی و صف‌آرایی این دو متحد دیرین در مقابل یکدیگر انجامید. البته سیاست تنش‌زدایی در دوره کارتر نباید باعث شود که علاوه بر دشمنی ایدئولوژیک، دشمنی شخصی برژینسکی با شوروی و کمونیسم از دیده‌نمان بماند. او که لهستانی‌زاده‌ای متواری از کمونیسم بود، هیچ‌گاه تفرش را از شرق و کمونیسم پنهان نمی‌کرد و از هر فرصتی برای ضربه‌زدن به شوروی استفاده می‌کرد. چنان که با مساعی برژینسکی، مصر به طور کامل از دایره

متحدین شوروی خارج شد و قطعه‌ها به آغوش غرب غلتید. این جهش تا آنجا بلند بود که در نشست تاریخی کمپ دیوید، انور سادات، رئیس‌جمهور مصر و مناحیم بگین، نخست‌وزیر اسرائیل، در اولین ملاقات یک رهبر عرب با رهبری اسرائیلی با هم دست دادند و بر سر یک میز نشستند تا مصر اولین کشور عربی شود که اسرائیل را به عنوان یک کشور و دولت به رسمیت شناخت و با آن از در دوستی درآمد. همچنین با پیش‌بینی برژینسکی، ایالات متحده به مجاهدین افغان یاری رساند تا با ضربه‌زدن به حکومت کمونیستی برآمده از کودتا در افغانستان، شوروی را تحریک به دخالت نظامی در این کشور کند. ورود شوروی به افغانستان به مثابه انتقام سختی بود که آمریکایی‌ها از روس‌ها گرفتند، در مقابل آنچه بر آنها در ویتنام رفت. آمریکایی‌ها بی‌مضایقه به مجاهدین افغان و عرب کمک مالی و تسلیحاتی رساندند، چنان که روس‌ها به ویت‌کنگ‌ها کمک می‌کردند و طی یک دهه آتی شوروی در باتلاقی به مراتب بدتر از ویتنام گرفتار شد که مسلماً یکی از مهمترین دلایل فروپاشی اقتصادی شوروی بود.

اما قطعاً بزرگ‌ترین شکست برژینسکی در ایران اتفاق افتاد. اگرچه کارتر کمپین انتخاباتی‌اش را با محوریت حقوق بشر پیش برده و وعده داده بود که پس از رسیدن به ریاست جمهوری دست از حمایت از متحدین دیکتاتور بردارد و تغییراتی را در آن کشورها موجب شود (برخلاف سیاست کیسینجر که صرفاً به دنبال تامین منافع آمریکا به هر وسیله‌ای بود)، اما با آغاز ریاست جمهوری وی و قرار گرفتن در میدان عمل سیاسی، کار بسیار دشوارتر از آن نمود که در شعار مطرح می‌شد. همین تعارض میان شعار و عمل سبب رویارویی برژینسکی با تیم وزارت خارجه آمریکا یعنی، سایروس ونس و وارن کریستوفر شد. در حالی که برژینسکی همچنان بر تداوم سیاست کیسینجر تأکید داشت، اما وزارت خارجه بر ایجاد تغییراتی هرچند شکلی در سیاست داخلی متحدین مستبد، نظیر محمد رضا شاه، تأکید داشتند. با این حال کارتر یکی به نعل و یکی به میخ می‌زد؛ گرچه پشت پرده شاه را تحت فشار قرار می‌داد تا فضا را کمی بازتر و زندانیان سیاسی را آزاد کند، اما در مقابل دوربین‌ها شاه و حکومتش را جزیره ثبات در دریای متلاطم خاورمیانه می‌خواند. همین سیاست یک‌بام و دو هوانیز باعث شد در برهه انقلاب، عملاً سیاست خارجی کارتر دچار پریشانی شود، شبیه آنچه به شخص شاه نیز سرایت کرد. در حالی که برژینسکی بر سیاست مشت‌آهنبین و برخورد خشن با معترضان تأکید داشت، نهایتاً کارتر تسلیم ونس و کریستوفر شد و به انقلابیون اعتماد کرد تا مبادا ایران از جرگه متحدان آمریکا خارج شود. کارتر با فرستادن ژنرال هایز به تهران، عملاً ارتش را از هرگونه دخالت خشونت‌باری در انقلاب منع کرد تا کار رژیم شاهنشاهی بسیار سریع‌تر یکسر شود. البته که ایران پس از انقلاب به سرعت از دایره متحدین غرب خارج شد و کار برای کارتر، وزارت خارجه و برژینسکی به اشغال سفارت آمریکا در تهران ختم شد. آخرین تلاش‌های برژینسکی در مقام رسمی‌اش به ممانعت از بدتر شدن اوضاع در رابطه با ایران و فیصله دادن به بحران گروگان‌گیری برمی‌گردد، گرچه مفید بود، اما میوه‌اش را ریگان چید. در مجموع، اشتباه ویرانگر دستگاه سیاست خارجی آمریکا در قبال انقلاب ایران سبب شد تا سناریوی نیکسون-کیسینجر تکمیل نشود که اگر می‌شد احتمالاً برژینسکی نیز در دوره دوم ریاست جمهوری کارتر به وزارت خارجه منصوب می‌شد. با این حال آنچه باید سخت‌مورد توجه قرار گیرد، استراتژی کلان ایالات متحده است؛ زمانی که استراتژی طرح‌شد برنامه‌های کوتاه‌مدت میان مدت باید برای تحقق آن طرح شود و در صورتی که جواب داد و منافع تعیین شد، صرف‌جابه‌جایی احزاب و اشخاص نباید موجب تغییر آن استراتژی شود، که اگر بشود، کشور در دور باطل آزمون و خطای ابدی گرفتار خواهد شد. ▶



اشتباه استراتژیک ارباب کوهستان

بارزانی؛ پیشمرگی که آرزوی استقلال کردستان عراق را داشت

سیده مسعوده میرمسعودی

سردبیر مجله ایرانی روابط بین‌الملل



معمولا وقتی از تاریخ و تحولات اقلیم خودمختار کردستان عراق صحبت می‌شود، نام اولین کسی که به ذهن می‌آید «مسعود بارزانی» است؛ پیشمرگ کردی که لقب ارباب کوهستان را گرفت و در تحولات اثرگذار اقلیم کردستان عراق نقش کلیدی و تاریخی داشت.

معمولا در تحلیل‌های غربی از نقش «اشخاص مهم» به عنوان یک آیتم کلیدی، در بررسی و تحلیل بازیگران در آن منطقه بهره می‌گیرند.

در این بحث سعی شده با بررسی و کنکاش در نقش سیاسی بارزانی و تصمیم‌گیری او در تحولات تاریخی اقلیم، سیاست‌های خروجی این بازیگر منطقه‌ای را مورد نقد و بازبینی قرار دهیم.

مسعود بارزانی در پیشینه سیاسی خود سه نقطه عطف یا مرحله چشمگیر داشت:

۱- دوران نوجوانی این مرد مصادف با سقوط نظام سلطنتی عراق بود و شانس بزرگ بارزانی در زندگی سیاسی اش، پدرش مصطفی بارزانی بود که به عنوان محور شروع فعالیت سیاسی اش تلقی می‌شود.

در سال ۱۹۷۰ با استقرار نظام جمهوری در عراق، توافق برای خودمختاری اقلیم کردستان عراق صورت گرفت و این موضوع خودمختاری شاید مهم‌ترین مسیر را برای تصمیم‌گیری در حیات سیاسی این منطقه و بارزانی ایجاد کرد. به بیان دیگر، ۱۲ سال پس از استقرار جمهوری در این کشور یعنی در سال ۱۹۷۰ میلادی، در نهایت دولت عراق و گروه‌های کرد توانستند بر سر خودمختاری کردها به توافق برسند.

۲- مساله دیگر به وجود آمدن حزب میهنی کردستان عراق به رهبری جلال طالبانی در سال ۱۹۷۵ بود که توانست به عنوان مکمل حزب دموکرات کردستان در صحنه سیاسی عراق، توانایی کردها را برای اختصاص سهم بیشتر از پتانسیل‌های عراق افزایش دهد. به طوری

که با حضور نمایندگان دو حزب در کنگره ملی عراق عملا حزب دموکرات کردستان، مناطق شمالی در نزدیکی مرز ترکیه و اتحادیه میهنی کردستان، مناطق جنوبی در نزدیکی مرز ایران را در دست گرفتند و این موضوع به بازیگری اقلیم به عنوان یک بازیگر تاثیرگذار در منطقه کمک کرد.

۳- سومین نقطه عطف در پیشینه سیاسی بارزانی به زمان حکومت صدام حسین در عراق برمی‌گردد؛ شاید بتوان گفت بارزانی دو نقش متضاد در زمان حاکمیت صدام داشت. نخستین نقش در زمان جنگ ایران و عراق بود که هر دو حزب، استراتژی حمایت از ایران را دنبال کردند و به متحدان ایران بدل شدند که این موضوع منجر به خشم صدام و باعث راه‌اندازی «حمله انفال» توسط صدام شد. این حمله منجر به مرگ ۱۸۰ هزار کرد و تخریب ۳۰۰۰ روستا شد. همچنین عملیات بمباران شیمیایی حلبچه در آن زمان انجام شد. دومین نقش بارزانی که در تضاد با نقش اول بود به سال ۱۹۹۲ مربوط می‌شود که او با حزب میهنی بر سر توزیع منابع کردستان و وضع مالیات توسط حزب بارزانی بر تبادلات تجاری در مرز ترکیه به مشکل برخورد. بارزانی در اینجا همپیمانی با صدام را برای غلبه بر حزب جلال طالبانی برگزید که کردها این موضوع را نقطه سیاه در کارنامه وی می‌دانند. هرچند زمان زیادی از این اتحاد نگذشته، ولی در حافظه تاریخی کردها این موضوع نقش بسته است. در ادامه بارزانی در سال ۲۰۰۳ تغییر سیاست داد و استراتژی اتحاد با آمریکا را برگزید و هر دو حزب به عنوان متحدان آمریکا برای سرنگونی حکومت صدام همراه شدند.

با این پیشینه سیاسی بارزانی وارد دوره‌های حکومت بارزانی در پس‌صدام می‌شویم.

در سال ۲۰۰۵ بارزانی به عنوان رئیس اقلیم کردستان برگزیده شد؛ پیشمرگ کردی که لقب ارباب کوهستان را گرفته بود، چنان عملکرد خوبی از خود بر جای گذاشت که بار دوم هم برای ۶/۶۹ مردم انتخاب و در سال ۲۰۰۹ به رهبری اقلیم خودمختار کردستان انتخاب شد. به علت شرایط بحرانی عراق ناشی از حمله داعش دو سال هم تا ۲۰۱۷، رهبری بارزانی تمدید شد.

از نظر روانشناختی، فردی که به مدت طولانی در مسند قدرت می‌ماند به نوعی تصمیم‌هایش خودخواهانه و گاهی به دور از درک محیط اطرافش می‌شود و شاید به جرات می‌توان گفت این موضوع در مورد بارزانی نیز صادق بود. بارزانی در تصمیم‌گیری خود برای برگزاری referendum استقلال کردستان عراق به نوعی دچار همین بیماری شد. وقتی referendum استقلال کردستان عراق را پیشنهاد داد هم در داخل و هم اکثر کشورهای خارجی و غرب به او تذکر دادند که این موضوع عملیاتی نیست و فقط رژیم اسرائیل این پیشنهاد را تحسین کرد. شاید بزرگ‌ترین اشتباه استراتژیکی مسعود بارزانی انجام این referendum بود. به نظر نویسنده، اعلام این پیشنهاد بدون اجرای آن یعنی عقب‌نشینی در لحظه آخر، بهترین گزینه برای بارزانی بود و می‌توانست هم پرستیژ این شخص و به دنبال آن این ناحیه را بالا ببرد و هم می‌توانست سهم بیشتری از حکومت مرکزی عراق بگیرد که متأسفانه بارزانی این گزینه را انتخاب نکرد.

بارزانی در محاسبه استراتژیکی اش در این referendum پیشنهادی برای استقلال کردستان عراق، خود را برنده محسوب می‌کرد که عملا این اتفاق نیفتاد و به عمر سیاسی بارزانی نیز خاتمه داد. همچنین باعث شد اقلیم از نظر تاثیرگذاری بر دولت مرکزی و در منطقه ضعیف شود و هم با شکست در کسب رای لازم برای استقلال، مراکز مرزی استراتژیک همچون فیش‌خاور در مرز ترکیه را به بغداد واگذار کند. مهم‌تر از آن، چاه‌های نفت کرکوک که نیمی از درآمد اقلیم کردستان را تأمین می‌کرد را نیز تسلیم دولت مرکزی کرد. در نهایت مسعود بارزانی کناره‌گیری کرد و قدرت بین نهادهای قانون‌گذار اجرایی و قضایی تقسیم شد.

نتیجه

در بررسی روند عملکردی بارزانی می‌توان گفت که کارنامه سیاسی این پیشمرگ کرد در بین کردها مورد قبول است و هنوز او را به عنوان ارباب کوهستان و یار وفادار کردها قبول دارند؛ ولی اشتباه استراتژیکی در بحث referendum باعث واگرایی در احزاب داخلی شد و این خوشایند کردها نبود. در مجموع کردها در طول تاریخ نشان دادند که هم قدرت همگرایی قوی دارند و هم از شکست نمی‌ترسند و قدرت از سرگیری مجدد برای تازه کردن و حفظ آرمان‌های خود را دارند و بارزانی همچنان در تصمیم‌گیری‌های کلیدی اقلیم تاثیرگذار است. ▶



ماکرون، عمل‌گرای سیاسی

فرد ناشناخته‌ای که به مرد شماره یک فرانسه تبدیل شد



احمد معنوی

کارشناس مسائل بین‌الملل

امانوئل ماکرون متولد ۲۱ دسامبر ۱۹۷۷، سیاست‌مدار و بانکدار سرمایه‌گذار سابق فرانسوی است. او که متولد آمیان است، در دانشگاه پاریس غربی نانتر فلسفه خواند. و سپس در سال ۲۰۰۴ از مدرسه ملی اداری فارغ التحصیل شد. سپس او بازرسی مالیه سربازرس مالی فرانسه و بعدتر نیز در بانک روتشیلد و شرکا بانکدار سرمایه‌گذاری شد.

امانوئل ماکرون مورد حمایت اولاند هم بود اما با تاسیس جنبش «آن مارشه» در آوریل ۲۰۱۶ موقیعتش در دولت متزلزل شد به طوری که او در ماه اوت ۲۰۱۶ از کابینه دولت استعفا داد و گفت این «یک گام جدید در نبرد من است تا پروژه‌ای را بسازم که با ماندنم در دولت امکان‌پذیر نخواهد بود.» چشم‌انداز او به ریاست‌جمهوری دیگر امری پنهان نبود. بزرگ‌ترین رای اعتمادی که ماکرون از آن خود کرد، حمایت فرانسوی‌بویرو میانه‌رو بود که پشتیبانی‌اش، به جهش بزرگی در کارزار ماکرون منجر شد. ماکرون، کاندیدایی که چپ‌ها او را به دلیل راست‌گرایی قبول نداشتند و راست‌ها برای سوسیالیست‌بودنش، به او



نظام سیاسی موجود را برهم زد و ریاست‌جمهوری فرانسه را از آن خود کرد. ماکرون دوستان رده‌بالا و بانفوذی داشت که او را هر روز به رده‌های بالاتری در جامعه فرانسه سوق می‌دادند. در طول مسیر مهارت‌های زیادی کسب کرد: از نواختن پیانو و مسائل فلسفی گرفته، تا بازیگری و اقتصاد. این مهارت‌ها سبب شد افراد بانفوذ و مرشد‌های بیشتری تحت تأثیرش قرار بگیرند. ماکرون مسیر سیاسی سنتی را دور زد و به جای اینکه در زادگاهش کاندیدا شود و به‌مرور یک حوزه انتخاباتی ایجاد کند، مستقیم به پاریس آمد و در آنجا به متخصص امور بانکی و تکنوکراسی اروپا تبدیل شد. اکنون آینده فرانسه و به میزان قابل توجهی آینده اتحادیه اروپا در دستان جوانی قرار دارد که تا همین اواخر چندان شناخته‌شده نبود. ماکرون یک عمل‌گرای سیاسی است که مدت‌هاست خود را از احزاب اصلی جدا کرده است. برای همکارانش در بانک یک موسیقیدان بود و قبل از تبدیل شدن به یک نامزد حامی اتحادیه اروپا، در دولت سوسیالیست به‌عنوان یک سرمایه‌دار شناخته می‌شد.

از دیدگاه ماکرون، بازارکار و نظام آموزشی فرانسه مسیر شغلی باریکی پیش روی جوانان قرار می‌دهد و قوانین سرسخت شرکت‌ها را از استخدام جوانان دلسرد می‌کند. نتیجه این سیاست‌ها، نرخ بیکاری ۱۰ درصدی است که بیشتر از همه، جوانان را تحت تأثیر قرار داده است. ماکرون از جمله نوادر عرصه سیاست به‌شمار می‌رود چرا که تا پیش از انتخابات ۲۰۱۷ ریاست‌جمهوری در هیچ انتخاباتی نامزد نشده بود و این تنها باری بود که ماکرون خود را در بوته آزمایش افکار عمومی آن‌هم در بالاترین سطح اجرایی کشور فرانسه قرار داد. به اعتقاد وی «انتخاب رئیس‌جمهوری فقط سرمایه‌گذاری نیست و ارزش‌های کشور، تداوم تاریخ و راه‌های پنهان پیشرفت و منزلت یک ملت را به دوش می‌کشد.»

ماکرون در همان ابتدای کار و در نخستین سخنرانی‌های انتخاباتی، «نبرد اقتصادی و اجتماعی» را نخستین اولویت خود در صورت پیروزی در انتخابات ۲۰۱۷ اعلام کرده و وعده کاهش هزینه‌های کسب و کار را داده بود؛ وعده‌هایی که در بزنگاه چالش‌های سیاسی و اقتصادی فرانسه، به‌سرعت با استقبال قشرهای مختلف جامعه به ویژه جوانان این کشور مواجه شد. ماکرون در مواجهه با مسلمانان نیز، علیه سیاست‌های تبعیض‌آمیز در مورد جمعیت مسلمانان فرانسه سخنرانی و اعلام کرده است که «هیچ دینی مشکل فرانسه نیست» و از طرف دیگر با انتقاد از عملکرد کشورش در استعمار الجزایر، این اقدام فرانسه را «جنایت علیه بشریت» معرفی کرده است. ماکرون در عرصه اقتصاد، سیاست سوسیال-لیبرال مبتنی بر تجارت و بازار آزاد، کاهش مالیات شرکت‌های بزرگ، کاهش هزینه‌های عمومی و پزشکی، توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر و حمایت از شرکت‌های نوین دیجیتال را دنبال می‌کند.

در ارتباط با ایران نیز فرانسه از جمله کشورهایی بوده است که بیشترین سود را از فضای پس‌برجام برده و ارزش مبادلات تجاری دو کشور بعد از برجام بیش از ۲۳۰ درصد افزایش پیدا کرده است. به‌طور کلی حمایت فرانسه از برجام به معنای تضاد میان پاریس و واشنگتن یا اختلاف فرانسه با شیوخ محافظه‌کار عرب در خلیج فارس نیست، بلکه فرانسویان تلاش دارند تا به صورت دیپلماتیک از سیاست‌های آمریکا و متحدانش در قبال ایران حمایت کنند. ▶

اعتماد نداشتند، در نهایت به کاخ الیزه راه یافت. او هوادار اتحادیه اروپا بود و می‌خواست بیکاری را از ۹٫۷ درصد به ۷ درصد کاهش دهد. به عقیده او، کارگران در دهه ۵۰ سالگی عمرشان باید این حق را داشته باشند که بخواهند ساعت‌های کمتری را در هفته کار کنند. در قلب برنامه‌های او طرح‌هایی هم مبتنی بر پایان دادن به قانون ۳۵ ساعت کار در هفته برای جوان تهراده دیده می‌شد.

زمانی که ماکرون در ماه دسامبر، در مراسم تبلیغات انتخاباتی دست‌هایش را بالا برد و فریاد کشید: «زنده باد فرانسه» ژست هیجان‌زده‌ای داشت. اما این پیام چنان گسترده پخش شد که حالا او طرفداران بسیاری دارد. در تحلیل ترقی سیاسی ماکرون آنچه قابل توجه است اینکه شغل ماکرون در بانک او را به مسیری برد که

او که از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ عضو حزب سوسیالیست بود در سال ۲۰۱۴ در کابینه دوم وال به‌عنوان وزیر اقتصاد، صنعت و امور دیجیتال فرانسه منصوب شد. او در ۳۰ اوت ۲۰۱۶، به منظور رقابت به‌عنوان یک لیبرال اجتماعی در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۷ استعفا داد. ماکرون در ۱۶ نوامبر ۲۰۱۶ رقابت خود را به‌عنوان نامزد حزب مستقل خود «آن مارشه» در انتخابات اعلام کرد. پس از برگزاری دور اول انتخابات، او به دور دوم رسید.

ماکرون در سال ۲۰۰۷ با بریزیت تروینو که ۲۰ سال از او بزرگ‌تر است و معلمش در دبیرستان لا پروویدانس بود، ازدواج کرد. این زوج نخستین بار وقتی ماکرون ۱۵ ساله و شاگرد او بود همدیگر را دیدند و وقتی او ۱۸ ساله شد رسماً زوج شدند.

ماکرون که سابقه نمایندگی پارلمان ندارد، کار دولتی را در دوران اولاند آغاز کرد. ماکرون مدتی مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور فرانسه بود و در سال ۲۰۱۴ وزارت اقتصاد را در اختیار گرفت. سیاست‌های او حمایت از بازرگانی و تجارت در راستای تسریع رشد اقتصادی بود. ماکرون همچنین از شرکت‌های نوپای دیجیتال حمایت و بازار خط‌های اتوبوس راه دور را آزاد کرد. «قانون ماکرون» اما اعتبار دیگری به او داد؛ خصوصاً که مورد حمایت مانوئل والس، نخست‌وزیر پیشین فرانسه هم قرار داشت.

اکنون آینده فرانسه و به میزان قابل توجهی آینده اتحادیه اروپا در دستان جوانی قرار دارد که تا همین اواخر چندان شناخته‌شده نبود. ماکرون یک عمل‌گرای سیاسی است که مدت‌هاست خود را از احزاب اصلی جدا کرده است

سریع بود. صدام حسین که روزگاری مجری سناریوهای آمریکایی در منطقه بود، سازناکوک می‌زد. دیکتاتور معلوم عراق در همان ایامی که یمن یکی شده بود، دست روی نقطه حساس آمریکایی‌ها گذاشت؛ به کویت که دارنده ذخایر بی‌انتهای نفت بود لشکر کشید.

کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس با دیدن رفتار جدید صدام و هوس او برای گسترده‌تر کردن مرزهای عراق، دست به دامان بوش پدر شدند که آنها را از شر همسایه نجات دهد. ۱۰ سال قبل همین کشورها با ده‌ها دولت دیگر صدام را پشتیبانی کردند که نظام نوپای اسلامی را قبل از اینکه بال و پر بگیرد در نطفه خفه کند. او شکست خورد اما میلیاردها دلار تسلیحات از بهترین انواع آن را در اختیار داشت و بعد از کویت می‌توانست سراغ هر کدام از شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس بیاید.

بین رهبران عرب، علی عبدالله صالح کسی بود که به‌رغم محکوم کردن اشغال کویت توسط ارتش عراق، از صدام حمایت کرد. موضع‌گیری او به مذاق ایالات متحده خوش نیامد و بیش از آن، موجب خشم شیوخ شد. همین کافی بود تا هزاران کارگر یمنی در دیگر کشورهای عربی مثل امارات، کویت و عربستان از کار اخراج شوند. موضع‌گیری عبدالله صالح یک دم دیگر به آتش بحران بود. او از صدام حمایت کرد و خشم هزاران کارگر بدون شغل را در برابر خود دید. همچنین ارزآوری آنان قطع شد و ناراضی‌هایی بالاتر رفت. از سوی دیگر، درگیری‌های مسلحانه همچنان در سال‌های بعد ادامه داشت.

زمینه‌های انقلاب در یمن

از سال ۱۹۹۹ به این سو، یعنی تا پیش از وقوع انقلاب دو مرتبه انتخابات ریاست جمهوری در یمن برگزار شد. همان طور که قابل پیش‌بینی بود، صالح عنوان برنده هر دو انتخابات را از آن خود کرد. انتخابات اول را با ۹۶ درصد آرا پیروز شد و در سال ۲۰۰۶ هم یک‌بار دیگر به کاخ ریاست جمهوری رفت. قرار بود که دوره رئیس‌جمهور ۴ ساله باشد اما تصویب یک متمم در پارلمان یمن، دوران ریاست را دو سال تمدید کرد. دلیل پیروزی وی را تسلط بر دستگاه‌های امنیتی و نظامی کشور می‌دانند.

تمام این اتفاقات افتاد اما سیاست‌های دولت به نفع مردم یمن تمام نمی‌شد. اوضاع کار و معیشت خوب نبود و حتی کمک‌های مالی خارجی هم در جاهای دیگر هزینه می‌شد.

طبق گزارشی که یورونیوز در دسامبر ۲۰۱۷ منتشر کرد، دولت آمریکا در سال ۲۰۱۰ میلادی پنجاه میلیارد دلار کمک مالی به یمن اعطا کرد که ۳۵ میلیارد دلار آن در قالب کمک به توسعه و پیشرفت کشور بود. اما در عمل توزیع این کمک‌ها در مردم یمن را دوا نکرد، به طوری که این کشور در سال ۲۰۱۱ با ۲۳ میلیون نفر جمعیت هنوز فقیرترین کشور دنیای عرب به‌شمار می‌رفت. سی و پنج درصد جمعیت فعال کشور و به عبارتی ۵۰ درصد جوانان بیکار بودند. صنعت نفت کشور هم فرسوده شده بود. اوضاع صنعت و کشاورزی هم از بقیه جنبه‌های اقتصادی بدتر بود.

سیاست‌های صالح و عملکرد نظامی‌گونه او باعث شد تا پایه‌های یمن به‌رغم اتحاد روی نقشه و کاغذ سست شود. چندین جنگ داخلی که فقط به یک نمونه آن اشاره شد، اوضاع را بیش از پیش بحرانی می‌کرد. همه این عوامل با هم جمع شدند و آتشی که در تونس شعله‌ور شد، دامان کاخ ریاست عبدالله صالح را هم گرفت. او که زمانی قدرتمندترین مرد یمن بود، با یک درجه خفت کمتر از قذافی در راه فرار از صحنه کشته و پرونده چهار دهه زمامداری اش بسته شد. ▶



پایان شوم

پرونده ۴ دهه دیکتاتوری علی عبدالله صالح بسته شد



محسن صالحی خواه

روزنامه‌نگار

از طی کردن یک دوره انتقالی که عبدالله العرشی کفیل ریاست بود، صالح احتمالاً به آرزوی دیرینه‌اش رسید و شد رئیس‌جمهور. اتحاد دو یمن بعد از یک جنگ طولانی ۱۲ ساله هم نتوانست به ریاست عبدالله صالح پایان بدهد. بعد از پایان جنگ در ۱۹۹۰ که دو سرزمین شمالی و جنوبی یکی شدند، باز هم صالح، آقای رئیس‌جمهور بود.

یمن جدید، کشور قبایل

مانند خیلی از کشورهای عربی در منطقه، یمن هم یک ساختار قبیله‌ای داشته و دارد. همین شاکله طایفه‌ای در این سرزمین، همواره بستری مناسب برای بحران‌سازی بود. حتی بعد از پایان جنگ در سال ۹۰ این ساختار بحران‌ساز تا امروز پابرجاست.

قبیله‌ای بودن یمن از مسائلی بود که همیشه بالای جان عبدالله صالح بود. در ۲۲ سالگی که بر کرسی ریاست جمهوری یمن یکپارچه تکیه زد، سیاست‌هایش در قبال قبایلی غیر از طایفه خودش باعث بروز مشکلات زیادی شد. قدرت در انحصار قبیله خودش یعنی سنحان بود. با اینکه خودش از زیدی‌های یمن بود، سرسازگاری با بقیه قبایل مثل حوثی‌ها نداشت و درگیری‌های پراکنده بین نیروهای دولتی و قبایلی معترض همیشگی بود.

با همه این‌ها از صالح به‌عنوان سیاستمداری زیرک یاد می‌کنند که اگر سیاست‌های غلط پیش نمی‌گرفت، عاقبتش این نمی‌شد. او ۴ سال بعد از به دست گرفتن قدرت در کشور جدید درگیر یک جنگ داخلی گسترده شد که برخی منابع تلفات آن را بالغ بر هفت تا هشت هزار کشته ذکر می‌کنند. نیروهای صالح در این جنگ هم پیروز شدند و در نتیجه یمن همچنان به‌عنوان یک کشور باقی ماند.

اما هیچ‌کدام از این نبردها نتوانست بر نظام طایفه‌ای پیروز شود و مشکلات مردم با دولت مرکزی به قوت خود باقی ماند. یمن یک کشور بود با مرزهای مشخص اما قبایل هر کدام برای خود محدوده‌ای داشتند و سوگیری‌های دولت به طرف کشورهای خارجی که هر چند وقت یک‌بار تغییر می‌کرد، در آتش زیر خاکستر بحران می‌دمید.

عکس یادگاری با صدام و اخراج کارگران یمنی

در آخرین دهه قرن بیستم منطقه درگیر تحولات

دوران بهار عربی که بساط حکومت‌های برخی حکمرانان منطقه یکی بعد از دیگری برچیده می‌شد، اسم‌هایی بودند که مرتب در اخبار گفته می‌شدند. مثلاً می‌گفتند زین‌العابدین بن علی فرار کرد یا قذافی را در فاضلابی نمناک دستگیر کردند. از مدتی به بعد یک اسم بیشتر از دیگران به گوش می‌رسید؛ علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور اسبق یمن. تقریباً دوره مصرف هر کدام از این مهره‌ها که تمام شد، یا به سلامت فرار کردند یا کشته و گرفتار شدند اما صالح با چند مرتبه تغییر رنگ سیاسی، تا همین سال ۲۰۱۷ سعی می‌کرد دوباره به کاخ ریاست جمهوری برگردد. البته اگر می‌دانست سرنوشتش آن طور می‌شود، شاید سعی می‌کرد شیوه حسنی مبارک را پیش بگیرد و دست به تمارض بزند. یعنی او را با تخت به قفسی در دادگاه می‌بردند و شاید در نهایت هم تیرنه می‌شد. نه اینکه چند روز بعد از شکستن اتحاد با انقلابیون و گردش به سمت عربستان، بیرون صحنه در بیابان بمیرد.

از ارتش تا کاخ ریاست جمهوری

عبدالله صالح جزو افسران جمهوریخواه ارتش یمن بود که در دهه ۶۰ میلادی علیه حکومت پادشاهان زیدیه کودتا کردند. کودتا منجر به جنگ شد که از ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۰ طول کشید و دست آخر آن سرزمین به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد. البته روی نقشه که نگاه کنید، یمن آن دوران بیشتر شرقی غربی است اما به‌هر حال آن را شمالی جنوبی می‌گویند.

جدایی یمن نردبان ترقی را پیش پای صالح گذاشت. شمالی‌ها یک جمهوری عربی تشکیل دادند و جنوبی‌ها با سرزمین سوسیالیست‌ها گذاشتند. در این سال‌ها، صالح یکی‌یکی پله‌های آن نردبان را بالا می‌رفت. او دیگر ستوان جمهوریخواه ارتش یمن نبود. به تدریج پیشرفت کرد و طی چند سال بست معاونت و بعد از آن ریاست ستاد کل ارتش کشور شمالی را در دست گرفت.

ترور احمد بن حسین الفحشی، رئیس‌جمهور یمن شمالی در سال ۱۹۷۸ صالح را به آخرین پله رساند. بعد

مدیریت بلاعزل

مروری بر تغییرات سازمانی و مدیران وزارتخانه فرهنگ و ارشاد اسلامی در دوران وزیر تازه

حدود زیادی از این التزام دوری کرده است. مرور کوتاهی بر رزومه صالحی، در پست‌های مدیریتی فرهنگی که پیش از این در آنها مشغول به کار بوده، به خوبی نشان می‌دهد که وی حتی با جابه‌جایی‌های مرسوم در میان مدیران رابطه چندانی ندارد و برای پیشبرد بهتر امور نیز از نیروها و مدیران میانی استفاده می‌کند که در دوره‌های قبل در سازمان یا نهاد متبوعش حاضر بوده‌اند.

صالحی پس از آنکه به وزارت ارشاد آمد، گمانه‌زنی‌های زیادی درباره جابه‌جایی‌های آتی و پیش پای او شد. وی اما در سومین نشست خبری اش که در روزهای پایانی مهر ماه سال ۱۳۹۶ برگزار شده بود نیز به این نکته اشاره کرد و گفت: «نه تغییرات اصل است و نه ثبات. مهم این است نیروهایی داشته باشیم که بر اساس برنامه‌ها، حرکت‌های مثبت و جدی داشته باشند. طبیعتاً در برخی از قسمت‌ها، شاهد تغییراتی خواهیم بود و در برخی از قسمت‌ها نیز معاونان و مدیران قبلی به کار خودشان ادامه می‌دهند.»

او در احکامی مدیران جدید سینمایی کشور را معرفی کرد و ضمن تاکید بر نقش سینمای حرفه‌ای، بر همپایی و کمک به توانمندشدن بخش خصوصی تاکید داشت و اضافه کرد که نیاز سینمای امروز ایران تعامل درون و بیرون سینما در جهت کسب سهم از بازار تصویری دنیاست.

حیدریان در جریان این تغییرات؛ با تقدیر از حبیب ایل‌بیگی، معاون سابق ارزشیابی و نظارت، ابراهیم داروغه‌زاده را به عنوان معاون ارزشیابی و نظارت منصوب کرد. او همچنین با تقدیر از نصرت‌الله مرادی، رمضانعلی حیدری خلیلی را به عنوان معاون توسعه مدیریت و منابع منصوب کرد. همچنین محمود اربابی نیز از سوی او به عنوان معاون توسعه فناوری و مطالعات سینمایی منصوب شد تا مأموریت‌تأمین نیازهای آموزشی و پژوهشی سینمای ایران را در کنار مأموریت‌های مهم دیگر به سرانجام برساند. و در نهایت، پس از جابه‌جایی مدیران و معاونان سازمان امور سینمایی و سمعی و بصری، نصرت‌الله مرادی، معاون سابق توسعه مدیریت و پشتیبانی و سیدمصطفی ابطحی، مدیرعامل سابق موسسه رسانه‌های تصویری را به عنوان مشاوران رئیس سازمان سینمایی منصوب کرد.

البته بنیاد فارابی از این سیل تحولات دور ماند و علیرضا تابش، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی با مأموریت‌های جدید ساختاری و مجدداً به عنوان مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی منصوب شد.

صالحی از روزهای میانی شهریور تا اواسط آبان ماه را نیز به سکوت درباره تغییرات گذراند. فضای گمانه‌زنی‌ها درباره جابه‌جایی معاونین وی بسیار داغ شده بود که چند خبر در همان روزها روی خروجی رسانه‌ها قرار گرفت. وزیر ارشاد سیزدهم، طی حکمی عبدالهادی فقهی‌زاده را به عنوان معاون قرآن و عزت خود در ارشاد منصوب کرد. چند روز قبل از این نیز، صالحی با حکمی حمیدرضا ارباب سلیمانی را به معاونت خود در امور فرهنگی-دینی منصوب کرده بود و با همین حکم بود که خبرهای رسانه‌ها درباره ورود یک معاون روحانی به ارشاد، تایید شده بود.

وزیر ارشاد همچنین با انتصاب مرضیه مرآت‌نیا به عنوان مشاور وزیر در امور اجتماعی و بانوان، به تغییرات مدیریتی پایان داد و تا پایان سال ۱۳۹۶ نیز در چپش وزارتخانه تحت ریاستش، تغییر خاصی به میان نیاورد! ▶

در دولت یازدهم، عهده‌دار وزارت ارشاد در دولت دوازدهم شد.

از زمان روی کار آمدن سیدعباس صالحی به عنوان وزیر ارشاد تا امروز، زمان نسبتاً زیادی نگذشته است. اما انتظارات تغییر در سازمان ارشاد و معاونت‌ها و نهاد‌های مرتبط با آن، نخستین و شاید هیجان‌انگیزترین انتظار برای اهالی این حوزه بود. چنان که این انتظار منجر به گمانه‌زنی‌های زیادی درباره تغییرات احتمالی در این وزارتخانه شد. پیش از همه و مقدم بر رسانه‌های عمومی حوزه هنر و سینما، خبرگزاری فارس اقدام به انتشار گزارشی کرد که در آن، حدس‌هایی درباره جابه‌جایی‌ها در وزارت

انتخاب وزیر ارشاد، شاید یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی دولت اعتدال در دوران دوم خود بود. به این معنا که؛ بعد از وزارت آموزش و پرورش که بیشترین سهم را در فرهنگ‌سازی این کشور بر عهده دارد، این وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است که قسمت مهمی از تصمیم‌سازی و اجرا بیات در فرهنگ را بر گرده دارد و در این راه باید تلاش‌های زیادی را متحمل شود. این در حالی است که اهالی این دو وزارتخانه را شاید بتوان دو سر یک طیف ارزیابی کرد. معلمان یا فرهنگیان همواره به حقوق خود قانع بوده‌اند و غیر از اعتراض‌های کم‌صدای گاه‌گاه، صدایی از آنان شنیده نشده است. اما هنرمندان همواره در



ارشاد زده بود.

بعد از انتشار آن گزارش و تا به امروز نیز گرچه تغییراتی در معاونت‌های صالحی به وجود آمده، اما چندان ملموس و جنجالی نبوده که اعتراضات زیادی را در این راستا به گوش ما برساند.

سیدعباس صالحی اما در این مدت شش ماهه‌ای که به عنوان وزیر ارشاد اسلامی به مجلس معرفی شده و پس از کسب رای اعتماد، به کرسی وزارت فرهنگ تکیه زده، تا

صف اول اعتراضات و اظهارات بوده‌اند و همین پیشگامی آنهاست که منجر به دیده شدن بیشتر این وزارتخانه و در نتیجه اهمیت بیشتر آن برای دولت‌ها می‌شود. به خصوص در دولت اعتدال که دوره نخست وزارت ارشاد خود را با حاشیه‌های فراوانی به پایان برد.

علی جنتی پس از حاشیه‌آفرینی‌های زیادی در دوران وزارتش، از این سمت استعفا داد و سکان این وزارتخانه را به صالحی امیری سپرد. او نیز در دوران کوتاه مسئولیتش، با مسائل و چالش‌های زیادی مواجه شد که البته قسمت زیادی از آنان، دور از میل صالحی امیری نیز نبود! حاشیه یکی از مهم‌ترین بایسته‌های دیده شدن در کشور ماست و این چنین است که اکثر افراد شاخص و چهره‌های شناخته شده، پروایی از آن ندارند و حتی در برخی از موارد تمایلاتی نیز به این التزام مدیریتی دارند.

بعد از روی کار آمدن کابینه دوازدهم در کشور و رای گیری اعتماد درباره وزرای پیشنهادی در مجلس شورای اسلامی، سرپرست پیشین وزارت ارشاد اسلامی

مرور کوتاهی بر رزومه صالحی، در پست‌های مدیریتی فرهنگی که پیش از این در آنها مشغول به کار بوده، به خوبی نشان می‌دهد که وی حتی با جابه‌جایی‌های مرسوم در میان مدیران رابطه چندانی ندارد

راهی که هست...

حضور پررنگ مردم تهران در تشییع شهید حججی حماسه‌ای نوآفرید

خبر شهادت محسن حججی پیش از آنکه در میان تیتراژ اخبار دیده شود، با یک عکس دیده شد. عکسی که لحظه اسارت او به دست یکی از نیروهای تکفیری را نشان می‌داد و پس از آن نیز انتشار فیلمی چند ثانیه‌ای از صحنه محاصره او، این فضا را تکمیل کرد. هنوز چند دقیقه‌ای از انتشار این عکس و فیلم روی پایگاه اطلاع‌رسانی تکفیری‌ها نگذشته بود که عکس دیگری از لحظات شهادت او منتشر شد و به این ترتیب پروسه جلب نظر عمومی به این ماجرا در اوج آغاز شد.

تصویر اسارت محسن حججی، شاید یکی از تاثیرگذارترین قاب‌های تصویری از جنگ سوریه باشد. عکسی که حججی را به میان تمام مردم آورد و همین بازتاب بود که منجر به حماسه تشییع پیکرش در تهران شد. خیابان‌های بسیاری در مسیر این تشییع بسته شدند. افراد مختلفی با اسلایق سیاسی و فرهنگی گوناگون در این مراسم حاضر شدند و همراهی‌شان را در برابر جریان تکفیری به خوبی نشان دادند.

برخی پدیده‌ها و رویدادها به گونه‌ای است که روش‌های مرسوم در حوزه جامعه‌شناسی توان سنجش تاثیر و گستره شعاع آنها را ندارد. یکی از این مقولات، شهادت غرورآفرین محسن حججی است. دامنه این شهادت که به لحاظ برخی شرایط و وجوه ممتاز، پدیده‌ای ویژه است، به حدی وسعت پیدا کرد که نمی‌توان از آن به عنوان یک مقوله پارامتریک یاد کرد و یا به کارگیری ابزارهای رایج جامعه‌شناسی، شعاع اثر آن را سنجید. این در حالیست که اصولاً جامعه‌شناسان می‌کوشند پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی را سنجش‌پذیر کرده و طول و عرض آنها را محاسبه کنند.

شاید در این باره بتوان این‌طور گفت که دانش جامعه‌شناسی از فهم چنین رویدادها و پدیده‌هایی ناکام مانده و قدرت درک آنها را ندارد. زمینه‌های فرهنگی استقبال از پیکر شهید حججی و قبل از آن، تصاویری که از صحنه‌های اسارت و شهادت این شهید در فضای مجازی پخش شده بود، زمینه بروز چنین رفتار اجتماعی را در برابر

این ماجرا فراهم کرد.

اینکه دیده می‌شود شهادت مدافعان حرم برای برخی افراد هضم‌پذیر نیست این نشانه اوج پرواز شهیدایی است که عظمت عمل‌شان توسط کوتوله‌های سیاسی قابل درک نیست. همواره شهیدای تاریخ در زمان خودشان غریب بودند و تنها گذشت زمان عمق تفکر شهید را برای مردمان روشن می‌کند. شاید زخم زبان به امثال حججی سنجه خوبی است برای کسانی که قرار است قد و قامت شهیدایمان را با مردمان هم‌عصرشان قیاس کنند.

برخی نمی‌توانند درک کنند چرا حججی‌ها به سوریه می‌روند و جایی بیرون از مرزهای فیزیکی می‌جنگند؟ سوریه میدان تفسیر درست و غلط از اسلام است. جریان اسارت، شهادت و پس از آن تشییع شهید حججی در واقع نمونه کامل اثرگذاری بر یک رفتار اجتماعی بود. واقعیت آن است که ذهنیت مردم جامعه ما در برابر شهیدای مدافع حرم ذهنیتی منفی ارزیابی نمی‌شود. اما در بهترین حالت می‌توان گفت حداقل بعضی نیروها و افراد یا جریان‌های مسالهدار خصوصاً ضد انقلاب و رسانه‌های بیگانه بالاخص ضد انقلاب فارسی، این امکان را داشتند که در مورد دیگر شهیدای مدافع حرم مساله‌سازی کرده و شایعاتی مطرح کنند که شهادت این شهید و شان دینی و اجتماعی آنها را زیر سوال ببرند و در مورد خلوص و ارزش کار آنها شک و تردید ایجاد کنند. این گزاره که تا پیش از شهادت حججی در قالب یک جریان اجتماعی در میان جامعه ورود کرده بود، با پخش آن فیلم و عکسی که تاثیرات زیادی را در میان مردم خصوصاً جوانان برجای گذاشت، تا حد زیادی با ترویج این دیدگاه رویارویی کرد.

رویارویی که قطعاً در نهایت به نفع شهیدای مدافع حرم تمام شد. امثال شهید محسن حججی پیامبران دنیای مدرن هستند، پیامبران سرزمین منفعت‌طلبی، پیامبران سرزمین جمود فکری. مدافعان حرم درک کرده‌اند که مرزهای محدود تفکر انسان مدرن حصار محکم در اطراف آزادی تپیده و به ابزاری برای نظام سلطه تبدیل شده است.

امروز مشخص شد کسانی که ادعای آزادی و آزاداندیشی دارند ظاهراً دامنه آزادی‌شان آنقدر محدود است که نمی‌توانند محصول آزاداندیشی انقلابی را هضم کنند، بنابراین تلاش می‌کنند آن را در قالب تصنعی دست‌ساز خودشان بگنجانند یا با لجن پراکنی مانع از درک عمومی از مرزهای نوظهور آزادمنشی شوند.

دفاع مقدس نشان داد بزذلانی که روزی با ابزار ملیت از مقاومت چشم‌پوشی می‌کنند حتی در دفاع از ارزش‌هایشان نیز درمانده‌اند. شهید هر جا و در هر عرصه‌ای باشد جماعت نان به نرخ روز خور به کنج دیگری می‌خزند و در میان کلمات و سطور ترس عمیق‌شان را پنهان می‌کنند. تنها کافی است یک لحظه خود را جای حججی بگذاریم تا بفهمیم کدام معامله آن قدر جذابیت دارد که حاضر می‌شوی جان و مال و فرزند و همسر و زندگی را رها کنی و به میان آتش و جنگ و گلوله و خون کوچ کنی.

فهم حججی‌ها در قالب مکاتب مدرن و پست مدرن نمی‌گنجد. تشنگان صندلی قدرت، بدل کاران انقلابی‌نما و اپوزیسیون‌نشین‌های مطرود چه می‌فهمند ترازوی امثال حججی با کدام شاخص ارزش‌زنگانی را متر می‌کند.

خون شهید آن قدر جریان‌ساز و اثرگذار است و شهید آن قدر بیدار و زنده است که درست در اوج غفلت جمعی همگان را به هوشیاری دعوت می‌کند.

حججی زمانی شهید شد که نمایندگان مجلس برای عکس گرفتن با موگربینی له‌له می‌زدند. زمانی خبر شهادتش شعار انقلاب اسلامی را فریاد می‌زد که نمایندگان مجلس انقلاب حس استحالته انقلاب را در دل‌های دوست و دشمن به ارمغان آوردند. انگار یادشان رفته بود موگربینی همان کسی است که تحفه برجام را به مجلس خواب‌زده تحمیل کرد و اگر نمایندگان ملت طرح اقدام متقابلی ندارند، جوانان بی‌نام و نشان انقلاب مدت‌هاست طرح اقدام‌شان را هزاران کیلومتر آن طرف‌تر اجرامی کنند.

آنهایی که امروز مدافعان جان برکف حرم را شمات می‌کنند و دیروز شعار نه غزه و نه لبنان می‌دادند؛ بیایند و ثمره‌ساز مخالف‌زدن‌شان را برای مردم بازگو کنند. سیاسیونی که مذاکره را درمان بحران سوریه می‌دانند بیایند و دست‌های خالی‌شان را از مذاکرات مشابه به مردم نشان دهند. ▶



سید در صدر

سید جعفر مرتضی عاملی برگزیده سی و چهارمین جایزه کتاب سال شد

جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران؛ عنوان یک جایزه دولتی در کشورمان است که هر ساله در بهمن ماه برگزار شده و به یکی از صاحبان آثار مهم، در رشته‌های متفاوت از کلام و اصول و تاریخ تا پزشکی و زبان اهدا می‌شود. این جایزه توسط خانه کتاب ایران و در روزهای دهه فجر برگزار می‌شود.

جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، یک سنت دیرینه در زمینه کتاب و کتابخوانی است که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در کشور وجود داشته است. برای نخستین بار در سال ۱۳۳۴ شمسی، بانیان این جایزه، پدیدآورندگان ۱۱ کتاب برگزیده که در سال ۱۳۳۲ منتشر شده بودند را در مراسمی پاس نهادند و اینچنین بود که نخستین جایزه کتاب جمهوری اسلامی ایران برقرار شد. روند اعطای این جایزه از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۲ به علت وقوع انقلاب اسلامی و پس از آن سال‌های آغازین جنگ تحمیلی، همچون بسیاری از رویدادهای فرهنگی دیگر متوقف و از سال ۱۳۶۲ دوباره از سرگرفته شد.

در سال ۱۳۹۶؛ شاهد برگزاری سی و چهارمین دوره از جایزه کتاب سال بودیم که اتفاقاً در بخش سیره ائمه اطهار، یکی از مهم‌ترین چهره‌های پژوهش و تحقیق دینی، به عنوان برگزیده انتخاب شد. سید جعفر مرتضی عاملی؛ صاحب کتاب الصحیح من سیره الامام علی (ع)، یکی از مهم‌ترین اسامی بود که در روزهای میانه بهمن ماه، روی خروجی رسانه‌ها و خبرگزاری قرار گرفت و موج امیدی را در میان اهالی اندیشه اسلامی و دین‌اندیشان برانگیخت.

اما سید جعفر مرتضی عاملی؛ یکی از علمای دینی و متخصصین تاریخ اسلام

و خصوصاً تشیع - است که سیره‌نگاری تاریخ شیعه را در سالیان دراز فعالیت علمی خود در دستورکار قرار داده است. مهم‌ترین مصداق این تلاش‌های علمی، کتاب‌هایی در زمینه سیره اهل بیت است که خصوصاً در میان طلاب حوزه‌های علمیه قم و نجف به خوبی شناخته می‌شود.

جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۹۶ نیز به یکی از مهم‌ترین این کتب سیره، یعنی الصحیح من سیره الامام علی (ع) اعطا شد و سبب اشتیاق بیشتر این اثر مهم از سید شد. مرور کارنامه فعالیت‌های علمی و پژوهشی سید نشان از دو مرحله و مکان برای این امور دارد؛ یکی در ایران و شهر قم و دیگری در لبنان.

از فعالیت‌های مهم سید جعفر مرتضی در سال‌های اقامت در قم، می‌توان به پژوهش در زمینه‌های مختلف تاریخ و عقاید شیعه، راه‌اندازی منتدا یا مدرسه علمیه جبل عاملی‌ها و تدریس برای دانشجویان دوره کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس اشاره کرد. وی در همین سال‌ها از تدریس، ارائه مشاوره‌های تحقیقاتی و ایجاد شرایط مناسب برای تحصیل طلاب لبنانی نیز غافل نبود. سید جعفر مرتضی طی ۲۵ سال سکونت در شهر قم ضمن حمایت و تربیت طلاب لبنانی در صورت ضرورت به حمایت ایدئولوژی انقلاب اسلامی پرداخت و مباحثی در حکومت از سیره اهل بیت تدوین کرد که در قالب تالیفاتی به چاپ رسیده است.

یکی دیگر از حوزه‌های مهم فعالیت سید همانطور که در بالا نیز اشاره شد، لبنان بوده است. ایشان پس از سکونت در قم، برای مدتی به

لبنان رفتند و امور پژوهشی خود را در آن دیار سامان دادند. سید جعفر مرتضی در اواخر سال ۱۹۹۳ م پس از ۲۵ سال اقامت در قم، به سوی وطن خود رهسپار شد و تلاش‌های علمی، پژوهشی و تربیتی خود را در جنوب لبنان - که آن زمان در اشغال اسرائیل بود - ادامه داد. وی در این سال‌ها علاوه بر پژوهش در زمینه تاریخ و تأسیس مرکز تحقیقاتی در بیروت، به برگزاری جلسات مختلف برای جوانان شیعه لبنانی همت گماشت و از این راه، نسلی از فعالان مذهبی در میان شیعیان لبنان به وجود آورد. یکی از مهم‌ترین اقدامات او در مسیر آموزش مبانی اعتقادی، تأسیس حوزه علمیه‌ای - در سال ۱۳۷۷ شمسی - در شهر بیروت است. دفاع از امامت و ولایت و تلاش مستمر در پاسخگویی به شبهات اعتقادی، از اقدامات وی در سال‌های اقامت در لبنان است.

در تمام این سالیان سبک تاریخ‌نویسی سید دارای ویژگی‌های اساسی بود که به‌طور اختصاری عبارتند از: بهره‌وری از رویکرد اجتهادی در تحقیق تاریخ، استفاده از تاریخ برای دفاع از مبانی کلامی شیعه و نقد مبانی کلامی اهل سنت، نشان دادن بی‌پروای دست‌های جعل و تحریف در تاریخ، افشای چهره‌های فریبکار در نگارش متون تاریخی و روانی قلم و سبک دسته‌بندی مطالب در کتاب‌هایش.

پیش از آنکه سید، اهتمام خود را به نوشتن الصحیح فی سیره امام علی (ع) سوق دهد، نخستین اثر خود را در زمینه تاریخ اسلام، به سیره پیامبر اختصاص داده بود. کتابی که با عنوان الصحیح فی سیره النبی صلی الله علیه و آله و سلم، در میان اهالی حوزه و دین شناخته می‌شود. این کتاب که مهم‌ترین کتاب سید جعفر مرتضی است، مجموعه‌ای ۳۵ جلدی از شرح زندگانی پیامبر اسلام است. کتاب در ۱۰ بخش تدوین شده و حدود ۱۷۰۰ منبع مهم در نوشتن آن استفاده شده که همین ویژگی، الصحیح را به یکی از مهم‌ترین منابع تبدیل کرده است.

تلاش اصلی سید در این کتاب بر آن است که تاریخ سیره پیامبر را که تا زمان معاصر، در منابع بسیاری روایت شده و در برخی از آنان نیز اخبار نادرست وارد شده، از این انحرافات دور کرده و به واقع یک تاریخ پاکیزه و صحیح از سیره رسول اسلام را به جامعه مسلمانان ارائه دهد که الحقی نیز در این راه موفق بوده است.

الصحیح من سیره النبی؛ یک‌بار در سال‌های دهه ۸۰، برنده جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران شد که البته سید در اعتراض به ترجمه نامناسب کتاب که از سوی وزارت ارشاد مجوز نیز دریافت کرده بود، به مراسم نرفت! او در نامه‌ای که در این باره منتشر کرد و رسانه‌ها نیز آن را بازتاب دادند، از خطر بروز تحریف و انحراف در سیره پیامبر شکایت کرد و «کتاب شهید» - ترجمه کتاب الصحیح به فارسی - را قربانی مدیریت نادرست فرهنگی در وزارت ارشاد وقت خواند! بهمن ماه سال جاری اما، بار دیگر شاهد خواننده شدن نام این سیره بزرگ در سی و چهارمین مراسم جایزه کتاب جمهوری اسلامی ایران بودیم. الصحیح من سیره الامام علی؛ عنوان اثر مهم دیگری از سید است که این روزها روی زبان دین‌پژوهان و علمای جهان تشیع آمده است. این کتاب که نام دیگرش المرتضی من سیره المرتضی است، در ۵۳ جلد و در سال ۱۳۹۴ در قم به چاپ رسیده است. ▶





راه‌ره‌ش!

نگاهی به حاشیه‌های آخرین اثر رضا امیرخانی

رضا امیرخانی؛ متولد سال ۱۳۵۲، تهران و فارغ‌التحصیل مهندسی مکانیک از دانشگاه صنعتی شریف است. علاقه‌مندی و بروزات ادبی امیرخانی از شب‌های شعر انقلاب اسلامی در دبیرستان علامه حلّی شروع شد و از همان اواخر دوران دبیرستان نوشتن را آغاز کرد. حاصل این قلم‌زدن‌های او پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه، اولین رمانش به نام ارمیا بود که در سال ۱۳۷۴ منتشر شد. ارمیا هم به سبب سبک جدید نوشتار و هم به دلیل اسم خاصی که داشت مستعد دیدن شدن بود. اما به خاطر گمنامی اسم نویسنده، چندان دیده نشد. امیرخانی در این رمان سعی کرد به نقد دوران سازندگی بپردازد. اینچنین بود که ارمیا، رمان برگزیده جشنواره آثار ۲۰ سال دفاع مقدس شد.

داستان رمان ارمیا از این قرار است که؛ ارمیا پسر جوانی است که در طول رمان خواننده با روحيات او آشنا می‌شود. روند کلی داستان، جامعه‌شناسی جنگ است، به همراه رفتارشناسی فردی و عواقب یا نتایجی که جنگ بر جامعه می‌گذارد.

ارمیا؛ نمادی از نسل امروز است که در کمال بی‌اطلاعی به دنیای آشنایی با جنگ می‌گذارد. ارمیا به دنیای ناشناخته‌ای می‌آید که قبلاً هیچ اطلاعاتی درباره آن نداشته است. مصطفی دوست جبهه‌ای تازه‌رسیده‌اش که طول آشنایی آنها بیش از ۶ ماه نیست، خیلی زود او را با جبهه و جنگ آشنا می‌کند، اما مصطفی شهید و از او جدا می‌شود. ارمیا عاشق می‌شود و عارف مسلک پیش می‌رود...

اثر دیگر رضا امیرخانی در سال ۱۳۷۸ با نام «من او» منتشر شد. امیرخانی درباره پروسه نوشتن من او می‌گوید که؛ نزدیک دو سال از عمرش را وقف مطالعه آثاری درباره تهران قدیم کرد.

پس از آن و در سال ۱۳۸۷ بود که امیرخانی تصمیم به چاپ بیوتن گرفت. اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رمان بیوتن را دارای اشکالات اساسی دانست و چاپ کتاب را منوط به اصلاح آن موارد کرد که با دخالت وزیر ارشاد وقت، مجوز کتاب بدون هیچ اصلاحیه‌ای در

کمتر از یک هفته صادر شد.

نکته مهمی که باید درباره بیوتن به آن اشاره کرد اینکه بیوتن به همه خواسته‌های خواننده جواب نمی‌دهد، اما بعضی از انتظارات او را برآورده می‌کند. یکی از تعریف‌های رمان بر اساس قراردادی است که نویسنده با مخاطب می‌بندد؛ شاید نقطه ضعفی که در این اثر امیرخانی وجود دارد این است که او این قرارداد را خوب نبسته است. ارمیا می‌خواهد از چیزی فرار کند که نمی‌تواند. او تصویری دارد از اتفاقاتی که بر او گذشته و این باعث می‌شود که به یک نوع سرگردانی برسد؛ اصل مساله هم همین است. این در حالیست که شاید من او تا حد کمتری درگیر این ناخواسته شده و از همین روست که همراهی مخاطب امیرخانی با این رمان جذاب‌تر و راحت‌تر است.

به دنبال همین جریان بود که داستان سیستان؛ روایت همراهی امیرخانی با رهبری در سفر به استان سیستان و بلوچستان در قالب یک سفرنامه داستانی نوشته و منتشر شد.

امیرخانی در نفحات نفت و سرلوحه‌ها، مخالفت خود را با حمایت دولتی و مصنوعی از ادبیات بیان کرد و در پی این بود که او به سبک جدیدی از نوشتن ورود کرد. وی در کتاب نفحات نفت در تبیین فواید آنچه مرزبندی اقتصادی فدراتیو می‌خواند، آن را موجب یافتن منابع انرژی نوین در هر استان و بروز خلاقیت در تولید و ارتقای منزلت هر استان می‌داند.

چند سالی اما خبر از نگارش اثر تازه‌ای توسط امیرخانی در فضای کتاب کشور به گوش اهالی فرهنگ نمی‌رسید. اواسط زمستان سال ۹۶ بود که خبر چاپ و پخش کتاب جدید رضا امیرخانی در فضای رسانه‌های کتاب پیچید. جدیدترین رمان رضا امیرخانی به نام ره‌ش از همان روز نخست انتشار و توزیع همراه با یک صف طولانی از علاقه‌مندان برای خرید کتاب بود. ره‌ش در عرض یک هفته به چاپ ششم رسید و جانی تازه به بازار خوابیده کتاب ایران داد.

داستان ره‌ش از این قرار است که؛ شخصیت

اصلی داستان، خانم میانسالی به نام لیا است که خودش معمار است و همراه با همسرش که معمار است و در کار ساخت‌وساز و شهرداری است و فرزند بیمارشان که مشکل تنفسی دارد خانواده‌ای کوچک دارند. داستان حول محور این خانواده و کشمکش‌هایی که لیا با همسرش پیرامون مساله مدیریت شهری دارد و با ساخت‌وساز بی‌رویه و توسعه نامتوازن شهری به‌خاطر فرزندش و فرزندان نسل آینده مخالف است.

ارزیابی امیرخانی به عنوان نویسنده این اثر، از داستان به این صورت است که این اثر یک رمان معمارانه است و در آن بیشتر به سراغ واکاوی این مساله می‌روم که چه اتفاقی برای شهر در حال رخ دادن است.

نویسنده ره‌ش درباره آخرین اثر خود اینگونه می‌گوید: «به نظرم در دنیا شهرهای بزرگ الگوهای توسعه متفاوتی دارند. از توسعه شهرهای بزرگ معمولاً به عنوان عبرت بزرگ یا عبرت منفی یاد می‌کنند. مثلاً در آمریکا شهری مانند لس‌آنجلس توسعه بزرگی داشته اما همه آن را شهر از دست رفته معرفی می‌کنند. همه شهرداری‌های آمریکا هم می‌دانند که نباید شهرشان مانند لس‌آنجلس شود. در ایران مساله برعکس است. شهری مثل تهران تا این اندازه که می‌بینیم بزرگی می‌شود، آلودگی هوا پیدا می‌کند و از طرف دیگر همه شهرهای دیگر کشور هم سعی دارند مثل تهران شوند. من برای تهران راه‌حلی ندارم اما می‌توانم فکر کنم که مشهد و شیراز و اصفهان نباید مثل تهران می‌شدند که شدند و می‌دانم که شهری مثل کاشان نباید قطعاً تهران شود و در حال شدن است. سعی کردم در ره‌ش نیز به همین مساله بپردازم و این پردازش را در قالب داستان به مخاطبم عرضه کنم.»

هنوز نقد چندانی از رمان ره‌ش به چاپ نرسیده و در جایی منتشر نشده، اما آنطور که از مرور و تورق این کتاب می‌توان فهمید، امیرخانی تا حدودی دچار یک تکرار و دور شده است. شخصیت پردازی امیرخانی که در ارمیا و من او برای مخاطبان جذاب به نظر می‌رسید، در بیوتن و شاید با غلظت بیشتری در ره‌ش، در بیشتر جاها کلیشه‌ای و تپیی است که به دلیل این است که مادر رمان همیشه تصاویر محدود و بسته‌ای از شخصیت‌ها می‌بینیم. همچنین سنت یا مدرنیته، دوران جنگ و دوران پس از جنگ، شرق و غرب، مادیت و روحانیت، ایمان و عقل از جمله تقابل‌های تکراری این نویسنده رمان هستند. ▶

پروفسور محبوب

برانکو بی تردید یکی از چهره‌های سال فوتبال به شمار می‌رود. آنجا که موفق شد تیم پرطرفدار پرسپولیس را به عنوان قهرمانی برساند. به خصوص اینکه سرخ‌ها سال‌ها بود که این عنوان را به دست نیاورده بودند اما این مربی با تدابیر خاص خود موفق شد تیمی بسازد که همگان تحسینش کنند. برای مرور کارنامه این مربی به سابقه در پرسپولیس بهتر است از زمانی شروع کنیم که پرسپولیس در بحران بود. هنگامی که پرسپولیس نیز همانند بسیاری از باشگاه‌های دیگر ایرانی در بحران بود، نژادفلاح، مدیرعامل وقت پرسپولیس، به استانبول رفت و با برانکو ایوانکوویچ وارد مذاکره شد؛ در نهایت باشگاه پرسپولیس با توجه به قول‌های یک فرد متمول جهت پرداخت مبلغ قرارداد برانکو، با او به توافق رسید و برانکو ایوانکوویچ سرمربی تیم فوتبال پرسپولیس شد.

او چهلمین سرمربی تاریخ پرسپولیس، پنجمین کروات و چهاردهمین مرد خارجی نیمکت پرسپولیس است. او در فصل نخست، هیچ‌گونه صحبتی از قهرمانی نکرد و طبق صحبت‌های او می‌شد فهمید برنامه بلندمدتی در پرسپولیس دارد؛ او در آن فصل دربی را پیروز شد، با پرسپولیس چند پله صعود کرد و البته چند بازیکن پرسپولیس را کنار گذاشت؛ فصل بعد برانکو و پرسپولیس ضمن به دست آوردن رکورد‌های مختلف به دلیل تفاضل گل کمتر، نایب‌قهرمان لیگ برتر شدند (لیگ برتر فوتبال ایران ۹۵-۱۳۹۴)؛ در فصل ۱۳۹۶-۱۳۹۵، برانکو با پرسپولیس با اقتدارترین قهرمانی تاریخ لیگ برتر فوتبال ایران را به دست آورد و قهرمان سوپر جام فوتبال ایران (۱۳۹۶) نیز شد. در آن فصل پرسپولیس رکورد‌های زیادی را جابه‌جا کرد یا شکست. همچنین برانکو برای نخستین بار پرسپولیس را به نیمه‌نهایی لیگ قهرمانان آسیا برد. برانکو در زمان سرمربیگری صاحب عنوان قهرمانی دهم خود شد که از این ۱۰ قهرمانی، ۵ عنوان



در فوتبال ایران ثبت شده است. البته موفقیت‌هایی که برانکو با عنوان سرمربی به دست آورده، قابل توجه است؛

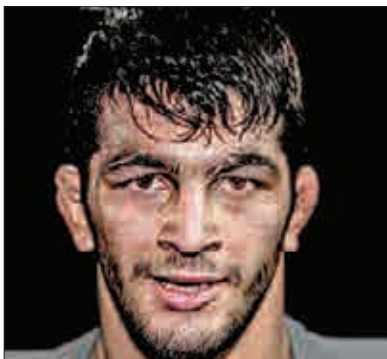
- ۱- قهرمانی در بازی‌های آسیایی ۲۰۰۲ بوسان (تیم ملی المپیک ایران)
- ۲- قهرمانی در جام آل‌جی کازابلانکا ۲۰۰۳ (تیم ملی فوتبال ایران)
- ۳- قهرمانی در جام ملت‌های غرب آسیا ۲۰۰۴ (تیم ملی ایران)
- ۴- قهرمانی در چلنج کاپ آسیا و اقیانوسیه ۲۰۰۳ (تیم ملی ایران)
- ۵- قهرمانی در لیگ فوتبال کرواسی ۲۰۰۶ (دینامو زاگرب)
- ۶- قهرمانی در جام حذفی کرواسی ۲۰۰۶ (دینامو زاگرب)
- ۷- قهرمانی در سوپر جام باشگاه‌های کرواسی (دینامو زاگرب)

- ۸- قهرمانی در لیگ فوتبال کرواسی ۲۰۰۷ (دینامو زاگرب)
- ۹- قهرمانی در لیگ فوتبال چین ۲۰۱۰ (شاندونگ)
- ۱۰- قهرمانی در لیگ فوتبال ایران ۲۰۱۶-۲۰۱۷

اما شاید مهم‌ترین بخش کارنامه این مربی برای ما صعود با تیم ملی ایران به جام جهانی ۲۰۰۶ است. هر چند کسب عنوان سومی بدون شکست در جام ملت‌های ۲۰۰۴ نیز شاید امتیاز مثبتی در کارنامه این مربی محسوب شود. برانکو ایوانکوویچ در سالی که گذشت آن قدر محبوب هواداران شد که پرسپولیس‌ها به هیچ وجه حاضر نیستند این مربی با تاجر به راه از دست بدهند. سکوت و خویشتنداری برانکو آن هم زمانی که حاشیه‌ها و جنجال‌های زیادی طی سال گذشته به سراغ باشگاه پرسپولیس آمد، باعث شد تا خیلی‌ها از این مربی به عنوان فردی با استایل و با شخصیت ویژه نام ببرند. ▶

طلایی مثل سهراب

بعد از حذف ناباورانه کیانوش رستمی در مسابقات جهانی وزنه‌برداری تمام نگاه‌ها به سهراب مرادی بود. سهراب مرادی در شرایطی روی تخته آمد که «فرخود سوبیروف» از ازبکستان تنها رقیب او محسوب می‌شود. این وزنه‌بردار ازبک با به پای سهراب در یکضرب پیش آمد. ۱۷۶ و ۱۸۲ وزنه‌هایی بود که سهراب مرادی بالای سر خود برد و کسی فکر نمی‌کرد سوبیروف ۱۸۲ کیلوگرم را بالای سر ببرد اما این اتفاق هم رخ داد. مرادی برای گرفتن اولین طلای ایران در مسابقات جهانی آمریکا راهی نداشت جز بالا بردن ۱۸۴ کیلوگرم که این کار را هم خیلی راحت انجام داد. وزنه‌بردار قدرتمند ایران در شرایطی به کار خود در یکضرب پایان داد که اگر برای حرکت رقیب نداشت، احتمالاً به رکورد جهان هم حمله می‌کرد. وقتی کار تمامی وزنه‌برداران به اتمام رسید؛ تازه نوبت سهراب مرادی بود که سالن وزنه‌برداری آن‌اهیم آمریکا را به وجد بیاورد. قهرمان المپیک در ماه‌های اخیر به رکورد‌های خارق‌العاده‌ای دست پیدا کرده بود و با ۲۲۰ کیلوگرم آغاز کرد تا با بالا بردن همان وزنه طلای خود را در دو ضرب و مجموع قطعی کند. حال نوبت به شاهکار اصلی سهراب در خاک آمریکا رسیده بود. او می‌خواست با ۲۳۳ کیلوگرم به رکورد ۱۷ ساله وزنه‌بردار لهستانی حمله کند. این رکورد سال ۲۰۰۰ توسط این وزنه‌بردار لهستانی با ۲۳۲ کیلوگرم ثبت شده بود. سهراب که در تمرینات حتی ۲۴۰ کیلوگرم را هم بالای سر برده بود، در نبرد با ۲۳۳ کیلوگرم موفق عمل کرد تا نامش در تاریخ وزنه‌برداری جهان جاودانه شود. شاهکار مرادی در همان حرکت دوم تکمیل شد تا بهداد سلیمی اولین نفری باشد که روی تخته می‌رود و به او تبریک می‌گوید. البته وزنه‌بردار ایرانی با مجموع ۴۱۷



از حریفان گرفت و تنها ۲ امتیاز از دست داد. همچنین در نظر سنجی‌ای که در سایت فدراسیون کشتی انجام شد در کشتی آزاد حسن یزدانی و مجتبی گلجی، قهرمانان رقابت‌های جهانی فرانسه و زیر ۲۳ سال جهان و در کشتی فرنگی سعید عبدولی، حسین نوری و محمدعلی گرابی، دارندگان مدال برنز مسابقات جهانی فرانسه حضور داشتند. در پایان نظر سنجی در رشته کشتی آزاد حسن یزدانی و در رشته کشتی فرنگی حسین نوری با رأی مردم، به عنوان برترین کشتی‌گیران سال فنی ۹۵-۹۶ انتخاب شدند. ▶

افتخار آفرینی یل جویبار

حسن یزدانی بی‌شک یکی از برترین‌های سال ورزش کشورمان به شمار می‌رود. او که اولین مدال خود در رقابت‌های جهانی را سال ۲۰۱۵ در وزن ۷۰ کیلوگرم کسب کرد، در المپیک ۲۰۱۶ به وزن ۷۴ کیلوگرم رفت و به مدال طلا رسید. یل جویبار در سال ۹۶ به یک وزن بالاتر آمد و در وزن ۸۶ کیلوگرم نیز به مدال طلا دست یافت تا یک آمار جالب کسب کند. حسن یزدانی پس از ۱۹ سال طلای ۸۶ کیلوگرم جهان را برای ایران به ارمغان آورد. آخرین مدال طلای ایران در این وزن به مسابقات جهانی ۱۹۹۸ تهران بازمی‌گردد که علیرضا حیدری مدال طلای جهان را بر گردن او بیخت. یزدانی بعد از بر گردن او بیختن مدال طلا گفت: «این مدال خوش‌رنگ را به ملت ایران تقدیم می‌کنم. خدا را شکر می‌کنم با وجود اینکه ۲، ۳ روز قبل سرما خورده بودم یک مدال خوش‌رنگ را در این مسابقات به دست آوردم.» پیروزی یزدانی در مسابقات جهانی پاریس آن قدر مقتدرانه بود که تا چند هفته بعد از پایان رقابت‌های جهانی، همچنان سیل تعریف و تمجیدها از نابغه ایرانی ادامه داشت. او به شدت مورد توجه سایت‌های روسی قرار گرفت و از سوی یک سایت روسی به یک تریلی ۱۸ چرخ

تشبیه شد. سایت‌های روسی هر روز از این قهرمان کشتی ایران و جهان می‌نوشتند. اینکه حسن یزدانی در سه سال گذشته توانسته صاحب مدال‌های جهانی شود و یکی از نکات حائز اهمیت این است که وی توانسته هر سال با تغییر وزن به مدال برسد. کسب مدال طلای یزدانی در وزن ۷۰ کیلوگرم رقابت‌های جهانی در سال ۲۰۱۵ در آمریکا و کسب مدال‌های طلای المپیک و جهان در دو وزن ۷۴ و ۸۶ کیلوگرم یک رکورد برای این کشتی‌گیر محسوب می‌شود. همچنین یزدانی پسری حریص در کسب پیروزی است، او تمام حریفانش را از سر راه برمی‌دارد و هیچ شانس برای آنها باقی نمی‌گذارد. یزدانی با وجود اینکه از تکنیک فنی بالایی برخوردار نیست و کشتی‌ساده‌ای می‌گیرد اما او چیزهایی دارد که رقبای او ندارند. حریفان یزدانی قدرت خستگی‌ناپذیری ندارند، یزدانی برای یک ثانیه نمی‌ایستد و به‌طور مداوم بر حریف فشار وارد می‌کند. در رقابت‌های جهانی یزدانی تمامی حریفان خود را زود هنگام شکست داد و فقط مقابل والیف روس با ۴ امتیاز کشتی‌اش در ۶ دقیقه و در پایان وقت قانونی به اتمام رسید. یزدانی یکی از بهترین نتایج مسابقات جهانی را از آن خود کرد؛ جایی که ۴۶ امتیاز

محرومیتی که هیچ خیریتی نداشت

باید نزدیک به ۸۰۰ هزار یورو یعنی حدود ۴ میلیارد تومان هم به ریزه‌اسپور بپردازد؛ باکت از این بالاتر؟ تاوان از این سنگین‌تر؟ محرومیتی عجیب و غریب که هنوز هم جزئیاتش مشخص نیست و بارها و بارها طی این مدت طاهری و طارمی با اظهارات ضد و نقیض خود باعث سردرگمی هواداران این تیم شده‌اند. نفراتی که با تصمیمات اشتباه‌شان در فصل قبل نقل و انتقالات پرسپولیس را در نیمه‌نهایی لیگ قهرمانان آسیا با بحرانی باورنکردنی مواجه کردند. بحرانی که سرخ‌ها نتوانستند از آن عبور کنند و نهایتاً تن به حذف از آسیا دادند. با همه اینها اما طارمی بعد از پایان دوران محرومیتش به الغرافه قطر پیوست و این روزها برای آنها تبدیل به مهاجمی تمام‌عیار شده است. برخلاف روزهای اول حضور طارمی در الغرافه که رسانه‌های قطری اصلاً از عملکرد مهاجم سابق پرسپولیس رضایت نداشتند حالا طارمی تبدیل به بازیکن محبوب قطری‌ها شده است. روزنامه‌های قطر درباره طارمی نوشته: «طارمی مهاجمی بود که الغرافه به او نیاز داشت. طارمی به درخشش خود در الغرافه ادامه داد و توانست در دیدار برابر تراکتورسازی دو گل به ثمر برساند و روی گل بعدی هم تأثیر مستقیم داشته باشد. با وجود اینکه تراکتورسازی طارمی را به خوبی می‌شناخت اما نتوانستند او را متوقف کنند.

او هم پناحتی از دست داد و هم چند فرصت خوب دیگر را خراب کرد اما در نهایت کار خود را هم به خوبی انجام داد و بارها دروازه حریف را تهدید کرد. «وقتی پرسپولیس از آسیا حذف شد و برابر الهلال شکست سنگینی را متحمل شد طارمی محروم بود. او در اظهارنظری عجیب و تلخ تأکید کرد که حتماً خیریتی در حذف پرسپولیس بوده. این جمله‌ها برای هواداران پرسپولیس خیلی سنگین و تلخ بود. تلخ‌تر از همه اینها تناقض گویی طارمی و طاهری درباره این پرونده فوتبالی است، آنجا که هر کدام از طرفین ماجرا سعی دارند تقصیر را به گردن دیگری بیندازد. ▶

ماجرا از زمانی شروع شد که مهدی طارمی به شکلی عجیب به ریزه‌اسپور ترکیه پیوست و عجیب‌تر از بیوستش به این تیم ترکیه‌ای به تهران برگشت تا با پرسپولیس قرارداد ببندد. طارمی خودش ادعا می‌کند که با ریزه‌اسپور «تفاهم‌نامه» امضا کرده است نه قرارداد. بدین ترتیب طارمی بعد از چند روز تمرین با تیم ریزه‌اسپور در تصمیمی احساسی به ایران برگشت تا داستان پراهم این نقل و انتقال تا همین حالا ادامه داشته باشد. بعد از بازگشت طارمی به ایران او به مدیربرنامه‌هایش و وکیلش می‌گوید قرارداد با ریزه‌اسپور به صورت رسمی امضا نکرده است و تقاضای «آی‌تی‌سی» هم نشده، همین موضوع باعث امیدواری طارمی، وکیل، مدیربرنامه و حتی باشگاه پرسپولیس می‌شود. طارمی هم با عقد قراردادی به پرسپولیس می‌پیوندد و در فصل گذشته هم آقای گل می‌شود و هم به عنوان قهرمانی دست پیدا می‌کند. اما در ادامه راه این پرسپولیس و هوادارانش بودند که ناگهان با حکم فیفا حیرت‌زده ماندند. فیفا پرسپولیس را از پنجره نقل و انتقالات محروم کرد و طارمی نیز ۴ ماه محروم شد. این خبر تلخی بود که اوایل مهرماه همه را شوکه کرد. بدین ترتیب پرسپولیس با محرومیت غیرمنتظره‌ای مواجه شد. نامه‌ای با مضمون محرومیت سنگین برای پرسپولیس و مهدی طارمی به فدراسیون وصول شد. نامه‌ای که در روز تعطیل ایران به فدراسیون رسید. کمیته اخلاق فیفا بابت آن چیزی که در نقل و انتقالات سال گذشته رخ داد و طارمی تا ترکیه رفت و به تهران برگشت، چهار ماه او را از حضور در میادین فوتبال محروم کرد. این خبر در حالی اردوی سرخ‌ها را به هم ریخت که پرسپولیس باید مقابل الهلال قرار می‌گرفت. پرسپولیس غیر از اینکه در آستانه نیمه‌نهایی مهاجم سرشناسش را از دست داد که در پنجره نقل و انتقالات هم محروم شد و البته



کیلوگرم رکورد مجموع جهان که در دست خودش بود را هم ۴ کیلوگرم افزایش داد. بدین ترتیب مرادی ۲۹ ساله یک سال بعد از افتخار آفرینی در المپیک به اولین طلای جهانی خود رسید. او تازه راه افتاده و می‌تواند کارهای بزرگ‌تری هم انجام دهد. سهراب مرادی ششمین مردی است که بیشتر از یک مدال طلای جهانی در میادین مختلف جهانی و المپیک به دست آورده است، قبل از او حسین رضازاده شش بار، محمد نصیری پنج بار و مرحوم نامجو، بهداد سلیمی و کیانوش رستمی هر کدام سه بار قهرمان جهان شده‌اند. البته تعداد مدال‌های طلا تنها معیار برتری این مردان بزرگ نبوده و بر اساس تعداد مدال‌های جهانی و المپیک، محمد نصیری با ۹ مدال، نامجو و رضازاده با هفت مدال و کیانوش رستمی با شش مدال و بالاخره بهداد سلیمی با ۴ مدال برترین‌های تاریخ وزنه‌برداری هستند.

اواسط بهمن ماه نظرسنجی برای انتخاب بهترین وزنه‌بردار سال ۲۰۱۷ بر روی سایت فدراسیون جهانی انجام شد که لاشا تالاخادزه از گرجستان با بیش از ۹ هزار رای عنوان برترین وزنه‌بردار سال ۲۰۱۷ را کسب کرد. این وزنه‌بردار علاوه بر کسب ۳ مدال طلای دسته فوق سنگین ۲ رکورد جهانی را هم جابه‌جا کرد. محمود لهب از مصر توانست با ۸۴۹۱ رای در جایگاه دوم بایستد و سهراب مرادی از ایران با ۳۱۴۲ رای در رده سوم ایستاد. وزنه‌بردار دسته ۹۴ کیلوگرم ایران با کسب ۳ مدال طلا ۲ رکورد جهانی را هم در مسابقات جهانی جابه‌جا کرده بود. این در حالی است که سال گذشته کیانوش رستمی از ایران توانسته بود عنوان برترین وزنه‌بردار سال ۲۰۱۶ را کسب کند. سهراب مرادی بی‌تردید یکی از برترین‌های ورزش ایران در سال ۹۶ است. ▶

گزارشگر خبرساز

گزارشگر احساساتی و خوش قلب فوتبال ایران به طور حتم یکی از چهره‌های سال ۹۶ است. جواد خیابانی یکی از افرادی بود که در زمان زلزله کرمانشاه تحرک زیادی برای کمک به حادثه‌دیدگان داشت. او البته از چندی پیش با شایعه بزرگی در خصوص ممنوع‌التصویری‌اش بعد از انتقاداتی که از مسئولان در این زمینه داشته، مواجه شد که البته آن را تکذیب کرد. خیابانی یکی از افراد ورزشی بود که در جذب و ارسال کمک‌های مردمی به مناطق زلزله‌زده نقش مهم و قابل توجهی ایفا کرد. هر چند خودش می‌گوید: «مطمئنم آن نتیجه‌ای که به دنبال آن بودیم تا این لحظه به دست نیامده، رضایت ما و خواسته ما این بوده که مردم خیلی زود به خانه‌های خود بروند که البته تا این لحظه این مساله ممکن نشده است. امیدوارم کمک‌ها به شکلی باشد که مردم تا عید بتوانند به خانه‌های خود بروند. مانیز تا آنجایی که در توان مان بوده و مردم حمایت کردند و با کمک‌های خود شرمندمان کردند در تلاش بودیم و هستیم که در یک یا دو روستا کمک کنیم برای اینکه مردم خیلی زود به خانه‌های خود برگردند و دیگر ترسی از آتش سوزی، برف و باد و زلزله نداشته باشند.»

گزارشگر فوتبال کشورمان درباره اینکه کدام صحنه در زمان کمک‌ها برایش خاطره‌انگیز شده است گفت: «مراسمی که برای چهپزیه عروسی داشتیم خیلی خوب بود. با بچه‌هایی که پناحتی زدیم هم جالب بود. واقعاً حس خوبی بود وقتی خنده‌ها به لبان آنها می‌آوردیم. مسابقه دو گذاشتیم و قول دادیم که هر کس اول تا سوم شود دو چرخه برنده می‌شود و مسابقه نقاشی گذاشتیم و قرار شد به آنها لوازم نقاشی... بدهیم. مسابقه گل کوچک گذاشتیم و جایزه آن لپ‌تاب بود. مردم خیلی لطف داشته‌اند و کمک کردند.» پس از اظهاراتی که جواد خیابانی برای حمایت از زلزله‌زدگان استان کرمانشاه در برنامه



«حالا خوشبختانه» شبکه سوم سیما داشت، شایعاتی مبنی بر ممنوع‌التصویری و گزارشگری او مطرح شد. عدم گزارشگری و مجری‌گری جواد خیابانی در مسابقات لیگ برتر در مقطعی کوتاه نیز موجب شدن شایعه فوت بیشتر بگردد؛ اما خیلی زود این گزارشگر با سابقه با گزارش یکی دو بازی فوتبال به سیما برگشت تا شایعات برطرف شود. واکنش خیابانی به شایعه ممنوع‌التصویری‌اش اما این گونه بود: «این یک شایعه بود که شاید کسانی فکر می‌کردند با انتشار آن به اهدافی می‌رسند. این شایعه هیچ ریشه‌ای نداشت و همان طور که در برنامه رضا رشیدپور گفتم سازمان مایک سازمان عاقل و دانا است و اصلاً چرا باید چنین اتفاقی بیفتد؟ جواد خیابانی اما همچنان پیگیر کمک‌رسانی به مناطق زلزله‌زده است. او می‌گوید: «کارها نخواهید و همچنان ما مشغول انجام امور و کمک کردن هستیم. شرکت‌ها و مردم کانکس می‌خرند و می‌فرستند اما انگار خبرنگارها خواب هستند، در حالی که هنوز کامیون‌ها و تریلی‌ها به این شهر می‌روند.» این گزارشگر با سابقه تلویزیون یکی از چهره‌هایی است که همواره در کارش خبرساز بوده است، چه زمانی که در نهایت خوش قلبی و جوانمردی به کمک‌رسانی مشغول می‌شود چه زمانی که با برخی جملاتش در گزارش‌های فوتبالی به سوژه داغ شبکه‌های اجتماعی تبدیل می‌شود. ▶

راند آخر کی روش



در شبکه‌های اجتماعی در جلسه‌ای با مهدی تاج خواستار حضور در برنامه‌ای تلویزیونی شد تا پاسخ اظهارات کریمی را بدهد اما گویا مدیران فوتبال به او چنین اجازه‌ای ندادند. البته روشن است که کی روش با توجه به رفتارها و بیانه‌های تندش طی یک سال اخیر دیگر از محبوبیت گذشته نزد هواداران فوتبال برخوردار نیست اما بیراه نیست اگر بگوییم در آستانه بازی‌های حساس تیم ملی در جام جهانی همه نگاه‌ها به توانمندی فنی او روی نیمکت تیم ملی ایران دوخته شده؛ جایی که قرار است با تیمی که خیلی‌ها امید دارند از مرحله گروهی جام جهانی روسیه صعود کند، دست به کار بزرگی بزنند و توانمندی‌هایش را بیش از پیش ثابت کند. از ازبکستان به عنوان مقصد بعدی کی روش نام برده می‌شود. سایت چمپیونز درباره تیم ملی فوتبال ازبکستان نوشت: «امروز این پرسش زیاد مطرح می‌شود که چه زمانی سرمربی تیم ملی ازبکستان مشخص خواهد شد؛ مساله‌ای که مورد علاقه بسیاری از هواداران تیم ملی فوتبال ازبکستان است. می‌دانیم که این پروسه طول خواهد کشید و برای ما مهم است که چه نوع مربی‌ای روی کار می‌آید. اگر فدراسیون فوتبال ازبکستان بتواند کارلوس کی روش را متقاعد کند، او هم اکنون بهترین گزینه هدایت این تیم است. او در وهله اول فوتبال آسیا را به خوبی می‌شناسد. نکته دوم این است که از فوتبال ازبکستان شناخت خوبی دارد. در وهله سوم نیز کی روش می‌داند چگونه تیم ملی را راهی جام جهانی کند.» البته کی روش هنوز درباره مقصد بعدی‌اش به طور رسمی موضع‌گیری نکرده است اما بعید نیست که او بعد از جام جهانی از تیم ملی ایران خداحافظی کند. آیا جنگجوی پرتغالی به راند آخر مبارزه‌اش رسیده است؟ ▶

اصلا عجیب نیست که کی روش تا زمانی که در فوتبال ایران فعالیت دارد در پایان هر سال یکی از چهره‌های خبرساز سال معرفی شود. کارلوس کی روش در سال ۹۶ هم خبرساز بود. او موفق شد تیم ملی را مقتدرانه به جام جهانی ببرد و از این حیث یکی از مربیان رکورد داری باشد که قرار است در جام جهانی روسیه روی نیمکت مربیگری تیم ملی بنشیند. او همچنین طبق روال هر ساله خود رودر روی چهره‌های مختلفی در فوتبال ایران قرار گرفت. آخرین بار نوبت به علی کریمی رسید که از طعنه کی روش در امان نماند. او در واکنش به انتقادهای علی کریمی در برنامه نود اتهامات وی را بی‌اساس و بز دلانه خواند. یک روز بعد خبرآنلاین که رسانه نزدیک به سرمربی تیم ملی است در تحلیل این نزاع تاریخی نوشت: «بازنده کارلوس کی روش بود، به خاطر اینکه خودش را وارد یک بازی کرد که ربطی به او نداشت، کی روش اشتباهش این بود که فکر کرد که می‌داند ادبیات خیابانی ایرانی یعنی چه؟ شاید علی کریمی نتواند در ادبیاتی اتوکشیده پایه‌های ساکت حرکت کند اما وقتی نوبت به آن مدل حرف‌زدن باشد کی روش که هیچ‌کدام تمام پرتغال هم از کریمی دریبل و مشتتاک خواهند خورد، کی روش با یک کلمه، زمین بازی را به سویی برد که کریمی عاشق آن است، او به هم‌بازی‌های او این اجازه را می‌دهد که علیه او مصاحبه کنند تا ثابت شود که چه کسی بز دل است؟ حالا کی روش با کسی مواجه است که برانکو نیست، تاج نیست، ساکت نیست، کفاشیان نیست او با کسی مواجه است که اگر بگوید به زودی در موردش حرف خواهیم زد، می‌گوید جرات داری در رویم بگو همین یک کلمه را.» البته کی روش چند روز بعد از شدت گرفتن هجمه کاربران

پایان رویای منصوریان

اوشود؛ شعارهایی که نشان می‌داد دیگر حرمتی بین منصوریان و هواداران استقلال باقی نمانده. از همان روز اول منصوریان مهم‌ترین سرمایه خود را محبوبیت بین این هواداران می‌دانست و تکیه زیادی به رابطه خویش با آنها کرد. منصوریان ابتدا خود را هوادار استقلال می‌دانست تا سرمربی این تیم و همین موضوع باعث شده بود تا برای خود نقشی فراتر از یک سرمربی در استقلال قائل شود. او باور نمی‌کرد که از همان نقطه قوتی که بر آن تاکید می‌کرد ضربه خورده و همان هواداران حیاکن رهاکن را برای او سر دهند. منصوریان هر چقدر هم که می‌خواست خود را یک مربی حرفه‌ای و یادانش که متفاوت از مربیان سنتی است نشان دهد، باز رگه‌هایی قوی از اخلاق و منش مربیان سنتی ایرانی را در استقلال دارا بود. او این اواخر از نقش هیات مدیره تیمش و عدم همراهی آنها شکایت داشت؛ اما خود او دقیقا شبیه به مربیان سنتی ایرانی که می‌خواهند سایه‌شان بلندتر و بالاتر از هر کس دیگری بالای سر تیم باشد، از ضعف مدیریتی باشگاه استقلال نهایت استفاده را برای گرفتن نقشی فراتر از سرمربی در تیم خود کرد و جالب اینکه مورد تحسین هواداران استقلال نیز قرار می‌گرفت. اما آنچه باعث شد او نتواند به نقش قهرمانانه‌اش در استقلال ادامه دهد نتایج ضعیفش بود. او نتیجه نمی‌گرفت و هر روز از میزان محبوبیتش کاسته می‌شد. او در نهایت از استقلال جدا شد و تا همین حال نیز موفق نشده به نیمکت مربیگری برگردد. هر چند شایعات مبنی بر پیوستنش به سپاهان به گوش رسید که مدیران این باشگاه خیلی زود آن را تکذیب کردند. باید دید چقدر طول می‌کشد که منصوریان دوباره به نیمکت مربیگری برگردد و این بار چه اندوخته‌ای خواهد داشت؟ ▶



علیرضا منصوریان یکی از چهره‌های فوتبال در سال ۹۶ است. او که با آرزوها و شعارهای فراوانی به استقلال آمده بود در نهایت بدون هیچ دستاوردی با نیمکت مربیگری این تیم خداحافظی کرد. منصوریان که یکی از محبوب‌ترین چهره‌ها نزد هواداران استقلال بود، با نتایج ضعیفی که در این تیم به دست آورد باعث شد تا هواداران استقلال خواهان جدایی‌اش از نیمکت مربیگری استقلال شوند. وقتی به استقلال آمد با انبوهی از شعارها سعی کرد وضعیت تبلیغاتی ویژه‌ای برای خودش دست‌وپا کند. او تاکید کرد که می‌خواهد استقلال را قهرمان کند اما هرگز موفق نشد به وعده‌اش عمل کند. پس در غروب آخرین روز تابستان در حالی که تیمش برابر ذوب آهن امیر قلعه‌نویی بازی را با تساوی به پایان رسانده بود، به نشست خبری رفت و دست‌هایش را به نشانه تسلیم بالا گرفت. ۸۹ دقیقه صحبت با اهالی رسانه بعد از توقف مقابل ذوب آهن و شنیدن دوباره شعار «حیاکن... رهاکن»؛ آخرین حربه علیرضا منصوریان برای تیرنه خود از تمام اتهامات پیرامون بحران‌ها و ناکامی‌های اخیر استقلال بود؛ نشستی که در پایان حتی صدای اعتراض رئیس هیات فوتبال تهران را نیز در آورد تا سرمربی استقلال با بر زبان آوردن این جمله که ۳۰ روز است در این نشست‌ها غیبت داشته و حالا آمده که حرف‌های خود را بزند از شیرازی خواست یک بار هم شده استنا قائل شود. کنفرانسی که می‌تواند برای خود حتی در سطح جهان فوتبال صاحب رکوردی منحصر به فرد شود در پایان که دقیقی از نیمه‌شب گذشته بود با یک جمله از منصوریان جالب تر شد. آنجا که سرمربی مستعفی آبی‌ها با خنده‌ای تلخ بر لبان خود که تنها در ظاهر نشان می‌داد او از استعفا و کناره‌گیری

عزت کشتی

علیرضا کریمی بی تردید یکی از چهره‌های ارزشمند ورزش در سال ۹۶ است. کشتی‌گیری که به‌رغم همه شایستگی‌هایش تصمیم گرفت به عمد از حریف روسی‌اش بیازد تا برابر نماینده رژیم صهیونیستی قرار نگیرد. پس از اتفاقات کشتی جهانی زیر ۲۳ سال جهان که منجر به عدم رویارویی علیرضا کریمی با حریف رژیم اشغالگر قدس شد، حدس و گمان‌های زیادی مبنی بر تعلیق کشتی ایران مطرح شد. در نهایت حکم علیرضا کریمی ۶ ماه و مری و جمشیدی دو سال از فعالیت بین‌المللی محروم شدند تا خبری از تعلیق کشتی ایران و اتفاقات ناخوشایندتر نباشد. در پی حوادث کشتی علیرضا کریمی با حریف روسی خود در رقابت‌های امیدهای جهان و باتوجه به تأکید و پیگیری‌های مداوم «کمیته بین‌المللی المپیک» از «اتحادیه جهانی کشتی»، برای اعمال ممنوعیت از حضور ایران در مسابقات بین‌المللی، رایزنی‌های گسترده‌ای از سوی تیم دیپلماسی کشتی ایران برای جلوگیری از اعلام رای به تعلیق کشتی ایران با تمام توان و استفاده از تمامی ظرفیت‌هایی که در چند سال گذشته برای توسعه تعاملات دیپلماتیک کشتی ایران با دنیا صورت گرفته بود، آغاز شد. با نتیجه‌بخشی اولیه تلاش‌های مذکور در اواخر سال میلادی گذشته، ضمن گرفتن زمان برای انجام رایزنی‌های لازم با مسئولان مربوطه در دو مرحله، امکان پیگیری موضوع مذکور از طریق تشکیل پرونده‌ای ویژه در کمیسیون اخلاق و امور انضباطی و حقوقی در اتحادیه جهانی کشتی فراهم شد. انتقال حوزه بررسی این موضوع از «کمیته بین‌المللی المپیک» به «اتحادیه جهانی کشتی» موفقیت جدی برای کشتی ایران محسوب می‌شد، زیرا توان دیپلماتیک کشتی ایران در فدراسیون جهانی کشتی قابل دسترس بود و اگر کار بررسی به کمیته بین‌المللی المپیک می‌رسید متأسفانه هیچ نفوذ و تعاملی برای ورزش ایران در کمیته بین‌المللی المپیک وجود نداشت. از هفته دوم آغاز فعالیت کاری در سال جدید،

مجدداً پیگیری‌ها و مذاکرات متعددی با نناد لالویچ، رئیس اتحادیه جهانی و عضو نفوذ هیات‌ریسه کمیته بین‌المللی المپیک و سایر اعضای هیات‌ریسه اتحادیه صورت گرفت که موثر واقع شد و در نهایت، خطر تعلیق فدراسیون کشتی ایران با رایزنی‌های مداوم، برنامه‌ریزی مناسب و تلاش شبانه‌روزی رفع شد. با اعلام اتحادیه جهانی کشتی و باتوجه به تعاملات و پیگیری‌های انجام شده، فدراسیون ایران موفق شد کشتی ایران را از دایره محرومیت و تعلیق خارج کند. از این

رو ضمن رفع موقت خطر تعلیق کشتی ایران، علیرضا کریمی با تلاش‌های صورت گرفته، جهت کاهش میزان محرومیتش، شش ماه و مری وی (حمیدرضا جمشیدی) به مدت دو سال از حضور در میدانی کشتی محروم شدند. بدیهی است این موفقیت با تلاش موثر دیپلماسی کشتی ایران حاصل شد اما پرونده تعلیق همچنان مفتوح است و به نظر می‌رسد باید تمامی دستگاه‌های مرتبط برای حل این مشکل که قطعاً در آینده نیز در کمین کشتی و ورزش ایران است یک راه اصولی بیابند زیرا این موضوع از این پس در میدانی مهمتری همچون رقابت‌های جهانی و به‌خصوص المپیک به صورت جدی تری کل ورزش ایران را تهدید می‌کند. البته روبرو نشدن با ورزشکاران رژیم صهیونیستی همواره به عنوان یک اصل مورد توجه قرار گرفته است. این موضوع آن قدر اهمیت دارد که اواخر آذرماه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار علیرضا کریمی کشتی‌گیر سرافراز کشورمان در مسابقات جهانی کشتی زیر ۲۳ سال جهان و خانواده او، از خودگذشتگی و عزت‌آفرینی این پهلوان جوان را مورد تجلیل و تقدیر قرار دادند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با تحسین اقدام علیرضا کریمی، کار بزرگ او را از سنخ کار پهلوانان نامداری همچون پوریای ولی دانستند و گفتند: «من از اینکه نشان دادید جوانی از جوان‌های ما حاضر است برای یک هدف بزرگ و بلند با روی نفس خود بگذارد و از حق قطعی و قهرمانی مسلم صرف نظر کند، واقعا احساس عزت کردم.» ایشان افزودند: «قدر این کار را بدانید و اجر معنوی آن را از خدا بخواهید، البته مسئولان نیز نباید در تجلیل و پاداش مادی کوتاهی کنند.» رهبر انقلاب در این دیدار انگشتش خود را به علیرضا کریمی اهدا کردند. علیرضا کریمی پس از این دیدار اظهار داشت: «برای من دیدار با مقام معظم رهبری یک آرزوی بزرگ بود و بسیار خوشحالم که امروز توانستم به آرزوی خود برسم و از ایشان به خاطر توجه ویژه‌ای که به حقیر داشتند قدر دانی می‌کنم.» وی خاطر نشان کرد: «امیدوارم با تلاش بیشتر بتوانم در میدانی مهم پیش رو برای کشورم افتخار آفرین باشم و این محبت‌ها را جبران کنم.» باخت عمدی این کشتی‌گیر آینده‌دار کشورمان به حریف روسی برای روبرو نشدن با نماینده رژیم صهیونیستی اگر چه واکنش فدراسیون جهانی کشتی را نیز به همراه داشت و محرومیتی نیز نصیب این کشتی‌گیر کرد اما چه کسی است که نداند حرکت ارزشمند کریمی در تاریخ کشتی و ورزش این کشور ماندگار شد. ▶



برای مردم

علی دایی یکی از چهره‌های مثبت و قابل توجه سال ۹۶ بود. وقتی بسیاری از نهادهای مسئول در خصوص زلزله کرمانشاه دچار سردرگمی بودند که چگونه باید به داد مردم رسید این علی دایی بود که با وارد شدن در معرکه کمک‌رسانی نقش ویژه‌ای در بسیج کردن کمک‌های مردمی ایفا کرد. زلزله شدید کرمانشاه که باعث کشته و مجروح شدن تعداد زیادی از هموطنان شد، بار دیگر مردم ایران را برای کمک‌رسانی در کنار هم بسیج کرده بود و در این بین علی دایی در صفحه اینستاگرامش پیگیر نشان می‌داد که کمک‌های مردمی را به موقع به کرمانشاه برساند. او برای جمع‌آوری کمک‌های غیر نقدی مثل پتو و لباس گرم پیشقدم شد و با انتشار پستی در صفحه اینستاگرامش از افرادی که مایل به کمک‌رسانی بودند خواست تا با شماره اعلام شده تماس بگیرند. دایی در فاز بعدی این حرکت ارزشمند کمک‌های نقدی را نیز جمع‌آوری کرد تا در مناطق زلزله‌زده هزینه کند. او به‌طور مرتب به مردم گزارش می‌داد و البته در یکی از نوبت‌هایی که او به مردم گزارش مالی ارائه کرد از کمک نقدی ۹ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومانی و ارسال ۶ کامیون و تریلی کمک غیرنقدی به مردم زلزله‌زده خبر داد. دایی همچنین گفت با چند شرکت ساختمان‌سازی صحبت‌هایی انجام داده و قرار است با هماهنگی وزیر راه و شهرسازی دو روستای زلزله‌زده را بازسازی کنند. اما این پایان ماجرا نبود؛ از قول علی دایی در فضای مجازی صحبت‌هایی در انتقاد از دولت مطرح شده بود که این موضوع باعث واکنش شهریار شد. علی دایی، در مورد صحبت‌های منتشر شده از قول او در فضای مجازی گفت: «متأسفانه شنیدم که از طرف من صحبت‌هایی را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند که من در مورد آقای روحانی، ریاست محترم جمهور و مسائل دیگر صحبت کرده‌ام. من تمام مطالب منتشر شده از جانب خودم را در فضای مجازی تکذیب می‌کنم. من برای انجام یک کار مردمی و کمک به زلزله‌زدگان وارد گود شدم و امانتدار و نماینده مردم هستم تا این کار را به سرانجام برسانم و هیچ کاری هم با سیاست و آدم‌های سیاسی ندارم.» دایی گفت: «من نوکر مردم هستم و آنها امانتی را به دست من داده‌اند و به من اطمینان کرده‌اند و می‌خواهم کار آنها را انجام دهم. من به نمایندگی از آنها کار می‌کنم و هیچ صحبتی هم در مورد مسائل دیگر انجام نداده‌ام. اگر بخواهم صحبتی بکنم آن را در صفحه رسمی خودم انجام می‌دهم و تا کنون با هیچ‌کدام در مورد مسائلی که در فضای مجازی مطرح شده‌اند صحبتی کرده‌ام و نه مصاحبه‌ای انجام داده‌ام.» علی دایی با اشاره به شایعه پراکنی در فضای مجازی عنوان کرد: «متأسفانه برخی حرف‌های خودشان را با اسم من در فضای مجازی رواج داده‌اند.» علی دایی با قرار گرفتن در متن حرکتی مردمی و ارزشمند خود را به یکی از چهره‌های مثبت ورزش در سال ۹۶ تبدیل کرد. البته آن‌هایی که وی را به خوبی می‌شناسند، می‌دانند که او در انجام امور خیریه همواره پیشقدم بوده است. ▶

رویدادها

رویدادهای سال ۹۶





درباره آتش به اختیار

ایده راهگشای رهبر معظم انقلاب

یکی از مهمترین تحولات سیاسی امسال مربوط می‌شود به بخشی از فرمایشات رهبر معظم انقلاب که با تحلیل‌های زیادی در میان اهل سیاست و رسانه‌ها مواجه شد، سخنانی که با استقبال گسترده روبه‌رو و نشانه‌ای از تلاش رهبری برای بهبود وضعیت اجتماعی و فرهنگی کشور تلقی شد. رهبری فرموده بودند: «گاهی دستگاه‌های مرکزی فکر، فرهنگ و سیاست، دچار اختلال و تعطیلی می‌شوند که در این وضعیت، باید افسران جنگ نرم، با شناخت وظیفه خود، به صورت آتش به اختیار، تصمیم‌گیری و اقدام کنند.»

این سخنان در فضای مجازی، رسانه‌ها و محافل سیاسی و فرهنگی به مساله‌ای مورد توجه تبدیل شد. محمد کاظم انبارلویی در تحلیلی در این باره نوشت: «آتش به اختیار یعنی قرار گرفتن در جایگاه دغدغه‌مندی برای نجات فرهنگی جامعه، نقد مشفقانه و مطالبه‌گری حقیقی. معنای آتش به اختیار این نیست که بی‌هدف به هر سوشلیک کنیم. خطوط کلی و راهبردی این آتش به اختیار در احکام نورانی امر به معروف و نهی از منکر رساله امام و رساله مقام معظم رهبری آمده است. کوتاهی در عمل به آن، تعطیل حکم خداست. حکمی که در قرارگاه فرهنگی مورد غفلت قرار گرفته است. افسران جنگ نرم که عمدتاً از دانشجویان و طلاب حوزه علمیه هستند نباید دچار حواس پرتی شوند. آنها باید از دوران پرت‌اندیشی عبور کنند. نقشه راه آنها مشخص است. آنها باید از میان سیلاب اطلاعات و آوار آن سالم بیرون آیند و با تحلیلی درست، زیرساخت‌های اطلاعاتی و ارتباطی خود را سامان دهند که الحمدلله اکنون به سمت و سوی سامان درست می‌رود. تصویب نامه هیات دولت یازدهم برای اجرایی کردن سند ۲۰۳۰ نشان داد دستگاه‌های مسئول برای مرزبانی از فرهنگ علوی و نبوی در جامعه ما دچار اختلال، غفلت و حواس پرتی هستند. نگاه نقادانه و مطالبه‌گرانه و دغدغه‌مند دانشجویان و طلاب می‌تواند دستگاه‌های مسئول را از این پرت‌اندیشی نجات دهد.»

در واکنشی دیگر به این ماجرا، عبدالله گنجی، مدیر مسئول روزنامه جوان هم در مطلبی نوشت: «واژه آتش به اختیار» به زودی در فضای مجازی و رسانه‌های رسمی جای خود را باز کرده اما هم نیت‌های پاک و هم نیت‌های آلوده بر سر معنادگی به آن به تفسیر موسع روی آورده‌اند. بنابراین نگرانی عمده از جانب گوش به فرمان‌ها یا مخاطبان پیام نیست، بلکه از سوی کسانی است که می‌خواهند هر عمل بی‌ربط و غیرمنطقی را با آن بازنمایی و یادآوری کنند. بنابراین ذکر شمه‌ای از آنچه معنای واقعی آن است، لازم و ضروری است. تشخیص سه شاخص، امر، فاعل و مجهول اگر درست فهمیده شود، حیطه عمل نیز شفاف خواهد شد. امر ولی امر است، بنابراین مخاطب کسانی هستند که دستورات ایشان را برای خود حجت شرعی می‌دانند، اما غیریت نمی‌تواند ذیل این فرمان حرکت کند. فاعل نیز دانشجویان دور از قدرت هستند. این موضوع خاص دانشجویان دور از قدرت است و دیگران نمی‌توانند با اصل تعمیم‌پذیری مصادره به مطلوب کنند. مجهول مساله نیز دستگاهی است که اختلال دارد. بنابراین آنجا که دستگاهی مختل است باید اجتهاد کرد و وارد میدان شد. معنی حرف آن است که قانون و ضوابط وجود دارد، اما جبری و برنامه‌ریز به هر دلیل وارد میدان نمی‌شود یا میدان بی‌ربطی را برای خود تعریف کرده است. دستگاهی که دچار اختلال شده، نه

باشد انتقاد سالم و سازنده و همراه با نشان دادن سازوکار مساله‌ای نیست که مورد نهی و منع قرار گیرد. اما قطعاً هرگونه تخریب و کارشکنی علیه دولت مورد رضایت رهبر انقلاب نیست.»

اما عباس عبدی هم در این مورد تحلیلی ارائه داده است. او نوشته است: «این ارزشمند است که نیروهای اصولگرا در این باره به اقلیتی از خودشان تذکر دهند ولی انتقاد اصلی من متوجه اصلاح‌طلبان است که اصولاً چرا وارد این بازی و برداشت‌های ناصحیح می‌شوند و حتی خواهان تفسیر و توضیح آن می‌شوند؟ چرا آنان دقیقاً افتادن در بازی نیروهای تندرو است. چرا؟ هیچ سخنران و گوینده‌ای نمی‌تواند در یک سخنرانی یا متن خود، همه دیدگاه‌هایش را تکرار کند. این مشکلی است که در فهم و نقد مطالب همه افراد وجود دارد. یک متن را بدون ارتباط با سایر سخنان یا نوشته‌فرد نمی‌توان تحلیل کرد. یک کتاب را می‌توان از این زاویه نقد کرد ولی یک سخنرانی را نمی‌توان. چون سخنرانی شرایط و محدودیت‌های خاص خود را دارد.»

یک شیوه تفسیر و درک هر متن از یک شخص ارجاع به متن‌های دیگر آن شخص است. به‌طور مطلق می‌توان گفت که رهبری نظام هیچ وقت و در هیچ شرایطی در سال‌های گذشته از اقدامات غیر یا حتی فراقانونی حمایت نکرده‌اند، نه تنها حمایت نکرده‌اند، بلکه به صورت مکرر مخالفت با آن را تأکید هم کرده‌اند. اصولاً این بی‌معناست که صاحبان قدرت خواهان اقدامات خلاف قانون شوند یا حتی در برابر آن سکوت کنند. ممکن است من و شما از چنین اصطلاحی استفاده نکنیم، این امر سلیقه‌ای است ولی دلیل نمی‌شود که هر کس به خود اجازه دهد که از هر مطلبی سوءاستفاده کند. چنین برخوردی با بسیاری از متون مشابه هم صورت می‌گیرد. هنوز که هنوز است، ارجاع به بخشی از اظهارات امام و نادیده گرفتن بخش‌های دیگرش رواج دارد ولی این برداشت‌ها منصفانه نیست. شاید پرسیده شود پس معنای آن اصطلاح چیست؟ به نظر می‌رسد بهتر است بگوییم که معنایش چه نیست. هنگامی که گفتم به‌طور قطع چه معنایی را ندارد، پس هر معنای دیگری برایش مجاز است. به‌طور قطع می‌توان گفت که توجیه و مجوز اقدام خلاف قانون نیست، اگر این را بپذیریم، بقیه معانی آن مشکلی ندارد و مساله‌ای نیست. در واقع این برداشت نادرست به‌ویژه نزد اصلاح‌طلبان ریشه در همان برداشت‌های ناصوابی دارد که درباره انتخابات داشتند. مشکل این است که آنان نمی‌توانند میان روش و محتوا تمایز قائل شوند.

از این نظر مثل تندروهای اصولگرا هستند. رهبری ممکن است در برخی از زمینه‌ها با محتوای اقدامات دولت یا اصلاح‌طلبان یا حتی اصولگرایان تفاوت نظر داشته باشند ولی اشتراک نظر در شیوه‌های کلی را که نمی‌توان فدای محتوا کرد. برای اثبات این ادعا بهتر است به بخش مهم دیگری از آن جلسه که متأسفانه مغفول مانده شد، اشاره کرد. یکی از حضار در جلسه چنین نقل کرده است که: «ایشان با لبخند گفتند عده‌ای از دوستان از ما گلایه می‌کنند که شما دائم تأکید می‌کنید که چرا به ملت می‌گویید بیایند رای بدهند خب این هم نتیجه‌اش! خنده آقا و حضار» من می‌گویم این وظیفه من هست که مردم را به حضور دعوت کنم. خب شما بروید کار کنید و فعالیت کنید تا این رای نیابود و آن یکی رای بیاورد. (خنده حضار) مصیبت آن روزی است که مردم پای صندوق‌های رای نیابند و دشمنان در آرزوی این موضوعند. «به نظر من این بخش از اظهارات ایشان، تاریخی‌ترین ایده سیاسی است که می‌توانیم برای مردم‌سالاری ایران ذکر کنیم. اهمیت این جمله به اندازه اصل جمهوری‌ری است که مرحوم امام آن را به اجرا درآوردند.»

مسئول برهم زدن یک مراسم است و نه اهل اقدامات خودسر. او وظایف مشخصی دارد که به هر دلیل از انجام آن ناتوان است. این مسئولیت باید بر دوش دیگرانی باشد که آن اختلال را در حوزه و حیطه جغرافیایی خود احساس می‌کنند. در معنای کلان‌تر مساله، مقام معظم رهبری عرصه مردمی را در محیط‌های دانشجویی که رفتارهای دانشجویی به حل مساله کمک می‌کند، تقویت کردند. اگر از منظر روشنفکران و اصلاح‌طلبان به موضوع بنگریم می‌توان گفت حوزه عمومی تقویت شد، اما این به معنی قانون‌گریزی نیست.»

سخنگوی دولت هم در نشست خبری خود با رسانه‌ها درباره سوءاستفاده برخی از واژه آتش به اختیار مطرح شده از سوی مقام معظم رهبری، اظهار کرد: «این قطعاً ظلم به رهبری نظام است که عده‌ای از بیانات و رهنمودهای ایشان جهت خواسته‌های سیاسی خود سوءاستفاده کنند. قطعاً مقام معظم رهبری ارتقای فرهنگ جامعه را فقط منوط به دستگاه‌های رسمی نمی‌دانند و از نظرشان همه در این زمینه مسئول هستند. به‌ویژه در بخش فرهنگ که دولت سهم و نقش کمتری دارد. البته در بخش اعتبارات دولت مسئول است، اما مجریان فرهنگی فقط دولتی‌ها نیستند و اصلاً فرهنگ دستگاهی نیست بلکه با مشارکت همه مردم است. این مبحث آتش به اختیار را هم باید این‌طور در نظر بگیریم که هر فردی در قبال فرهنگ مسئولیت دارد و باید نسبت به ارتقای سطح فرهنگی جامعه تلاش کند. اینکه هر جمله‌ای ایشان مطرح می‌کنند عده‌ای برای بیرون کردن رقیب از آن سوءاستفاده می‌کنند چیز ساده‌ای نیست و این موضوع هم حل خواهد شد.»

سخنگوی جامعه روحانیت مبارز هم در اظهارنظری گفت: «مقام معظم رهبری مرادشان از اشاره به آتش به اختیار این نیست که خارج از چارچوب‌های قانونی افراد بخواهند رفتاری داشته باشند.» سخنگوی جامعه روحانیت مبارز تأکید کرد: «ما نیازمند تقویت بنیه فرهنگی کشور و جهت‌گیری‌های صحیح نسل جوان در مسائل فرهنگی و رشد فرهنگی جوانان هستیم و این نیازمند یک تحرک بالاتر و سرمایه‌گذاری بیشتر در زمینه شعر، ادبیات، سینما و سایر ابزارها و راهکارهای فرهنگی است.» او ادامه داد: «وقتی رهبر معظم انقلاب سخن از آتش به اختیار گفته‌اند یعنی جوانان و مسئولان به انتظار نشینند و تحرک خود را بالا ببرند و در چارچوب سیاست‌ها و اهداف نظام که روشن است تحرک خود را افزایش دهند. مقام معظم رهبری مرادشان از اشاره به آتش به اختیار این نیست که خارج از چارچوب‌های قانونی افراد بخواهند رفتاری داشته باشند.»

این فعال سیاسی اصولگرا درباره اینکه نگرانی جدی از ورود برداشت‌های نادرست وجود دارد که باید چه سازوکاری اندیشید تا سوءاستفاده صورت نگیرد، بیان کرد: «اگر مقصود انتقاد به رفتار دولت و دولتمردان

رهبری فرموده بودند: «گاهی دستگاه‌های مرکزی فکر، فرهنگ و سیاست، دچار اختلال و تعطیلی می‌شوند که در این وضعیت، باید افسران جنگ نرم، با شناخت وظیفه خود، به صورت آتش به اختیار، تصمیم‌گیری و اقدام کنند.»

اینکه چرا نتوانستند داخل صحن شوند به دو دلیل بود؛ اول اینکه آنها راه و نقشه مجلس را بلد نبودند، دسترسی به صحن مجلس به همین سادگی نیست؛ البته که دسترسی ساختمان نمایندگان به آسانی است. دلیل دوم این است که با حضور به موقع نیروهای کمکی دیگر نتوانستند وارد صحن شوند.»

جزئیات اقدام تروریستی در حرم

اما سرپرست حرم امام خمینی (ره) از شهادت یک نفر از نیروهای خدماتی خبر داد و تاکید کرد: «الحمدلله مردم و زائران امام هیچ گونه صدمه‌ای ندیده‌اند. طبق آخرین گزارشات چهار نفر مجروح داریم که یکی از آنها از نیروهای کلانتری اطراف حرم و سه نفر دیگر از عوامل اجرایی و نیروهای خدماتی بیرون از حرم هستند.» به گزارش جماران، محمدعلی انصاری در خصوص جزئیات حادثه حرم امام خمینی (ره) گفت: «من از حرم مطهر امام و از کنار ضریح مطهر با مردم شریف ایران صحبت و به حضور همه مردم شیفته امام سلام می‌کنم.

حدود ساعت ۲۰ دقیقه به ۱۱ ناحیه غربی حرم، یعنی از ناحیه خلیج فارس، دو نفر عامل ماند با همراه داشتن امکانات مفصلی که در اختیار داشتند، وارد محوطه ریگ حرم می‌شوند. قبل از ورود به محوطه انفجاری را در آنجا انجام می‌دهند که زمینه‌سازی برای ورود به محدوده پیرامون حرم بوده است. بعد وارد محدوده پیرامون بیرون از حرم می‌شوند و همزمان تیراندازی‌های کوری را در محدوده بیرون از حرم شروع و بی‌هدف به سمت سقف‌ها و در و دیوار تیراندازی می‌کنند. در این اثنا یکی، دو نفر از کارگران و نیروهایی که بیرون از حرم هستند جراحات برمی‌دارند. یکی از نیروهای خدماتی که در محوطه بیرون حرم مشغول نظافت بودند در اثر همین تیراندازی‌هایی که این عوامل انجام دادند، به شهادت می‌رسد. بعد به سمت حرم مطهر حرکت می‌کنند. اما بدون اینکه به حرم مطهر وارد شوند در گیت مأموران نیروی انتظامی با مقاومت آنها مواجه می‌شوند که یکی از تروریست‌ها با تیراندازی‌های نیروهای امنیتی و نیروهای انتظامی هدف قرار می‌گیرد و همان تیراندازی عاملی می‌شود که جلیقه انفجاری او منفجر شود.

نتیجه اینکه یکی از عوامل انتحاری با تیراندازی نیروهای امنیتی کشته می‌شود و نفر دوم، که در حقیقت هم پشتیبان او و هم عامل تیراندازی گسترده در محوطه بیرون از حرم بوده، به حرکت خود ادامه می‌دهد. ولی چون با سد مستحکم نیروهای امنیت و حفاظت اطراف حرم مواجه می‌شود، از حرم به سمت بیرون فرار می‌کند و در عین اینکه تیراندازی و فرار می‌کند مورد هدف قرار می‌گیرد و کشته می‌شود و او هم دارای جلیقه انفجاری و انتحاری بوده که نیروهای امنیتی آن را خنثی می‌کنند. در کنار و محدوده پیرامون او تعداد زیادی نارنجک و امکانات جنگی بوده که در کنار او باقی می‌ماند.

در مجموع حادثه به همین شکلی بوده که من گفتیم. شاید آنها قصد ورود به حرم را داشتند اما با همت نیروهای امنیتی و بیداری آنها موفق نشدند در داخل حرم کاری انجام دهند و در محوطه بیرونی به هلاکت رسیدند. الحمدلله مردم و زائران امام هیچ گونه صدمه‌ای ندیده‌اند. طبق آخرین گزارشات چهار نفر مجروح داریم که یکی از آنها از نیروهای کلانتری اطراف حرم و سه نفر دیگر از عوامل اجرایی و نیروهای خدماتی بیرون از حرم هستند.»

تروریست‌ها در تهران

حمله به مجلس از مهمترین وقایع سال گذشته بود

به درب مراجعات مردمی ساختمان مجلس مراجعه کردند. از آنجا که این افراد بسته‌ای همراه خود داشتند، محافظ درب ورودی به آنها مشکوک شده و موقعی که می‌خواست آنها را بازرسی کند، این افراد با محافظ درگیر می‌شوند و او را به شهادت می‌رسانند. تروریست‌ها بلافاصله وارد سالن مربوط به مراجعات مردمی می‌شوند و مردم را به رگبار می‌بندند که متأسفانه تعدادی از هموطنان بی‌گناه ما در این محل به شهادت می‌رسند.

تروریست‌های مسلح به مسلسل و تعداد قابل توجهی کیف خشاب بودند و می‌خواستند وارد ساختمان مجلس شوند که با اقدام به موقع نیروهای حفاظت روبه‌رو می‌شوند و نمی‌توانند وارد منطقه منتهی به ساختمان پارلمان شوند. آنها مجبور می‌شوند به یکی از طبقات ساختمان مراجعات مردمی پناه ببرند که در آنجا در مواجهه با کارمندان، تعدادی از این عزیزان را هم به شهادت می‌رسانند.

با اطلاع به یگان عملیات ویژه حفاظت سپاه، بلافاصله این یگان وارد شده و با کمک و پشتیبانی نیروی انتظامی، ظرف حدود یک ساعت این تروریست‌ها را که مجبور شده بودند در یکی از این طبقات مخفی شوند، به محاصره درمی‌آورند که در مواجهه با یگان ویژه هر ۳ تروریست به هلاکت می‌رسند. طبق فیلمی که آنها از خودشان ضبط و توسط شبکه داعش پخش کردند، این تروریست‌ها به زبان

تهران ساعت ۱۰:۳۰ صبح، ناگهان صدای رگبار گلوله فضای مرکز شهر را پر کرد. صدای پارلمان بود. صدای مرگبار به صورت یکنواخت ادامه داشت، خبرهای عجیبی از مجلس در رسانه‌ها منتشر شد، تروریست‌ها به داخل پارلمان رفته بودند. زمان زیادی نگذشت که یک خبر دیگر فضای شهر را تحت تاثیر قرار داد. حرم امام با حادثه تروریستی و انفجار مواجه شده بود؛ در تهران خبریابی بود.

روایت یک جنایت

اما در تهران چه خبر بود؟ تروریست‌هایی که به مجلس حمله کرده بودند چهار مرد بودند که از درب مراجعه‌کنندگان مردمی دیدار با نمایندگان مجلس که به درب شرقی معروف است، وارد مجلس شدند. تروریست‌ها از درب شرقی مجلس که منتهی به سالن انتظار برای دیدار با نمایندگان مجلس می‌شود، در پوشش مراجعه‌کننده وارد شدند و از همان بدو ورود به دلیل اینکه بسته‌ای همراه خود داشتند و حفاظت مجلس خواهان بازرسی آنها می‌شود، با نیروهای حفاظت در گیت ورودی درگیر شده و با تیراندازی به یکی از محافظین وی را به شهادت می‌رسانند و سپس مراجعه‌کنندگان را به رگبار می‌بندند و چند نفر از آنها را شهید و مجروح می‌کنند. تروریست‌ها سپس گیت ورودی را در کرده و وارد بخشی از حیاط مجلس شدند که به ساختمان دفاتر نماینده‌ها که

به ساختمان هفت طبقه معروف است، منتهی می‌شود. ورودی این ساختمان به دو مسیر، لابی اصلی مجلس و راه پله ورودی دفاتر نمایندگان ختم می‌شود. مسیر مستقیم که به لابی اصلی مجلس و سپس به ساختمان هرمی شکل مجلس منتهی می‌شود، به وسیله یک درب فلزی کنترل می‌شود که با حمله تروریست‌ها به مجلس، حفاظت مجلس به موقع درب فلزی را بسته و مانع ورود تروریست‌ها به ساختمان اصلی مجلس می‌شوند. تروریست‌ها هم راهی جز ورود به راه پله‌ها نداشتند و پس از بالا رفتن از راه پله وارد دفاتر نمایندگان که در هفت طبقه قرار دارد، می‌شوند. تروریست‌ها در هر طبقه تعدادی از افراد را مجروح کرده و در نهایت در طبقه چهارم مستقر می‌شوند. پس از درگیری‌های اولیه، یکی از تروریست‌ها از

راهی که آمده بود به امید اینکه بتواند وارد ساختمان اصلی و صحن مجلس شود، بازمی‌گردد و وارد حیاط می‌شود. در این زمان به سوی مردمی که در خیابان حضور داشتند، تیراندازی می‌کند اما به دلیل اینکه منطقه به محاصره کامل درآمده بود، مجبور می‌شود مجدداً به داخل ساختمان برگردد. حفاظت مجلس توانسته بود با هوشمندی طبقات ساختمان دفاتر نمایندگان را تخلیه کرده و تروریست‌ها را در طبقه چهارم محاصره کند و به این عملیات تروریستی خاتمه دهند.

جزئیات عملیات تروریستی

اما سردار نجات، جانشین سازمان اطلاعات سپاه در توضیحی درباره این ماجرا گفت: «۳ تروریست که میانگین سنی آنها بین ۲۰ تا ۲۵ سال بود، حدود ساعت ۱۵:۱۰ در پوشش اینکه می‌خواهند به نمایندگان مردم مراجعه کنند،



عربی صحبت می‌کنند اما اینکه ملیت آنها متعلق به کدام کشور است، هنوز معلوم نیست.

تقریباً همزمان با این عملیات تروریستی، دو نفر تروریست دیگر نیز در حرم امام (ره) اقدام به عملیات کرده و وارد کفشداری شدند و یک نفر را در اینجا به شهادت رساندند و سپس نیروهای انتظامی آنها را تعقیب کرده و با آنها درگیر شدند که طی آن، یکی از تروریست‌ها اقدام به انفجار انتحاری کرده و دیگری هم به دست مأموران کشته می‌شوند که در اثر انفجار انتحاری نیز چند نفر از مردم و زوار حرم زخمی می‌شوند.

کوروش کرم‌پور حقیقی، نماینده‌ای که در جریان حادثه تیراندازی مجلس با تروریست‌ها درگیر شد؛ این گونه به این سوال پاسخ می‌دهد: «با ورود نیروهای کمکی ویژه سپاه، انتظامی و امنیتی راه‌های ورود تروریست‌ها به صحن مجلس بسته شد و آنها خود را در طبقات محصور شده دیدند.

حذف ۲۰۳۰

مصوبه جنجالی چگونه لغو شد؟

آنجا قرائت شد. ما هم عضوی از یونسکو هستیم. ضمن اینکه با کلیت آموزش فراگیر مخالفتی نداریم چون همیشه باید احتمال بدهیم ممکن است کلمه‌ای وجود داشته باشد که با چارچوب نظام دینی ما متفاوت باشد، تحفظ خودمان را اعلام کردیم که درست است عضو هستیم اما اگر در جزئیات آن جمله و کلمه‌ای باشد که با فرهنگ و ارزش‌های دینی ما متغایر باشد آن را انجام نمی‌دهیم. ما در این زمینه چیزی را امضا نکرده‌ایم و اگر سندی هست که نشان می‌دهد وزیر آموزش و پرورش ما امضا کرده و نشان می‌دهد می‌خواهیم به عنوان یک سند فرادست اجرا کنیم آن را نشان بدهند. اسناد ما مثل سند تحول بسیار جامع است و ۲۰۳۰ هم مادامی قابل قبول است که بر مبنای اسناد بالادستی موجود در کشور باشد. دولت برای اینکه بخواهد چارچوب خود را حفظ کند کارگروهی تعیین کرد تا این طرح غیر از آنچه وزارت آموزش و پرورش می‌گوید و متغایر با اسناد فرادستی ما (نقشه جامع علمی، سند تحول و سیاست‌های کلی) نباشد. آنچه در کشور اجرا می‌شود سند تحول و اسناد فرادستی ما است و ۲۰۳۰ مادامی که در چارچوب اینها باشد قابل قبول است. این گونه نیست که کشورهای خارجی سیاست‌های ما را تعیین کنند. ما نباید در مجامع بین‌المللی شرکت کنیم یا وقتی شرکت می‌کنیم نباید سکوت کنیم که در این زمینه هم سکوت نکردیم. این مساله در شورای عالی انقلاب فرهنگی بحث و بررسی می‌شود و هر تصمیمی که آنجا بگیرند اجرا خواهد شد. اما باید پرسید دولت در این رابطه چه کاری باید انجام می‌داده که نداد و متوجه چنین عقوبت و انتقاداتی است. ما عضوی از مجمع جهانی یونسکو هستیم و سیاست نظام است که عضو مجامع بین‌المللی باشیم. در این زمینه هم منفعل عمل نکرده‌ایم و وظیفه ما این بوده که بگوئیم آن چیزهایی که از طریق گمرک ما قابل عبور است را اجرا می‌کنیم که آن را هم گفته، آیا باید در این زمینه آن را به قوه قضاییه ارجاع دهیم تا دادگاه تشکیل شود؟ اگر در شورای عالی انقلاب فرهنگی به این نتیجه برسیم که نباید اجرا شود اصلا این پنج بند اجرا نمی‌شود. به ویژه اینکه برای دولت نظر مقام معظم رهبری فصل الخطاب است. ما هیچ وقت کاری نمی‌کنیم که از چارچوب‌های قانونی و از هنجارها و ارزش‌هایمان فاصله داشته باشد و این اطمینان را به متدینین و رهبری می‌دهیم که دولت متعهد به اسلام، دین، هنجارهای اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی است. به ویژه اینکه رهبری فرموده‌اند ما کارهای فرهنگی مان را با نسخه دیگران اجرا نمی‌کنیم. همه اینها رونوشتش به سازمان‌های مختلف می‌رود و چیز مخفیانه‌ای نیست. ضمن اینکه در جلسات اینچنینی نماینده‌ای از قوه مقننه هم حضور دارد که نظارت می‌کند. از طرفی ما هنوز آن را اجرا نکرده‌ایم و تازه می‌خواهیم نسخه ملی آن را داشته باشیم. در این مدت هر کسی می‌خواهد نظر بدهد، نظر خود را بدهد و هر چقدر بخواهیم می‌توانیم وقت صرف کنیم ولی نباید بی‌جهت به دولت اتهام دین‌مدار نبودن بزنیم. ما به ارزش‌های دینی و حقوق شهروندی مردم ایران اعتقاد داریم. البته در این مساله اگر بخواهد سوءاستفاده شود، مثل خیلی از مسائل دیگر می‌شود. مثل زمانی که من در یک جمع معنوی از پشت یک تریبون مقدس شنیدم که این اقدام دولت را اقدامی خائنانه خواندند. این کلمات بار دارد و آن دوران هم انتخابات بود. این همان تخلفاتی است که به آن اشاره می‌شود و باید به آنها رسیدگی شود.»

رهبری ناظر به بحث دیگری است و آن اینکه وقتی کشور ما با اتکا به ارزش‌های انقلابی و اسلامی خود دارای سند تحول آموزش است، چه نیازی به اسناد دیگر دارد؟ در واقع به اعتقاد ایشان پیوستن به چنین اسنادی استقلال و خودباوری اصیل انقلابی و دینی را هدف قرار می‌دهد. رئیس قوه قضاییه با اشاره‌ای گذرا به برخی ایرادات حقوقی حاکم بر روند تصمیم‌گیری پیرامون سند ۲۰۳۰ از سوی دولت از جمله تأکید بر تحقق کامل مفاد آن در کنار اجرای سند تحول آموزش از یک سو و ناسازگاری سند تحول آموزش با آن از سوی دیگر، بر لزوم نصب‌العین قرار دادن تذکرات رهبر انقلاب از جمله در حوزه فرهنگی تأکید کرد و گفت: «فرمایش رهبر انقلاب، تأکید بر استقلال هویت فرهنگی کشور است. امیدواریم همه مسئولان و دلسوزان نظام به این فرمایشات توجه داشته باشند و موجبات ارتقای فرهنگی کشور را فراهم کنند.»

آملی لاریجانی همچنین با انتقاد از طرح پاره‌ای ادعاها و انتشار برخی اسناد در شبکه‌های اجتماعی منسوب به مسئولان کشور مبنی بر اطلاع داشتن همه قوا و دفتر مقام معظم رهبری از مفاد سند ۲۰۳۰ تصریح کرد: «گاهی انسان از نحوه بیان و ملاحظه در برخی موضوعات تعجب می‌کند. آنچه در مورد سند ۲۰۳۰ برای قوه قضاییه آن هم استحضار و صرفاً جهت اطلاع ارسال شد، مصوبه هیات وزیران مبنی بر تشکیل کارگروه ملی آموزش ۲۰۳۰ پس از امضای این سند بود و بر این اساس قوه قضاییه هیچ دخالت و اطلاعی پیرامون جزئیات و محتوای این سند نداشته است. با بررسی سند ادعایی و ملاحظه تاریخ آن که ۲۵ شهریور ماه سال ۹۵ است، به سادگی می‌توان دریافت که این مصوبه هیات وزیران، ماه‌ها پس از بررسی سند ۲۰۳۰ و اتخاذ تصمیم پیرامون آن، صرفاً مربوط به تشکیل کارگروه ملی آموزش ۲۰۳۰ با مسئولیت وزارت آموزش و پرورش است که همانند سایر مصوبات هیات محترم وزیران در روزنامه رسمی منتشر و به دستگاه‌های ذی‌ربط ابلاغ شده است و در آن هیچ اثری از محتوا و جزئیات بیانیه «چارچوب اقدام برای آموزش» موسوم به سند ۲۰۳۰ به چشم نمی‌خورد.» رئیس قوه قضاییه اطلاع داشتن دستگاه قضایی از جزئیات این سند لاقابل استناد آنچه در شبکه‌های اجتماعی منتشر کرده‌اند را دروغ استناد دانست و توصیه کرد: «انتظار می‌رود که دولت محترم با خودداری از تبلیغات رسانه‌ای و بیان حرف‌های مغالطه‌آمیز، مسئولیت کار خود را در این زمینه بر عهده گیرد و به دنبال پیدا کردن شریک جرم نباشد. امیدواریم با تأکیدات رهبر معظم انقلاب نیز همه دستگاه‌های مسئول، فارغ از بررسی دقیق و جدی مفاد مرتبط با سند ۲۰۳۰ مسیری را که رهبر معظم انقلاب ترسیم کرده‌اند دنبال کنند و مسئولان نیز در فضایی که نیاز به وحدت و همدلی دارد، از طرح برخی ادعاها که موجب اختلاف و مقابله میان قوا می‌شود، پرهیز کنند.»

سخنران رئیس قوه قضاییه با واکنش دولت مواجه شد. نوبخت، سخنگوی دولت در واکنش به اظهارات رئیس قوه قضاییه درباره سند ۲۰۳۰ یادآور شد: «باید بار دیگر فرآیند این موضوع را یادآوری کنم. غیر از برنامه آموزشی که در سال ۱۹۹۰ در سازمان ملل مطرح شد در ۱۷ هدفی که در سازمان ملل بین کشورهای عضو توافق شده تا به عنوان اهداف هزاره‌ان را دنبال کنند یکی آموزش فراگیر است که چیز بدی هم نبود و یونسکو برای اجرای این هدف چارچوبی تهیه کرد که به عنوان یک بیانیه در

یکی از اتفاقات مهم امسال حذف ۲۰۳۰ بود. پرونده‌ای بسیار مهم که بخشی از انتخابات رئیس جمهوری را هم تحت تأثیر خود قرار داده بود. این مصوبه بعد از چند هفته ماجرای جنجالی بالاخره لغو شد. عصر یک سه‌شنبه اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی دور هم جمع شدند و تصمیم نهایی را در این مورد اتخاذ کردند. این جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی برای بررسی سند ۲۰۳۰ با حضور حسن روحانی رئیس‌جمهور برگزار شد. در این جلسه اکثریت اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب کردند که سند تحول آموزش و پرورش در تمام مسائل آموزشی مورد توجه باشد و به طور کلی مسائل آموزشی کشور براساس اسناد بالادستی ایران انجام شود. بر این اساس سند ۲۰۳۰ محلی از اعتنا ندارد. محمدرضا مخبر دزفولی درباره مصوبات جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی اظهار داشت: «در ادامه جلسه گذشته که گزارش فرآیندهای مرتبط با سند یا بیانیه ۲۰۳۰ در جلسه توسط اعضای شورا و مدعوین جلسه ارائه شده بود، موضوع در این جلسه نیز مورد بحث قرار گرفت.» دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی افزود: «جمع‌بندی جلسه که با اجماع به تصویب نهایی رسید این بود که مبنای ما اسناد بالادستی مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجلس شورای اسلامی و سایر مراجع قانونی است و در حوزه آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت سند اساسی و ملی ما سند تحول بنیادین آموزش و پرورش مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی است. هر سند، بیانیه یا موضوع دیگر که متغایر این سند باشد، از نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی ملغی و کان‌لم یکن است که براساس آن عمل خواهد شد.» مخبر دزفولی گفت: «همچنین قرار شد کارگروه‌هایی در خصوص موضوعات تخصصی آموزش و پرورش در برخی زمینه‌ها از جمله آموزش‌های مورد نیاز مختلف سنین کودکی تا نوجوانی تشکیل شود. موضوعاتی نظیر آموزش زبان انگلیسی و آموزش روابط افراد و روابط جنسیت‌های مختلف و آموزش‌های مرتبط با آن از اهم موارد مورد توجه در این کارگروه‌ها خواهند بود.» دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی در خاتمه گفت: «مقرر شد این کارگروه‌ها در دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی به نحو مناسبی با استفاده از تمام ظرفیت‌های این حوزه‌ای عم از صاحب‌نظران حوزوی و دانشگاهی و مسئولان ذی‌ربط تشکیل شود و گزارش اقدامات خود را طی سه یا چهار ماه آینده به شورای عالی انقلاب فرهنگی ارائه کند.»

تاکتیک روحانی در فضای مجازی

ابتدای همان هفته حسن روحانی که دامنه انتقادها به سند ۲۰۳۰ را بالاتر از گذشته دیده بود، در صفحه اینستاگرام خود اسنادی از ۲۰۳۰ را منتشر کرد که نشان می‌داد هر سه قوه از جزئیات آن باخبر بودند. در صفحه اینستاگرام رئیس‌جمهور اسنادی از سند ۲۰۳۰ منتشر شد که نشان می‌دهد علاوه بر دولت، مجلس و قوه قضاییه نیز از جزئیات این سند باخبر بودند و متغایرتی در آن ندیده بودند. این اقدام او با واکنش رئیس قوه قضاییه مواجه شد. آملی لاریجانی در ادامه با اشاره به تصویب سند ۲۰۳۰ یونسکو و گلابه‌های رهبر معظم انقلاب از این امر خاطر نشان کرد: «مباحث حقوقی مربوط به این سند از جمله میزان تعهدآور بودن و حق تحفظ ایران در مورد آن مجال دیگری را می‌طلبد، منتها فرمایش مقام معظم

کابینه جدید

عبور از بهارستان برای روحانی آسان تر از قبل بود

کابینه جدید

بهارستان در تابستان روی خوشی به پاستور نشان داد. حسن روحانی یک لیست ۱۷ نفره را با خود به پارلمان برد و چند روز بعد از حضور او در مجلس، پارلمانتاریست‌ها با گشاده‌رویی، روی به بالا برای آغاز دولت دوازدهم به گل‌اندازهای ریخته‌اند. آنچه رخ داد این بود: (۱۶) وزیر از مجلس رای اعتماد گرفتند و راهی وزارتخانه‌ها شده‌اند و تنها این گزینه پیشنهادی وزارت نیرو بوده که نتوانسته از بهارستان راهی ساختمان وزارتخانه‌اش شود.

عجایب رای اعتماد

رای آوردن برخی گزینه‌ها جالب توجه بود: «آذری جهرمی» برای وزارت ارتباطات؛ «علی ربیعی» برای وزارت کار؛ رای بالای «رحمانی فضلی» برای وزارت کشور و البته رای نیابردن «حبیب‌الله بیطرف»، وزیر پیشنهادی نیرو، البته «احمد مازنی»، عضو فراکسیون امید و نماینده تهران، در مورد رای آوری اکثر وزرای پیشنهادی، سخنان رئیس‌جمهوری را تأثیر نمی‌داند: «با سخنرانی آقای روحانی که تاکید داشتند این افراد انتخاب شوند و آقا هم فرمودند دولت زودتر شروع به کار کند، نمایندگان خواستند کمک کنند و این هم بی‌تأثیر نبود.» یکی از خواهش‌های رای گیری دیروز نه در صحن بود و نه در بیرون از صحن؛ بلکه در آرای رای گیری بود. در مجموع رای گیری از نمایندگان برای وزرای پیشنهادی، ۲۴ رای باطله و ۴۵ رای ممتنع وجود داشت؛ رای ممتنع برخلاف نامش در جریان «رای اعتماد» به‌ضرر وزیر و در مخالفت با وزیر پیشنهادی محسوب می‌شود و در «استیضاح وزرا»، مخالف استیضاح و به نفع وزیر محسوب می‌شود، اما رای باطله هم پدیده‌ای بود که دیروز خودنمایی کرد: به گفته «یوسفیان ملا»، رئیس کمیسیون تدوین آیین‌نامه داخلی مجلس، رای باطله یعنی نماینده‌ها هیچ گزینه‌ای را نزنده یا بیش از یک گزینه زده یا دچار خط‌خوردگی بوده و رای خود را در برگه رای گیری در مورد آن وزیر مکتوب نوشته است.

وزرای بدون مخالف

در میان ۱۷ وزیر معرفی شده تنها وزیر دفاع و وزیر ورزش و جوانان بودند که در میان نمایندگان هیچ مخالفی نداشتند و تنها موافقان به‌صحت پرداختند. در دفاع از امیر حاتمی که به‌عنوان وزیر دفاع به مجلس دهم معرفی شده بود پنج نماینده صحبت کردند. آنها تهدید وی به وحدت سپاه و ارتش، خوش‌فکر بودن و اشراف این وزیر را مهم‌ترین دلیل حمایت خود می‌دانستند. البته قاضی زاده‌هاشمی، در میان دفاع‌ش باید‌هایی را نیز تعیین کرد و آن استفاده از فرماندهان سپاه در وزارت دفاع بود. سرتیپ حاتمی نیز وقتی خواست از خود و برنامه‌هایش دفاع کند، از ارتقای قدرت بالستیک و افزایش توان دفاعی نیروی زمینی باتوجه به جنگ‌های نیابتی صحبت به میان آورد. وزیر ورزش از دیگر وزرای بود که در میان نمایندگان هیچ مخالفی نداشت. موافقان نیز از قدرت اجرایی وزیر گفتند و او را فردی دانستند که قادر است ورزش کشور را ارتقا دهد. سلطانی فر نیز در دفاعیاتش در مقابل نمایندگان گفت: «در ۹ ماهی که افتخار وزارت داشته‌ام، توانسته‌ام توانایی‌های ورزش را بشناسم و حالا ورزشکاران را سفیران توانایی این ملت معرفی می‌کنم و نقشه‌راه خود را بر این اساس ارائه می‌کنم.»

فراکسیون ولایی نگاه مثبتی داشت

«سیدحسین نقوی حسینی»، عضو فراکسیون ولایی هم در مورد نظر اعضای فراکسیون متبوعش گفت: «مانظری اعلام نکردیم.» او در پاسخ به اینکه «فراکسیون ولایی متمایل به چند نفر بود»، افزود: «نمی‌دانم؛ از دل آدم‌ها خبر ندارم! نگاه

هم به نمایش بگذارند و مانع از رسیدن وزیر اصلاح‌طلب پیشنهادی به وزارت نیرو (آن هم تنها با ۷ رای کمتر) شوند تا خارطه تلخ انتخابات هیات‌رئیس‌ه دوم مجلس و از دست دادن سه کرسی فراکسیون امید در ترکیب هیات‌رئیس‌ه باز هم تکرار شود. فراکسیون امید علاوه بر این در ایجاد ائتلاف با فراکسیون مستقلین بر سر گزینه مشترکی که قصد حمایت از او را داشتند یعنی جهرمی هم موفقیتی نداشت. آثار هماهنگی دو فراکسیون مستقلین و ولایی در آرای سایر وزرا هم خودش را نشان داد، جایی که محمود حجتی، وزیر کشاورزی با ۱۶۴ رای و عباس آخوندی و وزیر راه و شهرسازی با ۱۸۸ رای موافق با میزبان رای کمتتری در میان وزرای دولت یازدهم راهی وزارتخانه‌های خود شدند. فراکسیون امید هم البته رای فراکسیونی خودش را بیشتر از همه در آرای منفی جهرمی نشان داد. او و ۱۲۰ رای مخالف داشت که تقریباً وزن فراکسیون امید در مجلس را نشان می‌دهد. با این حال موضوع ائتلاف دو فراکسیون ولایی و مستقلین بر سر عدم رای اعتماد به بیطرف موضوعی بود که نقوی حسینی، سخنگوی فراکسیون ولایی در گفت‌وگو با «اعتماد» آن را رد می‌کند. او در پاسخ به سوال روزنامه «اعتماد» درباره اینکه آیا عدم آوری بیطرف حاصل ائتلاف میان فراکسیون‌های ولایی و مستقلین بوده است یا نه می‌گوید: «خیر. اصلاً هیچ نشست مشترکی نداشتیم و من معتمد رای نیابردن آقای بی طرف از موضع فراکسیونی نبود.» نقوی حسینی تحلیل خودش را از رای نیابردن بیطرف این‌گونه بیان می‌کند: «رای نیابردن ایشان به مسائل منطقه‌ای و حوزه‌های آبخیزداری برمی‌گشت و نمایندگان استان‌هایی که به جهت سدهایی که زده‌شده دچار مشکلات آبی شدند به ایشان رای ندادند.»

مخالفان کابینه

اگر از آرای موافق عبور کرده و به سطح آرای مخالف برسیم نوسان جالبی از آرا را مشاهده خواهیم کرد. جز وزرای دفاع و بهداشت که کمترین میزان مخالف را داشتند و بیطرف و جهرمی که رای منفی بالای ۱۰۰ را برای خود ثبت کردند، در اکثر موارد نوسانی بین ۳۰ تا ۳۰ رای مخالف در سبده هر وزیر پیشنهادی مشاهده می‌شود. آماري که ریزتر شدن در آن شاید بتواند ما را به پشت پرده رای آرای ثابت و بازماندگان اصولگرایان منتقد دولت در مجلس قبل برساند. فراکسیون ولایی مجلس که اصولگرایان را زیر سقف خود جمع کرده است شاید اعضایش را به صد نفر برساند، در این میان می‌شود طیفی از اصولگرایان سنتی، نواصولگرایان، وزرای احمدی‌نژاد و... را مشاهده کرد. اگر اصولگرایان سنتی حاضر در این فراکسیون را در طیف اعتدالی در نظر بگیریم که کمتري در قامت یک اصولگرای منتقد رای خود را بین مثبت و منفی شدن جابه‌جایی کنند، نمی‌توان از آرای نواصولگرایان حاضر در مجلس عبور کرد. نواصولگرایانی که در بین آنها پایداری و منتقدان دولت یافت می‌شوند. گرچه تعداد آنها در این مجلس اندک است، اما شاید رد پای همان ۲۰ تا ۳۰ رای اعتماد منفی را بتوان در همین طیف سیاسی مجلس جست‌وجو کرد. افرادی که قدرت بازی‌سازی و جریان‌سازی در صحن مجلس را ندارند اما بنایی هم ندارند که رای‌شان را به نفع دولت خرج و هزینه کنند.

آن روی رای اعتماد

شاید جالب‌ترین تعبیر در مورد رای اعتماد مجلس به وزرای روحانی را سعید حجار بیان داشته باشد. او گفته است: «همه با هم کنار آمدند.» حجار بیان البته افزوده است: «بضاعت روحانی در مقطع فعلی در همین حد است، چرا که ما از اول انقلاب تا به امروز کادرسازی نکردیم، اگر کادرسازی می‌کردیم الان کابینه بهتری داشتیم.» حجار بیان اضافه کرده: «خود آقای روحانی هم نیرویی بهتر از این وزرای پیشنهادی نداشت، اگر داشت، معرفی می‌کرد. مساله این است که کفگیر به‌ته‌دیگ خورده‌ونه کسی را باقی گذاشته‌ایم و نه نیرویی تربیت کرده‌ایم.»

فراکسیون به کابینه مثبت بود. ما بار دیگر مثبت‌بررسی کردیم.» او ادامه داد: «فراکسیون ولایی نسبت به دو فراکسیون دیگر، رای مثبتش به دولت بیشتر بود. بنای چالش نداشتیم. همه را دعوت کردیم و برنامه و حرف‌هایشان را شنیدیم و افراد هم رای دادند.» او در مورد موافقت‌ها و مخالفت‌ها با وزرای پیشنهادی هم گفت: «در مخالفت‌ها هم دیدید که اغلب امیدواری‌ها مخالف بودند و اصولگرایان دفاع می‌کردند. به آقای عارف گفتیم این چه پدیده‌ای است که شما به دولت حمله می‌کنید و اصولگرایان دفاع می‌کنند.» او ادامه هرگونه ائتلاف و جلسه بین فراکسیون ولایی و مستقلین را هم رد می‌کند: «نقوی حسینی مخالفت «پورمختار» با «آذری جهرمی» را هم موضع فراکسیون نمی‌داند.»

مقایسه رای اعتماد در دو مجلس

اگرچه در کابینه اول روحانی، سه وزیر رای اعتماد نگرفتند اما در جریان رای گیری امروز در مجلس شورای اسلامی آنها وزیری که رای اعتماد نیابرد، حبیب‌الله بی طرف، وزیر نیرو بود که با ۱۳۳ رای از ورود به کابینه دوازدهم بازماند. او تنها ۸ رای کم داشت که بتواند بار دیگر وزیر شود. چهار سال پیش از میان ۱۸ وزیر پیشنهادی سه نفر نتوانستند از نمایندگان ملت رای اعتماد بگیرند. محمد نیلی منفرد، مسعود سلطانی فرو محمد علی نجفی وزرای پیشنهادی علوم، ورزش و آموزش و پرورش به ترتیب با ۱۰۵، ۱۱۷ و ۱۴۲ رای، کمتترین آرا را کسب کردند. در عوض علی طیب‌نیا، حسین دهقان، حسن قاضی‌زاده‌هاشمی و عبدالرضا رحمانی فضلی وزرای اقتصاد، دفاع، بهداشت و کشور با کسب ۲۷۴، ۲۶۹، ۲۶۰ و ۲۵۶ رای بیشتری را از نمایندگان مجلس دریافت کردند. حضور طیب‌نیا و دهقان در کابینه دوازدهم تمدید نشد و در عوض، مسعود کرباسیان و امیر حاتمی جایگزین آنها شدند که به ترتیب ۲۴۰ و ۲۶۱ رای کسب کردند. تفاوت آرای این دو نفر با وزرای پیشین حاکی از آن است که اگرچه حاتمی، وزیر دفاع دولت دوازدهم بیش از دیگر وزرای گرفته‌ام آرای کمتري از وزیر پیشین کسب کرده است. کرباسیان نیز نتوانست رکورد طیب‌نیا را حفظ کند. طیب‌نیا با کسب ۲۷۴ رای موافق، رکورد بالاترین رای اعتماد را از مجلس داشت. اما کرباسیان ۳۴ رای کمتر از او کسب کرد. در مقایسه آرای ۱۷ وزیر کابینه دوازدهم با وزرای کابینه پیشین، شاهد کاهش آرای ۶ وزیر نسبت به قبل و افزایش آرای ۱۰ وزیر نسبت به وزرای قبل هستیم. وزرای آموزش و پرورش، اطلاعات، خارجه، کار، دادگستری، راه، صنعت، فرهنگ و ارشاد اسلامی، نفت و ورزش آرای‌شان افزایش یافته بود. دو کابینه حسن روحانی، ۸ وزیر مشترک دارند. آخوندی، سلطانی فر، زنگنه، علوی، ظریف و ربیعی شش وزیری هستند که آرایشان در مقایسه با دولت گذشته، افزایش یافته است. اما در عوض آرای قاضی‌زاده‌هاشمی و حجتی کم شده است.

داستان فراکسیون امید

یک روز قبل از رای گیری هم درباره ائتلاف احتمالی فراکسیونی، پرهیز نعمتی، عضو فراکسیون مستقلین به‌طور تلویحی از ائتلاف و هماهنگی میان فراکسیون‌ها خبر داد. هرچند به‌طور دقیق نگفت این هماهنگی بر سر چه وزرای و میان کدام فراکسیون‌ها قرار است اتفاق بیفتد. با این حال اما دو فراکسیون مستقلین و اصولگرایان ولایی بر سر رای نیابردن حبیب‌الله بیطرف اتفاق نظر داشتند. همان‌طور که فراکسیون امید هم با فراکسیون مستقلین درباره رای نیابردن جهرمی، وزیر پیشنهادی ارتباطات هم نظر بودند. با این حال اما ظاهراً اعضای هیات‌رئیس‌ه دو فراکسیون ولایی و مستقلین باز هم نتوانستند با ائتلاف با یکدیگر این اتفاق نظر را در عمل

آک. پ. م. ح. پ که به گروه قهر کرده‌ها معروف بودند نیز در زمره مخالفان این فراندوم قرار داشتند. همه این عوامل باعث شد که مخالفان جبهه بسیار گسترده‌ای را تشکیل دهند و به‌رغم اینکه اردوغان و جبهه آری پیروز این ماراتن نفسگیر بودند ولی ضعیف‌ترین پیروزی سال‌های اخیر را به دست آوردند و بسیاری از شهرهای بزرگ مانند استانبول و آنکارا را واگذار کردند. این امر به مخالفان جسارت و اعتماد به نفس فراوانی بخشیده و آنها را برای پیروزی در اولین انتخابات برگزار شده در سال ۲۰۱۹ که همزمان با انتخابات ریاست جمهوری و مجلس برگزار خواهد شد امیدوار کرده است. حال نگاهی خواهیم انداخت به مرحله گذاری که از بعد از پیروزی کمپین آری آغاز شده و تا انتخابات سال ۲۰۱۹ ادامه خواهد داشت. بلافاصله پس از فراندوم، اردوغان که پس از ریاست جمهوری از حزب عدالت و توسعه استعفا داده بود، به حزب بازگشت و عملاً رهبری حزب را به عهده گرفت. همچنین ریاست حکومت را نیز بر عهده گرفته و عملاً نخست‌وزیر تبدیل به معاون رئیس جمهور شده است. در پی این فراندوم و تغییرات، در نوامبر ۲۰۱۹ که انتخابات مجلس و ریاست جمهوری برگزار خواهد شد، سیستم دو سری نخست‌وزیری و رئیس جمهوری از میان برداشته خواهد شد. پست نخست‌وزیری در جمهوری ترکیه به تاریخ خواهد پیوست و قوه اجراییه تماماً در اختیار رئیس جمهور خواهد بود.

از نتایج مهم این فراندوم که اوضاع منطقه خاورمیانه و به خصوص سوریه نیز در آن بی‌دخیل نبود به نوعی پایان سیاست‌ورزی گروه‌های کردی در سیستم قانونی ترکیه بود. به گونه‌ای که رهبران حزب دموکراتیک خلق‌ها دستگیر و زندانی شده‌اند و تعداد دیگری از نمایندگان آنها که نمایندگی‌شان ساقط شده، از ترس دستگیری و مجازات به خارج از ترکیه فرار کرده‌اند. این موضوع باعث شده که حزب جمهوری خلق میل بیشتری به چپ داشته باشد تا خلاء موجود از خالی شدن جایگاه حزب دموکراتیک خلق‌ها را در میان آن بخش از ترک‌های سفید که متمایل به حزب دموکراتیک خلق‌ها بودند پر کند. به عنوان مثال حمایت رهبری حزب جمهوری خلق از ریاست جانان کافتانچی اوغلو، بر تشکیلات استانی استانبول است. او از آوانگارد‌های چپ حزب است که در مخالفت با اردوغان به خصوص در جریان اعتراضات پارک گزی مشهور است و همین‌طور نظریات تجدیدنظرطلبانه زیادی با جریان اصلی کمالیستی حاکم بر حزب دارد. از دیگر نتایج مهم این فراندوم جدایی مخالفان و اخراجی‌های حزب حرکت ملی و تشکیل حزب خوب (İYİ) بود. انشقاق و دودستگی‌ای که در حزب حرکت ملی شروع شده بود، به وضوح در نتایج فراندوم مشاهده شد. به طوری که پایگاه اجتماعی حزب حرکت ملی دل بر رهبران حزب ندادند و بخش اعظمی از آنها از مخالفان حزب که در کمپین خیر حضور داشتند، پیروی کردند. اکنون نیز باتوجه به اینکه مرال آکشنر، رهبر حزب خوب از مهم‌ترین رقبای انتخاباتی اردوغان به شمار می‌آید، رهبران حزب حرکت ملی بیم آن دارند که نتوانند از سد حد نصاب ۱۰ درصدی مجلس به‌طور مستقل برآیند و سودای ائتلاف با حزب عدالت و توسعه را در سر دارند. نزدیکی و همراهی این دو حزب به‌ویژه در این روزها که ترکیه درگیر عملیات نظامی شاخه زیتون در خارج از مرزهای خود در سوریه است، به وضوح مشاهده می‌شود. در مقابل جبهه خیر، به‌رغم تشنگی تئوریک و اختلاف ایدئولوژیک امید آن دارند که در این مدت باقیمانده تا انتخابات ریاست جمهوری بتوانند در مقابل اردوغان کاری از پیش ببرند تا مجبور نباشند ۵ سال دیگر اقتدار و حکمرانی اردوغان را تحمل بکنند. کاری که باتوجه به وقایع این روزهای ترکیه و خاورمیانه بسیار مشکل به نظر می‌رسد. ▶



فراندوم اقتدار!

تقابل کمپین‌های «آری و خیر» در ترکیه

حسین پاشایی

کارشناس مسائل خاورمیانه



بی‌شماری که ترکیه را حتی با خطر بقا مواجه کرده، دوری از تشنگی و پراکندگی قوا و سیستم دوسری که مولود قانون اساسی کودتای کنعان اورن است، واجب و ضروری به‌شمار می‌رود. آنها معتقد بودند که ترکیه در طول سالیان گذشته به‌ویژه در سال‌های قبل از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه مشکلات فراوانی از این سیستم حکومتی داشته است و دولت‌های ائتلافی نا کارآمدی که محصول این سیستم بوده‌اند بارها ترکیه را در پرتگاه‌های سیاسی و اقتصادی گرفتار کرده‌اند و حال با این تغییرات و تمرکز قدرت در نهاد ریاست جمهوری خواهند توانست به این تشنگی و دوسری پایان ببخشند. از دیگر مشخصات این فراندوم ترکیب کمپین‌های آری و خیر بود. از آنجایی که در ترکیب سیاسی آن حزب عدالت و توسعه و حزب حرکت ملی نقش اساسی را بر عهده داشتند، حزب بزرگ وحدت (BBP) و حزب HÜDAPAR که متعلق به جریان‌های اسلامی کردها است، توانستند کمک‌های معنوی و فرهنگی را متوجه این کمپین کنند. در مقابل کمپین خیر از ترکیب رنگین‌تری برخوردار بود؛ به طوری که گروه‌ها و احزابی که در حالت معمول در یک جبهه قرار داشتند در یک حالت غیرقابل تصور در این کمپین در کنار یکدیگر بودند. در حالی که حزب جمهوری خلق به صورت نامحسوس رهبری این جریان را بر عهده داشت، حزب وطن و تمامی گروه‌های چپ، حزب مدافع خلق‌ها و پ. ک. ک، طرفداران فتو و قدرت‌های بین‌المللی همگی در این جبهه حضور داشتند. همچنین حزب سعادت و ملت نیز در کنار این جبهه بودند. علاوه بر اینها باتوجه به اینکه در این فراندوم رقابت انتخاباتی و لیستی وجود نداشت، مخالفان درون حزبی

فراندوم ۱۶ آوریل سال ۲۰۱۷ که به تغییر سیستم حکومتی جمهوری ترکیه از پارلمانی به ریاست جمهوری انجامید، با تغییر ۱۸ ماده از قانون اساسی موجود که مهم‌ترین آن بازتعریف سیستم حکومتی بود با اختلاف اندکی به تأیید رای دهندگان ترکیه‌ای رسید. به عقیده مخالفان، تفکیک قوا و توازن و تعادل بین قوای مقننه، مجریه و قضاییه در آن به شکل مناسبی رعایت نشده و به نوعی در این سیستم تمامی قدرت در دست شخص رئیس‌جمهور متمرکز شده است. درحقیقت اگر نگاهی به کمپین «آری و خیر» که در اثنای رقابت‌های ماقبل فراندوم شکل گرفته بود، انداخته شود متوجه برجسته‌سازی حاشیه بر متن خواهیم شد؛ تا جایی که در اکثر مواقع به جای پرداختن به مفاد مواد تغییری همه بحث و جدل پیرامون شخص رئیس‌جمهور رجب طیب اردوغان بود. به طوری که طرفداران کمپین (حایبر) خیر، تمام تلاش‌شان این بود که مردم را از خطر سیستم تک‌نفری (تک‌آدم سیستمی) آگاه کنند. آنها معتقد بودند که این تغییرات که در آن هیچ اهمی برای کنترل و موازنه رئیس‌جمهور پیش‌بینی نشده است، ترکیه را تبدیل به دولتی دیکتاتوری و سرکوبگر خواهد کرد. در مقابل، موافقان تغییرات که حول محور کمپین آری جمع شده بودند، معتقد بودند که باتوجه به وجود بحران‌های

فرهنگی است که عزم و همت را ارج نهد، برای همگان فرصت ایجاد کند و به همه در کسب مهارت‌های لازم برای دستیابی به اهداف شخصی کمک کند.

۴. فشارهای بین‌المللی

متغیر چهارم هم به موضوع فشارهای بین‌المللی و حضور عربستان در برخی کمیته‌های سازمان ملل برمی‌گردد. در واقع عربستان تنها کشوری در جهان است که مسائل اجتماعی آن از جمله حقوق زنان باعث فشارهای داخلی و خارجی بر آن شده بود و از این رو سعودی‌ها در سال‌های اخیر تلاش زیادی کردند تا با عضویت در این نهادها، ضمن رفع این نگرانی‌ها، چهره دموکراتیکی از خود در همراهی با حقوق بشر نشان دهند.

۲. چشم‌انداز

طرح تحول محمد بن سلمان در عربستان سعودی از همان آغاز با تردیدهایی مواجه بود. این تردیدها ریشه در فقدان ظرفیت‌های لازم به خصوص اجتماعی-فرهنگی و اقتصادی در عربستان دارد که هضم تحولات جدید را برای شاهدگان خوگرفته به سنت‌های رایج، علمای مذهبی و باورهای مردم سخت کرده است. در این میان مشکلات اقتصادی عربستان در کنار درگیری‌های متعدد منطقه‌ای و ماجراجویی‌های نظامی نیز باعث شده تا تحلیلگران، کاهش درآمدهای دولت برای پیش بردن طرح تحول در عربستان را با اما و اگرهای زیادی همراه بدانند.

درواقع تا یک‌دین سلمان بر مسائل فرهنگی و اجتماعی همچون افزایش امکانات رفاهی، حضور زنان، کلوب‌های فرهنگی برای جوانان، هرچند به شکل ظاهری، تاکید است بر گرایش‌های نوگرایانه در جامعه عربستان که محصول نوسازی و ورود عناصر مدرنیته به این کشور است که موجب ایجاد شکاف‌های دو قطبی بین جامعه بسته سنتی و گرایش‌های نوگرایانه می‌شود، اما حضور همچنان قدرتمند علمای وهابی در عرصه اجتماعی و فرهنگی عربستان یکی از مشکلات محمد بن سلمان و تیم او در عملیاتی کردن طرح تحول در پادشاهی است. رهایی از اعتیاد به نفت دیگر چالش بزرگ عربستان است که موفقیت یا شکست چشم‌انداز ۲۰۳۰ را به دنبال خواهد داشت. بن سلمان پیش‌تر در گفت‌وگو با شبکه بلومبرگ بخش‌هایی از طرح خود را اعلام کرده بود و اذعان کرد در صورتی که اقدامی عاجل اتخاذ نشود عربستان تا سال ۲۰۱۷ با ورشستگی کامل مواجه خواهد شد. صندوق سرمایه‌گذاری که شاهزاده در نظر گرفته باید تا سال ۲۰۲۰ بتواند بیش از ۵۰ درصد از اعتبارات خود برای سرمایه‌گذاری

را از خارج تامین کند و ۵۰ درصد باقیمانده این اعتبارات نیز توسط عربستانی‌ها تامین شود. از این رو؛ موفقیت محمد در پیشبرد طرح تحول سعودی تا حد زیادی منوط به فائق آمدن بر مشکلات اجتماعی و اقتصادی موجود است که قادر باشد این اصلاح را در یک خط هم‌گرایی هم متصل و متوازن کند. در این میان موفقیت در یکپارچه کردن قدرت و شکل‌دهی به گروه‌های حامی در دربار سعودی نیز متغیر بسیار مهمی در این میان به شمار می‌رود. در عرصه منطقه‌ای نیز، کاهش دادن چالش‌ها و بحران‌های موجود که نقش مستقیمی در اقتصاد عربستان و قضاوت افکار عمومی از او دارد، دیگر متغیر مهمی است که بر موفقیت یا شکست او در این فرآیند اثرگذار است. ▶

شمشیر دولبه اصلاحات

تغییر و تحولات در عربستان به کجا ختم می‌شود؟



کامران گرمی

پژوهشگر میهمان مرکز مطالعات خاورمیانه

طرح تحول عربستان سعودی موسوم به چشم‌انداز ۲۰۳۰ را باید مهم‌ترین رویداد پادشاهی آل سعود در طول دو سال گذشته به حساب آورد. این طرح کلان که زیر نظر محمد بن سلمان، ولیعهد، وزیر دفاع و رئیس شورای اقتصادی و توسعه، تهیه و تدوین شده است، مبتنی بر پایه‌هایی چون اقتصاد غیر نفتی، جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، تحول فرهنگی و کیفیت نظام سلامت و رفاه عمومی است. ابتکار بلندپروازانه‌ای که می‌تواند چشم‌انداز پادشاهی سعودی را وارد فرآیند جدیدی سازد که بر موقعیت منطقه‌ای و همچنین جایگاه این کشور در اقتصاد جهانی اثرات مهمی بر جای بگذارد. اگرچه اعتیاد به نفت، نظام بسته فرهنگی-اجتماعی و رقابت‌های پیدای پنهان قدرت در سلسله مراتب جانشینی از عواملی است که طرح بن سلمان برای خروج عربستان از وضعیت کنونی را با چالش‌های جدی مواجه می‌کند، اما به نظر می‌رسد که این اصلاحات به یک روند اجتناب‌ناپذیر در پادشاهی سعودی تبدیل شده است که نمونه‌هایی از این سرعت را می‌توان در تغییر نگاه به حقوق زنان در این کشور مشاهده کرد.

می‌توان گفت که سال ۲۰۱۷ و به دنبال آن سال ۲۰۱۸ برای زنان سعودی، سالی متفاوت در طول دهه‌های گذشته به شمار خواهد رفت. در سال گذشته و بنا بر اوامر پادشاهی، زنان سعودی توانستند برخی از حقوق اجتماعی نادیده گرفته شده در هزاره‌سوی بافت قبیله‌ای و عشیرگی و تحت تفاسیر سختگیرانه نهاد وهابیت را کسب کنند. کسب شناسنامه، حضور در اماکن عمومی، حق رای، حق رانندگی، حضور در ورزشگاه‌ها، حضور در کنسرت‌ها، حمایت از زنان در برابر تعرض جنسی، اجازه صدور فتوا، استخدام در دستگاه‌های دولتی و نظامی و شماری دیگر از این اتفاقات که تا بوی بزرگ در جامعه مردسالار سعودی است، حکایت از تغییرات شگرف، ولو صوری و نامتعارف با رویه‌های موجود باشد.

در این چارچوب باید این تغییرات اجتماعی را در چهار متغیر مورد تبیین و تحلیل قرار داد:

۱. مشروعیت‌سازی

نیا محمد بن سلمان به جلب نظر زنان و جوانان سعودی در فرآیندهای معطوف به قدرت‌گیری در هرم جانشینی در عربستان و کسب مشروعیت و رضایت آنها برای انجام بهتر اصلاحات از بالا یکی از مهم‌ترین متغیرهای تاثیرگذار بر این گشایش است. از آنجا که این تغییرات ملوکانه بوده و در مقطع اخیر که روندهای جانشینی در عربستان سعودی به سمت فرآیندهای تعیین‌کننده در حال حرکت است، می‌توان متوجه ماهیت این تغییرات شد. تعدیل

بافتار مذهبی علمای سعودی در فرآیند مدرنیزاسیون جامعه، یکی دیگر از اهدافی است که به مقامات سعودی در مشروعیت‌سازی در نسل جدید کمک شایانی می‌کند و از سوی دیگر منجر به کاهش نفوذ مفتی‌های سعودی می‌شود. منطق این تحول نیز، شکل‌دهی به یک ساختار سازمانی به شدت تحت نظارت دولت از علمای وهابی و کاهش قدرت آنها در عرصه اجتماعی است.

۲. مطالبات اجتماعی

متغیر دوم؛ فشارهای اجتماعی و به سطح آمدن مطالباتی است که در دهه‌های اخیر به عنوان یک دغدغه اساسی در لایه‌های پایین جامعه مطرح بوده و مقامات سعودی تاگزیر از رفع آنها به دلیل پتانسیل اعتراضی‌ای که در آن نهفته است، بودند. از زمانی که فرآیند نوسازی در دولت و جامعه عربستان سعودی اتفاق افتاد، تا زمان کنونی که این حقوق به زنان اعطا شد، عربستان در کشاکش قدرت و مقاومت قرار داشت. جامعه برخوردار از تکنولوژی‌های روز جهانی، فرهنگ مصرفی کالاهای غربی، تبادلات علمی، فرهنگی و اجتماعی میان مردمان سعودی با دولت‌های دموکراتیک و برخوردار از آزادی‌های اجتماعی، باعث انباشت مطالبات در لایه‌های اجتماعی



جامعه به خصوص زنان سعودی که دهه‌ها محروم از این حقوق بودند، شده بود.

۳. منطق اقتصادی

متغیر سوم هم به منافع اقتصادی نهفته در این آزادی‌ها برمی‌گردد. در سند ۲۰۳۰ بر مسائل اقتصادی از جمله جذب سرمایه‌گذاری‌ها و شناسایی منابع مالی مغفول اشاره شده است. در این سند ذکر کرده که این پروژه‌ها به اقتصاد عربستان کمک خواهد کرد و منتج به ایجاد فرصت‌های شغلی فراوانی خواهد شد. برای بهره‌گیری هرچه بیشتر از این ظرفیت‌ها، عربستان در سندی که محمد بن سلمان رونمایی کرده، به دنبال ایجاد

فاز سیاسی یا نظامی؟

حضور داعش در افغانستان، طالبان را خشن تر کرده است

دکتر حسین ابراهیم‌نیا

مدرس دانشگاه



حدود نیم قرن است که افغانستان با پدیده اسلام‌گرایی افراطی رویه‌رو بوده و این موضوع در یک سال گذشته با شتاب گرفتن عملیات‌های طالبان و دیگر گروه‌های افراطی مانند داعش بیش از پیش تشدید شده است؛ به همین دلیل است که در بررسی پدیده افراط‌گرایی در پنجاه سال گذشته خصوصاً در سال‌های جهاد علیه

بعد سیاسی خود را نیز اجرایی کرده و با نگارش نامه‌ای به نیروهای سیاسی دارای قدرت در کشور افغانستان و همچنین اعضای کنگره ایالات متحده آنان را دعوت به مذاکره و حل چالش‌های افغانستان از طریق گفت‌وگو کرده است. طالبان در نامه تأکید کرد که «ترجیح مان این است که مساله افغانستان از طریق گفت‌وگو و صلح‌آمیز حل شود». لیکن طالبان همواره تلاش داشته بگوید که تمایل به ایفای نقشی سازنده در یافتن راه حل صلح‌آمیز، نشانه ضعف این گروه نیست و شاید به همین دلیل است که فاز عملیاتی خود را همچنان فعال نگه داشته است؛ همه این مسائل در شرایطی است که در یک سال گذشته «دونالد



ارتش سرخ، این منطقه همواره وضعیت هرج و مرج گونه و به گمان برخی نیز حالتی منفعل داشته است؛ چرا که افراط‌گرایان در این منطقه همواره هم در ایدئولوژی و هم در رویکرد عملیاتی به شکل مستقیم متأثر از تجربه اسلام‌گرایان رادیکال کشورهای پیرامونی هستند؛ در این زمینه، همچنین به فراگیری آموزش‌های نظامی و اعتقادی اسلام‌گرایان در پایگاه‌های دور از دسترس حکومت‌ها از یک سو و پیامدهای سرمایه‌گذاری‌های مالی و فرهنگی برخی از بازیگران منطقه‌ای و فرماندهان از سوی دیگر می‌توان اشاره کرد؛ اما بازخوانی تحولات پنج سال گذشته خصوصاً در دوره ریاست جمهوری «اشرف غنی» نشان می‌دهد این تحولات نه تنها منطقه‌ای و صرفاً منفعل و اثرپذیر نیست، بلکه به صورت یک ایستگاه «تقویتی» و «رله» درآمده است. به عبارت دیگر رویدادهای شکل گرفته در مناطق پیرامونی افغانستان در خاورمیانه به ویژه در عراق، یمن، سوریه و... به روشنی بیانگر حرفه‌ای‌تر شدن نیروهای رادیکال مانند طالبان در افغانستان است که هم مانند گذشته آمادگی حضور و نبرد در افغانستان را دارد و هم به دنبال چانه‌زنی سیاسی و تغییر آرایش نیروها در جهت دگرگونی معادلات سیاسی به نفع خود در افغانستان است. به عنوان نمونه طالبان در سالی که گذشت دو عملیات بزرگ در قلب کابل انجام داد که نخستین آن در «هتل بین‌المللی» کابل با ۳۰ کشته بود و دومین آن با فاصله حدود هشت روز بعد در خیابانی پرتدد با بیش یک صد کشته بود؛ لیکن همزمان با پیگیری ابعاد راهکار عملیاتی، طالبان

اعلام کرده است. حتی برخی در داخل افغانستان عقیده دارند که تجربه سال‌ها حضور طالبان در عرصه سیاسی و نظامی، نشان داده که رویکرد این گروه بیشتر مبتنی بر قومیت‌گرایی، پشت‌توزیه کردن قدرت و به دست گرفتن قدرت در افغانستان است؛ به همین دلیل است که شاید بیش از ۹۰ درصد اعضای آن را پشت‌وزبان‌ها تشکیل می‌دهد. اما در مقابل داعش در فعالیت‌های خود رویکردی بین‌المللی دارد و متأسفانه با شعارهای جذاب و فریبنده خود توانسته است شبکه‌ای از مسلمانان افراطی را در سراسر جهان ایجاد کند؛ به همین دلیل طالبان، داعش را گروه منمردی برمی‌شمارد که در حال تبدیل شدن به رقیب در افغانستان است؛ چنانچه داعش در نامه‌ای به طالبان اشاره می‌نماید که تمام نیروهای مجاهد باید تحت یک پرچم و یک فرمانده جمع شوند و وجود نیروی طالبان ضروری نیست. این مساله برای طالبان که به شکل سنتی در مناطق جنوبی و شرقی افغانستان دارای منابع ثروت و قدرت است، بسیار گران تمام شده است؛ چرا که ظهور این گروه و قدرت‌گیری آن در یک سال گذشته به نوعی کاهش اقتدار طالبان در این مناطق را در پی داشته است؛ امری که خوشایند طالبان نبوده و به شدت با حضور آنان به مقابله پرداخته است، بنابراین بخش بیشتر قدرت‌نمایی عملیاتی طالبان به همین دلیل است. از سوی دیگر پاکستان که حامی اصلی طالبان بوده است، به دلیل نزدیکی «اشرف غنی» به این کشور، در یک سال گذشته بر طالبان فشار آورده است که ظرفیت عملیاتی خود را محدود کند. ولی نکته اینجاست که هر زمان این فشار وارد شده، حملات تلافی‌جویانه این گروه با هدف آنکه نشان دهد دارای استقلال و قدرت بوده، افزایش یافته است. چنانچه به عنوان نمونه طالبان تلاش کرد که با پیشروی‌هایی به سمت شمال افغانستان یک استراتژی جدید در مقابل فشارهای پاکستان پیش بگیرد. از سوی دیگر طالبان می‌داند در حالی که پاکستان حامی وی است اما تلاش ندارد که جلوی گسترش داعش در افغانستان را بگیرد؛ به همین دلیل نیز طالبان در یک سال گذشته با پیگیری ابعاد عملیاتی و سیاسی تلاش دارد نشان دهد که توانایی اعمال نفوذ در سرتاسر کشور را دارد و می‌خواهد این تصور را تغییر دهد که طالبان صرفاً به مناطق جنوب و شرق افغانستان محدود نیست؛ چرا که طالبان می‌داند که دوام این گروه نیازمند حضور داشتن در این دو حوزه است. بنابراین در یک سال گذشته طالبان دو شاخه سیاسی و نظامی-عملیاتی را همزمان دنبال کرده است؛ یعنی از یک سو اهداف سیاسی را دنبال می‌کند و با ارائه آن در سطح سیاسی و اجتماعی در جهت اتمام‌سازی این موضوع است که این گروه می‌تواند فعالیت سیاسی نیز انجام دهد. ولی از سوی دیگر با فعال نگه داشتن شاخه نظامی-عملیاتی به عنوان یک اهرم فشار سیاسی عمل کرده تا در این مرحله، تاکتیک‌های خود را در راستای تقویت منافع سیاسی و تضمین بقایش در کاهش خشونت پیگیری کند؛ به همین دلیل است که ابتدا خشونت و فاز عملیاتی را پیگیری می‌کند و تلاش دارد عملیات‌هایی انجام دهد که ابعاد تبلیغاتی آن بزرگ جلوه نماید. لیکن این موضوع به عنوان روشی تا برآورده شدن خواسته‌های شان ادامه خواهد یافت. اما آنچه نشان می‌دهد در سال آینده نیز چشم‌اندازی از کاهش خشونت در افغانستان مشاهده نمی‌شود، اینکه این کشور در شرایطی است که همچنان بازیگران سیاسی دارای قدرت به یک استراتژی یکپارچه واحد نرسیده‌اند؛ همچنین دیگر بازیگران خارجی دارای نفوذ نیز در شرایط کنونی چنین راهبردی را دنبال نمی‌کنند و همچنان تضادهایی که میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرماندهان‌های در جریان است به چالش‌های بیشتر افغانستان در سال آینده دامن خواهد زد. ▶

ترامپ» ریاست جمهوری ایالات متحده سیاست‌های سخت‌گیرانه و جنگی در برخورد با این گروه پیش گرفته و همچنین در این یک سال مذاکرات ابتدایی با هدف پایان دادن به تنش‌های داخلی به بن‌بست رسیده است؛ هرچند تماس‌هایی میان دولت افغانستان، گروه‌های بین‌المللی شامل سازمان ملل و گروه‌های نزدیک به طالبان در سطح پایین ادامه دارد اما هیچ کدام در سال ۹۶ به نتیجه نرسیده است. لیکن آنچه بیش از پیش در این چند سال و یک سال اخیر، زمینه‌ساز تقویت نیروی طالبان شده، نخست، شکاف سیاسی و اجتماعی در میان نیروهای دارای قدرت بوده و سپس فساد افسارگسیخته‌ای که در سیستم سیاسی افغانستان هر روز بیشتر می‌شود و هیچ‌امیدی به انجام اصلاحات جدی و هدفمند سیاسی، اجتماعی خصوصاً در زمینه فساد در این کشور مشاهده نمی‌شود؛ همین موضوع سبب شده طالبان در مناطقی که دارای نفوذ است، به جذب نیرو پرداخته و در جهت عملیات‌های خود از آنان بهره بگیرد. اما در کنار همه این عوامل که ذکر شد، نکته مهم دیگری که سبب شده طالبان دو فاز عملیاتی و سیاسی خود را در یک سال گذشته پیگیری کند، بروز و ظهور داعش در افغانستان بوده است که دارای اختلاف جدی و اساسی با طالبان است؛ نخستین اختلاف، تقابل خلافت و امارت از نگاه طالبان و داعش است؛ طالبان نگاه داخلی دارد، هدف خود را فعالیت در حوزه افغانستان، خروج نیروهای خارجی از این کشور و استقرار امارت اسلامی در افغانستان

کارنامه اشغالگری



«علیرضا سلطانشاهی»
کارشناس مسائل فلسطین

در آستانه ۷۰ سالگی رژیم صهیونیستی، مواضع جہات ذی ربط در قبال مسأله قدیمی فلسطین، شکل و ماهیتی جدید به خود گرفته است. اگرچه بسیاری از ناظران این مواضع را از مسیر رفتار و اعلان قیل ارزیابی می کنند ولی عده ای هستند که صحنه فلسطین را بستن اتفاقات جدیدی می دانند که در آینده نه چندان دور منطقه و چه بسا جهان را متاثر از خود می کند و هم اکنون نشانه هایی از این تحولات جدید در راه است.

«وجه آمریکایی»

دونالد ترامپ پس از مخالفت های صریح در قبال برجام طبق نظر و میل رژیم صهیونیستی اولین اقدام خلاف معمول خود در رابطه با مسأله فلسطین را با تصمیم برای انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به قدس اجرایی کرد و هم اکنون ضمن وعده برای تحقق یک معامله بزرگ در قرن، ۱۴ می سال جاری (۲۴ اردیبهشت سال ۱۳۹۷) را موعد عملی کردن انتقال سفارت ذکر کرده است. پرونده قدس همواره به عنوان مهم ترین مانع در راه رسیدن به سازش کامل میان اعراب و اسرائیل مطرح بوده و طرفین همواره بر سر آن، مجادلات لاینحلی داشته و میانجیگران هم سعی در ایجاد تعامل با هدف رسیدن طرفین به هدف خود داشتند. امروز آمریکا و شخص ترامپ به رغم مخالفت های صریح جهانی، جانب احتیاط به عنوان یک میانجی را رها کرده و آشکارا ماهیت خود برای دفاع از نظام صهیونیستی را در گفتار و اقدام با این شیوه برملا می کند. ترامپ و حامیان آمریکایی صهیونیسم با اتخاذ این رویه صریح در قبال مسأله فلسطین، آب پاکی را روی دست تمام ذی نفعان این موضوع ریخته و آنها را از امیدواری به حمایتی که هیچ گاه قابل اتکا نبوده، مایوس کردند. فلسطینیان بزرگ ترین بازنده این میدان در صورت پیگیری این شیوه صریح هستند. یعنی اگر مسأله قدس به این شکل از سوی بزرگ ترین میانجی مسأله فلسطین به نفع رژیم صهیونیستی نادیده گرفته شود، دیگر هیچ

امیدی برای چاره جویی بر سر سایر پرونده ها یعنی آوارگان، شهرک سازی صهیونیست ها، امنیت و مسأله آب و مرزها وجود نخواهد داشت.

«وجه اسرائیلی»

نفتالی بنت، از همپیمانان بنیامین نتانیاهو در دولت دست راستی و ائتلافی رژیم صهیونیستی در آخرین مواضع خود در قبال تحولات منطقه صراحتاً از ایران به عنوان مهم ترین مانع در دستیابی به صلح و همچنین عامل آشوب های منطقه یاد کرد و اظهار داشت که اسرائیل بعد از این عوض آنکه با بازوان اختاپوس همچون سوریه، حزب الله و حماس وارد یک جنگ نیابتی شود، باید به خود اختاپوس حمله ور شود. او در ادامه ادعاهایش می افزاید: «ما نباید برای از بین بردن مرداب به پشه های مرداب حمله کنیم. منشا این پشه ها، مرداب است و آن باید از میان برود.» نفتالی بنت با ذکر این مثال های نه چنان معمول و معقول از باب علت و معلولی مسائل منطقه، بر اجرای مرحله جدیدی از رفتارهای صهیونیستی با حمایت آمریکا در منطقه تاکید می کند و آن اقدام رودررو با جمهوری اسلامی ایران در منطقه است؛ شباهت در صراحتی نظیر مواضع دونالد ترامپ در قبال تمام مسائل دنیا از جمله مسأله فلسطین.

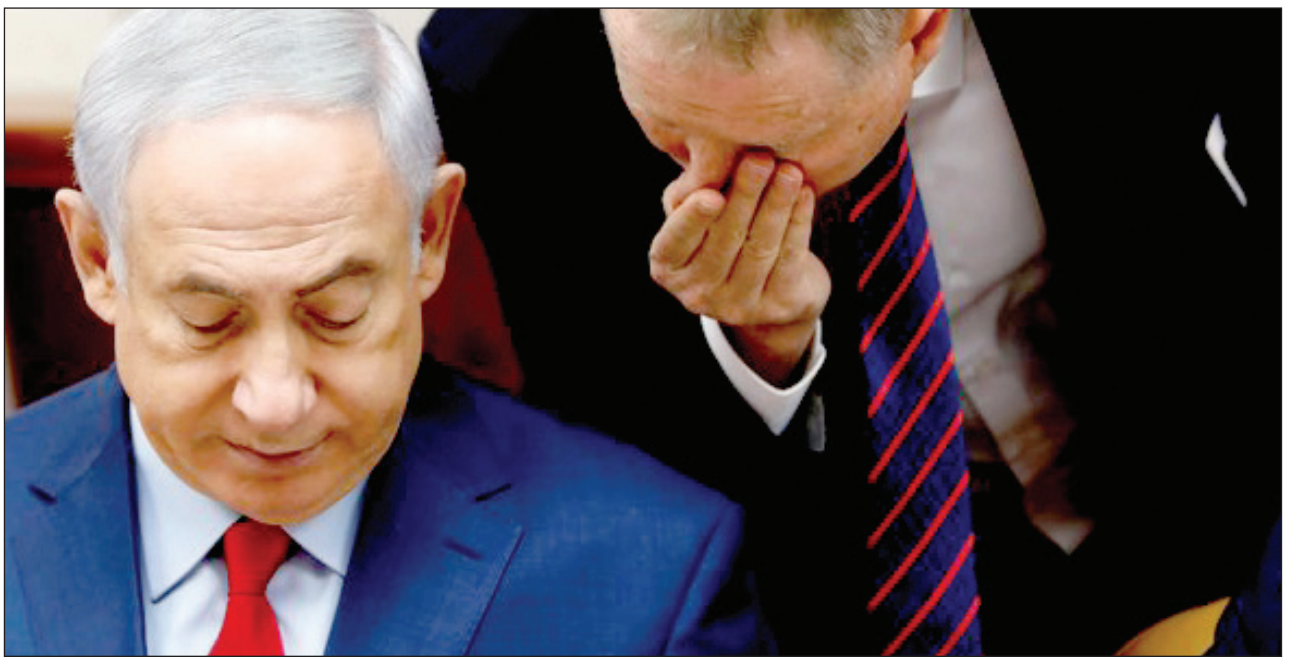
«وجه عربی»

هم اکنون در نقطه ای از تاریخ تحولات منطقه قرار گرفته ایم که تا پیش از این به هیچ روی شاهد این قدر صراحت در برقراری روابط رژیم صهیونیستی با کشورهای عربی قرار نگرفته بودیم. این وضعیت وقتی کمتر قابل باور می شود که همین کشورها به عنوان تضمین کننده آرمان آزادی قدس شریف بیش از چهار جنگ علیه اسرائیل را همراهی کردند و امروزه در جایگاه دفاع از این رژیم در مقابل جمهوری اسلامی ایران صف بندی کرده اند. اگرچه چنین موضعی از کنفرانس آنابولیس در سال ۲۰۰۷ میلادی کلید خورد ولی در حال حاضر با فشار آمریکا، تمامی کشورهای عربی نه تنها موظف به مقابله با اقدامات ایران هستند، بلکه متعهد شده اند که طرف فلسطینی را نیز راضی کنند از خواسته های بحق خود در قبال قدس، آوارگان، شهرک سازی و... کوتاه بیایند و تا

همین مقدار از دستاوردها هم از دست نداده، دست سازش به سوی اسرائیل دراز کند. کشورهای عربی علاوه بر اقدامات فوق، عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی را نیز باید سرعت بخشیده و بیش از این نباید با تحریم های نیم بند خود و دوستان شان بر مشکلات اسرائیل بیفزایند.

«ارزیابی»

عده ای تصور می کنند که این صف بندی با مواضع صریح از سوی آمریکا، اسرائیل و اعراب حاکی از پیشروی در مقابل جبهه ضد صهیونیستی است و به نهای شدن مسأله قدس و فلسطین منجر خواهد شد. چرا که در این پرونده، همه مراحل طی شده و این موضع فعالانه و حاکی از قدرت تهاجمی، نقطه پایانی بر این رنج ۷۰ ساله است. در مقابل عده دیگر این رویکرد صریح منطقه ای و جهانی از سوی صهیونیست ها و حامیان آن را ناشی از شکست در تمام مراحل از جمله تلاش برای جنگ و صلح دانسته و بر این اعتقادند که صهیونیسم با تمام قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی خود در این ۷۰ سال نتوانست بر ۲۷ هزار کیلومتر مربع زمین و ساکنان آن فائق آید. مساحتی از این کره خاکی که در قیاس با کشورهای دیگر، عدد و رقمی نیست. تصور آنها بر این بود که با به کارگیری تمام قدرت خود، استیلا بر این سرزمین به سادگی صورت خواهد پذیرفت؛ غافل از اینکه همین قطعه زمین کوچک با سابقه تمدنی، فرهنگی و مهم تر از همه دینی، عمقی از تاریخ تمام ملل و ادیان را در خود جای داده که متعلق به یک مذهب و ملت آن هم از نوع بدترین آن نیست. بسیار دولت ها و قدرت ها خواسته اند که با سلطه بر این قطعه زمین، بر ثروت و راه های رسیدن به ثروت جهانی دست یابند و چه جنگ ها و چه خون هایی که در این مسیر به ناحق ریخته اند ولی به نتیجه نرسیده اند. صرف نظر از این واقعیت، در حال حاضر در دنیا هیچ ناظر و آگاهی از ملت های آزاده وجود ندارد که به رفتار و گفتار و شیوه امثال ترامپ، نتانیاهو و محمد بن سلمان (با توجه به کارنامه اش در جنگ یمن) صحنه گذارد. در واقع همگی بر این اتفاق هستند که این افراط در گفتار و مواضع گستاخانه و به دور از عقل حاکی از بی نتیجه ماندن تمام روش هایی است که در چرخه باطل خود، بیش از این تجربه کرده اند. ▶



سینمای مدرن مدیری

در حاشیه تولید نخستین فیلم سینمایی مهران مدیری

وی ایجاد شده‌اند، نقشی شبیه به چارلی چاپلین در عصر مدرن ایفا کرده است. در آنجا نیز چاپلین به دفعات متعدد، در موقعیت‌های اشتباهی قرار می‌گرفت و هربار ناخواسته درگیر ماجراهای جالبی می‌شد که طنز تلخ اجتماعی در آن به استادی تمام به تصویر کشیده بود و البته در تاریخ سینمای دنیا نیز جاودانه ماند.

در ساعت پنج عصر نیز مانند اکثر آثار مدیری، فیلم دارای یک شخصیت اصلی است که داستان و تمامی موقعیت‌ها و عوامل دیگر قصه حول محور این شخصیت حرکت می‌کنند؛ محوریتی که طبق سبک مهران مدیری زمان بیشتری برای شخصیت پردازی درباره آن گذاشته نشده است. پرهام در فیلم سینمایی مدیری همان قدر ناقص مانده که نقش سیامک انصاری در نمایش‌های دوره‌می، ناتمام است. در واقع شما با دیدن شخصیت انصاری در نمایش‌های دوره‌می، سریال شب‌های برره، پاورچین و دیگر آثار مدیری، مقادیر زیادی از فضای شخصیتی پرهام را نیز درک کرده‌اید. این نکته در کنار اینکه نشان از طی شدن یک خط سیر و مشی اجتماعی مهم و البته سخنگو در آثار مدیری دارد، اما می‌تواند با تکرار زیاد زمینه‌سازی خطرناکی برای این بازیگر و این کارگردان به وجود آورد؛ زمینه‌ای با این عنوان که این تیپ در همه‌جا تکرار شده، می‌شود و خواهد شد. ▶

«ساعت پنج عصر» در نخستین روزهای اکران، گیشه سینما را به طرز عجیب و غریبی از آن خود کرد. گفته شد که در نخستین هفته فروش، بیش از سه میلیارد تومان نصیب گیشه سینماها شد که این رکورد حتی از مرزی که چندی پیش فیلم «فروشنده» در تاریخ سینمای ایران ثبت کرده بود، نیز عبور کرد. با این احوال آنچنان که باید در فضای سینمایی و روشنفکری امروز ما، صحبتی از ساعت پنج عصر در میان نیامد. نه گنده‌های متعددی برای نقد و بررسی فیلم ایجاد شده و نه سراسر فضای مجازی از یادداشت کوتاه و بلند تحسین آمیز درباره این فیلم پرفروش مدیری، پر شده است. مردم در حالی برای دیدن ساعت پنج عصر به سینماها رفتند که نخبگان سینما در فکر دیگری به سر می‌بردند. این روند استقبال مردم به ساعت پنج عصر، در میانه اکران دچار تغییراتی شد. فیلم تازه مدیری نتوانست آن طور که پیش بینی می‌شد، در صدر جدول فروش بماند و در نتیجه اوضاع اندکی فرق کرد.

ساعت پنج عصر یکی از نخستین فیلم‌های طنز ایرانی است که در سالیان اخیر ساخته شده و در آن به انتقاد از فرهنگ اجتماعی و سیاسی موجود در جامعه پرداخته شده است. مرور داستان نشان از آن دارد که مخاطب پس از دیدن نقش اول فیلم، در موقعیت‌های گوناگون و در دسره‌های زیادی که همه آنها ناخواسته و دور از اراده



برشی از تاریخ معاصر

امسال در سینمای مستند چه گذشت؟

سال ۹۶ را می‌توان یکی از سال‌های پرفراز و نشیب برای سینمای مستند ایران ارزیابی کرد. به این معنا که مستندسازی تاریخ سیاسی ایران، در این سال شاهد تولید دو محصول مهم بود؛ محصولاتی که نه تنها در میان اهالی مستند، به خوبی مورد استقبال واقع شد، از سوی عموم مردم نیز با اقبال خوبی مواجه شد. مستند «قائم مقام» یکی از این تولیدات بود.

محتوای مستند تا جایی که در اکران‌های گوناگون به دید مردم رسیده، فراز و فرودهایی از زندگی آیت‌الله منتظری است. مستند صدقیقه‌ای قائم مقام از پنج فصل تشکیل شده است. فصل اول نقش و جایگاه آیت‌الله منتظری در قیل از انقلاب، فصل دوم به ماجرای سید مهدی هاشمی می‌پردازد، فصل سوم به اعتراض آیت‌الله منتظری به اعدام‌های سال ۶۷، فصل چهارم به انتقادات آیت‌الله از بعضی روندهای جنگ و فصل آخر نیز زندگی آیت‌الله منتظری از عزل تا فوت را دربر می‌گیرد.

یکی دیگر از فیلم‌های مهم مستندی که امسال در ژانر تاریخ سیاسی در فضای عمومی فرهنگ و سینما دیده شد، مستند «روزگار رضاخانی» بود. این مستند سریالی که در ۱۶ قسمت و برای بخش از شبکه چهار سیما جمهوری اسلامی آماده شده بود، یکی از منصفانه‌ترین و در عین حال علمی‌ترین مستنداتی بود که درباره پهلوی اول در کشور ساخته شده است.

مستند روزگار رضاخانی در قسمت‌های مختلف خود، به موضوعات مختلفی پرداخته است. سقوط قاجار، کودتای رضاشاه و تشکیل پهلوی، تاج‌گذاری رضاشاه،

اصولی در این مستند است که به تازگی تولید و منتشر شده است. ترور سرچشمه را نمی‌توان در واقع و در اصل یک فیلم مستند به حساب آورد. اما جریان وقایع این فیلم نیز به صورتی رقم می‌خورد که از ابتدا پیچیدگی چندانی، شبیه به آنچه در فیلم‌های داستانی یا سینمایی رخ می‌دهد، در این اثر نمی‌بینیم. ترور سرچشمه از ابتدا تکلیف را برای مخاطبان خود روشن کرده است؛ فیلم در خط تعلیق اصلی خود تمرکز روی واقعه انفجار هفت تیر ماه دارد. تمرکزی که برای نمایش آن از تصاویر آرشیوی مربوط، مصاحبه با شاهدان عینی و اغلب مرتبط با موضوع و انطباق حرف‌ها و تصاویر باروش گام به گام تا کشف حقیقت، همراه با جزئی‌نگری و مکث کامل روی جزئیات استفاده کرده است. ایده شنیدن صدای کارگردان در ابتدای ورود مصاحبه‌شوندگان و فضا و مکانی که برای گفت‌وگو طراحی شده به پررنگ شدن مسیر پلیسی-جنایی که فیلم برای خود مشخص کرده نیز کمک شایانی می‌کند.

در واقع فیلم در عین اینکه روایتی مستند از یک حادثه تاریخی است، اما سعی زیادی دارد که جریان جنایی و داستانی خود را نیز در بطن صحنه‌ها حفظ کند؛ دوگانه‌ای از یک مستند تاریخی و یک فیلم جنایی یا داستانی که سعی دارد یک روایت واقعی از اتفاقی مهم در عرصه تاریخ سیاسی کشور را بازگو کند.

یکی از نکات مهمی که درباره ترور سرچشمه باید به آن اشاره کرد، استفاده از داده‌های تاریخ سیاسی درباره ترور شهید بهشتی است که البته تا پیش از این در فضای تاریخی کشور اشاره خاصی به آن نشده بود. به این معنا که بسیاری از تصاویر استفاده شده در این مستند بکر و تازه‌اند. خیلی از افرادی که در این فیلم به روایتگری دانسته‌هایشان از این حادثه تاریخی می‌پردازند، برای نخستین بار در این باره سخن گفته‌اند. از این روست که بسیاری از حرف‌ها و صحبت‌هایی که در این مستند روایت شده، هم دست اول و شنیدنی‌اند. ▶

تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مثل ایجاد شبکه راه آهن، تأسیس دانشگاه تهران، ماجرای قانون کشف حجاب، قیام گوهرشاد، مسائل شخصی و خصوصی دربار پهلوی و... بخشی از وقایعی است که این مستند به آن پرداخته است.

پیش از این نیز مستند «در برابر طوفان» از تیمی نزدیک به روزگار رضاخانی، درباره روزگار پهلوی دوم ساخته شده بود. در برابر طوفان که به کارگردانی مهدی نقویان ساخته شده، اکثراً از تصاویر آرشیوی استفاده کرده و با همین کار، برشی از تاریخ را به مخاطبان خود عرضه کرده است. یکی دیگر از مستندهای مهم تاریخ سیاسی که امسال شاهد ساخت و اکران آن در جشنواره حقیقت بودیم، مستند ترور سرچشمه بود. خردادماه سال جاری بود که خبر ساخت مستندی به کارگردانی محمدحسین مهدویان و با موضوع ترور اعضای حزب جمهوری و در واقع جریان شهادت آیت‌الله دکتر بهشتی را به تصویر کشیده است. انفجار حزب جمهوری در روز هفتم تیر ۱۳۶۰؛ محوریت

سال ۹۶ را می‌توان یکی از سال‌های پرفراز و نشیب برای سینمای مستند ایران ارزیابی کرد. به این معنا که مستندسازی تاریخ سیاسی ایران، در این سال شاهد تولید دو محصول مهم بود؛ محصولاتی که نه تنها در میان اهالی مستند، به خوبی مورد استقبال واقع شد، از سوی عموم مردم نیز با اقبال خوبی مواجه شد

هنر برای انسان

یک تئاتر متفاوت

عرصه مورد اغفال قرار گرفت، اما در واقع گام مهم و خوبی برای فتح باب این مساله بود.

اجرای نمایش یک دقیقه و سیزده ثانیه و سیزده ثانیه، در اصل نمایش تئاتری نبود، بلکه یک «پرفورمنس» به شمار می‌رود که هر چند در قیاس با نمونه‌های قبلی و هم‌عرض خود یک اجرای تکراری به شمار می‌رود، اما به لحاظ موضوع قابل اهمیت و ستایش است.

یک دقیقه و سیزده ثانیه؛ هر چند به لحاظ فرم و شکل ظاهر، مستوجب انتقادات و آسیب‌شناسی هنری جدی است، اما به لحاظ محتوای اجتماعی و مساله‌محوری که به مخاطب ارائه می‌دهد، شایسته احترام است؛ نمایشی که پس از سالیان دراز گذر از عمر هنر برای هنر روی صحنه آمده و هنر را این باره به زینت دغدغه آراسته است. اصطلاحی که بیش از آنکه یک عبارت برای بیان معنا باشد، یک پُر خاص برای جاگرفتن در دسته‌بندی‌های روشنفکری این روزهای جامعه است. هنر برای هنری‌ها دم از فضایی می‌زند که در آن نه تنها نویسندگان، نقاش، بازیگر و کارگردان در پی القای مفهومی به مخاطب نیستند، بلکه از اساس چنین زاویه‌نگاهی را امری مذموم می‌شمارند! آنها هنر را تنها برای نفس هنر می‌خواهند و کارکردی برای آن متصور نیستند. این فضایی است که شما در یک دقیقه و سیزده ثانیه، لحظه‌ای نیز با آن همراه نخواهید بود. ▶

مطالبه حقوق زنان؛ عنوان یکی از مهم‌ترین و متاخرترین بحث‌ها در کشور ماست که هر روز و هر سال، پررنگ‌تر و کم‌مضمون‌تر می‌شود. به این ترتیب که داعیه‌داران احقاق حقوق زنان، در سالیان اخیر چنان از غافل‌عقب مانده‌اند و سرگرم موضوعات غیراصیل شده‌اند که گویی مصادیق حقوق زنان جای خود را به اولویت‌های دست‌چندم داده است!

همه ما می‌دانیم که در کشور ما بیش از سه میلیون زن سرپرست خانوار زندگی می‌کنند. زانی که به تنهایی مسئولیت یک خانواده و نه تنها خودشان را بر عهده دارند و از این حیث است که اهمیت پردازش به آنان در فضای مطالبه حقوق زنان، شاید یکی از سه اولویت مهم زن ایرانی باشد. حقی که همیشه در پس پرده حقوق پرسروصدایی چون حق رفتن به ورزشگاه و تماشای فوتبال، مسکوت مانده و فردی به آن نمی‌پردازد.

در این میان شاید یکی از مهم‌ترین مصادیق پرداخت به این مساله، تئاتری باشد که در میانه تابستان ۹۶ به روی صحنه خانه هنرمندان تهران رفت؛ تئاتری با عنوان «یک دقیقه و سیزده ثانیه» به نویسندگی محمد چرمشیر و کارگردانی شهرام گیل‌آبادی که توانست به خوبی یکی از دغدغه‌های زنان امروز را روایت و بازگویی کند. نمایشی که هر چند از سوی مطالبه‌گران حقوق زنان و روشنفکران این

آشوب رقبای شهرزاد

در شبکه خانگی برای همه سریال هست

است برای شبکه نمایش خانگی آماده کرده، داوود میرباقری، منوچهر هادی، محمدحسین لطیفی، حسن فتحی و خود فرهاد نجفی در حال ساخت سریال برای این

سال ۹۶ را می‌توان سال بدی برای سیما و سریال‌ها و فیلم‌هایش توصیف کرد. به این معنا که امسال به موازات جان گرفتن سینمای خانگی و شبکه نمایش خانگی، سریال‌های سیما در برخی از شبکه‌ها برای چندمین بار تکرار شدند و نتوانستند مخاطبان را پای خود نگه دارند. استراتژی مدیریت شبکه‌ای آئی فیلم این روزها به همه شبکه‌های تلویزیون سرایت پیدا کرده و این پروسه پخش سریال‌ها و فیلم‌های تکراری، در میان آنها باب شده است.

در واقع این «شهرزاد» بود که فضای تازه‌ای به میان مردم و سریال‌های شبکه خانگی آورد. بعد از اینکه شبکه نمایش خانگی با شهرزاد مجدداً احیا شد و رونق گرفت، خیلی از کارگردان‌ها به بهانه بی‌پولی تلویزیونی، فراوانی اصلاحات یا نهایتاً به انگیزه فروش بیشتر، توی صف ساخت سریال برای این شبکه قرار گرفتند. آثار مختلفی که هر روز شاهد تبلیغات وسیع آنها در سطح شهر هستیم و به مدد شبکه‌های تماشای آنلاین فیلم، هر روز شاهد اقبال بیشتری به این آثار از سوی مردم نیز هستیم.

«آسپرین» به کارگردانی فرهاد نجفی، اولین سریالی بود که بعد از شهرزاد به بازار آمد. نجفی کارگردان چندان شناخته‌شده‌ای نبود اما حتی با وجود اینکه برای سریال‌ش دست روی ستاره‌های سینما گذاشت، سریال‌ش فروش خوبی داشت و مجابش کرد برای ساخت فصل دوم آستین بالا بزند. غیر از سام قریبیان که اولین سریال‌ش را چندوقتی

شبکه هستند و گویا رقابت شدیدی در میان این کارگردانان در جریان است.

سام قریبیان خودش فیلمنامه سریال «عالیجناب» را نوشته و احتمالاً این بار هم فضا و حال و هوای کارش مثل «گناهکاران» و «۳۶۰ درجه» است. در هر دوی



این فیلم‌ها که به قلم خود سام قریبیان نوشته شده‌اند، فضایی معمایی و پلیسی وجود دارد و مخاطب مدام در شرایط بحرانی قرار می‌گیرد و رودست می‌خورد. قریبیان این الگو را در سریال شش قسمتی‌اش هم پیاده کرده و این بار در بستر انتخابات و در ارتباط با رقابت کاندیداهای ریاست جمهوری، و چه معمایی ماجرا را پررنگ جلوه داده است.

در سریال عالیجناب با دو کاندیدای اصلی ریاست جمهوری روبه‌رو هستیم و فضایی رقابتی و پرتنش را در جریان ارتباط آنها با یکدیگر شاهدیم. داوود میرباقری بعد از سریال «شاهکوش» این بار هم به الهه میرباقری و آزاده محسنی اعتماد کرده و نگارش فیلمنامه «ماه‌تی‌تی» را به آنها سپرده است. البته طرح اصلی از خود میرباقری است و خودش مثل همیشه به‌عنوان سرپرست نویسندگان کنار گروه قرار دارد و نسخه‌هایی را با بازنویسی رسمی خودش روانه تولید می‌کند.

سریال مخلوطی از کمدی و فانتزی و رئال است و به نظر می‌رسد از این لحاظ جایی بین «شاهکوش» و «دندون طلا» قرار بگیرد.

«آشوب» نام یکی دیگر از سریال‌های شبکه نمایش خانگی به کارگردانی کاظم راست‌گفتار است. این سریال نسخه کامل فیلمی به همین نام است. این فیلم داستان زندگی جوانی است که با نام مستعار آشوب در کافه‌های لاله‌زار خوانندگی می‌کند. آشوب‌های تاریخی و واقعی دهه ۱۳۲۰ باعث به‌وجود آمدن اتفاقاتی در زندگی آشوب می‌شود و بستر رفتارهای سیاسی اجتماعی خاص وی در این دوران با نگاهی فکاهی به تصویر کشیده می‌شود.

در این مجموعه فیلم بازیگرانی همچون کورش تهامی، یکتا ناصر و آتیلا پسیانی ایفای نقش می‌کنند. ▶

یک دقیقه و سیزده ثانیه

نویسنده: محمد چرمشیر
کارگردان: شهرام گیل‌آبادی
بازیگران:
پانته آهون، سیمین آذین، سید علی‌رضا
مدیران: محسن، ۰۲۱-۲۲۳۰۰۳۳۳
وبسایت: www.dwall.com
۰۲۱-۲۲۳۰۰۳۳۳

اربعین؛ یک سیستم اجتماعی کامل

نگاهی به پیامدهای اجتماعی تجمع اربعین

دکتر سید محمود نجاتی حسینی

پژوهشگر جامعه‌شناسی دین



برای ارائه صورت‌بندی از یک پدیده اجتماعی، مثل تجمع اربعین حسینی در کربلا، ابتدا باید به موارد دیگر و پیش‌زمینه‌های لازم برای این امر اشاره کرد. به این معنا که در گام اول باید به اصلیت اجتماعی این پدیده پرداخت و پس از آن است که می‌توان صورت‌بندی درستی از آن را به مخاطب ارائه کرد. برای اینکه یک پدیده را بتوان در زمره پدیده‌های اجتماعی به حساب آورد، باید به چند ویژگی توجه کرد. نخست اینکه ویژگی جمعی داشته باشد، مکانیزم‌های آن اجتماعی باشد و در کنار اینها از ماندگاری برخوردار باشد. اربعین را می‌توان یک پدیده اجتماعی به حساب آورد و هم‌راهی‌هایی و تجمع روز اربعین در کربلا را یک پدیده اجتماعی به حساب آورد.

نکته دوم اینکه راهپیمایی اربعین نه تنها بزرگ‌ترین تجمع شیعیان با انگیزه‌ای معنوی است، بلکه بزرگ‌ترین تجمع مسالمت‌آمیز، نه فقط در جهان اسلام که در سطح دنیاست. این تجمع را معمولاً با گردهمایی حج مقایسه می‌کنند. حج دو یا سه میلیون و اربعین هفده تا بیست میلیون در کنار هم مقایسه می‌شوند. اما من معتقدم که در باره اربعین باید طور دیگری تحلیل کرد و این تجمع را به عنوان یک تجمع گلوبال و در عین حال مسالمت‌آمیز و معنوی مورد توجه بیشتری قرار داد؛ تجمعی که پیامدهای سیاسی، اجتماعی و... زیادی همراه خود دارد. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل و عوامل تشکیل این پدیده، مربوط به بسترهای اجتماعی و عقیدتی باشد که می‌توان آن را در جوامع میزبان به وضوح مشاهده کرد. به این معنا که پدیده‌های اجتماعی، امری یک‌شبه و دفعی نیستند که نتوان در پیدایش آنها به زمینه‌ها اشاره کرد. پدیده‌های اجتماعی نه به صورت یک‌دفعه و بلکه به تدریج ظاهر می‌شوند. گاهی از زمینه‌های معنوی و دینی سرچشمه می‌گیرند و گاهی از انگیزه‌های دیگر. اما

راهپیمایی اربعین و مواردی از این دست راحتی می‌توان به ابتدای تاریخ تشیع نیز نسبت داد اما به دلیل پرهیز از طرح مباحث تاریخی در این گفتار، به سالیان اخیر و چارچوب فضای موثر بر این پدیدار می‌پردازیم. یکی از جایگاه‌های تثبیت این هویت، راهپیمایی اربعین بوده است. مورد دیگر اینکه شیعه در صدد اعلام کند برخلاف آنچه توسط داعش، القاعده و... تصویر می‌شود، جریان اصیل تشیع می‌تواند با تشکیل یک اجتماع مهم و بزرگ مسالمت‌آمیز، در عین حفظ هویت خود، گفت‌وگو با سایر مذاهب را نیز پیگیری می‌کند. این مساله را می‌توان به روشنی در روند پررنگ شدن تجمع اربعین در سالیان اخیر مشاهده کرد. به این معنا که پس از سقوط صدام و امروز روی کار آمدن تهدیدی به نام داعش، مساله اربعین نیز در میان شیعیان جایگاه مهم‌تری یافته است. سیر تاریخی و اسنادی که در این باره موجود است، نشان از این دارد که راهپیمایی اربعین از سال ۱۹۰۰ میلادی، به صورت منظم وجود دارد اما نه به این گستردگی. به هر حال شیعیان همواره از هر فرصت و غفلتی استفاده می‌کرده‌اند و این راهپیمایی را سامان می‌داده‌اند، اما نه با این ابعاد و شور، بلکه در مقیاسی ضعیف‌تر. نمونه آن‌هم همان‌طور که اشاره کردید در دوران حکومت صدام در عراق است. جریانات خودجوش در آن زمان



سکوی پرتاب ایرانی

در حاشیه تولید انیمیشن‌های فاخر در سال جاری سینمای ایران

چند سال اخیر، دوران خوبی برای صنعت انیمیشن کشور بوده و شاهد ساخت آثار زیادی در این حوزه برای اکران سینمایی بودیم. از ساخت فیلم لایو اکشن مبارک گرفته تا اکران پر فروش‌ترین انیمیشن تاریخ سینمای ایران یعنی شاهزاده روم، همه و همه باعث شدند تا امیدهای بیشتری به صنعت میلیاردی انیمیشن ابراز شود. فیلم شاه کار جدیدی از سازندگان شاهزاده روم بود که توفیق این را داشته به عنوان اولین انیمیشن در تاریخ چندین ساله جشنواره فیلم فجر شرکت کند؛ آن‌هم در بخش رقابتی سودای سیمرغ همین حضور فیلم شاه در بخش رقابتی سودای سیمرغ. بود که بازار گمانه‌زنی برای دیده شدن این اثر را بیش از پیش داغ کرد؛ بازاری که سال گذشته برای فهرست مقدس، تنگ و تنگ‌تر شد تا جایی که حتی نزدیک بود اکران این انیمیشن در جشنواره نیز به درستی صورت نپذیرد و به کلی از منصفه ظهور کنار بماند.

به هر ترتیب که بود اسمال جشنواره فجر شاهد یک اتفاق مهم بود که می‌توان آن را سرمنشاء راه مهمی برای

دزدان فردی است به نام اسفل السافلین که قصد دارد تمام حیواناتی که شکار کرده را به پادشاه کشورش تقدیم کند؛ کشوری که نامش صبا است و پادشاه قصد دارد در آن با کمک فیل‌ها یک بت‌کنده درست کند. ماجرای قهرمانی فیلساه از همین جا رقم می‌خورد.

بررسی نقاط ضعف و قوت فیلساه در حوصله این نوشتار نمی‌گنجد، اما آنچه در این باره مهم است اینکه، فیلساه نخستین اثر فاخر انیمیشن ایرانی است که توانسته در جشنواره فجر حضور داشته باشد. جشنواره‌ای که قطعاً به لحاظ معیارهای انتخاب و داوری تفاوت زیادی با جشنواره‌های دیگر و برون‌مرزی دارد. این یکی از نکات انگارناشدنی است که ارزش‌ها و پیام داستان در کنار تکنیک‌های مورد استفاده کارگردان و تهیه‌کنندگان اثر، می‌تواند در نتیجه ارزیابی مورد توجه واقع شود. فیلساه با وجود تمام کمی و کاستی خود تا امروز بهترین انیمیشنی است که با وجود امکانات محدود و کم‌هزمنندان کشورمان ساخته شده و به خاطر رگه‌های مذهبی-ایرانی خود می‌تواند اکثر سلیقه‌ها را راضی نگه دارد. پرداختن به مسیح و بیبروان او و اسامی برخی کاراکترها مثل مریم و برنابا و... نیز می‌تواند بازار جهانی را برای فیلساه هموارتر سازد و آن را در رده آثاری مثل انیمیشن ستاره که آن‌هم دقیقاً داستان چندین حیوان در کنار روایات کتاب آسمانی

انیمیشن کاران ایرانی دانست. راهیابی یک انیمیشن به بخش سودای سیمرغ و رقابت در کنار دیگر فیلم‌ها، فاکتور مهمی بود که هرچند در جریان نتیجه عقیم ماند، اما استارت خوبی برای این صنعت بود.

موفقیت نسبی عنوان قبلی سازندگان و حضور فیلساه در جشنواره فیلم فجر باعث کنجکاوی‌های زیادی برای علاقه‌مندان شده و دوستداران انیمیشن را به دیدن آن سوق داده است. اکران‌های نسبتاً موفق و پر حضور فیلساه در جشنواره شاهد مهمی بر این ادعا بود.

داستان فیلساه داستان بچه‌فیلی به اسم شادفیل است که پسر رئیس قبیله فیل‌هاست. شادفیل یکی از تپل‌ترین فیل‌های قبیله و البته دست‌وپاچلفتی‌ترین آن‌ها محسوب می‌شود. او عزیز دردانه مافیل است و در بین جمع سایر بچه‌فیل‌ها مورد تمسخر واقع می‌شود به طوری که آنها لقب شامسقیل را به او داده‌اند! با آمدن شکارچیان به سرزمین فیل‌ها و شکار اکثر آن‌ها، شادفیل و اعضای قبیله‌اش در کشتی دزدان زندانی می‌شوند. رئیس این

نفس بی نفس!

حذف «نفس» از جشنواره فیلم اسکار

جهانی باشد، یک فیلم ایرانی بود که نیاز به پیش زمینه فرهنگی خاصی برای فهم المان‌ها و نمادهایش داشت؛ نمادهایی که برخاسته از فضای نوستالژی رایج در این روزها بود و طبیعی بود که در سطح مخاطبان جهانی به درستی فهمیده و دیده نشود! فیلمی که هرچند در ایران یک فیلم دیده شده و البته تحسین شده به حساب می‌آید، اما محصولی دوارگانی بود که در مقیاسی بالاتر، ظرفیت‌های دیده شدن را نداشت! نفس با حمایت فارابی و نورتا بان وابسته به بنیاد مستضعفان ساخته شده است و حتی نتوانست در داخل ایران، یک پخش کننده جهانی پیدا کند. در این شرایط طبیعی بود که حتی در فهرست نامزدهای ابتدایی اسکار غیرانگلیسی زبان جایی نداشته باشد و در نتیجه در بخش رقابت‌های جهانی اسکار نیز دیده نشود و به زودی از میان فیلم‌های دیگر حذف شود. این یک اصل کلی در دیدن نفس بود که از سوی داوران و منتخبان نادیده گرفته شد و گویی چشم‌ها بر آن بسته شد. ▶

یکی از مهم‌ترین اخباری که در روزهای آخر آذرماه سال ۹۶ توجه اهالی فرهنگ و هنر را به خود جلب کرد، حذف «نفس» از بخش رقابت فیلم‌های خارجی در جشنواره اسکار بود. نفس از اسکار بازماند و نرگس آبیاری که امسال پس از اصغر فرهادی، به عنوان نماینده ایران در این جشنواره جهانی معرفی شده بود، نتوانست یک جایگاه از جمع ۹ نفره کارگردان‌های راه یافته به دور دوم رقابت فیلم‌های خارجی زبان در اسکار را به خود اختصاص دهد؛ چه از این رو که بیش از نقش نرگس آبیاری در این موضوع، داورانی که این فیلم را به اسکار فرستادند مقصر و موثر بودند.

نفس یک فیلم به معنای واقعی کلمه بومی و ایرانی بود. فیلمی که در میان مخاطبان ایرانی خود به خوبی دیده شد و همراهی احساسی خاصی نیز با لحظات مختلف آن در مخاطب به وجود آمد. اما این تمام چیزی نبود که از یک نماینده اسکار انتظار می‌رفت. نفس بیش از آنکه یک فیلم قابل ارائه در عرصه

امور مربوط به این تجمع را در سطح محدودی سامان می‌داد. مردم در آن دوران گروه‌های خودمانی تشکیل می‌دادند و راهپیمایی را انجام می‌دادند، امری متفاوت از آنچه امروز شاهد آن هستیم. اما امروز پشتیبانی متفاوت است. این چیزی است که در تاریخ وجود داشته است. پدیده‌های اجتماعی بدون وجود عقبه‌های تاریخی پررنگ نمی‌شوند. تجمع اربعین هم دارای عقبه تاریخی است که به قرن بیستم بازمی‌گردد. عقبه‌ای که امروز شاهد گسترش آن هستیم. عقبه‌ای که ریشه در عقایدی دارد که در جریان تشیع و میان شیعیان، گاهی به عنوان یک واجب نیز شناخته می‌شده است. حتی برخی از شیعیان و در مقاطعی از تاریخ، زیارت امام حسین (ع) را واجب‌تر از حج می‌دانستند و تقید خاصی به آن داشته‌اند. من معتقدم که اگر این فرهنگ میهمان نوازی شیعیان عراق، در جریان تجمع اربعین وجود نداشت، شاید این آمار از تردد و حضور زائران در این کشور و در اربعین نیز وجود نداشت. آمارهایی که در این باره ارائه شده؛ مثل تهیه و توزیع ۵۰ میلیون وعده غذایی در روز یکی از عظیم‌ترین آمارهایی است که در کنار خدمات اجتماعی و رفاهی و بهداشتی... - که با کمک دولت‌های ایران و عراق به زوار ارائه می‌شود- در سطح جهان شاهد آن هستیم. ▶

نوبت به شما که رسید

سید جواد طباطبایی برنده جایزه فارابی در سال ۱۳۹۶ شد

طباطبایی امروز در حالی مورد تقدیر واقع می‌شود که همگان او را با نظریه زوال می‌شناسند. زوال اندیشه سیاسی در ایران؛ گفتاری در مبانی نظری انحطاط ایران دومین کتاب تالیفی سید جواد طباطبایی است که در آن نظرات خود مبنی بر امتناع اندیشه به‌طور عام و زوال اندیشه سیاسی به‌طور خاص در ایران را مطرح می‌کند. وی در این دفتر می‌کوشد تا نشان دهد تجدید و انحطاط، دو مفهوم به هم پیوسته‌اند و در شرایط تصالب سنت و امتناع اندیشه، طرح یکی بدون دیگری امکان‌پذیر نیست. در مغرب زمین نیز تداوم اندیشه و تجدید، از مجرای طرح نظریه انحطاط امکان‌پذیر شده است و بحران تجدید و شکست آن در ایران، بایستی با توجه به امتناع طرح نظریه انحطاط در درون نظامی از مفاهیم فلسفی فهمیده شود. ▶

شاید یکی از متناقض‌ترین اخباری که در سال ۹۶ شنیدیم، خبر دریافت جایزه فارابی از دست رئیس‌جمهور و از سوی سید جواد طباطبایی باشد. همین یک خط خبر برای اهالی علوم انسانی کافی بود تا فضای طنز گزنده و تلخی علیه طباطبایی در رسانه‌ها و فضای مجازی به راه بیندازند. فضایی که این بار از سوی روشنفکران هم صنف وی، با سکوت معناداری مواجه شد.

سید جواد طباطبایی، نظریه پرداز سیاسی و استاد اندیشه سیاسی در حالی امسال جایزه فارابی را از دستان حسن روحانی دریافت کرد که تا پیش از این نه تنها در محافل مختلف از گرفتن جوایز دولتی ممانعت می‌ورزید، بلکه اساس جشنواره‌های این چنینی را نیز زیر سوال می‌برد!

مسئحیان است، قرار دهد. این دقیقاً تمام آن چیزی است که هر ذهن ساده‌ای در جریان برخورد با فیلسوف درمی‌یابد. اما هیئت داورای جشنواره فجر این نکته ساده را درک نکرد. از سوی دیگر و در گود انیمیشن‌های ایرانی، امسال شاهد اکران انیمیشن فهرست مقدس بودیم - اکرانی که شاید یکی از مهم‌ترین رویدادهای فرهنگی سینمای ایران در سال جاری بود. انیمیشن فاخر و البته پرمعنایی که در سال ۹۶ توانست روی پرده سینماها بیاید و البته سهم چندانی از فروش را نیز نصیب خود نکند. آن طور که انتظار می‌رفت، جریان روشنفکر سینمای ایران، بازمه همراه تولید و نشر یک اثر رقیب خود نشد. فهرست مقدس اگرچه در بطن داستان خود به ماجرای می‌پردازد که بسیاری از اهالی هنر و سینما داعیه آن را در سر ندارند، اما در حداقلی‌ترین وجه ممکن، پیام‌رسان و نماینده رخدادی مهم در فضای انیمیشن ایرانی است. شاید فهرست مقدس، نخستین انیمیشن با این درجه از کار گرافیکی و تکنیک‌های حرفه‌ای ساخت است که در سینمای ایران به اکران رسیده است. نوزادی تازه متولد شده که برای رشد و ترقی بهتر، نیاز به حمایتی همه جانبه دارد. حمایتی که به رغم ادعاهای صادر شده، در واقعیت به منصفه ظهور نرسیده و جریان اکران فهرست مقدس، صحنه تمام عیار این نامرادی بود.

مروری بر فضای بازتاب‌دهنده رسانه‌های فرهنگی کشور، نشان از آن دارد که عزم جدی برای دیده‌نشدن فهرست مقدس در کار بود؛ انیمیشن ایرانی فاخری که در نخستین گام خود از گود کنار گذاشته شد و اتفاقاً تلاش زیادی برای اکران هم‌زمان آثاری در آن دوره شد که اقبال مخاطبان به این کارتون را کمتر کند. داستان فهرست مقدس در رابطه با قصه‌ای قرآنی درباره «اصحاب اخدود» است که سرگذشت آنها در آیات ۱ الی ۸ سوره بروج بیان شده است. اصحاب اخدود در زمانی حدود یک قرن پیش از ظهور اسلام، در شهر نجران، جایی در حوالی مرز عربستان و یمن زندگی می‌کرده‌اند و به دعوت پیامبری با نام فیمون، به دین مسیحیت روی می‌آورند اما پس از آنکه با تهدید پادشاه یهودی آن منطقه با نام ذونواس حاضر به روی گرداندن از دین خود نمی‌شوند، توسط وی در آتشی هولناک در دره اخدود سوزانده می‌شوند. ▶



مرگ تدریجی یک قهرمان

پاس چگونه به دسته سوم رفت؟

خبر کوتاه بود؛ کوتاه و دردناک؛ پاس به دسته سه سقوط کرد. برای آنهایی که تیم رویایی و مقتدر سال‌های نه‌چندان دور فوتبال ایران را می‌شناسند این خبر آن قدر دردناک است که هیچ کس نمی‌تواند مرهمی بر این زخم بگذارد. پاس باشگاهی حرفه‌ای بود با تیمی که تنه به تنه استقلال و پرسپولیس می‌زد و قهرمانی‌اش در لیگ برتر هرگز از یادها نخواهد رفت. با این حال این باشگاه قدیمی و ریشه‌دار در اقدامی غیرحرفه‌ای به همدان منتقل شد و بعد از گذشت چند سال حالا باید این تیم بزرگ را در مسابقات لیگ دسته سه ببینیم.

در واقع پاس آخرین باشگاه ایرانی بود که موفق به قهرمانی آسیا در سال ۷۱ شد. این تیم در شرایطی به لیگ دسته سوم سقوط کرد که سال ۱۳۸۶ به همدان منتقل شد و پس از این انتقال بعد از تنها ۴ دوره به لیگ یک سقوط کرد و در ادامه سیر نزولی خود چندی پیش سقوط این تیم بزرگ به لیگ دسته ۳ مسجل شد. این تیم که ۵ بار قهرمانی در ادوار مختلف لیگ را به دست آورده است در رقابت‌های لیگ دسته دوم پس از شکست مقابل شهرداری بم در رتبه نهم گروه C قرار گرفت و به همراه گیتی پسند و کیمیا به رقابت‌های لیگ دسته سوم سقوط کرد.

سقوط پاس همدان به لیگ دسته سوم فوتبال ایران، بهترین بهانه برای باز کردن موضوعی قدیمی بود. موضوعی که عادل فردوسی‌پور در یکی از برنامه‌های پایانی سال ۹۶ به صورت ویژه به آن پرداخت؛ موضوعی قدیمی که البته زخم آن هنوز تازه است. این برنامه اما با حضور حمیدرضا حاجی بابایی، نماینده همدان در مجلس، چالشی و پرحاشیه شد. آنجا که نه او و نه هیچ‌یک از مسیبان ناکامی پاس و سقوط تدریجی آن خود را برابر افکار عمومی پاس‌خو نمی‌دیدند. حاجی بابایی نیز برای عذرخواهی و قبول اشتباهات خود و همراهانش در گذشته روی خط برنامه نود نیامده بود. او آمده بود از تصمیم انتقال پاس به همدان که به زعم بسیاری از شاگردان مکتب پاس نوعی

خیانت در امانت محسوب می‌شد، دفاع کند. حاجی بابایی در ابتدا گفت: «صحبت‌هایی که انجام می‌شود باید با مطالعه باشد. آن سال نیروی انتظامی اعلام کرد که بنا به سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی دیگر نمی‌خواهد تیم‌داری کند.

آنجا چند استان نامزد شدند تا این تیم از بین نرود. به درخواست استانداری همدان، پیگیری و انتقال این تیم به همدان انجام شد. آن افرادی که حامی پاس تهران بودند و معتقد بودند این تیم فرزند آنهاست و حالا فرزندشان به اسارت برده شده، چرا حاضر نشدند هیچ کمکی به این تیم بکنند؟ آنها باید پاسخگو باشند. تیم پاس در این هفت سال که در همدان بوده، طرفداران زیادی پیدا کرده و خود مردم همدان این تیم را اداره می‌کنند. من هم سال‌هاست که نقشی در اراده این تیم ندارم اما از شما آقای فردوسی‌پور تقاضا دارم که اگر طی این سال‌ها حرفی زده‌اید که مردم همدان رنجیده‌اند، از آنها عذرخواهی کنید.»

حاجی بابایی ادامه داد: «من برای آقای فرکی و دیگر پیشکسوتان پاس تهران احترام قائلم اما آنها به جای اینکه به پاس همدان حمله وارد کنند، بروند و پاس تهران را دوباره راه بیندازند و قهرمان آسیا هم بشوند.»

سپس نوبت به عادل فردوسی‌پور رسید تا پاسخ صحبت‌های نماینده همدان را بدهد: «آقای حاجی بابایی بهتر است که از مردم همدان مایه نگذاریم. من برای مردم دوست‌داشتنی همدان احترام ویژه‌ای قائلم اما آنها هم قطعاً دوست دارند تیم‌های بومی خودشان مثل شهرداری و الوند همدان که مال خودشان است پله‌پله رشد کنند و به لیگ برتر بیایند. پاس تهران سرمایه ملی این کشور بود که بر اساس یک سری تصمیمات غلط به همدان رفت و الان به نابودی کشیده شده. کمترین انتظار اهالی فوتبال این است که مسئولان وقت که باعث این انتقال شده‌اند، اشتباه‌شان را بپذیرند و عذرخواهی کنند. شما پاس تهران را از پیشکسوتان گرفتید حالا می‌گویید دوباره بروند تیم را

راه بیندازند؟» حاجی بابایی در پاسخ به فردوسی‌پور گفت: «شما نامه من به آقای احمدی‌نژاد را روی چه حسابی از پرونده درآورده‌اید و نشان می‌دهید؟ شما بارها به مردم همدان توهین کردید و دل آنها را به درد آوردید. اینکه ما از چه تیمی حمایت بکنیم یا نکنیم به خودمان مربوط است. شما به من بگویید این نامه‌ای که من نوشتم چه ربطی به تیم پاس دارد؟ شما گرایش‌های حزبی خود را در این مسائل نشان دادید. من به خاطر توهین‌های شما از مردم همدان عذرخواهی می‌کنم.»

فردوسی‌پور در ادامه گفت: «اینکه شما می‌خواهید بین مردم همدان محبوب شوید، کاملاً منطقی است اما اینکه ما را در مقابل مردم همدان قرار دهید کاری غیراخلاقی است. شما چرا مسائل را با هم قاطمی می‌کنید؟ ما نامه شما را از کدام پرونده درآوریم؟ این نامه‌ها در گزارش دیروز ورزش سه منتشر شده است. به نظر من کارهایی که شائبه پوپولیستی بودن دارد، دیگر ارزش زیادی ندارد. اگر بحث حزب و جناح است باید بگوییم که در همان زمان که بحث انتقال نفت و تیم‌های دیگر به استان‌ها مطرح بود و مادر ۹۰ بسیار در مورد آن صحبت کردیم، با آقای کواکبیان که در جناح مخالف شما قرار دارد در مورد استتیل آذین و انتقال آن به سمنان دیالوگ‌های تندی داشتیم و من به ایشان گفتم که این کار، کار درستی برای جمع‌آوری رای نیست.»

عادل فردوسی‌پور در پایان این گفت‌وگوی چالشی خطاب به پیشکسوتان پاس گفت: «آقای فرامرز طلی، آقای اصغر شرفی، آقای حسین فرکی و آقای جواد نکونام من از طرف همه کسانی که قهرمان آسیا را به این روز انداخته‌اند از شما عذرخواهی می‌کنم.»

وقتی پاس به همدان منتقل شد بسیاری از افرادی که در این باشگاه عضویت داشتند یا نسبت به این تیم احساس مسئولیت می‌کردند این اقدام را غیرورزشی و غیرحرفه‌ای خواندند. خیلی‌ها تاکید کردند با این انتقال غیرحرفه‌ای شمارش معکوس برای نابودی یکی از بزرگترین باشگاه‌های فوتبال ایران آغاز شده است اما جای تاسف داشت که هیچ کس به هشدارها توجهی نکرد تا امروز پاس رویایی دهه هشتاد را در لیگ دسته سه فوتبال ایران بی‌زور و تضعیف شده ببینیم. ▶





تحول به سبک کولا کوویچ

والیبال اولین مدال جهانی اش را
کسب کرد

تیم ملی والیبال ایران چند سالی است که پای ثابت رویدادهای مهم ورزشی است. آنها در طول سال‌های اخیر بارها با افتخار آفرینی‌های خود باعث حیرت همگان شده‌اند. والیبال ایران در سالی که گذشت موفق شد اولین مدال جهانی خود را کسب کند و این رویداد بزرگ باعث شد تا خیلی‌ها لب به تحسین این تیم بکشایند.

در روز پایانی از رقابت‌های والیبال جام قهرمانان بزرگ جهان ۲۰۱۷ در ژاپن، تیم ملی والیبال ایران در آخرین دیدارش موفق شد با نتیجه ۳ بر ۲ فرانسه را از پیش رو بردارد و ضمن کسب نخستین بردش برابر این تیم به اولین مدال جهانی تاریخ خود دست یابد.

در روز پایانی از هفتمین دوره رقابت‌های والیبال جام قهرمانان بزرگ جهان که از بیست و یکم شهریورماه و با حضور شش تیم برتر جهان در سال ۲۰۱۷ و به میزبانی دو شهر ناگویا و اوساکا در ژاپن برگزار شد، تیم ملی والیبال

وی با بیان اینکه بعد از بازی با ایتالیا و آمریکا می‌دانستیم که کسب مدال برنز ممکن خواهد بود، گفت: «پس از پایان ست چهارم مسابقه با فرانسه، بازیکنانم خسته شده بودند اما می‌خواستند که با پیروزی در دیدار پایانی به مدال برسند. خوشحالم که توانستند قدرت و شخصیت خود را حفظ کنند. آنان در موقعیت‌های دشوار از خود مقاومت نشان دادند.» سرمربی تیم ملی والیبال ایران گفت: «برای ایران این مسابقات از این جهت اهمیت بالایی داشت که بهترین فرصت و تجربه برای کسب مدال بود و در واقع اولین مدال برای تیم ملی والیبال ایران به دست آمد. همچنین این مدال می‌تواند انگیزه‌ای برای کسب مدال‌های دیگر در رقابت‌های آینده باشد تا بتوانیم همین روند خوبمان را با بازیکنانمان ادامه دهیم. در سال آینده برای کسب مدال دوم تلاش خواهیم کرد.» افتخار آفرینی تیم ملی والیبال همچنان ادامه دارد. ▶

ایران در پنجمین و آخرین دیدارش رودروای فرانسه قرار گرفت و در پایان با ارائه یک بازی برتر توانست به پیروزی برسد و طعم اولین مدال جهانی تاریخ والیبال ایران را شیرین تر کند. والیبال ایران در پایان جام قهرمانان بزرگ جهان با چهار برد و یک شکست برابر برزیل ۹ امتیازی شد و به مدال برنز دست یافت. ایران برای سومین بار بود که در جام بزرگ قهرمانان جهان شرکت می‌کرد و در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۳ به ترتیب به عناوین پنجم و چهارم دست یافته بود. کولا کوویچ، سرمربی تیم ملی والیبال ایران گفت: «مردم ایران عاشق والیبال هستند و در هر روز، هر لحظه و هر ثانیه پیگیر مسابقات و اخبار تیم‌های ملی کشورشان هستند.» ایگور کولا کوویچ بعد از پیروزی ایران برابر فرانسه گفت: «رودر روشن با همکارم لورن به جذابیت این بازی والیبال افزود زیرا وی تیم قدرتمندی دارد. خوشحالم که این مسابقات را با پیروزی به پایان رساندیم.»

انتخابات پر حاشیه

صالحی امیری رئیس کمیته ملی
المپیک شد



چهل و پنجمین مجمع عمومی و انتخاباتی کمیته ملی المپیک در حالی برگزار شد که ریاست صالحی امیری حرف و حدیث‌های فراوانی به همراه داشت. رئیسی که تا ۴ سال قرار است مسکن هدایت کمیته ملی المپیک را بر عهده بگیرد. با انصراف خسروی وفا از نامزدی ریاست کمیته، صالحی امیری به عنوان تنها کاندیدا معرفی شد. کیومرث هاشمی اعلام کرد که با توجه به اینکه وی تنها نامزد این پست است، هر کسی موافق رئیس شدن وی است، قیام کند و اعضای مجمع نیز این کار را انجام دهند، بدین ترتیب صالحی امیری بدون رای گیری به عنوان رئیس کمیته ملی المپیک انتخاب شد. لحظاتی بعد برخی رسانه‌ها نوشتند که صالحی امیری با قیام رئیس کمیته ملی المپیک ایران شد. انتخابات کمیته ملی المپیک در شرایطی برگزار شد که از هفته‌ها قبل برخی پست‌های آن مشخص شده بود و طبق برنامه ریزی‌های صورت گرفته رئیس و برخی اعضای دیگر هیات اجرایی انتخاب شده بودند. اما پیش از آنکه ریاست صالحی امیری در کمیته ملی المپیک مخالف‌خوانی‌ها را به دنبال داشته باشد، انتخاب وی به عنوان خبره ورزشی باعث شد تا خیلی‌ها در مقام انتقاد از اعضای هیات اجرایی کمیته ملی المپیک برآیند. یکی از مخالفان هاشمی طبا بود. چهره سرشناس ورزش کشورمان که در دولت اصلاحات نیز ریاست کمیته ملی المپیک را بر عهده داشت، قصد داشت در انتخابات سال ۹۶ ریاست کمیته نیز شرکت کند اما به دلیل قرار نرفتن نامش در لیست «خبرگان بازی‌های المپیک» قبل از اینکه صلاحیتش را رد کند، از ثبت نام خودداری کرد. چنانچه خودش می‌گوید همه چیز بعد از انتخاب خبرگان بازی‌های المپیک در اوایل آذرماه برای او تمام شد و اگر ثبت نام هم می‌کرد صلاحیت می‌شد. هاشمی طبا در همین خصوص اظهار داشت: «قصد داشتم در این انتخابات ثبت نام کنم

اما با انتخاب خبرگان المپیک مشخص شد مثل چهار سال قبل ثبت نامم را رد خواهند کرد بنابراین از ثبت نام منصرف شدم.» وی افزود: «کسانی انتخابات را برگزار می‌کنند که منافع زیادی در این کمیته دارند. این نحوه برگزاری انتخابات مانند این می‌ماند که وزارت کشور انتخاباتی برگزار کند که وزیر کشور هم نامزد باشد! در حالی که انتخاباتی که وزارت کشور برگزار کرده هیچ وقت این گونه نبوده است.» واکش هاشمی طبا اما به عنوان مهندس ملی انتخابات نیز در نوع خود جالب بود؛ رئیس اسبق کمیته ملی المپیک به موضوع مهندسی انتخابات امسال این کمیته نیز اشاره کرد و گفت: «مهندسی انتخابات اصطلاحی است که نباید مورد استفاده قرار گیرد زیرا مهندسان، قشری باسواد و زحمتکش هستند. اما این را قبول دارم که وزارت ورزش از آقای صالحی حمایت کرده است. بنده مشکلی با آقای صالحی امیری ندارم. اما خودش هم می‌داند که خبره بازی‌های المپیک نیست.» به گفته هاشمی طبا، «خبره بازی‌های المپیک» عنوانی است که نباید به صالحی امیری نسبت داده می‌شد چرا که خبره این موضوع نبوده و نیست و این موضوع را خودش هم می‌داند. او گفت: «آقایان با نسبت دادن این عنوان به صالحی امیری نخواهند بنده و سایر افرادی که می‌توانستند در این انتخابات ثبت نام کنند، تایید صلاحیت شویم تا بدین وسیله نامزد خاص خودشان به ریاست برسند.» هاشمی طبا گفت: «اینکه می‌گویند وزارت ورزش از نامزد خاصی حمایت کرده این موضوع همیشه بوده، حتی در دوران مدیریت ما. به نظر من باید انتخابات با رعایت قواعد و قانون باشد.» گفتنی است صالحی امیری جز سه ماه سرپرستی وزارت ورزش، تجربه ورزشی دیگری در کارنامه نداشت و در آغاز دولت روحانی نیز گزینه تصدی پست وزارت ورزش بود اما نتوانست رای اعتماد مجلس را برای این سمت بگیرد. ▶



ایران مسافر زود هنگام روسیه

تیم ملی مقتدرانه به جام جهانی ۲۰۱۸ صعود کرد

البته به نظر می‌رسد که سازمان لیگ فوتبال ایران تمام برنامه‌ها را به گونه‌ای طراحی کرده که اولویت اصلی در فوتبال ایران تیم ملی باشد. باید دید نمایش تیم ملی در جام جهانی روسیه همان اندازه که به جام جهانی صعود کرده مقتدرانه خواهد بود یا با توجه به حاشیه‌های چند وقت اخیر تیم ملی و کی‌روش شرایط دشواری را تجربه خواهند کرد. ▲



سر مربی تیم ملی نقش مهمی در صعود ایران جام جهانی داشت

حضور در جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه را کسب کرد آن هم در حالی که رکورد های حیرت‌انگیزی در فوتبال قاره آسیا و حتی جهان از خود برجا گذاشت. بدون اغراق می‌توان گفت که این موفقیت حاصل یک کار گروهی بود.

کارلوس کی‌روش و شاگردانش در زمین مسابقه توانستند با یک استراتژی مناسب حریفان را یکی پس از دیگری شکست بدهند و فدراسیون و سازمان لیگ به همراه باشگاه‌ها و هیات‌های فوتبال نیز هر آنچه در توان داشتند به کار گرفتند تا بهترین‌ها را در اختیار تیم ملی قرار بدهند و نقش آنها نیز در این صعود تاریخی و مقتدرانه نباید نادیده گرفته شود. اما صعود ایران آن قدر مقتدرانه بود که فیفا در سایت رسمی خود بعد از صعود تیم ملی با تمجید از شاگردان کی‌روش تیتروز: «ایران ماموریتش را انجام داد؛ کره و ژاپن در تکاپو!»

نگاهی به صعود تیم ملی در ۴ دوره گذشته نشان می‌دهد که تیم ملی در این دوره بدون دغدغه و با خیالی آسوده به جام جهانی رسید و اکنون انتظارها را از خود بالا برده است. همه فوتبالدوستان ایرانی از جمله رئیس جمهور هم انتظار صعود تیم ملی در جام جهانی از گروهش را دارند. قطعا برای اینکه تیم ملی بتواند به این مهم برسد نیاز به حمایت مالی و همه‌جانبه همه مسئولان ارشد کشور دارد و قطعا برای صعود از گروه‌مان در جام جهانی تیم ملی باید در سطح ممتاز دوره آماده‌سازی خود را پشت سر بگذارد.

یک دقیقه سکوت به احترام شهدای حادثه تروریستی تهران و ساعتی بعد صعود مقتدرانه به جام جهانی روسیه. این هدیه تیم ملی به مردم ایران بود. تیم ملی فوتبال ایران با ارائه نمایشی منطقی برابر ازبکستان به پیروزی ۲ بر صفر رسید و به جام جهانی صعود کرد.

تیم ملی فوتبال ایران با کسب این پیروزی ارزشمند خانگی ۲۰ امتیازی شد و در فاصله دو هفته به پایان مرحله مقدماتی جام جهانی ۲۰۱۸، به‌عنوان نخستین تیم آسیایی و دومین تیم جهان، مسافر جام جهانی شد.

تیم کشورمان برای پنجمین بار توانست جواز حضور در جام جهانی را از آن خود کند. این تیم سال‌های گذشته در جام جهانی ۱۹۷۸ آرژانتین، ۱۹۹۸ فرانسه، ۲۰۰۶ آلمان و ۲۰۱۴ برزیل رسیده بود. تیم ملی فوتبال ایران برای پنجمین مرتبه به جام جهانی فوتبال صعود کرد. پیش از این تیم ملی یک بار قبل از انقلاب موفق شده بود که در جام جهانی حضور داشته باشد. تیم ملی اولین مرتبه در سال ۱۹۷۸ جواز حضور در جام جهانی را به دست آورد. بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی تیم ملی ۴ مرتبه دیگر به جام جهانی صعود کرده است. ملی پوشان ایران در جام‌های جهانی ۱۹۹۸ فرانسه، ۲۰۰۶ آلمان، ۲۰۱۴ برزیل و ۲۰۱۸ روسیه حضور داشته‌اند.

صعود تیم ملی فوتبال ایران به جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه را می‌توان مقتدرانه‌ترین صعود به جام جهانی دانست. تیم ملی ایران اولین تیم آسیایی بود که جواز

قهرمانی سرخ‌ها در لیگ برتر

برانکو ماموریت نیمه تمامش را تمام کرد

گرفت تا برانکو بعد از کسب جام لیگ برتر و حذفی این گونه اظهارنظر کند: «طبیعی است که این پیروزی بهترین حالت برای ورود به فصل جدید (فصل جاری) است. کسب قهرمانی برای ما مهم بود. به باز یکنسان به خاطر نمایش بسیار زیبا تریک می‌گوییم. خیلی راضی هستیم. مخصوصا در این فاز که فقط چهار هفته است که در تمرینات هستیم.» پرسپولیس قبل از قهرمانی در فصل گذشته مدت‌ها بود که طعم قهرمانی را نچشیده بود و آخرین بار در لیگ هفتم قهرمان ایران شده بود و پس از آن طی ۸ فصل نتوانست این عنوان را تکرار کند. سرخپوشان در لیگ‌های هشتم، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم موفق به کسب عنوان قهرمانی نشدند و در نهایت پس از ۹ سال، در پایان لیگ شانزدهم این عنوان دوباره به آنها اختصاص یافت. قرمزهای پایتخت در ۴ سال اخیر یک قهرمانی و ۲ مقام نایب قهرمانی به دست آورده‌اند که نشان می‌دهد شخصیت تیمی آنها دوباره در حال پاک رفتن است و هواداران این تیم می‌توانند به تکرار روزهای خوش گذشته امیدوار باشند. البته واضح است که برای ادامه این مسیر باید مسائلی مثل ثبات مدیریتی وجود داشته باشد؛ آنچه غالبا از پرسپولیس و استقلال در فوتبال ایران سلب شده است. ▶

کردند و به نتیجه لازم دست یافتند. پرسپولیس در حالی فصل را با قهرمانی پشت سر گذاشت که از قهرمانی قبلی این تیم تقریبا یک دهه می‌گذشت. جام قهرمانی قبلی در سال ۸۷ با افشین قطبی به دست آمده بود؛ تیمی که با کسر شش امتیاز قهرمان شد و احتمالا دراماتیک‌ترین قهرمانی لیگ برتر مربوط به همان دوره است؛ قهرمانی با گل سپهر حیدری اصفهانی مقابل سپاهان اصفهان که تیم بسیار قدرتمندی بود. برانکو ایوانکوویچ دومین کروات و سومین خارجی است که ارتش سرخ را به قهرمانی رسانده است. برانکو بعد از قهرمانی تیمش در فصل گذشته لیگ برتر گفت: «بعد از جام جهانی که از ایران رفتم، سرمربی دینامو زاگرب شدم که در لیگ و جام حذفی قهرمان شدیم و با ۲۰ امتیاز اختلاف نسبت به تیم دوم به این مهم رسیدیم که این قهرمانی همیشه در خاطر ما خواهد ماند.»

سرمربی پرسپولیس گفت: «در چین هم در سال اول قهرمان شدم و ۱۳ امتیاز بالاتر از تیم دوم بودیم اما قهرمانی امسال برای من اهمیت خاصی دارد و عزیز است؛ پس از ۹ سال پرسپولیس با روش قاطعی قهرمان شده است. پرسپولیس سه ماه بعد قهرمانی در جام حذفی را نیز از آن خود کرد. پرسپولیس با هدایت برانکو دومین قهرمانی خود را با کسب پیروزی برابر نفت تهران جشن

روزهای ابتدایی حضور برانکو ایوانکوویچ در تهران هرچند با اتفاقات عجیبی همراه بود و سرخپوشان به دنبال کسب سهمیه بقا بودند و در نهایت به آن دست یافتند، اما در فصل بعدی با استراتژی سرمربی کروات خود شیوه مورد علاقه هواداران را به جا گذاشتند؛ تیمی هجومی که حتی تحسین اسطوره‌های این باشگاه را نیز به همراه داشت و البته در پایان فصل این تاکتیک دست آنها را در تفاضل گل برای کسب عنوان قهرمانی کوتاه کرد. بازی صرفا هجومی سرخپوشان و عدم کارایی مدافعان باعث شده بود تا آنها یکی از پراشتباه‌ترین فصول دفاعی خود را پشت سر بگذارند و در نهایت استقلال خوزستان قهرمان لیگ لقب گیرد. برانکو با تغییر استراتژی خود در لیگ شانزدهم ضمن مستحکم کردن ساختار دفاعی تیمش و تقویت آن، توانست به آمار و رکورد های جانب توجهی دست یابد و در پایان نیز عنوان قهرمانی را به نام تیمش کرد.

بنابراین شاگردان برانکو کار نیمه‌کاره فصل گذشته خود را با قهرمانی زودهنگام در فاصله سه هفته مانده به پایان لیگ شانزدهم تکمیل کرد و توانست عنوان قهرمانی را برای سومین بار در لیگ برتر از آن خود کند. تاکتیکی که در لیگ قهرمانان نیز جواب داد و آنها برابر قدرت‌هایی مثل الهلال و لخوا به خوبی آن را اجرا



معمار انقلابی

ایران در زمان آیت‌الله‌خامنه‌ای به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شده که به واسطه توانایی دفاعی، پیشرفت علمی و صنعتی و دنبال کردن الگوی مردم‌سالاری دینی در شرایط مثال‌زدنی قرار گرفته است. انقلاب اسلامی به ۴۰ سالگی رسیده و کشور زمینه‌های پیشرفت بیشتر را فراهم می‌بیند. نقش رهبری در این کامیابی‌هایی بدیل است.

پرونده ویژه

پرونده ویژه
رهبری

معمار ایران جدید



غلامعلی حداد عادل



- کمتر جلسه‌ای است که بنده خدمت رهبری برسم و درباره کتاب صحبت نکنیم
- بالاخره اصلاح‌طلبان از پیروزی اعتدالیون یا اعتدال‌گراها ضرر نکردند. یعنی عموماً سر کار آمده‌اند، دیگر بیشتر از این چه می‌خواهند؟
- چنانچه عنوان یک شورای ائتلاف نبود، الان هم نیست

رهبری هیچ وقت راه بازگشت را نبسته‌اند

دارد که همه طبقات اجتماعی گرایش‌ها تصور می‌کنند که آقای خامنه‌ای رهبر همه است. یعنی در شرایطی که شاید در ادوار مختلف تصور نمی‌شد که ایشان یک تصمیمی را بگیرند، به دلیل اینکه تصور می‌شده که ایشان نزدیک‌تر هستند به گرایش دیگری، ولی تصمیمی گرفتند که همه متعجب شدند، یعنی تصمیم درست را گرفتند، بدون توجه به گرایش سیاسی.

▲ ایشان اصولی را از سال‌ها پیش، از همان اوایل دوران رهبری‌شان مطرح کردند و به هر کسی که تابع آن اصول باشد، احترام می‌گذارند و سعی می‌کنند او را تقویت کنند. یعنی با نگاه مثبت تلقی می‌کنند به هر کسی که به آن اصول پایبند باشد. در سخنرانی‌هایشان بارها هم اینها را گفته‌اند. داشتن اعتقاد و ایمان اسلامی و اعتقاد به قانون اساسی، اعتقاد به فکر امام و راه امام، اینها ملاک رهبری برای خودی و غیرخودی بوده است. ایشان به جد معتقد به تمایز بین خودی و غیرخودی هستند، اما خودی که ایشان تعریف می‌کند، فراتر از تقسیم‌بندی‌های جناحی و سیاسی است. ایشان یک انقلابی است که قبل از پیروزی انقلاب انقلابی بوده، بعد از پیروزی انقلاب هم انقلابی مانده، برخلاف خیلی‌ها که قبل از انقلاب انقلابی بودند، بعد از انقلاب چشمشان به دنیا و عناوین دنیا که افتاد، انقلابی نماندند. آقای خامنه‌ای انقلابی بوده و انقلابی مانده است. ایشان برای خودش یک چارچوبی دارد، یک اصولی دارد، اصولشان هم اعتقاد اسلامی و انقلاب اسلامی است و آن دیدگاه‌های امام است. ایشان اینها را مبنا قرار می‌دهد برای اداره کشور؛ البته کسی هم غیر از این باشد، ایشان با او دشمنی ندارد، ولی اشخاصی را برای اداره کشور دعوت می‌کند و انتظار دارد اشخاصی در کار اداره کشور فعال باشند که به این اصول ملتزم باشند.

بحثی بین اصلاح‌طلبان است و این چند ماه اخیر خیلی در موردش بحث شده، می‌گویند ما برویم با حاکمیت اعتمادسازی کنیم، حتی بحث می‌کنند که ما ارتباطی برای ارتباط با رهبری مشخص کنیم. شما فکر می‌کنید که واقعا اگر اصلاح‌طلبان بخواهند آن اعتماد سابق را به دست بیاورند و آن نسبتشان را با حاکمیت آنچنان که الان می‌گویند درست کنند، باید چه کار کنند؛ باید رابط تعیین کنند، چه حرف‌هایی بزنند و در واقع چه کار کنند؟

▲ بالاخره باید یک ارزیابی از گذشته خودشان بکنند و اگر قبول دارند که بعضی از موارد اشتباه کرده‌اند، آن موارد را مشخص و اعلام کنند. نظر من این است. من از جانب رهبری صحبت نمی‌کنم، من نظر خودم را می‌گویم. اگر اصلاح‌طلبان نقدی دارند به گذشته خودشان، بهتر است اعلام کنند و بگویند. مثلا در فتنه ۸۸ بالاخره آیا در انتخابات تقلب شده یا نشده است. آن روزی که می‌شد با شعار تقلب در انتخابات جمعیت را به خیابان‌ها آورد، آقایان چه موضعی داشتند؟ بعدا چه موضعی؟ خوب بگویند به چه دلیل ما معتقد بودیم در انتخابات تقلب شده است؟ اگر واقعا در انتخابات تقلب نشده، بیاید همه اینها را صریح بگویند این داستان خیلی روشن است. به نظر من رهبری هیچ وقت راه بازگشت را نبسته‌اند.

یکی از افرادی که در موردش بحث وجود دارد، آقای خاتمی است. ما ابتدای دوران آقای خاتمی سخنرانی‌های آقای را که گوش می‌کنیم، مثل همه تعاریفی که ایشان از همه روسای جمهور هر دوره داشتند، حمایت‌هایی کردند.

طبع ایشان راجع به کتاب‌ها بیشتر به سمت رمان است یا مثلا کتاب‌های خاطره‌نویسی و یا کتاب‌های سیاسی؟

▲ ایشان در طیف وسیع علوم انسانی خواننده کتاب هستند، یعنی در فلسفه و عرفان و شعر و ادبیات، تاریخ، علوم اجتماعی و بحث‌های سیاسی؛ در همه این زمینه‌ها علاقه دارند. رشته تخصصی خودشان هم که فقه و علوم دینی است که دیگر از حوزه تخصص بنده بیرون است. خوب البته به ادبیات خیلی علاقه دارند، به زبان فارسی یک عشق خاصی دارند، خودشان هم شعر می‌گویند، هم نقد می‌کنند، شعر را خیلی مهم می‌دانند. به تاریخ ادبیات و تاریخ شعر تسلط بسیار خوبی دارند.

فیلم چطور؟

▲ فیلم که مرتب می‌بینند. فکر می‌کنم در سال در خیلی از هفته‌ها ایشان فیلم می‌بینند. نمی‌گویم در همه هفته‌های سال، ولی در تعدادی از هفته‌های سال ایشان فیلم می‌بینند و کارگردان‌ها و تهیه‌کننده‌ها و فیلمسازان و هنرمندان را می‌شناسند و درباره فیلم‌ها نظر می‌دهند، سبک و گرایش‌های فیلمسازان را می‌دانند. به سینما خیلی توجه دارند و تاثیر سینما را هیچ وقت دست کم نمی‌گیرند.

درباره فیلم هم شده با هم صحبت کنید؟

▲ بله، اما نه به فراوانی کتاب، چون من به اندازه ایشان فیلم نمی‌بینم و در مذاکره راجع به سینما کم می‌آورم. گاهی ایشان توصیه می‌کنند فلان فیلم را من دیدم، شما هم برو ببین.

شما هم فیلمی را همراه ایشان دیدید؟ آخرین فیلم چه بود؟

▲ یادم نیست، شاید چهار، پنج سال پیش بود که با هم فیلم دیدیم.

در موسیقی مشخصا نظر ایشان چیست؟

▲ ایشان موسیقی فاخر را که یک نوع والایی و تعالی به انسان می‌بخشد، تایید می‌کنند. نگرانی ایشان این است که موسیقی مبتذل از آن نوعی که قبل از انقلاب ترویج می‌شد و موسیقیدان‌های اصیل ما هم آن را نمی‌پسندیدند، آن در جامعه دوباره رواج پیدا کند، وگرنه مسلما ایشان به نوعی از موسیقی که هم مجاز است، هم لازم است و هم مفید است و هم ضروری است، اعتقاد دارند. گاهی اوقات در موسیقی متن بعضی از فیلم‌ها ایشان اشاره می‌کنند و آهنگسازان را به فاخر بودن آن نوع موسیقی توجه می‌دهند و می‌گویند ما انتظار داریم شما در این سطح کار کنید.

کدام یک از وزیرانی که تا الان در وزارت ارشاد بودند به دیدگاه ایشان نزدیک‌تر بوده‌اند؟

▲ این سوال سختی است، چون من هرچه بگویم، ممکن است باعث سوءتفاهم شود. بهتر است من اسمی از کسی نبرم، چون می‌خواهم راجع به نظر رهبری کشور صحبت کنم، ولی مردم خودشان می‌فهمند که کدام یک از وزرای ارشاد بیشتر از بقیه با فکر رهبری زاویه داشتند. یعنی از عملکرد وزرا می‌شود این را فهمید. رهبری در واقع خیلی تلاش کردند که رهبر همه باشند و همیشه هم خودشان این را می‌گویند. فکر می‌کنم این حس حتما وجود

شما در حوزه فرهنگ صاحب نظر هستید و در واقع شاید بیشتر از خیلی‌های دیگر در این حوزه رهبری را می‌شناسید. چارچوب فکری رهبری در حوزه فرهنگ و هنر چیست و اصل برایشان در فرهنگ چیست؟

▲ آن مقداری که من مقام معظم رهبری را شناختم و از دیدگاه‌های ایشان اطلاع دارم، باید عرض کنم که آقا تفکرو جهان‌بینی‌شان، جهان‌بینی الهی و معنوی و اسلامی و قرآنی است. در این جهان‌بینی توحید حاکم است و کرامت انسانی از شاخصه‌های این جهان‌بینی است. انسان نسبت به هم نوعان خودش، نسبت به جامعه خودش مسئول است. این رابطه طولی با خدا و رابطه افقی و عرضی با هم نوعان، مسیر زندگی انسان را در این جهان تنظیم و تعیین می‌کند. انسان نتیجه عمل خودش در این جهان را، در جهان دیگر خواهد دید، آنچنان که همه انبیاء ما را به چنین زندگی‌ای دعوت کردند. ایشان همانطور که بارها خودشان گفته‌اند، اوج

فیلم که مرتب می‌بینند. فکر می‌کنم در سال در خیلی از هفته‌ها ایشان فیلم می‌بینند. نمی‌گویم در همه هفته‌های سال، ولی در تعدادی از هفته‌های سال ایشان فیلم می‌بینند و کارگردان‌ها و تهیه‌کننده‌ها و فیلمسازان و هنرمندان را می‌شناسند و درباره فیلم‌ها نظر می‌دهند، سبک و گرایش‌های فیلمسازان را می‌دانند. به سینما خیلی توجه دارند و تاثیر سینما را هیچ وقت دست کم نمی‌گیرند.

قله حرکت در انقلاب اسلامی را رسیدن به تمدن اسلامی می‌دانند. تصور من این است که فرهنگ را نرم‌افزار رسیدن به تمدن اسلامی می‌دانند. ما بدون فرهنگ اسلامی نمی‌توانیم به تمدن اسلامی برسیم، تا وقتی که به تمدن اسلامی نرسیم، خواه ناخواه دنباله‌رو تمدن مسلط غربی هستیم. این تمدن غربی هم عدم صلاحیت خودش را در تامین سعادت بشر به اثبات رسانده است. دلیلش هم همین ظلمی است که امروز در جهان به انسان‌ها می‌شود و تناقض‌های آشکار و بی‌منطقی‌های آشکاره‌ای بر استقلال مسلمان‌ها تاکید دارند و اینکه ما از خودباختگی در بیابیم و تسلیم این فشارهای دنیای غرب نشویم. در یک کلمه ما به عنوان یک کشور مسلمان و یک ملت مسلمان، خودمان باشیم، هویت خودمان را بشناسیم و به آن هویت پایبند باشیم.

رهبری خیلی کتاب دوست دارند. شاید در رهبران دنیا این خیلی کم دیده می‌شود، خیلی اهل مطالعه هستند و مشخصا خیلی کتاب دوست دارند. شده است که تا حالا مثلا کتابی را به شما سفارش کنند و بگویند این کتاب خوب است. یا مثلا راجع به یک کتابی بنشینید و با هم بحث کنید؟

▲ بله! کمتر جلسه‌ای است که بنده خدمت ایشان برسم و درباره کتاب صحبت نکنیم. من کتاب‌هایی را می‌برم برای ایشان، راجع به هر کتابی توضیح می‌دهم، ایشان سر بعضی کتاب‌ها درنگ می‌کنند، سوال می‌کنند، ورق می‌زنند، اظهارنظر می‌کنند. اصلا یکی از اوقات خوبی که ما در خدمت ایشان داریم، همین صحبت مشترک درباره کتاب است؛ حالا انواع کتاب‌ها.

چه اتفاقی افتاد برای آقای خانمی، کجا آقای خانمی دلخور و دلگیر شدند؟ بالاخره شماها افرادی بودید که با هم بودید، دور میز یک می نشستید، با هم صحبت می کردید، حتی مباحثه می کردید. همدیگر را می دیدید؛ در دولت، در مجلس و آشنا هستی با امور. اکنون چطور باید اصلاح شود، می شود، نمی شود، شما می فرمایید در اصلا بسته نیست چه کار باید کرد؟

▲ این قصه سر دراز دارد، ولی شما را ارجاع می دهم به یک بیانیه که مجمع روحانیون مبارز در بحبوحه آن تظاهرات هفته بعد از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ منتشر کرد. شما متن آن بیانیه را بگذارید و ببینید این آقایان چه حرف هایی زدند؛ یا در آن تظاهرات روز قدس همان سال که یک عده آمدند و گفتند نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران، این آقایان که خودشان را پیرو راه امام می دانند، چه واکنشی نشان دادند؟ انتظار رهبری طبعاً این است که آقایان تکلیف خودشان را با همین اظهارات خودشان، اعلامیه های خودشان و سکوت های خودشان روشن کنند. اینکه می گویم یک نقدی از گذشته خودشان بکنند، این است و امثال اینطور چیزها که کم هم نیست.

شما در سال ۹۲ که در انتخابات حضور داشتید و در مناظره ها بودید، این مناظره های ۹۶ را که دیدید، شبیه این مناظره سال ۹۲ بود یا فضا تغییر کرده بود؟

▲ من به اصل مناظره معتقد بودم، اما به شیوه مناظره انتقاد داشتم.

۹۲ یا ۹۶؟

▲ ۹۲، ۹۶ که حالا بار اول بود چند نفر با هم نشستند. آن موقع هم یک اشکالاتی وجود داشت. آن موقع ما را مثل بچه های کنکوری فرض کرده بودند. یک عکسی بگذارند جلوی چشم ما و بگویند نظرتان نسبت به این عکس چیست که این روش، روش درستی نبود. در انتخابات ۹۶ هم اشکالات ساختاری وجود داشت از حیث طراحی مناظره، هم اشکالاتی وجود داشت. به اعتقاد من مسائل کشور را در سه دقیقه و پنج دقیقه نمی شود مطرح کرد. سوال تستی و جواب تستی که نیست. وقتی راجع به اقتصاد کشور سوال می کنند یا راجع به مسائل خانواده سوال می کنند، یا یک کسی بخواهد مبنای فکر خودش را توضیح دهد، علت پدید آمدن مشکلات را بیان کند، مشکل را توضیح دهد، راه حل را بگوید، چقدر طول می کشد؟ حالا ما بگوییم پنج دقیقه، سه دقیقه، دو دقیقه وقت بگیرد، مثلاً ۳۰ ثانیه از وقت شما باقی مانده؛ مسابقه فوتبالی که نیست. اصلاً این طراحی به نظر من باید عوض شود و با این شیوه نمی شود فهمید چه کسی موفق است، چه کسی می تواند واقعا کار کند و کشور را اداره کند. اما در مناظره های سال ۹۶ بنده فکر می کنم اشکال کار در روش مناظره کنندگان یا لا اقل بعضی از آنها این بود که به جای نقدهای اصولی و مبنایی، صحنه مناظره را تبدیل کردند به جنگ شخصی و در واقع مناظره به نوعی همان دنباله بگم بگم احمدی نژاد شد، یعنی روح حاکم بر مناظره های انتخاباتی ۹۶، بگم بگم بود. یکی یک چیزی رو کند و فکر کند با این رو کردن یک سند پیروز می شود، طرف مقابل هم یک تهمت بزند به آن طرفی که یک سندی را رو کرده یا یک سندی هم او رو کند. یعنی یک دعوی شد شبیه دعوای سسر چهارراه بین بعضی از انواع جوان ها. به جای اینکه مثلاً راجع به روش اقتصادی دولت، همین مساله برجام یا چیزهای دیگر نقدهای اصولی صورت

بگیرد، یک فضای هیجانی و احساساتی پدید آمد و انگار که یک مسابقه مشت زنی را ما داریم از تلویزیون تماشا می کنیم که چه کسی یک مشتتی حواله کرد، چه کسی جاخالی داد، چه کسی عکس العمل به موقع نشان داد. ظاهراً ما هم تحت تاثیر همین دعواهای ترامپ و کلینتون یا داخلی های خودمان بودیم. من به این مناظره ها نقد دارم.

شما چه موقع متوجه شدید که آقای روحانی انتخابات را می برد؟ چون نظرسنجی ها اصلاً عجیب و غریب بود و هر کسی حرفی می زد.

▲ آقای روحانی از اول که ما نظرسنجی می کردیم، ایشان یک درصد کمی از بقیه نامزدها جلوتر بودند. طبیعی هم بود، بالاخره رئیس جمهوری که چهار سال شب و روز رسانه در اختیارش است، حضور بیشتری در اذهان مردم دارد تا کسی که می خواهد در دو ماه در تبلیغات با ایشان رقابت کند. این حالا یک دلیلش است، از خود دولت پرسید، دلایل دیگری را می دانند، ولی آقای روحانی جلوتر بودند. تلاش رقبا این بود که در مناظره ها و در تبلیغات رای خودشان را بالا بیاورند، ولی من یادم هست همه نظرسنجی ها آقای روحانی را حدود ۳۰ درصد، ۳۱ درصد از همان اول نشان می داد. یعنی ما همیشه ایشان را با یک فاصله کمی جلوتر می دیدیم.

تصور شخصی تان هم این بود که ایشان می برند؟

▲ واکنش مردم قابل پیش بینی نیست. یعنی ممکن بود نظرسنجی ها در روزهای آخر تغییر کند و تمام تلاش ها هم با این نیت بود.

آقای دکتر! شما فکر می کنید اگر آقای قالیباف کناره گیری نمی کرد، انتخابات به دور دوم می رفت؟

▲ نمی دانیم، یعنی ما اگر می خواستیم به این نتیجه برسیم، داده های زیادی لازم داشتیم که آن موقع در اختیار نداشتیم. به هر حال ما در جمنا از اول هم از آقای رئیسی، هم از آقای قالیباف که شورای نگهبان آنها را تأیید کرده بود، درخواست کردیم که در انتخابات شرکت کنند و سعی کردیم در سطح هیات رئیسه جمنا هم نسبت به این دو تا نامزد بی طرف بمانیم.

نظر شما همین اتفاقی بود که افتاد؟ یعنی آقای دکتر قالیباف و آقای رئیسی بمانند؟

▲ بله، من با توجه به نتایجی که به خصوص بعد از مناظره سوم به دست آمد، نظرم این بود که اگر ما روی یک فرد متمرکز شویم، بهتر است.

روی کی فرد یا روی آقای رئیسی؟

▲ نه، آقای رئیسی جلوتر بود. ما اگر آن کسی را که جلوتر است کنار می گذاشتیم، خود شما و بقیه می گفتید شما چطور کسی را که در حال رشد بود، کنار گذاشتید؟ بنابراین دلیلی نداشتیم آقای رئیسی را حذف کنیم، دلیلی هم نداشتیم که هر دو را نگه داریم.

آقای دکتر قالیباف در برنامه تلویزیونی که تشریف آوردند، گفتند در نظرسنجی ها من جلوتر از آقای رئیسی بودم، ولی در جمنا همه من را نگاه می کردند که یعنی شما کنار برو.

آقای رئیسی جلوتر بود. ما اگر آن کسی را که جلوتر است کنار می گذاشتیم، خود شما و بقیه می گفتید شما چطور کسی را که در حال رشد بود، کنار گذاشتید؟

▲ نه، ایشان بعد از مناظره سوم آرایشان تنزل پیدا کرد و جلوتر نبود.

یعنی شما اگر دوباره برگردید عقب، همین تصمیم را می گیرید؟

▲ بله، مگر اینکه اطلاعات تازه ای از یک جایی در اختیار ما قرار بگیرد. آن اطلاعاتی که ما داشتیم، این نتیجه را داد. البته این را بگویم آقای قالیباف از اول اصرار داشتند که نیابند و اصرار داشتند که شما با یک کاندیدا در انتخابات شرکت کنید.

یک نامه هم حتی آن موقع نوشتند که من نیایم.

▲ بله، ما اصرار کردیم که ایشان بیاید و ما گفتیم بهتر است که دو سلیقه به مردم عرضه شود که ببینیم نتیجه چه می شود. با یک چنین ارزیابی ای ما از هر دو خواهش کردیم آمدند و صداقت هم داشتیم در اینکه بی طرف باشیم. ما دعوتمان از آقای قالیباف مصنوعی و مصلحتی نبود. واقعا اگر آقای قالیباف آرایش بیشتر بود، این اتفاقی که برای آقای رئیسی افتاده بود، برای آقای قالیباف می افتاد.

این اعتقاد وجود دارد که هر کسی می بازد، بار دوم بردنش دیگر خیلی بعید است. از این جهت بعضی از اصولگراها مثلاً در مصاحبه هایی که در روزهای اخیر داشته اند، می گویند آقای رئیسی چون یک بار این اتفاق برایش افتاده، نباید بازگردد، کما اینکه بعضی از اصولگرایان دیگر می گویند نه، اتفاقاً رای ای که ایشان دارند، پشتوانه خوبی است برای اینکه دوباره این کار را بکنند. شما چه ایده ای دارید؟

▲ والا اصلاً در این مسائل سیاسی و اجتماعی با مشاهده یک تجربه نمی شود قانون ابدی و دائمی وضع کرد. مردم خیلی وقت ها به یکی در این انتخابات چند میلیون رای می دهند، به همان آدم در انتخابات بعدی یک دهم آن تعداد رای می دهند. ما همه این ها را داشته ایم، مگر در کشور خودمان نداشته ایم؛ یعنی نمی شود خیلی با یک بار آزمایش قانون وضع کرد. خیلی شرایط دست به دست هم می دهد تا یک کسی پیش می افتد در انتخابات.

آقای دکتر! با همه این اتفاقاتی که در این چند



دیگر ۵+۶، ۷+۸ و شورای ائتلاف و اینها راه حل نیست. حتی جمنما هم راه حل نیست؟

▲ جمنما به عنوان یک شورای ائتلاف نبود، الان هم نیست. امید ما این است که جمنما بتواند یک تشکیلات نیرومند با یک گفتمان جذاب و یک چهره موجه از خودش عرضه بکند و بتواند از همه جریانها و احزاب و جمعیت‌های اصولگرا دعوت کند که بیایند و به تصمیم واحد برسند؛ چه در انتخابات مجلس و چه در انتخابات ریاست جمهوری آینده.

این جمنما قرار است صرفاً دعوت کننده باشد یا قرار است این اتفاق حول محور جمنما بیفتد؟

▲ جمنما هم باید دعوت کننده باشد، هم یک چهره تازه‌ای از فعالیت سیاسی در اردوگاه نیروهای انقلابی نشان دهد. صرفاً یک دعوت به ائتلاف نیست. آن کارساز نمی‌تواند باشد.

شما می‌گویید یک سازوکار گسترده‌تری را درست کنید؟

▲ ما این روزها بررسی می‌کنیم که چگونه یک تشکیلات سیاسی نیرومندتر و جذاب‌تر و موفق‌تری در مقایسه با گذشته ایجاد کنیم تا بتوانیم در انتخابات موفق شویم. تلاش می‌کنیم که با بازتعریف و بازسازی جمنما به یک چنین نتیجه‌ای برسیم.

تصورتان این است که گروه‌های مختلف، حتی مثلاً مولفه که علیه جمنما حرف زده بودند، بالاخره به این مسیر می‌آیند؟

▲ حالا ما این حرف‌هایی که دوستان خودمان درباره جمنما می‌زنند که انتقاد می‌کنند و نقد می‌کنند را خیلی جدی نمی‌گیریم.

یعنی وقتش که برسد، جمع می‌شوند؟

▲ بله، یعنی اگر که جمنما آن توانایی خودش را نشان دهد و منطقی عمل کند و نشان دهد که قصد قدرت‌طلبی و حذف دیگران را ندارد، کاملاً می‌تواند با تشکل‌ها و احزاب به صورت یکپارچه وارد صحنه سیاسی شود.

شما فارغ از نتیجه انتخابات، از عملکرد جمنما در انتخابات دفاع می‌کنید؟

▲ من باتوجه به فرصت کم و مشکلاتی که بود، در مجموع تجربه جمنما را مثبت ارزیابی می‌کنم. ▶

یک بار هم پرسیدم که جواب مثبت دادید. الان فکر می‌کنید این ائتلاف بین اعتدالیون و اصلاح‌طلبان همچنان برقرار می‌ماند؟ تاریخ انقضای آن تا چه مدت است؟

▲ بالاخره اصلاح‌طلبان از پیروزی اعتدالیون یا اعتدال‌گراها ضرر نکردند. یعنی عموماً سر کار آمده‌اند، دیگر بیشتر از این چه می‌خواهند؟ چه دلیلی دارد ناراضی باشند؟ چه طلبی دارند که وصول نشده باشد؟

زمان اینکه خودشان به صورت مستقل باشند، هنوز فرا نرسیده است؟

▲ الان سر کارها هستند.

یا مثلاً در ۱۴۰۰ بخواهند نامزد خودشان را بیاورند؟

▲ اگر بدانند پیروز می‌شوند، حتماً این کار را می‌کنند، ولی الان هم خودشان را پیروز می‌دانند، با این فرق که تصور می‌کنند در نفع این معامله شریک هستند، ولی در ضررش نه.

تصور شما از انتخاب مجلس چیست؛ ائتلافشان برقرار می‌ماند؟

▲ بله، یعنی من تصور می‌کنم آنها دلیلی ندارد که روشی را که در انتخابات‌های گذشته داشتند که رسیدن به فهرست واحد باشد، کنار بگذارند. ما باید قدری برگردیم به وحدت سابق خودمان و از تفرقه در اردوگاه اصولگرایی بپرهیز کنیم. یعنی الان وضعی که آنها در سال ۸۴ داشتند، ما داریم و وضعی که ما در سال ۸۲ داشتیم که وحدت داشتیم، آنها دارند، یعنی جای ما عوض شده است.

چند مدل اتفاق افتاد؛ ۵+۶، ۷+۸، جبهه متحد و جمنما. مدل شما برای انتخابات مجلس چیست؟ کدام یک از این راه‌هایی که رفتید، موفقیت‌آمیزتر بوده؟ از آن شورای هماهنگی نیروهای انقلاب بگبرید و بیاید تا جمنمایی که الان هستید.

▲ بنده فکر می‌کنم دیگر آن شوراهای ائتلاف موسمی دو، سه ماهه قبل از انتخابات جواب نمی‌دهد. یعنی یک کار وسیع‌تر، عمیق‌تر و تشکیلاتی‌تر با یک گفتمان نو در اردوگاه اصولگرایی باید ایجاد شود، و گزینه

وقت اخیر افتاده، از زمان آغاز به کار مجلس جدید و آمدن شهردار جدید و عملکردی که داشته‌اند شما تصور می‌کنید که اگر همین امروز انتخابات برگزار شود و همان دو لیست شرکت کنند، باز هم ۳۰ نماینده اصلاح‌طلب می‌توانند در تهران وارد شوند؟

▲ من فکر می‌کنم در این انتخابات که چه در شهرداری، شورای شهر و چه در مجلس، اصلاً توانایی و عملکرد ملاک نبود. یک فضا سازی دیگری بود. بله، شما این را از داخل شعارهای انتخاباتی می‌توانید دریابید. یعنی اصلاً ۹۰ درصد اینهایی که رای دادند، شناختی از نامزدها نداشتند که توانایی دارند یا ندارند.

الان همان فضا همچنان برقرار است؟

▲ بله.

یعنی اگر دوباره انتخابات شود، ممکن است همان نتیجه حاصل شود؟

▲ حالا من نمی‌توانم پیامبرانه پیش‌بینی کنم. اصلاح‌طلبان از چند وقت پیش، به شکل عجیب و غریبی از آقای لاریجانی حمایت می‌کنند. باتوجه به شناختی که شما از فضای سیاسی دارید، فکر می‌کنید آقای لاریجانی ممکن است در سال ۱۴۰۰ برای اصلاح‌طلبان تبدیل به فردی با کاراکتر آقای روحانی شود؟

▲ به هیچ‌کدام از این حمایت‌ها یا عدم حمایت‌ها در این مواقع نمی‌شود مطمئن بود. بعضی وقت‌ها موضع‌گیری‌ها می‌تواند یک نوع آدرس غلط دادن باشد، یعنی ممکن است برنامه این باشد که امسال این‌طور وانمود کنیم، ولی در نهایت برویم سراغ فلانی. یعنی بنده می‌خواهم بگویم در این عالم سیاست به این نوع لیختن‌ها و حمایت‌ها و این‌طور چیزها اصلاً نمی‌شود اعتماد کرد.

طبع سیاسی آقای لاریجانی با آقای روحانی در این زمینه فرق دارد؟ چون آقای روحانی یک جاهایی با اصلاح‌طلبان کنار می‌آید. باتوجه به شناختی که شما دارید آقای لاریجانی هم این‌طور هستند؟

▲ بهتر است من حرف نزنم. آقای لاریجانی آقای لاریجانی است، آقای روحانی هم آقای روحانی است.

سیدعباس عراقچی



- تعابیر رهبری در مورد تیم مذاکره کننده از لحاظ تعدد بی سابقه است
- برجام باعث شد با انرژی بیشتر با نظام سلطه مقابله کنیم
- مبنای مذاکرات هسته‌ای بدبینی بود
- ما ابرویمان را دست گرفتیم و وارد مذاکره شدیم

نگاه رهبری به برجام
تاکتیکی بود

طبیعتا بازخورد خارجی هم داشته و روی کار شما هم موثر بوده است. آن موقع که مذاکره می کردید، وقتی که ایشان این فرمایشات را داشتند، چقدر رفرنسیش را در طرف مقابل می دیدید؟

▲ بازتابش در این بود که طرف مقابل اعتماد کند یا ما مذاکره کند. شما با کسی مذاکره می کنید که در قدم اول مطمئن شوید از طرف کشور خودش ماموریت و اختیار دارد که مذاکره کند. این نکته ای بود که به نظر حضرت آقا خیلی روی آن دقت داشتند که با حمایتی که از تیم می کنند، این پیام را بدهند که اینها ماموریت مستقیم از طرف کل کشور دارند. حرفشان حرف نظام است و بنابراین با قدرت بتوانند مذاکره کنند. این را ما در عمل شاهد بودیم و بنابراین هیچ وقت ما از این منظر که نسبت به اختیارات تیم تردید ایجاد شود دچار مشکل نشدیم.

به طور کلی نگاه آقا به برجام از ابتدا تا انتها چگونه بود؟

▲ به نظرم ایشان خودشان همان اوایل نگاهشان را خیلی روشن فرموده بودند که مذاکرات هسته ای یک نرمش قهرمانانه است. این عبارت خیلی کلیدی بود. روی آن هم باید به اندازه کافی دقت شود که نرمش قهرمانانه اصلا یعنی چه؟ خود ایشان در مثال هایی که زدند منظورشان را از نرمش قهرمانانه روشن کردند. یک مثالی که ایشان استفاده کردند این بود که نرمش قهرمانانه یعنی مانند کشتی گیری که در یک فنی مثلا گیر می افتد، خوب این اگر در همان حالتی که گیر افتاده، بماند و ابتکاری نداشته باشد، ممکن است در یک نقطه ای منجر به ضربه فنی شود و کشتی را ببرد. بنابراین در آن شرایط حاد و خاص باید یک روشی به بدن خودش بدهد، یک انعطافی بدهد که بتواند از این شرایط سخت خارج و سرپا شود. سرپا شود که دوباره کشتی بگیرد و کشتی را ادامه دهد، نه اینکه از آن شرایط خارج شود و بعد برود خانه اش و کشتی را هم بیازد؛ نه، تعبیر ایشان این بود که ما می خواهیم این کشتی گیر دوباره سرپا شود تا بتواند کشتی را ادامه داده و نهایتا پیروز شود. جمهوری اسلامی بر اثر تحریم ها و فشارهایی که آمده بود، در شرایط سختی قرار داشت و این را نمی شود انکار کرد. در شورای امنیت هم تحت فصل ۷ گرفتار شده بودیم، تحت تحریم های بی سابقه و گسترده یک جانبه آمریکا و اروپا هم بودیم؛ خیلی از کشورهای دیگر هم به این تحریم های یکجانبه ملحق شده بودند. یعنی یک نظام تحریم بسیار سنگینی را علیه ما برقرار کرده بودند و خلاصه در یک گردنه سخت تاریخی قرار داشتیم که باید این گردنه را به سلامت طی می کردیم، خواسته های ما هم روشن بود. باید حق مسلم هسته ای کشور تثبیت می شد و تحریم ها هم برداشته می شد. در اینجا ایشان اجازه آن نرمش قهرمانانه را دادند که ما بتوانیم کشور را از آن وضعیت سخت خارج کنیم. پرونده سنگین اتهامی PMD را ببندیم، دوباره سرپا شویم و بتوانیم به آن مبارزه بی امان علیه نظام سلطه ادامه دهیم. به اعتقاد من برجام این کار را کرد. یعنی برجام به جمهوری اسلامی دوباره برای مبارزه فرصت و نیرو داد، کسی نمی تواند این را منکر شود. به اعتقاد من برجام کشور را دوباره در عرصه نبرد سرپا کرد، حقوق هسته ای ما را تثبیت کرد، قطعنامه های شورای امنیت را کنار زد و تحریم های هسته ای که تحریم های اصلی علیه ما بودند مثل تحریم نفت، حمل و نقل و خیلی از چیزهای دیگر را مرتفع کرد. البته دشمنی آمریکا و بدعهدی هایش هم سر جایش است. مسلمانان نبوده که برجام در نگاه آقا و ما که مذاکره می کردیم، به پیمان استراتژیک دوستی و مودت بین ما و آمریکا منجر شود! اصلا هدف ما از برجام این نبوده است. شاید کسانی نگاهشان به مذاکرات هسته ای و برجام یک نگاه راهبردی بوده باشد ولی به اعتقاد من نگاه حضرت آقا یک نگاه عملیاتی و تاکتیکی بوده است. قرار نبود که مذاکرات هسته ای منجر به تغییرات راهبردی در روابط ما با آمریکا یا غرب شود، بلکه هدف خارج کردن کشور از بعضی مشکلات

است، بی سابقه از نظر تعداد دفعاتش. ممکن است تعابیر بهتر و محکم تری در مورد دیگرانی به کار برده باشند که برده اند، ولی شاید هیچ موردی حداقل در ذهن من نیست که این قدر به دفعات متعدد و در زمان های مختلف این ابراز اعتماد را کرده و تکرار کرده باشند. امین بودن، مورد اعتماد بودن، گاهی هم دیگر خیلی ما را خجالت زده کردند و صفاتی مثل شجاع بودن و غیور بودن را در زمان های مختلف تکرار کردند. این اعتماد حتما بر اساس شیوه رفتاری و وزارت امور خارجه و رفتار خود افراد؛ از خود وزیر، تا تیم مذاکره کننده و بقیه همکارانمان شکل گرفته است. من به جرات ادعا می کنم که ما در طول مذاکرات هسته ای، مذاکرات را با وفاداری کامل نسبت به دستورالعمل هایی که ما به داده شده بود، دنبال کردیم. با صداقت و صراحت کامل، تمامی جزئیات مذاکرات را هم منعکس کردیم. حتما شما قبول می کنید که اعتماد روی هوا ایجاد نمی شود، بر اساس یکسری شواهد، مدارک و یکسری رفتارها به مرور زمان ایجاد می شود. از جزئیات مذاکرات هیچ چیزی نبوده که گزارش نکرده باشیم. حتی چیزهایی که به ضرر تیم مذاکره کننده بود؛ جایی مثلا حرفی زدیم که نباید می زدیم، آن را هم منعکس کردیم. مدیران عالی کشور باید در جریان جزئیات مذاکرات قرار می گرفتند و ما هیچ کوتاهی ای نکردیم و هیچ چیزی کم نگذاشتیم، با صداقت و صراحت کامل. همه چیز را راحت گزارش کردیم و عینا طبق دستورالعمل هایی که به ما داده شده بود، رفتار کردیم. حتی جاهایی که دستورالعمل هایمان را نمی توانستیم اجرا کنیم، نیامدیم مثلا صحنه سازی کنیم یا توجیه کنیم؛ صراحتا گفتیم این دستورالعمل مثلا اجرایی نیست، یا ما نتوانستیم محقق کنیم. نتیجه آن بود که گاهی دستورالعمل ها عوض می شد، گاهی هم به ما گفتند همین که هست پایداری کنید تا به نتیجه برسید.

از سوی دیگر تمامی جزئیات حرکت تیم مذاکره کننده هسته ای تحت نظارت و موشکافی نهادهای مسئول حفاظتی در کشور قرار داشته است؛ کاملا هم به حق و منطقی بوده و ما هم می دانستیم و پذیرفته بودیم که در این مسئولیت مهمی که به عهده ما گذاشته شده است، به طور طبیعی نظام باید مراقب باشد که هیچ گزندی از ناحیه دیگران به ما نرسد، هیچ طمع ای از طرف هیچ کسی صورت نگیرد و خلاصه نظام باید مراقبت کند این ماموری که در صحنه فرستاده، آیا وظیفه اش را خوب انجام می دهد یا نمی دهد. بنابراین این طور نیست که فقط گزارشات خود ما بوده باشد، گزارش کسانی که بر ما نظارت داشتند هم بوده است، البته ما نمی دانیم که آنها چه گزارشاتی در خصوص ما داده اند، ولی حتما گزارشاتی که داده اند، کمک کرده به اعتمادی که در حضرت آقا ایجاد شده است. به هر حال به نظر من اعتماد اگر شکل گرفته، بر اساس نوع رفتار خودمان و به دلیل مراقبت هایی که از ما صورت گرفته بود، ایشان را به جمع بندی رسانده است.

فرمایشات حضرت آقا در مورد تیم مذاکره کننده جدای از آن کارکرد داخلی که داشته، فضا را تحت تاثیر قرار داده و میدان را برای شما بازتر کرد که بتوانید کارهایتان را راحت تر انجام دهید، اما این

دکتر سید عباس عراقچی اکنون و بعد از تغییرات ساختار وزارت امور خارجه معاون سیاسی محمد جواد ظریف است. او جزو ۳ نفر اصلی مذاکره کننده در برجام بود. در پرونده ای که مثلث به صورت ویژه به رهبر معظم انقلاب اختصاص داده است با دکتر عراقچی در مورد نگاه آیت الله خامنه ای به موضوع برجام گفت و گو کردیم.

مصطفی صادقی

دبیر تحریریه

آقای دکتر! رهبری فرمودند که من دیپلمات نیستم، اما انقلابی هستم. شما دیپلمات هستید و طبیعتا چون در جمهوری اسلامی مشغول خدمت هستید، حتما باید انقلابی هم باشید. چگونه می شود یک دیپلمات انقلابی بود؟

▲ آن تعبیری که حضرت آقا یک بار فرمودند، خیلی زیبا بود؛ اینکه من یک انقلابی هستم و دیپلمات نیستم. البته در آن زمینه ای که ایشان صحبت می فرمودند، چون می خواستند یک پیامی را خیلی سریع و قاطع بفرمایند و اینکه کسی سوء برداشت نکند که آقا مثلا در چارچوب خاصی صحبت می کنند و یا به قول دوستان دیپلماتیک صحبت می کنند؛ یعنی یک چیزی می گویند و منظورشان چیز دیگری است، این شبهه را چون ایشان می خواستند پیش نیاید، خیلی صریح فرمودند که وقتی من صحبت می کنم، من

مدیران عالی کشور باید در جریان جزئیات مذاکرات قرار می گرفتند و ما هیچ کوتاهی ای نکردیم و هیچ چیزی کم نگذاشتیم، با صداقت و صراحت کامل. همه چیز را راحت گزارش کردیم و عینا طبق دستورالعمل هایی که به ما داده شده بود، رفتار کردیم.

دیپلمات نیستم که فکر کنید دیپلماتیک صحبت می کنم. من یک انقلابی هستم، بنابراین حرفم صریح، قاطع و روشن است. حرفم دوپهلوی نیست. در حوزه دیپلماسی هم ما سعی می کنیم دیپلمات انقلابی باشیم، یعنی دیپلماتی که در عین رعایت مقتضیات مربوط به روابط دیپلماتیک و در عین حال که ماموریت خودمان را در پیگیری منافع ملی و امنیت ملی و حیثیت ملی دنبال می کنیم، خصوصیات یک انقلابی را هم فراموش نکنیم. جایی که باید از منافع، آرمان ها و ارزش های کشور دفاع شود، دیگر ملاحظاتی دیپلماتیک نباید باشد، ولی در خیلی از تاکتیک های کاری، شیوه های رفتاری، طبیعتا اقتضانات دیپلماتیک باید رعایت شود. جمع بین این دو مقداری در ظاهر شاید مشکل باشد، ولی در باطن فکر می کنم ما توانستیم به خوبی عمل کنیم. تلاش ما در وزارت امور خارجه این است که یک دیپلمات انقلابی باشیم، به این معنا که در دفاع و پیشبرد آرمان های جمهوری اسلامی، ارزش ها و اصول اسلامی، اصول حاکم بر جمهوری اسلامی یک انقلابی هستیم، هیچ تعارفی با کسی نداریم، هیچ ملاحظه ای هم با کسی نداریم ولی در پیشبرد اهداف ممکن است از روش ها و ابتکارات دیپلماتیک در جای خود استفاده کنیم.

یک نکته مهم که در این چند سال از زمان تغییر دولت به وجود آمده، اعتمادی است که حضرت آقا به دیپلمات ها و وزارت خارجه دارند، یعنی یک پرونده بسیار مهم مثل هسته ای را از جایی که قبلا بود به وزارت خارجه منتقل می کنند. از همان ابتدایی که این کار با نظر حضرت آقا اتفاق افتاد، تا همین امروز هم دست حمایتی شان را از روی دیپلمات ها برداشتند. در طول مذاکرات حتی زمانی که انتقادهای شدید می شد ایشان کنار دیپلمات ها می ایستاد و از آنها دفاع می کرد. این اعتماد به دیپلمات ها از کجا پدید آمده است؟

▲ کاملا حق با شماست. شاید تعابیری که حضرت آقا در مورد آقای دکتر ظریف و همکارانشان و به طور مشخص در مورد تیم مذاکره کننده هسته ای به کار بردند، بی سابقه

وفشارها و نیز تحمیل خواسته‌های هسته‌ای ما به طرف مقابل بود. من جدا فکر می‌کنم هدایت حضرت آقا در امر مذاکرات بسیار هوشمندانه بود. ما به اهداف عملیاتی خود رسیدیم و در عین حال تمامی اهداف انقلاب، از جمله مقابله با نظام سلطه و زورگویی‌های آمریکا سر جای خود هستند. جالب اینکه تلقی خود آمریکایی‌ها هم این است که جمهوری اسلامی ایران بعد از برجام قوی‌تر و مقتدرتر شده است. من این را یک جا گفتم، دوستان فکر کردند که من می‌گویم جمهوری اسلامی به خاطر برجام قوی‌تر شده و بنابراین انتقاد کردند. نه، عرض بنده این است که جمهوری اسلامی در دو سال گذشته و بعد از اجرای برجام قوی‌تر و مقتدرتر شده است. چندبر برجام در این اقتدار و قدرت جمهوری اسلامی نقش داشته، ممکن است محل بحث باشد. یعنی بنده بگویم مثلا فلان درصد نقش داشته، دوستان دیگری بگویند نه، کمتر داشته یا بیشتر داشته و در این جهت ممکن است با هم مناقشه کنیم. ولی در اینکه بعد از برجام و در این دو سال که برجام اجرا می‌شود، جمهوری اسلامی ایران در منطقه و در سطح بین‌المللی در موقعیت بسیار بالاتری قرار دارد تردیدی وجود ندارد. علتش چیست را کاری نداریم و جداگانه باید بحث کنیم. اما یک نکته مهم وجود دارد که این جمهوری اسلامی قوی و مقتدر را آمریکا می‌خواهد در منطقه مهار کند، می‌خواهد وزنه‌های سنگین تحریم مثل تحریم نفت را دوباره به دست و پای جمهوری اسلامی آویزان کند، اما برجام نمی‌گذارد. مخالفت‌هایی که آقای ترامپ می‌کنند می‌گویند برجام بدترین توافق است، بدین علت است که می‌گویند بعد از برجام ایران قوی‌تر شده، ما می‌خواهیم مهارش کنیم، برجام نمی‌گذارد. می‌خواهیم دوباره تحریم‌ها را برقرار کنیم، می‌خواهیم کشتی‌هایش را دوباره قفل کنیم، برجام نمی‌گذارد. می‌خواهیم نفتکش‌هایش را قفل کنیم، برجام نمی‌گذارد. نمی‌گویم وضعیت اقتصادی بعد از برجام خیلی خوب شده، نه، ولی به هر حال بعضی از محدودیت‌های جدی علیه جمهوری اسلامی مرتفع شده و شرایط با پیش از برجام قابل مقایسه نیست؛ آنجایی که گیر افتاده بود آن کشتی‌گیر، الان درآمده و دوباره سرپا شده و مبارزه می‌کند. این طور نیست که مبارزه‌اش هم آسان باشد، مبارزه سختی است. این مسیری است که ما بعد از مذاکرات هسته‌ای و برجام طی کرده‌ایم و به اعتقاد بنده در طول این مسیر، مدیریت عالی و هوشمندانه حضرت آقا مشخص و بارز است. من یک نکته‌ای را هم اینجا مشخص کنم، چون فکر می‌کنم خیلی ضروری است. در اینکه نقش حضرت آقا در مدیریت مذاکرات هسته‌ای چطور بوده است، ما نه باید به افراط برویم و نه به تفریط. ایشان حکم یک فرمانده عالی را داشتند که اصول و خطوط نبرد را مشخص می‌کنند، ولی در صحنه در جزئیات کار سربازها و نیروهای مسلحی که هستند، دخالت نمی‌کند. ایشان حتی یک بار این عبارات را در سخنان خود فرمودند با این مضمون که من در جزئیات دخالت نمی‌کنم، ولی بر اصول کلی، خطوط قرمز و چارچوب‌های کلی نظارت دارم. طبیعی است که نباید به افراط برویم و هر جزئیات و هر کلمه‌ای را در برجام یا هر جای دیگری در سیاست خارجی بگویم این مسئولیتش با آقا است. قطعا این گونه نیست. از سوی دیگر نباید به تفریط هم برویم و بگویم ایشان هیچ نقشی نداشته‌اند.

این به معنای تضعیف نقش رهبری حضرت آقا و نادیده گرفتن نقش رهبری است. رهبری که ما می‌شناسیم و در عمل هم از حضرت آقا دیده‌ایم، یک رهبر بسیار هوشمند، بیدار و در صحنه است. ایشان در مذاکرات هسته‌ای گاهی اوقات مسائل فنی را هم گوشزد می‌کردند، مثلا سخن از «سو» گفتند و اینکه میزان «سو» تولیدی سانتریفیوژها چقدر باید باشد، یا جایی در مورد الیاف کربن سخن گفتند. یعنی تا این حد مسلط هستند. به نظرم باید واقع‌بینانه نگاه کنیم. حضرت آقا مدیریت کلان و رهبری کلان خودشان را داشتند. خطوط اصلی و چارچوب‌ها را روشن کردند و در صورت لزوم وارد برخی مسائل فنی هم شدند. ایشان از ابتدا عدم خوش بینی خودشان را به طرف مقابل ابراز داشتند. الان هم ثابت شده که ما در هیچ شرایطی نباید خوش بین باشیم، در اثر همین رهنمود ایشان که کل مذاکرات بر اساس بدبینی صورت گرفت. این را آقای ظریف یکی، دو جا گفته، من هم می‌خواهم تأکید کنم که اصلا مذاکرات هسته‌ای به هیچ وجه بر مبنای خوش بینی صورت نگرفت. ایشان نگرانی‌ها و بدبینی خودشان را اظهار می‌کردند، سیاست‌های آمریکا و طرف مقابل را تبیین و باز می‌کردند و در عین حال تیم مذاکره‌کننده را هم حمایت می‌کردند. باب انتقاد را هم در مورد مذاکرات باز گذاشتند اما تأکید بر منصفانه بودن انتقادات هم داشتند. حتی یک بار خطاب به منتقدان گفتند آن کسانی که انتقاد می‌کنند، خیلی خوب است، باید بکنید ولی منصفانه این کار را بکنید، بروید بالای آن دایره ۵ یا ۱۰ متری و از آنجا به آب نگاه کنید بعد ایراد بگیرید این کسی که می‌خواهد ببرد، زانویش کج بود یا راست بود. بنابراین هم حمایت می‌کردند ما را، هم ما را هل می‌دادند به جلو و روحیه می‌دادند. هم نظرات می‌کردند، هم کسانی را برای نظارت گمارده بودند. هم روی محتوا اشراف داشتند و خطوط قرمز را تعیین می‌کردند، هم در عین حال در جزئیات دخالت نمی‌کردند. این را هم بگویم که برجام یک متن صدرصد مورد پسند ما نیست و نمی‌تواند هم باشد. روشن است که اقلا ۵۰ درصد برجام مورد خواست ما نیست، چرا؟ چون بدوستان است. کسانی که می‌آیند به برجام ایراد می‌گیرند؛ از صفحه فلان، پاورقی شماره فلان یک کلمه درمی‌آورند و می‌گویند آقای عراقچی جواب این را بده، می‌گویم آقا ببینید پیش من، خودم بیشتر به شما بگویم چه ایراداتی دارد. طرف مقابل هم دستاوردهایی داشته و همه دستاوردهای او در برجام از نظر ما ایرادات برجام است. طبیعی هم هست مگر می‌شود که در یک بدوستان، بده ما صفر و بستان ما صد باشد؟ در چنین صورتی اصلا هیچ توافقی در هیچ کجا انجام نمی‌شود. حتما برجام قسمت‌هایی دارد که مورد علاقه ما نیست حتما نقاط ضعفی دارد که مطلوب ما نیست، ولی به هر حال در یک بدوستان اجتناب‌ناپذیر است. می‌خواهم بگویم اگر بدون افراط و تفریط و خیلی منصفانه نگاه کنیم، به اعتقاد من مقام معظم رهبری با مدیریت کاملا داهبانه و هوشمندانه‌ای که در سطح عالی انجام دادند، کشور را از آن گردنه سخت به سلامت عبور دادند. در این عبور، برنامه هسته‌ای کشور و حقوق هسته‌ای ملت ایران تثبیت شد و صراحتا به تأیید شورای امنیت رسید که ایران، غنی‌سازی اورانیوم انجام دهد. این مذاکرات اخیر می‌بین آمریکا و عربستان می‌گذرد در انبساط کنید. الان

احتمالا منظور آن همین ماجرای استقبال از آقای ظریف در کرواسی است که فیلم ناقصی از آن منتشر شد.

بله! دو مقام ارشد به استقبال آمده‌اند اما فیلم را تقطیع می‌کنند که بگویند کسی نیامده بود. یا بحث سوخت هواپیما آقای ظریف در سفر به مونیخ. آقای ظریف صبح رسیده مونیخ، عصر هم پرواز کرده رفته مسکو. در این فاصله شرکت سوخت‌رسان در فرودگاه مونیخ نسبت به هواپیما تردید کرده که آیا این هواپیما در لیست تحریم هست یا نیست؟ چون تحریم‌های غیرهسته‌ای همان طور که می‌دانید، هنوز سر جایش است. ما در آنجا اگر می‌خواستیم با آن شرکت وارد بحث شویم که آقا اشتباه می‌کنی، یا برویم یک شرکت جایگزین پیدا کنیم؛ طول می‌کشید. دولت آلمان بلافاصله وارد شده، از ارتش خودش سوخت گرفته، داده به هواپیما، هواپیما بدون اینکه حتی پنج دقیقه تأخیر داشته باشد، بلند شده و رفته است. این اولا باعث عزت است یا تحقیر؟ اگر برجام نبود، این طوری می‌شد؟ در شرایط تحریم اگر یادتان باشد یک جا رفتند، هواپیما وزیر خارجه را به دلیل تحریم سوخت ندادند و وزیر خارجه ما مجبور شد با هواپیما مسافری برگردد. حالا به خاطر برجام، یک شرکت خصوصی هم که دچار تردید می‌شود، دولت آلمان بلافاصله وارد عمل می‌شود و از ارتش خودش سوخت می‌گیرد و به هواپیما می‌دهد. آیا این باعث تحقیر است که ما مدام کاریکا تور بکشیم که وزیر خارجه با چهار لیتری دنبال بنزین می‌گردد؟ آیا این نقطه ضعفی برای برجام است؟ الان روزانه هواپیماهای جمهوری اسلامی به پایتخت‌ها و شهرهای اروپایی پرواز می‌کنند و برمی‌گردند و در همان جا هم همه آنها سوخت می‌گیرند. چرا این را نمی‌گویند؟ چرا نمی‌گویند بعد از برجام چند مقصد جدید در اروپا اضافه شده که خطوط هوایی ایران به آنها پرواز می‌کنند؟ همین ماهان که هنوز در لیست تحریم آمریکا است، چند مقصد جدید بعد از برجام در اروپا ایجاد کرد؟ هواپیماهای وزیر خارجه، هواپیماهای رئیس‌جمهور هر کجا رفته‌اند، با احترام رفته‌اند و برگشته‌اند. حالا یک جا مثلا یک مشکلی پیش آمده، ما باید بیاییم تیتراول روزنامه‌ها ایمان بکنیم که وزیر خارجه جمهوری اسلامی تحقیر شد؛ این ذوق کردن دارد؟ این خوشحال شدن دارد؟ چند وقت پیش یکی از مقامات درجه اول یکی از کشورهای اروپایی بنا داشت به یک کشور دیگر برود و از روی فضای جمهوری اسلامی باید رد می‌شد. معمول است که از قبل مجوزهای پروازی می‌گیرند. در این مجوز پروازی نمی‌دانم چه اشتباهی شده بود که وقتی هواپیما وارد شد، برج مراقبت ما به او اجازه نداد و گفت مجوزت ایراد دارد و نمی‌توانی بیایی، هر چه اصرار



◀ نمی‌دانم بعضی‌ها چه علاقه‌ای دارند جمهوری اسلامی را تحقیر کنند. اگر تصور کنند وزیر خارجه جمهوری اسلامی تحقیر شده است، اینها ذوق می‌کنند و در بوق و کرنا می‌دمند. چراسعی می‌کنند و انمود کنند جمهوری اسلامی تحقیر می‌شود و از این کار خود لذت می‌برند؟

جدید داشتیم. البته باز تا کید می‌کنم که دیپلماسی بدون قدرت ناتوان است. کاملاً هم روشن است. یک دیپلمات اگر پشتش به هیچ قدرت و توان داخلی محکم نباشد؛ حالا این قدرت به شکل نظامی، اقتصادی، رسانه‌ای، فرهنگی، گفتگمانی یا هر چه که هست؛ اگر به قدرت داخلی متکی نباشد، هر چه بگوید حرف است و اثری ندارد. اما از سوی دیگر قدرت هم بدون دیپلماسی کامل نیست، مسیر را گم می‌کند، نمی‌داند کجا باید برود، نمی‌داند قدرت موجود در چگونه به منافع ملی تبدیل کند.

حالا که زمان مشخصی از اجرای برجام و رسیدن به توافق هسته‌ای گذشته است، شما نگاهتان به گذشته و راهی که طی شد چگونه است؟ آیا راضی هستید از اینکه در این ماجرا و روند بوده‌اید؟

▲ من صد درصد از کاری که کردیم راضی هستیم، چون خودمان می‌دانیم که چه کار کردیم و با چه انگیزه‌ای کردیم. من هنوز صحنه آن جلسه‌ای که آقای روحانی هم یک بار اشاره کردند، جلوی چشمم است. در اتاق آقای ظریف ایشان پشت میز نشسته بود و ما هم طرف مقابلش. این بحث مطرح شد که به هر حال کشور به دلیل تحریم‌ها در وضعیت سختی است، مذاکره کار بسیار سختی است و معلوم

دشمن را از هرگونه حمله‌ای به ما منصرف کنند. بازوی دیگر، بازوی علمی است. اگر دانشمندان هسته‌ای ما نبودند که این صنعت را به منصفه ظهور برسانند، غنی‌سازی را صورت بدهند و در صددش را ببرند بالا، سانتریفیوژها را درست کنند، سانتریفیوژها را پیشرفت دهند، نسل‌های جدید را درست کنند، اگر اینها نبود، کسی با ما مذاکره نمی‌کرد، می‌گفتند اینها در برنامه خودشان و امانده‌اند، برای چه برویم مذاکره کنیم و امتیاز دهیم. یک بازوی مهم دیگر بازوی نفوذ و تأثیرگذاری منطقه‌ای ما است و اینکه ما توانمندی داریم که دفاع از مرزهای کشور را در نقاط دورتر انجام دهیم. اینکه ما توانمندی داریم با دشمنان خود، مثل داعش و گروه‌های تروریستی، در همان جایی که هستند، مبارزه کنیم؛ صبر نکنیم تا آنها به خاک ما وارد شوند. این حرف درستی است که اگر ما با داعش در سوریه و عراق نمی‌جنگیدیم، باید در خیابان‌های تهران می‌جنگیدیم. این را مدیون نیروهای قدس سپاه هستیم، مدیون سردار بسیار عزیز حاج قاسم سلیمانی هستیم که قهرمان ملی و انقلابی همه ما است. واقعا دستبوس ایشان هستیم، کما اینکه دست‌بوس همه نیروهای مسلحی که امنیت ما را برقرار کردند هستیم، کما اینکه دست‌بوس همه دانشمندان هسته‌ای ما هستیم،

کردند فایده‌ناداشت و نهایتاً آن هواپیما مجبور شد برگردد و برود از یک مسیر دیگر دور بزند و برود. این موضوع باعث ناراحتی بین آنها و ما شد. ولی هیچ روزنامه‌ای در آن کشور نیامد بگوید رئیس‌جمهور من را تحقیر کردند، اصلاً پخش نکردند. اینطور اشتباهات طبیعی است و در کار پیش می‌آید. اصلاً لزومی ندارد که به خاطر اهداف جناحی و اهداف خاص گروهی بیایند جمهوری اسلامی را تخریب کنند.

آنهايي که بیشترین شعار ضدآمریکایی را می‌دهند کافی است یک مقام آمریکایی ادعای سراسر کذبی بکند که مثلاً حاکی از برتری آنها بر جمهوری اسلامی باشد، بلافاصله آن را تیتراژ اول می‌کنند. اصرار دارند ثابت کنند آمریکا سر ایران کلاه گذاشته است.

حضرت آقا در سیاست خارجی طبعی یکی از رهبران قدرتمند منطقه هستند و این چیزی نیست که ما بگوییم، از آن طرف هم می‌گویند. در مذاکرات، بالاخره شما خیلی با طرف مقابل حرف می‌زدید. نگاه و تصویرشان از رهبر انقلاب چه بود، مثلاً راجع به ایشان چه فکری می‌کردند؟

▲ تصویر یک رهبر هوشمندی که دقیقاً می‌داند چه کار می‌کند و این کار را از مسیر اجماع داخلی انجام می‌دهد. یکی از خاطرات زیادی من در مذاکرات این است که شاید بیش از یک سال از ما زمان برد تا طرف‌های مقابل ما به این فهم برسند که ما نماینده یک نظام مردمسالار و چندصدایی هستیم و روند تصمیم‌گیری در کشور ما متفاوت از نظام‌های اقتدارگرا بوده و مبتنی بر اجماع‌سازی مردمسالارانه است. درست است که حرف آخر را رهبری می‌زنند، ولی تصمیم‌گیری در کشور ما محصول فرآیندی است که پله پله بر اساس نظرات کارشناسی ایجاد می‌شود. فکر می‌کردند مخالفت‌هایی که با مذاکرات در مجلس و یا رسانه‌ها صورت می‌گیرد، صحنه‌سازی و نمایش است. شاید واقعا یک سال طول کشید تا طرف مقابل به این نتیجه رسید که با کسانی صحبت می‌کنند که نماینده یک نظام چندصدایی و مردمسالارانه هستند و باید مجموعه نظام، مجموعه کشور و سیستم راضی شود تا اینها بتوانند حرکتی را انجام دهند و توافق کنند. اوایل می‌گفتند بروید رهبری را راضی کنید و نظر مساعد بگیرد. گفتیم اصلاً اینطور نیست، ایشان حتماً بر اساس منافع ملی و با در نظر گرفتن صداهایی که در کشور است و نظرات کارشناسی در همه سطوح تصمیم می‌گیرند. ضمن اینکه خیلی از تصمیمات با مجلس و با شورای امنیت ملی است. ما باید بتوانیم وجدان عمومی جامعه را راضی کنیم تا یک امری مورد توافق واقع شود، اینطور نیست که تصمیمی گرفته شود و ما بتوانیم به جامعه دیکته کنیم. آن جلسه هنوز یاد ام است که خانم شرمین صراحتاً به من گفت که ما قانع شدیم مخالفت‌هایی که با شما مذاکره‌کنندگان در داخل کشور دارد صورت می‌گیرد، نمایشی نیست و واقعی است. بعد از آن بود که مذاکره شکل واقعی به خودش گرفت.

بینید رهبری چند سال قدرتمند دارد؛ یکی شما دیپلمات‌ها هستید در سیاست خارجی و دیگری نیروهای نظامی ما. شما در مورد آن‌ها چه نظری دارید؟

▲ به اعتقاد من رهبری بازوهای مختلف دارند. مهمترین بازو، نیروهای مسلح است. این اعتقاد عمیق و قلبی خودم است که اگر آمریکا و دشمنان ما می‌توانستند توانایی هسته‌ای ما را با ضربه نظامی از بین ببرند، به هیچ عنوان با ما مذاکره نمی‌کردند. اینکه آمدند، پشت میز مذاکره نشستند و امتیاز دادند، به این دلیل بود که از امکان حمله نظامی به جمهوری اسلامی ناامید شدند؛ چرا منصرف شدند؟ به خاطر نیروهای مسلح ما و به خاطر موشک‌های ما. بنابراین قبل از هر چیز ما مدیون آن کسانی هستیم که این موشک‌ها را درست کردند و توانمندی‌های دفاعی ما را ایجاد کردند تا



به خصوص شهدای هسته‌ای و دانشمندان شهیدمان، ما مدیون خون آنها هستیم. به نظر من بازوی دیگر ما، بازوی ثبات و اقتدار داخلی بود. یک نظام از چنان مشروعیت و مقبولیت داخلی برخوردار است که وقتی انتخابات برگزار می‌کند بیش از هفتاد و چند درصد مردم شرکت می‌کنند و از یک ثبات سیاسی بسیار مطلوبی برخوردار است. ۷۳ درصد مشارکت سیاسی در انتخابات، برای بسیاری از کشورهای غربی یک آرزو است. کشورهایی که ۳۰۰ سال سابقه دموکراسی دارند، وقتی که مثلاً ۶۰-۷۰ درصد مردم در انتخابات شرکت می‌کنند، می‌گویند میزان مشارکت خیلی خوب بوده است. به اینها، بازوی دیپلماسی را هم اضافه کنید. دیپلماسی جایی است که شما مولفه‌های قدرت خود را به منافع ملی ترجمه می‌کنید. شما ممکن است خیلی قدرت داشته باشید، ولی اگر نتوانید این قدرت را به منافع برای کشور تبدیل کنید، از این قدرت استفاده نکرده‌اید و کسی که این وظیفه را به عهده دارد، دیپلمات است. دیپلمات مولفه‌های قدرت ملی را به منافع ملی، به حیثیت ملی و به حتی امنیت ملی تبدیل می‌کند. ما این بازوی قدرتمند را هم در این دوره

نیست همراه با نتیجه باشد، احتمال قربانی شدنش هم خیلی زیاد است. آنجا جمع‌بندی ما سه نفر این بود که این عرصه خطرناکی است، احتمال شکست، احتمال بی‌آبرویی، حتی احتمال قربانی شدن وجود دارد؛ با این جمع‌بندی تصمیم گرفتیم که بمانیم، تصمیم گرفتیم که برویم داخل مذاکره، چون احساس می‌کردیم این کار برای کشور یک ضرورت است. یک کسی باید این کار را انجام می‌داد، باید کشور را از این گردنه سخت عبور داد، فرماندهی بارهبری است ولی یک کسی باید برود روی مین تا این معبر باز شود. یک کسی باید آبرویش را دستش می‌گرفت و به میدان می‌آمد تا این راه باز شود. ما در آن جلسه به این جمع‌بندی رسیدیم که آبروی ما ممکن است در خطر باشد، بلکه به این نتیجه رسیدیم که آبروی ما حتماً خواهد رفت و نهایتاً قربانی منافع کشور خواهیم شد. با این جمع‌بندی تصمیم گرفتیم وارد شویم. ولی خدا کمک کرد و الحمدلله نتیجه خوب بود. هم انرژی هسته‌ای تثبیت شد، هم تحریم‌های هسته‌ای برداشته شد، هم اصول حفظ شد و هم کشور به قدرت و اقتدار منطقه‌ای و بین‌المللی خود با قوت بیشتری ادامه داد. ▶

سید محمد حسن خامنه‌ای



- من راست هستم منتها ولایتی هستم. قبل از اینکه راست باشم، ولایتی ام. با چپی‌ها نیستم
- آقا مظلوم نیستند، آقا در اوج قدرت هستند. الان ایشان در اوج قدرت معنوی هستند
- ما خانه و بیرون‌مان تقریباً یکی است، یعنی خیلی تفاوتی بین اخلاق داخلی و اخلاق بیرونی‌مان برخلاف خیلی‌ها نیست

روایت برادر از برادر

ما می‌رفتند، من بچه بودم و من را هم می‌بردند.

باشگاه فوتبال بود؟

▲ نخیر، باشگاه باستانی.

خانواده سیاسی هم بودید از همان اول؟

▲ خانواده سیاسی که قطعاً.

از چه وقت شروع شد؟

▲ من از وقتی که یادم می‌آید. من همه جا گفتم، برای پدرم مبارزه علنی نبود، اما بالاخره با رژیم گذشته و زمان پهلوی، هیچ همخوانی و همراهی نداشت. ابوی، پدر بزرگ ما، شوهر عمه که شیخ محمد خیابانی شوهر عمه ما بوده، بالاخره در آن خانواده خواهر ایشان، پدر ما، عمه ما و شوهرش انقلابی بوده و اعدام شده است. پدر بزرگ ما سیدهاشم نجف‌آبادی مثلاً در ۱۰ سال پیش و شاید هم بیشتر، زمان پهلوی تبعید می‌شود سمنان و تبعید می‌شود همدان. یعنی مبارز بوده که تبعید می‌شود. نمی‌دانم حالا به چه مناسبتی تبعید کردند. من نه تاریخش را می‌دانم دقیقاً و نه مشخصاتش را می‌دانم. شاید بزرگ‌ترهای من بدانند، ولی این طوری بوده است. از اول تکیه کلام مثلاً مادر ما پهلوی کور به گور شده بود، یعنی این طوری نبود که در خانه عکس شاه باشد یا اعلی حضرت باشد. اعلامیه امام بود، کتاب امام بود. پدر ما شاگرد مرحوم میرزا حسین نائینی است، صاحب الملل و النهل همان حکومت اسلامی امام به یک نوعی دیگرش، یعنی استاد ایشان جزو مبارزان و انقلابیون زمان خودش بوده است. این شاگرد هم قطعاً همین طوری می‌تواند باشد.

مبارزات سیاسی آقای‌های محترم و خودتان را یفرمایید که از چه موقع شروع شد، از چه سالی بود؟

▲ مبارزه که از اول اینها مبارز بودند.

در چه قالبی بود؟

▲ در قالب سخنرانی. اینها در گروه‌ها که نمی‌گنجیدند. حالا اخوی بزرگ را من خیلی نمی‌دانم، چون تهران بودند، ولی آقای‌گروه خودشان لیدر بودند، چون هم مدرس بودند، هم عالم بودند، هم جزو افراد مشخص بودند، از سال‌های بعد از ۴۲ در مشهد ایشان شاخص بودند، طبله فعال، جوان و سرحال و انقلابی بودند. منبر می‌رفتند، سخنرانی می‌کردند؛ حالاً نه منبرهای حرفه‌ای، همین منبرهای فصلی که طلبه‌ها می‌روند. چون منبری‌ها بعضی‌ها شغل شان منبر است، بعضی‌ها نه، برای تبلیغ می‌روند منبر. یعنی ایام محرم و صفر یا ماه رمضان، بخش تبلیغی، البته درآمد هم داشت، ولی بخش تبلیغی‌اش سنگین‌تر است و هدف‌های مشخص تری در داخلش است.

در مورد بازداشت هم می‌فرمایید؟

▲ ما از وقتی یادمان می‌آید، ایشان یا فراری بوده یا زندان بوده است. می‌رفت مثلاً زاهدان منبر، بعد می‌دیدیم او را گرفتند، خبرش از تهران می‌آمد. می‌رفت سبزواری منبر یا کاشمر بعد خبرش می‌آمد که گرفتند و بردند تهران. دانما، حالا کوتاه و زمان‌ها متفاوت بود، زمان‌ها معمولاً سه ماه، دو ماه و ۴۰ روز متفاوت بود. ایشان خودشان بهتر می‌دانند که چقدر بودند و من هم از آن موقع خیلی یادم نیست و اگر هم بگویم، خاطرات ایشان را خواندم و زندگی‌نامه‌ها را دیدم، می‌گویم، ولی خودم را هم که دیدم، این طوری بود. دانما ایشان را در خانه می‌گرفتند، می‌آمدند و از خانه پدری می‌گرفتند، بعد که ازدواج کردند، از خانه خودشان می‌گرفتند یا سردست یا از روی منبر می‌گرفتند. در اسفند ۵۲ اول من گرفتار شدم، برای من پخش اعلامیه بود و خیلی مهم نبود. اعلامیه پخش کرده بودیم، پیدا کرده بودند و درآورده بودند، کسی را گرفته بودند، به مناسبتی اسم ما آمده بود و ما را گرفتند. من را که گرفتند و بردند از اینجا، یک هفته مشهود نگه

داشتیم، اما یک جاهایی مشترک بودیم و بازی‌های خانۀ و بحث‌های خانگی، بچگی، ۱۲-۱۰ سالگی و مثلاً ایشان بزرگ‌تر بود، مثلاً ۱۴ سالش بود و من ۱۰ سالم بود. اما آقا و اخوی بزرگ به لحاظ فاصله سنی، یک حالت بزرگ‌تری هم بر من داشتند. مثلاً من را زیر بال‌شان بگیرند، یک وقت من را جایی ببرند، محبتی کنند، مسافرتی بروند و سوغاتی برای من بیاورند؛ مثلاً می‌گویم، این حالت محبت‌گونه آنها به من بود. چون فاصله سنی مان با پدرمان هم بیشتر بود، اینها حکم پدر نداشتند. هیچ کدام از برادران بزرگ‌تر ما جای پدر را نداشتند. بعضی‌ها می‌گویند فلانی جای پدرت، نه. هم فاصله سنی آن قدر نبود، هم من تا ۲۶-۳۵ سالگی که دو تا بچه داشتیم، پدر داشتیم. مادر من تا وقتی سه تا بچه داشتیم در قید حیات بودند، یعنی مردی بودم که پدر و مادر فوت کردند، نه بچه که نیازی به مراقبت داشته باشم. اما آقایان خیلی محبت داشتند. مثلاً اخوی بزرگ زمانی که سه تا برادر ایشان یعنی آقا، بنده و هادی آقا زندان کمیته مشترک با هم بودیم یا قصر بودیم، ایشان بیرون واقعاً در جهت منارفت و آمد پدر و مادر ما که می‌آمدند تهران ملاقات هر کدام از ما- که یک بار هادی آقا بود، دو بار من بودم و ملاقات می‌آمدند- همه زحمات گردن ایشان بود؛ پذیرایی، بردن، آوردن و... این یک. یا مثلاً فرض کنید برای بعد از زندان که من آمدم بیرون، آقا محبت زیاد می‌کردند چون مشهد تشریف داشتند، ایشان هر روز دیدن پدر ما می‌آمدند؛ قبل از درس یا بعد از درسی که داشتند، وقتی خانه می‌آمدند، من هم خانه بودم و مانوس می‌شدیم. یادم نمی‌رود ایشان برای دامادی من با آن فولکس‌شان شب تا ساعت ۱۱-۱۲ برای آنها می‌گذاشتند که چهار را آورده بودند دنبال شام بودند. یعنی دنبال این کارها در مراسم باشند، در رفت و آمدها باشند، برای کارها، صحبت‌ها، دخالت کنند، در واقع یک جورهایی می‌شود گفت ایشان مثلاً من را داماد کرد. البته پدر و مادر داشتیم، ولی تمام زحماتش چون آن اخوی بزرگ تهران بودند، هادی آقا هم که زندان بود، خودم هم جوان بودم، تجربه این کارها را نداشتیم، ایشان تمام زحماتی که معمول است را کشید. مثل امروز نبود و طوری دیگر بود، ولی متقبل شدند. حتی صحبت کردن با خانواده پدر خانم ما و رفت و آمدهایی که بود. حتی یادم هست در مجلس ما یک معده‌دردی داشتند که بعدها معلوم شد کیسه صفرها بوده است. از معده‌درد افتاده بودند آنجا و استراحت می‌کردند. خلاصه محبت‌هایی که ایشان نسبت به ما داشتند. مثلاً یک وقت‌هایی که باشگاه می‌رفتند، مثلاً آن وقت‌هایی که باشگاه جوان دو تا اخوی‌های بزرگ

از جناب آقای سید محمد حسن خامنه‌ای برادر محترم و کوچک‌تر رهبر معظم انقلاب تا کنون چندان مصاحبه یا اظهار نظر رسانه‌ای دیده یا شنیده نشده بود. گفتند ایشان هم‌زمان با رهبر انقلاب و دیگر برادرشان در زندان کمیته مشترک بوده‌اند. گفتند ایشان به دلیل مانوس بودن با برادر شریفشان ناگفته‌های زیادی دارد از سبک زندگی اندیشه‌سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایشان. همه اینها موجب شد تا راهی مشهد مقدس شوم و با او در یک گفت‌وگوی طولانی از ناشنیده‌های زندگی رهبر انقلاب بیروسم. مانند همه اعضای بیت شریف رهبری، ایشان نیز با داشتند از اینکه برخی مسائل را مطرح کنند. آنچه از این مصاحبه منتشر شده حاصل بخش‌هایی از این گفت‌وگو است. از ایشان که وقت شریفشان را برای این گفت‌وگو اختصاص داده‌اند کمال تشکر را داریم.

بنای ما این است که گفت‌وگویی با حضرت عالی در مورد برادر بزرگوارتان داشته باشیم. شما خیلی کم تا به حال سخن گفته‌اید. قطعاً ناگفته‌هایی دارید که دانستنش جذاب و خواندنی است.

▲ اگر شما دقت کرده باشید در احوالات اخوی بزرگ، هادی آقا و من هیچ وقت نگفتیم برادرمان این طوری گفته‌اند، برادرمان آن طوری می‌گوید. برادران آقای هاشمی گفتند، بچه‌های آقای هاشمی گفتند، ایشان بچه‌هایشان هم نگفته‌اند. بنابراین این مشی ما نیست. ما خانه و بیرون مان تقریباً یکی است، یعنی خیلی تفاوتی بین اخلاق داخلی و اخلاق بیرونی مان برخلاف خیلی‌ها نیست. یعنی اندرونی و بیرونی مان یکی است، واقعاً هم یکی بوده، ما همیشه بیرونی مان جلوه‌اش

آقای‌گروه خودشان لیدر بودند، چون هم مدرس بودند، هم عالم بودند، هم جزو افراد مشخص بودند، از سال‌های بعد از ۴۲ در مشهد ایشان شاخص بودند، طبله فعال، جوان و سرحال و انقلابی بودند. منبر می‌رفتند، سخنرانی می‌کردند؛ حالاً نه منبرهای حرفه‌ای، همین منبرهای فصلی که طلبه‌ها می‌روند

بیشتر از اندرونی مان بوده است. اینها یک چیزهای قدیمی است که می‌گفتند فلانی در اندرونی‌اش فرش دستی دارد، در بیرونی‌اش گلیم می‌اندازد. من یادم هست ما در اندرونی مان فرش دستی بود، در بیرونی مان هم فرش دستی بود، منتها هر دو از این فرش‌های خیلی ارزان قیمت، منتری، زرعی، نه مقاتی و گره‌ای.

بله، همین طور بوده و ما هم این حس را همیشه داشته‌ایم در مورد حضرت آقا. اگر اجازه دهید گفت‌وگوراز خانواده شروع کنیم.

▲ پدر ما داماد مرحوم سیدهاشم نجف‌آبادی بود. مادر ما چهار پسر داشت و یک دختر. دو تا پسر بزرگ اخوان بزرگوار آقای سید محمد آقا، سیدعلی آقا، بین این دو خواهرمان که همسر شیخ علی تهرانی بود، بعد هادی آقا و بعد من. اخوی بزرگ متولد ۱۳۱۵ هجری، آقا ۱۳۱۸ هجری، خواهرمان ۱۳۲۱ است، هادی آقا ۱۳۲۶ است و من ۱۳۳۰ هستم. من بچه ۵۸ سالگی پدرم هستم، یعنی در واقع رو به پیری بوده است. من از آنها که یادم نمی‌آید، چون از کوچک‌ترین شان شش سال فاصله داشتیم، بنابراین خیلی نمی‌توانم خاطرات گذشته آنها را بگویم، اما می‌دانم که مکتبی که اینها رفتند، همان مدرسه‌ای که رفتند، مدرسه دارالتعلیم دیانتی بود که من هم یکی، دو، سه سال آنجا رفتم که آقای تدین نامی مدیرش بود. آقا آنجا رفتند، اخوان دیگر آنجا رفتند و بعد دبستان رفتند. احتمالاً یا از همان سنین طلبه شدند که من آن سنین را یادم نیست.

با کدام یک از این اخوان بزرگوار شما بیشتر اخت بودید؟

▲ من به لحاظ ته‌تاری بودن، عزیز در دانه همه‌شان بودم. الان هم احساس می‌کنم آقایان عنایت ویژه به من دارند. این اعتقاد من است، حس من این است که هم اخوی بزرگ و هم آقا، هادی آقا یک جور، حالا آقا هادی شاید کمتر، خواهرمان یک جور و دیگران این یک مساله، مساله دیگری که هست، فاصله سنی ما، رعایت کوچک‌تر و بزرگ‌تر؛ مثلاً من با هادی آقا در واقع یک حالت همبازی شبه‌همبازی داشتیم گرچه چند سال فاصله سنی با هم



◀ آقا هیج تفاوتی با قبل از رهبری شان نکرده‌اند

دارند می‌برند یا چشم بسته، دیدم آنجای قبلی نیست. بعد که ایستادم، گفت: آخوندی؟ گفتم نه، به آن نگاهیان گفت مرتبکه، قدش را نمی‌فهمی، او قدش از این بلندتر است. راست هم می‌گفت. ایشان ما را برگرداند و به خیر گذشت، یعنی کتک مفتی نخوردیم. حالا خودمان برای خودمان می‌خوریم، اقالا یک اجری داشت، ولی به جای ایشان هیچ اجری نداشت. (خنده). یک بیژن آژنگ خامنه‌ای اعدام شده بود. او کمونیست بود. آن خامنه‌ای او را به من چسباند بودند. بیرون بعدا شایع شده بود که حسن را اعدام کرده‌اند. اصلا ما اعدامی که هیچی، کشیده بخور هم نبودیم. یک عدد در تهران کشیده به من زدند، چون کاری با ما داشتند، ولی بی خودی نگه داشته بودند. البته خوب نیست می‌گویم نزدند، ما می‌گوییم نزدند، شما یک وقتی چیزی شد، بگوئید زده‌اند. چون من از این آپولو خیلی تعریف می‌کردم، یک وقت همه فکر می‌کردند من را آپولو بردن. گفتم نه بابا، آن قدر آن کسانی که بردند آپولو تعریف درست کردند که من این آپولو را وقتی بعد از انقلاب همین چند سال پیش رفتم بازدید کمیته مشترک و دیدم، گفتم همین است. فقط به این بزرگی نمی‌دانستم، فکر می‌کردم کوچک تر باشد. بردند قصر، ما را در قصر هفته‌ای یک بار می‌بردند حمام. در راه حمام که می‌بردند، هادی آقا ایستاده بود. فکر کنم من عینک نداشتم. خیلی دقیق تشخیص نمی‌دادم که ایشان هادی آقا است. از داخل بند اینها رد می‌شدیم و ما را می‌بردند حمام. ما بند یک و هفت بودیم، آنها بند چهار و شش بودند. از وسط بند چهار ما را می‌بردند. یک حمام بیشتر نبود. حاج آقا ایستاده بود. چون من از کمیته خبرش را داشتم که هست، اینجا می‌دانستم قصر است. نگاه کردم و دیدم، آدمم که حرف بزنم، نمی‌شد. با حرکات دهان گفت فلانی را گرفته‌اند. به اسم کوچک آقا را گفت و با لب خوانی من فهمیدم گرفتند. بعد هم که یک ماه تا ۲۰ روز بعد فهمیدند که من قصر هستم و اخوی بزرگ آمدند ملاقات من، فهمیدند که او هم اینجاست. کمیته مشترک هم بودیم، گفتند به من. حالا یادم نیست، به نظرم اخوی بزرگ آمده بود ملاقات من یک بار، ایشان گفت فلانی هم اینجاست.

یعنی حضرت آقا هم آنجا بودند؟

▲ بله. منتها حاج آقا بند یک یا دو بود، بعد آوردند بند پنج و بعد بند شش که من ایشان را ندیده بودم. اصلا بند پنج احتمالا نبود، ولی بند شش بود. ولی بند شش که یک بار رفته بودیم آنجا چای بدهیم، چون سابقه مان زیاد بود در کمیته مشترک، یک مقدار نگهبانان اطمینان داشتند. جای را دادند که ببریم، من چای را که بردم، مرحوم شریعتی سلول ۹ یا ۶ بود. یک سلولی بود که درش باز بود. فلاکس را گذاشت بیرون، من پر کردم، همین طوری که داشتم پر می‌کردم، گفتم دکتر سلام، من حسن خامنه‌ای هستم. گفت عجب، حال تان چطور است، همین طور نگهبان هم داشت نگاه می‌کرد. بعد چای سلول سه را که می‌ریختم، گفتم که حاج آقا اینجاست؟ گفتند نه، بردند قصر. نمی‌شد خیلی بلند حرف زد.

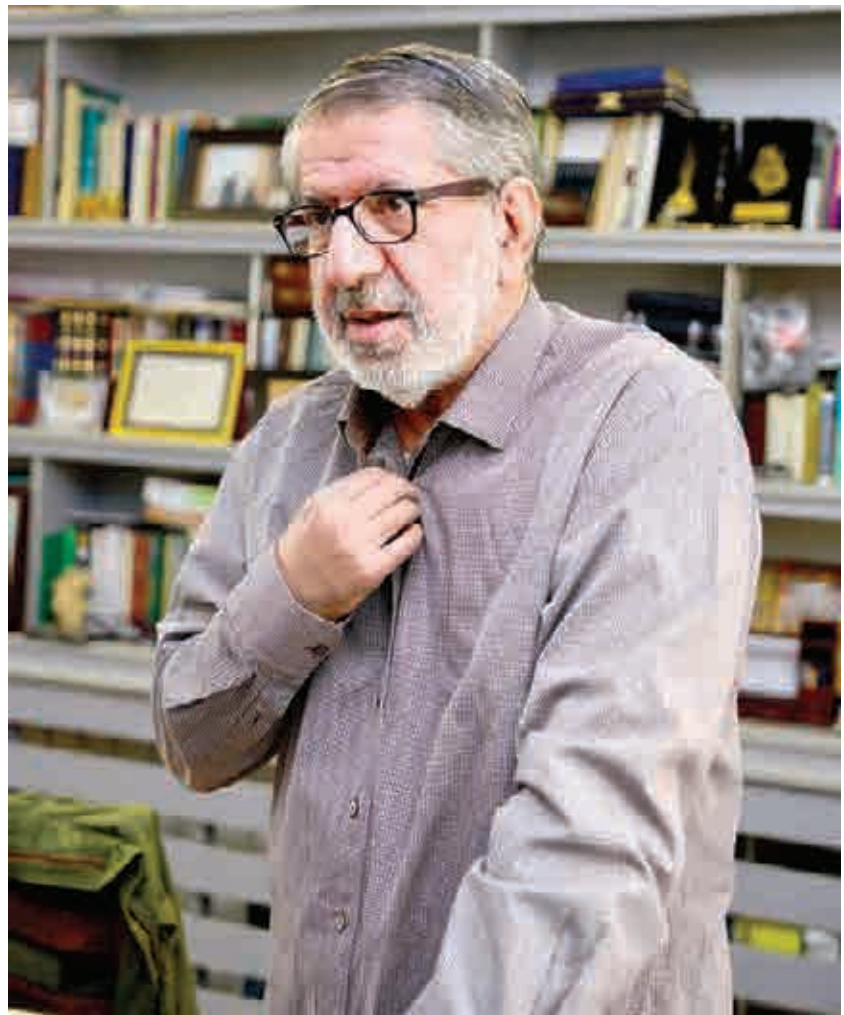
بعد رفتید قصر؟

خیلی مجال نمی‌دادم. گفتم زنده که زدند، می‌خواست اعتراض کند، به ما چه. من آنجا به سه نفر اعتماد داشتم. یکی همین هم‌پرورده‌ام بود که رفیق مشهدی بودیم، یکی همین آقای مرتضی نبوی که یک مدت کوتاهی در سلول ما آمد در کمیته مشترک، یکی هم شهید ذوالانوار که جزو آن ۹ نفری بود که تهرانی ترورشان کرده بود. با شهید ذوالانوار مرتبط نبودم، اما اطمینان داشتم، چون می‌دانستم چریک مسلمان است و رفتارهایش را هم می‌دانستم. آقای نبوی را هم که نمی‌شناختم، اما منش او را، قرآنی بودنش را و اینها را یادم هست. یک آیه هم ما یاد گرفتیم و حفظ هستیم، آن را هم ایشان به من یاد داد. به‌رغم اینکه اصلا به او نمی‌آمد به تیبش، ولی خیلی داغ، خیلی انقلابی، خیلی پرحرارت و هنوز هم الحمدلله آن روحیه را ایشان حفظ کرده و خیلی هم خاکی، الان هم باتوجه به اینکه خیلی مقامات عالی‌ای هم دارد در مملکت و از قبل داشته، خیلی خاکی است. ما اگر یک وقتی راننده استاندار بشویم، تا ۵۰ سال خودمان را می‌گیریم برای مردم، ولی او نه، وزیر بوده، الان عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام است و خیلی آدم معتبر و متقی است. منظورم این است که حاج آقا ما را یک بار بردند اشتباهی و دیدم اتاقم عوض می‌شود و جایی که

داشتند، بعد بردند تهران. با پرورده خودم، با آنکه قبل از من گرفته بودند. آقای رضاتوکلی که الان هم ادویه فروش و عطار است پایین همین خیابان او هم بود. من را گرفتند و بردند و چند شلاق زدند و یک چیزهایی پرسیدند و بازجویی کردند؛ همان یک شب، ولی بعدش خبر خاصی دیگر نبود. یک هفته هم نگه داشتند، یکی دو بار بازجویی کردند و با ایشان بردند تهران؛ با قطار رفتیم تهران. ما را یکسره بردند کمیته مشترک که عکس ما الان در کمیته مشترک، وجود دارد. آن عکسی که با ریش است. آن عکس برای کمیته مشترک است که بلوز یقه بسته‌ای دارم، چون زمستان بود. من آنجا بودم و اواخر اسفند یا اوایل فروردین بود که دیدم یک برکه آوردند در سلول، برکه قرار بازداشت بود. من یادم نمی‌آید خودم برای خودم امضا کرده باشم. آوردند و نگاه کردم، دیدم هادی آقا است. نگاهیان آوردند در و در را باز کرد و گفت امضا کن. گفتم این من نیستم، اشتباه آوردید. نگاه کردم و دیدم هادی آقا است. هادی حسینی خامنه‌ای. گفتم این من نیستم، برد. فهمیدیم حاج آقا را هم گرفته‌اند. حاج آقا بند یک و دو بودند، من را از اول آوردند بند پنج، طبقه سوم، بند پنج، سلول پنج که الان هم است. گذشت تقریباً هفت، هشت، ده ماهی گذشت. یکی از بچه‌ها می‌گفت دیروز، پرپر روز آقای غفاری را بردند آنجا، مریض شده بود، شکنجه شده بود، بردند بیمارستان که مداوا شود. بعد آنجا گذشت، من را بردند قصر.

شما اصلا آقا هادی را آنجا ندیدید؟

▲ نه، امکانش نبود. البته خبرش را داشتم. یک بار دیگر من را اشتباهی بردند به جای او بازجویی کنند که شانس آوردم، چون او را می‌زدند، من را نزنده بودند. او را می‌زدند و خیلی هم شکنجه کرده بودند، خبر داشتم. یک هم سلولی مارکیسیست داشت ایشان، مهندس بود، دانشجو بود، فنی بود. این را آورده بودند پیش ما، من را شناخت، گفت تو فلانی هستی، گفتم بله. گفت حاج آقا را خیلی زدند. ما هم چون آنجا به همه مشکوک بودیم،



وقتی خدمت آقای رسم، تا ایشان سوال نکنند، من جواب نمی‌دهم. من شروع کننده و حرف‌زننده نیستم. اگر به صورت استثنای یک مطلبی را در ذهنم پرورانده باشم، آن هم موقعیت دارد. حالا احساسم چیست، یک احساس درونی است که از بیجگی این گونه بودم. من با خوانم که همه‌شان محترم هستند و همه‌شان برای من عزیز هستند، رفاقت نتوانستم بکنم هیچ وقت. آقا و اخوی بزرگ با هم رفیق هستند، غیر از برادری، هم حجره هستند، طلبه بوده‌اند، با هم بودند، می‌رفتند، می‌آمدند، گداه‌هایشان با آنها بود. هادی آقا با آنها رفاقت ندارد، یعنی همنشین نبوده، نشست و برخاست نداشته، به دلایل خودش. من به دلیل فاصله سنی ام. بعضی از رفقای من با هادی آقا رفیق هستند. من لطیفه تعریف کنم، هادی آقا نمی‌خندد، ولی همان لطیفه را من برای رفیق‌هایم تعریف کنم، آنها تعریف می‌کنند، خنک تر، می‌خندد، چون قرار است روی برادرش به او باز نشود. من هم اینها را می‌دانم و خودشان هم می‌دانند. من خدمت آقا که می‌رسم، هرچه مسن تر شدم، چون عقلم بیشتر شده، به مشکلات ایشان، به مسائل و درگیری‌های ایشان بیشتر واقف هستم، بنابراین برای ایشان حاضر نیستم مزاحمت ایجاد کنم، حتی مثلا یک وقتی اصرار

ایشان یک کلمه را روی ربا نگفته تا حالا. به نظر من فردی هستند که حرف دلش را در هر جایی مطلبی لازم بدانید می‌گویند، یعنی لازم باشد بگویند می‌گویند، هیچ ملاحظه‌ای هم ندارند. این برای امروز هم نیست، قدیم هم همین طور بود. هر حرفی هم که می‌زنند، اعتقادشان است ایشان

می‌کنند که حتما برویم دیدن آقا، می‌گویم من آقا را در تلویزیون دیدم. برویم خانه، مزاحمت است. چون آقا مقید است، وقتی می‌رویم، تشریف می‌آورند و می‌نشینند روی صندلی، ما هم می‌نشینیم روی صندلی، نیم ساعت، سه ربع، کمتر، بیشتر، باید ایشان بنشینند. حرفی هم می‌زنند، ما هم استفاده می‌کنیم، ولی من می‌دانم، خب ایشان خسته است. صبح مثلا دو، سه ساعت جلسه داشتند، سه ساعت ملاقاتی داشتند، چهار تا ملاقاتی داشتند، مطالعه داشتند. درس دارند. حالا هم که در حسینیه درس خارج می‌دهند، خب آنها هم مطالعه دارد، زحمت دارد، حوصله می‌خواهد، باید فکر آزاد باشد. خب جوان‌ها اینها را نمی‌دانند و فقط می‌گویند برویم آقا را ببینیم.

شما فرمودید که من سوال نمی‌کنم، حضرت آقا بیشتر طرح موضوع می‌کنند.

▲ آخر حضور ما دوفری هم کمتر اتفاق افتاده است. دوفری هم قرار نیست اتفاقی بیفتد، بچه‌هایم هستند، زنم هست، پسر هست، دختر هست، دامادم است.

بیشتر با چه محوری صحبت می‌کنند؟ مثلا فرهنگی صحبت می‌کنند، اجتماعی صحبت می‌کنند، سیاسی صحبت می‌کنند، فامیلی صحبت می‌کنند؟

▲ خیلی کلاسه خاصی ندارد، ایشان بنا به مقتضیات آن زمان صحبت می‌کنند، اما آن چیزهایی که مربوط به کار است، مربوط به مملکت است یا مثلا گله‌مندی‌هایی که از افراد وجود دارد. مثلا فلان رئیس جمهور، فلان وزیر یا چیزهایی اینطوری که وجود دارد، موضوعات مملکتی را اگر کسی مطرح کند، یک

انسی که قدیم داشتند را دارند. یعنی همه با ایشان، با وجود آن فاصله‌ای که هست- می‌دانید که فاصله‌ها بیشتر شده- اما این فاصله با رفتار و منش ایشان به صفر می‌رسد. ایشان خیلی صمیمی با حافظه خوب به یادآوری گذشته می‌نشینند، صحبت می‌کنند، دل می‌دهند، صمیمیت به خرج می‌دهند. اینها نکاتی است که کمتر کسی ممکن است در این مقامات انجام دهد.

الان روابط بین اخوی‌ها چطور است؟ خوب است.

همان روابط گذشته را دارند؟

▲ بله، روابط برادرانه است. می‌روند، دعوت می‌کنند، ماه رمضان با یک افطاری ایشان خودشان را موظف کرده‌اند که حتما افطاری دهند. کسی هم توقعی ندارد، ولی حتما این افطاری را می‌دهند. مردانه یا یک وقتی امکانش را داشته باشند زانه هم است، اما اگر نباشد مردانه است. فامیل‌ها؛ برادرزاده‌ها، برادرها. حالا بعضی مواقع اخوان می‌روند، بعضی مواقع‌ها اخوان نمی‌روند که آنها هم گرفتاری‌های خودشان را دارند. بچه‌ها، جوان‌ها، داماد خواهر، داماد برادر، داماد این برادر، عروس آن برادر، همه می‌روند.

روابط‌شان با آقا زاده‌ها هم خیلی جالب است.

▲ من از نزدیک زیاد ندیدم. همین چیزی که بیرون می‌آید و ما می‌بینیم، به نظرم خیلی تفاوت دارد با آقا زاده‌های مثلا دیگر مسئولان و شخصیت‌ها و این نظر من است.

شما خودتان خیلی اهل فیلم و هنر هستید؟

▲ بله.

سینما را دوست دارید؟

▲ سینما را دوست ندارم، ولی بدم نمی‌آید، یعنی مخالفتی ندارم.

فیلم زیاد می‌بینید؟

▲ الان نه.

قبلا زیاد می‌دیدید؟

▲ تقریبا.

از چه سالی علاقه داشتید که فیلم ببینید؟

▲ از سال ۱۳۴۶.

چه فیلم‌هایی بیشتر دوست داشتید ببینید؟

▲ همه چیز. قبل از انقلاب که همه چیز می‌دیدم؛ البته تا سال ۵۲-۵۱ بود که یک مقدار کمتر شد و تقریبا نرفتم دیگر. بعد از زندانم هم که خیلی زاهد شده بودم، نمی‌رفتم. بد هم بود، آن وقت‌ها گناه داشت سینما رفتن. من گناه می‌کردم، یعنی کار بدی می‌کردم اگر می‌رفتم، اما این کار بد زمینه‌های علائق من را فراهم کرد برای اینکه مثلا سری داشته باشم، آشنایی‌ای داشته باشم در هنر.

این خانواده محترم همان قدر که سیاسی بوده، به نظرم خیلی هم اهل فرهنگ است. یعنی حضرت آقا که خودشان هم خیلی فیلم می‌بینند، هم رمان می‌خوانند، هم خیلی کتاب می‌خوانند.

▲ همه همین طور هستند.

شما هم مثل حضرت آقا خیلی کتاب دوست دارید، یعنی می‌خوانید و وقت می‌گذارید برای کتاب؟

▲ متاسفانه به آن شدت و به آن اهمیت نه، ولی کتاب می‌خوانم.

می‌دانید آقا علاقه‌شان در کتاب و سینما در چه حوزه‌ای است؟

▲ نه.

پیش هم می‌نشینید، صحبت فیلم یا کتاب هم می‌کنید؟

▲ بگذارید من موضوع را نسبت به آقا بگویم. من

▲ بردن مان قصر.

تا چه سالی؟

▲ سال نه، به ماه بگویند. من تمام محکومیتم یک سال شد.

آن تاریخ را بفرمایید.

▲ اسفند ۵۳ تمام شد. یک سال زندان رفتیم.

بعد تشریف بردید مشهد؟

▲ بله؛ آمدم مشهد.

حضرت آقا؟

▲ آقا هم آزاد شدند و بعد یادم نیست.

بعد از انقلاب همچنان مشهد تشریف داشتید؟

▲ سال ۵۶ معلم مدرسه راهنمایی شدم تا ۵۷. فروردین ۵۷ من را به دلیل همان سابقه‌ای که داشتم، اخراج کردند. قانونی نه، یعنی جلوی من را گرفتند، پولم را دادند و گفتند خوش آمدی. آمدم بیرون، دوم اسفند ۵۷ رفته آموزش و پرورش ابلاغ گرفتم، استخدام نشدم، ابلاغم را گرفتم، مثل معلمی که معلق بوده، ابلاغم را گرفتم و رفتم در مدرسه خدمت کردم. انقلاب که پیروز شد، من معلم بودم، یعنی بلافاصله معلم شدم، سر کلاس بودم، مربی پرورشی بودم.

همچنان روابط با حضرت آقا برقرار بود؟ یعنی رفت و آمد داشتید؟

▲ ایشان تهران بودند. می‌رفتیم و می‌آمدیم. رابطه‌ها رابطه برادری است، الان هم هست، منتها الان ایشان گرفتار هستند، من مشهد هستم، هر چند ماه یک بار ممکن است همدیگر را ببینیم. یا روزی که من فرصت دارم، تهران هستم و بروم، ایشان خسته است، گرفتار است؛ نه اینکه وقت نمی‌دهند، می‌گویند، می‌گویند اگر می‌شود پس فردا بیاید. خب من پس فردا می‌روم مشهد و نمی‌روم. این طوری است. قرار می‌گذاریم. مشهد هم همین طوری است.

محدودتر شد به جهت فاصله‌ای که وجود داشت؟

▲ بله، هم فاصله مکانی و هم اینکه ایشان بیکار که نبود. اولش که شورای انقلاب بود، حالا آن وقت‌ها بیشتر تهران که می‌رفتم، می‌رفتم منزل ایشان، ولی بعدها محدودتر شدیم. ایشان ریاست جمهوری بود، نمی‌توانستیم برویم، گیر و دارش بیشتر بود؛ البته می‌رفتیم، نه اینکه نمی‌رفتیم. ولی این طوری نبود که برویم در خانه زنگ بزینم، معطلی داشت و شاید معطلی‌اش برای ما سخت بود. من هر وقت تهران می‌رفتم، سه تا برادر داشتند، خانه هر کدامشان یک شب می‌رفتیم. از برادر بزرگ می‌رفتم تا هادی آقا هر شب می‌رفتم خانه یکی از آنها؛ تا این اواخر. بعد هم که خودم تهران زندگی کردم، تهران خانه داشتیم، زندگی داشتیم، مثل میهمانی؛ آنها می‌آمدند، ما می‌رفتیم، بچه‌هایشان، خانواده، مجالسی که داشتیم، در مجموع با هم رفت و آمد داشتیم.

حضرت آقا در این روابط فامیلی چطور هستند؟

▲ بسیار صمیمی.

الان این مشغله بزرگی که ایشان دارند، باعث شده که نباشند؟

▲ دور نیستند. ایشان مقید هستند و هر وقت مشهد تشریف می‌آورند، فامیل مادری یا پدری یا خانواده‌شان را می‌بینند. حالا بستگی دارد، یک وقت فرصت‌شان بیشتر است، در دو نوبت، یعنی یک مقدار مفصل تر، یک وقت ادغام می‌شود. همه با هم، فامیل، همه می‌روند. اسم می‌دهند و می‌روند در باغ ملک‌آباد و می‌نشینیم و یک ناهار می‌دهند. ما را تک تک با اسم کوچک، با مشخصات می‌برند خانم‌ها هم می‌روند. البته خانم‌های محرم‌شان، مثلا خواهرزاده‌ها، خاله‌ها یا مثلا فرض کنید نوه‌های برادر، برادر زن‌ها، بچه‌های برادر زن، با همه اینها همان

توضیحی می‌دهند، ولی خیلی باز نمی‌کنند قضا یا را، دلیلی هم ندارد.

برای ارشاد سیاسی در خانواده صحبت نمی‌کنند؟

▲ منش ایشان ارشاد سیاسی است. ایشان وجودش ارشاد است.

مثلا به عنوان تذکر؟

▲ اگر لازم بداند بله، حتی پیغامی مثلا.

پس مراقبت می‌کنند؟

▲ بله. من خودم برای همین مراقبم، وگرنه من باید خیلی شلنگ و تخته بیشتری می‌انداختم. شما من را جایی ندیدید. شما (خطاب به یکی از حاضران در جلسه مصاحبه) مشهدی هستید؟

بله.

▲ چقدر من را دیدی؟

اصلا ندیدم.

▲ من شش سال مدیرکل ارشاد بودم، حداقل تمام این هتل‌ها زیر نظر من بوده، تمام این میراث فرهنگی‌ها زیر نظر من بوده، سینماها و تئاترها زیر نظر من بوده؛ الان هم همین طور است. خیلی بازاری نیستم، خیلی هم خوشم نمی‌آید منزوی باشم. اینها ملاحظاتی است. هیچ وقت من برای برادر، برای برادرهایم نگفتم نظر ایشان این است. یا یک وقت حرف خصوصی‌ای که ایشان زده باشند، بروم به عنوان یک امتیاز که من می‌دانم و شما نمی‌دانید، بگویم. خوب پز است اینها، اینها خیلی پز دارد. یارو ارثی بدنش این جور فلج است، می‌گوید ساواک گرفته ما را این طوری کرده است. یارو عصا دستش می‌گیرد، کمرش درد می‌کند، می‌گوید این طوری شده است. مثل امیر جعفری بود در فیلم میوه ممنوعه، آب می‌خواست می‌گفت خدا لعنت کند صدام را، یعنی من شیمیایی شدم. آقا هم از ناراحتی هایشان، از مشکلات زندان و اینها تا حالا صحبت خواستی به آن معنا به عنوان یک امتیاز نکردند، با اینکه ایشان خیلی زندان رفت. هادی آقا ۱۴ سالش بود زندان رفت. در خیابان پاسداران دیدید ساختمان دارند می‌سازند پشت دارایی؟ آن زندان مشهود بود، حدود ۶۰ سال قبل. اسمش خیابان زندان است. شما به قدیمی‌ها بگویید یا به تا کسی‌ها بگویید خیابان زندان، شما را می‌برد آنجا که الان شده خیابان پاسداران که قبلا جم بود. حاج آقا ۱۴ سالش بود، با یکی دیگر بعد از خرداد ۴۲ در مسجد گوهر شاد بین دو نماز

آقای نکته‌ای را به من گفتند، به من گفتند من خرید شیرینی را در خانه حذف کردم. ایشان معمولا میوه دیدارهایشان دو رقم بیشتر نیست. حتی اینجا که پذیرایی می‌کنند، دو رقم است، سه رقم نیست. غذا هم یک رقم؛ یک خورش

مغرب و عشاء به آن آدم‌هایی که آنجا نماز می‌خواندند، در جمعیت یک‌دفعه بلند می‌شد، یکی از این‌ور و یکی از آن طرف یک چیزی راجع به امام به اسم می‌گفتند؛ آن وقت همه می‌گفتند آقای خ. مناسک می‌گفتند مثلا آیت‌الله فلان، آیت‌الله فلان، آقای خ، آیت‌الله فلان، مثلا حاج آقای و اسامی مستعار؛ حالا بستگی داشت به معرفت‌شان، نظر فقهی امام را می‌گفتند. دعا می‌کردند امام را، چون اینها یکی، دو بار، یا شاید یک‌بار گرفته بود و زیر سن قانون چون بود، برده بودند زندان کودکان. نمی‌دانم ۴۰ روز یا سه، چهار ماه ایشان را نگه داشتند. این اولین زندان هادی آقا بود.

شماره چه بره‌ای خیلی دل‌تان برای آقا سوخت و احساس کردید خیلی مظلوم شدند؟

▲ آقا مظلوم نیستند. گفتند من مظلوم نیستم، نگویند این را.

کجا احساس کردید خیلی به ایشان اجحاف شده است؟

▲ اجحاف هم نشده، بی‌معرفتی کردند، خب بی‌معرفتی را هر آدم بی‌معرفتی ممکن است انجام دهد. آقا مظلوم نیستند، آقا در اوج قدرت هستند. الان ایشان در اوج قدرت معنوی هستند. یک وقتی یکی آمد دفتر ما در تهران نشست، گفت حاجی چه وضعیت است، فلان و... گفتیم آن قدر زیر و بر می‌کنی، این مملکت صاحب دارد. خدا شاهد است حداقل آنجا را روی اعتقاد گفتیم، ممکن است الان تظاهر کنیم، ولی آنجا با اعتقاد گفتیم. گفتیم این مملکت صاحب دارد، صاحبش هم امام زمان (عج) است. ما لیاقت نداریم، اما او معرفت دارد. مملکت ما را دارد اداره می‌کند. خدا و کیلی من این را خیلی جاها گفتیم و همه هم می‌دانند و چیزی نیست که من بگویم. این مملکت در انقلاب پیروز شد، بعد از چند روز غائله کردستان، گرگان،

گنبد، خوزستان، تبریز، هر کدام اینها یک مملکت را چپه می‌کنند. کودتا، حمله طبس، بنی‌صدر، غائله مرحوم شریعتمدار، دعوی انجمن‌های فلان و فلان، جنگ، جنگ هم هشت سال. ۳۳ روزش یک مملکت را نابود می‌کند، ۲۰ روز جنگ، یک هفته جنگ نابود می‌کند، دو سالش نابود می‌کند، پنج سالش نابود می‌کند، هشت سالش هیچ طوری نشد. یک وجب، یک سانت از خاکمان را ندادیم. اینها خیلی مهم است. امام فوت کرد، هیچ حرکتی انجام نشد. من روزی که امام فوت کردند، شب خبر داشتند که مریض هستند و بیمارستان و دعا و اینها. رادیوی من صبح خاموش بود، رفته اداره ارشاد، نشستم، رادیو گفت. رادیو را روشن کردم، ساعت هفت و نیم بود. مادرم خدا بیامرز زنگ زد. گفت ننه تسلیت. با همین تعبیر. من واقعا دلم نمی‌آمد صندلی ام را ترک کنم. نمی‌دانستم من بلند شوم، چه می‌شود. آسمان به زمین آمده دیگر، امام مرده دیگر، مملکت صاحب ندارد. امروز سیزده بود، فردایش مجلس خبرگان تشکیل شد با آن مکافات، با آن مسائل و با آن بحث‌هایی که شهره خاص و عام بود. رهبر انتخاب شد، از پس فردایش مملکت هم قانون داشت و هم رهبر داشت. چند روز بعد هم رئیس‌جمهور تعیین شد. یعنی مثل اینکه شما حساب کنید یک وقتی آقا راجع به مرگ این مثال را می‌زدند. یعنی کسی که می‌میرد، اگر آدم درست و درمانی باشد، مثل این است که سوار است، دارد می‌آید و می‌آید و می‌آید، می‌رسد به جوی، این جوی مرگ است. می‌پرد و می‌رود آن طرف و ادامه دارد تا ابد. یعنی مرگ و مردن هلاکت و سختی و ناراحتی نیست. مثل پریدن از روی جوی است. در واقع مملکت بعد از رحلت امام مثل پریدن از روی جوی شد، بعد روز به روز هم قوی‌تر شد. اصلا شوخی ندارد. ۴۰ روز است. ۴۰ سال مانده است دیگر، دیگر از این ناب‌تر شما می‌خواهید؟ لیبی، عراق، افغانستان، یمن، مصر؛ در همه اینها انقلاب شد، نشد؟ کو‌الان؟ الان همه در بدبختی و بیچارگی و داعش و غیرداعش و جنگ و فلان هستند. الان در ایران امنیت که داریم حالا بماند، ممکن است آدم به یک وقت یک تقی هم به توفی بخورد. مثل ترقه‌بازی بچه‌ها که چهار نفر می‌آیند در خیابان. آنها جدی هستند، برای مملکت مثل عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌بری. یارو مورچه را داشت می‌کشت، گفتند تو نشیدی که فردوسی می‌گوید میازار موری که دانه کش است. گفت خوب درست است، گفته موری که دانش کش است، این دانه دهنش نبود،



بعد مورد تحلیل هم قرار می‌گیرد از طرف اطرافیان؟

▲ نه. از من نمی‌پرسند، می‌دانند که نظر نمی‌دهم. دلیلی ندارد من نظر بدهم.

ولی خودتان همه را دنبال می‌کنید؟

▲ سعی می‌کنم دنبال کنم. مثل دیگران. آحاد مردم. عوام الناس همین است کارشان؛ نگاه می‌کنند، می‌بینند، علاقه‌مند هستند، خبر گوش می‌دهند.

اصلا سیاسی نیستید؟

▲ یعنی چی سیاسی نیستم؟

گرایش سیاسی دارید؟

▲ بله، دارم. من راست هستم منتها ولایتی هستم. قبل از اینکه راست باشم، ولایتی ام. با چپی‌ها نیستیم، با اینهایی که الان گروه اصلاح طلبی هستند، اصلاح طلب نیستیم. ذات اصولگراست. الان دیگر اصولگرا نیستیم. من و بچه‌هایم سعی می‌کنیم منش آقا را دنبال کنیم، حتی مثلا فرض کنید در دسته‌بندی‌های بیرون، قرار نمی‌گیریم. اوایل رحلت امام بود. خدمت آقا رسیدیم و گفتیم شما فرموده بودید در آن سخنرانی ۱۴ اسفندتان که بنز و اینها را مسئولان سوار نشوند. یادتان است؟ من یک چیزی گفتم، ایشان دو تا نکته را گفتند. البته به یک مناسبتی، پیش‌زمینه‌ای داشت، پیش‌زمینه‌اش هم این بود که من که رفتم تهران، قرار گذاشتم معاون اداری-مالی وزیر نفت در سال ۶۹؛ رسیدیم تهران

و از اینجا کندی که به آنجا وصل شویم، آن دوست واسطه‌مان گفت بیا پخش، بشوی قائم مقام پخش. ابلاغ ما را زدند، شدم قائم مقام شرکت ملی پخش فرآورده‌های نفتی ایران. آن وقت این شرکت پالایش پخش نبود. مدیر پالایش بود، مدیر خطوط لوله بود، شرکت پخش فرآورده‌های نفتی، یکی از شرکت‌های معروف بود؛ شدم قائم مقام آنجا. پست را برای من ایجاد کرده بودند. دزد قبلیش داشت، بعدش حذف شد. یک مدتی در یک اتاق کوچکی بودیم، بعد از آن اتاق، اتاق هیات مدیره را مدیرعامل به من داد و رفتیم با معاون مدیر بازرگانی از داخل میرداماد رفتیم میل بخیریم. یک مدل میلی خریدیم به نظر ۳۰۰-۲۰۰ هزار تومان؛ البته زیاد بود. مدل فرانسوی بود. در میرداماد می‌رفت داخل زیرزمین و خیلی جای با کالاسی بود. من گفتم می‌شود یک تغییراتی دهیم؟ گفتند بله. گفتیم اولاً من دوتایی و سه‌تایی نمی‌خواهم، من هشت تا تکی می‌خواهم، اینجا هم هشت تا تکی شما می‌بینید. هشت تا تکی می‌خواهم، شش تا هم صندلی‌اش را می‌خواهم، چهار تا هم میزهای را می‌خواهم، میز کوچولو. این طوری باشد و آماده کنید و بدهید. بعد یک پاترولی بود که من نمی‌دانستم، چون من گفته بودم که تهران ماشین ندارم، راننده می‌خواهم، راننده هم هر کاری که من بگویم است، برای سوار کردن و بردن من فقط نیست. خرید خانه‌ام را باید بکنم، چون زن من اهل خرید نیست، تهران غریبیم، جایی را نداریم، باید خرید خانه‌ام را بکنم، سرویس به خانواده من بدهد. اینها را من طی کرده بودم با واسطه‌مان که به آقای آقازاده گفته بود. دو: خانه‌سازمانی ام هم پول شارژ نمی‌دهم، چون شنیده بودم شارژ در تهران گران است. گفتیم من ۳۰-۲۰ تومان حقوق می‌گیرم، نمی‌توانم پول شارژ بدهم، پول شارژ را هم من نمی‌دهم، شما بدهید. همه اینها را پذیرفتند. روز اول که غروب بود، من را از فرودگاه تهران آوردند و بردند هتل مشهد. رفتیم آنجا و البته رفته بودم قبلش آنجا؛ با یکی از همکارهای ارشادی رفته بودیم از اینجا که او کار داشت و با هم رفتیم و گفتم بیا هتل ما و یک سوئیت برای ما گرفته بودند. برعکس همان شب سر شام برق رفت، شام را در تاریکی خوردیم و من

است، از بچه‌ها و پول و از ثروت مهم‌تر است؛ آبرو و جان، این دو عزیز است. ایشان هیچ دریغی ندارند. در نماز جمعه بعد از ۸۸ هم ایشان صراحتاً گفتند و قطعاً خلاصانه گفتند. این یک مساله. موقعی شما از همه‌جانبه فحش دادن می‌ترسید، اکشن می‌گیرید، مقابله می‌کنید، دفاع می‌کنید از خودتان چون از میزتان می‌ترسید که بگیرند؛ درست است؟ یعنی قدرت به خرج می‌دهید برای یک نفر یا شدت به خرج می‌دهید یا یک عکس‌العمل، اما وقتی برای من مهم نیست که امروز شهید شوم ایشان بارها و بارها همین اواخر هم گفتند؛ آدمی که قرار است در رختخواب بمیرد، بهتر است شهید شود. مردن در راه خدا؛ حالا من می‌گویم می‌ترسند باز هم، اما ایشان به ضرس قاطع صد درصد عقیده‌شان این است. البته آدم خودش را نمی‌رود بیندازد وسط خیابان که تیرش بزنند، خب اگر تیر بزنند، آرزوی تیر خوردن دارد، آرزوی مردن در راه خدا که شهادت است؛ آرزوی این را دارد ایشان. منتها خب اگر در راه خدمت هم آدم فوت کند، قاعدتاً این طوری نیست که حالا بگویم هرکسی شهید نشده، در این بزرگان، در این مثلاً علما، در این فقها هر کسی که الان زنده هستند با به مرگ طبیعی مرده‌اند، آدم‌های خوبی نیستند؛ نه، یکی از زیباترین مردن‌ها شهادت است. مردن در راه و خدمت هم شهادت است، مردن در حال فعالیت هم شهادت است. امام هم قطعاً عروج کرده، یعنی عروج شهادت گونه.

نگاه آقا به مردم هم خیلی جالب است.

▲ آقا مردم را قبول دارند. صاحب امر و صاحب فرمان هستند، اما مثلاً در بیم‌راحت می‌روند، در چادر زلزله نشین‌ها می‌نشینند. در همین کرمانشاه همه دیدند که ابایشان خاکی شده بود، کفششان خاکی و گلی شده بود و می‌رفتند و هیچ ابایی هم از چیزی نداشتند.

▲ اگر بخواهید شما لباستان را خاکی کنید، معلوم می‌شود، لباس اگر درست کار کنید، خاکی می‌شود. ممکن هم بود خاکی نشود. کسی چیزی نمی‌گفت چرا آقا خاکی نشده، اما خاکی شد. خاکی نکردند، خاکی شد. طبیعی است، شما از یک مسیری که بروید، لباستان خاکی می‌شود. این خلوص را شما در نظر بگیرید.

حالا نسبتشان با مردم هم خیلی جالب است.

▲ علاقه‌مندی ایشان به مردم است.

شما همه سخنرانی‌های ایشان را نگاه می‌کنید؟

▲ هرچه که بتوانم نگاه کنم، نگاه می‌کنم.

من کشتم. دانه داشته باشد، من نمی‌کشم. یعنی واقعا اینها چیزی نیست، اما سخت است. حالا شما ببینید این چیزی نیست و ما می‌بینیم چیزی نیست، اما باز هم یک لایه‌هایی دارد دیگر. این لایه‌ها آنهایی که من می‌گویم فشار و آدم دلش می‌سوزد، برای این است. ایشان در اوج قدرت است، ولی اینها هست دیگر، اینها خدشه‌هایی است دیگر.

شما به جهت اینکه خیلی خودتان تمایل نداشتید خبری باشید یا شناخته شده باشید بیشتر در جمع مردم هستید و شاید راحت‌تر. شما هم همین حس را دارید که حضرت آقا برخلاف خیلی از رهبران دنیا، رهبر همه مردم است. یعنی همه‌شان این حس را دارند که یک نفری است که می‌توانند به او اعتماد کنند، یک سکان اعتماد است. این سرمایه یا این اعتماد از کجا درآمد؟

▲ زیر و بالای ایشان یکی است. ایشان یک کلمه را روی ریا نگفته تا حالا. به نظر من فردی هستند که حرف دلش را در هر جایی طلبی لازم بدانند می‌گویند، یعنی لازم باشد بگویند می‌گویند، هیچ ملاحظه‌ای هم ندارند. این برای امروز هم نیست، قدیم هم همین طور بود. هر حرفی هم که می‌زند، اعتقادشان است ایشان. ایشان هر فرمایشی را در هر سخنرانی گفتند، تظاهر در آن نیست، این اعتقاد من است.

منظورتان بحث اخلاص ایشان است؟

▲ شما اسمش را بگذارید اخلاص.

امسال هجده‌های زیادی به ایشان وارد شد. یکی از آنها انتشار فیلم جلسه خبرگان بود.

▲ من هم در فضای مجازی دیدم.

یک بخش هست که حضرت آقا اصرار دارند قبول نکنند این پست را. حالا آن طرفی‌ها خیلی شیطنت کردند که آقا خودش، خودش را قبول ندارد. ولی از این طرف اگر نگاه کنید، نشان دهنده تقوای بالای ایشان است. این فیلم اتفاقاً خیلی به نفع حضرت آقا شد. یعنی من برداشتم این است که هرکس دید، برگشت گفت یک تواضعی دیده می‌شود.

▲ همین است که شما می‌گویید. همه اینها کار خدا

است. کسی که برای خدا فداکاری می‌کند، کار می‌کند، برای خدا از چیزی دریغ نمی‌کند مهمترینش جان و آبرو



اگر بخواهید شما لباسستان را خاکی کنید، معلوم می شود، لباس اگر درست کار کنید، خاکی می شود. ممکن هم بود خاکی نشود. کسی چیزی نمی گفت چرا آقا خاکی نشده، اما خاکی شد. خاکی نکردند، خاکی شد. طبیعی است، شما از یک مسیری که بروید، لباسستان خاکی می شود. این خلوص را شما در نظر بگیرید

خیلی احساس غربت کردم. می خواستم تهران بمانم و زن و بچه ام هم مشهود بودند. خیلی ناراحت بودم. صبح آدمم و رفته ام، چمدان را بستم، گذاشتم، ماشین آمده اداره. همان ماشینی که آمده بود، همان راننده آمد دنبال من. این شد راننده من. فردی که همراه ما بود به عنوان تشریفات، گفت حاج آقا بخشید، آقای صیفی راننده شماست. صیفی را صدا زد، گفتم ببین، شما باید خرید کنید، میوه، گوشت، نان، ماست، پنیر، کره، سیب زمینی، پیاز... گفت بلد نیستم. گفتم خانه تان چه کسی خرید می کند؟ گفت خانم من. گفتم برو یاد بگیر. اول در کاسه من می گذاشت. مثلا می گفتم برو پرتقال بخر فرض کنید. می رفت پرتقال می خرید به این گندگی. شش تا پرتقال آن وقت دو هزار تومان. کیلویی ۲۰۰ تومان بود، یک عالمه می خرید. یک روز صدایش زدم و گفتم ببین داداش، با ما بازی نکن. اول اینکه دو کیلو پرتقال بگیر، این را بگیر، آن را بگیر، این را ببر خانه ات، این را هم برای خانه ما. این را که گفتیم، با ما رفیق شد و خیلی دیگر فداکار شد، واقعا فداکار شد، امین من شد. باز نشست شد. یکی از داخل امور مالی این سندها را دیده بود و یک نامه ای نوشت. یک نامه ای به آقا نوشته بود، همان نامه را به وزیر نوشته بود و خلاصه رونوشت آن را به خود من داده بود. با اسم و امضا، امضا کرده، این شجاعتش بود. که یک کسی آمده در بخش که خدا کند برادر شما نباشد. برای شما این قدر خرج کردند، فلان کردند. می دانید که؛ بگویی کلاه بیار، سر می آورند، در ادارات این طوری است، مخصوصا در نفت. این نامه رفته بود دفتر ارتباط مردمی، یک پاراگرافش را خلاصه کرده بودند، یک پاراگرافش را فرستاده بودند خدمت آقا. آقا نوشته بودند که سید حسن خامنه ای برادر من است و لحن نامه لحن یک چیزی شبیه مغرضانه است که حدس ایشان درست بود؛ لحن، لحن بدی بود، بی ادبانه و مغرضانه متنها نامه را به ایشان نشان دهید، نوشته را به ایشان نشان دهید و بگویید مواظب رفتارشان باشد. که نامه را در پاکت کرده بودند، برای من یا دستی دادند یا حضوری دادند، یاد نیست. من در ذهنم بود اینها؛ بعدش رفته بودیم خدمت ایشان، ظهر بود که حالا این هم یک خاطره خنده داری است؛ حالا بماند. ظهر بود، ناهار خوردیم، آقا گفتند اصلا این جا استراحت کن، چهارشنبه بود، گفتم نه، باید بروم اداره. گفتند مگر اداره داشتید؟ چطور آمدید اینجا؟ این مورد؛ حالا این را داشته باشید. یک مورد هم همان ایامی بود که ایشان کیسه صفرایش را عمل کرده بود. در بیمارستان بودند ایشان، شنیدم بودم روز قبلش عمل کرده بودند، من فردایش رفتم. رفتم بیمارستان و ایستادم و رفتم نگاه کردم، سلام و علیک کردیم و احوالپرسی و آمدم بیرون. اتفاق بغل پاسدارها ننشسته بودند. نشسته با آنها گدغه کردیم، ناهار خوردیم، به یکی از آنها گفتم شما هر وقت بیدار شدند، خبر کنید من بروم خدا حافظی کنم. گفتند باشد. رفتم داخل، گفتند شما اینجا هستید؟ رفتید اداره؟ بروید اداره. مرد حساسی شما مریضی، چه کار داری به این کارها؟ دقت در اطرافیان، حفاظت از اطرافیان. به ایشان گفتم آن روزی که ناهار بودیم، گفتم شما یک مطلبی را فلان گفتید، بنز را گذاشتیم ما کنار، با جیرو سوار می شویم. با جیرو کمتر از بنز است، اما شیک تر از بنز است. ماشین ها عوض شده است. آقا گفتند من می دانستم، اینها کنار نمی گذارند، خواستم قبح قضیه را بفهمم. بنز سوار شدن برای مسئول قیامت دارد، قبیح است، زشت است. این یکی. بعد هم گفتند من هشت سال روی یک موکت رئیس جمهور بودم. نگذشت؟ گفتم چرا. رئیس جمهور بدی بودیم؟ گفتم نه، خواهش می کنم، بنابراین اگر قالی دستی باشد و چه بنز باشد.

آقای نجات هم اخیرا یک چیزهایی گفته بود؛ اخیرا هم نه، در این کلیپ های اخیر زیاد آمده است. اینها هم ایشان بود.

می گویند آقا خیلی ساده زندگی می کنند، زندگی شخصی شان، حتی در خورد و خوراک گفته بودند. یا مثلا مهمانی های خودمانی می روید، خیلی تشریفات ندارند.

▲ آقا یک نکته ای را به من گفتند، به من گفتند من خرید شیرینی را در خانه حذف کردم. ایشان معمولا میوه دیدارهایشان دو رقم بیشتر نیست. حتی اینجا که پذیرایی می کنند، دو رقم است، سه رقم نیست. غذا هم یک رقم؛ یک خورشت.

یعنی فامیلی هم که می روند؟

▲ بله، فقط یک خورشت. یعنی تجملات مطلقا. تجملات و بی تکلف بودن غیر از این نمی تواند باشد. یک وقت شما برایشان آشپزخانه تان همیشه کباب و بگرو ببند و گرم بوده، یک وقت نه، اصلا بند این چیزها نبودید. به فکر این چیزها نبودید که حالا چون ما اینجا ریاست جمهوری شدیم، باید این طوری باشد؛ نه. یعنی اصلا این قضیه نیست که ایشان تشریفات؛ یک تشریفات ویژه ای دارد برای خودش که آن تشریفات برای ایشان نیست، برای جایگاه است که آن جدا است. محافظان، خودی، بگرو ببند و حتی اتومبیل، یعنی حتی اتومبیل هم مربوط به ایشان نمی شود. ایشان همین است، ایشان همین است که می بینید. غیر از اینکه شما می بینید، همین است. یعنی سعی در اینکه حتما دمیایی فلان مدل باشد، نه. سعی در اینکه حتما مثلا فرض کنید فرش داشته باشد، نه. همین الان واقعا در خانه شان گلیم است، موکت است در کتابخانه ای که است، اندروش هم اگر پایین خانه است، آن هم همین است. ایشان میل ندارند، در آشپزخانه شان احتمالا از این صندلی های پلاستیکی است که پایین دیدید گوشه پارکینگ که من خریدم و فرستادم برایشان. خودش حاضر نبودند حتی آن را هم بخزند، چون برای شخصی شان را که نمی گویند ریاست جمهوری یا دفتر رهبری بخزند، باید از جیبشان بخرند؛ نمی خواست بخرد. یعنی صندلی اش صندلی معمولی ای است. حالا آن صندلی این طوری است که من هم تهران دارم از این صندلی های این طوری، من چهار تا از آن را دارم. همان پشت حسینیه هم که شما می بینید آن صندلی ها را می گذارند، آنها هم صندلی پلاستیکی است که برای دفتر است. میل هایشان هم میل های ساده ای است. ایشان یک نکته ای را هم گفته اند که ما مثلا روی همین میل ها، نشستیم، بلند شدیم، از زمان ریاست جمهوری تا الان، طوری شده؟ این طوری شده خیلی مهم است، این لغت طوری شده را ما باید این را بدانیم. مثلا من این طوری نشستیم، طوری شده؛ نه. من اینها را جلوی شما گذاشتم، جلوی خودم هم گذاشتم، از شما متمول تر، متمکن تر، پولدارتر اینجا ننشسته، همین طور بوده؛ به آقای آجرلو که ارادت داریم، باز هم همین است. قبلش هم که این را برای من نیاورده بودند، در آن سینی بود، پیاله های چینی داشتیم، همین ها را در آن می گذاشتم و می آوردم.

آقا هم همین طوری است. شما اگر بروید در خانه اش، احساس این را نمی کنید که خانه یک مقام درجه یک جهان اسلام، نه جهان ایران، جهان اسلام؛ آن سر دنیا ایشان مرید دارد، آن سر دنیا فلان دارد، یک این طوری بکند ایشان، هزار تا را که فلز از دستش می ریزد، اما همه اینها است، برای خودش نیست. من تهران اوایل در سال ۷۱-۷۲ فرش خریده بودم، الان فرش هایش هست. دو تا قالی سه در چهار از مشهد خریده بودم قسطی ۷۰۰ هزار تومان. مدت ها خجالت می کشیدم خانواده اخوی را دعوت کنم؛ آقا که جای خود دارد. بچه ها را دعوت کنم که بگویند عمو فرش خریده، فرش و میل. واقعا خجالت می کشیدم. احساس شرمندگی می کردم؛ البته از اینها به شما می گویم؛ آن را که داده، این را که داده، این را که داده، نرفتم بخرم مثلا.

با کدام یک از آقا زاده های رهبری بیشتر معاشرت دارید؟

▲ من با هیچ کدام به تنهایی معاشرت ندارم. آنها هر وقت می آیند، سه، چهار تایی با هم می آیند که تهران خانه مان، که دعوت کنیم، قرار بگذاریم، چه اینجا که بیایند مشهد، قرار بگذاریم و خیلی مقید هستند، خیلی احترام می کنند، خیلی محبت دارند. هر چقدر بزرگ تر باشند، درجه شان بیشتر است.

سن و سال من نرسیده که امام را در زمان حیاتش ببینم، ولی آنچه که شنیدم یا مثلا دیدم، یا مثلا خواندم در جاهای مختلف، فکر می کنم عنصر شجاعت مهم ترین چیزی است که حضرت آقا را شبیه امام می کند. مثلا، در بدترین شرایطی که همه گفتند می خواهند حمله کنند به کشورمان، حضرت آقا گفتند که غلط می کنند بزنند، نمی توانند بزنند. یا مثلا همان جمله معروفشان که خیلی هم در برهه خیلی حساسی هم گفتند که دوران بزن و درو تمام شده؛ این شجاعت انگار هر چقدر هم زمان می گذرد، خودش را بیشتر نشان می دهد.

▲ این را شما اسمش را شجاعت می توانید بگذارید، اما همان نتیجه خلوص و ایمان و یقین است. ایشان به مرحله ای به نظر من از مراحل انسانیت رسیده که «ان تصوروا الله یصبرکم و یتبأ اذما کم»؛ یعنی ایشان به این آیه ایمان دارد. ببینید، این خیلی مهم است. شما اگر مشهدی باشید، هفته ای یک بار حرم می روید. اگر در مشهد کسی را در بهشت زهرا (س) یا بهشت معصومه (س) یا بهشت رضاع (ع) قایل دور یا نزدیکی داشته باشید، سالی سه، چهار بار قبرستان می روید، مرده ها را می بینید، حال و هوای اطرافیان مرده های جدید را هم می بینید؛ دارند دفن می کنند، دارند می شورند، دارند می برند، دارند نماز می خوانند، دارند فاتحه می خوانند، دارند گریه می کنند، همه اینها را می بینید. همان لحظه ناراحت هستید. خوش به حال کسی که همان لحظه بگیرد، چون همان لحظه توبه کرده اند تمام کثافت کاری هایشان را، پایمان را می گذاریم در ماشین و می آییم به اولین پیچ نرسیده، چشممان به آلودگی شروع می شود، دهنمان به آلودگی شروع می شود. می پیچید جلویمان می گویم ای فلان، ما می آییم بیرون، یادمان می رود. ایشان به آنچه که به مرحله یقین رسیده؛ من نمی گویم کسی را دیده، من نمی گویم الهام می شود، اما با فرمول قرآنی، با فرمول اعتقادی، کسی که خدا را یاری کند، حتما یاری می شود، شک نکنید. **شما فرمودید در دوران زندان با آقا مرتضی نبوی بودید. غیر از آقا مرتضی با کدام یک از شخصیت های سیاسی حسرت و نشتر دارید؟**

▲ من آقا مرتضی را هم الان زیاد نمی بینم.

اتوبوس سوار می‌شدم، می‌رفتم سردخانه‌سام در جاده فردوسی. آنجا هیات‌مدیره بودم من. شرکت بود، یک سردخانه مشهد داشت، اهواز به ساری، من هیات‌مدیره آن شده بودم زمان شهید امیرزاده در سال ۵۹. این مختصر بود، به دلیل رفاقت‌مان با آقای امیرزاده فقط نه به دلیل تخصص. می‌رفتم آنجا، نماز می‌خواندم، ناهار می‌خوردم، یک چرت مختصری می‌زدم، کارهای سردخانه را بازدید می‌کردم، سالن‌ها را که چه دارد، موتورخانه و انبارها را نگاه می‌کردم و یک حرفی می‌زدیم و یک جلسه‌ای و تقریباً کار هر روز من بود. آن روز اینها مدام گفتند آقای خامنه‌ای نمی‌خواهد بروید سردخانه؟ گفتیم آقا چه کار دارید؟ می‌خواهم بروم. گفتند نه، پیاده شوید، برویم خانه. در واقع من را به زور پیاده کردند. من خانه پدر خانم خودم می‌نشستم در فلکه برق، میدان بسیج، پیاده شدم، اولین کوچه دست راست، کوچه گلچین. پیاده شدم و رفتم خانه، خانم من گفت این طوری شده است. حالا ساعت دو اخبار را گفته بودند، اینها شنیده بودند، رادیو را خاموش کردند که من نفهمم. نمی‌دانستند که من نمی‌دانم، من هم نمی‌دانستم. بعد به مادرم زنگ زدم و گفتم خانم چه شده؟ گفتند آره، این طور شده، فلائی این طور شده، هادی آقا دارد می‌رود تهران. هادی آقا آن روزش رفت. من نمی‌دانم چه موقع بود، صبر کردم، صبر کردم، ماه رمضان شد، بلند شدم و ماه رمضان رفتم که آنجا که رفتم در بیمارستان قلب، همین در اتاق بود آقا، خوب شده بودند و از آن حالت آنچنانی درآمده بودند. خیلی محبت کردند، پاسدارها دورشان نشستند و یک عکس گرفتند. به نظرم دوران سفره‌ها هم هستم. که آقای مقدم خیلی نگران بود، شب‌ها دعا می‌خواند، تا صبح یک ختم قرآن می‌خواند همین آقای سیدعلی مقدم. یک شب یا دو شب من بودم، برگشتم.

آقا که رهبر شدند، شما در اولین دیداری که با آقا داشتید، چه فرقی دیدید با گذشته؟

▲ هیچی؛ هیچی به خدا.

در یک جمله اگر بخواهید برادران را که رهبر انقلاب اسلامی هستند را بیان کنید، چه می‌گویید؟

▲ نمی‌دانم چه بگویم. یک انسان مخلص، یک بنده مخلص خدا به نظر من؛ با حقیقت، مخلص، همین اخلاصی که لغزش را شما گفتید. یک بنده مخلص، فقط وظیفه بندگی اش را ایشان به نظر من انجام می‌دهد. ▶

و صدا و سیما را. معلوم است ما زورمان به اینها نمی‌رسد؛ نماینده هم هستیم، اما زورمان نمی‌رسد. اگر خدای ناکرده یک وقت کسی این طوری کند دست ما را، می‌گویند اینها که این طوری باشند، آنها هم مثل همین‌ها هستند. ارج و غرب، کلک و پر می‌ریزد، ضمن اینکه من بلد نیستم ارتباط و پاچه خواری نمایندگان را، روششان را می‌دانم چیست، اما بلد نیستم این کار را، برای من خوب نیست، من مدیر دفتری هم بلد نیستم. آقای آقا زاده به من گفت بیا مدیرکل دفتر نظارتی شو. خیلی بدم آمد؛ اولاً به من توهین بود؛ البته در وزارت نفت خیلی بالا است، می‌دانید که هر چه رانت و پانت دارد، آنجاست؛ همه کاره وزیر است در واقع. گفتیم که نه، من روابط عمومی ام خوب نیستم. گفت شما روابط عمومی تان خیلی خوب است که. گفتیم بله، ارتباط خوب نیست، من نمی‌توانم به نماینده زنگ بزنم و بگویم آقای آقا زاده گفت. من خودم را باید بگویم. یکی برای من باید زنگ بزند. خلاصه یک مقدار به من برخورد. بنابراین نشد بروم آنجا. بعد به مهدی آقا فریدزاده گفتیم ما نیامدیم، ما را در همین شوراها عضو کن. ما قدقدمان را در نفت می‌کنیم و یک حقوقی آنجا می‌گیریم، اینجا هم در شورا باشد، می‌آییم. شدم عضو شورای برنامه‌ریزی شبکه یک؛ این از اینجا شروع شد. همزمان عضو شورای بررسی فیلم و سریال شبکه یک هم شدم یک مدتی. تا آقای فریدزاده آمد ارشاد و شد معاون سینمایی در زمان آقای میرسلیم. آقای میرسلیم شد وزیر، آقای فریدزاده شد معاون سینمایی و فوری من را گذاشت در شورای فیلمنامه و سناریو با توجه به آن سابقه‌ام و شش سال ارشاد. بعد یک ریفیقی داشتیم او را گذاشت مدیرعامل سینمای جوان، من را گذاشت عضو هیات‌مدیره سینمای جوان. این سه تا سمت را من داشتم.

شما چند بچه دارید؟

▲ چهار تا.

بعد از ترور حضرت آقا، آقا را دیدید، خود آقا چه احساسی داشتند؟ و خود شما؟

▲ آقا که خیلی خوب بودند. من خودم خیلی ناراحت بودم. من آن وقت معاون آموزش و پرورش منطقه احمدآباد بودم در سال ۶۰. ظهر داشتیم می‌آمدیم، برخلاف هر روز با مینی‌بوس اداره، سرویس. دیدیم مدام راننده و رئیس اداره دارند لوئیدی می‌کنند. مدام می‌گفتند حسن آقا، آقا خامنه‌ای، فلان؛ من برنامه ام این بود که از آنجا که می‌آمد، پیاده می‌شدم، یا من را می‌بردند میدان شهدای فعلی، از آنجا

آقامرغزی خانه‌اش در ترجمان است، معیری. خانه ما یک مقدار بالاتر یک آپارتمانی که دارم الان، در منیریه است، در همان نرسیده به میدان منیریه در ولیعصر (عج). خانه پدر خانم آقا حامد ما، حسین آقای محمدی که در دفتر آقا است، ایشان هم از رفقای قدیمی و هم محلی ما هستند. با ایشان بوده، با ضرغامی، با چند تای دیگر هنوز با هم هم محلی هستند. من در روضه‌ها آقامرغزی را زیاد می‌بینم که آن هم در موحدی نیا است در ابوسعید، یعنی ۲۰۰۳۰۰ متر فاصله دارد. ارتباط به این دلیل، نه اینکه من خانه‌شان بروم و ببایم، ولی هر دفعه که می‌بیند، انگار همان سال ۵۳ است، آنقدر که صمیمی است.

غیر از ایشان با چه کسی؟

▲ با هیچ کس. من با همه آشنا هستم، همه را می‌شناسم، ولی ببخشید، تحویل نمی‌گیرم، کاری ندارم به آنها. ارادتی ندارم به آنها. من با چپ و راست رفیق هستم. مثلاً فرض کنید یک وقتی یک جایی باشم؛ ما با همه سران فتنه رفیق بودیم. جز موسوی، من با آقای خاتمی همین طوری که با شما نشستیم، همین طوری با آقای خاتمی می‌نشستیم. این افتخار نیست البته، می‌خواهم بگویم یعنی ارتباط داشتیم، مدیرکل ایشان بودم، رفاقت داشتیم با ایشان. آقای کروبی خیلی به من محبت داشت، خیلی، یعنی این طوری نبود؛ الان کروبی این طور شده و مثل گذشته نیست. آن موقع هاوگرنگه بد نبود.

آقای موسوی چطور؟

▲ موسوی نه، خیلی به من مربوط نبود، از اول مربوط نبود. مثلاً در مجاهدین انقلاب، خیلی‌هایشان همکاران ما بودند و در وزارت ارشاد با هم رفیق هستیم. الان مثلاً یک وقت فرودگاهی یا یک جایی ببینیم، می‌نشینیم، همچنان که با جناب‌عالی نشستیم، با آنها هم ممکن است بنشینیم، ولی من خیلی سعی می‌کنم خودم را نشان ندهم.

شما به واسطه نسبتی که داشتید، تا به حال واسطه شدید برای حل مساله‌ای یا اصلاً ورود نکردید؟

▲ نه. من سعی کردم خدمت آقا کمتر چیزی ببرم و بیاورم. البته همسرم گاهی اوقات نامه می‌گیرد و می‌برد، اما من مخالفم.

تحصیلات شما چیست؟

▲ من فوق دیپلم علوم انسانی هستم.

چطور شد رفتید در بحث سینما؟ پیشنهاد خودتان بود یا پیشنهاد دادند؟

▲ من اینجا که می‌خواستیم بروم تهران، مهدی فریدزاده، مدیر شبکه یک بود در زمان آقای محمدحاشمی. با من رفیق بود. گفته بود یا محمدحاشمی شنیده بود یا گفته بود، گفته بود که فلائی دارد از ارشاد می‌آید. گفته بود کجا می‌خواهد بیاید؟ برود صدا و سیما، برود بشود مدیر شبکه خراسان. گفته بود نه او کلاسش بالاتر است، دارد می‌آید تهران. گفته بود خوب بیاید تهران، بیاید پیش ما. به من گفت، گفت محمدآقا این طوری گفته. گفتیم ببین به آقای هاشمی شما بگو که من تازه رفتم نفت، یک ماه است، زشت است از این شاخه به آن شاخه ببرم. محمدآقا که با آقای آقا زاده رفیق است، خودشان بین خودشان حل کنند. اگر می‌خواهد، من ببایم. ضمناً کجا؟ یک ناهار دعوت کرد. سه تایی نشستیم، ناهار هم خوردیم و صحبت کردیم و جوک گفتیم، خیلی لطیفه می‌گویم؛ من هم اهلیش بودم، شوخی هم کردیم، برادر آقای هاشمی و برادر آقای خامنه‌ای، بالاخره هر دو یک جور بودیم. گفت بیا اینجا مدیر امور مجلس باش. گفتیم ببین من ببایم اینجا بشوم معاون امور مجلس، باید با نماینده‌ها می‌چندازم. خوب طبیعتاً من برنده می‌شوم. اگر من برنده بشوم، می‌گویند برادر رئیس‌جمهور، برادر رهبر، اصلاً دارند درو می‌کنند مملکت



محمد حسین صفارهرندی



- ظرفیت مخالفان روحانی بیشتر از ۱۶ میلیون بود
- روحانی بابت کم عقل خواندن منتقدان عذرخواهی کند
- نوع رفتار روحانی در مواجهه با حمایت‌های مردمی و رهبری، جفاکارانه بود
- حذف پست نخست‌وزیری درست نبود

رئیس دولت‌های قبلی نسبت به حمایت‌های رهبری شاگردتر بودند

شما از مدیران حوزه فرهنگی کشور بودید، صاحب نظر هستید و در مجمع حضور دارید. ما می‌خواهیم گفت‌وگو با شما در مورد انقلاب اسلامی را از دیدگاه مقام معظم رهبری در ابعاد مختلف دنبال کنیم. به نظر شما چارچوب اندیشه انقلاب در حوزه فرهنگی از نگاه ایشان چگونه تعریف می‌شود و ایشان چه استراتژی را در این حوزه رهنمود می‌دهند؟

▲ یک نکته‌ای که مورد اذعان همه است، این است که رهبر معظم انقلاب یک چهره عمیقاً فرهنگی است. این ربطی به امروز و حتی سال‌های پس از انقلاب ندارد، حضور ایشان در مجامع فرهنگی، کانون‌های شعر و ادب و ارتباط با چهره‌های فرهنگی و ادبی و بعضی از نام‌آوران این عرصه به پیش از انقلاب مربوط می‌شود. در واقع

حداقل زمانی که از وقت‌گذاری ایشان برای مطالعه شنیدیم، این است که وقتی می‌خواهند برای استراحت بروند، کتاب دست‌شان است. یعنی وقتی می‌خواهند بخوابند، حتماً با کتاب هستند. ایشان یک وقت فرمودند که در خانه ما هیچ کس بدون کتاب به رختخواب نمی‌رود، یعنی با کتاب خواب‌شان می‌برد

تاریخی بیش از ۵۰ سال دارد. ایشان در عین جوانی علی‌الادام در محافل ادبی و فرهنگی آمد و شد داشتند؛ ضمن آنکه جنس کاری یک شخصیت روحانی اساساً فرهنگی است، یعنی خود به خود فعالیت و تسلط در چنین حوزه‌ای از اقتضائاتش است، بنابراین شاید بتوان گفت که منظومه افکار و اندیشه‌های رهبری، حتی در حوزه‌هایی مثل حوزه سیاسی یا مسائل اجتماعی، تحت تأثیر شخصیت فرهنگی ایشان است. اما نگاه ایشان به عرصه فرهنگ را شاید در یک کلمه و یک جمله نتوان گفت. با این مقدمه، من بعضی از خصوصیات این نگاه را می‌گویم. اعتقاد ایشان این است که جامعه دینی و جامعه اسلامی در برابر امواجی قرار دارد که البته صرفاً مربوط به کشور ما هم نمی‌شود و کل کشورهای اسلامی را در بر می‌گیرد. آن امواج به صورت هجومی می‌خواهند ما را از رجوع به داشته‌های خودمان منع کنند و بازدارند. بر همین اساس در ۲۰ سال اخیر تعبیر بیشتر تحت عنوان آنها چم فرهنگی بارها از زبان ایشان شنیده شد، البته دیگران هم گفته‌اند. اینجا اشاره کنم که مقوله هشدار نسبت به تهاجم فرهنگی فقط مخصوص ما نیست، این یک مقوله شناخته شده‌ای در محیط جهانی است؛ از این اصطلاح حتی کشورهای غربی راجع به همدیگر استفاده می‌کنند. یعنی مثلاً فرانسوی‌ها معتقد به تهاجم فرهنگی آمریکا نسبت به خودشان هستند. کانادایی‌ها خیلی شدید چنین باوری دارند، با اینکه چسبیده به آمریکا هستند و فرهنگ‌شان خیلی به هم نزدیک است، ولی در عین حال آنها معتقدند که آمریکا تهاجم فرهنگی نسبت به آنها دارد. شاید چنانچه نگاه حضرت آقا از گذشته‌های دور، یک نوع رجوع و بازگشت به اصالت فرهنگی جامعه اسلامی و جامعه ایرانی است و ایشان اتفاقاً از ترکیب اسلامی - ایرانی در همه جا حرف می‌زنند، یعنی نگاه ایشان این است که ایران به عنوان یک پایگاه بزرگ اشاعه فرهنگ اسلامی از چندین قرن پیش مطرح بوده است. وقتی شما می‌خواهید در ازادایی‌های خودتان دفاع و روی آنها پافشاری کنید، اول باید شناخت درستی

از ریشه‌ها داشته باشید. این ریشه‌ها مربوط به یک دوره تمدنی می‌شود که در آن دوره فرهنگ ایرانی - اسلامی در اوج خودش بود و توانایی پر و بال کشودن به خارج از مرزهای متعارف خود را داشت؛ آنجا دیگر به عنوان یک کشور مثلاً ایران حرف نمی‌زنیم، آنجا به عنوان یک جغرافیای بزرگی که تحت تأثیر فرهنگی ایرانی است؛ صحبت می‌کنیم. مرزهای هم از ماوراءالنهر و آسیای مرکزی تا شبه‌قاره و کشورهای عربی را در بر می‌گیرد. اینها جاهایی هستند که متأثر از ایران فرهنگی هستند. باز یافتن آن هویت و رجوع به آن دوره طلایی، مسأله‌ای است که در ذهن ایشان موج می‌زند.

یعنی این هدف را به عنوان استراتژی دنبال می‌کنند؟

▲ حتماً؛ حالا شاید خاستگاه این برای دوره‌ای است که ایشان در جوانی تاریخ و احوال روز منطقه غرب آسیا را مطالعه می‌کردند؛ به عنوان مثال دوره نوجوانی ایشان مقارن با قصه ملی شدن صنعت نفت است و بعد مبارزات استقلال طلبانه و آزادی خواهانه‌ای که در آمریکای لاتین و در شرق آسیا و جاهای دیگر جریان داشت، مجموعه این اتفاق‌ها ایشان را به این برآورد برداشت رسانده که اگر ما یک تکیه‌گاه مستحکمی به لحاظ فرهنگی و به لحاظ ایدئولوژیک داشته باشیم، می‌توانیم پنجه انداختن در پنجه قدرت‌هایی که از مسیر کودتا، اعمال زور یا دیکتاتوری می‌خواهند بر ما مسلط شوند. اقتدار واقعی که از ریشه‌های تمدنی، گذشته‌های تاریخی و اصالت فرهنگی ما سر برمی‌آورد، بنابراین نگاه به فرهنگ در مقوله‌های روزمره خلاصه نمی‌شود بلکه به یک منبع الهام‌بخش برای کار بزرگ کردن تبدیل می‌شود.

اگر بخواهیم از دیدگاه ایشان یک سری الگوهای را معرفی کنیم، اهل قلم، اهل هنر و اهل ادبی که در تراز انقلاب باید الگو قرار بگیرند، چه ویژگی‌هایی دارند؟

▲ این البته مختص حضرت آقا نیست، این چیزی که من عرض می‌کنم بسیاری از مصلحین ما لا اقل در یکصد سال اخیر برای اجرایی کردنش ظاهر شدند، از جناب سید جمال اسدآبادی گرفته تا شخصیت‌های بزرگ سیاسی و فرهنگی مثل مرحوم مدرس و شخصیت‌های منطقه‌ای مثل مرحوم اقبال و شخصیت‌های اسلامی مثل مرحوم سید قطب و امثالهم. اینها کسانی هستند که در حقیقت اصلی‌ترین مشخصه فکری‌شان این است که باید انسان مسلمان به هویت واقعی خودش واقف شود و با رجوع به آن اندیشه اسلامی پیرایه‌زدایی کند و مبتنی بر کدها و شاخص‌ها، زندگی خودش را در وجود مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی تنظیم کند. این شاخصه مشترک بین مصلحینی است که عرض کردم. بعضی از آنها چهره‌های یک مقدار قدیمی‌تر هستند، از متقدمین آنها می‌شود شخصیت‌هایی مثل حضرت امام، شهید مطهری، حضرت آقا و تا حدودی دکتر شریعتی را نام برد؛ کسانی که بازگشت به خویش خویش را به عنوان یک مبنای دانند. شاید علقه‌هایی هم که بین این اشخاص بعضاً در یک مقطعی به صورت پرتنگ‌تر برقرار است، به واسطه همین

محمدحسین صفار هرندی روزی سردبیر روزنامه کیهان بود، در مقطعی نیز ر‌ای مسئولیت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت نهم را به عهده گرفت. او امروز عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام است. با او درباره ابعاد مختلف اندیشه‌های رهبر معظم انقلاب در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی گفت‌وگو کردیم.

و جوه مشترک نگاه‌شان باشد، بنابراین توصیه نخست اینها برای کسی که در این جغرافیا از جهان می‌خواهد تلاشی بکند، رجوع به اصالت خویشین خویش است. آن خویشین را ما باید در اسلام ناب پیدا کنیم، آن خویش را در فرهنگ ناب ایرانی باید پیدا کنیم که البته فرهنگ ناب ایرانی به میزانی شاید نزدیک به صد در صد فقط، گره خورده و درهم تنیده با نگرش اسلامی است، یعنی آنجاست که فرهنگ ایرانی بارور می‌شود، رشد می‌کند و بالغ می‌شود.

وقتی ما رصد می‌کنیم یکی از علایق رهبر معظم انقلاب کتابخوانی است. خیلی ایشان به کتاب علاقه دارند و کتاب می‌خوانند. شما زمانی وزیر ارشاد بودید، آیا کتابی را به ایشان هدیه کردید؟

▲ نه، من کتاب پیش ایشان هدیه نبردم اما از ایشان کتاب هدیه گرفتم.

چه کتابی بود؟

▲ کتاب جنگ سرد فرهنگی نوشته خانم فرانسس استونر ساندرس بود. این کتاب در واقع ناظر به جنس تهاجم فرهنگی و نفوذ فرهنگی است که غربی‌ها علیه کشورهای از جنس ما به کار گرفتند. ایشان این کتاب را به من دادند و فرمودند «شما این را دیدید؟» گفتم «من ندیدم، فقط وصفی از آن شنیده بودم». فرمودند «دانستن مطالبی که نویسنده مطرح کرده برای کار شما لازم است». در حقیقت جریان دستکاری در ذهن و دل مردم دنیا و آراستن جهان بر وفق خواسته‌های نیروهای مسلط و اهالی سلطه در این کتاب به خوبی ترسیم شده که چه اقداماتی صورت می‌گیرد.

ایشان بیشتر چه نوع کتاب‌هایی را می‌خوانند؟

▲ حالا این را باید قاعدتاً از فرزندان ایشان یا از خود ایشان بپرسید اما آن چیزی که بیشتر به ما رسیده و منتقل شده، علاقه ایشان به مطالعه رمان‌ها و کتاب‌هایی در حوزه ادبیات داستانی دوره معاصر است. علتش هم به نظر من این است که ایشان معتقدند «برای مستقر شدن یک مفهوم معنوی و متعالی باید از زبان هنر استفاده کرد و ادبیات داستانی مقدمه هنر است». یعنی تئاتر و فیلم سینمایی خوب باید یک قصه خوبی هم داشته باشد، بنابراین اصرار ایشان بر تقویت بنیه ادبیات داستانی است، برای اینکه بتوانند بهتر اهالی این حوزه را راهنمایی کنند، خود ایشان از گذشته‌های دور اهل مطالعه رمان‌های بین‌المللی و جهانی بودند، یعنی ایشان تقریباً فکر می‌کنم اکثر رمان‌های مشهور جهان را خوانده‌اند و بلکه بالاتر از خواندن؛ ایشان حتی تغییراتی را که گاهی اوقات در ترجمه‌های این رمان‌ها است در نظر دارند، مثلاً تفاوت‌ها را در ترجمه‌های مختلف کتاب بینوایان گاهی اوقات اشاره می‌کنند که من آن نسخه‌ای که از ۴۰ سال پیش دارم، با این چیزی که الان دارد توزیع می‌شود، متفاوت است. یعنی یک اشرافی بالاتر از مطالعه یک کتاب دارند. اشراف ایشان بر حوزه ادبیات داستانی، محصول این علاقه‌مندی از گذشته‌های دور و عنایت به رشد ادبیات داستانی در دوره معاصر است. ایشان بر بسیاری از کتاب‌ها در این زمینه، حاشیه‌ای نوشتند؛ در معرفی این کتاب‌ها سهم قابل توجهی ایشان داشته‌اند. وقتی یک کتابی مورد عنایت ایشان واقع شده، به طور طبیعی چند تا چاپ متواتر از این نظر تأییدی برای آن کتاب به وجود آمده است چون مردم رفته‌اند سراغش که ببینند این چه کتابی است که آقا تبلیغش را کرده‌اند، آن وقت تازه فهمیده‌اند و به همدیگر گفته‌اند و آن کتاب مثلاً به چاپ دویم و چندم رسیده است؛ نمونه‌هایی از این کتاب‌ها را داریم.

چقدر ایشان در روز برای کتاب خواندن وقت می‌گذارند؟

▲ حداقل زمانی که از وقت‌گذاری ایشان برای مطالعه شنیدیم، این است که وقتی می‌خواهند برای

استراحت برون، کتاب دست‌شان است. یعنی وقتی می‌خواهند بخوابند، حتماً با کتاب هستند. ایشان یک وقت فرمودند که در خانه ما هیچ کس بدون کتاب به رختخواب نمی‌رود، یعنی با کتاب خواب‌شان می‌برد. شما حسابش را بکنید این یک مورد شاید یک ساعت تضمین شده مطالعه در روز را رقم می‌زند، چیزی که ما متأسفانه فاقدش هستیم. مطابق بعضی سنجش‌هایی که صورت گرفته، سرانه مطالعه در ایران چند دقیقه بیشتر نیست. حالا اگر با رفاق بعضی مطالعه‌های دیگر را هم در نظر بگیریم، باز سرانه مطالعه کمتر از ۲۰ دقیقه می‌شود، ولی ایشان بخشی از مطالعات‌شان از جنس همین مطالعه‌های ادبیات داستانی است. ایشان مطالعات دیگری هم دارند که آنها جای خودش است. مثلاً درس خارجی که ایشان می‌گویند و کلی طلبه فاضل و عالم می‌آیند و پای درس ایشان می‌نشینند. ایشان خودشان را مقید می‌دانند که با این جمع باید از یک زبان تحقیق شده‌ای سخن بگویند بنابراین حتماً ساعات مطالعه برای آن دارند. همچنین مطالعاتی در حوزه اداره کشور انجام می‌دهند. در مجموع خداوند یک وسعت و برکتی به وقت ایشان داده است. سران و روسای قوا وقتی برای ارائه گزارش می‌آیند، قبل از ورود آنها، ایشان گزارش‌های خاص بعضی از دستگاه‌ها را مطالعه کرده‌اند. البته هنر ایشان تندخوانی و گزیده‌خوانی است؛ می‌دانند چگونه باید مطالعه کنند و خداوند یک هوشیاری و هوشمندی هم عنایت کرده که در حقیقت چیزهایی را که شاید برای امثال بنده خیلی سخت باشد و لازم است یک مطلبی را علاوه بر یک بار خواندن نیازمند رجوع دوباره هستیم، ایشان با همین یک نظر سریعی که دارند، روح مطلب را دریافت می‌کنند، آن وقت در کنارش برای آن فرد حاشیه می‌نویسند که شما یک چنین چیزی را هم کاش متوجه بودی یا به طرف پیشنهاد می‌کنند. تعداد قابل توجهی از کتاب‌ها را ایشان در کنار بعضی از صفحات حاشیه‌نویسی و مطلب را به طرف مقابل منتقل کردند، از این نمونه‌ها کم نیست. من خودم وقتی اینها را

کنار مجموعه کارهای روزمره‌ای که ایشان دارند می‌گذارم، می‌بینم حجم قابل توجهی از مطالعه در حوزه‌های مختلف می‌شود؛ مثلاً قرار است با رئیس یک کشوری ملاقات کنند، یک حضور ذهنی باید راجع به مسائل آن کشور داشته باشند و آنچه که باید در قبال آن کشور از ناحیه رهبری گفته شود، اینها خودش یک آمادگی‌هایی را می‌طلبد. تصور می‌کنم فقط باید خدا برکت به اوقات ایشان داده باشد که همه اینها را با هم جمع می‌کنند. ضمن اینکه ایشان اهل خانواده و خانواده‌دار هستند و با خانواده زندگی می‌کنند و بخشی از اوقات ایشان مصروف همراهی با اعضای خانواده می‌شود. اینها را بگذارید در کنار آن بخشی که ایشان برای شخص خودشان نیازمند استغنا به درگاه خدا هستند و به عبادت و تهجد نیمه شب می‌پردازند؛ همه اینها را که وقتی آدم کنار هم می‌گذارد، احساس می‌کند که بابت وجود عزیز یک چنین شخصیتی در رأس نظام، باید هزاران بار مدام خدا را شکر کند. برای همین در ذهن بعضی‌ها ایشان بی‌بدیل جلوه می‌کند. از بزرگان و حتی از بعضی‌هایی که شاید جزو میدان محسوب نمی‌شوند، یا احساس علاقه و محبتی به ایشان ندارند، یا چه می‌دانم یک زاویه سیاسی‌ای دارند، اما در این نکته معتقدند که ایشان بدیلی ندارد، یعنی هرچه نگاه می‌کنیم، با فاصله‌های بسیار آنهایی که خیلی در مظان نظارت با ایشان محسوب می‌شوند، فاصله‌هایشان خیلی زیاد است؛ حالا بعضی‌ها از این یک نتیجه‌انحرافی هم می‌گیرند و می‌گویند پس این سبک رهبری با ایشان خاتمه پیدا می‌کند. همان‌طور که در مورد امام می‌گفتند. واقعا هم فاصله امام با بعد خودش خیلی زیاد بود، اما بعدها وقتی رهبری تعیین در شخص حضرت آقا پیدا کرد و کم‌کم آثار وجودی ایشان در این مرتبه و جایگاه عیان شد، آن وقت همه باور کردیم که نه، می‌شد برای امام یک خلف صالحی هم فرض کنیم. قاعدتاً برای ایشان هم ما خلف صالح فرض می‌کنیم که وجود داشته باشد، اما لا اقل هرچه چشم می‌اندازیم، کسانی که در حال حاضر به صورت بالفعل در اندازه‌های ایشان در

جمع جهات باشند، پیدا نمی‌کنیم.

آیا در مورد فیلم خاصی بارهبر معظم انقلاب صحبت کردید یا با هم فیلمی را دیده بودید در آن مقطعی که مسئولیت وزارت ارشاد را در اختیار داشتید؟

▲ نه، با هم فیلم ندیدیم. ایشان معمولاً فیلم‌هایی را که بنا دارند ببینند یا شخصاً یا با بعضی اعضای بیت و بعضی چهره‌هایی که آنجا در خدمت ایشان هستند، برای فضای محدود می‌بینند، برای من این توفیق هیچ وقت میسر نبوده، ولی درباره مثلاً یک فیلم، گاهی وقت‌ها از زیبایی و قضاوت ایشان را شنیدیم و می‌دانم که موضع‌گیری‌هایی راجع به هم فیلم‌ها و هم اهالی سینما و فعالان در این عرصه نظر دارند و قضاوت‌شان هم قضاوت سنجیده و حساب شده است و هم بر وفق انصاف و بیان واقعیات است.

در حوزه موسیقی چطور؟ ایشان نظرشان در مورد موسیقی چیست؟

▲ ایشان موسیقی را می‌شناسند و شاید مثلاً مشابه ایشان ما در میان اهل علم کمتر داشته باشیم؛ من نمی‌گویم نداریم، ولی کمتر داشته باشیم که آشنایی و وقوف‌شان به این مقوله صرفاً از این زاویه باشد که فقط درساره موسیقی مطالعه کرده باشند. ایشان با موسیقی بیگانه نیستند. حالا یک چیزهایی گاهی نقل می‌کنند که حاکی از همین وقوف است مثلاً ایشان زمان ریاست جمهوری کردستان تشریف برده بودند، آنجا در مراسمی بیرمردی موسیقی مقامی می‌نواخت، ایشان به او می‌گویند «سازت کوک نیست». وقتی نوازنده به ساز خود نگاه می‌کند می‌بیند بده، همین‌طور است، سازش کوک نیست. خب این یعنی داشتن یک آگاهی و اطلاعی فوق مطالعه موسیقی. از طرف دیگر ایشان درباره خطیر بودن امر موسیقی و تاثیرگذاری آن، نکات برجسته‌ای را هم از جنبه مثبتش و هم از جنبه منفی‌اش فرموده‌اند. یک وقت به من می‌فرمودند موسیقی لیز و لزجی است، یعنی در دست نمی‌ماند، باید مواظب باشید چون خیلی با احتیاط باید با آن برخورد کرد. از آن طرف یک وقت می‌فرمودند که یک حسرتی است که چرا ما مثل این سمفونی‌های بزرگ دنیا چیزی تا حالا نتوانستیم خلق کنیم. موسیقیدان‌های ما هنوز به آن پایه نرسیده‌اند که آن آثار بزرگ جهانی را خلق کنند. پس یعنی ایشان به کمال هنر موسیقی آشنایی دارند که به تعبیر مرحوم آوینی می‌گوید که «موسیقی ضجه‌های آدم در فراق بهشت است». اگر اینطوری نگاه کنیم، آن وقت این موسیقی زمین گیر نمی‌شود، موسیقی مبتدل نمی‌شود، موسیقی کوچه‌بازاری نمی‌شود، از نوعی نمی‌شود که فقط برای پر کردن جیب یک عده‌ای باشد. تعبیری که ایشان درباره موسیقی به کار برده بودند، موسیقی فاخر بود. موسیقی فاخر، موسیقی محافل بزم شاهان نیست، بزمی که گاهی اوقات با سبوعانه‌ترین روش‌ها سور و ساتش فراهم می‌شد، بزم‌شان وقتی می‌خواست کامل شود، یک بی‌گناهی را می‌آوردند در حضور شاه و در آنجا قربانی می‌کردند. تخته پوسته گردن زدن آدم‌ها را پهن می‌کردند آنجا، عیش اینها در حالی که شراب می‌نوشیدند و هزار جور منکر دیگر را مرتکب می‌شدند، این بود که کسی این بزم را برایشان پرشورتر کند بنابراین یک نوازنده و موسیقیدانی بود که در خدمت چنین بساط عیش و طرب اهریمنانه‌ای درمی‌آمد. آن موسیقی، موسیقی منحنی است، آن موسیقی هیچ نسبتی با ضجه‌های آدم در فراق بهشت ندارد. موسیقی مقابل آن می‌شود موسیقی فاخر. دعوت ایشان به این بود که این موسیقی را باید از حالت مبتدلی که هر کسی یک ساز روی دوش خودش بیندازد و در هر مدرسه و مراسمی بخواند بساط موسیقی پهن شود که افراد دنبال کامل کردن تعیش لحظه‌ای باشند، خارجش



جمالات مهم

▲ آن چیزی که بیشتر به ما رسیده و منتقل شده، علاقه ایشان به مطالعه رمان‌ها و کتاب‌هایی در حوزه ادبیات داستانی دوره معاصر است

▲ ایشان موسیقی را می‌شناسند و شاید مثلاً مشابه ایشان مادر میان اهل علم کمتر داشته باشیم؛ من نمی‌گویم نداریم، ولی کمتر داشته باشیم که آشنایی و وقوف‌شان به این مقوله صرفاً از این زاویه باشد که فقط درباره موسیقی مطالعه کرده باشند

اغتشاش و آشوب در بعضی شهرها شد. آقامحکم ایستادند که باید دولت از این سیاست عقب‌نشینی کند، این سیاست دارد مردم به خصوص قشر محروم جامعه را به خاک نیستی می‌نشانند و ما حق نداریم این کارها را بکنیم. وقتی دولت می‌خواست مقاومت کند، آقا آنقدر محکم با آنها صحبت کردند که «اگر این سیاست‌های تان را پس نگیرید با مردم صحبت می‌کنم و می‌گویم من این کار دولت را قبول ندارم». اینجا بود که دولت آقای هاشمی عقب‌نشینی کرد. خب این‌ها بعضی‌هاش را شاید عامه مردم اطلاع نداشته باشند. آن چیزی که در ذهن‌ها مستقر شده، این است که آقا در پایان دوره آقای هاشمی آن تعبیر را به کار بردند که هر کسی دیگر هم بیاید، من او را مورد حمایت قرار می‌دهم، ولی بدانید که «هیچ کس برای من هاشمی نمی‌شود». معنایش این بود که به واسطه آن سوابق آشنایی و رفاقت از ده‌ها سال قبل انقلاب با آقای هاشمی و شاگردی رابطه عاطفی نزدیکی بین ایشان و آقای هاشمی بود. ضمن آنکه آقای هاشمی چند سالی از آقا بزرگ‌تر بود و همه این ملاحظات را ایشان در مورد آقای هاشمی داشتند که معلوم بود آن ملاحظات را در مورد کسی دیگر نمی‌توانند داشته باشند. به هر حال آقای هاشمی خیلی مورد حمایت بود، شاید حمایت‌هایی که حضرت آقا از دولت آقای هاشمی کردند، خیلی در چشم جلوه کرده است. بعضی‌ها تصورشان این بود که بهترین دولت از نگاه آقا دولت آقای هاشمی بوده است؛ تا زمانی که دولت اصلاحات سرکار آمد. آقا از هم دولت اصلاحات و هم شخص رئیس دولت حمایت کردند و بارها اسم بردند که رئیس دولت این خصوصیات مثبت را دارد مثلا مثل گورباچف نیست که آن بالا را مثلا سر نظام مستقر بیورد. از طرفی انتقادهایی هم که به آن دولت داشتند و مطرح کردند. خب شاید بسیاری آن موقع وقتی مقایسه می‌کردند، می‌گفتند دولت اصلاحات حتما در نگاه آقا به پای دولت آقای هاشمی نمی‌رسد، تا اینکه دولت اول آقای احمدی‌نژاد سرکار آمد. خصوصیتی که آقای احمدی‌نژاد با آن خصوصیات خود و دولتش را معرفی کرد، این‌ها مشخصاتی بود که رهبری سال‌ها قبل گفته بودند، یعنی دولت بازگشت به ارزش‌های واقعی انقلاب یعنی رفع فقر، رفع فساد، مقابله با فساد، رفع تبعیض‌های ناروا را به عنوان راه‌حل عبور و خروج از مشکلات دنبال می‌کرد؛ در واقع رجوع و بازگشت به فرهنگ انقلاب، بازگشت به عدالت، بازگشت به فرهنگ ناب اسلامی و تبعیت نکردن از مشهورات القایی دنیای بیرون رویکرد دولت اول احمدی‌نژاد بود. به عبارت دیگر این‌ها انعکاس عزم اجرای شعارهای رهبری بود که «آقا ما آمدیم همین شعارهای مدنظر شما را در جامعه تحقق کنیم.» می‌شود گفت که با اغماض از بعضی خطاها و اشتباهات - که بعضی از آنها عادی و بعضی نیز شیطنت بود - در چهار سال دولت نهم به نظر می‌رسید که در جهت همان رهنمودهای رهبری حرکت می‌شود. بی‌مناسبت نیست که آنجا وقتی در قفسه سال ۸۸ و آن بلواها، آقا در خطبه‌های نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ این تعبیر را به کار بردند. ایشان کلی تعریف از آقای هاشمی کردند، شاید ۱۰ دقیقه داشتند راجع به خصوصیات مثبت آقای هاشمی می‌گفتند و بعد با وجود همه این‌ها، فرمودند که «دولت آقای احمدی‌نژاد به اعتبار رویکردهای اقتصادی و رویکرد در قفسه عدالت و مواضع سیاست خارجی به دیدگاه من نزدیک‌تر است»، یعنی نگفتند من به دولت احمدی‌نژاد نزدیک‌ترم بلکه دولت احمدی‌نژاد عملکرد او تا اینجای کار به من نزدیک‌تر از آقای هاشمی است. این هم واقعیت دارد، یعنی حقیقتا بسیاری از آنچه آن زمان انجام شد، قابل دفاع است و ما با وجود اینکه الان زاویه متنافری از آقای احمدی‌نژاد داریم و سال‌هاست که این اتفاق افتاده، اما همچنان از عملکرد آن سال‌های نخست ریاست جمهوری او قابل‌بیان است که

کنم. ایشان خودش می‌گوید «به من اجازه دهید من آنجا نباشم، یک کار شخصی دارم، آن کارم را دنبال کنم شاید بهتر باشد». ایشان نیز پذیرفتند. یک کسی مثل میرحسین موسوی بعد از نخست‌وزیری‌اش مورد لطف ایشان است، در جاهای مختلف به او حکم می‌دهند. عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و مشاور سیاسی رهبری؛ با اینکه از نظر گرایش سیاسی آقای موسوی نه تنها گرایش به آفانداشت، بلکه گاهی در تضاد با ایشان بود. گاهی جفاکارانه در حق رهبری برخورد می‌کرد. بماند که مثلا دوره نخست‌وزیری‌اش به جای اینکه با رئیس‌جمهور که مقام مسئول مستقیمش بود، مسائل را هماهنگ کند، با رئیس مجلس یعنی مرحوم آقای هاشمی بیشتر هماهنگ می‌شد. با وجود این می‌بینیم وقتی ایشان در جایگاه رهبری می‌خوانند یا از گزینی‌ها، بیشتر از میان نیروهای جناح چپ انتخاب می‌کنند. من این شائبه را یک شائبه جعلی می‌دانم، یعنی واقعا چنین چیزی در مقام واقعیت وجود ندارد، مگر اینکه بخواهیم نگاه کنیم مجلس چهارم وقتی شکل می‌گیرد، ترکیبش خیلی متفاوت از مجلس سوم است اما چه ربطی به رهبری دارد؟ رئیس مجلس سوم آقای کروبی بود اما در مجلس چهارم آقای کروبی به اضافه ۲۰ نفر دیگر از اعضای آن مجلس همه نامزد بودند، تایید صلاحیت هم شدند اما مردم به ایشان رأی ندادند. یک تعداد کمی از این‌ها را هم شورای نگهبان رد صلاحیت کرد. حالا انداختن بار این مساله به دوش رهبری، ناجوانمردی است. چه ربطی به ایشان دارد؟ شاید اگر بود مثلا شخص رهبری از ناحیه خودشان می‌توانستند به بعضی از افراد را حکم بدهند و بگویند این افراد در مجلس باشند یعنی مجلس انتخابی نبود، انتصابی بود؛ خیلی از آنهایی که در جناح چپ مردم به آنها رأی ندادند، ممکن بود آقا بگویند «نه، اینها آدم به درد خوری هستند»، نگاه خود ایشان این بود.

نگاه ایشان به دولت‌ها و روسای جمهور بعد از جنگ چطور است؟ بخوانیم معدل گیری کنیم، کدام یک از این دولت‌ها به دغدغه و رهنمودهای رهبری داشتند، نزدیک‌تر عمل کردند؟

▲ آقای مرحوم هاشمی وقتی روی کار آمدند، به دلیل خطیر بودن شرایط پس از جنگ و پس از رحلت امام، با بالاخره یک دوره جدی در تاریخ کشور آغاز شد، دوره‌ای که نه امام بود و نه آن شرایط اختصاصی ۱۰ سال اول. آن دوره تمام شد و حالا در یک دوره جدیدی قرار گرفتیم. طبیعتا برای این دوره یک شخصیتی باید مسئولیت اجرایی کشور را به عهده می‌گرفت که مقبولیت اجتماعی و عمومی‌اش به مثابه یکی از چهاره‌های شاخص انقلاب بالا باشد. خب شاید مثل آقای هاشمی آن موقع نمی‌شد، کسی دیگر را آورد. بالاخره مردم هم اعتماد کردند. حضرت آقا نیز از دولت آقای هاشمی به واسطه وضعیت و شرایط خاص آن زمان حمایت کرد. بالاخره اقدامات مثبتی هم در آن دوره از ناحیه دولت متناسب با شرایط خاصش اتفاق افتاد، کارهای زیادی است که آقا روی آنها صحه می‌گذارند. نمی‌گویم به صورت مطلق آن دوره را تایید می‌کنند، کم‌اینکه همان زمان نقدهای جدی به بعضی از عملکردهای دولت آقای هاشمی وارد بود چون بحث رسمیت بخشیدن به اختلافات طبقاتی، ایجاد فاصله و تبعیض میان آحاد مردم، نادیده گرفتن قشر محروم و برعکس اقبال نشان دادن به قشر برخوردار جامعه یک انحراف در نگاه کارگزاران حکومتی در جاهای مختلف بود که مورد تقدیر رهبر انقلاب نیز قرار گرفت. حتی یک‌جایی هم آنقدر محکم این را گرفتند که دولت را وادار به عقب‌نشینی کرد. مثلا در مقطعی دولت آقای هاشمی برای اجرای سیاست تعدیل اقتصادی راه‌بندی را پیش گرفته بود که منجر به اتفاق‌های بدی در اجتماع همچون

کرد. عده‌ای موسیقی را به‌طور خاص و حرفه‌ای در مسیر و چارچوب خودش باید پیگیری کنند، در درس خارجی که ایشان داشتند، استادشان به حرمت موسیقی، آیه‌ای از قرآن است که «ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله»؛ برای همین می‌گویند موسیقی لهوی حرام است، چیزی که آدم را از رسیدن و دریافت مسیر حق بازمی‌دارد. «لیضل عن سبیل الله»؛ یعنی خصیصه‌اش گمراه کردن و دور کردن آدم از راه خدا است. این مشخصه منبایی آن است. ایشان یک وقت می‌فرمودند «موسیقی اصلا اینکه سنتی است، مدرن است، کلاسیک است، پاپ است، این‌ها منبای قضاوت کردن ما راجع به موسیقی حرام و حلال نیست». برای همین من در دوره وزارت من گفتم «چه کسی گفته موسیقی پاپ بد است، اگر موسیقی پاپ به واسطه مضامین خوبی که در شعرش یا ضرباهنگ موثر و مهیج است، عمل صالحی را ترویج کند، خیلی بهتر از موسیقی سنتی که در آن آدم‌ها تخمیر شوند و خوابشان برود و بخوانند بروند در پستو و بیغول‌های بنشینند و بنگ‌شان را بکنند. البته موسیقی سنتی هم آن نیست که حتما یک عده منحرفش می‌کنند و به آن حال می‌برند، موسیقی سنتی دارای اصالت و قوام واقعی‌اش است که بحمدالله در کشور ما به‌خصوص در سال‌های پس از انقلاب خیلی خوب رشد کرد و چهره‌های شاخصی از آن به جامعه ما معرفی شدند، اتفاقا ظرفیت‌های این را داشته که جوان‌های بسیاری را جلب و جذب کند، در حالی که پیش از این شاید فقط یک عده مثلا اهالی مسن جامعه ممکن بود علاقه‌مندی نشان دهند.

از بُعد سیاست هم نگاه کنیم، برخی از جناح‌های سیاسی می‌گویند در عرصه سیاسی کشور ارتباط رهبر معظم انقلاب با یک جناح کاملا قطع و با یک جناح کاملا برقرار است. این نگاه را شما وارد می‌دانید یا خیر؟ واقعا نگاه ایشان به جناح‌های سیاسی کشور چگونه تعریف می‌شود؟

▲ من چند روز پیش داشتم این پاسخی را که آقای مسعود رضایی، پژوهشگر و محقق تاریخ معاصر به نامه آقای کروبی نوشته بود، می‌خواندم، یک نکته قشنگی را ایشان اشاره داشت. او گفت «صورت‌ظاهر این است که می‌گویند آقا تمایلش به جناح اصولگرا یا جناح راست بیشتر است. اما وقتی نگاه می‌کنیم، اولین انتصاب‌هایی که ایشان به عنوان مثال در نصب شخصیت‌های حقیقی مجمع تشخیص مصلحت داشتند، دو سومش از جناح چپ آن روز یا اصلاح‌طلب امروز بود و یک سوم‌شان از این طرف بودند یا حالا اگر بگوییم این نسبت سه چهارم و یک چهارم نبود». خب پس از روز نخست که ایشان مشغول کار شدند، تمام آن کسانی که قبل از ایشان منصوب ام بودند، ایشان دست به ترکیب‌شان نزد. حتی گاهی اوقات مورد گلایه واقع شده که آقا فلانی توانایی‌هایش خیلی مناسب برای این کار نیست، دیگر یک مدت طولانی هم گذشته، چه اصراری بر تمدید حکمش است؟ ولی ایشان بنا به اعتباری آن فرد را از یک جهتی مناسب می‌دانستند و هم به اعتبار رد آن شبهه در ذهن یک عده اهل وسوسه، منصوبان امام را در جاهای خودشان مستقر و تثبیت‌شان کردند که هنوز بعضی از آنها به اعتبار آن حکم زمان امام هستند و توسط ایشان تایید شدند. البته بعضی نیز خودشان کنار کشیدند یا حاضر نشدند در آن مسئولیت‌ها باشند. ایشان کسانی را که مثلا به عنوان رئیس‌جمهور حالا دوره‌شان تمام می‌شود، اصرار دارند که شان آنها حفظ شود. یک کسی مثل آقای خامنه‌ای با اینکه دوره ریاست جمهوری‌اش چه از ناحیه خود او، چه دولتش و چه مجموعه همسوی‌های فکری‌اش خیلی در حق رهبری جفا شد ولی وقتی دوره‌اش به پایان رسید، آقا به او می‌گویند که من بنا دارم شما را به عنوان عضو مجمع تشخیص منصوب



چه کار می کرد و عملکردش چه بود. عملکردش این بود که دولت را از حصار تنگ یک قشر خواص تهران نشین خارج و به سراسر کشور منتقل کرد. سفرهای استانی که نه تنها شهرها را، بلکه دیگر روستاها را هم در بر گرفت و هر کدام از اعضای دولت، از جمله خودبنده در هر سفر استانی بالاخره مسئول ابلاغ مطالب مردم در یک شهرستان به دولت بودم. می رفتم مطالب را جمع آوری می کردم، با مردم حرف می زدم، شورای اداری را تشکیل می دادم، مسائل را زیر و رو می کردیم، می آمدم و خالص آن کارهایی را که شدنی بود، به دولت منتقل می کردیم و تصمیم گرفته می شد. این بی سابقه بود و چنین کاری نشده است. این کار خوبی است، حالا کسانی که استعداد و آمادگی و همت اینطور کارها را ندارند، می آیند تخطئه می کنند و می گویند اصلا این کارها معنی ندارد، دولت باید در تهران بنشیند و از اینجا امور را هدایت کند. بله، در تهران می نشیند اما از بسیاری مسائل واقعی جامعه حتی در ۵۰ کیلومتری تهران خبر ندارد و نمی داند آنجا چه دارد می گذرد. آن خصوصیات دولت نهم خوب بود. رویکرد به مناطق محروم و گرفتن دست آنها برای اینکه در یک رقابت ظالمانه با جاهای برخوردار قرار نگیرند، این بر وفق عدالت است. عدالت این نیست که بر وفق مساوات عمل کنید، عدالت این است که آن کسی را که عقب مانده نگه داشته شده، به او ۱۰ برابر بدهی تا یک ذره جبران مافات شود. این کار شد، یعنی بودجه بعضی از استان های محروم بالای ده ها برابر اضافه شد و رویکرد به سمت تقویت آنها رفت. این ها کارهای خوب بود و مورد عنایت رهبری هم قرار گرفت. سال سوم دولت نهم فرمودند: «من از همه دولت ها حمایت کردم، کما اینکه نگاه امام هم این بود که از همه دولت های مستقر حمایت می کرد اما این دولت به واسطه اینکه برای خدمت کردن به مردم و پیگیری ارزش های انقلابی خجالت نمی کشد؛ بیشتر مورد حمایت من است». چون آن زمان بعضی ها خجالت می کشیدند که خودشان را طرفدار انقلاب معرفی کنند اما دولت نهم برای پیگیری این ارزش های انقلاب خجالت نمی کشید. البته یک سال بعد در مقابل کسانی که معترض به همین حمایت رهبری بودند، فرمودند که «این دولت مثل دولت های دیگر خوبی هایی دارد، بدی هایی هم دارد. آن خوبی هایش را باید تقویت کنیم، بقیه اش را باید جمع کنیم». در واقع آن مدال افتخاری که آن زمان به سینه دولت زده بودند، یک سال بعد مقداری تخفیف پیدا کرد. دو، سه سال بعد این رئیس دولت دیگر هیچ وقت در کلام رهبری مورد تایید آنجانی قرار نمی گرفت؛ اصولا از او عبور کردند، هر وقت نیز حمایت کردند، از مجموعه دولت بود. به عبارت دیگر وقتی پیام ها و سخنرانی های ایشان را راجع به دولت دهم نگاه کنیم، عمده اش حمایت کردن از مجموعه دولت است، نه از رئیس دولت. حتی در مقام مقایسه با رئیس دولت اصلاحات می توان گفت رهبر معظم

می گفت: «اینهایی که ضد دولت هستند و با دولت ضدیت می کنند یا آن آدم تخریبگر» اما وقتی می گوید مخالف، این معنا پیدا می کند، یعنی همه دولت ها یک جریانی کنارشان است به عنوان اپوزیسیون، با افتخار می گویند ما از پیشنهاد اپوزیسیون استفاده می کنیم، مثلا مورد مطالعه قرار می دهیم. مثلا دولت سایه را به عنوان یک کمک کار می پذیرند، یعنی معتقدند که این می تواند کمک کننده باشد. تعبیر ایشان به اینکه مخالف بی عقل است، واقعا فاجعه است. از این جهت من خیلی نمی خواهم و قتم را صرف حرف زدن راجع به این فاجعه کنم. در این چند روزه گفتند که ایشان پنجاه و ششمین یا پنجاه و هفتمین اهانت را به مخالفان فکری و سیاسی خودش روا داشت، در حالی که چند روز قبلاش داشت در مقام موعظه می گفت: «آمادگی پذیرش را نقد داشته باشیم، چرا یک نفر که می آید، انتقاد می کند را با تعابیری مثل نمی فهمی، خری و گاوی خطاب کنیم؟» وقتی کسی این ادبیات را در نقد جریانات متفاوت و دگراندیش نسبت به خودش به کار می برد و چنین انتظاری از آنها دارد که از این تعابیر استفاده نکنند، چطور در روز بعد یادش می رود که در جایگاهی قرار گرفته و در قضاوت مخالفتش از واژه کم عقل استفاده می کند؟ در نظام، مخالف حق حرف زدن دارد. وقتی یک لایحه به مجلس می رود و در دستور کار قرار می گیرد به مخالفان مساوی موافقان زمان طرح بحث داده می شود. پس از این به بعد مطابق نظر ایشان هر دفعه کسی در مخالفت با لایحه دولت صحبت کند، کم عقل و دیوانه است. اصلا سابقه ندارد؛ هیچ رئیس دولتی، هیچ دولتمردی به خودش چنین جسارت و حقی بدهد که بیاید راجع به مخالف این طور حرف بزند؛ مخالف حق و حقوق رسمی دارد. در مجلس حق رسمی برای مخالف قائل شده اند که به اندازه موافق می آید حرف می زند، آدم محترمی است، رئیس دولت چه حقی دارد به او بگوید تو عقل نداری، تو کم عقلی؟ خیلی بد بود، ایشان باید بابت این بیان عذرخواهی کند. اگر عذرخواهی کند، یک بخشی از این بار گناهی که مرتکب شده، تخفیف پیدا می کند؛ و مادام که این کار را نکرده، این یک فاجعه است که ثبت شده برای همیشه در کارنامه ایشان.

مقام معظم رهبری به دولت آقای روحانی چه نگاهی دارند؟

▲ ایشان مثل بقیه دولت ها در مورد آقای روحانی هم

انقلاب از شخص او در زمان ریاست جمهوری اش بیشتر از دولتش حمایت کردند اما ایشان دولت دهم را بیشتر از شخص رئیس دولت مورد حمایت قرار دادند. بالاخره حکیمانه دارند به صحنه نگاه می کنند و این حکمت در کلام، موضع گیری ها و قضاوت های ایشان مشاهده می شود.

آقای روحانی را ننگفتید.

▲ اما قصه این دولتی که الان به آن دچار هستیم و به تعبیری با خدماتش و زحماتش دست به گریبان هستیم، جداست. به نظر من وقتی آدم از یک فاصله ای به یک پدیده ای نگاه می کند، راحت تر می تواند راجع به آن حرف بزند و دیدش مقداری کامل تر شود. متاسفانه دولت موجود در قیاس با همه دولت های قبلی به اعتبار رویکردهای بعضی از چهره هایش، به خصوص شخص آقای رئیس دولت مقوله ای متفاوت از بقیه است چون رئیس دولت موضع استغنائی در قبال عالم و آدم از خودش نشان می دهد؛ البته خارجی ها را نه، آنجاها به نظر می آید اصلا موضع استغنا نیست، در حالی که قاعدتا باید در برابر آنها این حالت تکیه بر عزت و استغنا را به نمایش بگذارد ولی برعکس در داخل خیلی با غرور و تبحر با افراد حرف می زند. بعضی وقت ها حقیقتا آدم هر چه فکر می کند یک نفر در مقام رئیس دولت این ادبیات برآورده اش نیست که مخالف را به عنوان آدم های کم عقل معرفی کند. کاش



◀◀ **ایشان مثل بقیه دولت ها در مورد آقای روحانی هم آنجاهایی که لازم بوده، حمایت کرده اند. شاید بالاترین حمایت ها گاهی وقت ها نسبت به این دولت روا داشته شده است**



از عملکردت دفاع کن»، صبر رهبری در مقابل این رفتارهایی که هم از آقای هاشمی دیدیم، هم از آقای خاتمی دیدیم، هم از آقای احمدی نژاد دیدیم و هم از آقای روحانی دیدیم از کجا می آید و حکمتش چیست؟

▲ اول اجازه دهید این دومی را بگویم. طبع آدم این است که در مواجهه با سختی‌ها فرافکنی کند، یعنی وقتی یک مشکلی متوجه او می‌شود، تا بتواند دلش می‌خواهد کسی دیگر را مقصر جلوه می‌دهد تا نگاه‌ها را از خودش منحرف کند. حالا منشأ این چیست، به نظرم قبل از هر چیز منشأ آن مسائل نفسانی است؛ یعنی تردیدی نیست که آدم اگر مهذب باشد، بار دیگران را به دوش می‌گیرد اما بار خودش را به دوش دیگران نمی‌اندازد. تعبیر معصوم این است که «معلون معلون»؛ دو بار گفته شده که از رحمت خدا به دور است. «من القی کله علی الناس»؛ کسی که بار خودش را به دوش دیگران بخواهد بیندازد، از رحمت خدا به دور است. هر کسی باید جو ابگوی وظیفه و مسئولیت مستقیم خود باشد اما اینکه مدام نشانه‌های جاهای دیگر را بخواهد بدهد، این مشمول رحمت خدا نمی‌شود. متأسفانه بعضی از مسئولان و کسانی که دارای این مراتب بودند زیادترند؛ این بعضی تقریباً از ۹۰ درصد شاید بیشتر باشد. استثنائش شاید یکی، دو مورد است که در این سختی‌ها حاضر نشدند که بیایند و رسماً اعلام کنند که ما یک خطایی در هدف‌گیری داشتیم، ما یک اشتباهی مثلاً در محاسبه داشتیم. اگر یکی، دو بار مردم کلمه عذرخواهی را شنیدند، از امام جامعه بوده؛ چه در زمان امام و چه در زمان حاضر. اینها بابت گناه‌نکرده‌شان عذرخواهی کردند، اما آنهایی که قصور و تقصیرهایی در این بین داشتند، حاضر نشدند تا حالا عذرخواهی کنند. این به خصالت‌های اشخاص برمی‌گردد، بالاخره آدم ترکیبی است از گرایش‌های رحمانی و گرایش‌های شیطانی. خدا نکند که گرایش شیطانی در آدم تقویت شود، آن وقت دیگر کسی جلودارش نخواهد بود. این یک وجه آن قصه است. من یک دلیل دیگری را هم در حکمت برایش سراغ دارم، اینکه چطور می‌شود همه روسای جمهور یا روسای دولت اینطور سرکشی به خرج می‌دهند. به نظرم ما یک مقدار مشکلات ساختاری داریم. ساختارهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی ما برای اداره کشور، قابل تجدیدنظر

شیطنت‌بکنند، می‌آیند و می‌گویند «ما می‌خواهیم انجام دهیم، یک کسانی هستند که نمی‌گذارند». چه کسانی مانع شما شده‌اند؟ بالاترین چیزی که می‌خواستید، این بود که می‌خواستید بروید و با آمریکا ارتباط بگیرید که به شما هم این امکان را دادند. تقریباً یک جاهایی می‌شود گفت «سایش‌هایی در خطوط قرمز نظام هم ایجاد و حتی از بعضی از خطوط عبور شد، با این وجود نتیجه نگرفتید. آن وقت در عوض همه مساعدت‌هایی که از این ناحیه به دولت آقای روحانی شد، با غرور و تخریفات رفتاری می‌کنند. مردم آمادگی همراهی را از خود نشان دادند اما اقتصاد داخلی، اقتصاد مقاومتی و کمتر مورد حمایت دولت است چون دلبستگی‌هایی پیدا کردند که از راه فعال و سرمایه‌گذاری کردن شرکت‌های چندملیتی بیایند اوضاع مان خوب شود. توتال از روز اولی که برگشت، گفت: «من می‌آیم، شروع هم می‌کنم، محکم هم هستم، اما هر روزی آمریکا تحریم‌های جدید را اعمال کند، دیگر نیستم، می‌گذارم و می‌روم.» ما آن قدر که منت او را می‌کشیم، منت این پیمانکار داخلی را نمی‌کشیم که می‌گوید «من از تو پول نخواستیم، من می‌توانم این کار را بکنم، این را به من بسپار و به من اعتماد کن، پول هم که نمی‌دهی»، یک فقره قرارگاه خاتم‌اللاتین الان نزدیک به ۳۰ هزار میلیارد تومان طلبکار است، ولی هنوز هم آمادگی دارد پروژه بپذیرد، خدمت بکند، دلش درگیر اینجاست، اسیر تحریم نیست. خب این جفا در حق مردم است. اگر کار را به اینها بسپاریم، زودتر انجام می‌شود. فقط هم قرارگاه خاتم‌اللاتین نیست، ده‌ها مورد، صدها مورد تولیدکننده داخلی است. خیلی از تولیدکننده‌هایی که تا دیروز با یک امیدی آمدند یک بساطی را علم کرده و می‌خواستند به اقتصاد داخلی رونق ببخشند، خبر آمده که به دلیل تنگناها و مشکلات و فقدان منابع مالی یا مواد اولیه، در کارخانه خود را بستند و به جامعه سر بار پیوستند. اینها مشکلاتی است که این دولت می‌توانست رفع کند اما نکرد.

آقای صفار هرندی! شما درباره دولت‌های آقای هاشمی، احمدی نژاد، خاتمی و آقای روحانی صحبت کردید. چرا روسای جمهوری ما بعد از یک مدتی اپوزیسیون می‌شوند. مثلاً رهبر انقلاب در صحبت‌هایشان گفتند «آقای کسی که یک دهه مسئولیت داشتی، به جای اپوزیسیون شدن،

آن جاهایی که لازم بوده، حمایت کرده‌اند. شاید بالاترین حمایت‌ها گاهی وقت‌ها نسبت به این دولت روا داشته شده است. به‌طور مثال عرض می‌کنم. آن زمان که آقای روحانی هدف‌گیری خودش را تعامل بیشتر با جهان قرار داد البته این عنوان قشنگش بود، اما منظورشان ارتباط گرفتن با آمریکا بود. حضرت آقا نظرشان این بود که این کار نتیجه‌ای ندارد، فقط یک مقدار معادلات داخلی خود ما را به هم می‌زند، یک سری اصول ما را شاید خدشه دار بکند، اما با وجود اینکه ایشان به چنین راهی اعتماد نداشتند اما بالاترین حمایتی که از دولت کردند. این بود که اجازه دادند این راه البته در چارچوب خطوط قرمز نظام برود. ایشان اعلام کردند: «من رهبر قبول ندارم این راه فایده‌ای ندارد، ولی بروید، چون می‌گویند نتیجه نهایی اش کاستن از آرام مردم، کم کردن تحریم‌ها، برچیده‌شدن بساط ظلم چندین و چند ساله می‌شود که دارد علیه ملت روا داشته می‌شود.» از این حمایت ما بالاتر نداریم، برای هیچ دولتی این کار نشد، ولی برای این دولت شد، اما هیچ دولتی هم به اندازه این دولت و به‌خصوص شخص آقای رئیس دولت متوسل به بیان ظالمانه در مواجهه با این مجبیتی که به او شده بود، نشد، یعنی همه دولت‌ها به نظرم سپاسگزارتر و شاکرتر از این دولت بودند. نوع رفتار آقای روحانی در مواجهه با حمایت‌های مردمی و حمایت‌های رهبری، هر دو جفاکارانه بود. مردمی که آمدند، در حالی که ایشان را آزموده بودند، برداشت‌شان در نظرسنجی‌ها بالای ۶۰ درصد این بود که این دولت برای ما کاری نکرد و آن انتظاراتی که داشتیم، در پایان چهار سال برآورده نشد. با وجود همه آنها آمدند و به این دولت دوباره اعتماد کردند. واقعه‌ای معادلات عادی و طبیعی این دولت وقت انتخاب شدن مجدد نداشت، خودشان هم نگران شده بودند. به هر حال ملت یک بزرگواری کردند و کرامت به خرج دادند و با وجود آن مشکلات آمدند و به آقای روحانی رأی دادند؛ پس حق‌شان این بود که دولت به یک‌ایک وعده‌هایی که داد عمل کند. نه آنکه به آنها بی‌اعتنایی کنند و بگویند ما چه موقع چنین چیزی را گفته بودیم، ما چه موقع گفته بودیم چنین کارهایی را می‌کنیم؟ مدام تفسیرهای جدید از وعده‌هایشان ارائه کردند، به مردم عملاً گفتند «بیخود دل بستید به این چیزهایی که مثلاً فکر می‌کنید ما باید این کارها را بکنیم»؛ نه، خیلی هم که بخواهند برخورد توأم با

هستند، کما اینکه ما یک بار درباره اش تجدیدنظر کرده ایم. یعنی در کشوری که رئیس کل کشور رهبری است و اگر جایی که مردم دین شان، دنیای شان و همه چیزشان را بخواهند دست یک نفر بسپارند، آن نایب امام زمان (عج) است؛ پس وقتی ما رئیس ملت به این عنوان داریم، دوباره از مردم می‌خواهیم بیایند رأی بدهند تا یک رئیس ملت دیگر انتخاب کنند. من معتقدم این راه، راه غلطی است. ما رئیس دولت باید انتخاب کنیم، نه دومرتبه رئیس ملت. رئیس دولت، رئیس هیات وزیران است، ولی این چه رئیس هیات وزیرانی است که دو سال یک بار هم وزیرایش نمی‌توانند با او ملاقات کنند و قرار بگذارند و مسائل شان را در میان بگذارند؟ خب معلوم است این دارد نقش رئیس ملت را بازی می‌کند تا رئیس دولت؛ این مشکل ساختاری است و باید حلش کنیم. من اگر باشم، می‌گویم آن روز که خبرگان تصمیم گرفتند در بازنگری قانون اساسی نخست‌وزیر را حذف کنند، شاید درست‌تر بود که این رئیس‌جمهور را حذف می‌کردند، نخست‌وزیر را مسالماً داریم. ما رئیس هیات وزیران می‌خواهیم، ما اداره‌کننده کشور را به آن اعتبار بیشتر احتیاج داریم. حالا این حرف من مخالفت با ریاست جمهوری و این‌ها نیست، من می‌گویم اسمش را بگذاریم رئیس‌جمهور، ولی رئیس هیات وزیران واقعی باشد، و قتش را آنجا صرف کند، دولت را اداره کند و در قبال دولتش پاسخگو باشد. خب حالا مجلس اخیراً یک خیزی برداشته بود از رئیس‌جمهور سوال بکند که بنا به یک ملاحظاتی آن را پس گرفت. در دنیا اینطوری نیست، رئیس هیات وزیران هر روز می‌رود در مجلس شان استیضاح می‌شود، هر وقت هم نپسندیدند، خود مجلس او را کنار می‌گذارد و رئیس دولت جدید سرکار می‌آورد. کشورهایی که نظام شان پارلمانی است، به همین راحتی رئیس‌جمهور نا کارآمد دولت را کنار می‌گذارند و رئیس کارآمد می‌آورند. یاد هست در ایتالیا طرف یک سال سه، چهار تا نخست‌وزیر یعنی رئیس دولت عوض شد تا بالاخره آن کسی را که فکر می‌کردند توانایی برای انجام کار دارد، انتخاب کردند. ما صورت مساله را برای خودمان بفرغ کردیم، ساختش کردیم و شاید یک مشکل از این حیث است. شما فرمودید رمز صبر رهبری در کجاست؟ مطابق ساختارهایی که الان داریم، پیش‌بینی شده که مردم می‌روند به یک کسی رأی می‌دهند به عنوان رئیس‌جمهور و مردم کلی دل می‌بندند که او مسائل را حل می‌کند. رهبری به عنوان یک پشتوانه‌ای برای هدایت نظام، می‌خواهد این کسی که مردم به او دل بستند، موفق شود. رمز حمایت از دولت‌ها که هم امام و هم آقا بارها تکرار کردند، این است که رئیس بزرگ کشور بالاخره رهبری است، دلش می‌خواهد که دولت مستقر موفق شود. کارنامه او هرچه مثبت‌تر باشد، کارنامه رهبر بزرگ کشور هم بالطبع مثبت‌تر جلوه می‌کند. بخشی از این صبر ناشی از این است که می‌گویند، یعنی شاید اینطور باید بگوییم؛ باید فرصت هایش بیشتر شود، بیشتر به او فرصت دهیم، بلکه بشود در اثر این کمک‌هایی که به او می‌شود، این یارانه معنوی که به او پرداخت می‌شود، مردم را دعوت به این بکنیم که باز هم مردم مسائل را تحمل کنند، دولت درصد حل مشکل است. بخشی از این صبر واقعا منطبق بر مصالح عمومی کشور و فرصت دادن برای حل مشکلات است. یک بخشی هم مربوط می‌شود به اینکه جامعه باید متوجه شود، جامعه اگر رمز عقب‌ماندگی و پیشرفت را نفهمد، در انتخاب‌های بعدی اش ممکن است باز هم اشتباه کند. پس باید فرصت داد تا جامعه درک کند، بفهمد، متوجه شود که یک کسی اگر شعارهایش با عملش تطبیق نکرد، این قابل اعتماد نیست، یا کسی اگر دارد طوری غیرمتعارف شعار می‌دهد و وعده می‌دهد، جامعه به سیاق بعضی تجربه‌های گذشته اش بگوید نه،

اینکه شدنی نیست، این بیخود دارد این شعارها را می‌دهد. یک تنبیهی حاصل می‌شود. یک تجربه اندوژی برای آینده می‌شود. یک بخشی هم این است. بخش سوم به نظر من در واقع در شرایطی که کشور با دشمنان چندلایه‌ای در دنیا روبه‌رو است، باید محیط داخلی را سعی کند آرام کند تا محیط داخلی هیجان‌زده نباشد. محیط داخلی باید آرامش داشته باشد. البته این آرامش از جنس قبرستانی نیست، این آرامشی است که همراه با تلاش و تکاپو و اینها است. در این شرایط صبورانه برخورد کردن، یعنی داشتن استقامت، یعنی داشتن روح مقاومت و پایداری، این صبر، صبر انقلابی هم است، چون ضد این، وادادگی می‌شود؛ همه چیز را از دست دادن و ول کردن و رهاشدن می‌شود.

خودتان انتخابات را وقتی رصد می‌کردید، چه روزی متوجه شدید که آقای روحانی قطعی رئیس‌جمهور است؟ به روز انتخابات رسید یا روزهای قبلش متوجه شدید؟

▲ نه، من روزهای قبل انتخابات متوجه شدم. مجموعه نظرسنجی‌ها را از دو، سه ماه قبل از انتخابات رصد می‌کردم، تا یک زمانی کاملاً روشن بود که شاید ما مثلاً در مرحله نخست رئیس‌جمهور را نتوانیم انتخاب کنیم، یعنی انتخابات به مرحله دوم کشیده شود. از یک زمانی این معادله یک مقدار متفاوت شد و آن وقتی بود که در معرکه گیری مناظره‌ای، مخالفان دولت مستقر خیلی ضعیف ظاهر و از طرفی آقای رئیس‌جمهور و معاون اولش هم متوسل به تهمت‌زنی‌های غیراخلاقی شدند؛ حالا نه اینکه منحصر در اینها بود، شاید نامزدهای دیگر هم بعضی حرف‌هایی زدند که با معیارهای اخلاق اسلامی خیلی تطبیق نمی‌کرد. مثلاً شما فرض کنید این تغییر که بگویند شما می‌خواهید بیاید در پیاده‌روها دیوار بکشید، خودتان که می‌دانستید دروغ است، خود آن کسی که داشت این حرف را می‌زد، می‌دانست صحت ندارد، یعنی هیچ فردی تا الان این حرف را نزده، خودشان می‌دانستند، ولی گفتند تا یک قشری را بتراسانند و هراس راه بیندازند. این چیزها وقتی مطرح شد، یک مقدار صحنه تغییر کرد. من از آنجا دیگر امیدواری ام به اینکه بتواند دولت دست یک گروهی بیفتد که یک مسیر متفاوتی را پیش روی مردم باز کند، از دست رفت.

یعنی بعد از مناظره سوم، شما عملاً به چنین نتیجه‌ای رسیدید؟

▲ وسط‌های مناظره. اگر بخواهم خیلی خودمانی بگویم، من آقای قالیباف را نماینده کارآمدی می‌دانستم، اما ظهور ایشان در مناظره‌ها اصلاً شاخص کارآمدی اش را به نمایش نمی‌گذاشت. ایشان آمده بود و داشت افشا می‌کرد، در حالی که مردم از او کارنامه‌ای دیده بودند که باید آن کارنامه را تبیین می‌کرد اما به جای این رفت سراغ افشاجاری؛ به خودشان هم گفتم. همچنان که در مورد آقای رئیسی نیز ویژگی‌هایی که مردم مشاهده کردند، این نبود که اگر از دولت آقای روحانی خسته شدند، به تنگ آمدند، از وعده‌های عمل نشده ناراحت هستند، حالا با رأی به آقای رئیسی وارد یک دوره‌ای می‌شوند که می‌توانند حساب‌های بهتری باز کنند. البته من برآیند را می‌گویم، وگرنه ۱۶ میلیون به آقای رئیسی رأی دادند. سابقه نداشته؛ قبلاً هیچ کس در زمانی که رئیس‌جمهور مستقر نامزد انتخابات است، نامزد رقیب او چنین رکوردی از کسب رأی را به دست نیاورده بود. این خودش نشان می‌دهد که بالاخره یک رأی بزرگی است، اما ظرفیت مقابله با دولت مستقر از این بیشتر بود که آقایان درست عمل نکردند.

به نظر تان اصولگرایان بعد از مناظره سوم نامزد نهایی را درست انتخاب کردند؟

▲ من وارد این بخش نمی‌شوم، چون در حقیقت... اصولگرایان سه گزینه داشتند، یک گزینه آن

بود که اتفاق افتاد یعنی «آقای قالیباف کنار رفت و آقای رئیسی ماند»، دوم «هر دو نفر بمانند تا انتخابات به دور دوم برود» و سوم «آقای قالیباف بماند و آقای رئیسی کنار برود». اقتضای زمانه این بود که یک شخصیت عمرانی و فعال در حوزه اجرا بیاید اما آقای رئیسی انتخاب شد که چهره فرهنگی بود؛ به نظر تان گزینه‌ای که انتخاب شد، گزینه درستی بود؟

▲ هر چه بود، بر وفق آن هدف گیری اولیه نبود. هدف گیری اولیه این بود که مردم اصلی‌ترین مشکل شان مسائل معیشتی است و یک کسی باید سرکار بیاید که شاخص اصلی توانایی‌های او این بخش باشد، یعنی حلال مشکلات معیشتی جامعه شود. من معتقدم که این پیام را مردم از انتخاب اصولگراها نگرفته‌اند.

عملکرد شما را چطور ارزیابی می‌کنید؟ بعضی‌ها می‌گویند در آن هفته آخر که هفته سخت تصمیم گیری بود، شما خوب عمل نکرد. یعنی می‌توانست همین مدلی هم که پیاده شد یعنی «آقای رئیسی بماند و آقای قالیباف برود»، با یک اعلام مواضع و حرکت رسانه‌ای، آقای قالیباف را در کنار آقای رئیسی نگه دارد، ولی فقط در یک روز آقای قالیباف کنار آقای رئیسی حضور یافت و بعد دیگر محو شد. در حالی که اگر آن اتفاق می‌افتاد می‌توانست این کار به هم‌افزایی رأی بینجامد.

▲ من کالا اعتقادی به این نوع تدارک‌ها و اقدامات شب انتخابات ندارم.

به نظر شما شما خوب عمل کرد؟

▲ شما بهترین کار این جبهه بوده، یعنی در قیاس با کارهای قبلی شان، از همه بهتر بوده است. این را من از این جهت می‌گویم که بعضی‌ها این مکانیزم را تخطئه می‌کنند، مثلاً می‌خواهند گذشته را ثابت کنند، نه، گذشته‌ها از این بدتر بود. این بهترین کارشان است. اما خود این هم راه مناسب نیست. ما بالاخره باید خلا تحزب را پر کنیم، یعنی جایی که چهار سال سیاست‌ورزی حرفه‌ای کند، یکی از کارهایش هم تدارک شب انتخابات است. اصلش آن چهارساله است.

شما هم می‌خواست همین کار را بکند.

▲ نکرد که، هر وقت این کار را کرد، آن وقت منتظر نتیجه‌اش باشد. از اولش اینطور می‌گفت که ما تکیه اصلی مان روی یک فرد نیست، ما یک گروه و تیمی را می‌خواهیم معرفی کنیم که اداره کشور را به آنها بسپاریم. خب خیلی من ذوق‌زده شدم، این حرف خیلی قشنگ است. سه سال بود خود من همین حرف‌ها را می‌زد، اما در عمل این نشد. راه‌حل آینده‌شان این است. احزاب تیم را می‌آورند برجسته می‌کنند، توانمندی تیم اداره کشور را در طول سال‌های خواب حزب بالا می‌برند، مدام اینها را برای به‌عهده گرفتن مسئولیت کشور ورزیده‌تر می‌کنند، شب انتخابات هم عملیات را انجام می‌دهند، آن عملیات فرع بر اصل کار است. ما الان اصلمان آن شد، فرعی گفتنمان سازی برای یک حرکت سیاسی و کادرسازی است؛ اگر کادرسازی اصل بود، آن وقت باید هفت، هشت، ده نفر آدم که در قواره و تراز هم باشند که هر کدامشان را کنار بگذاریم، آن یکی توانایی به‌عهده گرفتن این مسئولیت را داشته باشد، بقیه هم حامی او باشند و کنار او قرار بگیرند. اگر این کلام آخر است، من این حرف را راجع به دوستان اصولگرا می‌گویم. فکر می‌کنم اصلاح طلبش هم همین است، یعنی آنها هم راه‌حل شان همین است که از حالت نوع رقابتی که ما سال‌های اول انقلاب بودیم، از این‌ها دیگر باید فاصله بگیریم. اینکه یک نفر نشان کنیم که این خوب است. اصلاً اینطوری نیست، آدم‌ها باید در بچوجه تلاش‌های درون جریان سیاسی محک بخورند، حتی

ممکن است دزدگی از جنس دزدگی سال ۸۱ انتخابات شورای دوم ایجاد کند که اصلاً با صندوق رأی خداحافظی کنند و نیابند سراغش. یا اینکه از طریق علامت‌های جریان اصولگرایی یا جریان دیگری که حالا علاقه‌ش همین علاقه اصولگرایانه باشد، ولی عنوانش این نباشد، بتواند گرایش پیدا کند. لازم است پیام آرامش بخش به آنها منتقل کرد. به نظر من الان این رابطه، رابطه نزدیک و تفاهم مثبتی بی‌نشان برقرار نیست. هر روز برقرار شد، می‌شود گفت که این دیگر این معادله، معادله حتمی‌ای نیست که در تهران اصلاح طلب رأی می‌آورد یا نامی دانم یک جریان رأی می‌آورد، خیر، آن قالب‌ها شکسته می‌شود. اما هنوز دچار آن قالب هستیم، آن قالب انتخاب سیاسی است. یک روزی خواهد رسید که گوش مردم باز می‌شود به سمت شنیدن یک حرف متفاوت، آن وقت مصالح خودشان را یک‌طور دیگری رقم می‌زنند. ▶

یانه، فضا عوض شده است؟

▲ خصوصیت برجسته تهران به نظرم امروز این است که یک عنوان طبقه متوسط تهران نشین را بر خودش باز کرده است. یعنی درست است که تهران حواشی هم دارد، از آنجا هم رأی‌های متفاوت درمی‌آید، ولی آن چیزی که تهران را الان می‌شود با آن معرفی کرد، محل تجمع طبقه متوسط شهری یا بهتر است بگوییم همان طبقه متوسط تهران نشین است که آداب و عادات خودش را یک جورهایی تنظیم کرده است. کسانی که ممکن است از طریق نشان دادن کدهایی بگویند ما هستیم که می‌توانیم این جامعه ایده‌آل شما را محقق کنیم. حالا ناکامی‌هایی که اصلاح‌طلبان در این دوره، چه در مجلس داشتند، چه در دولت داشتند؛ این‌ها شاید طبقه متوسط را متقاعد کرده باشد که به جای خوبی دل نبستند. اینجا آن آرمان کده‌ای که فکر می‌کردند، نیست. این یک طرف قضیه است که

جنبه‌های اخلاقی‌شان باید آنجا محک بخورد که اصلاً این آدم ظرفیت دارد یا وقتی مقداری برایش هورا می‌کشند و هیاهو می‌کنند و صلوات می‌فرستند، این آدم خودش را گم می‌کند و تبدیل به ضد خودش می‌شود.

به نظر شما برای مجلس باید چه کار کرد؟ آیا اصولگرایان باید در قالب جملو بیرونند یا خیر، به سمت یک حزب فراگیر بروند؟

▲ وقتی هدف‌گیری‌هایمان را ما همین برنامه‌های عاجل پیش‌رو قرار می‌دهیم، هیچ وقت آن کارهای اساسی را نمی‌کنیم و می‌گوییم آن برای درازمدت است. این درازمدت را باید از یک جایی خرد کرد به سراغش رفت. بنا بر این باید گذاشت؛ اگر چه شما برای مساله عاجلتان موقتاً یک تصمیمی می‌گیرید، اما آن طراحی را باید داشته باشید.

فکر می‌کنید اصلاح‌طلبان تا آخر با آقای روحانی می‌مانند یا این ائتلاف اعتدال و اصلاحات از هم جدا خواهد شد؟

▲ قاعدتاً این‌ها عقد اخوت دائمی با هم نبسته‌اند، این را هم خودشان اظهار می‌کنند و می‌گویند. می‌گویند «ما به اقتضای زمان سراغ ایشان آمدیم، ایشان که نفر ما نبود، ایشان که اصلاح طلب نیست، ایشان که سوابقش با ما نبود»؛ راست هم می‌گویند. از طرفی روحانی هم راست می‌گوید اگر بگوید «دلیلی ندارم من از تمایلات و خواسته‌های شماها تبعیت نکنم. من بنا به یک معامله تا کتیکی شب انتخابات آدم یک شرکت سهامی راه انداختم.» حالا آنها در توزیع عواید و نتایجش با هم به اختلاف خوردند، بنابراین دلیلی ندارد همیشه بین‌شان این رابطه صمیمی و مستحکم باشد، علائمش هم خیلی آشکار است.

آیا به جایی می‌رسد که اصلاح‌طلبان از آقای لاریجانی در انتخابات ریاست جمهوری حمایت کنند؟ یعنی سال ۱۴۰۰ در دوگانه آقای لاریجانی و جهانگیری، اصلاح‌طلبان آقای جهانگیری را انتخاب می‌کنند یا آقای لاریجانی را؟

▲ آقای لاریجانی منتخب یک، دو و سه شاید اصلاح‌طلبان هم نباشد، ولی منتخب به اصطلاح جناح اعتدال هست. حالا باید دید آن زمان زور اعتدال بیشتر می‌چربد یا زور اصلاحات. اصلاح‌طلبان دارند سعی می‌کنند بار اشتباهات و نقایص و شکست‌های دولت را از همین الان از دوش خودشان بردارند و روی دوش آقای روحانی و تیم اعتدالی بیندازند. این به نظرم ناجوانمردانه است؛ واقعیت این است که اینها شریک صفر تا صد این ماجرا بودند، هیچ نقطه‌ای نیست که آنها دخیل در آن نبوده باشند و هر چه که حاصل می‌شود، محصول عمل مشترک‌شان است. به عبارت دیگر هر چه امروز از دولت می‌بینیم کاملاً می‌توانیم در کارنامه اصلاح‌طلبان فهرست کنیم، این جزو کارنامه آنها است و نمی‌شود که فقط در قسمت‌های پیروزی اسم خودشان را بیاورند، آنجایی که جنبه غم و اندوه پیدا می‌کند، بگویند خیر، ما این‌جا نیستیم. قضاوت مردم هم طبعاً همین خواهد بود، بنابراین باید دید که آن زمان زور کدام یک از این دو شریک غالب است. اگر زور اعتدالیون غالب باشد، علی‌الاصول این‌ها به سمت گزینه‌ای از جنس آقای لاریجانی خواهند رفت و اصلاح‌طلبان به ضرب و زور مجبورند بپذیرند، وگرنه آقای لاریجانی گزینه اصلاح‌طلبان با یک، دو، سه انتخاب هم نمی‌تواند باشد چون خیلی فاصله بی‌نشان است.

▲ اصلاح‌طلبان در دو انتخابات شورای شهر پنجم و مجلس دهم صد درصد کرسی‌های تهران را به خودشان اختصاص دادند. فکر می‌کنید برای انتخابات مجلس ۹۸ همچنان اصلاح‌طلبان پیروز قطعی و صددرصدی باشند



حسین دهقان



■ همگان خودشان را در چهره رهبری و در تصویری که رهبری از جامعه، از سیاست و از مسائل مختلف بیان می‌کنند، می‌بینند

■ پرونده سوریه باید یک مسئول با اختیارات تمام برای تامین اهداف و منافع جمهوری اسلامی داشته باشد

رهبری خواسته‌های عامه
جامعه را نمایندگی می‌کند

تیر در تاریکی رها کردن، یک چنین وضعیتی است در مسیری که دشمنان ما در مقابله با رهبری می ایستند یا اقدام می کنند. الحمدلله هر روز هم بر عزت رهبری افزوده شده و رهبری هم هر روز خیلی با صلابت بیشتر در بیان ابعاد مختلف، اهداف، سیاست‌ها و راهبردهای متکی بر مبنای مسیری که امام برای انقلاب اسلامی ترسیم کردند، قدم برمی دارند و ملت هم این اعتبار و این اعتماد و این اطمینان را به رهبری دارند.

حضرت آقا همان طور که شما گفتید، فرمودند که ۲۲ بهمن امسال بسیار دیدنی خواهد شد و شد. نمونه‌هایی از این دست هم زیاد داشتیم که حضرت آقا قبلش پیش‌بینی کردند یا از این دست فرمایشات داشتند. من سوالم این است که این سخنان حضرت آقا حتما مستظهر است به اطمینانی که نسبت به حمایت مردم دارند. سوال این است که رهبری این سرمایه اجتماعی را در کل جامعه چگونه به دست آورده‌اند؟ کسی نمی‌تواند بگوید که فقط قشر مذهبی طرفدار آقا است یا فقط قشر ضعیف، خیر، ایشان یک طیف گسترده‌ای را از همه طبقات اجتماعی دارند. این سرمایه اجتماعی مبتنی بر چیست؟ یعنی اعتماد مردم به چیست، چه دیده‌اند که جذب ایشان شده‌اند؟

▲ ملت ما یک آگاهی را از مبانی دینی و سیاسی طی دوره‌های مختلف اندوخته که در سایه آن رفتار خودش را به نمایش می‌گذارد. این طور نبوده که گروه‌های اجتماعی بتوانند در جامعه ایجاد شقاق کرده و آن را دست‌بندی کنند. ممکن است حالا به طور مثال گروه‌ها یا افرادی در یک مسیر متفاوتی در جامعه حرکت کنند، ولی جامعه ما هیچ‌گاه با انقلاب و نظام فاصله نگرفته و نخواهد گرفت. پس ما یک بحث انقلاب و جریان انقلابی داریم که همان نظام امت و امامت است. یک مجموعه‌ای داریم تحت عنوان نظام سیاسی که در اصل دولت است و کارهای اجرایی و عملیاتی را انجام می‌دهد. رهبری همیشه در موضع عام مردم قرار دارد، به عبارتی خواسته‌های عمومی مردم را که منطبق بر مبانی اصیل اسلامی و تامین‌کننده منافع عامه مردم است، نمایندگی می‌کند. خوب اگر این باشد، همه مردم، همه آحاد مردم و همه گروه‌ها خواسته‌های خودشان را در این رفتار متجلی می‌بینند و عملکرد و رفتار رهبری را کسی نمی‌تواند علیه خودش تحلیل کند. ممکن است انتظاراتی داشته باشند که این برآورده نمی‌شود، ولی خلافت هم نیست، یعنی مثل اینکه کسی در آن اعمال محدودیتی کند یا دنبال حذف شدن او از جامعه باشد. پس ما یک جریان داریم، آن جریان شفاف و روان و رو به رشد انقلابی که همان نظام امت و امامت است، اما ما یک مجموعه‌ای هم داریم که همان نظام بوروکراتیک و اداری و مدیریت امور جامعه است که ملت با این بعضا مشکل دارند، طبیعی هم هست. آنچه امام و انقلاب توانستند درست کنند و نظامی که برپا کردند، اصولی دارد که به راحتی امکان اینکه مردم خواسته‌های خودشان را از نظام بخواهند و آن را مطالبه کنند فراهم کرده است. در عین حالی که هیچ‌گاه نظام را در مقابل ملت و ملت را در مقابل نظام قرار نداده است. بحث اصل ولایت فقیه در قانون اساسی ما، از آن نگاه‌هاست با عینیت بخشی ارتباط مردم با رهبری نظام که رهبری از دل مردم برمی‌آید و صحبت رهبری یا دیدگاه‌های رهبری بر دل مردم هم می‌نشیند. به عبارتی خواسته‌های عامه جامعه و مصالح عامه جامعه را نمایندگی می‌کند. پس همگان خودشان را در چهره رهبری و در تصویری که رهبری از جامعه، از سیاست و از مسائل مختلف بیان

اعتبار لازم بهره‌مند نباشند، در نتیجه فاصله‌ای به وجود بیاید بین حاکمیت با مردم و از این شکاف وارد شوند. در میان مردم و بعد میان مردم و حاکمیت ایجاد تنش کنند. همه این اقدامات‌شان هم به جای اینکه منجر به ایجاد تفرقه و گسست در میان صفوف مردم شود، به طریق دیگر تبدیل به انسجام بیشتر، یکپارچگی بیشتر و وحدت و یگانگی مردم شد. وقتی امسال بحث ۲۲ بهمن را نگاه می‌کنیم، حضور مردم چشمگیرتر از سال‌های قبل است، در حالی که دشمن انتظار داشت مردم کمتر بیایند. با این بحث‌هایی که در دی ماه به وجود آمد، تصور دشمن بر این بود که مردم از نظام‌شان فاصله گرفته‌اند یا به عبارتی در صحنه حاضر نخواهند شد، ولی یک جمله خیلی ساده توسط رهبری بیان می‌شود که امسال حضور مردم در ۲۲ بهمن تماشایی خواهد بود و واقعا هم تماشایی شد. دشمن اینها را می‌بیند. پس در بُعد اینکه بخواهند اسلام را در درون جامعه ما یا در دنیای اسلام یا در جهان به‌طور عام چهره متفاوتی از آن به تصویر بکشند موفق نبودند و در جامعه نیز نتوانستند سوار آن گسل‌ها شوند و از این هم ناامید شدند. پس طبیعی است که بگردند و ببینند آن عامل اصلی که مردم را حول محور اسلام و اسلام خواهی و در جهت مقابله با دشمن و حفظ و نگهداری نظام، منسجم و متحد می‌کند، کدام است؟ این عامل رهبری است. بنابراین چه عناصر ناآگاه داخلی، چه پیاده‌نظام دشمن در داخل و چه آنهایی که به‌طور طبیعی با اسلام و دیدگاه انقلابی و اسلامی همخوانی ندارند، همه تلاش‌شان را می‌کنند که این عامل اصلی را از یک طرف کمرنگ کنند، از یک طرف بیایند افرادی را به‌عنوان عالم اسلامی به صحنه بیاورند که با موضوع امامت و ولایت امروز جامعه مخالفت کنند و حتی در مبنای اسلامی نظریه ولایت فقیه که امام مطرح کرده شک و تردید ایجاد کنند. به عبارتی این ستون انقلاب و نظام را مورد هدف قرار دهند. پس دشمن بر مبنای محاسبات خودش عمل می‌کند، یعنی اگر قادر شوند این عنصر اصلی برپادارنده نظام و انقلاب را از آن طرف وحدت‌بخش مردم را، بزنند به‌طور طبیعی فکر می‌کنند بتوانند نظام را از پا دریاورند. بنابراین ما نباید از منظر دشمن این حرکت را غلط تلقی کنیم، این طبیعی است. این طرفش را هم باید دید، یعنی روزی دشمنان ما تصور می‌کردند که نسل بعدی انقلاب حتما با انقلاب، مبنای و ارزش‌هایش فاصله خواهند گرفت و به یک نوعی یک «نه» را به نظام و مبانی ارزشی‌اش خواهند گفت، اما دیدند که مثلا در بحث دفاع از حرم یا حریم اهل بیت (ع)، یا در صحنه‌هایی که لازم بود دفاعی صورت بگیرد، افراد در استقبال از شهادت هیچ وقت به خودشان تردید راه ندادند. در منطقه تقریبا نداریم کشوری که از امنیت و ثبات مثل جمهوری اسلامی ایران بهره‌مند باشد. این ملت امروز شادتر، پرنشاط‌تر و آماده‌تر از هر روز قبل برای دفاع از انقلاب و نظام است و این هم میسر نمی‌شود جز به دست رهبر عزیز انقلاب‌مان و آن پیوند وثیقی که بین مردم و رهبری وجود دارد. این به‌طور طبیعی زنده بودن نظام ما رو به پیش بودن آن را تضمین می‌کند. حالا هر چقدر هم جلوتر آمدند، مثل آن تیر به سنگ خوردن است یا

آقای دکتر! در سالی که گذشت چه از داخل و چه از بیرون به شکل محسوس و با شدت خاصی به رهبر معظم انقلاب هججه‌هایی صورت گرفت. شما چه تحلیلی در مورد این ماجرا دارید؟

▲ ما چهار دهه را از پیروزی انقلاب‌مان پشت سر گذاشته‌ایم. در این چهار دهه هیچ‌گاه تا امروز دشمنان ما و در رأس آنها آمریکا حاضر به پذیرش واقعیت یک موضوعیت سیاسی، که در مقابل آنها بایستد، مبنای فکری‌شان را زیر سوال قرار دهد، با تجاوزگری‌ها مقابله کند و فریاد بلند خودش را علیه آنها همواره به‌عنوان یک شعار در همه صحنه‌ها حفظ و تداوم ببخشد، نبوده‌اند. طبیعی است که دشمن هم همپای این انقلاب همواره تلاش کرده که کار خودش را انجام دهد. منظوم مقابله با نظام جمهوری اسلامی به هر صورت ممکن است. در سنوات گذشته ما صورت‌های مختلف از مقابله با نظام را در کشورمان دیدیم. تلاش برای جدایی قومیت‌ها، ترورها، جنگ تحمیلی، تلاش برای ایجاد جنگ

آقای روحانی هم احساسش این است که مملکت دو، سه مشکل دارد که این دو، سه مشکل را یک کسی باید حل کند. یکی بحث حصر، یکی بحث حل مسائل با آمریکا و یکی هم بحث هسته‌ای است

داخلی، کودتا و همه آن صورت‌هایی که متصور بود برای براندازی یک نظام و یک مجموعه سیاسی. اما سه عنصر در جامعه ما همواره انقلاب را زنده نگه داشته و تکیه انقلاب به آنها بوده است. اولین بحث اسلام است، بعد مردم مسلمان که حول محور اسلام هستند و بعد بحث ولایت و امامت و رهبری در جامعه ما است. دشمن همواره تلاش کرده این عناصر سه‌گانه را مورد هجوم و حمله قرار دهد. در اوچش کتابی که سلمان رشدی می‌نویسد و آن اقداماتی که انجام می‌دهند، کاریکاتورهایی که می‌کشند در کشورهای غربی علیه مقدسات مسلمانان و تلاش‌هایی که می‌کنند که اسلام را زیر سوال ببرند. پس اسلام یکی از عناصری بود که مورد هجمه و حمله قرار گرفت. کارهای بسیار اساسی کردند که چهره زیبا و رحمانیت اسلام را در دنیا زشت و خشن جلوه دهند، مثل کارهایی که طالبان کردند و کارهایی که بعدا القاعده کرد. جریانهایی مثل النصرة و داعش و جریانهای دست‌ساز صهیونیست‌ها و آمریکایی‌ها در دنیای اسلام کارهایی انجام دادند که چهره متفاوتی را عرضه کنند و به عبارتی مخدوش کننده چهره اسلام در ذهن دیگران باشند. اما ما هرچه جلوتر آمدیم، آنچه بسیار شکوفاتر خودش را نشان داده اسلام رحمانی یا همان مکتب اسلام ناب محمدی (ص) است که مرز و جغرافیا نمی‌شناسد. اینکه هر جایی که ظالمی است و مظلومی در مقابل او فریاد می‌کند، همراه او فریاد کند و در کنار او بایستد. به عبارتی یک رسالت انسانی - اسلامی در سطح جامعه جهانی توسط انقلاب اسلامی به نمایش گذاشته شده است. پس در این جنبه عملا آنها با شکست مواجه شده‌اند. در رابطه با مردم هم اقدامات فراوانی مقابل ملت ما صورت دادند تا به چند هدف دست پیدا کنند. اولین آن، این بود که مشکلاتی را برای مردم فراهم کنند و این مشکلات را به نظام و حاکمیت نسبت دهند. به دنبال این ایجاد بی‌اعتباری کنند، یعنی مسئولان نظام در نگاه مردم از آن

دکتر حسین دهقان در این گفت‌وگو درباره اندیشه‌های رهبر معظم انقلاب در حوزه امنیت، دفاع و سیاست خارجی سخن گفته است. بخش دیگری از این مصاحبه به مسائل سیاسی روز اختصاص یافته است.



می کنند، می بینند، در عین حال ممکن است مردم با عملکرد دستگاه اجرایی مشکل داشته باشند. مردم همواره در مقاطع مختلف در سایه برگزاری انتخابات قادر هستند دیدگاه های خودشان را مطرح کنند و با چرخشی که در گزینه های مردم در مصادیق امور همواره به وجود می آید، خود به خود این مشکل هم حل می شود. یک گروهی سر کار هستند، اگر این گروه عملکرد مناسب داشته باشند، ملت هم رضایت خودش را نشان می دهد، هم پشتیبانی خودش را نشان می دهد. اگر نه، عملکرد مناسب نداشته باشند، عدم رضایتش را از دست اندرکاران و کارگزاران بیان می کند، اما مرز این مساله را با مرز نظام حتما جدا می کند، یعنی نمی گوید این نظام است که اینگونه است، این اسلام است که اینگونه است؛ می گوید این گروهی که سر کار هستند، عملکرد مناسبی ندارند که انطباق داشته باشد با همان مبانی اسلامی یا هماهنگ و هم پایه با رهبری. بنابراین به طور طبیعی این طور می شود جمع بندی کرد که رهبری در اصل یک چتر گسترده ای است که عموم جامعه را، نه تنها جامعه ما را، بلکه جوامع اسلامی را و نه تنها آنها را، بلکه مستضعفان جهان را به یک نوعی پوشش می دهد و همگان خودشان را زیر این چتر می توانند ببینند. این بحث از طرف رهبری و مردم است. از آن طرف هم مردم این آگاهی را دارند که بین نظام، رهبری و کارگزاران اجرایی این خط را بکشند که کاملا این نتیجه نگاهشان را در انتخابات هم با آنان متجلی می کنند و جریان انقلاب نیز مسیرش را ادامه دهد.

یک نکته دیگر که می خواهیم بپرسم این است که رهبری در مقوله امنیت هم فاکتورهای مهمی را مدنظر دارند. در واقع از منظر دفاعی چگونه می توان اندیشه های ایشان را تحلیل کرد؟ همین که ایشان فرمودند اگر ما با داعش در سوریه به مواجهه نمی شدیم باید در شهرهای ایران با آنها می جنگیدیم.

▲ در واقع یک تهدیدی وجود دارد، شما را تهدید می کند و شما برای امنیت تان دفاع می کنید. بحثی که اینجا وجود دارد، بحث حوزه نفوذ است، یعنی امروز دایره نفوذ جمهوری اسلامی و حوزه تاثیر رهبری انقلاب این نقاط را در سیطره خودش گرفته است. تجربه ای که دنیا از قدرت بیرونی دارد، بحث تجاوز و گسترش سرزمین است. بحث منابع یا منافع خاصی است که یک کشوری وقتی ورود به کشوری دیگر می کند، آنها را دنبال می کند. مثلا فلسفه حضور آمریکایی ها یا دولت های اروپایی در منطقه ما، که از نظر ما هم تجاوز است و هم اعمال سلطه، هم غارت منابع است و هم تحقیر ملت ها و

◀◀ آقای احمدی نژاد هیچ گاه جدای از آقای ثمره هاشمی نبود

هم استیلا بر همه آن چیزی که هویت یک ملت را شکل می دهد، این حضوری است که جوامع مختلف ما و حتی در دنیا از وجود قدرت ها تجربه کرده و الان هم هست. یعنی آمریکایی ها دل شان به حال سوریه و مردم آن نسوخته، چون اصلا برایشان مردم سوریه مهم نیستند، اصلا برایشان نظام سوریه مهم نیست، برایشان مردم عراق مهم نیست، برایشان نظام سیاسی عراق هم مهم نیست. در عربستان همین طور است، در امارات هم همین طور است، در همه کشورهایی که به یک نوعی وابسته به آنها هستند و موجودیت شان در تکیه دادن به آمریکایی ها و غربی ها است، این واقیعت وجود دارد که آنها پذیرای حضور آمریکا و حتی دعوت کننده این عامل فرامنطقه ای در منطقه هستند که برای آنها تامین امنیت کنند و به عبارتی امنیت را می خرد. این چیزی است که دولت ها انجام می دهند، ولی آیا ملت ها خواهان این هستند؟ پاسخ منفی است. کافی است همین امروز همین دولت های وابسته اجازه دهند مردم ببینند آن طوری که خواسته خودشان است، اعلام نظر کرده و نظام سیاسی شان را انتخاب کنند. چرا همه قدرت را در دست یک نفر متمرکز می کنند و هر چیزی به اراده او است که حاکم است و همگان موظف هستند



که او را تبعیت کنند؟ چرا ابزار سرکوب را آنقدر گسترش می دهند که به ملت شان هم اجازه حرف زدن نمی دهند؟ حالا جالب است؛ همه این دولت ها به شکل جدی مورد حمایت آمریکا هستند. چرا؟ چون اینها عوامل آنها هستند و تامین کننده منافع آنها و پرداخت کننده هزینه تامین منافع آنها. پس اینجا این بحث پیش می آید که نظام سلطه و در رأس آن آمریکا، خواهان حاکمیت ملت ها نیست، خواهان اینکه ملت ها سرنوشت خودشان را تعیین کنند، نیست. خواهان اینکه ملت ها منافع ملی و هویت خودشان را حفظ و صیانت کنند، نیست. الا اینکه این دولت یا این حکومت که وجود دارد، تامین کننده منافع آمریکا باشد. هر جا چنین دولتی وجود داشته باشد، مورد تایید آنهاست، هر جا دولتی باشد که همخوان با آنها نباشد، مورد تایید آنها نخواهد بود. ما دیدیم در کشورهای اسلامی انتخاباتی برگزار شده، جریان مخالف خواسته آمریکایی ها پیروز شده و آنها آن انتخابات را نپذیرفته اند و عملا ابطال کرده اند یا اگر دولتی برای مردم سر کار آمده، آن را ساقط کرده اند. این همان جهتی بود که در کشورهای غیراسلامی هم این کار را کردند. حالا ما حضورمان چگونه است؟ ایران هیچ گاه دنبال تهدید، اعمال حاکمیت، تحت سیطره گرفتن، گرفتن منابع کشورهای همسایه یا دیگران نبوده و نیست. ایران اسلامی و انقلاب اسلامی همواره منادی صلح و ثبات و امنیت در منطقه بوده و خواهان منطقه عاری از حضور بیگانگان و منطقه ای است که صلح و امنیت و رفاه و توسعه خودش را در سایه امنیت جمعی خودی می بیند. پس چنین شعاری نیاز به اعمال زور ندارد. خود به خود آن ذات بشری یا حتی بگوئیم هویت های ملی که غیرمتکی بر اسلام و عقاید اسلامی باشد، اینها را پذیرا است. ما اعلام هم کردیم و می کنیم که طبق اصول و مبانی انقلاب ما که هر جایی مظلومی مورد ظلم و تجاوز قرار بگیرد و این مظلوم از ما خواهان کمک باشد، ما به هر گونه ای که امکان کمک دهی و کمک رسانی به او و مقابله با آن فرد یا نظام یا مهاجم ظالم باشد، در کنار آن مظلومی که مورد تجاوز قرار گرفته، ایستاده ایم و هزینه اش را هم پرداخت کرده ایم. بنابراین وقتی شما آن صحنه هایی که از تلویزیون بخش می کردند که داعش با مردم چگونه رفتار می کند و



قابل اجرا، قابل اتکا و منتج به نتیجه‌ای که ارتقای توان دفاعی در کشور را به دنبال داشته باشد را به محضر مقام معظم رهبری پیشنهاد کنیم. پس اینجا بیشتر کار جنبه فکری و اندیشه‌ای و به عبارتی حرکت در سطح راهبردی برای حل و فصل مسائلی است که اگر پیشنهادات خوبی برایش تهیه شود، منجر به ارتقای توانایی می‌شود. بنابراین به‌طور طبیعی کار متفاوت است؛ البته باید بگوییم مراجعی که با آنها کار می‌شود، قاعدتا وسیع‌تر است. به‌طور عام ما باید دنبال راه‌حل‌هایی در سطح ملی باشیم برای رفع مشکلاتی که می‌تواند در نیروهای مسلح در حوزه تامین اقلام و نیازمندی‌های دفاعی باشد یا حتی در بحث‌های پشتیبانی. یعنی ما چگونه می‌توانیم سهل‌تر، ارزان‌تر، سریع‌تر و به صورت فراگیر واکنش سریع، منطقی و موثر به تغییرات احتمالی که در کشور به وجود می‌آید، داشته باشیم. یک بخشی از اینها تجهیزات است، اما همه آنها این نیست. اگر بخواهیم وزن دهی کنیم بین تجهیزات ابزار و سایر عوامل، تجهیزات یک سهم ۲۰ درصدی دارد، بنابراین از آن ۸۰ درصد نباید غفلت کنیم. ما ابزار نیاز داریم، ولی همه جنگ ابزار نیست، همه دفاع ابزار نیست. دفاع بسیار فراتر از ابزار است و دین حالی که باید دنبال اینها برویم. اینکه بیشترین، بهترین و کارآمدترین ابزار را هم تهیه کنیم. به مصداق آیه شریفه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل»؛ جامعه اسلامی باید همواره آماده دفاع از خودش باشد، چه در مقابل دشمنان موجودش، چه در مقابل کسانی که ممکن است در آینده در مقابل او قرار بگیرند. بنابراین ما باید با نگاه بلند، با تحلیل درست، با برآورد منطقی و واقعی بتوانیم تحولات را ببینیم. ببینیم می‌خواهیم کجا قرار بگیریم، چه کسی دشمن ماست، چه صحنه‌ای صحنه نبرد و درگیری خواهد بود، عامل تهدیدکننده چه خواهد بود و با چه ابزاری باید به صحنه آمد و ما باید به چه سازمانی صحنه نبرد غافلگیر نشویم و طرف پیروز باشیم. اینها بیشتر کارهای فکری و تحلیلی است. کارهای رصد و پایش است که باید انجام دهیم. چیزی است که حضرت آقا خواستند.

در خبرها آمده بود که حضرتعالی در

عمیق و همه‌جانبه‌ای از مسائل داشته باشید صحنه را که می‌بینید و تحلیلی که از صحنه می‌کنید، درست خواهد بود. تغییرات کوچک ظاهری نمی‌تواند این تحلیل عمیق و همه‌بعدی را مخدوش کند. بنابراین آقا با بصیرت تمام، با تحلیل درست از شرایط، با پیش‌بینی حتی اوضاع و احوال با توجه به نگاه عمیقی که به علل و عوامل اصلی به وجود آورنده صحنه دارند، صحنه را خوب می‌بینند، خوب تحلیل می‌کنند، خوب پیش‌بینی می‌کنند و مسیری را تعریف و تبیین می‌کنند که منتج به نتیجه درست است. حالا این مشکلی است برای کسانی که نمی‌خواهند بپذیرند یا تحلیلی در مقابل این تحلیل دارند. بعضی از اوقات افرادی یا جریان‌هایی به یک نوعی از اماندگی از جریان انقلاب دچار می‌شوند که دیگر قادر نیستند مسائل را در آن تندبادی که حرکت انقلاب ایجاد می‌کند ببینند. حالا چون خودشان عقب افتاده‌اند و خودشان نمی‌توانند تحلیل کنند، بنابراین حرکت جامعه را غلط می‌پندارند. آقای بازرگان وقتی به عنوان نماینده حضرت امام به پایتختگاه آبادان رفته بود، وقتی برگشت در شیراز با ایشان مصاحبه کردند که نظراتان در رابطه با مردم و این جریان انقلاب چیست؟ گفت من فقط یک جمله می‌توانم بگویم؛ مردم رهبران را پشت سر گذاشته‌اند. می‌گفت اینها دیگر به حرف ما گوش نمی‌دهند، خودشان پیش می‌روند. امروز مردم ما، گروه‌ها، جریان‌های سیاسی و فکری مختلف را پشت سر گذاشته‌اند. یعنی آنها از اینها عقب افتاده‌اند، قادر به تحلیل رفتار عمومی مردم نیستند. در واقع باید گفت اشکال به خودشان وارد است، این اشکال را برمی‌گرداند به مردم و می‌خواهند آنجا یک چیزی پیدا کنند.

اگر اجازه دهید بخش دوم مصاحبه را آغاز کنیم. بعد از دوران وزارت اینجا تشریف آوردید؛ خیلی کارتان فرق دارد؟

▲ نسخ و ماهیت کار متفاوت است. آنجا در وزارت ما در یک پست یا جایگاه اجرایی قرار داشتیم و باید فعالیت‌هایی را برنامه‌ریزی می‌کردیم و آنها را به اجرا می‌گذاشتیم. اینجا هم باید تولید فکر کنیم. به عبارتی برای معضلات و گلوگاه‌ها و مسائلی که در حوزه مسئولیتی امروز من است، برای اینها کار کنیم و راهکار

نظامات سیاسی آنجا را هم به هر کیفیتی که بوده، مورد تجاوز قرار می‌دهد، اینجا جمهوری اسلامی ایران به صورت واقع و حقیقی و بدون هر چشمداشت منفعتی، بلکه از یک منظر انسانی از یک منظر محترم‌شماری کرامت انسانی و فارغ از مذهب و دین و رنگ و فرقه وارد شده، با متجاوزان مقابله کرده و هزینه هم پرداخت کرده است. دیگران می‌آیند به صورت سیاسی ائتلاف تشکیل می‌دهند علیه جریانی که خودشان درست کرده‌اند و حالا دیگر کنترلش از دست‌شان دارد خارج می‌شود. برای حفظ آنها مجدداً چنین شعاری می‌دهند، ولی در مبارزه با داعش، به جای اینکه داعش را بزنند، آن کسانی که مقابل داعش هستند را می‌زنند. در عراق یا در سوریه این مردم هستند که پذیرای اقدامات جمهوری اسلامی ایران هستند، این مردم هستند که طالب هستند که جمهوری اسلامی آنجا باشد، این مردم هستند که از حضور دیگران نگران هستند، این مردم هستند که می‌بینند کسانی که با جمهوری اسلامی هستند و با کسانی که به جمهوری اسلامی کمک می‌کنند، فی الواقع با تمام توان‌شان می‌خواهند جان آنها، مال آنها و ناموس آنها از دستبرد و تجاوز دیگران در امان بماند و طبیعی است که ایران را به عنوان حامی خودشان بپذیرند. طبیعی است که نظام جمهوری اسلامی ایران دیدگاه‌ها و ارزش‌های مورد نظرش پذیرفته شود و آن کشورها میل و همراهی‌شان با جمهوری اسلامی ایران باشد. در عین حال این اقدامات ثبات‌آفرین است، امنیت‌ساز است، ملت‌سازی و دولت‌سازی هم می‌کند. چرا؟ چون ملت در مسیری قرار می‌گیرند که قادر خواهند بود تشخیص درست بدهند و درست انتخاب کنند. همان بحثی که می‌گوییم چرا آقا در چنین موضعی قرار گرفتند؛ یک دلیل خیلی ساده دارد و آن، این است که آن تحلیلی که آقا از مسائل داخلی و خارجی دارند، تحلیل عمیقی است که همواره ریشه‌ها را می‌بینند. این سطوح متلاطم ظاهری نیست که برای آقا تحلیل‌سازی می‌کند بلکه آن عوامل پایه‌ای و ریشه‌ای است که منجر به این تلاطمات ظاهری می‌شود، بنابراین همواره رهبری آنها را هدف قرار می‌دهند و اینها را معلول و آثار آن ریشه‌ها می‌دانند. همواره حرکتی که ایشان می‌کنند، حرکت درستی است. شما وقتی که طبق اصول و مبانی تحلیل

اواخر دوران وزارت تصمیم داشتید نامزد ریاست جمهوری شوید.

▲ من؟ حرف در دهان آدم می گذارند. (خنده)

تکذیب می کنید؟

▲ من در ۹۶ هیچ وقت اراده ای برای این کار نداشتم.

برای ۱۴۰۰ چطور؟

▲ بسته به زنده بودن دارم.

پس منتفی نیست و ممکن است چنین تصمیمی داشته باشیم.

▲ افرادی مثل من (حالا من شاید یک مقدار اغراق کنم در رابطه با خودم) هیچ وقت به اینکه در کجای این نظام در حوزه کار و مسئولیت باشیم، فکر نکردیم.

ما می گوئیم کجا باری روی زمین مانده که از ما برمی آید که آن بار را برداریم. تشخیص را گذاشتیم با رهبری، چون ما یک سرباز بیشتر نیستیم، یک ظرفیت و توان هم داریم و هر کجا بگویند بفرمایید کمک کنید، ما حتما خدمت می کنیم.

حتی مطرح شد که حضرت تعالی جایگزین آقای شمخانی در شورای عالی امنیت ملی می شوید.

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

▲ این صددرصد جدی بود، یعنی آقای رئیس جمهور بنای شان این بود که این کار را بکنند و حتی از نظر ایشان یکی از دلایلی که من از وزارت دفاع جدا شدم، همین بود. ولی من مایل نبودم بروم به جای آقای شمخانی. به هر حال من، آقای شمخانی، آقای رضایی و این دوستان یک مناسبت های فردی فراتر از این مسائل ظاهری کاری داریم. یک تعاریفی بین ما است، یک روابطی بین ما تعریف شده که من نمی روم کاری را بگیرم که آقای شمخانی آنجا بوده و کار می کند. حالا اگر به آقای شمخانی می خواهند جای دیگر مسئولیت بدهند که موثرتر یا متفاوت تر از اینجاست که آقای شمخانی هم قبول می کنند، خیلی خوب، من

جزو آدم های آقای احمدی نژاد بودم و نه جزو آدم های آقای خامنه ای. ما طلبکار نظام که نیستیم. آدم وقتی خدمتکار باشد، راحت است و نمی خواهد همه تصمیم را بگیرد. این طور نیست که تصمیم گیر نیست. ما رفاقت طولانی با آقای موسوی داشتیم، حتی در زمانی که من بنیاد شهید بودم، بخشی از کار معماری گلزارهای شهدا را ایشان انجام می داد. یک تیم که در شهرداری تهران بود، بخش های مختلف دانشگاه علم و صنعت بودند و جریان های معماری بیرونی هم بودند. به عنوان مشاور و تایید کننده نهایی کار همه ایشان را پذیرفته بودند. خودشان برای ما کار می کردند، هیچ وقت هم و جبهی از ما نگرفت. پس این ارتباط به طور طبیعی وجود داشت. وقتی که آقای موسوی کاندیدا شدند، من به ایشان پیام دادم که هیچ دلیلی برای آمدن وجود ندارد. الان وضع مملکت معلوم است، آقای احمدی نژاد انتخاب خواهد شد، احمدی نژاد اداره خواهد کرد و مخالفتی هم با این موضوع وجود ندارد؛ حالا شما می خواهید بیاید چه کار؟ اگر یادتان باشد بحث اینکه آقای خامنه ای باید یا ایشان بیاید وجود داشت. تا اسفندماه هم ما چرا پیچیده شد و نهایتا اسفندماه ایشان آمد و آقای خامنه ای گفت من نمی آیم. در دوره مبارزات انتخاباتی از اسفند هم من به طور مطلق هیچ ارتباطی با ایشان نداشتم، با دیگران هم نداشتم. در دولت کار می کردیم؛ وقتی انتخابات انجام و نتیجه انتخابات اعلام شد و آقایان موسوی و کورویی به نتیجه اعتراض داشتند و با کشاندن افراد به خیابانها تخریب، آشوب و اغتشاش ها صورت گرفت. من فکر کردم شاید بتوانم روی آقای موسوی تاثیر بگذارم تا به ختم غائله ایجادشده کمک کنم. آن موقع با آقای حجازی و آقای اژه ای که وزیر اطلاعات بودند صحبت کردم که اگر نظر بر این باشد که با ایشان صحبت کنیم، می توانم با ایشان صحبت کنم؛ شاید بتوانم تاثیر بگذارم. تصمیم هم بر این بود که بتوانیم هرچه سریع تر این غائله را جمع کنیم تا فتنه نشود و در تاریخ نظام و انقلاب وضعیت نامطلوبی را فراهم نکنند. من قبل از آن خطبه معروف حضرت آقا با آقای موسوی دو یا سه جلسه داشتیم. بحث مفصلی با ایشان کردم. گفتیم شما با آن پیچیدگی سیاسی ای که ما منتظر داشتیم و آن فهمی که از مسائل امنیت ملی و امنیت داخلی داشتیم، با آن انتظاری که داشتیم که شما همواره دنبال این بودی که بخواهی خدمتگزار باشی، انتظار نداشتم که بخواهی بیایی. حالا آمدی، ما چرا به اینجا کشیده، اگر حتی به فرض حق با شماست، حتی اگر بگوئیم به فرض حق مطلق با شماست، اما نظام آمده این وضعیت را اعلام کرده است. شما می خواهید در درون همین نظام کار کنی، فارغ از حدود قوانین که نمی شود. گفتیم که شورای نگهبان می آید صلاحیت تعیین می کند، انتخابات برگزار می شود، شورای نگهبان سلامت انتخابات را تایید می کند، شخص برگزیده را هم اعلام می کند. خب همه اینها پشت سر گذاشته شده و دیگر صحبتی نیست. مگر اینکه ما این نظام را نخواهیم بپذیریم. اگر شما این نظام را نپذیرفتی، برای چه آمده ای؟ اگر بپذیرفتی، اعتراض برای چه می کنی؟ شما بیا چند نکته و چند محور را محکم بگو. یک؛ نسبت به این جریان بیرونی ضدانقلاب برانداز و حتی کسانی که در داخل دنباله روی آنها هستند، مرزت را شفاف اعلام کن. دو؛ شما پایبندی ات به قانون اساسی و رهبری را شفاف اعلام کن. سه؛ شما الان یک سرمایه اجتماعی برای خودت درست کردی و ۱۴ میلیون نفر به شما رای دادند. شما بیا اینها را به قول معروف لب تیغ نده، اینها را حفظ کن. شما وقتی الان بیایی بدون هر نوع دغدغه ای تمکین کنی و به خواسته مردم احترام

می روم آنجا کار می کنم و فرقی هم نمی کند، ولی بحث ما این است که کجا می توانیم خدمت موثری انجام دهیم؛ هر جا که باشد، ما آماده ایم. این بحث هم مطرح بود، ولی انجام نشد.

بعدش هم دوباره مطرح شد، اخیرا هم دوباره می بینیم خبرهایی در این مورد آمده است.

▲ آقای روحانی همواره دنبال این بودند که آقای شمخانی را جابه جا کنند.

همچنان همین طور است؟

▲ اطلاع جدیدی ندارم و دنبال هم نمی کنم چون که علاقه ای ندارم.

گویا صحبت هایی شد که شما سفیر ایران در سوریه شوید.

▲ یک بحثی بود بر این مبنا که حالا که داعش در بُعد نظامی و در اختیار داشتن سرزمین به نقطه پایانی خودش رسیده، نیاز داریم در صحنه سوریه فراتر از مباحث نظامی کار کنیم. در حوزه های اقتصادی، سازندگی، سیاسی و فرهنگی حرکت جامعی را داشته باشیم. این بحث، جدی بود. از زمانهای گذشته هم مطرح بود و به هر حال در مجموع نظر بر این بود کسی که می تواند یک چنین اقدامی را عملی کند، من هستم. ولی من باورم بر این نبود که در قالب سفیر و سفارت می شود این کار را انجام داد، چون به هر حال سفیر تعریف خاص خودش را دارد و نهایتا در سیستم سیاسی کشور سفیر به عنوان نماینده کشور معلوم است باید چه کار کند. بحث مناسبات و حفظ روابط است. حالا وقتی این صحنه می خواهد یک پله بیاید بالاتر و به عنوان حوزة انقلاب و نظام بخواهد به قدری معنای انقلابش حضور پیدا کند، آن وقت نمی تواند در لباس سفیر باشد. من بحتم این بود که علاقه مندی به سفارت ندارم، ولی اگر قرار باشد این فعالیت ها در قالب نمایندگی که به صورت تام الاختیار از طرف دولت تا آنجایی که اقتضا دارد و اختیار از طرف رهبری باشد صورت بگیرد، این کار شدنی است و می شود انجام داد. اما عمدتا گفته اند سفیر و سفارت که بحث ماند. من همواره به عنوان سرباز رهبری آمادگی پذیرش هر مسئولیتی را از جانب ایشان دارم لکن دیگر علاقه ای هم به همکاری با دولت ندارم، در هیچ پست و مسئولیتی.

شما مادگی دارید که دقیقا چه مدلی اجرایی شود؟

▲ پرونده سوریه باید یک مسؤل با اختیارات تمام برای تامین اهداف و منافع جمهوری اسلامی داشته باشد.

شما در سال ۸۸ خیلی تلاش کردید سطح کنش ها و حساسیت ها را کم کنید. یک روایت است که شما حتی آقای موسوی را راضی کردید از موضع شان عقب نشینی کنند. حتی گویا قرار بود ایشان کارهایی بکنند، نامه ای منتشر کند. یکدفعه اما همه چیز خراب شد. ممکن است در این مورد توضیح دهید؟

▲ ما از اول پیروزی انقلاب به یک نوعی با همه این دوستان که در مسند اداره کشور بودند، رفاقت و همکاری داشتیم. کار می کردیم و همدیگر را هم می شناختیم. خود من شخصا هیچ گاه به عنوان عضوی از هیچ کدام از گروه های سیاسی این جامعه نه مطرح بودم، نه هستم و نه خواهم بود. بیشتر سعی کردم با تشخیصی که از خواسته و حرکت امام یار رهبری دارم، در جامعه حرکت کنم. بنابراین ممکن است این مطرح شود که معاون آقای خامنه ای هستم، بعد معاون آقای احمدی نژاد هم هستم. خب سوال است دیگر. من نه



می خواهد بگوید من نماینده همه ناراضیاتی های انباشته شده جامعه هستم. برای اینکه هر جریان براندازی موفق شود، باید چهار تا ویژگی داشته باشد. اولی اش انباشت ناراضیاتی است، دومی اش سازمان است و سازماندهی، سومی اش ایدئولوژی است و چهارمی اش رهبری. آقای احمدی نژاد می گوید ناراضیاتی انباشته که وجود دارد، مردم را هم می شود در صحنه آورد و سازماندهی کرد، ایدئولوژی هم که بحث امام و انقلاب اسلامی است که این ۱۷ سال ۲۰ سال از بس رفت، پس ایدئولوژی هم وجود دارد. دیگر چیزی که وجود ندارد: رهبری این جریان است که آن هم من هستم. می خواهد بیاید در این جایگاه بنشیند.

راجع به آقای روحانی چطور فکر می کنید؟

▲ آقای روحانی فکر می کند جریانهای ارزشی کمتر به فکر ایران و ملت ایران هستند. اینها بیشتر دنبال اهداف و آرمانهای انقلابی هستند. بنابراین برای کشور مشکل ایجاد می کنند. آقای هاشمی (خدا رحمتشان کند) دیدگاهش این بود: می گفت اگر ما یک کشور اسلامی آباد بسازیم، می شویم الگو برای دیگران و بعد دیگران را می توانیم کمک کنیم. آقای روحانی هم احساسش این است که مملکت دو، سه مشکل دارد که این دو، سه مشکل را یک کسی باید حل کند.

یکی بحث حصر، یکی بحث حل مسائل با آمریکا و یکی هم بحث هسته ای است. در بحث هسته ای؛ درست است که حالا در کلیت برجام به نفع کشور بود و خیلی هم دستاوردهایی داشت، ولی آنچه که ما انتظار داشتیم یا آقای روحانی تبلیغ می کردند، اتفاق نیفتاد و این قابل پیش بینی بود، یعنی این طور نیست که قابل پیش بینی نباشد. ما می توانستیم کمتر تعجیل کنیم، ما می توانستیم دیرتر معامله کنیم، ما می توانستیم روی یکی از مسائلی بایستیم که طرف مقابل احساس نکند ما آماده ایم عقب برویم. ما می توانستیم موضعی مثل اینکه خزانه خالی است و اگر برجام به نتیجه برسد، آب مردم، محیط زیست مردم و زندگی مردم همه درست می شود، را اعلام نکنیم. به عبارتی دشمن از موضع ما احساس نتیجه دادن تحریم ها یا عقب نشینی ملت را نکند و فکر نکند می تواند با تهدید، ارباب و تداوم تحریم ها ملت ما را به تسلیم بکشاند. دلیلی نداشت اینها را بگویم؛ اصلا دلیلی دیگر وجود نداشت آن مساله هسته ای را بیاوریم کف خیابان. مساله هسته ای که مساله امروز نبوده، از سال ۸۰ شروع شده تا حالا. چرا مساله هسته ای این قدر تقویت پیدا کرد که برود کف خیابان که هر کسی راجع به آن مثبت یا منفی حرف بزند؟ این مساله امنیت ملی است. برای چه آوردیم این طوری کف خیابان؟ خود این یک سوال جدی است که چرا این اتفاق افتاد؟ آن طرفش هم این سوال جدی است؛ چرا آقای احمدی نژاد مدام گفت حق مسلم ماست؟ کسی که می خواهد کاری کند که داد نمی زند، هیچ وقت داد نمی زند، به خصوص در این صحنه ها؛ اگر بخواند کاری کند، کارش را می کند. داد می زند برای چه؟ می گویند معارضه یا تنش وقتی که به او ج برسد، به سازش می رسد. پس شما باید تحریک کنید یا به یک نقطه ای که بشود جمعش کرد، یعنی از نظر من آقای احمدی نژاد آن شعار حق مسلم ماست را نه برای اینکه بخواند هسته ای کند کشور را، برای اینکه این مساله را حل کند، می گفت؛ ظرفیتی هم که ایجاد کرد، برای همین کرد. به نظر من احمدی نژاد در سال های آخر دور دوم ریاست جمهوری خود به سادگی حاضر بود مساله را با آمریکایی ها توافق کند و خاتمه دهد. ▶

با آقای بوربور که معاون من بود رفتیم. (یکی از عناصر اصلی ستاد آقای احمدی نژاد هم آقای بوربور بود.) آنجا من یک گزارش از بنیاد شهید به ایشان دادم که این کار را کردیم، این کار را می خواهیم بکنیم، این کار را می خواستیم ادامه دهیم؛ شما ممکن است مرا به عنوان همکار به کار نگیرید. شما رئیس جمهور این کشور هستی و اگر قرار باشد من به عنوان یک خادم مردم رفتگری اتاق شما را بکنم، حتما خواهی کرد. ایشان خیلی تعریف کرد که ما از شما بهتر چه کسی را بیاوریم و برو کارت را انجام بده و از این حرف ها. من گفتم آقای احمدی نژاد فقط یک چیزی را باید شما خوب از حالا درک کنی. تیمی که انتخاب می کنی و سطحی که به موضوعات برخورد می کنی را دیگر خودت می دانی اما تیم اقتصادی شما تعیین کننده است. باید یک تیم منسجم، هماهنگ و با برنامه باشند و بدانند چه کاری می کنند. آن چیزی که برای شما ایجاد پایگاه اجتماعی می کند و پاسخی به همه این خواسته های مردم می دهد، جنبه اقتصادی است. آقای احمدی نژاد از همان اول شخصیتش روشن بود.

چطور آقای فیروزآبادی گفته است موسوی،

احمدی نژاد را می شناخت؟

▲ نمی دانم شما چقدر با آقای میرحسین آشنا هستید. به هر حال آقای موسوی یکی از اعضای مرکزیت حزب جمهوری اسلامی بود. آقای موسوی و خانم رهنورد روابط بسیار وسیعی با مرحوم آقای اردبیلی داشتند. قبل از انقلاب خانم رهنورد دو کتاب نوشت؛ من این کتاب ها را خواندم. کتاب های خوبی هم بود. بعد همین روزنامه جمهوری اسلامی ایران را که آقا مدیر مسئولش بود، موسوی سردبیرش بود. آقای موسوی در مواضع فرهنگی، سیاست خارجی و اقتصادی با آقا حتی این اواخر خیلی نزدیک بود. در بحث اقتصادی اختلاف اندکی داشتند. نمی دانم حالا اگر بعضی جاها هم آقای موسوی سر کار بود، باز اقتصاد دولتی را دنبال می کرد یا نمی کرد؛ من این را نمی دانم. جایی هم ما دیدگاهی از ایشان ندیدیم که بگویم چگونه است. آن وقت آقای موسوی می شناخت آدم ها را؛ آدم تیزهوشی بود. شاید بعضی وقت ها تیزهوشی آدم ها در دسر برایشان ایجاد می کند. خودش احمدی نژاد را می شناخت.

حالا باید با احمدی نژاد چگونه برخورد کرد؟

▲ آقای احمدی نژاد الان درب مسجد است. نه می شود کند و نه می شود سوزاند. در دوران حکومتش هم همین بود. یک مثالی می زدند و می گفتند احمدی نژاد یک گلوله آتش است در دست حاکمیت. در این دست یک مقدار نگره می دارد و می اندازد در آن دست، از آن دست می اندازد در این دست، ولی او کار خودش را دارد انجام می دهد. پس آقای احمدی نژاد الان کاری که می کند این است؛ یک، می خواهد بگوید که در کشور ما تبعیض و ناروایی وجود دارد، منشأ این تبعیض و ناروایی را هم فعلا اساسش را گذاشته بر فقه قضائیه. دو، می خواهد بگوید مردم حرف های ناگفته ای دارند که فضایی برای بیان اینها وجود ندارد و کسانی باید هزینه شکستن این سکوت یا آتش زیر خاکستر یا زیر پوست شهر را بپردازند. یک کسی باید نمایندگی کند و بگوید و آن کسی باید باشد که حاضر است خودش را فدای مردم کند و آن فدای مردم هم احمدی نژاد است. پس آقای احمدی نژاد کار دو می که می کند، این است که بیاید خودش را نماینده خاص حقیقی و واقعی مردم که شرایط اجازه بیان آنها را نمی دهد، کند. به عبارتی

بگذاری و به رسمیت بشناسی آن مجموعه های اجرایی که انتخابات را برگزار کردند، اینها را به رسمیت بشناسی، شما در این قالب می توانی همواره مبارزه سیاسی کنی و می توانی دوباره در صحنه باشی. این کار را نکنی که خود به خود از صحنه حذف می شوی. گفتم بیا اعلام کن من آنچه که اعلام شده و مراجع رسمی و قانونی عمل کردند، اینها را من می پذیرم. ولی ممکن است شما بگویی اجحافی در حق من شده، خب اینها را مسائلش را روشن کن و به رهبری بنویس و بگو. بگو این موارد یک، دو، سه را قبول دارم، اما نکته چهارم این است که من احساس می کنم حقوق من تضییع شده و من از شما اجازه می خواهم که مکلف کنید دستگاه قضایی که این موارد که من دارم در رسیدگی کند. این را بگو و جریان را خاتمه بده. ایشان در آن جلسه قانع شد و گفت من این کار را می کنم. ایشان گفت من آقای خامنه ای را به عنوان رهبر کشور قبول دارم و حتی اگر درست به خاطر داشته باشم، گفتند من مقلد ایشان هستم. فکر می کنم اگر ایشان بر اساس پیشنهادی که من داشتم عمل می کردند، نه تنها همه مسائل تمام می شد، بلکه شخصیت ایشان نیز حفظ می شد و می توانستند در خدمت نظام باشند.

آقای فیروزآبادی گفته است که موسوی گفت

از باطن احمدی نژاد خبر دارم اما ما نداشتیم.

▲ ایشان معاون دفاعی آقای موسوی در طول جنگ بود و تا آخر هم بود. حتی وقتی ستاد فرماندهی جنگ به وجود آمد آقای موسوی رئیس ستاد بود و ایشان معاون هماهنگ کننده اش بود. بنابراین قرابت روحی و روانی آقای فیروزآبادی با آقای موسوی خیلی زیاد بود. آقای فیروزآبادی به دلیل حمایت و تاییدی که حضرت آقا از احمدی نژاد داشتند، حداقل در دوره اول ریاست جمهوری ایشان کاملا موید و حامی احمدی نژاد بودند. آقای فیروزآبادی نگاه می کرد ببیند آقا چه می گویند، ایشان همان را می گفت. ذات احمدی نژاد شناختش خیلی سخت نیست، اصلا سخت نیست.

شما از چه زمانی ذات احمدی نژاد را شناختید؟

▲ آقای احمدی نژاد هیچ گاه جدای از آقای ثمره هاشمی نبود. این دو همیشه با هم بودند. بچه ها جمع می شدند جلوی دانشگاه علم و صنعت و ثمره هاشمی می رفت بالای سردر دانشگاه سخنرانی می کرد. اینها همه با هم رفتند کردستان و شدند استانداری آمدند. آقای احمدی نژاد شهردار تهران شد. شهردار شدن آقای احمدی نژاد از موضع جامعه مهندسين بود. بعدا هم ایشان از اولی که رفت شهرداری تهران، دنبال ریاست جمهوری بود و حتی خودش را رئیس جمهور می دانست. یک لحظه در این زمینه تردید نمی کرد. هیچ کس باور نمی کرد آقای احمدی نژاد رای بیاورد، هیچ کس باور نمی کرد، ولی ایشان اطمینان کامل داشت که رئیس جمهور است. من بنیاد بوم، دو هفته یک بار با ایشان در شهرداری برای مسائل ایثارگران جلسه داشتیم. آمریکا به عراق حمله کرده بود. ما با هم جلسه داشتیم؛ گفت آقای دهقان تو فکر می کنی چرا آمریکا آمده و عراق را گرفته؟ گفتم آقای دکتر شما تحلیل تان را بفرمایید. گفت آمریکایی ها چون می دانند مقر حکومت امام زمان (عج) در بغداد خواهد بود، آمده اند آنجا را گرفته اند که مانع ظهور شوند. گفتم آقای احمدی نژاد حضرت مآذون به ظهور نیستند، اگر بودند، می آمدند. آمریکا می تواند مانع اراده خداوند هم بشود؛ نمی تواند. این گذشت؛ ایشان انتخاب شد. در همین محل مجلس قدیم مستقر بودند. ما روی همان برنامه های دوشنبه با ایشان دوباره قرارمان برقرار بود.



عدالت با ولایت

عدالت در اندیشه مقام معظم رهبری چه جایگاهی دارد؟

رضا فیضی

دانشجوی دکترای دانشگاه امام صادق (ع)

عدالت به عنوان مفهومی اصلی و مهم در تاریخ زیست بشر روی کره خاکی، همواره مورد توجه اندیشمندان و تمامی مردمان بوده است. اهمیت عدالت از آن جهت است که استقرار آن در جامعه می تواند زمینه ساز مشارکت اجتماعی، تداوم حیات سیاسی، شکوفایی استعداد های انسانی و رشد و پیشرفت در ابعاد مختلف جامعه شود و این امر باعث گردیده تا یکی از دغدغه های اصلی مردم در طی اعصار گوناگون، اجرای عدالت توسط حکام و فرمانروایان باشد. اینکه عدالت چیست؟ امر عادلانه چه ویژگی هایی دارد؟ چرا و چگونه باید به عدالت پرداخت و آن را اجرایی کرد؟ نتایج و ثمرات استقرار یا عدم استقرار عدالت چیست؟ و بسیاری از این قبیل سوالات که در کنار هم به شکل گیری نظریات مختلفی از عدالت انجامیده است. عدالت از جمله مفاهیمی است که هم در اندیشه غرب و هم اندیشه ادیان و علی الخصوص اسلام توجه زیادی به آن شده و نحله های فکری زیادی را به وجود آورده است. در فلسفه یونان باستان عدالت را فضیلت و عموماً در چارچوب تعادل در سطوح مختلف توضیح می دادند. به عنوان مثال سقراط عدالت را فضیلتی می داند که به موجب آن باید به هر کس هر آنچه را حق اوست، داد. جمهور افلاطون نیز نمایانگر کوشش وی برای تعریف عدالت و شناخت معنا و مفاد کامل آن است. در عصر جدید و به ویژه از قرن هفدهم میلادی با توسعه مقوله قرارداد اجتماعی، عدالت نیز در چارچوبی نفع طلبانه توضیح داده شد. عدالت در این معنی دوران اندیشی عقل انسان برای حفظ منافع مادی فردی قلمداد شد که نیازمند شناسایی منافع دیگران است. نگاه دیگری نیز در این میان به تدریج مطرح شد و آن عدالت به

منزله بی طرفی یعنی نادیده انگاشتن نفع فردی بود. از سوی دیگر عدالت به عنوان عنصری فراتاریخی، پرسش پایای ادیان الهی به ویژه اندیشه اسلامی نیز است. در اندیشه اسلامی عدالت به خودی خود دارای جایگاه بنیادینی است به نحوی که هم در قرآن کریم و هم سنت درباره آن بحث های فراوان وارد شده است. در این میان مبانی فکری شیعه، عدالت را به عنوان یکی از اصول دینی و مذهبی خود قرار داده و فرهنگ تاریخی و اعتقادی شیعه همواره آن را جزء تفکیک ناپذیر خود قلمداد کرده است و نه تنها رسالت انبیای الهی و پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) را در چارچوب عدالت گسترتری توضیح می دهد، بلکه شهر آرمانی خویش را نیز که با ظهور حضرت جنت (عج) محقق خواهد شد، صرفاً در پرتو مقوله عدالت ترسیم می کند. همچنین اندیشمندان متقدم و متأخر اسلامی نیز تلاش کرده اند تا به سهم خود در اعتلای این مفهوم متعالی بکوشند.

ذکر این نکته ضروری است که بررسی اندیشه های مقام معظم رهبری در موضوعات مختلف از دو نظر می تواند مفید واقع شود، از یک سو ایشان به عنوان یک اندیشمند نظرات ارزشمندی به جامعه علمی و حوزوی ارائه داشته اند و از سویی دیگر تجربه نزدیک به ۴۰ ساله ایشان در امر حکومت و رهبری جامعه (ریاست جمهوری و رهبری) یقیناً بی بدیل است و لزوم استفاده از این تجربه بر کسی پوشیده نیست. عدالت از جمله موضوعاتی بوده است که رهبری در طول سالیان ریاست جمهوری و نیز رهبری نظام، بسیار بر آن تاکید داشته اند، ولی شاید به نظر برسد که میزان این تأکیدات در برهه های مختلف زمانی متفاوت بوده است. اما با بررسی تاریخ چند دهه اخیر جمهوری اسلامی و تطبیق بیانات رهبری با آن، می توان به این نتیجه ساده دست پیدا کرد که وقتی امری در جامعه، چه توسط مسئولان و چه توسط مردم مورد غفلت واقع شده است، رهبری بیشتر به

آن موضوع پرداخته اند؛ ثانیاً وقتی اهمیت یک موضوع در یک مقطع زمانی بالا بوده، رهبری در این موارد وارد میدان شده و به گفتن سازی و تلاش برای حل مساله پرداخته اند که به عنوان نمونه می توان به تلاش چند ساله رهبری در گفتن سازی حمایت از تولید ملی و اقتصاد مقاومتی اشاره کرد. با این حال، عدالت از مفاهیمی بوده است که همیشه رهبری بر آن تاکید داشته اند و بارها خود را حامی جریان عدالت خواهی در کشور معرفی کرده اند. پرسش عدالت در اندیشه رهبری را می توان تحت چند عنوان کلی «چستی»، «چربی» و «چگونگی» بررسی کرد.

عدالت خواسته طبیعی آحاد بشر در طول تاریخ بوده است. این خواسته در اندیشه رهبری نیز جزء واجب ترین فریضه ها مطرح شده است. در اندیشه ایشان عدالت چنان جایگاهی دارد که همه چیز (همه ارزش ها) بعد از عدالت قرار خواهند گرفت و عدالت بدون قید و شرط یک ارزش بسیار والا است. این ارزش در حوزه های مختلف اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز دارای جایگاه مخصوصی است. در حوزه اقتصاد عدالت نقش زیربنایی نسبت به تمامی امور اقتصادی دارد و خود جزئی از مولفه های تحقق اقتصاد مقاومتی محسوب می شود. در نگاه ایشان رشد نظام اقتصادی هنگامی موفقیت محسوب خواهد شد که عدالت نیز همپای آن محقق شود. برای حرکت در مسیر پیشرفت باید عدالت نیز ایجاد شود، عدالت به عنوان مقدمه ای است که استقرار آن باعث ایجاد حرکت در جامعه و به طبع آن رشد اقتصادی خواهد شد. به عبارت دیگر هنگامی که عدالت در جامعه ای محقق شود، موجب بیشتر شدن تلاش اجتماعی و اقدام سازنده اقتصادی افراد جامعه خواهد شد و از این مسیر جامعه به سمت رشد و شکوفایی اقتصاد خواهد رفت.

عدالت در اندیشه رهبری ریشه و هدفی الهی دارد،

است و در صورت جدایی معنویت از عدالت، عدالت به امری ریاکارانه و بدون روح تبدیل خواهد شد. همچنین معنویت به مانند یک عامل نیروبخش در پیشبرد عدالت کارایی اساسی دارد. عقلانیت به عنوان یک ابزار مهم در تشخیص امر عادلانه عمل می کند و می تواند در تشخیص مصداق عدالت یاریگر باشد.

در سطح برنامه ریزی برای کشور در تمامی دستگاهها توجه به عدالت امری ضروری است. این مهم در صورتی محقق خواهد شد که دستگاه دیوان سالاری مانیز بر اساس عدالت و در جهت کمک رسانی به عدالت سازماندهی شود. تمامی سیاستها در جمهوری اسلامی ایران باید بر اساس عدالت تنظیم شوند و دستگاههای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را در برابر استقرار عدالت موظف بدانند.

در اندیشه رهبری توجه به عدالت، دامن زدن به عدالت خواهی، تخریب زندگی اشرافی و تجملاتی، هم دردی با فقرا و منعکس کردن شعار عدالت از پایسته های تحقق عدالت در حوزه فرهنگی و جزء وظایف سازمان صدا و سیماست. عدالت برای تحقق یافتن در جامعه ای به پیشرفت اقتصادی نیز نیازمند است، زیرا در نبود پیشرفت و ثروت، عدالت به برابری در عقب ماندگی تبدیل خواهد شد. عدالت و پیشرفت در اندیشه ایشان امری جدایی ناپذیر از هم هستند و وجود هر کدام برای وجود دیگری عاملی اساسی و مهم است. رشد و توسعه در اندیشه رهبری، بر خلاف برخی دیدگاهها، کاملاً با عدالت اجتماعی سازگار است و حتی توسعه مقدمه ای برای برقراری و استقرار عدالت است به گونه ای که بدون رونق اقتصادی، عدالت اجتماعی عامل چندان مهمی در جامعه نخواهد بود.

در اندیشه رهبری یکی از پیش شرطهای استقرار عدالت در جامعه، وجود حکومت و عامل قدرت حکومتی است زیرا بدون داشتن قدرت حکومتی اجرای عدالت در جامعه ناممکن خواهد بود. بسیاری از امور که برای استقرار عدالت در جامعه مورد نیاز است مانند قانون، اجرای آن و نظارت بر آن محتاج وجود قدرت در جامعه هستند. پس برای اجرای عدالت و وجود یک حکومت اسلامی و داشتن قدرت حکومتی به عنوان امری برای استقرار عدالت، از ضروریات است.

رهبری اعتقاد دارند که عدالت یک امر اجتماعی محض بوده و مربوط به حکومت و سیاست جامعه است ولی اجرای آن بر خلاف شعارهایی که داده می شود، بسیار دشوار است. همان گونه که باید تعریف دقیق و متقنی از نظریه عدالت اسلامی صورت پذیرد، باید در مرحله اجرای آن نیز این دقت عمل رعایت شود؛ برای مثال در مواردی که حکمی برای مجرمی صادر شد، فقط باید همان حکم اجرا شود و نباید مجرم مورد توهین یا تهمت قرار گیرد. همه دستگاههای حکومتی به خصوص قوه قضاییه به عنوان یکی از عاملان اصلی اجرای عدالت، باید همواره با قاطعیت و با ظرافت عدالت را اجرا کنند. اجرای عدالت هیچ قیدی ندارد و حتی در صورتی که علی الظاهر منجر به شکست شود، باید بدون کم و کاست و با قاطعیت اجرا شود. ایشان از تلاش در راه استقرار عدالت به عنوان دشوارترین کارها و مجاهدتها نام می برند.

البته در راه اجرای عدالت قطعاً موانع و دشمنانی نیز وجود خواهند داشت که نباید مورد غفلت واقع شوند. رهبری تغذیه شوندگان با قلدری و زورگویی در صحنه بین المللی، نظامهای استکباری، اشرافی گری مسئولان رده بالای کشوری و چپاول گران را مهم ترین دشمنان و موانع اجرا و استقرار عدالت می دانند. ایشان معتقدند برای تأثیرگذاری روی مردم مسلمان و مستضعف جهان اجرای عدالت و الگو شدن در این زمینه اهمیت فوق العاده ای دارد. ▶

است. سیاست از دیگر حوزه های مهم حضور عدالت است. رهبری استقرار عدالت را متوقف بر تشکیل حکومت می دانند. به طور کلی ایشان در دو حوزه عدالت بین المللی و شایسته سالاری به موضوع عدالت سیاسی پرداخته اند. در بیان ارزش عدالت و صلح، ایشان بر این باورند که برخی صلح را مطرح می کنند و به عدالت بی توجه هستند در صورتی که عدل از صلح بالاتر است و صلحی را مورد قبول می دانند که عادلانه باشد. همچنین ایشان در بحث شایسته سالاری، به لزوم توجه به معیارها و صلاحیتها در گزینش افراد و اجتناب از امتیاز دادن بدون حساب و کتاب به اطرافیان اشاره می کنند. عدالت در فرهنگ از دیگر حوزه های مطرح در عدالت است. عدالت در حوزه فرهنگ مسائلی همچون عدالت در آموزش و اخلاقیات را دربر می گیرد. عدالت اجتماعی به اخلاق وابسته است و امکان برقراری و کارسازی قوانین در جامعه در صورت عدم برخورداری افراد جامعه از اخلاق ناممکن است. در حوزه عدالت آموزشی نیز لزوم توجه به نقاط مختلف و به خصوص دور افتاده کشور در بحث امکانات آموزشی امری ضروری است.

تا به اینجا، اندیشه رهبری نیز به مانند سایر اندیشمندان تا تعریف و جایگاه عدالت در میان سایر ارزشها پرداخته شد، ولی نقطه افتراق و برتری ایشان در حوزه عدالت، بیان نکات مهمی در بخش عملی و برای تحقق عدالت است. اکثر اندیشمندان که در خصوص عدالت اندیشیده و به ارائه نظر پرداخته اند، بیشتر روی بحثهای نظری تکیه داشته اند و برای استقرار آن الگویی را ارائه نکرده اند ولی در اندیشه رهبری توجه به بحث عملیاتی عدالت نیز از جایگاه ویژه برخوردار است. در اندیشه رهبری در چند حوزه باید زمینه هایی محقق شود تا عدالت در آن جامعه استقرار یابد. شرط اول و اساسی برای استقرار عدالت در جامعه این است که ابتدا باید تمامی افراد جامعه به لزوم برقراری عدالت ایمان پیدا کرده و آن را از مسئولان مطالبه کنند. ابتدا باید عدالت به گفتمان نجنگانی جامعه تبدیل شود تا از قبال آن، تعریف و نظریه اسلامی متقنی از عدالت، با استفاده از متون دینی استخراج شود. ایشان برای به دست آمدن یک نظریه ناب اسلامی در خصوص عدالت فعال کردن ظرفیت های حوزه علمیه، تضارب آرا بین اندیشمندان و پذیرش عدالت پژوهی به عنوان یک رشته تعریف شده علمی را از راهکارهای مناسب این مهم اعلام می کنند. پس از مشخص کردن یک تعریف متقن از عدالت بایستی شاخص های لازم برای سنجش عدالت در بخش های مختلف نیز تعریف گردند تا امکان بررسی امر عادلانه در همه رشته ها امکان پذیر باشد. در بعد مطالبه گری رهبری معتقدند که وظیفه تمامی افراد جامعه به خصوص جوانان و دانشجویان این است که عدالت و عدالت خواهی را از مسئولان مطالبه کنند.

در سطح بعدی رهبری سه گانه عدالت، معنویت و عقلانیت را مطرح ساخته و این سه گانه را جداناپذیر از هم و در عین حال مکمل هم می دانند. طبق نظر ایشان عدالت بایستی همراه با عقلانیت و معنویت باشد. عدالت در سایه اصلاح نفوس و بواطن و در سایه توجه به خدا دست یافتنی

عدالت خواسته طبیعی آحاد بشر در طول تاریخ بوده است. این خواسته در اندیشه رهبری نیز جزء واجب ترین فریضه ها مطرح شده است. در اندیشه ایشان عدالت چنان جایگاهی دارد که همه چیز (همه ارزشها) بعد از عدالت قرار خواهند گرفت و عدالت بدون قید و شرط یک ارزش بسیار والا است



از عدالت الهی شروع می شود و هدف آن نیز رضای خداست. عدل مفهومی عام است که در زندگی شخصی و عمومی، جسم، جان، سنگ، چوب و همه حوادث دنیا وجود دارد. ایشان عدالت را جاری و ساری در طبیعت می دانند و عدالت را امری مطابق با طبیعت می دانند، عدالت را امری می دانند که با طبیعتی که بر مبنای حق و عدالت آفریده شده است، هماهنگ باشد. ایشان تعاریف زیادی از عدالت ارائه می دهند ولی به نظر کامل ترین و جامع ترین تعریف از عدالت که توسط ایشان ارائه شده است «قراردادن هر چیزی در جای خود» و «اعطای حق هر ذی حقی» است.

در اندیشه رهبری عدالت به دو دسته کلی عدالت الهی و انسانی تقسیم می گردد، عدالت انسانی نیز خود را در قلمرو فردی و اجتماعی نشان می دهد. عدالت شخصی و نفسانی که در ادبیات دینی ما، تقوا نامیده شده است، به معنای مراقبت از خود برای خطانکردن است. این نوع از عدالت با اینکه در ادبیات رایج اندیشه های غرب مورد توجه قرار نگرفته است، ولی در نگاه ایشان، عدالت شخصی اساس و پشتوانه عدالت اجتماعی است. عدالت فردی تأثیر مستقیمی بر عدالت اجتماعی دارد به گونه ای که اگر فردی تقوا نداشته باشد، نخواهد توانست عدالت اجتماعی را نیز برقرار سازد و بالاتر از این حتی شرط تأثیر گذاری عدالت بر زندگی مردم نیز داشتن تقواست. عدالت اجتماعی در اندیشه ایشان قسط نامیده می شود. عدل مفهومی عام تر است و قسط نوعی از عدالت است. قسط، عدلی است که در مناسبات اجتماعی ظهور پیدا کند و بیشترین محل حضور آن در رابطه میان حکومت و مردم است و تأکید زیاد ایشان نیز روی همین نوع از عدالت است.

عدالت اجتماعی نیز در ساحت های مختلف اجتماع قابل بررسی است. در نگاه رهبری عدالت اقتصادی اهمیت زیادی در شرایط فعلی کشور دارد. اجرای عدالت اقتصادی موجب ریشه کنی فقر و کاهش فاصله طبقاتی است. در حوزه عدالت اقتصادی توجه به عدالت جغرافیایی یا همان توجه به نقاط دور دست از اهمیت زیادی برخوردار



هویت گرایي اسلامی- ایرانی به مثابه ارتقای منافع ملی

هویت و منافع ملی و رابطه بین آنها در اندیشه مقام معظم رهبری

محمدباقر باباهادی

دانشجوی دکتری دانشگاه امام صادق (ع)

فهم رابطه بین هویت یک کشور و تبیین آن در دو قالب ملی و دینی به عنوان زمینه‌های ساخت هویت، دارای اهمیتی فراوان در شناخت منافع ملی و در پی آن نوع رفتارهای سیاست خارجی است. بنابراین جهت دستیابی به منافع ملی هم‌تراز با هویت ملی ایرانی- اسلامی نیازمند فهم دقیق رابطه بین این دو مورد هستیم. برای بررسی این رابطه نیازمند منبع دقیق و کاربردی که قابلیت تبیین و اجرا در سطوح بالای نظام اسلامی را دارد، می‌باشیم. برای این منظور به بررسی اندیشه مقام معظم رهبری خواهیم پرداخت. بیانات ایشان برای درک بهتر مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اهمیت زیادی دارد. با توجه به پشتوانه تجربه ریاست جمهوری و سپس رهبری جمهوری اسلامی ایران تاکنون، ایشان فردی صاحب‌نظر در این حوزه تلقی می‌شوند و استخراج نظرات ایشان در حوزه سیاست خارجی امری لازم است.

روش استفاده‌شده در این مقاله، تحلیل مضمون از انواع تحلیل‌های کیفی و با بهره‌گیری از نرم‌افزار MAXQDA است. ابتدا بیانات معظم‌له به صورت

موضوعی استخراج گردید. با توجه به حجم بالای فیش‌های احصاشده فیش‌هایی با ارتباط «بسیار بالا» با مفاهیم مورد نظر برای ادامه پژوهش انتخاب شد و سپس با فراخوانی فیش‌ها در نرم‌افزار، کدگذاری اولیه صورت پذیرفت و مضامین پایه‌ای به دست آمده در نهایت به استخراج مضامین سازمان‌دهنده و فراگیر منتج شد که در مرحله نهایی این مضامین به شکل جدید دوباره مفصل‌بندی شد.

مفهوم‌شناسی

هویت و منافع ملی، مفاهیم اساسی در سیاست خارجی هر کشوری هستند که طرز نگاه به آنها و تعریف‌شان می‌تواند نوع کنش بازیگران سیاسی در روابط بین‌الملل را تعیین کند. کوچکترین تغییری در هر یک از این مفاهیم باعث تغییرات عمده‌ای در رفتار بازیگران خواهد شد. در تعریف هویت، آن را «تعریف خود» یا «تعریف کیستی خود» در مقابل «دیگری» دانسته‌اند. (جنکینز، ۱۳۸۱: ۳۳-۴۸).

منافع ملی نیز مهم‌ترین انگیزه‌ها و ارزش‌ها، عالی‌ترین اهداف و حیاتی‌ترین نیازهای هر کشوری هستند که کنش و رفتار سیاست خارجی آن را در عرصه بین‌المللی

شکل داده و هدایت می‌کند. (دهقانی فیروزآبادی، ۲۰۲۰: ۱۳۹۵)

سازه‌انگاری به عنوان یکی از نظریات جدید روابط بین‌الملل هویت را شکل‌دهنده رفتارها و کنش بازیگران می‌داند. سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل یک صورت‌بندی نظری جدید در مناظرات است و به نوعی حاصل تناقضات درونی جریان غالب خردگرا در معادلات جهانی و ضعف پیش‌بینی‌های آن در روابط بین‌الملل است. (رویس-اسمیت، ۲۷۹: ۱۳۹۳) سازه‌انگاران کنشگران را اجتماعی تلقی کرده و ارزش‌های فرهنگی و هنجارها را در تکوین آنها موثر می‌بینند. سازه‌انگاران بر این باورند که هویت‌ها، منافع و کنش بازیگران را شکل می‌دهد و از این رو، درک درست آنها برای تحلیل سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی بازیگران حیاتی است. سازه‌انگاری در پی احیای روشمند نقش ایده‌ها و الگوهای ذهنی و هنجارها در تحلیل سیاست خارجی خواهد بود. (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۹-۲۲۰) خط فکری سازه‌انگاری را به صورت کلی می‌توان به این صورت نمایش داد:

این نظریه راهگشای تحلیل رفتار کشورهای چوچ جمهوری اسلامی ایران است. زیرا رفتار جمهوری اسلامی ایران صرفاً بر اساس قدرت و منافع مادی شکل نمی‌گیرد.

اقدامات
و رفتار کنشگر
در سطح بین‌الملل

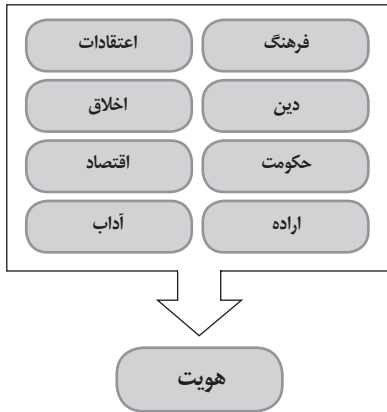
تعیین اهداف،
جهت‌گیری
و سیاست‌ها

شکل‌گیری
منافع ملی
اختصاصی

تکوین
هویت کنشگر

هنجارها
و ارزش‌های
مشترک بین‌دینی
در سطح داخل

می‌شود. وقتی وارد شد، آن چیزی را که هدف می‌گیرد، هویت ملی است. یعنی فرهنگ، اعتقادات، دین، اراده، استقلال، حکومت، اقتصاد و همه چیز را از آن ملت سلب می‌کند و در مشت خود می‌گیرد؛ همان چیزی که در ایران قبل از انقلاب اتفاق افتاده بود.» (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۷/۰۸/۱۲)



رابطه هویت و منافع ملی

می‌توان گفت رابطه میان هویت ملی و منافع ملی مهم‌ترین مضمون فراگیر در مقاله حاضر است و به خاطر همین اهمیت مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) به این رابطه طی دو سخنرانی متوالی اشاره می‌فرمایند.

در اندیشه ایشان هویت ملی زیربنای منافع ملی با تمام ویژگی‌ها و اهمیت‌ش است. از نظر ایشان ملاک تشخیص درستی و نادرستی منافع ملی، میزان سازگاری و انطباق آن با هویت است: «منافع ملی آن وقتی منافع ملی هستند که با هویت ملی ملت ایران، با هویت انقلابی ملت ایران در تعارض نباشند. آن وقتی منافع واقعا منافع ملی هستند که با هویت ملت در تعارض نباشند، والا آنجایی که ما چیزی را به عنوان منافع ملی در نظر می‌گیریم لکن هویت ملی را پایمال می‌کنیم، قطعاً اشتباه کرده‌ایم، این منافع ملی نیست.» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲)

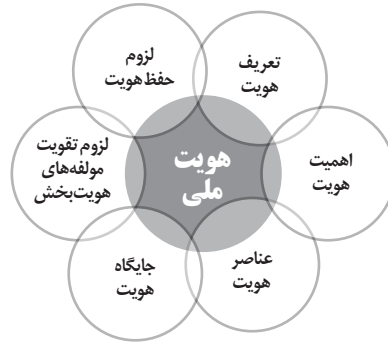
منافع ملی در اندیشه رهبری اولاً باید برخاسته و مستخرج از هویت ملی باشد، ثانیاً با هویت ملی سازگار و مطابق باشد. در اندیشه ایشان معنی دار شدن منافع ملی در تطابق آن با هویت است و اگر منافی دنبال شود که جدا از هویت باشد موجب بی‌هویتی خواهد شد: «اینکه یک نفری بیاید بگوید که «ما از فرق سر تا ناخن پا باید فرنگی بشویم تا اینکه بتوانیم پیشرفت کنیم، ترقی کنیم»، این همان پامال کردن هویت ملی است. یعنی به یک ملتی با سابقه تاریخی، با فرهنگ غنی و قوی، با این همه اعتقادات، با این همه سرمایه‌های گوناگون معنوی می‌گویند «شما بیایید همه چیزتان را رها کنید، بریزید دور، از فرق سر تا ناخن پا بشوید غربی، تا آن وقت بتوانید پیشرفت کنید».

یعنی یک منافی را تصویر می‌کنند و ترسیم می‌کنند برای ملت که لازم‌اش جدا شدن از هویت ملی است؛ این همان بی‌هویتی کردن ملت و بی‌وجودیت کردن ملت است؛ که در دوران پهلوی، به حد اعلی رسید؛ البته عرض کردم، از اواخر دوران قاجار شروع شده بود. انقلاب آمد، این نگاه را عوض کرد، تغییر داد.» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲)

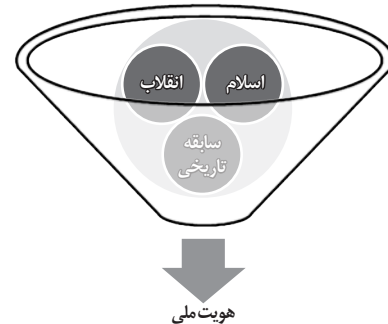
در انتها می‌توان تعریف و ارتباط مفاهیم هویت و منافع ملی را در قالب جدول ذیل با توجه به بیانات رهبر معظم انقلاب نمایش داد.

نتیجه‌گیری

مفهوم هویت ملی در اندیشه مقام معظم رهبری



مطابق با نظر مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) هویت جمهوری اسلامی ایران، یک هویت فراملی است و با فرهنگ کشور شکل می‌گیرد: «هویت ملی با «فرهنگ» شکل می‌گیرد. هویت هر ملتی، فرهنگ اوست.» (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۷/۱۱/۱۳). ایشان در بیان عناصر هویت ساز جمهوری اسلامی به سه عامل اسلام، انقلاب و سابقه تاریخی اشاره می‌کنند و سپس به تبیین هر سه مولفه در ادامه می‌پردازند: «اسلامی بودن ما یعنی ارزش‌ها و اصول اسلام، تشکیل دهنده هویت ما است. انقلاب بخش مهمی از هویت ما است. انقلاب یعنی آن حرکت تحولی عمیقی که با تکیه به اسلام توانست وضعیت کشور را عوض کند و یک قلم مهم آن، این بود که ملت را از حاشیه بیرون آورد و وارد متن اداره کشور کرد. ملت در کشور، هیچ کاره بود؛ ملت ایران، در طول قرن‌های متمادی، اصلاً در ذیل تعریف می‌شد، نقشی در ایجاد [حکومت‌ها] نداشت. ریشه‌داری ما در تاریخ یعنی نیروهای انسانی ما در طول تاریخ، دارای افکار بلندی بوده‌اند و در طول تاریخ به حسب موقعیت زمانی، کارهای بزرگی را انجام داده‌اند و به بشریت حرکت داده‌اند؛ این را توجه داشته باشید. اینکه ما خیال کنیم «فناوری نو و ابتکار، متعلق به غرب و اروپا و مربوط به آنها است و از اول اینچور بوده»، نخیر، این خطا است. ما در دوران‌هایی پیشرو و پیش‌تاز در فناوری بودیم؛ فناوری‌های متناسب روز. (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) این مولفه‌های سه‌گانه باید مستمراً تقویت شوند.



ایشان همچنین هویت را دارای مولفه‌هایی می‌دانند که می‌توان از طرق این مولفه‌ها به هویت یک کشور پی برد: «فرهنگ و هویت یک ملت و سمت و سوی آن را می‌توان با استفاده از شاخص‌های مصداقی همچون عقاید، اخلاق، آداب، رفتارهای فردی و اجتماعی و خلقیات ملی تشخیص داد.» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰/۰۳/۲۳) «استکبار، اول هم که وارد می‌شود، نمی‌گوید من می‌آیم تا هویت می‌شما مردم را انکار کنم؛ این طور که نمی‌آید؛ به بهانه‌های مختلف وارد

این منافع بر اساس هویت تکوین یافته از اسلام و انقلاب و زمینه‌های تاریخی ملت ایران بوده و در همین قالب، قابل تحلیل و تفسیر است. برقراری رابطه بین هویت و منافع ملی در بیانات مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) نیز بارها مورد اشاره ایشان قرار گرفته است.

ایشان در دیدار مسئولان نظام با اشاره به معانی منافع ملی می‌فرمایند: «منافع ملی آن وقتی منافع ملی هستند که با هویت ملی ملت ایران، با هویت انقلابی ملت ایران در تعارض نباشند. آن وقتی منافع واقعا منافع ملی هستند که با هویت ملت در تعارض نباشند، والا آنجایی که ما چیزی را به عنوان منافع ملی در نظر می‌گیریم لکن هویت ملی را پایمال می‌کنیم، قطعاً اشتباه کرده‌ایم، این منافع ملی نیست... منافع ملی بایستی با هویت ملی تطبیق داده بشود، نه اینکه هویت ملی تابع منافع ملی قرار بگیرد، که قهراً منافع تخیلی است.» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۶) در این مقاله سعی داریم تا با بررسی بیانات مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) رابطه هویت و منافع ملی را بررسی نماییم.

مفهوم هویت و منافع ملی و رابطه آنها در اندیشه مقام معظم رهبری

منافع ملی

منافع ملی یکی از سه مضمون فراگیر در مقاله حاضر از بیانات رهبری است که خود از چهار مضمون سازمان دهنده مصادیق، الزامات تعیین و تعریف، جایگاه در تصمیم‌گیری و لزوم حفظ منافع ملی تشکیل شده است.



مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در تعیین و تعریف منافع ملی به سه نکته مهم اشاره می‌کنند: اول اینکه در تعیین و تعریف منافع ملی باید هویت ملی را در نظر گرفت، ثانیاً منافع جمعی و کشور را به منافع گروهی و شخصی ترجیح داد، ثالثاً در تعریف منافع ملی باید کاملاً مستقل عمل کرد و زیر بار فشارهای خارجی قرار نگرفت و حتی باید منافع ملی در تضاد با منافع دشمنان باشد: «البته یکی از معیارها هم این است که هرچه دشمنان این ملت می‌خواهند، عکس آن باید عمل کرد.

چیزی که آنها می‌خواهند، خیر ملت نیست. آنها منافع خودشان را دنبال می‌کنند. آنها دنبال منافع خودشان هستند. اگر چتهی را نشان دادند و به جایی تمایلی داشتند، معلوم است که منافع آنها در آن است؛ که درست نقطه مقابل منافع ملت و نظام جمهوری اسلامی است و باید با آن مخالفت کرد؛ همان معیاری که امام (رضوان‌الله‌علیه) به ما گفتند. (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۴/۰۳/۰۵)

هویت ملی

مضمون هویت ملی دارای شش مفهوم سازمان دهنده است:

| مضامین پایه | مضامین سازمان دهنده | مضامین فراگیر |
|--|-----------------------------------|------------------------|
| حفظ منافع ملی در گرو وحدت کلمه مسئولان کشور (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۰/۱۱/۲۳) | مصادیق منافع ملی | منافع ملی |
| اتحاد در مواجهه با دشمن (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۹/۰۵/۰۵) | | |
| ترجیح منافع ملی بر منافع شخصی و گروهی (مقام معظم رهبری، ۱۳۶۸/۱۱/۲۰) | الزامات تعیین منافع ملی | |
| تعریف منافع ملی به دور از دخالت‌های خارجی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | | |
| تعریف منافع ملی درست در نقطه مقابل منافع دشمنان (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۴/۰۳/۰۵) | جایگاه منافع ملی در تصمیم‌گیری‌ها | |
| استقلال دادن انقلاب به تعریف منافع ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۷/۰۸/۱۲) | | |
| منافع ملی، ملاک تصمیم‌گیری دولت‌ها (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | | |
| لزوم توجه به منافع ملی در تصمیم‌گیری‌ها (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۸/۰۲/۲۴) | | |
| لزوم توجه به منافع ملی در جذب سرمایه خارجی (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۰/۰۴/۱۰) | لزوم حفظ منافع ملی | |
| ارتش حامی منافع ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۰۲/۰۳) | | |
| بسیج حامی منافع ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۹/۰۷/۲۹) | | |
| قطع دست تجاوزگر به منافع ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۳/۰۴/۱۵) | | |
| لزوم دفاع قاطع از منافع ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۴/۰۲/۱۱) | | |
| وظیفه ملت در حراست از منافع ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۳/۰۴/۱۸) | | |
| نیروهای مسلح حامی منافع ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۳/۰۴/۱۸) | تعریف هویت | |
| آداب و رفتارهای فردی، اجتماعی و ملی شاخص تشخیص هویت (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰/۰۳/۲۳) | | |
| فراملی بودن هویت ما (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۰/۰۸/۱۲) | | |
| فرهنگ، اعتقادات، دین، اراده، استقلال، حکومت، اقتصاد از عناصر هویت (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۸/۰۸/۱۲) | | |
| شکل گرفتن هویت ملی با فرهنگ (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۷/۱۱/۱۳) | | |
| اعتماد به نفس، دستاورد تکیه بر هویت (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | | |
| اسلام (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۸/۰۲/۱۶) | | |
| انقلاب (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | | |
| سابقه تاریخی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | | |
| تقویت مولفه‌های هویت بخش در مناطق مرزنشین و ایرانیان خارج از کشور (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۳/۰۲/۳۰) | | اهمیت هویت |
| تقویت مولفه‌های هویت بخش در تعلیم تربیت (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۰۲/۱۰) | | |
| لزوم توجه به هویت در تصمیم‌گیری‌ها (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۳/۱۲/۲۷) | | |
| حفظ هویت ایرانی-اسلامی ملت با حضور مردم تا کنون (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰/۰۷/۲۵) | | |
| شکست هویت ملی ما یعنی شکست هویت دنیای اسلام (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۲/۰۷/۰۲) | | |
| مسئولیت همگان در حفظ هویت ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰/۰۷/۲۳) | | |
| دفاع مردم از هویت در مقابل دشمن (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۴/۰۲/۱۱) | | |
| معنادار شدن منافع ملی در رابطه با هویت ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۳۱) | | |
| لزوم تعارض نداشتن منافع ملی با هویت ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | | |
| لزوم تطبیق منافع ملی با هویت ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | عناصر هویت ملی | |
| بی هویت شدن ملت در صورت عدم تطبیق منافع ملی با هویت ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | | |
| استخراج منافع ملی از هویت ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | | |
| شرط بودن هویت و عدم شرطیت سود در تعیین منافع ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | | |
| برخاستن منافع ملی از هویت ملی (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۶/۰۳/۲۲) | | |
| لزوم تقویت مولفه‌های هویت بخش ملی | | هویت |
| جایگاه هویت در تصمیم‌گیری‌ها | | |
| لزوم حفظ هویت ملی | | رابطه هویت و منافع ملی |
| لزوم تقویت مولفه‌های هویت بخش ملی | | |
| جایگاه هویت در تصمیم‌گیری‌ها | | |
| لزوم تقویت مولفه‌های هویت بخش در مناطق مرزنشین و ایرانیان خارج از کشور (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۳/۰۲/۳۰) | | |
| تقویت مولفه‌های هویت بخش در تعلیم تربیت (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۰۲/۱۰) | | |
| لزوم توجه به هویت در تصمیم‌گیری‌ها (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۳/۱۲/۲۷) | | |
| حفظ هویت ایرانی-اسلامی ملت با حضور مردم تا کنون (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰/۰۷/۲۵) | | |
| شکست هویت ملی ما یعنی شکست هویت دنیای اسلام (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۲/۰۷/۰۲) | | |

در حوزه سیاست خارجی روی منافع وجودی تاکید دارند. در نگاه مقام معظم رهبری (مدظله العالی) برای اتخاذ تصمیم در حوزه‌های مختلف کشوری حتما باید منافع ملی را مورد توجه قرار داد و از نگاه سودآوری مطلق، بدون توجه به منافع ملی پرهیز کرد زیرا احتمال سودبخشی یک امر نمی‌تواند تضاد آن با منافع ملی را جبران کند. در اندیشه ایشان هویت ملی زیربنای منافع ملی است و منافع ملی جایگاه اصلی را در تصمیم‌گیری‌های مسئولان دارد. ▶

منابع در دفتر نشریه موجود است

به بی‌هویتی ملت بینجامد. هویت در نگاه ایشان از جمله عواملی است که باعث شکل‌گیری اعتماد به نفس ملی است و باید مولفه‌های هویت بخشی ملت دائما حفظ و تقویت شوند.

منافع ملی در نگاه ایشان جایگاه ثانویه نسبت به هویت ملی دارد، به عبارت دیگر برای تعریف و تعیین منافع ملی باید به هویت و عناصر سازنده آن به عنوان اصول تعیین‌کننده نگریست. در اندیشه ایشان منافع ملی دارای اهمیت بسیار بالا بوده و غیرقابل معامله و مذاکره است؛ در واقع ایشان در مقام سیاست‌گذار کلان کشور

(مدظله العالی) دارای سه زمینه کلی اسلام، انقلاب و سابقه تاریخی است که هر کدام از این زمینه‌ها در کنار هم باعث شکل‌گیری و تکوین هویت ملت ایران گردیده است. ایشان برخی موارد نظیر فرهنگ، اعتقادات، دین، اخلاق، نوع حکومت، اقتصاد و آداب و رسوم ملت ایران را عناصر شکل دهنده هویت ملی مردم ایران می‌دانند. هویت تکوین یافته اسلامی، انقلابی و تاریخی ملت ایران در نگاه ایشان خدشه‌ناپذیر است و نادیده گرفتن آن در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری‌ها نه تنها موجب بی‌اهمیتی تصمیمات می‌شود، بلکه در نهایت می‌تواند

باید هم به این حرف‌ها رسید، باید گوش کرد، باید شنید، باید در حد و وسع و توان به آنها پاسخ داد.» (۱۹ دی ۱۳۹۶)

این قبیل بیانات موید مشروعیّت حقّ اعتراض و ابراز انتقاد از مسئولان کشور از سوی رهبر انقلاب است. البته رهبر انقلاب همواره از مردم تشکر می‌کند که نمی‌گذارند دشمن از رهگذر این انتقادات سوء استفاده کرده و به ارزش‌های اسلام و انقلاب دست‌اندازی کند. نمونه متاخر آن همین آشوب‌های خیابانی اخیر بود که به با آتش کشیدن پرچم ایران و توهین به شعائر دینی همراه شد. اما مردم اجازه ندادند دشمن از مطالبات اقتصادی بر حق ایشان سوء استفاده کند و خود به خیابان آمده و جلوی آشوب‌ها را گرفتند که رهبر انقلاب در پاسخ به این بصیرت انقلاب مردم فرمودند: «به مردم عرض می‌کنم که خدا از شما راضی باشد؛ خوب عمل کردید؛ خوب عمل کردید. در طول این سال‌ها هر جا کشور نیاز داشت، شماها وارد شدید؛ بی‌منت، بی‌توقع، با بصیرت وارد میدان شدید. ملت عزیز ما خیلی خوب عمل کرد.» (۱۹ دی ۱۳۹۶)

◀ اوقات تلخی و دعوا برای مردم

رهبر فرزانه انقلاب صرفاً با حقّ اعتراض مردم به کم‌کاری‌ها و ناکارآمدی‌های برآمده از قصور و تقصیر مسئولان بسنده نکرده و نمی‌کند. ایشان از وضعیت معیشتی مردم مطلع‌اند و پیش‌تر با زبان‌های مختلف تاکید کرده‌اند که مردم از مسئولان اجرایی گله‌مندند و این گله‌مندی مردم از مسئولان را در جلسات خصوصی و حکومتی با مسئولان نیز طرح کرده‌اند و گاهی این جلسات به اوقات تلخی و دعوا نیز کشیده شده است. معظم‌له درباره این جلسات خصوصی با مردم صادقانه چنین گفته‌اند: «بعضی‌ها گله می‌کنند که چرا فلانی تذکر نمی‌دهد؛ نخیر، بنده زیاد تذکر می‌دهم. اینکه می‌بینید من گاهی علناً یک چیزی می‌گویم، این یک‌دهم تذکرات و اوقات تلخی‌ها و هشدارهای ما با این آقایان نیست. در جلسات حکومتی، بنده غالباً تذکر، هشدار و مطالبه، زیاد دارم. این جور هم نیست که ما از قضایا مطلع نباشیم؛ حالا بعضی‌ها می‌گویند فلانی از فلان قضیه مطلع نیست؛ بنده از آن مسائل اجتماعی و عمومی و اساسی‌ای که مردم از آنها مطلع می‌شوند، باید ده برابر آنها مطلع باشم و الحمدلله هستم... آنچه من گاهی علنی می‌گویم، یک‌دهم آنچه در جلسات خاص با آقایان عرض می‌کنیم هم نمی‌شود؛ گاهی هشدار می‌دهیم، گاهی دعوا می‌کنیم.» (همان) هشدار و اوقات تلخی به مسئولان اجرایی کشور برای حل مسائل و مشکلات و دغدغه‌های مردم بخش دیگری از همراهی رهبر انقلاب با مردم است؛ همراهی‌ای که به جهت آن در چارچوب قانون و حد وظایف قانونی مسئولان از ایشان مطالبه کارآمدی برای مردم می‌شود.

◀ ارائه راه‌حل مشکلات معیشتی مردم

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هیچ‌گاه به همین گفت‌وگوها و اندازها و اوقات تلخی‌ها با مسئولان برای حل مشکلات مردم بسنده نکرده‌اند؛ ایشان که از وضع مردم مطلع هستند، برای رفع مشکلات راه‌حلی‌هایی را نیز طرح کرده‌اند. طرح اقتصاد مقاومتی با اجزایی که از سوی رهبر انقلاب پیشنهاد شده راه‌حل برون‌رفت از مشکلات است که اگر مسئولان اجرایی به آن اهتمام جدی بورزند بخش زیادی از مشکلات معیشتی و اقتصادی مردم مرتفع می‌شود. همچنین مبتنی بر شعار امسال با عنوان «سال اقتصاد مقاومتی، تولید و اشتغال» اگر تولید و اشتغال به اولویت اول کشور مبدل شود، حتماً شاهد بهبود اوضاع معیشتی مردم خواهیم بود. ▶



کنار مردم

رهبر معظم انقلاب دغدغه زندگی مردم را دارند

نفی هم نیز گام برداشته‌اند؛ از دولت‌سازندگی گرفته تا دولت‌اصلاحات، مهرورزی و اعتدال. با این حال و با وجود این حجم از تنوع در انتخاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای همچنان همپای مردم، با مردم همدلی و همراهی کرده‌اند. مردم باید بدانند که عملکرد مدیر اجرایی که در نتیجه مکانیزم مردم‌سالاری دینی انتخاب کرده‌اند به انتخاب خودشان باز می‌گردد و رهبر انقلاب هم همپای مردم به انتخاب اکثریت احترام گذاشته و حمایت می‌کند تا در پیشبرد اهداف رای‌دهندگان خود موفق باشد.

◀ مشروعیّت حقّ اعتراض مردم

البته این پشتیبانی و حمایت رهبر انقلاب از مسئولان اجرایی کشور که بی‌واسطه یا با واسطه انتخاب مردم هستند، منافعی این نبوده و نیست که ایشان مخالف مطالبه‌گری از مسئولان و انتقاد مردم از آنان باشند. معظم‌له در تایید این موضع نیز بیانات بسیاری دارند نمونه متاخر آن واکنش ایشان به تجمعات مال‌باختگان موسسات ملی و اعتباری غیرمجاز بوده است که می‌فرمایند: «الآن یک سال است یا شاید بیش از یک سال است - ما خبرهایش را داریم؛ خبرها غالباً به ما می‌رسد - اجتماع می‌کنند در فلان شهر مقابل فلان موسسه، مقابل استانداری، مقابل مجلس شورا در اینجا. از این چیزها هست؛ همیشه بوده و هست، هیچ‌کس هم با این‌ها معارضه و مخالفتی ندارد؛

احتمالاً برخی‌ها مان این سوال در ذهنمان باشد که آیا رهبر انقلاب از وضعیت معیشتی مردم باخبر هستند؟ و اینکه چرا در برابر این وضعیت سکوت کرده و کاری نمی‌کنند؟ این یادداشت کوتاه بر آن است تا به این سوالات پاسخ دهد.

◀ باور صادقانه به مردم‌سالاری دینی

«من مردم‌سالاری دینی را صادقانه قبول کرده‌ام، ما واقعاً قبول داریم مردم‌سالاری دینی را؛ هرکسی را که این مردم‌سالاری بکنند، ما او را رئیس می‌دانیم، او را مسئول می‌دانیم، کمک به او را لازم می‌دانیم و وظیفه خودمان می‌دانیم؛ با همه دولت‌ها این جور بوده، با این دولت هم همین جور است. بنده به همه دولت‌ها کمک کرده‌ام. البته من در کارهای جزئی این‌ها دخالت نمی‌کنم، در وظایف ویژه این‌ها دخالت نمی‌کنم اما کمکشان می‌کنم. همه دولت‌ها را بنده کمک کرده‌ام، به این دولت محترم هم همین‌طور، کمک می‌کنم.» (۱۹ دی‌ماه ۱۳۹۶)

این سخن رهبر معظم انقلاب در کنار دیگر بیانات ایشان در این باره، موید این است که رهبر انقلاب اعتقادی راسخ و عمیق به مردم‌سالاری دینی داشته و خود را پایبند بدان می‌داند و همواره نه تنها آنها انتخاب مردم را پذیرفته‌اند؛ بلکه از آن حمایت و پشتیبانی نیز کرده‌اند. انتخاب‌هایی که در بیشتر موارد مخالف هم بوده‌اند و در برخی موارد در جهت

ناخدای «توفان‌ها»

بررسی اصول مدیریت بحران در عملکرد رهبر انقلاب

محمدحسن صادق پور

روزنامه‌نگار

یکی از مهمترین ابعاد مدیریت کلان، مواجهه با بحران‌هایی است که یک گروه، سازمان و یا جامعه را دچار مخاطره می‌سازد. بحران را می‌توان پیشامدی ناگهانی و فراگیر دانست که به شکل‌گیری وضعیتی ناپایدار برای یک سازمان یا جامعه می‌انجامد. این بحران‌ها می‌توانند ناشی از فضای «محیطی» یا «محاطی» باشند. به عبارتی منشأ بحران می‌تواند داخلی یا محیط خارجی باشد. یکی از ابعاد قابل توجه مدیریتی رهبر انقلاب، مواجهه با بحران‌های داخلی یا تحمیلی است که کشور در دو دهه گذشته با آن مواجهه بوده است و به زعم دوست و دشمن، ایشان در مدیریت و عبور دادن کشور از این بحران‌ها موفق عمل کرده‌اند. تاجایی که هفت‌نامه انگلیسی اگونومست ضمن اشاره به مدیریت حوادثی چون مناقشه هسته‌ای، بحران منطقه‌ای و مهار اغتشاشات سال ۸۸ در جمهوری اسلامی ایران توسط رهبر انقلاب می‌نویسد: «یکی از دلایل مهم استقامت ایران در مقابل مسائلی که در نگاه دیگران بحران بسیار حاد تلقی می‌شود، مدیریت کارساز و غیرمتعارف آیت‌الله خامنه‌ای است.»

بحران‌های کشور در بیست ساله اخیر

اگر بخواهیم بحران‌هایی را که طی دو دهه اخیر (دوران زعامت رهبر انقلاب) کشور با آن مواجه شده و با اتخاذ تدبیرهای مناسب توسط رهبر انقلاب، به سلامت از آن عبور کرده است را دسته‌بندی کنیم می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

الف) بحران‌های بین‌المللی: که از جمله آنها می‌توان به «حمله عراق به کویت»، «جنگ نفتکش‌ها»، «بحران میکونوس و تحدید روابط با کشورهای غربی»، «۱۱ سپتامبر»، «حمله آمریکا به همسایگان ایران»، و «بحران «تورویسم منطقه‌ای» در چند سال اخیر اشاره کرد. ب) بحران‌های سیاسی: مهمترین بحران‌های سیاسی در دو دهه اخیر عبارتند از: «فقدان امام خمینی (ره)»، «کاهش مشارکت سیاسی در دوران هاشمی»، «قتل‌های زنجیره‌ای»، «بحران‌های دوم خرداد مانند ۱۸ تیر، استعفای نمایندگان مجلس و...»، «فتنه ۸۸» و «تنش‌های بین سران قوا در سال‌های ۹۰ تا ۹۲»

پ) بحران‌های فرهنگی-اجتماعی: از جمله بحران‌های اجتماعی و فرهنگی می‌توان به «بحران کاهش جمعیت»، «بحران آفرینی رسانه‌ها و ناتوی فرهنگی»، «بحران گسست اجتماعی پس از حوادث ۸۸» و... اشاره کرد.

ت) بحران‌های اقتصادی: به عنوان نمونه «بحران اقتصادی ناشی از عملکرد دولت هاشمی (فشار سیاست‌های توسعه‌گرایانه و رفتار تجملی مسئولان)»، «بحران اقتصادی در دولت دهم» و...

اصول مدیریت بحران رهبر انقلاب

۱- پیشگیری و هشداردهی:

در تعاریف علمی، بحران پدیده‌ای است که معمولاً «غیرقابل پیش‌بینی» است، اما «غیرمنتظره» نیست. مدیر موفق، کسی است که بتواند با توجه به شواهد و قرائن بروز بحران، احتمال رویداد آن را متوجه شود و تا حد امکان

فضای جامعه را برای واکنش‌پذیری و انجام اقدامات پیشگیرانه، مهیا سازد. آینده‌نگری آیت‌الله خامنه‌ای در پیش‌بینی حوادث و بحران‌ها و ارائه هشدارهای لازم نخستین اصل است که در سبک مدیریت بحران ایشان قابل مشاهده است و می‌توان گفت، آگاه‌سازی و هشداردهی در تنش‌های منجر به بحران، در حالی که هیچ‌کس تصور شکل‌گیری بحران را ندارد، از امتیازات مدیریتی ایشان به حساب می‌آید که تا حد زیادی در کاهش اثرات مخرب بحران‌ها موثر است.

در بحران‌های بین‌المللی، قدرت پیش‌بینی ایشان و تصمیم‌گیری مواجهه با بحران بر منای آینده‌نگری، کشور را چندین بار از مواجهه شدن با مسائل حاد، دور نگه داشته است. به عنوان مثال ایشان در بحران «جنگ خلیج فارس» که متعاقب حمله عراق به کویت رخ داد؛ با پیش‌بینی عواقب ناشی از این درگیری، کشور را از درگیری یک جنگ جدید، به دور نگه داشتند. در جریان حمله عراق به کویت برخی فعالین سیاسی که عمدتاً از «اصلاح‌طلبان امروز» هستند، فریب سیاست‌های ریاکارانه صدام را خوردند و با توجه به برخی حملات موشکی رژیم بعث به اسرائیل، او را «خالدین ولید» نامیدند و حمایت از او در جنگی که به تازگی با کویت آغاز کرده بود را لازم دانستند.

این در حالی بود که رهبر انقلاب با پیش‌بینی سدمات ناشی از دخالت ایران در این بحران منطقه‌ای، با «باطل خواندن دو طرف نزاع» اجازه دخالت در این درگیری را ندادند و در پیام سال ۱۳۷۰ به حجاج فرمودند: «اسلام دفاع از چنین رژیم‌هایی را جهاد نمی‌شمرد و آن را جایز نمی‌داند؛ لیکن پیشنهادکنندگان بعضاً تحت تاثیر اظهارات ریاکارانه و فرصت‌طلبانه مسئولان ویرانی عراق (قرارگرفتند)...

و در جنگ به نفع رژیم عراق و تحکیم سلطه آن رژیم، کمک به مردم عراق نیست؛ بلکه کمک به رژیم صمدمدمی عراق و ظلم به مردم عراق است که ۱۰ سال است آن رژیم منحوس، جنگی ناخواسته را بر آنان تحمیل کرده است.»

مشابه همین رخداد، در بحران «۱۱ سپتامبر» شکل گرفت. پس از حمله به برج‌های دو قلو آمریکا، دو گروه تفکر در کشور برای رفع سوءاثرات احتمالی به وجود آمد. عده‌ای همچون مساله درگیری عراق با کویت، به رهبری پیشنهاد کردند که با حمایت از طالبان، استکبارستیزی انقلاب را به نمایش بگذاریم! و عده‌ای دیگر با شکل‌گیری هراس بین‌المللی و جو روانی ضدتورویسمی، به رهبری پیشنهاد دادند تا در ائتلاف ضدتورویسمی آمریکا که با شعار «هرکه با ما نیست برماست» شکل گرفته بود، مشارکت نماییم. رهبری با پیش‌بینی عاقبت نافرجام حضور آمریکا در منطقه غرب آسیا، از مشارکت ایران در این ائتلاف تحذیر دادند و گذشت زمان و تبدیل شدن افغانستان به «باتلاق» نیروهای ائتلاف، نشان داد این تصمیم رهبری چه میزان آینده‌نگرانه بوده است.

موارد هشداردهی و پیش‌بینی بحران منحصراً به نمونه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیست. ایشان در بحران‌های سیاسی نیز، اغلب از ماه‌ها قبل با مشاهده روندهای تنش‌زا، هشدارهای لازم را به مسئولان و مردم داده‌اند. یکی دیگر از مشهودترین مواردی که ایشان کوشیدند تا با هشداردهی‌های لازم، به مدیریت بحران بپردازند، فتنه سال ۸۸ بود. هشدارهای پیش از انتخابات رهبر انقلاب مبتنی بر رصد دقیق فضای معاند خارجی و رفتار فعالین سیاسی در انتخابات سال ۸۸ بود. ایشان از چندماه مانده به انتخابات و درحالی که صرفاً زرمه‌هایی از

«لزوم صیانت آرا» در داخل و خطوط مشابهی در رسانه‌های غربی به گوش می‌خورد، بارها نسبت به خدشه وارد کردن به انتخابات هشدار دادند: «من می‌بینم بعضی‌ها در انتخاباتی که دو سه ماه دیگر انجام خواهد گرفت، از حالا شروع کرده‌اند به خدشه کردن. این چه منطقی است؟... چرا بیخود خدشه می‌کنند، مردم را متزلزل می‌کنند، تردید ایجاد می‌کنند.»

۲- صبر راهبردی:

یکی دیگر از اصول مدیریت بحران رهبر انقلاب، مواجهه صورانه با بحران و عدم تصمیم‌گیری هیجانی است. همان‌طور که در بالا اشاره شد، در بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای، برخی نیروهای ناپخته سیاسی، به رهبری ورود عجولانه به یک تصمیم را پیشنهاد می‌دادند که معمولاً رهبری از تصمیم‌گیری‌های هیجانی متأثر از ابعاد بحران ممانعت به عمل می‌آوردند. مشابه همین مساله در بحران‌های داخلی کشور در طول سال‌های اخیر قابل ملاحظه است. به عنوان مثال در حالی طی ۹ ماه فتنه سال ۸۸، بسیاری به رهبری خرده می‌گرفتند که چرا با ورود قاطع نیروهای امنیتی و انتظامی و جمع کردن عوامل میدانی فتنه، اجازه ختم غائله را نمی‌دهند، اما ایشان با «صبر راهبردی» که از خود نشان دادند، مردم را متوجه اهداف فتنه و شعارهای آن کردند، به گونه‌ای که نهایتاً خود مردم این غائله را در ۹ دی دفع نمایند. رهبر انقلاب اتفاقاً در پاسخ به کسانی که از ایشان به دلیل صبر در مواجهه با بحران گلایه می‌کنند می‌فرماید: «گاهی هم از بنده گله می‌کنند که چرا فلاتی صبر می‌کنند؟ چرا فلاتی ملاحظه می‌کنند؟ من عرض می‌کنم؛ در شرایطی که دشمن با همه وجود، با همه امکانات خود درصدد طراحی یک فتنه است و می‌خواهد یک بازی خطرناکی را شروع کند، باید مراقبت کرد و رادر آن بازی کمک نکرد. خیلی باید با احتیاط و تدبیر و در وقت خودش با قاطعیت وارد شد.»

۳- دفع حداقلی:

یکی از اصول مدیریت بحران معظّم‌له، تاکید بر «دفع حداقلی» نیروها و توده‌هاست. به عنوان مثال در دوره بحرانی و پرتنش دوم خرداد، عوامل سیاسی تجدیدنظر طلب گوسشیدند تا با همراه‌سازی رئیس دولت اصلاحات، وی را در مسیر اپوزیسیون بکشاند و در همان زمان بسیاری از انقلابیون و نیروهای مذهبی، شخص خاتمی را عامل اصلی بحران‌های مکرر در این دوران (به تعبیر دولت وقت، هر ۹ روز یک بحران) می‌دانستند اما رهبری با مدیریت مدبرانه و حمایت‌های صریح از رئیس‌جمهور وقت، اجازه نداد تا پایان دوران دوم خرداد، دولت تبدیل به اپوزیسیون نظام شود. ایشان در مقطعی از دوم خرداد با یادآوری تفاوت خاتمی با گورباچف و البته نقش بی‌بدیل رهبری در نظام اسلامی، نقشه ضدانقلاب برای همراه‌سازی دولت با تجدیدنظرطلبان را نقش بر آب می‌کنند: «اینها اشتباه اول شان این است که آقای خاتمی، گورباچف نیست. اشتباه دوم‌شان این است که اسلام، کمونسیم نیست. اشتباه سوم‌شان این است که نظام مردمی جمهوری اسلامی، نظام دیکتاتوری پرولتاریا نیست. اشتباه چهارم‌شان این است که ایران یک پارچه، شوروی متشکل از سرزمین‌های به هم سنجاق شده، نیست و اشتباه پنجم‌شان هم این است که نقش بی‌بدیل رهبری در ایران شوخی نیست.»

برای مواجهه با بحران احتمالی جمعیت را در نظر گرفتند. در خصوص اتخاذ سیاست‌های توسعه محور و خلاف رویکرد عدالت در دولت‌های پنجم و ششم (هاشمی) نیز ایشان بارها بر خلاف سیاست‌های تجمل‌گرایانه سخنرانی کردند و حتی اخیراً ضمن نقد رویکرد دولت در مساله عدالت، ضمن تأکید بر لزوم تأکید بر عدالت در کنار پیشرفت، به نمایندگی از مجریان سیاست‌ها از مردم عذرخواهی کردند.

۷- نگاه ذوالابعاد به بحران:

یکی از مهمترین عواملی که می‌تواند به کاهش بحران‌های کلان بینجامد، نگرش همه‌جانبه و بین‌طرفی به ابعاد فتنه است. در صورتی که مدیر-خصوصاً در بحران‌های اجتماعی و سیاسی قطعی شده خود به یکی از طرف‌های چالش تبدیل شود، عملاً امکان هدایت و مدیریت بحران را از دست می‌دهد. اما جایگاه پدران رهبری در مدیریت بحران‌ها نشان می‌دهد ایشان با توجه دادن به دو طرف شکل‌گیری بحران- و البته وزن‌دهی به نقش هر یک - مساله را یکجانبه مورد بررسی قرار نمی‌هند. شاید این اصل از مدیریت بحران را بتوان در فتنه ۸۸ در قالب «جلسه با نمایندگان نامزدهای انتخابات»، «محکومیت اظهارات بحران‌زای احمدی نژاد در مناظرات انتخاباتی»، «دستور قاطع در موضوع کهریزک» و «حمایت صریح از هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه» مشاهده کرد که البته گرچه برخی زمزمه‌های اعتراض آمیز در آن برهه نسبت به این اظهارات صورت گرفت، اما بعدها نقش همین بیانات در کاهش اثرات فتنه و حداقل کردن رادیکالیسم فعالین سیاسی مشخص گردید. ایشان در حوادث کوی دانشگاه سال ۷۸ نیز، نمونه همین نگاه اعتدالی و طرفی به جنبه‌های مختلف بحران را نشان دادند و ضمن دیدار با حادثه‌دیدگان کوی دانشگاه، آن واقعه و هجوم نیروهای خودسر را مساله‌ای دانستند که «قلب ایشان را می‌فشرد».

۸- تأمین امنیت:

زمانی که بحران رخ می‌دهد، مهمترین نیاز که امنیت یا احساس امنیت است از بین می‌رود. آنچه مشهود است رویکرد معظم له، دستور به تأمین امنیت عمومی به عنوان اولین اقدام برای رفع سوء اثر بحران است. مصادیق این مساله را می‌توان در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای مشاهده کرد که تصمیم ایشان برای حضور در منطقه و پاکسازی گروه‌های تروریستی، با رویکرد تأمین امنیت در داخل صورت گرفت و اثر این تصمیم را در امنیت کامل کشور در شرایطی که غرب آسیا درگیر بحران وحشی‌ترین عناصر تروریستی بود، مشاهده کرد.

۹- تکیه بر مشارکت مردمی در رفع بحران:

آخرین نکته‌ای که می‌توان در خصوصیات مدیریت بحران در عملکرد رهبر انقلاب مشاهده کرد، تکیه ویژه در بحران‌ها بر ظرفیت مشارکت مردمی در حل بحران‌هاست. این مساله را می‌توان در غائله سال ۷۸، فتنه ۸۸ و بسیاری دیگر از چالش‌های ریز و درشت کشور در سال‌های اخیر مشاهده کرد که نهایتاً با حضور و اجتماع مردمی بر طرف شد. تأکید رهبری بر مشارکت مردمی در حل بحران‌های کشور به گونه‌ای است که مجله انگلیسی اکونومیست می‌نویسد: «اعتقادات مذهبی مردم ایران باعث شده تا در بحران‌ها، از گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی جدا شوند. جمهوری اسلامی برخلاف رژیم‌های دیگر منطقه که اعتقادی به مذهب ندارند، بر پایه اعتقادات دینی مردم به ویژه افسار فرودست شکل گرفته و همچنان از این حمایت مردمی بهره‌مند است.»



بود، در چنین شرایطی که خداوند رهبر و مراد و مرشدان را نیز از ما جدا کرده است، اگر برگردیم یا تعلق و توقف کنیم، به او خیانت کرده ایم. باید راه را ادامه دهیم و شک نکنیم که نتیجه سعی و تلاش ما رسیدن به آن سرچشمه شفاف و زلال است. یعنی حاکمیت مطلق اسلام و دین خدا به صورت کامل و پیروزی همه‌جانبه اسلام بر دشمنان... با دل‌های محکم و اراده‌های قوی به شهرهای خودتان برگردید و روحیه کار و تلاش و وحدت و صفا و صمیمیت و حضور در صحنه و آمادگی برای خدمت و کمک به اسلام و انقلاب را در خودتان حفظ کنید.»

۵- استقامت بر مبانی و قاطعیت:

مدل مدیریت بحران معظم له نشان داده است، مواجهه با سنگین‌ترین بحران‌ها نیز اجازه نمی‌دهد ایشان از اصول و مبانی انقلاب برای رفع موقت اثر بحران، چشم‌پوشی کنند. این قاطعیت و استقامت، از ایشان رهبری مقتدر ساخته است که معارضین داخلی و خارجی اکنون فهمیده‌اند، بحران‌زایی نمی‌تواند ایشان را وادار به عقب‌نشینی و کوتاه آمدن از مبانی انقلاب نماید. یکی از این مبانی، حفظ «جمهوریت» نظام است. ایشان در سال ۸۸ به‌رغم همه مماشات‌هایی که با رهبران معترضین به عمل آوردند، اما اجازه دست‌اندازی به صندوق‌های رای و خدشه به جمهوریت نظام را ندادند. یکی دیگر از بحران‌های جدی که سیاسیون اصلاح طلب در ابتدای دهه ۸۰ ایجاد کردند، مساله رد صلاحیت‌های مجلس و استعفای دسته‌جمعی نمایندگان در اعتراض به نظارت شورای نگهبان بود که برخی گمان می‌کردند نهایتاً به عقب‌نشینی رهبری خواهد انجامید، اما ایشان با قاطعیت و تأکید بر لزوم اطاعت همه از قانون اساسی، اجازه ندادند این بحران، به تضعیف نهادهای قانونی کشور تبدیل شود.

۶- انعطاف‌پذیری و تغییر تاکتیک در صورت لزوم:

گرچه اشاره شد، استقامت بر مبانی یکی از اصول مدیریت بحران است که توسط رهبر انقلاب به کار گرفته می‌شود، اما در کنار این مساله تغییر تاکتیک و روش مواجهه با مسائل برای پیشگیری از بروز بحران در صورت لزوم نیز به انعطاف‌پذیری مدیریتی ایشان منجر شده است. به عنوان مثال رهبر انقلاب زمانی که عدم کارایی مواجهه حکومت با مساله جمعیت را و احتمال بروز بحران جمعیتی در صورت عدم تغییر رویکرد به سیاست‌های جمعیتی را احصا کردند، ایشان نه تنها مساله را توجیه نکردند، بلکه ضمن عذرخواهی، سیاست‌های جدید جمعیتی پیشگیرانه

در سال ۸۸ و بحران‌های پس از انتخابات نیز رهبر انقلاب صراحتاً اصل «دفع حداقلی و جذب حداکثری» را به عنوان راهبرد مواجهه با بحران عنوان کردند و شیوه مدیریت ایشان نشان می‌دهد بسیاری از فعالین سیاسی حامی نامزد معترض و نیز مردمی که به وی رای داده بودند به‌رغم اینکه زمینه تبدیل شدن به اپوزیسیون را بالقوه و به دلیل حجم تنش و فتنه آن ایام پیدا کرده بودند، اما نهایتاً در دامنه نظام حفظ شدند.

۴- مدیریت و بسیج احساسات:

یکی از مسائل مهم در مدیریت بحران «بسیج افکار عمومی» و احساسات جمعی است. مدیری که توان مدیریت احساسات و کاهش هیجانات را در زمان مقتضی و شکل‌دهی به احساسات را در زمان دیگری که مورد نیاز است، داشته باشد؛ حتماً در مدیریت بحران موفق‌تر خواهد بود. مدیریت احساسات نیروهای انقلابی در فتنه‌های سال ۸۸ و ۷۸ یکی از مواردی است که از وخیم‌تر شدن بحران در این دو مقطع و تبدیل آن به یک خشونت سراسری جلوگیری کرد. ایشان در سال ۸۸ به منظور مدیریت احساسات نیروهای انقلابی، آنان را بارها از بروز رفتارهای غیرعقلانی برحذر داشت و کوشید تا این احساسات در مسیر درست مدیریت شود: «من برحذر می‌دارم جوان‌های عزیز را، فرزندان عزیز انقلابی خود را از اینکه یک حرکتی را خودسرانه انجام بدهند.» از سوی دیگر ایشان نقش شور و احساسات دینی و انقلابی ملت را برای رفع بحران مدنظر داشتند و می‌دانستند اگر این احساسات در مسیر درست هدایت شود، مهمترین عامل کنترل بحران خواهد بود. از همین رو می‌توان خطبه پرشور و احساس نماز جمعه پس از انتخابات را یک نمونه به یادماندنی از بسیج احساسات به حساب آورد.

یکی دیگر از مهمترین بحران‌های بالقوه در دو دهه اخیر، برهه زمانی بعد از وفات امام (ره) بود. نقش آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله) در آرامش بخشی به احساسات متالم جامعه در آن مقطع زمانی را می‌توان بی‌ظنیر دانست. روحیه نشاط و امیدواری که ایشان در چندماه بعد از فوت امام (ره) به جامعه پمپاژ کردند در بازایی روحیه جمعی مردم بسیار موثر بود. کافی است به یک نمونه از بسیج احساسات عمومی در سخنرانی‌های ایشان پس از فوت بنیانگذار انقلاب توجه کنیم: «آینده خیلی روشن و امیدبخش است، گویی به سمت چشمه‌ای زلال در حرکت هستیم، طبیعی است که بین راه با مشکلات و سختی‌هایی مواجه خواهیم



هیچ کس به اندازه آقا مشورت پذیر نیست

مصطفی میرسلیم از ناگفته‌های ریاست جمهوری آیت الله خامنه‌ای می‌گوید

ابلاغ فرمودند. این کار ستادی بود و معاونت وزارت کشور بیشتر جنبه اجرایی داشت. هر دو مهم بودند ولی نوع کار متفاوت بود. آشنایی و همکاری من با آیت الله خامنه‌ای خیلی بیشتر از جناب آقای ناطق نوری بود و من انگیزه قوی تری برای خدمت نزد حضرت آیت الله خامنه‌ای داشتم زیرا دیدگاه‌هایم بسیار به ایشان نزدیک بود و همین می‌توانست موجب خدمتگزاری موفق تری بشود.

کشور بسیار سنگین بود. بعد از من البته امور اجتماعی را از معاونت سیاسی جدا کردند. در آن زمان وزیر کشور جناب آقای ناطق نوری بود. با انتخاب حضرت آیت الله خامنه‌ای به ریاست جمهوری، ایشان مصمم شد تشکیلات وابسته به رئیس جمهوری را که در یک دفتر خلاصه شده بود، سازماندهی کند و با توجه به سابقه فعالیت مشترکی که در حزب داشتیم از این جانب برای آن کار دعوت کردند و حکم سرپرستی نهاد ریاست جمهوری را که باید تشکیل می‌شد توأم با مشاورت عالی رئیس جمهوری به این جانب

رضا حیدری

روزنامه‌نگار

شما ۷ سال (از سال ۶۱ تا ۶۸) به عنوان مشاور مقام معظم رهبری در دوران ریاست جمهوری ایشان فعالیت کردید. چرا این مسئولیت را پذیرفتید؟ شما سمت مهم تری در معاونت سیاسی وزارت کشور بر عهده داشتید!

▲ درست است و در آن دوران وظایف من در وزارت

شد که فکر می‌کرد من نامه خطاب به ریاست مجلس را خودسرانه به مرحوم ربانی املشی که نایب رئیس بود، رسانده‌ام!

به یاد دارید که رفتاری از سوی آیت‌الله خامنه‌ای برای محدودیت نخست‌وزیر صورت بگیرد؟ برعکس چطور؟

▲ ایشان اگر لازم بود تذکر قانون اساسی می‌دادند و معتقد به دامن زدن به دوگانگی در نظام با ایجاد محدودیت عملی نبودند. در دوران رهبری نیز ایشان همواره سعی داشته‌اند مسئولان اجرایی را مجاب کنند که راه حل درست را انتخاب کنند ولی اغلب از اجبار ابا داشته‌اند. متقابلاً بیشتر مسئولان در ظاهر سعی می‌کردند ابراز مخالفت نکنند هرچند در عمل برخی از آنها کار خود را ادامه می‌دادند.

در حال حاضر تعامل دولت‌ها را با ایشان چگونه می‌بینید؟ برخی دولت‌ها به نوعی رفتار می‌کنند که گویی مقام معظم رهبری مانع از فعالیت آنها می‌شود؟

▲ در حال حاضر هم ایشان همان رویه منطقی را ادامه می‌دهند و از بی‌آبرو کردن مسئولان پرهیز می‌کنند. فقط یک مورد تجاوز به محیط زیست را به یاد دارم که نهایتاً اقدام مستقیم فرمودند.

آیا ایشان بین دولت‌ها تفاوت می‌گذارند؟

▲ اینجانب شاهد بوده‌ام که در دوران رهبری‌شان، احترام رأی مردم را مراعات و به تذکره‌های کتبی و شفاهی اکتفا فرموده‌اند.

به نظر شما چرا برخی از شخصیت‌ها ایشان را به نوعی به چالش می‌کشند؟

▲ این حکایت از نوعی نفاق می‌کند: همه می‌دانیم که هماهنگی سه قوه طبق قانون اساسی از وظائف رهبری است که باید زیر نظر رهبری و با مراعات سیاست‌های کلی ابلاغی معظم له و تدابیر ایشان به ایفای وظایف خود بپردازند. چالشگران اگر مناقف نباشند یا جاهلند یا کم‌ظرفیت؛ این نوع رفتارها قطعاً حکایت از بلوغ سیاسی نمی‌کند. پیشرفت کشور مستلزم احترام به یکدیگر در قالب مراعات کامل قانون اساسی است والا ناگزیر باید شاهد از دست رفتن رتبه جمهوری اسلامی در مقایسه با سایر کشورها باشیم. ▶

سیدمصطفی میرسلیم بدون شک پدیده انتخابات ریاست جمهوری ۹۶ است. نسبت به سایرین کمتر وارد حاشیه شد و نقدهایش دقیق‌تر از سایرین بود. شاید بتوان او را منطقی‌ترین نامزد ریاست جمهوری دانست. حضور او از سوی حزب موتلفه هرچه بود قطعاً یک برد برای این گروه سیاسی محسوب شد چرا که نشان دادند تنها حزب سیاسی راست محسوب می‌شوند که در درون خود نامزدی در سطح ریاست جمهوری داشته یا دارند. رزومه او هم بی‌نهایت ستکین و جالب است. از سال ۵۸ تا ۶۱ معاون سیاسی و وزارت کشور بوده است و انتخابات مهمی را برگزار کرده و با چالش‌های امنیتی متعددی بر خود داشته سپس ۷ سال مشاور عالی و سرپرست نهاد ریاست جمهوری دوران مقام معظم رهبری بوده است. بعداً به وزارت فرهنگ رسید و کم‌کم از فضای سیاسی فاصله گرفته است. حضور او به عنوان مشاور رهبری معظم انقلاب در دوران ریاست جمهوری ایشان قطعاً خواندنی‌های بسیار زیادی دارد که بخشی از آن را او در مصاحبه‌ای با ما در میان گذاشته است؛ از صبر و مشورت‌پذیری آیت‌الله خامنه‌ای تا ندانم‌کاری‌های میرحسین موسوی!



برون‌رفت از وضعیت چه پیشنهادی ارائه کردید؟

▲ نکته مهمی که باید یادآوری کنم جدی گرفتن مشورت است. در این چهار دهه پس از پیروزی انقلاب من کسی را در میان مسئولان کشور سراغ ندارم که به اندازه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به مشاوره بها دهد؛ البته این به مفهوم عدم استقلال رأی نیست و ایشان این هنر را دارند که بهترین استفاده مشورتی را قبل از تصمیم‌گیری می‌کنند برخلاف بسیاری دیگر از مسئولان که یا اصلاً اعتقادی به مشورت ندارند یا مشورت را ابزاری می‌دانند برای محترمانه سر کار نگاه داشتن کسانی که از سمتشان برکنار می‌کنند! باتوجه به جدی گرفتن ایشان ما برای تدوین نظریات مشورتی و جمع‌بندی آنها روش علمی مشخصی را تبعیت می‌کردیم و نتیجه مشورت‌ها را همراه پیشنهاددهای اولویت‌بندی شده خلاصه می‌کردیم و به استحضار ایشان برای اخذ تصمیم نهایی می‌رساندیم.

خیلی از مسئولان باور نداشتند که رویه ایشان ضمن حفظ استقلال رأی بهادادن به مشاوره است و فکر می‌کردند نظریاتی را از ایشان که من برحسب دستور ابلاغ می‌کردم، نظریه من یا یک یا جمعی از مشاوران است و شتابان نامه ابلاغی را نزد ایشان می‌آوردند برای اعتراض به رفتار اینجانب که صرفاً ابلاغ‌کننده بودم و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هم تأکید می‌فرمودند نظریه ابلاغی متعلق به ایشان است و نه حوزه مشاوران.

یک بار در اوایل انتصاب اینجانب مهندس موسوی چنان شتابزدگی از خود نشان داد و یک بار هم آقای هاشمی‌رفسنجانی از اینجانب دلگیر

آن روزها دو پست ریاست جمهوری و نخست‌وزیری را داشتیم. آقای مهندس موسوی بیشتر امور اجرایی را برعهده داشتند. کار ویژه آن روزهای ریاست جمهوری چه بود؟

▲ درست است، وظایف اجرایی بیشتر برعهده نخست‌وزیر بود هرچند رئیس جمهوری هرگاه مصلحت می‌دانست جلسه هیات وزیران را نزد خود تشکیل می‌داد تا رشته امور اجرایی را زیر نظر داشته باشد و مسئولیت مهم نظارتی خود و نیز اجرای قانون اساسی را ایفا کند.

علت اصلی اختلاف حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و مهندس موسوی در چه بود؟

▲ مهندس موسوی اداره امور کشور را به صورت اصلالت دولتی می‌دید و اعتنایی چندانی به بخش خصوصی نداشت و در مقابل اعتراض بخش خصوصی به آن بی‌توجهی، می‌گفت اگر مقداری ارز در اختیارشان قرار دهیم آرام می‌گیرند! و موضوع را به همین سطح تقلیل می‌داد. آیت‌الله خامنه‌ای مشکلات انحصار فعالیت‌های اصلی و تصدی‌گری در دولت را می‌دید و می‌دانست که پیشرفت کشور به دست افرادی که بخواهند تنگ‌نظرانه و اقتدارگراییانه همه اداره کشور به‌ویژه تصدی‌گری را به دولت تقلیل دهند، میسر نمی‌دانست و اعتقاد داشت که دولت باید در خدمت مردم باشد و نه سوار بر گرده آنها. به یاد دارم که عده‌ای از بخش خصوصی آمده بودند و اعتراض داشتند که دولت به آنها مواد اولیه تولید روغن صنعتی را نمی‌دهد و ایجاد انحصار کرده است؛ وقتی موضوع را از وزیر می‌پرسیدیم، می‌گفتند: مگر دست خود ما چلاق است که بدهیم به آنها!

رویکرد حضرت آیت‌الله خامنه‌ای برای حل اختلافات چه بود؟ شما به عنوان مشاور چه رویکردی را پیشنهاد می‌دادید؟

▲ کلاً نظر مشاوران بر تشویق و تقویت بخش خصوصی بود و آنچه را ایشان به دولت ابلاغ می‌کردند برای کمک به مردم و تقویت تحرک و مسئولیت‌پذیری و فعالیت تولیدی با کیفیت و رقابت‌پذیر بود. این نکات را بعدها در مقام رهبری، ایشان به سیاست کلی تبدیل و ابلاغ فرمودند.

رفتار آقای مهندس موسوی چگونه بود؟

▲ مهندس موسوی اعتنایی در عمل به تدبیرهای رئیس جمهوری نداشت؛ ممکن بود ظاهراً احترام را نگه دارد، ولی کار خودش را پیش می‌برد و رئیس جمهوری هم ابزار دیگری جز انتخاب نخست‌وزیر هم رأی خودش نداشت که از آن به دلیل شرایط جنگی حاکم بر کشور و نظر آقای هاشمی‌رفسنجانی بر حفظ وضع موجود، محروم مانده بود.

گفته می‌شود که نخست‌وزیر گله‌مند بودند که وزرایش بیش از آنکه به او پاسخگو باشند، به آقای هاشمی پاسخگو بودند. آیا این ادعا درست است؟

▲ نفوذ آقای هاشمی‌رفسنجانی که ریاست مجلس را بر عهده داشت هم بر شخص مهندس موسوی و هم بر دولت او کم نبود. بعدها خود ایشان در مقام ریاست جمهوری، از بسیاری از آن افراد در دولت استفاده کردند.

روش مدیریتی آیت‌الله خامنه‌ای به چه صورت بود؟

▲ ایشان همواره مصالح نظام را بر رأی شخصی خود ترجیح می‌دادند و در موارد اختلاف مدارا می‌کردند تا کمترین آسیب متوجه نظام نوپای ما بشود.

زمانی که بین نخست‌وزیر و آیت‌الله خامنه‌ای اختلاف افتاد شما به عنوان مشاور ایشان برای

جمالات مهم

◀ موسوی در دوران نخست‌وزیری اعتقادی به بخش خصوصی نداشت

◀ موسوی معتقد بود برای ساکت کردن بخش خصوصی باید به آنها ارز دولتی داد

◀ وزرای موسوی می‌گفتند مگر چلاقیم که کار را به بخش خصوصی بدهیم

◀ هاشمی‌رفسنجانی از من دلگیر بود و خیال می‌کرد من خودسرانه به او نامه می‌نویسم!

◀ در دوران ریاست جمهوری از یک سیستم علمی برای تنظیم مشورت‌ها استفاده می‌کردیم

شکست خوب

اصولگرایان در انتخابات ریاست جمهوری شکست خوردند اما این بار متفاوت از دوره قبل. نامزد اصولگرایان ۱۶ میلیون رای به دست آورد و رقیب روزهای سختی را برای پیروزی پشت سر گذاشت. حالا بحث بر سر این است که اصولگرایان برای انتخابات مجلس پیش رو البته انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ چه برنامه‌هایی داشته باشند.

سیاست

آینده
اصولگرایان

احمدی نژاد
آوارش روی رئیسی





موقعیت ۹۶

اصولگرایان چه دستاوردی از انتخابات ریاست جمهوری داشتند؟

که نظر دیگری دارند. از جمله مهدی فضایی با تشریح شرایط آن روزها گفته است: «این اتفاق یعنی کناره‌گیری آقای قالیباف شرایط را برای استاد آقای روحانی راحت‌تر کرد ولی اینکه حضور آقای قالیباف این وضعیت را از بین می‌برد، خیر، چنین اعتقادی ندارم. یعنی اگر آقای قالیباف در صحنه می‌ماند این دو قطبی شکل می‌گرفت، نتیجه این دو قطبی هم آن می‌شد که آقای قالیباف رای پایینی می‌آورد. سه دیدگاه متفاوت در بین جریان اصولگرا وجود داشت. الان هم طبیعتاً هر کسی از دیدگاه خودش دفاع می‌کند. از قبل پیش‌بینی شده بود که تصمیم نهایی در هفته آخر اتخاذ شود. یک سناریوی آنی بود که اتفاق افتاد یعنی آقای رئیسی بماند و آقای قالیباف به نفع او کنار برود که نتیجه‌اش را شاهد بودیم. سناریوی دوم کنار رفتن آقای قالیباف در صحنه انتخابات بود. حامیان سناریوی سوم می‌گفتند حضور هر دو آقایان رئیسی و قالیباف انتخابات را به دور دوم می‌برد. در واقع پشت سر هر سه سناریو منطقی وجود داشت که به هر یک از آنها اشکالات و نقدهایی وارد بود. معتقدم ممکن است طرفداران دو سناریوی دیگر امروز بگویند اگر ایده آنها دنبال می‌شد نتیجه دیگری رقم می‌خورد، ولی چون آن سناریوها آزموده نشدند نمی‌شود با قاطعیت درباره آنها سخن گفت و اظهار نظر کرد.»

برخی دیگر مانند قاضی‌زاده هاشمی هم معتقدند: «آقای قالیباف در عین حالی که برنامه داشت و اسمش مطرح‌تر بود، اما خب دو دوره آمد و موفق نبود، همین خط تخریب و توهین و افترا از سال‌های قبل علیه او وجود داشت. کسانی که در دولت بدترین فسادها را داشتند، اتهام املاک نجومی را به آقای قالیباف زدند. در مناظرها دیدیم چقدر هتاک، تهمت و افترا متوجه مدیریت آقای قالیباف در شهرداری تهران شد. بلندمرتبه‌سازی که مصوبه شورای عالی شهرسازی دولت است را به آقای قالیباف نسبت دادند. به هر حال هر کدام از اینها نقاط قوت و وضعی داشتند که نمی‌توان قضاوت روشنی داشت.»

به هر حال اینکه کناره‌گیری قالیباف اقدام درستی بوده یا نه مسأله‌ای نیست که بتوان در این مورد قضاوت مطلق داشت.

پدیده رئیسی

ورود دیرننگام ابراهیم رئیسی به انتخابات یکی از نکات قابل توجه این رقابت مهم بوده است. به یک معنا حتماً یکی از دلایل عدم پیروزی اصولگرایان این است که نامزد نهایی آنان بسیار دیر وارد فضای انتخاباتی شد. او از مدت‌ها پیش در محافل خصوصی اصولگرایان به عنوان یکی از نامزدهای احتمالی مطرح بود، اما تصمیم در مورد حضور او یا خیلی دیر گرفته شد و یا خیلی دیر اعلام شد.

او که وارد انتخابات شد برای سیاسیون تقریباً چهره‌ای شناخته شده بود، اما برای جامعه فردی ناشناخته بود که تلاش شد این ضعف با کمپین‌های انتخاباتی استانی، حمایت چهره‌های شاخص اصولگرا و حتی جامعین مرتفع شود. زمان اما برای نتیجه‌گیری این اقدامات بسیار اندک بود. حمایت برخی چهره‌های حامی محمود احمدی‌نژاد هم مسأله مهم دیگری است. واقعیت این است که محمود احمدی‌نژاد مدت‌هاست وجهه خوبی در میان بدنه اصولگرایان و جامعه ندارد. نوع مدیریت او در دو سال پایانی دولت با همه حواشی

حداقل به میزان ۱۰ درصد به آقای روحانی در تهران اضافه شد و فاصله رای او با آقای رئیسی را به بیش از سه برابر رساند.»

سلیمی همین هم در اظهار نظری در این مورد گفته بود: «در واقع باید گفت اینکه اصولگرایان قالیباف را به نفع رئیسی از انتخابات کنار زدند، خطایی فاحش بود. درباره آقای رئیسی، جامعه نظر منفی یا نظر مثبت پررنگی نداشت. به هر حال مردم می‌دانستند که او سابقه اجرایی در کارنامه کاری‌اش ندارد، در حالی که توانمندی اجرایی آقای قالیباف را حتی مخالفان سیاسی‌اش نیز قبول دارند و به همین دلیل در یک سال و نیم گذشته اقدامات فراوانی انجام دادند تا ذهنیت روشن عمومی را بشکنند. تاکید می‌کنم که اصولگرایان با ترجیح رئیسی با کارنامه مبهم، به قالیبافی که ۱۲ سال شهره مهمی چون تهران را اداره کرده است، مرتکب اشتباهی بزرگ شدند. البته به نظر من، در این قضیه آقای روحانی کارهایی انجام داد که کارنامه مبهم رئیسی را سیاه نشان بدهد. همه فقها و شخص آقای روحانی به خوبی می‌دانند که به لحاظ فقهی، به مال و فقی مالیات بسته نمی‌شود، به این دلیل که واقف قبل از وقف مالیات اموال خود را داده است. روحانی اما با آگاهی از این مسأله، در تریبون‌های تبلیغاتی، آقای رئیسی را متهم به مدیریت جایی کرد که از زیر مالیات درمی‌رود.»

حسین قریب‌زاده، مشاور قالیباف هم در این مورد گفته بود: «معتقدم اگر آقای رئیسی به جای آقای قالیباف کنار می‌رفتند، که تنها فاصله این نبود؛ بلکه انتخابات به دور دوم هم می‌رفت. همه نظرسنجی‌های معتبر با یک منطقی دودوتا چهارتا، چنین حالتی را پیشنهاد می‌دادند. روز پنجشنبه که نظرسنجی کردند روحانی ۵۷/۵ درصد رای داشت و رئیسی همان حدود ۴۰ درصد. روز ۲۴ اردیبهشت هم همین نظرسنجی نشان می‌داد که انصاف قالیباف نتیجه‌اش این می‌شود که بیش از ۴۰ درصد آرا به سید روحانی می‌ریزد. بخشی مرددند و بخشی از آرا به سید رئیسی خواهد ریخت. قالیباف ۲۵ اردیبهشت انصراف داد. در این نظرسنجی هیچ روزی نبود که رئیسی بالاتر از آقای قالیباف باشد. ما نظرسنجی شاهد را هم داشتیم که همین را تایید می‌کرد. ماندن دو نفر به نتیجه مطلوب منجر نمی‌شد. باید یک شوک ایجاد می‌شد؛ اگر چه با کنار رفتن رئیسی شوک بزرگ‌تری رقم می‌خورد. درباره کنار رفتن و نرفتن شخص آقای رئیسی هم اخبار متناقضی به گوش من رسیده و نمی‌توانم اظهار نظر دقیقی کنم که ایشان شخصاً قبول داشته کنار برود یا نه. اما آنچه در عمل و واقعیت دیدیم، این بود که کنار نرفتن، مشخص نیست که نقش چمنا یا افراد دیگر چه بوده؛ اما چون بودن دو نفر به ضرر بود باید ختم به این می‌شد که یک نفر بماند. به هر حال نهایتاً چون رئیسی کنار رفت، آقای قالیباف کنار رفت.»

اما در این میان کسان دیگری هم بودند و هستند

**هر چه هست انتخابات تمام شده
و اصولگرایان صرف نظر از نتیجه
انتخابات با یک امتیاز ویژه مواجه
شده‌اند. آنها توانسته‌اند از اتلافی که
به دست آورده‌اند به بسیج ۱۶ میلیون
از سرمایه اجتماعی خود بپردازند. آنها
باید این سرمایه اجتماعی را حفظ کنند**

اصولگرایان سال متفاوتی را پشت سر گذاشتند؛ سخت و البته پر ماجرا. آنها انتخابات سال ۹۶ را واگذار کردند. اصولگرایان اکنون در شرایط تعیین‌کننده‌ای هستند؛ چگونگی سیاست‌ورزی آنها در دوره جدید از آن جهت اهمیت مضاعفی یافته و آنها را در یک پیچ تاریخی قرار داده که جناح منتقد دولت در این انتخابات ۱۶ میلیون رای به دست آورده است. یک نتیجه که شاید در سطح نخست و یک شکست به نظر برسد اما یک تحول است برای جناحی که رای قابل توجهی به دست آورده و حالا باید برای سال‌های پیش رو برنامه‌ریزی کند. پس ما با یک مسأله بسیار مهم مواجه هستیم: «اصولگرایان چه راهی را باید انتخاب کنند؟» نکته اما این است که برای انتخاب راه حتماً باید هم به راهی که طی شده تا به این شرایط برسیم، توجه شود و هم علت عدم پیروزی را بیان کرد و آنگاه در مورد راه پیروزی در آینده سخن گفت. اصولگرایان بر اساس تجاربی که از قبل داشتند این بار برای ورود به انتخابات با مدلی دموکراتیک وارد شدند. آنها تشکیلی را به نام جبهه مردمی نیروهای انقلاب سامان دادند. بنا بر این بود که این سامانه وحدت و شناسایی و معرفی چهره‌های در مظان نامزدی به انتخاب چند نفر از میان آنها بر اساس رای فعالان سیاسی خود از سراسر کشور اقدام کنند.

این اتفاق هم رخ داد. آنها در ابتدا یک لیست چند ده نفری و سپس یک لیست بیست و چند نفره و بعد از آن از یک لیست ۱۰ نفره و سپس یک لیست ۵ نفره را اعلام کردند. همه به این لیست و اقدام احترام گذاشته و به جز نامزد متولفه شخص دیگری اقدام به نام‌نویسی غیر از این لیست نکرد.

این اقدام حتماً برای اصولگرایان یک اتفاق بسیار مثبت است. همه به خاطر داریم که در انتخابات سال ۹۲ چه اتفاقاتی افتاد و حتی تلاش‌های اصولگرایان در سال ۸۴ هم نتوانسته بود انتخاب نامزد واحد را بر اساس نظر جمعی جناح حاصل کند. در انتخابات امسال اما این روند مثبت طی شد و آنها گزینه‌های دیگر را بر همین اساس حذف کردند.

اینکه همه نیروهای استانی اصولگرا در تصمیم‌گیری حضور داشتند، حتماً در بسیج عمومی نیروها تا روز آخر انتخابات موثر و مثبت بود.

نکته اما این است که اگر چه راه درست بوده اما حالا که به عقب نگاه می‌شود برخی اقدامات اگر به گونه‌ای دیگر بود، حتماً می‌توانست نتیجه‌ای بهتر حاصل کند.

آیا کناره‌گیری قالیباف کار درستی بود؟

برای این سوال پاسخ‌های متعددی داده شده است. برخی معتقدند این اتفاق موجب پیروزی روحانی شده و برخی دیگر می‌گویند این اتفاق موجب بالا رفتن رای اصولگرایان به دلیل تجمیع شده است. عباس عبیدی در اظهار نظری در این مورد گفته بود: «تأثیر انصراف قالیباف نیز بر سید رای روحانی مثبت است، اگر تاکنون برخی احتمال می‌دادند که آقای روحانی به ۵۰ درصد نرسد و دور دومی شود اکنون دیگر این احتمال از میان رفته است. زیرا بخشی از آقای قالیباف که حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد آرای اوست، به سید روحانی می‌ریزد و ۵ تا ۶ درصد رای روحانی را زیاد می‌کند. انصراف آقای قالیباف هر چقدر برای خودش عمل درستی بود، برای اصولگرایان واردگاه آنان عمل زیانباری بود. اینها را نه بر اساس تحلیل ذهنی که بر اساس واقعیت‌های آماری می‌گویم که فقط در روز سه‌شنبه،

۱۶ میلیون از مردم ایران فریب خوردند» (روزنامه جوان)

کمپین ۱۶ میلیونی

کمپین ۱۶ میلیونی ضمن بازتعریف آسیب‌ها باید به نسل جدید اصولگرایان انقلابی توجه کند. چرا که مساله کادرسازی در یک جریان یک اصل انکارناپذیر است. کادرسازی تحت تاثیر رقابت‌های درون حزبی به فراموشی سپرده شده است. از این جهت کمپین ۱۶ میلیونی می‌تواند چهره‌های جدیدی شناسایی نماید که توان حزبی و درایت سیاسی آنان را در قالب استعداد حزبی جایگزین نیروهای قدیمی نماید. اگر کمپین ۱۶ میلیونی مولفه کادرسازی را از دل نیروهای اصیل انقلابی پایش نماید، چهره اصلاح‌طلبان هم در قالب رقابت سازنده به چالش‌های درون حزبی پرداخته و به کادرسازی می‌پردازند. از این جهت کمپین ۱۶ میلیونی بسترهای توسعه سیاسی را هم هموار می‌کند. کمپین ۱۶ میلیونی می‌تواند ضمن آسیب‌شناسی لیدر کمپین از فرصت‌ها به خوبی استفاده نماید. باید منتظر مهارت، خردورزی و دانش سیاسی کادرهای ارشد چهره مردمی در برخورد با رقابت‌های سیاسی ماند. اما فارغ از هر مساله حزبی یا درون حزبی کمپین ۱۶ میلیونی در تاریخ سیاسی ایران نوعی اپوزیسیون مدرن است که شکستی آبرومندانه داشته و اما افقی روشن دارد. روحانی می‌تواند با ترمیم کابینه از گزند انتقادات این کمپین در ماه‌های آینده در امان بماند. کمپین می‌تواند با نگاهی مبتنی بر منافع ملی حول توصیه‌های مقام معظم رهبری و حفظ ارزش‌های اصیل انقلاب کابینه دوم روحانی را کارآمد و کاستی‌های جریان اصلاح‌طلب را ترمیم نماید. به عبارت بهتر جریان اصلاحات و اعتدال اگر به خودسازی درونی نپردازد، کمپین ۱۶ میلیونی پاسخگویی مناسب برای اصلاح وضع موجود است. این پاسخگویی می‌تواند به شکل جدید و در فضای مجازی کرد استحکام و گسترش بیشتری یابد.

به نظر می‌رسد اصولگرایان از همین امروز باید نقشه راهی مناسب را تدارک ببینند. راه و روشی که آنها این بار و در این انتخابات برگزیدند اگر چه که همراه با ضعف‌ها و برخی اشتباهات محاسباتی بوده اما از همیشه بهتر بوده که توانسته‌اند ۱۶ میلیون رای داشته باشند. باید از همین راه ادامه مسیر داد. کارهای مهمی برای اصولگرایان در دولت دوم روحانی وجود دارد.

ایشان رای دادند. معنی دیگر این سخن، آن است که ۱۶ میلیون از مردم فریب خوردند و به فریبکاران رای دادند! آیا این نگاه درست است؟ آیا درست است که بگوییم از هر پنج نفر ایرانی، دو نفر در این انتخابات فریب خوردند و سه نفر به فریبکاران نه گفتند؟ کدام رئیس جمهوری در دنیا این گونه مردم کشورش را تحقیر و سرزنش می‌کند؟

اگر دلایلی برای فریب خوردن ۱۶ میلیون ایرانی بتوان اقامه کرد، آیا نمی‌توان همین دلایل را برای فریب خوردن کسانی اقامه کرد که به آقای روحانی رای داده‌اند؟ این چه نوع دوقطبی‌سازی است که در کشور ما از سوی برخی رجال سیاسی برای تصاحب و حفظ قدرت سیاسی دنبال می‌شود. امام (ره) مردم و خصوصا مردم محروم، مستضعف و جنوب شهری را، ولی نعمت خود می‌دانستند. آیا با این ادبیات و نوع نگاه به مردم، می‌توان خود را پیرو امام (ره) معرفی کرد؟ آیا اساسا ملاک حقانیت و درستی و یا نادرستی یک راه، در رای آوردن و یا رای نیاوردن پرچمدار آن راه است؟ بنی صدر اولین رئیس جمهور ایران، ۱۱ میلیون رای آورد، آیا راهش حق و درست بود؟ حضرت امام (ره) بعد از قضایای بنی صدر فرمودند، من با ریاست جمهوری بنی صدر موافق نبودم، ولی چون مردم بر اساس قاعده رای‌گیری به او رای داده بودند، حکم ریاست جمهوری وی را تنفیذ کردم.

با همین ساز و کار انتخاباتی، آقای خاتمی در سال ۷۶ برای ریاست جمهوری رای آورد، لکن مرحوم آقای هاشمی در سال ۷۸ برای مجلس ششم رای نیاورد. با همین ساز و کار انتخاباتی آقای احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ رای آورد و رقیبانش رای نیاوردند. شما چگونه این رفتار انتخاباتی مردم را تحلیل کرده، مردم را دسته‌بندی می‌کنید؟ این سیستم رای‌گیری، یک ساز و کار پذیرفته شده در جمهوری اسلامی برای انتخاب مسئولان برای عمل بر مبنای اسلام و قانون است.

اما عجیب آن است که یک جریان فکری در هر انتخاباتی که رای بیاورد، مردم را آن هم کسانی که به آنان رای داده‌اند را عاقل، بالغ، باشعور و فهمیده و اندیشه‌ورز می‌داند و در هر انتخاباتی که رای نیاورد مثل سال‌های ۸۴ و ۸۸، از یک طرف سلامت انتخابات را زیر سوال می‌برد و از طرف دیگر، به شعور مردم اهانت کرده و آنان را تحقیر می‌کند. بر مبنای فکری این جریان است که در انتخابات ۲۹ اردیبهشت، قریب ۲۴ میلیون فریب‌نخورند، اما قریب

و هزینه‌هایی که به همراه داشت، خاطره نامطلوبی برای مردم داشت. همراهی و در ویتترین گذاشتن برخی چهره‌های احمدی‌نژادی موجب شد دولت در این تصویرسازی از ابراهیم رئیسی که در واقع همان احمدی‌نژاد بود موفق باشد. به یاد داریم آن جمله‌ای را که حسن روحانی در مناظره آخر گفت: «آقای رئیسی تا به حال چند بار گفته‌اند که خوب است دولت فعلی با دولت گذشته مناظره داشته باشد. من می‌گویم ما می‌توانیم با خود آقای رئیسی مناظره کنیم. به هر حال افرادی که در ستاد ایشان هستند و برایشان برنامه می‌ریزند در همان دولت قبلی هم بوده‌اند. عیبی ندارد مناظره‌ای را با حضور خبرنگاران با ایشان انجام می‌دهیم.»

سرمايه ۱۶ میلیونی

حالا هر چه هست انتخابات تمام شده و اصولگرایان صرف نظر از نتیجه انتخابات با یک امتیاز ویژه مواجه شده‌اند. آنها توانسته‌اند از ائتلافی که به دست آورده‌اند به بسج ۱۶ میلیون از سرمایه اجتماعی خود بپردازند. آنها باید این سرمایه اجتماعی را حفظ کنند.

روزنامه هفت صبح در یادداشتی در مورد نتیجه انتخابات نوشته است: «آیا اصولگرایان شکست خوردند؟ در ظاهر دورخیز بلند آنها به نتیجه نرسید اما انتخابات نعمت‌هایی هم برای اصولگرایان داشت و نشان داد کاندیدای صدرصد اصولگرا که از بدنه قوه قضاییه بلند شده و تا همین چند ماه قبل نامش برای بسیاری از مردم عادی آشنا نبود می‌تواند تا سقف ۱۶ میلیون رای به دست بیاورد. کارشناسانی مثل صادق زیباکلام طی ۴ سال گذشته با اشاره به رای سعید جلیلی در انتخابات گذشته سقف رای اصولگرایان را دیکال ۴ میلیون عنوان می‌کردند. حالا آن سطح ۴ میلیونی در انتخابات ۹۶ به ۱۶ میلیون نفر افزایش پیدا کرده است؛ عددی که اگر خیزش آرای خاکستری به نفع روحانی در چند روز آخر شکل نمی‌گرفت، می‌توانست سرنوشت انتخابات را عوض کند. از سوی دیگر اصولگرایان در وجود حجت الاسلام رئیسی بالاخره لیدر گمشده خود را پیدا کردند، چرا که همه می‌دانیم آیات مصباح، موحدی کرمانی، یزدی، جنتی و علم‌الهدی هر کدامشان از حضور موثر و مستقیم در فضای سیاسی کشور معذور بوده‌اند.

اما حالا رئیسی در اولین حضورش در میدان سیاست و آرای مردمی توانست نتیجه قابل قبولی به دست بیاورد و بالاخره اینکه اصولگرایان توانستند از سایه برند احمدی‌نژاد خارج شوند. احمدی‌نژاد و طیف طرفدارش خود را تنها نیروی محرکه طبقات محروم برای خیزش سیاسی و حضور پای صندوق‌های رای می‌دانستند. اما رئیسی با ترکیب شعارهای معیشتی با ارائه‌های ایدئولوژیک بخشی از آرای طبقه فرودست در شهرهای بزرگ و روستاها را به خود اختصاص داد تا نیاز احتمالی اصولگرایان به احمدی‌نژاد در دوره‌های آینده از بین برود.»

این سخنان یعنی اینکه اصلاح‌طلبان و حامیان دولت به خوبی خطر شکل‌گیری یک قطب قدرتمند را درک کرده‌اند. آنها می‌دانند که دیگر نمی‌توانند اصولگرایان را یک اقلیت کوچک خطاب کنند. در همین راستاست که وقتی روحانی در اولین نشست خبری اش بعد از پیروزی تلاش به تحقیر رقیب می‌کند با این پاسخ از سوی منتقدانش مواجه می‌شود: «آقای روحانی دست‌آورد مهم انتخابات ۲۹ اردیبهشت را «نه مردم به فریبکاران» می‌داند، در حالی که قریب ۱۶ میلیون از مردم ایران به رقیب ایشان رای دادند. در واقع از هر پنج نفر ایرانی رای‌دهنده سه نفر به آقای روحانی و دو نفر به آقای رئیسی رای دادند. وقتی آقای روحانی می‌گوید مردم به فریبکاران «نه» گفتند، منظورشان آن ۲۳ میلیون و اندی است که به



حالا هر چه هست انتخابات تمام شده و اصولگرایان صرف نظر از نتیجه انتخابات با یک امتیاز ویژه مواجه شده‌اند. آنها توانسته‌اند از ائتلافی که به دست آورده‌اند به بسج ۱۶ میلیون از سرمایه اجتماعی خود بپردازند. آنها باید این سرمایه اجتماعی را حفظ کنند.

محمد رضا باهنر



- شخصیت جهانگیری در اصلاح‌طلبان شبیه لاریجانی در اصول‌گرایان است
- اصول‌گرایان در ادبیاتشان باید تجدیدنظر کنند
- من خودم هم تحلیل‌م این بود که به نسبت آقای رئیسی، ریزش‌های رای قالیباف بیش از رویش‌هایش بود

احمدی‌نژاد
روی رئیسی آوار شد

آن وقت شما می توانستید انتخابات را ببرید؟

▲ آن موقع دیگر روحانی، روحانی نبود، آن موقع دور اول بود و کسی برگ برنده ای نداشت، اما در هر صورت تجمیع کاندیدها یک اصل است. اگر یک جریان نتواند کاندیدای خودش را تکمیل کند و به یک نفر برساند، به نظر می رسد که بخشی از باخت را قبول کرده، یعنی همان اول و قبل از انتخابات بخشی از باخت را قبول کرده است. انتخابات در کشور ما دو جناحی می شود؛ نمی خواهیم بگوییم دو قطبی، ولی عموماً دو جناحی می شود و هر جناحی که نتواند آرای خودش را متمرکز کند، قاعدتاً به استقبال شکست می رود.

شما می گوید اتفاق خوبی افتاد؛ ۴۰ درصد آوردید، این موفقیت تا چه اندازه مربوط به شما بوده و بر این اساس نظر شما در مورد تداوم فعالیت شما چیست؟

▲ یک مقدار باید در ادبیات مان تجدیدنظر کنیم. ادبیات مان بعضاً عامه پسند نیست. نکته دومی که شما داشت، متهم شد و شاید حق هم نبود، ولی افکار عمومی این طوری برداشت کرد این بود که شما شد حاکمیت. مردم احساس کردند که این شما مستقل نیست. اما واقعا رعایت کردند، آنهایی که درجه دار بودند و در سپاه و اینها هیچ کدام نیامدند. ولی مثلاً فرض کنید برادر بسیار خوب ما آقای ذوالقدر ۱۰ سال است از نیروهای مسلح رفته است. اما بالاخره خواص او را یک چهره از نیروهای مسلح می دانند، این رانمی شود انکار کرد. مثل اینکه مثلاً بنده باهنر که مثلاً دو سال در مجلس نیستم، بگویم من پارلمانی نیستم. چه کسی قبول می کند من پارلمانی نیستم؟ این هم نکته دوم بود. نکته سومی هم که باز یک مقدار گرفتار کرد، اشتباهات تاکتیکی بود. جناب آقای رئیسی حالا یا ناچار بودند یا نشد، در هر صورت تعداد زیادی از نیروهای اطرافش، احمدی نژادی بودند. تمامی دولت نهم و دهم روی سر آقای رئیسی آوار شد. حتی یک فرض است که دولت نهم و دهم رای اش خوب است در جامعه، ممکن هم است رای اش خوب بوده، اما رای خوب را آقای رئیسی نتوانست جلب کند، فقط آوارها ریخت روی سر آقای رئیسی. در آخر یک دیالوگ جالبی برپا شد بین دو کاندیدای اصلی؛ آقای رئیسی یکدفعه در همان مناظرات تلویزیونی به آقای روحانی گفت آقا چرا آن قدر رئیس دولت نهم و دهم را تقدی می کنید؟

خب یکدفعه بنشین و با او مناظره کن. آقای روحانی هم جواب هنرمندانه ای داد، گفت من چرا او را بیاورم، خودت که هستی. یعنی تمام مشکلات دولت نهم و دهم را آورد. اینها دیگر زبل بازی های مناظره ها است. یک اتوم داشت آقای روحانی و آن هم اینکه بالاخره رئیس ستاد آقای رئیسی از وزرای دولت آقای احمدی نژاد بود. اینها سه، چهار نکته را روی هم جمع کنیم، فکر کنیم ۱۰ درصد رای می شود، یعنی اگر اینها اصلاح می شد، حتماً می توانست آن اتفاق بیفتد. آیا باتوجه به رای نمایندگان مجلس در تهران فکر می کنید که تهران اکنون اکثریت اصلاح طلب دارد؟ اگر چنین است فکر می کنید که این وضعیت همچنان برقرار است؟

▲ ما مشکلات داریم که باید در مورد اینها فکر کنیم. حتی اصلاح طلبان معقول هم به ما حق می دهند. شاید حرف های تندتری باشد، ولی بالاخره باید این حرف ها گفته شود. در انتخابات ۱۲ هزار نفر آمدند ثبت نام کردند. شش هزار نفر از اینها صلاحیت شان تایید نشد، شش هزار نفر تایید شد. بنده به عنوان یک کارشناس مطمئنم از آن شش هزار نفری که صلاحیت شان تایید نشده، یک درصدی به آنها ظلم شده و اینها هم می بایست تایید شوند، اما شورای نگهبان ترسید که تایید کند و برعکس آن را هم داریم؛ آدم هایی که صلاحیت نداشتند، اما از دست شان دریافت و تایید شدند. حالا این درصدها چند درصد است، من عددش

از کاندیدها با یک افت رای دوره دوم انتخاب می شوند، بعضی ها با یک رشد رای؛ اینها متفاوت است. باز این را هم تقریباً این طوری داشتیم. آقای خاتمی دوره دوم بیشتر رای آورد، آقای احمدی نژاد هم بیشتر رای آورد، آقای روحانی هم بیشتر رای آورد، یعنی دوره دوم بیش از دوره اول رای می آورد.

شما شخصاً فکر می کنید که اگر آقای قالیباف کنار نمی رفت، انتخابات به دور دوم می رفت؟

▲ نه، در این مورد خیلی استدلال قوی وجود ندارد. یک موقع است که می گویند آقای رئیسی کنار می رفت، آقای قالیباف می ماند، تحلیل دیگری داشت، اما اینکه این دو نفر می ماندند، آقای میرسلیم هم که می ماند، آن موقع دوباره می رفتیم سراغ همان ۲۰ درصد، آن ۲۰ درصد هم مطمئن می شدند که از این سه نفر هیچ کدام رای نمی آورند و بخشی از این ۲۰ درصدها که احتمال داشت به یکی از آن سه نفر رای دهند، چون مطمئن می شدند برنده آن طرف نیست، می رفتند به برنده رای می دادند. من احتمال می دهم که رای روحانی بیشتر می شد؛ کمتر نمی شد، بیشتر هم می شد، یعنی تعدد داشت کاندیدهای آن طرف، ولی متمرکز شد. من الان می گویم، ولی من خودم مثلاً تا دو ماه، سه ماه مانده به انتخابات، پیش بینی ام ۷۰-۳۰ بود و اینکه ۴۰ درصد مجموعه اصولگراها نتوانستند رای بیاورند، یک قدم بسیار خوب رو به جلو بود. شما سال ۹۲ را اگر یادتان باشد رقیب آقای روحانی یعنی نفر دوم ۱۸ درصد رای آورد. این دفعه رقیب توانست ۴۰ درصد آرا را متمرکز کند. این ۴۰ درصد منظوم شخص آقای رئیسی نیست، جریان رقیب است. جریان رقیب ۴۰ درصد رای را متمرکز کرد و این یک قدم رو به جلو بود. من فکر می کنم به نسبت سال ۹۲ قدم خیلی خوبی به جلو بود.

اگر آقای قالیباف به جای آقای رئیسی می ماند، چه می شد؟

▲ آقای قالیباف یک سری ریزش و یک سری رویش داشت. برخی از دوستان ما که به اصطلاح رادیکال تر از ما در جریان اصولگرایی هستند، به این سادگی زیر بار آقای قالیباف نمی رفتند و از این طرف البته ممکن بود بخشی از آرای آقای روحانی را که نهایتاً به آقای روحانی رای دادند، جلب کند، اما من خودم هم تحلیل این بود که به نسبت آقای رئیسی، ریزش های رای قالیباف بیش از رویش هایش بود.

یعنی آن قدر رای نمی آورد؟

▲ بله؛ یعنی آقای رئیسی قدرت تجمع آرایش بیش از قدرت آقای قالیباف بود. آقای قالیباف با آقای رئیسی حتماً به نسبت همدیگر یک ریزش رای دارند و یک رویش رای و من فکر می کنم آقای قالیباف نسبت به آقای رئیسی ریزش هایش بیش از رویش هایش بود.

می توانستید کسی را بیاورید که انتخابات را ببرید؟

▲ نه.

ظرفیت همین بود؟

▲ بله؛ ظرفیت همین بود.

اگر فرض کنیم همین فاکتور دور دومی بودن وجود نداشت، مثلاً اکنون در سال ۱۴۰۰ بودیم،

محمد رضا باهنر می گوید می دانسته که حسن روحانی دوباره رئیس جمهور خواهد شد. او برای این سخن خود دلایل و شواهی هم داشته که مختص قبل از برگزاری انتخابات بوده است. گفت وگو با او در دفترش واقع در خیابان خردمند انجام شده است. یک مصاحبه خواندنی با چهره ای که برای اهالی رسانه محبوب است.

آقای مهندس! بهتر است گفت وگو را از انتخابات ۹۶ شروع کنیم. شما چه زمانی به این نتیجه رسیدید که آقای روحانی پیروز انتخابات خواهد بود؟

▲ با محاسبات عمومی تقریباً مطمئن بودیم که آقای روحانی رای خواهد آورد. بالاخره سه، چهار دلیل وجود داشت. یکی اینکه اصولاً تجربه نشان داده بود که روسای جمهور در کشور ما دو دوره ای هستند و معمولاً یک دوره ای نداریم. دلایلی هم روشن است. رئیس جمهور مستقر است و یک سری برنامه های نیمه تمام دارد. امکانات تبلیغی اش غالباً خیلی بیش از رقبایش است و دولت و بقیه هم می آیند گزارش کار می دهند. اگر یک رئیس جمهور زمانی که مستقر است رای نیاورد، آن وقت غیرطبیعی است.

این دفعه رقیب توانست ۴۰ درصد آرا را متمرکز کند. این ۴۰ درصد منظوم شخص آقای رئیسی نیست، جریان رقیب است. جریان رقیب ۴۰ درصد رای را متمرکز کرد و این یک قدم رو به جلو بود. من فکر می کنم به نسبت سال ۹۲ قدم خیلی خوبی به جلو بود

بالاخره بحث های انتخاباتی بحث های دیگری است و آدم در رسانه ها بحث های دیگری می کند، اما من در جلسات خصوصی از مدت ها قبل و حتی در گروه های سیاسی مثل شما که گاهی در جلسات شان شرکت می کردم، می گفتم که آقای روحانی به احتمال قریب به یقین رای می آورد.

شما مانند آقایان مرتضی نبوی و مصباحی مقدم جزو افرادی از اصولگرایان بودید که حتی در یک مقطع پیشنهاد دادید در مورد حمایت از روحانی هم تامل نشود. آیا فکر می کنید اصولگرایان کار درستی کردند که به عنوان قطب مقابل آقای روحانی در انتخابات شرکت کردند؟

▲ بله، بالاخره ما انتخابات مان در کشور در هر صورت یک برگ برنده اش رقابت جدی است. اینکه عموماً حضور مردم در انتخابات الحمدلله در سطح خوبی است، یکی از دلایلیش، وجود رقابت جدی است. مردم هم متوجه می شوند که رقابت شوخی است یا جدی. تقریباً تا دوام خرداد در دولت دوم آقای هاشمی، عملاً در کشور ما نتیجه انتخابات معین بود و کاندیدها مان متعین بودند. یعنی آن زمان یک کاندیدای اصلی داشتیم؛ بعضی از کاندیدهای آمدند برای اینکه انتخابات برگزار شود. عموماً هم شرکت مردم در انتخابات بیشتر یک همه پرسی و فراندوم بود که ببیند که این آقای که کاندید است، چند درصد از رای مردم را دارد. واقعا معلوم بود مردم به چه کسی رای می دهند. از سال ۷۶ به بعد رقابت ها جدی شد. این سه رئیس جمهور ما بعد از آقای هاشمی، چه آقای خاتمی، چه آقای احمدی نژاد و چه آقای روحانی یک ماه مانده به انتخابات، شاید جزو حتی چهره های محتمل در پیروزی هم نبودند. نه تنها قطعی نبود پیروزی شان از نظر افکار عمومی و جو عمومی و سیاسی کشور، حتی جزو احتمالات هم بعضاً به حساب نمی آمدند. یعنی شاید این تعبیر درست باشد که مردم در انتخابات ریاست جمهوری خیلی دیر تصمیم می گیرند و منتظر رقابت ها هستند.

جالب است آنهایی که نمی دانند به چه کسی رای بدهند، بیشتر متمایل می شوند به سمت کسی که فکر می کنند رای بیاورد، نه اینکه کسی که صلاح تر است یا مفیدتر است؛ به طرف برنده رای می دهند و این داستان این طوری است، اما دو دوره ای عموماً هستند. حالا بعضی



◀ نه، آقای لاریجانی آدم منطقی ای است، ممکن است بعضی از مواضع اصلاح طلبان را هم قبول داشته باشد، بعضی از مواضع اصلاح طلبان را هم قبول نداشته باشد. اگر بخواهیم محاسبه فیزیکی کنیم، باید طرف محاسبه کند که اگر خواست جای روحانی بنشیند، چقدر از آرایش می‌ریزد و چقدر از آرایش رشد می‌کند

می‌گویند بعضی‌ها در تهران رای آورده‌اند که مردم آنجا را نمی‌شناسند. گفتیم اتفاقاً تهران کم‌کم به این نتیجه می‌رسد که به کاندیداها رای ندهد، به امضاها رای دهد. این نقطه مثبتی است برای یک کشور مردم‌سالار یا به قول غربی‌ها دموکراتیک، شما اگر یادتان باشد حتی حضرت آقا هم قبل از انتخابات فرمودند ممکن است شما ۳۰ نفر را نتوانید بشناسید، من هم نمی‌شناسم، ببینید چه کسی لیست داده است. این یک قدم بسیار خوب و رو به جلو است برای کارهای تشکیلاتی. اینکه آدم مشهوری در تهران رای نیاورده، آدم غیرمشهور رای آورده؛ خوب دموکراسی همین است. قرار نیست که همیشه آدم‌های مشهور رای بیاورند. مردم به امضاها رای دادند، مردم به آدم‌ها و به لیست رای ندادند. در جریانی هم که در سوال قبلی پرسیدید، این را بگویم که همین‌هایی که در مجلس ششم تحلیل کردند یا به قول معروف وادار کردند یک عده‌ای را که تحصن کنند در مجلس، مجلس را از اکثریت بیاندازند. اینها تصورشان این بود که با رای می‌شود در مقابل نظام ایستاد. من این را هم خیلی صریح گفتم بارها و بارها هم می‌گویم. رای، دموکراسی، انتخابات، همه اینها در چارچوب نظام معنا می‌دهد، بیرون از نظام از این شوخی‌ها وجود ندارد، در هیچ نقطه‌ای از دنیا هم وجود ندارد، نه اینکه در کشور ما وجود ندارد. در کدام کشور است که مردم با رای می‌توانند نظام حکومتی‌شان را عوض کنند؟ یک کشور وجود دارد الان؟ آمریکا هم نیست، فرانسه هم نیست، انگلیس هم نیست، هیچ کجا نیست. مردم انگلیس می‌خواهند رای دهند و بگویند ما نظام شاهنشاهی نمی‌خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم، می‌توانند رای دهند؟ قرار نیست رای بدهند. در چارچوب نظام بله، حزب کارگر می‌آید، حزب لیبرال می‌آید، حزب دموکرات می‌آید، جمهوریخواه می‌آید، پس همه این‌ها در چارچوب نظام است. در مجلس ششم یک عده فکر می‌کردند که با رای و این‌ها به زعم خودشان می‌توانند در مقابل نظام بایستند. آن موقع‌ها یک حرفی زده بود وزیر خارجه آمریکا خانم آلبرایت و از نهادهای انتصابی و نهادهای انتخابی تعریف کرده بود. بعد خط داده بودند که باید بروی زیر دو خم نهادهای انتصابی. یک روز می‌رفتند زیر خم اطلاعات، یک روز ارتش، یک روز سپاه، یک روز شورای نگهبان؛ این‌ها نهادهای انتصابی هستند و اتفاقاً بسیاری از قوام نظام اینکه الان ما امنیت داریم، قدرت داریم، بیشتر در زیر مجموعه نظام‌های انتصابی است. اینها عوض شدند، یعنی حالا من اسم ببرم آقای حجازی که آن موقع تور پرسی آن تیپ آدم‌ها بود، الان سه، چهار سال است می‌گوید ما اگر حقیقی هم داریم، باید برویم سر صندوق‌ها بگیریم. صندوق رای است که جواب می‌دهد، بیرون از صندوق رای، در خیابان‌ها و کف خیابان‌ها مثل سال ۸۸ و این حرف‌ها نمی‌شود قدرت گرفت؛ اگر قدرتی هم بخواهیم بگیریم، باید از داخل صندوق‌های رای بگیریم. این مجموعه قانع شده برای انتخابات، مناظره‌ها، بحث‌ها، رقابت‌ها و... این‌ها یعنی چه؟ یک حزب بود،

به گونه‌ای شده که آدم‌هایی که صلاحیت دارند به میدان وارد نمی‌شوند.

چرا وارد نمی‌شوند؟

▲ برای اینکه پول باید خرج کنند الا ماشاءالله؛ ندارند. نه می‌توانند وامدار شوند و نه اهل چیزهای دیگر هستند. در حرف زدن‌ها؛ به هم تهمت زدن و زیر خم همدیگر رفتن وجود دارد. من به این بحث اشاره کنم؛ حتی ریاست جمهوری‌اش امروز متاسفانه، بگذریم که تا الان روال خوب بوده است. این مناظره‌های تلویزیونی را شما دقت کنید. الحمدلله از یک جهت خیلی جذاب است، یعنی شاید ۹۰ درصد مردم پای این مناظره‌های تلویزیونی می‌نشینند، اما اتفاقات بدش چیست؟ هر کس در مناظرات تلویزیونی بتواند دیگری را لوله کند، برده است. یعنی اگر فرض کنیم شورای نگهبان کمی تسامح کند، در دوره‌های آینده شومن انتخاب می‌شود، کسی که خوب بتواند بیپایان و به قول آقای روحانی لوله کند برنده می‌شود. یعنی مردم دیگر آنجا دنبال برنامه تجربه و سابقه نیستند.

همین شده که چهره‌های مطرح فراری هستند.

▲ واقعا قصد اهانته به همکاران فعلی مجلس ندارم. الان ۲۰۰ نفر هستند که خدمت می‌کنند و کار می‌کنند، اما خیلی از چهره‌ها هستند که آدم فکر می‌کند که اگر اینها می‌رفتند مجلس چقدر خوب بود، اصلاً زیر بار انتخابات نمی‌روند و می‌گویند ما این نوع انتخابات رانه پولش را داریم، نه امکاناتش را داریم، نه رویش را داریم که بیاییم مثلا دست و پنجه نرم کنیم سر مسائل حق، ناحق، این طوری، آن طوری. می‌خواهم بگویم امروز پول در انتخابات بسیار موثر است. در شهرهای کوچک در روزهای آخر واقعا رای خرید و فروش می‌شود، خیلی جاها را می‌بینم.

یک نکته مهم در مورد اصلاح طلبان ریزش بدنه آنها است. در ناآرامی‌ها در حالی که آقای جلالی پور می‌گفت این‌ها کرس‌های برانداز هستند، آقای ابطی موضع تند گرفت، آقای خاتمی هم حرف‌هایی مثل این زد. متناسب با همین اظهار نظرها بخشی از بدنه اصلاح طلبان ریزش کرد. همین بدنه که یک روز با حرف این افراد رای می‌دادند، همین‌ها الان به آنها فحش می‌دهند، چه اتفاقی برای اصلاح طلبان افتاده است؟ الان از یک سمتی خیلی‌ها آمده‌اند حسن نیت نشان می‌دهند به حاکمیت، حتی یک جایی که روحانی اپوزیسیون شود، اینها باز هم به او نقد می‌کنند. نسبت آنها با حاکمیت، دولت و مردم چگونه است؟

▲ واقعیت این است که برای یک عده از سیاسیون کشور یک اتفاقاتی می‌افتد. یک سری اتفاقات مثبت است، یک سری اتفاقاتی می‌تواند منفی تعبیر شود. من بارها و بارها بحث کردم که ما مملکت مان ناچار است دو سه حزب قدرتمند داشته باشد. بعضی‌ها می‌گویند تهران ۳۰ بر هیچ نشد، خوب بود یا نه؟ من می‌گویم از نظر کار حزبی خیلی اتفاق خوبی افتاد. ایراد می‌گیرند و

را نمی‌خواهم بگویم که ۵ درصد است، ۷ درصد است یا ۱۰ درصد. یکی می‌آید این را علم می‌کنند کشور که شورای نگهبان عادل نیست و حمله می‌کند؛ طرف آدم‌هایی را می‌گیرد که علی‌الظاهر مظلوم شده‌اند. این رای می‌آورد، مردم به مظلومیت و این حرف‌ها علاقه مند هستند که از مظلوم حمایت کنند. اصلاح طلب راحت می‌تواند از این وضعیت استفاده کند، اما ما اصول مان اجازه نمی‌دهد که اپوزیسیون باشیم. یا یک مثال دیگر بزنم؛ مثلا امروز اگر از نظر امنیت از مردم سوال کنیم آقا از بعد امنیتی شما سپاه را قبول دارید یا نه؟ من تصورم این است که بالای ۸۰ درصد مردم رای مثبت دادند، اما اگر به همین مردم بگویند یکی از فرماندهان می‌خواهد رئیس جمهور شود، قبول دارید یا نه؟ معلوم نیست چه بشود. برای چه؟ برای اینکه می‌گویند مثلا سپاه در این موضوع نباید دخالت کند. ممکن است ما در بحث‌های تحلیلی این را یکی از اشکالات سپاه بدانیم یا یکی از اشکالات اقتصادی کشور بدانیم، اما می‌گویم سپاهی که این همه خدمت می‌کند و ما اصلا امنیت مان مرهون سپاه است، ما در این مورد نمی‌توانیم اپوزیسیون شویم. یا مثلا به همان انتخابات ریاست جمهوری بازگردیم و آن مورد این است که رقیب زبلی بازی در آورد آقای رئیسی و طبعش را ضدبرجام معرفی کرد. در حالی که ما همان موقع هم می‌دانستیم یا اینکه برجام هنوز به این پاشوره‌ها و این جریان‌های ترامپ نخورده بود و چیزهای دیگر، ما می‌دانستیم که ۷۵ درصد مردم موافق برجام هستند. اینکه آدم برود یک چهره ضدبرجامی از خودش در جامعه نشان دهد، دلیل اینکه انتخابات ۳۰ بر هیچ شد، همین بود. نمی‌خواهم بگویم سیستم انتخابات عوض شود، ولی ببینید، این هم قابل تکرار است. من فکر می‌کنم اصلاح طلب‌ها هم موافق این نظریه بنده باشند که انتخابات مخصوصا در کلانشهرها حداقل باید نسبییتی شود، نه مطلق. یعنی اگر جناح ما در تهران، فرض کنیم ۴۰ درصد رای آورده، جناح آنها ۶۰ درصد رای آورده؛ یعنی ۴۰ درصد مردم تهران نماینده در مجلس ندارند. ۶۰ درصد مردم هر ۳۰ نماینده را دارند. در خیلی از کشورها نسبییتی است؛ می‌گویند او ۶۰ درصد آورده، او ۴۰ درصد آورده؛ ۴۰ درصد نمایندگان تهران برای این‌ها، ۶۰ درصد هم برای آن‌ها. الان در عراق این طوری است و نسبییتی رای می‌آورند. یا مثلا فرض کنید در یک حوزه انتخابیه حتی چهار نفره؛ اگر چهار نفر مترکم شوند ۵/۵، ۵/۵ درصد رای بیاورند، آن ۴۹/۵ درصدی‌ها محروم می‌مانند. در آنجا یک نفر می‌خواهد، یک عدد رای هم درست است، اگر یک نماینده بخواهد، اگر کسی ۵۰ درصد به اضافه یک عدد رای آورد، انتخاب می‌شود و هیچ کاری هم نمی‌شود کرد. اما انتخابی که دو نماینده می‌خواهد، اگر یکی ۵۱ درصد رای آورد، یکی ۵۰/۵ درصد رای آورد، سومی ۴۹/۵ درصد رای آورد، آن وقت نمی‌شود ۴۹/۵ درصد از مردم این شهر را از داشتن نماینده محروم کرد. اصلاح طلبان هم همین مشکل را داشتند، در مجلس چهارم هم چنین اتفاقی افتاد؛ ۳۰ نفر ما آمدیم و هیچ کس از آنها نیامد. خیلی ترکیبی کم بود. در مجلس ششم هم تقریبا ترکیبی نبود؛ ۳۰ بر صفر بودیم. مجلس هفتم و هشتم و نهم هم فکر کنیم این طوری شد. ولی هشتم و نهم هم یکی، دو نفر. یک کسانی مثل برادرمان آقای محبوب فرض کنیم از آن جریان آمدند. شاید این درست نباشد که بگویند ۴۰ درصد از مردم تهران نماینده در مجلس ندارند.

چرا همیشه دعوا سر ریاست جمهوری است؟ چرا مثل مجالس اول چهره‌های اصلی و مشهور در همین مجلس رقابت نمی‌کنند؟ اتفاقا اگر بزرگان دو جناح در مجلس باشند ما یک پارلمان قدرتمند خواهیم داشت؟

▲ من موافقم، ولی متاسفانه انتخابات مجلس

زمانی اصولگرایی الف با اصلاح طلب الف رقابت کند برای اینکه باز با رادیکال مثلا رقابت کند. اینها دیگر در مواقع مختلف ممکن است این ائتلافها متنبه شود. من فکر می‌کنم که این سه تا سناریو قابل تصور است. یا دوحزبی، یا سه حزبی، یا چهار حزبی.

در مورد تحركات این روزهای آقای احمدی نژاد چه نظری دارید؟

▲ فقط می‌توانم دعا کنم برایش که خدا آخر و عاقبت ایشان و همه ما را ختم به خیر کند. آقای احمدی نژاد در زمان ریاست جمهوری اش گوش به حرف احدی نمی‌داد. الان هم نمی‌دهد. من نمی‌خواهم بگویم این مطلوب است، می‌خواهم بگویم واقعت این است که آقای احمدی نژاد از زمان ریاست جمهوری اش اعتقاداتی داشت، ما بعضی وقتها فکر می‌کردیم و تصورمان این بود که بعضی از این اعتقاداتش توهم است. الان هم هنوز بعضی از آن توهمات را دارد. اینکه از این توهمات پیاده اش کنیم، با زور و جبر و دعوا بخوایم پیاده کنیم یا با استدلال؛ بحث‌های استدلالی خیلی ما کردیم با آقای احمدی نژاد که زیر بار نرفت. بعضی‌ها هم می‌گویند این وضعیت چرا او بر خورد نمی‌شود؟ در مورد برخورد با آقای احمدی نژاد هم باید به اصطلاح میوه برسد. البته این از دیدگاه‌های مختلف فرق می‌کند. بعضی‌ها معتقدند همان ۱۰ روزی که ایشان رفت در خانه نشست، از خط قرمز عبور کرده بود. در مواضع مختلف آدم‌ها این خط قرمز جابه‌جایی می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند نه، هنوز هم به خط قرمز، خطی که قرار باشد حذف شود از جامعه سیاسی کشور، هنوز نرسیده است.

در مجمع هم رایج به او بحث کردند.

▲ در مجمع هم بحث‌هایی بود.

می‌گفتند تصمیم گرفتید درخواست کنار گذاشتن او را به رهبری بدهید؟

▲ نه. اصلا چنین چیزی نبود.

در مورد حصر چه نظری دارید؟

▲ من تصورم این بود که وقتش رسیده است، خبر دقیق ندارم اما تحلیل‌هایی این است که مساله در حال جلورفتن بود. از قبل من این حرف را می‌زدم که چه کار کنیم حصر تمام شود؟ گفتیم من نمی‌توانم برای قضیه شرط بگذارم یا اصلا مسئولی نیستیم که در این قضیه بنا باشد تصمیمی بگیریم، ولی تصور این است که اگر این حصر برداشته شد، آقایان محصور تصور نکنند که دوباره می‌توانند در فضای جامعه یک عملی را بلند کنند و اجازه داشته باشند که مثلا یک لشکرکشی در خیابان کنند. باید این آقایان اطمینانی بدهند که ما دیگر دنبال این مباحث نیستیم. حالا بعضی‌ها می‌گویند که باید بیایند توبه کنند. حد اقلش این است که دوباره در فضای رسانه‌ای آن حرف‌ها را دنبال نکنند. یعنی ببخشید؛ باز هم برمی‌گردم به همان حرف اصلی ام. من به آقای موسوی که خدا ان شاء الله عاقبت همه ما را ختم به خیر کند، یک هفته بعد از انتخابات ریاست جمهوری، به مهندس موسوی گفتیم، با این ۱۳ میلیون رای خودت بنشین و خوب کار کن، دوره آینده قطعا رئیس جمهور هستی، ولی اگر بخواهی اپوزیسیون نظام شوی، نظام اپوزیسیون ندارد، هیچ نظامی اپوزیسیون ندارد. الان پاسخ همان است؛ اگر اینها تصور می‌کنند که اپوزیسیون نظام هستند، همان‌جا جایشان راحت‌تر است و به نفع خودشان هم است، اگر نه، می‌خواهند بیایند بیرون و زندگی‌شان کنند، خوب باید یک علامت‌هایی بدهند. اخیرا یک نامه‌ای را آقای کریمی منتشر کرده، در حالی که من احساس می‌کردم مساله حل می‌شود. دوباره هرچه حرف باربوت و بی‌ربط و اینها بود، مخلوط کرده و فرستاده بود. خوب حالا می‌خواهد بیاید بیرون چه کار کند؟ می‌خواهد بروی وسط چهارراه بایستد، چه کار کند؟ بالاخره اگر قرار باشد مساله حصر حل شود، باید یک قدمی از دو طرف برداشته شود. ▶

طبعش این است که می‌تواند در آن ائتلاف بنشیند؟

▲ آقای لاریجانی می‌تواند بعضی از حرف‌های عقلاهی اصلاح طلب را بپذیرد، حرف‌های عقلاهی اصولگرا را هم بپذیرد.

اصلاح طلبان هم او را می‌پذیرند؟

▲ نمی‌دانم، بستگی دارد. آنها مقایسه‌ای عمل می‌کنند. آنها زمانی که از آقای روحانی حمایت کردند، حتما روحانی میل طبع شان نبود، اما می‌گفتند از روی ناچاری است. همین دوره حتی، همین دوره الان آنهايي که یک مقداری غلظت اصلاح طلبی شان بیشتر است، به شدت از آقای روحانی گلابه دارند که تو سهم ما را مثلا در کابینه ندادی یا در دستگاه‌های ندادی یا در مواضع مثلا ندادی. هیچ اصلاح طلبی نمی‌گوید روحانی از اصولگراها استفاده کرده، می‌گوید آن طوری که باید از اصلاح طلبان استفاده کند، نکرده است. برعکس این، کسی آقای روحانی را متهم نمی‌کند که آقای روحانی تو رفتی همیشه از نیروهای اصولگرا استفاده کردی، در حالی که خاستگاه آقای روحانی قبل از سال ۹۲ عموما خاستگاه اصولگرایی بود. ما اصلا آثاری و علائمی از اصلاح طلبی در آقای روحانی نمی‌دیدیم.

اینکه به آقای جهانگیری از سوی چند شخص اصرار می‌شود که بیایرون، برای ریاست جمهوری اقدام کن، به نظر تان قابل تحقق است؟

▲ البته شاید بر بخورد به بعضی‌هایشان؛ من فکر می‌کنم شخصیت جهانگیری در اصلاح طلبان، شبیه شخصیت لاریجانی در اصولگرایان است.

یعنی چه؟

▲ یعنی جهانگیری هم همین تیب آدم است که می‌تواند با بعضی از اصولگرایان کار کند. شاید این هم یک تصویری باشد که می‌تواند ۱۴۰۰ یک رقابتی بین لاریجانی و جهانگیری باشد.

اگر در همین دو قطبی به یکباره قطب آقای رئیسی هم اضافه شود چه اتفاق می‌افتد؟ آقای لاریجانی آن وقت نامزد کدام بخش از اصولگراها است؟

▲ بله، من همان بحثی که برای قالیباف کردم. آقای قالیباف اگر جای رئیسی بود، چه اتفاقی می‌افتد؟ یکسری از آرای رئیسی می‌رفت کنار.

الان در این سه قطبی چه می‌شود؟

▲ اگر آقای رئیسی باشد، آقای لاریجانی هم باشد، آقای رئیسی دیگر آرای ۱۶ میلیونی ندارد؛ روشن است، حتما بخشی از آرای رئیسی بریزش می‌کند به سمت لاریجانی. آقای جهانگیری هم دیگر آرای اصلاح طلبان را نمی‌تواند تماشای ر بگیرد. بخشی از آن را ممکن است برسد به آقای لاریجانی.

وارد آدم‌ها می‌شوید، یک مقدار سخت است. من جریان را می‌گویم. من برمی‌گردم به آن سوال قبلی که اگر حزب قرار است در مملکت داشته باشیم، چند تا حزب می‌توانیم داشته باشیم؟ من می‌گویم سه سناریو قابل تصور است. یکی چپ و راست؛ اصولگرا و اصلاح طلب؛ دوحزبی. سه حزبی هم می‌تواند بشود، چپ و راست و معتدل. آن وقت دیگر معتدل نه از این جیبی‌ها می‌تواند سر بخورد، نه از راستی‌ها می‌تواند سر بخورد؛ باید فقط اعتدال خودش را بگیرد. یک حالت سومی هم است که قابل تصور است که اصلا بشود چهار تا حزب. اصولگرایان دو گروه هستند، اصلاح طلبان هم دو گروه هستند. آن وقت در موارد متنبه این چهار تا حزب ممکن است دو تا دو تا به هم دیگر نزدیک شوند. یعنی یک زمانی مثلا فرض می‌کنیم اصولگرایان الف و ب با هم اتفاق کنند برای اینکه با اصلاح طلبان ب رقابت کنند. ممکن است یک

یک حزب بیاید، نه خدای نکرده یک نظام برود، یک نظام بیاید. اینها که به خیابان می‌ریزند، یک عده که بندگان خدا که آدم‌های فرهیخته نیستند؛ مشکل اقتصادی دارند، مشکل گرفتاری دارند، صندوق مثلا اعتباری پول شان را گرفته و سود مورد نیازی به او نداده یا هرچه، بازنشستگان شش ماه حقوق نگرفته‌اند. بله، باید برای اینها زمینه فراهم شود که بتوانند اعتراض کنند، رسما هم اعتراض کنند. این از آن کارهایی است که حاکمیت باید حتما بکند، اما آنچه مثلا فرض می‌کنیم کسی که پرچم ایران را آتش می‌زند در اغتشاشات، او هم نمی‌شود بگویم آدمی است که مثلا با CIA ارتباط دارد یا با موساد ارتباط دارد، اما آن کسی که به این خط داده، به او گفته که من ۵۰۰ هزار تومان به تو می‌دهم و تو پرچم را آتش بزنی، او بحث دیگری دارد و او می‌خواهد این نظام نباشد. این هم باز قابل تقدیر است. ببخشید، حالا من این‌ها را نمی‌دانم مصلحت است... اینجا طرف ۵۰۰ هزار تومان می‌گیرد و می‌گوید من می‌روم پرچم را می‌آورم پایین و آتش می‌زنم که رفت زده، در منطقه ما هم یک بیچاره یک میلیون تومان می‌گیرد، کار خلاف می‌کند. حاضر است با حیات خودش ریسک بکند، برای اینکه یک میلیون تومان گیرش بیاید. نمی‌خواهم حق به جانبش بدهم، ولی می‌خواهم بگویم اینها واقعیاتی است که اتفاق می‌افتد. سیاسیون، فرهیختگان، چیز فهم‌ها؛ معذرت می‌خواهم، من باید رک بگویم؛ می‌دانند که اگر این نظام زمین بخورد، هیچ نظام مورد قبولی برای آنها متصور نیست که بیاید روی کار. این نظام اگر شکست بخورد، خیلی که خوب شویم، می‌شویم لیبی، می‌شویم مثلا جنگ‌های داخلی و... بنابراین طبیعی است و خاتمی هم این را محکوم می‌کند. یعنی یک ذره که عقل باشد، تدبیر که باشد، خاتمی هم محکوم می‌کند، حجابیان هم می‌کند. یک جاهایی مشخص کنند برای اعتراضات، حتی اعتراضات بناحق. یک گروه مثلاً می‌گویند ما حقوق مان کم است. حقوق را نمی‌تواند دولت زیاد کند، حاکمیت هم نمی‌تواند زیاد کند، اما می‌خواهند بگویند ما حقوق مان کم است، اما بگذارند که بیایند بگویند. اما این اگر نشده، آن وقت آن اتفاق می‌افتد، آن وقت یک روز به بهانه درویشی که من یک دفعه در مصاحبه ام گفتم، گفتیم به اینها درویش نگویید، ما با درویشان زندگی کردیم. آدم‌های صالح در آنها آن قدر زیاد است، آدم‌هایی که اصلا اهل درگیری نیستند، اهل جار و جنجال نیستند. من گفتم بهتر است به اینهایی که این بازی را در پاسداران درآوردند بگویند دواغش تا درویش. ولی اگر قرار باشد آن طور جایی وجود نداشته باشد، این حادثه‌ها ممکن است هر گوشه‌ای یکدفعه در بیاید.

آقای مهندس! آقای لاریجانی می‌تواند در سال ۱۴۰۰ شبیه آقای روحانی باشد، یا طبعش این نیست؟

▲ نه، آقای لاریجانی آدم منطقی‌ای است، ممکن است بعضی از مواضع اصلاح طلبان را هم قبول داشته باشد، بعضی از مواضع اصلاح طلبان را هم قبول نداشته باشد. اگر بخوایم محاسبه فیزیکی کنیم، باید طرف محاسبه کند که اگر خواست جای روحانی بنشیند، چقدر از آرایش می‌ریزد و چقدر از آرایش رشد می‌کند.

شما فکر می‌کنید آرای او می‌ریزد؟

▲ این بستگی دارد، آقای لاریجانی یک مساله دیگری دارد. احمدی نژاد یک مدتی است که گیر داده به خانواده لاریجانی. اینها مسائلی است بالاخره اثر می‌گذارد. من فکر می‌کنم که هنوز خیلی زود است در این مورد نتیجه بگیریم.

طبع ایشان به گونه‌ای است که می‌تواند در موقعیت آقای روحانی قرار بگیرد؟

▲ بله، می‌تواند.

خط اتوی لباس اصولگرایان باید بشکند

نقدی بر رفتار سیاسی این روزهای اصولگرایان

محسن نیک پی

روزنامه نگار

یکی از ضعف‌های اصولگرایی که با آن دست به گریبان است این بوده که این جریان سیاسی همیشه تمایل داشته که به صورت انتصابی بخش بزرگی از حاکمیت سیاسی باشد. این خصیصه موجب شده که در رفتار سیاسی نه تنها محافظه کار باشد، بلکه به سختی نیز تن به مبارزه سیاسی دهد. زمانی هم که نیروهای این جریان مبارزه را می‌پذیرند و شکست می‌خورند به جای آرایش مجدد به دل حاکمیت باز می‌گردند و مع الوصف آغوش حاکمیت

خروجی این دو آفت موجب خواهد شد که جریان اصولگرایی حرف جدیدی برای جامعه نداشته باشد و علاوه بر اینکه خود به عنوان یک جریان ضعیف سیاسی شناخته خواهد شد، بلکه سایر گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در داخل کشور را هم تبل خواهد کرد.

در تایید این صحبت می‌توان به مصاحبه سیدعبداللین خاتمی، معاون سیاسی دبیرکل حزب اتحاد ملت اشاره کرد. وی در مصاحبه‌ای که با هفته‌نامه صدا در شماره ۱۳۲ داشته است به این نکته صحنه می‌گذارد که ضعف رقیب سیاسی بر سایر احزاب نیز تاثیر خواهد گذاشت و آنها را هم ضعیف خواهد کرد. او در این باره می‌گوید: «به



نیز برای این جریان همیشه باز است. بسیاری از نیروهای کنشگر این جریان پس از حضور در میدان سیاست و به‌رای گذاشتن مقبولیت خویش اگر بتوانند بخش‌های انتخابی را در دست بگیرند که کار خود را ادامه می‌دهند و اگر نتوانند و شکست بخورند به بخش‌های انتصابی باز خواهند گشت. این وضعیت را می‌توان «چرخه حیات سیاسی» نامید.

به وضوح می‌توان از زمان حضور مرحوم هاشمی رفسنجانی در مقام ریاست جمهوری و تا سربرآوردن اصلاح‌طلبان این رویکرد محافظه کار را شاهد بود که جریان راست به دلیل نبود رقیب و بدون ترس در فضای سیاسی حرکت کرد و پس از حضور جریان اصلاح‌طلبی و چند تنش سیاسی به راحتی زمین سیاست را به آنها واگذار کرد.

این رفتار محافظه کارانه جریان اصولگرا و بازبودن آغوش نهادهای حاکمیتی روی این جریان چند آفت دارد. ۱. بازی سیاسی در ایران تک‌قطبی می‌شود. به این معنی که جریان اصولگرا یا ترجیح داده است به روش‌های متعدد (غیر از صندوق رای) رقیبان را از زمین خارج کند و کیک قدرت را بین خود تقسیم نمایند و یا با وجود حریف قدرتمند ترجیح می‌دهند به دل حاکمیت برگردند.

۲. چون اصولگرایان خود را پیش‌برنده گفتمان انقلاب اسلامی می‌دانند، رفت و برگشت پس از هر شکست سیاسی به دل حاکمیت در نهایت به ضرر همان گفتمان خواهد بود. چرا که این جریان میل ندارد بعد از شکست در بازی سیاست خود را تمرین دهد و روش‌های جدید و نوینی را جهت پیروزی و به دست گرفتن قدرت برگزیند.

نظرم ضعف اصولگرایان موجب ضعف اصلاح‌طلبان شده و بیشتر هم خواهد شد. چون الان پیروزی بر اصولگرایان خیلی راحت شده و اگر مداخله خاصی نکنند، بردن شان خیلی راحت شده و این اتفاق خوبی نیست. رقیب ضعیف خود آدم را هم ضعیف می‌کند. «بدهی است که عالم سیاست جای زد و خورد هاست و در نهایت یک گفتمان یا خرده گفتمان پیروز میدان خواهد شد. اقتضای این فضا نیز عدم محافظه کاری است. بنابراین باید گفت تا زمانی که حاکمیت با بلخند از شکست اصولگرایان حمایت می‌کند و آغوش خود را برای حضور مجدد آنها در نهاد‌های مختلف باز گذاشته نمی‌توان انتظار داشت که یک چالش جذاب سیاسی را در جامعه ایران شاهد باشیم.

پس از چهل سال کنشگری سیاسی به نظر می‌رسد مردم، فعالان سیاسی و حاکمیت به پختگی لازم رسیده‌اند. این حرف را محمد کیانوش‌راد، عضو شورای مرکزی حزب اتحاد ملت در میزگرد حزب کارگزاران گفته است. از این رو انتظار می‌رود که جریان اصولگرایی هم بازی سیاست را حرفه‌ای‌تر بیگیری کند. یکی از الزامات حرفه‌ای‌گری دوری از رفتارهای جبهه‌ای (توده‌ای) درون این جریان است.

نخبگان جریان اصولگرایی هنوز تمایل دارند بحث‌های خود را در همایش‌ها، مراسم و... بیان کنند و این رفتار توده‌ای و غیر تخصصی حقیقتاً یکی دیگر از مشکلات این جریان شده است. حرکت به سمت ساختارهای حزبی تخصصی و افزایش شأنیت برای ساختار به جای اشخاص می‌تواند موجب تحول در این جریان با سابقه گردد. نباید فراموش

کرد که بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کنی و اگرایی جریان‌های اصولگرا آغاز شد و با تک‌تکانه‌ای که جبهه پایداری برای حرکت به سمت تشکیل حزب سیاسی کرد (جدای از ندهایی که به آنها هست) چه رفتاری شد.

اتفاقاً جبهه پایداری یک نکته را به خوبی عیان کرد که اصولگرایی ظرفیت بدل شدن به چند شاخه حزبی را دارد که هر چند از یک منظومه فکری نزدیک به هم پیروی می‌کنند اما می‌توانند گرایش‌های تندتر یا معتدل‌تری داشته باشند. رقابت‌های مجلس نهم و دو شاخه شدن اصولگرایان به اعتقاد من بیش از آنکه آفتی برای این جریان باشد نشان از ظرفیت خوب آنها برای حرکت به سمت ساختارهای حزبی و رفتار حرفه‌ای سیاسی است، همان راهی را که اصلاح‌طلبان سال‌ها قبل آغاز کرده‌اند.

بعد از شکست‌های پی‌در پی که از سال ۹۲ اصولگرایان متحمل شده‌اند، باید آغوش گرم حاکمیت را رها کرده و بپذیرند در زمین خاکی سیاست ایران وارد شوند و خط اتوی لباس‌های آنها بشکند. بهترین اقدام برای این کار هم ایجاد ساختارهای حزبی و تشکیلاتی که در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ آنها را مشق کرده‌اند، است. در تایید این خطوط می‌توان به رفتار سیاسی حزب مؤتلفه اشاره کرد. حزب مؤتلفه اسلامی که مورد طعن اصولگرایان بود چطور توانست در انتخابات ریاست جمهوری با معرفی یک کاندیدا (میرسلیم) وزن سیاسی خود را احیا کند و الان شاهدیم در دل این جریان قدرت چانه‌زنی به مراتب بالاتری دارد.

البته ورود با این سبک و سیاق نیازمند زمان و صبر است، همان‌طور که اصلاح‌طلبان پس از شکست‌های سنگینی از سال ۸۲ و سقوط شورای شهر تجربه کردند و تا سال ۹۲ تنها نظاره‌گر بازی سیاسی اصولگرایان بودند.

هر چند نشانه‌هایی از رفتار تخصصی از سوی اصولگرایان مشاهده می‌شود و با کمی تساهل می‌توان حتی رفتارهای سیاسی که سعید جلیلی به عنوان دولت در سایه شروع کرده را بر همین اساس تحلیل کرد اما به نظر می‌رسد تا زمانی که اساس رفتار این جریان بر مبنای ریش‌سفیدی و ارزش‌گذاری افراد به جای ساختار و شأنیت ساختاری باشد (آفتی که اصلاح‌طلبان نیز با آن دست به گریبان هستند) بازی سیاست کماکان کسل‌کننده باشد.

جدای از این مساله که بخشی از آن ساختاری است، باید این جریان، سیاست روشنی در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی هم اتخاذ کند و آنها را به صورت شفاف بیان نماید. به نظر می‌رسد که در حوزه فرهنگی، اصولگرایان هنوز چارچوب‌های مشخص و روشنی ندارند و نمی‌توانند در حوزه‌های فرهنگی به صراحت نظر خود را بیان کنند.

مساله ورود زنان به استادیوم (به عنوان یک مساله دسته‌چند اجتماعی و فرهنگی) دارای دیدگاه‌های مختلفی در میان عموم مردم است. اصلاح‌طلبان به صورت صریح از این مساله دفاع می‌کنند اما در میان اصولگرایان صداها متعددی شنیده می‌شود، بخشی از آنها موافق و عده دیگری مخالف هستند. هر چند بدنه این جریان سیاسی نشان داده که حساسیتی نسبت به این مساله ندارد و تمایل دارند از آن بگذرند. در واقع حضور زنان یک مثال از خروارها مساله فرهنگی و اجتماعی است که نیازمند اعلام بیان صریح و شفاف است. البته ناگفته نماند، هر چه که اصلاح‌طلبان در حوزه سیاسی دچار تشنگی و سردرگمی هستند، در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی صراحت بیشتری دارند و این مساله در میان اصولگرایان بالعکس است.

انتظار هست که جریان اصولگرایی قاعده بازی سیاسی (رفتار حزبی، برنامه، رفتار تشکیلاتی و...) را به وجود بیاورد و وارد زد و خورد‌های سیاسی شود. این رفتار موجب خواهد شد هم عرصه سیاست در ایران به سوی حرفه‌ای‌گری حرکت کند و هم اگر اصولگرایان با شکست مواجه شدند از سرمایه اجتماعی نظام کاسته نشود. ▶

حرکت به سمت حزب‌سازی

شرط ورود موفق اصولگرایان به آینده چیست؟

محمد مهدی اسلامی

کارشناس مسائل سیاسی



اگر بخواهم پایگاه اجتماعی اصولگرایان که به آن چشم دوخته‌اند را بشناسیم، باید به ۱۸ سال قبل برویم؛ روزی پاییزی که همه کسانی که حفظ انقلاب اسلامی اولویت اولشان بود، به مدرسه رفاه دعوت شده بودند تا در «جلسه وفاق» شرکت کنند و با چشم پوشیدن از افتراقات، بر حفظ اصول همت نهند. جمعی که تا دیروز رقبای یکدیگر بودند، اما در فضای تندروری‌هایی که نمدادش غائله ۱۸ تیر شد، دغدغه یکسان پیدا کرده بودند.

اگرچه برخی در مقاطعی و برخی برای همیشه از این جمع جدا شدند؛ اما همین سنگ بنای جناحی شد که امروز اصولگرایان نامیده می‌شود و اولین بروزش در انتخابات شورای شهر دوم با فهرست «انتلاف آبادگران ایران اسلامی» بود. این رخداد به نوعی پایانی بر تقسیم‌بندی چپ و راست پیشین بود. اصطلاحی که از انقلاب ۱۷۸۹ میلادی فرانسه استقراض شده بود، اما نسبت کاملی با فضای سیاسی ایران نداشت و به ویژه در دهه پس از دفاع مقدس و سال‌های میدان‌داری شعارهای توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی به نقطه‌ای رسیده بود که صرفاً نوعی رودربایستی سیاسی این نوع جناح‌بندی را ادامه داده بود و نه حقایق. بسیاری از کسانی که روزی هرچند به اشتباه اما از سر دغدغه‌مندی شعار «مرگ بر اسلام آمریکایی» می‌دادند تا جناح همسو با جامعه روحانیت را از رقابت سیاسی حذف کنند؛ شاهد آن بودند که باران دیروزشان که خود را سخنگوی تسخیرکنندگان لانه جاسوسی معرفی کرده بودند، رسماً دست دوستی با جاسوس‌های آمریکایی می‌دهند و سخن از «گفت‌وگوی تمدن‌ها» با هدف گفت‌وگو با آمریکا می‌زنند تا جایی که اغلب دوستان شان رفتاری دارند که فهم عمومی از جناح چپ- که بر اساس رویه مرسوم جهانی باید بیرق ضدکاپیتالیسم بر دوش بکشد- این است که این جناح آغوش برای نسخه‌های اقتصادی آمریکایی می‌گشاید. در جناح راست نیز کسانی که روزگاری در حال مبارزه با دولتی شدن همه چیز بودند؛ اینک بیشتر سخنانی در مخالفت با آزادسازی بی‌قید و بند اقتصاد را دنبال

می‌کردند و در عین حال برخی دیگر از سال ۱۳۷۵ از آنها انشعاب کرده بودند و با آمریکادوستان همصدا شده بودند. مدرسه رفاه که سال ۱۳۵۷ شاهد تولد انقلاب اسلامی بود، دود دهه بعد شاهد اجتماعی برای حفاظت از آن آرمان‌ها بود؛ اجتماعی که اگرچه اصولی مشترک و مشخص داشت و تهدیدی از سوی اندیشه غرب‌گرا که انگیزه‌ای قوی در آنها ایجاد می‌کرد؛ اما فاقد یک مانیفست سیاسی روشن در آن اندازه بود که بتواند گرایش‌های دقیق‌تر را هنگام تنظیم فهرست‌های انتخاباتی به ثمر بنشانند. این واقعیت اگرچه با آرمانگرایی جمع بارها مدیریت شد و به فهرست مشترکی همچون «جبهه متحد اصولگرایان» منتهی شد، اما نه تنها شاهد برزش‌هایی به سوی اردوگاه رقیب بودیم که گاه دود سفید از نشست رهبران آن برخاست و فهرست‌های متعدد انتخاباتی شکل گرفت.

طی این ۱۸ سال، آنچه اصولگرایان را کنار هم گرد آورده است، دو مساله مهم است: ضرورت صیانت از «اسلام»، «قانون اساسی»، «اصل ولایت فقیه» و «رهنمودهای امام خمینی و امام خامنه‌ای» از یک سو و غیریت یا تفکری که همه چیز را در نسخه‌های برون مرزی می‌بیند و خواستار عبور از آرمان‌های انقلاب اسلامی از سوی دیگر است.

اما به نظر می‌رسد این دو ستون تا همین جا نیز بیش از حد انتظار موثر واقع شده است و شاید در آینده نتوان امید بست که ساختمان تشکیلات اصولگرایان را بر دوش کشد. اختلاف سلاقی در اصول اداره کشور در جنبه‌های مدیریتی، اقتصادی، فرهنگی و... در میان آنچه یک کل به هم پیوسته انگاشته می‌شود؛ آن قدر است که به واقع نمی‌توان هیچ الگوی مشخصی را در این عرصه‌ها به کلیت اصولگرایی نسبت داد. اثبات این مدعا را می‌توان در سخنان انتخاباتی گرایش‌های گوناگون اصولگرایان در انتخابات ۱۳۹۲ و تا حدی نیز انتخابات ۱۳۹۶ مشاهده کرد؛ تا آنجا که حتی اگر تسامح اولیه در جناح واحدینداری از احمدی‌نژاد تا هاشمی‌رفسنجانی در دهه هشتاد را بپذیریم، شاید به سختی بتوان دیگر با همان تسامح نیز بر آن نام یک جناح نامید. با این مقدمه، به نظر می‌رسد برای آینده نیازمند

طرحی نوهستیم. این طرح چه باید باشد؟ پیش از پاسخ دو مقدمه دیگر هم ضروری است. اول آنکه در این سال‌ها یک حلقه مفقوده بزرگ مشهود است، نه در جناح موسوم به اصولگرا و نه در جناح موسوم به اصلاح‌طلب؛ شاهد کادرسازی، برنامه‌ریزی تشکیلاتی برای اداره کشور، ارائه تحلیل منظم سیاسی برای بدنه، سازماندهی اعضا در مسیر آرمان‌ها و... در اندازه مورد نیاز نیستیم. امری که کارویژه احزاب است و انتلاف‌های زودگذر انتخاباتی توانسته است جای خالی آن را پر کند.

مقدمه دوم نیز نگاهی به تجربه دوره اصلاحات است؛ دوره‌ای که تندروری‌ها موجب قطع امید مردم از آنها شد تا شوراهای شهر دوم تا چهارم، مجالس هفتم تا نهم، دولت‌های نهم و دهم از دست آنها خارج شد. امروز هم اشتباهات بزرگی همچون بستن همه مشکلات به مذاکره با آمریکا و حیاتی‌سازی برجام؛ با عیان شدن بی‌خاصیتی آن- در اندازه‌ای که حتی توان برخوردی معمول برای سوخت‌رسانی به هواپیمای وزیر خارجه ما که طرف اصلی مذاکره با آنها بوده است را حتی در آلمان که از امیدهای مذاکره‌کنندگان بود نیز ندارد- مردم را به نیاز راهکاری دیگر خواهد رساند. مردمی که قاطبه آنها هنوز همان جامعه دغدغه‌مند اصول انقلاب اسلامی هستند و کافی است احساس کنند اصولگرایان واقعا برای صیانت از انقلاب اسلامی برنامه و توان لازم را دارند و راه‌حل رسیدن به نیازهای معنوی و مادی خود را در راهبرد آنها ببینند. چنین مرحله‌ای پایگاه اجتماعی اصولگرایان را به آنچه باید، باز خواهد گرداند.

با این مقدمات و در نظر گرفتن اینکه امروز انقلابیون در انتخابات‌های اخیر در شرایطی بسیار بهتر از دوره زمانی مشابه قبل در حرکت سینوسی سیاسی جناح‌ها هستند؛ می‌توان گفت انقلابیون پخته‌تر شده‌اند و تجربه‌های زیادی آموخته‌اند. کافی است تکثر سلاقی را به رسمیت بشناسند و احزابی با برنامه‌های دراز مدت و نه منحصر به ایام انتخابات این سلاقی را نمایندگی کنند و برنامه‌های خود را برای عبور از مشکلات فعلی تدوین کنند. یک‌بار دیگر جلسات نقد درون‌گفتمانی را- از جنس همان جلسات صریح مدرسه رفاه- برپا کنند و ببینند اشکال کارشان در کدام نقاط است، جلسه‌ای که ممکن است خروجی آن بر اساس مطالعه دقیق جامعه و واقعیت‌های سیاسی موجود، ضرورت وحدت فهرست انتخاباتی یا کثرت آن باشد. آنگاه مجلس یازدهم می‌تواند بسیار قوی‌تر و انقلابی‌تر از مجلس هفتم شکل بگیرد و انتخابات ۱۴۰۰ در پیچه‌ای روشن برای ورود به سده بعدی گردد. ▶

نخستین مجمع ملی
جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی



میرتاج‌الدینی: جریان ما باید خالص‌تر شود قربانزاده: اصول‌گرایی نیاز به خون تازه دارد

گفت‌وگویی درباره عملکرد اصول‌گرایان در انتخابات ۹۶ و آینده این جریان



امید کرمانی‌ها

خبرنگار

ممکن است احزاب، گروه‌ها و مجموعه‌هایی که به نام اصولگرایی بوده‌اند، همه آن آرمان‌ها را در تشکیلات خودشان یا در حزب و گروه خودشان نتوانند پیاده کنند و نتوانند آن گفتمان را در جامعه ایجاد کنند. این هم حرکت رو به جلو و حرکت پویا و باتوجه به نیازهای جامعه و نیازهای فضای سیاسی و شرایط سیاسی می‌تواند اصلاح و آسیب‌شناسی شود و پویایی در خودش ایجاد کند. من نگاهم اینطوری است؛ همه ما با قطار انقلاب در حرکت هستیم و در کشتی انقلاب نشسته‌ایم. ناخدای این کشتی ولی فقیه و رهبری نظام است و جهت‌گیری‌های این جریان در بیانات امام‌راحل و رهبر انقلاب به خوبی تبیین و گفته شده است. اینها مسائل کلان است، جریان اصولگرایی دنبال این است که این‌ها را پیاده کند، پیگیری کند، اما وقتی می‌آییم از آن نگاه کلان و رهنمودها و راهبردهای کلان در اقدامات، در مراحل پیاده کردن اینها و در بحث‌های اقتصادی، در بحث‌های فرهنگی و در بحث‌های سیاسی ورود می‌کنیم می‌بینیم دیدگاه‌ها مختلف می‌شود. من شخصیت‌های اصولگرایی را یک ظرفیت می‌دانم، چون ما هیچ شخصیتی را نداریم که بتواند همه حرف‌ها را بگوید و با ارائه یک گفتمان جامع و کامل بتواند بخش عظیمی از جامعه را جذب کند، برای همین شخصیت‌های مختلفی در جریان اصولگرایی داریم که این‌ها بخشی از جامعه را می‌توانند جذب خود کنند و به طرف آن آرمان‌ها و دیدگاه‌های گفتمانی ببرند. وقتی آقای دکتر قالیباف نواصولگرایی را بعد از انتخابات طرح کردند، دیدم بعضی‌ها با هر حرف تازه‌ای مخالفت می‌کنند. من اینطوری نیستم و گفتم این هم یک ظرفیت است در جریان اصولگرا، چون آقای قالیباف یک شخصیت اصولگرا است و عملکردش هم به پای اصولگراها نوشته شده و یک شخصیت زنده و پویا و تلاشگر و فعال

اصولگرایی در یک پیچ تاریخی قرار دارد؛ از سال ۹۲ تا ۹۶ با هر مکانیزمی پا به عرصه انتخاباتی گذاشت رقابت را به طرف مقابل واگذار کرد، اما وضعیت جامعه در حال دگرگونی است و ذائقه مردم دنبال کسی می‌گردد که بتواند تغییری در حوزه اقتصادی کشور ایجاد کند؛ کاری که دولت روحانی نتوانست از پس آن برآید. اما آیا اصولگرایان می‌توانند پاسخی ایجاد کنند به این مطالبه مردم بدهند. حجت‌الاسلام سیدمحمدرضا میرتاج‌الدینی و حسین قربانزاده میهمان هفته‌نامه مثلث بودند و دیدگاه‌های خود را در این زمینه بیان کردند.

اصلاح‌طلبی و چپ هم به عنوان مختلف بروز و ظهور داشته است و مجموعه نیروهای انقلابی و اصولگرا از نیروهای اصیل، انقلابی، با تجربه و با سابقه‌های مختلف در عرصه‌های سیاسی، انقلابی و تاریخی انقلاب حضور داشتند و بعد از این هم حضور خواهند داشت. حرف جریان اصولگرا چیست؟ حرف جریان اصولگرا این است که ما آرمان‌های انقلاب را باید حفظ کنیم، از آنها عبور نکنیم، اصول راهبردی و اصلی نظام اسلامی و انقلاب را در همه شرایط حفظ کنیم، از اینها عقب‌نشینی نداشته باشیم، حرکت ارتجاعی نداشته باشیم، بلکه حرکت پویا و رو به جلو و براساس همان اصول را مبنای کار خود قرار دهیم. در واقع حرف اصولگرایی این است که انقلاب یک حد و حدود و خط قرمزهایی دارد؛ چه در مسائل داخلی، چه در مسائل خارجی و چه در آرمان‌هایی که دارد. اگرچه به همه آن آرمان‌ها نرسیده‌ایم، اما در آن جهت باید حرکت کنیم. این جریان کلی اصولگرایی است، اما در مقام عمل

مثلث: موضوعی که می‌خواهیم به آن بپردازیم، بحث اصولگرایی است. واقعا اصولگرایی چیست و چه چارچوب‌ها و ساختارهایی دارد؟ پیش از انتخابات مجلس نهم منشور اصولگرایی توسط جمعیت تدوین شد اما امروز وقتی به عرصه سیاسی می‌نگریم، نماد مشخصی از اصولگرایی نمی‌یابیم؛ خیلی‌ها مدعی هستند که خودشان بهترین پرچمدار برای یک جریان سیاسی محسوب می‌شوند. چنانچه در انتخابات ریاست جمهوری اعلام موجودیت کرد و در واقع از نام اصولگرایی گذشت، بعد از انتخابات نیز آقای قالیباف، نواصولگرایی را مطرح کرد. به نظر شما آیا اصولگرایی به پایان راه خودش رسیده و باید یک طرح نویی در انداخته شود یا اینکه فقط باید یکسری ساختار تشکیلاتی‌اش را اصلاح کند؟

▲ میرتاج‌الدینی: اصولگرایی پایانی ندارد و این خط و این حرکت از انقلاب بوده و همپای انقلاب هم پیش می‌رود. منتها باتوجه به مقتضیات زمانی و شرایط سیاسی هر دوره، طبعاً احزاب و گروه‌های سیاسی و جبهه‌های سیاسی موضوعات زمان را هم مطرح و مواضع خودشان را منطبق با آنها اعلام می‌کنند. به عبارت دیگر اصولگرایی یا همان حرکت انقلابی، از اول انقلاب شروع شده و همراه با فراز و نشیب‌های انقلاب پیش می‌رود. لکن در دوره‌های مختلف با عناوین مختلف بروز و ظهور داشته است. کم‌اینکه در مقابل جریان اصولگرایی و جریان انقلابی، جریان

تازه در رگ‌های این جریان هستند و می‌شود نقد کرد، می‌شود در مورد عملکردها، سازوکارهای انتخابات، نسبت به موضوعات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، موضع‌گیری‌ها و عملکردها صحبت کرد اما اخباری که مردم بعضاً از فساد و اختلاس و غیره می‌شنوند، به نگرانی‌ها دامن می‌زند. قشر مستضعف گرفتاری‌هایی الی ماشاء الله دارند. این‌ها مشکلاتی است که ما نمی‌توانیم از آنها چشم‌پوشیم و بگوییم ان‌شاء الله چیزی نیست، نمی‌شود این‌ها را تفکیک کرد از امور سیاسی و بگوییم بالاخره این‌ها هم یکسری معضلات در این مملکت هستند. اهل سیاست باید در این فضا بروند و رقابت کنند، انتخابات است اما موضوعات زیادی درهم تنیده شده است. چرا حضرت امام می‌گوید با اگر به فکر این موضوعات نباشید، هیچ تضمینی برای استمرار این انقلاب وجود ندارد؟ این یعنی اینکه این استمرار یک روحی می‌خواهد که همیشه این روح پویایی خودش را حفظ کند. من حالاً نمی‌خواهم در مورد عنوان نواصولگرایی که آقای دکتر قالیباف مطرح کردند عرض کنم، ولی فهمم خودم برداشت طبیعتاً این است که ما بالاخره اگر سیاسی صرف هم نگاه کنیم، از موضع بازاریابی سیاسی هم نگاه کنیم، سه انتخابات پشت سر هم را با یک مواجهه تقریباً کاملی به جریان رقیب واگذار کردیم. اگر این موضوع را کنار بگذاریم، از منظر ارتباط با مردم، ارتباط با بدنه و ارتباط با جوانان فعال در این جریان اختلال را می‌بینیم، این عدم قربانت را می‌بینیم که یک دوری اتفاق افتاده است، احساس می‌شود که یک عده‌ای پشت درهای بسته تصمیم می‌گیرند، تصمیمات از بالا به پایین است. به نظرم ما در این نگاه‌ها و نگرش‌ها باید تجدیدنظر کنیم، وگرنه در بنیان و اصول همانطور که حاج آقا فرمودند، هر عقب‌نشینی‌ای بکنیم، طبیعتاً می‌رسیم به همان جایی که کسانی در فتنه ۸۸، در مواضع مختلف نشان دادند که نتوانستند آن روحیه انقلابی بودن خودشان را حفظ کنند؛ از نزدیکی که خیلی به حضرت امام نزدیک بودند، تا کسانی که در این سال‌ها ما شاهد بودیم. عقب‌نشینی از اصول حتماً مذموم است، حتماً در موردش باید برخورد قاطعی توسط جریان حزب‌اللهی صورت بگیرد، ولی این نمی‌تواند بهانه‌ای باشد، توجیهی باشد، پیراهن عثمانی باشد بر اینکه ما از ضعف‌هایی که این جریان سیاسی دارد، اغماض کنیم.

آقای قربانزاده اشاره کردند که اصولگرایی ضعف‌هایی دارد. بدنه تصمیم‌گیرش محافظه‌کار شده و تصمیمات اشتباهی در مقاطع حساس می‌گیرد. نمونه‌اش احتمالاً از نظر شما در انتخابات ریاست جمهوری بود که آقای قالیباف هفته آخر تبلیغات به توصیه سازوکار تشکیلاتی جمنانار رفت و آقای رئیسی ماند. آقای میرتاج‌الدینی نظر شما چیست؛ آیا واقعا اینطور است، یعنی آن بدنه تصمیم‌گیر خودش را پشت یکسری واژه‌های زیبا و ارزشی پنهان می‌کند تا ضعف‌هایش را پوشش دهد؟

▲ میرتاج‌الدینی: بحث‌های خوبی است، نکات دقیق و جالبی مطرح شد، آقای قربانزاده هم مطرح کردند. قطعاً هر جریان بخواهد آن پویایی خودش را در جامعه حفظ کند، همواره در رفتارهای خودش، در شعارهای خودش، در برنامه‌های خودش باید بازنگری کند. ما یکسری اصول کلان انقلاب داریم، اصولگرایی چیزی برای خودش نیاورده؛ مثل اعتقاد به ولایت فقیه و تبعیت از ولایت فقیه، مثل خدمت به مردم، حفظ آرمان‌های انقلاب، ایستادگی در مقابل مستکبران



راضی نیستیم. این رضایت نداشتن از عملکردها ممکن است به عملکردهای جریانات سیاسی و مسئولان مختلف در قوای مختلف مربوط باشد، اما مهم این است که در مکتب و مرام و ساختار انقلاب اسلامی فی‌النفسه نقص و خللی از این جهت نیست. اگر نقص و خللی وجود دارد، از عملکرد افرادی است که مسئولیت را برعهده گرفته‌اند یا برعهده دارند. جریانی مثل جریان اصولگرا هم طبیعتاً مستثنی نیست و به همین دلیل نیاز به این بازتعریف دارد، این در حرف دل بسیاری از افرادی است که به این نظام علاقه‌مند هستند، دلسوز این نظام هستند، دلشان می‌تپد که این نظام سرپا و زنده بماند، در همه صحنه‌ها حضور دارند، در انتخابات هستند، در مقاطع مختلف هستند، شهید دادند، جانباز دارند و همه جا این‌ها خط مقدم مبارزه به معنای اعمش هستند که دفاع مقدس یک شکلش می‌شود و یک شکلش جنگ نرم در فضای مجازی و اشکال مختلف می‌شود، این‌ها هستند که دارند برای اصل این نظام شمشیر می‌زنند و طبیعتاً اینها دغدغه دارند، اگر جریان سیاسی خودش را نتواند منطبق کند با این فرضیه‌ای که عرض کردم و نتواند رضایت این افراد را جلب کند، هر تابلویی اعم از اصولگرایی، اصلاح‌طلبی یا انقلابی بودن داشته باشد کنار زده می‌شود. چون سند محضری انقلابی بودن را لزوماً به نام جریانی که عنوان خود را انقلابی یا اصولگرا گذاشته که نمی‌زنند و هیچ کس هم نمی‌تواند محصور کند و بگوید که این الافلا بد احصاء شده است در مجموعه‌ای است که من مسئول آن هستم یا من کاندیدای آن بودم یا من مدیریت آن را دارم یا من سابقه آن را دارم یا من حتی برایش زندان رفتم و غیره، چون بالاخره ما نمونه‌های صدر اسلام را داریم تا الان. من عرضم را جمع کنم؛ احساس من این است که این مردم در خصوص جریان اصولگرایی معتقد به یک خون

همیشه بوده و الان هم است، بنابراین این دیدگاهش، یک ظرفیتی را ایجاد کرده است. در ایام انتخابات هم مخاطبان خوبی برای خودش پیدا کرد؛ نسل جوان را به خودش جذب و امیدهایی در آنها ایجاد کرد. بنابراین این را هم ما در همان راستا می‌بینیم و ای کاش ما چهره‌های انقلابی و شخصیت اصولگرایی‌مان هر کدام یک بخشی از جامعه را بتوانند مدیریت و ظرفیت ایجاد کنند.

▲ قربانزاده: طبیعتاً آن شاکله اصلی بحث را فرمودند. به نظر من در این مبانی و در این اصول که به درستی تعریف شد بالاخره یک مقصدی داریم و باید به سمت آن حرکت کنیم. قاعدتاً چه سعادت معنوی، چه رفاه و مادی، همه این‌ها را در بر می‌گیرد و به عنوان آمال و آرزوهای یک جامعه اسلامی، خیلی‌ها ممکن است نقدهایی اعم از کند بودن یا متوقف شدنش به این حرکت داشته باشند ولی در اینکه پیکان و جهت به آن سمت است، تردیدی وجود ندارد. این مناسبات و ملاحظات سیاسی و جریاناتی که وجود دارند هم نشان از زنده و پویا بودن یک جامعه اسلامی است، نشان از زنده و پویا بودن یک جامعه به معنای ماهوی آن است که دارند جریانات مختلف با هم رقابت و خودشان را طرح و عرضه می‌کنند. جریانات اصلی سیاسی این کشور هم هستند، ولی تا الان با لسان و با تابلوهای مختلف با هم رقابت داشتند. عکس‌سوی مربوط به ۲۲ بهمن امسال مشاهده کردم که روی مقوایی دستی نوشته بودند: «مسئولان ذوق نکنند، ما برای انقلاب آمده ایم»؛ بعید می‌دانم شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی چنین مقوایی را نوشته و پخش کرده باشد؛ یعنی می‌خواهم بگویم سازماندهی شده نبود. به نظر من لپ حرف‌های ما در همین مقوادیده می‌شود یعنی افراد می‌گویند انقلابی هستیم و به اصول انقلاب، نظام و ولایت فقیه پایبندیم، ولی طبیعتاً به دلایل مختلف از عملکردها



و عدم سازش با آنها. این‌ها اصول کلانی است که انقلاب آورده و اصولگرایی هم بر اساس این‌ها شکل گرفته است. رفتارهای اصولگرایی هم باید بر اساس اصول باشد. اگر یک اصولگرا خوی اشرافی‌گری داشته باشد، اصولگرا نیست. اگر یک اصولگرا رابطه‌اش با مردم قطع باشد، خودش را بالاتر و برتر از مردم بداند، اصولگرا نیست. داشتیم افرادی که از نظر سیاسی و اعتقادی اصولگرا بودند، ولی رفتارهایشان اصولگرا نبود. ایستادگی مقابل فساد و اختلاس؛ نه اینکه خودش به فساد بیفتد، بلکه در مبارزه با فساد یک اصولگرا باید مستحکم و راسخ باشد. الان یک مقدار هم می‌خواهم ریزتر شوم، یا دوری از ریاست‌طلبی. در رفتاری که اصول رفتاری اصولگرا است، اگر کسی در جمع اصولگراها باشد و همه را کنار بزند تا خودش باشد، اصولگرا نیست. خیلی از ضعف‌ها اینجا ظاهر می‌شود که در مجلس، در ریاست‌جمهوری، می‌بینیم که کسی همه سازوکارها را رد می‌کند، بعد می‌بیند که انتخاب نشد، دوباره آن تشکیلات را کنار می‌زند و می‌گوید من مستقل هستم و خودم هستم. چنین کسی اصول رفتاری اصولگرایان را رعایت نکرده است.

الآن صحبت این است که بدنه تصمیم‌گیر اصولگرایی دچار محافظه‌کاری شده است؟

▲ **میرتاج‌الدینی:** آن را هم عرض می‌کنم. می‌خواهم بگویم رفتار اصولگرایی را اگر ما رعایت کنیم، خیلی از این مسائل رعایت می‌شود. در گذشته مگر چطور بود؟ شهید رجایی که خودش نیامد کاندیدای ریاست‌جمهوری شود، جمع به او رسیدند، شهید بهشتی، دیگران و حتی خارج از حزب جمهوری اسلامی انتخاب کردند. مقام معظم رهبری وقتی برای ریاست‌جمهوری مطرح شدند، باز ایشان را عده دیگر معرفی کردند؛ ما همین یک رفتار را اگر در سازوکار اصولگرایی داشته باشیم، خیلی از مشکلاتمان

حل می‌شود، در حالی که تا بحث کاندیداهای ریاست‌جمهوری مطرح می‌شود، می‌بینیم که افراد متعددی اعلام آمادگی می‌کنند. یکی از ارزش‌هایی که این دفعه دیده شد، کنار رفتن آقای قالیباف به نفع آقای رئیسی بود البته آقای قالیباف هم از این جهت محبوبیتش در میان اصولگراها و جامعه بیشتر شد. چون به تصمیم جمعی احترام گذاشت. سازوکاری که بود، نهایتاً بالاخره یک جمعی به این رسیدند که ایشان به نفع آقای رئیسی کنار بروند، ایشان به نفع آقای رئیسی کنار رفت و این کار یک ایثار سیاسی بود. در مجموعه‌های اصولگرایی، خب یکی از مشکلات هم این است که ما طیف‌های اصولگرایی را خیلی وسیع تعریف کردیم، حتی به جایی رساندند که گفتند آقای روحانی هم اصولگرا است، چرا که در گذشته در جامعه روحانیت بود. درحالی که او از سال ۸۸ در جلسات جامعه روحانیت شرکت نکرد. آقای هاشمی رفسنجانی که بیشتر از این‌ها در جلسه جامعه روحانیت حضور نمی‌یافت. آقای روحانی و آقای هاشمی با هم همفکر بودند. برخی آنها را نیز جزو اصولگرایی می‌دانستند. اصولگرایی از نظر سیاسی و به‌عنوان یک تشکل و جبهه است، من معتقدم یک مقدار باید خالص‌تر شود، دقیق‌تر تعریف شود و هر کسی خودش را اصولگرا تعریف نکند. اصولگرایی باید خالص‌تر شود؛ ایرادها و اشکالات خود را برطرف کند. یکی از ایرادها هم این است که واقعا یک جمع تحت عنوان شورای عالی به‌عنوان مرجع تصمیم‌گیری بپذیرند و این امر در صورتی پذیرفته می‌شود که همه طیف‌های اصولگرا در آنجا حضور داشته باشند، یعنی مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها داشته باشند.

البنه صحبت آقای قربانزاده به این معناست که بزرگان اصولگرا عرصه تصمیم‌گیری را بسط و جوانان را نیز مشارکت دهند.

▲ **میرتاج‌الدینی:** نه؛ من از این جهت گفتیم که

تعریف از نظر منطقی و فلسفی باید جامع و مانع باشد. من هم قبول دارم؛ نسل جدید و جوان‌ها را جمع و آنها را که اصولگرا نیستند خارج کنیم.

▲ **قربانزاده:** من بیرو بحث‌های حاج آقا معتقدم که ما باید افق بلندتری را مدنظر قرار دهیم. اوصافی که می‌شود برای شخص اصولگرا در نظر گرفت، چه خوبی داشته باشد، چه مواردی رعایت کند. این طبیعتاً ویژگی‌هایی است که در فرد فرد کسانی که معتقدند اصولگرا هستند، یعنی همان شاخص‌هایی که ششم شهریور سال ۱۳۸۴ حضرت آقا به‌عنوان اصولگرایی مطرح کردند در دیدار با هیات دولت، قبل از آن هم به‌صورت عمومی‌تر، بعد از آن هم در سخنرانی‌های مختلف توصیفاتی داشتند و بر همان اساس منشوری تهیه شده است. ما روی کاغذ چیزی کم نداریم، در ویژگی افراد به‌عنوان اینکه چه ویژگی‌هایی باید داشته باشند، کسی تردید ندارد. دو جا اشکال داریم؛ یکی در تطبیق مصادیق است چون هر کسی می‌گوید اینهایی که گفتید من هستم و غیر از من اصولگرا نیست. یکی در یک افق بلندتری که عرض کردم لزوماً اوصاف شخصی نیست. ما عدالت را چطور تعریف می‌کنیم؟ یعنی هر چیزی در جای خودش قرار بگیرد. من تصورم این است که جریان اصولگرایی نه فرد فردش، منظومه جریان اصولگرایی نتوانسته ضریب موضوعات و اهمیت آنها را درست تشخیص دهد، به همین جهت یک فاصله‌ای با بدنه و مردم پیدا کرده است. اگر ما ظرف رسانه‌های اصولگرا را در نظر بگیریم و بگوییم این ظرف رسانه‌های اصولگرا، همه مظهر مطالبات و دغدغه‌های مردم هستند، آیا نسبت درستی است؟ من معتقدم خیر، یعنی تجربه‌ای که خودم چه در رسانه داشتم، چه تحلیلی که دارم از اوضاع، می‌بینم که ممکن است همپوشانی داشته باشد ولی حداقل این است که تابع نعل به نعل آن دغدغه و مطالباتی

از ریاست طلبی و پذیرش تصمیم جمعی است؛ حرکتی انفرادی نداشته باشیم. این بنای بد حرکت فردی در انتخابات‌های ریاست جمهوری و بحث‌های کلان سیاسی را در میان اصولگرایان چه کسی گذاشت؟

می گویند آقای احمدی نژاد گذاشت.

▲ **میرتاج‌الدینی:** بله، من هم معتقدم آقای احمدی نژاد گذاشت. آن موقع همه تلاش کردند که به یک وحدتی در قضیه انتخابات سال ۸۴ برسند، خیلی‌ها هم جمع شدند و به آقای احمدی نژاد گفتند شما نیاید. اصلا یک سازوکاری بود، شورای هماهنگی نیروهای انقلاب و وجود داشت و آنجا می‌خواستند تصمیم بگیرند. ایشان اول بیانیه داد که من شهردار و مشغول خدمت به مردم هستم، بعد هم خودشان آمدند. همه احزاب جریان اصولگرا هم رفتند پیش او که نامزد انتخابات ریاست جمهوری نشود، ولی حرف کسی را قبول نکرد و آمد. وقتی آمد، خب چون به هر صورت پیشینه‌اش به جریان اصولگرا می‌خورد، یعنی جریان اصولگرا شهردارش کرده بود، آبادگران بود، چون خود مهندس باهر چقدر تلاش کرد تا احمدی نژاد شهردار شد. اینکه یک نفر بیاید تمام گذشته را به تدریج کنار بزند و رئیس جمهور شود، بعد انتظار داشته باشد همه از او تبعیت کنند درست نیست. ما باید تعارف نداشته باشیم. در جریان اصولگرا باید به جایی برسیم که یا بگویند تشکیلاتی به نام تشکیلات اصولگرا نیست و هر فردی مستقلا خودش بیاید یا اگر بنا است جمعی تصمیم گرفته شود، این جمع یک جمع جامعی باشد که همه طیف‌ها را دربر بگیرد و سراغ افراد بروند و فردی که لایق‌تر است، انتخاب و معرفی کنند. این مشکل باید حل شود، اما بیاییم و ببینیم رفتارهای اصولگرایی در ارتباط با مردم چگونه بوده است.

پس شما چه کاره‌اید در این مملکت؟ بانک مرکزی چه کاره است؟ مگر یک کله‌پزی می‌تواند برای خودش بانک تأسیس کند؟ این دغدغه را وقتی مردم مطرح می‌کنند که نمی‌دانند اصولگرا مسئول این کار است یا اصلاح طلب. ما به خاتمی رای دادیم، به احمدی نژاد رای دادیم، به روحانی رای دادیم، همه هم که دارند همین را می‌گویند و به قول آن عباس آژانس شیشه‌ای، گوشت قربانی این وسط عباس من است؛ گوشت قربانی این وضعیت ما است که داریم می‌بینیم. من معتقدم اصولگرایی باید از یک افق بلندتر اعتراضات دی‌ماه را ببیند، یعنی اینکه کسی تصور کند الان جمنایی تشکیل شده یا الان سازوکاری برای انتخابات مجلس وجود دارد، درست نیست. من معتقدم الان اگر کسی دلسوز این نظام است، برای این پایه‌های اصلی باید فکر کند. پایه‌های اصلی که این مردم دارند در موردش حرف می‌زنند.

آقای قربانزاده گفتند که اصولگرایی از مردم دور افتاده و اصولگرایان پشت اتاق‌های در بسته برای خودشان تصمیم‌گیری می‌کنند و با فضای عمومی و مطالبات مردم اصلا آشنا نیستند. آیا این طور است؟

▲ **میرتاج‌الدینی:** من این سوال شما را جواب می‌دهم، ولی قبلاً این بحث اول را تکمیل کنم که آقای قربانزاده هم اشاراتی داشتند، بعد بیاییم سراغ این بحثی که الان چه کار باید بکنیم و اصولگرایان رفتارهایشان در رابطه با مردم چگونه است. ما آن سازوکار تشکیلاتی و سیاسی‌مان را باید تحکیم کنیم. یک قدم در بحث جمنای پیش آمدیم، این را اگر کامل‌تر نکنیم، همیشه با مشکلات روبه‌رو خواهیم شد. یکی از ویژگی‌های رفتاری اصولگرایان را من گفتم که دوری

که مردم برایشان اولویت دارد، در این ظرف رسانه‌ای اصولگرا مشاهده نمی‌کنیم. به صورت دقیق‌تر می‌توانم بگویم بخش سیاسی‌اش می‌چربد بر بخش اجتماعی، اقتصادی و موضوعات دیگر. حرف و حدیث‌هایی که آدم‌ها در مورد فضای سیاسی دارند، می‌چربد بر مطالبات و دغدغه‌هایی که مردم دارند. در جلسات هم وقتی می‌نشینیم، در محافل هم وقتی هستید، اخبار سیاسی آن جذابیت خودش را دارد که آدم‌ها در موردش حرف می‌زنند، فلان آدم، فلان جریان، فلان گروه، ولی ویتیرین این‌ها را وقتی که می‌بینیم، می‌بینیم اینطوری نیست. این یک مثال بود که من در مورد رسانه زدم. شما همین را ببینید در حوزه‌های دیگر ببینید، یعنی مسئولانی که در سه قوه بعضا هستند. خب بالاخره الان دولت، دولت اعتدالی است، دولت منتسب به اصلاحات است. وقتی از این منظر بررسی می‌کنیم، می‌بینیم همین ایرادی که ما به جریان اصولگرا می‌گیریم، به طریق اولی به جریان دولت هم وارد است، وگرنه این اتفاقات نمی‌افتاد. پس این نشان می‌دهد که یک تحول ریشه‌ای تری لازم است که فراتر از این مناسبات حزب و جناح و باند باشد. پدیده‌ای مثل آقای احمدی نژاد را ما نمی‌توانیم فراموش کنیم. آقای احمدی نژاد در این کشور اقبال زیادی به دست آورده، آقای احمدی نژاد الان می‌آید جلوی دادگستری و علیه این ساختار دارد حرف می‌زند، آقای احمدی نژاد بعضا توسط همین جریان اصولگرایی تکفیر می‌شده و بعضا هم حمایت می‌شد؛ البته خود ایشان از سال ۸۴ یک فاصله‌ای گرفت با آن نامه‌ای که زد و حضور پیدا نکرد و بعضا به ایشان نقد کردند، ولی بالاخره از دور دوم که آقای هاشمی رفت، ایشان ورود پیدا کرد. این برای بدنه سوال است که چگونه می‌شود یک شخصی در این سطح دو دوره هم در جایگاه ریاست جمهوری حضور پیدا می‌کند. ما الان معتقدیم که خب یک پاسخ خیلی ساده و روشن وجود دارد که حضرت امام فرمودند ملاک میزان فعلی است. یک شوخی هم بکنم «افسری راننده‌ای را گرفت، چرا که با سرعت می‌رفت، راننده گفت میزان حال فعلی افراد است و الان من توقف کردم». حالا الان هم خیلی ساده می‌شود این را گفت و این جمله میزان حال فعلی افراد است، تا حدی بالاخره پاسخگو است، ولی باز من معتقدم که این حجم گسترده ابهام و سوال را نمی‌تواند رفع کند، چون آدم‌ها پاسخ می‌خواهند نسبت به گذشته و این خیلی مهم است چون وقتی ما از تحول صحبت می‌کنیم، بخشی از تحول با آسیب‌شناسی گذشته موزاییک‌هایش گذاشته می‌شود؛ نمی‌شود گفت ما رو به آینده فکر کنیم، اقمقان را در مقابل و پیش رو ببینیم، پس در مورد گذشته حرفی نزنیم. حتما یک بخشی از پای تحول در گذشته است و باید به آن پرداخت. من اعتقاد این است که صرف نظر از آن ویژگی‌هایی که برشمرده شد، این تحول در نگرش جریان اصولگرایی باید اتفاق بیفتد، امروز من از جلوی مجلس رد شدم، حاج آقا هم حتما می‌دانند، هر روز آنجا یک عده‌ای هستند که می‌آیند بنر دستشان می‌گیرند، حرف می‌زنند، می‌گویند به مطالبات ما رسیدگی نشد؛ از این وزارتخانه، از آن بانک، از این مجموعه‌ها. ۱۳ سال است که ما قانون سازماندهی نظام غیرمشکل پولی را داریم، همه اختیارات را به بانک مرکزی و ناجا داده و هفت، هشت تا ماده هم بیشتر نیست. چطور بعد از ۱۳ سال، دو دولت با دو گرایش متفاوت، هنوز هم که هنوز است هشت‌شان گروه‌شان است و در مورد اینکه هزاران شعب سر مردم کلاه می‌گذارند، هیچ اقدامی نکردند. بعد رئیس‌جمهور محترم می‌آید در تلویزیون می‌گوید که اگر جایی سود بالایی دادند، اعتماد نکنید.

جملات مهم

من یک جمله بگویم، بعد حاج آقا جمع بندی کند و نظرش را بگوید. وضعیت فعلی ما، وضعیت سال ۸۱ است

هیچ رئیس‌جمهور مستقری چهار ماه قبل از انتخابات زیر ۴۰ درصد اقبال نداشت. خیلی‌ها تصورشان این بود که هر گزینیه‌ای را جلوی آقای روحانی بگذاریم، می‌برد که یک تصور اشتباهی بود

سوال دیگر من این است که چرا ما سازوکارهای انتخاباتی‌مان در جریان اصولگرا شفاف نیست؟

الان مجلس ۹۸ را پیش رو داریم. الان با کدام سازوکار قرار است، چه اتفاقی بیفتد؟ آیا همان دست‌فرمانی که بخت ۳۰ هیچ در تهران را رقم زد قرار است جلو برویم یا قرار است دست فرمان عوض شود؟



مصدق بارزش موضوع انتخاب بین آقای قالیباف و آقای رئیسی است. نظرسنجی‌ها نشان داد که آقای قالیباف شانسی بیشتری در مقابل روحانی دارد اما تصمیم گرفتند آقای رئیسی در میدان بماند. یعنی از این دید هم می‌شود نگاه کرد که اصولگرایان واقعا با خواست مردم فاصله دارند، بهتر است از این زاویه هم خیلی راحت‌تر و مصداقی‌تر صحبت کنیم.

▲ میرتاج‌الدینی: آن سازوکار تصمیم‌گیری یک مقدار تشکیلاتی‌تر باید شود؛ تشکیلاتی نبود، یک مقدار حالت شیخوخت بود. یک بحث اصلی انقلاب محوریت علما و بعد بالاتر از آنها، محوریت رهبری است و یک بحث هم حرکت حزبی و گروهی و سیاسی و انتخاباتی است. اینجا باید سازوکار تشکیلاتی پاسخگو باشد. سازوکار تشکیلاتی باید کامل‌تر شود؛ من به این معتقدم. می‌شود یک طراحی هم کرد که همان روال گذشته کامل‌تر شود و به تصمیم‌های مناسب‌تری رسید. اما در مورد اینکه اصولگراها از مردم فاصله گرفته‌اند، مردم را نمی‌بینند، به خواسته‌های مردم نمی‌رسند، بستگی به این دارد که ما از چه موضعی این را بررسی کنیم. چهره‌های مردمی در میان سیاسیون بیشتر اصولگراها هستند. اگر آقای قالیباف را ما یک چهره اصولگرا می‌دانیم، ایشان در دوران شهرداری همیشه با مردم بود و بعد از پایان مدیریتش بیشتر معلوم شد چقدر بین این اقشار محروم، معلولان و مجموعه‌های مختلف جایگاه دارد و با آن مشغله‌های فراوان کار می‌کرد. نمایندگان اصولگرا را ببینید؛ اینها همه‌شان در بین مردم هستند، با مردم هستند، بیشتر مطالبات مردم را این‌ها هم در گذشته در مجلس پیگیری بودند.

▲ میرتاج‌الدینی: این ربطی به فاصله ندارد؛ فاصله یکی به رفتارها برمی‌گردد، یعنی زندگی‌شان با مردم فرقی نکند. این همان رفتار اصولگرایی است. خیلی از اصولگرایان این را حفظ کردند، بعضی‌ها هم که من می‌گویم وقتی کسی خوی اشرافی‌گری پیدا کرد، فرقی نمی‌کند، اعتقادش هم اصولگرا باشد اما ما او را اصولگرا نمی‌شناسیم.

آقای قربانزاده! شما می‌پذیرید که ساختار تشکیلاتی جریان اصولگرا با مردم فاصله ندارد؟

▲ میرتاج‌الدینی: من این را تکمیل کنم. باید انتظارات مردم و مطالبات مردم را خوب کنکاش کنند. البته این حرف به آن معنی نیست که با مردم فاصله دارند. گفتمانی که ارائه می‌کنند در جامعه و انتظاراتی که جامعه از آنها دارند، این را باید خوب تبیین کنند؛ گاهی در این تبیین اشتباه می‌کنند. جریان اصولگرا در انتخابات ریاست جمهوری فقط روی طرح بحث اقتصادی و مشکلات اقتصادی مردم رفتند، این‌ها هم بحق بود. مساله بیکاری، مساله رکود اقتصادی و مشکلات اقتصادی بحق بود، اما آقای روحانی از موضع دیگر آمد رای آورد. آقای روحانی که این‌ها را در دوره اولش نتوانسته بود حل کند. رکود اقتصادی بود، بیکاری بوده و همه جا انتقاد می‌کردند. ایشان آمد و مسائل فرهنگی را مطرح کرد، مسائل سیاسی خاصی را مطرح کرد علیه جریان اصولگرا و از آن بُعد توانست آرای مردم را جذب کند. جریان اصولگرا باید نگاهش یک نگاه جامعه‌ی باشد که هم مسائل فرهنگی مورد نیاز جامعه را خوب تبیین کند و هم براساس آنها تصمیم بگیرد و فردی را بیاورد که مردم احساس کنند این تناسب دارد و با آن شعاری که می‌دهد، می‌تواند این مشکل و هم نیازهای اقتصادی را حل کند.

در مورد ساختار تشکیلاتی شما نظراتان چیست؟ آیا این خطایی که صورت گرفت، یک خطای محاسباتی بود یا یک خطای غافل‌شدن از خواست واقعی مردم؟

▲ قربانزاده: دور شدن را می‌گویید یا سازوکار... این ساختار تشکیلاتی در سال ۹۶.

▲ قربانزاده: آخرین جمله حاج آقا این بود که کسی باید می‌آمد که به این فضا می‌خورد، یعنی دغدغه‌ای که الان مطرح شد، این بود که نظرسنجی‌های بهمن ۹۵ عم از وزارت، ایسپا، بسیج و سپاه و دانشگاه تهران و غیره گفت مقبولیت آقای روحانی زیر ۴۰ درصد آمده و ضمناً می‌گوید اولویت با اختلاف بسیار فاحش، اشتغال و معیشت است برای مردم. پس موضوع این است. بعد حاج آقا فرمودند که باید کسی می‌آمد که به این فضا بخورد. حالا سوال من این است که ما آیا کسی را آوردیم که به این فضا بخورد یا خیر؟ یعنی آیا نامزد نهایی ما که آقای رئیسی بود، پاسخ معتبری بود به این اولویت‌هایی که مردم داشتند یا خیر؟

▲ میرتاج‌الدینی: عرض کردم، ابتدا نظرسنجی‌ها اولویت اصلی مطالبات مردم را اقتصادی نشان می‌داد، در دو هفته آخر انتخابات، مخصوصاً هفته آخر، یک مهندسی سیاسی در جامعه شد که دیوار می‌کشند، می‌کشند، قاتل هستند... یعنی مسیر را به طرف مسائل فرهنگی و سیاسی بردند.

▲ قربانزاده: این مثل زخمی است که می‌نشینند روی آن. من نکته‌ام این است که آیا جریان اصولگرایی زخمی را فراهم کرد که بستری شود برای آن کار آقای روحانی یا خیر؟

▲ میرتاج‌الدینی: قهرا با آن نگاه اقتصادی

من نمی‌گویم هیچ نقص و ایراد و اشکالی نداشت، گاهی هم رفتارها نادرست بود که همین مورد موسسات اعتباری را مطرح کردند، درست است، بالاخره سه دوره حداقل مجلس در دست اصولگراها و دولت هم دست دو جریان سیاسی بود باید این مشکل را حل می‌کردند، نه اینکه رها کنند تا کار به جایی برسد که وقتی منفجر شد، تازه بیایند و ببینند که چه اتفاقی افتاد. از یک سال قبل همه این‌ها می‌آمدند مقابل مجلس، حرف‌هایشان را می‌زدند؛ چون من به‌عنوان نماینده ادوار وقتی می‌روم در بین مردم و رفت و آمد دارم، گاهی جلوی من را می‌گرفتند و کلی بحث‌ها را با من مطرح می‌کردند و من می‌گفتم من نماینده نیستم، ولی حرف‌های شما را به نمایندگان می‌رسانم. می‌رفتم به نماینده‌ها هم می‌گفتم. چون نماینده‌ها با ماشین می‌آیند و از آن طرف می‌روند و حرف‌های این‌ها را نمی‌شنوند. البته هرازگاهی بعضی نمایندگان بین آنها می‌آمدند یا هیات‌رئیس یک نماینده‌ای می‌فرستاد، ولی باید این را حل کنند و نگذارند کار به آنجاها برسد.

پس شما معتقدید فاصله‌ای بین اصولگرایی و مردم وجود ندارد؟

▲ میرتاج‌الدینی: افراد مختلف هستند. می‌خواهم بگویم افرادی در جریان اصولگرا هستند که این‌ها در بین مردم بودند.

آن نظام و ساختار تشکیلاتی فاصله دارد با مردم یا خیر؟

▲ میرتاج‌الدینی: نه، آنها هم فاصله ندارند، منتها در انتخاب‌ها ممکن است انتخاب کاملی نکنند و در انتخاب‌ها اشتباه کنند.

این نشان نمی‌دهد که واقعا فاصله دارند وقتی اشتباه می‌کنند.



جملات مهم

◀ ما هر ۸ سال تا ۱۰ سال یک تغییر دانه سیاسی کشور را داریم. الان هم این احتمالش است و پیش‌بینی‌اش وجود دارد چون زمینه‌اش وجود دارد، اما نباید خوش بین باشیم

◀ واقعیت کار را به جایی کشید نه فقط آقای قالیباف، بلکه چند نفر از اصولگرایان آمدند. یعنی کسی نبود به آنها بگوید کاندیدای اصلی کیست

◀ ابتدا نظرسنجی‌ها اولویت اصلی مطالبات مردم را اقتصادی نشان می‌داد، در دو هفته آخر انتخابات، مخصوصاً هفته آخر، یک مهندسی سیاسی در جامعه شد که دیوار می‌کشند، می‌کشند... یعنی مسیر را به طرف مسائل فرهنگی و سیاسی بردند



که یک نفر بخواهد در این جامعه تحول عملیاتی و اقتصادی ایجاد کند، یعنی مردم احساس کنند این بیاید، می تواند کاری انجام دهد، ما مثل او انتخاب نکردیم، یک چهره اجرایی عملیاتی را مردم در اینجا قبول می کنند، نه یک چهره روحانی، معنوی و فرهنگی را. کسی که سابقه عملیاتی خوب دارد، می تواند سابقه مدیریتی از خود نشان دهد مثلا بگوید قبل از مسئولیت من کل ۲۰ سال ۷۸ کیلومتر مترو ساختند، من در ۱۲ سال بیش از سه برابر این را ساختم. اما رهبران جریان اصولگرا رفتند سراغ یک شخصیت معنوی، فرهنگی و محبوب در میان مردم، چون یک بعد آقای روحانی، روحانی بود و حداقل این وزنه از این طرف هم یک شخصیت روحانی باشد، سیادت هم دارد، معنوی هم است، از این طرف هم هیچ ایرادی ندارد. این بعد را درست انتخاب کرده بودند، اما از بعد عملیاتی، اجرایی که در مردم بتواند این اطمینان را ایجاد کند، اینجا باید سراغ یک مرد اجرایی می رفتند. وقتی اینجا یک ذره شکسته شد، بعد دیگر سد بعدی آمد، بحث فرهنگی و سیاسی و آن مسائل اتهامی...

▲ **قریانزاده:** یعنی آقای روحانی دو هفته آخر طبیعتا سوار این موج شد؛ چون این فضا فراهم بود که ایشان راحت تر به ریاست جمهوری برسد. یعنی هیچ رئیس جمهور مستقری چهار ماه قبل از انتخابات زیر ۴۰ درصد اقبال نداشت. خیلی ها تصورشان این بود که هر گزینه ای را جلوی آقای روحانی بگذاریم، می برد که یک تصور اشتباهی بود، چون وقتی شما زمین بازی را عوض کردید، از اقتصاد و معیشت و اجتماع به سمت حوزه های دیگر بردید، این خود به خود یک شفتی پیدا می کند و موضوعات به آن سمت می رود. حالا اینکه روشن شد و حاج آقا دقیق آن پاسخ را فرمودند که ما با انتخاب گزینه پس پاسخ معتبری به آن اولویت های مردم ندادیم؛ سوال دیگر من این است که چرا ما سازوکارهای انتخاباتی مان در جریان

اصولگرا شفاف نیست؟ شفافیت یکی از پارامترهایی است که اعتمادسازی می کند برای کسانی که عقبه آن جریان هستند. نگاه می کنند و می بینند که خب، اگر این ها می گویند ما شورای عالی اصلاح طلبان داریم، بالاخره این پنج نفر هستند، این هفت نفر هستند، بعد این جریان است و... اما ما اصولگرایان چنین شفافیتی را ایجاد نکردیم. یعنی من از زاویه ای دارم این را می گویم که معتقد هم آقای قالیباف منتسب به جریان اصولگرا است و هم خود ما اعتقاد داریم که هیچ اردوگاهی نمی تواند خاستگاه این جریان باشد، حتما باید از همین زاویه حفظ اصول مسیر را اصلاح کرد، ولی عرض این است که نمی شود در رقابت انتخاباتی شما دائما با یک دوپینگ پیش بروید که این دوپینگ یک فضای را ایجاد کند که در رقابت سیاسی پیشی بگیرید. این تا یک حدی جواب می دهد؛ این اسمش رانت سیاسی است، این رانت سیاسی خود این مجموعه را دچار چالش می کند، قبل از اینکه بخواهد در رقابت با دیگری اثر بگذارد. متاسفانه رقیب از همین نقطه رانت سیاسی دارد جریان اصولگرا را دائما مورد نقد قرار می دهد. یعنی الان اگر یک امام جمعه ای در یک شهرستانی هم یک حرفی بزند، اگر آن هزینه زا باشد، می آید در کیسه اصولگراها، یعنی انباشته می شود برای انتخابات، می آید پیام می شود در تلگرام، اگر یک کسی یک حرفی بزند، خود به خود انتساب به حاکمیت و قدرت، خود به خود در انتخابات اصولگرایان را عقب می اندازد که بخواهد تازه رقابت کند و به نقطه صفر برسد. در نقطه صفر چون اپوزیسیون بودن آن جریان آقای روحانی یک چیزی را رها می کند که رهگیری اش می رسد به VOA؛ البته رقیب می گوید دست من که آر دی نیست، من به VOA چه کار دارم؟ ولی سرخشلش را این ها رها کرده اند که رسیده به آنجا. خرج کار سیاسی جریان اصلاح طلب دارد از اپوزیسیون بودن نسبت به حاکمیت تأمین

می شود و نشستن در یک موضعی که این موضع، موضع بازخواست کردن حاکمیت است، در حالی که مسئول مستقیم این امور، خود رئیس جمهور است. یعنی ما اصول قانون اساسی را می بینیم، فصل هشتم، فصل نهم، همه آن مربوط به وظایف رئیس جمهور است، این ها را وقتی ملاحظه می کنیم، قطعاً می بینیم همه مطالعات مردم به همین حوزه برمی گردد. مردم که نمی گویند چرا الان در مجلس خبرگان و شورای نگهبان چنین ترکیبی است. کسی که در هشت و نه خودش گیر است و دو، سه شیفتم کار می کند، ایرادش به همین مدیریت برمی گردد، به اینکه چرا این ۲۰ سال پیش فلانی وزیر بود، الان هم وزیر است، همان نا کارآمدی ۲۰ سال پیش را الان هم دارد جلو می برد. مردم دارند از همین نا کارآمدی ضربه می خورند. نمونه اش را حاج آقا گفتند دو هفته آخر، من می گویم فراتر از دو هفته آخر. ارتزاق روزمره جریان اصلاح طلبی در شبکه های اجتماعی و مجازی از همین رانت سیاسی است که اصولگراها معتقد هستند که برایشان بزرگ ترین آورده است، در حالی که بزرگ ترین ضرر است. معتقد این جریان تا زمانی که شفاف نباشد، آن پنج نفرش، آن ده نفرش، معلوم نباشد؛ مشکلات ما حل نمی شود. جوان هایی که بعد از ما می آیند، آنها نگاه می کنند، می گویند پس ما فهمیدیم که این پنج نفر هستند و من می روم نقم را به ایشان می گویم، اما الان آدم ها نقدشان را برونند به چه کسی بگویند که در جریان انتخاب بین آقای رئیسی و آقای قالیباف چه اتفاقی افتاد، به چه کسی نقد کنند، اصلا کسی را می شناسند؟

▲ **میرتاج الدینی:** واقعیت کار را به جایی کشید نه فقط آقای قالیباف، بلکه چند نفر از اصولگرایان آمدند. یعنی کسی نبود به آنها بگوید کاندیدای اصلی کیست. اگر بنا بود جریان تصمیم گیر در جریان اصولگراها به یک نقطه مشخصی برسند، قبل از ثبت نام باید به این



شعار می دهند، خود را مطرح می کنند، گفتمان ایجاد می کنند و بعد هم کسی در مجلس از او پیگیر نیست. در چمن هم همین مشکل بود و احزاب اصولگرا تقریباً کنار گذاشتند، فراتر از آنها خواستند عمل کنند که الان در بازسازی جریان چمن و نیروهای انقلاب، دو ضلع را تقویت می کنند. قبلاً با یک ضلع نیروهای انقلابی غیرحزبی از شهرستان ها و استان ها بودند؛ اگرچه بعضی از طیف های جریان اصولگرا مثل رهپویان و جمعیت ایثارگران در این قضیه دخیل بودند. طبعاً افرادی هم که انتخاب کرده بودند، تمایل شان به مجموعه آنها بیشتر بود. الان دو ضلع دیگر را برای این اضافه کردند؛ یکی ضلع کانون های تخصصی مثل فرهنگیان، دانشگاهیان، کارگران، انجمن جوانان، اقشار و غیره است. یکی مجموعه همان تشکل های اصولگرا خواهد بود. اینها در مرکز یک مقدار حضور داشتند، ولی در استان ها خیلی ضعیف بودند، یعنی در واقع اینها را کنار گذاشته بودند. در مجموع تجربه چمن را به طور نسبی موفق می دانم، یعنی در اولین قدم موفق عمل کرده، اما نه کامل و صد درصد، بلکه به صورت نسبی، بالاخره تجمیع ۱۶ میلیون رای و رسیدن به کاندیدای واحد در گذشته نبوده است؛ اینها موفقیت هاست. در گام جدید این دو ضلع هم اگر به صورت کامل بیاید، می تواند همان شورای عالی را تشکیل دهد.

نسبتش هم تعریف شده است؟

▲ **میر تاج الدینی:** اینها می آیند مجمع عمومی را شکل می دهند، مجامع عمومی دوباره شورای مرکزی را انتخاب می کند که شورای مرکزی نباید یک مقلد باشد، شورای مرکزی باید یک تصمیم گیر باشد، یعنی تحلیل کنند و کاملاً تصمیم بگیرند.

▲ **آقای قربان زاده!** به نظر شما باید یک طرح نویی در انداخت یا همین اصلاحاتی که حاج آقا می گوید در درون چمن قرار است انجام شود، کفایت می کند؟

▲ **قربان زاده:** به نظر باید گسترده تر باشد و مبنایش هم قبل از اینکه برسیم به این سازوکار، همان نکته ای است که اول گفتم، از همان مقنونیسی و ام گرفتیم؛ این اتفاق که عده ای بر اساس تصویر طراحی شده دارند کاری را انجام می دهند، خوب ما هم باید تبعیت کنیم. متأسفانه این فضا یک یأس و ناامیدی را بعد از انتخابات برای این قشر به وجود آورده و نمی دانند به چه کسی اعتراض کنند یا بگویند. ما هر چقدر که از رأس فاصله می گیریم، از تصمیم گیران، این اعتراضات و گلایه ها و نگرانی ها بیشتر می شود. برای اینکه ما بتوانیم این نگرانی و گلایه ها را پاسخ دهیم، صرفاً با یک تغییر ساختار این اتفاق نمی افتد؛ با یک ضلع اضافه شدن و با یک مجموعه هایی اضافه کردن نمی شود. اول که من معتقدم نگرش ها به این شکل که چون ما مردمی بودن را یک وصفی الان متأسفانه در کشور ما مردم احساس می کنند که بالادستی ها به فکرشان نیستند و ثانیاً می گویند که اصلاً دست ما به آنها نمی رسد؛ نه دستمان به آنها می رسد و نه آنها چنین اعتمادی دارند. اگر مقامی جایی بین مردم رفت و گفت من مدیرکل این مملکت هستم، من مسئول این مملکت هستم، قبل از هر چیزی این نگاه است که این دارد برای خودش یک کاری می کند و وقتی به مقصودش رسید اگر فرصتی کرد، یک کاری هم برای ما انجام می دهد. این تصویر، تصویری است که در احزاب تشدید می شود، چون همان چپه حزب الهی ها هم نگاه شان به حزب همین است، یعنی اگر جمعیت ایثارگران، جمعیت

تصمیم می رسیدند، ولی وقتی یک شخصیتی مثل آقای رئیسی را به میدان آوردند چون خود ایشان هم نمی خواست بیاید. در چنین حالتی دیگر نمی شود به او بگویند انصراف دهد؛ این اصلاً امکان پذیر نیست. من قبل از عید چون دانشگاه رساله دکترا می نوشتم، یکی از اساتید مشاورم هم آقای رئیسی بود، برای همین کار پیش او رفته بودم و با هم صحبت می کردیم، دیدار من بعد از موقی بود که مجمع عمومی چمن در اولین انتخابات اسم ایشان را به عنوان نفر اول انتخاب کرد. ایشان صراحتاً به من گفت «اصلاً احساس اینکه برای ریاست جمهوری بیایم، ندارم و حتی رتقم در حرم هم دعا کردم که اینها به یک نفر دیگری برسند». تا اینجا ایشان که جنبه اخلاقی و معنوی این قضیه هم در او برجسته است، چنین اعلامی کردند. معتقدم در آن انتخابات باید یک فردی را انتخاب می کردند تا بقیه تکلیفشان را بدانند و دیگر کار به اینجا نرسد که بگویند دو نفر، سه نفر به میدان بیایند، ببینیم اقبال برای کدامشان بیشتر است.

▲ **فارغ از تعیین مصداق، آقای قربان زاده دو تا نقد وارد کرده، یکی اینکه اصولگرایان به بهره مندی از رانت سیاسی عادت کردند و دیگر آنکه ساختار تشکیلاتی اصولگرایان شفاف نیست تا اگر فردا یا اشتباهی کرد، مورد بازخواست قرار گیرد.**

▲ **قربان زاده:** نه فردا، همین امروز. مثلاً ما ش این دست فرمان که عوض می شود، آیا عده ای جلوی پنجره و بهترین و یک عده دیگری تعیین کننده و پشت پرده هستند؟ همین هایی که در جلوی پنجره هستند، تصمیم گیرها هستند؛ این شفافیتش روشن نیست.

▲ **میر تاج الدینی:** تعبیرها و واژه های جدید سیاسی را آقای قربان زاده مطرح کردند؛ رانت سیاسی و این را برای اصولگرایان، این باید تبیین شود که ببینیم مقصود اصلی شان چیست.

▲ **صحبتی که آقای قربان زاده مطرح کردند ساختار تشکیلاتی جریان اصولگرا برای انتخابات مجلس چطور می خواهد تصمیم گیری کند که مثلاً اصولگرایان ۳۰ بر هیچ در تهران نبالند؟**

▲ **میر تاج الدینی:** تشکیلات باید یک مقدار شفاف باشد، لکن در اینجا یک حزب نیست که تصمیم بگیرد، به این خاطر شفافیت وجود ندارد. یعنی یک جبهه است. من که می گویم ساختار مشخصی باشد، آن موقع شفاف است. این ساختار متشکل از احزاب، طیف ها و گروه ها و اشخاص و شخصیت های حقیقی جریان اصولگراست؛ این ساختار را تعریف و برای مردم بیان کنند، آن موقع شفافیت حاصل می شود.

▲ **الان شما عضو چمن هم هستید. یکی از انتقاداتی که به چمن وارد است، این است که از حزب گذشت، یعنی گفت ما با افراد کار داریم و اگر کسی هم آمد، به اسم فرد آمد، نه حزب. آیا این کار، کار درستی بود؟ برای انتخابات مجلس هم باید چنین ساختاری با چنین ویژگی هایی باشد یا اینکه باید سراغ احزاب رفت؟ آقای میر تاج الدینی به شورای عالی اشاره کرد، این یک شورای عالی می خواهد با حضور احزاب شکل بگیرد؟**

▲ **میر تاج الدینی:** با احزاب و شخصیت ها. ما مشکل مان این است که یک حزب جامع نداریم، حتی در جریان چپ هم نداریم که کاندیداها مثلاً در مجلس عضو آن حزب باشند و بعد هم وقتی به مجلس وارد شدند پاسخگو باشند. خیلی جاها افراد به صورت فردی

آقا جمع بندی کند و نظرش را بگوید. وضعیت فعلی ما، وضعیت سال ۸۱ است. شورای اول، مجلس ششم و دولت همه اصلاح طلب بودند. اگر کسی می خواست آنجا اظهار کند که دیگر نمی شود، باید همان جا می بست و می رفت و می گفت دیگر همه ما ناامید هستیم، چون همه چیز دست اینهاست. اگر کسی تصور کند که هیچ راهی وجود ندارد، خوب حتما دیگر ناامید است و می گوید مثل سال ۹۴ دوباره مجلس شکست می خورد، ولی چون «من جد وجد، و من فرع بابا ولج ولج»؛ حتما اتفاقی که می افتد، این است که تو اگر یک تحولی ایجاد کنی، همان طور که از ۸۲ از شورای شهر دوم شروع شد و بعد به سمت مجلس هفتم و ریاست جمهوری رفت، حتما به لطف خدا این امکان پذیر است، به شرطی که آن نکات رعایت شود.

▲ **میرتاج الدینی:** من خیلی خلاصه عرض کنم. این مطلب آخر آقای قربان زاده را من هم قبول دارم. احساس یأس هیچ موقع نباید داشته باشیم و نداریم. شرایط دقیقا برمی گردد به زمانی که از مجلس هفتم و قبل از آن شوراهای آبادگران در تهران پیروز شدند، بعد مجلس هفتم و هشتم و بعد همین طور دولت تغییر پیدا کرد. یعنی ما هر ۸ سال تا ۱۰ سال یک تغییر ذاتی سیاسی کشور را داریم. الان هم این احتمالش است و پیش بینی اش وجود دارد چون زمینه اش وجود دارد، اما نباید خوش بین باشیم. باید یک تغییراتی در رفتارها، گفتمان و اقدامات و برنامه های که جریان انقلابی و اصولگرا در جامعه می خواهد ارائه کند، حتما داشته باشیم؛ یعنی اگر با همان پیشینه، شعارها، چارچوب و برنامه های ما، معلوم نیست نتیجه بگیریم. یکی از موارد همین است که به مطالبات واقعی مردم توجه کنیم، راهکارهایی برای تامین مطالبات مردم در نظر بگیریم، خوی و رفتار مردمی را در عمل نشان دهیم، نه به صورت تصنعی و حزبی. ما می بینیم که بعضی از چهره های سیاسی، چهره های معنوی و روحانی، با کمترین هزینه ها یک محبوبیتی در میان مردم پیدا می کنند.

این نشان می دهد که مردم دنبال چه هستند. وقتی اینها رفتار خودشان را عوض می کنند یا تازه مسئولیتی پیدا کرده، مثلا امام جمعه است، یک رفتار مردمی نشان می دهد، مردم اقبال می کنند. در راهپیمایی ها هم مردم برای اصل انقلاب و نظام و اینها آمده اند و در شعارهایشان یا به نوعی که اظهار می کنند آقای قربان زاده گفتند، می خواهند بگویند که ما از رفتار مسئولان ناراحت هستیم. اینکه نوشته آمده ایم، برای انقلاب آمده ایم، یعنی شما مسئولان خودتان را باید برگردانید به مسیر انقلاب، به ارتباط با مردم. یکی از اینها بحث همان رفتار ساده زیستی است، دوری از رفتار و خوی های اشرافی گری است، اینکه مسئولان پاداش های نجومی؛ همه بهره مندی های انقلاب به اینها برسد، مردم هم سختی هایش را بکشند. اگر بناسبت مشکل داشته باشند، همه باید داشته باشند. جوان های مردم بیکار هستند، جوان های مردم را ببینند، جوان های مسئولان الان مثل این هستند، یعنی در یک رقابت عادلانه اگر جایی انتخاب می شوند، اینها انتخاب شوند؛ یعنی آن عدالت اجتماعی را در تصمیم گیری ها و در رفتارهای خودشان نشان دهند. اگر این اصلاحات را اصولگراها در خودشان ایجاد کنند و برنامه های شفاف و روشنی برای رسیدن به این چیزها برای مردم ارائه کنند، طبعاً دوره آینده یک تغییرات سیاسی را در جامعه شاهد خواهیم بود. ▶

رهپویان، موفله و این مجموعه ها را نگاه کنیم، کسانی که به این حزب ها نیامده اند، تا موضوع را حزبی می کنیم، یک نگاه منفی دارند، چون اینها با یک فضای احساس انقلابی بودن می آیند که اساسا باید این سازوکارها را کنار گذاشت و انقلابی عمل کرد. حالا من کاری به یک طیف افراطی تندروی که مثلا ممکن است مضر هم باشند ندارم، ولی عقلانیت حاکم بر جریان اصولگرایی، آن خرد جمعی حاکم بر جریان اصولگرایی که بدنه را شامل می شود تا رأس، این جریان را اگر بخواهیم متحد و یکپارچه کنیم، حتما باید یک تحول ریشه ای تری اتفاق بیفتد. باید شفافیت داشته باشیم. این شفافیت اعتمادسازی ایجاد می کند، اعتمادسازی اش در حدی است که قطعاً آن کسی که احساس می کند من اگر در برازجان هم هستم و در این سیستم آدمم و حضور پیدا کردم، می دانم که این سیگنال های به کجا می رسد. یک جایی دیگر رها نمی شود روی هوا که من بگویم از این به بعدش پر من می سوزد، اگر بخواهم بالاتر بروم؛ یا نه، شما می توانی رهگیری کنی، آخرش می رسد به آقای فلانی یا مجموعه فلانی. همان طور که در کشور هم است، یعنی اگر بخواهیم مثال بزنیم، بیچارگی و مصیبتی که این کشور دارد، از این مجموعه های شبه دولتی است؛ قانون اجرای اصل ۴۴ گفت بنیاد مستضعفان همه جا باید بیابند شفاف بگویند، اگر این کار را نکنند، ثبت، کارشان را انجام نمی دهد، بانک حساب شان را مسدود می کند، مدیرعامل شان هم می شود متخلف. بعد از آن بلافاصله اینها آمدند و در سایت کدال بورس ثبت نام کردند. چرا گفتند همه قراردادهای دولتی باید بیاید در قانون نظام سلامت اداری بند ب؟ برای اینکه اگر کسی هر قراردادی از نفت می بندند تا آرد کرمانشاه، باید بیاید روی این سایت و مردم ببینند. چرا دولت دو سال است اجرای این قانون را به تأخیر می اندازد؟ چون در هر دولتی یک سیستمی وجود دارد که پشتش یک مافیایی است که احساس می کند بر اثر اجرای قانون منفعتش به خطر می افتد.

شما بروید در آیین نامه مبارزه با قاچاق همین است که می گوید شناسایی قاچاق رهگیری شود، معلوم است این از کجا آمده؛ دیگر علاءالدین و فلان نیست، همه اینها را بگذارید کنار هم، مردمی که احساس می کنند همه جا پنهانکاری است، به حوزه سیاست و حزب و جریانی که مدعی اصولگرایی و انقلابی بودن هم است، اعتماد نمی کنند. این اتفاق باید برود تسری پیدا کند تا لایه های پایینی؛ غیر از تحول در نگرش و شفافیت در سازوکارها، من معتقدم که سپردن امور به طیفی که انگیزه دارد، جوان است، فعال است، حتما فضا را به سمت نوگرایی می برد. شبکه های اجتماعی امکان ندارد در تحولات آینده بی نصیب باشند و نقشی نداشته باشند؛ چه سیاست و چه حوزه های مختلف و الان هم اینها تعیین کننده است؛ توییتر الان تعیین کننده است، اینستاگرام تعیین کننده است؛ جریان اصولگرایی نمی تواند خودش را بسته به یک جایی نگه دارد و بگوید حالا بالاخره آنها دارند یک کاری می کنند، حرف آخر ما در این اتاق می زنیم. دیگر اتفاقی وجود ندارد و فقط اتاق اینجاست.

یک سوال پرسیدم حاج آقا جواب ندادند، حالا شما بفرمایید. فکر می کنید فضای شهر تهران برای انتخابات مجلس همان سال ۹۴ باشد که اصلاح طلبان در انتخابات مجلس دهم و شورای شهر پنجم صد درصد پیروز شدند؟ ▲ **قربانزاده:** من یک جمله بگویم، بعد حاج





اطرافیان رئیسی نمی خواستند او مدیون قالبیاف شود

گفت و گوی مثلث باعباس سلیمی نمین

امید کرمانی‌ها

خبرنگار

لیست تهران انتخابات مجلس شورای اسلامی قرار دادند؟ کسانی که حتی سخن گفتن عادی خود را نیز بلد نیستند. با یکی از اینها اخیرا یک تبادل قلمی داشتیم. این باعث شرمساری ماست که چنین افرادی نماینده هستند. نماینده اصلاح طلب تهران می گوید تلگرام حق الناس است. واقعا یک نماینده مردم تهران باید بلندگوی یک شرکت خارجی شود؟ آیا او این قدر دارای فهم و درک سیاسی نیست که شأن نماینده مجلس را حفظ کند؟ حتی اگر دادوستدی پشت پرده باشد این طوری فرد نباید صحبت کند. این نشان می دهد که آقایان چه افرادی را فرستادند که حرف زدن عادی خود را بلد نیستند. اگر جریان اصلاح طلب به دنبال تولید فکر باشد، قطعاً به طرف افرادی مثل آقای راغفر می رود. اگر به طور طبیعی در انتخابات جایگاه معلومی را پیدا کنند، جایگاه وسیع تری را به خود اختصاص می دهند اما چون عرصه، عرصه تولید فکر نیست، خوب در یک وادی دیگری حرکت می کنند. من ضعف را هم در اصولگرایان و هم در اصلاح طلبان مشکل تولید فکر و برنامه می بینم اما قبلاً هم گفتیم طیف اصلاح طلب قدری تشکیلاتی دارد، می تواند با ابزار تشکیلات افراد را وادار به پذیرش رای جمع کند. این ویژگی در بین جریان اصولگرا خیلی مشاهده نمی شود.

▲ **امداد باره جریان اصولگرا نیز آقای قالبیاف نواصولگرایی را مطرح کرد و نامه ای نوشت که گفت باید مکانیزم های تصمیم گیری در این جریان تغییر کند. او خیلی شکایت داشت از اینکه تصمیم گیران جریان اصولگرایی از بالا به پایین عمل می کنند و دور از بدنه اجتماعی و مردم هستند، نظر شما چیست؟**

▲ **این انتقاد وارد بود. فارغ از آنکه حالا تعبیر**

می شود و هم در میان اصولگرایان همین مشکل وجود دارد. من فکر می کنم یکی از راه های اساسی ای که اصولگرایان می توانند به وحدت نزدیک شوند تدبیر برای تولید فکر و برنامه است. این قاعده درباره اصلاح طلبان نیز صادق است. هر جریانی کار تولید فکر را در خود و ارائه راه حل های ریز و جزئی را درباره مسائل کشور در اردوگاه خود تقویت کند این مساله می تواند شانس پیروزی اش را در مورد زمان انتخابات افزایش دهد. در درون تشکیلات لازم نیست یک جریان به ابزارهای خیلی مختلف متوسل شود، طبعاً وقتی که عامل وحدت یک جریان مسائل فکری باشد، برجستگان فکری در این زمینه طبعاً جلو دار خواهند بود و می توانند عامل وحدت و اتحاد باشند و در انتخابات به راحتی آنها تابلو محسوب شوند اما مشکل فقدان چنین مساله ای هم در جریان اصلاح طلب و هم اصولگرا وجود دارد. گرچه جریان اصلاح طلب در انتخابات شورای شهر تهران و حوزه انتخابیه تهران، ری، شمیرانات، اسلامشهر و پردیس در دهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی به برتری جدی دست پیدا کرد، اما چون کار فکری در آنها رایج نیست کسانی را فرستادند که الان خود اصلاح طلبان با آنها به شدت مشکل پیدا کردند یعنی نمایندگانی از جریان اصلاحات به مجلس راه یافتند که واقعا برای تهران سرشکستگی به بار می آورند. وقتی با اصلاح طلبان درباره این مساله صحبت می کنیم، می گویند شورای نگهبان برای ما محدودیت ایجاد کرد اما این حرف به شدت غلط است. درباره انتخابات شورای شهر تهران که شورای نگهبان دخالت نداشت، درباره نمایندگان تهران نیز آنها واقعا نیرو نداشتند؟ امثال دکتر راغفر را نمی توانستند به مجلس بفرستند؟ این جریان نیرو و آدم های سالم و متخصص زیاد دارد اما چه کسانی را در

بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ آسیب شناسی هایی درباره نوع کنشگری جریان اصولگرایی در این رقابت سیاسی انجام شد. بسیاری از تحلیلگران و صاحب نظران اعتقاد دارند که اصولگرایان در جذب آرای خاکستری که هفته آخر مانده به انتخابات معمولاً فعال می شوند و به صحنه می آیند، یکسری ضعف هایی دارند؛ وقتی انتخابات ریاست جمهوری سال های ۹۲ و ۹۶ و انتخابات مجلس دهم را مشاهده می کنیم به این نتیجه می رسیم که تحلیل آنها دور از واقعیت نیست، به نظر شما اصولگرایان برای انتخابات آینده باید چطور به میدان رقابت ورود کنند تا نقیصه بر طرف شود؟ آیا عدم چسبندگی آرای خاکستری به ظرف اصولگرایان به ساختار تشکیلاتی آنها برمی گردد یا به ادبیاتی که در حوزه سیاسی به کار می گیرند؟

▲ **طیف های سیاسی موجود هیچ کدام شان در مسیر نزدیک شدن به تولید فکر و برنامه در درون اردوگاه سیاسی خود گام بر نمی دارند به عبارت دیگر چون طیف های سیاسی موجود تولید فکر و برنامه ندارند این موجب می شود بین خودشان هم اختلافات فکری جدی بروز و ظهور کند. تا زمانی که اختلافات فکری جدی باشد طبعاً رسیدن به وحدت باید بر اساس یک قدرت تشکیلاتی دنبال شود یعنی پشتوانه فشار تشکیلاتی موجب شود که تمرکز یا وحدت فکری به وجود بیاید، خب این مشکل در طیف های سیاسی به چشم می خورد. هم در طیف اصلاح طلبان روز به روز نگاه های مختلف و تفاوت ها روشن تر و روشن تر**

یک صحبت دیگر همان جاست که شما می‌گویید اگر نظر سنجی‌های عمومی را می‌دیدیم یک نتیجه دیگری رقم می‌خورد یعنی آقای قالیباف بالاتر از آقای رئیسی بود در حالی که در مجمع عمومی جمنا آقای رئیسی بالاتر از آقای قالیباف قرار گرفت. این خودش آسیب نیست یک اختلاف نظری بین پایگاه اجتماعی اصولگرایان به صورت عمومی با آن مجمع عمومی جمنا اتفاق افتاد، شما این قدر را می‌پذیرید؟

▲ همه نیروهای رصدکننده فضای اجتماعی این پیشنهاد را دادند اما این ملاحظه کاری رخ داد یعنی گفتند به فرض آنکه آقای قالیباف رای بالاتر در جامعه داشته باشد اگر آقای رئیسی و آقای قالیباف با هم متحد شوند، می‌توانند با قدرت ظاهر شوند یعنی استدلال این بود که بیاییم این دو بزرگوار را با هم متحد اعلام کنیم تا مشترکا دولت تشکیل دهند، در عمل این مساله هم اتفاق نیفتاد. یعنی پیام به جامعه داده نشد که اگر آقای رئیسی بیاید و رئیس جمهور شود عنصر اصلی دولت او در مقام معاون اول آقای قالیباف خواهد بود. حتی برعکس علامتی بروز کرد که حامیان مردمی آقای قالیباف را دچار باس کرد. یعنی کسانی که می‌خواستند به آقای قالیباف رای دهند، در صورتی که اعلام مکرر می‌شد «اگر آقای رئیسی رای بیاورد آقای قالیباف را به عنوان معاون اول تعیین خواهد کرد»، به چنین مدلی اقبال می‌کردند اما وقتی برعکس این پیام را دریافت کردند مقداری این مساله باعث دلسردی و مشکل شد.

یعنی اگر این اعلام انجام می‌شد آقای رئیسی رای بالاتری می‌آورد؟

▲ قطعاً ولی بعضی ایجاد اخلال کردند چون این گونه احساس کردند که آقای رئیسی بی‌نیاز از آقای قالیباف است و حالا که بی‌نیاز از آقای قالیباف است چرا قبل از انتخابات خودش را مدیون آقای قالیباف کند. این در اطرافیان آقای رئیسی کاملاً مشهود بود که ما نباید کاری کنیم که خودمان را مدیون آقای قالیباف نشان دهیم و پرهیز داشتند از اینکه اعلام کنند که این دو بزرگوار با هم دولت تشکیل خواهند داد.

در واقع قبل از اینکه آقای قالیباف کنار بکشد چنین هماهنگی شده بود اما وقتی آقای قالیباف به نفع آقای رئیسی کنار رفت زیر تعهد خود زدند؟

▲ خیر چنین هماهنگی‌ای نشده بود یعنی چنین تعهدی داده نشده بود و به تعاملی هم اینها نرسیده بودند.

اینجا هم ضعف جمنا بود که نتوانست این مساله را جایی بنزداند؟

▲ بله، نتوانست. شما ابعاد مختلف ضعف‌های کار تشکیلاتی جمنا را اشاره داشتید بعد از انتخابات گفته شد که جمنا مأموریتش پایان یافت و باید ساختار جامع‌تری طراحی شود، به نظر شما این کار باید اتفاق بیفتد یا ساختار درونی جمنا باید فقط دچار اصلاحاتی شود که آن قابلیت‌ها ضعف‌های گذشته را از بین ببرد؟

▲ معتمد ضعف‌ها درون تشکیلاتی بود یعنی در واقع باید در درون تشکیلات ما به گونه‌ای جمنا را شاهد می‌بودیم که بتواند با قدرت بیشتری ظاهر شود. البته این انتظار که یک مدلی در اولین تجربه خودش کاستی نداشته باشد یا با ضعف ظاهر نشود، این انتظار خیلی منطقی نیست. این مدلی بود که به نظر من ایرادهایی هم داشت که این ایرادها را تقریباً همه متوجه شدند که باید برطرف شود.

به نظر شما الان که ۹ ماه از انتخابات می‌گذرد، یکسری شخصیت‌های اصولگرا ظرفیت‌های بالای اجتماعی دارند. خود شخص آقای

عباس سلیمی نمین از ضعف‌های جمنا می‌گوید که به خاطر ملاحظه کاری موجب نشد شیوخ خارج از تصمیم تشکیلات، نظر خود را بر کرسی بنشانند. این تحلیلگر مسائل سیاسی معتقد است: «اگر جمنا ملاحظه کاری نمی‌کرد تضمینی بود برای آینده که دیگر کسی مغایر نظر تشکیلات اعلام نظر نکند.»

بسیار مناسب بود که بتواند قدرت تشکیلاتی را تثبیت کند. البته قدرت تشکیلاتی در انتخابات مختلف به تدریج تحکیم و تثبیت می‌شود. یعنی یک بار وقتی مشخص شد این تشکیلات تصمیم می‌گیرد، بعد دیگر همه ذیل آن می‌آیند، چون می‌ترسند مبادا نظر دهند اما نظرشان اعمال نشود و این به لحاظ اعتباری برایشان مشکل پیش بیاورد. باید جمنا روی این مساله می‌ایستاد تا در دور بعد کسی در این بحث به گونه‌ای عمل نمی‌کرد که ملاحظاتی پیش آورد اما متأسفانه خودش دچار ملاحظه می‌شد که این حرف را بزند یا نازد. معتمد یک تشکیلات منسجم این حرف را می‌زند.

اگر شیوخ نظر جمنا را نمی‌پذیرفتند چه اتفاقی می‌افتاد؟

▲ اگر آن جنبه شیخوخت مطرح می‌شد و با نظر جمنا مغایرت پیدا می‌کرد، این اقدام به اعتبارشان لطمه می‌زند و بعد از این دیگر خارج از نظر تشکیلات به میدان نمی‌آمدند اما متأسفانه عکس این مساله شد یعنی این جمنا بود که دچار ملاحظه شد در حالی که شیوخ باید دچار ملاحظه می‌بودند، یعنی پیش خود می‌گفتند «ما اگر حرفی بزنیم و کسی را به عنوان اصلح معرفی کنیم اما بعد تشکیلات حرف دیگری بزند در انتخابات دچار لطمه سیاسی می‌شویم».

یک توجیه و دلیلی که جامعه روحانیت مبارز آورد، می‌گفت آقای رئیسی در دودوره رای گیری مجمع عمومی جمنا با اختلاف معناداری از رقیب رای اول را کسب کرد و این نشان می‌دهد که هم مقبول و هم به لحاظ نگاه شیوخ جریان اصولگرا اصلح است. جمنا نیز وقتی شکل گرفت اعلام کرد عصاره پایگاه اجتماعی جریان اصولگرا را به عنوان مجمع عمومی گرد هم آورده است، آیا این توجیه را شما می‌پذیرید؟

▲ خیر، من این را قبول ندارم. معتمد جمنا دچار ملاحظات شد یعنی چون مکانیزی جوان بود خودش را مقید کرد در چارچوب ملاحظات پیش رود. در حالی که تشکیلات نباید خیلی دچار ملاحظات شود. به محضی که دچار ملاحظات شود سست خواهد شد. پس باید روی مبانی تشکیلاتی بایستد و دیگران ملاحظه او را داشته باشند چون جمنا دارد کار تشکیلاتی می‌کند اما این تشکیلات در ابتدای قوام‌گیری اش دچار ملاحظه شد.

قطعاً ولی بعضی ایجاد اخلال کردند چون این گونه احساس کردند که آقای رئیسی بی‌نیاز از آقای قالیباف است و حالا که بی‌نیاز از آقای قالیباف است چرا قبل از انتخابات خودش را مدیون آقای قالیباف کند. این در اطرافیان آقای رئیسی کاملاً مشهود بود که ما نباید کاری کنیم که خودمان را مدیون آقای قالیباف نشان دهیم و پرهیز داشتند از اینکه اعلام کنند که این دو بزرگوار با هم دولت تشکیل خواهند داد

نواصولگرایی روی آن بگذاریم یا نگذاریم، معتمد ما به لحاظ تشکیلاتی به گونه‌ای عمل کنیم که نظر یکسری ریش سفیدان تأمین شود. این نشان‌دهنده این است که ما خیلی به تشکیلات پها نمی‌دهیم. در این زمینه چون برخی تشکل‌های خارج از جمنا آقای رئیسی را به عنوان نماینده خود معرفی کرده بودند، این مساله و تصمیم بر تشکیلات جمنا سایه انداخت و چون جمنا قدرت و ابزار تحمیل و اعمال نظر و اراده خودش را نداشت، طبیعتاً در سایه‌سار ارانه تشکل‌های دیگری در خارج از مجموعه خودش قرار گرفت و اگر نه با آقای قالیباف شانس اصولگرایان برای پیروزی خیلی بیشتر بود. من بارها این مساله را گفتیم اما تصمیم آن تشکل خارج از جمنا باعث شد که آقای قالیباف به نفع آقای رئیسی انصراف دهد اما آرای او به سمت سید رای آقای روحانی برود. در واقع کار تشکیلاتی جریان اصولگرا در قالب جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی کاملاً خنثی شد. براساس کار تشکیلاتی جمنا این آقای قالیباف بود که باید به پایگاه اجتماعی اصولگرایان معرفی می‌شد اما چون تشکیلات ضعیف بود طبعاً نتوانست خودش را در این زمینه بر آرای دیگران برتری ببخشد. یعنی جمنا نتوانست به لحاظ تشکیلاتی طوری عمل کند که دیگران حرف او را بپذیرند و نیابند روی حرف جمنا حرف بزنند. به عبارت دیگر آن مجموعه خارج از جمنا اعلام کرد «کاندیدای ما آقای رئیسی است» اما جمنا نتوانست روی کاندیدایی که شانس بیشتری داشت ایستادگی کند.

در واقع می‌گویید این اراده‌ای خارج از ساختار تشکیلاتی اصولگرایان، حرف خودش را به جمنا دیکته کرد؟

▲ نه اینکه خواست تحمیل کند، بلکه آمد نظر خودش را داد که ما فلانی را اصلح می‌دانیم. در حالی که می‌توانست از این مساله عبور کند و بگوید آنها نظرشان محترم است ولی تشکیلات چون از قدرت ایستادگی بر رای خودش برخوردار نبود منفعّل شد. نه اینکه کسی رای خودش را تحمیل کرده باشد، یعنی به نوعی انفعالی در این مساله عمل کرد.

در واقع شما صحبت از شیوخ اصولگرا می‌کنید؟

▲ بله، بحث شیوخ بود. یعنی نظر شیوخ اصولگرا بر کار تشکیلاتی جریان اصولگرا غلبه کرد؟

▲ متأسفانه به‌طور غیر مستقیم غلبه پیدا کرد یا نخواستند اینجا یک تعارضی ایجاد شود یا جلوه‌ای از تعارض در جریان اصولگرا بروز کند.

منظور شما جامعه روحانیت مبارز است چون آقای مودعی کرمانی یکی از کسانی بود که زمینه‌ساز حضور آقای رئیسی در عرصه انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ شد. در صورتی که ایشان خود جزو هیأت داور جبهه مردمی نیروهای انقلاب بود و قرار بود در وضعیت اختلافی این هیأت سه نفره علمایی نظر نهایی دهند اما چنین اتفاقی نیفتد. بارها شما گفتید اصولگرایی از شیخوخت عبور کرده است اما حرف امروز شما این است که هنوز شیوخ هستند که حرف آخر را در جریان اصولگرا می‌زنند؟

▲ من قبول ندارم که شیخوخت حرف آخر را در جریان اصولگرا می‌زند، آقایان جمنا می‌توانستند بایستند اما یکسری دچار ملاحظات شدند، نه آنکه آن شیوخ دارای ابزاری برای تحمیل نظر خودشان بودند؛ خیر، این را من قبول ندارم. این تشکیلات باید روی نظر خود می‌ایستاد و قبل از آنکه اینها چنین مساله‌ای را اعلام کنند، باید می‌توانست از طریق لابی به آنها بقبولاند که رای کار جمعی این است اما متأسفانه نتوانستند خیلی تعارضی را بروز بدهند و الا این فرصت برای تشکیلات

رئیس هیئت مدیره ۱۵/۵ میلیون رای آورد و به کار تولید استان قدس رضوی مشغول است. مدیریت آقای قالیباف در تهران ظرف همین شش ماه جای خالی اش مشهود شد. آقای لاریجانی صدر مجلس را در اختیار دارد، آقای ولایتی در عرصه های مختلف نقش آفرینی می کند آیا اصولگرایان توانستند از این ظرفیت هایی که دارند استفاده کنند و خودشان را آماده انتخابات مجلس آینده کنند یا شما مشاهده می کنید که چنین نیت و قصدی ندارند؟

▲ یکی از ضعف های جدی اصولگرایان این است که نمی توانند امکانات خودشان را به هم پیوند دهند یعنی قدرت هم افزایی شان کم است. افرادی که نام آنها آمد هر کدام توانایی دارند، این توانایی ها می تواند هم افزا شود. اما این ضعف کاملا چشم گیر است در جریان اصولگرا که قادر نیستند هم افزایی لازم را داشته باشند. توانمندی شان بالاست اما دچار پراکندگی است کمالینکه کاملا می توانست توان آقای قالیباف و توان آقای رئیسی هم افزا شود اما به گونه ای عمل کردند که توان آقای قالیباف بخش اعظمش به سمت آقای روحانی رفت. آیا نمی توانستند تمهید ببندیشند؟ بله می توانستند اما عده ای آمدند اینجا اخلاص کردند که خیر آقای رئیسی نیازی ندارد که هم افزایی کند. آقای رئیسی به سهولت پیروز خواهد شد و چرا باید بیاید و به آقای قالیباف تعهد بدهد. این نوجواها برای چه کسانی بود؟ البته بیشترشان بچه های جبهه پایداری بودند که از دوران آقای احمدی نژاد دچار ضدیت هایی با آقای قالیباف شده بودند و اینها نشستند و دائم گفتند چرا باید آقای رئیسی تعهد بدهد در حالی که نیازی به آقای قالیباف ندارد بنابراین از وادی هم افزایی آقای رئیسی را دور کردند قطعاً آقای رئیسی می توانست با اعلام این بحث که آقای قالیباف معاون اول من خواهد بود، در بالاترین حد از این هم افزایی بهره بگیرند. این از ضعف های اصولگرایان است.

در واقع شما می گوید اطرافیان شخصیت های تراز اول اصولگرا اجازه نمی دهند که آنها کنار هم قرار بگیرند و با هم همکاری کنند. بر همین اساس است که امروز هر کدام به طور جزیره ای فعالیت می کنند؛ در واقع هر کدام از نگاه خودشان می خواهند این گفتمان را پرچمداری و احیا کنند؟ اینها موازی کاری و تحلیل دادن ظرفیت های اصولگرایی نیست؟

▲ من قبل هم گفتم متأسفانه چون تشکیلات ضعیف است از بیرون تشکیلات به راحتی می شود نیروهای اصولگرا را خط داد و هدایت کرد و در گذشته گفتم بعضا شاهد بودیم که آقای هاشمی به نوعی در درون جریان اصولگرا تاثیرگذار بود، بعضی از نیروهای دیگر هم همین طور، بعضی از کاندیداها را هدایت کرده بودند. هرچه تشکیلات ضعیف باشد طبیعتاً تاثیرگذاری از بیرون تقویت می شود. این از مشکلاتی بود که در انتخابات گذشته شاهد بودیم.

خود شخصیت های اصولگرا حاضرند کنار هم بنشینند؟

▲ قطعاً اگر آن هدایت ها جلوی گرفته شود چرا نمی توانند.

فکر می کنید اطرافیان شخصیت ها هم بگذارند؟

▲ اگر تشکیلات قوی باشد میزان تاثیرگذاری اطرافیان کم می شود یعنی این تشکیلات است که تصمیم می گیرد که اینها دولت مشترک تشکیل دهند ولی اینجا چون تشکیلات ضعیف عمل کرد دیگران توانستند تاثیر بگذارند عمدتاً هم نیروهای جبهه پایداری این کار را کردند. ►

نسخه جدید

چرا باید ایده نواصولگرایی قالیباف را جدی گرفت؟

ارائه دادند و این جریان را با یک تعریف معین و مشخص نشان می دهند.

کاری که در آن زمان توسط ایشان صورت گرفت و انتظار می رفت که بعدها توسط این جریان ادامه، اصلاح و تکمیل شود و متأسفانه این گونه نشد. هرچند هنوز اصلاح طلبی از آن بی بهره است و هیچ گاه از آن تعریف مشخصی ارائه نشد.

از طرف دیگر بافت این جریان نیز وابستگی شدیدی به روحانیت و حوزه دارد و از این رو هم گفتمان برخاسته از آن همیشه مفسری از سوی این نهاد داشته است. در واقع سنت، فقه و تاریخ مذهبی اصول اساسی این جریان هستند که به نوعی راه را برای تحول از سوی نیروهای آکادمیک و دانشگاهی می بندد و همین امر بر غیر منطقی بودن آن می افزاید و موجب می شود که تحول در آن کند باشد.

از سوی دیگر این جریان به شدت متأثر از مساله مصلحت است - البته این اصلاً بد نیست - اما چالش آنجایی شکل می گیرد که این نیرو باید فهم درست و دقیق از مصلحت را به جامعه ارائه دهد. برای مثال در تقابل مساله عدالت یا آزادی کدام یک مهم است؟ سانسور تا چه حد و تا کجا قابل پذیرش است؟ در مقابل ارتباطات جدید فرهنگی باید چه واکنشی داشت؟ تا چه اندازه باید در این دست مسائل اجبار کرد؟ در مسائل بین الملل تعامل و تقابل به چه شکلی باشد؟ جایگاه موسیقی کجاست؟ و...

بنابراین باید گفت اصولگرایی در بسیاری از مسائل مختصات درستی از خود ارائه ن داده است و به نوعی «تکلیفش با خودش معلوم نیست». بر این اساس بازتعریف آن امری ضروری می نماید.

جدی ترین و رسمی ترین تلاش برای این کار را در حال حاضر گویی «محمدباقر قالیباف» انجام داده است و در نامه ای که پس از انتخابات ریاست جمهوری خطاب به عموم اصولگرایان منتشر کرد لازم این بازتعریف را گوشزد کرد.

سوال مهمی که قالیباف طرح کرد این بود «از منظر آسیب شناسانه، اصولگرایی چه ضعف های ساختاری، عملکردی و رویکردی دارد که باید آنها را اصلاح کرد؟ «نواصولگرایی» در این سسه مورد کدام دغدغه ها را باید مورد توجه قرار دهد؟ چتر نواصولگرایی باید شامل کدام گروه های جامعه باشد؟»

در واقع او احساس می کند که این جریان در رویکرد، ساختار و عملکرد دچار ضعف هایی است و معتقد است که باید به بازتعریف آن دست زد و ایده وی یک واژه بسیار ساده است، «نواصولگرایی». در واقع نقدهای نخبگان ابزاری مهم تر از نخبگان فکری است، چرا که آنها در عرصه عمل و اقدام هستند و باید گفتمان نزدیک به خود را اجرا نمایند. گویا این گفتمان نتوانسته در عرصه فرهنگی و اجتماعی - جایی که قالیباف در این چند ساله کار کرده است - پاسخگو نیازی باشد و از این رو وی بر آن داشته که در قامت یک نیروی فعال سیاسی اصولگرا که ردای ریاست جمهوری هم به اندازه اوست، نامه را خطاب به همه اصولگرایان بنویسد.

هرچند این رفتار او به مذاق سیاسیون اصولگرا اصلاً خوش نیامد و فعالین این جریان سیاسی - از حزب موتلفه گرفته تا جبهه پایداری - به نوعی علیه وی موضع

رضا حیدری

روزنامه نگار



اصولگرایی همانند اصلاح طلبی واژه جدیدی در ادبیات سیاسی ایران است و تاریخ طولانی ندارد. برخلاف واژه اصلاح طلبی که همیشه نوعی انتقاد به شرایط را در دل خود دارد، اصولگرایی همیشه یک واژه محافظه کار بوده و هر طور که بخواهیم آن را تعریف کنیم نهایتاً به چارچوبی مشخص خواهیم رسید که امکان تحول در آن را اگر نگوئیم غیر ممکن اما سخت و زمان بر می کند.

هر چند واژه اصولگرایی جدید است اما می توان آن را نمایی تازه تر و جدیدتر برای جریان مذهبی ایران دانست که سابقه بسیار طولانی در سیاست وریزی، اصلاح طلبی و انقلابی گری دارد. این واژه را می توان از دعوی «اصولپون و اخباریون» در فقه شیعه دانست. از این منظر، فقه اصولی به دنبال پویایی در مقابل اخباری گری است و زنده تر محسوب می شود اما وقتی این واژه به عالم سیاست می آید محافظه کار و غیر قابل انعطاف نشان می دهد.

شاید یکی از دلایل آن هم این باشد که توانست چتری فراگیر برای گروه های متعددی باشد که به نوعی در پیروزی انقلاب اسلامی نقش داشته اند. از حوزوی ها - با تعدد نگاه ها و گرایش های خاص به خودشان - تا نیروهای اجرایی انقلابی. تعدد دیدگاه موجب احتیاط در بیان آن هم می شود.

وجه اشتراک همه این گروه ها هم علاقه به اصول اساسی انقلاب اسلامی است که بیشتر آن از سوی امام راحل (ره) تبیین شده اما در پاره ای از مسائل جدید که حدوث آن به بعد از رحلت امام (ره) بازمی گشت چون قالب از پیش تعیین شده ای برای تحلیل آن رویدادها و مسائل وجود نداشت، نوعی واگم شکل گرفت؛ واگم های که با تعلق همراهِ شد و در نهایت محافظه کاری از دل آن بیرون آمد.

پس از انقلاب و با طرح شدن مسائلی همچون رابطه بین عدالت و آزادی، سانسور و ارتباطات فرهنگی، اجبار یا اکراه در مسائل اجتماعی و... که همگی اقتضات جامعه پساانقلابی محسوب می شود، این جریان نتوانست مختصات جدیدی یا موضع گیری شفافانه ارائه دهد و تکنیک «سکوت کن و رهاش کن» بهترین رفتاری بود که از سوی این جریان اتخاذ شد.

این عدم مواجهه با مسائل جدید و ارائه پاسخ به آن شاید برای این جریان هم طبیعی بود چرا که از یک سو خلاء نبود امام (ره) که همیشه راه حل نهایی از سوی ایشان صادر می شد حس می شد و هم از سوی دیگر نیروهای درجه یک فکری آنها همانند شهید بهشتی و شهید مطهری توسط ضد انقلاب به شهادت رسیده بودند. همین امر تا مدت ها این جریان را با خلاء «کاتالیزور» مواجه کرد؛ خلأیی که می توان گفت در میانه های دهه ۷۰ توسط رهبر معظم انقلاب پر شد و راهبری این جریان به نوعی از سوی ایشان صورت گرفت و در نهایت هم خود ایشان هستند که مختصات اصولگرایی را توضیح و



گرفتند، اما اقدام وی را باید به فال نیک گرفت، چرا که برخلاف جبهه پایداری، به دنبال انشقاق از درون و ایجاد شکاف نرفت و درصدد بود که اصلاح ساختاری از درون شکل بگیرد. در واقع باید او را یک «رفورمیست مُصلح» خطاب کرد!

برخلاف آن چیزی که گفته می‌شود، قالیباف به دنبال لیدری جریان اصولگرایی نیست و نامه او لااقل این مضمون را نمی‌رساند. وی در نامه خود پنج سوال را مطرح کرده است که عمده تمرکز آن نیز اجتماعی است. در واقع او ضعف‌هایی را دیده و با این نامه به دنبال ارائه پاسخ از سوی مراجع فکری متعدد اصولگراست.

در خطوط بالا اشاره شد که گفتمان اصولگرایی یا در دامان فقه و سنت دارد و هرگز مفسری آکادمیک و دانشگاهی را نپذیرفته است و از این روست که عمده جناح‌های داخل این جریان هر یک گرد عالمی (آیت‌الله مصباح‌یزدی و مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی) جمع شده‌اند و هرگز هم روی خوش به امثال قالیباف نشان نداده و نمی‌دهند. البته اگر قالیباف رئیس جمهور می‌شد، در رفتار سیاسی خود مختصات جدیدی از اصولگرایی ارائه می‌داد؛ همان کاری که پیش از وی محمود احمدی‌نژاد انجام داد.

احمدی‌نژاد در سیاست خارجی، فرهنگ، ملی‌گرایی و در نهایت عدالت اقدامات متعددی انجام داد که موجب شد آن کارها مختصات جدید اصولگرایان قلمداد شوند و چون نمود عینی داشت زمینه نقد جدی این جریان را فراهم نماید و پس از ۵ سال از پایان دولت وی، جریان رقیب، اصولگرایان را رها نکرده و تمامی کارهای وی را به پای آنها نوشته است.

از این رو شاید همین امر هم بر دلمشغولی اصولگرایان برای محور بودن فردی چون قالیباف افزوده باشد. از سوی دیگر طبیعی هم هست که قالیباف نباید لیدر باشد، چرا که درکی از فقه و سنت ندارد و این جریان به هر حال میراثدار بخش زیادی از تاریخ سنگین تشیع محسوب می‌شود.

قالیباف اگر چه حمایت ساختارهای رسمی جریان اصولگرایی را ندارد، توانسته جوانان و نیروهای اهل فن را دور خود جمع نماید، کاری که سایرین نتوانسته‌اند انجام دهند، بنابراین او لازم می‌داند که ساختارهای قبلی بازتعریف شوند تا چتر اصولگرایی - که خود را مساوی با انقلابی‌گری می‌داند - گسترده‌تر شود و نیروهای اجتماعی بیشتری را با خود همراه سازد.

اگر این بازتعریف صورت بگیرد، که به نظر می‌رسد با خارج شدن نیروهای نسل اول انقلاب از عرصه سیاسی صورت خواهد گرفت، قالیباف یکی از ایده‌آل‌ترین نیروهای سیاسی است که می‌تواند این تعریف جدید را به جامعه ارائه دهد. اینکه فردی در قامت قالیباف این چنین نقدی را روانه اصولگرایی می‌کند، یعنی مساله جدی شده است.

در واقع قالیباف نگران از دست رفتن سرمایه اجتماعی است که پیرامون اصولگرایان وجود دارد و بر این باور است که آنها در حوزه‌های اجتماعی در حال واگذاری تمام موضوعات به رقیب خودشان هستند.

بنابراین باید رفتارهای سیاسی او را بیش از آنکه تمایلات شخصی برای رهبری جریان اصولگرایی دانست، ندایی تلقی کرد که اگر به آن گوش سپرده نشود می‌تواند تبعات ناخوشایندی برای آنها داشته باشد. تلاش‌هایی از این دست گویا به دنبال این هستند که به اصولگرایان بگویند در فضای سیاسی-اجتماعی ایران دقیقاً کجا ایستاده‌اند یا می‌خواهند کجا بایستند. ▶



مهدیان: اصلاحات در اصول گرایی

ثابتی: نواصول گرایی = نواعتدالی

مثلت مناظره‌ای درباره نواصول گرایی برگزار کرد

در مورد صحبتی که آقای قالیباف بعد از انتخابات درباره نواصولگرایی مطرح کرد، یک سوالی در اذهان عمومی هست که اگر قالیباف رئیس‌جمهور هم می‌شد، همین صحبت را انجام می‌داد و معتقد بود باید نگاه جدیدی به حوزه عملکردی گفتمان اصولگرایی داشت چون متاثر از تصمیمات نادرست در چند دوره انتخابات اخیر شکست‌هایی اتفاق افتاد که اصلاح در ساختار تشکیلاتی جریان اصولگرایی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند؟

▲ **ثابتی:** من فکر می‌کنم اگر آقای قالیباف در انتخابات پیروز می‌شد، حداقل به این آشکاری و عربانی بحث نواصولگرایی را مطرح نمی‌کرد. علتش هم این است که ایشان در خود آن‌نامه تحت عنوان نواصولگرایی منتشر کرد، اصلا در یک بخشی از این نامه صراحتا به این مساله اشاره کرد «در حالی که همه چیز برای چهارساله شدن دولت آقای روحانی آماده بود، چرا ما نتوانستیم نتیجه بگیریم؟» من از این زاویه می‌خواهم به سوال شما پاسخ دهم و آن هم اینکه اگر انتخابات با پیروزی ایشان با آقای رئیسی همراه بود، اساسا این مساله حداقل به این شکل مطرح نمی‌شد. البته برداشت من از روش و شخصیت سیاسی آقای قالیباف در همه این سال‌ها این است که همیشه تلاش داشته یک مدل متفاوتی از مثلا جریان راست و اصولگرایی یا جریان چپ و اصلاح‌طلبی حالا تحت عنوان جریان سوم حتی جریان اعتدال و جریان معتدل ارائه کند، یعنی من آقای روحانی را پایه گذار بحث اعتدال به این معنا نمی‌دانم که چون سال ۹۲ یکدفعه در کشور رأی آورد و حالا هم با اصولگرایان و هم با اصلاح‌طلبان همکاری می‌کند. او مبدع این رویکرد بود و در عین حال یک مرزبندی با اصولگرایی و اصلاح‌طلبی می‌کند تا بگوید مثلا ما جریان اعتدال هستیم. این خطی است که آقای قالیباف قبل از آقای رضایی با هم‌زمان با او همیشه تلاش می‌کرد که در عرصه سیاسی کشور مطرح کند که من مثلا همان مقداری که با نیروهای اصولگرا کار می‌کنم، با اصلاح‌طلب‌ها هم کار می‌کنم. یا مثلا بعضی از مرزبندی‌ها را با افراط و تفریط‌های دو جریان دارم. این بحث نواصولگرایی که آقای قالیباف امروز مطرح می‌کند را من بی‌ارتباط با این نوع نگاه در گذشته نمی‌دانم. بخواهم توضیح بیشتر بدهم، مثال‌های متعددی وجود دارد که آقای قالیباف در نوع نگاه به مسائلی مثل سیاست خارجی، در نوع نگاه به مسائل فرهنگی، همیشه تلاش‌هایی داشته که در طرف راستی کند. اگرچه قضاوت من راجع به ایشان این است که کفه عملکرد او در یک برهه‌هایی بیشتر به سمت جریان اصلاحات می‌چرخد. این کلیتی که در پاسخ به سوال اول شما به ذهن من می‌رسد.

آقای مهدیان! آقای ثابتی می‌گوید اگر آقای قالیباف، خودش یا آقای رئیسی رئیس‌جمهور می‌شدند، این قدر علنی صحبت از نواصولگرایی نمی‌کرد. نظر شما چیست؟

▲ **مهدیان:** به نظر من از یک جهت درست است و آن هم این که بالاخره اگر پیروزی در این جبهه صورت می‌گرفت، شاید به ضرورت مساله خیلی توجه نمی‌شد. البته من فکر می‌کنم ماجرا یک مقدار عمیق‌تر و ریشه‌هایش جدی‌تر است و فقط هم به این انتخابات محدود نمی‌شود. اما فکر می‌کنم طبیعی است و حرف، حرف درستی است که اگر در این انتخابات ما پیروز می‌شدیم، بحث نواصولگرایی را با این عمقی که الان مطرح شد، شاید کمتر توجه می‌کردیم یا کمتر مراجعه

محمدباقر قالیباف بعد از انتخابات ریاست جمهوری نامه‌ای خطاب به جوانان نوشت و خواست که آنها فعالانه در «خودانتقادی» و متحول کردن اصولگرایی وارد صحنه شوند و منتظر اقدامات از بالا به پایین در جریان اصولگرایی نباشند؛ زیرا تحلیل انتخابات نشان می‌دهد که روند تصمیم‌گیری در رأس جریان همچنان دچار اختلال است. او اخیرا نیز صحبت کرد و درباره ضرورت و لزوم عبور از پدرخواندگی در جریان اصولگرا سخن گفت. امیرحسین ثابتی و محسن مهدیان درباره ابعاد مختلف این دیدگاه محمدباقر قالیباف با هم به بحث و تبادل نظر پرداختند. امیرحسین ثابتی معتقد بود قالیباف نمی‌تواند الگوی مدل رفتاری باشد که از آن سخن می‌گوید چون او خود متاثر از پدرخوانده‌ها عمل می‌کند، هر وقت به او گفتند کنار رفت. در مقابل محسن مهدیان می‌گوید قالیباف با این کارش ثابت کرد فرد مهم نیست، بلکه خواست بدنه مهم است.

می‌کردیم یا حداقلش این است که به این سرعت طرح نمی‌شد اما در اینکه این یک ضرورت بوده و قبلا به آن توجه شده و این دغدغه‌ها وجود داشته و در انتخابات‌های گذشته، از جمله در انتخابات مجلس هم که ما شکست خوردیم، رگه‌هایی از آن را می‌بینیم، بحث‌هایی که از ابتدا بود، ورودشان به آن وحدتی که شکل گرفت، یا اینکه تلاششان در آن وحدتی که شکل گرفت یا بعدش انتقادهایی که صورت گرفت نشان دهنده این است که ما یک اشکال جدی‌ای در فضای اصولگرایی داشتیم و ضرورت داشته که بالاخره سراغش برویم. اما اینکه در یک بزنگاهی مثل انتخابات، توجه‌ها بیشتر جلب شده و ضرورتش بیشتر درک شده، یک موضوع دیگری است. من فکر می‌کنم نواصولگرایی را فارغ از اینکه آقای قالیباف در این دوران چه کرده و نگاهش چه است، در مورد خود موضوع نواصولگرایی و این بحث‌هایی که الان مطرح می‌کنند باید یک تحلیل دقیق‌تری صورت بگیرد تا ببینیم که واقعا چرا باید سراغ نواصولگرایی رفت. به نظر من اهمیت این موضوع بیشتر است. فکر نمی‌کنم در ضرورت این قصه خیلی ابهامی وجود داشته باشد. اگر هم اختلافی است، اگر هم اشکالی وجود دارد، در جزئیات و محتوای اصولگرایی است که باید آنجا ورود کنیم و در مورد آن صحبت کنیم.

از همین جا بحث را ادامه دهیم. آیا ضرورتی به طرح نواصولگرایی بود؟ یا توجه به اینکه شما می‌گویید آقای قالیباف بیشتر از آقای روحانی بحث اعتدال و کارکردن با هر دو جناح را دنبال کرد، به نظر شما خروجی‌ای خواهد داشت؟ یعنی نظرها و اقبال‌ها درباره پیام‌ها و کارآمدی این دیدگاه چیست؟

▲ **ثابتی:** در ارتباط با اینکه چرا ایشان علنی مطرح کرد، این بحث ادامه سوال قبل می‌شود. من فکر می‌کنم چون انتخابات ریاست جمهوری در سال ۹۶، سومین شکست آقای قالیباف بود و البته چندمین شکست جریان اصولگرا. یعنی آقای قالیباف بالاخره سال ۸۴ یک بار حضور در انتخابات داشت و شاید تقریبا همه چیز مهیا بود برای اینکه رأی بیاورد اما نشد. سال ۹۲ باز به شکلی دیگر، شاید خیلی‌ها تصور می‌کردند که این دور، دور آقای قالیباف است که باز هم این اتفاق نیفتاد و امسال هم باز همین طور. یعنی هر دفعه که آقای قالیباف ورود کرد، این طور نبود که کسی جدی نگیرد. بالاخره یک طیف جدی می‌گفتند که آقای قالیباف این بار واقعا رأی

می‌آورد. سال ۹۶ هم دیگر چون تا پایان در انتخابات باقی نماند و آن وحدتی که شکل گرفت و تصویری که ایجاد شد که با وحدت حتما اصولگرایان می‌توانند موفق شوند، باز هم این اتفاق نیفتاد. من فکر می‌کنم چرایی طرح بحث به این صورت، همین مساله است. یعنی بالاخره ایشان سه بار حداقل خودش در انتخابات حضور داشت و نتیجه نگرفت، قبل از آن هم این جریان بالاخره چندمین ناکامی را در انتخابات داشت. سال ۹۶، سال ۹۲، مجلس تهران، شورای شهر اخیر و باز خیرنگار تهران. این پاسخ سوال اول. اینکه این قضیه مورد استقبال قرار می‌گیرد یا نه؟ من فکر می‌کنم در درازمدت خیر. حالا ممکن است در کوتاه مدت چهار تا بحث و گفت‌وگو و حرکت این شکلی هم شود. اینکه چرا بحث نواصولگرایی از طرف آقای قالیباف مورد استفاده قرار نمی‌گیرد؟ من فکر می‌کنم اول از همه بدنه اجتماعی طرفدار آقای قالیباف هستند. بدنه اجتماعی طرفدار آقای قالیباف حداقل در شرایط فعلی، آن کف نیروهای حزب‌اللهی و انقلابی نیستند، اگرچه آقای قالیباف آن شکافی که با نیروهای انقلابی داشت را تا حدی در انتخابات ۹۶ توانست کم کند. بالاخره انصراف ایشان از انتخابات (جدا از بحث درستی یا غلطی انصراف) عامل کم کردن این شکاف بود. مجادلاتی که ایشان در مناظرات با آقای روحانی و جهانگیری داشت، حتی شاید در سطح کلان در نتیجه اصلی انتخابات به ضرر این جریان شده باشد، اما به کم شدن فاصله و شکاف بین ایشان و نیروهای انقلابی کمک کرده که کم شود. در عین حال من فکر می‌کنم خاستگاه آقای قالیباف و همچنین بدنه‌ای که طرفدار او هستند، اصولی است که اولاً فهم این جور مسائل را ندارد، چون اصلا بحث پوست انداختن جریان اصولگرایی در سال ۸۴ مطرح شد. یعنی من معتقدم که آقای قالیباف الان حداقل ۱۲ سال عقب است. آن موقعی که جریان سوم تیر مطرح شد و احمدی‌نژاد رأی آورد، این بحث‌ها مطرح شده بود که حالا موقعی است که اصولگرایان باید پوست بیندازند، نسل جدید بیاید، باید رویکردها عوض شود، از اینجور مباحث آن موقع مطرح شد. آقای قالیباف من فکر می‌کنم به این مساله ۱۲ سال دیرتر رسید، ثانیاً آقای قالیباف در همان نامه یک بحثی را مطرح می‌کند و بعدا هم در برنامه جهان‌آرا شبکه افق مفصل‌تر این جریان را توضیح داد که جریان اصولگرایی باید از زیر سایه پدرخوانده‌ها خارج شود و خودش تصمیم بگیرد. آقای قالیباف یک اشکالی که دارد، این است که خودش همیشه نماد چنین مدلی بوده است. خودش هم در آن برنامه می‌گوید که من نه آمدنم و نه انصرافم از انتخابات، دست خودم بود. یعنی به نظر من اگر مصفاانه بخواهیم بررسی کنیم، آقای قالیباف به گفته خودش همیشه اتفاقا به وسیله یک مجامع بالادستی در نهادهای انقلابی و جناح اصولگرا، هم آمده و هم رفته. این فرد نمی‌تواند منادی تغییر در چنین جریانی باشد. حداقلش این است که سخنش خیلی باور نمی‌شود. نکته آخری هم که در این بحث باید اشاره کنم، این است که قبل از اینکه وارد بحث نواصولگرایی شویم که اصلا این چیست؛ خود آقای قالیباف آخر این نامه مطرح می‌کند و از جوانانی که مخاطب آن نامه هستند، می‌خواهد که آن را مطرح کنند. من فکر می‌کنم که باید خود آقای قالیباف یک مختصاتی از این را ارائه کند. ممکن است هر کسی با برداشت خود یک توضیحاتی ارائه کند که نواصولگرایی چیست و چرا. ولی خود آقای قالیباف باید مطرح کند و مشخص شود که بالاخره بعد از این حضور ۱۲ ساله ایشان در عرصه کارهای اجرایی به‌طور خاص شهرداری و بحث ستاد انتخابات ریاست جمهوری، نگاه ایشان نسبت به نگاه ۱۲ سال قبل چیست؟ یک خبرنگاری سال ۸۴ از آقای قالیباف در اصفهان پرسید شما اصولگرا هستید یا اصلاح‌طلب؟

ایشان می گوید «من اصولگرای اصلاح طلب هستم». من الان برایم پرسش این است که آیا آقای قالیبافی که سال ۹۶ می گوید نواصولگرای، یعنی به این نتیجه رسیده که دیگر اصولگرای اصلاح طلب نیست و آن اصلاح طلبی اش را باید بگذارد کنار و اصل را اصولگرایی قرار دهد و اصولگرایی را می خواهد بازسازی کند یا نه این نواصولگرایی که آقای قالیبافی می گوید، همچنان بازتعریفی از همان اصولگرایی اصلاح طلبی است و عنوانش تغییر کرده است؟ یعنی در واقع آقای قالیبافی می خواهد بگوید نواصولگرایی همان خط سوم، همان جریان اعتدال، همان اصولگرایی اصلاح طلبی است که از ۱۲ سال قبل داشتیم می گفتیم و کسی گوش نداد. بعد اتفاقا موفق بوده است، یعنی می تواند مثال بیاورد که یک نفر مثل آقای روحانی آمد و این را بهتر نمایندگی کرد، با این گفتمان رأی هم آورده است.

آقای مهدیان! شما بفرمایید، هم در مورد چرایی طرح نواصولگرایی و هم اینکه آیا پذیرش عمومی پیدا می کند یا خیر؟

▲ **مهدیان:** به نظر من نواصولگرایی، فارغ از عنوانش، یک محتوایی دارد که خیلی ها در جریان اصولگرایی به آن رسیده اند که باید اصولگرایی تغییر شکل بدهد. در انتخابات ۹۶، ضرورتش بیشتر نشان داده شد. من داخل پرانتز این را بگویم. اینکه کسی قائل به نواصولگرایی باشد، اما همچنان با اصولگرایان همراهی کند، اینها قابل جمع است. یعنی ممکن است شما به این سازوکار موجود در جریان اصولگرایی انتقاد داشته باشید، اما آنها در یک مقطعی همراهی می کنند، به سبب اینکه در نواصولگرایی یکی از مهم ترین ویژگی هایش این است که باید حرکت از پایین و به صورت تدریجی صورت گیرد. ما با نام نواصولگرایی به دنبال انقلاب در اصولگرایی نیستیم. خارج زدن از جریان اصولگرایی، خودش خلاف اصول یک کار تشکیلاتی است. لذا توجه داشتن به کار تشکیلاتی، اهمیت دادن به موضوع تقویتی جبهه اصولگرایی و اهم و مهم کردن و فی الا هم کردن در انتخابات ها و شرایط های خاص و بزنگاه های سیاسی موضوع دیگری است که خیلی ارتباطی به نواصولگرایی ندارد. شما ممکن است در یک شرایطی ناچار شوید همراهی می با همین جریان موجود کنید. اتفاقا من می خواهم به شما بگویم نواصولگرایی بدون همکاری با جریان موجود، میسر نیست. یعنی اگر ما فکر کنیم که با حرف از نواصولگرایی می توانیم بازی را به هم بزنیم و به یک محتوای جدیدی هم برسیم، این نادرست است، اما باید سراغ اصلاح برویم و بتوانیم تغییر ایجاد کنیم. به یک تغییر ما به یک خود آگاهی در همین مجموعه نیاز داریم. خود آگاهی با روش های ضربتی میسر نیست، یعنی باید در یک مسیر تدریجی و آرام آرام جریان به این بلوغ برسد که باید یک سری از اشکالات درونی خودش را اصلاح کند. لذا من خیلی موافق این نیستم که باید آدم ها را جابه جا کنیم. جوان گری یک حرف دیگر است و ما باید سمت جوانگرایی برویم. اما آدم جابه جا کردن، الزاما به معنای نواصولگرایی نیست. تجربیاتی است که شکل می گیرد. اینکه شما می گوید انتخابات ۹۶؛ انتخابات ۹۶ هم یک تجربه است و بر اساس همین تجربیات به نواصولگرایی رسیدیم. یعنی فهمیدیم در آن مقطعی که قرار است انتخابات شود و تصمیم مردم خودش را نشان دهد و به ظهور و بروز برسد، ما دچار یک انحرافی شدیم در مسیر اصولگرایی که لازم است آن اصلاح شود. موضوع دیگری که می خواهم اشاره کنم، این است که اساسا نواصولگرایی از جنس تعاملات در رأی اصولگرایی نیست. یعنی چه؟ ما سابقا بحث جریان سوم را که مطرح می کردیم، می گفتیم که اصلاح طلبی یک مسیر برای

کرد. این باید ادامه پیدا کند، یعنی حرف، حرف درستی است، اما مشخصا این گونه نیست که بگویید همین است و جز این نیست. اتفاقا باید تحلیل شود، گروه های سیاسی مختلف باید ببینند و حرف شان را بزنند که وقتی ما می گوییم اصولگرایی از مسیر اصلی خودش خارج شده و اصولگرایی توان لازم در مواجهه و تعامل با مردم را ندارد، اساسا مردم در منظومه فکری اصولگرایی، جایگاه روشنی ندارند و باید به آن نگاه اصیلی انقلابی برگشت، از این رو ممکن است در جریانات مختلف، تعابیر متفاوتی شود. الان آقای قالیبافی می گوید یکی از ضرورت های مهم این است که نسبت خودمان را با مردم روشن کنیم. ممکن است بگوییم تعریف ما از ارتباط یک جریان سیاسی با مردم این است، بعد در کوتاه مدت بتوان به یک جمع بندی رسید. من فکر می کنم مهم ترین فایده این بحث این است که افراد، ولو این که در ذیل نام نواصولگرایی هم این کار را نکنند؛ تحت هر عنوان دیگری برسند به اینکه تغییر جدی ای در هدف، ساختار و رویکردها نیاز است. از همه مهم تر اینکه این تغییر باید تبدیل به یک گفتمان شود. ابتدا تا تا این تغییر گفتمانی صورت نگیرد و یک مطالبه خاص عمومی نشود، این هدف هم شکل نمی گیرد. این خیلی مهم است؛ این یک ابتکار سیاسی نیست، این یک سیاست از جریان حزبی و یک گرایش فکری-سیاسی نیست. نه، این یک تصمیمی است که در آینده قرار است به یک تحول منجر شود و قرار است در این مسیر همه ببینند پای کار، همه بتوانند ابراز وجود کنند و بتوانند نقش آفرینی داشته باشند.

آقای ثابتی! آقای مهدیان می گوید آقای قالیبافی قرار نیست لیدر بحث نواصولگرایی باشد، قرار است فقط یک پیش نویس و یک ایده را مطرح کند، یک عده دیگر بیایند دیدگاه های شان را بگویند، تضارب افکار شود، بعد از آن یک چارچوبی به دست آید و بالاخره پرچم، تابلو و یک ساختار جدیدی در همین حوزه اصولگرایی سامان پیدا کند. به نظر شما کسی غیر از آقای قالیبافی حاضر است بیاید این هزینه را بدهد؟ یعنی آقای قالیبافی یک ایده ای را مطرح کرد و حالا برای اصلاح باید یک هزینه ای پرداخت شود، به نظر شما این جریان اصلاحی که می خواهد درون مجموعه اصولگرایی اتفاق بیفتد، اگر خود آقای قالیبافی لیدرش نباشد، به جایی می رسد؟

▲ **ثابتی:** تقریبا با سوال شما موافق نیستم، چون سوال تان دادرست است. من معتمد تحلیل این بحث الان خیلی هزینه ای ندارد. یعنی مثلا قالیبافی تا الان برای مطرح کردن نواصولگرایی چه هزینه ای داده که اگر دیگران بخوانند وارد این بحث شوند باید آن هزینه را به دوش خودشان تحمل کنند؟ چون این طور مباحث سال ها در جریان اصولگرایی مطرح است. در اول عرض کردم این مباحث شاید یک زمانی خیلی علنی تر قبل از اینکه آقای قالیبافی مطرح کند؛ در سال ۸۴ مطرح بود. به نظر من بحث جریان سوم تیر و اینها اصلا یکی از دایعه هایش این بود که ما داریم این جریان اصولگرایی، حزب الهی، انقلابی و هر چیزی که اسمش را بگذاریم، پوست اندازی و بازسازی اش می کنیم و حتی قبل از آن هم در ماجرای شورای هماهنگی نیروهای انقلاب و آبادگران که از ابتدای دهه ۸۰ شکل گرفت، این بحث مطرح بوده است. یعنی آنها هم ناظر به این بحث بودند. من فکر نمی کنم خیلی هزینه ای داشته باشد که مثلا الان هم آقای قالیبافی آن هزینه را بدهد و دیگرانی هم که می خواهند وارد آن بحث شوند - بحثی که از قبل مطرح بوده، در برهه های مختلف و افراد مختلف این بحث را مطرح کردند - من

خودش دارد، اصولگرایی یک مسیر برای خودش دارد. نواصولگرایی به معنای جریان سوم نیست. نمی خواهد بگوید این دو تا دارند کار خودشان را می کنند و ما باید یک حرف دیگری بزنیم، صرفا به معنای وحدت اصولگرایی-اصلاح طلبی هم نیست. ممکن است در آن، این هم باشد که یک قرارتی در نواصولگرایی نسبت به اصلاح طلبی و اصولگرایی هم تغییر کند، اما صرفا در این هم محدود نمی شود. نواصولگرایی مشخصا در خود اصولگرایی تعریف می شود. خود اصولگرایی باید به یک سطحی از بلوغ برسد و اشکالات درونی خودش را اصلاح کند. من فکر می کنم مهمترین نکته ای که دارد، این است که اتفاقا نواصولگرایی اصلاح در بدنه اصولگرایی است، نه در رأس اصولگرایی. لذا اصلا این مباحثی که گفته می شود نواصولگرایی یعنی اینکه نه اصلاح طلب و نه اصولگرایی؛ خبر، این طور نیست، اصلا موضوع اینها موضوع دیگری است، گفتیم شاید در یک نقطه ای در قرارتی که ما از آرایش سیاسی کشور داریم، به این مباحث هم پردازیم، اما نواصولگرایی یعنی اصلاح در بدنه اصولگرایی، اصلاح در محتوای اصولگرایی، اصلاح در رویکردها و اهداف اصولگرایی. اینها باید تغییر شکل پیدا کنند.

موضوع اصلاح طلبی و اصولگرایی به نظر من جزئی از این منظومه است که اگر اینها تعیین تکلیف شوند، نسبت آنها هم روشن می شود. من می خواهم به شما بگویم این مسیر، مسیری بوده که فقط آقای قالیبافی به آن نرسیده، آقای قالیبافی فقط اعلام کرد. شاید این جرأت را داشت که بیاید صریح اعلام کند که چنین واقعیتی وجود دارد و ما نیاز داریم، خیلی ها در محافل خودشان به آن رسیده بودند که ما نیاز داریم از وضعیت موجود خارج شویم. نواصولگرایی، بازگشت به یک اصولگرایی واقعی است. یعنی ما در اصولگرایی به انحراف رسیدیم؛ نواصولگرایی بازگشت به انقلابی گری است. این حرفی است که حالا آقای قالیبافی در زمانی حسب اتفاقات سیاسی که در جامعه افتاده و پذیرشش هم وجود دارد، مطرح کرد. در مورد اینکه خود آقای قالیبافی چه مسیری را طی کرده، اتفاقا و به نظر من آن قابل طرح و اعتنا است. این ارتباطی به نواصولگرایی ندارد؛ آقای قالیبافی هم اصلا بحث نواصولگرایی را از جهت اینکه من سخنگوی یک قسه هستم یا می خواهم آن را لیدری بکنم، مطرح نکرد؛ هیچ کدام از اینها نیست. آقای قالیبافی طرح کرده و می خواهد این فضا را در یک هم اندیشی جلو ببرد. این ضرورت است، نمایش نیست. اساسا نواصولگرایی بدون یک هم اندیشی در جریان اصولگرایی و بدون رشد جریان اصولگرایی و رسیدن به یک نقطه اجماعی، تحقق پیدا نمی کند. مگر اینکه یک نفر بخواهد مسیر جریان سوم را شکل دهد که اساسا این خطاست و آقای قالیبافی هم دنبال این نیست. اما فارغ از این موضوع، خود عملکرد آقای قالیبافی در چند سال گذشته در شهرداری از این جهت قابل اعتناست که می شود حرف زد. یعنی رگه های فکری و اصلاحی که ما در نواصولگرایی به آن توجه داریم، آقای قالیبافی در عملکرد خودش در یک سری از دوره های سیاسی که فعال بود؛ چه جریان خودش و چه دوره مدیریت خودش، می توانیم پیدا کنیم که بتوانیم درباره اش صحبت کنیم.

این سوال هم مطرح شد و آقای ثابتی گفت که مختصات نواصولگرایی باید ارائه شود چون ابهام دارد. به نظر شما چه کسی باید این را باز کند؟

▲ **مهدیان:** آقای قالیبافی می تواند به عنوان یک پیش نویس از این منظومه فکری و این منظومه سیاسی یک چیزی ارائه کند که الان هم در این مسیر است. یعنی آقای قالیبافی مثلا در سخنرانی گذشته اش، دو سه شاخص محتوایی کلیدی را در بحث نواصولگرایی مطرح

پوست اندازی در اصولگرایی حرفی نبوده که مثلاً یک نفر کشفش کند. به این در گذشته هم فکر کردند، در موردش حرف زدند، به ضرورت هایش توجه داشتند اما در سطح نخبگانی مانده است. علتش این بوده که تجربه نشده بوده که ما به نواصولگرایی نیاز داریم.

الان ما احساس کردیم نیاز داریم. چرا در این چند ماه به آن پرداخته نشده است؟

▲ **مهدیان:** پس اول نیاز داریم به اینکه ضرورتش درک شود و الان ضرورتش درک شده است. آن مباحث پیش تر در حوزه نخبگانی جریان اصولگرایی مطرح می شد، نه حتی عملکرد ایران و حتی تصمیم گیران سیاسی. در آن حوزه بحث هایی می شد، اما الان بعد از شکست هایی در انتخابات، به این نتیجه رسیدند که اشکال جای دیگری است. ما تا سالیان سال فکر می کردیم مکانیزم هایی که در پیش گرفتیم اشکال داشته است. هیچ وقت به این ضرورت تغییر در محتوای اصولگرایی در سطح رویکرد، اهداف، مسیر و سازمان نرسیده بودیم. فکر می کردیم واقعا تصمیمات مان غلط است، لذا تلاش می کردیم این تصمیمات مان را اصلاح کنیم. ما بحث وحدت را در انتخابات مجلس و اوجش را در انتخابات ریاست جمهوری ۹۶ داریم. بیشتر بحث های وحدت مان اشکال داشته، گیر داشته، ابهام داشته و خیلی ها فکر می کردند عامل شکست همین اختلافاتی است که در مجموعه وجود دارد. بعد دیدیم نه، واقعا وحدت هم می کنیم، اما اتفاقی نمی افتد. بنابراین یکی این است که الان در این مقطع خاص، در بدنه و اتفاقا میان بزرگ ترها و نژاد های اصولگرایی صحبتش را می بینیم گرچه ممکن است به زبان نیاورند، ولی در درون خودشان متوجه اند که گیرها جای دیگری است. دوم در بحث مختصات و محتوای اصولگرایی است. باز هم می گویم، شما تمرکز روی نام نداشته باشید؛ ممکن است همین محتوا را یک جریان سیاسی درون خود تحت یک عنوان دیگر به آن فکر کرده باشد. الان آقای قالیباف مساله را طرح کرده تا فضا برای ایجاد و حرف هارزه شود.

اما مختصات انتقاداتی که به جریان اصولگرایی شکل گرفته متفاوت است؛ به نظر من خیلی عمیق تر از ۸۴ و یا بعد از آن است. همه اینها در مسیر تجربه شکل می گیرد. امروز بحث هایی که در نسبت عدالت-ولایت مطرح می شود، بحث های جدیدی نیست و سالیان سال است در این مورد داریم صحبت می کنیم، اما امروز ضرورتش است، چرا؟ به خاطر اینکه امروز می بینیم که یک جریان انحرافی مطالبه گری شکل می گیرد که نمی توان نسبت دقیق اینها را فهمید اما در صحنه عمل ضعف خودش را نشان می دهد. چون ممکن است شما بگویید الان که دارید بحث نسبت عدالت-ولایت را مطرح می کنید، حرف ها حرف های جدیدی نیست، این حرف هایی که در این صحنه عمل دارید اثر

است که ما الان داریم ۵۰ سال می زنیم؛ بله این حرف کاملاً درستی است. اما شما در صحنه عمل دارید اثر تجربی اش را می بینید، الان به ضرورتش رسیدیم. بعدا می فهمیم گیر بچه حزب الهی ها در این است که این موضوع برایشان روشن نشده است. فرض کنید یک نفر ممکن است بیاید در مورد نسبت مردم با مشروعیت نظام حرف بزند. این حرف ها، حرف های جدیدی نیست، حرف های قدیمی است. اما یک چنین روزی خودش را نشان می دهد که فرض کنید یک بخشی از جریان سیاسی در اصولگرایی به این نقطه می رسد که ما نیاز به حضور حد اکثری مردم در انتخابات نداریم. بعد می بیند که اینجا تعارض با حرف اقا پیدا شد. آقا به دنبال حضور حد اکثری است، اینها می گویند نه، ما نیاز به حضور حد اکثری نداریم. ممکن است بر نگاه های دیگر، خودش را به شکل های دیگر نشان دهد. لذا در صحنه

خود اصولگرایی باید تعریف شود. شاید شما در نگاهتان آقای لاریجانی و آقای باهنر را هم اصولگرا بدانید. من نمی دانم، شاید این نوع نگاه اسمش تنگ نظرانه باشد، ولی من معتقدم قبل از اینکه بخوایم قضاوت کنیم، باید کارنامه افراد را ببینیم. بعضا افرادی هستند که همین الان در دولت آقای روحانی از امثال لاریجانی، باهنر و خیلی از این راست های سنتی اصولگرا تر حساب می شوند

اصلاح طلبان زاویه دارند یا با نیروهای انقلابی هم زاویه دارند، این نوع نگاه ها را هم می پسندند که در عین حال ما مثلاً می توانیم هم ریش داشته باشیم، هم چادر داشته باشیم، هم در سیاست خارجی، مدافع سیاست خارجی تنش زدایی باشیم، حتی با آمریکا هم به موقفتش ارتباط برقرار کنیم. برجام هم در یک نگاه کلان، موفقیت آمیز است؛ اینها همه جملات آقای قالیباف است. بله، به نظر من بالاخره ایشان می تواند یک طیفی را جذب کند.

اما در اصولگرایی چطور؟

▲ **ثابتی:** من معتقدم این دیگر اصولگرایی نیست. من در واقعیت اسم آن را نگاه نواصولگرایی می گذارم.

یعنی سلاقی مختلف اصولگرایی، چه سنتی و چه مدرن و چه تحول گرا جذب آقای قالیباف نمی شوند؟

▲ **ثابتی:** خود اصولگرایی باید تعریف شود. شاید شما در نگاهتان آقای لاریجانی و آقای باهنر را هم اصولگرا بدانید. من نمی دانم، شاید این نوع نگاه اسمش تنگ نظرانه باشد، ولی من معتقدم قبل از اینکه بخوایم قضاوت کنیم، باید کارنامه افراد را ببینیم. بعضا افرادی هستند که همین الان در دولت آقای روحانی از امثال لاریجانی، باهنر و خیلی از این راست های سنتی اصولگرا تر حساب می شوند. الان در جامعه ما این است، یعنی همه چیز تحت عنوان یکسری تابلوها به زور باید تعریف شود، یعنی مثلاً اگر آقای لاریجانی برچسب اصولگرایی را دارد با خودش یکدک می کشد، دیگر جرم است اگر کسی بخواید این برچسب را بردارد و یک چیز دیگر به جایش بگذارد. این هم یک مشکل است، چون مرزها شفاف نیست، دقیق نیست، بعضی مواضع افراد و عملکردهایشان خیلی سیال است.

آقای مهدیان! آقای ثابتی می گوید که دیدگاه نواصولگرایی طرح بحثش جدید نیست و از سال ۸۴ بود، برای همین در این پنج ماهی هم که آقای قالیباف آن را مطرح کرد، اقبالی به آن نشد. ضمن اینکه اگر هم آقای قالیباف بخواید با همین دیدگاهی که مطرح شد طرح بحث کند، در اصولگرایی تعریف نمی شود و یک ساختار جدید سیاسی را باید تعریف کند. شما نگاهتان چیست؟

▲ **مهدیان:** من منکر این نیستم که این مباحث، مباحث جدیدی نیست. موضوعات، موضوعاتی است که در گذشته هم گفته شده، مطرح شده و در محافل مختلف درباره آن حرف زده شده، اما دو تا اختلاف دارد. اختلاف اول که بسیار هم کلیدی است، آن است که این مباحث به یک نوعی وجود داشت اما خواست عمومی اش در جریان اصولگرا شکل نگرفت. نواصولگرایی یک اسم است و یک محتوایی دارد اما محتوایش کشف نشده است. چیز جدیدی نیست؛ باید بالاخره به یک اصلاح فکر کرد.

فقط گره اصلی ذهن خودم این است که خود آقای قالیباف باید بیاید این مختصات را ارائه دهد. آقای مهدیان یک نکته ای را توضیح دادند که برای من نکته مفیدی بود، ولی من باز احساس می کنم برداشت شخصی ایشان است، نه نگاه مستقیم.

▲ **مهدیان:** کدام مورد؟

▲ **ثابتی:** شما گفتید نواصولگرایی خارج از اصولگرایی نیست و آن بحث اصلاح طلب اصولگرا، یعنی بحثی بود که من مطرح کردم.

▲ **مهدیان:** آقای قالیباف در سخنرانی چند وقت پیش گفت.

▲ **ثابتی:** شاید آن را من خوب نشنیدم. اگر این بوده، به نظر من یک گام به جلو است. این به شفاف تر شدن مساله کمک می کند.

نکته همین جاست که وقتی آقای قالیباف بحث نواصولگرایی را مطرح کرد: انتظار بود تضارب آرا یا شوق و اشتیاقی به وجود آورد.

▲ **ثابتی:** من عرض کردم چنین شوق و اشتیاقی به وجود نیامده است، چون قبلاً هم بوده است.

یعنی چون ایده قدیمی بود، کسی نیامد سراغش؟

▲ **ثابتی:** شاید یک زمانی این بحث ها هزینه دار بود، ولی الان به نظرم بحث جدیدی نیست. آقای قالیباف سال ۹۶ این بحث را مطرح کرد و من عرض کردم که حداقل آقای قالیباف ۱۲ سال دیر این بحث را مطرح کرد. حالا شاید بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲، انتخابات مجلس و انتخابات خبرگان در تهران که آن نتیجه رقم خورد، کسی تحت عنوان نواصولگرایی این بحث را مطرح نکرده باشد، ولی به نظر من بحث بازسازی جریان اصولگرایی یا بحث پوست اندازی جریان اصولگرایی مباحثی نبود که یکدفعه قالیباف بخواید مطرح کند. بارها در سطح رسانه ها مطرح شد، تضارب آرا نیز بر سر آن شکل گرفت. البته به نظر من خوب است آقای قالیباف شفاف و تدوین شده یکسری نکات را مطرح کند و از آن لحاظ بهتر می شود این تضارب آراء شکل بگیرد. ولی من عرض کردم، گره اصلی کار را باز اینجا هم نمی دانم. کسی می تواند از نواصولگرایی سخن بگوید که کارنامه اش نشان دهد در جهت این مسیر حرکت کرده باشد. آقای مهدیان گفتند که آقای قالیباف در شهرداری یکسری کارها را کرده، به لحاظ عملی کارنامه دارد. اتفاقاً به نظر من بهتر است سر اینها بحث شود، چون من معتقدم کارنامه آقای قالیباف در عرصه های مختلف هم نشان می دهد ایشان شاید یک طورهایی اگر حتی منصفانه بخوایم بگوییم، به نواصلاح طلبی گرایش بیشتری داشته تا نواصولگرایی. به خاطر همین من می گویم نواصولگرایی تا قبل از زمانی که مختصاتش رسماً از طرف آقای قالیباف ترسیم شود مبهم است.

آقای قالیباف می تواند لیدر جریان اصلاحی در مجموعه اصولگرا به حساب بیاید؟

▲ **ثابتی:** ایشان گفته که من چنین ادعایی ندارم. این موضع خود ایشان است که نمی خواهم این کار را انجام دهم و فقط دارم طرح موضوع می کنم.

غیر از خود ایشان چه کسی؟ بالاخره اگر یک طراح آمد و ایده ای را مطرح کرد...

▲ **ثابتی:** باید دید مختصاتش چیست. اگر نگاه بر این باشد که ما می خواهیم همچنان بین مرز دو طرف راه برویم، از دو طرف یاریگری کنیم. در سیاست خارجی نگاهمان تنش زدایی است؛ ایده آل ما نه بحث دولت اسلامی بلکه دولت توسعه گرا است. چون این بحث هایی است که آقای قالیباف گفت. اگر نگاه آقای قالیباف همچنان این باشد، خوب بله، نیروهایی که مثلاً با

عمل ضرورت بحث شکل می گیرد. اینجا لازم است به اندیشه‌های حضرت امام (ره) رجوع کنیم و ببینیم که در نگاه امام بحث مشروعیت - مقبولیت چه بوده است. رابطه ما با ولایت فقیه به چه شکل است؟ فرض کنید شاید یک جریان سیاسی در حوزه‌های مختلف در موردش حرف زده باشد. اما در بزنگاهی که رهبری بحث پشت بلندگورا مطرح می کند، شما نگاه می کنید و می گوید الان مشخص است که ما نتوانستیم به لحاظ اندیشه‌ای و مبانی، رابطه جریان سیاسی را با ولایت فقیه خوب ترسیم کنیم. لذا اینجا گیر پیدا می کنیم. در مجموع نکته‌ای که باید به آن توجه کنیم و من منکرش نیستم، این است که مباحث، مباحث قدیمی است، اما آن چیزی که جدید اتفاق می افتد یک، ضرورتش احساس می شود، یعنی خاص مطالبه اجتماعی در آن شکل گرفته و موتور محرکه‌اش خواست عمومی در بدنه اصولگرایی است نه آنکه موتور محرکه حرف یک ژنرال سیاسی باشد. دوم هم مختصاتش دارد شکل می گیرد، مختصاتش روشن و متفاوت هستند. یعنی پوست اندازی را فقط این نمی بیند که یکسری از آدم‌های اصولگرا حذف شوند، پوست اندازی را فقط این نمی بیند که یکسری از آرمان‌های اصولگرایی باید پررنگ تر شود، بلکه اتفاقا مبانی مان گیر دارد.

مبانی عوض شود، باز از نواصولگرایی می توانیم بگویم؟

▲ **مهدیان:** بله، نواصولگرایی. مبانی اصولگرایی که امروز پارو کرده‌اش قرار داده است. این خیلی مهم است. ما در کرده یک مبانی فکری قرار گرفتیم که این مبانی فکری ابهام دارد و ناقص است و دچار انحراف شده است. مهم ترینش رابطه مردم با اصولگرایان است. ما نتوانستیم فهم کنیم که امام در مورد مردم چه می گوید. چون نتوانستیم این را درست متوجه شویم، اساسا به این نقطه نرسیدیم که همه چیز از دالان خواست مردم عبور می کند.

▲ **ثابتی:** شاید بحث شما این طوری درست باشد که بگویید بخشی از اصولگرایان این را مطرح می کنند.

جملات مهم

هیچ حزب و جریانی نمی تواند ادعا کند به خاطر من آقای رئیسی ۱۶ میلیون رای آورد

شما می گوید اگر هر کسی بخواهد ساز خودش را بزند در این روند تحول اصولگرایی، این شبیه آن دسته از کبوترانی می شود که به یک سمتی می رود و انرژی شان تقسیم می شود. من معتقدم که اصلا قدرت اصولگرایی به این جریان و گروه‌هایش نیست

من معتقدم اکثریت آرای آقای رئیسی هم متکی به شخصیت ایشان و تحرکات ۲۰ روزه انتخاباتش بوده است. پس این احتمالا یک مدل است که زمانی که شما می توانی در برابر یک رئیس جمهور مستقر یک چنین رأیی کسب کنی، اگر هم که باز فرد توانایی باشد، این سقفی ندارد و می تواند در دوره‌های بعدی تکرار شود و رأی بیشتری هم کسب کند

من معتقدم که نه، بخشی از آنها خیلی خوب فهمیدند، صدایشان تا الان شنیده نشده است.

▲ **مهدیان:** عیبی ندارد، این هم حرف درستی است. نواصولگرایی می تواند یک بخشی‌اش این باشد که حرف‌ها روشن و مرزها به معنای مبانی هم ابهامش برطرف شود، در این صورت آن بخشی که دیده نشده‌اند هم رو می آیند. تضارب روش آن است. شاید باید به یک جایی برگردیم. در گذشته ضرورتش احساس نمی شد چون همه می گفتند حرف‌ها، حرف‌های قشنگی است. مثلا می گفتند باید به دیدگاه‌های امام برگردیم، اما هیچ وقت فکر نمی کردند که برای چه باید برگردیم. ما که داریم می رویم، همه که داریم حرف‌ها را می زنیم. اما الان به این نقطه رسیده‌اند که نه، آن حرفی که امام در مورد مردم می زد، ما نمی زنیم. الان به این نقطه رسیدیم. الان ضرورت حرف‌هایی را که آقا در مورد حضور اکثریت و رفتن سراغ مردم به صورت چهره به چهره زدند فهمیدیم. یعنی برسیم به یک نقطه‌ای که یک گوشه‌ای، یک بخشی از جریان اصولگرایی هم که اتفاقا منزوی بوده، باید رو بیاید. این خودش هم داخلش جوانگرایی است و هم بازگشت به آن مبانی. حرف آقای قالیباف الان یک بلندگو شده است. شما می گوید، من هم می گویم: این یک نکته‌ای است که همه‌مان در محافل خودمان داریم می گوئیم. این مسیری است که داریم می رویم، گیر در مبانی مان دارد، ما مبانی مان ایراد دارد، ساختارمان اشکال داشته، راهبردهایمان گرفتاری برایمان ایجاد کرده است. امروز این حرفی که مسیر انقلابی‌گری از کار می گذرد، این نکته مهمی است. این چیزی نبوده که اصولگرایان تا به حال به آن فکر کرده باشند.

آقای قالیباف می گوید ما دیگر باید از پدرخواندگی عبور کنیم. در این نواصولگرایی هم پدرخوانده نمی خواهیم. آقای ثابتی معتقد است اگر کسی به این حرف‌ها بپردازد، هزینه ندارد، چون هزینه‌ها را قبلا کسانی داده‌اند. به نظر شما هزینه‌ای دارد یا خیر؟

▲ **مهدیان:** به لحاظ طرح بحث، هزینه ندارد. ممکن است یک نفر را به لحاظ سیاسی کلا حذف کنند. اما اینها چه موقع هزینه‌دار می شود؟ موقعی که به صحنه عمل برسد، موقعی که به تحقق خودش می رسد چون یک عده احساس می کنند فضا دارد برایشان تنگ می شود. چه زمانی این هزینه کم می شود؟ زمانی که به این خواست عمومی توجه شود و اصلاح اتفاقا در بدنه شکل بگیرد. آن موقع هزینه کم می شود. یعنی اگر آقای قالیباف یا هر شخصیت سیاسی دیگری بخواهد این کار را به صورت انفرادی یا تکی جلو ببرد، اگر بخواهد به سمت تحقق برسد، حتما حذفش می کنند، اما اگر این از بدنه شکل بگیرد و بدنه سراغ اصلاح برود، آن موقع دیگر اصلا فرد موضوعیت ندارد. آقای ثابتی و تشکیلاتی که برای خودشان درست کردند به عنوان یک جریان سیاسی، می توانند این تغییر را شکل دهند.

آقای ثابتی! آقای مهدیان می گوید «نواصولگرایی وقتی به مرحله عمل برسد، آن وقت هزینه به وجود می آید. در چنین وضعیتی اگر طراح مساله یک نفر باشد، حذف می شود اما اگر بدنه باشد حذفی اتفاق نمی افتد». اما شاید این مساله آسیب دیگری را مرتب کند. مثالش آن دسته کبوترانی هستند که در دامی گیر کردند، اگر با هم در یک جهت پرواز کنند موفقیت نصیب شان می شود اما اگر هر کدام بخواهند به سمتی بروند، آن زمان قوایشان تقسیم می شود و شکستی می خورند. به عبارت دیگر اگر نواصولگرایی لیدر نداشته باشد و

هر گروه و تشکل و شخصیتی دنبال دیدگاه خودش برود، آیا امکان ندارد ضمن آنکه خروجی حاصل نشود، نظام تشکیلاتی فعلی در جریان اصولگرایی از هم بپاشد؟

▲ **ثابتی:** دو تا محور دارد؛ یکی اینکه اگر بخواهد به مرحله عمل برسد، این بحث‌شان درست است، چون من هم آنجایی که گفتم هزینه‌ای ندارد، صرفا در مقام طرح بحث بود. فرمایش آقای مهدیان بحث من را تکمیل کرد. بله، در مقام عمل هزینه خواهد داشت، ولی من فکر می کنم باز اینجا آقای قالیباف مصداقش نخواهد بود، چون سابقه عملکرد آقای قالیباف نشان می دهد که در تعارض با تصمیم پدرخوانده‌های اصولگرا، اصلا تصمیم نمی گیرد و من اگر بخواهم بدبینانه نگاه کنم، حتی طرح نواصولگرایی در این برهه توسط ایشان را هم باز شبیه یک مدل بالا به پایین می دانم. کما اینکه خود ایشان در تلویزیون گفت «نه آمدن به انتخابات با خودم است و نه رفتن». این ضعف اساسی است در سیاستمداری که بعد بخواهد ادعای تحول در آن روند را داشته باشد. کسی که می آید و می گوید «من آمدن با خودم بود و نه رفتن، یکدفعه گفتند الان باید بیایی، از آن طرف نمی خواستم بروم کنار و گفتند نه دیگر، شما باید بروی کنار». خب این به مراتب تصمیم‌های بزرگ‌تر و درازمدت‌تر را نمی تواند بگیرد. چون من آمدن و رفتن در یک انتخابات را تصمیم کم اهمیت تر، کم هزینه‌تر و کوتاه‌مدت‌تر می دانم تا اینکه در درازمدت بخواهد یک حرکت تحولی را شکل دهد. اما سوال دوم شما را باز قبول ندارم. شما می گوید اگر هر کسی بخواهد ساز خودش را بزند در این روند تحولی اصولگرایی، این شبیه آن دسته از کبوترانی می شود که به یک سمتی می رود و انرژی شان تقسیم می شود. من معتقدم که اصلا قدرت اصولگرایی به این جریان و گروه‌هایش نیست. اگر هر کدام به یک سمتی حرکت کنند، قدرشان تقسیم می شود؛ این یک قدرت حداقلی است. قدرت جریان اصولگرا به نظرم مردم است و این نقطه ضعف الان جریان اصولگرایی است که میانش شکاف افتاده است. یعنی حداقل از سال ۹۲ تا به امروز، آن قدرت هماهنگ کننده و بسیج کننده‌ای را که قبلا در ارتباط با مردم داشت، ندارد. لذا من معتقدم اگر در آینده هم افراد و جریان‌هایی بیابند که به طور واقعی، نه شعار، بتوانند با مردم ارتباط برقرار کنند، حتی اگر آن یک جریان نباشد و یک فرد باشد به نظر من، این خیلی خوب می تواند به روند سردرگمی‌ای که امروز جریان اصولگرا دارد، پایان دهد. کما اینکه در انتخابات اخیر آقای رئیسی، از آقای روحانی شکست خورد ولی خب بر اساس واقعیات بیابیم نگاه کنیم، بعد از انقلاب تا الان هیچ رئیس جمهوری نبوده که اولاً تک دوره‌ای شود و در رقابت برای کسب قدرت در مرحله دوم شکست بخورد. این ظاهرش شکست است، چون باز هم آقای روحانی پیروز شد، باز هم ایشان کابینه تشکیل داد، باز هم چهار سال قدرت دست آقای روحانی خواهد بود. اما یک نفری که گمنام بود و با توده مردم ارتباطی به آن معنا نداشت، حزب خاصی نداشت و جریان سیاسی خاصی نداشت ۱۶ میلیون رای آورد. من معتقدم اکثریت آرای آقای رئیسی هم متکی به شخصیت ایشان و تحرکات ۲۰ روزه انتخاباتش بوده است. پس این احتمالا یک مدل است که زمانی که شما می توانی در برابر یک رئیس جمهور مستقر یک چنین رأیی کسب کنی، اگر هم که باز فرد توانایی باشد، این سقفی ندارد و می تواند در دوره‌های بعدی تکرار شود و رأی بیشتری هم کسب کند. در مورد پدرخواندگی هم بفرمایید که اصلا می شود بدون رایزنی و مذاکره و طبقه‌نخبگانی جریان، چنین حرکتی را شکل داد؟ کاری که نمونه خارجی‌اش آقای ترامپ است که آمد



پس خیلی از نگرانی‌هایمان برطرف می‌شود و این مسیر می‌تواند ادامه پیدا کند. ممکن است در انتخابات بعدی رشد ما بیشتر شود، اما انتخابات است، حرف ما انتخابات نیست. حرف ما در روابط اصولگرایان با مردم است. حرف ما از جهت اثرگذاری جریان اصولگرایی است و تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی در صحنه عمل، بنابراین فقط در انتخابات نیست و در خیلی از حوزه‌های دیگر هم است. بحث تحلیل انتخابات نداریم، اما واقعا بخش زیادی از شکست انتخاباتی‌ها را از یک جهت می‌دانم که رقیب‌هراسی است. اما عملکرد ما به گونه‌ای بود که همه این رقیب‌هراسی را باور کردند. الان رأس پایداری چیست؟ الان اگر از بچه‌های این بدنه پایداری سوال کنند و بگویند رأس شما فلانی است، می‌گویند نه، رأس جریان پایداری یک زمانی احمدی‌نژاد بود و الان احمدی‌نژاد نیست.

▲ ثابتی: نه، این حرف شما خیلی عجیب است. **به نظر شما واقعا قالیباف واقعا به نتیجه رسیده است؟**

▲ مهدیان: بله. قالیباف بخشی از نواصولگرایی که می‌گوید را عمل کرد. یکی از نمونه‌هایی که در این فضا هم به آن توجه کرده، این است که شما بتوانید از ظرفیت‌های انقلاب اسلامی که شکل گرفته، در اصلاح مدیریت شهری استفاده کنید. رجوع قالیباف به تشکل‌های مردمی در این دوره نسبت به هرگونه از جریان سیاسی که بگویند، بیشتر است. اتفاقا بخشی از مشکلات شهری را قالیباف با رجوع به تشکل‌های مردمی حل می‌کند. این اصرار در رویکرد شکل گرفت؛ به لحاظ تاکتیک خودش را نشان می‌دهد. مثالی از کارهای مهم و کلیدی که قالیباف انجام می‌دهد بحث فقرزدایی است. فقرزدایی به چه روشی؟ به روشی که دست فقیر را در دست پولدار بگذارد، توسط تشکل‌های اجتماعی. این یک بلوغی می‌خواهد. ما تا الان نگاهمان به کمیته امداد برای فقرزدایی بود، این رفته رویکردهای خودش را اصلاح کرده و بعد از اینکه رویکردهای خودش را اصلاح کرده، روش خودش را درست کرده و در روش خودش هم به نظر من نگاه رشد یافته‌ای دارد. این را در جاهای دیگری هم ما می‌بینیم؛ فرضا همین مدل جهادی‌ای که

▲ مهدیان: من یک توضیحی بدهم؛ در مورد اینکه آقای قالیباف در آن مصاحبه گفتند «به من گفتند که بیا و حالا هم گفتند برو و من رفتم»، اتفاقا می‌خواهم بگویم این گزاره سیاسی یک بخشی از تحولاتی است که ما در جریان اصولگرایی به آن نیاز داریم و اتفاقا یک سطحی از بلوغ یک سیاستمدار است. فهم من هم این است که اتفاقا می‌خواهد بگوید «برای من مهم نیست». یعنی همان سخنرانی‌ای که می‌کند و می‌گوید اساسا در نواصولگرایی من محور نیستم و من قرار نیست این قصه را تحقق ببخشم، اتفاقا در عمل دارد همین کار را نشان می‌دهد. می‌خواهد بگوید «من مهم نیستم، از من عبور کنید. اگر جایی به این نقطه رسیدید که من می‌توانم این کار را پیش ببرم، من جلو می‌آیم و کمک می‌دهم و اگر احساس کردید که من باید بروم کنار تا این حرکت به قوت خودش ادامه پیدا کند، من کنار می‌روم». این را می‌خواهد بگوید که آدم‌ها در این حوزه مهم نیستند. آقای قالیباف توانسته این را هم به لحاظ اعتقادی و هم به لحاظ اخلاقی به گزاره بسیار کلیدی در فضای اصولگرایی تحقق بخشید و ظهوری بدهد و یک الگویی برای دیگران ایجاد کند چون برخی وقتی به یک پایگاهی می‌رسند، اینکه هدف اصلی چه بوده را فراموش می‌کنند و فکر می‌کنند نقطه هدف، خودشان هستند. موضوع دیگر که خیلی مهم است و در فضای نواصولگرایی اتفاقا باید تعیین تکلیف شود این است که در انتخابات نمایم. نواصولگرایی معطوف به انتخابات نیست و فقط اثر خودش را در مدل تصمیم‌گیری مردم در بزنگاه انتخابات نشان نمی‌دهد. ما اساسا مردم‌سالاری را صرفا در انتخابات تعریف می‌کنیم و این غلط است. مردم‌سالاری فقط در انتخابات نیست. خیلی از نقاط حساس کلیدی دیگر نیز وجود دارند. یکی اصح مثلا کمک کردن به زلزله‌زدگان کرمانشاه است. اینجا اصولگرایی تحول خودش را که به آن رسیده، باید در این بزنگاه نشان دهد. اینکه ما در این نقطه توانستیم پیروز شویم، در این حد با شما موافقم که نسبت به گذشته یک حرکت رو به رشد شکل گرفت اما به آن معنا نیست که چون ما در این انتخابات توانستیم به این نقطه برسیم،

دیدگاه‌های خودش را در سطح اجتماعی و عموم مطرح و اراده‌اش را به کار تشکیلاتی حزب جمهوری خواه دیکته کرد. نمونه داخلی‌اش هم آقای احمدی‌نژاد است که آمد از صف بیرون زد و دیدگاه‌هایش را مطرح کرد و اقبال عمومی را گرفت.

▲ ثابتی: البته مثال ترامپ را من درست نمی‌دانم، علتش این است که ترامپ رأی اکثریت مردم را نیاورد. حالا مدل عجیب و غریب آنجا خودش اصلا نقض دموکراسی است چون کلینتون مثلا دو میلیون بیشتر رأی آورد. در داخل کشورمان اگر مثال از من بخواهید، من همان جریان سوم تیر را عرض می‌کنم. بالاخره آقای احمدی‌نژاد سال ۸۴ در چه شرایطی آمد و به قدرت رسید، در شرایطی که حتی حزبی که عضوش بود، (جمعیت ایثارگران) از او حاضر به حمایت نشد اما احمدی‌نژاد توانست از رقابتی نامداری مثل قالیباف، معین، کروی و... بیشتر رأی بیاورد و فقط از آقای هاشمی ۷۰۰ هزار رأی کمتر آورد که آن را در دور دوم جبران کرد. من معتقدم اتفاقا اگر کسی واقعا بتواند با مردم ارتباط برقرار کند، می‌تواند به معنی واقعی کلمه مردم را همراه خودش کند. حالا این یک مثال است. من عرض کردم، آقای رئیس را از بُعدی اصلا شکست خورده انتخابات نمی‌دانم، چون آمد ۲۰ روز فعالیت کرد و در برابر رئیس دولت مستقر ۱۶ میلیون رأی آورد. حالا من کاری به تخلفات و اینها ندارم، چون ممکن است یک مقدار فاصله رأی را کمتر کند اما این نشان می‌دهد که مدل، مدل موفق بود، باید تلاش کرد یک یا چند پله دیگر این روش تکمیل شود. اینکه مثلا جریان اصولگرایی خیلی هم عزادار و در غم است، این به نظرم واقعا بی‌بانه نیست. بالاخره قبل از این سابقه نداشته رقیب رئیس جمهور مستقر بتواند چنین رأی بیاورد. پس به نظرم باید این مدل را کمی تکمیل کرد. هیچ حزب و جریانی نمی‌تواند ادعا کند به خاطر من آقای رئیس ۱۶ میلیون رأی آورد. حتی از یک بُعد بخواهیم به مساله نگاه کنیم، وحدت هم صورت نگرفت. حزب موافقه یکی از پدرخوانده‌های قدیمی اصولگراها است، نامزدش حاضر به کناره‌گیری نشد، رایش هم در انتخابات مشخص شد. من معتقدم باید یک مقدار زمان بیشتری بگذرد تا گفتن غالب شود، در واقع باید یک مقدار زمان بگذرد تا واقعیت برای مردم روشن شود. اتفاقا این روند امیدوارکننده‌ای برای جریان اصولگرایی است. شاید این بحث‌های نواصولگرایی اگر قرار باشد به طور افراطی همه مشغول به بازخوانی آن شوند اصلا یک مدل آدرس غلط دادن است، چون بیشتر بدنه را مایوس می‌کنیم، بیشتر همه فکر می‌کنند ما چه وضع اسفناکی داریم و باید یا حرکت ویژه‌ای کنیم که در انتخابات پیروز شویم، من فکر می‌کنم آن روند دارد خود به خود شکل می‌گیرد، یعنی در این قضیه حقیقتش خوش بین هستیم، ولی به نظرم باید یک مقدار صبر کرد تا به آن رسید.

▲ مهدیان: اصل بازخوانی و آسیب‌شناسی را کار بدی نمی‌دانم. حالا هرچقدر هم کمک کند که این روند تسریع شود، این خوب است.

صحبت اصلی این است که اگر نواصولگرایی با هر عنوان دیگری به تحقق برسد، آیا جریان بدون پدرخوانده خواهیم داشت، یعنی به جریانی بدون پدرخوانده می‌رسیم؟ چون آن نمونه‌هایی که شما مطرح کردید، دوباره به یک جریان با پدرخوانده رسیدیم که صحبت آقای قالیباف است.

▲ ثابتی: این اختلاف بین افراد است. من معتقدم که مورد احمدی‌نژاد کیس عجیب و غریبی است و باید مفصل بر سرش بحث کرد.



▲ **نابتنی:** در رابطه با آقای قالیباف، آن بحثی که مطرح می‌شود، او در انتخابات از خودگذشتگی نشان داد، من اتفاقاً نمی‌خواهم بدبینانه نگاه کنم، ولی فکر می‌کنم با واقعیت این حرف نمی‌خواند. برداشت من این است که آقای قالیباف زمانی که به این نتیجه و قطعیت رسید که در حضور همزمان با آقای رئیسی نتیجه‌ای نمی‌گیرد و آقای رئیسی هم از قبل گفته بود که من بیایم، هستم و آقای قالیباف مطمئن شده بود که علاوه بر اینکه کل جریان شکست بخورد، برای خودش هم سومین شکستش در انتخابات ثبت می‌شود، تصمیم گرفت که کنار برود. من معتقدم تصمیم آقای قالیباف فداکاری نبود و شاید فداکاری این بود که ایشان صبر می‌کرد، سومین شکستش را هم خودش می‌خورد، ولی بخشی از بدنه رأی روحانی را می‌گرفت تا به احتمال زیاد انتخابات به دور دوم برود. من تحلیلیم از انتخابات ۹۶ به‌طور خاص این است. یعنی قبول ندارم که آن یک حماسه و فداکاری از جانب آقای قالیباف بود. من فکر می‌کنم آقای قالیباف تغییراتش چیزی شبیه تغییرات آقای هاشمی است، البته برعکس. آقای هاشمی بالاخره یک موقعی در دهه ۷۰ پایگاه و سیاست‌هایش مشخص بود و آن زمان که جریان چپ به آقای هاشمی حمله می‌کرد، طرفداران آقای هاشمی بچه حزب‌اللهی‌ها بودند که آن موقع هم داشتند به‌نظم اشتباه می‌کردند، ولی بالاخره این واقعیت ما بود؛ آن موقع که جریان چپ داشت همچون آقای عبیدی و گنجی داشتند به آقای هاشمی می‌تاختند، بچه حزب‌اللهی‌ها و جریان راست بیشتر از ایشان دفاع می‌کردند. آقای هاشمی طی زمان تغییراتی کرد که بعداً شد اصلاً نماد و رأس آن جریان‌ها که یک روزی داشتند به او فحش می‌داد. آقای قالیباف به نظر من به چنین تغییری از سال ۸۴ تا به امروز رسید البته برعکس. آقای قالیباف از آن موقع گفت من اصولگرای اصلاح‌طلبم، الان می‌گوید اصولگرایی، یعنی یک بعداً حذف کرده؛ چرا؟ چون در عمل از آن طرف ضربه زیاد خورد. من برداشتم این است که آقای قالیباف همیشه نگاهش این بود که اگر من بخوام یک روزی رئیس‌جمهور ایران شوم، باید بتوانم با دو طرف تعامل داشته باشم و بسازم؛ مدل آقای روحانی. ولی از طرف مردم این مساله هیچ وقت باور نشد، بیشتر یک اصولگرا و حتی نظامی دیده شد، در مقابل اینها آقای قالیباف در شهرداری کم به این جریان امتیاز نداد. در رسانه‌های شهرداری مثلاً یک قلمش اگر یادتان باشد در تهران امروز، چه کسانی کار می‌کردند؟ کسانی که الان همه‌شان در ارمان، شرق و اعتماد هستند. آقای قالیباف بعداً به نظر من به این تجربه، رشد و بلوغ رسید که هر چند به آن جریان نزدیک تر می‌شود، در بزنگاه‌ها بیشتر از آنها ضربه می‌خورد. مثلاً در مناظره آن اتفاقات برایش می‌افتد و گاز انبری و... اتفاقاً به این نتیجه رسیده که اگر بخواد در یک جریانی خوب سرمایه‌گذاری کند، برای اینکه حداقل بتواند به‌عنوان فعال سیاسی آن فعالیت خودش را داشته باشد، آن جریان، جریان انقلابی و اصولگرایی است. برای همین هم ابتدای سخنانم عرض کردم که از یک جهت آقای قالیباف شاید موفق بود، چون انصرافش هرچند از دید من به لحاظ تاکتیکی نادرست بود، ولی در جریان انقلابی، اقدام فداکارانه و مثبت تلقی شد و حتی آن فشار را تا حد زیادی کم کرد، یعنی شاید خیلی‌ها که تا آن زمان به آقای قالیباف نگاه تندتری داشتند، الان تعبیر آقای مهدیان را دارند. این تحلیل کلی‌ای است که در رابطه با آقای قالیباف دارم و معتقدم آقای قالیباف اگر می‌گوید اصولگرایی، برای این است که دیگر فهمیده که حداقل در اصلاح‌طلبی پذیرشی ندارد، باید یکسری مرزبندی‌هایش را با آن طرف جدی‌تر کند، ولی در معین حال معتقدم این اشکال جدی به آقای قالیباف مطرح است که همچنان به لحاظ معرفتی به

من اصولاً اعتقاد این است که اگر نواصولگرایی را جریان سوم ببینیم، نقطه شروع انحراف است. اصولگرایی باید اصلاح شود اما نه در رأس. نمی‌خواهد آدم‌ها جابه‌جا شوند، بدنه باید تغییر پیدا کند، بدنه باید رشد پیدا کند و بدنه باید بداند چگونه رشد پیدا می‌کند؟ در مجموع در نواصولگرایی همه یک رجوع و بازگشتی به مبانی اصیل خودشان دارند. کدام مبانی؟ مبانی که امام دارد. خیلی از حرف‌های انقلاب اسلامی را به ما بچه حزب‌اللهی‌ها نزدند و دست ما نرسیده و نسل سوم انقلابی‌گری و حزب‌اللهی خیلی از حرف‌های امام و آقا را نمی‌داند. من با حرف آقای نابتنی موافقم که مسیری که دارد حرکت می‌کند، مسیر خالص‌سازی و مسیر رشد است و قائل به این هستم. اما اگر این معرفت کنارش باشد، سرعت شما را چندین برابر می‌کند.

به نظر شما الان و در حال حاضر کدام یک از گرایش‌ها و سلیقه‌های اصولگرایی به این دیدگاهی که آقای قالیباف مطرح می‌کند، نزدیک‌تر است و حاضر است همراهی‌اش کند در این ایده‌ای که طرح کرد و دنبال می‌کند؟

▲ **نابتنی:** بالاخره همان افرادی که از سال ۸۴ نگاهشان بر رئیس‌جمهوری آقای قالیباف بود، طبیعی است که با او همراهی کنند. جریان نزدیک‌تر به ایشان رهپویان و ایثارگران بودند.

▲ **مهدیان:** من فکر می‌کنم این جوری نباشد. من می‌گویم آقای قالیباف نسبت به سال ۸۴ تغییر کرده است. ما یک مشکلی داریم که فکر می‌کنیم کسی تغییر پیدا نکند، خیلی آدم خوبی است. آدم‌ها در مسیر است که رشد پیدا می‌کند. رشد آدم‌ها را ببینیم، اسمش را هم رویش بگذاریم. اساساً تعامل امروز ما با آقای قالیباف اگر قرار باشد با تعامل سال ۸۴ باشد، اشتباهه کلیدی است. این آدم، از آدم نیست و یک آدم رشدیافته آن دوران است. این نمی‌خواهم بگویم کامل تغییر کرده و یک آدم دیگری شده؛ خیر اما به لحاظ تجربی و تاکتیکی به یک نقطه‌ای رسیده که فهمیده که این نقاط، نقاط اشتباهی است و باید این مسیر را اصلاح کنیم. من فکر می‌کنم ایثارگران و رهپویان یا هر گروه دیگری، آن تعاملی را که سال ۸۴ داشتند الان ندارند.

در سطح شهر داشت. نگاه فرهنگی‌ای که داشت. اولین جایی است که ضمیمه‌های فرهنگی به پروژه‌های عمرانی متصل می‌شود. خیلی نکته مهمی است، ممکن است که بگویند آن پروژه یا فلان پروژه این طور نبود، من قبول دارم. این حرکت شکل گرفته که بسیاری از پروژه‌های ما به دلیل داشتن ضمیمه‌های فرهنگی‌ها هو شده است؛ از جمله بلوار کشاورز، بلوار کشاورز را می‌خواستند نابود کنند که زمینه فرهنگی داشت، جلوش را گرفتند. اینها چیزهایی نیست که بگویم از روز اول متوجه بوده، اینها در مسیر حرکت بوده است. بعد به این نقطه رسید، اینکه ما یک پروژه عمرانی داریم و یک ضمیمه فرهنگی به آن متصل می‌کنیم، الزاماً چیز موقعی نیست. واقعاً یک بلوغ در مدیریت فرهنگی شهر ما است؛ هرچند به آن نرسیده باشد و موفق نشده باشد اجرا کند و آن هم این است که فهمید ما پروژه‌های فرهنگی‌ای داریم که باید ضمیمه‌های عمرانی داشته باشد و به این سمت رفت. در مرکز مطالعات شهرداری بچه‌های حزب‌اللهی خوب و تحصیل‌کرده نشستند که ما باید در سطح شهر به یک نقطه فرهنگی برسیم، لذا به‌پل نیاز داریم، به این مجموعه فرهنگی نیاز داریم، به مجموعه اقتصادی نیاز داریم. من نمی‌خواهم بگویم الان همین مسیر را برویم، نمی‌گویم بهترین مسیر است، نمی‌خواهم بگویم مسیری که ما باید الان به آن ورود کنیم، مدلی است که آقای قالیباف رفت. اما حرفم این است که بخشی از آن چیزی است که به آن اعتقاد داشت. اینکه ما بخوایم بین اصولگرایی و اصلاح‌طلبی حرکت کنیم، من فکر می‌کنم این از آن موضوعات نخب‌نمایی است که اساساً هیچ ربطی به اصولگرایی ندارد. ممکن است ما یک جایی به این بحث بپردازیم؛ کجا می‌پردازیم؟ آنجایی که ما می‌گوییم انقلابی‌گری طیف است. یعنی آنجایی که احتمالاً ما می‌توانیم در موردش حرف بزنیم. می‌گوییم انقلابی‌گری؛ همان حرفی که آقا می‌زند؛ اگر ما شاخص‌ها را روشن کنیم، علی‌لاریجانی انقلابی است، هاشمی انقلابی است، اما ضریب روشن است. اگر شاخص‌ها روشن باشد لازم نیست زور بزنیم که بگویم لاریجانی اصولگرا یا اصلاح‌طلب است. می‌خواستیم بگویم این بحث اصلاح‌طلبی و اصولگرایی در یک نقطه جزئی نواصولگرایی تعیین تکلیف می‌شود.

شما بتوانی در این فضا با همین مردم حرکت خودت را طوری اصلاح کنی که به نقطه پیروزی برسی. این نیاز به بازگشت به گفتمان انقلاب اسلامی و هم تنزیل گفتمانی دارد. یک حرف‌هایی می‌زنیم، مردم نمی‌فهمند چیست. می‌گوییم مبارزه با استکبار. شما حرف‌های آقا را نگاه کنید در مبارزه با استکبار. قشنگ می‌گوید دو تا مدل و دو تاروش است. یک روش این است و یک روش آن است. آن روش به نتیجه نمی‌رسد، آن روشی که شما از طریق مذاکره هم بخواید، به نتیجه نمی‌رسد، به رفاه نمی‌رسد؛ نه اینکه ما بگوییم مبارزه با استکبار، مرگ بر آمریکا. یعنی این حرف‌های تخیلی و آسمانی، نه، از طریق مذاکره با آمریکا، به رشد و رفاه نمی‌رسید. ما تنزیل گفتمانی نداریم. یعنی همان حرف‌هایی که در حوزه انقلاب اسلامی داریم چنان بگوییم که برای مردم قابل فهم و قابل درک باشد.

▲ ثابتی: من می‌خواهم یک پله عقب‌تر بروم. می‌خواهم بگویم خود افراد شاخه جریان اصولگرا، حتی فهم نسبت به آن گفتمان ندارند که بخوانند برون‌تزیلش بدهند.

▲ مهدیان: اصلا اصولگرایی یعنی همین. یک نکته بسیار کلیدی این است که روی قالیباف و هیچ‌زنزالی نایستید، این نوع اصولگرایی باید در بدنه شکل بگیرد. یعنی اگر فکر کنید، ۱۰ تا آدم حسابی بگذارید؛ چه کسانی را شما قبول دارید که این حرف‌ها را می‌فهمند؟ اسم ببر. هیچ اتفاقی نمی‌افتد. بله، اثر دارد از جهت تریقش در بدنه، اما اصلاح باید در بدنه شکل بگیرد، یعنی آن آدم حسابی به جای سیاست‌ورزی باید برود سراغ یک تحول گفتمانی درون بدنه تا این بدنه که رشد پیدا کرد، آن موقع خودش رأی پیدا می‌کند، آن موقع رأی انتخابی نیست. یعنی شما می‌گویید این‌ها را بگذارید، فدایی باشد، رهیویان باشد، قالیباف باشد و... به چه دلیلی باید اینها باشند؟ بدنه به رشدی می‌رسد که خودش انتخاب می‌کند. آن آدم‌ها می‌توانند کاتالیزور این قضیه باشند، یعنی می‌توانند به لحاظ معرفتی این حرف‌ها در بدنه بروند و بتوانند اینها مسیری را ایجاد کنند که آنها بتوانند انتخاب کنند. ▶

فراکسیون امید مجلس دهم و شورای شهر پنجم مطلوب اصلاح‌طلبان نباشد، اما موفق شدند. الان آقای قالیباف می‌تواند با این مدل فکری که دارد ارائه می‌دهد، بیاید و کار تشکیلاتی در جریان اصولگرایی را بازتعریف کند و آن را یک گام به جلو ببرد تا در انتخابات مجلس آینده اصولگرایان نتیجه بگیرند؟

▲ ثابتی: من با این سوال شما مخالفم. معتقدم که مقدمه و موخره‌اش به هم نمی‌خورد. به اینکه آقای عارف رأی اول تهران شد، به نظر هیچ کاری به آن کارهای سیاسی که کرد، نداشت. تهران یک گفتمانی سال‌هاست بر آن غالب شده که سال ۸۸ آقای میرحسین موسوی نفر اولش می‌شود. این را معتقدم آقای عارف چه این کار را انجام می‌داد و چه نمی‌داد، نفر اول تهران بود. لذا از اینجا ادامه سوال خود به خود منطقی‌تر می‌شود. رأی اول تهران می‌شود خودش باشد یا جریانش؟ من معتقدم اصلا این مدل ورود از این دریچه وارد شدن به مساله، ما را به یک آدرس غلطی می‌برد. همه اینها حوزه تاکتیک می‌شود. نشانه‌هایی وجود دارد که آقای قالیباف رشد پیدا کرده و معتقدم این رشد هم خیلی جاها تحمیلی بوده است؛ یعنی ایشان دیده که دارد ضربه می‌خورد. این را باید واقعا گذشت کرد و دو سال دیگر یا چهار سال دیگر دقیق‌تر به آن جواب داد. ولی من معتقدم این قبیل اقدامات یعنی مثلا یک جریان دیگری تشکیل دهیم، اساسا کمترین تاثیر را در کشور می‌گذارد. من معتقدم حداقل در شرایطی که امروز ما داریم با آن صحبت می‌کنیم، غلبه یافتن گفتمان‌هایمان، به خصوص در بحث‌های سبک زندگی، تصمیم‌گیر اصلی است و این اتفاقا از یک جهت به نظر من بد است، یعنی باعث مهجور شدن اندیشه در انتخابات سیاسی است. حالا شاید شما تصور کنید من این حرف را می‌زنم، چون زخم خورده این جریان هستم، مثلا به آقای رئیسی رأی دادم و رأی نیاورده و الان دارم این حرف را می‌زنم، ولی حداقل خودم از زعم خودم خبر دارم که این نیست. صادقانه بخوایم بگوییم، این است که زمانی که جامعه به این نتیجه می‌رسد که اگر اینها بیایند، دیوار می‌کشند. یعنی انقدر سطحی می‌شود که اگر این بیاید دیوار می‌کشد و آن بیاید دیوار نمی‌کشد. من معتقدم فعلا در برخی از شهرهای بزرگ از جمله تهران، این‌طور رویکردها در تصمیم‌گیری مردم اثرگذارتر است، لذا این سوال کلامی می‌شود که آیا آقای قالیباف این کار را کند، موفق می‌شود یا نمی‌شود؟ انجام دادن یا ندادن این کارها توسط آقای قالیباف یا امثالهم، کمترین تاثیر را در انتخابات دارد.

▲ مهدیان: من می‌خواهم بگویم شکست را در سبک زندگی غلط مردم حواله ندهیم. دو نگاه است؛ یک نگاه اینکه مردم تهران رسیده‌اند به یک نقطه‌ای که کاملا سبک زندگی غربی بر آنها مسلط است و تصمیماتشان متناسب با این است. من منکر این نیستم که سبک زندگی غربی غالب شده، اما منکر حق‌گرایی مردم هم نیستم. یک موضوع را بعد از انتخابات رویش تمرکز کردم و آن این بود که انقلاب اسلامی ما با آدم‌هایی بوده که اتفاقا این آدم‌ها اصلا آدم‌های علیه‌السلامی هم نبودند، اصلا و ابدا. همین‌ها انقلاب کردند. دلیل چیست؟ این ادعای من که نیست، دلیل، حرف‌های امام است. امام می‌گوید من موقعی که آمدن این حرف‌ها را زدم، شما کسانی بودید که از یک پاسبان می‌ترسیدید. شما کسانی بودید که در کاباره‌ها بودید، شماها جرأت نمی‌کردید و یک پاسبان می‌آمد، فرار می‌کردید. شما شعار مرگ بر شاه دادید؛ یک اتفاقی با همین مردم افتاد. این گرایش حق‌گرایی مردم بود، ولو این سبک زندگی وجود دارد، قصه این است که

پختگی در این مرحله نرسیده اما در یکسری فعالیت‌های سیاسی مثل مناظره با روحانی و بزین درووها با جهانگیری طوری عمل کرد که امروز جریان اصولگرایی را بیشتر به خودش نزدیک می‌بیند تا جریانی که نزدیک یک دهه به آن امتیاز داد برای اینکه بتواند مدیریتش کند اما نتوانست و دید اصلا پذیرش آن را ندارد.

▲ مهدیان: در مورد انتخابات خیلی بحث مفصل است. واقعیت ماجرا به نظر من آقای ثابتی این گونه نیست. اولاً که از ابتدا قرارشان این بود که یک نفر بماند. با هم یک قرار می‌گذارند، به خاطر اینکه روشی است و مینا، مبنای روشنی هم است و می‌گویند به یک نقطه‌ای رسیدیم که دیدیم باید یک نفر کنار برود، آن موقع یک سازوکاری وجود دارد و متناسب با این سازوکار به هر نقطه‌ای رسیدیم، همان را عمل می‌کنیم. هم آقای قالیباف می‌گوید و هم آقای رئیسی. آقای قالیباف با پذیرفتن این موضوع وسط می‌آید. آقای قالیباف از روز اول یک پله هم جلوتر از این قرار معقول خودشان می‌گذارد و می‌گوید اساسا اشتباه است دو نفر در صحنه باشند. ما باید به یک نقطه برسیم که یک نفر نامزد باشد. در آن نقطه هم سازوکاری وجود دارد که بر مبنای سازوکاری که هر دو نفر هم پذیرفته بودند عمل شد. یک جزئیات دارد؛ یک بخش از آن این است که آیا نظرسنجی بسیج در این ماجرا اهمیت دارد یا خیر. من مخالف این بودم که رئیسی بماند؛ رئیسی باید کنار می‌رفت. همین که دارم می‌گویم این اختلاف وجود دارد؛ خود آقای قالیباف هم حرف ما را می‌زند و می‌گوید من باید می‌ماندم و کسی دیگر باید کنار می‌کشید و می‌توانست نتایج انتخابات متفاوت باشد، در آن سطح این جمع‌بندی شکل گرفت که خیر، شما اشتباه می‌کنید. این حرف را قبول نداشت. به لحاظ اعتقادی می‌گویید این جبهه باید حرکت کند، به دور دوم هم کشیده نمی‌شود. این بحث‌ها، بحث‌های دلی که نیست. آنجا هم می‌گوید من تحلیل‌گر می‌کنم و می‌گویم به دور دوم کشیده نمی‌شود. بر این مبنای یکی می‌گوید من کنار می‌کشم، من که قبول ندارم و قبول نداشت و در بدنه خودش یک اختلاف‌هایی شکل می‌گیرد. آقا برای چی؟ چرا؟ ما چرا باید برویم؟ آقای قالیباف با اعضای ستادش جلسه می‌گیرد و می‌گوید در آن دنیا جلوی همه شما را می‌گیرم اگر پای کار آقای رئیسی نروید و محکم پای کار آقای رئیسی می‌رود. اصولگرایی اصلاح‌طلب که حرف آقا است. این حرف ایرادی ندارد، اتفاقا وقتی که شما مدیر مملکت باشید، اتفاقا وقتی مدیریت اجرایی هستید، باید سراغ اصلاح‌طلبان بروید. اصولگرایی و اصلاح‌طلبی که امروز داریم با اصولگرایی و اصلاح‌طلبی‌ای که ۸۴ داشتیم هم متفاوت است. اصولگرایی رشد یافته است. این اصولگرایی، اصولگرایی ۸۴ نیست، اصولگرایی ۸۴ پر از ریا و تزویر و تظاهرگرایی بود ولی امروز این گونه نیست. امروز اصولگرایی که منزوی شده، اتفاقا آدم حسابی‌های کف ماجرا مانده‌اند. من قائل به خالص‌سازی پروسه‌ای هستم، نه پروژه‌ای که آدم‌ها را حذف کنیم. یعنی این مسیر خود به خود آدم‌ها را کنار می‌زند و محکم‌ها می‌ماند، یعنی آنها که قابل اعتنا و قابل اتکاتر هستند. من انتقاد به یک جریان فکری که فکر می‌کنم شما هم درونش قرار گرفتید، این است که تک‌متغیره نمی‌شود موضوعات اجتماعی را تحلیل کرد.

▲ ثابتی: من که با این مساله موافقم.

آقای عارف در سال ۹۲ وقتی به نفع آقای روحانی کنار رفت، بعد یک سازوکاری را در چارچوب اصلاح‌طلبی طراحی کرد تا یک بازتعریفی از کار تشکیلاتی در جریان اصلاح‌طلبی باشد. بر همین مبنای انتخابات مجلس، نفر اول تهران شد و آن ساختار را برای انتخابات شورای شهر ادامه داد. شاید امروز خروجی دولت آقای روحانی،

جملات مهم

هیچ وقت به این ضرورت تغییر در محتوای اصولگرایی در سطح رویکرد، اهداف، مسیر و سازمان نرسیده بودیم. فکر می‌کردیم واقعا تصمیمات مان غلط است، لذا تلاش می‌کردیم این تصمیمات مان را اصلاح کنیم

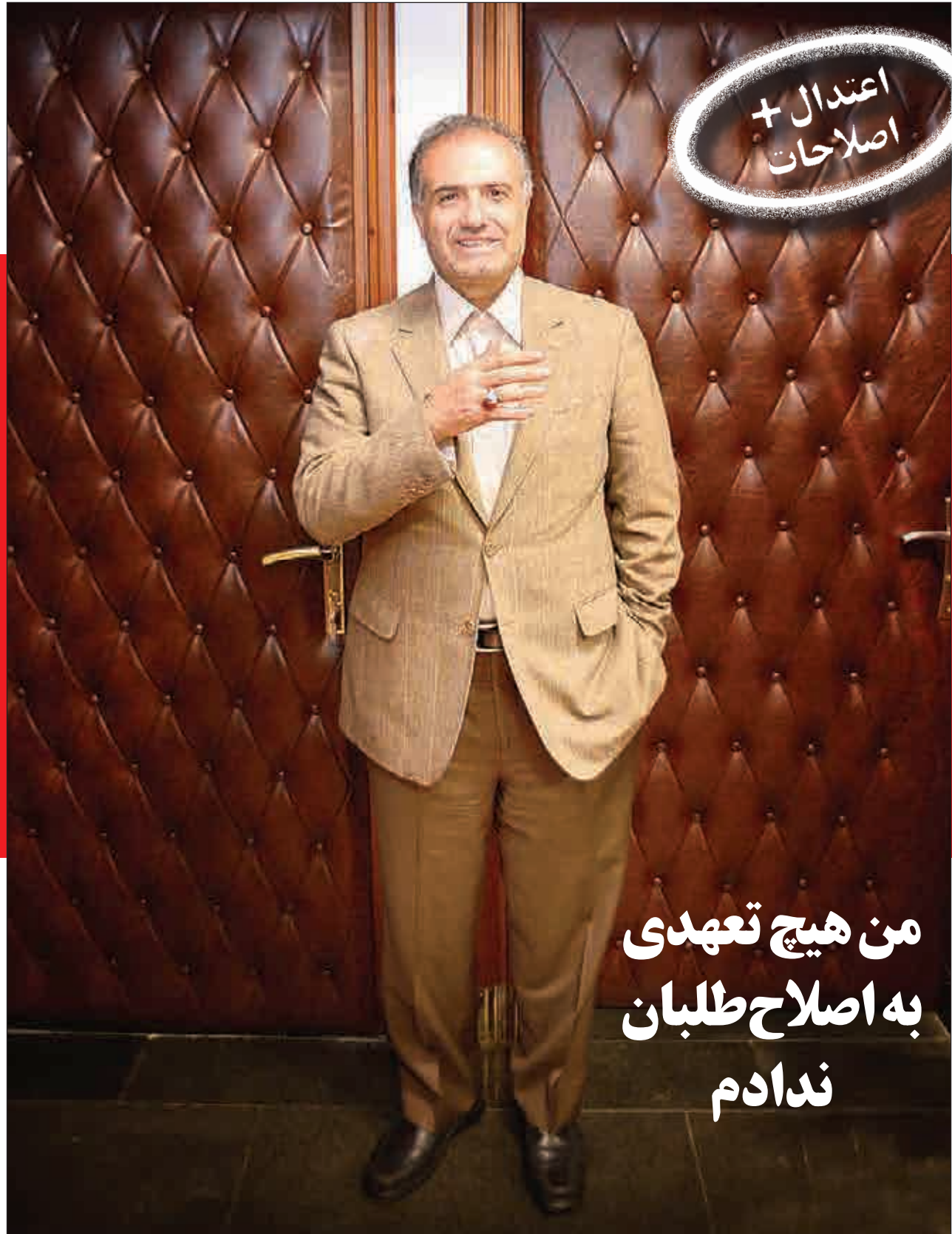
شما تمرکز روی نام نداشته باشید؛ ممکن است همین محتوا را یک جریان سیاسی درون خود تحت یک عنوان دیگر به آن فکر کرده باشد

پوست اندازی در اصولگرایی حرفی نبوده که مثلا یک نفر کشفش کند. به این در گذشته هم فکر کردند، در موردش حرف زدند، به ضرورت‌هایش توجه داشتند اما در سطح نخبگانی مانده است. علتش این بوده که تجربه نشده بوده که ما به نواصولگرایی نیاز داریم

دوگانه

ائتلافی که از سال ۹۲ تا به امروز ادامه پیدا کرده، حالا به مسأله‌ای تبدیل شده که مورد بحث میان اعضای این پیمان سیاسی است. برخی اصلاح طلبان از استقلال سخن می‌گویند و طیف مقابل نیز اصرار بر تداوم ائتلاف دارند. آیا در انتخابات مجلس این فضای توافق سیاسی ادامه پیدا خواهد کرد؟

سیاست



اعتدال +
اصلاحات

من هیچ تعهدی
به اصلاح طلبان
ندادم



زمان جدایی

آیا اصلاح طلبان و اعتدالیون
راه مجزا از هم انتخاب خواهند کرد؟



این روزها برای حسن روحانی متفاوت تر از همیشه شده است. خیلی‌ها می‌گویند او دیگر چندان شبیه «روحانی» روزهای قبل از انتخابات نیست. تحلیل‌ها درباره چرایی وقوع این پدیده به نسبت کسانی که تحلیل و تفسیر می‌کنند پای مولفه‌های زیادی را به میان می‌آورد. برخی ادعا می‌کنند رئیس‌جمهور با فاکتورهایی مواجه شده که بالاجبار تغییر رویه داده است. برخی دیگر می‌گویند او از ابتدا همین بوده، طبیعت انتخابات موجب شده آن حرف و شعارها مطرح شود. برخی می‌گویند روحانی دانسته و با حساب و کتاب این رفتار را از خود نشان می‌دهد. آنها باورشان این است که او در حال بالانس آرایش سیاسی کشور است. علت هر چه باشد موجبات رخ‌نمایی یک پدیده دیگر را نیز فراهم کرده است. صورت این پدیده این است: «پشیمان شده‌ایم؛ باید از روحانی عبور کنیم.»

دو گانه‌های عجیب

اوضاع در جناح اصلاح طلب متفاوت تر از همیشه شده است؛ آن هم درست در شرایطی که گمان می‌شد پیروزی حسن روحانی در انتخابات جای پای آنها را در قدرت رسمی استوارتر از ۴ سال خواهد کرد. اکنون آنها پیش روی خود یک دوگانه تعیین‌کننده می‌بینند. اینکه با حسن روحانی که حالا دگرگون شده است باقی بمانند و به قول برخی تصمیم‌سازان اصلاح طلب پروژه اصلاح طلبان را پیش ببرند یا اینکه به تجویز برخی دیگر از چهره‌هایشان از او جدا شده و به اصلاح طلبی فکر کنند. هر چه هست حالا یک دوگانه تعیین‌کننده میان آنها پدید آمده که سرنوشت سرپرستی ۲۴ میلیون رای را درهاله‌ای از ابهام فروبرده است. مدت کوتاهی پس از اینکه بهزاد نبوی ائتلاف با روحانی را منکر شد و گفت: «تا آنجا که من اطلاع دارم حتی ائتلافی با آقای روحانی

صورت نگرفته که ایشان نسبت به مفادش عهدشکنی کرده باشد. علت رای اصلاح طلبان به آقای روحانی، صرفاً به دلیل مصالح کشور و نظام بوده است.» و حمیدرضا جلالی‌پور و سعید شریعتی، هر دو از جناح موسوم به اصلاح طلب مقابل نبوی ایستادند و جلالی‌پور نوشت: «روند پیروزی بخش در سه انتخابات گذشته نه وادادگی و نه میان‌مایگی اصلاح طلبان که شکل‌گیری ائتلاف نانوخته میانه‌روها (متشکل از اصلاح طلبان، اعتدال‌گرایان و اصولگرایان میانه‌رو) در سیاست رسمی ایران با ابتکار اطلاع طلبان بوده است، یا در گذشته ائتلاف نانوخته رئیس دولت اصلاحات، هاشمی، ناطق و الان ائتلاف رئیس دولت اصلاحات، روحانی، ناطق و سعید شریعتی نیز درباره ائتلاف با روحانی گفت: «ائتلاف اصلاح طلبان و میانه‌روها برای منزوی کردن جریان تندرو در کشور اتفاق افتاد که در این زمینه موفقیت‌هایی هم حاصل شد.» به ناگاه از جناح موسوم به اصلاح طلبی صدایی بلند شد که با گفته‌های اشاره شده تفاوت جدی داشت. صاحب این صدا عبدالله ناصری عضو شورای مشورتی اصلاح طلبان بود که در یادداشتی در روزنامه آفتاب یزد نوشت: «از انتخابات مرحله دوم که ایشان (روحانی) رای بسیار چشمگیرتری هم آورد و می‌توان گفت عملاً روحانی با حمایت و سازماندهی تشکیلات اصلاح طلبان به قدرت رسید؛ به نظر می‌رسد یک مقدار فاصله معناداری را برای خودش به وجود آورده است... من فکر می‌کنم بیشتر آقای روحانی آینده بعد از چهار سال خود را برنامه‌ریزی می‌کند. آقای روحانی چهره‌ای است که باتوجه به مختصات هم که دارد برای حضور در آینده قدرت و سیاست کشور برنامه دارد و کسی است که اگر مخیر شود میان حضور در قدرت سیاسی و یا جامعه مدنی انتخابش گزینه اول خواهد بود.» بیان چنین

نظری در زمانی که پس از وقفه‌ای کوتاه دوباره رابطه و نسبت جناح موسوم به اصلاح طلبان با دکتر روحانی و دولت دوازدهم از موضوعات جدی این جناح شده؛ افزون بر اینکه تأثیر جدی بر تعریف این رابطه و نسبت دارد، در پیچه‌ای است برای مسائل چند سال بعد مربوط به آنها و روحانی. اما به تازگی افرادی همچون تاجزاده، کواکبیان و رسولی به این سوال، پاسخ‌های متفاوتی داشته‌اند. ایلنا در این باره نوشته است: «مصطفی تاجزاده در واکنش به ادعای برخی تحلیل‌گران در خصوص گردش به راست رئیس‌جمهور پس از انتخابات و علت این رویکرد جدید اعلام کرد: «شخصاً با این پیش‌فرض که روحانی چرخش به راست داشته، مخالفم و معتقدم رئیس‌جمهوری پس از انتخابات نه تنها چرخش به راست نکرده، بلکه اساساً نمی‌تواند گردش کند.» همین خبرگزاری در متن مصاحبه دیگری با حسن رسولی، عضو شورای شهر پنجم تهران نوشته است: «رسولی در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه برخی از فعالان سیاسی معتقدند آقای روحانی قصد بازگشت به اردوگاه اصولگرایان را دارد، عنوان کرد: «معتقدم یکی از مهم‌ترین خصوصیات افکار عمومی امروز ایران به برکت توسعه اطلاعات و گسترش رسانه‌ها، افزایش فهم با سواد سیاسی است.» او افزوده بود: طی ماه‌های پس از برگزاری انتخابات، آقای روحانی با هر توجیهی که هنوز توضیح نداده‌اند نسبت به کسانی که برای وی مایه گذاشتند غیر عادلانه برخورد کردند! خبرآنلاین هم در قسمتی از مصاحبه تازه خود با مصطفی کواکبیان به او گفته است: «شاید یک نگاه دیگر هم این باشد که اصولگرایان در تلاش برای تعامل با روحانی هستند، حالا یا استراتژی مقطعی آنهاست یا...» و کواکبیان پاسخ داده بود: «من تصور نمی‌کنم که اصولگراها به این اعتقاد داشته باشند که آنها به سمت حسن روحانی

یکدیگر هشدار هم داده است. این وسط اما کسانی از اصلاح طلبان هم هستند که نسبت به وضعیت پیش آمده خوشبین هستند. حتی به استقبالی هم رفته اند. هر چه هست حالا هر چقدر هم که جهانگیری بر تعداد سفرهایش بیفزاید و خودش را هم در قاب رسانه ملی به جهت معاون اول بودنش قرار دهد، کاملاً محسوس است که او دیگر معاون اول با اختیار دولت اول روحانی نیست. حالا سوال این است که این پدیده چه تاثیر بر روابط روحانی و اصلاح طلبان خواهد گذاشت؟ آیا اصلاح طلبان در واقع از آنچه در حال وقوع است، خرسندند؟

چشم انداز: فرصت سازی از تهدید

شرایط پیشرو برای جریان اصلاحات در دو سطح راهبردی معنایی پیدا می کند:

۱. تهدید ساختاری، استمرار حضور بازیگران اعتدال

حسن روحانی خواهان بازسازی نقش «هاشمی رفسنجانی دیگر» در شطرنج سیاست کشور است؛ او خواهان نقش رئیس جمهور ساز مانند ایفای نقش مرحوم هاشمی در سال ۱۳۹۲ است بنابراین چنین نقش آفرینی ای به مثابه تهدید برای اصلاح طلبان خواهد بود و ارتقای قدرت محمود واعظی اصلی ترین پیام برای اصلاحات است و در همین راستا علی شکاری را در دانشگاه شهید بهشتی به صراحت گفت: «آقای واعظی جلوی ارتباط ما را به دفتر رئیس جمهور بسته و می خواهد جهانگیری را محدود کند.»

محدود سازی جهانگیری به منزله استمرار پروژه اعتدال به دستان علی لاریجانی است. او سیاستمداری اثرگذار در مناسبات حاکم در سپهر سیاست کشور است؛ علی لاریجانی گام های همسو با جریان اصلاحات را با همراهی حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری یازدهم برداشت و سپس برجام، اصلی ترین کارویژه دولت یازدهم را به سلامتی از خان بهارستان در مدت ۲۰ دقیقه عبور داد.

در دهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، علی لاریجانی با عمل گرای محض یاران سیاسی خود را در لیست امید قرار داد تا با حضور بازوهای لایبگری حامی وی، صادراتش در بهارستان ایفا شود. ماموریت سیاسی علی لاریجانی به همین جا ختم نشد. او برخلاف جایگاه قانونی خود، در کارزار انتخابات ریاست جمهوری و عده های رای ساز رقبای حجت الاسلام حسن روحانی را غیر امکان ناپذیر دانست.

۲. فرصت سازی از تهدید: فاصله گیری هدفمند سرآغاز ممانعت از گسترش مطالبات اصلاحات از دولت دوازدهم، با عدم اثرگذاری بسته های پیشنهادی در چپش کابینه رخ داد. محمدرضا عارف برخلاف چهار سال پیش، سکوت نکرد و سرانجام به انتقاد از اقدامات یکجانبه گرایانه حسن روحانی در چپش کابینه پرداخت. او در «نشست هم اندیشی شورای عالی سیاست گذاری اصلاح طلبان» عامل اصلی پیروزی روحانی در کارزار انتخابات را تلاش نیروی سیاسی اصلاحات دانست و هشدار جدی نسبت به فراموش کاری سیاسی رئیس دولت دوازدهم داد و اظهار داشت: «در انتخابات اردیبهشت هیچ شکی نیست که پیروزی روحانی مدیون اصلاح طلبان است. خواهش ما در آستانه تشکیل دولت دوازدهم همراهی و هماهنگی با فراکسیون امید است. اگر ما را دنبال نخود سیاه نفرستند قصد ما کمک کردن و ادامه راه است. انتظاراتمان از روحانی این است با شورای عالی اصلاح طلبان مشورت کند.»

محدود سازی جهانگیری به منزله استمرار پروژه اعتدال به دستان علی لاریجانی است. او سیاستمداری اثرگذار در مناسبات حاکم در سپهر سیاست کشور است؛ علی لاریجانی گام های همسو با جریان اصلاحات را با همراهی حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری یازدهم برداشت و سپس برجام، اصلی ترین کارویژه دولت یازدهم را به سلامتی از خان بهارستان در مدت ۲۰ دقیقه عبور داد

این محبت های آیت الله را بسیار سرد و روحانی آنها را فراموش کرده است. فرضیه دیگر نیز آن است که گویی روحانی مانند برخی، دچار توهم شده که ۲۴ میلیون رای به دلیل محبوبیت شخص اوست. به نظر، این خیال سبب شده که روحانی به خودمحوری برسد و حتی یادی نیز از بزرگان خود نکند. نمود اصلی این نوع تفکر آقای روحانی را در مراسم تنفیذ و تحلیف مشاهده کردیم. روحانی که مدام در برنامه های تبلیغاتی اش ذکر هاشمی می گفت، در این دو مراسم از زمین و زمان تشکر کرد ولی یاد آن مرحوم نیفتاد. نمی شود به کدهای طلاق سیاسی اصلاح طلبان از روحانی حرف زد اما جمله کلیدی و نکته مهمی که روزنامه شرق در سرمقاله خود به آن اشاره کرد چیزی نگفت!

شرق در اشاره به چیزی به نام «تهایی روحانی» گفته بود: «اینک دولت روحانی به مرحله ای رسیده که ناگزیر است با برخی واقعیت های تلخ روبه رو شود، اگرچه اصلاح طلبان همچنان از دولتش حمایت خواهند کرد و اصولگرایان معتدل نیز بیش از گذشته به او نزدیک خواهند شد، نمی توان توقع زیادی از آنان داشت. روحانی هرچه به سوی آینده گام برمی دارد، این اتحادها و ائتلاف ها شکننده تر می شود. این سوال اساسی در حال شکل گیری است که آیا روحانی آمادگی تنها ماندن را دارد یا نه؟»

فرجام یک ائتلاف، آینده ائتلاف

هر چه هست حالا بحث بر سر این است که اصلاح طلبان چه راهی را انتخاب خواهند کرد. یا ترجیح می دهند که برای پیشبرد پروژه ای که تعریف کرده اند از اصلاح طلبی گذشته و به قول برخی چهره های اصلاح طلب تاکتیک را به استراتژی ترجیح دهند یا اینکه بر اساس ایدئولوژی ترجیح می دهند حتی به قیمت ریسک کردن و شاید دور ماندن از قدرت برای قدرت گرفتن رقیب از خود هزینه نکنند. به نظر این مساله اکنون بحثی مهم میان اصلاح طلبان است. این بحث سرنوشتی تعیین کننده دارد.

جهانگیری می رود؟

حتی اگر واعظی رک و صریح تاکید کند که هیچ اختلافی میان جهانگیری و راس دولت وجود ندارد و او همچنان در همان جایگاه و موقعیت قبلی است، از چپ و راست هستند افرادی که مخالف او فکر کنند و اصرار داشته باشند که این جهانگیری همان جهانگیری قبل از انتخابات ریاست جمهوری نیست. کسانی مثل محمدرضا باهنر که به رسانه ها گفته جایگاه جهانگیری افت کرده و آن سوتر از او روزنامه اصلاح طلب اعتماد که با تایید ماجرا نسبت به دور شدن روحانی و جهانگیری از

آمده اند. در واقع وقتی با اصولگراها صحبت می کنیم، معتقدند که آقای روحانی به سمت آنها آمده است. اگر واقعا اصولگراها به سمت روحانی آمده باشند باید غنیمت بشماریم. «خبر آنلاین در ادامه می پرسد: «شما فکر می کنید این یک تاکتیک موقت است یا برنامه بلندمدتی دارند؟» و پاسخ شنیده بود: «فکر می کنم که آقای روحانی، باید به پایگاه رایش را توجه کند. بالاخره همه اصولگراها در جمنا جمع شدند و به آقای رئیسی رای دادند. کدام اصولگرا بوده است که به آقای روحانی رای بدهد. یک نمونه و یک حزب بگویید. در مقابل همه اصلاح طلب ها یک صد پشت آقای روحانی آمدند و همه به آقای روحانی رای دادند. این پایگاه رای نباید از دست برود، در غیر اینصورت اعتماد مردم از دست می رود و در انتخابات بعدی مردم حاضر نمی شوند. نه اینکه در انتخابات بعدی مردم به سمت اصولگراها بروند، اصلاً در انتخابات حاضر نخواهند شد. «علی صوفی»، عضو شورای عالی سیاست گذاری اصلاح طلبان به تازگی در بخشی از مصاحبه خود با روزنامه آرمان امروز گفته است: «جریان سیاسی که موجب پیروزی رئیس جمهور شده است، هیچ گونه وابستگی به روحانی ندارد. جریان اصلاحات به لحاظ سیاسی جریان مستقلی از روحانی است و تنها در دو انتخابات ریاست جمهوری گذشته از روحانی حمایت کرده است، در نتیجه تنها خوش عهدهی و بد عهدهی از روحانی باقی خواهد ماند. اصلاح طلبان جریان سیاسی قدرتمندی هستند و مردم نیز به این جریان نظر مثبت نشان داده اند.» صحبت های صوفی در حالی اظهار شد که چندی قبل از او، موسوی لاری، وزیر کشور دولت اصلاحات به سایت جماران گفته بود: قاعدتاً اصلاح طلبان و رئیس جمهوری با هم «مرتبط هستند و از همدیگر جدا نمی شوند؛ حتی اگر انتقادی هم داشته باشند به صورت دوستانه مطرح می کنند.» البته می توان نتیجه گرفت که حرفی که صوفی زده است نه تنها به هیچ وجه دوستانه نبوده، بلکه می توان از آن با عنوان دود بی یاد کرد که از دهانه آتشفشان جدایی دولت و اصلاح طلبان بلند شده است و فوران آن را خبر می دهد. علیرضا علوی تبار، از فعالان اصلاح طلب چندی قبل در مصاحبه با روزنامه اعتماد در اشاره به تحلیل خود از کابینه دوم رئیس جمهور روحانی گفت: «ما نباید توجیه کننده ضعف های کابینه باشیم، به خصوص که ممکن است در تعیین معاونانی که لزوماً احتیاج به رای مجلس ندارند اتفاقات ناخوشایندتری هم بیفتد. بنابراین ما در مقام توجیه کننده نیستیم.» شاید در روزگاری نه چندان دور این «اصولگرایان» باشند که همچون اواخر دولت اصلاحات، مجبور به دفاع از رئیس جمهور روحانی در مقابل حامیان سابق باشند که بیرحمانه از او عبور کرده اند. حمیدرضا جلالی پور، اصلاح طلب دیگر است که چندی قبل به بهانه کابینه، انتقادات تندی را علیه رئیس جمهور روحانی روا داشت و در اشاره به یکی از چهره های نزدیک به روحانی (واعظی) گفته بود که او با اصلاح طلبان مشکل شخصی دارد.

او در عین حال تصریح کرده بود: «بعید است مشکلات روحانی با نهادهای، واعظی و آشنا پر شود. گزارش روزنامه اصلاح طلب قانون علیه رئیس جمهور روحانی هم سروصدای زیادی را ایجاد کرد.»

این رسانه در اشاره به مراسم تحلیف روحانی و سخنان رئیس جمهور در این مراسم، از چیزی به نام «توهم روحانی» سخن گفته و نوشته بود: همه می دانند که روحانی بی شک مدیون پشتیبانی و کمک هایی است که آیت الله هاشمی رفسنجانی به وی کرد و سبب شد مردم و سایر جریان های سیاسی به حمایت از شیخ دیپلمات وارد عرصه شوند. اما گویی خاک،



بازی در میدان مین نامنظم

محمد عطریانفر و علی تاجر نیا در یک گفت و گو سعی کردند به این سوال‌ها پاسخ دهند
آیا حکومت به اصلاح‌طلبان اعتماد دارد؟
آیا اغتشاش‌های دی‌ماه اصلاح‌طلبان را در آچمز قرار داده؟
آیا اصلاح‌طلبان با روحانی ادامه می‌دهند؟

دارد، ولی برخی از مطالباتی که فضای عمومی کشور، به خصوص آن جماعتی که همراهی کردند، تامین نشده و نیازهایشان پاسخ گفته نشده، ممکن است ریزش پیدا کند. بخشی از این ریزش هم علی‌القاعده ناشی از این است که ما نتوانستیم توجیه کافی داشته باشیم. برخی از آن ناشی از این است که در اجرای منویات اصلاح طلبان و روش‌های اعتدالی خود توفیق پیدا نکردیم اما برخی از گرفتاری‌ها ناشی از قدرت‌های رقیب است که آنها بدون اینکه پاسخگو باشند، بیشتر موانعی بوده که بر سر راه این جریان قرار دادند، اینها عواملی است که در این ریزش‌ها بی‌تاثیر نیست.

وقتی ناآرامی‌ها به وجود آمد، آقای خاتمی و حتی شخصیت‌های دیگر اصلاح طلب آمدند، خیلی سریع مخالفت‌شان را با خشونت و اغتشاش اعلام کردند که به آنها هجمه‌های زیادی شد. یعنی شما معتقدید کسانی که هجمه به آقای خاتمی یا سایر شخصیت‌های اصلاح طلب کردند، اینها اصلاح طلب نبودند، آن بدنه ۷۰ درصدی بودند؟

▲ عطر یانفر: همین‌طور است؛ به هر حال اندیشه‌های سیاسی در حاشیه اقدامات، شأن برخی رفتارهای رادیکال شکل می‌گیرد که نوعاً شورشگرند و نظام مستقر را دوست دارند به هم بریزند. آقای خلخالی اوایل انقلاب می‌گفت: «نان ما تو دعا است»، اگر دعوی نباشد که آقای خلخالی مقبوعیتی پیدا نمی‌کرد. منظور این است که تدروها و عناصری که با چنین مذاق سیاسی زندگی می‌کنند، دوست دارند فضا مشوش و به هم ریخته شود. بله، بخشی از اینها حتماً از درون اند، و برخی از همان جماعت بی‌طرفی که به آن اشاره شد. فقط نباید فراموش کنیم ما بعد از یک مدت طولانی رفت و شده‌ها و رقابت‌هایی که صورت گرفت و کشتی‌هایی که با هم گرفتیم، منطق رقابت‌ها ما را به یک نقطه هم‌زیستی و توافق رسانده و آن عبارت است از توافق روی رقابت‌پذیری مسالمت‌آمیز بین دو اندیشه مقتدر سیاسی «چپ و راست»، «اصولگرا و اصلاح طلب». در چنین نظریه سیاسی برای رقابت آرام، تندروری و خشونت امری مخل و پدیده‌ای خطرناک است. خشونت طلبی و رفتار تند، مطلوب هیچ کس نیست. رهبرانی که در رأس قدرت جریان‌ها و اندیشه‌ها هستند، از تکالیف مهم‌شان، شفافیت و صراحت و ایستادگی در برابر تندروری و خشونت است؛ عارضه‌ای که در گذشته پیشینی و سابقه رفتاری خود، هم در اندیشه چپ و هم در اندیشه راست تسامح کردیم. به هر حال تاریخی داشتیم که از موضع اصلاح طلبی باید منطقی‌تر، صریح‌تر و شفاف‌تر نیروهای مخل و رادیکال را حاشیه‌نشین می‌کردیم. متأسفانه جریان راست و اصولگرا که امروز برخی رفتارهای رادیکال در آن بروز و ظهور دارد به دلیل اینکه موقعیت اجتماعی هم ندارند، بی‌محایا نظم رقابت‌های آرام را مخدوش می‌کنند. نمونه خیلی روشن و صریح‌اش همین رفتار جناب احمدی‌نژاد است که امروز به عنوان یک جریان شکننده و منفی خیلی گرفتاری درست کرده است. برای اندیشه اصولگرایی که حقیقتاً ما راضی نیستیم این مقدار آسیب ببیند، ما نباید اجازه پیدا کنیم در مقطعی به دلیل تسامح و کوتاهی‌هایی که صورت می‌دهیم، فرصت‌هایی را به وجود بیآوریم که تفکرات رادیکال برای خود پناهگاهی درست کنند و حوزه امنی به وجود آورند و قدرتی تدارک ببینند که در بزنگاه‌هایی میدان‌داری کنند و معادلات را به هم بزنند و در یک معادله‌ای دخالت کنند و همه گرفتاری‌هایش را برای جریان فکری همسو باقی بگذارند؛ به عبارت روشن دخالت‌های بی‌حساب و

اصلاح طلبی قبل از سال ۹۲ بیرون حاکمیت بود و نقد قدرت می‌کرد اما بعد از ۹۲ در عرصه اجرایی، تقنینی و مدیریت شهری نقش‌هایی را برعهده گرفت و امروز متفاوت از گذشته سیاست‌ورزی می‌کند. محمد عطر یانفر عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی و علی تاجرنیا عضو شورای مرکزی حزب اتحاد ملت ایران میهمان نشریه مثلث بودند و درباره بدنه اجتماعی اصلاح طلبی، ارتباطش با دولت و حاکمیت و آینده این جریان سیاسی دیدگاه‌ها و تحلیل‌های خود را بیان کردند. محمد عطر یانفر می‌گوید: «برعکس رقیب، جریان اصلاحات برای فعالیت سیاسی یا مجهولات فراوانی مواجه است، کم‌اینکه مطمئن نبود روحانی به عنوان رئیس جمهور مستقر برای انتخابات ۹۶ تأیید صلاحیت می‌شود. پس کاملاً روشن است که ما از فاصله دور نمی‌توانیم برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ تعیین تکلیف کنیم.» تاجرنیا نیز عرصه سیاسی را برای اصلاح طلبان به میدان مین نامنظم تشبیه می‌کند و می‌گوید: «معادلات قدرت، معادلات مشخص و یکسانی نیست. هر از گاهی مجهولی نیز به مجهولات قبلی اضافه می‌شود، بنابراین من فکر می‌کنم طبیعتاً اصلاح طلبان موظف هستند و سیاست‌ورزی هم این اقتضای می‌کند که متناسب با این شرایط حرکت کنند.»

و اصولگرا تقسیم شده که برای اداره کشور علی‌القاعده باید برنامه داشته باشند و درنگ‌ها به آینده و افق پیش رو هدف گذاری کنند و طراحی ذهنی و اندیشگی داشته باشند. جریان‌ها تدرویی هم وجود دارد که در حاشیه این دو اندیشه سیاسی بزرگ شکل می‌گیرند. این روند صرفاً معطوف به فضای سیاسی ایران نیست، معمولاً در کشورها نیز، دو قطب با هم رقابت می‌کنند. قطب سوم هم ممکن است شکل بگیرد، اما اهرم مکمل است، در واقع ظرفیت‌هایی هستند که در برخی شرایط در قالب ائتلاف وزن غالب را به سوی یکی از دو رقیب پیش می‌برند، ولی به خودی خود جامعیت و کفایت لازم برای اداره کشورشان ندارند. در ایران هم ما الان دچار چنین وضعیتی هستیم. آنچه شما از آن به ریزش آرا نام می‌برید، این ریزش‌ها و رویش‌ها به‌طور کلی نسبتی با دو اندیشه اساسی ندارد، چرا که اگر این دو نظریه سیاسی در فضای رقابت‌های انتخاباتی، اصالت، دوام و عقبه تاریخی دارند، به صرف هر چهار تحرک یا کمبود، محبت و مودت‌شان یا مخالفت و مقاومت‌شان کم و زیاد نمی‌شود. ممکن است گلابه‌مندی‌هایی به وجود آید، اما ریزش‌ها عمدتاً متعلق به حوزه ۷۰ درصدی است. این در واقع همان بخش بزرگی است که رقابت‌ها را به نفع چپ یا به نفع راست سوق می‌دهد و معادلات سیاسی را به سمتی پیش می‌برد که مثلاً جریانی را پیروز می‌کند یا مایه شکست رقیب می‌شود. اصلاح طلبی و اعتدال امروز با هم به یک الفت هم‌جواری میان مدتی رسیده‌اند. البته بارها اشاره شده آنچه تحت عنوان اعتدال نام برده می‌شود، اندیشه نیست، بلکه رویکرد و روش است. این حوزه، حوزه‌ای نیست که نیروهای اصیل و طرفداران جدی آن ریزش کرده باشند. نه! این تفکر چون به قدرت رسیده و بخش بزرگی از آن نیروهای منتظر را به نفع خود همراه کرده، به‌طور طبیعی ممکن است لایه‌هایی از آنها دست از حمایت و همراهی بردارند و در انتخابات آتی هم جهت‌گیری‌شان را به سمت دیگری ببرند. به هر حال اندیشه اصلاح طلب و اعتدال روی مواضع خویش است، نیروی پای کار خود را همچنان دارد، همراهان خود را

انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ برگزار شد، یک بدنه رای‌یاد دعوت اصلاح طلبان پای کار آمد و یک مشارکت نزدیک به ۴۰ میلیون نفر را رقم زدند اما بعد از تشکیل کابینه دولت دوازدهم، یک سری اتفاق‌هایی همچون کمپین پیش‌بینی و ناآرامی‌های دی‌ماه پیش آمد که برخی تحلیلگران گفتند: «بدنه اصلاح طلبی به لحاظ اجتماعی‌اش دچار ریزش شده است.» به نظر شما از ۲۹ اردیبهشت ۹۶ تا امروز که اواسط اسفند هستیم، بدنه اصلاح طلبی ریزش پیدا کرده یا خیر؟

▲ عطر یانفر: ابتدا من یک بیان آندوه و افسوس بزرگی را ابراز کنم و آن اینکه متأسفانه بعد از چهار دهه شکل‌گیری نظام سیاسی ایران، هنوز توفیق پیدا نکرده‌ایم بین حوزه عرفی سیاست و حوزه حقوقی آن، یک توافق و توازنی را برقرار کنیم. در تبیین موضوع، ذهن من معطوف به این نکته است که قانون اساسی، اجازه داده روند رقابت‌های سیاسی در ظرف احزاب و نهادهای مدنی شکل و شمایل معنادار پیدا کند و قدرت دست به دست شود. این تبادل قدرت مبتنی بر رقابت سالم، معنادار و به رسمیت شناخته شده حقوقی در قانون دیده شده و جامعه آن را به رسمیت می‌شناسد. این جنبه مهم است، لکن به لحاظ عرف سیاسی متأسفانه دچار نوعی تاخیر نامفهوم تاریخی هستیم. وقتی سخن از عرف می‌کنیم، منظور عرفی است که تکیه‌گاش به افکار عمومی برمی‌گردد و هم به رفتار عملی سیاستمداران و صاحبان قدرت که در پناه قانون باید حرکت کنند، اما عاقدانه یا سهواً قانون را دور می‌زنند و از آن فاصله می‌گیرند. نظام هنوز نتوانسته این امر متوقف یا ضعیف شده را سروسامان دهد. رهبران سیاسی، صاحبان قدرت و مکتب و ثروت، آنهایی که دستی بر آتش دارند و مداخله‌گر و نقش‌آفرین‌اند، اگرچه به ظاهر خود را متمسک و مقید به قانون می‌دانند، ولی دچار کم‌کاری بسیار شده‌اند. هنوز نتوانسته‌ایم در فضای سیاسی این مفهوم را جا بیندازیم که نهادهای مدنی، منظومه‌های موثر، معنادار و مقوم نظام هستند. مع‌الاسف بعضاً به آنها به چشم نهادهای جاسوس‌پرور نگاه می‌شود. وقتی صحبت از حزب می‌شود، تصور برخی حضرات به این سمت می‌رود که این نهادها براندازند و این یعنی بزرگ‌ترین خطا و غفلت تاریخی در عرصه قدرت. اگر ان‌شاء‌الله در آینده اصلاحی بنیادین در این نوع تلقی ناصواب صورت گیرد، می‌توانیم به سوالات شما پاسخ درست دهیم.

این مقدمه عرض بنده معطوف به نکته شما در ریزش رای اصلاح طلبی است. جامعه سیاسی ایران به دلیل همین عقب‌ماندگی تاریخی در شکل‌گیری منطقی احزاب و سامان رقابت‌های درست، به اردوگاه تشکیلاتی و حزبی جامع و مانع تقسیم نشده است؛ افکار عمومی به‌طور درازمدت و ماندگار تحت تأثیر نظریه‌های سیاسی جاافتاده نیست. ظرفیتی که در حوزه تفکر تشکیلاتی تحت عنوان هوادار، حامی، همفکر و پشتیبان نام می‌بریم، ظرفیت چپ و راست و معتدل و تندروره هم کمتر از ۳۰ درصد جامعه مخاطب را تشکیل می‌دهند، بالای ۷۰ درصد جامعه مخاطب در بزنگاه‌های انتخاباتی، در فضای بی‌خطی و یا حوزه منتظرناظری قرار دارند و نگاه می‌کنند اردوگاه‌های سیاسی به چه شکلی تدارک می‌یابند، بعضاً از گذشته مایوس و یا به آن دلپسته می‌شوند. ظرفیت ۳۰ درصدی که به آن تکیه می‌کنیم، بین دو حوزه اصیل اصلاح طلب

غیرقابل پیش بینی که از طرف تندروها صورت می گیرد و خاستگاه فکری خود را به سختی می اندازند.

آقای تاجرنیا! نظر شما را داشته باشیم. این ناآرامی ها و کمپین پیشیمانی، به معنی ریزش بدنه اجتماعی اصلاحات بود؟

▲ تاجرنیا: من معتقدم که اگر اصلاح طلبی را باور به امکان تغییر در نحوه پیگیری مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در چارچوب نظام به صورت مسالمت آمیز و با استفاده از نهادهای موجود بدانیم، با این نگاه در واقع بخش عمده ای از جامعه نگرش شان یک نگرش اصلاح طلبی است. در تایید فرمایشات جناب عطریانفر درباره این تقسیم بندی که اشاره کردند، به هر حال یک بخش کمتری در جامعه ما کاملا به لحاظ مبانی فکری به یک گروه سیاسی کاملا گرایش دارند و اینکه یک بدنه بیشتری هم طبیعتا در شرایط مختلف و مقتضی، متناسب با مقتضیات زمان می آیند در کنار این جناح سیاسی قرار می گیرند اما معتقدم که کلیت این بدنه معتقد به رفتارهای تند و رادیکال نیستند و البته بخش عمده آنها هم اصلاح طلب هستند، چون نگاه جریان اصولگرایی بیشتر نگاه حفظ وضع موجود است اما نگاه اصلاح طلبی، نگاه تغییر در جهت بهینه کردن امور است. طبیعتا گرایش بخش بیشتری از آن مردم به سمت جریان اصلاح طلب می رود. منتها من فکر می کنم اتفاقی که افتاد، این بود که اولاً هر چقدر گذشت، به آن بدنه اکثریتی یا ۷۰ درصدی در جامعه اضافه و از این مجموعه بانگیزه ۳۰ درصدی کاسته شد؛ شاید سمت و سوی مسائل در دهه های گذشته، قبل از پیروزی انقلاب و اوایل انقلاب، مربوط به مشروعیت نظام سیاسی، مبانی مشروعیت و بیشتر بحث های ایدئولوژیک بود،

ولی هر چقدر جلو آمدیم و نظام سیاسی ثبات پیدا کرد، کارآمدی موضوعیت یافت و الان در اولویت قرار دارد. به همین دلیل هم هست که الان شاید بیشتر آن بدنه اصلی مردم هستند که این مساله برایشان مهم محسوب می شود، حتی تغییرات شان را هم بر همین مبنا جلو بردند. یعنی اگر الان می بینیم که بخشی از آنها گریزان یا به نوعی دچار ریزش از مجموعه جریان های سیاسی و از جمله جریان های اصلاح طلب هستند، بخش عمده آن، این است که می گویند بعد از ۴۰ سال چقدر این جریان خروجی داشته، چقدر کارآمدی داشته و چقدر به نفع ما حرکت کرده؟ حتی به نظر من در الگوی جهانی اش هم همین است. یعنی دیگر خبری از آن تظاهرات و برنامه های مختلفی که ما چقدر دموکراسی می خواهیم یا چقدر بحث آزادی های سیاسی مطرح است، به نسبت به نظر من کمتر شده، حتی تحریکات و انقلاب هایی هم که در منطقه صورت گرفته، بخش عمده ای از آنها ریشه در میزان کارآمدی نظام های سیاسی دارد و بخش عمده ای از آن برمی گردد به مسائل معیشتی مردم و آن قسمتی که مردم در بحث حوزه رفاهی شان می خواهند. حالا در این بخش آقای خاتمی آمد و خواست برنامه هایی را اجرا کند، در واقع وقتی اصلاح طلبان در قدرت بوده اند، می خواستند یک برنامه هایی را اجرا کنند اما معمولاً به یکسری موانع برخورد می کردند چون در مقابل جریان اصلاح طلب، مجموعه های دیگری از نهاد های حاکمیت مقاومتی صورت دادند و این باعث شد که بخشی از آنهایی که معتقد بودند از روش های مسالمت آمیز با وجود نهادهای ممانعت کننده به صورت تدریجی می توان اصلاح امور را پیگیری کرد، ریزش کنند. من معتقد هستم که البته تعداد اینها در واقع

زیاد نیست، اما صدای اینها صدای بلندتری است، چون به هر حال از طرف آن مجموعه (۷۰ درصدی)، این خواسته بیشتر مطرح می شود و می خواهد که شنیده شود. یک مقدار هم من فکر می کنم که به دلیل شرایط خاصی هم که وجود داشت، روی گفتن های سیاسی خیلی کار نشد. حرف ها، حرف های جدیدی نیست، مباحث، مباحث متناسب با روز نیست. اگر الان بخواهیم تعریف کنیم اصلاح طلبی یا اندیشه های مختلف را، شاید خیلی به نسبت گذشته ما حرف بیشتری نداشته باشیم. یک بخش دیگر هم این است که من فکر می کنم از ظرفیت اصلاح طلبی به صورت درست و صحیح آن استفاده نشد، یعنی درست است که حالا دولت آقای روحانی یک دولت مورد حمایت جریان اصلاح طلبی است، ولی واقعیتش این است که به هیچ عنوان دولت آقای روحانی را نمی توانیم تمام ظرفیت اصلاح طلبی بدانیم. آن مجموعه کوچک ۳۰ درصدی که نیروهای سیاسی هستند، این را کاملا حس می کنند، ولی مجموعه عمومی که مجموعه ۷۰ درصدی هستند، خیلی تمیز دادن اینها برایشان مهم نیست، یعنی مثلا ما را که می بینند می گویند دولت شما؛ دولت شما به معنی دولت اصلاح طلبی است. اینکه حالا چقدر این دولت هم به لحاظ اجرایی، هم به لحاظ باورهایی که دارد می تواند منویات اصلاح طلبی را پیاده کند و چقدر این همراهی ها صورت بگیرد، از آن بحث هایی است که من معتقد هستم کاملا نمی تواند این نمایندگی را ایجاد کند. همانطور که در صحبت های آقای عطریانفر بود، واقعیتش این است که اعتدال یک جریان سیاسی نیست، حتی یک گفتن سیاسی هم نیست، یک منشی و یک رفتاری است که اتفاقا بیشتر همزاد با اصلاح طلبی است، نه با اصولگرایی و بنیادگرایی. اما وقتی این فرصت برای جریان سیاسی ایجاد نشده، این جریان سیاسی بر اساس باورهای معتقد است یک سری اصلاحاتی باید انجام دهد و به همین دلیل می رود سراغ یک فردی که احساس می کند به لحاظ مسائل کلان و باورهایش به آن نزدیک تر است. طبیعتا در بیرون جامعه هم باید به نوعی پاسخگوی این مساله باشد. من فکر می کنم اتفاقی که شاید الان مقداری رخ داده در بخشی از نیروهای سیاسی، یعنی آن بدنه ای که یک مقداری علاقه مندی و عرقی هم دارند، این است که مانند زمان اصلاحات اینها دولت را مال خود احساس نمی کنند، یعنی به همین نسبت هم آن دفاع هایی که شاید زمان آقای خاتمی از بین نیروهای سیاسی صورت می گرفت، امروز به آن شدت و حدت صورت نمی گیرد. بنابراین من معتقد هستم که این اتفاق افتاده، یعنی این ریزش در حال انجام است، به دلایلی که خدمت شما عرض کردم؛ هم به لحاظ اینکه جامعه تمایل دارد که از بحث مبانی و مشروعیت های سیاسی به سمت کارآمدی برود و هم بالاخره نمایندگی نشدن کامل جریان اصلاح طلبی توسط این دولت، همه عواملی شدند که چنین وضعیتی را پدید آوردند. من فکر می کنم اشکال مهم و اصلی این کار این است که اگر هرچه از تعداد آدم های باورمند به اصلاح طلبی و تغییرات تدریجی کم شود و به آن بدنه معتقد به دگرگونی و رفتارهای انقلابی اضافه شود، طبیعتا این شکاف بین ملت و حاکمیت و حتی بین مجموعه مردم و نیروهای سیاسی و احزاب سیاسی بیشتر خواهد شد. درست است که مثلا شعارهایی که در این مدت آشوب های اخیر اتفاق افتاد و به نوعی مثلا نوک پیکانش هم اصلاح طلبی را نشانه رفته، هم اصولگرایی را، ولی واقعیتش این است که من فکر می کنم هنوز این وجه غالب در این اعتراضات نیست و یک وجه کمتری است، اما اگر یک فکر جدی برای آن نشود، من



جملات مهم

▲ به نظر من مهم نیست که بر نام آقای روحانی متوقف شویم

▲ حسن روحانی ۹۲ تا ۹۶ با حسن روحانی ۹۶ تا ۱۴۰۰ متفاوت است، همان طور که حسن روحانی ۷۲ تا ۸۲. پس خیلی قضیه را برنگردانیم. در مجموع حسن روحانی پدیده موثری بود و در پیشبرد روند اصلاح طلبی کام های بلندی برداشت

▲ آقای جهانگیری باید بماند تا آخر و هیچ راهی جز ماندن ندارد، چون خروجی الان خاصیتی ندارد. آن مقطع من برای شخص رئیس جمهور ماموریت های مهم تری قائل بودم

▲ باورمان این بود که آقای جهانگیری باید یک نخست وزیر تمام عیار در دولت دوازدهم می شد که متناسبانه این ماموریت به عهده ایشان گذاشته نشد

حضور پررنگی داشته باشیم. ما نمی توانیم این فرصت را از دست دهیم. نگرانی که ما داریم، این است که اشاره شد اتفاقاتی که صورت می گیرد، شورش ها و بلواها و به هم خوردن نظم اجتماعی که ما می بینیم، زیانش را که می بیند؟ چه می بیند یا راست؟ چه بیشتر می بیند یا راست بیشتر می بیند؟ کسی که سر قدرت است، بیشتر ضربه می بیند یا اپوزیسیون؟ ممکن است خسارت ببینند، اما خسارت اصلی متعلق به نظام است که فراتر از احزاب، فراتر از گروه های سیاسی، فراتر از دست به دست شدن قدرت چون استقرار و استعلا و استیلا دارد

و پل اعتمادی بین خود و جامعه برقرار کرده، در به هم خوردن نظم اجتماعی تضمین ملی از بین می رود. من به عنوان کسی که جوانی خود را در انقلاب می بینم، خاطرم هست ابتدای جنگ در سال ۵۹ یک قدرت مسلط و نیرومندی به نام حاج آقا روح الله خمینی به عنوان فرمانده قوا، به عنوان رهبر کشور با یک پیوند ناگسستنی با مردم در هر شرایطی همه نواقص ما را مرتفع می کرد. اصلا جنگ متکی بر همین داستان پیروز شد. امروز مقایسه می کنیم، به بیشترین و قدرتمندترین سلاح های روز مسلح هستیم، ساختار و سازمان های نیرومند جنگی داریم، فرزندان مان خوب تحصیل کردند، خوب تجربه پس دادند ولی با یک بحران کوچک رشته های روحی و اعتمادی آنها به هم می ریزد. می خواهم عرض کنم که این ناسامانی های اجتماعی که تحت عنوان شورش ها از آن نام می بریم، اولین اثر تخریبی اش، تضعیف آن پل ارتباطی است. اما اجلا بداند هیچ گاه صندوق های رای توسط اصلاح طلبان ترک نمی شود. آقای خاتمی پرچمدار و طلایه دار این اندیشه است، اگرچه آقای هاشمی هم تکیه گاه بزرگی بود و از دست رفت، ولی آن ظرفیت امروز آقای خاتمی است برای ملت. یعنی بالاتر از چپ و راست است. برخی از شخصیت ها اگرچه در ظرفیت های گروهی خود رشد می کنند، ولی به نقطه ای می رسند که تبدیل به شخصیت ملی می شوند. امروز تکیه گاهی به نام محمد خاتمی بیش از آنکه به کار جریان اصلاح طلب بیاید، باید به کار نظام بیاید، باید به کار اعتماد بین مردم و جامعه بیاید و این ظرفیت محمد لاله همچنان زنده، توفند و توانا است و مردم هم باورش دارند و وقتی جریان با است که نقش انتخاباتی ایفا کند و این ظرفیت به پشتیبانی اش بیاید وضعیت فراتر از حد رقابت دو گروه است.

آقای خاتمی
باید و بگوید تکرار می کنم، دوباره آن بدنه سیاسی گوش به فرمان لیبر جریان اصلاحات پای کار می آید یا آنکه می گوید شما اصلاح طلبان این تصویری که از آقای روحانی ساختید، با آن چیزی که می بینیم، یکی نیست و این دفعه شاید تردید کنند و یک عده ای بیایند و عده ای نیایند.

▲ تاجرنیا: من به عنوان کسی هم که ارتباط با مجموعه دانشگاه داشتیم و رفت و آمد می کردم، من فکر می کنم در این دوره شاید عقلانیتی که بر نیروهای سیاسی و جریان های مختلف مثل جریان دانشجویی حاکم بود، شاید در طول چهار دهه پیروزی انقلاب واقعا بی نظیر است؛ به نظر من یک بخش عمده ای از این مساله به حضور آقای احمدی نژاد در رأس دولت نهم و دهم برمی گردد، هم نیروهای سیاسی و هم بدنه جامعه یک دریافت مشترکی از این اتفاق داشتند که هر جا حضور نداشته باشند یا به صورت موثر نیایند و تاثیرگذار نشوند، آنجا احتمال یک اتفاقاتی است که همه ما به نوعی از آن متضرر می شویم. بنابراین من می دیدم برای دور دوم ریاست جمهوری آقای روحانی با وجود اینکه به

تاجرنیا: من فکر می کنم اصلاح طلبان اتفاقا این خودانتقادی را از دوره آقای خاتمی و بعضا همان مجلس ششم شروع کردند و خودشان هم به یک یافته هایی رسیده اند که اگر یک جایی بهتر عمل می کردیم، مناسب تر بود

می دهد در امر مردم سالاری، تکیه گاه هایمان کجا و چه حوزه هایی است که خارج از اراده مردم می تواند برای ما ظرفیت ساز باشد و قدرت بیافریند. متأسفانه بعضی از تنوریسین های اعتقادی اصولگرایی بارها از تریبون های مدرسی خود در قم و غیر قم حرف هایی می زنند که حقیقتا مخالف با منویات و دکترین امام است. طبیعی است که ما باید به اینها توجه کنیم. مطمئن باشید این نتیجه محصول دو، سه دهه آزمون و خطایی است که در عرصه قدرت آزمایی صورت داده ایم، معتقدیم به هیچ عنوان ترک صندوق رای نه مجاز است و نه مباح است؛ شرکت در انتخابات و انداختن برگه رای در صندوق را جزو واجبات و تکالیف سیاسی مان می دانیم که در هر شرایطی جاری و ساری است و با تمام ظرفیت و قدرت در آن حاضر می شویم. ما تکلیف مان، حضور انتخاباتی است، فارغ از آنکه در این انتخابات توفیق پیدا می کنیم یا نمی کنیم. بعد باید دید که آیا می توانیم بدنه رای را همراه کنیم یا نه؟ چرا این را عرض می کنم؟ به این دلیل که مرز بندی داریم با کسانی که توتالیتاریستی فکر می کنند، تمامیت طلب هستند و سیاه و سفید نگاه می کنند. حوزه سیاست، حوزه تدریجی است، حوزه سیاست، حوزه نسبیست است. ما در مقام نسبیست دست به انتخاب می زنیم. ما همواره بین سه گزینه قرار داریم؛ یا بین خوب و بد انتخاب می کنیم، یا بین خوب و خوب تر، یا بین بد و بدتر. ما مامور و موظف به انتخاب هستیم. وقتی این امر را به عنوان حجت شرعی و سیاسی برای خود تعریف کردیم، مگر می توانیم از عرصه خارج شویم، ولو اینکه به قدرت نرسیم. قدرت هم تدریجی است و On و Off نیست. مطمئن باشید داستان سیاست و دست به دست شدن قدرت منطبق به یک ضرورت تاریخی است. امروز تصمیم می گیریم، پنج سال دیگر نتیجه اش حاصل می شود، امروز تلاش کنیم، چند سال دیگر اتفاقی می افتد. این نیست که به محض ورود تصور کنیم چیزی باید گیرمان بیاید؛ نه، به هیچ عنوان. بنابراین شما مطمئن باشید ما این را باورمندیم و بر اساس عمل اجتماعی در عرصه قدرت و رفت و شدهایی که دیدیم پذیرفتیم. یعنی «با اطمینان قلبی» آن را هم به دست آوردیم، ما هیچ راهی جز این نداریم. اگر جز این فکر کنیم، دوره بیشتر پیش رو نداریم؛ یا باید فعالیت ها و رقابت ها و حضور در عرصه سیاست و تاثیرگذاری در عرصه اجتماع را تعطیل کنیم و برسیم به زندگی مان، حتی در این حالت نیز تصور نکنیم که بی تاثیر است، نخیر، حتما اگر هم کنار برویم، می بینیم که ما به صورت منفعل در آثار آن دخیل هستیم و مجبوریم همراهی کنیم. اما اگر این راه را درست نمی دانیم راه دیگر آن است که با رویکردهای خشن برویم قدرت هایی را بناحق به دست آوریم و به ضرب قدرت و به ضرب شمشیر و به ضرب تحکم و استیلا و گرایش های دیکتاتورمانا به سوار موجی شویم. از آنجا که این دوره را باور نداریم و به ویژه آنکه دومی را هم خطرناک می دانیم، پس باید از صد و چند ساله دوران مشروطه تا امروز تجربه کسب کنیم، گذشته به ما می آموزد که باید همواره در انتخابات

احساس می کنیم که روند به سمت این خواهد بود که این مجموعه ها بتوانند پارکشی کنند، خصوصا از بین طبقات متوسط به پایین که معمولا دغدغه هایشان دغدغه های معیشتی است و دنبال این هستند که نظام چقدر می تواند با کارآمدی خودش مشکل آنها را حل کند.

آقای عطریانفر! شما جامعه را از لحاظ تعلقات سیاسی به ۳۰ درصد هوادار پای کار جریانات اصولگرا و اصلاح طلب و ۷۰ درصد بدون خط تقسیم کردید. اگر متوسط بگیریم با چند درصد بالا و پایین، به طور تقریبی می توان گفت اصلاح طلبان ۱۵ درصد بدنه رای پای کار دارند، آنها باید به تحرک در بیایند که آن بدنه ۷۰ درصد را پای صندوق های رای بیاورند. آن بدنه رای ۱۵ درصدی در انتخابات به رهبران اصلاحات اعتماد کرد و با پیام های آنها به صحنه آمد و مردم را برای شرکت در انتخابات و رای به روحانی تشویق کرد و سوق داد؛ به نظر شما اگر الان انتخابات شود، آن بدنه سیاسی حاضر است این تحرک و تلاش و کوشش را دوباره از خود نشان دهد و آن موج را بیافریند؟ یعنی دولت آقای روحانی توانسته موفق عمل کند در آن تصویرسازی که اصلاح طلبان می کردند که اگر دولت آقای روحانی بیاید، ما این گشایش ها را در حوزه های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خواهیم داشت؟

▲ عطریانفر: اولاً شما باید حتما فرق قائل شوید بین سیاست های تبلیغی و ترویجی در عصر برگزاری رقابت های انتخاباتی با سیاست و واقعیت جاری.

همواره در کنش سیاسی، یک سیاست واقعی داریم، یک سیاست اعلامی. مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی در بدترین شرایط دوران جنگ، در خطبه نماز جمعه آن چنان به زیبایی هرچه تمام تر قدرت رزمندگان اسلامی را به جامعه عرضه می کرد و امیدواری و روح همدلی و همگویی با جبهه ها را برمی انگیزت اما در واقعیت امر وضعیت عملیات با آنچه آقای هاشمی در تریبون نماز جمعه می گفت خیلی فاصله داشت. طبیعی است که این نوع سیاست تفاوت هایی دارد و قابل دفاع و استمرار است. در رقابت های انتخاباتی هم این وضعیت وجود دارد. آنچه در زمان برگزاری رقابت ها از تریبون های کاندیداهای دو جناح می بینید، چندان با واقعیت انطباق تمام عیار ندارد. البته بخش هایی از آن با واقعیت چه در حوزه ترسیم وضعیت موجود، چه در رابطه با نقد و چشم انداز پیش رو منطبق است اما انطباق کامل ندارد. لکن آنچه مهم است، اینکه کسانی که مبادرت به اعلام شعارهای ترویجی می کنند، چقدر در جهت تحقق منویات خود صداقت و صراحت دارند؟ این امر مهمی است. نکته دیگری که به سوال شما مرتبط می شود، اینکه اساسا اصلاح طلبی یک پیوند هویتی، ذاتی و غیر قابل انفکاک با مقوله مردم و مردم سالاری و انتخابات دارد. دموکراسی که پایه تعریف و هویت بیرونی اش رای مردمی است، تکیه گاه اصلی جریان اصلاح طلب است. علتش هم این است که اندیشه اصلاحات بعد از رحلت امام، تکیه گاهش مردم بود؛ اگرچه شخصیت ها و مقدساتی که نظام سیاسی ما از برکات و جودی شان بهره مندند، برای حضرات اصلاح طلب مورد احترام و مورد تاکیدند، اما ناخواسته متأسفانه تصویر بیرونی به اینگونه شده که اصلاح طلبان فقط و فقط تکیه گاه شان نهادهای انتخابی و جریان اصولگرا، تکیه گاهش نهادهای انتصابی است. گرچه این تقسیم بندی را غلط و ستم مهلک می دانم اما نظام سیاسی ما مبتنی بر قاعده و قواره ای است که نشان

لحاظ مبانی اصلاح طلبی یا باورهای این جریان، آقای روحانی حتی در حوزه عملکردی با آقای خاتمی متفاوت است اما حتی جریان‌های تند دانشجویی همراهی نشان دادند. در صورتی که اگر بخواهیم یک فلش‌بک بزنیم می‌بینیم که در دور دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی، جریان‌های تند دانشجویی به دنبال حتی تحریم انتخابات و حتی برخوردی رادیکالی رفتند. اتفاقی که برای آقای روحانی نیفتاد، یعنی با وجود همه مشکلات و محدودیت‌هایی که برای دانشگاه و برای جریانات دانشجویی ایجاد شد اما می‌بینیم که با بلوغ و عقلانیتی کامل به دنبال این بودند که آقای روحانی در دور دومش قدرتمندتر از دوره اول در جایگاه ریاست جمهوری حضور پیدا کند، بنابراین من فکر می‌کنم جدا از آن بحث‌ها و فضاهایی که در زمان انتخابات است، قطعاً همین الان هم آن جهت‌گیری‌ها و آن مبانی‌ای که باعث شد در ۱۳۹۰ در پیروزی آن اتفاق بیفتد، وجود دارد، اما واقعیتش این است که نباید از یک سری واقعیت‌های موجود در فضای جامعه چشم‌پوشی کنیم، چون اگر اینها را هم در نظر بگیریم، شاید در آینده گسستی بین این بدنه موثر و موثر محرکه اصلاح طلبی با مردم ایجاد شود و همین مساله ظرفیت‌های ما را کاهش خواهد داد. به هر حال اصلاح طلبی، بخش عمده‌ای از ظرفیتش، جدا از معادلات قدرت و رایزنی‌هایی که دارد، خواست و نظر مردم است و باید به این نکته توجه کنیم. من احساس می‌کنم که به هر حال یک انتقاداتی نسبت به این مساله و موضوع وجود دارد که آنچه در انتخابات مطرح شد با آنچه بعد از آن در حوزه عمل اجرا شد، تفاوت‌هایی دارد. البته همان طور که آقای عطریانفر فرمودند، در فضای انتخابات، حرف‌ها و بحث‌های مختلفی مطرح می‌شود.

من معتقد هستم که قطعاً جهت‌گیری‌های آقای روحانی و مجموعه دولتش، یک سری جهت‌گیری‌های صادقانه و بر مبنای شعارهای انتخاباتی بوده است. اگر بخواهیم عکس آن را مثال بزنیم، آقای رئیسی یا مجموعه او به افرادی مثل تیلو پرداختند. در واقع می‌گویم که آن کاملاً یک برخورد ابزاری و غیرصادقانه بود، یعنی قطعاً آقای رئیسی و جریان سیاسی او هیچ اعتقادی به این نوع باور و نگاه ندارد و صرفاً به یک مجموعه‌ای به عنوان یک بانک رای نگاه می‌کنند که فعلاً انتخابات را ببریم تا تمام شود. در این صورت طبیعتاً ما دچار مشکلاتی می‌شویم. شاید این طوری بهتر باشد بگوییم که در زمان تبلیغات انتخابات، خواسته‌ها و ایده‌ها مقداری بزرگ‌نمایی می‌شود و جلوه بیشتری پیدا می‌کند، ولی من معتقدم که در عین حال باید به این نکته مهم توجه کنیم که هر قدر به جلو می‌رویم، اگر مراقبت نکنیم که این فاصله بین آن گفته‌ها و عملکردها کم شود، در درازمدت یک بی‌اعتمادی ایجاد خواهد شد. به هر حال جریان اصلاح طلبی به نظر من می‌تواند این کمک را بکند و آن آدم‌هایی که از برخی از شخصیت‌ها یا نهادهای درون حاکمیت ناراضی هستند و به نوعی می‌خواهند دلزده شوند، وقتی حرف‌ها و شعارهای اصلاح طلبانه را می‌شنوند، باز هم امیدوار می‌شوند. ما نباید این فرصت را با هم از آنها بگیریم، به دلیل اینکه در آن عملکردهایمان و در شعارهایی که داریم، می‌خواهیم تغییراتی ایجاد کنیم. من این ایراد را به دولت دوم آقای روحانی به نسبت دولت اولش می‌گیرم که می‌توانست بهتر از این به آن شعارها و به آن مسائلی که در زمان انتخابات گفتند نزدیک شود. نه اینکه ایشان بدعهدی کرده باشد یا نه اینکه ایشان بخواهد

آن مسیر را نرود، ولی من احساس می‌کنم که می‌شد اصرار بیشتری نسبت به این موضوع داشته باشد. به نظر من تنگناهای موجودی که در کشور است، مشکلات بین‌المللی که کار را برای دولت آقای روحانی پیچیده‌تر کرده، بعضی از موضع‌گیری‌هایی که ما امروز در کشور و در درون بخشی از نهادهای حاکمیت می‌بینیم، در گذشته اصلاً اینها وجود نداشت. در مساله مهم برجام و هسته‌ای، در گذشته اگر حتی اندک حرف متفاوتی از نظر رسمی نظام زده می‌شد، می‌دیدیم برخورد‌های پر حجمی با آن صورت می‌گرفت اما الان مجموعه‌هایی در درون حاکمیت جزو نهادهای موجود حاکمیت هستند که حرف‌های متفاوتی نسبت به نظر نظام می‌زنند و نگاه‌هایی را مطرح می‌کنند. خب طبیعتاً اینها آثار وضعی دارد؛ هم در درون جامعه و هم در بیرون. من احساس می‌کنم چه بسا اگر بخشی از این نغمه‌ها در داخل نبود، شاید اینقدر فشارها از بیرون بر دولت بیشتر نمی‌شد اما در مجموع با وجود همه این بحث‌ها، معتقد هستم که دولت می‌توانست با یک حرکت مناسب‌تر جلو برود. دولت می‌توانست مقداری کارآمدتر از این شود. آن بحثی که الان آقای روحانی مطرح می‌کند و می‌گوید به سمت جوان‌ترها برویم، من فکر می‌کنم بودند افراد باتجربه و در عین حال با انگیزه‌تر که در دولت قرار بگیرند. خود ایشان کسی بودند که در انتخابات ریاست جمهوری بارها گله کردند از کسانی که پاشنه برای کار برنکشیدند. من احساس می‌کنم این است که در دور دوم ریاست جمهوری آقای روحانی این تغییراتی که انتظار می‌رفت، نبود. جدا از محدودیت‌هایی که داشتند، ولی خارج از آن هم به نظر من می‌توانست بهتر عمل شود. در اینها یک آسیب وجود دارد و آن هم این است که به هر حال ما اگر چه آن بخش وابسته سیاسی، چه اعضای احزاب و جریان سیاسی و چه هوادارانش را از دست بدهیم، چه مردم احساس کنند و ناامید شوند از اینکه جریان اصلاحات هم می‌تواند برای آنها کاری کند، اینها در نهایت به آن گسست کمک می‌کنند، به آن عدم اعتماد به نظام کمک می‌کنند و همانطور که در بخش اول صحبت‌هایم بود، به آن بدنه‌ای که معتقد است این نظام پیش آمده، راستش آمده، اصولگرانش آمده، اصلاح طلبش آمده؛ اتفاق نیفتاده و در معیشت ما تغییری ایجاد نشده، اضافه می‌شود.

اصلاح طلبان بعد از سال ۸۸ خیلی تلاش کردند به حاکمیت پالس‌های مثبتی بدهند. مثلاً از رای‌های فراکسیونی امید به آقای کدخدایی داد تا زمانی که حتی اگر آقای روحانی یک جاهایی مواضع تنیدی گرفت، اصلاح طلبان همچون آقای کرباسچی و آقای حضرتی به او تذکر دادند، اما آیا اصلاح طلبان توانستند اعتماد حاکمیت را به دست بیاورند؟

▲ **تاجر نیا:** من معتقدم اینکه اصلاح طلبان یک چنین پالس‌های مثبتی می‌فرستند، جزو وظیفه ذاتی آنها و باور آنها است. به هر حال اصلاح طلبان بارها و بارها اعلام کردند که نظام را قبول دارند، در چارچوب نظام می‌خواهند فعالیت کنند و حتی اگر مورد بی‌مهری واقع شوند، به صورت استراتژی رویکردشان را به هیچ عنوان تغییر نمی‌دهند. بنابراین سیاست‌ورزی در درون نظام و باور به تغییرات تدریجی، یک چنین اقتضایی دارد. جدا از اینکه جریان سیاسی اصلاح طلب و اصولگرا وجود دارد، اما واقعیتش این است که همه اینها در یک کلیتی به عنوان نظام جمهوری اسلامی تعریف می‌شود. این نظام جمهوری اسلامی دارای ارکانی است که مجموعه این ارکان حاکمیت را تشکیل می‌دهند. بنابراین جریان سیاسی اصلاح طلبی خارج از



جملات مهم

اینکه اصلاح طلبان یک چنین پالس‌های مثبتی می‌فرستند، جزو وظیفه ذاتی آنها و باور آنها است

هر چقدر که این اعتماد بین جریانات سیاسی و در درون حاکمیت بیشتر شود، به نوعی کمک می‌کند به اینکه مردم هم احساس کنند که می‌توانند به این مجموعه حاکمیت اتکا کنند.

من فکر کنم تمام آن شرایطی که در سال ۹۲ باعث شد اصلاح طلبان از آقای روحانی حمایت کنند، الان هم موجود است

روند آقای روحانی از قبل سال ۹۲ تا الان، سیر صعودی، حرکت و تمایلش، به سمت شعارهای اصلاح طلبی و قابل دفاع است

دولت روحانی حمایت داشته باشند؟ از آن طرف آقای روحانی به اصلاح طلبان چه نگاهی دارد؟ آیا هنوز خودش را نیازمند حمایت اصلاح طلبان می بیند یا خیر؟

▲ **عطریانفر:** من موضوع را از نقطه دیگری شروع می کنم. نه محمد خاتمی هدف ماست، نه حسن روحانی هدف ماست، نه جهانگیری هدف ماست و نه عارف هدف ماست. اینها شخصا آدم های بزرگ، قابل احترام و قابل دفاعی هستند و آنها ماموریتی برای هدف بزرگ تری یعنی خدمت به مردم، پاسخ به نیازهای معیشتی و رساندن جامعه به امنیت و آرامش براساس اندیشه اصلاح طلبی دارند. این پاسخی برای نسل های بعدی است. ما این مینا را نباید فراموش کنیم. در عین حال اینها چهره های درخشانی هستند، اما باید مینا را هدف قرار دهیم و فردگرایی نکنیم. زمانی گفتم لاریجانی نقد از عارف نسبیه بهتر است. ما که پدرکشتگی با آقای عارف نداشتیم و عقد پسرخالگی هم با آقای لاریجانی نخوانده بودیم، ولی بر مبنای فکر و فضیلت اصلاح طلبی، جمع بندی مان این بود که در فرآیند پارلمان و شکل گیری آن، حضور یک آدمی مثل علی لاریجانی برای مدیریت پارلمان در شرایطی که اکثریتی هم وجود ندارد و چند اقلیت در کنار هم هستند، مناسب تر به اصلاحات پاسخ می دهد. در واقع ریاست علی لاریجانی بر مجلس اثربخشی اش برای اینکه مردم را یک گام به جلوتر ببریم، بیشتر جواب می داد تا برادر عزیزی که با هم زبان مشترک خوبی هم داریم. این حکایت از این نمی کرد که با کسی خوب یاد بودیم، دلالت بر این داشت که ما در اندیشه اصلاحات و تعمیم آن خوبیم. دلبستگی داریم، قسم خوردیم، پیوند بستیم. از این جهت به نظر من مهم نیست که بر نام آقای روحانی متوقف شویم؛ مهم این است که روحانی این مسیر را با گام های بزرگی جلو برده است. آقای روحانی اتفاقا مبتنی بر عقیده و آرمان های خود، سازگاری و همگرایی هایی را در این مسیر به وجود آورده که انصافا دستمیزاد دارد. حسن روحانی ۹۲ تا ۹۶ با حسن روحانی ۹۶ تا ۱۴۰۰ متفاوت است، همان طور که حسن روحانی ۷۲ تا ۸۲. پس خیلی قضیه را برنگردانیم. در مجموع حسن روحانی پدیده موثری بود و در پیشبرد روند اصلاح طلبی گام های بلندی برداشت. به عبارت دیگر ما اگر در این مسیر هر شخصیتی که می تواند دستی دهد و کمکی کند تا این اراهه به جلو برود، دستش را می فشاریم، همراهی هم می کنیم. ضمن اینکه بنا به محدودیت های مندرج در قانون اساسی، هر شخصیتی بیشتر از دو دوره نمی تواند رئیس جمهور باشد. بعد از آن نقطه باید عبور کرد و شخصیت دیگری جایگزین شود. حالا در این قضیه مصیبت هم داریم. احزاب ما فقط برای رقابت یک روز و یک هفته و یک ماه انتخاباتی تدارک دیده نمی شوند؛ احزاب ما مدرسه تربیت نیروی انسانی هستند. مدارس ما، نهادهای فضیلت یافته و برجسته ای هستند که بتوانند برنامه برای کشور بریزند. درباره این سوال که مطرح شد آیا روحانی توانسته به انتظارات پاسخ دهد یا ندهد؟ می گوئیم نتوانسته؛ این نتوانستن ناشی از ناتوانی اش نیست، ناشی از محدودیت ها است. یک نظریه ای در فلسفه الهیات غرب مسیحی وجود دارد که می پرسد «آیا خدا این بشر را که خلق کرده، بهترین موجود را خلق کرده؟» حالا اگر خیلی ساده بگوئیم «بله، بهترین است». سوال دیگری مطرح می شود که «اصلا بهتر از این نمی توانست خدا خلق کند؟». پاسخ درستش این است که «می تواند خلق کند. خداوند احسن الخالقین است، اما با این ظرفیت جهان ماده بهتری از این نمی شد که خلق کند.» خدا خیلی بزرگ تر از این جهان ماده است. پس اگر یک جهانی غیرمادی باشد، حتما موجوداتی بهتر از ما هم می تواند خلق کند. ما هم می خواهیم بگوئیم وقتی که ما نهاد های

عطریانفر: زمانی گفتم لاریجانی نقد از عارف نسبیه بهتر است. ما که پدرکشتگی با آقای عارف نداشتیم و عقد پسرخالگی هم با آقای لاریجانی نخوانده بودیم، ولی بر مبنای فکر و فضیلت اصلاح طلبی، جمع بندی مان این بود که در فرآیند پارلمان و شکل گیری آن، حضور یک آدمی مثل علی لاریجانی برای مدیریت پارلمان در شرایطی که اکثریتی هم وجود ندارد و چند اقلیت در کنار هم هستند، مناسب تر به اصلاحات پاسخ می دهد

مشخص است. جواب روشن این است که به حد توان و بضاعت و حتی فوق توان و بضاعت اصلاح طلبان اقدام کرده اند، ولی پاسخ نگرفتند. وقتی هم پاسخ نگیرند، آسیب می بینند. دوستان پزشکی ما در حوزه تخصصی خودشان، می گویند جسم ما ارگان زنده است، در برابر حوادث و عوارض واکنش دارد. عصب دست فعال است، اگر دست به سمت آتش برود، پاسخ داده می شود و این پیام دستور می دهد، دست عقب کشیده می شود اما اگر این عصب از دست رفته باشد؛ این دست سوخته می شود و از بین هم می رود، حتی بعد با چشم می بینیم و می گوئیم «عجب! پس برویم قطعش کنیم». در عرصه سیاست نیز این اتفاق می افتد. یعنی به یک نقطه ای می رسد که باید پیام هشدار بدهد اما نداد آسیب وارد می شود. مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی تذکر مهم دلسوزانه ملی خود را داد، گوش شنوا؟ هاشمی آدم کمی بود؟ هاشمی ناتوان بود؟ هاشمی صدایش بلند نبود؟ هاشمی فعالیت نداشت؟ داشت، گوش شنوایی نبود. چه موقع اتفاق افتاد؟ زمانی که بعد از ۱۰ سال دست ها بالا رفت و این همه عوارض و جنبه های آسیب را اکنون باید تحمل کنیم. حالا چه کار باید کرد؟ باید جامعه سیاسی را به ارگان زنده تبدیل کنیم. عالی ترین مثال برای وجود زنده، انسان است. انسان، عالی ترین مظهر کمال یافته و تمامیت یافته یک موجود زنده است. این موجود زنده در برابر حوادث پیش خود پاسخ و عکس العملی نشان می دهد. جامعه ما متأسفانه در بخش هایی فلج است، قدرت و واکنش را از دست داده، خیلش تخت است. یک سنگی قرار است بیاید و به سر مبارک بخورد، ناخواسته دست می رود و دفاع می کند. در این دفاع چه اتفاقی می افتد؟ سلول دست مجروح می شود و می میرد اما اگر آن سنگ به سر می خورد، سلول مغز کشته می شد. نمی توان گفت چه فرقی می کند سلول، سلول است و هر دو از جنس فسفر، ازت، کربن و هیدروژن هستند. بله فیزیکشان مثل هم است، ولی کارکرد متفاوتی دارند. دست حاضر است قربانی شود، دفاع کند و بمیرد، ولی مغز زنده بماند، که سلول دست را متعاقبا ترمیم می کند. بسیاری از پیام ها و پالس هایی که به جامعه سیاسی ما منتقل می شود، از این جنس است. اگر واکنش ها به وقت خودش صورت نگیرد، هزینه های بزرگ تری را باید بپردازیم. به هر حال من باورم این است که بزرگان و عزیزان ما باید نوع نگاه شان را به کشورداری و مدیریت تغییر دهند. نمی خواهیم خیلی در این قضیه متوقف شوم.

اصلاح طلبان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ و سال ۹۶ حمایت هایی از آقای روحانی داشتند. الان اصلاح طلبان به دولت آقای روحانی چطور نگاه می کنند؟ هنوز نیاز می بیند که از

آن خودش را تعریف نکرده است. این بحث هایی که مطرح می شود، طبیعی است که باید این اتفاق بیفتد، اما من معتقد هستم که متناسب با این ابراز تمایل، پاسخ مناسب و متناسبش شاید داده نشده است. بخشی از آن به نظر من برمی گردد به رفتارهایی که در گذشته از طرف هم اصلاح طلبان و هم مجموعه های دیگر بود که این قابل نقد است و شاید همین مساله یک مقدار ذهنیت ایجاد کرده باشد و بخشی از آن هم شاید برمی گردد به اینکه تحمل پذیری در مجموعه نظام و حاکمیت کم شده است. من فکر می کنم اگر با حسن نیت نسبت به این مباحث برخورد کنیم، در نهایت مردم و مجموعه جامعه است که از این نزدیکی و از این ارتباط قطعاً حظ بیشتری می برد. ما ظرفیت های زیادی در حوزه اجرایی کشور داریم، در بخش های مختلف که به دلیل همین نوع نگاه در حاشیه هستند. یعنی این اعتمادی که ایجاد می شود، قطعاً می تواند کمک کند به اینکه از این ظرفیت ها استفاده شود. ضمن اینکه ما یک بحث بسیار مهمی داریم به عنوان اعتماد افکار عمومی و مردم به مجموعه نظام. هر چقدر که این اعتماد بین جریانات سیاسی و در درون حاکمیت بیشتر شود، به نوعی کمک می کند به اینکه مردم هم احساس کنند که می توانند به این مجموعه حاکمیت اتکا کنند.

آقای عطریانفر! به نظر شما اصلاح طلبان توانستند در این چهار سال ونیم، اعتماد حاکمیت را جلب کنند که می خواهند در چارچوب ساختار سیاسی و قانون فعالیت و سیاست ورزی داشته باشند؟ به عبارت دیگر آن پالس هایی که دادند، مقبول افتاده است؟

▲ **عطریانفر:** من مقداری می خواهم سوال شما را تصحیح کنم. شما این مسئولیت را که به عهده اصلاح طلبان می گذارید، می خواهید ببینید آیا موفق شده اند یا نه. معمولاً برای تحقق هر سنتزی، شما نیازمند یک وجه فاعلی هستید و یک وجه قابلی. به اصطلاح علمای اهل کلام آتش نقش فاعلی اش سوزاندگی است و چوب هم وجه قابلی اش سوخته شدن است، ولی فلز با آن آتشی که مورد نظر ما است، این قابلیت سوخته شدن را ندارد. اگر آن آتش را بر چوب بتابانید، به راحتی آن سنتز رخ می دهد و سوخته می شود. پس فاعلی و قابلی در کنار هم قرار گرفتند، یک سنتزی را حاصل کردند، ولی اگر آتش به آهن و فولاد بتابانید، اتفاقی نمی افتد. این طور هم نیست که شک کنید؛ تردید کنید و بگوئید آهن کم کاری کرده، ناتوان بوده؛ نخیر، قابلیتش نبوده است. اصلاح طلبان فوق طاق و ظرفیت و تکالیف شان در این قضیه عمل کردند. نه یک سال، دو سال، سه سال، پنج سال؛ نخیر، در یک روند تاریخی ۲۸ ساله بعد از رحلت حضرت امام، این اتفاق را صورت دادند، چرا که نوعا در موضع اتهام بودند، از مناصب قدرت دور شده اند. چرا آن قابلیت حاصل نمی شود؟ چرا این پاسخ داده نمی شود یا چرا این پیام دریافت نمی شود؟ معتقدم وجه قابلی، محل ایراد است. نوع تصور و تحلیل و دریافت شان از فضای عرصه های قدرت و سیاست و اداره کشور، باید دچار تحول شود. تا چه موقع ما باید منتظر این باشیم که به ضرب من بمیرم و تو بمیری و مخلص شما ایم و این رای را دادیم تا فلان اتفاقی بیفتد؛ این مصیبت است، گرفتاری است و ما تا آن را اصلاح نکنیم، هر چقدر هم اصلاح طلبان را در این حوزه تقویت کنیم، خدای نا کرده حتی به درپورگی هم بکشیم، آنها پاسخی دریافت نمی کنند. مثالش یک آدم خواب و آدمی است که خودش را به خواب زده، آدم خواب را می شود بیدار کرد، آدم خواب زده را به هیچ عنوان نمی شود بیدار کرد. این تلقی باید اصلاح شود و اگر نشد، حتما بحران هایی را به وجود می آورد. پس پیام کاملاً



حزبی مان شکل نگرفته که نیرو تربیت کند، بنابراین برای انتخابات ریاست جمهوری مبتنی بر امکاناتی که وجود دارد، نامزد انتخاب می‌کنیم. این مصیبت را داریم. به هر حال منطقی به این جمع‌بندی می‌رسیم که برای دور آینده وقتی می‌خواهیم در مقام انتخاب نیرو باشیم، دچار یک معضل هستیم. نه فقط اصلاح‌طلبان، اصولگرایان هم این وضعیت را دارند. تا چه موقع باید از ذخیره بخوریم؟ اول انقلاب توجیهی وجود داشت. کشوری دست یک نظام دیگری بود، الان یک نظامی آمده از آن ظرفیت‌های انباشته شده قبلیش استفاده می‌کند، اما بعد از ۴۰ سال چه انباشتی؟ یعنی نمی‌توان گفت در آن گوشه، روستا یا شهر یک شخصیتی وجود دارد که می‌تواند در جایگاه ریاست جمهوری کشور را اداره کند؛ خیر، این طور نیست، اگر بود، تا الان خودش را عرضه کرده بود. ما مشکل مان این است که هر دو جریان اصولگرا و اصلاح‌طلب، بضاعت‌های شان اندک است و همه دهنمان هم تنها نرود روی فرد شماره یک. آن فرد شماره یک آخرش یک تیم می‌خواهد، تیمش یکی، دو تا نیست؛ یک سازمان بزرگ چند هزار نفری مدیر است که بتواند این ارباب را به حرکت درآورد. از این جهت دچار بحران خواهیم بود، جای عناصر موثر را با اصل اندیشه، نمی‌توان عوض کرد. این دورا با هم خلط نکنیم.

آقای تاجرنیا! الان اصلاح‌طلبان منتقد وضع موجود هستند یا مدافع؟ چون حضور در هر کدام از این موقعیت‌ها در ۱۴۰۰ برای شان می‌تواند خیلی تعیین‌کننده باشد.

▲ تاجرنیا: من فکر کنم تمام آن شرایطی که در

سال ۹۲ باعث شد اصلاح‌طلبان از آقای روحانی حمایت کنند، الان هم موجود است. حالا آقای عطریانفر چون خیلی فلسفی و کلامی هستند، یک بخش عمده‌ای از آن برمی‌گردد به شرایط خاص کشور؛ بعد از جریانات سال ۸۸، نوع نگاهی که متاسفانه به غلط نسبت به جریان اصلاح‌طلبی شکل گرفت بخش عمده‌ای از آن

ناشی از یک نوع نگاه خاص به قدرت است و یک نوع نگاه تکلیف‌گرایی. در واقع فکر می‌کنیم که باید همه آدم‌هایی که در عرصه سیاسی هستند، همان طوری که ما فکر می‌کنیم، حرکت کنند، باید همانطوری که ما جلو می‌رویم، جلو بروند. حتی روند زمان و تغییراتی هم که ایجاد شده، بعضا ما را متنبه نمی‌کند. بنابراین بخشی از این برمی‌گردد به همین نگاهی که وجود داشته و همین الان هم دولت آقای روحانی را محروم کرده از بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌هایی که در جریان اصلاح‌طلبی است. بنابراین من معتقد هستم که اگر همین الان هم انتخاباتی شود و همین الان هم بخواهند اصلاح‌طلبان انتخابی کنند، انتخاب آنها آقای روحانی است. اما اینکه آیا معنی اش، این است که هیچ نقدی به آقای روحانی وارد نیست یا هیچ مساله یا انتقادی وجود ندارد، من فکر می‌کنم اصلاح‌طلبان اتفاقا این خودانتقادی را از دوره آقای خاتمی و بعضا همان مجلس ششم شروع کردند و خودشان هم به یک یافته‌هایی رسیده‌اند که اگر یک جایی بهتر عمل می‌کردیم، مناسب‌تر بود. اگر به گذشته فعالیت‌ها و عملکردهای آقای روحانی از گذشته تا امروز نگاه کنیم، معتقدم روند آقای روحانی از قبل سال ۹۲ تا الان، سیر صعودی، حرکت و تمایزش، به سمت شعارهای اصلاح‌طلبی و قابل دفاع است. دولت، در حوزه اقتصادی رویکردش حذف رانت‌ها و شفاف کردن فضا است، برای مسائل فرهنگی، حقوق شهروندی و تعامل بین‌المللی تلاش می‌کند. در حالی که دولت قبل قطعنامه‌های سازمان ملل را کاغذپاره می‌دانست و به آنها توجهی نمی‌کرد و این همه آسیب به کشور وارد شد. مجموعه اینها به نظر من یک عملکرد قابل دفاعی را

برای دولت آقای روحانی ایجاد کرده که اصلاح‌طلبان بر همین مسیر خواهند بود، اما من فکر می‌کنم در عین حال بخش‌هایی از اصلاح‌طلبان به طور مشخص یکسری نقدهایی به این عملکرد دارند. یعنی معتقد هستیم با وجود موانع و مشکلاتی که هست، باید روندهایی در این دولت طی شود که ما مجددا بعد از اتمام دولت آقای روحانی به عقب برنگردیم. به نظر من اصلاحاتی که می‌شود در قوانین، در دستورالعمل‌ها و آیین‌نامه‌ها برای بهره‌برداری بهتر و استفاده از نیروهای توانمندتر ایجاد کرد، مقداری پالایش کردن نقاط ضعف لازم است چون ممکن است به دولت آسیب برساند. این هم نه به خاطر اینکه آقای روحانی خارج از جنس اصلاح‌طلبی است، بلکه منظر و نگاه من، نگاه نقد به خود او است، همانطور که در گذشته هم بوده است. این مساله به نظر من وجود دارد، اما بدون شک با وجود اینها ما همچنان همراه آقای روحانی در این مسیر تا خاتمه ریاست جمهوری او هستیم. در عین حال من معتقد هستم که چه بسا برای انتخابات آینده هم این قربایت و نزدیکی و هم‌رأیی وجود داشته باشد. من امیدوار هستم در این فاصله همانطور که آقای عطریانفر هم گفتند، این نگاه به منتقدان و کسانی که در جریان اصلاح‌طلبی حضور دارند، اصلاح شود. واقعا من امروز فکر می‌کنم شما مثلاً یک فردی که در گذشته، هشت سال ریاست جمهوری خودش باعث بسیاری از شکاف‌ها و مشکلات در این کشور شده و حتی شکاف بین مجموع حاکمیت و جریان‌های سیاسی اصولگرایی و اصلاح‌طلبی را عمیق کرده است، بعد از ریاست جمهوری اش در یک جایگاهی قرار می‌گیرد.

از آن طرف نگاه می‌کنیم یک ظرفیت بزرگی مثل آقای خاتمی که الان فراتر از جریان سیاسی اصلاح‌طلب می‌تواند در داخل و خارج کشور اعتمادسازی کند، از وجود او استفاده نمی‌شود. در این اتفاقات اخیر، ایشان به خاطر حفظ نظام حاضر شد حتی از طرف طرفداران

خودش نقد بشنود و این همه هزینه بدهد. با این وجود نه تنها از او استفاده نمی‌شود بلکه بعضا دچار بی‌مهری هم قرار می‌گیرد. من فکر می‌کنم مقدر می‌توانست خوب باشد که ما امروز وقتی مثلا جلسه‌ای به عنوان مسئولان نظام تشکیل می‌شود، همه این ظرفیت‌ها کنار هم بنشینند چون این اتفاق می‌تواند در کشور موجب اعتماد بیشتر شود. من امیدوارم این نگاه‌ها اصلاح شود و شرایط تا انتخابات آینده به گونه‌ای اصلاح باشد که اصلاح‌طلبان هم بتوانند حداکثر ظرفیت خودشان را به عرصه عبور دهند و در خدمت رشد و تعالی کشور قرار دهند.

موضوعی را آقای عطریانفر اشاره کردند که اصلاح‌طلبان گفته بودند ما نقد لاریجانی را به نسیه عارف ترجیح می‌دهیم. آیا هنوز اصلاح‌طلبان درگیر این اقتضائات زمانی هستند، یعنی همچنان ضرورت می‌بینند که با اعتدالیون ائتلاف خودشان را داشته باشند و از ورود به عرصه انتخابات با تابلوی اختصاصی پرهیز می‌کنند؟ مثال صریحش این است که در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ اصلاح‌طلبان نقد لاریجانی را بهتر از نسیه جهانگیری می‌دانند، یعنی چنین مشابه‌سازی‌ای خواهد شد؟

▲ عطریانفر: در حوزه رشته‌های دقیق مثل رشته‌های مهندسی و ریاضیات، ما دو نوع معادله حل می‌کنیم. معادلاتی که تعداد معلوم و تعداد مجهولش برابر است. این معادلات کاملا منطبق با یک فرآیند حل روشن به نتیجه قطعی می‌رسد. حالا فرض کنید یک معادله دو مجهولی، دو تا معلوم دارد و دو تا مجهول، می‌روید و پیدا می‌کنید که X چقدر است و Y چقدر. در حوزه علوم دقیقه، معادلاتی وجود دارد که تعداد مجهول بیشتر از تعداد معلوم است. در چنین روایی، فی‌الواقع سازوکار حل، حل قطعی نیست. به ما حکم می‌دهند از روش سعی و خطا آزمون و خطا معادله را حل کنیم. یعنی حدس می‌زنیم و بعد می‌سنجیم که چقدر این حدس با جواب مطلوب مطابقت دارد و انحرافش از مینا چقدر است. همینطور می‌رویم تا به یک نقطه نسبتا قابل قبول برسیم. عرصه معادلات سیاست در ایران به گونه‌ای است که تعداد مجهولش برای احزاب بیشتر از معلومش است؛ به خصوص برای جریان اصلاح‌طلب. دست بر قضا برای جریان رقیب عکس این است؛ تعداد معلومش بیشتر از مجهول است! یعنی اصولگرایان از پیش می‌دانند فلانی در فلان نقطه مورد تایید صلاحیت است. چرا ما نتوانستیم خودمان را در انتخابات ۹۶ بیآوریم که آقای جهانگیری ضرورتی برای حضور ندارد و ایشان را وارد کردیم؟ چون ما نمی‌توانستیم به این نتیجه برسیم که آیا رئیس جمهور مستقر تایید صلاحیت می‌شود یا نمی‌شود؟ حتی استدلال حقوقی می‌کردیم که رئیس جمهور مستقر، همواره و لحظه به لحظه صلاحیتش احراز شده است، اما با این وجود نمی‌توانستیم قطعی بگوییم آقای روحانی تایید صلاحیت می‌شود. متاسفانه آن طرف هم در ۸۴ نامزد جریان اصولگرا کسی که اصلا در رجل سیاسی نبودنش نه تنها شک نبود، بلکه قطعی بود که اگر او ثبت‌نام کند، از کانال مربوطه رای تایید می‌گیرد؛ حالا می‌خواهم تفاوت‌ها را عرض کنم.

من یادم است که شما چند روز مانده به ایام ثبت‌نام نامزدها مصاحبه کردید و گفتید «قطعا آقای روحانی تایید صلاحیت می‌شود».

▲ عطریانفر: صحبت من از باب الزامات



برگزینید، منتقد و وضع موجود خواهد بود، نظر شما چیست؟

▲ **تاجرنیا:** خیر، من فکر نمی‌کنم استراتژی اصلاح‌طلبان در سال‌های آینده یک نوع مواجهه و انتقاد از آقای روحانی باشد و بخوانند آقای جهانگیری چنین وظیفه‌ای را به عهده بگیرد. به هر حال حرکت اصلاح‌طلبان، حرکت حمایتی نقادانه است، اما وجه همراهی‌اش خیلی پررنگ‌تر است. بنابراین من معتقد هستم که آقای جهانگیری باید در دولت بماند و در متن فعالیت‌ها و بحث‌هایی باشد. ضمن اینکه اگر شرایط برای ایشان مهیاتر شود، ما احساس می‌کنیم نقش فعال تر آقای جهانگیری در دولت به نفع آقای روحانی و به نفع جریان اصلاح‌طلبی است. این از جمله مواردی است که مدنظرمان است، اما من فکر می‌کنم اتفاقاً در مردم این را نمی‌پندرنند و می‌گویند ایشان شخصیتی بوده که پنج سال همراه آقای رئیس‌جمهور بوده و حتی خروج او از دولت به نظر من یک مقدار ممکن است پیامدهای منفی هم داشته باشد. در مورد اینکه مثلاً می‌خواهد مسئولیت‌کارهایی که انجام شده را به عهده بگیرد، اما در عین حال من فکر می‌کنم که آقای جهانگیری می‌تواند در دولت حضور داشته باشد؛ موضعش که یک موضع کاملاً شفاف و از منظر اصلاح‌طلبی است و بارها نیز اعلام کرده که این را حفظ می‌کند و اتفاقاً چقدر خوب است که ریاست دولت از یک شخصیت اعتدالی به یک فرد کاملاً شناسنامه‌دار و مشخص از بدنه اصلاح‌طلبی منتقل شود؛ البته نه اینکه اینجا بخواهم بگویم گزینه و مصداقش را معرفی کنم، بلکه من این روند را فکر می‌کنم شاید اگر روندی باشد که منتج به این شود که مانند یک دوی چهار در ۱۰۰ متر، مجموعه این دولت، دولت را به این شکل تحویل دهد، چه بسا می‌تواند از آن آفت‌هایی که معمولاً در تغییرات خیلی زیاد ایجاد می‌شود، جلوگیری کند. ►

هویتی جلو خواهد رفت. البته من فکر می‌کنم یک بلوغ بیشتری هم حتی در جریانات اصولگرایی شکل گرفته و آن اینکه در آینده ما به سمت یک رقابت سالم‌تر، بدون نفی دیگری، به سمت انتخابات اثباتی و ایجابی برویم، به نظر من خیلی محتمل‌تر است. در عین حال من احساس می‌کنم بعد از پدیده دولت نهم و دهم، یک دریافت خیلی جدی هم بین جریانات اصیل سیاسی اصلاح‌طلب و اصولگرا شکل گرفته که باید تکیه بر احزاب و عقل جمعی کرد، بر گروه‌های سیاسی تادر این شکاف‌هایی که بین جریان‌های سیاسی می‌افتند، مجموعه‌ها و افراد بی‌ریشه و بی‌هویت راه نیابند که شرایط کشور را به مخاطره بیندازند.

بعد از انتخابات ریاست جمهوری دوازدهم و قبل از تعیین کابینه، آقای عطر یانفر شما خودتان توصیه می‌کردید که آقای جهانگیری از دولت بیرون بیاید و در مقام شهردار تهران مشغول شود. آیا همچنان بهتر می‌دانید که آقای جهانگیری از دولت خارج شود؟

▲ **عطر یانفر:** آقای جهانگیری باید بماند تا آخر و هیچ راهی جز ماندن ندارد، چون خروجش الان خاصیتی ندارد. آن مقطع من برای شخص رئیس‌جمهور ماموریت‌های مهم‌تری قائل بودم. کما اینکه در مقطعی سال ۸۰ خدمت آقای خاتمی هم همین عرض را داشتم که «شما باید برای استمرار این مسیر در دوره بعد از چهار ساله خودتان، فرد لایق و شایسته‌ای که ادامه‌دهنده راه شما باشد را عرضه کنید، بی‌پروا کنید و نشان دهید». در واقع باورم این بود که باید حداقل معاون اول را برای این کار بسازند، تربیت و عرضه کنند. در دور دوم ریاست جمهوری آقای روحانی اگرچه آقای جهانگیری همچون دور اول تا حدودی این ماموریت را داشت، اما انتظار بود که ماموریت‌های مهم‌تری به او واگذار شود؛ حداقل نبض کابینه را در حوزه اقتصاد و معیشت و برخی از مدیریت‌های منطقه‌ای به او واگذار کنند و رئیس‌جمهور به ماموریت‌های مهم‌تری که اعتمادسازی است بپردازد؛ همان نکاتی که جناب آقای دکتر تاجرنیا اشاره می‌کنند؛ ما به هر حال باید این روند اعتمادسازی را هر روز ادامه دهیم. چرا؟ چون اعتمادسازی، فریه کردن هویت جمعی ما در درون نظام است. تاکید روی جریان فکری و خطی و گروهی خود، بیشتر تقویت و فریه کردن هویت شخصی‌مان است که در مرتبه نازل‌تری قرار می‌گیرد. یک وزیر در دولت دو تا نقش دارد. یک وظیفه اینکه وزارتخانه‌اش را اداره کند، دوم اینکه به‌عنوان عضوی از کابینه، ماموریت‌های مهم‌تری ایفا کند. نقش رئیس‌جمهور هم همین است. رئیس‌جمهور یک وظیفه‌اش اداره کابینه است، یک وظیفه مهم‌ترش تقویت کلیت نظام، همبستگی، اعتمادسازی، الفت و سیبج کردن نیروهای غیردولتی است. اینها جزو ضرورت‌های کار یک رئیس‌جمهور محسوب می‌شود. باورمان این بود که آقای جهانگیری باید یک نخست‌وزیر تمام‌عیار در دولت دوازدهم می‌شد که متأسفانه این ماموریت به عهده ایشان گذاشته نشد. به هر دلیل، حالا یک وقتی هم باید نقدش کنیم. آن نکته هم که اشاره کردید؛ نه، من هیچ وقت توصیه‌ام این نبود که آقای جهانگیری بشود شهردار تهران.

آقای تاجرنیا شما چطور؟ نگاهتان چگونه است؟ آقای جهانگیری در دولت بماند یا خارج شود؟ چون اگر بخواهد برای انتخابات ریاست جمهوری از ۱۴۰۰ بیاید، دو حالت وجود دارد اگر در دولت بماند مدافع وضع موجود می‌شود اگر خروج از دولت را

حقوقی، گمانه‌زنی و پیش‌بینی بود. جریان اصلاح‌طلب برای ورود به یک انتخابات از امروز نمی‌تواند برای خود تعیین تکلیف قطعی کند. باید در شرایط قرار بگیرد، آزمون و خطای خودش را بکند و به نتیجه مورد نظرش برسد. از این جهت پاسخ کاملاً روشن است که ما از فاصله دور نمی‌توانیم برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ تعیین تکلیف کنیم.

که آقای لاریجانی نامزد شما خواهد بود یا آقای جهانگیری؟

▲ **عطر یانفر:** بله نمی‌توانیم.

آقای تاجرنیا نظر شما چیست؟

▲ **تاجرنیا:** من مثال ایشان را جنگی بزنم. در جنگ‌های آکادمیک و سیستماتیک، میدان‌های مین، میدان‌های منظمی است. تخریبی که می‌خواهد این میدان مین را خنثی کند، چند مین را در می‌آورد و در این حالت نقشه دستش می‌آید یکدفعه می‌بینیم ۱۰ قدم راحت در میدان مین می‌رود، بعد می‌نشیند دوباره جست‌وجو می‌کند و نیم متر این‌ور و آن‌ور مین را پیدا می‌کند. فضای سیاسی در ایران و خصوصاً برای اصلاح‌طلبان، یک میدان مین نامنظم است. میدان مین نامنظم چگونه است؟ معمولاً در فرآیندهایی مثل عقب‌نشینی، افراد مین‌گذار به‌طور نامنظم مین می‌گذارند و روی آنها خاک می‌ریزند. حالا این آدمی که می‌خواهد این میدان مین را خنثی کند، تا آخر میدان مین باید با احتیاط برود و مراقب باشد پایش را کجا می‌گذارد. مثال فضای سیاسی در ایران به نظر من آن میدان مین نامنظم است. معادلات قدرت، معادلات مشخص و یکسانی نیست. هر از چندگاهی مجهولی نیز به مجهولات قبلی اضافه می‌شود بنابراین من فکر می‌کنم طبیعتاً اصلاح‌طلبان موظف هستند و سیاست‌ورزی هم این اقتضای را می‌کند که متناسب با این شرایط حرکت کنند. الان تعیین مصداق کردن برای انتخابات ۱۴۰۰ قطعاً نشدنی است، اما آنچه که می‌شود روی آن یک مقدار کار کرد، این است که در عین اینکه ما بایستی به اتحادهای استراتژیک و تاکتیکی توجه کنیم، در عین حال باید مرزهای هویتی خودمان را هم در نظر بگیریم. به هر حال نیروهای سیاسی، خصوصاً آنهایی که در بدنه قرار دارند، انتظار دارند که از این پیروزی‌ها یک یافته‌ها و دریافتی هم برای جامعه ایجاد شود. نخبگان و شخصیت‌های اصلاح‌طلب، در نهایت باید به گونه‌ای به سیاست‌ورزی بپردازند که بتوانند این بدنه را کاملاً همراه کنند. تا الان این توفیق صورت گرفته است؛ اینکه امروز در بدنه اصلاح‌طلبی حرفی که مثلاً یک نخبه سیاسی ما در تهران می‌زند، معادل آن، یک فرد دیگری در دورافتاده‌ترین نقطه کشور این حرف را با همان ادبیات و مشی و منش می‌زند؛ این نشان‌دهنده این است که به نوعی این گفت‌وگوهای درازمدت تأثیر خودش را برای همگرایی بیشتر ایجاد کرده‌اند، اما من فکر می‌کنم جدا از اینکه اصلاح‌طلبان این مسیر مصلحت‌اندیشانه را پیش خواهند گرفت، اما امیدوار هستم شرایط به گونه‌ای باشد که اصلاح‌طلبی با مرزهای هویتی خودش، با کاندیدایی که بتواند حداکثر ظرفیت‌های او را نمایندگی کند، به پیش برود. در غیر این صورت من احساس می‌کنم که در آینده کم‌کم این بدنه‌ها را مساله‌دار می‌کنیم یا از دست می‌دهیم. هر چقدر این بدنه‌ها فرقی نمی‌کند، چه جریان اصولگرایی، چه اصلاح‌طلبی. بیشتر از دست بروند، همراه کردن آن اکثریت ۷۰ درصدی که شاید خیلی آدم‌های سیاسی نباشند، طبیعتاً دشوارتر خواهد بود. بنابراین من فکر می‌کنم قطعاً این مسیر با مصلحت‌اندیشی، درایت و در عین حال با حفظ مرزهای

کاظم جلالی



- لاریجانی بحث وزارت راه قالیباف را مطرح کرد
- لاریجانی خیلی از وزیر شدن حجتی حمایت کرد
- خیلی از اعضای دولت روحانی انگیزه حمایت از او را نداشتند
- لاریجانی به ما حرفی درباره رئیس جمهور شدن نزده است
- توافق ما با دولت و اصلاح طلبان، ۱۰-۱۰-۱۰ بود

من هیچ تعهدی به اصلاح طلبان ندادم

بعد از پایان انتخابات التهاب آنچنانی نبود. می‌خواهم بگویم در اداره کشور، تفکر جناحی را قبول ندارم. بلکه قائلم که باید بهترین‌ها را در اداره کشور انتخاب کرد؛ کسانی که توانمندی لازم را در امور داشته باشند.

آقای روحانی این‌طور هستند؟

▲ نظرم این است که آقای روحانی خصوصا در دور دوم و انتخاب وزرا و دولت، کمتر به سمت جناح‌گرایی رفت.

طبیعت کار سیاسی آقای لاریجانی هم این‌گونه است؟

▲ آقای لاریجانی انصافا خیلی آدم باگذشتی است و واقعا بخشی از این حرف‌هایی که می‌زنم، شاید آموخته‌های در کنار ایشان بودن باشد؛ آقای دکتر لاریجانی واقعا نگاه‌شان این است. بگذارید یک خاطره‌ای بگویم.

بعد از اینکه آقای روحانی رای آورد و قرار شد کابینه را بچیند؛ هر کسی داشت رایزنی و مشورت می‌کرد، ما با آقای دکتر لاریجانی جایی بودیم و چند نفر دیگر از دوستان هم بودند. بحث کابینه بود. یکی از آنها برگشت و گفت آقای قالیباف بشود وزیر راه و شهرسازی. آدم‌هایی که در آن جلسه بودند، هر کس یک نظری داد و تقریبا به‌جز آقای لاریجانی هیچ کس موافق نبود؛ البته تعیین وزرا نبود، گدعه بود. همه گفتند مگر می‌شود، دو نفر آدم رفته‌اند در تلویزیون و این قدر با همدیگر برخورد کردند. باید مسائل را گذاشت کنار، انتخابات گذشت، آقای دکتر لاریجانی گفت باید الان بیایم مسائل کشور را حل کنیم.

می‌خواهم بگویم نگاه‌شان یک چنین‌نگاهی است. مثلا آقای حجتی فردی است که از نظر خطبندی اصلاح طلب است، اما آقای دکتر لاریجانی برای اینکه ایشان وزیر شود، خیلی حمایت کردند. یا مثلا در موضوع آقای اردکانیان هم من این رفتار را دیدم. می‌خواهم بگویم نگاه ایشان اصلا براساس خطبندی سیاسی نیست. بعضی‌ها را دیدید که می‌گویند وقتی یک کسی رئیس‌جمهور شد از یک جناحی، تا آن فرآش مدرسه را هم باید عوض کند. این یک نگاه است. یک نگاه دیگر این است که نه، باید مطالبات مردم را بر اساس آنچه خواستند، در چارچوب‌های عقلانی جواب داد. مردم از ما چه می‌خواهند؟ مردم الان از ما اداره بهینه کشور را می‌خواهند، اداره خوب کشور را می‌خواهند، حکمرانی خوب می‌خواهند. حکمرانی خوب چیست؟ حکمرانی خوب این است که ما توانمندترین آدم‌ها را در مسند امور قرار دهیم.

با این خصوصیات که فرمودید، دوست دارید آقای لاریجانی رئیس‌جمهور شود؟

▲ من که بارها که مصاحبه کردم، چند تا موضوع را تفکیک کردم. گفتم اگر از من بپرسید در شرایط کنونی بهترین رئیس‌جمهور برای کشور چه کسی می‌تواند باشد، بنده عرض می‌کنم که قطعاً آقای دکتر لاریجانی است. نه اینکه چون من رفیق ایشان هستم و ایشان رئیس‌جمهور شود، شاید ما هم منتفع شویم، نه، واقعا بر این اساس نمی‌گویم. من با شخصیت‌های بسیار زیادی کار کردم؛ چه قبل از مجلس، چه داخل مجلس و چه در حوزه‌های مختلف. از لحاظ سیاسی هم آدم فعالی بودم، ولی کمتر فردی به جامعیت آقای لاریجانی دیدم و ایشان امروز، چون هم در حوزه رسانه بوده و هم در حوزه امنیت ملی و هم در حوزه مجلس، به همین دلیل اشراف خیلی زیادی نسبت به مسائل کشور پیدا کرده‌اند. دل‌سوزی برای حل مسائل کشور را در ایشان به شکل بسیار بالایی دیدم. نکته دیگر وقت گذاری ایشان است. صبح‌ها معمولا قبل از ساعت

از اعضای کابینه در جلسه جامعه روحانیت به حمایت از آقای رئیسی رای داده‌است.

▲ بار اول است که می‌شنوم. خبر بسیار جالبی است.

آقای رئیسی هم رای خوبی آورد.

▲ بله، ۱۶ میلیون برای آقای رئیسی رای بسیار قابل توجهی است.

وزنگ خطر برای ائتلاف شما.

▲ انتخابات، پرشور و رقابت‌تنگ‌تنگ بود. اگر ما به شکل مدنی پیش برویم، همین‌طور باید پیش برویم. اصلا کشور را با یک جناح و با یک گروه نمی‌توانیم اداره کنیم، همه باید دخیل باشند. یک بخش از دخیل بودن مشارکت عمومی در انتخابات است. انتخابات ریاست‌جمهوری ما بحمدلله الان چندین دوره است که خیلی پرشور برگزار می‌شود، یعنی فرصت‌های خیلی خوبی را برای کشور ایجاد می‌کند؛ اگرچه ما بعضی وقت‌ها فرصت‌ها را هدر می‌دهیم. اما در کل بنده قائل به صف‌بندی‌ها نیستم، من قائلم اساسا جناح‌بندی‌ها به کشور خسارت وارد کرده است.

شما معتقدید که کسی باید رئیس‌جمهور باشد که از هر دو جناح بتواند استفاده کند.

▲ مهم این است رئیس‌جمهوری که رای می‌آورد، تا چهار سال در فضای انتخابات نباشد، نماینده مجلسی هم که رای می‌آورد، همین‌طور. ما یک مرحله‌ای داریم به نام انتخابات. در مرحله انتخابات اگر رقابت سیاسی نباشد که مردم رغبت پیدا نمی‌کنند. در آن مرحله باید رقابت وجود داشته باشد، اما بعد از آن باید براساس کفایت‌های سیاسی بیاییم و ببینیم کشور را چگونه می‌خواهیم اداره کنیم. در اداره کشور باید عقل جمعی و همگانی حضور داشته باشد و بعد تا آنجا که امکان‌ها هست از تنش‌ها کم کنیم. در دنیا اساسا چرا رقابت سیاسی ممدوح است؟ برای اینکه از دل رقابت سیاسی، فرمول‌هایی برای بهتر اداره کردن کشور درمی‌آید. چرا در کشور ما رقابت سیاسی خیلی ممدوح نیست؟ چون از داخلش فرمول برای اداره کشور در نمی‌آید، در داخلش فرمول زیرآب‌زنی همدیگر درمی‌آید که چطور زیرآب همدیگر را بزنیم، چطوری من باشم، شما نباشید، من میزب بزرگ‌تر باشم، شما اصلا سهمی نداشته باشید. ما باید به سمت تضارب آرا برویم و بهتر اداره کردن کشور و استفاده از همه جریان‌های نخبه کشور حرکت کنیم. الان شما نمی‌توانید بدتر از انتخابات سال گذشته آمریکا را پیدا کنید. خیلی جنجال شد، بسیار به همدیگر فحش دادند. اصلا طوری بود که مثلا بوی می‌شد که اگر این آقای ترامپ بیاید سر کار، دیگر خانم کلینتون را شقه شقه می‌کند؛ از دور شاید تصور همین‌گونه بود. شما دیدید که ترامپ با همه ضعف‌هایی که از لحاظ اخلاقی و مسائل دیگر داشت، رای آورد و بعد هم خانم کلینتون آمد به او تریک گفت و بعد هم فضا خیلی آرام شد. من نمی‌خواهم بگویم مثل آرامش انتخابات قبلی‌شان بود، ولی به میزان هیجان و مسائلی که انتخابات‌شان داشت،

کاظم جلالی از آن چهره‌های سیاسی است که وقتی با او مصاحبه می‌کنید، صریح و بدون رودربایستی‌های معمول سیاسی، هوشمندانه پاسخ شما را می‌دهد. ابایی ندارد از اینکه حرف‌هایش را بزند و مواضعش را اعلام کند. او معتقد است که بهترین فرد برای ریاست‌جمهوری دور بعد علی لاریجانی است. مصاحبه با او در محل جدید مرکز پژوهش‌های جدید مجلس در نیواوران انجام شده است.

آقای دکتر! سال ۹۶ چه سال پر فراز و نشیبی بود. سقوط هواپیما، غرق شدن سانچی، زلزله، وضعیت عجیب دلار.

▲ بله، خیلی سال پر فراز و نشیب و عجیبی بود. سال سختی هم برای سیاسیون بود. یک انتخابات پرحاشیه و سخت. شما فکر می‌کردید که آقای روحانی پیروز می‌شود؟

▲ بله. ۱۰-۱۵ روز آخر نتایج نظرسنجی‌ها و وضعیت متفاوتی را پدید آورده بود. شما همچنان تا آخرین لحظه هیچ شک و شبهه‌ای نداشتید؟

▲ من شک و شبهه نداشتم که آقای روحانی رای می‌آورد. معمولا انتخابات ما در آخر دو قطبی می‌شود و نهایتا می‌توان از قبل انتخابات، نتیجه را تا حدود زیادی پیش‌بینی کرد. در این میان چند مولفه وجود

بعد از اینکه آقای روحانی رای آورد و قرار شد کابینه را بچیند؛ هر کسی داشت رایزنی و مشورت می‌کرد، ما با آقای دکتر لاریجانی جایی بودیم و چند نفر دیگر از دوستان هم بودند. بحث کابینه بود. یکی از آنها برگشت و گفت آقای قالیباف بشود وزیر راه و شهرسازی. آدم‌هایی که در آن جلسه بودند، هر کس یک نظری داد و تقریبا به‌جز آقای لاریجانی هیچ کس موافق نبود

دارد؛ نخست آنکه ریاست‌جمهوری در ایران تا الان دو دوره‌ای بوده و اینکه یک فردی یک دوره رای بیاورد و دوره دوم رای نییاورد نداشته‌ایم؛ نکته دوم هم این است که دور دوم برای رئیس‌جمهورها پرشورتر از دور اول می‌شود. مثلا شما انتخابات از سال ۷۶ به این طرف را نگاه کنید، آقای خاتمی دور دوم بیشتر از دور اول رای آورد. آقای احمدی‌نژاد سال ۸۸ که دور دومش بود، بیشتر از دور اولش رای آورد، آقای روحانی هم همین‌طور. نکته دیگر همان قطب‌سازی در انتخابات است. البته به نظر من چندان مطلوب نیست و نمی‌گویم کار خوبی است. امیدوارم از این فضای قطبی کردن انتخابات خارج شویم تا حرف‌ها بهتر شنیده شود، بحث‌ها مقدار زیادی تخصصی شود، ولی متاسفانه چون انتخابات قطبی می‌شود، در نهایت یکی از این قطب‌ها برنده می‌شود.

آقای روحانی بعد از انتخابات یک سخنرانی مهم داشت. او از برخی دولتی‌ها که پای کار او برای انتخابات نیامده بودند، انتقاد کرد و گفت برخی پاشنه‌هایشان را ور نکشیدند. فکر می‌کنید چرا این افراد حاضر نشدند از روحانی در انتخابات دفاع کنند؟

▲ دولت آقای روحانی که به نظر من نیامدند، یعنی به نظر من کسانی که از قبل آقای روحانی منتفع شده بودند، کمتر آمدند. مثلا در مجموعه دولت آقای روحانی فقط تعداد انگشت‌شماری بودند که یک مقداری همسفر ایشان بودند، صحبت کردند و از سیاست‌های دولت حمایت کردند.

چرا؟ دوسره بازی می‌کردند؟

▲ نمی‌دانم.

لاید طبیعت سیاست است.

▲ نه، حالا طبیعت سیاست این نیست. شاید برخی‌ها انگیزه کافی را نداشته‌اند، سن و سال هم یک مقداری تأثیرگذار است، شاید حال نداشته‌اند.

یکی از اعضای جامعه روحانیت به من گفت یکی



◀ اگر از من بپرسید در شرایط کنونی بهترین رئیس جمهور برای کشور چه کسی می تواند باشد، بنده عرض می کنم که قطعاً آقای دکتر لاریجانی است

هفت برویم دفتر آقای لاریجانی، ایشان تشریف دارند. معمولاً بعد از نماز صبح دفترشان می آیند و جالب این است که مشی شان که بعد از ساعت هفت می آیند، همیشه از ایشان دیرتر می آیند و ما بعضی وقت ها که می رویم و می خواهیم قبل از ساعت هفت ایشان را ببینیم، به یکی از برادران محافظی که هستند، می گوئیم یک تماسی با داخل اتاق شان بگیرد و بگوئید فلانی آمده؛ آیا امکانش هست ما چند دقیقه ایشان را ببینیم یا نه؟ ایشان بسیار پُرکار هستند. مثلاً در همین مرکز پژوهش ها، اکثر دوستانی که در مرکز حضور دارند و از قبل هم بوده اند و با مجالس قبلی کار کرده اند، خودشان اذعان می کنند که ما تا به حال بین روسای سابق مجلس هیچ کس را ندیده ایم به اندازه آقای دکتر لاریجانی برای کارشناسان مرکز پژوهش ها وقت بگذارد و حرف ها را بشنود؛ حرف های کارشناسی، نه اینکه بروند درد دل بکنند. مثلاً در خصوص بودجه امسال گفتند یک بررسی جامع کنید و بیاید به من گزارش دهید، راهکارهای تان را هم بگوئید که ببینیم چه کار کنیم. بعد برای استماع گزارش مرکز پنج ساعت وقت گذاشتند. ذهن ایشان خیلی فرمولایزه شده است، یعنی از این طرف مطلب می دهی، از آن طرف واقعا دسته بندی شده و بعد با راه حل تحویل می گیرید. آقای دکتر دقت نظر بالایی دارند. بنابراین از این منظر ما گوییم بهترین فرد برای ریاست جمهوری است. اما آیا ایشان کاندیدا می شود یا نمی شود و آیا گفت و گویی با ما کرده باشد، ما می گوئیم تا الان هیچ گفت و گویی با ما نکرده است.

نشانه ای هم نمی بینید؟

▲ ما که از نزدیک ترین افراد به ایشان هستیم تا الان چیزی ندیدیم، حتی جلسه ای هم با ما در این خصوص نگذاشته اند تا گفت و گو کنیم.
مراجعه ای دارند برای این مساله؟

▲ به ما خیلی زیاد می گویند.

به شما می گویند؟

▲ خیلی.

از روحانیت هم می گویند؟

▲ روحانی، غیرروحانی، دانشگاهی، مردم.

از قم هم می گویند؟

▲ من که دسترسی هایم به قم خیلی زیاد نیست.

جامعتین چه نظری دارند؟

▲ به نظر من خیلی زود است.

بالاخره از آن ترکیب جامعه روحانیت می توان فهمید بین آقایان رئیسی و روحانی، روحانی انتخاب نمی شود. اما داستان آقای لاریجانی خیلی فرق می کند، ایشان روابط بسیار خوبی با جامعه مدرسین و جامعه روحانیت هم حتی دارند؛ وضعیت آقای روحانی و آقای لاریجانی به نسبت هم چقدر در جامعتین تفاوت دارد؟

▲ فکر می کنم قاعدتاً وضعیت آقای لاریجانی باید بهتر باشد.

اگر آقای لاریجانی به جای آقای روحانی بود، فکر می کنید در صورتی که جامعه روحانیت می خواست رای بگیرد، به همین راحتی به آقای

رئیس می شد یا سخت می شد؟

▲ سخت می شد.

جامعه مدرسین چطور؟

▲ جامعه مدرسین هم فکر می کنم به این راحتی نبود؛ قاعدتاً یک مقدر پیچیدگی های بیشتری پیدا می کرد.

شاید مثلاً می گفتند هر دورا حمایت می کنیم.

▲ نمی دانم. ما که جای آنها نیستیم و هنوز هم زود است که این طوری ارزیابی کرد.

آقای لاریجانی می تواند نامزد اصلاح طلبان باشد، مثل امروز که آقای روحانی هست؟

▲ باید شرایط کشور را دید که چگونه است.

الان چطور فکر می کنید؟

▲ نمی دانم، الان نمی شود گفت. آقای روحانی که سابقه اصلاح طلبی ندارد؛ البته آقای روحانی یک شخصیتی بود که تا پنج دوره مجلس، یعنی اگر دوره های اول را کنار بگذارید، دور سوم و چهارم و پنجم که مجمع روحانیون ایجاد شد، پنج، شش نفری معمولاً در دو لیست؛ لیست مجمع روحانیون و جامعه روحانیت تهران مشترک بودند. مثل آیت الله هاشمی رفسنجانی، مثل آقای سید محمود دعایی و از جمله آقای روحانی. دو، سه نفر دیگر هم بودند. پس مشی آقای روحانی حرکت در بین دو جناح بود، ولی به جناح راست آن دوره نزدیک تر بود. شرایط کشور طوری شد که اصلاح طلبان احساس کردند باید مطالبه حداکثری نداشته باشند؛ نمی توانند یک کاندیدای صددرصدی از خودشان داشته باشند، باید ببینند بین کاندیداهای موجود، کدام یک می تواند نزدیک تر به آنها باشد. نتیجه آقای روحانی شد. پس این شرایط به وجود آمد. بنابراین الان نمی توانیم بگوئیم چه شرایطی می شود.

برخی می گویند حرف هایی که آقای احمدی نژاد در مورد آقای لاریجانی زدند روی موقعیت اجتماعی ایشان تا حدودی تاثیر داشته است. شما هم این طور فکر می کنید؟

▲ یک مقطعی بدون تاثیر نبود، ولی چون آقای احمدی نژاد این حرکات خودش را خیلی بعد از اتفاقاتی که افتاد تند کرد، به نظر من یک مقدار زیادی اثر خودش را کمتر کرد، ولی نمی شود گفت بی تاثیر است. بالاخره آقای دکتر لاریجانی در حاکمیت هستند و از آن طرف اخوی شان هم آمدند رئیس قوه شدند و طبعاً اینها اثر دارد. به هر حال بدون تاثیر نیست، ولی ما صحبت سه سال دیگر را می کنیم. در دنیای امروز سرعت تحولات بسیار بالاست.

چرا احمدی نژاد چنین زاویه ای با آقای لاریجانی پیدا کرده است؟

▲ بیشتر حمله اش به دستگاه قضا بود، ولی در کنار دستگاه قضا می گفت ما کالا با خاندان لاریجانی مخالف هستیم.

شما فکر می کنید با احمدی نژاد چگونه باید برخورد کرد؟



مختلف با همدیگر بحث می کنیم.

رابطه شخصی شما با آقای عارف چطور است؟
 ▲ رابطه خوبی است. ایشان آدم متدین و در عین حال آدم بسیار اخلاقی و انسان شریفی هستند. ما با هم گفت‌وگو داریم.

در این مدت مذاکره دوفره داشته‌اید؟

▲ در مجلس کنار صدلی ایشان می نشینیم و با هم حرف می‌زنیم.

من احساس می‌کنم ایشان خیلی دوست دارد بیشتر کارهایش را پشت صحنه انجام دهد. شما هم این حس را دارید؟

▲ بالاخره ایشان یک آدم پخته سیاسی است. ایشان دنبال جلوه‌گری نیست که هر روز بخواد در رسانه باشد. آقای عارف کسی است که رغبت رسانه‌ای به او وجود دارد، بخواد در رسانه باشد، می‌تواند باشد، بخواد هر روز هم حرف بزند، حرف برای گفتن دارد، ولی به نظر من وزانت خودش را حفظ می‌کند و این چیز بدی نیست. می‌گویند آقای لاریجانی در مورد آقای روحانی خیلی متفاوت از آقای احمدی نژاد عمل می‌کند. یعنی اصلا با آقای احمدی نژاد اینطوری تا

مشی آقای روحانی حرکت در بین دو جناح بود، ولی به جناح راست آن دوره نزدیک تر بود. شرایط کشور طوری شد که اصلاح طلبان احساس کردند باید مطالبه حداکثری نداشته باشند؛ نمی‌توانند یک کاندیدای صد درصدی از خودشان داشته باشند، باید ببینند بین کاندیداهای موجود، کدام یک می‌تواند نزدیک تر به آنها باشد. نتیجه آقای روحانی شد

نمی‌کرد. این چقدر درست است؟

▲ حالا این را که باید از آقای دکتر لاریجانی و آقای احمدی نژاد پرسید.

مصاحبه‌ای که با آقای دکتر لاریجانی داشتیم، گفتیم با کدام یک از این دو بزرگوار راحت بودید که کار می‌کردید؟ گفت البته که آقای روحانی، یعنی خیلی سریع جواب را داد.

▲ بله؛ آقای روحانی آدمی است که کارها را در سیاق کارشناسی می‌خواهد پیش ببرد، حالا چقدر موفق است، آن یک بحث دیگری است.

می‌گویند که مثلاً آقای لاریجانی نمی‌گذارد طرح سوال از رئیس جمهوری مطرح شود.

▲ زمان آقای احمدی نژاد هم همین بود. سوال از آقای رئیس جمهور اینگونه نبود که خیلی راحت باشد.

اما به هر حال سوال شد.

▲ شد، الان هم شاید بشود، هنوز هم که چیزی نشده، الان هم این آقایان دوباره امضا جمع کرده‌اند و می‌خواهند سوال را مطرح کنند. مثلاً سوال در مورد موسسات، الان این سوال چه مشکلی از مردم حل می‌کند، ضمن اینکه آقای روحانی هم می‌آید یکسری پاسخ‌هایی را می‌دهد که خیلی از آنها برمی‌گردد به گذشته، چون می‌گویند خیلی از اینها را من تشکیل ندادم، کجا ما مجوز دادیم؟ و این بیشتر در کشور دعوا ایجاد می‌کند. آقای دکتر لاریجانی واقعا فردی است که می‌گوید دعوا برای کشور سم است. ما الان انقدر مشکل داریم که اگر همه دست به دست همدیگر هم بدهیم، شاید برخی از مشکلات را نتوانیم حل کنیم، تا چه برسد به اینکه بیاییم دعوا کنیم. این منطبق با ایشان در زمان آقای احمدی نژاد هم در خیلی از جاها داشت. خاطره‌ای

به بهانه آقای بقای بزنند، یک مطلبی را آقای عباس عدی نوشته بود، به نظر من لب کلام را در آن یادداشت آقای عدی می‌توان پیدا کرد. ایشان می‌گفت برخی از آدم‌های دیگر هم که مثلاً آینده را پیش بینی می‌کنند، یکسری پیشگویی‌هایی کرده بودند که بعضی از آن پیشگویی‌ها در بیانات برخی از آقایان هم بود، بنابراین یک مقدار تعجیل هم صورت گرفت در اینکه ما زودتر خودمان را به این کف مردم که تصویری که آنها داشتند، بچسبانند و بعد هم چه وضعیتی را به وجود آورند.

آقای دکتر، به مباحث بین شما و فراکسیون امید پردازیم. می‌گویند که آمدند با ما عکس انداختند و وارد مجلس شدند، حالا دیگر جواب سلام ما را هم نمی‌دهند.

▲ حالا بعضی‌ها یک مقدار شتاب زده قضاوت می‌کنند.

واقعا شما تعهدی امضا کردید؟

▲ اگر کسی چیزی امضا کرده بود که وضعیت اینگونه نبود.

یادم هست که گفتید در آخرین لحظه‌ها لیست شکل گرفت.

▲ هیچ کس از شخص کاظم جلالی امضا نخواست.

تعهد چه؟

▲ امضا اسمش تعهد است. واقعیت این است که هیچ کس از بنده امضا یا تعهد درخواست نکرده است. چرا ما دروغ بگوییم، چرا ما دیگران را متهم کنیم؟ اصلا چنین چیزی نبود، ضمن اینکه این ائتلاف بود. چه کسی از چه کسی می‌خواست امضا بگیرد؟ ائتلافی بود بر این مبنا: ۱۰، ۱۰، ۱۰.

۱۰ نفر ما، ۱۰ نفر حزب اعتدال و توسعه و دولت، ۱۰ نفر هم اصلاح طلبان. خب ما ۱۰ نفرمان جور نشد. چرا؟ چون برخی از بچه‌های ما از ترس اینکه تهران شلوغ است و معلوم نیست چه کسی رای می‌آورد و چه کسی رای نمی‌آورد، اصلا از تهران به شهرستان خودشان رفتند. آقای سقایی در لیست بود، رفت. آقای حیدرپور در لیست بود، رفت. لیست را هم معلوم است چه کسانی بسته‌اند. ما با اصلاح طلبان گفت و گوی مستقیم نداشتیم. ما با حزب اعتدال و توسعه گفت و گو داشتیم و اعتدال و توسعه با اصلاح طلبان.

یعنی شما مستقیماً با آقای عارف جلسه‌ای در این مورد نداشتید؟

▲ اصلا. حتی آقای عارف بعد از اینکه از معاون اولی رئیس جمهوری کنار رفت، من ایشان را ندیدم، تا یک هفته بعد از اینکه لیست منتشر شد. حزب اعتدال و توسعه جلسه‌ای گذاشت. ما در آنجا همدیگر را بعد از ۸-۹ سال دیدیم.

رابطه شما در حال حاضر با آقای عارف چگونه است؟

▲ آقای دکتر لاریجانی جلساتی بین روسای فراکسیون‌ها می‌گذارد. مثلاً همین فردا ظهر ما روسای فراکسیون‌ها با آقای دکتر لاریجانی جلسه داریم.

چه کسانی حضور دارند؟

▲ من، آقای عارف و آقای حاجی بابایی؛ یعنی روسای سه فراکسیون با رئیس مجلس جلساتی داریم.

در چه مواقعی این جلسات برگزار می‌شود؟

▲ به شکل نوبه‌ای برگزار می‌شود.

اتفاقی افتاده که این کار را می‌کنید؟

▲ خیر! خیلی وقت‌ها اینگونه است. ولی بعضی وقت‌ها مثلاً سر موضوع اغتشاشات تهران که به وجود آمد، آقای دکتر لاریجانی ما سه نفر را دعوت کرد. نوبه‌ای هم جلسه داریم که می‌نشینیم همینطور از موضوعات

▲ خیلی سخت است. حالا ما اول تحلیل داشته باشیم که چرا به اینجا رسید. آقای احمدی نژاد رئیس جمهور شد، هشت سال هم در ریاست جمهوری ماند. طبعاً ایشان علاقه‌مند بود، مثل همه روسای جمهور سابق دوباره بیایند، یعنی یکی از مشکلات ما این است که روسای سابق جمهور می‌خواهند مجدداً رئیس جمهور شوند. شما ایالات متحده آمریکا را نگاه کنید. کارتر چهارساله شد و رفت و دیگر نیامد، بعد ریگان آمد هشت سال بود، بعد بوش پدر بود چهار سال بود، بعد کلینتون آمد. وقتی دوران رئیس جمهوری‌شان تمام می‌شود، دیگر کنار می‌نشینند و این همه صفحه هم نمی‌چینند. الان این همه ترامپ فحش می‌دهد، در مورد برجام انتقاد می‌کند. شما خبری از او با ما دارید؟ چیزی می‌شنوید؟ تمام شد دیگر، می‌گوید دوره من تمام شد، ما رفیقیم، خدا حافظ و دیگر در تاریخ باید ما را بنویسند. در آمریکا هم علی‌الظاهر بر اساس یک قاعده عرفی، این اتفاق افتاده است. اگر روسای جمهوری اسلامی ایران هم لطف کنند و بیایند این عرف را راه بیندازند، خیلی از آنها ممنون می‌شویم. ما زمانی گفتیم این را قانون کنید، دیدیم نمی‌شود و باید در تفسیر قانون اساسی بیایید. چون قانون اساسی می‌گوید که رئیس جمهور تا دو دوره پیاپی می‌تواند باشد، بعد یک دوره نمی‌تواند، بعد دوباره باز می‌تواند. پس باید بگوییم آقایانی که رئیس جمهور می‌شوید، شما جزو تاریخ ایران هستید، سرمایه ایران هستید، خودتان را نسوزانید، بعد از اینکه رئیس جمهوری‌تان تمام شد، دیگر خیلی جناح‌گر نباشید، بروید یک گوشه بنشینید، کتاب بنویسید، سخنرانی کنید، خاطراتتان را بنویسید، تلاش کنید که ماموریت‌های ملی انجام دهید. الان شما نگاه کنید کارتر برای چه موقع است؟ ما مدرسه راهنمایی بودیم، کارتر رئیس جمهور آمریکا بود. او با ما چند بار ماموریت داده بود که او برخی مسائل سیاست خارجی آمریکا را حل کند.

آقای احمدی نژاد علاقه‌مند بودند که به قدرت برگردد. وقتی آمدند و کاندیدا شدند، تصور این را هم نمی‌کردند و می‌گفتند ما می‌آییم و می‌بریم. یکدفعه با آن توصیه مقام معظم رهبری مواجه شدند و بعد هم توصیه را جدی نگرفتند که اینجا هم یکی از آن حرف‌هایی است که باید با اصولگرایان صحبت کرد که اگر کسی یک صدم از این کارها را در جایی دیگر می‌کرد، شما بطور با او برخورد می‌کردید؛ یک عده از همین اصولگرایان آمدند و گفتند ما توصیه رهبری را باید از زبان خود آقا بشنویم. حضرت آقا پشت بلندگو هم فرمودند و بعداً هم به هر دلیلی ایشان رد صلاحیت شد. شما بعد از رد صلاحیت یکبار می‌بینید که آقای مشایب یک نامه‌ای خطاب به آقای خاتمی می‌نویسند. این نامه را من هفت، هشت بار خواندم. به نظر من مانفیسیت تغییر رویکرد بود. در واقع به اصلاح طلبان گفتند ما آماده‌ایم که دیگر بیاییم با شما کار کنیم، از این طرف هم می‌خواستند ببینند که وقتی این نامه را می‌نویسند، واکنش اصولگرایان چیست. تصور می‌کردند اصولگرایان هم می‌آیند سریع می‌چسبند به ایشان که یک ذخیره و سرمایه‌ای است که نکند آن طرفی برود. اینجا آقای احمدی نژاد با یک بی‌رغبتی از هر دو جناح مواجه شد. یعنی نه اصولگرایان خیلی خودشان را با رفتش به طرف اصلاح طلبان، دچار خسران دیدند و نه اصلاح طلبان این آمدن را جدی گرفتند؛ حتی پاسخی به نامه هم ندادند. اینجا موجب شد که اینها بیایند و بگویند ما در کف مردم دارای اقبال هستیم، باید سراغ کف مردم برویم. حالا در این سراغ کف مردم رفتن، شاید برنامه‌ریزی داشتند که دیرتر حرکت کنند؛ یک پارامتر کار آنها را پیش انداخت و آن این بود که یکدفعه دستگاه قضایی آمد و با آقای بقای برخورد کرد. برخورد با آقای بقای به نظر من کار آنان را از نظر زمانی جلو انداخت. به این معنا که بیایند دستگاه قضا را

به شما بگویم. قبل از استیضاح آقای شیخ الاسلامی با آقای دکتر لاریجانی سودان بودیم. آقای دکتر لاریجانی قبل از سفر نگذاشت استیضاح اعلام وصول شود. ما که سودان بودیم، یک دفعه دیدیم در جلسه‌ای که آقای دکتر لاریجانی نبودند، استیضاح اعلام وصول شد. من به ایشان گفتم آقای دکتر لاریجانی بهتر نبود این اعلام وصول نمی‌شد؟ این بار دوباره دعوی‌ای راه می‌اندازند. گفت من که خیلی تلاش کردم این اعلام وصول نشود. ما از سودان که برگشتیم جلساتی برای عیدانه آن سال بود. مقام معظم رهبری دستور فرموده بودند با توجه به اینکه مردم مشکلات اقتصادی دارند، در جلسه‌ای حضرت آقا برای جمعی از مسئولان کشور صحبت کردند و فرمودند برپدید یک کاری کنید که مردم این سختی‌ها و گرفتاری‌هایی که دارند، مقداری مشکلاتشان کمتر شود. این جلسات قرار شد که هفتگی برگزار شود. چند جلسه برگزار شد. خوشبختانه همان شب ۱۵ بهمن ۹۱ که آقای احمدی نژاد آمد در مجلس، آخرین جلسه آن کمیته بود که در دفتر آقای رئیس جمهور برگزار شد: با حضور آقای رئیس جمهور، معاون اول ایشان، رئیس مجلس، چند تن از وزرای اقتصادی و تعدادی از نمایندگان مجلس.

یعنی آقای لاریجانی و آقای احمدی نژاد شب قبل از یکشنبه سیاه همدیگر را دیده‌اند؟

بله، شب قبل آنجا بودند. اتفاقا خیلی جلسه شیرینی بود، به این دلیل که خیلی خوب جمع بندی شد که عیدانه چقدر داده شود و چطور شود و از این دست مسائل. آنجا در آخر جلسه یکی از نمایندگان مجلس، یعنی آقای عزیزی نماینده شیروان که رئیس کمیسیون اجتماعی بود، گفت که امشب که جلسه آنقدر اخلاقی و خوب برگزار شد، ما تشکر می‌کنیم، امیدوار هستیم فردا استیضاح هم این‌شاء الله بالاخره اخلاقی و خوب برگزار شود و مشکلی ایجاد نشود. تا این را گفت، دیگر آقای احمدی نژاد عصبانی شد و گفت این استیضاح اصلا معنی ندارد، این‌ها دست این آقای رئیس است که دارد این کارها را می‌کند. آقای دکتر لاریجانی گفت من در استیضاح چه کاره‌ام؟ بالاخره نمایندگان مجلس خواستند استیضاح کنند. من آنجا دست بلند کردم، قبلیش هم در بحث‌ها مداخله می‌کردم، این‌جا هم مداخله‌ای کردم و گفتم آقای احمدی نژاد، ببینید، ما آخرتمان را نه به پای شما می‌خواهیم بفروشیم، نه به پای آقای لاریجانی، ولی بینی و بین الله آن خاطره سودان را گفتم و گفتم من در سودان بودم، آقای لاریجانی بعد از اینکه اعلام وصول

شد، ناراحت شد و گفت ای کاش این کار اتفاق نمی‌افتاد (در حضور هر دو نفرشان گفتم). بعد بحث‌ها ادامه یافت و جلسه مقداری به تنش کشید، ولی چون آقای دکتر لاریجانی اهل تنش و جر و بحث نیست، رفت و ما دیگر سر پا ایستادیم و تا نیم ساعت بعدش هم ایستادیم و با آقای احمدی نژاد و بعضی از دوستان دیگر صحبت کردیم که اینطوری نیست و اینطوری قضاوت نکنید که بعد فردا صبح که رفتیم در مجلس، دیدیم آقای دکتر لاریجانی گفت که صبح آقای رئیس جمهور، آقای فروزنده را فرستادند پیش من و آقای فروزنده هم ابتدا رویش نمی‌شد و آمده بود مثل اینکه پشت در و گفته بود بگویند من یک کار واجب دارم و آقای دکتر لاریجانی هم گفته بود من نطق می‌نویسم و ایشان اصرار کرده بود که حتما باید شما را ببینم و آقای دکتر لاریجانی را هم دیده بود و اولش هم رویش نمی‌شد و گفت استیضاح امروز مطرح نشود، آقای دکتر لاریجانی هم گفتند نمی‌شود؛ طبق قواعد مجلس امروز مطرح می‌شود و بالاخره ایشان گفت که شاید پیامدهایی داشته باشد.

لاریجانی گفته بود پیامدش چیست؟ ایشان گفته بود آقای رئیس جمهور بنا دارند یک چیزی رو کنند و ما نمی‌دانیم چیست. ایشان هم گفتند حالا که تهدید می‌کنید، فضا فرق کرده و ما هم می‌رویم تا استیضاح انجام شود و رسید به آن ماجراها.

فیلم را چه زمانی آوردند؟

فیلم را صبح آورده و گذاشته بودند در اتاق فرمان مجلس، می‌دانستیم که فیلم است.

قبل از آمدن آقای فروزنده با بعد از آن؟

نه، آقای فروزنده که صبح ساعت هفت پیش آقای دکتر لاریجانی رفته بود. جلسه علنی که شروع شد، همینطور مدام خبرها دهان به دهان می‌رسید و می‌گفتند اینها یک فیلم آورده‌اند در اتاق فرمان گذاشته‌اند و یک محافظ هم گذاشته‌اند بالای سرش که کسی فیلم را دست نزنند و کسی هم نبینند و نداند چه است. بنابراین گاهی اوقات می‌رفتیم شوخی هم می‌کردیم با آقای دکتر لاریجانی که آقا این فیلم بالاخره چیست؟ ایشان هم مانده بود و نمی‌دانست چیست. یک مقدار گذشت و ساعت ۱۰-۱۱ بود، گفتند یک فیلمی از برادر آقای دکتر لاریجانی است و بعد همه باز ابهام داشتند که برادر یعنی چه، کدام برادر؟ همینطور در ابهام بودیم. نزدیک اذان ظهر که شد، من به آقای دکتر لاریجانی گفتم جلسه را ادامه دهیم و تماشا کنیم، چون آقای احمدی نژاد به عنوان دفاع از استیضاح باید صحبت می‌کرد. بعد آقای دکتر لاریجانی

گفت نه دیگر، حالا برویم نماز بخوانیم و ادامه جلسه را بگذاریم بعد از نماز.

از دولت کسی دیگر ورود نکرد؟

حتی در خود دولت هم خیلی هایشان اطلاعات نداشتند. من اصلا دیدم که این بندگان خدا، وزرا، آن کسانی که در جلسه بودند، خیلی‌ها سرخ و سفید شدند و خجالت کشیدند، خیلی هم ناراحت بودند.

پس تا زمانی که فیلم پخش شد، اصلا آقای

لاریجانی نمی‌دانستند فیلم برادرشان است؟

نمی‌دانم که ایشان می‌دانستند یا نمی‌دانستند، چون الان زمان را دقیق ندارم که چه گذشت، ولی حداقل موضوع را کسی نمی‌دانست چیست تا اینکه فیلم پخش شد. فیلم که پخش شد، همه دوربین‌ها فیلم را از هیات رئیسه گرفتند، ولی فضای مجلس خیلی ملتهب بود. داخل مجلس التهاب و وحشتناک بود. در صحن ولوله و هیجان بود و خیلی باعث ناراحتی نمایندگان شد، خیلی از نمایندگان می‌خواستند تذکر بدهند. اداره آن جلسه یکی از شاهکارهای آقای دکتر لاریجانی بود. یک وقتی است کسی دیگر سوژه است، رئیس مجلس باید اداره کند؛ اما آنجا خودش سوژه بود و خودش هم بایست جلسه را اداره می‌کرد و از طرف دیگر نمایندگان هم می‌خواستند تذکر بدهند. یکی از قدرت‌های بزرگ آقای دکتر لاریجانی را که من دیدم، در اداره آن جلسه بود.

بعد از اینکه سخنرانی انجام شد و جلسه که تمام شد، نمایندگان ریختند دور و بر آقای دکتر لاریجانی و ایشان را بردند تا ساختمان مشروطه و در ساختمان مشروطه رفتیم در آن قسمت حوضخانه و نیم ساعت، یک ساعت بعدش نشستیم گپ‌زدن از شور و شوقی که نمایندگان داشتند و خیلی هم جلسه بعدی‌اش خوب بود. متأسفانه اینها را نمی‌دانم فیلمبرداری شده یا نشده، ولی از اسناد تاریخی کشورمان است.

آقای روحانی چه نسبتی با مجلس دارد؟ از شما

مشورت می‌گیرند؟

نه، اصلا. خود من به عنوان کاظم جلالی، آقای روحانی را در جلسات عمومی می‌بینم، سایر نمایندگان مجلس هم همینطور، کم ایشان را می‌بینند.

اینکه می‌گویند وزرا هم ایشان را کم می‌بینند

درست است؟

بله، من هم از برخی شنیدم. دیدن که هر هفته دو بار جلسه هیات دولت که ایشان را می‌بینند، به معنای اینکه بتوانند خصوصی بروند با ایشان بنشینند، برخی‌ها می‌گویند مثل اینکه یکسری دشواری‌هایی وجود دارد. البته اگر کسی با شخصیت آقای دکتر روحانی آشنا باشد، این را خیلی امر دور از انتظار نمی‌داند، یعنی آقای دکتر روحانی شخصیتاً یک مقدار بگذارند، آدم‌ها را ببینند، گنده بگذارند و اهل گفت‌وگو باشد، از قدیم نبود؛ ما ایشان را نزدیک دو دهه است که کامل می‌شناسیم.

آقای رئیسی می‌توانند رئیس جمهور شوند؟ در

ایشان می‌بینید این را یا سخت می‌بینید؟

من سخت می‌بینم.

آقای قالیباف دوباره نامزد می‌شوند؟

امیدوارم که نشوند، چون ایشان سرمایه است، همین سری هم چقدر من به ایشان گفتم کاندیدا نشوید و ایشان هم تا لحظات آخر به ما گفت که کاندیدا نمی‌شوم، نمی‌دانم چه گذشت که شد، بعدش هم ما دیگر ایشان را ندیدیم.

آقای جهانگیری می‌تواند رئیس جمهور آینده

ایران شود؟

بالقوه که همه می‌توانند بشوند.

آقای جهانگیری می‌تواند مورد اجماع قرار بگیرد

برای رئیس جمهوری؟



کاظم جلالی در این مصاحبه ناگفته‌هایی از ماجرای یکشنبه سیاه را نقل کرده است



▲ همانطور که در مورد آقای دکتر لاریجانی هم گفتیم، در مورد ایشان هم می‌گوییم، الان قضاوت دشوار است، باید برویم جلوتر و ببینیم زمان چه می‌گوید.

راضی هستید که برجام را ۲۰ دقیقه‌ای تصویب کردید؟

▲ بله. ۲۰ دقیقه‌ای نبود، جوسازی نکن، شانتاژ نکن، (خنده) من توضیح دادم، بیاید جلسه‌اش را بگوییم، بعد شما می‌گویید چقدر...

اما جلسه صحن ۲۰ دقیقه بیشتر طول نکشید. راضی هستید از کاری که کردید؟

▲ بله.
آن جلسه معروف سه نفره صبح آن روز برگزار شده بود؟

▲ نه، اصلاً، دروغ محض است.
می‌گویند این جلسه سه نفری بین آقای حجازی، آقای لاریجانی و آقای شمخانی برگزار می‌شود. ادعا می‌کنند که جلسه صحن را تحت تاثیر قرار داده بود.

▲ نه، صبح جلسه‌ای که ما برجام را تصویب کردیم، هیچ جلسه‌ای برگزار نشده بود، به خاطر اینکه آقای دکتر لاریجانی ساعت ۷ با ما جلسه داشت. اینکه آقای شمخانی و آقای دکتر لاریجانی و آقای حجازی با هم جلساتی داشته باشند، اینها که معلوم است، می‌تواند هر موقع جلسه داشته باشند، ولی جلسه‌ای باشد که در این ارتباط باشد و صبح آن روز برگزار شده باشد، به نظر من دروغ است.

آقای دکتر! الان هم چرخ کارخانه‌ها می‌چرخد، هم ساتن‌تریفیوژها؟

▲ این بحث تخصصی است. به نظر من نمی‌شود در یک جمله گفت که می‌چرخد یا نمی‌چرخد، چون خیلی اتفاقاتی افتاد که نگذاشت برجام به ثمر بنشیند.

آیا مردم راضی هستند از آقای روحانی؟

▲ من که نمی‌توانم از طرف مردم حرف بزنم.
بالاخره شما نماینده مردم هستید.

▲ بله، نماینده مردم هستیم، به معنای اینکه در مردم هستیم. مردم مشکلاتشان خیلی زیاد است، از همه‌مان ناراضی هستند. اینکه یک جناح دل خوش کند که این از آن ناراضی است، آن از آن ناراضی است، اما از من راضی است، اینطوری نیست.

اینها که در ناآرامی‌ها به خیابان آمده بودند، مردم بودند؟

▲ بخشی از آنها مردم بودند، بخشی هم واقعا اعتراض جدی داشتند، اعتراضاتشان هم درست بود، اما نوع عملکردی که خارجی‌ها آمدند وسط میدان و به بخشی از آدم‌ها خط دادند که به مقدسات کشور جسارت شود و اغتشاش شود، تخریب شود، مردم مورد آسیب قرار بگیرند، حتماً اینها چیزهای بدی است که اتفاق افتاد.

چرا هیچ‌کس از مسئولان مثل آقا نمی‌گویند بخشی از مشکلات به من برمی‌گردد و من هم معذرت می‌خواهم؟

▲ آقا وقتی می‌آیند معذرت‌خواهی می‌کنند، معنایش این است که ایشان می‌خواهند یک فرهنگ‌سازی کنند، می‌خواهند به مسئولان بگویند، بابا عذرخواهی بکنید، یک جایی کم کاری کردید، بدکاری کردید؛ اینکه هم کار نکنیم، هم با مردم با طلبکاری صحبت نکنیم، خیلی بد است. بالاخره مسئولان باید عذرخواهی کنند، یک جایی وقتی اتفاق بدی می‌افتد باید یک کسی استعفا بدهد.

اینها باید فرهنگ‌سازی شود؛ مسئولیت بپذیریم. البته الان دارد یک مقداری عرف می‌شود و اینطوری نیست که اصلاً نباشد. مثلاً من دیدم خود آقای نوبخت چندین بار در مقاطع مختلف گفت ما معذرت می‌خواهیم، ولی به نظرم این باید از اینکه هست، گسترده‌تر بشود. ▶

اصلاح طلبی در محاق؟

آیا جریان دوم خرداد اعتقادی به ساختارهای سیاسی کشور دارد

عبدالله بیننده

کارشناس مسائل سیاسی

۴ در ایران امروز، اندیشه اصلاحی و اصلاح طلبی به معنای عام کلمه، در بستر شکاف «سنت-تجدد» در دوره مشروطه متولد شد؛ در فضای اندیشه‌ای-سیاسی پس از جنگ‌های ایران و روس و شکست ایران در این جنگ‌ها، اندیشه اصلاح زمینه ظهور یافت و این اندیشه و جریان به دنبال یافتن پاسخ به پرسش علل شکست ایران در این جنگ‌ها بود که به تدریج پرسش کلان‌تر شد و به پرسش از علل عقب‌ماندگی ایران تبدیل شد. در فرایند پاسخ به چنین پرسش‌هایی بود که مجموعه‌ای از نیروهای نامنسجم ظهور کردند که پاسخ‌های متنوعی به این پرسش‌ها دادند. مجموعه این نیروها را می‌توان نخستین اصلاح طلبان دانست. البته این نیروها نه تنها یکپارچه بلکه منسجم هم نبودند و طیف وسیعی را شامل می‌شد که از قبیله تراز اول شیعه تا دین ستیزان را شامل می‌شد.

در این زمان برخی مانند مستشارالدوله «یک کلمه» یعنی قانون را طریق اصلاح امور دانست، ملک‌خان اصلاح دین برای سازگاری با تجدد را پیشنهاد کرد، عباس میرزا، قائم‌مقام، امیرکبیر و سپهسالار طریقه اصلاح امور مملکت را با اندیشه عمل‌گرایانه پیش گرفتند، نائینی برای مشروعیت بخشیدن به مشروطه «تنبیه‌الامه» نوشت و طریقه ربط میان مشروطه و دین را تئوریزه کرد، تقی‌زاده سرتاپا غربی شدن را توصیه می‌کرد، برخی نیز با این باور که ایرانی نمی‌تواند «لوله‌نگ» بسازد، آموختن و به کارگیری علوم جدید و وابستگی به ممالک صاحب علوم را چاره مشکلات دانستند. برخی نیز حذف دین از جامعه ایران را چاره مشکلات دانستند و البته برخی نیز وابستگی به روسیه تزاری و انگلستان را علاج مشکلات ایران و طریقه برون‌رفت از عقب‌ماندگی دانستند.

جریانی که امروز با عنوان «اصلاح طلبی» در فضای اندیشه‌ای-سیاسی ایران شناخته می‌شود، هم خود بخشی از «میراث» حیات سیاسی ایران است و هم «وارث» اندیشه اصلاحی‌ای است که از زمان مشروطه در ایران زاده شد، با همان تنوع، عدم انسجام، داعیه‌ها و حتی رویکردهای اندیشه‌ای و عملی، به نحوی که می‌توان برای مشی امروزین هر کدام از اینها، مایه‌زایی در زمان مشروطه یافت و این از یک منظر تکرار همان مدعیات است با مقیضات زبانی و زمانی امروز ایران.

با این اشارات اجمالی تاریخی، با اضافه این نکته که اصلاح طلبی [و اصولاً هر اندیشه‌ای رابطه‌ای دیالکتیکی با قدرت و حکومت مستقر دارد]، می‌توان وضعیت امروز (در دهه ۹۰) اصلاح طلبان [که امروز بیش از آنکه نظامی اندیشه‌ای باشد، جریانی است سیاسی] را به لحاظ اندیشه‌ای، روشی و در نسبت با قدرت مستقر (جمهوری اسلامی) با ویژگی‌های زیر ترسیم کرد. روشن است که ویژگی‌هایی که در ادامه به آنها اشاره می‌شود تابعی است از وضعیت تاریخی و تاریخ تحول این جریان در سه دهه اخیر و به طور خاص در یک دهه اخیر (بالاخص پس از انتخابات سال ۸۸).

اندیشه اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی زاده «روشنفکری دینی» بوده است که حلقه اصلی اندیشگران و کنشگران اصلاح طلب «مرتبط با» یا متأثر از روشنفکران دینی بوده‌اند که سرسلسله آنها «عبدالکریم سروش»

بوده است. روشنفکری دینی علم قبض و بسط تئوریک شریعت، عصری کردن دین و فهم دین، نقد رویکردهای دین‌پژوهانه سنتی، دولت دموکراتیک دینی و توسعه سیاسی را بلند کرد و تحت این عناوین رویکرد نظری حاکم بر جمهوری اسلامی را به نقد و چالش کشید. اما امروز به نظر می‌رسد که این پروژه شکست خورده است چون اولاً دیگر مباحث روشنفکری دینی از رونق افتاده و به بخشی از تاریخ اندیشه تبدیل شده‌اند و ثانیاً حلقه روشنفکران دینی به حاشیه رفته‌اند و دیگر نه سخنی از آنان می‌رود و نه دیگر سخنان آنان طراوتی دارد. در فضای شکست روشنفکری دینی، دو گونه دیگر جایگزین شد؛ یکی «روشنفکری غیردینی» و دیگر «نواندیشی دینی». روشنفکری غیردینی با اذعان به شکست و حتی امتناع نظری روشنفکری دینی، پروژه‌ای بیرون از دین (غیردینی) و نه لزوماً ضد دینی را پیش گرفته است و به مدد آن به نقد و نفی جمهوری اسلامی می‌پردازد. مصطفی ملکیان با پروژه «عقلانیت و معنویت» و جواد طباطبایی با پروژه «اندیشه ایرانشهری» و «زوال و انحطاط ایران» به نظر می‌رسد متفکران جدید این جریان باشند که بخش عمده فضای روشنفکری، رسانه‌ای و نخبگانی آنان را دربرگرفته است. نواندیشان دینی اما قصه متفاوتی دارند؛ پروژه آنان برقراری قرابت میان مفاهیم سنتی دینی با اندیشه سیاسی مدرن بالاخص گزاره‌های دموکراتیک آن است. آنان با مدد گرفتن از علومی مانند فقه، کلام و تفسیر به دنبال آند تا مدعیات اصلاح طلبی را از بطن دین و علوم دینی استخراج کنند. مجموعه‌ای از طلاب علوم دینی امروز این پروژه را پی می‌گیرند. امروز داوود فیرچی یکی از نمونه‌های مشهود و پرطرفدار این جریان است و البته میان این دو رویکرد همگرایی و واگرایی‌هایی وجود دارد که خارج از حوصله این مقال است. بنابراین اصلاح طلبی امروز با یک تکثر اندیشه‌ای مواجه است و به نوعی بیقراری اندیشه‌ای دچار شده که هنوز حدود و ثغور آن روشن نیست.

نظام زبانی و گفتاری اصلاح طلبی، به واسطه تنوع پایگاه نظری‌شان متنوع، فاقد یکپارچگی و انسجام است. نظام زبانی این جریان عربیتی و ترکیبی است. نظام زبانی و مفهومی که به خدمت می‌گیرند ترکیبی است از الهیات لیبرال، لیبرال دموکراسی، چپ جدید، اخیراً پست مدرن و حتی اندیشه اسلامی. این ترکیب، خیرت ناموزون و دارای بنیاد شکاف عمیق گروه‌های مختلف که ذیل این چتر گفتگمانی مطرح می‌شوند. تنوع اندیشه‌ای و عملی این جریان را می‌توان با رجاع به این تنوع اندیشه‌ای و زبانی فهم کرد.

اگرچه ریشه جریان اصلاح طلب را تا دوره مشروطه رساندیم، لیکن در معنای دقیق کلمه جریان اصلاح طلب به واسطه فضای حاکم در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی شکل گرفت. آنان در برابر دولت هاشمی که به قبض فضای سیاسی باور داشتند و عمل می‌کردند، به بسط فضا اعتقاد داشتند و برای گشودن آن کوشیدند. آنان هاشمی را عمل‌گرا دانستند و خود گامی در مسیر مباحث تئوریک در همه حوزه‌ها برداشتند. در برابر توسعه اقتصادی دولت سازندگی به توسعه سیاسی معتقد بودند و سایر نقدهایی که وارد دانستند. حتی رادیکال‌های اصلاحات با صفات تند هاشمی را می‌نواختند. اما در فراز و فرود رابطه اصلاحات و کارگزاران به نظر می‌رسد هم در وجه تئوریک اصلاح طلبان به کارگزاران نزدیک

شدند و دیگر منطق‌شان چندان تفاوتی با یکدیگر ندارد و هم به لحاظ عملی. به نحوی که از سال ۸۸ به بعد می‌توان گفت یکی شدند. این یعنی انفعال اندیشه اصلاح طلبی به نفع تفکر کارگزارانی که زمانی علم مقابله با آن را برافراشته بودند.

جریان چپ در دهه ۶۰ و تبدیل آن به جریان اصلاحات از دهه هفتاد به بعد، همواره بخشی از «درون قدرت» در جمهوری اسلامی بوده است و قاعدتاً باید در برابر خیر یا شر عملکرد آن به میزان مسئولیتش پاسخگو باشد. بخش رادیکال جریان اصلاحات که بالاخص در دولت اول خاتمی و پس از انتخابات سال ۸۸ گذار از جمهوری اسلامی را پی می‌گرفت، هرچه جلوتر آمد به واسطه آنکه خود را ناکام از دستیابی به اهداف می‌دید، به نظر می‌رسد به ناچار تن به کشتگری در درون ساختارهای جمهوری اسلامی داده است. البته دیگر نه آن شور نقادی سال‌های اصلاحات را دارند و نه جسارت و صراحت سال ۸۸ را. بخش زیادی از اصلاح طلبان حضور در قدرت به مدد قانون اساسی و انتخابات را پیش گرفته‌اند و تمام تلاش خویش را در انتخابات مختلف معطوف به استفاده حداکثری از چنین ظرفیت‌هایی کردند. بخش رادیکال اصلاح طلبان به نظر می‌رسد گذار از جمهوری اسلامی را از طریق حضور در قدرت از فرایند «نرمالیزاسیون» پی می‌گیرند. برخی از آنان می‌کوشند تا مسیر تعامل با رهبری نظام و نزدیک شدن به نهادهای حاکمیتی و نظامی را پیش بگیرند و به نظر می‌رسد بخش رادیکال این جریان به نفع جریان معتدل و عملگرای این جریان به حاشیه رفته است (برخلاف سال‌های دولت اصلاحات و سال ۸۸).

شاید بتوان این جمله مصطفی تاجزاده در سال ۱۳۸۱ را معرف دیدگاه رادیکال‌های جریان اصلاحات در نسبت با جمهوری اسلامی دانست. جمله‌ای که شاید بتوان آن را مبنای عمل اصلاح طلبان از سال ۱۳۹۲ به بعد دانست. او می‌نویسد: «پایه اصلاحات، وفاداری به نظام و قانون اساسی است، اما لزوماً اعتقاد به آن نیست. یعنی این رابطه به هر دلیلی می‌تواند برقرار شود، یا به علت نگرانی از آلت‌زاتیوهایست، یا آنکه نقاط مثبت وضع موجود بیش از نقاط منفی آن ارزیابی می‌شود، یا هزینه انقلاب بسیار بالا و دستاوردهایش دقیقاً قابل ارزیابی نیست. بدین ترتیب اصلاح طلب بنا بر فعالیت در چارچوب نظام سیاسی می‌گذارد که نزدش تعریف مشخصی دارد. مبنای آن هم قانون اساسی است و در رأس آن رعایت حقوق شهروندی، به رسمیت شناختن حق حاکمیت ملت و محدود و پاسخگو بودن آن قدرت است.»

یکی از خلاءهای تئوریک همیشگی جریان اصلاحات در سه دهه اخیر ابهام در معنای اصلاح طلبی و نداشتن طرحی روشن برای آینده این جریان است. دست کم سه دیدگاه مشروطه خواهی، جمهوریخواهی و دموکراسی خواهی وجه سیاسی مدنظر این جریان است که بیش از آنکه ساختاری باشند که بتوان در قالب آنها عمل کرد، طرح‌های نظری و روشن‌فکرانه و مبهمی هستند که چندان راهنمای عمل روشنی ندارند. این خلاء تئوریک با به حاشیه رفتن اندیشمندان و پرنزگ شدن عمل‌گرایان این جریان بسیار بیشتر به چشم می‌آید. همین نکته در وجه اقتصادی نیز قابل تعمیم است که این جریان فاقد چارچوب اقتصادی نظام‌مند است که بتواند راهنمای عمل باشد. از این رو جریان اصلاحات همچنان بیشتر و جهی سلبی دارد تا اثباتی.



تاکتیک نه چندان پیچیده

هدف امیدی‌ها از دیدار با رئیس دولت اصلاحات چه بود؟

گذشته فتنه‌انگیز او البته مانعی جدی است. بنابراین تلاش می‌کند با سفید کردن چهره او و زمزمه تئوری وحدت یا گفت‌وگوی ملی او را از شرایطی که در آن قرار دارد خارج نمایند.

وحدت یا گفت‌وگوی ملی اگر طرحی باشد که در آن منفعت مردم در حوزه‌های مختلف تامین شود، حتماً تمامی جریان‌های سیاسی با تمام اختلاف نظرها دور آن جمع خواهند شد اما به نظر می‌رسد این یک طرح پوشالی برای خلاصی برخی از نتایج اعمال شان در سال‌های دور و نزدیک است.

به نظر لازمه گفت‌وگوی ملی صحبت پیرامون چارچوب و شرایط آن است. وحدت هنگامی ایجاد می‌شود که اطراف یک موضوع بر سر اصولی توافق کنند. شاید از بدیهیات یک توافق ملی پذیرفتن ارکان نظام بوده و کسانی که در تخریب و جنجال نسبت به ارکان و کلیت نظام سابقه سیاهی دارند نمی‌توانند محل بحث ملی قرار گیرند.

باید دید جریان‌های مختلف سیاسی حاضرند گذشته فتنه‌انگیز یک باغی را فراموش و با طرح گفت‌وگوی ملی در دام بازی جدید اصلاح‌طلبان فضا را برای او ایجاد کنند؟ اساساً گفت‌وگوی ملی می‌تواند با کسانی انجام شود که زمانی کلیت نظام را به خطر انداخته‌اند؟

نتایج گفت‌وگوی ملی میان جریان‌های مختلف می‌تواند خاتمی و دیگر سران فتنه را از بن بست کنونی خارج کند؟ پاسخ این سئوال‌ها می‌تواند از انگیزه‌ها و اهداف ملاقات کنندگان با خاتمی برای نجات جریانی باشد که امروز در مجلس و دولت قدرت دارد اما اثرگذار نبوده و در مشکلات غوطه‌ور است و البته پاسخی هم برای مردم ندارد.

هنوز خطرات تلخ حوادث ۷۸ و ۸۸ از یادها نرفته و اعمال بانیشان و محرکین آن پیش چشم ملت است، بنابراین جریان‌های معقول برای منافع ملی حاضر به گفت‌وگو هستند اما بعید است ملعبه طراحی برای بازگشت کسانی شوند که تمام تلاش خود را برای ضربه به انقلاب و نظام به کار بستند. ▶

◀ امیر ابراهیم رسولی

کارشناس مسائل سیاسی

شرایط امروز سیاسی کشور شاید برای هیچ جریانی مورد دلخواه و تایید نیست و نارضایتی از وضع موجود مشهود است. اصلاح‌طلبان در ظاهر پیروز انتخابات مجلس و ریاست جمهوری هستند اما در واقع قدرت اثرگذاری ندارند و ناکارآمدی مهره‌های ریز و درشت‌شان آنها را به انفعال کشانده است. دیدار رئیس فراکسیون امید و برخی اعضای آن با رئیس دولت اصلاحات می‌تواند در ظاهر یک ملاقات معمولی باشد اما نباید از انگیزه‌های آن در رسانه‌ها یاد کرد.

عدم کارآمدی فراکسیون امید در مجلس در مقاطع مختلف رویدادهای صحن مجلس و عرصه سیاسی و بی‌اثر بودن رئیس آن در مدیریت از یک طرف، عملکرد دولت مورد حمایت‌شان در عدم تحقق وعده‌ها در دور اول و دوم (تا اینجا کار) و نارضایتی مردمی از طرف دیگر، در کنار رفتار خاص رئیس جمهور و اظهاراتش مخصوصاً توهین به منتقدان، که حتی تابلوی تبلیغاتی اصلاح‌طلبان را در آزادی بیان مخدوش کرده است، از عواملی است که باعث می‌شود «کاسه چه کنم چه کنم» در دست گیرند و به دامان حامی خود روند.

در این بین او چه می‌تواند بکند؟
جز نصیحت و کلیاتی تکراری! آیا اقدام عملی خاصی از او برمی‌آید؟

پس باید دید چگونه می‌تواند خود را از این وضعیت نابسامان خلاص و در متن فضای سیاسی اجتماعی نقش خود را ایفا و به جریان سیاسی متبوعش که در مشکلات فرورفته کمک کند.

دار و دسته‌های امیدی و اصلاح‌طلب امروز جمعی پراکنده‌اند و به دنبال طرحی تا پدیر معنوی را فعال کنند.

جریان اصلاحات پس از سال ۸۸ و برخورد حاکمیت با آنان و زندانی شدن بسیاری از آنها، محصور شدن برخی و محدودیت‌هایی که برای برخی دیگرشان به وجود آمد، دچار یک افت شدید در نمایندگان معرف این جریان شده است. به نحوی که نه رسانه‌های اصلاح‌طلب به قوت و تنوع سال‌های اصلاحات هستند و نه کسانی که در ارکان مختلف حکومت مانند مجلس، دولت و شوراهای نماینده این جریان محسوب می‌شوند به نحوی که نمایندگان مجلس دوره اخیر را در قیاس مجلس ششم می‌توان نوعی تخفیف و وهن اصلاح‌طلبی به شمار آورد. حتی شورای شهر تهران نیز در قیاس با شورای اول دارای همین وجه است. مدعیان نمایندگی این جریان در ارکان حکومتی را می‌توان نمادی از انحطاط اصلاح‌طلبی به شمار آورد و اصلاح‌طلبان برای حضور موثر و قدرتمند علاوه بر آنکه نیازمند بازسازی نظری خویش هستند، نیازمند نمایندگانی هستند که درخور نمایندگی آنان باشد.

به واسطه چنین آسیب‌ها و شرایطی است که محمدرضا تاجیک به دوستان اصلاح‌طلب خود این گونه توصیه می‌کند: «دوستان امروز باید تلاش کنیم تا از درون سنت اصلاحات به اصلاحات بیندیشیم. چنین اندیشیدنی تنها در صورتی امکان‌پذیر است که رابطه با گذشته اصلاحی خود را به عنوان پذیرشی انتقادی در نظر آوریم. از این منظر، سنت را نباید در مفهوم «نگاه داشتن» خلاصه کرد، بلکه باید چندگانگی را نیز وارد احاد تعریفی سنت کرد. سنت را باید اثر به جای مانده از بازاندیشی مداوم در طول زمان دانست.» بنابراین اندیشمندان اصلاح‌طلب باید بازاندیشی و بازسازی خویش را دارند. اما هنوز سمت و سوی آن و رهبری آن نامشخص است. اگرچه گاه زیر عبای برخی به وحدت نسبی در برخی مواضع می‌رسند اما شکاف آنها عمیق‌تر از آن است که به «تکرارها» ترمیم شود. به واسطه حمایت از دولت «اعتدال»، آینده اصلاحات با عملکرد این دولت نیز گره خورده است و زمین پس علاوه بر آنکه باید پاسخگوی عملکرد خویش در این نزدیک به چهار دهه باشند، به واسطه حمایت‌های همه‌جانبه و «تکرارها»، باید پاسخگوی عملکرد این دولت هم باشند. به علاوه آنکه امروز نمایندگی تهران در شورای شهر، مجلس و مجلس خبرگان نیز در اختیار آنان است. این «در قدرت بودگی»، اپوزیسیون بودن را از آنان می‌ستاند و آنان را در مظان پاسخگویی قرار خواهد داد. بنابراین آینده اصلاحات با آینده دولت اعتدال پیوند نزدیک دارد.

گسستن یا حمایت از آن، هر کدام تبعات خاص خود را بر آنان تحمیل می‌کنند.
با وجود تیار دست کم یکصد و اندی ساله اندیشه اصلاحی با روایت روشنفکرانه در ایران، این اندیشه که اکنون جریان سیاسی فعالی را نیز به همراه دارد، دچار چالش‌ها و آسیب‌هایی است که به اجمال برخی از آنها گذشت. به رغم تداوم تاریخی این جریان، به نظر می‌رسد اصلاح‌طلبی امروز با همه تنوعش، تکراری است روزآمد و با نظام زبانی متفاوت «ولی با همان داعیه‌ها و دغدغه‌ها، آینده این جریان در سپهر سیاست در ایران مستلزم چند نکته است؛ اولاً باید مراد خویش را از اصلاح‌طلبی روشن و حدود و ثغور آن را روشن نماید، ثانیاً نسبت خود را با قدرت مستقر روشن نماید تا در اندیشه و رفتار دچار تناقض و رفتار نشود، ثالثاً به واسطه آنکه در جامعه‌ای مذهبی فعالیت می‌کند باید نسبت خود را با دین روشن نماید تا متهم به بی‌دینی نشود، رابعاً وجه اثباتی خود در همه حوزه‌ها و بالاخص در عرصه‌های سیاست و اقتصاد را تقویت نماید و خامساً باید تکلیف خود را با این مقوله روشن کند که چگونه هم می‌توان در قدرت بود، هم پاسخگوی عملکرد نبود و هم اپوزیسیون بود؟ ▶

بارفراندوم مخالفم

گفت و گو با محمد علی ابطحی
درباره رابطه اصلاح طلبان با دولت،
حاکمیت و مردم



امید کرمانی ها

خبرنگار

با تمام شدن انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ جریانات و گروه‌های سیاسی به آسیب‌شناسی رویکرد خودشان پرداختند. اصلاح طلبان در هفته‌های اول بعد از انتخابات فکر می‌کردند موقعیت‌شان در دولت آقای روحانی بهتر از دولت یازدهم خواهد بود اما مطلع شدن از چپ‌نش کابینه در یافتند که فاصله بین واقعیت و انتظارات آنها زیاد است. به نظر شما اصلاح طلبان توانسته‌اند به لحاظ سیاسی میوه ائتلاف با جریان اعتدال را بچینند؟

▲ اولاً شاید مورد اتفاق همه جریانات سیاسی باشد که اگر حمایت اصلاح طلبان نبود، نتیجه انتخابات اخیر این طور نمی‌شد. چون وحدت نظر و امکاناتی که پشت سر رقیب آقای روحانی قرار گرفته بود، خیلی وسیع بود و اصلاح طلبان طبیعتاً قدرت اصلی انتخاب آقای روحانی در این انتخابات بودند. شاید اتفاقی هم که بعدها در چپ‌نش کابینه افتاد، خیلی دور از انتظار بود. به خاطر اینکه اصلاح طلبان امکان دیگری هم برای انتخابات نداشتند. یعنی این طور نبود که کاندیدای اصلاح طلبی از خودشان داشته باشند و مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفته باشد و بعد پشت سر آقای روحانی بروند. اما معتقدم که آقای روحانی با چپ‌نش کابینه خود، توقع اصلاح طلبان را برآورده نکرد اما بدتر و سخت‌تر این بود که کار را برای خودش مشکل کرد. یعنی در حقیقت حامیان آقای روحانی در شهرستان‌ها، نیروهای جوان اصلاح طلب شهرستانی با انگیزه کمک به دولت بودند اما وقتی این اتفاق را مشاهده کردند، انگیزه دفاع از دولت را از دست دادند و عملاً ضرر و آسیب اولیه این مساله را خود دولت و آقای روحانی به خصوص در استان‌ها می‌بیند. دوست داشتیم که وضعیت آقای روحانی در استان‌ها از نظر آن عقیده اجتماعی اینطوری نباشد. ولی اگر به این فرضیه نگاه کنیم که آقای روحانی به جای اینکه به این چهار سال مدیریت دولت توجه کند، به بافت قدرت در آینده کشور بیشتر توجه دارد و علاقه‌مند است که در مدیریت قدرت در تغییرات آینده کشور سطوح بالاتری پیدا کند، رفتار آقای روحانی قابل توجیه است و مورد حمایت هم می‌تواند باشد.

وقتی انتظارات جوانان حامی گفتمان اصلاح طلبی از عملکرد دولت یازدهم و دولت دوازدهم برآورده نشده، این مساله می‌تواند به بدنه رای جریان

محمد علی ابطحی می‌گوید اطرافیان آقای روحانی سعی دارند خود را جایگزین گفتمان اصلاح طلبی کنند اما اشتباه می‌کنند. این فعال سیاسی اصلاح طلب معتقد است: «وقتی الان پذیرش اصلاحات و جامعه مدنی برای نسل جدید خیلی جاذبه ندارد طبیعتاً یک مرحله ماقبل اصلاحات که مرحله اعتدال‌گرایی باشد که مفهوم آن هم برای جامعه روشن نیست، امکان بروز تشکیلاتی قدرتمندی در جامعه ندارد.»

اصلاحات آسیب بزنند؟

▲ قبل از هر چیز به خود دولت آسیب می‌زند که پشتوانه تبلیغاتی اش کم می‌شود. ثانیاً به ظرف رای دهی جامعه ضربه می‌زند، نه فقط به ظرف رای دهی اصلاح طلبان. یعنی این اتفاق به ظرف رای اصلاح طلبان به تنهایی آسیب نمی‌زند بلکه به ظرف رای دهی جامعه آسیب می‌زند. شاید اتفاقاتی مثل حوادث دی ماه ۹۶ هم در میزان رای در آینده تأثیر داشته باشد که چقدر جدی خواهد بود یا نه. اما آقای روحانی آدم عملگرایی است چون رای مورد نیازش را گرفته و شاید خیلی رای برایش مهم نباشد. اشتباه دیگری هم که در اردوگاه آقای روحانی در حال شکل‌گیری است اینکه تصور می‌کنند جریان اعتدالی را می‌توانند به عنوان جریان اصلاح طلب در درون جامعه مطرح کنند که آن هم اشتباه است ولی قطعاً تأثیر کوتاه مدتی روی سید رای اصلاح طلبان خواهد داشت اما در مجموع کسانی که بخوانند رای دهند همچنان مرجعیت اصلی‌شان در جامعه نسبت به سایر گروه‌ها باز هم اصلاح طلبان خواهند بود.

برخی معتقدند اگر رقیب آقای روحانی می‌آمد و امروز در مقام ریاست دولت حضور داشت، خیلی بهتر می‌توانست مدیریت کند، چه در حوزه اقتصادی و چه در حوزه سیاست خارجی. چون وقتی در خارج از کشور سخن بگویند، طرف خارجی او را بیشتر نماینده حاکمیت کامل ایران تصور می‌کند تا آقای روحانی را. الان طرف خارجی یک نوع بی‌اعتمادی هم نسبت به آقای روحانی دارد. نظر شما چیست؟

▲ اینها اولاً که ادعاست و نمی‌توان مطمئن بود اما یک بار این اتفاق در دوره آقای احمدی نژاد افتاد. وقتی آقای احمدی نژاد به خصوص در دوره اول انتخاب شد، به عنوان نماینده تام‌الاختیار جریان اصولگرا و جریان حاکمیتی بود اما بدترین دوران ارتباطی با جهان را داشتیم. تجربه نشان

می‌دهد که لاقلاً ممکن است خارج از کشور کورسوی امید در نگاه آقای روحانی ببیند و این طور نیست که اگر فکر کنند فردی با بخشی از مراکز قدرت ارتباط بیشتری دارد، مقبول‌تر می‌یفتد و همکاری بهتری صورت بگیرد، بلکه درها بسته می‌شود. همان طور که بیشترین تحریم‌ها در دوران آقای احمدی نژاد شکل گرفت.

آن اتفاق به خاطر تفکرهای آقای احمدی نژاد بود، به ویژه ادبیاتی که درباره خطاب قرار دادن قدرت‌های جهانی و حتی نهادهای درون سازمان ملل به کار برد.

▲ نه، من از چپتی که مورد حمایت بود، ارزیابی می‌کنم. الان آقای احمدی نژاد را نگاه نکنید. احمدی نژاد دوره اول تا اواسط دوره دوم همان خصوصیتی که رقیب آقای روحانی می‌توانست داشته باشد را داشت ولی بیشترین مقابله جهانی هم با آن خصوصیات شکل می‌گرفت. اگر رقیب آقای روحانی انتخاب می‌شد، می‌خواست یا می‌توانست مواضع آقای روحانی را بگیرد، دیگر رقیب آقای روحانی نبود اما اگر همان مواضعی که داشت را ادامه می‌داد قطعاً همه دنیا در برابرش قفل می‌کردند.

به اشتباه تاکتیکی جریان اعتدال اشاره کردید که می‌خواهد خودش را جایگزین گفتمان اصلاح طلبی کند و در این زمینه تلاش می‌کند. این تصور آقای روحانی هست یا تصور اطرافیان ایشان؟

▲ بخش تشکیلاتی اش را بیشتر تصور اطرافیان ایشان می‌دانم. تصور می‌کنند اگر کسی رئیس جمهور شد، می‌تواند جریان فکری هم درست کند. این خیلی تصور غلطی است. جریان فکری اولاً یک بستر تاریخی می‌خواهد، ثانیاً یک مبانی فکری می‌طلبد. جریان فکری اصلاحات را که آقای خاتمی ارائه کرد، اولاً به اصلاحاتی که از زمان مشروطه در ایران شروع شده بود برمی‌گشت و بعد پایه آن جامعه مدنی‌ای بود که در همه جهان وازگان شناخته شده‌ای بود و امکان شناخته شدن را داشت. وقتی الان پذیرش اصلاحات و جامعه مدنی هم برای نسل جدید جاذبه ندارد، طبیعتاً یک مرحله ماقبل اصلاحات که مرحله اعتدال‌گرایی باشد که مفهوم آن هم برای جامعه روشن نیست، قطعاً امکان یک بروز تشکیلاتی قدرتمندی در جامعه ندارد. این همان نقطه‌ای است که اطرافیان آقای روحانی اشتباه می‌کنند و تصور می‌کنند با یک جریان حزبی یا حمایت دولتی و مالی می‌توان جریان سازی یا تولید تفکر یا یک اندیشه کرد.

بعد از انتخابات ریاست جمهوری احساس می‌شد، آقای روحانی دیگر نیازی به جریان اصلاحات

این بوده که جریان روشنفکرتر و آزادخواه‌تر را در جامعه بزند، این نیست که امروز تصمیم بگیرد. ما تا حالا از این تجربیات زیاد دیده‌ایم. عکس این هم هست، یعنی مثلا اگر بنده یا آقای خاتمی امروز تصمیم بگیریم که خودمان را لیدر یک جریان اصولگرایی خیلی متحجر آمانگر معرفی کنیم، این طور نیست که جامعه بپذیرد. این عقبه‌هاست که آدم‌ها را معرفی و تأیید می‌کند و شکل می‌دهد. به همین دلیل اساسا آقای احمدی‌نژاد را در این حوزه بیشتر از اینکه راهی برای بودن و حذف شدن نامش از کل فرهنگ جامعه تلاش می‌کند، نمی‌بینم.

یعنی ادبیاتی که به کار گرفته روی اصلاحات سایه نمی‌اندازد.

▲ نه، حتی از خودش هم شنیده نمی‌شود. این ادبیاتی است که از آدم‌هایی که این عقبه را دارند، شنیده می‌شود. اگر قرار باشد کسی این ادبیات را از آقای احمدی‌نژاد بشنود، فکر می‌کنم از اپوزیسیون خارج کشور که سال‌هاست در این حوزه زحمت ورنجش را کشیده‌اند و آسپیش را دیده‌اند، بیشتر می‌شنوند و مورد پذیرش قرار می‌گیرد تا یک آقایی که هشت سال مدیریت معجزه‌واری در ایران داشته است.

به اپوزیسیون خارج نشین هم اشاره کردید. در همین مقطع ناآرامی‌ها که اصلاح طلبان سریعا مرزبندی کردند، از رفقای یک یا دو دهه قبل شما که امروز خارج از کشور هستند موضعی شنیده می‌شود که از شما دلخور شدند. چطور شد بعد از مدت‌ها که اصلاح طلبان نمی‌خواستند مرزبندی شفاف با آنها داشته باشند، چنین صراحتی در مرزبندی را اتخاذ کردند؟

▲ من قبول ندارم که اصلاح طلبان در دیدگاه‌های مبنایی خودشان هیچ وقت مرزبندی نداشتند. من معتقدم جریان مقابل یک سری اتهامات را می‌خواست به پای جریان اصلاحات بنویسد که به خصوص بعد از جریانات ۸۸ مساله بالا گرفت و آن اتهامات نوشته نشد، نه اینکه اصلاح طلبان شفاف نبودند. یعنی یک سری اتهاماتی بود که این اتهامات جواب داده نمی‌شد. اما در مورد مواضع خیلی روشن بود. یک عده می‌توانند مواضع براندازی داشته باشند و باید رفتار براندازانه هم انجام دهند. با هشتگ که هیچ حکومتی عوض نمی‌شود. طبیعتا از آن طرف هم همه جامعه جهانی حق می‌دهند که حاکمیت یک کشور برخوردی را که باید با یک برانداز شود، انجام دهد. در این ماجرا این شفافیت مفید بوده دلیل اینکه جلوی موج سواری جریان اصولگرا را گرفت. این جریان کالا با همان هدف حذف مرجعیت اصلاح طلبی وارد ماجرا شده بود. اگر آتش را آنها روشن کرده بودند که کرده بودند می‌خواستند از آتش روشن شده، استفاده کنند. نکته دوم هم اینکه با روشن شدن مرزها خیلی مشخص تر می‌شود، آینده را پیش بینی و مدیریت کرد. در این ماجراهای اخیر چون داخل ایران بودم، نمی‌دانم اطلاعات چگونه به خارج کشور منتقل شده یا اصلا مدیریت شده که یک دستپاچی اطلاعات غلطی در کل جریان تبلیغاتی، سیاسی در خارج کشور به خصوص در همان هفته‌های اول به وجود آمد. حتی رسانه‌هایی که سعی می‌کردند در سطح خارجی یک مقداری ژورنالیستی بودن خودشان را مراقبت کنند مثل بی‌بی‌سی یا آدم‌هایی که کمی در دیدگاه‌هایشان مراقبت می‌کردند، برایم سوال است که چرا این طوری دستپاچه در قضایا و اتفاقات اخیر ایران وارد شدند و افراطی نظر دادند؟ ولی این حوادث اخیر این خوبی را داشت که شنیدن صدای مردم یک اتفاق مثبت تلقی شد به جای اینکه یک اتفاق منفی باشد. چون هیچ وقت این موضوع به رسمیت شناخته نمی‌شد که باید صدای مردم را شنید و البته آسپ‌هایش هم به جای خودش بود.

شما اشاره کردید به بحثی که اصلاح طلبان آمدند و یک مرزبندی خوب و روشنی را با عاملان ناآرامی و

آن حذف مرجعیت اصلاح طلبی بود. به نفع هر دوی شان بود که یک مرجعیت آماده‌ای در کشور وجود نداشته باشد. چون مرجعیت اصلاح طلبی و تا حدودی آقای خاتمی یا این تفکر دست‌نخورده باقی مانده بود. شما این اتحاد وحدتی که بین جریانات افراطی راست داخلی بود را ببینید که اساسا دیگر حتی دفاع از انقلاب را هم کنار گذاشته بودند و همه فشارشان روی این بود که اصلاح طلبی را بزنند. به خاطر اینکه اصلاح طلبی یک جریان سالمی در کشور باقی مانده بود که نه مشکل مالی و نه مشکل سیاسی و نه مشکلات مختلف داشت، ضمن اینکه برای آینده جامعه خیلی مفید بود. بنابراین جریانات راست افراطی نگران بودند. برای سلطنت طلبان و اپوزیسیون خارج از کشور نیز اصلاحات جریانی بود که می‌بایست با آن مقابله کنند. حتی اگر نگوئیم شروع ناآرامی‌ها توسط جریان اصولگرا بود و حتی اگر به این هم اعتقاد نداشته باشیم اما بعد از این اتفاقات همه روی یک اصل مشترک شدند و آن زدن مرجعیت اصلاح طلبی در جامعه بود. اتفاقا یک هویت جدیدی هم از اصلاح طلبی بروز پیدا کرد که اصلاح طلبی در این بحران‌ها هویتش را از دست نمی‌دهد و آنچه هست را مطرح می‌کند. شما کمتر جریانات اصولگرا را دیدید که حتی در ناآرامی‌های اخیر و حتی بعد از آن در ماجرای صوفیه بیانیه بدهند و وارد میدان شوند. اگر هم به میدان می‌آمدند، هنوز هم به فتنه ۸۸ و مهندس موسوی و آقای خاتمی بیشتر انتقاد داشتند و بد و بیراه به این اتفاقات می‌گفتند. آن رایک منبع قدرت می‌دانستند که تلاش کردند در این اتفاقات آسیب بزنند. البته آسیب خورد ولی آسپیش به کل انقلاب خورد و نه به یک جریان اصلاح طلبی درون یک انقلاب. ریزش رای ممکن است به وجود بیاید، نایدی در جامعه جوان و بلندشدن صدای نقدها امکان دارد اما دلاخوری از آقای خاتمی و اصلاح طلبان به معنای رویکرد به جریان اصولگرا اتفاق نمی‌افتد. این اشتباه است و دلخوری بیشتر از این بابت بود که اصلاح طلبان بیخود منتظر اصلاح در این نظام هستند. این نظام قابلیت اصلاح ندارد نه اینکه فکر کنند اصلاح طلبان آسیب ببینند و بعد به سراغ اصولگراها بروند که آنها بخواهند برای شان مشکلات را حل کنند.

در واقع به نظر شمار ریزش رای در پایگاه اجتماعی اصلاح طلبان به جریان اصولگرا اضافه نمی‌کند؟

▲ قطعا اضافه نمی‌کند، بلکه حتما از آن مرحله گذر کرده است وقتی که اصلاحات هم مورد نقد قرار می‌گیرد این مرحله، خیلی بعد از گذر از جریان اصولگراست.

گفته می‌شود که آقای احمدی‌نژاد یک ادبیات پسااصلاحات را آغاز کرده است. جریانی که به نظر شما اسم خود را برانداز گذاشتند و یک سری ادبیات فراتر از اصلاحات را دنبال می‌کنند، آیا جذب آقای احمدی‌نژاد می‌شوند؟

▲ بین آقای احمدی‌نژاد و ادبیات آقای احمدی‌نژاد خیلی فاصله است. ادبیاتی که ایشان مطرح می‌کند، ادبیاتی است که سال‌ها اپوزیسیون خارج از کشور مطرح می‌کرد و اصل نظام را قبول نداشت، رهبری نظام را قبول نداشت و دیدگاه‌های این چنینی را مطرح می‌کرد که کم و بیش شنیده می‌شد یا نمی‌شد اما این طور نیست هر کسی هر روز صبح تصمیم بگیرد و بدون توجه به عقبه خودش یک دیدگاهی را ارائه کند. در جامعه مورد قبول واقع شود. آقای احمدی‌نژاد با ارائه دیدگاه جدید نمی‌تواند سرنوشت خودش را از عقبه‌اش جدا کند. من همان وقتی که تازه دیدگاه «ایرانی» را مطرح کرده بودند، یادداشتی نوشتم که موضع گیری‌های آدم‌های سیاسی مبتنی بر یک عقبه تاریخی است. آن عقبه تاریخی اگر بخواهد این دیدگاه‌ها را قبول کند شاید از رضا پهلوی راحت تر قبول کند تا آقای احمدی‌نژاد. به خاطر اینکه عقبه رضا پهلوی همین براندازی و نقد کل جمهوری اسلامی بوده است اما آقای احمدی‌نژاد که با اعتماد کامل حاکمیت بالا آمده و اساسا رسالت اولیه‌اش

نمی‌بیند، وقتی ناآرامی‌ها اتفاق افتاد آقای جهانگیری به دوستان اصلاح طلبان انتقاد کرد که چرا کمک نمی‌کنند، آیا بعد از ناآرامی‌ها، نگاه آقای روحانی به اصلاح طلبان عوض شد؟

▲ نمی‌دانم با ایشان صحبت شخصی که نداشته‌ام ولی تحلیلی که دارم این است که طبیعتا اولاً به رای احتیاجی ندارند و سپهر قدرت آینده کشور بیشتر توجهش را جلب می‌کند. در آن سپهر هم اصلاح طلبان جایگاهی ندارند چون حوزه نفوذ اصلاح طلبان مردم و رای است و کسی که به رای نیاز نداشته باشد، طبیعتا سعی می‌کند که بیشتر به حوزه قدرت در آینده نزدیک شود. البته به عنوان نظر شخصی این را هم قبول دارم که اگر در آن سپهر سیاسی قدرت آینده کشور ظرفیت گرفتن جایگاه مهمتری را داشته باشد، برای کشور مفید خواهد بود.

برای اصلاح طلبان چطور؟

▲ برای اصلاح طلبان هم مفید است، اگر واقعا بتواند در جایگاه‌های مهمتری قرار بگیرد. از انصاف نباید گذشت که آقای روحانی نسبت به همه کابینه‌اش بیشتر از شعارهای خودش یاد می‌کند. کابینه‌اش هم گویا کابینه‌ای است که اساسا این شعارهای آقای روحانی در دوران انتخابات را شنیده است. ولی خود ایشان گاهی روی این شعارهایش تأکید می‌کند. آقای روحانی بین یک پشتوانه اجتماعی و حضور در قدرت طبیعتا باید یک مقدار تکلیف خود را روشن کند.

آیا اصلاح طلبان به آقای روحانی رئیس جمهور همچنان نیاز دارند یا خیر؟

▲ طبیعتا بله، نیازمندند به دلیل اینکه چیزی که می‌تواند نگذارد با دیدگاه‌های اندیشه اصلاح طلبی در جامعه مقابله شود یا از بین برود، قدرت ریاست جمهوری است. قدرت رسانه‌ای و اجرایی رئیس جمهور و قدرت مدیریتی ریاست جمهوری است که به اصلاح طلبان می‌تواند کمک‌های شایانی داشته باشد.

اصلاح طلبان بعد از انتخابات با چند چالش مواجه شدند، نخستین چالش ترکیب کابینه بود، سپس کمپین پیشمانی متشکل از برخی شخصیت‌های مشهور هنری و ورزشی پیش آمد، تازه فضا عادی شده بود که یکساره ناآرامی‌هایی در کشور رخ داد. الان پایگاه رای جریان اصلاحات را چگونه ارزیابی می‌کنند و چه برنامه‌ای برای مدیریت کردن آن دارند؟ چون وقتی آقای خاتمی و خیلی از شخصیت‌های چهره اصلاح طلب محکم در صحنه وارد شدند و صریحا گفتند که با پشتیبان‌ها و عاملان ناآرامی‌ها مرزبندی دارند، هجمه‌های زیادی به آنها شد. به نظر شما این جامعه الان چطور به لیدرهای جریان اصلاحات نگاه می‌کند؟

اولا نقش لیدر و فرهیختگان و چهره‌های تأثیرگذار این نیست که همراه با موجی که در جامعه پیش می‌آید، جلو بروند بلکه نقش اصلی شان این است که مبتنی بر تفکرات شان در جامعه موج درست کنند. یا لاق نظرشان را ارائه کنند. در ماجرای اخیر یک مجموعه خیلی علنی و رسمی که قابل توجه است با شعار و تیتیر «ما براندازیم» وارد جریانات سیاسی شدند. یک مجموعه می‌تواند خیلی رسماً عنوان خود را که برانداز باشد، مطرح کند. طبعاً باید تلاش‌هایشان هم برای براندازی انجام دهند و متقابلا به حاکمیت هم باید برای برخورد با براندازی آنها حق برخورد دهند که در همه دنیا معیارهای مشخصی دارد. آن جریان برانداز رطبی به اصلاح طلبی نداشت. چند بار گفته‌ام که اگر کسی منتظر است آقای خاتمی یا اصلاحات برای براندازی اقدام کنند، قطعا اشتباه می‌کند. نباید منتظر آقای خاتمی برای همراهی با براندازی ماند. اما یک اتفاقی که افتاد این بود که جریانات متفاوت یعنی از مرز سلطنت طلب تا مجاهد خلق تا جریانات تند در این ناآرامی‌های اخیر روی یک نقطه متمرکز شدند و

خشونت طلبی انجام دادند. برخی منتقدان جریان اصلاحات می‌گویند اگر اصلاح‌طلبان می‌دیدند که جناح رقیب سر کار بود هیچ وقت چنین مرز بندی روشنی نمی‌کردند. شما این نقدا را وارد می‌دانید؟

▲ این نقد نیست، بلکه یک غیب‌گویی است. کسی که این حرف را می‌زند باید استدلالش را بیاورد.

مثال بارزش سال ۸۸ است که در برگزاری انتخابات خیلی از اصلاح‌طلبان می‌دانستند تقلبی نشده ولی صریح بازگو نکردند. عین همین دلخوری که حاکمیت از آقای خاتمی پیدا کرد. انتظار داشتند آقای خاتمی که خودش رئیس‌جمهور بوده بگوید تقلب در انتخابات ممکن نیست.

▲ من در ابتدا می‌خواهم بگویم آقای خاتمی اتفاقاً قدرتی در جامعه دارند که آن قدرت باید شکسته می‌شد، نه این نوع اتفاقات. من اتفاقاً عکسش را می‌گویم در حوادث ۹۶ که بلافاصله مواضع جدی گرفت و هیچ‌کس آن طرف نگرفت، مگر میزان فحاشی به آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان کم شد؟ الان هم که آقای احمدی‌نژاد انتخابات آزاد می‌خواهد و به در و دیوار می‌زند و شلوغ می‌کند، همیشه مقالاتی که درباره آقای احمدی‌نژاد نوشته می‌شود صفحه اولش پر از فحاشی به موسوی، کروبی، خاتمی و فتنه است و بعد در انتها خیلی محترمانه گفته می‌شود که احمدی‌نژاد لطف فرموده و این حرف‌ها را کمتر بزنید. این یک جریان قدرت است. من فکر نمی‌کنم که اصلاح‌جریان سیاسی باشد. دلیلش هم این است که هر آدمی که کمی اطلاعات دارد، می‌داند که این ادبیات از کجانشات می‌گیرد. به همین دلیل فشار همچنان روی اصلاح‌طلبان و آقای خاتمی است. هرچه هم آقای احمدی‌نژاد زور می‌زند و از جلوی کلاتری رد می‌شود که بابا مرا بگیرد، من این‌جوری‌ام، در عوض می‌بینیم جلوی در خانه آقای خاتمی از رفتن شان به مراسمی در کتابخانه ملی ممانعت به عمل می‌آورد.

پس به نظر تان شفاف سازی که اصلاح‌طلبان انجام دادند از طرف حاکمیت مورد قبول واقع نشد و اعتماد سلب شده، برنگشت؟

▲ من معتقد نیستم که اعتماد حاکمیت سلب شده بود. چون حاکمیت هم می‌داند که ماجرا چیست. معتقدم در

قدرت قرار نبود که سهمی پیدا کنند، به خصوص کسانی که در قدرت حضور دارند. به همین دلیل مواضع اصلاح‌طلبان خوشبختانه به‌عنوان به‌دست آوردن دل حاکمیت نبود که بخوانند جوابش را بگیرند و حالا جواب نرفتند. والا اگر آنها یک مجموعه هوشمندی بودند، نگران پشتوانه قدرت اصلاح‌طلبان در جامعه نبودند، بلافاصله بعد از این موضع‌گیری‌ها اعلام می‌کردند که تمام دلخوری‌های سال ۸۸ مان تمام شده و یکی شده‌ایم. شاید اگر این راه را جلو می‌رفتند می‌توانستند به قدرت اجتماعی اصلاح‌طلبان ضربه شدیدی وارد کنند اما شریک داخلی برای خودشان نمی‌خواستند.

آقای روحانی در روز ۲۲ بهمن توصیه‌ای به استفاده از ظرفیت فرزندم داشت که می‌توان برای حل مسائل کشور از آن استفاده کرد اما خیلی‌ها فرزندم را برای جایی مناسب می‌دانستند که بن بستنی اتفاق بیفتد.

▲ دو تا برداشت در این میان هست.

این مشابه ادبیات آقای احمدی‌نژاد نیست؟

▲ نه. فرزندم یکی از قابلیت‌های خوب قانون اساسی ایران است. من شخصا معتقدم که الان مشکل جامعه فرزندم نیست. یک عده‌ای در این میان تصورشان از فرزندم چه آنها که فحاشی کردند و چه آنها که حمایت کردند، تغییر حاکمیت و نظام بود که برداشت خیلی بدی بود. اولاً آقای رئیس‌جمهور یک کشور فرزندم را پیشنهاد نمی‌کند که حکومت عوض شود. قرار است در آینده چه کاره شود؟ طبیعتاً این فرزندم حول و حوش موضوعات است و نه روی تغییر نظام. به همین دلیل تعبیر سید احمد خاتمی که گفت «آرزوی از بین بردن نظام و ولایت فقیه را در این فرزندم به‌گور خواهید برد» خیلی در ارتباط با آن دیدگاه نبود. آنها می‌گویند که در خارج کشور نشسته بودند و می‌گفتند که اگر راست می‌گویید بیاید فرزندم کنید، هیچ حکومتی این طوری راست نمی‌گوید که بیاید ببینید من خوبم یا خوب نیستم، هر حکومتی سازوکار خودش را برای ادامه کارش دارد. عده‌ای که در خارج کشور نشسته‌اند و فکر می‌کنند با یک هشتگ می‌توان حکومت عوض کرد، اشتباه برداشت می‌کنند. اما من معتقدم الان نیاز جامعه ایرانی فرزندم

نیست. به خاطر اینکه یک سوم ظرفیت قانون اساسی بیشتر اجرایی نشده. یعنی ما مشکل قانونی و حقوقی نداریم. تقریباً هرچه را که به قانون اساسی ارجاع می‌دهیم، حقوق حکومت است. قانون اساسی ما دو قسمت دارد؛ یک بخشی حق حاکمیت و بخش دیگر حق مردم است. اگر همان که در قانون اساسی در مورد حق مردم وجود دارد، اجرایی شود، قطعاً بسیاری از این بحران‌ها و مشکلاتی که داریم، حل و فصل می‌شود. من هم معتقدم به جای فرزندم باید به اجرایی شدن قانون اساسی مراجعه کنیم. الان در تمام حوادث اخیر سال ۹۶ یک اتفاق مهم بود و آن اینکه جامعه حس کند با رای‌اش تغییر ایجاد نمی‌شود و یک عده هم در حاکمیت که رای نیاوردند تمام تلاش‌شان این بود که رای بی‌رای، اگر به‌ماری ندهید. این، آن چیزی است که جامعه را به هم می‌ریزد. طبیعتاً هر جامعه‌ای آن هم جامعه باسواد ایرانی که میزان تحصیلات بالایی دارد، به جای خشونت دوست دارد که تغییراتش را از طریق صندوق رای انجام دهد. اما وقتی عده‌ای تلاش می‌کنند که بگویند برآیند صندوق رای تأثیری در روابط اجتماعی ندارد، آنجاست که بحران و مشکل ایجاد می‌شود.

نکته‌ای که منتقدان آقای روحانی بیان می‌کنند این است که جای این حرف‌ها در ۲۲ بهمن نبود، چه توصیه به شورای نگهبان و چه بحث فرزندم. در واقع هدف آقای روحانی را گفتار درمانی می‌دانند. یعنی موضوع ترانسی می‌کند تا ذهن مردم از موضوعات اصلی کشور مثل حوزه اقتصادی دور شود. آیا شما هم چنین برداشتی دارید؟

▲ این جامعه، جامعه‌ای نیست که جا خیلی در آن تعیین کننده باشد. شما در پستو هم بنشینید و حرف بزنید، همان مقدار بازتاب دارد که در میدان آزادی. دوران این حرف‌ها گذشته. مال آن وقتی بوده که فقط آن جمعیت حرف‌ها را می‌شنیدند و یک رادیو بود که بازتاب می‌داد. باور کنید که اساس سیستم اطلاع‌رسانی یک مقدار متفاوت شده است. شاید یک مقدار هم که حاکمیت نمی‌تواند اوضاع را جمع و جور کند، به خاطر این عدم اعتقادش به سیستم اطلاع‌رسانی است. شما یک حرف دو خطی را در تلگرام یا اینستاگرام یا یک شبکه اجتماعی منتشر کنید، اصلاً تمام رادیو و تلویزیون هم به میدان بیاید، آن حرف شنیده می‌شود. در واقع برعکس شده است یعنی آنجاها که رسمی است و مخارج کلانی می‌شود، صداهاشان شنیده نمی‌شود اما یک کانال بی‌نام و نشان یک مرتبه در اتفاقاتی همه جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، در حالی که هزار تا بیانیه در رادیو تلویزیون شنیده نمی‌شود. این نگاه که چرا روز ۲۲ بهمن را برای بیان این حرف‌ها انتخاب کرده‌اند از آن دسته نگاه‌های دهه ۶۰ می‌بینم که هنوز مانده است.

از این بابت که آقای روحانی باید به موضوعات دیگری بپردازد، شما می‌گویید فرزندم الان موضوع مهمی نیست.

▲ اینکه در مورد یک موضوع اختلاف نظر باشد، مکانش خیلی تعیین کننده نیست. البته که باید به اقتصاد هم بپردازد اما اینکه باید به اقتصاد پرداخت و مثلاً آیت‌الله‌جنتی می‌فرمایند که لقمه غذا از گلوبیشان پایین نمی‌رود چون ممکن است گرسنه‌ای باشد پس دولت باید کار کند را قبول ندارم. معتقدم آنجایی که در جامعه آسیب جدی می‌بیند و اقتصاد هم از آن آسیب می‌بیند شاید بخش عمده‌اش وقتی باشد که مردم می‌بینند صدها نفر توسط شورای نگهبان رد صلاحیت می‌شوند و این ناامیدی در جامعه تریق می‌شود. روابط خارجی برهم می‌خورد و اینجاست که اقتصاد اثر می‌کند. به یادداشت خودم مراجعه می‌کنم که می‌گفتند خیلی‌ها می‌داند که آقای احمدی‌نژاد ناهاش را از خانه می‌آورد. من همان موقع نوشتم می‌توان روزی ۲۰ تا بوقلمون را کباب کرد و در ریاست‌جمهور ناهاش داد اما احمدی‌نژاد



حاکمیت مخصوصانستینی که بارهبر انقلاب دارند، بهبود بخشند و نزدیک تر شوند؟

▲ اصلاح طلبان هیچ وقت با رهبری مشکل نداشتند و رهبری نظرشان اگر با اصلاح طلبان موافق نبوده یا بوده را نمی دانم و باید از ایشان بپرسید.

تلاش کردند که نزدیک تر شوند؟ کوشش کرده اند که این رابطه بهبود یابد؟

▲ ببینید من همیشه این اعتقاد را داشته ام که بهترین دو نفری که می توانند به همدیگر کمک کنند و همدیگر را بفهمند، آقای خاتمی و آیت الله خامنه ای هستند ولی اگر این دو نقطه به هم برسند، خیلی ها این وسط ریزش پیدا می کنند. ولی به همین دلیل خیلی موانع برای رسیدن این دو مبنای فکری به همدیگر پیدا می شود.

برخی می گفتند که آقای هاشمی عامل ارتباطی اصلاح طلبان با رهبری است و بعد از فوتشان آقای جهانگیری خواست که چنین نقشی را ایفا کند یا دیدارهایی مطرح شد.

▲ در همان دیدار آقای جهانگیری با رهبری فرموده بودند که آقای هاشمی تاکنون هیچ وقت راجع به اصلاح طلبان با من حرف نزده.

آیا اصلاح طلبان تلاش کرده اند کانالی برقرار کنند تا دیدگاه هایشان را مستقیماً به رهبری بدهند و رهکرد بشوند.

▲ الان دیدگاه ها را خیلی آدم ها مطرح نمی کنند و در جامعه مطرح است. این رهبری هستند که باید تصمیم بگیرند که می خواهند این ارتباطات ایجاد شود یا خیر؟ طبیعتاً یک جریان نمی تواند تصمیم بگیرد که رابطه اش را با رهبری چگونه تنظیم کند و از رهبری باید این خواست وجود داشته باشد و یکطرفه نمی توان گفت که می خواهیم این کار را انجام دهیم.

شما نقدی را بعد از صحبت رشیدپور با آقای روحانی داشتید. آقای روحانی یک گزارش صدرزده داد و چندی بعد با آقای رشیدپور نشست و بعد از آن هم نشست مطبوعاتی برگزار کرد. خیلی ها می گفتند آقای روحانی دیگر حرفی برای گفتن ندارد. آیا واقعا این طور هست؟

▲ حرفم این نبود که حرفی برای گفتن ندارد بلکه حرفم این بود حرفی که برای گفتن دارد از برزند.

آقای روحانی واقعا حرفی برای گفتن دارد که توجیه عملکرد دولتش باشد یا خیر؟

▲ حتما دارد. من از جزئیات بی اطلاع هستم. اما آنچه آن شب گفتم بیشتر به فرام با روزنامه اعتماد برمی گردد که قرار بود فردا صبح منتشر شود. همین طور که داشتم صحبت می کردم، برایشان حدود ۱۰ تا ۱۵ دقیقه زدم که یکجا آن را جمع کردند. اشکال به آقای رشیدپور به رغم اینکه خبرنگار خوب و محترمی هست، به شعاری که از قبل مبنی بر اینکه مصاحبه خوب و متفاوتی دارد، برمی گشت. مصاحبه، متفاوت نبود و یک مقدار طنز هم بود. به کار بردن واژه جسارت می کنم در عین طرح کردن پرسش کمی جای نقد داشت.

از آن طرف هم می گویند که آقای روحانی نقش خودش را ایفا نکرد به رغم اینکه آقای رشیدپور سعی زیادی کرد که نقش خودش را در قالب مجری بازی کند.

▲ نباید به آقای رشیدپور خیلی ایراد گرفت. بافت فرهنگی صداوسیما آن هم در مورد کسی که می خواهد از فردا صبح هم برنامه اجرا کند، این نیست که به طور آزادانه هر چه می خواهد را بپرسد. او هم باید حدود کاری خود را بفهمد.

نمره آقای روحانی در آن مصاحبه چند است؟

▲ آقای روحانی در آن مصاحبه بهتر از آنچه جواب داد، می توانست جواب دهد. مصاحبه خوبی نبود و می توانست بهتر از این باشد. ▶

اعتدالیون بودند که زیر تابلوی اصلاح طلبان وارد شدند. کجا اصلاح طلبان زیر تابلوی اعتدال رفتند؟ اصلاح احزاب اعتدالی را هیچ کسی نمی شناسد. آقای خاتمی که بیشترین توان را آورد، توان اصلاح طلبی بود

حرکت را نشان دهند؛ اتفاقی که برای شورای شهر رقم خورد و با تابلوی اصلاح طلبی به میدان آمدند. آیا برای انتخابات ۹۸ مجلس یا ریاست جمهوری ۱۴۰۰ هم... ▶

▲ اعتدالیون بودند که زیر تابلوی اصلاح طلبان وارد شدند. کجا اصلاح طلبان زیر تابلوی اعتدال رفتند؟ اصلاح احزاب اعتدالی را هیچ کسی نمی شناسد. آقای خاتمی که بیشترین توان را آورد، توان اصلاح طلبی بود.

ولی بالاخره به یک نامزد اعتدالی رسیدند.

▲ نامزد اعتدالی غیر از این است که زیر تابلوی آنها باشند. به خاطر اینکه کسی دیگری را نداشتیم. یعنی شورای نگهبان کسی دیگر را قبول می کرد؟

برای ۱۴۰۰ چطور؟

▲ در اصلاح طلبی نیروی با توان برای ریاست جمهوری بدون دوپینگ خیلی بیشتر از جریان اصولگرا وجود دارد. ولی در وهله نخست دوپینگش برای اصولگرایان مهم است که انجام می شود و یکی هم اینکه او ردوز کند و موانع ایجاد کند.

آیا اصلاح طلبان در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدای اختصاصی خودشان را خواهند داشت مثلاً آقای جهانگیری را به صحنه خواهند آورد یا سمت چهره های معتدلی مثل آقای علی لاریجانی خواهند رفت؟

▲ قطعاً اگر امکان کاندیداتوری آقای جهانگیری وجود داشته باشد. به تناسب امکانات و توانی است که ما داریم. قطعاً آقایان جهانگیری و عارف که در جریان اصلاح طلبی لیدرهای شناخته شده ای هستند، برای اصلاح طلبی مفیدترند. در غیر این صورت اگر قرار باشد بین آقایان حداد عادل و لاریجانی انتخاب کنیم، طبیعتاً آقای لاریجانی بر آقای حداد عادل ارجحیت دارد ولی نه آقای لاریجانی بر آقای جهانگیری و این طبیعی است.

یعنی اصلاح طلبان به موقعیت نگاه می کنند.

▲ به تناسب امکاناتی که برایشان پیش بینی می کنند. پس شما معتقدید که اصلاح طلبی روی اعتدال سایه انداخته بود.

▲ من اصلاً اعتدال را در جامعه یک جریان نمی بینم. شما جریان می بینید؟!

آقای عطریانفر هم همین اعتقاد را دارند که بیشتر یک روش نیست.

▲ به نظرم چند نفر دور هم جمع شده اند و اصلاً عقبه اجتماعی ندارند.

به ابتدای صحبت های خودتان برگردیم که گفتید دارند تلاش می کنند این را به عنوان یک جریان جا بیندازند.

▲ گفتم هم که نمی شود.

اما حتماً یک جاهایی سایه خودشان را روی اصلاحات دیده اند که به تکاپو افتادند. یعنی به این تصور افتادند که می توانند چنین کاری بکنند. بکنند، باز هم آزادند دیگر. ولی من تحلیلیم این است که نمی شود. از سال ۸۸ تا امروز اصلاح طلبان توانسته اند نسبت خودشان را با

یکی از این سخنرانی ها را نکند که اینقدر کاهش پول نفت و تحریم ها را به دنبال داشته باشد و آسیبش متوجه ملت شود. چون مهم نیست که غذای شخصی رئیس جمهور چیست، بلکه مهم این است که حرف ها و اعمال او چه تأثیری روی زندگی جامعه دارد.

اصلاح طلبان از ردصلاحت شورای نگهبان و باز گذاشتن دست شان توسط حاکمیت گله مندند ولی قبول داردید عملکرد اصلاح طلبان در همین شورای شهری که شش ماه است مستقر شده و فراقسیون امید که در مجلس دهم آمده، نتوانسته پاسخگوی انتظارات مردم باشد و یک بخشی از دلخوری و ناامیدی بدنه رای اصلاح طلبان متوجه عملکرد خودشان است.

▲ من خودم هم یکی از منتقدین همین روش ها در دو حوزه هستم. یکی اینکه وقتی جریان رقیب اصلاح طلبان می روند، هیچ ملاحظه ای نمی کنند و همه نیروهایشان را در موسسه ای پیاده می کنند اما اگر جریان دیگری بخواهد به یک نیرویشان دست بزند، سروصدا می کنند و مدیران اصلاح طلب هم در خیلی از موارد فکر می کنند که طرف مقابل را حساس نکنند و بسیاری از خواسته های آنها را اینها انجام می دهند. من فکر می کنم اگر تیم قبلی هم امروز در روزنامه همشهری بود، همین روزنامه همشهری درمی آمد که الان هست. جامعه توقع دیگری از روزنامه همشهری دارد یا در شهرداری و رفتار آدم هایش. انتقاد دیگری که همیشه داشته ام بحث انتصاب هاست که سنتی و همچنان دهه شصتی شکل می گیرد. ما در دهه ۶۰ جوان های اول انقلاب بودیم، من خودم ۲۳ ساله و مدیر رادیوی ایران بودم. پیرمردهایمان ۴۹ ساله بودند مثل آقای هاشمی رفسنجانی یا احمد آقای خمینی که ۴۰ سال داشتند. اینها اصلی ترین آدم های مملکت بودند. سن آنها بالا رفت و سن جوانی را از پایین متناسب با خودشان بالا کشیدند. یعنی الان کلی پز می دهند که شورای شهر تهران جوان ها را انتخاب کرده ایم اما در میان شان تنها یک نفر زیر ۴۰ سال است که گویی خود جوان ها هم پذیرفته اند. البته لایف استایل شان هم مهم است یعنی شیوه زندگی نسل جوان ما خیلی متفاوت است و قطعاً آن طرف هم هست و این شیوه را به خاطر ریاکاری مدیریت از دست نمی دهند. الان ببینید که چند تا مهندس و دکتر در کافی شاپ های تهران مشغول کارند و خیلی هم راضی اند. به خاطر اینکه فکر می کنند سبک زندگی شان را در آنجا پیاده می کنند درحالی که در مدیریت حاکمیتی جز ریاکاری کار دیگری نمی توانند انجام دهند.

الان این گونه تحلیل می شود که اصلاح طلبان در موقعیت تسلیم های ۸۰ هستند. یعنی دولت مطلوبشان سر کار است. شورای شهر را هم در دست دارند. در مجلس هم یک بدنه رای قوی دارند و شاید اتفاقات سال ۸۱ تا ۸۴ دوباره برایشان تکرار شود یعنی دیگر در تهران و شهرهای بزرگ رای صد در صدی به نفع شان نباشد. مجلس یازدهم، ریاست جمهوری ۱۴۰۰ و شورای شهر آینده را از دست بدهند، نظر شما چیست؟

▲ نمی توانم الان پیش بینی کنم به خاطر دو دلیل تفاوتی که با آن موقع هست؛ یکی همین مساله ارتباط جمعی که خیلی تعیین کننده است و دیگری تندشدن فضای اجتماعی و سیاسی. این فضای اجتماعی و سیاسی که تند شده، یا با یک برخورد امنیتی بسیار شدیدی مواجه خواهد شد یا با یک آزادی های بیشتر و معقول تری جامعه را مواجه خواهد کرد که هر کدام از اینها باشد یک مقدار شرایط را با ۸۱ تا متفاوت می کند.

آیا دوره ای شده که اصلاح طلبان برای انتخابات مجلس و ریاست جمهوری یا تابلوی اختصاصی خودشان و نه زیر نام اعتدال به صحنه بیایند و این



گفت‌وگوی مثلث با غلامعلی دهقان

شاید دوباره بتوانیم مردم را راضی کنیم

امید کرمانی‌ها

خبرنگار

وقتی از سال ۹۲ آقای روحانی در انتخابات ریاست جمهوری توفیق به دست آورد، یک واژه جدیدی به نام اعتدال وارد ادبیات سیاسی کشور شد. به نظر شما بعد از چهار و نیم سال، اعتدال درست تعریف شده است؟ ضمن آنکه فقط کسانی که در این حوزه خودشان را تعریف می‌کنند، آن را به رسمیت می‌شناسند. نه جریان اصولگرا و نه جریان اصلاح طلب، اعتدال را به نام جریان سیاسی سوم در کشور به رسمیت نمی‌شناسند، نظر شما چیست؟

▲ اعتدال یک منش است، به این معنا که بخش‌هایی از اصولگرایان و همچنین بخش‌هایی از اصلاح طلبان می‌توانند در عمل سیاسی و کنش سیاست‌ورزی‌شان، مشی و منش اعتدالی را پیشه خود بسازند. می‌توانیم ادعا کنیم که تقریباً از ۹۲ به بعد هم این اتفاق افتاد، یعنی بخش قابل توجهی از اصلاح طلبان که ساختار نظام را همچنان قبول دارند منش اعتدالی را پیشه خود ساختند، اعتدالیون هم از دهه ۷۰ و در دهه ۸۰ لیست‌های انتخاباتی‌شان را همین طوری می‌بستند، یعنی یک جناح نبود، از هر دو جناح معتدلین را در لیست قرار می‌دهند. البته در ۹۲ غلظت حضور اصلاح طلبان پررنگ‌تر و بیشتر بود، سپس بخشی از اصولگرایان همچون آقای لاریجانی و حامیان‌شان نسبت به برجام در این اردوگاه قرار گرفتند. به نظر می‌رسد که تا وقتی نوعی تندروی یا به تعبیری نوعی افراطی‌گری در فضای سیاسی کشور باشد، این جریان که ما اسمش را جریان معتدلین شامل بخشی از اصلاح طلبان و بخشی از اصولگرایان و اعتدالیون

غلامعلی دهقان، عضو شورای مرکزی حزب اعتدال و توسعه می‌گوید: «در پایان دولت روحانی نیز این احتمال هست که ورود یک چهره اعتدالی بتواند بخش قابل توجهی از مردم را راضی کند و هم حکومت بتواند آن را از فیلتر نظارت خودش عبور دهد.» این تحلیلگر مسائل سیاسی یادآور می‌شود: «اتفاق سال ۹۲ در ۱۴۰۰ می‌تواند باز هم رخ دهد، دیگر بستگی به وضعیت آینده دارد. این یک رقابت درون گروهی، درون گفتمانی، درون جنسی و درون جبهه‌ای بین گزینه اصلاحات، گزینه اعتدال یا گزینه اصولگرایان معتدل است که باید دید کدام یک در آن مقطع قوی‌تر خواهند بود.»

می‌گذاریم، می‌توانند نقش‌آفرینی کنند. در حقیقت می‌توانیم بگوییم اگر تندروی نباشد، آنگاه ممکن است که دوباره جامعه به دو قطبی اصولگرا و اصلاح طلب برگردد یا شاید هم یک موقعی دوباره به وضعیت اول انقلاب، یعنی انقلابی و ضد انقلاب برگردیم، البته آن حالت در حال حاضر منتفی است، چون آن اقلیت آن چنان قدرت مانور ندارد، بلکه بیشتر سر و صدا است. به نظرم بازی سیاسی را باید بین جریانات فکری سیاسی درون نظام دید، یعنی اصلاحات، اعتدالیون، اصولگرایان معتدل و اردوگاهی که به هر دلیلی با این سه جریان نمی‌تواند کار کند. در ۹۶ هم گزینه خوبی داشتند و اتفاقاً با آقای رئیسی رای خوبی هم آوردند.

الان پس شما تقریباً چهار جریان را در عرصه سیاسی کشور تعریف کردید.

▲ بله. البته هر کدام از این جریانات می‌توانیم بگوییم حالت طیفی دارند، یعنی دوباره در جریان اصلاحات نیروهایی همچون اعتماد ملی، اتحاد ملت و آقای

کواکبیان هستند که همگن نیستند اما کلیت واحدی دارند چون آقای خاتمی لیدر آنهاست؛ لیستی که در شوراها بسته شد و ما دیدیم که دقیقاً یک لیست دیگری هم کنار لیست اصل اصلاحات بود که بعضی از چهره‌های شاخص آن لیست رای خوبی آوردند. مثل آقای تندگویان و بعضی از دوستان که در لیست اصلی نبودند. بنابراین آنجا هم تکرار است. اصولگرایان معتدل همچون آقای لاریجانی، آقای جلالی و آقای نعمتی و یک بخشی از نمایندگان پارلمان منسجم‌تر هستند. اعتدالیون نیز مثل حزب اعتدال و توسعه منسجم‌اند. جریان چهارم جریان اصولگرای ارزشگرا یا مدعی انقلابی‌گری شامل آقای جلیلی، آقای رئیسی، آقای قالیباف، آقای محسن رضایی، آقای زاکانی، آقای پذیرپاش و غیره هستند که در انتخابات سال ۹۶ دیدیم آقای قالیباف آمد اما در نهایت در دقیقه ۹۰ به نفع آقای رئیسی کنار رفت. من فکر می‌کنم آرایش اصلی سیاسی کشور را همین چهار جریان شکل می‌دهند که البته ما طیف‌های حاشیه‌ای هم داریم که در منتهی‌الیه جریانات فکری سیاسی موجود هستند، مثل نهضت آزادی که در منتهی‌الیه طیف اصلاح طلبان می‌توانیم آن را بگنجانیم، یا جریاناتی مثل امثال حزب‌الله که در منتهی‌الیه اصولگرایان انقلابی تعریف می‌شوند اما چون بازی در دقیقه ۹۰ دو قطبی می‌شود و ما بیشتر عادت داریم به واژه‌های دو قطبی، فضای سیاسی از حالت چندقطبی خارج و به سمت دو قطبی می‌رود.

آقای دهقان! الان پرچمدار اعتدال کدام جریان است؟ تا آقای هاشمی زنده بود، بعضی‌ها آقای هاشمی را نماد این جریان می‌دانستند. بعد از آقای هاشمی بعضی‌ها گفتند آقای ناطق پرچمدار است، بعضی‌ها گفتند آقای روحانی پرچمدار است، بعضی‌ها گفتند آقای لاریجانی پرچمدار

این اعتدال هم نباشد، هرگفتمان دیگری بعد از مدتی دچار فرسایش می‌شود. به جز رئیس‌جمهور دهه ۶۰، بعد از جنگ، رئیس‌جمهورها معمولاً در دور دوم دچار مشکل شدند، یعنی حتی با خودی‌هایمان هم دچار مشکل شدند. کاری که مجلس چهارم با آقای هاشمی کرد و درباره خیلی از وزیرایش اعلام کردند ما رای نمی‌دهیم و ایشان مجبور شد آقای بشارتی را به جای آقای نوری معرفی کند. آقای هاشمی، گلیپاگانی را که دیگر ما نفهمیدیم، بعد از دولت دوم آقای هاشمی کجارت و در این دو دهه کجاست، به جای آقای معین معرفی کرد. آقای خاتمی هم در دو سال آخر دور دوم ریاست‌جمهوری نیز با کم‌لطفی دانشجویان در دانشگاه تهران مواجه شد و برای اولین بار بود که عصبانی شد و داد زد. آقای احمدی‌نژاد هم در دولت دهم به خصوص دو سال آخر درگیری‌هایی با آقای لاریجانی پیدا کرد و آن داستان یکشنبه سیاه پیش آمد. به نظر می‌رسد که این را از منظرهای مختلف می‌شود تحلیل کرد. من همیشه گفته‌ام، ما ایرانی‌ها یک فرهنگی داریم که این فرهنگ در فرهنگ سیاسی مان هم اثر می‌گذارد که مواردش زیاد است، ما معمولاً خوش‌استقبال و بدبدرقه هستیم. نمی‌خواهم این را تعمیم بدهم و بگویم برای همه روسای‌جمهور این اتفاق می‌افتد. دوم اینکه بالاخره طبق قانون اساسی چون رئیس‌جمهور بیش از دو دوره متوالی نمی‌تواند باشد، در چهار ساله دوم، بیشتر خودش است؛ یعنی بیشتر آن شخصیت واقعی خودش را نشان می‌دهد. بالاخره حرف‌هایی که می‌زند، دیدگاه‌هایی که مطرح می‌کند، دیگر آن ملاحظات دید اول را ندارد که بخواهد رای بیاورد. در همین جاها است که بالاخره اختلافات با خودی‌ها و غیرخودی‌ها و رقبا بیشتر می‌شود.

الان کارگزاران و حزب اعتدال و توسعه برای به‌روزکردن گفتمان اعتدال برای انتخابات مجلس و انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰، می‌خواهند چه کار بکنند، برنامه خاصی دارند یا خیر؟

▲ ظرفیت کار سیاسی در کشور وجود دارد. منتها باید مقدم‌اتش را فراهم کرد، یعنی بالاخره وقتی شما می‌خواهید یک حزب را در کل ایران فعال کنی، به‌عنوان سخت‌افزار نیاز به ساختمان دارد. اینجا یک عده‌ای باید به‌عنوان کادر مشغول شوند. از آن طرف کار حزبی یک کار فکری است و نیاز به نرم‌افزار دارد. یعنی یک عده‌ای باید آن توانمندی بالای فکری را داشته باشند، در برخی از کشورهایی که از جهت توسعه سیاسی جلو هستند، احزاب اصلاً یک کادر ثابتی دارند و کارمند جایی دیگر نیستند، یعنی از حزب حقوق می‌گیرند ولی در ایران عملاً همه باید دست به دست هم بدهیم تا یک ساختمانی را فراهم کنیم تا بشود یک کسی را به‌عنوان خدمات گذاشت و بعد از مدتی هم می‌گذارد و می‌رود، چون حزب نمی‌تواند خرجش را فراهم کند. این فقط مشکل اعتدال و توسعه نیست، من آن چیزی که خبر دارم، عمدتاً مشکل احزاب ایرانی است. اگر این مشکلات حل شود، قطعاً یک حزب می‌تواند خیلی بهتر از ظرفیت‌هایش استفاده کند. روزنامه‌سازندگی از ۲۴ بهمن خیلی پرمحتوا و خیلی وزین منتشر شد، معلوم است تیم حرفه‌ای دارد. این‌ها اگر بتوانند واقعا مشکل عمومی‌اش را حل کنند، در اقصی نقاط ایران برود، اعضای حزب بخوانند، حتی دیگران این روزنامه‌ها را ببینند، چقدر در رشد سیاسی جامعه اثر می‌گذارد. من می‌خواهم بگویم که ما واقعا مشکلات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری داریم که اگر بشود این را حل کرد، حتی من فکر کنم رقبای ما هم اگر این را حل کنند، قطعاً می‌توانند نشاط بیشتری به فضای سیاسی بدهند، کارکرد احزاب را به اصطلاح همه‌جانبه می‌تواند پیش ببرند و فقط این طوری نباشد که انتخاباتی باشد، بلکه می‌کوشند کادرسازی شود، آموزشی داده شود

جریان اصولگرا تعریف می‌شود. از این طرف حزب اعتدال و توسعه منتهی‌الیه چپ جریان اصولگرا و چسبیده به جریان اصلاحات به شمار می‌آید. این تحلیل را قبول دارید که پای جریان اعتدال بیشتر در سمت جناح راست است تا اصلاح‌طلبی؟

▲ تغییر را قوچانی داشت در همان سال ۷۸، ۱۸ سال پیش داشت و گفت حزب اعتدال و توسعه بال راست آقای هاشمی و کارگزاران بال چپ اوست. یعنی اعتدال و توسعه به اصولگراها چسبیده است، می‌شود چپ اصولگرایان و کارگزاران می‌شود راست اصلاح‌طلبان که در حقیقت این دو دوباره به هم وصل می‌شوند به‌عنوان همان تغییری که مرحوم هاشمی فرستجانی داشت. این را قوچانی با عنوان بال چپ و بال راست آقای هاشمی مطرح می‌کرد. معتقدم می‌شود با این تحلیل موافق بود.

آیا این دو حزب کارگزاران و اعتدال و توسعه دو قوی سیاسی تعریف می‌شوند؟

▲ قبلاً هم گفته بودم تفاوت کارگزاران با اعتدال و توسعه، تفاوت فائزه هاشمی با فاطمه هاشمی است، در همان مصاحبه با صدا و سیما در قیل از انتخابات ۹۴ گفتم که بازتاب داشت. در حقیقت می‌توانیم بگوییم بیشترین چسبندگی را اگر قرار است بگوییم اعتدال و توسعه به چه تشکلی دارد و نزدیک‌تر است یا کارگزاران به چه تشکل و حزبی نزدیک‌تر است، می‌توانیم واژه‌ای را هم که شما به کار بردید، به کار ببریم، با این تفاوت که در سوال قبلی شما این گونه بود که یکی به اصلاح‌طلبان چسبیده و یکی به اصولگرایان.

این همکاری به نظر شما باعث پیروزی آقای روحانی در سال ۹۲ شد؛ یعنی این همکاری کارگزاران و اعتدال و توسعه باعث شد که آقای روحانی بماند و آقای عارف به نفع ایشان کنار برود؟

▲ نه، آن روزها یعنی هفته قبل از انتخابات نوعی وزن‌کشی انجام گرفت، واقعتاً این است که تا قبل از منظره آخر، آقای عارف و آقای روحانی فاصله زیادی با هم نداشتند و وضع آقای قالیباف چند درصدی هم از آقای روحانی بهتر بود. آقای روحانی و آقای عارف فاصله یکی، دو درصد داشتند، اما منظره سوم به‌نظم تعیین‌کننده شد. یعنی ۲۴ خرداد انتخابات بود و جمعه قبلیش منظره سوم برگزار شد، دوشنبه و سه‌شنبه نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که آقای روحانی از آقای عارف و از آقای قالیباف فاصله گرفت. حتی همان موقع یکی از بچه‌های ستاد آقای قالیباف که از دوستان ما بود گفت گاز انبری که آقای روحانی گفت، رای ما را پنج، شش میلیون انداخت. به‌نظم کنار رفتن آقای عارف، دلیل دیگری داشت، دلپش درس گرفتن از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۴ بود. یعنی اگر آقای عارف شرکت می‌کرد، آقای روحانی هم بود، قطعاً آن ۱۸/۵ میلیون رای به‌دست نمی‌آمد. درست است که آقای روحانی جلو افتاده بود، ولی قطعاً ممکن بود که این ۱۸ میلیون یک حالتی باشد که اگر آقای عارف بماند ۸ میلیون رای کسب کند و آقای روحانی ۱۰ میلیون رای بیاورد اما در نهایت معلوم نبود که اگر انتخابات به مرحله دوم بکشند، این اتفاق به نفع آقای روحانی شود. پس چرا عاقل کند کاری که باز آرد پیشمانی؟ سال ۸۴ هم مجموع آرای آقای مهرعلیزاده، مرحوم هاشمی، آقای کروبی و آقای معین هفده میلیون و خرده‌ای می‌شد اما دور دوم نتیجه دیگری رقم خورد. به نظر ترس از تکرار سال ۸۴ بود که آقای عارف با صلاحدید بزرگان اصلاحات کنار رفت.

ابتدای دولت یازدهم تابلو و نام اعتدال خیلی جاذب بود، اما الان به نوعی دچار روزمرگی شده است؛ قبول دارید؟

است، بعضی‌ها گفتند نباید دنبال شخصیت‌ها باشیم، بلکه باید دنبال حزب باشیم. مثلاً حزب اعتدال توسعه و زمان‌دانی دانستند. واقعا الان نماد و پرچمدار اعتدال کیست، یعنی جریان اعتدال سر مشخصی دارد؟

▲ واقعتاً این است که مرحوم هاشمی فرستجانی به جهت شخصیت کاریزمایی که داشت، یک سر و گردن از همه چهره‌هایی که ممکن است این پرچم را دست بگیرند، بالاتر بود. آقای هاشمی از سال‌های دهه ۳۰ وارد مبارزه شد، سال ۱۳۴۱ کتابی را ترجمه کرد راجع به فلسطین، در ۳۳ سالگی کتابی را درباره امیرکبیر نوشت و تالیف کرد. کتاب امیرکبیر؛ قهرمان مبارزه با استعمار واقعا کتاب پرمحتوا و همیشه هم خواندنی است. آقای هاشمی روی الگویی مثل امیرکبیر خیلی خوب کار کرد. یعنی به نظر من برای ایشان امیرکبیر یک الگو بود. آقای هاشمی زمان شاه، زندان و بعد از پیروزی انقلاب مسئولیت‌های مختلفی همچون، ریاست مجلس اول، دوم و سوم، ریاست‌جمهوری، رئیس مجمع تشخیص و رئیس مجلس خبرگان را بر عهده داشت، بنابراین آقای هاشمی واقعا یک استثنا بود و ما باید این را قبول کنیم. بنابراین پرکردن خلاء آقای هاشمی کار آسانی نیست، یعنی کسی که بتواند پرچمدار جریان اعتدالی باشد و جریانات فکری-سیاسی را با یک درک متعالی بتواند به هم نزدیک کند، چون واقعا جای ایشان خالی است، اما از آنجا که این جریان هم مثل اصلاحات یا بی‌ریشه و عقبه تاریخی داشته و یک ضرورت است، به نظر می‌رسد که شخصیت‌ها این پتانسیل را دارند که بتوانند نوری راه را ادامه دهند. همان‌طور که اشاره کردید، آقای ناطق‌نوری چهره‌ای است که در اصولگرایان معتدل جایگاهی دارد؛ بارها و بارها آقای باهنر به نیکی از ایشان یاد کرده و خواهان حضور دوباره ایشان در عرصه سیاسی کشور شده است. او در جریان اعتدالیون هم خیلی نفوذ دارد و اصلاح‌طلبان هم بارها از ایشان حمایت کرده‌اند. به نظر می‌رسد که شورایی از شخصیت‌هایی می‌تواند جایگزین خوبی برای آقای هاشمی باشند. آقای روحانی که الان مدیریت اجرایی دارند، بالاخره شخصیت ماندگاری در آینده خواهد بود. ایشان با تجربه دو دوره ریاست‌جمهوری می‌تواند به‌عنوان یک کنشگر سیاسی فعال در این حوزه باشد، البته احزاب هم می‌توانند به این شخصیت‌ها کمک کنند. ما در جریان اصلاحات هم حسن خمینی را داریم که به یک معنا واقعا شخصیت اعتدالی است؛ هرچند بیشتر به‌عنوان چهره اصلاح‌طلبی مطرح است و آقای لاریجانی را هم داریم که ایشان هم چسبیده به جریان اصولگرا، ولی بیشتر می‌تواند در جریان اعتدال تعریف شود؛ همچنین حزب اعتدال و توسعه که در دهه ۸۰ تلاش می‌کرد لیست انتخاباتی‌اش را به گونه‌ای ببندد که یک اصلاح‌طلب معتدل، یک اصولگرای اعتدالی و یک مستقل در آن باشد. این‌ها در قضایای اسفند ۹۴ هم خیلی خوب عمل شد و بخشی از اصلاح‌طلبان و اعتدالیون و اصولگرایان معتدل در لیست آن روز تهران آمد. به نظر من خلاء آقای هاشمی به این راحتی پر نخواهد شد، اما بالاخره «اب دریا را اگر نتوان کشید، به قدر تشنگی باید چشید؛» شخصیت‌ها و جریاناتی هستند که بتوانند این نقش آفرینی را ادامه دهند.

با تعریف شما، الان جریان اعتدال چند سر دارد؟

▲ اصلاً وقتی هم که مرحوم هاشمی بود، این جریان انسجام بیشتری داشت، اما این طبیعی است که وقتی شخصیتی در آن حد نیست، تقریباً این حرکت را یک حرکت جبهه‌ای پیش می‌برد.

همیشه آقای هاشمی را پدر معنوی جریان کارگزاران می‌دانستند، کارگزاران نزد افکار عمومی و برخی از صاحب‌نظران سیاسی منتهی‌الیه راست جناح اصلاحات و چسبیده به

و اعلام مواضع شود. بخشی از این کار بستگی دارد به اینکه چقدر یک حزب بتواند مشکلات مالی را حل کند و نیروهای فکری توانمندی داشته باشند. حالا این بحث کارگزاران را مطرح کردید، این یک نمونه خیلی خوبی بود. ما در اعتدال و توسعه فکر می‌کنیم دفاتر استانی مان خیلی ظرفیت دارد که حتی استقبال در شهرستان‌ها هم خیلی زیاد است که این ظرفیتی است که اگر فعال شود، برای آینده سیاسی کشور خیلی خوب است، اگر بتوانیم واقعا کانون‌هایمان را به صورت کامل فعال کنیم وضعیت بهتر هم خواهد شد. کانون اساتید ما یکی، دو سالی در حزب فعال است، بالاخره بخشی از اساتیدی که در دانشگاه‌ها هستند، علوم سیاسی درس می‌دهند و در کانون اساتید حضور دارند. اینها همان ظرفیت‌هایی است که همیشه برای احزاب مغفول است. به نظر من می‌شود باز هم ابتکاری خلاقانه به خرج داد.

سال ۸۱ تا سال ۸۴ اصلاح‌طلبان شورای شهر دوم، مجلس هفتم و ریاست جمهوری نهم را به اصولگرایان باختند، خیلی‌ها به جریان اصلاحات انتقاد کردند که چرا به کادرسازی نپرداختند؟ در دوره دولت اصلاحات خیلی‌ها می‌گفتند قطار اصلاح‌طلبی توقف نخواهد کرد چه رسد به اینکه برگشت به عقب کند، اما در صلاحیت نیروهای این جریان برای مجلس هفتم نشان داد که دست‌شان خالی است چون جایگزین نداشتند، وقتی هم به انتخابات ریاست جمهوری رسیدند، نتوانستند شخصیت کارپزمایی را به جامعه معرفی کنند، الان دارد همان تجربه برای اعتدال تکرار می‌شود، به نظر می‌رسد اعتدالیون در دولت آقای روحانی چهره‌سازی و کادرسازی نکردند و به روزمرگی گذراندند که این مزید بر علت شده و آن پایگاه اجتماعی بر اثر کمپین پیشممانی و این ناآرامی‌های اخیر، در حال تحلیل رفتن است. در مجموع اعتدال برای دو رقابت سیاسی پیش روی یعنی انتخابات مجلس و ریاست جمهوری وضعیت مطلوبی ندارد. این تحلیل را قبول دارید؟

▲ واقعا حوادثی که از مشهد شروع شد، به دنبال همین بودند که با بزرگمایی بعضی از کمبودهای جامعه، دولت را ناآرام و غیرمفید نشان دهند. البته این تحلیل

را نداشتند که ممکن است بازی را شروع کنند، اما غیر از مطالبات اقتصادی، مطالبات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هم مطرح شود که حالا یک درس عبرتی شد و ان شاء الله همه به آن پایبند باشند. ولی واقعیت این است که همیشه اقتصاد پاشنه‌آشیل دولت‌ها است، فرقی هم نمی‌کند که دولت اصولگرا باشد، اصلاح طلب. چون نمی‌شود واقعا جامعه را راضی کرد، با یک پروپاگاندا و یک تبلیغات موج درست می‌شود. در همان دولت دوم آقای خاتمی اصولگراها روی همین موج سوار شدند که هدف دولت آقای خاتمی توسعه سیاسی بود، توسعه اقتصادی نبود، ما چنین و چنان می‌کنیم، ژاپن اسلامی درست می‌کنیم، ولی در عمل دولت مطلوب‌شان آمد و رفت اما آمارها نشان می‌دهد یکی از بهترین مقاطع اقتصادی کشور همان دولت آقای خاتمی از جهت رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی و سرمایه‌گذاری داخلی بود. به نظر می‌رسد این‌ها را هم باید برای مردم توضیح داد که یک عده‌ای هستند که می‌خواهند جو درست کنند و موج سواری کنند و مطالبات را دوپینگی به جامعه عرضه کنند. این به مدد فضای مجازی و تلگرام با یادداشت، مقاله، یا آمار این‌ها را می‌شود مطرح کرد، اما من هم استنباطم این است که با همه این کارهایی هم که این مجموعه اعتدال و اصلاحات و معتدلیون بکنند، اما بالاخره امیدهای زیادی بعد از مجلس جدید و بعد از رئیس‌جمهوری ایجاد شد و حالا اگر به این امیدها پاسخ داده نشود، نوعی محرومیت نسبی در طرف پرزور می‌کند که کسانی می‌توانند از این فضا استفاده و تحقق وعده‌ها را زیر سوال ببرند؛ به خصوص که رقیب هم دم و دستگاه قوی‌ای از جهت پروپاگاندا دارد. امروز جریان رقیب غیر از بخش‌های قابل توجهی از رسانه ملی، در تلگرام و فضای مجازی بعد از قضایای اخیر وارد شد و خوب هم دارد فعالیت می‌کند. اما فراموش نکنیم عرصه سیاسی همین است، یعنی یک جریان می‌آید، سوار موج ناآرامی جریان دیگر می‌شود و تلاش می‌کند که قدرت را از او بگیرد. این مخصوص ما هم نیست، در آمریکا هم شما نگاه کنید، همین است، در فرانسه یا انگلیس هم همین است. همین است که بعد از انتخابات ۱۹۴۴ و در آستانه پایان جنگ جهانی دوم در آمریکا، تقریبا به جز دو مورد، همه رئیس‌جمهورها هشت‌ساله بوده‌اند. یعنی هشت سال حزب دموکرات آمد، بعد از آن دوباره حزب جمهوریخواه آمد، بعد دوباره دموکرات آمد. فقط دو مورد



تعبیری را قوچانی داشت در همان سال ۷۸، ۱۸ سال پیش داشت و گفت حزب اعتدال و توسعه بال راست آقای هاشمی و کارگزاران بال چپ اوست، یعنی اعتدال و توسعه به اصولگراها چسبیده است، می‌شود چپ اصولگرایان و کارگزاران می‌شود راست اصلاح‌طلبان

بود که رئیس‌جمهور چهارساله شد. یعنی چرخشی بودن را به هر حال مانی توانیم نادیده بگیریم. حالا اگر یک جریانی می‌خواهد حضور بیشتری در عرصه سیاسی کشور داشته باشد، طبیعی است، باید بتواند پوست اندازی کند، باید بتواند راهکارهای جدید ارائه دهد. من نمی‌گویم در ایران قطعا چرخشی است. بالاخره این بستگی به انسان دارد، به کنشگران دارد که بتوانند ادبیات جدید بیآورند، محصولات خودشان را به اصطلاح با بسته‌بندی جدید ارائه کنند، همان طور که در اقتصاد است، در سیاست عرضه کند، ولی بالاخره مردم هم ویژگی‌های خاص خودشان را دارند.

یعنی اگر ما بخواهیم حالت چرخشی در نظر بگیریم، اگر دولت آقای هاشمی را اعتدالی در نظر بگیریم، بعد اصلاحات آمد، بعد دولت به دست اصولگراها افتاد. حالا که دولت آقای روحانی اعتدالی است آیا دولت بعدی اصلاح طلب خواهد بود یا چون اعتدال و اصلاحات ائتلاف کردند و رقیب مشترک آنها جریان اصولگرا بود در سال ۱۴۰۰ شاهد روی کار آمدن یک رئیس‌جمهور اصولگرا خواهیم بود؟ شما این چرخه را چطور تعریف می‌کنید؟

▲ در بعضی از پدیده‌های انسانی، انسان خود آگاه می‌تواند با تدبیرش معادله را به هم بزند. این دیگر بستگی به این دارد که نخبان چگونه بازی را مدیریت کنند. بله، می‌توان معتقد بود که در این چرخه شانس جریان اصلاحات بیشتر از بقیه باشد. این را من با توجه به مطالباتی که در سطح جامعه است، می‌گویم. جامعه این مطالبات را می‌طلبد که اصلاحات پاسخگوی آن باشد، می‌شود چنین حالتی را تصور کرد، اما قانون نیست. یعنی من با این چرخه‌ای که اشاره کردید موافقم، اما رقیب هم بالاخره استراتژیست دارد، تئوریسین دارد، تحلیل می‌کند، دستاوردهای این مجموعه را که الان مستقر است، کم رنگ می‌کند. البته به نظر بخشی از اصلاح‌طلبان شاید همین جوری نگاه می‌کنند، یعنی اینکه حالا رزمه می‌شود، برخی از آنها می‌گویند ما با آقای روحانی آمدیم، ولی او که اصلاح طلب نبود، یعنی آرام آرام دارند این فضا را باز می‌کنند. شاید با همین تحلیل می‌گویند آنچه در این هشت سال انجام شد، کامل به حساب آنها گذاشته نشود اما بزرگان اصلاحات مثل آقای نبوی و حجاریان کاملا از دولت اعتدال حمایت می‌کنند. به نظر می‌رسد که مطالباتی که در سطح جامعه در مقولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی وجود دارد، اصلاحات می‌تواند گزینه‌ای داشته باشد که راهکار و سازوکاری ارائه دهد که این مطالبات را در همین چارچوب بتواند پیگیری کند، پس گزینه اصلاح‌طلبان موقعیت بهتری نسبت به گزینه اصولگرایان دارد که فقط بخواهد شعار اقتصادی بدهد. چون نمونه‌اش را در همین انتخابات دیدیم. آقای قالیباف دم از ۹۶ درصدی‌ها در برابر چهار درصدی‌ها می‌زد. یا آقای رئیسی روی سه دهک پایین درآمدی متمرکز بود و می‌گفت می‌خواهد یارانه آنها را سه برابر کند اما دیدیم که پاسخ نگرفتند. بنابراین من با این تحلیل که در صحبت شما هم بود، تقریبا موافق هستم.

آقای دهقان! چرا جریان اعتدال نیروسازی نکرد، یعنی این پاشنه‌آشیلش محسوب می‌شود، برخی می‌گویند جریان اعتدال آنقدر درگیر کار اجرایی شد که از نیروسازی و معرفی چهره‌های کارپزما برای عرصه‌های رقابتی غافل ماند. آیا این طور بود؟

▲ البته هنوز تا ۱۴۰۰ ما سه سالی وقت داریم و نباید ناامید بود. این یک نکته؛ دوم اینکه این شخصیت‌ها نیستند که بستر اجتماعی را می‌سازند، بلکه این بستر اجتماعی است که شخصیت‌ها را می‌سازد. یعنی باید

دفتر داریم و واقعا نیروهای خوبی هستند. من خیلی از آنها را در این همایش‌ها دیدم، استاد دانشگاه تا دلان بخواد یا در همین سطح کلان. پس چه شد که آقای نوبخت، آقای طاهاهاشمی را به عنوان مسئول کانون روحانیت ابلاغ‌شان رازد؟ این دیگر رسانه‌ای شد و نیروهایی که بالاخره با ما بودند، یک مدتی درگیر کار اجرایی بودند؛ مثل آقای علی جنتی که حالا وقت بیشتری می‌گذارد و بعضی از دوستان دیگر در رده‌های دیگر دارند وقت می‌گذارند. اتفاقا از ۷۸ تا ۹۲، دوران حاشیه‌نشینی اعتدال بود. از ۹۲ به بعد اعتدال و توسعه در حقیقت بخشی از قدرت سیاسی کشور شد و اگر این مجموعه بتواند سخت‌افزار و نرم‌افزار کارهای حزبی را کنار هم فراهم کند، انسجام داخلی، نوآوری و ابتکار را رعایت کند و به جوان‌ها میدان دهد و از همه ظرفیت‌هایش استفاده کند، قطعاً از خیلی از این جریان‌هایی که هستند، بهتر می‌تواند در عرصه سیاسی کشور باقی بماند و اینجایی که من خیلی روی آن تأکید می‌کنم، این است که ما باید از قضیه احمدی‌نژاد هم درس بگیریم. احمدی‌نژاد الان نه ساخت قدرت قبولش دارد و نه جریانی که با آن آمد بالا، یعنی نه اصولگرایان قبولش دارند و نه جریان اصلاحات اما حرف‌هایی که الان داریم می‌زند، خوب اینها حرف‌های پس‌اصلاحات هستند، یعنی حرف‌هایش فراتر از حرف‌های اصلاح طلبان است. اما چهره‌های اصلاح طلب قبولش ندارند، چون صداقت نمی‌بینند. بنابراین اگر این جریان بخواد باقی بماند، باید مطالبات خودش را با ساخت نظام سیاسی و حقوقی تنظیم کند. نکته دوم اینکه آن عقبه اجتماعی نباید فراموش شود، یعنی آن عقبه اجتماعی را به اصطلاح باید حفظ کرد. اگر اینطور مسائل هم پشت خط باشد، به نظرم سخنگویان اعتدال، چهره‌های اعتدالی در بازی سیاست نه تنها ضعیف‌تر نخواهند شد، بلکه جریان خیلی خوبی خواهند شد.

یک جمله‌ای را آقای غرضی دارد که می‌گوید اصلاحات نمی‌تواند حکومت و اصولگرانی می‌تواند ملت‌نگه دارد. اعتدال آمد که هم ملت را داشته باشد و هم حکومت را، یعنی با اصلاحات بنشیند، با اصولگرا بلند شود که هم حکومت و هم ملت را با خودش داشته باشد. برخی تحلیلگران می‌گویند که اعتدال در نهایت به گفتار درامتی برسید، یعنی خروجی نداشت و نتوانست آن دوگانه حکومت - مردم رادر کنار هم‌دیگر داشته باشد. نظر شما چیست؟ به نظر شما موفق شد؟

▲ ما باید برای حرف‌هایمان کد ارائه دهیم، سند ارائه دهیم، مستند باشد. ما الان در اسفند ۹۶ هستیم. مستند با مدرک، همین انتخابات ۲۹ اردیبهشت ۹۶ یعنی حدود ۶ ماه پیش است؛ ما باید دو نوع معیار قرار دهیم. اگر دو معیار قرار دهیم، خوب آقای روحانی را حاکمیت تاییدش کرد، رهبری تنفیذ کردند، مردم هم که رای دادند، رای خوبی هم دادند. حالا ممکن است کسی بگوید نه، مثلاً حالا در ۶۰-۵۰ تا شهر یک عده‌ای شلوغ کردند. تعدادشان چقدر بود؟ ۱۰۰ هزار تا، ۲۰۰ هزار تا، ۵۰ هزار تا، ۴۰ هزار تا. حالا مگر شعار فقط علیه دولت بود؟ مطالبات فرهنگی بود، سیاسی بود، اقتصادی بود، ولی اگر ما بخواهیم صحبت کنیم، فراتر از کار آقای روحانی، همان دو معیاری که گفته شد که هم ملت را داشته باشد و همین حاکمیت را، به نظرم موفق بودند و دلیل اینکه من می‌گویم اعتدال می‌ماند، از جهت معنی‌اش همین است، یعنی در آینده هم ممکن است همین اعتدال بخواد این شکاف ملت و حاکمیت را پوشش دهد؛ همین طوری که روحانی این کار را کرد، یعنی شکاف را پوشش داد، در دفعات بعد هم این احتمال هست که وارد یک چهره اعتدالی بتواند بخش قابل توجهی از مردم را راضی کند و هم حکومت بتواند آن را از فیلتر نظارت خودش عبور دهد. ▶

ظرفیت کار سیاسی در کشور وجود دارد. منتها باید مقدماتش را فراهم کرد، یعنی بالاخره وقتی شما می‌خواهید یک حزب را در کل ایران فعال کنی، به عنوان سخت‌افزار نیاز به ساختمان دارد. اینجا یک عده‌ای باید به عنوان کادر مشغول شوند. از آن طرف کار حزبی یک کار فکری است و نیاز به نرم‌افزار دارد

شکل گرفت. من فکر می‌کنم که این اتفاق می‌تواند باز هم رخ دهد، چون یک بار رخ داده است. به قول فلاسفه یک بار رخ داد، پس حالا باز هم می‌تواند اتفاق بیفتد. دیگر بستگی به وضعیت آینده دارد. این یک رقابت درون گروهی هم است، یعنی درون گفتمانی، درون جنسی، درون جبهه‌ای که حالا گزینه اصلاحات بتواند قوی‌تر باشد، گزینه اعتدال بتواند قوی‌تر باشد یا گزینه اصولگرایان معتدل. به نظر من هر سه جریان این پتانسیل را دارند.

اما اگر اصولگرایان معتدل از آقای لاریجانی برای ۱۴۰۰ حمایت کنند، اصلاح طلبان گزینه‌هایی همچون آقایان عارف و جهانگیری رادر اختیار دارند اما گزینه اعتدالی‌ها کیست؟ به عبارت دیگر برخی معتقدند اعتدالی‌ها گزینه‌ای ندارند. ▲ هنوز سه سال مانده است. یعنی احتمال دارد که جریان اعتدال هم به یک گزینه‌ای فارغ از جهانگیری، عارف و لاریجانی برسد؟

▲ بله، بالاخره همان طوری که در ۹۲ اتفاق افتاد. ما خودمان را برگردانیم به سال ۹۲-۹۱، آن زمانی که دهقان می‌گفت آقای روحانی رای می‌آورد و از خودی‌ها می‌گفتند نه آقای روحانی رای ندارد. الان هم از سوال شما همین استنباط می‌شود. شما تجربه آقای روحانی را بگذارید کنار و برگردید به آن فضا. الان هم همین است، یعنی مجموعه عوامل دست به دست هم می‌دهد. بستر اجتماعی است، ردصلاحیت‌ها است و یک گزینه را می‌تواند بیاورد بالا. بالاخره کشور ما مختصات خودش را در عالم سیاست دارد. به نظر من با آن اتفاقاتی که افتاد، این فرصت خوبی است، البته حالا دلیلی هم ندارد که این گزینه صرفاً بخواد بیاید و رای بیاورد. مثل کاری که آقای جهانگیری این دفعه کرد. خوب، معلوم است که گزینه پوششی بود. می‌آمد و پاس می‌داد، حسن روحانی گل می‌زد. یعنی الان هم ما باید این طوری تحلیل کنیم که چندین قطب سیاسی داریم، بعضی از اینها همگرا و هم‌افق و هم‌جهت هستند، این گزینه‌ها می‌توانند به نفع هم‌دیگر فداکاری کنند و کنار بروند، مکانیسم آن هم نظرسنجی است؛ یعنی همان اتفاقی که در سال ۹۲ افتاد.

بعد از ۸۴ خیلی از این اصولگرایان ناب‌گرا مثل پایداری می‌گفتند اصلاحات‌مرد، اصلاحات دیگر تمام شد. الان اصلاحات توانست خودش را بازتعریف کند و بیاورد به صحنه. فکر می‌کنید بعد از دولت آقای روحانی، اعتدال به فراموشی سپرده می‌شود یا نه، اعتدال هم می‌تواند مستقل، حداقل شاید آن نماد خودش را در قدرت اول اجرایی کشور نبیند، جایگاه اول به لحاظ اجرایی، ولی بتواند همچنان این نگرش خودش را زنده نگه‌دارد؟

▲ بله، این دیگر کف‌آش است، یعنی روزگاری بود در دهه ۸۰ که من سختگوی دفتر سیاسی بودم، فکر کنم سال ۸۳-۸۲ ما در دو استان دفتر داشتیم. بعد ما در سال ۸۳ اصفهان، ۸۴ یزد و همین طوری تا قبل از ۹۲ دفتر شش-هفت استان را مشخص کردیم. خوب الان در تمامی استان‌ها

محمل، بستر و زمینه‌ای باشد تا انقلاب شود. حالا یکی می‌آید رهبر انقلاب می‌شود، شرایطی باید باشد تا مثلاً کسی بیاید آقای خاتمی شود، آقای احمدی‌نژاد شود، آقای روحانی شود. این شرایط را ما فراموش نکنیم. به نظر من اگر ما این جوری تحلیل کنیم، یعنی با تحلیل‌های زیرساختی و باتوجه به زیرساخت‌ها، در می‌یابیم که این شرایط است که چهره‌ها را زایش می‌کند. حالا باید ببینیم که این سه سال عرصه کلان سیاسی کشور به چه سمتی می‌رود، آیا اصلاح‌هایی جدیدی به وجود می‌آید؛ منظوم انقلاب و این حرف‌هایی که عده‌ای در خارج می‌زنند و اتفاقات مثل دی‌ماه را بزرگ کردند، نیست، آنها الان به نظر من در کشور خیلی ضعیف هستند. در همین ظرفیت نظام و با همین چارچوب باید زمان بگذرد، حالا شناس‌گزینه اصلاحات بیشتر است اما گذشت زمان بیشتر فضا را مشخص می‌کند. ائتلاف اصلاحات و اعتدال باید بالاخره به یک گزینه واحدی برسند. آیا آن اصولگرایانی که دم از ارزش‌ها می‌زنند، می‌توانند یک گزینه واحد داشته باشند؟ حالا در انتخابات ۹۶ به این هدف رسیدند، ولی ممکن است آنها هم در انتخابات ۱۴۰۰ دچار تحلیل شوند که آقا چرا، فالنی نه؟ هرکدام از آنها بالاخره جریاناتی هستند. به نظر الان زود است و یک مقداری باید جلوتر برویم.

آیا اعتدال می‌تواند مستقل به حیات سیاسی خود ادامه دهد یا باید حتماً چسبندگی به اصلاحات یا چسبندگی به اصولگرایان میانه‌رو داشته باشد؟

▲ سوال خیلی خوب است. این اتفاق در سال ۹۲ افتاد، یعنی من از سال ۸۱ سختگوی دفتر سیاسی حزب بودم، در دوران احمدی‌نژاد همه می‌گفتند که از اعتدال و توسعه فقط شما هستید که حرف می‌زنید؛ یاد هست که وقتی در مرداد ۹۱ من با ماهنامه صنعت و توسعه مصاحبه کردم، آنجا گفتیم «از اصولگرایان آقای ولایتی، آقای لاریجانی، آقای رضایی و آقای قالیباف استعداد حضور در انتخابات ریاست جمهوری را دارند، اصلاح طلبان هم آقای عارف را می‌آورند. از جریان میانی کشور و اعتدال هم آقای روحانی می‌آید.» وقتی که آن مصاحبه آمد و انعکاس یافت، دوستان خودی می‌گفتند که آقای روحانی به شما گفته مگر می‌خواهد بیاید؟ مگر آقای روحانی رای می‌آورد؟ خیلی حرف‌های ناامیدکننده‌ای می‌زدند که من بیشتر از این باز نمی‌کنم. این جوری بود، فضای ناامیدی وجود داشت. در نمایشگاه مطبوعات در آبان ۹۱ با ایسا مصاحبه کردم و گفتم حتماً آقای روحانی گزینه مناسبی است و ایشان الان می‌تواند جذب حداکثری انجام دهد. آن موقع رهبری گفته بودند ما نیاز داریم در کشور جذب حداکثری باشد. در آن مصاحبه گفتم «آقای روحانی دیپلمات است و قضیه هسته‌ای را می‌تواند از این وضعیت خارج کند. دولت فراجنبی می‌تواند برای آن بن‌بست بعد از سال ۸۸ راه‌برون رفتی پیدا کند.»

یادم هست باز هم دوستان می‌گفتند آقای روحانی خیلی خوب است، ولی رای ندارد. در نهایت آقای روحانی آمد. البته مرحوم هاشمی‌رفسنجانی به خاطر استقبال وسیعی که از آمدن ایشان شد، بالاخره دقیقه ۹۰ ساعت پنج و نیم برای انتخابات ریاست جمهوری یازدهم به وزارت کشور رفت و ثبت‌نام کرد و در صلاحیت او به آقای روحانی کمک کرد. مثل آبی که پشت سد جمع می‌شود، آن آب به سمت آقای روحانی رفت. انصراف آقای عارف هم کمک کرد، اما یک بحثی ما در فلسفه داریم که بعضی از شرایط برای وقوع یک پدیده لازم است، اما کافی نیست؛ باید علت تامه شکل بگیرد، یعنی عوامل دست به دست هم بدهند تا یک معلولی شکل بگیرد. در این وضعیت، آن ویژگی‌های شخصی حسن روحانی خیلی مهم بود، به خصوص در مناظره‌ها، به خصوص ادبیات سخنرانی ایشان. اینکه بتواند خیلی هوشمندانه سخن بگوید. همین مساله موجب شد عقبه اصلاحات با آقای روحانی پیوند خورد و اتفاق خرداد ۹۲ و در ادامه اش ۹۶

شورش

محمود احمدی نژاد متفاوت ترین سال عمرش را پشت سر گذاشت. او دقیقاً مثل کسانی رفتار می کند که به آخر خط رسیده اند. ساختار شکنی می کند و حرف های آنچنانی به زبان می آورد. احمدی نژاد این روزها با این وضعیت روبه روسته است که بسیاری از یاران و همراهان سابقش از کنار او رفته و اعلام برائت کرده اند. حالا سوال مهم این است که عاقبت احمدی نژاد چه خواهد شد؟

سیاست

سر نوشت
احمدی نژاد

غروب محمود



غروب محمود

احمدی نژاد به پایان سیاست ورزشی خود نزدیک شده است؟

محمود احمدی نژاد سال عجیب و غریبی را پشت سر گذاشت. او تا می توانست ساختار شکنی کرد و تا می توانست از خطوط قرمز عبور کرد. کار تا آنجا پیش رفت که حتی یکی از مقامات نظامی در مورد او اعلام کرد که شواهدی از اثر گذاری احمدی نژاد در ناز آرمی ها قابل مشاهده است. او که این روزها درگیر دادگاه دو یار نزدیکش یعنی اسفندیار رحیم مشایی و بقایی است به هر مناسبتی سخنان تند بر زبان می آورد. او اسما نامزد انتخابات هم شد که بار دصلاحت شورای نگهبان مواجه شد.

روایت یک نامزدی

می شد حدس زد که او می آید وقتی که مشایی گفت: «آنچه از بیانات مقام معظم رهبری دریافت کردیم این است که دکتر احمدی نژاد فقط به عنوان نامزد حضور نداشته باشد. اگر از بیانات مقام معظم رهبری دریافت می کردیم که دکتر احمدی نژاد کلا حضور نداشته باشد هیچ فعالیتی را شروع نمی کردیم.» برخلاف آنچه قبلا می گفتند: «وقتی برای آقای احمدی نژاد سیاست ورزشی یک امر ممنوع تصویر شده و با توجه به منعی که رهبر انقلاب در مورد کاندیداتوری آقای احمدی نژاد مطرح کردند، موضوع تنها به روز انتخابات محدود نیست، بلکه کل فرایند انتخابات را در بر می گیرد. بنابراین چه کاندیداتوری خود آقای احمدی نژاد، چه معرفی یک کاندید از طرف خود ایشان و چه حمایت یک کاندید از طرف ایشان، همه مسائل، شامل همین منع است و مشمول همان دوقطبی شدن فضای انتخاباتی می شود. آقای احمدی نژاد از هر کاندیدایی حمایت کند، همین ظن وجود دارد که ایشان در حال دوقطبی کردن فضا و صحنه انتخابات است. آقای احمدی نژاد یک رای دارند و یک رای را در روز انتخابات به صندوق می اندازند، هیچ کاندیدایی را به صحنه معرفی نمی کنند و از هیچ کاندیدایی نیز حمایت نمی کنند، چرا که حضور انتخاباتی ایشان به مصلحت دانسته نشده است. منع ورود برای این دوره همه چیز را در نظر می گیرد، انتخابات شورای شهر و ریاست جمهوری یک دوقطبی انتخاباتی است و احمدی نژاد وارد عرصه رقابتی شورای شهر هم نمی شود.» (سخنان پیشین دآوری) او حالا نامزد انتخابات شده؛ برخلاف آنچه گفته بود.

تمر د

۵ مهر ۹۵ بود که به دنبال برخی صحبت های مطرح شده در محافل سیاسی که مقام معظم رهبری، محمود احمدی نژاد را از حضور در انتخابات ریاست جمهوری نهی کرده اند، حضرت آیت الله خامنه ای در درس خارج فقه خود با تأیید این موضوع، آن هم پشت بلندگو اعلام کردند که بنا به ملاحظه کشور و ایجاد نشدن فضای دوقطبی در انتخابات چنین توصیه ای را فرموده اند. در بخشی از بیانات رهبر معظم انقلاب در این باره آمده بود: «خب بله، یک نفری، یک آقای آمده پیش من، من هم به ملاحظه صلاح حال خود آن شخص و صلاح حال کشور به ایشان گفتم که شما در فالن قضیه شرکت نکنید. گفتیم هم شرکت نکنید، گفتیم ما صلاح نمی دانیم شما شرکت کنید. این را گفتیم. خب یک چیز عادی است. انسان بایستی آن چیزی را که می بیند و می فهمد و فکر می کند که به نفع برادر مومش است به او بگوید دیگر. ما هم اوضاع کشور را خب، غالباً بیشتر از اغلب افراد آشنا هستیم. آدم ها هم، به خصوص آدم هایی که صدها جلسه با ما نشستند و برخاستند بیشتر و بهتر از دیگران می شناسیم. با ملاحظه حال مخاطب و اوضاع کشور، به یک آقای انسان توصیه می کند که آقا شما اگر توی این مقوله وارد شدید این دوقطبی در کشور ایجاد می شود. دوقطبی در کشور مضر است به حال کشور. من صلاح نمی دانم شما وارد

بشوید. بله، این چیز خیلی مهمی که نیست. این یک چیز خیلی طبیعی است، خیلی ساده است. بله، ما این توصیه را به یکی از آقایان، به یکی از برادران کردیم. خب حالا این مایه اختلاف بشود بین برادران مومن، یکی بگوید فلانی گفته، یکی بگوید نگفته، یکی بگوید اگر پشت بلندگو نگفته؛ خب حالا این هم پشت بلندگو.

خب شما برادر مومن من هستی. یک چیز را مصلحت شما می دانم، می گویم به شما. این اشکالی که ندارد ظاهراً. چیز خوبی است. لازم هم هست شرعاً. لازم هم هست خیرخواهی. «النصیحة للمؤمنین» یا «للاخوانة المؤمنین» یا «لائمة المؤمنین» در همه صور. این یک چیز خوبی است. دیگر. انسان باید نصیحت کند. نصیحت یعنی خیر خواهی. من به جناب عالی که مثلاً آقای آیت الله العظمی اسفندیار رحیم مشایی من باب مثال علاقه مند، می دانم شما اگر وارد این مقوله شدی به ضررت است. به ضرر کشور هم هست. به شما می گویم وارد نشو. نمی گویم وارد نشو. امر و نهی نیست. حالا بعضی گفتند آقا دستور دادند، امر کردند، نه، گفتیم صلاح نمی دانیم. من صلاح نمی دانم. این چیز خوبی است. این چیز بدی نیست.» درست فردای انتشار این بیانات یعنی ششم مهر ۹۵، محمود احمدی نژاد نامه ای که به مقام معظم رهبری نوشت اعلام کرد که در عمل به منویات معظم له، برنامه ای برای حضور در عرصه رقابت های انتخاباتی سال آینده ندارد. در این نامه آمده بود: «همان گونه که مستحضر هستید در دیدار مورخ نهم شهریورماه سال جاری، اینجانب برنامه های تبیین انقلاب در سراسر کشور را تشریح کردم، پس از آن حضرت عالی توصیه فرمودید که در این دوره مصلحت نیست بنده در انتخابات شرکت نمایم و اینجانب نیز تبعیت خود را اعلام کردم.

ضمن تشکر از بیانات مهم حضرت عالی در جلسه درس خارج فقه مورخ پنجم مهرماه جاری، به استحضار می رسانم که در عمل به منویات رهبر بزرگوار انقلاب، برنامه ای برای حضور در عرصه رقابت های انتخاباتی سال آینده ندارم.

به لطف خداوند متعال و با افتخار همواره به عنوان سرباز کوچک انقلاب و خادم مردم باقی خواهیم ماند.»

با اعلام این خبر و نامه به نظر می رسید تکلیف احمدی نژاد برای انتخابات ۹۶ روشن شده است و کاندیدای ریاست جمهوری نخواهد بود. او در اطلاعیه ۲۳ بهمن ۹۵ خود هم اعلام کرد از هیچ فرد یا گروهی در انتخابات حمایت نخواهد کرد. در بخشی از این نامه آمده بود: «در برخی شایعات مبنی بر حمایت اینجانب از کاندیدای خاص در انتخابات سال آینده و پیرو نامه مورخ ۹۵/۷/۶ اینجانب به حضور مقام معظم رهبری، متواضعانه به استحضار می رساند: ۱- اینجانب عضو هیچ جناح و حزب و گروهی نیستم و خود را تنها قطره ای از اقیانوس زلال ملت ایران و خادم آنان می شمارم و این امر را یک افتخار ابدی می دانم. ۲- از هیچ فرد یا جناح و حزب و گروهی حمایت نکرده و نخواهم کرد. این موضع قطعی و غیر قابل تغییر اینجانب است. ۳- ممکن است برخی افرادی جزئیات و جناح ها به خاطر منافع گروهی، اخبار و شایعاتی تحت عنوان حمایت از شخص خاصی به نقل از اینجانب منتشر نمایند. صریحاً اعلام می نمایم که این نوع شایعات و اخبار حتی اگر از زبان نزدیکان اینجانب باشد، خلاف واقع است و قویاً تکذیب می شود. با آرزوی طول عمر مقام معظم رهبری، از خداوند منان دوام سعادت، عزت و موفقیت ملت ایران را تحت عنایت خاص امام عصر (عج) مسألت دارم.» اما درست یک هفته بعد از این اطلاعیه، حمید بقایی یار غار و معاون اجرایی احمدی نژاد برای حضور در انتخابات اعلام آمادگی کرد تا تناقضات احمدی نژاد از همین جا مجدداً بعد از چهار سال آغاز شود چرا که احمدی نژاد تمام قد به

میدان آمد و به حمایت از بقایی پرداخت. اسفندیار رحیم مشایی هم ضلع سوم این مثلث شد تا تلاش بهاری ها برای رسیدن مجدد به پاسستور آغاز شود. البته حمایت احمدی نژاد برخلاف بیانیه قبلی او توجیهی از طرف او پیدا کرد و آن هم این بود که احمدی نژاد مدعی شد از کاندیداتوری بقایی مطلع نبوده و بیانیه اش را قبل از اعلام کاندیداتوری بقایی منتشر کرده و طبعاً بعد از حضور بقایی شرایط متفاوت شده است.

با این وجود احمدی نژاد در ۱۶ فروردین ۹۶ یک نشست خبری برگزار کرد و با نشان دادن بقایی در کنار خود، دوباره حمایت قطعی خود از او را به رسانه ها و مردم گوشزد کرد. اما نکته جالب این نشست خبری تأکید چندباره احمدی نژاد بر این موضوع بود که خودش برنامه ای برای حضور در انتخابات ندارد. او در این نشست خبری گفت: «من برنامه ای برای ریاست جمهوری ندارم. بنده از آقای بقایی به عنوان نامزد اصلاح حمایت خواهم کرد. فرمودید که مقام معظم رهبری به بنده توصیه کردند که نیا تا دوقطبی نشود بعد فرمودید که الان دوقطبی شده است و از افرادی اسم بردید. ورود ما انتخابات را دوقطبی می کند یا سه قطبی؟!» «خب نگران: سه قطبی... احمدی نژاد: یعنی شما می گوید من هم بیایم؟- خب نگران: بله!

- احمدی نژاد: من الان هم آمده ام دیگر...! من به فکر شما هم هستم. هم کسانی که کف می زنند و هم کسانی که معترض به کف زدن هستند. به فکر همه هستم! ما همه یک ملتیم. باید با هم زندگی کنیم، همه با هم متفاوتیم. دونفر درون ملت نیستند که عین هم باشند. غیر از من و آقای مشایی و آقای بقایی! از شما تشکر می کنم اما من برنامه ای برای انتخابات ریاست جمهوری ندارم و از برادر عزیزم حمایت می کنم.

تبت نام کرد: همین

وقتی برای همراهی با حمید بقایی به ستاد انتخابات وزارت کشور رفته وقتی مراحل ثبت نام در حال انجام بودند ناگهان دست در جیب خود بردشنا سنامه اش را بیرون آورد و رفت ثبت نام کرد. عکاسان و خبرنگاران بهت زده به او نگاه می کردند. خنده بر لب داشت و نگاه پر ابهام خبرنگاران را این گونه پاسخ داد: «رهبری به من توصیه کردند که در انتخابات کاندیدا نشوم، ولی به معنای عدم مشارکت نیست. بعضی ها می گویند این توصیه نهی کامل است اما آنچه رهبری گفتند یک توصیه است! صیانت از حق و بیت المال مردم و مسئولیت هایی که مردم بر دوش ما می گذارند همواره سر لوجه کار آقای بقایی بوده و هست. در عین حال یکی از امتیازات ایشان این است که آقای بقایی سندر و روشن و زنده سلامت دولت قبل است. ایشان هفت ماه و نیم در زندان بود که نمی خواهم تکرار کنم با چه شرایطی اما حتی یک مورد سوء استفاده و تخلف در مورد او به اثبات نرسید. در حالی که تحت سخت ترین شرایط به سر برد و روز اول بازداشت ایشان من اعلام کردم که از پاکدستی او حمایت می کنم. نهایتاً به همه معلوم شد که این فرزند کوچک ملت فردی پاک است و کسانی که مسئولیت سیل تهمت ها را به دولت قبل داشتند بازند نامه به آقای بقایی و انتشار آن از زندان همه تهمت ها و افتراها به طور رسمی عذر خواهی کردند که این عذر خواهی در مراجع قضایی نیز ثبت شد. امیدوارم انتخاب ملت ایران مثل همیشه بهترین و کامل ترین انتخاب و آغاز تحولات مثبت در اداره کشور و زندگی مردم باشد. مطمئناً بنده با همه توان در خدمت آقای بقایی خواهم بود و در واقع در زندگی بنده و امثال بنده و آقای مشایی و بقایی فدای یک لحظه سرفرازی ملت ایران است. من به عنوان خادم ملت برای همه شناخته شده هستم و تمام زندگی من، آقای بقایی و آقای مشایی توسط نهادهای رسانه های گوناگون داخلی و خارجی و دستگاه های اطلاعاتی بارها شخم زده و زندگی مان را در معرض دید بشریت و ملت ایران قرار دادیم. در عین حال در دوران گوناگون فرصت خدمتگزارانه به مردم را داشته ایم. باور من این است که امروز در زیست اجتماعی در شرایطی که لایق آن هستیم قرار نداریم و نیازمند عزم ملی و تلاش

به نام دانشگاه ایرانیان ۱۶ میلیارد از خزانه دولت برداشت کرد. هر چند تعویض نفت خام با بنزین و میعانات، سازمان هلال احمر و... مواردی از پرونده‌هایی است که ردپای احمدی نژاد در آن مشاهده می‌شود و تخلفات رئیس دولت نهم و دهم در آنها به اثبات رسیده، اما اینها همه ماجرا نیست، چرا که هر روز ابعاد تازه‌تری از آنچه در سال‌های ۸۴ تا ۹۲ در خیابان پاستور اتفاق افتاده است برملا می‌شود. مانند موضوعی که چندی پیش نادر قاضی پور، نماینده مردم ارومیه عنوان کرد و گفت: «آقایان احمدی نژاد، مشایی، بقایی، رحیمی و موسوی خانه ایرانیان را در خارج از کشور تأسیس کرده بودند و آقای شریف‌زاده، رئیس هیات مدیره، حمیدرضا شاکری‌نیا، احسان آر یا محمد، محمدعلی ابراهیم و میثم طاهری نیز در این موسسه حضور داشتند. تصرف دیگر پرونده آقای بقایی در این رابطه است که ۳۰۰ میلیارد تومان به نام خانه ایرانیان برداشت شده است. یعنی از بیت‌المال به حساب خانه ایرانیان پول واریز کرده بودند.»

حکام بدون اجرا

هر چند با پایان دولت دهم صحبت بر سر تخلفات احمدی نژاد و رسیدگی به پرونده‌های او همواره مورد بحث بود، اما بعد از ماجرای بست نشینی و افشای‌های تلگرامی او، عزم برای مقابله با تخلفات رئیس جمهور سابق جدی‌تر شد. تاجایی که دادستان دیوان محاسبات از صدور ۷ حکم قطعی و در حال اجرا علیه او خبر داد. فیاض شجاعی درباره احکام صادر شده این گونه توضیح می‌دهد: «هفت هزار میلیارد تومان برای واریز غیرقانونی به مجتمع‌های پتروشیمی و سازمان هدفمندی یارانه‌ها، چهار هزار و ششصد میلیارد تومان برای تعویض نفت خام با بنزین و میعانات دیگر، شانزده میلیارد تومان برای دانشگاه ایرانیان، پانزده میلیارد تومان برای پرونده سازمان هلال احمر و ششصد میلیارد تومان برای پرونده پتروشیمی، جریمه نقدی برای او در نظر گرفته شده است.» به گفته شجاعی در برخی موارد مانند موضوع دانشگاه ایرانیان، دادستان دیوان محاسبات بلافاصله متوجه موضوع شده و مبلغ را بازگردانده است. او درباره نقش احمدی نژاد در مورد برداشت‌های مذکور گفته است: «ایشان دستور مستقیم داده است. مثلاً گردش کار گرفته‌اند و گفته‌اند فلان کار را نمی‌توانیم انجام دهیم اما ایشان نوشته: «بسمه تعالی اقدام شود!» البته طبق گفته‌های شجاعی اجرای این حکم تقریباً منتفی است چون احمدی نژاد به این اندازه مال ندارد. او گفته است: «کل اموال احمدی نژاد به دو میلیارد تومان نمی‌رسد.» هر چند این احکام صادر شده، اما سوال اینجاست که آیا پشت این احکام قدرت اجرایی هم وجود دارد؟ آن طور که دادستان دیوان محاسبات می‌گوید، گویا تنها راه‌حلی که برای آن اندیشیده شده «تقسیت» است. البته به گفته شجاعی «این تقسیت نه به معنای کسر از حقوق بلکه به این صورت است که هر چقدر بتوانیم از او می‌گیریم، مترصد این هستیم که اگر مالی به او اضافه شود حتماً کسر کنیم.» او گفته است: «بخشی از این ضرر و زیان هم باید از خود شرکت ملی نفت و از منابع آنجا جبران شود. بنابراین بخشی را از محل منابع شرکت ملی نفت تقسیت کرده‌ایم.» شجاعی همچنین گفته بود: «عنوان شد که او را ممنوع الخروج کنیم اما معمولاً کسی را ممنوع الخروج می‌کنند که ممکن است مخفیانه برود و از دسترس خارج شود اما در این سطح چنین موضوعی منتفی است. مجلس دستش باز است و می‌تواند در مورد ایشان تصمیم بگیرد.» فاضل موسوی، عضو کمیسیون اصل ۹۰ مجلس هشتم به خبرآنلاین می‌گوید احکام صادره برای احمدی نژاد بیشتر از هفت حکم است. موسوی گفت: «طبق اخباری که از منابع موقف به من رسیده، ۱۱ حکم قطعی علیه ایشان صادر شده است؛ پس بست نشینی فراگفتنی و فرار رو به جلو است برای مبراشدن از این اتهامات. اما امروز مکرراً از احمدی نژاد خواسته شده که پاس‌خوگی اتهاماتش باشد.»

خودش عامل از بین بردن سرمایه‌ای شد که ملت در اختیارش قرار داده بودند. شاید اگر آن زمانی که رهبر معظم انقلاب در ابتدای دولت دهم به او نوشتند «برخی اطرافیان موجب خواهند شد به شما ضربه بخورد» آقای احمدی نژاد به آن توصیه دلسوزانه گوش می‌داد، امروز نه تنها هویتی را که ملت به او داده بودند از بین نمی‌برد، بلکه می‌توانست یک نیروی موثر و فعال سیاسی در صحنه باقی بماند اما به نظر من آقای احمدی نژاد خودش را به طور کامل نابود کرد.» امیرمحبیان پیش از این پیش‌بینی کرده بود: «فکر می‌کنم احمدی نژاد با موتور روشن شده فعلی‌اش (اگر نیمه راه خاموش نکند) فرصتی به رئیس‌جمهور برای خودنمایی نخواهد داد. پدیده این دوره انتخابات بر حسب وضعیت کنونی احمدی نژاد است... با شناختی که از او دارم، او در هر هفته تا انتخابات یک فیل خبری هوا خواهد کرد. او گردو خاکی به پا خواهد کرد که رئیس در آن دیده نشود. فراموش نکنید که هر بازی اگر دوقطبی رخ دهد و احمدی نژاد در میدان باشد، حتماً یک قطب اوست. این انتخابات با حضور تیم احمدی نژاد به فیلمی اکتش تبدیل شده که نمی‌دانم در پایان کمدی خواهد شد یا تراژدی!»

روزهای متفاوت محمود

حالا اما احمدی نژاد کاملاً در جایگاه اپوزیسیون قرار گرفته است. حرف‌های آن چنانی می‌زند و به همه می‌تازد. برخی می‌گویند او بنا دارد این اقدامات را سرپوشی کند بر تخلفات همقطاران.

پرونده‌های محمود

هشت سال سکان قوه مجریه را با انواع حمایت‌ها به دست گرفت اما هر چه گذشت پیامدهای خسارت‌بار تصمیمات خلق الساعه او بیشتر عیان شد. باز نزدیک شدن به سال‌های آخر ریاستش دیگر فقط تصمیمات او نبود که مشکل ساز شده بود، بلکه پای تخلفات هم به میان آمد و آن قدر دایره این تخلفات گسترده شد که پس از پایان دولت دهم به اندازه همان هشت سال هر روز برگ تازه‌ای از این تخلفات رو شد و حالا همچنان اما و اگرها بر سر رسیدگی به تخلفاتش به قوت خود باقی است. محمود احمدی نژاد که این روزها یک تاز حاشیه‌سازی‌ها در کشور شده است، یک روز پیام ویدئویی می‌دهد و روز دیگر راه بست نشینی پیش می‌گیرد؛ اما هیچ‌گاه حاضر نشد درباره تخلفاتش توضیح دهد و حالا سوال اینجاست که پرونده تخلفات احمدی نژاد به کجا رسید؟

تخلفات احمدی نژاد چه بود؟

«۵ پرونده نفتی و ۲ پرونده غیرنفتی است.» این را چند ماه پیش دادستان دیوان محاسبات درباره تخلفات احمدی نژاد گفت؛ جمله‌ای که نشان می‌دهد ماجرای پرونده‌های رئیس دولت دهم به پایان نرسیده است. البته آنچه فیاض شجاعی به آن اشاره می‌کند پرونده‌هایی است که در جریان رسیدگی عاقبت بخیر شده و احکامی در مورد آنها صادر شده است. هر چند دادستان دیوان به تخلفات احمدی نژاد اشاره می‌کند اما به گفته عضو کمیسیون اصل ۹۰ در مجلس هشتم گویا فیاض شجاعی چندان اشراف کامل به تخلفات نداشته و تعداد دیگری از قانون‌گریزی‌های احمدی نژاد ندیده است. فاضل موسوی در این رابطه به خبرآنلاین گفته است: «پرونده‌هایی که دیوان محاسبات می‌گوید، همه تخلفات دولت احمدی نژاد نیست. دولت نهم و دهم بعد از مجلس هشتم هم فعالیتش ادامه داشت، بنابراین بخشی از پرونده‌های دیوان محاسبات مربوط به بعد از دوران نمایندگی ما است. دیوان محاسبات به همه واقعیاتی که درباره بوجه، بانک مرکزی، فروش شرکت‌ها و مسائل دیگر وجود دارد اشراف لازم را ندارد. هنوز روز آخر دولت احمدی نژاد فراموش نشده است. زمانی که مراسم تفیذ حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور باز هم در حال برگزاری بود، محمود احمدی نژاد برای تأسیس دانشگاهش

خستگی ناپذیر برای جایگاه ویژه خود هستیم.» این اعلام نامزدی اما با واکنش منفی اصولگرایان مواجه شد. مهدی فضائی هم که برای نخستین بار ماجرای مهدی احمدی نژاد را از آمدن به صحنه انتخابات رسانه‌ای کرد، در یادداشتی که گفته آن را چند روز پیش نوشته؛ اما بعد از اعلام نامزدی احمدی نژاد منتشر کرده، آورده است: در اظهارات رهبر انقلاب اسلامی که من نامش را «بهبی صریح» اما محترمانه آقای احمدی نژاد از ورود به انتخابات می‌گذارم، یک دلیل روشن‌تر از بقیه است و آن هم اینکه... شما اگر در این مقوله وارد شدید، این دوقطبی در کشور ایجاد می‌شود. دوقطبی در کشور مضر است.» مهدی کوچک‌زاده و از حامیان سابق وی با انتشار مطلبی در صفحه شخصی خود در اینستاگرام در خصوص کاندیداتوری احمدی نژاد نوشت: «حجت من در تمام سال‌هایی که در برابر سیل تهمت‌ها و توهین‌ها از سوی فتنه‌گران ناپاک و حسودان بدسگال، از شما دفاع کردم این باور بود که شما را به اسلام ناب‌محمدی، اسلام پابرهنگان و مستضعفان، پایبندی ما دانستم و شما را سر باز این جبهه می‌انگاشتم ولی با حرکت امروزتان (ثبت‌نام برای انتخابات ریاست جمهوری) برخلاف صلاح‌مدید امام‌محرمان و مستضعفان و مجاهدان این باور شکسته شد! شما به اندازه همه ظلم‌هایی که دیدید ظلم کردید! آخرین توصیه‌ام به خودم و به شما پناه‌بردن به خدای قادر متعال از شر و سواسان خناس و خودشیفتگی است.» محمدتقی رهبر هم در گفت‌وگویی اظهار داشت: ما انتظارمان این بود که احمدی نژاد پس از اینکه گفت من سر باز ولایت‌م‌و وارد نمی‌شوم، به عهدش وفادار بماند. بهتر این بود که احمدی نژاد این کار را نمی‌کرد، شورای نگهبان باید بر اساس ضوابط پرونده کاندیداها را بررسی کند. خود این را دارم که این اقدام منجر به یک شکاف و فتنه داخلی شود. خوب بود آقایان منابت به خرج می‌دادند و صرف نظر می‌کردند که نکردند. این کاندیداتوری به صلاح نظام و کشور نیست و خلاف منویات رهبر معظم انقلاب است، هر عاقلی می‌فهمد که ایشان نظر مساعدی نسبت به کاندیداتوری احمدی نژاد نداشتند، رهبر در پاسخ به سوالی در مورد صلاحیت احمدی نژاد گفت: «این تصمیم با شورای نگهبان است. البته برای احمدی نژاد محرز شد که «آقا» تمایلی ندارد و حتی پیش‌بینی یک دوقطبی را می‌دادند. احمدی نژاد باید التزام خود به رهبر معظم انقلاب را نشان می‌داد. عباس سلیمی همین هم در اظهار نظری گفت: «معتقدم این اقدام آقای احمدی نژاد از سر استیصال است. یعنی آقای احمدی نژاد احساس می‌کند، اگر اصولگرایان در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شوند و هشت سال امور اداری کشور را به دست بگیرند، دیگر شانس برای بازگشت به قدرت نخواهد داشت. این برداشت و تحلیل او موجب شد تلاش جدی کند تا یکی از اطرافیان خودش را به صحنه بیاورد اما از آنجا که هیچ کدام از افراد دارای جایگاه نزد افکار عمومی یا او همراه نشدند یک نوع در رهبر رخنه‌گری را برای آقای احمدی نژاد رقم زد تا آنجا که به این جمع بندی رسید که خودش به ستاد انتخابات کشور برود و برای رقابت سیاسی ۲۹ اردیبهشت ثبت‌نام کند. کاندیداتوری احمدی نژاد در دوازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری یک انتخاب سیاسی تلقی می‌شود چون از این به بعد هیچ کسی به او اعتماد نخواهد کرد. آقای احمدی نژاد به صورت مکتوب خطاب به رهبری نوشت که «از توصیه شما تبعیت می‌کنم و در انتخابات ریاست جمهوری نامزد نخواهم شد»، اما روز چهارشنبه ۲۳ فروردین وقتی در انتخابات ریاست جمهوری ثبت‌نام کرد، در واقع حرف مکتوب خودش را نقض کرد و این بانقض یک حرف شفاهی فرق می‌کند. به نظر من اگر آدم‌هایی هم بودند که از روی سادگی سیاسی احساس می‌کردند می‌توانند با آقای احمدی نژاد کار کنند، امروز به بعد دیگر همان افرا به آقای احمدی نژاد اعتماد نخواهند کرد. خدا نکند یک نفر با دست خودش موقعیتی که دارد را از بین ببرد. آقای احمدی نژاد مصداق چنین کسی است که به خاطر غرور و ارتباطاتی که در حلقه اطرافیان خود به وجود آورد، با دست



جدا شدگان

چه کسانی از محمود احمدی نژاد اعلام برائت کرده‌اند؟

داوود حشمتی

روزنامه‌نگار

قطار هواداران و اطرافیان احمدی نژاد در این سال‌ها مسافران زیادی را از همراهی با خود از دست داده است. برخی از آنها از قطار بیرون انداخته شدند و زودتر از موعد به سفر همراهی خاتمه دادند. اما عموماً این خود بودند که ترجیح دادند همسفر قطاری که مشخص نیست به کجا می‌رود نباشند.

این دسته عموم کسانی را تشکیل می‌دهند که از احمدی نژاد و اطرافیانش جدا شدند. با این مدل است که می‌بینیم همزمان که یک دسته از نزدیکان احمدی نژاد مرتباً متصل‌تر و وفادارتر می‌شوند، بخش زیاد دیگری نیز از او جدا شده و به خیل مخالفانش می‌پیوندند.

این مخالفان در سال‌های حضور او در دولت و حتی چند سال اولیه مراعات رفتارهای او را می‌کردند. از یک سو اعتقاد داشتند که او همچنان در قدرت است و نباید چندان او را نقد کرد. بعداً نیز که از پاسور خارج شد، نقد او را سبب باز شدن فضایی برای مخالفان اصولگرایان می‌دانستند. از همین جهت آنچنان که در خور و شایسته نقد او بود دست به انتقاد زدند.

اگرچه از همین مراعات باعث شد تا از یک سو اصلاح طلبان آن را تعبیر به سکوت از سر ترس کنند و از سوی دیگر خود احمدی نژاد را هم دچار یک خطای محاسباتی شوند که بر مبنای آن به این باور برسند که نقدی به آنها وجود ندارد.

با این حال، اما کم نیستند کسانی که تیغ نقد به روی احمدی نژاد کشیدند و با نوشتن نامه‌های تند و تیز به مصاحبه‌های تندتر او و حلقه نزدیکش در محمودیه را نقد کردند. گذشته از افرادی که بنا بر مسائل شخصی و درگیری‌های مدیریتی از سیستم احمدی نژاد جدا شدند، سه حادثه به‌طور عمده سبب ریزش اطرافیان و اعلام برائت‌ها از او شد. اول: معاون اولی مشایی دوم: خانه‌نشینی در سال ۸۹ و دست آخر انتخابات سال ۹۶

احمدی نژاد مصاحبه می‌کنند و نه در کنارش قرار می‌گیرند. با حدی از فاصله در سکوت فرو رفتند. اما در مقابل اینها دسته دیگری بودند که اکثریت را شامل می‌شوند؛ کسانی که بعد از خروج از پاسور و کابینه، علیه احمدی نژاد موضع‌گیری کردند. یک دسته نیز تا روز آخر با او بودند اما پس از آن به اختلاف برخورد کردند.

اولین مخالف جریان انحرافی

از مشخص‌ترین چهره‌های ضد جریان انحرافی و تیم مشایی داوود احمدی نژاد برادر رئیس دولت قبل است. مهرماه امسال دارفانی را وداع گفت. در حالی که بار دیگر از برادر جدا شده بود. اما با این حال حرفی زنده بود. با حضور احمدی نژاد در ریاست جمهوری به سمت مسئول بازرسی او منصوب شد. اما بسیار زودتر از دیگران از این تیم جدا شد. هنوز یک سال به انتخابات ۸۸ باقی مانده بود که او برکنار شد و علت را در دیگری به همین تیم انحرافی عنوان کرد. تندترین انتقادات به تیم انحرافی را داوود احمدی نژاد مطرح کرده بود. در جایی حتی از حرکت آنها به سمت اقدامات مسلحانه (در سال ۹۱) نیز بزرگ برداشته بود. در بهمن ماه ۸۸ داوود احمدی نژاد به شدت به اظهارات فرهنگی و دینی اسفندیار رحیم مشایی تاخت. طرح بحث «مکتب ایرانی» از سوی رحیم مشایی نیز با واکنش برادر احمدی نژاد روبه‌رو شد. داوود در همه سخنرانی‌های خود علیه تنوری «مکتب ایرانی» و مشایی سخن می‌گفت. احمدی نژاد یک بار در باره اظهارات او در مصاحبه با روزنامه ایران موضع‌گیری کرد. اما رابطه همچنان برقرار بود. تا اینکه در ماجرای خانه‌نشینی تبر خلاص به این رابطه اصابت کرد.

در سال ۹۳ درباره رابطه مشایی و محمود احمدی نژاد گفت: «این دو چون لیلی و مجنون می‌مانند که جدایی‌شان از یکدیگر به معجزه خداوند نیازمند است.» او تأکید کرد: «به برادرم گفتیم تا مشایی و اطرافیانش را دور نریزی، ما نیستیم.» با این حال و بعد از آنکه در سال ۹۴ و ابتدای ۹۵ گفته شد که مشایی برای همیشه صحنه سیاست را ترک کرده و او در کنار احمدی نژاد در یکی از سفرهایش به مشهد دیده شد. اما باز با نزدیک شدن این افراد به احمدی نژاد و بحث انتخابات از آنها جدا شد.

رامین: احمدی نژاد نیازمند روانپزشک است

تته ۱۳ ماه در دولت احمدی نژاد معاونت مطبوعات را برعهده داشت اما، یکی از پرسروصداترین مسئولیت‌هایش بود. روزنامه‌هایی که توقیف شدند و تذکراتی که به

بودند کسانی که در همان دور اول ریاست جمهوری احمدی نژاد متوجه خصلت‌های او شدند و آرام و بی‌صدا از او کناره‌گیری کردند. یکی از اخلاق‌هایی که احمدی نژاد هم می‌پسندید، همین بود. او تمایل زیادی داشت که آنها که از او بریده و کنار می‌روند، بدون حاشیه این کار را بکنند. نمونه بارز آنها پرویز داوودی بود که در دور اول ریاست جمهوری احمدی نژاد معاون اولش محسوب می‌شد اما قبل از پایان دور دوم ریاست جمهوری و درست چند هفته بعد از انتخابات سال ۸۸ جای خود را به اسفندیار رحیم مشایی داد و بی‌صدا و آرام رفت.

همین اتفاق بسیاری را از کنار احمدی نژاد دور کرد؛ از جمله می‌توان به ماجرای خروج تعدادی از وزرای او در یک جلسه هیات دولت اشاره کرد که شامل: محسنی اژه‌ای، (وزیر اطلاعات)، کامران باقری لنگرانی (وزیر بهداشت)، پرویز فتاح (وزیر نیرو) و البته دو تن دیگر که برای از رسمیت نیفتادن دولتش تا روزهای آخر در کابینه اسما باقی ماندند، نام برد.

صفاهرندی و صادق محصولی تا آخر در دولت ماندند. صفاهرندی که وزارت ارشاد را برعهده داشت، صراحتاً گفت که به عنوان یک عدد در هیات دولت حضور دارد تا دولت دهم از رسمیت نیفتد. این اولین نقطه‌های آغاز خروج از دولت احمدی نژاد بود.

ساکتین حلقه

از میان آنها که از دولت جدا شدند، برخی بی‌سروصدا به زندگی خود بازگشتند و درباره دولت او هیچ نگفتند. بر عکس کسانی که از خروج از دولت احمدی نژاد و خصوصاً با برکناری‌های او، موضع‌گیری‌های تند علیه او انجام دادند. از شاخص‌ترین این دسته از افراد می‌توان به پرویز داوودی، سعیدلو، محرابی و حتی علی‌آبادی اشاره کرد. در میان آنها تنها علی‌آبادی بود که در اردوگاهی متفاوت از احمدی نژاد با او در سال ۹۲ نیز دیده شد. او در همایش انتخاباتی علی‌اکبر ولایتی حضور پیدا کرد که باعث خشم و ناراحتی احمدی نژاد از او شد. امروز دیگر خبری از داوودی و سعیدلو نیست. نه علیه

رنگ دهد اما مروت و حق نان و نمک را باید رعایت کرد.

با جناب خیالی در مقام مخالف

مسئول بنیاد شهید دوران احمدی نژاد از جمله کسانی بود که در سال‌های ابتدایی حضورش در شهرداری با او همراه شد. او آن قدر رشد کرده بود که از او با عنوان یکی از باجناب‌های احمدی نژاد نام برده می‌شد. خبری که احمدی نژاد در مناظره‌های سال ۸۸ هم به آن گریزی زد و با تسمخه گفت: «هر روز برای ما یک باجناب می‌تراشد، جایگاه او روز به روز در نزد تیم احمدی نژاد بهتر و بهتر می‌شد. زربیاقان تارفتن احمدی نژاد به ساختمان ولنجک هم به تعبیر خود با او همراه بود. اما از آن به بعد چرخش داشت. تمام مسائل را نیز از چشم مشایبی می‌دید. در ۳۰ مرداد امسال نامه تنیدی به احمدی نژاد نوشت و از او خواست در مقابل اظهارات مشایبی واکنش درخور شأنی نشان دهد: «نابید در مقابل حرف‌های بی پایه و گستاخانه فردی که با واژه‌هایی که فقط در مورد خودش مصداق دارد، ساکت بنشینید و زمینه غصه و اندوه مردم متدین و انقلابی ایران و به خصوص حضرت آقا فراهم آورید. کسی این حرف‌های سیخ‌فرو را بر زبان آورده که خود اولین و موثرترین فردی بود که باعث ایجاد فاصله، ابتدا بین نیروهای ولایی و انقلابی با آقای احمدی نژاد و سپس فاصله ایشان با ولی امر مسلمین شد.»

زربیاقان در این انتخابات به جمنای پیوست و البته پرونده مربوط به تحقیق و تفحص از بنیاد شهید که او دوران مسئولیتش را برعهده داشت از سوی احمدی نژاد می‌تواند نیز به رخ کشیده می‌شد: پرونده‌ای که هنوز سرش نوشته آن معلوم نیست. زربیاقان هم در مصاحبه‌ای می‌گفت: احمدی نژاد ولنجک‌نشین دیگر آن فرد سابق نیست.

جمنای بی‌ها

تعدادی از افراد تیم احمدی نژاد و مدیران او بعد از جدا شدن از دولتش بر علیه او سخن گفتند. تیمی مهم از این مدیران زیر نام «یکنا» تلاش کرد در سال ۹۴ وارد کارزار انتخابات مجلس دهم شود. اما موفق نشد. بعدها این تیم در جمنای حل شد. بسیاری از این افراد به جبهه متحد نیروهای انقلابی پیوستند و از آن مسیر وارد انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ شدند. میان آنها تنها علی نیکزاد بود که مستقیماً با حجت الاسلام رئیسی کارش را آغاز کرد. نیکزاد در جمنای نیز از کاندیداها بود. همچنان که پیش از آن نیز در سال ۹۲ بسیاری معتقد بودند که او می‌تواند جایگزین مناسبی برای احمدی نژاد باشد. اما تیم احمدی نژاد اجازه ثبت نام به او نداد. کار او با احمدی نژاد به جایی رسید که آنها بعد از درصلاحت بقایبی و احمدی نژاد در اطلاعیه‌ای عنوان کردند که حضور افراد در ستادهای انتخاباتی دیگران به منزله همراهی دولت دهم با این افراد نیست. مشخصاً آنها نیکزاد را مدنظر داشتند که ریاست ستاد انتخاباتی رئیسی را برعهده داشت. آنها نگران بودند که اعتبار کارهای عمرانی انجام شده در دولت قبل باتوجه به حضور نیکزاد به حساب آقای رئیسی ریخته شود.

علاوه بر او افراد دیگری نیز در این دسته حضور داشتند. محمد حسینی، وزیر ارشاد و دکتر دستجردی از مهم‌ترین این افراد به حساب می‌آیند. این درست است که حسینی از سوی احمدی نژاد برکنار نشد. اما از جمله کسانی بود که وقتی کار به این تقابلات اخیر کشیده شده است، حاضر نشد گوشه قیابش هم با اب احمدی نژاد هاتر شود. برای همین بیشتر و بیشتر با جمنای مانوس شد. دکتر وحید دستجردی و وزیر بهداشت دولت دهم هم به شورای مرکزی جمنای پیوست و انتقاداتش به احمدی نژاد نیز بر سر جای خود باقی است. او نیز البته مانند بسیاری نقش تیم اطرافیان احمدی نژاد در رفتارهای او بی‌تاثیر نمی‌بیند.

او با عنوان قل دوم مدرک دکتری کردان یادی می‌کردند که اتفاقاً میانشان نیز رفاقت زیاد و دیرینه‌ای وجود داشت. در ماجرای خانه‌نشینی احمدی نژاد رحیمی هم کاره دولت بود. بعدها خودش مدعی شد که با او برای در اختیار گرفتن دولت و عزل احمدی نژاد مذاکره شده بود اما او این را نپذیرفته بود. بلافاصله بعد از دولت احمدی نژاد رحیمی حکمش تأیید شد و به زندان رفت. این موضوع ضربه زیادی به احمدی نژاد هم وارد کرد. اما او برای فرار از زیر بار افکار عمومی در نامه‌ای سرگشاده نوشت که تخلفات رحیمی مربوط به گذشته است و به دولت او هیچ ارتباطی ندارد. در پاسخ اما رحیمی به شدت برآشفته شده و برایش نوشت: «هر بار که به مشورت می‌نسنستیم به سروش آسمانی کذایی بیشتر توجه می‌کردید تا مشورت‌های ناشی از تجربه‌های مختلف من... در جریان قهر شما پس از ماجرای آقای مصلحی بسیاری از دوستان شما تلاش کردند که من هم کار را رها کنم تا دولت بخوابد و بسا کسانی که به من گفتند آماده باشم برای عهده‌دار شدن کفالت ریاست جمهوری. اما گفتم حوصله کنید احمدی نژاد باید برگردد.» شاه‌بیت آن نامه جایی بود که او خودش را قربانی احمدی نژاد معرفی کرد و نوشت: «شاید فراموش کرده‌اید که رحیمی محکوم امروز، چوب لجن‌بازی‌ها و آبروبری‌های گاه و بیگاه شما را می‌خورد.»

اما احمدی نژاد با این بهانه که وی به خاطر مسائل پیش آمده و زندانش ناراحت است، از ادامه پاسخگویی به او صرف نظر کرد و حرف‌هایش را بدون پاسخگویی گذاشت.

امام جماعت مسجد پاستور

یکی دیگر از کسانی که علیه احمدی نژاد می‌تندترین حرف‌ها را بر زبان آورد، امام جماعت مسجد نهاد ریاست جمهوری بود. او در آخرین مصاحبه حتی گفت که «بقایبی اصلاً نماز نمی‌خواند در تمام این سال‌ها که آنجا بود ندیده است که بقایبی برای نماز بیاید». امیری فر البته یک بار به خاطر ماجرای انتشار سی‌دی‌های مستند ظهور نزدیک است، دستگیر شده بود؛ مستندی که در آن شرایط کشور را در آستانه ظهور معرفی کرده و او را در حد یکی از اصلی‌ترین یاران امام زمان با عنوان «شعیب این صالح» معرفی می‌کرد. او متهم بود که در ماجرای ساخت و انتشار وسیع این مستند نقش داشته است.

اما بعدها ورق برگشت و در مورد احمدی نژاد گفت: «او خادم بقایبی است نه خادم ملت.» او تأکید کرده بود: «من دلایلی دارم که امروز نمی‌توانم آنها را بیان کنم و باید زمان بگذرد تا فرصت مناسبی برای طرح آن باشد. اما همان طور که قبلاً گفتم، امروز هم معتقدم بقایبی، احمدی نژاد را به ناپودی کامل می‌کشاند و تنها یک اسم از او باقی می‌ماند.»

حجت الاسلام امیری فر همچنان از منتقدان احمدی نژاد و نزدیکانش به حساب می‌آید. در پاسخ به او جوانفکر در نامه‌ای یادآور شد که می‌تواند تغییر

از مشخص‌ترین چهره‌های ضد جریان انحرافی و تیم مشایبی داوود احمدی نژاد برادر رئیس دولت قبل است. مهرماه امسال دار فانی را وداع گفت. درحالی که بار دیگر از برادر جدا شده بود. اما با این حال حرفی نزرده بود. با حضور احمدی نژاد در ریاست جمهوری به سمت مسئول بازرسی او منصوب شد. اما بسیار زودتر از دیگران از این تیم جدا شد



مطبوعات داده شد در این مقطع سروصدای زیادی به پا کرد. کار تا آنجا پیش رفت که او به لوگوی روزنامه تهران امروز هم انتقادی متفاوت داشت و آن را نشانه‌ای از یک زن دانست که می‌رصد. بسیاری معتقد بودند که طرح موضوع هولوکاست از سوی احمدی نژاد در سال‌های اولیه ریاست جمهوری از او نشأت گرفته شده بود. با همین نگاه هم بسیاری او را در پشت پرده دولت احمدی نژاد بسیار پرنفوذ ارزیابی می‌کردند.

اما ستاره بخت و اقبالش با یک حرف ناصحیح در یک مصاحبه رادیویی افول کرد. او از معاونت مطبوعاتی برکنار شد. با این حال تا همین اواخر انتقاداتی تندتیز به احمدی نژاد و بقایبی نداشت. در ماجرای توصیه نهدی به عدم وجود احمدی نژاد به انتخابات، انتقاداتی مطرح شد و در مساله ورود بقایبی به عرصه برای انتخابات ۹۶ تندترین انتقادها را به احمدی نژاد می‌داشت. او مشایبی و بقایبی و احمدی نژاد را در یک مقاله «سه دلک بهاری» خوانده بود. در آخرین اقدام به نامه احمدی نژاد به بهری واکنش نشان داد و نوشت: «اتهاماتی نظیر «غیرآزاد-غیرمردمی-مهندسی» بودن انتخابات‌ها با دخالت شورای نگهبان و نیروهای نظامی و امنیتی، تکرار مواضع سران فتنه ۸۸ است که دولت دهم را فلج کرد و ایران را تا آستانه فروپاشی و قتل عام ملی در اردوکنی‌های خیابانی سوق داد.

عجیب‌تر اینکه او ضمن شبیه‌سازی این نامه با بیانیه‌های مسعود رجوی پیش از قیام مسلحانه، احمدی نژاد را نیازمند «روانپزشک» دانسته و می‌نویسد: «تمام مدعیان دانایی و توانایی از میان مخالفین نظام (امت-امامت)، به خصوص افراد زیر، در منزل ناپلئون بناپارت فرضی ایران یعنی محمود احمدی نژاد جمع بشوند و در حضور یک تیم «روانپزشکی» مورد وثوق جمعی آنها از اروپا و آمریکا، ضمن طرح دیدگاه‌های اصلی خویش، بیانیه مشترکی را برای اصلاح امور مملکت تنظیم و منتشر کنند و به آرای عمومی بگذارند.»

معاون اول پاک‌دست؟

اگر در دولت دهم مشایبی دست راست احمدی نژاد بود، رحیمی چپ او به حساب می‌آمد؛ کسی که از همان ابتدا تعبیر غلوآمیزی علیه او به کار برده بود. تا آنجا که در یک اظهار نظر این نقل قول را مطرح کرده بود که: اگر قرار بود بعد از پیامبر فرد دیگری ظهور کند آن فرد احمدی نژاد بود. رحیمی از همان ابتدا پرونده‌ای در ارتباط با مجلس هشتم داشت. افرادی مانند نادران، زاکانی و توکلی نیز از

«آن احمدی نژاد» چگونه «این احمدی نژاد» شد؟

مناظره‌ای میان امیررضا واعظ آشتیانی
و بهمن شریف‌زاده درباره محمود احمدی نژاد



احمدی نژاد، آقای احمدی نژاد رویه و رفتار و کردارش تغییر کرد.

و بعد از پایان دولت دهم این تغییر رفتار و کردار را بیشتر نشان داد؟

▲ **واعظ‌آشتیانی:** یعنی من فکر می‌کنم دو سال اول دولت دهم نسبت به سال ۸۸ شیب گرفت و شیبش هم کاملاً محسوس بود تا سال ۹۰. از سال ۹۰ تا ۹۲ دیگر شیب خیلی تند شد، ضمن اینکه موضع مجلس هم نسبت به او تند شد.

رفتار احمدی نژاد را از سال ۹۲ تا ۹۶ چطور ارزیابی می‌کنید؟

▲ **واعظ‌آشتیانی:** آقای احمدی نژاد در چهار سال اول دولت یازدهم خیلی با تدبیر برخورد کرد. یعنی سکوت می‌کرد و هر از گاهی به تک مضراب‌هایی را اشاره می‌کرد. همیشه هم من اعتقاد بر این بود که آقای احمدی نژاد خیلی باهوش و خردمند برخورد می‌کند، یعنی این چهار سال دولت یازدهم را خیلی هوشمندانه عمل کرد، اما همیشه آقای احمدی نژاد نیروهایی را در کنار خود نداشت که به او مشاوره درست بدهند. یعنی اگر سیاه‌نمایی‌هایی نسبت به عملکرد دولت او انجام می‌شد، آن افراد دفاع کنند. البته هر از گاهی برخی افراد از موضع سابقه وزارت و مسئولیت در دولت نهم و دهم دفاعاتی می‌کردند، ولی دفاعیات آنها کامل، محکم و مستدل نبود یعنی بلد نبودند چگونه دفاع کنند. حتی گاهی دفاع بدی داشتند به طوری که حق نادیده گرفته می‌شد. در هر صورت آقای احمدی نژاد در دولت یازدهم آرامش خوب و برخورد‌های سنجیده‌ای داشت و بعد به نظر می‌رسید که به اینجایی که امروز رسیدیم برسند. همان طور که گفتیم، افراد در کنار آقای احمدی نژاد کارآمد، فکور و تکنسین قوی‌ای نیستند. مثل این می‌ماند که بنده راجع به عدالت بنشینم یک چیزی کلی گویی کنم، ولی اگر به من بگویند که حالا این عدالتی که داری کلی گویی، تحلیل و تجزیه‌اش کن، بلد نباشم. در واقع یکسری شعارهای کلی می‌دادند که توانایی تحلیلش را نداشتند، چه رسد به اجرا.

▲ **آقای شریف‌زاده!** تازه از ابتدای دولت دهم با آقای احمدی نژاد آشنا و به مجموعه اطرافیان او اضافه شدید، در واقع همان زمانی که آقای واعظ‌آشتیانی معتقد است احمدی نژاد شیب تندی را برای زاویه گرفتن از احمدی نژاد ۸۱ در پیش گرفت، شما آقای احمدی نژاد را چطور توصیف می‌کنید؟ آقای احمدی نژاد یک جنس دارد یا همچون آقای واعظ‌آشتیانی می‌گویید دوره به دوره فرق کرده است و رفتاری اطرافش هم در این اتفاق خیلی موثر بودند؟

▲ **شریف‌زاده:** نخست عرض کنم که کلا نهاد هستی، نهاد ناآرامی است. هیچ حقیقتی در هستی ثابت نیست. گذشتگان می‌گفتند «العالم متغیر»؛ جهان متغیر و دگرگون شونده است. انسان به یک معنا بخشی از جهان و به یک معنا همه جهان است. ثبات تقریباً یکی از واژه‌های بی‌معنا است. جهان در حال حرکت است، انسان هم در حال حرکت است. هیچ انسانی حتی اصولگرایان ثابت ندارند، یعنی نمی‌شود ثابت داشت. دگرگونی‌ها در تلقی، برداشت، قرائت و عملکرد قطعاً در زمان‌های مختلف پدید می‌آید؛ پس هرگز ثبات را در هیچ‌جا نخواهیم دید، اما ما شاهد دو گونه دگرگونی در این ۴۰ ساله نظام جمهوری اسلامی بودیم. نخست یک دگرگونی در جهت تنزل و یک دگرگونی در جهت تعالی. امروز این تغییر با شجاعتی هرچه تمام‌تر از سوی یکایک

احمدی نژاد وقتی دولت را ترک کرد در لاک سکوت فرورفت، اما در یک سال و نیم گذشته سکوت را کنار گذاشته و روز به روز رادیکال‌تر می‌شود، به طوری که زمزمه‌هایی درباره تشکیل پرونده قضایی برای او و ورود دستگاه قضا از گوشه و کنار به گوش می‌رسد. در این بین برخی معتقدند موثرترین راهکار برای مهار تندروی‌های احمدی نژاد بی‌اعتنایی است.

امیررضا واعظ‌آشتیانی کسی بود که کلید شهردار شدن احمدی نژاد را زد و حجت‌الاسلام بهمن شریف‌زاده کسی بود که در ابتدای دولت دهم به حلقه اطرافیان نزدیک احمدی نژاد اضافه شد. هفته‌نامه مثلث میزبان آشتیانی و شریف‌زاده بود و احمدی نژاد جدیدا از زاویه نگاه آنها به تحلیل نشست.

گفتم که برای آقای احمدی نژاد جالب بود، گفت چرا زودتر به من نگفتی؟ گفتم انتخاب وزیران با من نبود که من بگویم، کسی هم از من سوال نکرد که من بگویم. گذشت و ظرف یک سال اتفاقاتی افتاد و آقای احمدی نژاد جایجایی‌هایی را انجام داد. پس ببینید آقای احمدی نژاد تا سال ۸۴ که رئیس‌جمهور شد، نگاه مدیریتی خوبی داشت. حتی چهار سال اول ریاست جمهوری یعنی تا پایان دولت نهم، دولت زحمتکش و فعالی را اداره کرد و خیلی‌ها اذعان به این قضیه داشتند، منتها یک گروه و افرادی هم انتقاد می‌کردند که حق‌شان بود. ما که نمی‌توانیم دهان همه را ببندیم یا به همه بگوییم از این رویه دفاع کنید یا حمایت کنید. دولت نهم را دولت کارآمد و موفق می‌دانم، خیلی کارهای زیربنایی در این مملکت انجام شد؛ حالا بگذریم که در چند سال اخیر سیاه‌نمایی کردند و گفتند آقدر درآمد پول نفت بود، کجا رفت؟ یکی نیست بگوید این همه بزرگراه، شاهراه و جاده‌های متعدد در این مملکت ساخته شد؛ پول اینها از کجا آمد؟ البته اینجا از عملکرد دولت نهم دفاع می‌کنم نه از عملکرد یک فرد. در مجموع احمدی نژاد سال ۸۱ تا احمدی نژاد انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸، نوسانش خیلی مختصر بود. مثلاً به عنوان عضو شورای شهر دوم وقتی موضوعی را در شهر می‌دیدم و به آقای احمدی نژاد شهردار وقت اطلاع می‌دادم باور بفرمایید فردا صبح که شورا می‌آید، می‌دیدم آن کار انجام شده است. یعنی بپیگیر بود، وقت می‌گذاشت؛ هم خودش و هم معاونان و هم مدیرانش. خب این رفتار خیلی قابل احترام بود. در هر صورت نتیجه حرفم این بود که من شیب تندی از سال ۸۱ تا انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ ندیدم؛ البته از ۸۴ تا ۸۸ شیب یک مقدار پیدا کرد، ولی این شیب قابل تحلیل و ورود کردن به آن معنا نبود.

از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ تا مرداد سال ۹۲ یعنی زمان تحویل دولت و از مرداد سال ۹۲ رفتار احمدی نژاد چطور بود؟

▲ **واعظ‌آشتیانی:** من خودم دو سال آخر دولت آقای احمدی نژاد را فقط می‌گفتم خدا یا چه زمانی تمام می‌شود؟ بالاخص یک سال آخر چون مجلس و دولت شدیداً با هم کلنجار می‌رفتند و این کلنجار رفتن طبیعی است که تبعاتی هم داشت. نمایندگان مجلس براساس سوگندی که یاد کرده بودند، به دنبال استیفای حقوق مردم بودند، رئیس‌جمهور هم به عنوان منتخب مردم خود را مجبوری دیدگاه‌های جامعه می‌دانست. حالا کدامشان وفادار به این قضیه بودند، این یک بحث جدا است، ولی من فکر می‌کنم در دولت دوم آقای

هر دو بزرگوار از نزدیک در روزهایی با آقای احمدی نژاد همکاری کرده‌اید و با روحیات آقای احمدی نژاد آشنایی دارید. دو تحلیل درباره آقای احمدی نژاد وجود دارد. برخی می‌گویند آقای احمدی نژاد قبل از سال ۸۱، با احمدی نژاد شهرداری، با احمدی نژاد رئیس‌جمهور، با احمدی نژاد بعد از ریاست جمهوری کاملاً متفاوت است. یعنی دوره به دوره ما احمدی نژاد جدیدی را شاهد بودیم. در مقابل کسانی هم هستند که معتقدند احمدی نژاد فرقی نکرده و همان احمدی نژاد قبل از سال ۸۱ است. شما احمدی نژاد را چطور دیدید؟ آیا کسی دیدید که دوره به دوره تغییر کرد یا خیر، یک شخصیت ثابت داشت و بر اساس همان روحیات، اصول، دیدگاه‌ها و رویکردهایی که داشت، جلو آمد و فقط ادبیاتش برای رسیدن به اهداف مدنظرش تغییر کرده است؟

▲ **واعظ‌آشتیانی:** البته آقدر این بحث را ما در رسانه‌های مختلف داشتیم که دیگر برایمان تکراری شده است. من خودم فکر می‌کنم آقای احمدی نژاد قبل از سال ۸۱ تا سال ۸۴ و با کمی اغماض تا سال ۸۸ همان آقای احمدی نژاد بود یعنی تغییر آنچنانی من شخصاً از ایشان ندیدم. سال ۸۴ رئیس‌جمهور شد، منتها یک باورهایی در اداره کشور داشت، از جمله اینکه وقتی می‌خواست وزیران را انتخاب کند، با آنها معاهده و ميثاق نامه‌ای را امضا می‌کرد که هر زمانی تشخیص دهد فلان وزیر کارآمدی ندارد، او را برکنار کند. این اقدام برای خود من خیلی جالب توجه بود از این جهت که این موضع می‌تواند مصداق این مطلب باشد که بی‌جهت پای یک مدیر ضعیف نایستد؛ ما در گذشته شاهد بودیم که پای مدیر ضعیف می‌ایستادند، هیچ اهمیتی هم نداشتند تا اینکه مثلاً مجلس استیضاح و وزیر ضعیف را برکنار کند، در سطوح پایین‌تر نیز همین اتفاق می‌افتاد، یعنی کسی که معاون وزیر بود، تا زمانی که وزیر بود، هر عملکردی هم داشت، بر سرکار می‌ماند. هرچند الان عمل متری وجود ندارد که این آقای وزیر، این معاون وزیر یا نبودند، اصلاً انتصاب اینها بر چه اساسی صورت گرفته؟ آیا شایسته‌سالاری بوده یا پاندمی‌بازی و رفیق‌بازی و حزب‌بازی و گروه‌بازی بوده؟ این نگاه آقای احمدی نژاد از این منظر خوب بود که اگر یک مدیر یا وزیری کارآمدی ندارد، باید کنار برود چون در صورت ماندن یعنی رأی مردم نادیده گرفته شده و پای یک فرد نا کارآمدی ایستادیم. این در حقیقت جفا کردن در حق رأی مردم است. چه بسا در یک سال اول ریاست جمهوری ایشان شاهد بودیم چند تا وزیر را ایشان جابه‌جا کردند و من اعتقاد داشتم آنهایی را که برکنار کردند، کارآمدی در حد یک وزیر نداشتند. من این خاطره را هیچ وقت یادم نمی‌رود که آقای احمدی نژاد وقتی دولتش را تشکیل داد و به مجلس معرفی کرد، به شورای شهر دوم تهران برای خداحافظی آمد، چون شهردار بود و آمد خداحافظی کند. من در یک فرصت کوتاهی که پیش آمد، به ایشان گفتم آقای احمدی نژاد مثلاً فلان وزیر یا فلان وزیرتان را واقعاً چه ملاکی برای انتخابش داشتید؟ او مواردی را گفت و یک مطالبی را هم من

ملت ایران بازگویی می‌شود که در ساحت مسئولان کشور یک تنزل جدی از آرمان‌های انقلاب و امام به چشم می‌خورد؛ آن هم در یک قلمرو تعجب‌آور. بعد از پایان دوره دفاع مقدس، رهبر انقلاب به این حقیقت به صراحت پرداختند. از نفوذ و رسوخ تجمل‌گرایی در مسئولان کشور به صراحت یاد کردند. این یک حرکت نزولی است که در بدنه مسئولان کشور اتفاق افتاد. این حرکت و دگرگونی در یک شیب تند شتاب گرفت تا جایی که ایشان یک زمان بر سر روسای قوا درباره مقابله با تجمل‌گرایی فریاد زدند و گفتند «اگر جلوی تجمل‌گرایی را نگیرید، من خودم وارد عرصه می‌شوم». اما این حرکت نزولی ادامه پیدا کرد؛ آنقدر ادامه پیدا کرد و این شتاب زیاد شد که امروز با تعفن فساد در بدنه مدیریت کشور روبه‌رو هستیم. یعنی برخی مسئولان مبتلا به فسادهای قابل توجه هستند، متأسفانه عدد هم کم نیست، تا جایی که کار به انتقادهای جدی در کف خیابان می‌کشد و اخیراً رهبری از فاصله نظام از عدالت به صراحت یاد می‌کنند و به گونه‌ای پوزش می‌طلبند. البته در مقابل این تغییر نزولی، تغییری رو به تعالی هم وجود دارد که شاخصه‌اش را آقای احمدی‌نژاد می‌دانم. رهبر معظم انقلاب در اول دوره ریاست جمهوری نخست آقای احمدی‌نژاد گفتند: «احمدی‌نژاد قطار انقلاب را به ریل بازگرداند و این دولت شعارهای انقلاب را در جهان سر دست گرفت؛ ایشان این سخن را در میانه و پایان دولت نهم، آغاز و میانه و آخرین دیدار با دولت دهم بیان کردند. پس این نگاه و داوری رهبر انقلاب نسبت به احمدی‌نژاد است. پس تغییر آقای احمدی‌نژاد رو به تعالی توصیف می‌شود. احمدی‌نژاد روزی در جامعه ایرانی جلوی فساد را گرفت؛ البته اینها همه نسبی است، یعنی آقای احمدی‌نژاد توانش در حدی نیست که بتواند فساد را به‌طور مطلق ریشه کن کند. در مجموع تفاوت احمدی‌نژاد دور اول ریاست جمهوری با احمدی‌نژاد دور دوم ریاست جمهوری چیست؟ تفاوت این است که احمدی‌نژاد دوره اول ریاست جمهوری، احمدی‌نژاد ملی است، احمدی‌نژاد دوره دوم ریاست جمهوری، احمدی‌نژاد جهانی است. یعنی در دوره اول شعرهای امام را کوشید در جامعه ایران پیاده و احیا کند؛ در دوره دوم کوشید همه این شعرها را در جهان صدا بزند. دیدیم سه چهارم کشورهای سازمان ملل که در جنبش عدم تعهد جمع هستند، وقتی به تهران آمدند، احمدی‌نژاد چه کرد. ممکن است یک مهلت کوتاه بود. اما احمدی‌نژاد چه کرد؟ او مساله مدیریت مشترک جهان توسط همه دولت‌ها و ملت‌ها را در سازمان ملل مطرح کرد و وقتی که میهمانان جنبش عدم تعهد به ایران آمدند، همه گویای همین شعار بودند، یعنی او یک انرژی مثبت بزرگی در سه چهارم کشورهای دنیا ایجاد کرد، تا آنها به خود حق بدهند که می‌توانند در مدیریت جهان شریک باشند. البته برخی افراد در جریان اصلاحات، آقای احمدی‌نژاد را به سخره گرفتند و گفتند «شما کشور خود را اداره کن، جهان پیشکشت». اما آنها نفهمیدند که آقای احمدی‌نژاد حرفش این نبود که ایران، جهان را مدیریت کند، حرفش این بود که باید همه ملل و دول جهان بیدار و مطالبه سهام در مدیریت جهانی کنند. جهان که فقط جهان قدرتمندان نیست، جهان چند ابرقدرت نیست، همه کشورها و همه دولت‌ها حق دارند در این جهان سهمی از مدیریت را در اختیار داشته باشند. این حرف آقای احمدی‌نژاد بود، هنوز هم بر این حرف پایدار است، اما نگذاشتند این حرف حقیقتش بروز کند. حرف احمدی‌نژاد را به سخره

گرفتند که ایران می‌خواهد بر جهان حکومت کند؟ چه زمانی آقای احمدی‌نژاد این را گفت؟ او گفت همه دولت‌های جهان باید خودشان را صاحب حق بدانند، چون صاحب حق هستند. انسان هستند یا نیستند، حق دارند یا ندارند؟ اگر انسان هستند، اگر دولت دارند، اگر دموکراسی هست؛ آقای احمدی‌نژاد یک تحول در جهان ایجاد کرد. من نمی‌گویم این تحول ماندگار است. همه حرف‌ها یک زمانی در جهان زده می‌شود، بعد از سال‌ها بروز می‌کند و شکوفا می‌شود. دموکراسی چیست؟ خیلی ساده؛ مردم‌سالاری. یعنی مردم حق حاکمیت بر سر نوشت خویش را دارند، اما دموکراسی نزد تئورسیسین‌های دموکراسی در جهان در چه قلمرو و حوزه‌ای مطرح شده است؟ آنها می‌گویند مردم یک کشور حق دارند در حاکمیت آن کشور سهم داشته باشند، می‌توانند انتخاب بکنند و رأی بدهند. خب، آقای احمدی‌نژاد قلمرو دموکراسی را باز کرد، گفت همه کشورها در مدیریت و حاکمیت جهان سهم دارند. به عبارت دیگر او از دموکراسی جهانی سخن گفت. وقتی جهان دارد رو به همگرایی و یکپارچگی می‌رود، وقتی ما در مسیر جهانی شدن قرار می‌گیریم، باید اندیشه دموکراسی را تعالی ببخشیم. باید دموکراسی را در قلمرو جهانی مطرح کنیم تا همه دولت‌ها از حق انتخاب حاکمیت بر جهان برخوردار باشند. مگر ادعای آمریکا حاکمیت بر دهکده جهانی نیست؟ خب آمریکا می‌خواهد یگانه حاکم بر جهان باشد. این استکبار است. آمریکا جهانی شدن را دیده، زودتر از ما، باور کرده، جلورفته تا بتواند مدیریت کند. مدیریتی که او دارد ارائه می‌کند، کدخدایی بر جهان و تک‌قطبی بودن جهان است، اما در حوزه جهانی شدن ما چه پیشنهادی داریم؟ غلط است بعضی‌ها بگویند «هرکشوری مستقل است». این نگاه برای کشورهای متفرق است، نه برای ساحت جهانی شدن. در ساحت جهانی شدن ما باید برای مدیریت جهان پیشنهاد داشته باشیم و احمدی‌نژاد پیشنهاد دموکراسی جهانی را مطرح می‌کند. دموکراسی جهانی یعنی همه دولت‌ها در انتخاب حاکم حق و سهم دارند. شما می‌گویید احمدی‌نژاد تغییر کرد؟ قطعاً تغییر کرد؛ اما تغییر رو به جلو، تغییر رو به تعالی. احمدی‌نژاد دوره اول ریاست جمهوری احمدی‌نژاد ملی بود، احمدی‌نژاد دوره دوم احمدی‌نژاد جهانی شد. باز هم می‌گویم اینها نسبی است، ولی شعارهایش، استراتژی‌هایش، حرف‌هایش، همه در مقیاس جهانی زده می‌شود. اما وقتی جلوی ستمکاری گرفته نشد، در عوض جلوی تعالی و حرکت و تغییر رو به جلو گرفته شد، یعنی نیروی کسانی که تغییر رو به تنزل را دنبال می‌کنند خیلی زیاد است. قوای نزولی خیلی زیاد بودند، احمدی‌نژاد تک بود و مهار شد. احمدی‌نژاد از سال ۹۰ تا سال ۹۲ زبانش تا اندازه‌ای سخن می‌گفت، اما اعمال دست‌بسته بود. همین طرح هدفمندی یارانه‌ها را چه کسی مانع از اجرائیش شد جز مجلس و جز برخی از نمایندگان مجلس؟ مگر همه قوا نژاد آقا دعوت نشدند؟ مگر احمدی‌نژاد ادله‌اش را ارائه نکرد برای اینکه ما توان چند برابر کردن یارانه‌ها را داریم. مگر رهبری مشاوران اقتصادی خودش را برای تفحص و تحقیق به کار نگرفتند؟ مگر آن مشاوران نگفتند «حق با آقای احمدی‌نژاد است. دولت توان چند برابر ساختن یارانه‌ها را دارد». مگر در آن جلسه که همه نزد رهبری دعوت بودند، باز مخالفان سخن نگفتند؟ و مگر رهبری دعوت به میانه بین نظر مخالفان و موافقان نکردند؟ اما بعد از جلسه مخالفان گفتند ما نمی‌کنیم و مانع شدند. این یعنی دست‌بسته بودن. می‌خواهم بگویم

دست‌بسته بودن معنی‌اش این است. دست‌بسته بودن خیلی مصداق دیگر دارد؛ مثلاً در انتخاب و عزل وزرا. نمی‌خواهم الان وارد آن حوزه‌ها بشوم. فقط می‌خواهم بگویم آقای احمدی‌نژاد در دو سال آخر ریاست جمهوری، یک رئیس‌جمهور دست‌بسته بود.

▲ واعظ‌آشتیانی: من یک توضیح درباره نگاه جهانی آقای احمدی‌نژاد بدهم. ۹۵ درصد قطعنامه‌هایی که در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح می‌شود، تکلیفی نیست؛ بیشتر ارشادی و تذکری است. آن پنج درصدی که قطعی است، قطعنامه درون‌سازمانی است، یعنی در خود سازمان ملل هر تصمیمی که گرفته می‌شود، در چارچوب خود سازمان ملل، قطعیت دارد و باید اجرا شود. شورای امنیت سازمان ملل متحد دنیا را اداره می‌کند، یعنی وظیفه صلح و امنیت جهان با شورای امنیت است. حتی دبیر کل سازمان ملل هم ابتدا در شورای امنیت مورد تحلیل قرار می‌گیرد، بعد یک بازی رسانه‌ای را در دنیا راه می‌اندازند که چه کسی دبیرکل شود؟ به‌طور ظاهری نیز نظرسنجی کرده و نهایتاً فرد مورد نظرشان را معرفی می‌کنند. قبل از آقای احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور فیلیپین آمد و پیشنهاد کرد که مصوبات سازمان ملل حکم قطعی داشته باشد، مخالفت کردند. خود شورای امنیت سازمان ملل مخالفت کرد. حالا جدای از شورای امنیت و پنج عضو دائمش، بفرمایید آیا آن تئورسیسین‌های دموکراسی در جهان نمی‌دانستند که دنیا را باید چگونه اداره کرد و آقای احمدی‌نژاد این را کشف کرد؛ جالب است ۱۰ سال از عمر سازمان ملل گذشته بود، کشورهایی که تحت قیمومیت بودند، استقلال یافتند، می‌خواستند عضو سازمان ملل شوند. آمریکا و شوروی گروهی می‌کردند، نظر همدیگر را تو می‌کردند. یعنی کشورهای نجات‌یافته از قیمومیت نمی‌توانستند عضو سازمان ملل شوند. چرا این دو کشور این کار را می‌کردند؟ برای اینکه آن زمان اردوکنشی شرق و اردوکنشی غرب وجود داشت. امروز دنیا بین این پنج تا تقسیم شده است، به جز ایران که من همیشه ایران را به یک جزیره در وسط اقیانوس جهان تشبیه می‌کنم که مرتب امواج اقیانوس تهدیدش می‌کند. ایران تنها کشور مستقل در دنیا است. نه وابستگی به غرب دارد، نه وابستگی به شرق دارد، روی پای خودش ایستاده و اینها از خردمندی و هوشمندی رهبر انقلابان است و ما از این بابت به کسی نمی‌توانیم سهم بدهیم حتی احمدی‌نژاد. اگر رئیس‌جمهوری کاری انجام داد، این هوشمندی رهبر انقلاب است. در سال ۲۰۰۹-۲۰۰۸ چین رفته بودم، دیدم در ورودی پکن بلواری است که پرچم‌های رنگارنگ در آن آویزان هستند. سوال کردم این پرچم‌ها چیست؟ گفتند قریب به اتفاق کشورهای آفریقایی طبق تاریخ تعریف شده میهمان دولت چین هستند. دولت چین با اینها نشست و رایزنی می‌کند. چین می‌خواهد هزار میلیارد دلار در کشورهای آفریقایی سرمایه‌گذاری کند. معنی‌اش چیست؟ معنی‌اش این است که چین می‌خواهد دست کشورهای آفریقایی زیر ساطور پکن باشد. حالا فرانسه به یک مدل، روسیه امروز به یک مدل، آمریکا به یک مدل، همه با مدل‌های خودشان دنیا را بین خود تقسیم کرده‌اند. آلمان چند سال است به عنوان عضو ناظر و بدون حق رأی در شورای امنیت سازمان ملل متحد حضور دارد؛ یعنی ۵+۱. چرا آلمان را انتخاب کردند؟ چرا ژاپن را انتخاب نکردند؟ چون آلمان یک اروپا را خرج می‌دهد و اگر آلمان جایش خالی باشد، فروپاشی اتحادیه اروپا محتمل است. پس آلمان را هم به عنوان ناظر آورده‌اند. پس تمام



چیست، هرگز آن جامعه به دموکراسی نمی‌رسد، یعنی مردم سالار نمی‌شود. پس مردم باید به حقوق خود آگاه شوند تا آن را مطالبه کنند، مطالبه که کردند، در یک پروسه زمانی دگرگونی رخ می‌دهد. در این جهان عقب مانده که به قول آقای واعظ آشتیانی تنها پنج کشور بر آن حکومت می‌کنند، کشورها دموکراسی را در چه اندازه‌ای می‌شناسند؟ در قلمرو ملت و کشور خودشان، نه در قلمرو جهان. اول باید به آنها شعور و آگاهی نسبت به حقوق شان داده شود. اصلا این چه حرفی است که دنیای ما تغییرناپذیر است؟ آیا ما می‌توانیم بگویم ولش کن، جهان جز یک کدخدا نمی‌تواند داشته باشد؟ مگر این حرف رئیس‌جمهور ما نبود؟ مگر ما به سمت یأس نرفتیم که نمی‌شود. آقای احمدی‌نژاد با چه شعاری آمد؟ «ما می‌توانیم» و در اجرای آن شعار بسیار راسخ بود. منظور احمدی‌نژاد این نبود که در دوره خودش مدیریت جهان مشترک شود، احمدی‌نژاد اجر اول را گذاشت، یعنی حرفش را مطرح کرد. این رویاپردازی نیست. اگر بگویند رویاپردازی است، شما دموکراسی را دارید به یک رویا، خیال و آرزو تبدیل می‌کنید و این در واقع مقابله با دموکراسی است. شما دموکراسی را دارید در حد یک رویا تنزل می‌دهید و این دشمنی با دموکراسی است. دموکراسی اولش یک شعار است، ولی بعد باید تبدیل به یک شعور و مطالبه و سپس محقق شود؛ پس راهش شعار، شعور، مطالبه و تحقق است. احمدی‌نژاد شعارش را داد، بله، من هم می‌دانم شعارش را داد...

▲ **واعظ آشتیانی:** ایشان اولین نفر بود در دنیا؟
 ▲ **شریف‌زاده:** من از اهمیت نقش مردم هم صحبت می‌کنم.

▲ **واعظ آشتیانی:** رهبری نماد اراده مردم است.
 ▲ **شریف‌زاده:** آفرین، آفرین، یعنی یک مدرس که افکارش بعدا تبلور در امام پیدا می‌کند، یک شاه‌آبادی بزرگ که افکارش تبلور در امام پیدا می‌کند، تا وقتی مردم به شعور نرسیده‌اند، هیچ تاثیری جز آگاه کردن نمی‌تواند داشته باشد. آنگاه که مردم به شعور رسیدند و مطالبه کردند، نقش راهبری اینجاست.

پشتش بوده و به این سادگی نبوده است.
 ▲ **شریف‌زاده:** اولاً وضعیت کنونی جهان به تغییر رو به تعالی آقای احمدی‌نژاد ربطی ندارد. ما یک موقعی می‌پرسیم که این فرد چه تغییراتی داشته، یک موقع سوال می‌کنیم تغییرات او تاثیری روی جهان دارد یا نه؟ قطعاً شما هم این دو پرسش را یک پرسش نمی‌دانید و می‌توانید بین این دو پرسش تمایز قائل شوید. پرسش شما از تغییر شخص احمدی‌نژاد است، پاسخ من این بود که احمدی‌نژاد از احمدی‌نژاد ملی به احمدی‌نژاد جهانی تبدیل شد. شما سوال کردید احمدی‌نژاد جهانی چه تاثیری روی اداره جهان داشت؟ آیا جهانی شدن احمدی‌نژاد یعنی جهانی شدن تلقیات، استراتژی‌ها، برنامه‌ها و شعارهایش؟ آیا اینها تاثیری هم روی جهان دارد؟ من می‌خواهم بدانم چگونه استبداد تبدیل به دموکراسی و مردم‌سالاری می‌شود؟ چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا با ناامیدی و یأس استبداد مبدل به دموکراسی می‌شود یعنی یکدفعه خدا اعجاز می‌کند و استبداد تبدیل به دموکراسی می‌شود یا این اراده انسان‌ها است که استبداد را به دموکراسی دگرگون می‌کند؟ به نظر شما قلمرو نقشی در این معادله دارد؟ «ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»؛ حرف بنده است. اراده انسان‌هاست که استبداد را تبدیل به دموکراسی می‌کند، یعنی حتی را که از مردم گرفته شده و باید خودشان حق‌شان را بگیرند. این معادله فقط برای یک کشور است یا برای جهان هم می‌تواند باشد؟ ظاهر همین معادله عقلی، محدوده خاصی ندارد، چنانکه بزرگان هم می‌گویند احکام عقل، تقلید نمی‌پذیرد. اگر معادله دگرگونی، معادله‌ای است که مردم و اراده مردم آن را به نتیجه می‌رساند، در جهان هم همین معادله وجود دارد، اما همیشه می‌دانیم برای اینکه یک معادله اینگونه به نتیجه برسد، گام نخست شعور است. مردم یک جامعه با شعور می‌توانند به دموکراسی برسند، شعور نسبت به چه؟ امروز همه اندیشمندان دارند داد می‌زنند و می‌گویند اول مردم باید به حقوق خود آگاه و آشنا شوند؛ اگر مردم از حقوق خود غافل و ناآگاه باشند و ندانند حق‌شان

کشورهای دنیا به جز ایران دست‌شان زیر ساطور این پنج است. نه اینکه ناامید باشند یا ملت‌های شان ناامید باشند؛ خیر این طور نیست. سردمداران‌شان در خفا می‌آیند و می‌گویند حق به جانب شماست، در عمل می‌روند دستورات همان ۵ عضو دائم شورای امنیت را عمل می‌کنند. بله، دنیا اگر قرار باشد به قول ماهاتیر محمد یک شرکت سهامی باشد، سهامدارانش باید آن را اداره کنند، ولی نمی‌شود؛ رویاپردازی هم چیز بدی نیست، خوب است آقای احمدی‌نژاد رویایی هم داشته باشد، راجع به یک موضوع تحلیل کند اما برخلاف مواضع آقای احمدی‌نژاد، دنیا را ۵ عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل بین خود تقسیم کردند. آن کشورهایی که در اجلاس غیرمتعهدها زیر علم سهم داشتن در مدیریت جهانی سینه می‌زنند، خودشان به وقت عمل رای به آن‌ور می‌دهند، چون دست همه آنها زیر ساطور چین، انگلیس، فرانسه یا آمریکا است. نکته دیگر آنکه امروز شرکت‌های چندملیتی در دنیا به عنوان NGOهای غیردولتی حکومت‌ها را تغییر می‌دهند و برای دنیا برنامه‌ریزی می‌کنند. البته ملت‌ها دلیل ندارد که هراس از این اتفاقات داشته باشند. می‌توانند مثل ملت ایران انقلاب و مثل ما هم پای انقلاب‌شان بایستند. معتقد هر اتفاقی در این مملکت بیفتد، هر مسئولی برود و بیاید، مردم انقلاب‌شان را با هیچ چیزی عوض نمی‌کنند. از آن بی‌حجاب و بدحجاب گرفته تا فرد متدین و متعهد، اینها همه وقتی ۲۲ بهمن می‌شود، به صحنه می‌آیند و آدم متحیر می‌ماند. حالا در این ملت استثنا، رئیس‌جمهوری هم بیاید و ایده‌ای بدهد، دیگران هم بوده‌اند که ایده داده‌اند، ولی به همین سرنوشته دچار شدند. اما همه ما می‌دانیم سیاست‌های خارجی مملکت با نظر رهبری نظام است و اگر فکور بودن و خرداندیشی ایشان نبود، امروز ما باید پشت دروازه‌های شهرهایمان مقابل دشمن دفاع می‌کردیم. فکوری و تدبیر رهبر معظم انقلاب است که به قول تحلیلگران خارجی می‌گویند ایران از یک طرف تارهای مدیریت‌شده و از آن طرف تارهای سرخ رفته است؛ خب اینها یک خردمندی

من نمی گویم، قرآن کریم می گوید. طرح برانگیختن انبیاء و انزال کتب آسمانی همه برای چه بود؟ وقتی مردم به پا خاستند، تازه رهبری آغاز می شود. مردم در مدینه به در خانه علی (ع) هجوم آوردند، آنقدر ازدحام زیاد بود که حسن (ع) و حسین (ع) رشید نزدیک بود در ازدحام جمعیت تلف شوند، آن موقع امیرالمومنین گفت: «اگر حضور این حضرات نبود؛ من افسار خلافت را به دوش خود می انداختم»؛ یعنی نمی پذیرفتم، بنابراین معادله خلیا روشن است و ما اصلا نباید نامید باشیم؛ نامیدی یاس از روح الله و یأس از روح الله از گناهان کبیره است. ما هرگز نباید نگاهمان این باشد. اگر شما امام را به عنوان رهبر باور دارید، آرزوی امام این بود. ببینید، آرزوی امام در این چند جمله است: «ای کاش روزی شاهد تشکیل حزب جهانی مستضعفان باشیم که در آن حزب از هر قومیتی، از هر دینی، از هر مکتبی، از هر مرامی عضو باشند». این یعنی آن دموکراسی جهانی که بعد از دهان آقای احمدی نژاد بیرون می آید و دقیقا همین است که رهبر می گویند «احمدی نژاد حرف های امام را در جهان سر دست گرفت»، یعنی این حرف را اول امام مطرح کرد ولی احمدی نژاد آن را در سازمان ملل سر دست گرفت. «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق»؛ ما اگر قدر احمدی نژاد را ندانیم، قدر خدای احمدی نژاد را ندانستیم. رهبری قدر احمدی نژاد را دانستند و گفتند: «هیچ رئیس جمهوری این کار را نکرده است». خب مگر آقا قبل از احمدی نژاد رهبر نبودند؟ پس چرا این را ویژه احمدی نژاد می دانند؟ من می خواهم بگویم این ویژگی را رهبری به احمدی نژاد دادند. خودشان فرمودند «من حامی همه دولت ها بودم و از آنها دفاع کرده ام، اما این دولت ویژگی ای دارد که دولت های پیشین نداشته اند». پس ما

ندارد چون انتخابات ریاست جمهوری فقط یک میلیون و ۲۰۰ هزار رأی باطله داشت. بعد از انتخابات ریاست جمهوری شاهد ماجرای بست نشینی در حرم عبدالعظیم حسنی بودیم که آن هم به جایی نرسید. به نظر شما احمدی نژاد امروز چقدر پایگاه اجتماعی دارد؟ بدنه اجتماعی آقای احمدی نژاد نسبت به سال ۸۸ که ۲۴/۵ میلیون رأی آورد، افزایش یافته یا ریزش داشته است؟

▲ **واعظ آشتیانی:** حاج آقا اشاره درستی داشتند و آن اینکه وظیفه مقام معظم رهبری نبود که از مردم عذرخواهی درباره اجرا نشدن عدالت کنند، این وظیفه آحاد مستولان و آن کسانی است که متولی بودند و وظیفه شان را انجام ندادند، به بطالت گذرانند و وقت را ضایع کردند، آنها باید بیایند عذرخواهی کنند.

یعنی آقای احمدی نژاد هم باید عذرخواهی کند؟

▲ **واعظ آشتیانی:** فرقی نمی کند، هرکسی به وظیفه اش عمل نکرده باید عذرخواهی کند. می خواهد آقای احمدی نژاد باشد یا آقای خامنه ای. اگر ما عدالت را اجرا می کردیم، امروز بعضی از مستولان ما بالای هزار میلیارد ثروت اندوزی نمی کردند و با مردم متکبرانه حرف نمی زدند و زیر میکروفن خبرنگار نمی زدند. این افراد نه معنی عدالت می فهمند، نه به عدالت رفتار می کنند. آنها عدالت را رانت خودشان می بینند. دوست و دشمن می گویند مقام معظم رهبری زندگی ساده ای دارند. من یادام است چند وقتی از انتخاب آقای احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور گذشته بود،

بوش گفت «احمدی نژاد صادق است». من جزو آن افرادی بودم که اولین بار کلید شهردارشدن آقای احمدی نژاد را زدیم و محکم هم دفاع کردم، چون ایمان داشتم که این فرد برای این کار خوب است و هنوز هم به آن کار افتخار می کنم، چون در آن مقطع و در آن شرایط حضور احمدی نژاد لازم بود. اما آقای احمدی نژاد امروز خیلی از آن محدوده ای که باید من یا دیگران دوستش داشته باشیم، فاصله گرفته، بنابراین من قبول ندارم امروز آن عقیده اجتماعی آقای احمدی نژاد ادامه دارد. من نمی توانم بپذیرم، که وقتی مقام معظم رهبری به ایشان توصیه می کند که «صلاح شما نیست در انتخابات حضور پیدا کنید»، ایشان حضور پیدا کند. من نمی توانم بپذیرم که آقای احمدی نژاد امروز در کار رهبری نظام دخالت و تعیین تکلیف کند، دستوری بنویسد: «رئیس قوه قضائیه را بردارید، انتخابات زودرس بگذارید، قانون اساسی را تغییرات دهید»؛ بلکه قانون اساسی و جی منزل نیست، هر از گاهی در تمام دنیا و در کشورهایی که قانون اساسی دارند، با توجه به اقتضای زمان و شرایط بازنگری می شود و تغییراتی در آن داده می شود. این اتفاق جدیدی نیست اما آقای احمدی نژاد می گوید انتخابات مهندسی شده نباشد؛ من این حرف را اصلا نمی فهمم. این حرف ها چه معنی دارد، این همان احمدی نژادی است که شما فرمودید در دنیا حرف از مدیریت جهانی، سهامدار کردن همه کشورها در اداره جهان می زند؟ آیا معنی و مفهوم دموکراسی این است؟

▲ **آقای واعظ آشتیانی گفتند پایگاه اجتماعی آقای احمدی نژاد ریزش داشته است، نظر شما چیست؟**

▲ **شریف زاده:** خیلی جواب صریح و روشنی من می خواهم بدهم و خیلی پیچیده نیست. اولاً من اشکال می گیرم که موضوع سخن را از احمدی نژاد روی مردم بردید، یعنی اصلا عوض شد ماجرا. عیبی

نیابیم مدام بگویند که مگر احمدی نژاد این بود؟ بله ویژگی هایی را که احمدی نژاد داشت، نباید نادیده گرفت. حرف زدن به غیر از تئوری است، تئوری علمی، فرضیه ای است که بشود با منطق از آن دفاع کرد، اما در مورد احمدی نژاد که من او را واجد تئوری های امام می دانم؛ آیا عملیاتی تر از احمدی نژاد در روسای جمهور داشتیم؟ این حرف رهبری است یا نیست؟ آقا گفتند «عملیاتی تر از این دولت نداشتیم». چطور می گویند احمدی نژاد تئوری پرداز بود اما عملیاتی نبود؟ اصلا عملیاتی تر از احمدی نژاد در این ۴۰ ساله انقلاب وجود نداشته است.

▲ **واعظ آشتیانی:** من یک نکته ای را فقط بگویم. اتفاقا دنیا دموکراسی را برای کشور خودش نمی خواهد، دنیا دموکراسی را بهانه ای برای تسلط بر کشورهای جهان سوم و کشورهای در حال توسعه قرار داده است، به دلیل اینکه می داند مردم این کشورها هنوز به آن فهم نرسیده اند که به دموکراسی برسند. این را بهانه درست می کنند برای اینکه ملت ها و دولت های کشورهای جهان سوم را سرکوب کنند. من این را اشاره کنم که دنیا اینطور نیست؛ که جناب عالی فرمودید که اینها فقط دموکراسی را برای خودشان می خواهند، اصلا دموکراسی یک بازی است.

▲ **شریف زاده:** نه، من اصلا از خواسته استکبار حرف نزدم، من چکار دارم آنها چه می خواهند؟ من از ملت ها و دولت های مستضعف دنیا سخن گفتم و از احمدی نژاد رشدیافته. من روی این دو بحث کردم. دنیا و وضعیتش معلوم است چیست.

من وقتی با نزدیکان آقای احمدی نژاد در ایام انتخابات سال ۹۲ مصاحبه می کردم، برداشت آنها این بود که الان دو تفکر غالب در فضای سیاسی کشور وجود دارد؛ یکی احمدی نژاد است و یکی آقای هاشمی رفسنجانی و می گفتند غیر از این دو، تفکر غالب دیگری نیست. اگر تفکر آقای احمدی نژاد از دور خارج شود، تفکر آقای هاشمی برنده خواهد شد و وقتی هم که آقای روحانی رئیس جمهور شد احمدی نژادی ها استدلال کردند که چون آنها در میدان رقابت نبودند، این اتفاق افتاد، در مقابل این ادعا مثال های نقض بسیار است. آقای احمدی نژاد از سال ۹۰ تا سال ۹۶ در چند مقطع تلاش کرد بدنه رأی خودش را به صورت کف خیابانی به صحنه بیاورد اما نتوانست. او سال ۹۰ در ماجرای وزیر اطلاعات ۱۱ روز خانه نشینی کرد، همان زمان خیلی از اصولگرایان می گفتند احمدی نژاد منتظر یک موج اجتماعی حمایت کننده است اما اتفاقی نیفتاد. در انتخابات ریاست جمهوری ۹۶ نزدیک اعلام نتایج بررسی صلاحیت نامزدها از سوی شورای نگهبان آقای بقایی، آقای جوانفکر و آقای داوری پشت سر هم در شبکه اجتماعی پست می گذاشتند که توفان اجتماعی در پیش است، چون خبردار بودند که آقای بقایی و آقای احمدی نژاد رد صلاحیت شدند. شورای نگهبان نام نامزدهای تایید صلاحیت شده را اعلام کرد اما هیچ توفانی نشد. بعد خواستند جنبش آرای باطله راه بیندازند، آقای بقایی نام آقای احمدی نژاد را روی برکه رأی نوشت و داخل صندوق انداخت اما اینجا هم موفقیتی کسب نکردند، حتی برخی به آقای احمدی نژاد کنایه زدند و گفتند او دیگر یک میلیون رأی هم

جملات مهم

▲ من احساس می کنم این است که از کلمه آزادی و عدالت خواهی دارد استفاده ابزاری می شود

▲ بعد گفته انتخابات برگزار کنیم. مگر مادر مملکت مان قانون نداریم؟

▲ در اینکه آقای احمدی نژاد در سال ۸۴ بازی را برد، شکی نیست، ولی آقای هاشمی سال ۹۲ آمد، رد صلاحیتش کردند

▲ من فکر کنم حاکمیت صبوری و خردورزی کرده است. در هر صورت هر بحثی هم که می خواهد انجام شود، باید در چارچوب قانون باشد

▲ حرمت شکنی و حریم ها را دریدن، این مشکلی را حل نخواهد کرد



بد است و شورای نگهبان انتخابات را مهندسی می کند. **▲ واعظآشتیانی:** فکر نمی کند یک نفر هم می گوید که برای تو هم کردند؟

▲ شریف زاده: اصلا فرض کنیم شورای نگهبان برای آقای احمدی نژاد این کار را کرد که من منکر این هستم، ولی فرض کنیم شورای نگهبان اصلا از آغاز پیدایش دارد مهندسی می کند که من معتقدم از آغاز پیدایش مهندسی نکرد، از یک دوره ای شروع به مهندسی انتخابات کرد، می خواهم بگویم شورای نگهبان برای هر کسی مهندسی کرد، نباید بکند.

▲ واعظآشتیانی: مگر کرده که نباید بکند؟

▲ شریف زاده: فراوان کرده است. من اینجا برای اولین بار می گویم برای دو مجلس قبل ثبت نام کردم، بنده را رد صلاحیت کردند. علت رد صلاحیت، عدم اعتقاد به اسلام بود. پیش جناب آقای شاهرودی، عضو شورای نگهبان شکایت کردم. من در حوزه تدریس می کردم، مدرس سطوح عالی بودم. آقای شاهرودی هم در آن مدرسه تدریس می کرد؛ شکایت را بردم به ایشان. اولاً نپذیرفتند که به چنین دلیلی رد صلاحیت شده باشم. برگره را نشان دادم. تعجب کردند و رفتند با شورای نگهبان محاجه کردند و شورای نگهبان دلیل را عوض کرد و گفت «قرار است پذیرفته نشوم». در آن زمان از سوی یک مقامی اعلام شد «هیچ کس با تفکر جریان انحرافی در انتخابات مجلس تایید نمی شود». این اسمش مهندسی نیست؟ جریان انحرافی یعنی چه؟ از من چه انحرافی رخ داده است؟ برخی می گویند «شورای نگهبان عادل و منصوب رهبر هستند»، پس یعنی ما هم باید بگوییم «چشم، چون آقای جنتی می گوید ما نامسلمانیم، ما ناچاریم بپذیریم غیرمسلمانیم». حرف آقای احمدی نژاد، حرف دل من است، حرف دل این ملت است، حرف دل کسی است که نامسلمان نامیده شود. من دارم به عنوان یک فرد ملت می گویم؛ من یک ادعا کردم با من برخوردهایی شد که برای شما بگویم، مثل آقای شاهرودی تعجب می کنید. آقای شاهرودی گفت من رفتم دعا کردم،

جریان های سیاسی تقریباً سردرگم هستند در دادن معیاری که اگر آن را ارائه دادند، براساس همان نتیجه بگیرند. اصلا کاری به اینکه چه کسی رأی آورد و چه کسی رأی نیاورد، ندارم. می خواهم بگویم ما هستیم و اذعان اصولگرا و اصلاح طلب به اینکه ما نمی دانیم واقعا معیار و ضابطه رأی دادن مردم چیست. حالا شما امروز بنده را اینجا نشانید و می خواهید از من بپرسید معیار رأی آوری چیست، آقای احمدی نژاد این معیار را دارد یا خیر؟ قطع یقین بدانید من آنقدر مدعی نیستم که بتوانم به شما یک معیار جدی ارائه بدهم، اما فارغ از احمدی نژاد یک معیاری را می شناسم که می توانم یک دفاع منطقی از آن بکنم. من می گویم مردم به کسی رأی می دهند که احساس کنند حرف آنها را می فهمد، می زند و پشتش می ایستد. مردم اگر به چنین احساسی رسیدند؛ البته احساس جدی، نه صرفا احتمالی. یعنی اگر به این اعتماد و احساس رسیدند که ما حرفمان را داریم از دهان این فرد می شنویم و می توانیم به او اعتماد کنیم که پای حرفش می ایستد به سمتش می آید؛ البته همه اینها نسبی است و به اندازه اینکه چقدر این اعتماد قوی تر یا ضعیف تر باشد آرا هم بالا و پایین می شود. من معتقدم مردم در سال ۸۴ به این احساس رسیدند که به احمدی نژاد رأی دادند. چرا کاندیداهای اصولگرا سال ۹۶ همه از مسکن مهر و یارانه گفتند، در حالی که در سال ۹۲ همه بر سر مسکن مهر و یارانه زدند؟ برای اینکه احساس کردند حرف مردم مسکن است و یارانه را می خواهند؛ البته درست است، مردم در سال ۹۲ اظهار کردند یارانه می خواهند و این یک رفتارندوم بود. این حرف مردم است، مسکن حرف مردم است؛ نه آن مسکن که وام بگیرند و چند برابر بخواهند سود بدهند.

آقای واعظآشتیانی نقدی به نامه اخیر آقای

احمدی نژاد مطرح کرد، نظر شما چیست؟

▲ شریف زاده: معتقدم امروز که آقای احمدی نژاد نامه به رهبر انقلاب نوشت، همه حرف مردم است که قوه قضائیه مشکل دارد و وضع معیشتی

ندارد، منتها مردم در نسبت با احمدی نژاد، در پاسخ می گویم اصلا رأی آوری منوط به چیست؟ یعنی مردم به چه کسی رأی می دهند؟ این یک سوالی است که ۴۰ سال در انقلاب مطرح شده است. من می خواهم سوال را مطرح کنم تا به جواب خودم برسیم. ۴۰ سال است در انقلاب مردم به چه کسی رأی می دهند؟ آنقدر گوناگونی ظاهری ما دیدیم که تقریباً همه جریان های سیاسی کشور دستشان را بالا آورده اند و گفته اند «نمی دانیم واقعا معیارها چیست». مردم یک روز به این رأی می دهند و یک روز به آن؛ خیلی از کسانی که در جریان های سیاسی شاخص هستند، تقریباً ابراز ابهام کرده اند و می گویند شاخص های رأی دهی مردم معلوم نیست. برای همین سال ۹۲ اصولگراها با قاطعیت اعلام می کنند که در این دوره کاندیدای ما رأی می آورد، اما برخلاف انتظارشان آقای روحانی رأی آورد. سال ۹۶ نیز وقتی مردم با مشکلات اقتصادی آقای روحانی داشتند، دوباره اصولگراها با مطرح کردن نام آقایان قالیباف و رئیسی، به قطع مدعی بودند که نامزد آنها رأی می آورد، ولی باز با کمال تعجب مشاهده کردند آقای روحانی با رأی بسیار بالاتر از دور اول رئیس جمهور شد. پس برای من تقریباً تحلیل های اینچنینی درباره رأی آوری یا بدنه رأی یک نفر عجیب و غریب است. مثلاً می گویند سبک زندگی مردم عوض شده یا دین مردم ضعیف شده است، چرا؟ چون به آقای رئیسی رأی نداده اند؛ اصلاح طلبان هم روزی همین را می گفتند و ادعا داشتند قطعاً پیروز انتخابات سال ۸۴ هستند، اما در کمال تعجب دیدند که احمدی نژاد رأی آورد. سال ۸۸ آقای موسوی قبل از وزارت کشور اعلام کرد «من رأی آوردم و رئیس جمهور شده ام» اما بعد از اعلام رسمی نتایج انتخابات او نتوانست باور کند رأی نیاورد. البته هنوز هم بعضی از اصلاح طلبان می گویند «رأی آورده، نگذاشتند اعلام شود و تقلب شد». اصلا کاری به این ندارم، می خواهم بگویم آن نتیجه ای که می خواهم بگیرم این است که ببینید همه

زیر بار نمی‌روند، فقط دلیل را عوض کردند و گفتند نمی‌شود این‌ها بیایند. یعنی چه؟ شما من را از حق مسلم شهروندی خود محروم می‌کنید، به خاطر اینکه نمی‌خواهید یک جریان فکری وارد مجلس شود؟ این ظلم صریح است؛ بالاتر از این پنهان نامسلمانی به افراد می‌زنید. «کفر چو منی گزاف و آسان نبود/ محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود».

▲ **واعظ‌آشتیانی:** همین حرف را عوامل بیگانه هم می‌زنند.

▲ **شریف‌زاده:** یعنی ما به اینجا رسیدیم که بیگانگان دارند حرف ملت را می‌زنند؟ پس و اوایل به ما که بیگانگان باید حرف ملت را بزنند. معنایش این می‌شود که آنقدر کار غلط داریم که دشمن به آسانی می‌تواند از ما غلط دیکته بگیرد. یک نظام وقتی آنقدر غلط بکند که دشمنش بتواند همان غلط‌ها را برای سرکوبش بهانه کند، باید برود خودش را اصلاح کند، نه اینکه بگوید من خوبم.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** مگر کسی مدعی است که در این مملکت همه چیز گل و بلبل است؛ یک چیزهایی هم هست، یک نواقصی هم وجود دارد.

سوال من این است که چطور از زمان بعد از آقای احمدی نژاد این حرف را می‌زنید و به همان دوره ریاست جمهوری ایشان نمی‌پردازید؟

▲ **شریف‌زاده:** من حرکت رو به شتاب نزولی را گفتم. عرض من این بود. امام اول انقلاب گفت «ما که حکومت اسلامی نداریم، ما از اسلام خیلی فاصله داریم؛ باید برسیم به آنجا». آیا به آنجا رسیدن، رو به سمت قله رفتن است یا سقوط در دره؟ حرکت عوض شد؛ وقتی آقا می‌گوید «قطار انقلاب از ریل خارج شده بود»، این قطار از ریل خارج شده که رو به قله نمی‌رود. **شما قبول دارید که احمدی نژاد دچار تناقض است؟**

▲ **شریف‌زاده:** بابا با احمدی نژاد کاری ندارم به خدا. شما سوالات مردم بود. عوض کنید موضوع را، می‌رویم سراغ احمدی نژاد.

برخی می‌گویند آقای احمدی نژاد در نامه اخیرش به رهبر انقلاب، دچار تناقض‌هایی شد. یکی از آن تناقض‌ها صحبت کردن درباره برگزاری انتخابات آزاد است، در حالی که آقای احمدی نژاد براساس همین مکانیزم سال ۸۴ و سال ۸۸ رئیس جمهوری شد.

▲ **شریف‌زاده:** آغاز سخنم درباره تغییر بود. اصلا معنی تغییر چیست؟ دگرگون شده است. الان اگر احمدی نژاد از شورای نگهبان انتقاد کند، برخی حرف امام را در تایید شورای نگهبان به عنوان مخالفت با احمدی نژاد مطرح می‌کنند اما آن شورای نگهبان کجا، این کجا؟ اگر امروز احمدی نژاد، رئیس قوه قضائیه را نقد کرد و بگوید او را باید تغییر داد، برخی می‌آیند مثلاً یکی از سخنرانی‌های امام راجع به شهید بهشتی را پیدا می‌کنند و می‌گویند حرف احمدی نژاد غلط است، این هم سندش. فکر می‌کنند انقلاب همین طوری ثابت گل و بلبل مانده، در حالی که فساد خیلی زیاد شده است.

آقای واعظ‌آشتیانی نگاه شما چیست؟ آیا تناقض و دوگانگی در نامه آقای احمدی نژاد دیدید یا خیر؟

▲ **واعظ‌آشتیانی:** فیلم آقای احمدی نژاد را که می‌گفت «ما به کی بگوییم برادران آقای لاریجانی را نمی‌خواهیم؟» دیدم و برای من این خواست او

جای تعجب داشت چون یکی از برادران لاریجانی نماینده مردم قم در مجلس است، در مجلس نیز سایر نمایندگان به او رأی دادند و امروز آقای علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی است. آقای احمدی نژاد وقتی می‌گوید ما برادران لاریجانی را نمی‌خواهیم این دو معنی دارد. یک وقت است احمدی نژاد براساس نظر شخصی می‌گوید «من آقای لاریجانی را نمی‌پسندم» اما یک وقت است که می‌گوید «ما نمی‌خواهیم او رئیس مجلس باشد». اینجا باید روشن شود ما نمی‌خواهیم منظور چه کسانی هستند؟ آیا آقای احمدی نژاد، مشایب، بقایای و... نمی‌خواهند؟ خوب نخواهند، آقای دکتر لاریجانی براساس نظر اکثریت نمایندگان، امروز رئیس مجلس است، یعنی آقای احمدی نژاد و اطرافیان معتقدند باید رفت و گوش دوپست و اندی نماینده مجلس را گرفت و بازخواست کرد که چرا به آقای لاریجانی رأی دادید. این حرف معنا ندارد چون انتخاب رئیس قوه مقننه براساس قانون آیین‌نامه داخلی مجلس انجام می‌شود و ربطی به خواستن یا نخواستن آقای احمدی نژاد پیدا نمی‌کند.

از سویی دیگر در نامه به رهبر انقلاب می‌نویسد «رئیس قوه قضائیه را عزلش کنید». علت اینکه آقای احمدی نژاد ۱۱ روز خانه نشست را می‌دانیم. به ایشان توصیه شد وزارت اطلاعات حساس است، همین طوری نمی‌شود وزیرش را عوض کرد اما آقای احمدی نژاد بابت یک توصیه منطقی رفت خانه نشست. آن وقت چگونه است که به رهبر انقلاب نامه می‌زند «رئیس قوه قضائیه را عزل کنید، انتخابات زودرس برگزار و دفتر شما اصلاح شود». آقای احمدی نژاد از چه جایگاهی دارد این حرف را می‌زند؟ قانون صراحت دارد، رهبر انقلاب با نظر اعضای مجلس خبرگان انتخاب می‌شود.

اعضای مجلس خبرگان نشست‌های سالانه دارند، در کمیسیون‌های مختلف تحلیل و بررسی می‌کنند که آیا رهبر در راستای اهداف انقلاب دارند حرکت می‌کنند یا نمی‌کنند؟ اگر ایحان دفتر رهبری مشکلی دارد، از وظایف خبرگان رهبری است که چنین مسأله‌ای را یادآوری کنند. روالش این است. آقای احمدی نژاد خواسته‌های خود را در نامه براساس چه مبنای قانونی نوشت. کدام مرجع تشخیص می‌دهد که انتخابات زودرس برگزار شود؟ من یکی از منتقدان دولت آقای روحانی هستم. چپ و راست در رسانه‌های مختلف نسبت به دولت انتقاد می‌کنم اما معتقدم هر دولتی در جمهوری سرکار می‌آید، منتقدان باید کاری کنند تا دولت موفق شود، چون موفقیت دولت، ما موقعیت نظام است. حالا اگر فهمی و درک برخی از دولتیان نسبت به این موضوع نمی‌رسد، یک موضوع جداست. ما با نظام که دشمنی نداریم. ما اختلاف نظر با هم داریم، ولی اختلاف ما اختلاف بر سر اصول نیست، اصول باید سر جایش باشد. در مباحث فردی می‌توانیم با همدیگر کلنجار برویم. آقای شریف‌زاده می‌گوید مطالب نامه آقای احمدی نژاد حرف مردم است، کدام مردم می‌گویند آقای احمدی نژاد به رهبر انقلاب چنین نامه بدون مبنای قانونی را بنویسد و خواستار عزل رئیس قوه قضائیه، انتخابات زودرس و آزاد و اصلاح دفتر رهبری شود؟ بله؛ من هم یک موقعی شنیدم که می‌گفتند «کسانی که مرتبط با جریان انحراف باشند از نامزدی آنها در انتخابات ممانعت می‌شود، اما امروز که جناب‌عالی خودتان را معرفی کردید و گفتید «به من انتساب جریان انحرافی دادند و گفتند مسلمان نیستم و پیگیری کردم تا اصلاح شد». این حق تان است که اگر حقی از شما تضییع شود از کانال قانونی خودش پیگیری کنید. باید به قانون احترام گذاشت نه آنکه

حرف‌هایی مطرح کنیم تا برخی از مردم خوش‌شان بیاید. کدام مردم و چه جمعی از مردم مهم نیست، فقط حرف بزیم تا دل عده‌ای خوش شود. من در این چند روز که رصد می‌کردم صحبت‌ها را، بعضی از آقایانی که زاویه‌دار با نظام و انقلاب هستند یا دوپهلوی زندگی می‌کنند و به قول خودمان چند زیست هستند، گفتند «آقای یکسری حرف‌های احمدی نژاد درست است»، در واقع بلر گفتند. واقعا احمدی نژاد حرف می‌زند تا چه کسی خوشش بیاید؟ من نمی‌گویم حرف حق زده نشود، ولی حرف حق از مجاری قانونی اش زده شود. آقای شریف‌زاده احساس کرد تظلمی به او شده، رفت، با پیگیری آن لکه ضددینی را پاک کرد، البته عنوان دیگری جایش آمد اما حداقل این بود که با پیگیری، آن عنوان زشت را برداشتند. تا اینجا کار رفت و حقیقت بود، که بیشتر از آن هم می‌رفت، حقیقت بود. عرض این است هرکسی باید بداند جایگاه حقوقی اش کجاست؟ آیا یک حرفی را باید بزند که یک عده‌ای خوششان بیاید یا حرفی را بزند که چهار آدم فکور احسنت بگویند؟ از این طرف آقای احمدی نژاد می‌گوید انتخابات مهندسی نشود؛ خوب اصلا مهندسی انتخابات کار خوبی نیست و ما هم قبول داریم اما آقای احمدی نژاد با این حرف انتخاب خودش را هم در سال ۸۴ و هم در سال ۸۸ زیر سوال برد. یک روز ما شورای شهر بودیم، هوا بارانی بود، صبح خبر رسید که آقای احمدی نژاد سر چهارراه فلان‌جا شلوارش را زده بالا و کمک رفتگرها کرده و پلی را که زیرش اشغال گیر کرده، شبانه کمک کرد و راه آب باز شد. وقتی به ما گفتند، ما باور کردیم، برای چه؟ چون جنس مدیریت احمدی نژاد ساده بود.

آقای احمدی نژاد در سال ۸۴ ساده‌انگاری در کلام را خوب بلد بود، خیلی ساده حرف می‌زد و این ساده صحبت کردن یعنی همه‌فهم حرف زدن را خوب بلد بود. هیچ وقت یاد نمی‌رود؛ می‌گفت مشکلات مملکت را همه دور هم جمع می‌شویم، با دوستی، صمیمیت و رفاقت حل می‌کنیم. این مشکل را این طوری حل می‌کنیم، آن مشکل را آن طوری می‌کنیم. در واقع ادبیات ساده احمدی نژاد باعث شد که توده‌های مردم به سمت او آمدند. برعکس رقیب او را کج سلیبگی کرد، در فیلم تبلیغاتی اش نشست بود روی قالیچه ابریشم و موهایش را کوتاه می‌کردند. در مقابل فیلم تبلیغاتی آقای احمدی نژاد نشان می‌داد او با دمیایی‌های پلاستیکی گلدان‌های حیاط را آب می‌داد، می‌رفت در خانه با مردم صحبت می‌کرد. البته هر زمانی، شرایط خودش را دارد. مردم در آن زمان ادبیات ساده احمدی نژاد را می‌پسندیدند. من بارها گفته‌ام در ایران تا سالیان سال هیچ شهرداری رئیس جمهور نمی‌شود، بیخود زور نزنند. یک ژاک شیراک در فرانسه بود که رئیس جمهور شد یکی هم احمدی نژاد در ایران. اینکه بیایم تمام تهران را گل بکاریم و تمام تهران را هلی کوپترهای شخصی برای حتی مردم مستضعف بگذاریم تا از این طرف به آن طرف بروند، بعد شهردار تهران تصور کرد فردا رئیس جمهور می‌شود، خبر این طور نیست، به خدا این اتفاق نمی‌افتد. چون ادبیات آن روز یک ادبیاتی بود که یک خلایق را بین مردم و دولت ایجاد کرده بود. آن خلایق با ادبیات آقای احمدی نژاد پر شد. من واقعا حیفم می‌آید احمدی نژاد آن روزها، بشود احمدی نژاد امروز. احمدی نژاد می‌توانست یک اسوه در این مملکت بماند، چه بسا تا پایان دولت یازدهم این قد است و این احترام و جود داشت و من همیشه در مصاحبه‌هایم تاکید می‌کردم که آقای احمدی نژاد آدم

سکوت کرد. الان می بیند این انقلاب دارد به بدسویی می رود. یعنی مردم از آمریکا ناراحت هستند؟ به خدا نه. نمی گویم آمریکا را دوست دارند، مردم ضد آمریکا هستند. اما آمریکا جلو می آید تا از آب گل آلود ماهی بگیرد؟ آب گل آلود را چه کسی به وجود آورد؟ همین مدیران. خب احمدی نژاد می بیند این آب بدجوری دارد گل آلود می شود، دارد به حدی گل آلود می شود که مردم به خیابان بریزند و یک چیزهایی بگویند.

احمدی نژاد قبل از بحث انتخابات رفت به آقا گفت، «من دارم در استان ها می روم، مردم همه دارند اینها را می گویند. مردم خوزستان دارند می گویند ما دیگر حتی به اندازه ای نداریم که بخوریم، فقر دارد بیداد می کند». آقای احمدی نژاد اینها را به گوش رهبر انقلاب رساند، چون سفر می رفت. همدان رفت، خوزستان رفت، مشهد رفت، ساری رفت. اینها را از مردم شنید، خطر احساس می کرد، بارها این خطر را در جلساتی که با هم حرف می زدیم، گفت. گفت خطر جدی است، الان دیگر نمی شود سکوت کرد. فکر می کنید آمدن آقای بقایی در عرصه انتخابات برای چه بود؟ برای همین احساس خطر بود، چون آقای روحانی دارد وضع را به یک سمت دیگر می برد. حمایت از آقای روحانی یعنی چه؟ آقای احمدی نژاد مهر سکوت را شکست؛ سخن گفت. اول سخنان به این شدت نبود. پله پله شدت گرفت. به رئیس قوه شفاهی گفت، نوشت، به آقای روحانی گفت؛ نگفت؟ به همه اینها گفت اما تغییر را همان تغییر نزولی دید که کار دارد بدتر می شود. آخر چقدر حبس می کنید؟ خود بنده یک ماه در بازداشت در سلول انفرادی بودم، این غیرقانونی است. خیلی ها زندان رفتند. اما اینکه بعد بگویند اشتباه کردیم؛ یعنی چه؟ از اینها دارد زیاد می شود، وقتی که زیاد شد، ایشان آمد و ایستاد. اینها مراحل داشت، یکدفعه ای که پیش نیامده است. همه تئوری آقای احمدی نژاد این بود که مردم احساس کنند یک کسی هست که حرفشان را بنزد.

آقای واعظ آشتیانی اعلام کرد که دیگر

مردم در میان بگذارم؟ اما این جواب کافی نیست. باز هم نامه ای را که می نویسم، به عنوان پیشنهاد خطاب به رهبری می نویسم». ایشان در حضرت عبدالعظیم گفت «ما با خاندان لاریجانی مخالفیم»، نظر خودش را گفت. ایشان نیامد که بگوید من به نمایندگی از سوی ملت می گویم با لاریجانی مخالفیم. گفت «ما با خاندان لاریجانی مخالفیم». به آقای لاریجانی نامه نوشت یا نه؟ آقای احمدی نژاد در مجمع تشخیص مصلحت به آقای لاریجانی گفت آقا پرونده آقای بقایی چطور است و آقای لاریجانی چه گفت؟ از خود ایشان پرسید چه گفت...

آقای احمدی نژاد در فیلمی این ماجرا را توضیح داد.

▲ **شریف زاده:** ... که ارجاع شد به آن یکشنبه مجلس که با برادر ما، یعنی آقای بقایی جواب آن فیلم است اینها بد است. به چه کسی بگوید؟ آقای احمدی نژاد همانطوری که گفتم، چهار سال سکوت کرد، یک مصاحبه نکرد، همین الان هم مصاحبه با مجله خود ما نمی کند. آقای احمدی نژاد چهار سال سکوت کرد با آنکه بی رحمانه تاختند و تاز بانه زدند. چه موقع باید حرفش را بگوید؟ وقتی که انقلاب نابود شد؟ خب آقای احمدی نژاد می گوید «من دارم می بینم که آمریکا دارد جلو می آید». رهبری هم گفتند. تنها اتکای نظام روی مردم است. آمریکا هوشیار و شیطان است، می داند اگر مردم را از نظام جدا کند، دچار مشکل می شود. وقتی مردم نباشند، علی بن ابیطالب به مردم کوفه می گوید «فاتلکم الله یا اشباع الرجال و لا رجال شما تباه کردید تدبیر مرا». من دارم طبق یک منطقی سخن می گویم. من دارم می گویم آقا وضعیت را می بینید، مردم مگر کم به خیابان آمدند؟ ورشکستگان مالی، بانزینستگان انتظامی و نظامی، معلمان، کارگران؛ جلوی هر وزارتخانه ای مدام تجمع می شود. خب آقای احمدی نژاد چه می گوید؟

▲ **واعظ آشتیانی:** روش کارش درست است؟
▲ **شریف زاده:** آقای احمدی نژاد چهار سال

باهوش و خردمند و حواسش جمع است، بیخود برای موضوعی هزینه نمی کند. جالب است شما بدانید من آقای احمدی نژاد را از سال ۸۴ که رئیس جمهور شد تا روز چهارم برادرش رودر رو ندیدم. اگر به سهم خواهی بود، من بیشترین سهم را از آقای احمدی نژاد باید می گرفتم، ولی یک بار به دفترش نرفتم. همه بچه های دفترش شهادت می دهند، آشتیانی یک بار دفتر آقای احمدی نژاد نیامد. می گفتم بگذار کارش را بکند. بله، بنده معاون وزیر صنایع شدم، یک سال با وزیر معرفی شده ام کار کردم اما بعد استعفا دادم به دلیل اینکه آدم هایی که در کنار او حضور داشتند این کاره نبودند. بعد از ۶ ماه هم یکی از آنها دستش کج بود و جزو سه هزار میلیاردی ها دستگیر شد. نخواستم خودم رو نجس کنم. آقای احمدی نژاد را ما فاکتور بگیریم، دولتش را نگاه کنیم. اول صحبت هایم هم اشاره کردم. دولت نهمش تکرارشدنی در این مملکت نیست، زحماتی که دولت نهمش در عرصه های مختلف کشید، من به عنوان یک آدم بی طرف دارم می گویم، نه سینه چاک آقای احمدی نژاد که یکطرفه به قاضی بروم و برخورد بغض آلود داشته باشم، ولی رفتارهایی که ایشان در این یک سال از خودش نشان داد، زبینه آقای احمدی نژاد نبود و من می گویم ای کاش افرادی که در کنار آقای احمدی نژاد قرار می گرفتند، اگر بنا بود تئوری ای منتقل کنند، اگر قرار بود ایدئولوژی خاصی منتقل کنند؛ حداقل موضوعی را منتقل می کردند که آخر و عاقبت به خیری برای آقای احمدی نژاد باشد. اینکه ما با قلندری بگوییم آقا بیاید سر ما را بگذارید بالای دار، اینها نشانه شجاعت نیست و به اینها نمی گویند شجاعت. مدیری که تخلف می کند، زد و بند می کند، شجاعت نیست. مدیر شجاع به مدیری می گویند که قانون را اجرا کند. اینکه امروز فلان آقا بگوید «من سرم را جلوی دار می آورم یا شلاقم بزنی»، این چه معنی ای دارد، این چه چیزی را می خواهد برساند، چه ویژگی ای را می خواهد طرح کند؟ واقعا چه چیزی را می خواهد؟ من واقعا نسبت به این نامه اخیر آقای احمدی نژاد مهیوت ماندم که هیچ منشأ قانونی ندارد. آقای شریف زاده می گوید احمدی نژاد حرف دل مردم را زد؛ کدام مردم و چه میزان مردم؟ نمی دانم.

▲ **شریف زاده:** برخلاف آقای آشتیانی هر روز برایم احمدی نژاد محبوب تر می شود. یعنی من هر چقدر با احمدی نژاد بیشتر حرف می زنم، هر چقدر رویه اش را بیشتر می بینم، هر چقدر موضع گیری ها را در این مسیر بیشتر مشاهده می کنم، علاقه و محبتم به آقای احمدی نژاد بیشتر می شود. علت دارد. اما درباره بحث نامه اخیر که یک اشاره ای شد، اگر چه بحث ما احمدی نژاد شما می خواستید بررسی کنید می گویم، اول خطاب نامه به کیست؟ جز به رهبری است؟ ثانیاً جلوی دادگستری چه گفت؟ گفت «ما اگر از مشکلی یا از کسی به خاطر مشکلی شکایت داشته باشیم به قوه قضائیه مراجعه می کنیم. قانون است و اگر از فردی در قوه قضائیه شکایت داشته باشیم، به بازرسی قضات شکایت می کنیم اما اگر از رئیس قوه قضائیه شکایت داشته باشیم، به چه کسی باید شکایت کنیم؟ یعنی اگر از کسی شکایت داشته باشیم که حکم نهایی را خود او صادر یا امضا می کند، به چه کسی باید مراجعه کنیم؟» در جواب می گویند به رهبری مراجعه کنید. خب آقای احمدی نژاد به رهبری مراجعه کرد، پیش از این نامه دو نامه نوشت اما گویی رهبری معتقد هستند «این ارتباطی به من ندارد». گفتند «چه کنم؟ این را با



اگر بنا باشد هر موضوعی را تحت عنوان حرف مردم یا حرف کلی زدن یا کلی گویی کردن مطرح شود و خارج از قانون تعیین تکلیف شود و فوریت راجع به آن داده شود، این به اعتقاد من رفتار پسندیده نیست.

احمدی نژاد را قبول ندارد، اما آقای شریفزاده شما از افرادی هستید که همچنان آقای احمدی نژاد را قبول دارید؛ نمی شود کسی بگوید انقلاب را قبول دارد اما رهبر انقلاب را خیر. آقای احمدی نژاد وقتی از حضور در انتخابات نهي شد، در صدد تشکیک در اصل موضوع برآمد تا آنکه رهبر انقلاب از پشت بلندگو اعلام صریح کردند. ایشان نیز اخیراً گفتند «کسی که یک دهه مسئول بوده، اپوزیسیون نشود». دیگر چطور باید اعلام و بیان شود تا آقای احمدی نژاد رویکرد خود را عوض کند؟

▲ **واعظ‌آشتیانی:** رهبر انقلاب فرمودند: «کسی که یک دهه در این مملکت مسئول بود، اپوزیسیون نشود»، جالب اینجاست که بعد از این سخن ایشان شنیدم که «آقای احمدی نژاد گفته من که ۸ سال رئیس جمهور بودم، پس منظور رهبر انقلاب به من نبود»، خیر اتفاقاً منظورشان به آقای احمدی نژاد بود، چون او دو سال قبل ریاست جمهوری هم در جایگاه شهردار تهران قرار داشت.

▲ **آقای شریفزاده معیار ما در جمهوری اسلامی رهبر انقلاب است یا خیر؟ اگر رهبر انقلاب سخنی گفتند معیار ما است یا خیر؟ رفتار امروز آقای احمدی نژاد نه با منویات رهبر انقلاب و نه با سخن صریح ایشان می خواند.** در این وضعیت تکلیف من و شمای چیه حزب الهی که روزی حامی آقای احمدی نژاد بودی، چیست؟ پیرو رهبر انقلاب باشیم یا دنبال آقای احمدی نژاد برویم؟

▲ **شریفزاده:** اصلاً تلقی از ولایت فقیه این است که ما فکر نکنیم؟ به خدا در جامعه بعضی به اینجا رسیده اند. من جمع کننده کتاب اخلاق الهی حاج آقا مجتبی تهرانی هستم. خیلی حدیث این طرف و آن طرف کرده اند. اغلب ائمه می گویند لعنه لعنه، به چه کسی می گویند؟ به یاران خالص و مخلص تنوری شان. تنوری که می دانید جریانش چیست؟ می گویند لعنه؛ می دانی چرا می گویند لعنه؟ او که نیازی ندارد، می گوید آقا تو هرچه بگویی چشم، چرا می گویی دلیلش این است؟ برای اینکه ائمه می خواهند عقل شیعه رشد کند، نمی خواهند چشم و گوش بسته باشد. آن کسی که چشم و گوش بسته بیاید جلو، چشم و گوش بسته می بردش، مثل خواجه. ائمه می خواهند عقل شیعه رشد کند، بعد آقایان در دوره ریاست آقای احمدی نژاد می گفتند: رئیس جمهور باید عمل کند، فکر و تنوری یعنی چه؟ یعنی چی احمدی نژاد می آید حرف از تنوری می زند؟ رئیس جمهور عمله است، فقط کار.

▲ **خود آقای احمدی نژاد می گفت این چهره به درد نوکری مردم...**

▲ **شریفزاده:** نه، نوکری غیر از این است که فکر نکنند، با فکرش نوکری هم می تواند بکند. همه باید فکر کنند، نه فقط احمدی نژاد. همه باید فکر کنند؛ احمدی نژاد حرفش این بود. رهبر انقلاب گفتند «حتی رهبری قابل نقد است»، اصلاً وقتی آقای احمدی نژاد می آید جلوی دادگستری می گوید، همه دارند می شنوند. اگر حرفش را رسانه ای نکند، چگونه به گوش رهبری برسد؟ بنده می خواستم بگویم این رفتار نه خلاف تعبد به ولایت است، بلکه عین تعبد شرعی است؛ من ولایت فقیه را نوشتیم. آن موقع که آقای سروش اشکالات جدی به ولایت فقیه می گرفت، از کسان یا تنها کسی بودم که شبهات جدید آقای سروش را در دانشکده جواب می داد و اشکالات را

مطرح می کرد؛ پس چقدر از ولایت و تعبد به ولایت فقیه می دانیم، آیا ولایت یعنی اینکه شما فکر نکنید؟ ولایت یعنی اینکه شما حق ولایت را کنار بگذارید؟ اصلاً معنی ولایت اینها نیست، معنی تعبد هم اینها نیست.

▲ **آقای شریفزاده می گوید آقای احمدی نژاد حرفش از طرف حاکمیت شنیده نشد، برای همین آن را اعلام عمومی کرد.**

▲ **شریفزاده:** نه، این را خواستم بگویم، من می خواهم این را بگویم آقای احمدی نژاد دید حرف دل مردم هیچ کجا زده نمی شود. حاکمیت هم باید ترتیبی اتخاذ کند که حرف مردم، نقد مردم، اشکال مردم و حتی اعتراض مردم به آسانی به رهبری برسد؛ به آسانی.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** این حرف درست است که باید معضلات و مشکلات جامعه به گوش مسئولان تا رهبری برسد و قطعا رهبری نظام راهکارهایی برای انتقال یکسری مسائل را تبیین و تعریف کرده اند. جالب است که دختر من ۱۰ سال پیش نوجوان و ۱۶ سالش بود، یک نامه به دفتر مقام معظم رهبری نوشت. نامه او با امضای جوابش آمد. ما یک وقت است می خواهیم محترمانه یکسری مسائل را منتقل کنیم، یکدفعه است که می خواهیم قلدرمانا به ما مسائل برخورد کنیم، یک وقت است که می خواهیم بگویم ما خیلی حکیم هستیم و دیگران این حکمت ما را ندارند، اینها همه با هم فرق دارد. وقتی کسی می خواهد مسأله را مطرح می کند، نامه ای می نویسد؛ نامه اش نباید دلالت بر تعیین تکلیف شود مثلاً حکم کند که «فلائی را بدارید، انتخابات زودتر برگزار شود، مهندسی انتخابات از طرف شورای نگهبان متوقف شود». در این صورت من فکر کنم دفعه بعد نامه ای برای چیزی دیگر نوشته خواهد شد. احترام کردن هیچ منافاتی با طرح بیان مشکلات و معضلات مردم ندارد. یک مثالی است که می گوید متولی باید حرمت امامزاده را نگه دارد...

▲ **شریفزاده:** پس آقای آشتیانی به این نتیجه رسیدیم که شما فقط اشکال آقای احمدی نژاد را رعایت احترام لازم در طرح موارد اصلی مدنظر می دانید...

▲ **واعظ‌آشتیانی:** نه، این یک بخش موضوع است. یک بخش دیگرش اینکه قانون خیلی چیزها را تعریف کرده است. من حرف تکراری نمی خواهم بزنم. من می خواهم بگویم که...

▲ **شریفزاده:** من یک مسیری را گفتم. شما بگویید کدام بخش از قسمت قانونی اش را احمدی نژاد نرفته که من بروم فردا به ایشان بگویم؟

▲ **واعظ‌آشتیانی:** بروید و بگویید. من الان دارم به شما می گویم. انتخابات زودتر از چه کسی باید اجرا کند؟

▲ **شریفزاده:** ایشان مگر گفت چه کسی باید اجرا کند؟

▲ **واعظ‌آشتیانی:** نه، ایشان گفته انتخابات زودتر...

▲ **شریفزاده:** نه، آن که پیشنهادش است.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** یعنی چی پیشنهادش است؟ کجای این نامه براساس قانون تنظیم شده است؟ من نامه را خواندم، یک بار هم نخواندم، پنج بار خواندم. آقای احمدی نژاد گفته «انتخابات زودتر برگزار کنید، دفترا تان را اصلاح کنید»، احترام گذاشتن و حریم قائل شدن متفاوت از این است که ما فکر کنیم هیچ اطلاعاتی به رهبری نمی رسد و با چنین روش هایی باید اطلاع رسانی کرد. رهبری آن قدر هوشمند هستند که وقتی می آیند صحبت می کنند، خط مشی های کشور را در هر سخنرانی شان ترسیم می کنند. این طوری

نیست که آقای احمدی نژاد فکر می کند، ایشان در جریان امور کشور نیست؛ وقتی آقای احمدی نژاد می گوید «رئیس قوه را عوض کنید، کجایش منشأ قانونی دارد؟».

▲ **شریفزاده:** ایشان که در نامه قبلی گفت «طبق قانون اساسی رئیس قوه قضائیه باید عادل باشد». ایشان از عدالت ساقط شده، به خاطر نسبت دروغی که به من داد.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** آقای احمدی نژاد باید تشخیص دهد یا رهبری باید تشخیص دهد؟

▲ **شریفزاده:** من جواب شما را دادم، گفتم شورای نگهبان به من گفت «تو نامسلمانی»، اعضای شورای نگهبان را رهبری انتخاب می کند، مردم هم می گویند «متعبد به رهبر باش». آیا نتیجه این می شود که من بپذیرم نامسلمانم؟ خیر. آقای احمدی نژاد می گوید «جناب آقای لاریجانی در یک جلسه نسبت دروغ به من داده، چون نسبت دروغ به من داده، من او را از عدالت ساقط می دانم. خیر، هر بحثی منطقی دارد. در تهمت، شخصی که تهمت خورده، مدعی است. اصلاً شما نمی توانید از نظر شرعی به او بگویید ادعا نکن. خدا به او این اجازه را داده است؛ احمدی نژاد می گوید «به من احمدی نژاد، آقای لاریجانی بهتان زد. در یک جلسه ای که دانشجویان را جمع کرد، نشست حرف زد و زنجانی را به من بست و گفت زنجانی با اینها ارتباط داشته است. ایشان به من بهتان زده است. این بهتان از نگاه من یک حرام شرعی است، چون بهتان است. نمی توانند بگویند «به تو بهتان زده است»، مگر اینکه بگویند احمدی نژاد تو دروغ گویی، در آن صورت آقای لاریجانی باید سند ارائه کند و بگوید احمدی نژاد با زنجانی زدوبند دارد، من دروغ نگفتم». اینها یک بار، یک سند برای ارتباط احمدی نژاد با زنجانی ارائه نکردند، چون چنین چیزی وجود ندارد. نمی آید هم این را بگویند، جرأت نمی کند، پس دروغ گفته است؛ کار تمام است.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** شما دارید حکم می دهید.

▲ **شریفزاده:** احمدی نژاد می تواند نظر خودش را بدهد. عزل یک پیشنهاد است که آقای احمدی نژاد به رهبری می دهد. آقای احمدی نژاد نمی گوید «من عزل کردم، چون در اختیارات او نیست».

▲ **واعظ‌آشتیانی:** ایشان نوشته باید عزل شود.

▲ **شریفزاده:** نمی گویند باید من می توانم عزل کنم چون حق این را ندارد عزل کند، چون او نصب نکرده، ولی حق این را دارد که بگوید باید عزل شود، چون معیار دارد. معیارش چیست؟ بهتانی است که به خودش خورده.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** قطعاً شما نامه را بیشتر از من خواندید. ما می گوئیم آقای احمدی نژاد گفته ایشان باید عزل شود.

▲ **شریفزاده:** من هم می گویم حق این را دارد که بگوید.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** قانون به او می گویند چنین حقی دارد؟

▲ **شریفزاده:** نه، هر مسلمانی حق دارد که بگوید هرکسی به قانون اساسی عمل نکرد، باید عزل شود. هر ایرانی ای می تواند بگوید، شما هم می توانید بگویید.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** آقای احمدی نژاد در دوران ریاست جمهوری اش چقدر تخلف کرد؟

▲ **شریفزاده:** اصلاً هرچی. شما دارید به مسیر دیگری می روید. فقط من می گویم یک معیار حقوقی



برخلاف آقای آشتیانی هر روز برایم احمدی نژاد محبوب‌تر می‌شود.

آزاد شوند. مهندسی این بود که خط آقای احمدی نژاد در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری رد صلاحیت شد، در حالی که قبل از آن مهندسی نشد، چون آقای موسوی آمد، آقای رفسنجانی هم آمد. نه فقط این دو از جناح اصلاح طلب آمدند، از جناح اصولگرا هم آمدند و هیچ مهندسی‌ای نبود.

خب، آقای هاشمی را هم رد صلاحیت کردند.

▲ **شریف‌زاده:** نه، در دوره اول ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد، آقای هاشمی آمد. در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد هم آقای موسوی آمد. آقای موسوی آمد یا نه؟ آقای رفسنجانی هم آمد یا نه؟ در دور اول آقای رفسنجانی رأی نیاورد، در دور دوم هم آقای موسوی رأی نیاورد.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** در اینکه آقای احمدی نژاد در سال ۸۴ بازی را برد، شکی نیست، ولی آقای هاشمی سال ۹۲ آمد، رد صلاحیتش کردند.

▲ **شریف‌زاده:** نه، دو تا دوره رئیس جمهوری آقای احمدی نژاد را می‌گویم که گفتید آن زمان هم مهندسی شد، کدام مهندسی؟ در ۸۴ که آقای رفسنجانی آمد و از اصولگرایان هم قالیباف بود، در ۸۸ هم موسوی آمد و باز هم از اصولگرایان نامزدی حضور داشت. پس چه مهندسی‌ای شد، همه خطوط آمدند، فقط در ۹۲ و ۹۶ بود که این مهندسی شد و خط آقای احمدی نژاد غایب بود.

اجازه دهید آقای واعظ هم نظرشان را بدهند که حاکمیت باید با آقای احمدی نژاد چه کار کند؟

▲ **واعظ‌آشتیانی:** من فکر کنم حاکمیت صوری و خردورزی کرده است. در هر صورت هر بحثی هم که می‌خواهد انجام شود، باید در چارچوب قانون باشد. حرمت قانون و احترام قانون واجب است. اگر بنا باشد هر موضوعی را تحت عنوان حرف مردم یا حرف کلی‌زدن یا کلی‌گویی کردن مطرح شود و خارج از قانون تعیین تکلیف شود و فوریت راجع به آن داده شود، این به اعتقاد من رفتار پهن‌نیده نیست. نه در قالب شخصیت حقیقی است و در نه قالب شخصیت حقوقی. بلکه حرف‌ها باید شنیده و زده شود، ولی حرمت شکنی و حریم‌ها را دریدن، این مشکلی را حل نخواهد کرد. ▶

▲ **شریف‌زاده:** همه اینها را به چه عنوان پیشنهاد مطرح می‌کنند؟ می‌گویند من پیشنهادهایی به رهبری می‌دهم، برای اینکه کشور از این وضعیت خارج شود.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** شما می‌گویید پیشنهاد می‌دهد اما در متن نامه‌اش پیشنهاد نیست، این دستور است. شما دارید با کلمات بازی می‌کنید؟

▲ **شریف‌زاده:** در پیشنهادها می‌تواند واژه حتما یا باید باشد. پیشنهاد می‌تواند صریح باشد، می‌تواند غیرصریح باشد، می‌تواند فوریت داشته باشد، می‌تواند بدون فوریت باشد. من تعجب می‌کنم. شما انگار مثلا کلمه پیشنهاد را با فوریت در تعارض می‌بینید.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** در تعارض است.

▲ **شریف‌زاده:** نه، در تعارض نیست. کسی روی تخت بیمارستان است و دارد می‌میرد. آقای دکتر به بستگانش پیشنهاد می‌کند و می‌گوید شما باید امضا کنید تا من او را عملش کنم؛ اگر عمل نشود به نظر من می‌میرد. بعد می‌گویند چقدر وقت داریم؟ پزشکی می‌گوید فوری، پیشنهاد من این است که فوری عمل شود. پس فوریت با پیشنهاد هیچ تنافی ندارد.

به نظر شما حاکمیت با آقای احمدی نژاد باید چه کار کند؟

▲ **شریف‌زاده:** حاکمیت باید وجود احمدی نژاد را طلا بگیرد. من دارم پیشنهاد می‌دهم که احمدی نژاد است که می‌تواند دوباره این ملت را جمع کند، احمدی نژاد است که می‌تواند دوباره انسجام درست کند. احمدی نژاد که نمی‌خواهد نظام واژگون شود، احمدی نژاد می‌گوید راه نجات نظام این است، بنابراین حاکمیت اگر بخواهد عمل کند، باید احمدی نژاد را به عنوان بازوی اجرا بیاورد.

آقای واعظ‌آشتیانی شما هم کوتاه بفرمایید. حاکمیت باید چه کار کند؟

▲ **واعظ‌آشتیانی:** من احساسم این است که از کلمه آزادی و عدالت‌خواهی دارد استفاده ابزاری می‌شود.

▲ **شریف‌زاده:** این چیزی که شما به من نسبت دادید، نه، من نمی‌گویم ایشان را باید بیاورد، من می‌گویم پیشنهاد ایشان این است که مردم در انتخاب

عرضه کردم، علمی بحث کنیم. سخن این بود: آقای احمدی نژاد و یک‌یک ۸۰ میلیون ایرانی می‌توانند و حق این را دارند که بگویند «آقای لاریجانی باید عزل شود».

▲ **واعظ‌آشتیانی:** اگر آقای لاریجانی به آقای احمدی نژاد تهمت زده، آقای احمدی نژاد حقش است که برود اعاده حیثیت کند و شکی هم نیست، اما آیا خود آقای احمدی نژاد در دوران هشت سال ریاست جمهوری و دو سال شهرداری، اتهامی را متوجه کسی نکرد؟ در مناظره سال ۸۸ یک عده را مورد نوازش قرار نداد؟ در شهرداری تهران وقتی که شما سندی هنوز به مرحله اجرا نرسیده، در اصطلاح مالی در شهرداری می‌گویند فاقد سند که اگر یادتان باشد یک مدت این بازی را یک عده راه انداخته بودند، یعنی اینکه بوجه‌ای بیش از رقم مصوب، هزینه شود. آن زمان اعلام شد ۳۰۰ میلیارد تومان فاقد سند در اعتبارات شهرداری است، سند داشت، منتها به مرحله ظهورش برای مکتوب شدن نرسیده بود. خیلی‌ها با آقای احمدی نژاد و من به عنوان خزانه‌دار شورای شهر انتقاد کردند و من هم در آن مقطع دفاع می‌کردم، در واقع می‌گفتم تهمت نزنید. در دوران شهردار فعلی، زمان آقای قالیباف و ماقبلش همه این داستان‌ها بوده است. پس اینکه کسی بگوید به من تهمت زدند توجیه یک حرکت بدون مبنای قانونی نمی‌شود، مگر آقای احمدی نژاد خودش کم تهمت زد؟ خودش کلاهش را قاضی کند. من نمی‌گویم این آدم‌هایی که تهمت زد، علیه‌السلام هم بودند. ان‌شاءالله که علیه‌السلام بودند، ان‌شاءالله که خدا همه‌شان را مورد رحمت و مغفرت خودش قرار دهد اما ما نیستیم که تکلیف کنیم چه کسی در جهنم می‌رود، چه کسی در بهشت می‌رود، آن خداست که تشخیص می‌دهد. آقای احمدی نژاد در نامه‌اش به‌طور دستوری گفته باید آقای لاریجانی را عزل کنید....

▲ **شریف‌زاده:** گفته پیشنهاد می‌دهم. گفته من پیشنهادهایی به رهبری می‌دهم که با این پیشنهادها می‌شود از این وقفه خارج شد.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** بعد گفته انتخابات برگزار کنیم. مگر ما در مملکت مان قانون نداریم؟

▲ **شریف‌زاده:** آقای احمدی نژاد گفت من پیشنهادهایی می‌دهم که با این پیشنهادها می‌شود از این وقفه خارج شد؟ حالا درباره اتهامات، آقای احمدی نژاد فارغ از اینکه اتهام زده باشد یا زنده باشد، چنین شرطی در قانون اساسی برای ریاست جمهوری نیامده، ولی برای رئیس قوه قضائیه آمده، چون باید مجتهد و عادل باشد، چون در جایگاه دوری می‌نشیند. برای ریاست جمهوری هم راجع سیاسی و مذهبی آمده است.

▲ **شریف‌زاده:** نه، بحث عدالت جدای راجع مذهبی است. تکیه آقای احمدی نژاد روی عدالت بود. یکی از شاخصه‌های راجع مذهبی، همان عدالت و عادل بودن است.

▲ **شریف‌زاده:** نه، راجع مذهبی به معنای عدالت نیست، اشتباه نکنید. یعنی صرف راجع مذهبی بودن، معنی‌اش این نیست که نباید گناه کنید، ولی عادل بودن معنا دارد در فقه و قانون.

▲ **واعظ‌آشتیانی:** آقا اجازه دهید برایتان نامه احمدی نژاد را بخوانم. «تغییر فوری رئیس دستگاه قضا که منصوب مستقیم جناب‌عالی است و انتصاب فردی با ویژگی‌های مندرج در قانون اساسی و همچنین تعیین و معرفی مرجع مستقل و مورد قبول مردم برای رسیدگی به شکایات مردم در این دستگاه».



گفتان ضد سیستمی احمدی نژاد

محمود احمدی نژاد چه طرحی برای آینده‌اش در نظر دارد؟

از همان آغاز که در سپهر سیاست ایران بیش از گذشته درخشید، گفت‌مانش «ضدسیستمی» بود؛ ضدسیستمی که موجود بود. در تمام ابعاد محمود احمدی نژاد تلاش می‌کرد تا به همان شکل ضدسیستمی که داشت عمل می‌کرد، رفتار کند. از شهرداری تهران تا ریاست جمهوری، از سیاست خارجی تا اقتصاد.

ساختارهای موجود را قبول نداشت. آنها را نهاده‌بند شده توسط «بت اکبر» معرفی می‌کرد که نماد مشخص آن اکبر هاشمی رفسنجانی بود. او هر جا در قدرت بود سیستم‌ها را در هم کوبید تا در سایه تغییر آن روش‌های فردی مدیریت را اعمال کند. اما حالا که از قدرت خارج شده است، مهمترین تاکتیکش استفاده از سیاست «بازی خراب کردن» است.

برای رسیدن به هدف، برایش فرق نمی‌کند در کدام جناح یا کدام طیف او را دسته‌بندی کنند؛ از ولایت‌مداری یا ضدولایت. هیچ کدام برای او فرقی نمی‌کند. مهم این است که او بتواند زیر پرچمی که بلند می‌کند فعالیتش را سازماندهی کند.

واقعیت این است که اشتباه می‌کنند کسانی که معتقدند محمود احمدی نژاد به پایان رسیده است. کمابینه بسیاری تصور می‌کردند، اکبر هاشمی رفسنجانی یا سیدمحمد خاتمی به پایان رسیده‌اند. معنای این حرف این نیست که او را بیش از آنچه هست به نمایش بگذاریم. بلکه باید جایگاه و اندیشه‌های او را دقیق و آکادوی و مختصاتش را درست ارزیابی کرد.

در داخل کشور و سیاست داخلی هر جا بود تغییراتی را به وجود آورد که در برخی از آنها حتی امکان بازگشت به موقعیت قبلی هم وجود ندارد؛ از یارانه‌ها گرفته تا سیاست خارجی.

بیست و پنج سال پیش، عبارت «جنبش ضد سیستم»، به ویژه توسط جامعه‌شناسانی چون امانوئل والرستاین و جیوانی اریگنی، برای تشریح نیروهای مختلف چپ مخالف سرمایه‌داری به طور مکرر به کار برده می‌شد. امروزه، این عبارت در غرب کاربرد دارد،

کنید»، «جناب عالی به درستی، نظام سیاسی و ساختار انتخاباتی آمریکا را فاسد و ضد مردمی توصیف کرده‌اید»، «نظام انتخاباتی آمریکا برای دهه‌های متوالی، رای مردم را به اسارت گروهی اندک گرفته است. گروهی که در ظاهر در قالب دو حزب حکومت می‌کنند اما در واقع نماینده یک اقلیت، یعنی سردمداران ثروت و قدرت جهانی‌اند. تغییر نظام انتخاباتی آمریکا و آزاد کردن اراده و منافع مردم از این اسارت تحمیلی، کاری بزرگ و اصلاحی اساسی است.»

این نوع انتخابات همان چیزی که او اخیراً در نامه به رهبری نیز به آن اشاره کرده و خواستار از بین بردن رای مردم به مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری در عین حال برگزاری انتخاباتی است که ساختارش تغییر کند. برای این تغییر نیز از لفظ مهندسی انتخابات توسط شورای نگهبان نام می‌برد.

او ترامپ را نیز مانند خودش برآمده از متن مردم و برخلاف ساختارها و سیاست‌های حاکم می‌دانست. از همین روضمن بیان اینکه: «بدخواهان مردم آمریکا در صدد جلوگیری از اعمال اراده مردم آمریکا برای ایجاد اصلاحات اساسی در ساختارها، سیاست‌ها و رفتارهای حاکمیت آمریکا هستند»، نتیجه انتخابات آمریکا را برخلاف نظر «هیات حاکمه» و «روال معمول» تعریف می‌کند.

صرف نظر از اینکه او با وجود آنکه احساس غرابت و نزدیکی درونی با ترامپ می‌کند، اما در عین حال عاجز از این است که ببیند ترامپ و این تفکر به راحتی خود را هم نقض می‌کنند و رفتاری دیگر از خود بروز می‌دهد.

احمدی نژاد تلاش کرد تا همین مدل را در ایران پیاده کند اما مقاومت‌هایی که از داخل وجود داشت اجازه چنین کاری به او نداد. در مواردی که کار به قهر و خانه‌نشینی هم کشیده شد، اما او همچنان از هر روزی سر بیرون می‌آورد. اگر بتواند ساختاری را برهم می‌زند و اگر نتواند کمترین کاری که می‌کند «برهم زدن بازی» است. در این نقش هم تبحر زیادی دارد و هیچ کس نمی‌تواند منکر آن شود.

یکی از مهمترین تحلیل‌ها در مورد او این است که تیم آنها برداشتی از شرایط پیش رو در آینده‌ای نزدیک دارد که بر مبنای آن دست به تخریب می‌زند. باید در نظر داشته باشیم که او در این مسیر از دادن هزینه ترس و واهمه‌ای ندارد. برای همین نباید او را دست کم گرفت. به طور مشخص او در ماه‌های آینده فعال تر خواهد شد. با زندان رفتن بقایایی و حبیب‌الله جزء خراسانی حملاتش را بیشتر می‌کند تا مانع از ادامه رسیدگی به پرونده اسفندیار رحیم‌مشایی شود. اما در نهایت آنچه به دنبال آن می‌گردد، تغییرات ساختاری در سیستم است. با توجه به رخنه‌ای که او به واسطه حضور هشت ساله در عالی‌ترین مقام اجرایی کشور داشته، این تغییرات می‌تواند در قالب همان تئوری بازی خراب کردن صورت بگیرد.

این نکته را نباید از خاطر برد که احمدی نژاد هر جا که سیستمی را تغییر داد بازگشت به شرایط قبلی امکان‌پذیر نبود. چه این تغییرات در سیاست خارجی باشد، چه در ماجرای پرداخت یارانه. حتی در تغییراتی که در سازمان برنامه بودجه صورت داد، با وجود آنکه مخالفان بسیاری برای این تغییرات وجود داشت اما دولت بعد هم نتوانست آن ساختار را دوباره بازگرداند.

به عبارت روشن‌تر، او از درون سیستم وارد شده و بخش‌هایی را دستکاری می‌کند. حالا باید منتظر بازی جدید آنها در آینده نه‌چندان دور کشور بود که تلاش می‌کنند سطح آن بسیار بالاتر از نهادهای انتخابی باشد. احمدی نژاد چه در قالب بازی بازنگر و چه در قالب بازی خراب‌کن در این بازی حضور خواهد داشت، چه این را بخواهیم و چه نخواهیم. ▶

ولی حالا معنای آن تغییر یافته است. اگر این جنبش‌ها ابتدا ماهیتی چپ و ضد سرمایه‌داری داشت، حالا ماهیتی علیه نولیبرالیسم دارد. لیبرالیسم نو در غرب در تمام این سال‌ها هم توسط راست میانه و هم توسط چپ میانه مورد پذیرش قرار گرفته است و عبارت روشن مارگارت تاچر که گفته بود: «جایگزین دیگری نیست» آن را تفسیر می‌کرد. جنبش‌هایی ضدسیستمی در غرب برای برهم زدن همین نظم به میان آمده‌اند.

ضدسیستمی‌هایی همچون برنی سندرز در آمریکا یا کورین در انگلیس ظهور کردند تا راه جدیدی را از دل همان سیستم بیرون بیاورند. آنها تفکرات چپ داشتند. اما در منتهی‌الیه راست آن نیز کسی مانند ترامپ قرار دارد که البته شباهت زیادی به جنبش‌های ضدسیستمی در کشورهایمانند آلمان پیدا می‌کند که مهمترین مولفه آنها «مهاجرت‌ستیزی» است.»

امری که در مورد ترامپ با فرمان محدودیت مهاجرت اتباع کشورهای دیگر و همچنین طرح کشیدن دیوار میان آمریکا و مکزیک به روشنی قابل مشاهده است. احمدی نژاد البته از جنس اندیشه‌های چپ و گرایش‌های سوسیالیستی «ضدسیستمی» بود اما این مانع از آن نبود که به راحتی و سرعت، همزاد خودش را در آمریکا نبیند و آمدنش را به فال نیک نگیرد. برای همین دلیل هم بود که در همان ماه‌های اول برایش نامه‌ای نوشت و در آن خاطر نشان کرد که این نامه «مطلقاً سیاسی نیست» بلکه نامه «یک انسان به انسان دیگر است»، دو انسانی که حالا و بعد از رفتارهای این روزهای ترامپ راحت‌تر می‌توانیم شباهت‌هایشان را تشخیص دهیم.

به این بخش‌های نامه احمدی نژاد به ترامپ توجه کنیم و روح ضدساختاری و سیستمی آن را دریابیم:

«جناب‌عالی، به صراحت این سیاست‌ها و عملکردها، ساختار حکومتی آمریکا و دستگاه رسانه‌ای شکل‌دهنده افکار عمومی را تخطئه کرده‌اید»، «جناب‌عالی اعلام کرده‌اید که می‌خواهید شرایط را به نفع مردم عوض

ضد ساختار

چه رفتارهایی حامیان احمدی نژادی را به جریان دوم خرداد نزدیک می کند؟

علی پرنه

روزنامه نگار

بررسی یا پیش بینی رفتار احمدی نژاد هیچ گاه ساده نبوده است. می توان عمده ترین دلیل آن را هم «عدم رفتار» ساختاری وی دانست. در واقع احمدی نژاد هیچ وقت در ساختارهای قانونی و موجود حرکت نکرده است و به همین منظور نمی توان فهمید که وی در برخورد با چه مانعی میسر خود را تغییر می دهد یا متوقف می شود.

به بیان دیگر مرحوم هاشمی رفسنجانی و حتی خاتمی (پیش از فتنه ۸۸) انتقادات و ایراداتی به برخی از ساختارهای موجود در کشور وارد می کردند، برای مثال هر دوی آنها خواهان کاهش قدرت یا تضعیف اختیارات شورای نگهبان شدند. تلاش برای تصویب لوایح دو قلو هر چند رفتاری قدرت طلبانه تلقی می شد اما اصلاح طلبان سعی داشتند احقاق آن را از ساختارهای قانونی مجلس پی بگیرند و به هر صورت آن را به تصویب برسانند؛ اما هرگز احمدی نژاد سعی بر این نداشت که راه خود را از این طریق پیش ببرد و همیشه سعی داشت که با قانون را به نفع خود خم کند یا اساس آن را نپزد. خانه نشینی و ماجرای یک شنبه سیاه در مجلس، به هر دلیلی که صورت گرفت مقاومت در مقابل ساختارهای سیاسی بوده است. از این رو می توان «ضد ساختار» بودن احمدی نژاد را یکی از ویژگی های بارز او برشمرد که با نامه ای بسیار پیش از افتاده ای که خطاب به رهبر معظم انقلاب نوشت بر این بعد از شخصیت خود تاکید و پافشاری کرد.

در واقع وضعیت «ضد ساختار» به راحتی قابل مهندسی، پیش بینی و مدیریت نیست و به همین منظور نمی توان انتظار داشت که فرد رفتاری تعاملگر و در عین حال منطقی از خود نشان دهد؛ از این رو اولین اشتباه از سوی هر فردی را به پای ساختار سیاسی و اجتماعی گذاشته و اقدام به تخریب آن می کند.

یکی از علت های

شکل گیری این وضعیت،

نبود احزاب و

گروه های سیاسی هستند، در واقع فقدان این گروه ها رفتار سیاسی در سطح بالا را عوامانه می کند و چون آموزشی از قبل وجود نداشته است، فردی که بدون حضور در این مراکز به مراتب بالای سیاسی می رسد اساساً تحمل ساختار و سیستم پیچیده سیاسی برای وی قابل پذیرش نخواهد بود. این امر در نهایت امکان تعامل گری با فرد را هم از بین خواهد برد. از طرف دیگر فقدان حزب و گروه های سیاسی فعال، حرفه ای گری را از عالم سیاست می گیرد و قدرت فعالیت سیاسی هم به شدت پراکنده می شود. پراکندگی قدرت فی نفسه بد نخواهد بود اما برای سیستم سیاسی اشکالاتی را به وجود خواهد آورد. یکی از این اشکالات عدم نظارت و مدیریت رفتار سیاسیون در زمان ایجاد چالش و بحران هایی شبیه ۸۸ است. در سیستم حزبی علاوه بر اینکه رفتار حرفه ای شده است، بلکه در صورت بروز مشکل از سوی نخبگان سیستم امکان مدیریت را در اختیار دارد؛ اما چون این مورد در ایران هیچ گاه به وجود نیامده است عمدتاً نخبگان هزینه های زیادی را به سیستم تحمیل می کنند.

در واقع احمدی نژاد هیچ گاه نشان نداده است که حاضر به گفت و گو با جریان های سیاسی کشور است و سعی کرده که خود را جریانی متفاوت و با ادبیاتی خاص بداند. پذیرش این پیش فرض به این دلیل حائز اهمیت است که برخی حامیان وی معتقدند که جریان های بزرگان سیاسی حائز به شنیدن یا گفت و گو با احمدی نژاد نبوده یا نیستند.

به نظر می رسد که احمدی نژاد به دنبال فضای پسا ساختاری است، اینکه وی در نامه ساده انگارانه خود خطاب به رهبر معظم انقلاب، خواستار عزل رئیس قوه قضائیه و تکرار انتخابات و... شده یعنی مشکلات کشور را به صورت سیستمی می بیند و وقتی در جایگاه توصیه قرار می گیرد یعنی خود را به عنوان راهکار برون رفت تعریف کرده است. این رفتار هم به دلیل نداشتن آموزش سیاسی که افرادی همچون احمدی نژاد دیده اند. او تا قبل از ریاست جمهوری هیچ گاه تجربه ACT سیاسی در سیستم قانون گذاری و تصمیم گیری کشور را نداشت و به همین دلیل پس از حضور در ریاست جمهوری و به دلیل ذات اجرایی و تجربه استانداری و شهرداری تهران به خوبی توانست زیر ساخت ها و فعالیت های عمرانی را سامان ببخشد اما به دلیل نداشتن تجربه و نبود آموزش سیاسی در حوزه تصمیم گیری با مشاهده کاستی ها یا

پیچیده بودن ساختار تصمیم گیری قدرت دچار واماندگی، استیصال، بدبینی و در نهایت رفتار تخریبی شد.

این رفتار در میان اصلاح طلبان هم به صورت شدیدتری مشاهده می شد. آنها هم دارای تجربه خاصی در حوزه سیاست گذاری نبودند، هر چند اوایل انقلاب تجربه مدیریتی را داشتند اما سیاست گذار کشور نبودند. در واقع عقلائی که در حوزه مدیریتی هاشمی رفسنجانی و حتی روحانی وجود دارد به صورت شخصی و جریانی در میان اصلاح طلبان و احمدی نژادی ها نبوده و نیست و می توان این ویژگی «ضد ساختار» بودن را فصل مشترک آنها دانست.

اما قدرت تخریب احمدی نژاد به مراتب شدیدتر است و دلیل آن هم استفاده از ادبیات و زبانی است که حاکمیت از آن استفاده می کند. در بررسی گفتمانی احمدی نژاد که با «دال مرکزی» عدالت پیکره بندی شده است، بسیاری از ادبیات، واژگان، دستاوردها و حتی آرمان های انقلاب وجود دارد. سر دست گرفتن مساله عدالت و از پایگاه این واژه حمله کردن به انقلاب به مراتب آسیب های بیشتری نسبت به ادبیات نخبگانی و وارداتی اصلاح طلبان دارد. از سوی دیگر احمدی نژاد تا سال ها حمایت نیروهای مذهبی را داشت و از این رو تقد ساختاری که از سوی این نیروها که به عنوان «پشتیبان های ایدئولوژیک» جمهوری اسلامی تعریف می شوند، شرایط را پیچیده تر از پیش می کند.

نکته ای که در خصوص احمدی نژاد و چه نیروهای سیاسی در چهل سال گذشته وجود داشته این است که بخشی از گفتمان آنها همیشه قابل احترام و تأیید بوده است. هاشمی رفسنجانی مسائلی چون خصوصی سازی، بازار آزاد و سازندگی را در دستور کار داشت که همه این ایده ها قابل احترام هستند اما آن چیزی که نوک تند پیکان انتقاد را به سوی او می برد شیوه بسیار اشتباه او در اجرای این اصول بود. خاتمی نیز هر چند ادعای رفتار قانونی و مساله توسعه سیاسی پس از سال های جنگ را داشت، اما به هر نحوه ایده وی نیز مورد تأیید و قابل احترام است. مساله احمدی نژاد نیز به همین صورت است. مساله عدالت، بحث مبارزه با فساد، ساده زیستی و... همگی قابل پذیرش است. از این رو باید به همه این دغدغه ها احترام گذاشت؛ اما متأسفانه در چندین سال گذشته به جای احترام به این بخش ها و محترم شمردن روسای جمهور به هر نحوه ممکن سعی بر حذف آنها بوده که البته رفتار درستی نبوده و نیست.

بنابراین به نظر می رسد باید به دوران احترام وارد شویم، بر ویژگی های مثبت صحنه بگذاریم و بر اشتباهات و نقاط ضعف انگشت نگذاریم. البته حرکت به این سوابت باید از سوی سیاسیون صورت بگیرد. آنها باید یاد بگیرند که ساختارها یک روزه به وجود نیامده اند که یک روزه هم تغییر کنند. مبنای فکری بسیاری از ساختارها، همانند شورای نگهبان دارای ریشه ای بسیار قدیمی است که تغییر در این مبانی هم یک روزه و یک ساله صورت نخواهد گرفت. هر چند در کل نمی توان به رفتارهای احمدی نژاد امیدوار بود. علت آن هم رفتارهای رسانه ای است که این روزها شدیدتر از مواضع او شده است. به چالش کشیدن بسیاری از دستاوردها، بزرگنمایی مشکلات و سیاه نمایی از وضعیت کشور دقیقاً همان کاری که اصلاح طلبان با قدرت انجام داده اند و می دهند. این رفتار هم یکی از اشتراکات مشترک این روزهای این دو تفکر سیاسی است. از این رو گره خوردن اصلاح طلبان و احمدی نژاد در زبان و عمل مطمئناً به حاشیه رفتن یا اضمحلال آنها را سریع تر می کند. هر چند عقلائی حاکم بر اردوگاه اصلاح طلبان همیشه بیشتر از احمدی نژاد بوده است. ▶



حلقه محمودیه

وفاداران به تیم بهاری چه کسانی هستند؟

مشایی

بعد از رد صلاحیتش در سال ۹۲ اعلام کرد: «از سیاست کناره گیری کرده است» اما همچنان که احمدی نژاد گفته بود قصد ورود به انتخابات را نداشتیم و ثبت نام کرد، او هم خلاف واقع می گفت. برخی از نزدیکان قبلی که به خاطر حضور او از دور و بر او کنار رفته بودند، باور کرده و به نزدیکش رفتند اما بار دیگر فهمیدند که این تنها یک تاکتیک برای فریب است.»

برخی معتقدند که از ابتدا با احمدی نژاد در شهرداری نبوده است. اما بسیاری او را مرشد اصلی احمدی نژاد می دانند. کسی که فرمان های ایدئولوژیک این تیم را صادر می کرده و احمدی نژاد اجرا می کرد. به او سرحلقه تیم انحرافی می گویند که باعث ریزش یاران بسیاری از تیم احمدی نژاد از کنار او شده است. مشایی در آستانه اعلام کاندیداتوری بقایی دوباره به عرصه سیاست بازگشت. در یک اقدام جدید نامه ای به سیدمحمد خاتمی، رئیس دولت اصلاحات نوشت و به او توصیه کرد تا در مورد اصلاحات و آینده آن به گفت و گو بنشینند. اما خاتمی آن را بی پاسخ گذاشت. مشایی یک بار هم به این بی توجهی به نامه اشاره کرد و اظهار امیدواری کرد که کاش به آن پاسخ داده می شد. مشایی از سال ۸۸ به بعد نقش دست راست احمدی نژاد را بیشتر و صریح تر بازی کرد. در جریان ثبت نام بقایی در کنفرانس های خبری او شرکت می کرد و وفاداری اش به احمدی نژاد را در سخنرانی هایی که در پارکینگ ساختمان ولنجک برگزار می شود اعلام می کند.

مشایی هم مثل بقایی درگیر پرونده قضایی است. آخرین خبرها از او حکایت از این دارد که به اتهام تبلیغ علیه نظام به دادگاه فراخوانده شده است. او هم مانند بقایی حرف هایی تند علیه مسئولان کشور به خصوص مسئولان قضایی بر زبان آورده یا توییت می کند. یکی از مهمترین کلیدواژه هایی که به کار می برد این است که اسمال را سال پایانی برای همه می داند. یکی از مهمترین خطوط قرمز احمدی نژاد، مشایی بود که همچنان روی زندان رفتن و دادگاه او حساس است. به اعتقاد بسیاری او بیش از آنکه نگران بقایی باشد، نگران مشایی است و تصور می کند به زودی به زندان فرستاده خواهد شد.

حبیب الله جزء خراسانی

او ذی حساب دولت دهم بود. از یاران نزدیک بقایی که بعد از خروج آنها از دولت همچنان رابطه اش را به طور نزدیک با این تیم حفظ کرد. نامش در پرونده برداشت ها غیرقانونی از نهاد ریاست جمهوری بر سر زبان هاست. حالا برای تحمل حکم شش سال به زندان اوین رفته است. تمام پول هایی که از ذی حساسی خارج شده، به امضای او بوده است. نام و تصویر او در ماجرای بست نشینی سه نفره به همراه جوانفکر و بقایی منتشر و بیشتر دیده شد. بعد از آن بود که برخی از منابع خبری از سوابق او در سال هایی که چندین دور در شهرستانی در شرق کشور سخن گفتند. سوابقی که اصلا مناسب نبود و اگر چه خودش هم رد نکرد اما به تندی به آنها پاسخ داد. در جریان دادگاه هایی که برگزار می شد، او بخشی از دفاعیاتش را در قالب فیلم و تصویر منتشر می کرد تا روی افکار عمومی تاثیر بگذارد در همان جانشان داد. از همان روحیه ای برخوردار است که بقایی و احمدی نژاد نیز برخوردار هستند و بی دلیل نبود که توانسته در مدت زمانی کوتاه به چنان جایگاهی دست پیدا کند.

جمله بخش سکه یا دادن پول به موسسه ایران که ما بین طرفداران احمدی نژاد در این ارگان تقسیم شود. همچنین بخشیدن بدهی وام بخشی از نزدیکان دولت شان در نهاد ریاست جمهوری از هزینه بیت المال.

بقایی این روزها بال چپ احمدی نژاد محسوب می شود. او دوباره به زندان رفت. در انتخابات کاندیدا شد و احمدی نژاد برای عبور دادنش از فیلتر شورای نگهبان در روز ثبت نام به همراهش رفت و در برابر دیدگان شوک زده حاضران دست در جیبش کرد. شناسنامه را روی میز گذاشت و ثبت نام کرد. احمدی نژاد می خواست تا نظام را بر سر یک دوراهی

نسیم بهار که به کشور می وزد، بهاریون آخرین برنامه های خود را برای سال آینده مرور می کنند. مهمترین اکت سیاسی احمدی نژاد در آخرین روزهای سرد بهمن ماه که درست پس از سالگرد انقلاب انجام شد، انتشار نامه ای سرگشاده به رهبر انقلاب بود که در آن خواستار برکناری روسای قوا و برگزاری انتخابات آزاد و بدون مهندسی شورای نگهبان شد. پس از آن وقتی با بی توجهی روبه رو شد، در دفاع از خود یادداشتی نیز منتشر کرد. بقایی نیز آماده می شود تا به گفته خود، حکمش را گرفته و «آتش» بزند. با این همه حلقه اطرافیان او هر روز محدود و محدودتر اما متصل تر می شود.



برای ردصلاحیت بقایی قرار دهد. او گمان می کرد حاضر خواهند شد با او بر سر تایید صلاحیت بقایی رایزنی کنند. اما این اتفاق نیفتاد. بقایی بعد از ردصلاحیت در تابستان ۹۶ بار دیگر به زندان رفت.

بقایی از معدود افرادی بود که در زمان ریاست جمهوری و در دوران در قدرت بودن احمدی نژاد هم حکم انضباط از خدمت او اعلام شده بود. حالا در آستانه اجرای حکم قرار دارد. اما اعلام می کند و حکم را قبول ندارد و آن را به آتش می کشد. خواستار علنی برگزار شدن دادگاهش بود. اما به دنبال افشاگری قاضی پور (نماینده ارومیه) از محتویات پرونده اش به شدت به هم ریخت. گفته می شود حکم سنگینی در انتظارش است. احمدی نژاد در یکی از جلسات پایین دادگاهش در مقابل دادگستری حاضر شد و سخنرانی تندی کرد.

بقایی در آخرین اظهار نظرها اما حرف های عجیبی می زد. معتقد است که هر جریانی برای ماندن «نیاز به خون و شهید» دارد و او حاضر است در این راه شهید شود اما زندان را نمی پذیرد. بارها در مقابل دادگاه انقلاب معرکه گرفت و در یک اقدام بی سابقه در جمهوری اسلامی به حرم عبدالعظیم حسنی در شهر ری رفت و «بست نشست». بال چپ سه یار بهاری با تمام سروصداها ناگزیر است به زودی خودش را به زندان معرفی کند. البته و بی شک او مستعد دست زدن به کارهای محیرالعقول است و از او هیچ اقدامی دور از ذهن نیست.

برخی از آنها او را در میانه راه و در سال ۸۸ رها کردند. برخی دیگر از قطار حمایت او در سال ۸۹ و ماجرای خانه نشینی پیاده شدند. پایداری ها در انتخابات سال ۹۰ جدا شدند. یک عده نیز با او در ماجرای انتخابات سال ۹۴ زاویه پیدا کردند و یارانش آخر که البته چندان افرادی هم برایش نمائند بود، در ماجرای بی توجهی به توصیه نهی و ثبت نام در انتخابات از دست داد. حالا احمدی نژاد مانده و عده ای معدود افرادی که به او نزدیک و عده ای که از او دور مانده اند. آنها که همچنان در دفتر ولنجک «حلقه محمودیه» را تشکیل می دهند.

بقایی

در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد او که به مشایی نزدیک بود رشد کرد. به معاونت ریاست جمهوری در سازمان میراث فرهنگی رسید و تکیه بر صندلی مشایی زد. اما به سرعت از آنجا به پاستور نقل مکان کرد و معاونت اجرایی نهاد ریاست جمهوری را برعهده گرفت. پستی که آخرین پست سازمانی عمرش بود و تمام پرونده های ریز و درشت تیم احمدی نژاد به آنجا مرتبط شد.

یکی از ارقام تخلصش برداشت ۱۶ میلیارد تومان از نتخواه دولت در روزهای آخر دولت دهم بود. بعدها مشخص شد که او از اموالی که در اختیار داشته، به ارگان ها و اشخاص مختلف کمک هایی می کرده است. از

جامعه را (خصوصاً در طبقات مرتبط با شهرستان‌ها) برای حضور دوباره احمدی‌نژاد آماده کنند.

تیم رسانه‌ای

از اعضای تیم رسانه‌ای که همچنان برای احمدی‌نژاد باقی مانده، به تعدادی از ویلاگ نویس‌ها می‌توان اشاره کرد که در گمنامی اما به صورت سازماندهی شده مشغول به کار و کمک به احمدی‌نژاد هستند. افراد آنها در شهرستان‌های مختلف نیز به این تیم کمک می‌کنند و از جمله سازمان‌های رسانه‌ای هستند که می‌توانند در سرعت بالایی مطالب را دست به دست کرده و در کانال‌های مختلف بازنشر کنند.

علاوه بر جوآنفاکر افراد دیگری نیز در این تیم حضور دارند. حسین نوبختی یکی از کسانی است که گفته می‌شود در پشت صحنه مشغول اداره این تیم است. از مصطفی زرقونی نیز نام برده می‌شود که از جمله افرادی است که در دوره جوآنفاکر در روزنامه ایران حضور داشتند و از آن منبع تغذیه می‌کردند. اما همچنان با این تیم ادامه دادند و به دفاع از احمدی‌نژاد می‌پردازند. محمدحسین حیدری یکی دیگر از اعضای این تیم است که مسئولیت سایت دولت بهار و کانال آن را برعهده دارد. او در ماجرای بست نشینی تیم رسانه‌ای را در غیاب جوآنفاکر هدایت و راهبری می‌کرد. یادداشت‌های او در دفاع از تیم احمدی‌نژاد عموماً برآیند این تیم است که در برخی مواقع که جوآنفاکر در نوشتن آن ملاحظاتی دارد و یا باید حرف‌های تندتری زده شود از قلم او نوشته و منتشر می‌شود.

حیدری جوان است و بعد از پخش سخنان احمدی‌نژاد در ماجرای بست نشینی دستگیر و مدتی بازداشت بود، اما با وثیقه آزاد شده و به فعالیتش در همان کانال‌ها و سایت‌ها ادامه می‌دهد.

بهمن شریف‌زاده

یکی از معدود روحانیون این حلقه است. تا سال ۸۰ مدیر حوزه علمیه مروی و مدارس تابعه آن به مدت ۱۰ سال بود. حالا مجله‌ای را برای تیم احمدی‌نژاد و حلقه انحرافی منتشر می‌کند. تلاش می‌کند زبان گویای ایدئولوژی‌های مشایی باشد و آنها را برای جامعه و مردم تبیین کند. اگرچه عنصری چندان پرهیاهو و پرسروصدا نیست. اما مصاحبه‌هایش معمولاً دارای نکاتی است که رسانه‌ها از آن استقبال می‌کنند. از جمله در آخرین مصاحبه‌اش با سایت نامه نیوز ادعای عجیبی کرده و ضمن دفاع از احمدی‌نژاد گفته بود: «که ممکن است مخالفان نقشه ترور او را بکشند.» اخیراً مجله‌ای با عنوان: «نسیم بهاری» منتشر می‌کند؛ مجله‌ای که اسما و رسما متعلق به جریان احمدی‌نژاد است و تلاش می‌کند گفتمان موسوم به «بهاری» را تبیین کند. یار نزدیک مشایی و احمدی‌نژاد در گفت‌وگو با نامه نیوز می‌گوید: «به نظر من واقع‌گراها به این نتیجه نمی‌رسند که با احمدی‌نژاد برخورد کنند. اما توهم‌گراها فکر می‌کنند مردم عاشقشان هستند و هیچ مشکلی وجود ندارد. اگر با چنین افراد توهم‌زده‌ای روبه‌رو شویم که هستیم، شاید آنها حتی نقشه حذف فیزیکی احمدی‌نژاد را هم بکشند. اما به نظر من واقع‌گرایان نسبت به اعتراض مردم عددشان بیشتر شده است و به توهم‌زدگان مهلت نخواهند داد که با احمدی‌نژاد برخورد کنند. ممکن است به احمدی‌نژاد انتقاد کنند اما حاضر نیستند نامی بر او بگذارند یا احمدی‌نژاد را امضا کنند. وقتی در مجلس رد صلاحیت شدم به من گفتند هر کاری کنی باید بدانی که بنا نیست از این خط کسی تایید شود، روابط عمومی یک نهاد نظامی به من گفت ما رصد کردیم که هر کسی از جریان انحرافی وارد انتخابات شده است، مارش

محمود احمدی‌نژاد به عنوان مشاور اقتصادی اش برگزیده شد. وی همچنین سابقه معاونت حقوقی و امور مجلس و استان‌ها در وزارت صنایع را داراست. مرتضی تمدن از سال ۱۳۸۷ تا ۱۷ شهریور ۱۳۹۲ (بیش از ۵ سال) به عنوان استاندار تهران مشغول به کار بود. به دلیل سابقه فعالیتش در صداوسیما به حلقه رحیمی و کردان نزدیک بود. یک بار نیز در مصاحبه‌ای که یک سال بعد از خروجش از پاستور انجام شده بود به شرق درباره علت ماندنش در کنار احمدی‌نژاد گفت: «خیلی تعصب شخص‌گرایی در من نبود. من دیدگاه‌ها و آرمان‌ها و اصول کلی را که مبتنی بر آرمان‌های انقلاب، امام و رهنمون‌های مقام معظم رهبری باشد، هر کجا بینم انطباق دارد من کنار آن ایده و آرمان می‌مانم.» اما با وجود تغییرات اساسی در رفتارهای احمدی‌نژاد و عدم انطباق دیدگاه‌ها با نظرات رهبری همچنان در کنار او مانده است. تمدن در ماجرای اعتراض برخی از خانواده‌های شهدای مدافع حرم به احمدی‌نژاد در بهشت زهرا در کنار او قرار داشت و به مجادله با افراد مختلف می‌پرداخت. او همچنان در دفتر احمدی‌نژاد در ولنجک مشغول به فعالیت است. تمدن یک باره هم در موقعی که بحث جریان انحرافی در جامعه داغ شده بود در مصاحبه‌ای گفته بود: تمام باورهایم را در احمدی‌نژاد پیدا کردم.

غلامحسین الهام

مردی که از قوه قضائیه به شورای نگهبان رفت و در اواخر دولت احمدی‌نژاد سخنگوی این دولت بود. غلامحسین الهام همچنان با تیم احمدی‌نژاد کار می‌کند. اگرچه از او هواداران در دستگاه احمدی‌نژاد به عنوان تیمی موازی و مخالف تیم مشایی و بقایی نام می‌برند. همسرش فاطمه رجیبی از هواداران سفت و سخت احمدی‌نژاد بود. تا آنجا که تعبیر «معجزه هزاره سوم» را برایش به کار برد و در این زمینه کتابی برایش نوشت. آخرین بار او در کنار احمدی‌نژاد در پوشش دیده شد. درحالی که دو روز قبل از آن رهبری در یک سخنرانی گفته بودند: «کسانی که خودشان مسئول بودند نباید ژست اپوزیسیون بگیرند.» اظهاراتی که به رفتارهای اخیر احمدی‌نژاد با می‌گشت. دو روز بعد احمدی‌نژاد به پوشش سفر کرد و الهام در جریان این سفر در بین هواداران احمدی‌نژاد در یک جلسه خصوصی سخنرانی کرد و نسبت به برخوردهایی که با تیم احمدی‌نژاد از سوی قوه قضائیه می‌شود، انتقاد کرد.

عبدالرضا شیخ‌الاسلامی

اگرچه احمدی‌نژاد او را همچون یک قربانی (به تعبیر خودش) به مجلس برد تا به پای سعید مرتضوی قربانی کند، اما با این حال این قربانی در دستگاه احمدی‌نژاد حضور و نفوذ خوبی دارد. شیخ‌الاسلامی وزیرکار دولت دهم بود که بر سر استیضاحش در مجلس ماجرای یکشنبه سیاه در بهمن ۹۱ رخ داد. فردی آرام که کمتر از دیگران رسانه‌ای است اما در عین حال از وفاداران به احمدی‌نژاد است. در سال ۹۲ و هنگام اعلام کاندیداتوری مشایی او به عنوان رئیس ستاد انتخاباتی اش معرفی شد.

شیخ‌الاسلامی حالا همسفر روزهای کهنوردی محمود احمدی‌نژاد و در دفتر او کنار مرتضی تمدن مشغول به کار است. احمدی‌نژاد برایش حکم ریاست مجتمع فنی دانشگاه ایرانیان را امضا کرد؛ دانشگاهی که روی کاغذ ماند. تنها بودجه‌ای بود که با بیش از صندوق دولت برداشت و یک ساختمان که به دفتر دوم احمدی‌نژاد در جنت‌آباد تبدیل شده است. شیخ‌الاسلامی در جریان برگزاری جلسات بازخوانی اندیشه‌های امام در این مرکز فعالیت زیادی داشت. آن روزها تلاش می‌کردند

علی اکبر جوآنفاکر

او سرپرست روزنامه ایران و خبرگزاری ایرنا، بود که دستگیری اش در سال آخر دولت احمدی‌نژاد سروصدای زیادی به پا کرد. زمانی برای دستگیری اش به ساختمان روزنامه ایران رفتند اما تیمی از نویسندگان با ایجاد درگیری مانع از این دستگیری شدند. با بازگشت احمدی‌نژاد از نیویورک او به زندان رفت اما مدت زیادی باقی نماند.

جوآنفاکر همچنان جزو حلقه نزدیکان دولت به شمار می‌رود. از مهم‌ترین ارکان رسانه‌ای این تیم است. بیشتر نوشته‌ها از سوی او در قالب یادداشت منتشر می‌شود و همچنان ارتباط‌های رسانه‌ای تیم احمدی‌نژاد را سازماندهی می‌کند؛ از انتشار مطالب در کانال‌ها یا در سایت‌ها. جوآنفاکر نیز اخیراً در پرونده‌ای درگیر است و به دادگاه می‌رود. او یکی از سه یار بست نشین بود که با بدرقه محمود احمدی‌نژاد به شهری و شاه‌عبدالعظیم رفت. اما یک روز بعد با اولین اعتراضات مردمی بساط این بست نشینی بی‌سروصدا جمع شد. او سعی می‌کند در غیاب عبدالرضا داوری که در زندان به سر می‌برد با تمام توان در سطح رسانه‌ها از تیم احمدی‌نژاد دفاع کند. یادداشت‌های او بلافاصله بعد از هر موضوعی به دفاع از این تیم می‌پردازد. هنوز سرنوشت پرونده جدید او مشخص نشده است. در زندان بودن عبدالرضا داوری باعث شده تا این تیم کمی ضعیف‌تر عمل کند. او به تنهایی یک دسته از نویسندگان و چند کانال را اداره می‌کرد و همزمان برای آنها مطالبی را تهیه و در پخش آن کمک می‌کرد؛ توانایی‌هایی که در جوآنفاکر کمتر دیده می‌شود. با این حال او در نزد احمدی‌نژاد و مشایی از ارج و قرب زیادی برخوردار است.

مجتبی هاشمی‌نمره

همچنان که در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، مرد پشت پرده این تیم بود، در دوران خروج آنها از پاستور نیز نقشش تداوم دارد. او همچنان یکی از افراد تاثیرگذار این حلقه است اما تمایلی به دیده شدن ندارد. برای همین نه مصاحبه می‌کند نه اظهار نظر. اما بسیاری همچنان او را از سر حلقه‌های تصمیم‌سازی تیم احمدی‌نژاد می‌دانند. شاید به خاطر همین هم بود که اخیراً عزت‌الله ضرامی نزد او رفته و به اعتبار گفته‌های خودش نزدیک به چهار ساعت با او به گفت‌وگو پرداخته است. مشخص نیست آنچه گفته و شنیده شده چه بوده است؛ آیا پیام و هشدار می‌منتشر شده؟

اصالتاً کرمانی است و خواهرزاده محمدرضا باهنر اما این هم دلیل نمی‌شود تا احمدی‌نژاد او را ملاحظه باهنر را در انتقادات تند بکنند. گفته می‌شود که بسیاری از اقدامات ابتکاری و بحث‌برانگیز احمدی‌نژاد همچون نامه‌های خارجی محمود احمدی‌نژاد از جمله نامه به جورج بوش و آنگلا مرکل به توصیه او انجام شده است. بسیاری نقش او را حلقه وصل با جریان اصولگرایی سنتی می‌دانند. تحلیلی که چندان با واقعیت نمی‌تواند توأم باشد. اما به هر حال احمدی‌نژاد هم تلاش می‌کند این کانال ارتباطی را همچنان باز نگه دارد.

مرتضی تمدن

سیاستمدار زاده شهر کرد است که در دوران پرحادثه و التهاب پس از سال ۸۸ در استانداری تهران فعالیت کرد. تا پایان دوران احمدی‌نژاد بر سر کار بود و بعد از آن به دفتر او رفت. هیچ ابایی از اینکه در کنار احمدی‌نژاد دیده شود، ندارد. اگرچه بعد از ماجرای بست نشینی تا حدی از نظرها پنهان شده است. اما پیش از آن بیشتر دیده می‌شد. پس از مجلس هفتم، با پایان دوره نمایندگی خود از سوی

سال تعیین تکلیف

احمدی نژاد و طیف بهاری در آستانه فصلی جدید از روزگار سیاسی قرار گرفته‌اند

سجاد سالک

عضو حزب ند



اگر سال‌های اول روی کار آمدن حسن روحانی را سال‌های صبر و سکوت برای طیف احمدی نژاد در نظر گرفته و سال ۱۳۹۶ را سال التهاب آفرینی و جنجال آفرینی بدانیم، سال ۱۳۹۷ برای احمدی نژاد و یارانش سال تعیین تکلیف خواهد بود.

شواهد و ظواهر نشان می‌دهد بازی مردان بهاری در نود دقیقه به اتمام رسیده و از حالا به بعد وارد وقت اضافه شده ایم و هر لحظه ممکن است سوت پایان کار برای احمدی نژاد و رفقا به صدا دربیاید.

احمدی نژاد سال آینده فرصت نخواهد داشت مانند امسال هر طور می‌خواهد جولان دهد و خط و نشان بکشد. تجربه نشان داده نظام سیاسی معمولاً به فعالان سیاسی فرصت می‌دهد تا خود را با مقتضیات فعالیت در چارچوب سیاسی کشور تطبیق دهند اما اگر حاشیه‌سازی ادامه داشته باشد برخورد نهایی قاطع و محکم خواهد بود.

در سال ۹۶ احمدی نژاد یون رسماً وارد فاز تقابل شده و با عبور از خط قرمزها نشان دادند به شکل دیگری از سیاست‌ورزی در جمهوری اسلامی می‌اندیشند. یکی از تاکتیک‌های عرصه سیاست این است که کنشگران، سطح منازعه را به بیشترین حد خود رسانده و سپس در اوج نزاع با کسب بیشترین امتیاز، مصالحه کنند. شاید در ابتدای تنش آفرینی احمدی نژادی‌ها تصور می‌شد چنین نبی در سر دارند اما تحركات هفته‌های اخیر نشان داد راهبرد این طیف در التهاب آفرینی بسیار جدی بوده و از طرفی نظام سیاسی هم وارد امتیاز دهی و چنین بده‌بستانی نمی‌شود. در چنین شرایطی طی سال آینده، دور راه بیشتر پیش‌روی «احمدی نژاد و دوستان» نیست. یا از مشی

افراط‌گری و جنجال آفرینی فاصله گرفته و بدون اینکه انتظار سهمی از کیک قدرت داشته باشند به فعالیت در حاشیه عرصه سیاست ادامه دهند یا اینکه با استمرار مشی فعلی خود را برای برخورد قاطع آماده کرده و برای همیشه از میدان سیاست کنار گذاشته شوند. به نظر می‌رسد در صفحه شطرنج سیاست ایران راه‌سومی برایشان متصور نیست.

اما احمدی نژاد برای اینکه به مرحله فعلی برسد چه روندی را طی کرد؟

احمدی نژاد پس از پایان دوران ریاست‌جمهوری ابتدا تلاش کرد با سکوتی نسبتاً دامنه‌دار، از برابر دیدگان مردم فاصله بگیرد و خود را احیا کند. وی سپس پالس‌هایی برای اصلاح‌طلبان ارسال کرده و کوشید خود را به عنوان همپیمان تازه‌ای مطرح کند. اصلاح‌طلبان اما آن قدر عقلانیت سیاسی داشتند که زلف خود را به زلف مرد غیرقابل پیش‌بینی سیاست ایران گره نزنند.

بهار یون سپس تلاش کردند نظر طبقه متوسط را به خود جلب کنند. اما دوران هشت‌ساله ریاست‌جمهوری احمدی نژاد برای این طبقه آن قدر تلخ بود که هر چقدر هم از وضع فعلی ناراضی باشند دلیلی نمی‌شود باز به وی لبخند رضایت‌آمیزی بزنند.

در چنین شرایطی احمدی نژاد تنها می‌توانست روی طبقه فرودست فکر کند؛ طبقه عدالت‌خواه و رنج‌کشیده‌ای که دنبال تریبونی برای مطالبات خود می‌گشت. تمرکز مباحث اعتراضی احمدی نژاد روی قوه قضائیه و اعتراض به بی‌عدالتی با چنین رویکردی اتخاذ شد. با این وجود هنوز نشانه‌ای وجود ندارد که نشان دهد احمدی نژاد در جلب نظر طبقات محروم و ناراضی چقدر موفق بوده است اما این زمزمه را گهگاه در کوچه و خیابان می‌توان شنید که: «خدا پدرش رو بیامرز که شجاعت حرف زدن داره!» در عین حال نافرمانی از نظر مقام معظم رهبری (با ثبت نام در انتخابات ریاست‌جمهوری) و سپس طرح مباحث جنجالی باعث شد

عقبه ولایت‌مدار حامی احمدی نژاد که سال‌ها پشتیبان وی بودند از او فاصله بگیرند. اصولگرایان هم حالا به هیچ وجه احمدی نژاد را قبول ندارند و حتی ادامه عضویت وی در مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است.

به این ترتیب ما در آستانه سال جدید با احمدی نژادی مواجه هستیم که از هسته مرکزی قدرت طرد شده و نتوانسته پایگاه محکمی هم در قلب جامعه برای خود دست و پا کند. این اتفاق احتمالاً با پرورد اولیه برنامه‌ریزان او منافات دارد. شاید تصور می‌شد این حجم مخالف‌خوانی و اعتراض با استقبال گسترده‌ای در جامعه مواجه می‌شود اما احمدی نژاد امروز تهیاست و حتی تمام وزرا و مسئولان دولتش را هم با خود همراه نمی‌بیند.

مشکل اصلی احمدی نژاد در تحقق اهدافش این است که کسی باورش نمی‌کند. احمدی نژاد در سال ۸۴ خیلی زود اعتماد نظام سیاسی را به دست آورد و در چهار سال دوم ریاست‌جمهوری به همان سرعت که موفق به جلب اعتماد شد، این بنا را ویران کرد. او احتمالاً فکر می‌کرد به همان راحتی می‌تواند اعتماد مجدد مردم را جلب کند. شاید تصور می‌کرد مردم ایران حافظه کوتاه‌مدتی دارند و با بروز مشکلات و گرفتاری‌های جدید، رنج‌های قدیم را فراموش می‌کنند، شاید هم روی نظر پیشگویی محبوب حساب باز کرده بود.

حالا اما اوضاع، طور دیگری رقم خورده است. او نه راه پیش دارد و نه راه پس. نه می‌تواند روی محبوبیت مردمی حساب باز کند، نه روی حمایت حاکمیت. نه پیش اصولگرایان جایگاهی دارد و نه پیش اصلاح‌طلبان اعتباری. در بهترین حالت فقط صدای کف و هورای ضدانقلاب را می‌شنود که از گستاخی‌هایش به وجد آمده‌اند.

احمدی نژاد با سرعت به پایان خط نزدیک می‌شود. او هر چقدر هم که استاد دوربردگان‌های ناگهانی باشد این بار نمی‌تواند از پایان فرار کند. سال ۹۷ در شرایطی با وی تعیین تکلیف خواهد شد که سرهای زیادی برای وی به نشانه تاسف تکان خواهد خورد و برای عامه مردم هم افسانه افشاگری احمدی نژاد به پایان خواهد رسید و مشخص می‌شود مشتت او در تمام این چهار سال خالی بوده و او هیچ مدرکی هم برای افشاگری در اختیار نداشته است؛ پانی تلخ برای مردی با زبان تلخ! ▶



داستان عجیب‌ترین آدم شهر ما

آینده محمود احمدی نژاد، کسی که بی‌شک یکی از
مهم‌ترین چهره‌های سیاسی سال گذشته بود



مصطفی آرانی

روزنامه‌نگار

مدتی که به‌عنوان رئیس‌جمهور متصدی وزارت اطلاعات بوده، کلی سند از این و آن به‌دست آورده و اگر همیشه در جیبش لیستی از اسامی مفسدان اقتصادی را داشته بدون اینکه آن را به جایی اعلام کند؛ به خاطر این است که قرار است او مردم رموز جامعه سیاسی ما باقی بماند. مشخص شدن دامنه توسعه و نفوذ این فرد و نیز روشن شدن اینکه چه در توان دارد و چه چیز از توان او برنمی‌آید. این گونه است که او و سایه‌هایی که اطرافش هستند برای همیشه از آفتاب شفافیت و فضای باز رسانه‌ای هراس دارند. بنابراین بهترین کار این است که به او و تفکرش مجال بدهیم که هر چه در چنته دارد رو کند تا مشخص شود که اولاً با چه تفکری روبه‌رو هستیم و ثانیاً این تفکر در جامعه ما چقدر خریدار دارد.

حاکمیت نشان داده که تا حد بسیار زیادی معتقد به اجرای چنین سیاستی است اما پیش از آن علاقه دارد که احمدی نژاد را در حلقه مرکز نگه دارد. نظام سیاسی سنتی و نسبتاً اصولگرا به خوبی می‌داند که احمدی نژاد رقیبی مثل اصلاح‌طلبان نیست، بلکه در صورتی که مجال بروز پیدا کند بدیلی مانند سازمان مجاهدین خلق یا گروه فرقان خواهد بود. گروه‌هایی که دیگر به اصلاح تدریجی معتقد نیستند و می‌گویند به‌طور کلی باید عالم دیگری ساخت و از نو آدمی تا بتوان جهان و البته کشور را به سرمنزل مقصود خود رساند. بنا به همین تفکر هم هست که احمدی نژاد با وجود مسائل مختلف پیرامونش همچنان عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌شود.

با این حال نکته جالب این است که این روزها اصولگرایان در نقد تندتیز احمدی نژاد و یارانش گوی سبقت را از اصلاح‌طلبان برده‌اند. اصولگرایانی که حالا دو انگیزه قوی برای چنین برخوردی دارند: نخست اینکه نشان دهند که با کسی عقد اخوت ندارند و اصولشان مهم‌تر از افراد است و دوم اینکه خود را از عذاب وجدان حمایت همه‌جانبه تقریباً ۸ ساله و به عبارتی شش ساله (تازمان‌نشین) دور کنند. با این وجود به نظر می‌رسد که باید مقابل آنها ایستاد تا از ایجاد هزینه‌ای مثل بنی‌صدرسازی این بار خارج از پست ریاست‌جمهوری خودداری کنند.

نکته ترسناک در مورد احمدی نژاد البته این است که کسانی در بدنه حاکمیتی و حتی در سطوح عالی کشور با او همدل باشند و بخواهند به او مجال بیشتری بدهند. مجالی که با توجه به بدنه اجتماعی بالقوه او، این بار نه در شکل گریز از مرکز، بلکه در شکل تغییر مرکز نمود پیدا خواهد کرد. باید مقابل احمدی نژاد ایستاد اما نباید او را به بیرون از دایره نظام پرت کرد. دشواری برخورد با او، این روزها، در حفظ همین نقطه تعادل است. ▶

در حوزه‌های غیردینی، از سیاست گرفته تا اقتصاد، عملاً فردی پراگماتیک و غیرایدئولوژیک است. آن چیزی که در این تفکر اصالت دارد هدف است و این هدف ممکن است روزی با استنادی هاشمی رفسنجانی و تملق‌گویی او تأمین شود و روزی با مخالفت تامه و تمام با او. روزی با اندیشه مهدویت و روزی دیگر با ناسیونالیسم.

نکته سوم این است که احمدی نژاد به‌خصوص در سال ۱۳۹۶، حرکتی ناظر به آینده دارد و نه گذشته. او برای دفاع از دولت خود که تقریباً هر روز توسط سیاسیون و رسانه‌ها مورد هجوم قرار می‌گیرد وقت چندانی ندارد و تلاش می‌کند که موضوعات را ساختاری‌تر از این در موضوعات بینه‌دست کم نشان دهد که اینگونه به موضوعات نگاه می‌کند. جالب اینجاست که تقریباً هیچ فعال سیاسی با در نظر داشتن سپهر حقوقی-سیاسی ایران شانس برای حضور رسمی احمدی نژاد در سیاست ایران قائل نیست و از این روست که باید بی‌تعارف گفت احمدی نژاد خود را رئیس‌جمهور نظام دیگری به جز نظام جمهوری اسلامی تصور می‌کند.

دقیقاً با استفاده از همین مسائل است که احمدی نژاد ایده اصلی و جامعه مخاطب یا وفادار خود را می‌سازد. بخش مهمی از جامعه ایرانی که شخصیت علیه ساختار (هر ساختاری از مدرسه گرفته تا دانشگاه و حتی نظم روابط بین‌الملل) دارند، غیرایدئولوژیک هستند و به عبارتی از دعوی‌ای چپ و راست خسته شدند و در نهایت اینکه دوست دارند کسی به جای اینکه برایشان از اشتباهات گذشته بگوید (حسن روحانی و اسحاق جهانگیری) آینده را توصیف کند و بگوید که به سادگی می‌توان یارانه ۲۵۰ هزار تومانی به همه مردم داد.

در این چارچوب باید گفت که در تجمعات دی ماه، حتی اگر ردپای احمدی نژادی‌ها را نتوان به وضوح دید، از سوی کسانی جلورفت که اگر قرار باشد کسی در سیاست فعلی ایران آنها را نمایندگی کند، او محمود احمدی نژاد است.

با او باید چه کنیم؟

حال سوال این است که با احمدی نژاد باید چه کرد؟ آیا راه درست این است که او را نیز ممنوع‌التصویر کنیم؟ آیا نسخه حصر در مورد او نیز نسخه‌ای درست و کارآمد است؟ آیا باید او را به دادگاه سپرد؟

احمدی نژاد و یارانش، سلاطین جهانی تیره و تاریک و ناشناخته هستند. اگر می‌بینید که ۵ سال است هیچ مصاحبه‌ای با هیچ‌نشریه خارجی نداشته، اگر تلاش نکرده جواب شایعات جدی در مورد خود و دوستانش را بدهد، اگر در آخرین لحظه تصمیم می‌گیرد که به سمت میز ثبت نام ریاست‌جمهوری برود، اگر دوست دارد که همه بگویند در

تحلیل رفتارهای محمود احمدی نژاد، یکی از موضوعات روی دسکتاپ سیاسیون ایران در سال ۱۳۹۶ بود. مردی که امسال خیلی فعال بود اما در مهم‌ترین فعالیت‌های خود با وجود نهمی رهبری از شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری، در اردیبهشت ۱۳۹۶ در این انتخابات شرکت کرد، در آبان این سال، در یک بست‌نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) شرکت کرد تا به آنچه دادرسی ناعادلانه در پرونده یارانش گفته می‌شد اعتراض کند و در همین جا بود که سخنان تند علی‌دو برادر لاریجانی به زبان آورد و هم‌چنین در اسفند ماه در نامه‌ای به رهبر انقلاب، تغییرات ساختاری در نظام سیاسی را خواستار شد. این در حالی است که در دو چهره از مهر و قهر حکومت با او، در مرداد ۱۳۹۶، مجدداً حکم عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام برای او زده شد ولی در دی ماه ۱۳۹۶، پشت بلندگو به او تشریح شد که «کسانی که دیروز همه امکانات کشور در اختیار آنها بود و کسانی که امروز همه امکانات مدیریتی کشور را در اختیار دارند، حق ندارند نقش اپوزیسیون بازی کنند و علیه کشور سخن بگویند بلکه باید پاسخگو باشند.» حال سوال اینجاست که معنای این کنش‌ها چیست و آینده محمود احمدی نژاد به کجا خواهد انجامید؟

سه ویژگی احمدی نژادسیم

برای اینکه احمدی نژاد را بشناسیم باید چند نکته را در مورد او بدانیم. نخست اینکه احمدی نژاد یک شخصیت «بر ساختاری» دارد و نه «در ساختاری». اصولگرایان در سال ۱۳۸۴ تصور کردند که اشتراک احمدی نژاد با آنها در برخی مفاهیم و رفتارها به معنای هم‌گروهی بودن آنهاست ولی ندانستند که احمدی نژاد حتی در آن مفاهیم هم با آنها در واقع در شرایط اشتراک لفظی است و معنای متفاوتی از مفاهیم یکسان برداشت می‌کند. چنین روحیه‌ای که خود را در مسائلی مثل مخالفت با تسخیر سفارت آمریکا آن هم در جو انقلابی آن روزها نشان می‌دهد؛ نمایی از روحیه گریز از مرکز احمدی نژاد است با این توضیح که تقریباً ترمزی برای این حرکت گریز از مرکز وجود ندارد. مرکز ممکن است زمانی روحانیت باشد و هاشمی رفسنجانی ولی تضمینی نیست که فردا این مرکز نظریه ولایت فقیه تعریف شود یا خانواده لاریجانی.

در عین حال باید دانست که احمدی نژاد دست کم

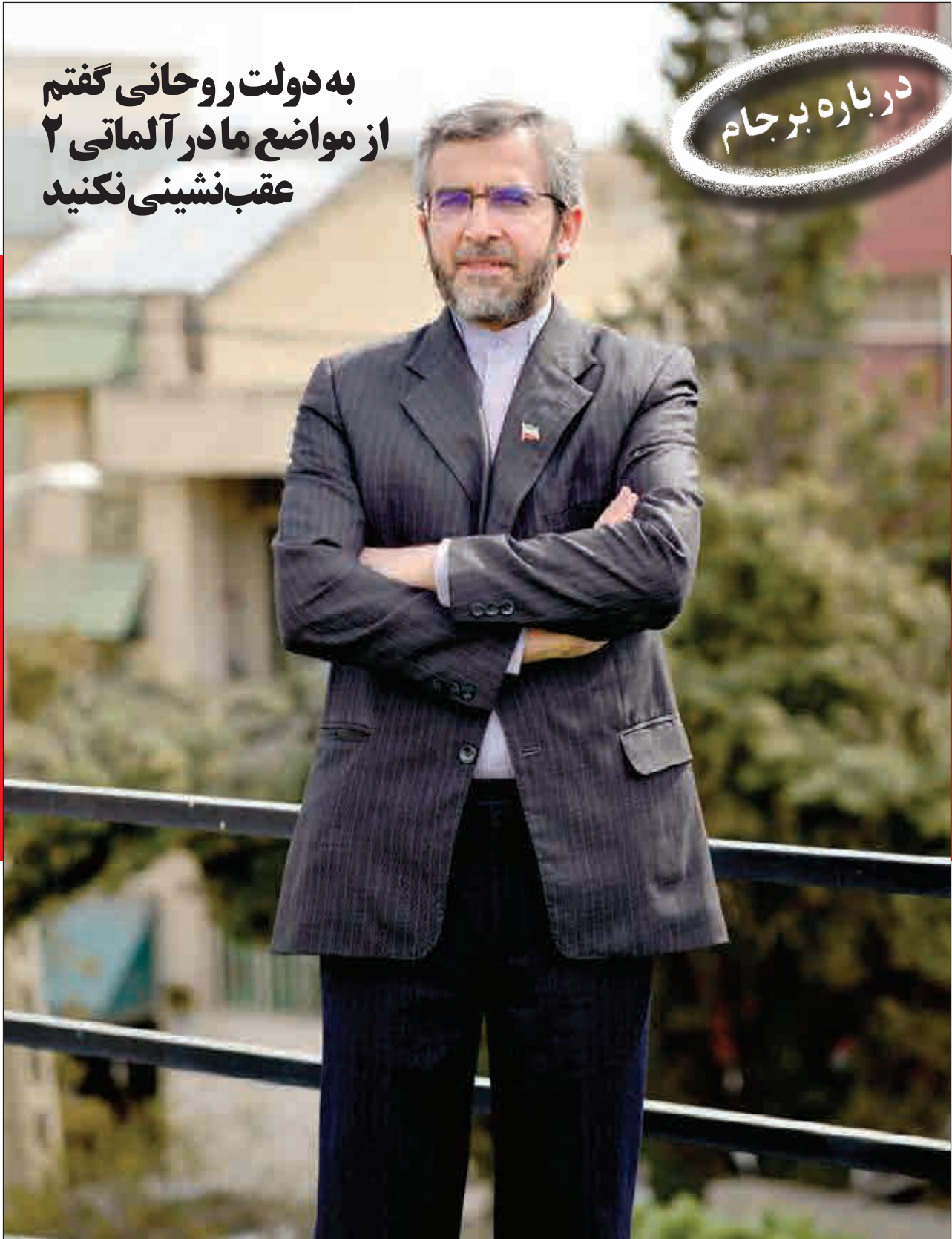
نفس‌های آخر برجام؟

آیا آنگونه که ترامپ می‌گوید حیات برجام رو به اتمام است؟ آیا او توانایی ایجاد اجماع برای پایان توافق هسته‌ای را دارد؟ او در آخرین باری که برجام را تأیید کرده تصمیم نهایی‌اش را درباره آینده توافق هسته‌ای اعلام کرده است. در این میان اما تلاش‌ها همچنان برای حفظ برجام ادامه دارد.

سیاست خارجی

به دولت روحانی گفتم
از مواضع مادر آلمانی ۲
عقب‌نشینی نکنید

درباره برجام





عهد شکنی

آمریکانمی خواهد به برجام پای بند بماند

آمریکادر مواجهه با شرایط موجود دوره بیشتر پیش رو نخواهد داشت: باقی ماندن در توافق هسته‌ای یا خروج از آن. در این میان راه حل سوم و میانه‌ای وجود نخواهد داشت. در صورتی که ترامپ گزینه نخست را انتخاب کند، باید با آثار و تبعات سخت اقدام خود دست و پنجه نرم کند. در این صورت هزینه‌های بسیار سنگین و غیر قابل جبرانی برای واشنگتن در حوزه سیاست خارجی آمریکا به وجود خواهد آمد. در صورت انتخاب گزینه دوم توسط ترامپ نیز وی ناچار خواهد بود توافق هسته‌ای را «همان گونه که هست» بپذیرد. در این میان، گزینه‌ای به نام اصلاح یا تغییر توافق هسته‌ای معنا و مفهومی ندارد. دونالد ترامپ در لابی‌ها و مذاکرات مختلف خود با برخی سناتورهای کنگره، تروییکای اروپایی و لابی ایپیک، به صورت مشخص در صدد تغییر برخی مفاد توافق هسته‌ای با ایران برآمده است. این موارد به صورت عمده عبارتند از:

- آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بتواند به بهانه بازتفسیر بند T ضمیمه اول توافق هسته‌ای، به اماکن نظامی در ایران دسترسی کامل داشته باشد.

- تاریخ انقضای اعمال برخی محدودیت‌های هسته‌ای علیه برنامه هسته‌ای ایران از بین رفته و این موارد، به محدودیت‌هایی دائمی تبدیل شوند. در این خصوص لازم است بند موسوم به غروب آفتاب Sunset مورد بازبینی و تغییر قرار گیرد.

- موضوع توان موشکی ایران در قالب یک الحاقیه، به توافق هسته‌ای پیوست شود و یا ترتیبی اتخاذ شود که توان موشکی ایران به صورت موازی با برجام، محدود شود. آنچه مسلم است اینکه اعمال تغییر در هر یک از این موارد، مترادف با خروج آمریکا از توافق هسته‌ای محسوب خواهد شد و اگر کنگره یا کاخ سفید خواستار تغییر این موارد شوند، عملاً و رسماً برجام را نقض کرده‌اند؛ نکته‌ای که بارها از سوی جمهوری اسلامی ایران مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.

روایت وزارت خارجه آمریکا از مواضع ترامپ

هیتر نوهرت، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اخیراً در پاسخ سسوالی درباره اینکه دونالد ترامپ در بیانیه اخیر خود دقیقاً مشخص نکرد که آیا دوباره عدم پایبندی ایران به توافق هسته‌ای را اعلام خواهد کرد یا خیر، گفته است: «ترامپ هفته گذشته تعلیق تحریم‌های ایران را به مدت ۱۲۰ روز دیگر تمدید کرد. این تمدید به خاطر این بود که زمان کافی برای همکاری بیشتر دولت با اعضای کنگره برای تدوین قانون جدید درباره توافق هسته‌ای وجود داشته باشد تا به این مساله کمک کند که بتواند ایران را به صورت بهتری با توافق سازگار کند و همچنین سختگیری علیه ایران بیشتر شود. این چیزی است که کاخ سفید تصمیم گرفته است.» وی همچنین گفت که تمدید تعلیق تحریم‌ها و تأیید پایبندی ایران به توافق دو مساله جداگانه هستند. نوهرت اضافه کرد: درباره بحث‌هایی که بین دولت و کنگره صورت گرفته، آنطور که به من گفته شده، آنها به پیشرفت‌های خوبی درباره قانون (اصلاح) برجام رسیده‌اند و همچنین زبان مورد نظر آنها به هم نزدیک شده است. اخیراً باب کورکر رئیس کمیته روابط خارجی آمریکا نیز مدعی شده بود که در این زمینه با نمایندگان اتحادیه اروپا در حال رایزنی هستند و به پیشرفت‌هایی نیز برای اصلاح برجام دست یافته‌اند. از حدود ۳ ماه پیش دونالد ترامپ با ادعای عدم تأیید پایبندی ایران به توافق هسته‌ای از کنگره آمریکا

گفت از هر «اتفاق احتمالی» استقبال می‌کند. فاینشال تایمز افزود: «دموکرات‌ها و دیپلمات‌هایی که برای نجات توافق هسته‌ای تلاش می‌کنند در وضعیت بغرنجی هستند. اگر ترامپ نتواند اصلاحات مدنظر خود را اعمال کند آنها در خروج وی از توافق مقصر خواهند بود. اگر با وی همکاری کنند تهدیدی در زمینه نقض تعهدات آمریکا خواهد بود یا با مخالفت اروپایی‌ها مواجه خواهند شد!.»

شکست کنگره؟

روزنامه آمریکایی واشنگتن تایمز نیز در مطلبی به قلم

دونالد ترامپ رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا پس از تمدید تعلیق تحریم‌های هسته‌ای ایران، اعلام کرد که در صورت عدم رفع آنچه وی «نقایص برجام» می‌خواند، وی دیگر تعلیق تحریم‌ها را تمدید نمی‌کند. از سوی دیگر، شواهد و مستندات موجود نشان می‌دهد که رایزنی‌های فشرده‌ای میان کاخ سفید، کنگره و اتحادیه اروپا در خصوص تغییر برجام صورت گرفته است. همه این نشانه‌ها موجب شده است تا برجام در وضعیت بسیار تعیین‌کننده‌ای قرار بگیرد. حالا سوال بسیار مهم این است که آیا برجام روزهای آخر حیاتش را طی می‌کند؟



«راه سوم»

تلاش‌های ترامپ برای یافتن راه‌حلی درباره این توافق، تحت الشعاع نزاع‌های داخلی در دولت آمریکا و گرفتار شدن در یک روند قانونگذاری پیچیده قرار گرفته است. مقامات ارشد دولتی آمریکا امیدوارند که کنگره با خودداری از اعمال دوباره تحریم‌ها جلوی لغو توافق را بگیرد و در مقابل آنچه را که به زعم «رکس تیلرسون»، وزیر امور خارجه آمریکا «راه حل سومی» برای رفع نگرانی‌های ترامپ است، بیاند. ترامپ ۱۳ اکتبر گذشته بر اساس «قانون بازنگری توافق هسته‌ای» (Inara) که به موجب آن رئیس‌جمهور هر ۹۰ روز باید پایبندی ایران به توافق را تأیید کند و به بهانه ضعف در اجرا و مقرهای این قانون از تأیید توافق خودداری کرد. «باب کورکر» و «تام کاتن»، دو سناتور جمهوریخواه ضد ایرانی اکتبر (مهر) گذشته طرحی برای اصلاح قانون بازنگری توافق هسته‌ای پیشنهاد دادند که ترامپ را از تأیید این توافق هر ۹۰ روز یک بار خلاص می‌کند. اما کارکنان کنگره، مقامات دولتی و دیپلمات‌ها به روزنامه فاینشال تایمز گفته‌اند که تلاش‌ها برای ارائه پیش‌نویس قانونی برای اصلاح این قانون تاکنون شکست خورده است. «بن کاردین»، رئیس کمیته روابط خارجی سنا درباره طرح پیشنهادی ابراز نگرانی کرد. به گفته یکی از اعضای دموکرات کنگره، وی با این حال هفته پیش با «هربرت مک‌مستر»، مشاور امنیت ملی و کورکر دیدار کرد و

«گای تیلور» به شکست کنگره در توافق بر سر تحریم‌های جدید علیه ایران و بازگرداندن سرنوشت برجام به دست ترامپ اشاره کرده است. این گزارش افزود: «مشاوران کنگره می‌گویند قانونگذاران هنوز فرصت دارند تا قبل از ارزیابی دوباره ترامپ درباره توافق پیشنهاداتی را در اختیار وی قرار دهند، اما به گفته مشاوران کاخ سفید رئیس‌جمهوری که از فقدان پیشرفتی در این زمینه در کپیتال هیل ناراحت است، احتمالاً در مهلت آینده تأیید توافق در ۱۳ ژانویه آینده آمریکا را از این توافق خارج خواهد کرد.» این روزنامه آمریکایی افزود: «برخی از مشاوران ارشد رئیس‌جمهوری آمریکا از جمله «جیمز متیس»، وزیر دفاع از ماندن در توافق حمایت می‌کنند، زیرا نگران تبعات منفی خروج از آن بر خاورمیانه و متعهدماندن متحدان آمریکا به این توافق هستند.» واشنگتن تایمز خاطر نشان کرده که «فردیکا موگرینی»، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا قویاً مخالف هر گونه تلاشی برای مذاکرات دوباره با ایران برای دستیابی به توافقات جدید است. وی ماه گذشته بعد از مذاکرات پشت‌درهای بسته با قانونگذاران در کپیتال هیل به خبرنگاران گفت مذاکره دوباره درباره توافق یک گزینه نیست.

ترامپ دوراه بیشتر پیش‌رو ندارد

آنچه مسلم است اینکه رئیس‌جمهور ایالات متحده

نقش گروه‌های هوادار ایران در لبنان و سوریه گفته و گو کنند. در این خصوص لازم است نکاتی مدنظر قرار گیرد: «نخست اینکه (مذاکرات منطقه‌ای با ایران)، یکی از خواسته‌های مشترک ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در دوران پساجرام محسوب می‌شود. در زمان امضای توافق هسته‌ای میان ایران و اعضای ۵+۱ در تیرماه سال ۱۳۹۴، بسیاری از تحلیلگران مسائل بین‌الملل متفق‌القول بودند که واشنگتن و تروییکای اروپایی قصد دارند از برجام به عنوان مدخلی برای ورود به مذاکرات منطقه‌ای با ایران استفاده کنند. تلاش سه کشور آلمان، انگلیس و فرانسه برای مذاکرات منطقه‌ای با ایران در همین راستا قابل تحلیل و ارزیابی است. در این میان، کشور فرانسه در صدد است نقش «بازیگر پیش‌تاز» را ایفا کند. سفر وزیر امور خارجه فرانسه به ایران نیز با همین هدف صورت گرفت. پاریس به واشنگتن تعهد داده است که تمامی تلاش خود را در راستای مذاکره با ایران بر سر سیاست‌های منطقه‌ای کشورمان صورت دهد. در این مسیر، دو کشور آلمان و انگلیس نیز با فرانسه همراه هستند. نکته دوم اینکه در جریان برگزاری نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک (در شهریورماه امسال)، مذاکرات مهمی میان دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا و مقامات ارشد اروپایی بر سر سیاست‌های منطقه‌ای ایران و ارتباط آن با برجام برگزار شد. در این مذاکرات، امانوئل ماکرون رئیس‌جمهور فرانسه به رئیس‌جمهور آمریکا تعهد داد تا مذاکرات موشکی و منطقه‌ای با ایران راه‌یادیت و مدیریت نماید. این در حالی است که ثوابت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و حمایت کشورمان از گروه‌های مقاومت و از همه مهم‌تر، مواجهه قدرتمندانه کشورمان با تهدیدات منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا و متحدان و مهره‌های آن غیرقابل تغییر خواهد بود. همین مساله، چشم‌اندازی را برای مقامات اروپایی و آمریکایی متصور خواهد ساخت. با این حال، مقامات اروپایی معتقدند که کلیت آغاز مذاکرات منطقه‌ای با ایران (هر چند به صورت غیررسمی) می‌تواند نقطه آغازی در راستای «تحدید قدرت منطقه‌ای ایران» باشد. نکته سوم اینکه اصرار و تکیه دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی کشورمان بر استراتژی‌ها و راهبردهای کلان و تغییرناپذیر منطقه‌ای ما از جمله «حمایت از گروه‌های مقاومت»، «ترویج گفت‌وگو و مقاومت» و «مقابله با تروریسم تکفیری» (نقش مهمی در خنثی‌سازی تفرقه‌های مذاکراتی مشترک ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا خواهد داشت. نباید فراموش کرد که تروییکای و درهماهنگی کامل با دولت دونالد ترامپ در حال هدایت این مذاکرات هستند. آنچه دستگاه دیپلماسی ما را بر بازی مشترک واشنگتن و پاریس، لندن و برلین مسلط خواهد کرد، قاطعیت در دفاع از اصول راهبردی و رفتاری خود در منطقه خواهد بود. بدیهی است که در سایه این «دفاع قاطعانه و هوشمندانه»، آمریکا و تروییکای اروپایی به هیچ‌یک از اهداف خود در راستای تحدید قدرت مانور منطقه‌ای ایران دست پیدا نخواهند کرد. نکته آخر اینکه ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در راستای هدایت مذاکرات منطقه‌ای با ایران و تحت فشار قرار دادن کشورمان در راستای تن دادن به خواسته‌های منطقه‌ای خود، از اهرمی به نام «برجام» استفاده می‌کنند. به عبارت بهتر، «برجام» به جای یک سند حقوقی مستقل، به ابزاری سیاسی برای اعمال فشار بر ایران تبدیل شده است. در اینجا نیز دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی کشورمان باید بسیار هوشمندانه برخورد کرده و خط قرمز خود را «حفظ اقتدار منطقه‌ای ایران» تلقی کند و نه «حفظ برجام». بدیهی است که معامله‌ناپذیر بودن اصول راهبردی ما در منطقه، باید به عنوان یک گزاره قطعی به طرف مقابل (واشنگتن و تروییکای اروپایی) تفهیم شود. ▶

برآورده کردن دست کم بخشی از مطالبات رئیس‌جمهور هستند. اندیشکده «سوفان» در یکی دیگر از محورهای این گزارش نتیجه‌گیری کرده است: «در صورت خروج آمریکا از توافق، اروپا و سایر قدرت‌ها با این کشور همراه نخواهند شد، اما اعمال مجدد تحریم‌ها به اقتصاد ایران لطمه خواهد زد.»

◀ اروپا در مرحله ارزیابی خواسته‌های ترامپ

در چنین شرایطی مقامات اروپایی از بررسی خواسته‌های ایالات متحده آمریکا در برجام سخن به میان آورده‌اند. یک کمیسیون اتحادیه اروپا گفت: «ما بی‌انیه رئیس‌جمهور آمریکا درباره توافق هسته‌ای با ایران راه‌دقت بررسی و پیامدهای آن را ارزیابی می‌کنیم.» جانز هان، کمیسیونر حسن‌همجواری و توسعه اتحادیه اروپا با بیان اینکه این اتحادیه بی‌انیه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا در خصوص توافق هسته‌ای و ادامه تعلیق تحریم‌های ایران راه‌دقت بررسی می‌کند، گفت: «اتحادیه اروپا به همراه انگلیس، فرانسه و آلمان در حال ارزیابی درباره پاسخ به این بی‌انیه هستند و پیامدهای آن را بررسی می‌کنند.» بر اساس گزارش خبرگزاری فرانسه، اتحادیه اروپا بارها تاکید کرده است که توافق هسته‌ای موضوعی جداگانه است اما مقامات اروپایی مایلند بگویند که محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه ایران را در نشست هفته گذشته‌شان در بروکسل تحت فشار قرار داده‌اند. «این کمیسیونر اروپایی تصریح کرد: «این مسائل شامل تنش‌ها در خاورمیانه، برنامه موشکی بالستیک ایران و اعتراض‌های اخیر در ایران است. اگر بخواهیم شفاف صحبت کنیم باید بگوییم که تمام این مسائل باید رسیدگی شود، اما باید خارج از چارچوب توافق هسته‌ای باشد. اگر برجام وجود نداشته باشد، رسیدگی به هیچ‌یک از این مسائل ساده نخواهد بود.» به گزارش خبرگزاری فرانسه، این در حالی است که مقامات ایران بارها هرگونه تغییر در برنامه جامع اقدام مشترک را غیرمتمثل دانسته‌اند.

◀ آغاز مذاکرات منطقه‌ای ایران و اروپا؟

اخیرا خبرگزاری رویترز مدعی شده است که کشورهای اروپایی برای رفع نگرانی‌های ترامپ درباره برجام، مذاکرات خود با ایران را بر سر نقش منطقه‌ای این کشور آغاز کرده‌اند. بر اساس ادعای رویترز، این مذاکرات در حاشیه کنفرانس امنیتی مونیخ و در خصوص یمن و برخی مسائل منطقه آغاز شده و قرار است در آینده نیز ادامه یابد. رویترز در این خصوص عنوان کرده است: «کشورهای اروپایی برای اینکه به دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، نشان دهند به دنبال رفع دغدغه‌های او درباره توافق هسته‌ای ایران هستند، مذاکرات خود با ایران را بر سر نقش این کشور در خاورمیانه آغاز کرده‌اند و ماه جاری نیز بار دیگر در ایتالیا در این خصوص دیدار خواهند کرد.» نکته قابل تامل در گزارش رویترز، فائزندی مذاکرات منطقه‌ای میان ایران و کشورهای اروپایی بوده است. طبق ادعای این خبرگزاری، دور اول این مذاکرات با محوریت جنگ یمن ماه گذشته در حاشیه کنفرانس امنیتی مونیخ انجام شده است و اروپایی‌ها امیدوارند در دور بعدی مذاکرات درباره

اخیرا خبرگزاری رویترز مدعی شده است که کشورهای اروپایی برای رفع نگرانی‌های ترامپ درباره برجام، مذاکرات خود با ایران را بر سر نقش منطقه‌ای این کشور آغاز کرده‌اند

خواست قانون جدیدی تدوین کنند تا اجرای برجام را برای ایران سخت‌تر و بعضی بندهای جدید به آن اضافه کنند و یا آنها را تغییر دهند. این درحالیست که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تاکنون ۹ بار پایبندی دقیق ایران به برجام را تایید کرده است. همچنین کشورهای اروپایی نیز گفته‌اند که برجام باید به همین شکلی که الان وجود دارد اجرا شود و با هرگونه تغییری در آن مخالف هستند. مقامات ایرانی نیز بارها تاکید کرده‌اند که هیچ‌گونه تغییر و یا مذاکره مجدد را بر سر برجام نخواهند پذیرفت.

◀ واکنش دوباره ایران به موضوع مذاکرات موشکی

به نظر می‌رسد یکی از موضوعاتی که آمریکا و اتحادیه اروپا سعی دارند به برجام اضافه کنند، موضوع توان موشکی ایران است. مساله‌ای که خط قرمز جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. بهرام قاسمی سخنگوی وزارت امور خارجه ادعای روزنامه انگلیسی فایننشال تایمز انگلیس مبنی بر پذیرش ورود به «گفت‌وگویی فشرده و جدی» در موضوع برنامه موشکی و مسائل منطقه‌ای توسط مقامات کشورمان در نشست اخیر در بروکسل را شدیداً تکذیب کرد و چنین ادعایی را بی‌اساس دانست. قاسمی در همین ارتباط گفت: «سیاست و موضع جمهوری اسلامی ایران در خصوص برنامه دفاعی موشکی کشور کاملاً مشخص و روشن است و دیگر کشورها نیز به خوبی از این موضع جمهوری اسلامی ایران آگاهی دارند.» سخنگوی وزارت امور خارجه افزود: «موضع جمهوری اسلامی ایران بدون توجه به جوسازی‌ها، تهدیدات، مواضع و دیدگاه‌های ایالات متحده آمریکا و دیگران، هیچ تغییری نکرده و همچنان که بارها اعلام شده است، برنامه موشکی ایران کاملاً جنبه دفاعی و بازدارندگی داشته و علیه هیچ کشوری نیست و طرح ادعاهای واهی و بی‌پایه و اساس، تغییری در این موضع اصولی و اساسی کشور ایجاد نخواهد کرد.» سخنگوی دستگاه دیپلماسی اظهار داشت: «جمهوری اسلامی ایران به هیچ‌یک از اجازة دخالت در امور داخلی و سیاست‌های دفاعی به‌ویژه برنامه موشکی خود را نخواهد داد. قاسمی همچنین سیاست ایران در منطقه را سیاستی سازنده، ثبات‌ساز و در جهت تقویت هر چه بیشتر صلح و امنیت منطقه و جهان خواند. «وی در پایان افزود: «بدخواهان و افراط‌گرایان اگر نمی‌توانند کمکی به ثبات و امنیت در منطقه کنند، اجازه ندارند نقش ایران را که برای مبارزه با تروریسم، ناامنی و بی‌ثباتی هزینه‌های بی‌شماری را پرداخت کرده است، نادیده گرفته و موجب تشدید هرج و مرج و ناامنی و توسعه تروریسم در منطقه شوند.»

◀ پیش‌بینی اندیشکده «سوفان»

از سوی دیگر، اندیشکده سوفان در گزارشی پیش‌بینی کرده رئیس‌جمهور آمریکا در موعد بعدی رفع تحریم‌های هسته‌ای علیه ایران از توافق هسته‌ای برجام خارج خواهد شد. گروه «سوفان» که در زمینه تحلیل‌های امنیتی و ارائه مشاوره‌های اطلاعاتی و راهبردی به دولت‌ها و سازمان‌ها فعالیت می‌کند در گزارشی جدید پیش‌بینی کرده «دونالد ترامپ»، رئیس‌جمهور آمریکا از «برنامه جامع اقدام مشترک» (برجام) خارج خواهد شد. «سوفان» این پیش‌بینی را بر اساس غیرقابل اجرا بودن شرایطی که ترامپ برای پایبند ماندن آمریکا به برجام برای کشورهای اروپایی تعیین کرده، انجام داده است. در گزارش این گروه تحقیقاتی آمده است: «شرط رئیس‌جمهور ترامپ برای ادامه اجرای توافق هسته‌ای با ایران بعید است توسط سایر قدرت‌های بزرگ برآورده شوند و ایالات متحده ممکن است اواخر بهار از این توافق خارج شود.» به‌رغم این، «سوفان» نوشته سیاست‌سازان در واشنگتن برای نجات برجام، در حال همکاری با کنگره آمریکا برای

علی باقری



- نگاه ما به مذاکرات گرفتن حق بود، نگاه آنها گرفتن سهم
- ۵+۱ در آلمانی به جای تعطیلی فردو پیشنهاد کاهش آمادگی فردو دادند
- آینده برجام مساوی با این شده که در موشکی و منطقه به آمریکا و اروپا امتیاز بدهیم
- ما صدحق رادر چارچوب برجام از دست دادیم

به دولت روحانی گفتم
از مواضع مادر آلمانی ۲
عقب نشینی نکنید

علت چرخش در استراتژی تیم‌های مذاکره‌کننده هسته‌ای را چه چیز می‌داند؟ تا قبل از برجام شاهد حضور سه تیم مذاکره‌کننده بودیم که اساساً همجنس نیستند!

▲ ابتدا من نکته‌ای را عرض کنم چرا که شما هم به آن اشاره کردید و آن استفاده از لفظ «پرونده هسته‌ای» است. این عبارت از اساس غلط است و متأسفانه برخی از مسئولان ما هم از آن ناآگاهانه استفاده می‌کنند. یکی از کارهای نظام سلطه با استفاده از ابزارهای سیاسی و رسانه‌ای که در اختیار دارد تغییر مفاهیم و معانی بر اساس منافع خود است، چرا که اگر مفاهیم تغییر کند آنها می‌توانند با فریب افکار عمومی سریع‌تر به اهداف نامشروع خود دست پیدا کنند.

بر اساس نگاه دوم که حصول توافق یک اصل است، امتیاز دادن به بیگانه امر منکر محسوب نمی‌شود، به همین دلیل هم وقتی که به تدبیر و امیدهای گفته می‌شود که چرا در برجام این همه محرومیت و محدودیت را که بسیاری از آنها ابدی است، پذیرفتید، با جسارت پاسخ می‌دهند که اگر این همه محرومیت و محدودیت را بر ملت ایران تحمیل نمی‌کردیم، توافق حاصل نمی‌شد!

به عنوان مثال به جنبش انقلابی حزب الله می‌گویند گروه تروریستی حزب الله یا به جنبش انقلابی حماس می‌گویند گروه تروریستی حماس. در واقع قبل از اینکه شما در خصوص درستی یا نادرستی رفتار این گروه‌ها بحث کنید استفاده از عنوان تروریست موجب ایجاد اثری منفی در ذهن مخاطبان خواهد شد.

بنابراین موضوع ما «فعالیت‌های هسته‌ای» است نه «پرونده هسته‌ای»، چرا که پرونده برای مجرم یا دست‌کم متهم است. هدف غربی‌ها نیز از این تغییر مفهوم این بود که با استفاده از این واژه برای افکار عمومی دنیا جا بیندازند که ایران در مساله هسته‌ای خود دارای مشکلاتی است که مع‌الوصف مسئولان ما هم از این واژه استفاده می‌کنند. از این رو ما «فعالیت هسته‌ای» داریم و استفاده از واژه «پرونده هسته‌ای» اشتباه است.

اما در پاسخ به سوال شما، تیم‌های مذاکره‌کننده ما هم متفاوت بودند و در این زمینه هیچ شکی نیست و اگر به دنبال چرایی این تفاوت باشیم باید مساله را به صورت ریشه‌ای به بحث بگذاریم؛ در غیر این صورت بحث سطحی می‌شود و در نهایت به بررسی تکنیک‌ها و تاکتیک‌ها خلاصه می‌شود که شاید ما را در دستیابی به حقیقت دچار مشکل کند. بنابراین باید به این مساله دقت کرد. هدف ما از بررسی تفاوت این تیم‌ها چه چیزی است؟ در واقع ما به دنبال این هستیم که بفهمیم روش کدام یک از این تیم‌ها در درازمدت به نفع منافع ملی کشور بوده است.

بر اساس این نگاه منتقد که به‌طور کلی در عرصه سیاست خارجی در کشور دو دیدگاه اصلی داریم که یک نگاه در ذیل گفتمان امامین انقلاب تعریف می‌شود و نگاه دوم متعلق به گفتمانی غیر از گفتمان امامین انقلاب است. انقلابی‌ها پیرو گفتمان اول هستند و غرب‌گرایان و آن دسته از بچه‌های انقلاب که یا از مبارزه خسته شده‌اند یا دل‌بسته دنیا شده‌اند ذیل گروه دوم قرار می‌گیرند.

ریشه اصلی اختلاف میان این دو موضوع «استقلال» است. یک نگاه استقلال را که مهم‌ترین هدف انقلاب اسلامی و بزرگ‌ترین دستاورد جمهوری

اسلامی است مبنای جهت حرکت خود و در نهایت هدف خود می‌داند و نگاه دیگر استقلال را به معنای انزواگرایی دانسته و آن را مفهومی متعلق به دهه‌های گذشته و مربوط به کشورهای آفریقایی تحت استعمار می‌داند.

نگاه اول که استقلال را مبنای معیار می‌داند و بر این اساس کشور و ملت را در عرصه مناسبات بین‌المللی دارای «حقوق» می‌داند به این معنا که ملت ایران حق دارد با فلان کشور رابطه داشته باشد و با کشور دیگر رابطه نداشته باشد یا با یک کشور در سطح یک و با کشور دیگر در سطح دو رابطه داشته باشد یا اینکه چون ملت ایران دارای «حق هسته‌ای» است، باید در پی دستیابی به این حق باشد. از یک سو در داخل باید برای دانشمندان هسته‌ای ایران بسترسازی نماید و در خارج نیز موانع استیفای این حق را مرتفع کند. پس بر اساس نگاه اول، ما از مفهوم «استقلال» به مفهوم «حق» می‌رسیم. در نگاه اول دستیابی به «نتیجه» مهم است. بر این مبنای فعالیت‌های هسته‌ای حق ملت ایران است و بنابراین ما به دنبال نتیجه بودیم یعنی تثبیت حقوق هسته‌ای و لغو تحریم‌ها. ما در حالی موضوع هسته‌ای را به دولت تدبیر و امید تحویل دادیم که رئیس‌جمهور آمریکا پیام کتبی مبنی بر به رسمیت شناختن حقوق هسته‌ای ایران در چارچوب معاهده ان‌پی‌تی را ارائه کرده بود و بحث ما با آنها درباره لغو تحریم‌های مالی و بانکی بود یعنی همان چیزی که اکنون مانع اصلی در فعالیت‌های اقتصادی خارجی ایران است.

در مقابل، دیدگاه دوم معتقد است به دلیل سیطره ابرقدرت‌ها بر مناسبات سیاسی، اقتصادی، علمی و... جهان، استقلال به معنای حرکت بر خلاف نگاه نظام سلطه است و از این رو استقلال مانع توسعه و موجب انسداد یا دست‌کم تحدید توسعه خواهد بود. بر این اساس دنبال کردن «حق» یک «آرمان» است و با «واقعیت» همخوان نیست و بنابراین موجب هدر دادن منابع بوده و عملاً هیچ دستاوردی ندارد و به همین دلیل به جای گرفتن حق خود در عرصه بین‌المللی باید به دنبال دریافت «سهم» خود از نظام سلطه باشیم. بر این اساس نتیجه‌گرایی دیگر

هر مصاحبه و ویژگی‌های خاص خودش را دارد. عمدتاً خوانندگان انتظار دارند خط به خط آن چیزی که می‌خوانند جنجالی و بازگوکننده رازی مگو باشد. این قاعده در خصوص مصاحبه‌های تفصیلی سیاسی که از قضا مصاحبه‌شونده هم مقامی ارشد باشد بیشتر خود را نمایان می‌کند. اما مصاحبه پیش‌رو از این قاعده اصلاً پیروی نمی‌کند، چرا که مصاحبه‌شونده نه میل داشت از فردی نام برد و نه به پرسش‌های مگو پاسخ بدهد. طبیعی بود چرا که او سال‌ها در بالاترین نهاد امنیتی کشور فعالیت می‌کرده است.

علی باقری معاون سعید جلیلی، دیپلمات برجسته کشور است که به مدت ۶ سال بخشی از مسئولیت پرونده هسته‌ای ایران را بر عهده داشته است. او اصلاً واژه پرونده را برای مساله هسته‌ای نمی‌پذیرد و آن را کلمه‌ای منفی می‌داند.

دعوت از او کمی سخت بود و کمی هماهنگی مصاحبه طول کشید اما می‌آلایش در دفتر مثلاً حاضر شد. خودش با آژانس کرایه آمد و پیاده برگشت. جز چایی که آن هم در میان مصاحبه سرد شد چیز دیگری نخورد اما صادقانه حرف زد. آن چیزی که این مصاحبه را برجسته کرده، آشنایی با جغرافیای ذهنی سیاستمداری است که سال‌ها برای به‌ثمر رساندن مساله هسته‌ای زحمت کشیده است. او واژگان و اساساً نگاهی بسیار خاص به مسائل بین‌المللی دارد.

معنا ندارد، چرا که حق مینا، معیار و هدف نیست تا به دنبال آن باشیم، بلکه باید در پی دریافت سهم خود باشیم و برای دریافت سهم خود نیز نیازمند دستیابی به «توافق» با طرف مقابل هستیم و به همین دلیل در این دیدگاه حصول توافق یک اصل محسوب می‌شود.

دولت تدبیر و امید موفق شد به توافق دست یابد، ولی نه تنها نتوانست حقوق هسته‌ای ملت ایران را تثبیت نماید، بلکه حتی نتوانست از اعتراف کتبی رئیس‌جمهور آمریکا مبنی بر به رسمیت شناختن حقوق هسته‌ای ایران در چارچوب ان‌پی‌تی استفاده نماید و متأسفانه در صفحه اول برجام رسماً انصراف ایران از حقوق ان‌پی‌تی را اعلام و تصریح کرد که حقوق هسته‌ای ملت ایران بر اساس توافق با ۱+۵ تعریف می‌شود. افزون بر این با وجود اینکه دولت تدبیر و امید موفق شد به توافق دست یابد، ولی نه در متن برجام و نه در عمل نتوانست تحریم‌ها را لغو کند.

بر اساس نگاه دوم که حصول توافق یک اصل است، امتیاز دادن به بیگانه امر منکر محسوب نمی‌شود، به همین دلیل هم وقتی که به تدبیر و امیدها گفته می‌شود که چرا در برجام این همه محرومیت و محدودیت را که بسیاری از آنها ابدی است، پذیرفتید، با جسارت پاسخ می‌دهند که اگر این همه محرومیت و محدودیت را بر ملت ایران تحمیل نمی‌کردیم، توافق حاصل نمی‌شد!

بر همین اساس و با علم به اینکه در این توافق امتیاز دادیم و به اذعان خودشان دستاورد ملت ایران تقریباً هیچ بوده است، رئیس‌جمهور پس از برجام چند بار خواستار تکرار برجام در حوزه‌های دیگر شدند، چرا که از نظر دولت تدبیر و امید بدون توافق با بیگانه‌ها ملت ایران از تشکیک تلف خواهد شد و از گرسنگی خواهد مرد، بنابراین حال که برجام، هسته‌ای ایران از فعالیت و نشاط افتاد و به همین خاطر نگرانی غربی‌ها از موضوع هسته‌ای ایران بر طرف شد، باید به دنبال تامین نظر آنها در حوزه‌های دیگر بود، هر چند توافق‌های بعدی هم به ضرر ملت ایران باشد.

ذکر این نکته مهم است که بر اساس نگاه اول حق مینا و معیار است و بنابراین نتیجه مهم است و از این رو توافق هدف نیست، ولی چنانچه دستیابی به حق از طریق توافق ممکن باشد با آن مخالفتی ندارد، ولی همه تخم مرغ‌ها را در کیسه توافق نمی‌گذارند.

تصور من این است که نگاه اول منطبق با دیدگاه امامین انقلاب است و دیدگاه دوم هیچ تناسبی با مشرب فکری ایشان در عرصه سیاست خارجی ندارد.

نکته مهم این است که طرفداران دیدگاه دوم برای جبران کمبود منطق و استدلال به هوجی گری متوسل شده و در این چارچوب، دیدگاه اول را متهم به دوری از واقعیت و عقلائیت کرده و اهداف واقعی و دست‌یافتنی مبتنی بر دیدگاه اول را که بر پایه استقلال، حق‌مداری و نتیجه‌گرایی است با برچسب آرمان‌گرایی غیرواقعی، خیالی و توهمی توصیف کرده و آن را تخطئه می‌کنند. در حالی که تمام آنچه آنها مدعی هستند آرمان‌گرایی است در طول ۳۹ سال گذشته به واقعیت پیوسته است؛ از سقوط رژیم شاهنشاهی و شکست صدام گرفته تا شکست رژیم صهیونیستی در فلسطین و لبنان و ذلت آمریکا در عراق و افغانستان و ناکامی عربستان در بحرین و یمن و... که اینها فقط چند نمونه از واقعیت‌هایی است که از نظر غرب‌گرایان آرمان محسوب می‌شدند.

نکته دیگر که در قالب دو دیدگاه بالا قابل بررسی است، رویکرد سیاست خارجی است. رویکرد سیاست خارجی مبتنی بر دیدگاه اول، «تهدیدزدایی» است یعنی دستگاه سیاست خارجی مسئولیت دارد تا با رصد دقیق صحنه بین‌المللی از بروز هرگونه تهدید علیه کشور و ملت جلوگیری کند و از این رو سیاست خارجی در این دیدگاه «سیاست خارجی فعال» خواهد بود، چون دستگاه سیاست

خارجی باید مانند یک بازیگر هوشیار و هوشمند همواره با چشمان باز درصدد تهدیدزدایی باشد و عملاً از منافع ملی صیانت کند. اما رویکرد سیاست خارجی غرب گرایان «تنش زدایی» است. تنش زدایی به این معناست که ما نباید با انجام یا عدم انجام کاری موجب ایجاد تنش یا بیگانگی اعم از دشمنان و رقیب شویم. برای مثال چنانچه انجام فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز در داخل کشور یا حضور ایران در سوریه برای مقابله با تروریست‌ها موجب تکدر خاطر آمریکا و اروپا و در نتیجه باعث ایجاد تنش شود، نادرست است و باید از آنها صرف‌نظر کرد، چرا که از نظر غرب گرایان هر آنچه موجب ایجاد تنش شود، باید کنار گذاشته شود. این رویکرد، سیاست خارجی کشور را به یک «سیاست خارجی منفعل» تبدیل خواهد کرد و از آن مهم‌تر تنش زدایی به جای صیانت از منافع ملی ایران در پی پاسداری از منافع ملی بیگانگان خواهد بود، چرا که انجام فعالیت‌های هسته‌ای یا حضور ایران در سوریه در راستای منافع ملی ایران است، اما چون آمریکا این اقدام‌ها را بر نمی‌تابد و آنها را مغایر منافع ملی خود می‌داند، ما باید آنها را کنار بگذاریم. پس عملاً سیاست خارجی مبتنی بر تنش زدایی به سیاست خارجی برای صیانت از منافع ملی بیگانگان و حتی دشمنان از جمله آمریکا تبدیل خواهد شد.

نحوه مدیریت مقام معظم رهبری در این میان به چه صورت بوده است؟

▲ حضرت آقا جایی فرمودند که عده‌ای می‌گویند در سیاست خارجی ما باید به دنبال منافع ملی باشیم، خب منافع ملی چیست؟ ایشان می‌گویند منافع ملی آن چیزی است که بتواند از هویت ملت ایران صیانت کند. هویت ملت ایران چیست، هویت ملت ایران دارای سه بعد است؛ هویت اسلامی، هویت انقلابی و هویت تاریخی. بر این اساس روشن می‌شود که دیدگاه اول که در بالا به آن اشاره شد، مبتنی بر فرمایش‌های رهبری است، چرا که هویت مبنای استقلال است. به عبارت دیگر استقلال یعنی مرزبندی با بیگانگی و صیانت از هویت ملت.

نگاه حضرت آقا به تیم‌های مذاکراتی از آقای روحانی تا دکتر ظریف به چه صورت بود؟ چرا که این سه تیم دارای خط‌مشی‌ها و استراتژی‌های متفاوتی از هم‌دیگر بودند.

▲ حضرت آقا خطوط اصلی و اساسی و خطوط قرمز را تعیین می‌فرمایند و تیم‌ها نیز بر اساس باور نظری و توانمندی عملی خود قادر خواهند بود تا منویات رهبری را محقق نمایند. طبیعی است اگر توان تیمی از ۱۵ تا ۱۰۰ باشد، قاعدتاً خروجی آن متناسب با همان باور و توانمندی خواهد بود.

علت این چرخش‌های بعضاً متضاد در سیاست خارجی چیست؟ آیا خطوط کلی، خط‌مشی‌ها و راهبردها مشخص و معین نیست؟ به‌هر حال انقلاب اسلامی پیروز شده و بسیاری از مفاهیم جا‌به‌جا شده است.

▲ پاسخ سؤال شما را در قبال سوال نخست شما بیان کردم. ریشه اصلی تفاوت در نظر و عمل سیاست خارجی طی سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به موضع‌کنشگران و بازیگران سیاسی به موضوع استقلال و باور نظری و توان عملی آنها برای صیانت از استقلال کشور و ملت برمی‌گردد.

معتقدم که اصلاً تبیین نشده است. در وزارت خارجه بسیاری از دیپلمات‌های ما با بحث‌های شما بیگانه هستند.

▲ زمان می‌برد و باید صبر کرد.

▲ ۴۰ سال از انقلاب گذشته است.

▲ بله، اما زمان می‌برد. توجه کنید که نظام‌های غربی چقدر طول کشید تا به یک ثبات نسبی برسند؛ این



آنها از نرمش قهرمانانه به دنبال دفع شر شیطان نبودند، بلکه به دنبال چیزهای دیگری بودند که اهداف آنها را باید در اظهارات رئیس‌جمهور پس از توافق هسته‌ای جست‌وجو کرد.

شما بعد از تغییر در تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای پس از سال ۹۲ با آقای ظریف جلسه‌ای نداشتید که دیدگاه‌های خودتان را بگویید و روند مذاکرات را به آنها توضیح بدهید؟

▲ با شخص من نه. با افراد دیگر را هم اطلاع ندارم.

با تیم مذاکراتی هم دیداری نداشتید؟

▲ با تیم، نه، ولی بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ که آقای روحانی برنده شدند و هنوز دولت قبل بر سرکار بود، آقای واعظی از طرف رئیس‌جمهور منتخب از من برای حضور در جلسه‌ای دعوت کردند که آقایان ابوطالبی و زمانی نیانیز در آن حضور داشتند.

شما در آن جلسه روند مذاکرات را توضیح ندادید که از سال ۸۴ تا ۹۲ وضعیت مساله هسته‌ای به چه صورت است و آنها چه امتیازاتی را داده‌اند و از چه مواضعی عقب‌نشینی کرده‌اند؟

▲ چرا. در آن جلسه من گزارشی از روند مذاکرات تا آن زمان را ارائه و برای ادامه مسیر نیز پیشنهادها را خود را بیان کردم. اتفاقاً یکی از پیشنهادها من به این دوستان این بود که ما در طول مذاکرات جلو رفته‌ایم و آنها از خیلی از خواسته‌های خود عقب‌نشینی کرده‌اند و بسیاری از خواسته‌های ما را هم پذیرفته‌اند که البته هنوز مطلوب ما حاصل نشده است. من به آن دوستان گفتم حال که دولت و طبیعتاً تیم مذاکره‌کننده تغییر می‌کند، شما با اقتدار روی مواضعی که ما روی آن تاکید داشتیم، بایستید و کوچک‌ترین عقب‌نشینی نکنید، چون اگر غربی‌ها باز هم روی مواضع زیاده‌خواهانه خود اصرار ورزند، آنها هستند که در افکار عمومی به مانع تراشی متهم خواهند شد، چرا که آنها در قبال دو تیم با دیدگاه‌های متفاوت یک گونه برخورد کرده‌اند.

در حالی است که آنها مورد هجمه هم نبودند. دقت کنید که چقدر نظام دینی از درون و بیرون مورد هجمه است.

اولین رئیس‌جمهور انقلاب اسلامی چه کسی است؟ بنی صدر. یعنی کسی رئیس‌جمهور شد که اساساً مبنای انقلاب را قبول نداشت.

▲ من برداشتم از نظام دینی می‌گویم. در این نظام قرار نیست کسی که در رأس قرار گرفت باورش را بر دیگران تحمیل کند، بلکه حاکم دینی باید بسترسازی کند تا مردم به همان باور رهبری برسند و این کار زمان می‌برد! همان‌طور که خداوند به پیامبرش فرمود: «فاستقم كما امرت و من تاب معك»، یعنی پیامبر مردم را به باوری برساند که همانند او بتوانند در قبال دشمن و مشکلات ایستادگی کنند.

از طرفی بسترسازی تنها وظیفه حاکم دینی نیست، بلکه خواص و نجیبان هم باید در چارچوب نگاه رهبری در این زمینه فعال باشند، اگر توجیه خواص نباشد مشکل پیش می‌آید و تکامل ایجاد نمی‌شود. نباید فراموش کرد که هدف نظام دینی تکامل انسان است. در این چارچوب است که می‌توان متوجه رویکرد رهبری در قبال مذاکرات هسته‌ای و توافق هسته‌ای شد.

علت اینکه این شروط از سوی تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای رعایت نشد را چه می‌دانید؟

▲ این را باید از خود تیم پرسید. ولی این دوستان قاعدتاً بر اساس توانمندی خود عمل کردند و رهبری هم یک بار به این مضمون فرمودند بیش از این نمی‌توانستند. به‌هر حال کسی که قائل به حق ملت ایران نباشد و دنبال دریافت سهمی برای ملت ایران از بیگانگان باشد تا از تشنگی تلف نشوند، شما نباید انتظار داشته باشید که از حقوق ملت ایران صیانت کند و پای توافقی را امضا نکند که ده‌ها حق ملت ایران را سلب کرده است.

به نظر شما چه کسانی در این زمینه مقصر هستند؟

▲ من به دنبال نام بردن از افراد نیستم. بحث من در مورد تفکر است و برداشت خودم را عرض می‌کنم.



از مارف نگرانی کنید و از این رو باید لغو تحریم‌های اصلی را در دستور کار قرار دهید. در انتها نیز گفتیم اقدام‌های دو طرف باید هم‌زمان باشد. این پیشنهادها موجب شد آنها از خواسته خودشان عدول کرده امتیاز کمتری مطالبه کرده و امتیاز بیشتری بدهند و در نهایت پیشنهاد آلمانی را ارائه کردند.

از چه خواسته‌هایی عدول کردند؟

▲ آنها در آلمانی به جای «تعطیلی فردو» خواستار «کاهش آمادگی فردو» شدند که البته این کاهش آمادگی از نظر آنها یکسری مشخصات فنی داشت، برای مثال از ما خواسته بودند که دیگر در این سایت سانتر فیوژ جدیدی نصب نکنیم و چون ما به طور کامل از فضای سایت استفاده کرده و هر چه امکان داشت سانتر فیوژ نصب کرده بودیم، پذیرش خواسته آنها هیچ هزینه‌ای برای ما نداشت، چون امکان نصب سانتر فیوژ جدید وجود نداشت. مورد دوم عقب‌نشینی آنها این بود که به جای «تعطیلی تولید ۲۰ درصد» خواستار «تعطیل غنی‌سازی ۲۰ درصد» شدند که تفاوت اصلی توقف با تعلیق در این بود که در توقف استمرار وجود دارد، ولی تعلیق موقت است و مورد سوم هم این بود که به جای «ارسال سوخت ۲۰ درصد به خارج از کشور» از ما خواهان «اکسید کردن مواد ۲۰ درصد» شدند که این کار نیز هیچ هزینه‌ای برای ما نداشت چرا که ما برای تولید صفحه سوخت راکتور تحقیقاتی تهران پاید مواد ۲۰ درصد را اکسید می‌کردیم، یعنی با این کار به اصطلاح ما روغن ریخته را نذر امامزاده کرده بودیم.

این سه مورد تغییر محسوس رفتار غربی‌ها در مذاکرات آلمانی و عقب‌نشینی آنها از مطالبات قبلی‌شان از ما بود. علاوه بر این آنها گفتند که اگر شما این اقدامات را انجام دهید ما هم متقابلاً کارهایی را انجام خواهیم داد. غربی‌ها گفتند که در ازای اقدامات ایران، تحریم خرید و فروش طلا و فلزات گرانبها و تحریم فروش پتروشیمی را تعلیق می‌کنند؛ نکته اینجا است که در آن زمان این تحریم‌ها وضع شده بودند، اما اعمال نشده

داشته باشد، در غیر این صورت آن توافق پایدار نخواهد بود. این شروط خیلی مهم هستند و یکی از اشکالات اساسی توافق ژنو که در برجام هم تکرار شد، عدم رعایت این سه شرط بود.

ما در آن مذاکرات [بغداد] گفتیم شما چرا می‌خواهید ما غنی‌سازی ۲۰ درصد را متوقف و مواد غنی‌شده را به خارج از کشور ارسال کنیم؟ در پاسخ گفتند که با این کار از ما «رفع نگرانی» می‌شود. گفتیم شما در قبال این به ما وعده ساخت یا کمک در ساخت نیروگاه‌های آب‌سبک و فروش رادیوداروها را داده‌اید؛ به این کار شما می‌گویند «همکاری هسته‌ای»، چرا که در قبال خدماتی که ارائه می‌کنید، پول دریافت می‌کنید، اما جنس کاری که شما از ما می‌خواهید انجام بدهیم رفع نگرانی است. اگر قرار است ما از شما رفع نگرانی کنیم شما هم باید از ما رفع نگرانی کنید. آنها گفتند ما باید چه کاری انجام بدهیم که از شما رفع نگرانی شود، ما هم در جواب گفتیم لغو تحریم‌ها. علاوه بر این گفتیم درست است که تعلیق تحریم بازرسی و تعمیر هواپیماهای مسافربری در داخل ایران که در پیشنهاد بغداد بود، از جنس رفع نگرانی است، ولی با خواسته‌های شما مانند توقف تولید ۲۰ درصد هم‌وزن نیست، چرا که ما طی چند دهه با وجود تحریم تعمیر و بازرسی هواپیما در داخل ایران توانسته‌ایم با مشکلاتی نیازمان را مرتفع نماییم، ولی شما ما را متهم به امکان انحراف از مسیر صلح‌آمیز می‌کنید، بنابراین با توقف تولید ۲۰ درصد نگرانی بسیار بزرگی از شما رفع خواهد شد و شما باید به همان نسبت نیز

مشخصاً پیشنهاد شما چه بود که آنها از آن عقب‌نشینی نکنند؟

▲ از مواضع ما در آلمانی ۲ عقب‌نشینی نکردند.

پیشنهاد آنها در مذاکرات آلمانی چه بود که ما نباید از آن عقب‌نشینی می‌کردیم؟

▲ یک بسته بود که به مذاکرات بغداد برمی‌گشت. در مذاکرات بغداد، ۵+۱ پیشنهادی را در اختیار ما قرار دادند که چند مولفه داشت. آنها پیشنهاد دادند که چون در حال درگیری هستیم و شما در حال توسعه هسته‌ای و ما در حال اعمال تحریم‌ها، ابتدا یک آتش‌بس موقت را که مدت آن شش ماه است، برقرار کنیم و در این دوره شش‌ماهه تلاش کنیم تا به توافق نهایی برسیم. این آتش‌بس شش‌ماهه در توافق ژنو هم بود که بعداً چندبار تمدید شد. در آن آتش‌بس که در بغداد مطرح شد آنها انتظار داشتند که ما چند کار را انجام دهیم؛ یکی اینکه «سایت فردو» را تعطیل کنیم، دوم اینکه غنی‌سازی ۲۰ درصد را متوقف کنیم و سوم اینکه تمام ذخیره سوخت ۲۰ درصد را به خارج ارسال کنیم.

در قبال این سه خواسته که مهم‌ترین درخواست‌های آنها بود، غربی‌ها هم وعده دادند که تحریم جدیدی وضع نخواهند کرد، درخصوص ساخت نیروگاه‌های آب‌سبک اقداماتی برای ما انجام می‌دهند، در زمینه رادیوداروها کمک‌هایی خواهند کرد و تحریم‌های مربوط به تعمیر و بازرسی هواپیماهای مسافربری در داخل ایران را هم تعلیق کنند.

این درخواست آنها مربوط به خرداد ۹۱ است. فی‌المابین این تاریخ تا اسفند همان سال چندین دور مذاکره دیگر شکل گرفت که مهم‌ترین آن مذاکرات مسکو بود. طی رایزنی‌ها و مذاکراتی که در این چند ماه صورت گرفت، بسته پیشنهادی بغداد آنها به بسته پیشنهادی آلمانی تبدیل شد. دلیل این تغییر هم این بود که ما در بغداد به آنها گفتیم اگر می‌خواهید یک توافق منعقد بشود و پایدار باشد، باید سه شرط «هم‌وزن»، «هم‌جنس» و «هم‌زمان» بودن را

حضرت آقا جایی فرمودند که عده‌ای می‌گویند در سیاست خارجی ما باید به دنبال منافع ملی باشیم، خب منافع ملی چیست؟ ایشان می‌گویند منافع ملی آن چیزی است که بتواند از هویت ملت ایران صیانت کند

بودند، در واقع عملا در این موارد تحریم نبودیم. در پاسخ به آنها گفتیم که شما از ما می‌خواهید با کاهش آمادگی فردو، تعلیق تولید ۲۰ درصد و اکسید کردن مواد ۲۰ درصد «نگرانی فعلی» شما را برطرف کنیم، اما پیشنهادهای شما «نگرانی آتی» ما را برطرف می‌کند، چرا که تحریم‌های پتروشیمی و فلزات گرانبها هنوز اعمال نشده است، بنابراین ما هم بر این اساس حاضریم نگرانی آینده شما را برطرف کنیم. به آنها جواب داده شد که ما اعلام کرده‌ایم که قصد داریم تا ۱۰ سایت جدید غنی‌سازی ایجاد کنیم و این هم از جمله نگرانی‌های شماست، بنابراین حاضریم در ازای برداشتن تحریم طلا و فلزات گرانبها و پتروشیمی، از ساخت ۵ سایت از ۱۰ سایت اعلامی صرف‌نظر کنیم!

در آلماتی گفتیم که پیشنهادهای شما خوب است، اما رفع نگرانی فعلی ما نیست. بحث که جدی شد، گفتند چه چیزی نگرانی فعلی شما را رفع می‌کند که ما هم گفتیم برداشته شدن تحریم‌های بانکی. همین تحریم‌هایی که حتی بعد از برجام هم در آن گیر افتادیم و مشکل داریم و نمی‌توانیم حلش کنیم.

واکنش آنها چه بود؟

▲ یادم هست که نماینده انگلیس بعد از جلسه که برای استراحت بیرون آمده بودیم در راهرو با لحن خاصی به ما گفت که شما لغو تحریم‌های بانکی را می‌خواهید؟ می‌دانید ما چقدر تلاش کردیم که این تحریم به اینجا برسد؟ ما هم در جواب گفتیم صنعت هسته‌ای ایران هم یک‌روزه و ارزان به اینجا نرسیده است و ما سال‌ها برای آن زحمت کشیده‌ایم و برای آن حتی خون هم داده‌ایم، پس ارزان به دست نیامده که ارزان هم آن را بدهیم.

یعنی با درخواست‌های آنها موافقت نکردید؟ پیشنهادهای آنها حقیقتا از برجام بسیار بهتر بوده است!

▲ در آن روز اعلام کردیم که حاضریم تعداد سانتریفیوژهای فردو را اضافه نکنیم و مواد ۲۰ درصد را اکسید کنیم، البته روشی که ما برای اکسید کردن استفاده می‌کنیم زمان‌بر است، اگر می‌خواهید سریع‌تر این کار صورت بگیرد، تکنولوژی آن را به ما بدهید، که آمریکایی‌ها گفتند عجب! وسط دعوا در مذاکرات هسته‌ای از ما تکنولوژی هم می‌خواهید! [با خنده]. به هر حال به آنها گفته شد که حاضریم در خصوص غنی‌سازی ۲۰ درصد و نه توقف آن مذاکره کنیم.

چرا توقف آن را نپذیرفتید؟

▲ نباید فراموش کرد که در آن زمان بالاترین ابزار فشار ما در مذاکرات همین غنی‌سازی ۲۰ درصد بود نباید به راحتی آن را به بازی می‌گرفتم و آن را از دست می‌دادیم؛ مثل همان کاری که آقایان در مذاکرات ژنو و برجام انجام دادند و تمام کارها را پیش‌پیش انجام دادند و دستشان خالی شد.

از طرفی چینی‌ها به ما پیشنهاد مکتوب دادند که اگر ایران بپذیرد در خصوص غنی‌سازی ۲۰ درصد فقط مذاکره کند غربی‌ها باید از اعمال هرگونه تحریم جدید خودداری کنند، اگر ما می‌پذیریم که فقط در این باره مذاکره کنیم نه اینکه آن را متوقف یا تعلیق کنیم. بنابراین گفتیم حاضریم در خصوص غنی‌سازی ۲۰ درصد مذاکره کنیم.

مذاکرات آلماتی نزدیک به انتخابات ریاست جمهوری ایران در حال برگزاری بود و به نوعی مادر در حال از دست دادن زمان بودیم.

حتی گفته می‌شود که نماینده انگلیس مانع ادامه مذاکرات شده و خواستار پیگیری آن بعد از انتخابات ریاست جمهوری ایران شده است؟
▲ مذاکرات آلماتی، دو روز طول کشید و در این دو روز بحث‌های زیادی بین ما و آنها ردوبدل شد. در نشست

آخر نماینده انگلیس با آقای جلیلی در حال بحث و گفت‌وگو بود که «وندی شرمن»، نماینده آمریکا کاغذی را به او داد و بحث خاتمه یافت.

بحث در خصوص چه بود؟ از محتوای کاغذ مطلع نشدید؟

▲ نماینده انگلیس می‌گفت شما رفع تحریم‌های بانکی را می‌خواهید که به معنای رفع همه تحریم‌هاست، ما گفتیم تحریم‌های بانکی همه تحریم‌ها نیست، چرا که تحریم‌های دیگر وجود دارد. البته ما از محتوای نوشته‌های نماینده آمریکا به نماینده انگلیس مطلع نشدیم، چون آنها آن طرف میز نشسته بودند. اما بعد از آن تبادل نوشته، «اشتون» گفت که نیاز است برای مشورت به پایتخت هایمان برگردیم. هرچند ما در پاسخ گفتیم نیازی به این کار نمی‌بینیم و اگر شما آمادگی دارید، می‌توانیم مذاکرات را ادامه دهیم، اما آنها گفتند نیاز دارند برای مشورت به کشورهایشان برگردند.

آیا نمی‌توانستید آن تعلیق ۶ ماهه را بپذیرد تا بعد از انتخابات روند کار حفظ شود؟ بسیاری هم در داخل کشور در حال فضا سازی بودند که رفع مشکلات اقتصادی منوط به حل مساله هسته‌ای و باید تحریم‌ها از این طریق رفع شود.

▲ اما مذاکرات بر انتخابات تأثیر گذار نبود؟
▲ تأثیر که گذاشت و این بدیهی است. اما اینکه این تأثیر واقعی بود یا فضا سازی باید بحث شود. معتقدم در این خصوص فضا سازی صورت گرفت.
▲ صدور قطعنامه‌ها فضا سازی بود؟

▲ نه، فضا سازی نبود. می‌باید به واقعیت‌ها توجه داشت و تحت تأثیر فضا سازی‌های کاذب قرار نرفت. دشمن همواره بر اساس برآوردش از قدرت ما درباره نوع و نحوه کنش و واکنشش تصمیم می‌گیرد. به عبارت دیگر شدت و ضعف قدرت واقعی ما شاخص اصلی برای اقدام یا عدم اقدام دشمن نیست، بلکه برآورد و ارزیابی دشمن از قدرت ماست که تعیین کننده است.

اگر اجازه دهید، بر مساله هسته‌ای متمرکز باشیم.

▲ این صحبت‌های من مهم است چرا که می‌خواهم از یک حقیقت پنهان پرده برداری کنم. صدام در سال ۱۳۵۹ به این دلیل به ایران حمله کرد که تصور می‌کرد ایران از قدرت دفاعی لازم برخوردار نیست، چرا که آن زمان سپاه و بسیج هنوز به طور جدی شکل نگرفته بود و ارتش هم به دلیل فرار بسیاری از فرماندهان پس از پیروزی انقلاب اسلامی و نیز کودتای نوزدهم ضعیف شده بود. البته برای اینکه نادرست بودن برآورد صدام ثابت شود، ملت ما مجبور شد هشت سال در برابر تهاجم صدام ایستادگی کرده و ده‌ها هزار شهید و جانباز را تقدیم کرده و میلیاردها دلار خسارت به مراکز شهری، صنعتی، نفتی و... را متحمل شود.

نتیجه مذاکرات هسته‌ای طی سال‌های ۸۲ تا ۸۴ که با مدیریت آقای روحانی انجام گرفت این بود که سه کشور اروپایی در پیشنهاد نهایی خود که در مردادماه سال ۱۳۸۴ به ایران ارائه کردند، تصریح کردند: «تأمین تضمین شده سوخت هسته‌ای ایران در آینده، مستلزم دادن یک تعهد الزام‌آور مبنی بر اینکه ایران دیگر به فعالیت‌های چرخه سوخت نمی‌پردازد، است.» به عبارت دیگر اروپایی‌ها پاداش ۲ سال تعلیق همه فعالیت‌های هسته‌ای از جمله چرخه سوخت را با درخواست برای تعطیلی ابدی همه فعالیت‌های هسته‌ای ایران دادند.

البته اروپایی‌ها گستاخی را به این حد متوقف نکردند و در ادامه پیشنهاد خود با اشاره به پیامد پذیرش پیشنهادشان از سوی ایران، با وقاحت تمام تصریح کردند: «سه کشور اروپایی برای دانشمندان، تکنسین‌ها و حتی کارگران ایرانی که به خاطر تعطیلی ابدی فعالیت‌های

هسته‌ای ایران بیکار خواهند شد، شغل جدیدی در ایران پیدا خواهند کرد.»

به خاطر دارم رابرت کوپر، معاون خاور سولانا مسئول اسبق سیاست خارجی اتحادیه اروپایی طی مذاکرات دو جانبه‌ای که در مردادماه ۱۳۸۷ در وین با بنده داشت، اذعان کرد که «ما اشتباه کردیم که در مرداد ۱۳۸۴ (اواخر دولت اصلاحات) این پیشنهاد را به آقای روحانی دادیم». من از کوپر پرسیدم چرا بعد از سه سال به خطای خود اعتراف می‌کنید؟ او پاسخ داد: «در آن دوره ما هر چه از ایران می‌خواستیم، ایران انجام می‌داد و فعالیت‌های فراتر از چرخه سوخت را نیز تعلیق کرد. این بر خورد طرف ایرانی، ما را به این برآورد رساند که شما خیلی ضعیف شده‌اید.» کوپر سپس ادامه داد: «در آن زمان ما قدرت ایران را underestimate کردیم و بر این اساس پیشنهادی به ایران داده شد تا آخرین میخ بر تابوت فعالیت‌های هسته‌ای ایران کوبیده شود.»

در مرداد سال ۸۴ دو راه بیشتر پیش رو نبود؛ پذیرش پیشنهاد اروپایی‌ها و تعطیلی ابدی همه فعالیت‌های هسته‌ای یا رد پیشنهاد آنها و از سرگیری مجدد فعالیت‌های هسته‌ای. بدیهی است هیچ ایرانی با غیرتی گزینه نخست را بر نمی‌گزیند، اما انتخاب گزینه دوم و از سرگیری فعالیت‌های هسته‌ای نیز بدون دردسر نبود، چرا که عقب‌نشینی‌های سال‌های ۸۲ تا ۸۴، دشمن را به اشتباه کشانده و آنها ما را ضعیف پنداشته بودند.

ابتدا باید کاری انجام می‌شد تا برآورد نادرست دشمن را تصحیح کنیم. به عبارت دیگر، انتخاب گزینه دوم مانند آن بود که در زمان تهاجم صدام به ایران، ملت تصمیم گرفت در مقابل اشغال و تجاوز بایستد تا ثابت کند که برآورد صدام از ضعف قدرت ما درست نبوده است، چون اگر دشمن به این جمع‌بندی نمی‌رسید که ما نه تنها ضعیف نیستیم، بلکه قوی هم هستیم، حاضر نمی‌شد تا قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را که در آغاز جنگ پاره کرده بود، دوباره بپذیرد. برای دستیابی به این هدف ما باید خرمشهر را که آزاد می‌کردیم، فورا می‌گرفتیم، گلولی صدام را در اطراف بصره می‌فشردیم... تا صدام درک کند که ما ضعیف نیستیم، البته در این دوره که ما در حال اثبات قدرت خود به دشمن بودیم، دشمن نیز بیکار ننشست و از حمله به شهرها، استفاده از بمب شیمیایی و صدها جنایت دیگر فروگذار نکرد.

در موضوع هسته‌ای نیز دقیقا همین مساله ساری و جاری بود. انتخاب گزینه دوم (رد پیشنهاد اروپایی‌ها) برای تعطیلی ابدی همه فعالیت‌های هسته‌ای یعنی عزم ملت برای از سرگیری فعالیت‌های هسته‌ای، مستلزم آن بود که ابتدا به دشمن ثابت کنیم برآورد او از ضعف قدرت ما که منجر به ارائه پیشنهاد تعطیلی همه فعالیت‌های هسته‌ای شده بود، نادرست بوده است.

در این چارچوب جوانان مومن و خلاق ایرانی جلوه‌های عینی قدرت هسته‌ای ایران را در عمل به رخ آنها کشیدند تا ذهنیت غلط آنها نسبت به قدرت ما تصحیح شود و باور کنند که ما قدرتمند هستیم. تثبیت این امر در دل و جان دشمن، هم در گرو گذشت زمان بود و هم مستلزم بروز و نمود توانایی‌های هسته‌ای جوانان مومن و مبتکر ایرانی. در این چارچوب انجام غنی‌سازی ۵ درصد، ذخیره ۱۰ تنی اورانیوم با غنای ۵ درصد، انجام غنی‌سازی ۲۰ درصد و ذخیره تنی اورانیوم با غنای ۲۰ درصد، ساخت صفحه‌های سوخت رآکتور تهران، طراحی و ساخت رآکتور آب سنگین اراک، ساخت و تجهیز سایت غنی‌سازی فردو... از جمله نمادهای قدرت هسته‌ای ایران بود که توانست خطای برآورد دشمن را اصلاح کند.

شما معتقد هستید که تشدید تحریم‌ها به دلیل عملکرد اشتباه تیم قبلی مذاکره کننده بود؟

بیرسند هوایما هم که ندادند، نمی دانم دولت تدبیر و امید چه پاسخی برای آنها خواهد داشت.

این محرومیت‌ها چیست؟

▲ ما ۱۰۰ حق را در چارچوب برجام از دست داده‌ایم. از این تعداد ملت ایران از ۲۰ حق تا ابد محروم شده و محرومیت ۲۸ حق نیز سقف زمانی ندارد که به نوعی ابدی محسوب می‌شوند. ۵۲ مورد هم دارای سقف زمانی بلندمدت تا ۲۵ سال است که این مدت محرومیت نیز خود به رویه تبدیل شده و عملاً استفاده از آن حقوق پس از ۲۵ سال بعید است که امکان پذیر باشد.

برخی می‌گویند که ما آب‌سنگین یا پلوتونیوم را نمی‌خواهیم و به آن نیازی نداشتیم چرا که آن به درد سلاح اتمی می‌خورد. البته این حرف درست نیست، چرا که در حال حاضر پلوتونیوم کاربردهای وسیعی در صنعت دارد. حتی اگر این حرف را بپذیریم که در حال حاضر پلوتونیوم فقط به درد سلاح هسته‌ای می‌خورد، این آقایانی که موجب محرومیت ابدی ملت ایران از این حقوق شدند، مگر ختم علم بشر هستند؟ امروز به درد سلاح اتمی می‌خورد در آینده شاید ده‌ها و صدها کاربرد دیگر آن کشف شود. جالب است آقایانی که ادعای روشنفکری، عقلانیت، دانش‌محوری و توسعه آنها گوش فلک را کر کرده است، موتور توسعه را با بتن پر کردند و آیندگان را نیز از حقوق بدیهی خود محروم کردند، هم دانشگاهی‌های ارست مونی‌ز هستند. آنها موجب شدند ملت ایران از ده‌ها حق هسته‌ای خود محروم و در یچه‌های توسعه روی او بسته شود، ولی جای تعجب دارد که باز هم از ملت ایران طلبکارند و آنها را بی‌عقل و خود را عقل کل می‌دانند. واقعا نمی‌دانم این چه عقلی است که حتی فکر کردن دانشجویان ایرانی را منوط به اجازه بیگانگان کرده است.

دقت کنید هیچ کشور مستقلی در جهان نیست که تعهد ابدی بدهد. تنها کشورهایی که مستعمره یا اشغال شده باشند تعهدات ابدی را می‌پذیرند که متأسفانه دولت تدبیر و امید در برجام این تعهدات ابدی را امضا کرده است [با عصبانیت].

نکنه اینجاست که برخی از تعهدات ابدی که آقایان از جانب ملت ایران دادند خلاف ماده ۱۰ ان پی تی است. بر اساس این ماده اگر کشور عضو معاهده احساس کند که عضویتش در آن پی تی منحل امنیت ملی اش است، می‌تواند از معاهده خارج شود، ولی طبق تعهد آقایان حتی اگر اوضاع به گونه‌ای شود که عضویت ایران در آن پی تی منحل امنیت ملی ایران هم باشد، دولت ایران حق ندارد از این معاهده خارج شود. ▶

که از برجام منتفع شویم به آن پایبند خواهیم بود، در غیر این صورت از آن خارج خواهیم شد. این خلط‌مبحث است. ادعای آقایان این بود که برجام به دنبال دو چیز است؛ یکی اینکه تحریم‌ها با تعاریفی که برای آن کرده بودند، لغو شود و دوم حقوق فعالیت‌های هسته‌ای ایران حفظ شود. بنابراین اگر تحریم‌ها برداشته شود، برجام معنی می‌دهد، در غیر این صورت دیگر این توافق معنی ندارد. من معنی این جمله را متوجه نمی‌شوم که می‌گویند تا زمانی که از برجام نفع ببریم به آن پایبند خواهیم بود. وقتی تحریم‌ها برداشته نشده که دیگر برجام معنی نمی‌دهد. البته برخی مذاکره‌کنندگان رندانه ادعا می‌کنند که در مذاکرات اصلاً به دنبال لغو تحریم‌ها نبودیم و فقط تثبیت هسته‌ای هدفمان بود. اینجا یک مغالطه انجام می‌شود. اگر آقایان به دنبال رفع تحریم‌ها نبودند، پس چرا رئیس‌جمهور می‌گفت اگر توافق نکنیم و به دشمن امتیاز ندهیم، ملت ایران از تشنگی تلف می‌شوند. حالا که رسوایی برجام برای همه برملا شده، می‌خواهند به خیال خودشان مردم را فریب دهند و بگویند که اگر تحریم‌ها برداشته نشده به این خاطر بوده که اصلاً قرار نبوده تحریم‌ها برداشته شود! اینها تصور نمی‌کنند که مردم می‌فهمند. آینده برجام این شده که برای حفظ آن باید در عرصه‌های موشکی و منطقه‌ای و حقوق بشر به آمریکا و اروپا امتیاز بدهیم!

اگر برجام از اعتبار ساقط شود در صنعت هسته‌ای چند سال عقب رفته‌ایم؟

▲ این سوال را باید نیروهای فنی صنعت هسته‌ای پاسخ بدهند اما از لحاظ سیاسی برای ما یک عقبگرد بود و این عقبگرد به این زودی‌ها قابل جبران نیست، چرا که تعریف جدیدی از منافع ملی را ارائه کرده‌اند. این تعریف این است که برای زنده ماندن باید تسلیم طرف‌های غربی شد. اینکه آب خوردن مردم را هم به توافق با آمریکا منوط کردند دقیقاً بر اساس همین نگاه است.

توجه داشته باشید که ما در توافق هسته‌ای یکسری محرومیت‌های ابدی را پذیرفته‌ایم. یکی از اشکالات ما این است که فقط به محدودیت‌های توافق هسته‌ای پرداخته‌ایم، اما ما در همین توافق متعهد شده‌ایم که از یکسری از حقوق تا ابد محروم شویم.

یعنی اگر ۵۰ سال بعد فرزندان یا نوه‌های ما خواستند در حوزه آب‌سنگین فعالیت‌هایی را انجام دهند هرگز این اجازه به آنها داده نخواهد شد؛ اگر چرایی آن را بپرسند غربی‌ها به آنها خواهند گفت چون پدر بزرگ‌های شما می‌خواستند هوایما را نو سوار شوند، شماها را نیز از این حقوق محروم کردند، نمی‌دانم وقتی نسل‌های بعدی

▲ بله دقیقاً. من معتقدم که تحریم‌های غربی‌ها قبل از آنکه معلول مقاومت تیم ما باشد، حاصل عقب‌نشینی و سازش‌های قبلی طی سال‌های ۸۲ تا ۸۴ بود. سازش آن دوره موجب خطا در برآورد دشمن از قدرت ملت ایران شد. همان گونه که مقام معظم رهبری فرمودند سازش نیز هزینه دارد، شاید یکی از بارزترین مصادیق این فرمایش رهبری سازش هسته‌ای سال‌های ۸۲ تا ۸۴ بود. تحریم‌ها هزینه سازش و تفکری بود که در مقابل غربی‌ها «وا» داد. یعنی صدور قطعنامه‌ها به علت سازش در تیم مذاکره‌کننده قبلی بود؟

▲ بله. من این حرف را هم محکم می‌زنم، چرا که دشمن را به این برآورد رسانده بود که ما ضعیف هستیم. عرض کردم که ما دو راه بیشتر نداشتیم، یا همان راه قبل را ادامه دادیم و تعطیلی صنعت هسته‌ای را می‌پذیرفتیم یا اینکه مقاومت می‌کردیم. طبیعتاً ایستادگی هزینه‌هایی را هم دارد. الان که توافق شده است چه اتفاقی رخ داده؟ ما که فعالیت‌هایمان را با تعطیل کردیم یا تعلیق کرده‌ایم مساله حل شد؟ الان هم در حال هزینه دادن هستیم، همان طور که مقاومت هزینه دارد، سازش هم هزینه دارد، با این تفاوت که مقاومت تولیدکننده عزت و اقتدار و سربلندی است و سازش موجب ذلت و زبونی و سرفکنندگی است.

در طول مذاکرات شش‌ساله شما آیا بین شما تنش‌های پیش‌آمد که مثلاً خودکاری به سمت هم پرت کنید؟

▲ نه، اصلاً. ما منطق داشتیم و با عقلانیت مذاکره می‌کردیم و میز مذاکره را عرصه بازی سیاسی داخلی نمی‌دانستیم. پرتاب خودکار هنر نیست، بتن‌ریختن هنر است. خودکار که مساله‌ای نیست، شما پارچ آب روی میز مذاکره را هم روی سر جان کسری خالی کنید، برای آنها مشکلی ایجاد نمی‌کند. در تاریخ می‌خوانیم سفرای انگلیس دست شاهان قاجار را می‌بوسیدند، ولی در همان حال قرارداد رویترا بر ایران تحمیل می‌کردند. آمریکایی‌ها در مذاکرات دنبال بتن‌ریختن در درون قلب پتینه هسته‌ای ایران بودند که متأسفانه موفق شدند، حالا کسی هم در جریان مذاکرات برای داخل کشور نمایشی را اجرا کند، برای آمریکایی‌ها مهم نیست. هنر این است که اجازه ندهیم دشمن ملت ایران را از بسیاری از حقوق و فعالیت‌های قانونی هسته‌ای اش تا ابد محروم کند. حداقل شما خبرنگاران تحت تاثیر این بازی‌ها قرار نگیرید. مثل بازی‌ای که در جریان مذاکرات راه انداختند که به فلان فرد در تیم توهین شده و این امر مساله اصلی می‌کردند تا مردم فراموش کنند که در مذاکرات چه می‌گذرد. یعنی محرومیت ابدی ملت ایران از ده‌ها حقیقت به اندازه تکدر خاطر یک عضو تیم ارزش نداشت. البته امروز چنان قضایا را وارونه منعکس می‌کنند که بتن‌ریختن در درون قلب راکتور اراک را کلاه ایران بر سر آمریکا جلوه می‌دهند! حتماً چند روز بعد هم خواهند گفت کشورهایی که راکتور آب‌سنگین دارند، در به‌در به دنبال دیپلمات‌های تدبیر و امیدند تا از آنها بپرسند چگونه سر آمریکا را کلاه بگذارند و با بتن راکتورهای خود را نابود کنند تا آمریکا راکتور مدرن‌تر به آنها هم بدهد.

شما به آقای ظریف در طول مذاکرات مشورت دادید؟

▲ آنها که از ما نظر خواستند.

یک سوال سیاسی: نامزد مجلس می‌شوید؟

▲ من ۲۰ سال پیش نامزد شدم و الان هم دو تا بچه دارم و از زندگی‌ام بسیار راضی هستم و نیازی به نامزدی مجدد ندارم!

آینده برجام را چطور ارزیابی می‌کنید؟

▲ برجام یعنی چه؟ برخی مسئولان می‌گویند تا زمانی



اگر ۵۰ سال بعد فرزندان یا نوه‌های ما خواستند در حوزه آب‌سنگین فعالیت‌هایی را انجام دهند هرگز این اجازه به آنها داده نخواهد شد؛ اگر چرایی آن را بپرسند غربی‌ها به آنها خواهند گفت چون پدر بزرگ‌های شما می‌خواستند هوایما را نو سوار شوند، شماها را نیز از این حقوق محروم کردند ▶



برجام برای آمریکا مرده است

گفت‌وگوی مثلث بانادر انتصار

آقای انتصار، از زمانی که دونالد ترامپ رئیس‌جمهور ایالات متحده شده، برجام در وضعیت غیر قابل پیش بینی قرار گرفته است. باتوجه به شواهد موجود ارزیابی شما از تصمیم نهایی ترامپ برای توافق هسته‌ای چیست؟

▲ ترامپ از زمانی که سر کار آمده است و حتی قبل از اینکه سر کار بیاید، از برجام به عنوان اهرمی استفاده می‌کند که سیاست‌های خودش را به طور کلی جلو ببرد. برجام از نظر ترامپ یک عهدنامه مرده‌ای است. این مساله وجود ندارد که او رسماً بیاید و بگوید ما از برجام بیرون رفتیم، یا نرفتیم.

قسمتی از نوع بازی ترامپ با این مساله به برخی مسائل داخلی ترامپ در آمریکا مربوط است و یک مقدار به رابطه آمریکا و هم‌پیمانانش به خصوص در اروپا مربوط می‌شود، ولی در ایران باید این را در نظر بگیریم که دولت ترامپ این عهدنامه را که دولت قبلی امضا کرده بود، به عنوان یک عهدنامه مرده حساب می‌کند. مفاد آن را اجرا نمی‌کند و این را همه می‌دانند و آقای ظریف و مقامات ایرانی مرتب شکایت می‌کنند که آمریکا مفاد برجام را اجرا نمی‌کند، یا از سرمایه‌گذاری کشورهای دیگر در ایران جلوگیری می‌کند و هیچ‌یک از کارهایی را که باید طبق برجام اجرا می‌کرد، اجرا نکرده است.

بنابراین ایران وقتی برنامه ریزی می‌کند یا تصمیماتی برای استراتژی آینده خود اتخاذ می‌کند، باید بداند که آمریکا، برجام را موضوعی مرده حساب می‌کند و از این رو دنبال بازی ترامپ نیفتد که امروز ترامپ چه گفت یا فردا چه گفت و در آینده چه تصمیمی خواهد گرفت. یک کشور به این شکل نمی‌تواند برنامه سیاست خارجی اش را پیش برد

یک مقدار مشکل است، ولی باتوجه به ظواهر امر این طور به نظر من می‌رسد که یک تقابل مستقیم بین آمریکا و ایران در برنامه ترامپ نیست. تقابل غیر مستقیم هست و در این چارچوب هم تمام این تقابل‌ها را روز به روز افزایش می‌دهد. حالا این تقابل یا از نظر فرهنگی یا سیاسی یا اقتصادی است اما اینها مستقیم نیست و تا آن موقع که دولت ترامپ فکر می‌کند که از این طریق، از این تقابل‌های غیر مستقیم می‌تواند به هدفش که همان طور که شما هم گفتید، تغییر رژیم در ایران است برسد، آن را دنبال خواهد کرد و احتیاجی نیست که کار مستقیم با ایران داشته باشد. ولی هدف همان، یعنی تغییر رژیم است. حالا ابزاری که برای این تغییر رژیم استفاده می‌شود، در موقعیت‌های مختلف و با شرایطی که وجود دارد، تغییر خواهد کرد، ولی به نظر من در حال حاضر یا حداقل در آینده نزدیک احتمال تقابل مستقیم وجود ندارد.

به نظرتان لابی ایرانی یا افراد یا انبازری برای ایران وجود دارد که از آن استفاده کند تا روابط تهران و واشنگتن، حداقل از بدتر شدن آن جلوگیری شود؟

▲ البته گروه‌هایی هستند که بخواهید اسمشان را لابی بگذارید یا غیره، گروه‌های ایرانی که تعدادشان هم خیلی کم است و زیاد نیست و در مقابله با لابی‌های مخالف ایران خیلی ضعیف هستند، یعنی شاید بتوان گفت به عنوان یک سر سوزن حساب می‌شوند. در زمان اواما این افراد مقداری نفوذشان بیشتر شده بود، برای اینکه اواما تا مقداری از این افراد و گروه‌ها دعوت می‌کرد به کاخ سفید بروند و گاهی صحبت‌ها و تعاملاتی شکل می‌گرفت، ولی در زمان کنونی و در زمان ترامپ این گروه‌هایی که بخواهیم بگوییم لابی یا گروه‌هایی که باعث شوند رابطه آمریکا و ایران بدتر از این نشود، اینها خیلی ضعیف شده‌اند و اصلاً در چارچوب دولت کنونی آمریکا نقشی ندارند و حتی یک بار هم این افراد با دولت ترامپ حرف نزده‌اند، یعنی به طور کلی به بازی گرفته نمی‌شوند. بنابراین در زمان کنونی گروهی به عنوان گروه فشار طرفدار ایران یا کسانی که بخواهند از بدتر شدن روابط آمریکا و ایران جلوگیری کنند، تعدادشان همیشه خیلی کم بوده و ضعیف بوده‌اند، ولی در حال حاضر اینها باز یک در سطح داخلی آمریکا نیستند.

در اندیشکده‌ها و اتاق‌های فکر چطور؟ کسانی هستند که در سخنرانی‌ها و در نوشته‌هایشان این فضا وجود داشته باشد؟

▲ متأسفانه اتاق‌های فکر در آمریکا تقریباً ۹۹ درصدشان ضد ایرانی هستند و تمام چیزهایی که بیرون می‌آید، ضد ایرانی است. شکی در این نیست که این نوشته‌ها مرتب می‌شود و به صورت سرمقاله در روزنامه‌ها و مجلات معتبر آمریکا یا مقالات کوتاه‌تر در روزنامه‌ها و مجلات مختلف آمریکا تاثیر می‌گذارد، برای اینکه از یک جهت و یکسویه از دیدگاه آن اتاق‌های فکری و اندیشکده‌ها به ایران نگاه می‌کنند. البته اینها تصمیم گیر نیستند، اینها در خارج از دولت آمریکا هستند ولی کسانی هستند که نفوذ خیلی زیادی روی دولت آمریکا دارند و خیلی از افرادشان هم سابقاً در دولت آمریکا مقامی داشتند یا در زمان بوش کاره‌ای بودند و الان از آن طریق رابطه غیر مستقیم با دولت ترامپ دارند، ولی اینها تصمیم گیر نیستند و احتیاجی هم به این افراد ندارد. خود ترامپ از طریق تیم خود این سیاست‌ها را اجرا می‌کند، ولی اینها به آن جو ضد ایرانی اضافه و آن را تشدید می‌کنند.

در این سه‌سالی که مانده، یک حالت، روش یا یک فضا و اراده‌ای وجود دارد که این دیوار بی‌اعتمادی کم شود یا یک شرایطی پیش بیاید که دوران مانند اواما شکل بگیرد؛ مثلاً ایران مسائل منطقه‌ای را با عربستان حل کند و دو طرف از سر صلح و

و همه چیز را بر این اساس تنظیم کند که آمریکا هر چهار ماه یک بار چه می‌خواهد بگوید چه تصمیمی دارد. بنابراین به نظر من این نگاه ایران در رابطه با برجام که ترامپ چه خواهد کرد، نگاه و رویکرد اشتباهی است، برای اینکه این دامی است که ترامپ می‌خواهد ایران دنبال آن باشد و در آن بیفتد و همچنان تا آینده نامعلوم در سردرگمی باشد که ترامپ چه خواهد کرد و نخواهد کرد زیرا ایران، کنترلی را چه به اینکه ترامپ چه خواهد کرد، ندارد. تا به اینجا روندی که پیش برده، این است که مفاد برجام را اجرا نکرده است و از این رو باید از این به بعد روی این حساب کند که آن را اجرا نخواهد کرد؛ حالا اینکه رسماً از این قطعنامه بیرون می‌آید یا پاره می‌کند یا پاره نمی‌کند یا امضای دوباره می‌کند؛ اینها به نظر من مسائل فرعی است که ایران نباید در آن گیر بیفتد، این دام‌هایی است که ترامپ راه انداخته است. در ایران شاید ترامپ را به عنوان فردی دیوانه قلمداد می‌کنند که معلوم نیست چه می‌کند، ولی به این شکل نیست، او دقیقاً می‌داند در این مورد چه می‌کند.

ترامپ یک سیاست تغییر رژیم را در ایران در دستور کار قرار داده است؛ به نظر می‌رسد که دامنه تفکرات ضد ایرانی اش فراتر از برجام است. اگر یک نگاه رئالیستی به این اتفاقات و تحولاتی که در این یک سال اخیر درباره ترامپ داشته باشیم، به نظرتان ایران و آمریکا چه وضعیتی در بین شان به وجود می‌آید؟ فضا به سمتی پیش می‌رود که باید بگوییم تقابل مستقیم شکل می‌گیرد یا یکسری متغیرها وجود دارد که از این تقابل جلوگیری می‌کند؟

▲ البته پیش بینی کردن اینکه ترامپ چه خواهد کرد،

که این جزو برجام باشد یا خارج از برجام نتیجه اش همان خواهد شد. اروپا هم مایل است از برجام این را جدا کند و آمریکا را قانع کند که در برجام ورود نکند و یک خط موازی و جدید دیگری با ایران درست کنند که بتوانند فقط روی موضوع موشکی حرف بزنند و برجام را رها کنند و اقدامی شکل نگیرد که به آن صدمه بخورد.

پیش نویس قطع نامه شکل گرفته در شورای امنیت، به نظر تان می تواند ادامه پیدا کند و فشار و تهدید روی ایران قوی می شود؟

▲ من فکر کنم بله. نمی دانم در این مورد نقش روسیه و چین چه خواهد بود؛ آیا اینها همچنان به وتو و همراهی ایران ادامه می دهند یا نه. بستگی به این دارد که چطور نوشته شود؛ اگر طوری باشد که ضمانت اجرایی نداشته باشد، یعنی فقط ایران را محکوم کنند، بدون اینکه درخواست کنند تحریم هایی روی ایران باشد، ممکن است روسیه و چین وتو نکنند. شاید به او رای ندهند، ولی وتو هم نکنند. به هر حال چه وتو کنند و چه نکنند، این صحبت که در چارچوب شورای امنیت سازمان ملل وارد شود، به نظر من بسیار خطرناک است. ما داریم برمی گردیم به دوران آن حرف هایی که در زمان اول دولت اول آقای احمدی نژاد شده بود که به نوعی این موضوع ها را می آوردند، بعد یک لایحه جدیدتری می آوردند. یعنی به نظر من اگر این موضوع در سازمان ملل بحث شود، چه وتو کند، چه شکست بخورد و چه شکست نخورد، ولی این خط اول لایه های دیگری است که خواهد آمد. لایه های بعدی این خواهد بود که موضوع موشکی ایران نه فقط در مورد اینکه ایران به چه کمک کرده یا نه؛ به طور کلی موضع موشکی ایران را مرتب می خواهند در چارچوب شورای امنیت سازمان ملل زنده نگه دارند و این موضوع بسیار خطرناکی است. من زیاد آن مسائلی می اندازد که در زمان آقای احمدی نژاد هم وجود داشت و منجر به گذراندن لایه های تحریم های سازمان ملل در مورد ایران شد.

برخی می گویند سرمایه گذاری آقای ظریف روی شکاف میان اروپا و آمریکا - که خیلی هم آن را دوست دارد - سرمایه گذاری اشتباهی است و در نهایت اروپا خیلی راحت می تواند مسیر خودش را عوض کند و به سمت آمریکا برود. ولی برخی می گویند که نه، فقط مساله اقتصادی نیست، مسائل امنیتی و نظم جهانی و حمایت اروپا از چند جانبه گرایی و تقابل با روند تک قطبی نگرایی آمریکا نیز وجود دارد. نظر شما چیست؟

▲ به نظر من این موضوع که خیال کنیم اروپا می تواند به عنوان یک وزنه در سطح جهانی در مقابل آمریکا ظهور کند، یک دیدگاه اشتباهی است. این نگاه است که به اروپای ۴۰ سال پیش، نه اروپای امروز. اروپای امروز از نظر وزنه سیاسی و استراتژیک در جهان، وزنه آن چنان مهمی نیست در مقابل آمریکا. اروپا دنیا له رو آمریکا است، نه وزنه مقابل آمریکا. فرانسه امروز، فرانسه زمان دوگل نیست. این نگاهی که می گویند اروپا یک دیدگاه مختلفی از آمریکا دارد و می تواند جلوی آمریکا بایستد، به نظر من این یک نگاهی است به اروپای زمان دوگل، زمان دهه ۵۰ و ۶۰، نه قرن بیست و یکم. فرانسه امروز که کشور مهم اروپایی است، این سیاست خارجی اش کاملا دنباله روی سیاست آمریکا است؛ یعنی سیاست مستقلی در مورد امنیت جهانی ندارد سیاستی ندارد که با آمریکا تفاوت زیادی داشته باشد. اگر حساب در ایران روی این است که این ها دو قطب مختلف هستند که کاملا نظرات مختلف دارند و با یکی می شود بهتر عمل کرد تا با آن دیگری، این کاملا اشتباه است. بین اروپا و آمریکا ما یا هر کشوری دیگری که از ایران هم بزرگتر باشد، نمی تواند در میان شان شکافی ایجاد کند که دو دیدگاه مختلف در مورد امنیت خاورمیانه و رابطه با ایران داشته باشند. ▶



مرد مولایی کاخ سفید شاید خود نیز مطمئن نبود اقبال مردم آمریکا به سمت او باشد و او را بر صندلی بزرگ ترین قدرت اقتصادی و نظامی دنیا بنشانند. او در دروان تبلیغات شعارهای

ساختار شکنانه بسیاری می داد و البته کمتر جدی گرفته می شد. یکی از این شعارها در رابطه با برجام بود. او این توافق را بدترین توافق می دانست و قول پاره کردن آن را داده بود. اما یک سال و دو ماه از به قدرت رسیدن او گذشت است و هنوز برجام پایرجاست. دلیل این موضوع در چیست؟ در روزها و ماه های آینده نیز برجام حفظ خواهد شد یا ترامپ برای عملی کردن شعارهای خود هر چند بدون منطق خاص زیر آن خواهد زد. در این باره با نادر انتصار، استاد دانشگاه آلابامای آمریکا گفت وگو کرده ایم.

و آن را محدود کند. هدف آمریکا و اروپا همین است، منتها چگونه به این هدف برسند، اینها دو راه مختلف دارند. آمریکا می خواهد با تهدید این کار انجام نشود، اروپا فکر می کند که با تهدید این کار انجام نخواهد شد و با مذاکره ایران را می تواند قانع کند یا مجبور کند همان طور که در مقابل برجام پیش رفت که به شکل مسالمت آمیز محدودیت هسته ای را پذیرفت، سیستم موشکی خود را هم از بین ببرد، ولی ما نباید فکر کنیم که این دو قطب، یعنی اروپا و آمریکا برنامه کاملا مختلفی دارند؛ برنامه کاملا یکسانی دارند، از نظر نحوه رسیدن به این هدف با هم اختلاف دارند.

به نظر تان احتمال این وجود دارد که تحت یک شرایط سخت و با شروطی ایران در مورد مساله موشکی اش مذاکره کند؟

▲ گرچه صحبت هایی که در ایران می شود و افراد مختلف در سطح بالا مرتب گفته اند که در این مورد مذاکره نخواهند کرد، ولی به نظر من بله، هر شرایطی امکان دارد و اگر یادتان باشد قبل از برجام هم یک مقدار خطوط قرمز مرتب اعلام می شد که این یا آن خط قرمز ما است و در دوران مذاکرات دیدیم که این خط قرمزها نادیده گرفته شد. یعنی نمی توانیم بگوییم چون الان مقامات مختلف در ایران می گویند که برنامه موشکی یا توان دفاعی کشور خط قرمز ما است، همین خواهد بود؛ ممکن است در مذاکرات از خط قرمز دوباره عبور کنند و مذاکراتی در این مورد انجام دهند. البته خطراتی در این مورد هست.

این اصرار بر مذاکره موشکی می تواند از طرف آمریکا و اروپا به برجام صدمه بزند؟

▲ می تواند بزند، ولی من فکر می کنم کاری که به خصوص اروپایی ها مایل هستند انجام دهند، این است که این دو را از هم جدا کنند، یعنی موقعی می نشینند با ایران در مورد برنامه موشکی حرف می زند که از چارچوب خارج از برجام در مورد آن صحبت کنند که بعد به برجام صدمه ای نزنند. این را اروپایی ها کاملا وارد هستند، ولی آمریکا می خواهد آن را به نوعی به برجام اضافه کند. اروپایی ها می خواهند چنین قراردادی با ایران ببندند، منتها خارج از برجام. همان طور که خدمت شما عرض کردم، هدف یکی است، برای اینکه اگر بخواد برجام را به هر نحوی دستکاری کند، ممکن است کل برجام از بین برود. بنابراین این کاری که اروپا خواهد کرد و شاید به آرامی هم به سمت آن می رود، این است که موضوع موشکی را به عنوان مساله جداگانه ای با ایران روی کار بیاورد و با برجام قاطعی نکند که به آن صدمه بزند، ولی نتیجه اش برای ایران یکسان خواهد شد، اگر ایران قبول کند که برنامه موشکی خود را از بین ببرد یا قدرت موشکی خود را کاهش دهد. حالا مهم نیست

آشتی در بیابند. این فضاهای می تواند دوباره باعث شود که ایران و آمریکا فضای بی اعتمادی شان را کاهش دهند؟

▲ اگر این فضای بی اعتمادی با عربستان و هم پیمانان آمریکا، به خصوص منظور اسرائیل است، از بین برود، در موضع اسرائیل از بین نرفته و آن در جای خود خواهند ماند. بله؛ اگر این کار شود، احتمال اینکه این فضا در سه سال باقیمانده از دولت ترامپ عوض شود، وجود دارد. ولی به نظر من شواهدی نشان نمی دهد که در روابط ایران و کشورهای همسایه و کشورهای منطقه یک دفعه بهبود ایجاد و باعث شود تنش بین رابطه آمریکا و ایران از بین برود. چیزی در چشم انداز نزدیک نمی بینم که احتمال چنین موضوعی وجود داشته باشد.

پس احتمال این بیشتر است که باز آن دوران واسطه ها بیشتر پیش بیاید و یکسری افرادی که ایرانی یا آمریکایی هستند، دوباره به عنوان واسطه حرف ببرند و بیاورند و روند سابق را شکل دهند؟

▲ بله، این احتمال زیاد است و این به نظر من چیز خوبی نیست. شما از طریق واسطه هیچ وقت نمی توانید روابط درست با یک کشور دیگر داشته باشید. واسطه فقط می تواند به طور موقت و در دوران کوتاه مفید باشد، ولی اگر بخواید رابطه دو کشور را از طریق واسطه به تنهایی شکل دهید، امکان پذیر نیست؛ برای اینکه واسطه ها برنامه ها و منافع خودشان را دارند. اینها فقط نمی آیند واسطه شوند برای اینکه واسطه شده باشند. اینها یک منافی را دارند، یک خطی را دارند و می خواهند آن را دنبال کنند. بنابراین وارد کردن واسطه در درازمدت در مورد رابطه دو کشور؛ حالا چه ایران و آمریکا باشد یا هر کشور دیگری به نظر من این راه و چارچوب خوبی اصلا نیست. اگر دو کشور فقط روی واسطه ها با هم رابطه دارند، این روابط به جایی نخواهد رسید.

به نظر تان در مورد اروپا و برنامه موشکی ایران چقدر همراهی و نزدیکی تفکر بین اروپا و آمریکا وجود دارد؟ اصلا این دو حرفشان در مورد موضوع موشکی یکی است یا هر کدام بحث دیگری را دارند، نگرانی اروپا در مورد بحث موشکی ایران چیست؟

▲ در مورد همانی است که آمریکا دارد. در این مورد دید آمریکا و اروپا به عنوان وضع موشکی ایران تقریباً یکسان است. منتها روش مقابله با این فرق دارد. اروپا فکر می کند که از طریق مذاکره، همان طور که برجام توانستند به عمل برسانند، از طریق مذاکره می توانند ایران را قانع کنند که برنامه موشکی اش را از بین ببرد یا به طور کلی آنقدر محدود کند که به درد کسی نخورد. اینها می خواهند طوری باشد که از این طریق بتوانند کشورهای هم پیمان خودشان در منطقه را قانع کنند که با ایران یک مقدار سازش داشته باشند، ولی برای ایران این موضوع خطر بسیار بزرگی خواهد داشت، برای اینکه تنها اهرم دفاعی ایران در مقابل دشمنان خارجی خودش، در حال حاضر قدرت موشکی اش است. اگر شما این قدرت موشکی را از ایران بگیرید، ایران هیچ قدرت دفاعی ندارد. نیروهای هوایی اش در مقابل کشورهای دیگر صفر است، تعداد جمعیتش بیشتر است، یعنی نیروی زمینی دارد، ولی شما با نیروی زمینی نمی توانید از موشک دفاع کنید. کشورهای دیگر هم موشک دارند و فقط ایران نیست؛ آنها خیلی موشک های بیشتری دارند و به مدرن ترین هواپیماهای جنگی دنیا مجهز هستند. شما اگر این موشک را از ایران بگیرید، آخرین دیوار دفاعی ایران هم کاملاً از بین می رود، یعنی ایران می شود کشوری که کاملاً تحت کنترل کشورهای منطقه خواهد بود. یعنی در حال حاضر برای مثال عربستان می تواند ایران را تهدید

نمی‌توان به مناسبات بلندمدت با اروپا امید بست

جواد منصور در گفت‌وگو با مثلث



چنین مقاومتی مطلق و کامل نیست. در این میان، ما نباید روی روابط بلند مدت و همه جانبه با دولت‌های اروپایی حساب باز کنیم. در اینجا تاکید می‌شود که دولت‌های اروپایی سابقه بدعهدی دیرینه‌ای در قبال ایران داشته‌اند. هر گونه اعتماد و امید ما به مقامات اروپایی اشتباه است. البته ما باید روابط معقول خود را با کشورهای اروپایی حفظ کرده و در عین حال، به توان داخلی خودمان برای حل معضلاتمان تکیه کنیم.

رویکرد دولت دونالد ترامپ در قبال توافق هسته‌ای با ایران و تاثیر رفتارهای رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در فضای داخلی کشورمان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

▲ دولت دونالد ترامپ با نقض الزاماتش در توافق هسته‌ای و نادیده گرفتن اصول قانونی و انسانی و اعمال تحریم‌های گسترده، ضمن اینکه به اتحاد بیشتر ملت ایران در استیکارستیزی و تقویت دشمن شناسی کمک شایانی کرد، موضع واحد جمهوری اسلامی را نیز در خصوص مقابله با عهدشکنی‌های مکرر آمریکا استحکام بخشید. بنابراین غرض ورزی‌ها و عداوت‌های آمریکا نه تنها سبب ساز تفرقه نشد، بلکه باعث و ابانی اتحاد و وحدت مثال زنی در کشورمان شد و رئیس‌جمهور آمریکا یک بار دیگر همانند اسلافش درباره ایران اسلامی دچار خطا و اشتباه شد.

یکی از مسائلی که ایالات متحده آمریکا به صورت خاص روی آن متمرکز است، توان و قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است. در این خصوص نیز لازم است به نکته‌ای مهم توجه داشته باشیم. نقش ایران اسلامی در این میان، به عنوان یک بازیگر فعال در واکاوی تحولات منطقه‌ای، غیرقابل انکار و روشن است و به دلیل هدایت جبهه مقاومت و جنبش‌های آزادی بخش از سوی جمهوری اسلامی، تبلیغات گسترده‌ای علیه کشورمان تحت عنوان «مداخله ایران در منطقه» را مطرح کردند. آمریکا و هم پیمانانش اندکی بعد متوجه شدند که این اتهام از سوی کشورهای مسلمان خاورمیانه پذیرفتنی نیست و ملت‌های منطقه از حضور و مشارکت ایران نه تنها ناراضی نیستند، بلکه خواهان آن بوده و از این امر به گرمی استقبال می‌کنند. نباید این واقعیت را نادیده گرفت که ایالات متحده آمریکا حساب ویژه‌ای در خصوص تسلط بر غرب آسیا و حضور در این منطقه باز کرده بود. تحولات سه دهه گذشته در منطقه غرب آسیا، دولت آمریکا را در شرایط خاصی قرار داد که موجب شد مستقیماً به این منطقه لشکرکشی کند و پس از آن، تصور کردنی برای همیشه می‌تواند در خاورمیانه مستقر شده و مقررات کشورها را به دست گیرد. به قول وزیر خارجه «جورج بوش»، آنها آمده بودند که منطقه‌ای «سکولار» و «متحد آمریکا» را شکل دهند و به این ترتیب، برای همیشه تهدید متحدین و منافع خود را در این منطقه از بین ببرند.

اما اتفاقاتی که قریب دو دهه گذشته در این منطقه واقع شد، شکست سیاست‌های آمریکایی را در غرب آسیا به اثبات رساند و موجب شد محور مقاومت در برابر سلطه طلبی کاخ سفید، نضج گرفته و هر روز بر قوام و دوام آن افزوده شود. ایالات متحده آمریکا و متحدان آن هرگز تصور نمی‌کردند که به «منبعی پایان‌ناپذیر از مقاومت» در منطقه برخورد کنند و این موضوع باعث شد گروه‌های تروریستی را به منظور اداره جنگ نیابتی و تغییر موازنه در منطقه تأسیس کنند که تسلیح و تجهیز ده‌ها گروه تکفیری از جمله القاعده، طالبان، داعش و... محصول این تفکر شوم بودند. این توطئه نیز با شکستی مفتضحانه توأم با خسارت‌های بسیار سنگین برای طراحان «خاورمیانه جدید» همراه شد. به گونه‌ای که این گروه‌ها به پایان عمر خود و هزیمت کامل و نهایی نزدیک شده‌اند. ▶

در دوران پسابرجام، ما با بازیگران متعددی در نظام بین الملل مواجه هستیم. یکی از این بازیگران که اتفاقاً در شکل‌دهی برجام نیز نقش داشته و یکی از اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد محسوب می‌شود، چین است. از سوی دیگر، طی ماه‌های اخیر، شاهد اتخاذ مواضع ضدو نقیضی از سوی مقامات اروپایی در قبال توافق هسته‌ای با ایران هستیم. ترویج‌کننده اروپایی از یک سو بر لزوم حفظ توافق هسته‌ای تاکید کرده و از طرف دیگر، از مواردی مانند لزوم مذاکره با ایران بر سر توان موشکی و فعالیت‌های منطقه‌ای کشورمان سخن می‌گویند. به راستی قواعد بازی ما با چین و کشورهای اروپایی در دوران پسابرجام باید چگونه تنظیم شود؟ در این خصوص گفت‌وگویی با دکتر جواد منصوری، سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در پکن صورت داده‌ایم که از نظراتان می‌گذرد.



بین المللی پکن را دچار تنش کند مقاومت نشان خواهد داد. این قاعده در خصوص توافق هسته‌ای با ایران نیز صادق است. در موضوع برجام، چین به عنوان یکی از اعضای ۵+۱ طرفدار حل هر چه سریع‌تر این پرونده بود. نباید فراموش کرد که چینی‌ها نسبت به موضوعات مختلف با نگرشی اقتصادی می‌نگرند و از سوی دیگر، تأمین امنیت انرژی خود را حیاتی می‌دانند.

طی ماه‌های اخیر شاهد رویکرد ضد و نقیضی از سوی کشورهای اروپایی و خصوصاً سه کشور آلمان، فرانسه و انگلیس در قبال توافق هسته‌ای با ایران بوده‌ایم. به طور کلی میزان تاثیر پذیری کشورهای اروپایی از مواضع دونالد ترامپ رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا را در قبال برجام چگونه تحلیل و ارزیابی می‌کنید؟

▲ به طور کلی ما طی یک سال اخیر و از زمان آغاز حضور ترامپ در کاخ سفید، شاهد نوعی سردرگمی و تصمیم‌گیری لحظه‌ای در عرصه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بوده‌ایم. حتی این موضوع در حوزه سیاست داخلی آمریکا نیز صدق می‌کند. این موضوع باعث شده حتی متحدین ایالات متحده نیز تصویری روشن از رئیس‌جمهور این کشور و اقدامات و تصمیم‌گیری‌های وی نداشته باشند. ترامپ، مینا و معیار مشخصی در تصمیم‌گیری‌های خود ندارد و اساساً مشخص نیست که در یک ماه یا حتی یک روز آینده چه رویکردی را در قبال مسائل بین الملل در پیش خواهد گرفت. در این میان دولت‌های اروپایی از یک سو می‌خواهند با ایران و از سوی دیگر، با ایالات متحده آمریکا همراهی کنند. همین مساله باعث بروز پارادوکس‌های رفتاری در میان بازیگران اروپایی می‌شود. به طور کلی باید این قاعده را در نظر گرفت که اروپایی‌ها حاضر نخواهند شد با ایران روابطی عادی داشته و در زمینه‌های مختلف با کشورمان همراهی کنند. با این حال امکان دارد کشورهای اروپایی بنا بر اختلافاتی که با ایالات متحده آمریکا دارند، تا حدی در مقابل برخی سیاست‌های واشنگتن مقاومت کنند. بنابراین

بدون شک چین یکی از بازیگران موثر کنونی در نظام بین الملل محسوب می‌شود. از سوی دیگر، پکن یکی از اعضای ۵+۱ بوده و نقش موثری در شکل‌گیری توافق هسته‌ای با ایران داشته است. نظر شما در خصوص مناسبات ایران و چین، خصوصاً در دوران پسابرجام چیست؟

▲ در ابتدا باید تاکید کنم که دو کشور ایران و چین، هر دو از لحاظ ژئوپلیتیکی و روابط تاریخی-فرهنگی بازیگرانی مهم محسوب می‌شوند که در سال‌های اخیر نیز در بسیاری از زمینه‌ها، روابط مثبت و موثری با یکدیگر داشته‌اند. این روابط در همه زمینه‌ها رو به گسترش بوده است. همچنین در عرصه بین المللی نیز مواضع مشترک زیادی میان تهران و پکن وجود دارد که طبیعتاً این موضوع می‌تواند منجر به نزدیک شدن دو دولت شود. در این میان، مولفه «انرژی» نیز بسیار تاثیرگذار است. منطقه غرب آسیا به ویژه خلیج فارس تأمین کننده بخشی از انرژی چین بوده و بازار گسترده چین محسوب می‌شود. بنابراین موقعیت، جایگاه و نفوذ ایران و حضور آن در این منطقه از اهمیت بالایی در سیاست خارجی دولت چین برخوردار است. همچنین ظرفیت‌های زیادی در خصوص همکاری ایران و چین وجود دارد. طی دو سال اخیر نیز سفرهای متعددی از سوی دو طرف به ایران و چین صورت گرفته است. بدیهی است که تبادل نظر میان ایران و چین بر سر برجام نیز از اهمیت زیادی برخوردار بوده و توسعه استمرار روابط منظم با پکن در دوره پسابرجام ضروری است.

به بسیاری از مواضع رویکردهای مشترک ایران و چین در نظام بین الملل اشاره کردید. به نظر می‌رسد یکی از این موارد، مواجهه با تهدیدات ایالات متحده آمریکا و خصوصاً دولت دونالد ترامپ است. تفسیر شما از این مساله چیست؟

▲ به طور کلی، ایالات متحده آمریکا در مناسبات خود با پکن، دچار نوعی تضاد و پارادوکس است. در تفسیر روابط امروز چین و آمریکا نیز این پارادوکس باید درک شود. به طور کلی، سیاست‌ها و رفتارهای حساب شده پکن در نظام بین الملل، برای دولت ایالات متحده آمریکا نگرانی‌های زیادی ایجاد کرده است. از سوی دیگر، توسعه و نفوذ چین در بازارهای جهانی برای آمریکایی‌ها غیر قابل هضم است. بنابراین، هر از گاهی شاهد بیان موضعی خاص و تنش‌زا از سوی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا هستیم. ترامپ نسبت به مانور اقتصادی چین در بازار آمریکا و حضور کالاهای چینی در بازار این کشور دید سلبی و بازدارنده‌ای دارد و حتی نگران سرمایه‌گذاران افراد و شرکت‌های آمریکایی در چین است. نکته دیگر اینکه در سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا، از چین به عنوان یکی از کشورهای تهدید کننده یاد شده است. دولت ترامپ با تشدید تنش‌ها در شرق آسیا به دنبال مقابله با پکن و مهار چین است.

با توجه به مقدماتی که بیان شد، رویکرد چین نسبت به توافق هسته‌ای با ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مواضع پکن در قبال آینده توافق هسته‌ای با ایران، در راستای حفظ برجام، چگونه خواهد بود؟

▲ به نظر می‌رسد با توجه به افزایش تنش‌ها میان آمریکا و چین و سیاست کلی پکن در منطقه غرب آسیا، دولت چین رویکرد هم‌گرایانه‌ای با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا نداشته باشد. در اینجا نکته‌ای وجود دارد که باید نسبت به آن توجه داشته باشیم. اینکه اگرچه چین به طور کلی یکی از شرکای اقتصادی ایالات متحده محسوب می‌شود، اما در مقابل رفتارهایی که منافع



کنگره هم اقدام ترامپ را تایید می کند

گفت و گوی مثلث با شیرین هانتر

محمد اکبری

خبرنگار

از زمانی که دونالد ترامپ رئیس جمهور ایالات متحده شده، برجام در وضعیت غیرقابل پیش بینی قرار گرفته است. با توجه به شواهد موجود ارزیابی شما از تصمیم نهایی ترامپ برای توافق هسته ای چیست؟

▲ در حال حاضر بسیار مشکل است پیش بینی کرد که ترامپ چه تصمیمی خواهد گرفت. او از ابتدای انتخاب شدن به این پست غیرقابل پیش بینی، بدون برنامه بوده که سعی کرده است همه چیز را بدون قطعیت پیش ببرد و جالب توجه است که پس از گذشت بیش از یک سال از حضور خود در قدرت آمریکا، این روند را با خود دارد. او همیشه علاقه دارد که تا آخرین لحظه همه را در ابهام نگه دارد. احتمال این هست که ترامپ دوباره به مدت کوتاه برجام را تایید کند. فضای روزهای سررسید تایید برجام شاید مهم باشد، به همین خاطر هر احتمالی را می توان برای آینده داد. یک تحول یا اتفاق هم شاید بتواند تصمیم او را عوض کند.

چنانچه تصمیم ترامپ توقف اجرای برجام باشد و براساس آنچه اعلام کرده در نوبت بعدی از تایید برجام جلوگیری کند با توجه به شناختی که شما از ساختار سیاسی آمریکا دارید، فکر می کنید که کنگره چه اقدامی خواهد کرد؟

▲ اگر ترامپ برجام را تایید نکند امکان اینکه کنگره بر خلاف تصمیم او کاری کند یا وجود ندارد یا بسیار کم است به خصوص که مخالفان برجام در کنگره هم کم نیستند. ترامپ یک بار برجام را به کنگره ارجاع داد اما کنگره در مورد آن سکوت کرد و اقدامی درباره آن شکل نداد. کنگره تمایل نداشت و نخواهد داشت تبعات احتمالی لغو برجام بر دوش آن باشد. از این رو اقدامی برای به هم خوردن آن شکل نداد و بعید است وقتی خود ترامپ دست به کار شود و تبعات احتمالی چنین اقدامی را به دوش بگیرد، روند دیگری بی بگیرد.

تصور می کنید که دموکرات ها از نظراتی که در دوران رئیس جمهوری او با ما در مورد برجام داشته اند، فاصله گرفته اند؟



به قدرت رسیدن ترامپ در آمریکا به جز اینکه نظم های گذشته و تعریف شده گذشته را تغییر داد، اما نظم جدیدی نیز به وجود نیامد. این تغییر در آمریکا بیشتر باعث

بی نظمی و از هم گسیختگی شد و این روند در هم ریختگی و انتظار برای آینده همچنان ادامه دارد. اما این سوال وجود دارد که این روند تا دوره اول ترامپ ادامه خواهد داشت یا او همچنان در نوبتی دیگر ایالات متحده را رهبری خواهد کرد. او همچنان که قبول داده می تواند آمریکا را به هیبت گذشته و بی چون و چرای خود بازگرداند و همچنان اعتماد مردم را داشته باشد یا کار بزمای او در این دوره شکسته خواهد شد و مردم خواهند فهمید صندلی رئیس جمهوری کشور چقدر آمریکا مردی بزرگ تر نیاز دارد؟ اما بزرگ ترین مسأله ای که پس از حضور ترامپ به وجود آمده، خلل در برجام و توافقی است که با حضور کشورهای بزرگ جهانی شکل گرفته است. ترامپ توانسته است فضای دیوار اعتماد گذشته را بشکند و آجرهای بی اعتمادی را بالاتر از گذشته روی هم بچیند. چه روندی برای این فضای مسموم شده به دست ترامپ وجود دارد؟ اروپا و ایران می توانند طریقی نو در اندازند تا ترامپ از خر شیطان بیایند یا این روند دوباره ادامه خواهد داشت و حتی باید انتظار درگیری های شدیدتر را بین آمریکا و ایران داشته باشیم. در این باره با شیرین هانتر، استاد روابط بین الملل دانشگاه جورج تاون و دانشنگتن گفت و گو کرده ایم که از نظر می گذرانید.

▲ در زمان او با ما هم بعضی از دموکرات ها مخالف برجام بودند. اما حالا به خاطر مخالفتشان با ترامپ ممکن است از برجام بیشتر حمایت کنند. هر چند به شکل کلی جمهوریخواهان را مخالف برجام و دموکرات ها را حامی برجام تلقی می کنیم اما این تقسیم بندی هم به این شکل دقیق و بدون خط و خطوط نیست. احتمال اینکه چند

جمهوریخواه حامی برجام باشد یا برعکس چند دموکرات مخالف آن باشد وجود دارد. اما رقابت و مخالفت های اصلی شاید روی خود برجام و اقدامات اوست. مخالفت یک جمهوریخواه با ترامپ احتمال دارد او را به حامی برجام هم تبدیل کند. اما به طور کلی کنگره مخالف با رفتارهای ایران است و می تواند بند تحریمی جدیدی در شرایط مختلف علیه ایران تصویب کند.

فکر می کنید فضای تندی که میان تهران و واشنگتن به وجود آمده، ممکن است دوباره به حالت دوران باراک او با ما بازگردد یا اینکه دیگر نمی توان روی نزدیک شدن ایالات متحده و ایران حساب کرد؟

▲ شخصیت او با ما و ترامپ بسیار فرق دارد. او با ما به خاطر اینکه پدرش آفریقایی بود با دیدگاه های کشورهای در حال توسعه سمپاتی بیشتری داشت. ترامپ برعکس روحیه خشن دارد و به این کشورها با نظر تحقیرآمیز نگاه می کند. بنابراین اگر ابتکاری از طرف ایران نباشد بعید است که روابط ایران و آمریکا به حالت دوران او با ما برگردد. ترامپ نگاهی متفاوت از او با ما نه تنها به ایران بلکه به کل دنیا دارد و از طرفی با همه میراث او با ما مشکل دارد. برجام نیز میراث او با ما بوده و او در کنار همه چیزهای که از بین برده، دوست دارد این را هم از بین ببرد. اما اینکه تا به حال این کار را نتوانسته شکل دهد تبعاتی بوده که با دیگر میراث او با ما متفاوت بوده است. از این رو فضای کنونی را اگر حداقل در نظر بگیریم نشانه هایی از روند تساهل و تعامل دوران او با ما وجود ندارد و برعکس آن دوران که عربستان و اسرائیل بازیگرانی منزوی در پرونده برجام و ایران بودند اکنون به بازیگران تاثیرگذار بر ترامپ تبدیل شده اند.

آیا اکنون تمام کانال های ارتباطی میان ایران و آمریکا که در دوران ریاست جمهوری پیشین ایالات متحده ایجاد شده بود، از میان رفته یا همچنان این دو کشور با یکدیگر کانال های ارتباطی دارند؟

▲ به نظر می رسد که کانال های ارتباط مستقیم دیگر وجود ندارند. اما چه بسا که از تغییر بازی کشورهای اروپایی پیام هایی بین دو کشور مبادله می شوند. به نظر می رسد کانال ارتباطی که به معنای ارتباط مستقیم مقامات دو کشور

باشد نه تنها وجود ندارد بلکه اراده‌ای هم برای شکل‌گیری آن وجود ندارد. از سوی دیگر موضوعی مانند صحبت جان کری با طریف در کنفرانس مونیخ را هم نمی‌توان کانال محسوب کرد. زیرا دیگر کری در قدرت رسمی آمریکا نقشی ندارد. ولی به معنای غیر مستقیم می‌توان از آن یاد کرد. یا خود اروپایی‌ها و خانم موگرینی کسانی هستند که کانالی برای رساندن پیام ایران به آمریکا هستند. اما اگر از کانال ارتباطی معنای تعامل و رساندن پیام دوستی برداشت شود این کانال شکل نگرفته است.

به نظر می‌رسد که اروپا تا امروز چندان از رویه ترامپ پیروی نکرده و شکافی میان اروپا و آمریکا در مورد برجام وجود دارد. در این میان برخی اصرار دارند که اروپا در نهایت آمریکا را به ایران ترجیح خواهد داد. شما در این مورد چطور فکر می‌کنید؟

▲ اروپا سعی خواهد کرد که مجبور به چنین انتخابی نشود. اما اگر ناچار شود مسلمان آمریکا را انتخاب خواهد کرد. در عین حال ممکن است اروپا راهی پیدا کند که روابط اقتصادی خود را با ایران ادامه دهد. به هر حال این روندی نیست که یکباره از بین برود و اروپا به جناح مقابل ایران تبدیل شود. اروپایی‌ها حتی به این فکر می‌کنند که بتوانند بدون آمریکا به برجام با ایران ادامه دهند. اما این وضعیت در چه شرایطی باشد بستگی به تعامل ایران هم دارد.

به نظر می‌رسد که دونالد ترامپ دامنه بسیار بزرگ‌تر از برجام را برای مواجعه با ایران در نظر دارد. شما این مساله را چگونه می‌بینید؟

▲ مسلمان اظهارات ترامپ این طور وانمود می‌کند که آمریکا به دنبال مقابله شدید با ایران است. مساله این است آیا این مقابله به جنگ می‌انجامد یا نه. آغاز یک جنگ دیگر این بار با ایران آسان نیست. اما آمریکا از طرف اسرائیل و هوادارانش بسیار تحت فشار است برای انجام عملیات نظامی علیه ایران. ترامپ هم به وضوح تئوری تغییر رژیم را برعکس او با ما که تغییر رفتار ایران با روش نرم را برگزیده بود، دنبال می‌کند. اما روش سخت ترامپ نیز نمی‌تواند لزوماً به جنگ بینجامد. هزینه‌های این روش حتماً برای ترامپ بازگو می‌شود و به نظر می‌رسد ترامپ نیز تمایلی به روش هزینه‌کردن برای تقابل مستقیم از طریق یک جنگ تمام‌عیار را ندارد.

با توجه به فضای سیاسی و اجتماعی ایالات متحده فکر می‌کنید ممکن است ترامپ رئیس‌جمهور یک دوره‌ای ایالات متحده باشد؟ اگر چنین فکر می‌کنید حدس می‌زنید که دموکرات‌ها شناسن دارند که رئیس‌جمهور دور بعد را از میان خود به کاخ سفید بفرستند؟

▲ شناسن موفقیت دموکرات‌ها در انتخابات آینده بستگی به این خواهد داشت که کاندیدای آنها تا چه اندازه قوی باشد و بتواند از اقبال عمومی برخوردار باشد. نکته دیگر وضع اقتصادی آمریکا در زمان انتخابات است. اگر وضعیت اقتصادی آمریکا خوب باشد شناسن انتخاب مجدد ترامپ بیشتر است. متغیرهای انتخاب یک شخص برای پست رئیس‌جمهوری فراوان است و فضا و حال و هوای انتخاباتی و تحولات داخلی و بین‌المللی نیز بر آن تاثیر گذار است. از این رو روی کاغذ شاید بتوان گفت ترامپ مخالفان زیادی دارد و رسانه‌ها و روشنفکران تلاش می‌کنند با او مبارزه کنند و از لحاظ تعداد رای نیز او در مبارزه با هیلاری کلینتون رای کمتری داشت اما آرای کنترل او باعث این برد شد. از این رو متغیرهای مختلف و همچنین رقبای او باید بررسی شود و نمی‌توان چشم بسته از اکنون او را بازنده انتخابات آمریکا دانست. ▶

خط قرمز

ایران ورود به بحث موشک‌ها را نمی‌پذیرد



سهراب انعامی‌علمداری
تحلیلگر مسائل راهبردی

و ژئوپلیتیکی چه الگوی رفتاری را پیش خواهند گرفت و برای امنیت‌سازی در این محیط آشوب‌زده چه باید کرد؟

◀ **ایران؛ از بازدارندگی تا دفاع راهبردی**

در ادبیات راهبردی، دو نوع از بازدارندگی یعنی بازدارندگی تدافعی و بازدارندگی تهاجمی تعریف می‌شود. در بازدارندگی تدافعی تجهیزات نظامی راهبردی تنها به صورت «نمایش قدرت» بهره‌برداری می‌شوند اما در شرایط بازدارندگی تهاجمی، سامانه‌ها و تجهیزات نظامی به ویژه سامانه‌های موشکی با وقوع یک خطر امنیتی، قابلیت به کارگیری و عملیاتی‌سازی را دارند.

جمهوری اسلامی ایران بارها طی سال‌های گذشته اعلام کرده است که سامانه‌های موشکی میان برد و دوربرد ایران تنها برای بازدارندگی و دفاع از امنیت سرزمینی به کار گرفته می‌شود. با وقوع حمله‌های تروریستی تهران، به نظر می‌رسد که راهبرد بازدارندگی همان‌طور که در تعاریف آن ذکر شد با دگرذیسی شکلی و نه ماهیتی، به بازدارندگی تهاجمی تغییر شکل داد، چرا که درک امنیتی از فضای منطقه‌ای نشان می‌داد، امنیت در شکل «عدم قطعیت»

معادلات در غرب آسیا روز به روز شکل پیچیده‌تری به خود می‌گیرد، چنین روندی یکی از ویژگی‌های آشوب در محیط امنیتی است. محیطی که از یک سو، عرصه تعاملی کمی برای ایجاد ثبات و نظم‌سازی وجود دارد و از دیگر سو، بازیگران متعددی در یک عرصه ژئوپلیتیکی کوچک تلاش می‌کنند تا فضای راهبردی خود را بازسازی کنند. در چنین محیطی از تداخل و درهم‌تنیدگی‌های امنیتی و سیاسی، و رای دیپلماسی که وزن اصلی بازی سیاسی را به دوش خواهد کشید، این نیروهای نظامی و قدرت دفاعی است که می‌تواند حامی موثری برای دیپلماسی و حفظ امنیت باشد. آنچه پس از برجام و به ویژه طی هفته‌های گذشته به نقطه کانونی گفت‌وگوهای منطقه‌ای و نشست‌های بین‌المللی تبدیل شده، موضوع دفاع موشکی و برنامه دفاع راهبردی ایران است. در این چارچوب، این پرسش مهم مطرح می‌شود که هریک از بازیگران صحنه خاورمیانه با طیف مختلفی از معماهای لاینحل راهبردی

نمود یافته است. البته نگارنده پیش از این، در یادداشتی با عنوان «پارادوکس نظم در خاورمیانه» به زوایایی از دگردیسی نظم و امنیت در خاورمیانه و تاثیرگذاری آن بر امنیت ملی کشورهای منطقه به ویژه جمهوری اسلامی ایران پرداخته بود.

خاورمیانه‌ای که امروز ما با آن مواجه هستیم، خاورمیانه‌ای مملو از پیچیدگی‌ها، درهم‌تنیدگی‌ها و آشوب‌های مداوم امنیتی است. در خاورمیانه آشوب‌زده از سال ۲۰۱۱ میلادی، افزون بر ایجاد، رشد و تداوم گروه‌های سلفی-تکفیری و افراطی‌گری، ما با پدیده فروپاشی مرزهای بازدارندگی سنتی روبه‌رو بوده‌ایم.

در بازدارندگی سنتی افزون بر مرزهای ژئوپلیتیکی، مرزهای راهبردی کشورهای نیز با تهدید مواجه می‌شود. بر آید چنین روندی در کساکش بی‌نظمی، بی‌ثباتی و امنیت آشوب‌زده تبدیل به جنگ‌های نیابتی میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و برهم خوردن توازن منطقه‌ای، افزایش مداخله‌گرایی قدرت‌های جهانی و به تبع آن قدرت‌گیری گروه‌های تروریستی می‌شود. در چنین محیط امنیتی، خرید تسلیحات نظامی از سوی برخی دیگر از بازیگران منطقه‌ای به شدت افزایش یافته است و منطقه غرب آسیا به نظر ورای سرریز خشونت افراطی‌گری به سرریز نظامی‌گری نیز دچار خواهد شد. اگر به لیست کشورهایی با بیشترین هزینه نظامی در موسسه صلح استکهلم (سیبری) نگاهی بیندازیم، عربستان سعودی را در رتبه چهارم با نزدیک به ۶۴ میلیارد دلار می‌بینیم. همچنین به گزارش موسسه مطالعات استراتژیک، مجموع هزینه‌های نظامی کشورهای منطقه خاورمیانه ۱۷۳ میلیارد دلار و مجموع هزینه‌های نظامی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس ۱۱۶ میلیارد دلار است. بر این مبنای، به نظر می‌رسد، درک راهبردی از مفاهیمی مانند خطر، تهدید، دفاع-تهاجم و بازدارندگی دگرش‌گسترده داشته است. در این چارچوب تا جمهوری اسلامی ایران نیز در راهبرد امنیتی خود تغییراتی ایجاد کند؛ تغییراتی که نه تنها اکنون لازم و ضروری است، بلکه این تغییر در راهبردها بایستی همراه با وضعیت میدانی سوریه و محیط امنیتی ایران و منطقه انجام گیرد.

آمریکا و بحران سازی فرابرجامی

آمریکای ترامپ را شاید بتوان گفت، سیاست خارجی

آمریکانه متفاوت از دوران اوباما و نه آمریکایی با سیاست خارجی تماما تغییر یافته دانست. به نظر می‌رسد که دولت ترامپ تلاش کرده تا سنت تقابلی الگوی رفتاری آمریکا را در قبال ایران دنبال کند؛ اگر زمانی دولت اوباما درک راهبردی خود را بر مذاکره در برجام و محدودسازی در حوزه موشکی متمرکز کرد، با روی کار آمدن دولت ترامپ، سیاست مهار به سبک ترامپ شکل گرفت.

در راهبرد محدودسازی راهبردی دولت ترامپ، موضوع دفاع موشکی به کانون توجه استراتژیست‌های آمریکایی تبدیل شده است، با این تفاوت که آمریکا تلاش دارد تا با پیوند میان «برنامه جامع مشترک» توافق برجام و برنامه موشکی ایران، در دو سوی میدان، دست به محدودسازی راهبردی بزند. ضلع سوم این مثلث راهبردی هنگامی تکمیل خواهد شد که واشنگتن با عنوان بی‌ثباتی منطقه‌ای، صفحه شطرنج جدیدی در ژئوپلیتیک منطقه‌ای رور در روی تهران باز خواهد کرد.

اکنون نشانه‌هایی از یک الگوی امنیتی-راهبردی جدید را می‌توان دید؛ الگویی که از راهبرد مهار محدود آغاز شده و به یک محدودسازی راهبردی ختم خواهد شد. ترامپ تلاش کرد تا این الگوی راهبردی را در راهبرد امنیتی آمریکا نیز دنبال کند، راهبرد امنیتی آمریکا در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۷ منتشر شده است. دولت ترامپ در این مجموعه تلاش دارد تا در بستر سیاست منطقه‌ای کنش‌های موازنه‌ساز را جهت جلوگیری از کنش‌های نظم‌ساز جمهوری اسلامی ایران برقرار کند.

اروپا در میانه تعامل و تقابل

برای اروپا یک پرسش اساسی هنوز باقی است؛ اروپا در میانه فرآیند تقابلی آمریکا با ایران، چه سیاست و راهبردی را باید پیگیری کند؟

به نظر می‌رسد که اروپا درست نقطه مقابل آمریکای ترامپ قرار دارد، با این تفاوت که در سیاست مشترک اروپایی نشانه‌هایی از راهبرد الگوریتمی به چشم می‌خورد. الگوی راهبردی اروپا اکنون متمرکز بر روش گام به گام حل مساله متمرکز دارد، با این تفاوت که برخی از کشورهای اروپایی مانند فرانسه به عنوان «پلیس بد» با عبور از سیاست مشترک اروپایی در حوزه موشکی همچنان بر یک راهبرد فرآلاتی تاکید می‌کنند.

در حالی که جمهوری اسلامی ایران و اروپا مذاکرات جدی خود را از دهه ۷۰ شمسی با عنوان «گفت‌وگوهای انتقادی» آغاز کرده‌اند و در سال‌های پس از آن، به سمت

«گفت‌وگوهای جامع» و سپس «گفت‌وگوهای سطح بالا» رفته‌اند و در تمامی این مذاکرات بسیاری از موضوعات مهم منطقه‌ای و بین‌المللی مانند ثبات منطقه‌ای، حقوق بشر و خلع سلاح جهانی انجام شده اما این روزها به نظر می‌رسد که اروپا تلاش دارد تا معادله محدودیت فراگیر-تحریم جامع-دیپلماسی قدرت در قبال ایران را دگرگون کند؛ اگر این معادله پیش از توافق برجام انجام شده اکنون معادله اروپا برای اعمال محدودیت علیه برنامه موشکی ایران؛ محدودسازی تاکتیکی-تحریم هوشمند-دیپلماسی منطقه‌ای خواهد بود.

نمودار سفر مقام‌های اروپایی به ایران و منطقه و انتظارات نشان می‌دهد که اروپا در معامله برجام با آمریکا تلاش می‌کند تا در جهت کاهش تحرک راهبردی و ژئوپلیتیکی ایران در حوزه‌های موشکی و ثبات منطقه‌ای به عنوان ضلع دوم مثلث آمریکا-اروپا-کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی عمل کند.

یک راهبرد ایرانی

جمهوری اسلامی ایران در مذاکرات دیپلماتیک و مواضع رسمی بارها اعلام کرده که برنامه موشکی ایران یک راهبرد کاملا دفاعی در چارچوب دفاع راهبردی ایران است و توافق برجام، توافقی چندجانبه تنها در حوزه هسته‌ای است. در این راستا، تلاش ایران برای تقویت بنیه دفاع موشکی در مسیر بازتعریف و بازتنظیم راهبرد بازدارندگی است و اقدام موشکی ایران در پاسخ به اقدامات گروه تروریستی داعش در ۲۸ خرداد ۱۳۹۶، به خوبی نشان داد که اساسا جمهوری اسلامی ایران به دنبال راهبرد پاسخ متقابل یا بازدارندگی در حوزه موشکی است. بنابراین در نگاه ایرانی همان‌طور که در قطعنامه ۲۲۳۱ نیز تیلور یافته، به صراحت تنها آزمایش موشک‌هایی با توانایی حمل سلاح هسته‌ای منع شده است.

اما به نظر می‌رسد تفاوت سه نگاه آمریکایی، اروپایی و ایرانی به معادله ایران (برجام) توان موشکی به فضایی پیچیده و درهم‌تنیده همانند وضعیت منطقه غرب آسیا انجامیده است. در نتیجه چنین معادله‌ای، الگوهای کنش تاکتیکی و راهبردی ائتلافی علیه ایران مربوط به حوزه‌های موشکی، آینده برنامه جامع اقدام مشترک و نفوذ منطقه‌ای ایران شکل گرفته است.

چه باید کرد؟

الف) سطح راهبردی: سیاستگذار راهبردی باید توجه داشته باشد که چارچوب اقدامات راهبردی ائتلاف غربی-عربی، محدودسازی جمهوری اسلامی است و ابزارهای چنین کنشی، بحران‌سازی، کاهش ظرفیت‌های راهبردی در حوزه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. بنابراین بازتعریف کنش‌های راهبردی گذشته و تعریف اقدام‌های جدید همچون گسترش تعاملات سیاسی و سرعت بخشی به زنجیره تعاملات اقتصادی منطقه‌ای و جهانی ضرورت خواهد داشت.

ب) سطح تاکتیکی: به دلیل درهم‌تنیدگی نقش‌ها و ابزارها در دوران آشوب، محدودسازی تاکتیکی قدرت ایران در محیط امنیتی خاورمیانه را باید بخش دیگری از رویکرد دانست. این روند از دو مسیر کاهش ظرفیت‌های برجام و تحرک منطقه‌ای ایران انجام می‌شود. چنین روندی زمینه‌نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای را فراهم می‌کند. الگوی رفتاری جمهوری اسلامی ایران بایستی در مسیری قرار گیرد که ضمن حرکت به سمت چندجانبه‌گرایی تعاملی، نظم و ثبات منطقه‌ای را تضمین کند. ▶



تفاوت سه نگاه آمریکایی، اروپایی و ایرانی به معادله ایران (برجام) توان موشکی به فضایی پیچیده و درهم‌تنیده همانند وضعیت منطقه غرب آسیا انجامیده است



سرمایه گذاری روی اروپا؟

گفت و گوی مثلث باسید محمد علی حسینی

رژیم‌های دیکتاتوری متحد و همپیمان خود در منطقه و جهان، به صراحت از تصمیم خود مبنی بر تغییر نظام مردمی جمهوری اسلامی سخن گفته‌اند و طی چهار دهه گذشته نیز از هیچ تلاشی در این راستا دریغ نکرده‌اند اما به دلیل پایگاه وسیع و گسترده نظام اسلامی در میان مردم و همچنین اقتدار نظامی و واکنش سریع و قدرت کم نظیر بازدارندگی جمهوری اسلامی به سمت تقابل نظامی نرفته و بسیار بعید است که در آینده نیز دست به چنین حماقتی بزنند.

برخی می‌گویند سرمایه‌گذاری محمد جواد ظریف بر سر شکاف میان اروپا و آمریکا اشتباه است و اروپا در نهایت به جهت سطح مبادلات اقتصادی خود با ایالات متحده، آمریکا را بر ایران ترجیح خواهد داد. شما در این زمینه چطور فکر می‌کنید؟

▲ بنده فکر می‌کنم برای آقای دکتر ظریف بیش از اینکه بخواهد در این خصوص سرمایه‌گذاری کند یا اساساً به این ایده گرایشی داشته باشد، مطلوب آن بوده و هست که آمریکا و اروپا به صورت یکپارچه و بدون اختلاف نظر نسبت به توافقی که همه طرف‌های ۱+۵ در دستیابی به آن مشارکت داشته‌اند، مسئولانه برخورد کنند و به تعهدات خود پایبند باشند.

به نظر تان شکل دادن برجام دو، برجام سه و از این دست در موضوعات مورد مناقشه ایران و طرف‌های منطقه‌ای و اروپا و آمریکایی و به نوعی مستحکم کردن خود برجام نیست؟ یا سخن از برجام‌های دیگر نوعی انحراف برای متزلزل کردن برجام است؟

▲ با توجه به بعدعهدی‌ها و کارشکنی‌هایی که از طرف‌های غربی و به ویژه طرف آمریکایی شاهد بوده و هستیم، باید اذعان کرد که واقعیت موجود حکایت از آن دارد که اصل برجام در معرض خطر و تهدید قرار دارد و چنانچه طرف‌های غربی تغییری در رفتار خود ندهند، در معرض فروپاشی است. صرف نظر از عمق اختلاف نظرهای میان ایران و غرب درباره مناقشات جاری منطقه، آیا غربی‌ها انتظار دارند چنین برجامی الگو قرار گیرد و برجام دو و سه شکل بگیرد؟ آیا موانع بازدارنده و فضای مسموم و نگران‌کننده‌ای که در مسیر عادی سازی مناسبات تجاری و اقتصادی ایران یعنی طرف صد در صد متعهد و پایبند به برجام ایجاد کرده‌اند چنین اجازه‌ای را می‌دهد؟ آیا اعتماد و اعتقادی نسبت به چنین اقدامی نه تنها در میان ایرانیان، بلکه سایر ملت‌های دنیا باقی می‌ماند؟ ▶

جمهوری اسلامی ایران به خودی خود و در شرایط مختلف از گفت‌وگو و دیالوگ‌های سازنده استقبال کرده و در مقاطع مختلف تلاش کرده است روند مناسبات و اختلافات خود را با مذاکره و گفت‌وگو پیش ببرد. مذاکرات هسته‌ای و حصول توافق حاصل از آن با نام برجام یکی از نمودهای بارز سیاست کلی ایران در این باره بوده است. دستگاه دیپلماسی با ایجاد این روند و با اصرار بر حقوقی که در ساختار آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای گنجانده شده بود، حتی با ایالات متحده که در دوره‌ای مذاکره با آن را جزو خطوط قرمز خود داشت، دور یک میز نشست و بازی برد-بردی را تعریف کرد که معتقد بود در آن همه برنده هستند. این رویکرد تعاملی نتیجه‌نیز داد و قدرت‌های بزرگ همراه ایران به روند مناسبی رسیدند. این روند باعث شد سخن از مذاکرات دیگر با محوریت منطقه شکل گیرد و اروپا و ایران نیز از گفت‌وگو‌هایی که منجر به رسیدن به آرامش و صلح در منطقه شود استقبال کردند. اما این رویکرد مثبت دیری نپایید و قدرت در کاخ سفید به دست کسی افتاد که رویکرد سلف خود را داشت. ترامپ برعکس او با ما نسبت به گفت‌وگو رویکردی دیگر داشت و همین روند باعث شده است ایران نسبت به گفت‌وگو‌های به اصطلاح منطقه‌ای رویکرد خوشی نداشته باشد؛ زیرا طرف مقابل مخصوصاً ترامپ منظور از گفت‌وگو با ایران را تنها در محدوده و اتزوی ایران تعریف می‌کند. آیا این گفت‌وگو‌ها می‌توانند در آینده نزدیک شکل بگیرد و روند مناسبی را همانند مذاکرات هسته‌ای پیش ببرد؟ در این باره باسید محمد علی حسینی، سخنگوی سابق وزارت امور خارجه و سفیر سابق ایران در ایتالیا گفت‌وگو کرده‌ایم که نظر می‌گذرانید.

هر شرایطی ادامه خواهد یافت.

دولت ترامپ سیاست تغییر رژیم در ایران را در دستور کار قرار داده، به همین دلیل به نظر می‌رسد که دامنه تفکرات ضد ایرانی ترامپ بسیار فراتر از برجام است. اگر نگاه رئالیستی به اتفاقات و تحولات داشته باشیم شما فکر می‌کنید که میان ایران و آمریکا در نهایت چه وضعیتی به وجود خواهد آمد؟ آیا دو کشور به سمت تقابل مستقیم خواهند رفت یا اینکه مولفه‌های متعدد از وخیم‌تر شدن اوضاع جلوگیری خواهد کرد؟

▲ مقامات آمریکا همزمان با حمایت بی‌چون و چرا از

خبرگزاری رویترز در گزارشی ادعا کرده است که ایران و اروپا در حال مذاکره در مورد مسائل منطقه‌ای هستند. به جز اینکه این می‌تواند صحیح باشد یا نه، آیا برای نگاه داشتن ایران در محور تعامل این گفت‌وگو نیاز نیست؟ آیا نگاه منفی به چنین مذاکراتی در داخل وجود دارد؟

▲ ببینید آنچه همواره مورد مخالفت مسئولان ایرانی بوده، دخالت طرف‌های غربی اعم از آمریکایی و اروپایی در موضوع مهم و حیاتی برنامه دفاع موشکی و قدرت بازدارندگی جمهوری اسلامی و همچنین مرتبط ساختن سایر موضوعات از جمله مناقشات منطقه‌ای به قضیه برجام و منوط کردن اجرای تعهدات برجامی به مسائل غیر برجامی بوده است. این موضع کشور ما یک موضع اصولی و منطقی در مقابل زیاده‌طلبی‌ها و خواسته‌های نامتعارف طرف آمریکایی و اروپایی است. جمهوری اسلامی ایران همواره برای افزایش تعاملات و تقویت مناسبات با اروپا در زمینه‌های متنوع و مختلف اعلام آمادگی کرده و اساساً خواستار رفع موانع موجود همکاری‌ها به ویژه در زمینه‌های بانکی و تجاری و سرمایه‌گذاری شده است. در حقیقت این طرف اروپایی است که باید قدر دان فرصت‌های همکاری‌ای باشد که جمهوری اسلامی برای همکاری‌های دو و چند جانبه با اروپا فراهم کرده است. در قضایای منطقه‌ای هم ایران، به رغم اختلاف نظرهایی که با برخی از طرف‌های اروپایی دارد، بارها اعلام آمادگی کرده تا غربی‌ها را در اصلاح رویکرد غلط و غیرواقعی بیانه خود در این منطقه یاری دهد؛ رویکردی که غالباً به رشد افراط‌گرایی و تروریسم و بی‌ثباتی در منطقه گراییده است.

از زمانی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده شده است برجام در وضعیت غیر قابل پیش‌بینی قرار گرفته است. با توجه به شواهد موجود ترامپ به این نتیجه رسیده است که باید برجام را حفظ کند ولی همچنان استراتژی ایران هراسی و بی‌فایده کردن برجام برای ایران را ادامه بدهد یا هنوز امکان لغو آن هم وجود دارد؟

▲ گرچه مسیری را که آمریکایی‌ها در قبال برجام در حال پیمودن هستند، مسیر مخرب و نابودکننده برجام است اما هنوز کسی نمی‌تواند از تصمیم نهایی رئیس‌جمهور غیر قابل پیش‌بینی آمریکا با قاطعیت سخن بگوید. البته سیاست‌های خصمانه رژیم آمریکا ضد ایران از جمله مواردی که اشاره کردید مانند راهبرد ایران هراسی و ناکارآمدسازی برجام تحت



معمای نزدیک شدن اروپا به آمریکا

گفت‌وگوی مثلث با فریدون مجلسی

سرمايه گذاري اشتباهي است يا چاره‌اي جز اين نيست؟

▲ شاهکار آقای ظریف این بود که برجام را به نتیجه رساند و به امضای قدرت‌های بزرگ رسید. برخی نیروهای داخلی که وجود دارند، از اول مخالف بودند و تمام سعی خودشان را در این رابطه به کار بردند که این مساله عملی نشود، وگرنه اگر درست همزمان آن مانورها انجام نمی‌شد، آن اعلامیه‌ها داده نمی‌شد، به جای آن به قدرت تربیت صنایع دفاعی مانند همه کشورهای دنیا، آن چیزی که باید پنهانی‌تر از همه چیز انجام بگیرد، بیشتر از همه چیز روی آن تبلیغ نمی‌شد و به اینجا نمی‌رسید. به نظر من ایشان کودک نیست که روی جدایی آمریکا و اروپا حساب باز کند، برای اینکه بین آمریکا و اروپا ممکن است اختلافاتی وجود داشته باشد، ولی صمیمی‌ترین متحدین هستند، ولو اینکه برای یک مدتی یک رئیس‌جمهوری مثل ترامپ در آنجا حاکم شود. آقای ظریف که خودش در آمریکا تحصیل کرده و مبانی استراتژیک روابط آنها را وارد است، فریب این چیزها را نمی‌خورد. ایران نمی‌تواند جدایی بین آمریکا و اروپا بیندازد و حکومت کند و خود ما هم می‌دانیم. ما قدرت منطقه‌ای هستیم، حالا هر قدر هم تجهیزات داشته باشیم و امکانات داشته باشیم، این امکانات همانطوری هم که مقامات گفتند، بیشتر برای بازدارندگی است چون ما از موشک‌ها آسیب‌ها دیدیم و مردم هم در زمان جنگ خواهان این بودند که موشک در جواب موشک داده شود، بنابراین این قدرت را تایید می‌کنند ولی تبعیض در مورد اینها را نمی‌دانم و آن از حیثه آگاهی من خارج است که آیا می‌شود یا نمی‌شود، ولی من یقین دارم ظریف روی این جدایی حساب نکرده؛ می‌داند بین آنها اختلافاتی وجود دارد، می‌داند که ترامپ سعی می‌کند در مسائل بازرگانی بین اروپا و آمریکا سخت‌گیری کند و تعرفه‌های گمرکی بیشتری بگذارد که شاید تولید آمریکا را که آسیب‌دیده ترمیم کند و سرمایه‌گذاری‌هایی که به خارج آمدند را کنترل بیشتری کند؛ این روند وجود دارد و آنها هم متقابلاً اقداماتی صورت می‌دهند، اما این در حد خصومت نیست و متأسفانه تبلیغات ایران‌هراسی به قدری شدید بوده که نفرت از ایران در اروپا کمتر از آمریکا نیست. بنابراین این خشونت و هراس پراکنده شده است که تاثیرگذار است تا جدایی و اختلاف بین خود آنها؛ اینها مشخص است. شرایط هم طوری است که فائق آمدن بر این شرایط کار سخت دیپلماتیکی است. من فکر می‌کنم بهتر است این مساله بین وزارت خارجه و کانون‌های اصلی قدرت در ایران هماهنگ شود و وزارت خارجه خودش تدریجاً به این نتیجه خواهد رسید که مساله را به



ترامپ با تهدیداتی که داشته در سر رسید بعدی چه فکری در ذهن دارد و چگونه می‌خواهد بگوید من از تعهدات برجام خودم را خلاص خواهم کرد

اینکه اگر شخصی مانند هیلاری کلبینتون بر صندلی ریاست جمهوری آمریکا می‌نشست چه رفتاری با ایران و برجام می‌کرد، در جای خود قابل بررسی است اما بدون شک حضور ترامپ، فضای منازعه آمریکا و ایران را به سمت فضایی تنش‌زا و غیر قابل پیش‌بینی برده است. مرد موطلایی کاخ سفید از روزهای تبلیغات انتخاباتی ادبیات ضدبرجامی خود را آغاز کرد و این مساله باعث شد پس از پیروزی او، همه کانال‌های ارتباطی تهران - واشنگتن بسته شود و از این سو رقابلی منطقه‌ای تهران از جمله عربستان و اسرائیل با نزدیک شدن به ترامپ تلاش کردند از فضای پیش‌آمده بهترین استفاده را کنند. اما در این منازعات، تلاش ترامپ برای لغو برجام ناکام مانده و او در مراحل مختلف تلاش کرده است با تهدید و ارباب مواضع اروپایی‌ها را به خود نزدیک کند. در این مسیر اروپا چه روندی را پیش خواهد برد؟ آمریکای ترامپ تا چه زمانی به منازعه خود با ایران ادامه خواهد داد. چه روندی در داخل آمریکا وجود دارد، آیا ترامپ می‌تواند خود را به دور دوم انتخابات برساند؟

در این باره با فریدون مجلسی، دیپلمات کهنه کار و کارشناس مسائل بین‌المللی گفت‌وگو کرده‌ایم که از نظر می‌گذرانید.

برنامه برجام افزوده شود، دارد، اروپایی‌ها نیز در این باره تمایل دارند گفت‌وگوهایی شکل گیرد و سخن از گفت‌وگوهای منطقه‌ای در رابطه با عراق، سوریه و یمن و همچنین برنامه موشکی ایران می‌کنند. آنها به نوعی می‌خواهند تضمینی شکل گیرد که فعالیت‌های ایران به سمت اسرائیل سوق پیدا نکند و حملات احتمالی و تهدیدهای بعدی که می‌تواند جدی‌تر باشد شکل نگیرد. از این رو به نوعی القا می‌کنند که نگران آینده منطقه در روابط آینده ایران و اسرائیل هستند. آنها رسماً مواضع خودشان را اعلام کردند. صدراعظم آلمان بیش از یک سال پیش اعلام کرد که تا زمانی ایران تهدیدش در مورد اسرائیل ادامه داشته باشد، شانس اینکه آلمان بتواند به‌طور جدی با ایران همکاری کند، وجود ندارد. بعداً آقای ماکرون هم این موضوع را نه به این صراحت، ولی عملاً تکرار کرده و لابی یهود در آلمان و فرانسه بسیار قوی است، ضمناً از طرف ایران هم مقامات نظامی هشدار دادند و عملاً این موضوع را در رأس همه اولویت‌های جمهوری اسلامی تلقی کردند. معلوم نیست که چه بحثی پیش خواهد آمد، ولی من شخصاً امید ضعیفی می‌بینم، دیگر از دولت کاری ساخته نیست و دولت‌ها بارها اعلام کرده‌اند که ایران اولین کشوری نخواهد بود که دست به حمله نظامی به هیچ یک از کشورهای منطقه بزند. با وجود این، این ظاهراً کافی نبوده است. این قدرت آمریکا و پول عربستان و نفوذ منطقه‌ای اسرائیل بوده که کوشیده در دشمنی عربی جای ایران را با جای خودش تعویض کند و این یک تراژدی است که عرب‌ها، ایران را خصم خودشان بدانند، به خاطر مساله‌ای که ایران جز حمایت از حقوق آنها هیچ برنامه خشم‌آوری در برابر غرب نداشته است. این هم یک مساله‌ای است که باید ببینیم به کجا خواهد انجامید. اسرائیل هم وضعیتش طوری است که ضمن اینکه مرتب از تهدیدهای ایران ناله می‌کند، اما به نظر می‌رسد از این شرایط رضایت هم دارد.

به نظر تان در مورد برجام، آقای ظریف روی شکاف اتحادیه اروپا با آمریکا سرمایه‌گذاری کرده است؟ اگر این کار را انجام داده، به نظر تان

ارزیابی شما از روند مواجهه اروپا با آمریکا در قبال برجام چگونه است؟ به نظر تان اروپا دیگر از اینکه باز یگر حامی برجام باشد خسته شده و به آرامی به سمت آمریکا حرکت کرده است؟

▲ اروپا به خاطر فشاری که از سوی ترامپ شکل گرفته به آمریکا نزدیک شده است، وگرنه اروپا نظر همسان با آمریکا را در مورد برجام نداشت. نظر آمریکا هم با تغییر دولت البته سخت‌تر شده است، منتها یک مساله اصلی که در این باره وجود دارد که بسیار جدی است این است که منافع استراتژیک و حیاتی اسرائیل با آمریکا پیوند دارد و باید گفت مساله اسرائیل تا اندازه‌ای جنبه استراتژیک پیدا کرده که در مواقع بحرانی، برخورد نظامی و شکل‌گیری جنگ را حتی به قیمت عبور از قوانین بین‌المللی مطرح می‌کند. این موضوع را کشورهای عربی منطقه نیز با منافع خود قابل‌سازگاری می‌بینند. مساله اصلی این است، هیچ مساله دیگری وجود ندارد. مساله‌ای که بین اروپا، آمریکا، روسیه و چین مشترک است همین مساله است. اینها هیچ‌کدامشان در این مورد تناقضی ندارند. حتی بازیگری مانند روسیه نیز از تنش و تهدید اسرائیل از سوی ایران ابراز نگرانی می‌کند و در روابطی مابین برای این موضوع حساسیت نشان می‌دهد.

ولی در ایران دیدگاه‌ها نسبت به اسرائیل طور دیگری است و من با این دیدگاه‌ها تصور نمی‌کنم امیدزبانی به یک رفتار مثبت و استراتژیک از جانب اروپا وجود داشته باشد. آنها هم در این مورد نگرانی دارند و از محدودیت برنامه موشکی و فعالیت‌های منطقه‌ای ایران استقبال

صدر اعظم آلمان بیش از یک سال پیش اعلام کرد که تا زمانی ایران تهدیدش در مورد اسرائیل ادامه داشته باشد، شانس اینکه آلمان بتواند به‌طور جدی با ایران همکاری کند، وجود ندارد

می‌کنند. آمریکا که تکلیفش از قبل روشن است و روابط آن با اسرائیل از قبل هم نزدیک‌تر شده است.

به نظر تان با اینکه اروپا در مواضعش شدیداً از برجام حمایت می‌کند، در گفت‌وگوهای مورد نظر در موضوع فعالیت منطقه‌ای و بحث موشکی ایران دقیقاً از ایران چه می‌خواهد؟

▲ اروپا از برجام حمایت می‌کند، ولی نه شدیداً؛ اگر هم در آغاز جدی‌تر بوده، تدریجاً سست‌تر شده. به نوعی می‌توان گفت همه چیز به مواضع آنها در مورد اسرائیل برمی‌گردد و در مطرح شدن برنامه موشکی ایران، در حالی که خود اروپایی‌ها در قالب برجام محدودیت موشکی برای ایران را فقط برای حمل سلاح‌های اتمی قابل بحث می‌دانستند و خود ایران اظهار کرده بود به هیچ وجه به دنبال چنین چیزی نیست، یعنی ایران خودش، خود را از ساختن بمب هسته‌ای محروم کرده و دیگر این مساله می‌توانست منتفی باشد، ولی غرب و آمریکا با تمرکز روی آزمایشات موشکی ایران و مستمسک قرار دادن جملات روی موشک‌ها، دفاع کردن از تدافعی بودن برنامه موشکی را با چالش مواجه می‌کنند و این مساله را برای مقامات دیپلماتیک ایران سخت می‌کند.

همین مساله پهناهی به دست آمریکا و غربی‌ها داده است و اصراری که ترامپ روی این موضوع که گفت‌وگو در مورد برنامه موشکی ایران باید به موضوع

در مسائل بین الملل نمی توان و نمی شود امور متفاوت از یکدیگر تفکیک شود؛ چنین چیزی وجود ندارد. مسائل وقتی مساله ای مهم و حیاتی تلقی شد، با تمام جوانبش یک پکیج را تشکیل می دهد

هم می بیند تجارت شان با قدرت بزرگی مثل آمریکا ده ها برابر منافع بیشتری از ایران دارد و به خودشان این اجازه را نمی دهند. در دوره تحریم ما به شکل ناچیزی از مجاری مختلف با چین ارتباطاتی داشتیم، نفت را می بردند و معلوم نمی شد پولی که باید پرداخت می کردند به چه شکل بود؛ در حال حاضر همه این گشایش ها به خاطر برجام است؛ در گذشته یک بانک چینی برای مثال گشایش اعتبار می کرد و بعد آن بانک مورد قبول کشورهای دیگر نبود، شما باید می رفتید کل پول را نقد واریز می کردید تا در آنجا بتوانند جنس را به شما تحویل دهند، در حالی که کشورهای دیگر دنیا یک بخشی را می پردازند، بعد موقع تحویل گرفتن بقیه را می دهند، راه گشایش اعتبار با قیمت ها و وام های ارزان بوده، ما با چین چنین رابطه ای نتوانستیم به این سهولت برقرار کنیم.

به نظر تان اگر ایران وارد یک گفت و گوی همزمان با اروپایی ها شود، هدفش در این برهه چیست؟ این است که فقط وقت بخرد تا دوره ترامپ تمام شود و صدمه ای به برجام نخورد؟

▲ باید ببینیم ترامپ با تهدیداتی که داشته در سر رسید بعدی چه فکری در ذهن دارد و چگونه می خواهد بگوید من از تعهدات برجام خودم را خلاص خواهم کرد. باید دید او چه می خواهد بکند. او نمی تواند برجام را به هم بزند، اما نیازی هم به برهم زدن برجام ندارد، برای همین سوال این است که تا به حال مگر چه کار کرده است؟ آیا گذشته خاصیت اصلی برجام بر سر جای خود بماند که حالا بر هم بزند؟ ایران هم که تدریجا روابط دلاری خود را قطع می کند. ایران نخواهد مرد اگر چه آنها بخواهند برجام را بر هم بزنند. مگر اینکه بخواهند به ما حمله اتمی کنند که دنیا به خودش چنین اجازه ای از نمی دهد، ولی ایران زیان خواهد دید برای اینکه نیاز دارد به تکنولوژی های پیشرفته دست یابد. برای مثال از روسیه هواپیما بخرد و می دانید که سیستم توربوجت هواپیماهای روسیه هم آمریکایی است و آنها اجازه نمی دهند. اگر اجازه هم بدهند، وقتی کار جدی باشد، مانند S300 تحویل نمی دهد، یا مانند ساخت نیروگاه بوشهر، کاری را که می توانست دو ساله انجام شود، ۹ ساله انجام می شود.

از این رو ما باید ببینیم منافع مان چیست، نیازی به خرید وقت در این برهه زمانی پس از حل بحران هسته ای وجود ندارد. برجام شکل گرفته است و به هر صورت ما باید بر مواضع اصولی خود تاکید کنیم. ترامپ تنها با ما مشکل ندارد و جهان نمی تواند منتظر باشد که شاید زمان او به اتمام برسد. ترامپ نه فقط برای ایران، بلکه برای خیلی از کشورهای منطقه، برای حقوق فلسطینیان، احقاق حقوق شان و جبران خسارات شان و حق داشتن دولتی که پایتختش هم روشن است و همه جا هم اعلام شده در دسر ایجاد کرده است. این چیزها را کشورهای دیگر منطقه هم می گویند، منتها برای ایران یک پرده بالاتر از اینها می رود و رویکردی که در برابر ایران دارد به نوعی با تمام کشورهای منطقه فرق می کند و همین موضوع است که آنها را هم نگران می کند، به جای اینکه ببینند قدرشناس ایران باشند، هم روش اهانت آمیز پیش گرفته اند، هم خصومت می ورزند و هم ایران را مزاحم توسعه اقتصادی خودشان می دانند. عربستان، مصر، اردن، امارات و همه اینها در چنین اپوزیسیونی هستند و اینها به دور هم جمع می شوند و کار را به اهانت های روزمره و تحریک کننده کنندگانند که حالا چه خواهد شد. من نمی فهمم که اینها چه در فکر و ذهن شان می گذرد، برای اینکه هر تهدیدی نسبت به ایران ممکن است آسیب برساند، ولی موجب نابودی و ویرانی خودشان هم خواهد شد. با این حال نه اسرانیل از چنین برخوردی بدش می آید و نه آمریکا. ترامپ قبل از اینکه رئیس جمهور هم شود،

به منافعهش در رابطه با روابط بین المللی دیگر لطمه بزند. به این دلیل است که هیچ گونه سازگاری با این کشورهایی که اصولا تمام منافعی را هم که کسب کرده اند، روی دشمنی با ایران بوده؛ وجود ندارد. عربستان چه کشوری است؟ عربستان پرستی خود را در حال حاضر از خصومت با ایران کسب می کند. آن را به خاطر همین خصومت ورزیدن ها جلوی ایران گذاشته اند و به خاطر پولی که دارد نوعی شخصیت برای آن قائل شده اند و این وضع را ادامه می دهند. من بارها در جاهای مختلف به عنوان یک عنصر بی طرف، برای اینکه نه من متعلق به گروه اصلاح طلب هستم، نه گروه اصولگرا، این جا به عنوان یک ناظر به قضا یا نگاه می کنم، بارها گفته ام که یک عده ای خیال می کنند برجام قرارداد دوستی ایران و آمریکا است و در قالب این قرارداد دوستی فرض بر این است که ایران هر کاری دلش می خواهد بکند و آنها همه کارهای ما را تایید کنند و هر کاری هم مورد نظر ماست، بکنند؛ همچنین چیزی وجود ندارد. این را شما اگر یادتان نمی آید، به من اعتراض کنید، ما خودمان دو سال پیش آمریکا را تحریم اقتصادی کردیم. وقتی اتومبیل های جنرال موتورز وارد ایران شد، حتی دستور دادیم آنها را برگردانند برای اینکه تجارت با آمریکا را تحریم کردیم. من نمی گویم چرا تحریم کردیم، می گویم آنها هم از همین تحریم دوجانبه متقابل خودشان متاسفانه استفاده می کنند، منتها کاری که اینها می کنند، این است که به کشورهای دیگر هم بدون اینکه صریحا تهدید کنند، عملا تهدید می کنند؛ یعنی می گویند بروید با ایران معامله کنید، منتها اسم تان را می گذاریم در لیست سیاه و دیگر نمی توانید با ما معامله کنید. اینها

شکل بینابینی حل کند و به سمت یکصدایی شدن برود. همان طور که در موضوع ورزش و کشتی بیش آمد و باعث کناره گیری یک کشتی گیر شد، فدراسیون به این نتیجه رسید که باید موضوع در حاکمیت حل شود و وقتی هم که به شدت مورد تهاجم قرار گرفت که شما باید چنین کنید و چنان کنید، به این نتیجه رسیدند که با روندی دوگانه نمی توان مسائل را پیش برد. این است که این دوگانگی سیاست گذاری در ایران موجب این مسائل شده است.

آقای مجلسی! با توجه به اینکه در روابط بین الملل معمولی می گویند ما باید مسائل تنش زا و تنش زدار را از هم تفکیک کنیم و همه چیز را با هم نبینیم، ولی به نظر می رسد که مسائل مختلف ایران کاملا به هم مربوط است؛ مسائل موشکی و فعالیت های منطقه ای اش و موضوع برجام را نمی شود از هم جدا کرد. به نظر تان اگر یک گفت و گوی منطقه ای شکل بگیرد، این می تواند برجام را هم نجات دهد؟

▲ اول اینکه نه، در مسائل بین الملل نمی توان و نمی شود امور متفاوت از یکدیگر تفکیک شود؛ چنین چیزی وجود ندارد. مسائل وقتی مساله ای مهم و حیاتی تلقی شد، با تمام جوانبش یک پکیج را تشکیل می دهد و راجع به کل آن باید یکجا بررسی شود. این می تواند به عنوان بهانه ای برای هر کشوری مطرح شود که بخواهد وارد مذاکرات شود، اما اینکه ایران بخواهد وارد یک بحث منطقه ای بشود، من این را در شرایط کنونی، در فضای مناسبی نمی بینم. سوال این است که با چه کسی وارد مذاکره شود؟ با کشورهای عربی مصالحه ای بکند؟ با عربستان، با امارات یا کویت؟ به چه کسی بخواهد نزدیک شود؟ با ترکیه حتی اگر بخواهد وارد چنین مذاکراتی شود که سر بعضی از مسائل یک توافق های مقطعی هم وجود داشته باز در سوریه هم یک جاهایی جلوی هم و مقابل هم هستند. مساله اصلی پس چیست؟ موقعیت ایران در برابر آمریکا و رفقای غرب، وقتی می گوینم غرب، از استرالیا، نیوزیلند تا ژاپن و همه اینها را شامل می شود، شرایطی فراهم آورده اند که طی این چندین سال و با یک سیاست ایران هراسانه دقیق هر کشوری ممکن است در خود منطقه احساس کند که نزدیک شدنش به ایران می تواند



ما باید ببینیم منافع مان چیست، نیازی به خرید وقت در این برهه زمانی پس از حل بحران هسته ای وجود ندارد. برجام شکل گرفته است و به هر صورت ما باید بر مواضع اصولی خود تاکید کنیم



شاهکار آقای ظریف این بود که برجام را به نتیجه رساند و به امضای قدرت‌های بزرگ رسید. برخی نیروهای داخلی که وجود دارند، از اول مخالف بودند و تمام سعی خودشان را در این رابطه به کار بردند که این مساله عملی نشود، وگرنه اگر درست همزمان آن مانورها انجام نمی‌شد، آن اعلامیه‌ها داده نمی‌شد، به جای آن به قدرت تربیت صنایع دفاعی مانند همه کشورهای دنیا، آن چیزی که باید پنهانی تر از همه چیز انجام بگیرد، بیشتر از همه چیز روی آن تبلیغ نمی‌شد و به اینجای می‌رسید

ایران را الان به درون خودشان نمی‌پذیرند، برای اینکه می‌دانند ایران مساله دارد و نمی‌خواهند با پذیرش ایران، مسائل ایران را به آن مجموعه بکشانند. اگر ایران از این قالب که بهانه‌ای برای ایران‌هراسی است قدری رها شود و حمایت‌های منطقه‌ای خودش را در قالب کشورهای منطقه هماهنگ کند، آن موقع بریکس بسیار قوی‌تر خواهد شد و یک فضای مالی بین‌المللی برای بسیاری از کارها برای تعیین تجارب خارجی ایران می‌گستراند. این احتیاج به این دارد که ما خودمان را با دنیا تطبیق دهیم، نه اینکه انتظار داشته باشیم که دنیا خودش را با ما تطبیق دهد.

با این تفاسیر به نظر تان ترامپ می‌تواند شعارهای خود را محقق کند و دور دیگری در آمریکا حضور داشته باشد؟

▲ یک بار به طور صریح از من پرسیدند فکر می‌کنید ترامپ انتخاب شود؟ من اصلا به مغزم خطور پیدا نمی‌کرد که یک ملتی چنین کسی را که آنقدر صاحب ادعاست، رئیس جمهور خودشان کند. الان هم باز پیش بینی من این است که ایشان دور دیگری در پیش نخواهد داشت، ولی در داخل حزب جمهوریخواه و در برآوردهای خودم آقای تیلرسون را وزیر خارجه‌ای که اتفاقا اختلاف نظرهای اساسی هم با ترامپ دارد، یک چهره‌ای می‌بینم که درخور چنین مقامی باشد و او را بخواهند پیش بکشند، اما نکته بسیار جالب و تماشایی در دیدار همین اخیر ایشان با رئیس‌جمهور چین بود، رئیس‌جمهور چین به تازگی به فکر مادام‌العمر کردن مقام خودش افتاده، که می‌تواند روند جدیدی در این باره باشد. آقای ترامپ نیز از این موضوع احساس خوبی داشت و گفت شاید لازم باشد آمریکا هم از این روند پیروی کند، یعنی برای خودش مثل اینکه خواب مادام‌العمر شدن هم دیده است؛ حالا چه برسد به اینکه یک نوبت دیگر بخواهد انتخاب شود. در حالی که این روش آمریکایی، در قانون اساسی ما هم آمده و به مقامات اجرایی اجازه نمی‌دهد بیش از دو بار متوالی رئیس‌جمهور شوند. این را به عنوان یکی از امتیازات حقوق اساسی آمریکا نسبت به کشورهای دیگر تلقی می‌کردند، حالا این آقای رئیس‌جمهور بدون اینکه این حرف‌ها را بفهمد، کار رئیس‌جمهور چین را تایید کرده و برای آمریکا هم تجویز می‌کند. ▶

مثل ریاست‌جمهوری قوی‌ترین کشور دنیا باشند، این گونه آدم‌ها را بیشتر دارند. این ظرفیت در این سمت خانم کلینتون قرار داشت که شاید دیگر نتوان روی او حساب کرد ولی کسی مثل آقای بایدن، معاون آقای اوباما به نظر آمادگی خودش را اعلام کرده و آدم باصلاحیتی هم است، اعتراضات شدیدی هم به رفتارهای ترامپ داشته، حتی در مورد برنامه برجام، ظاهر است. او تمایلی ندارد که وارد عرصه شود؛ دفعه قبل هم ظاهراً نمی‌خواست رویاروی خانم کلینتون بایستد و فکر می‌کرد او شانس بیشتری دارد و همچنین پسر بزرگش تازه درگذشته بود و از نظر روحی - روانی هم در چنین شرایط نبود. یا خود آقای کری صلاحیتش بسیار بیشتر از اشخاص دیگری است. اینها کسانی هستند که مسائل دنیایی را درک می‌کنند و می‌دانند آمریکا نمی‌تواند به دلخواه خودش هر کاری بخواهد در دنیا بکند و این ترک تازی را مغایر منافع درازمدت آمریکا می‌دانند.

دیگر دنیای یک قطبی وجود ندارد که آمریکا در رأس آن باشد، چین دارد تبدیل می‌شود به قوی‌ترین قدرت دنیا، روسیه به دوران اوج برمی‌گردد، اروپا هم به هر حال تا یک جایی ممکن است بخواهد تبعیت از آمریکا بکند، اما ادامه آدمی مثل ترامپ اینها را هم رویگردان خواهد کرد. برزیل، هند و چندین کشور دیگر، اینها قدرت هستند و اینها برای خودشان قطب‌هایی هستند که ایران به راحتی می‌تواند همراه با این کشورها که کشورهای گروه بریکس را تشکیل می‌دهند تعامل داشته و روابط خود را گسترش دهد. الان هم به دنبال این هستند که یک برنامه مبادلات مالی در قالب بریکس شکل دهند، یعنی برزیل، هند، چین و آفریقای جنوبی هر کدام یک قدرت بزرگ هستند، اما

دیگر دنیای یک قطبی وجود ندارد که آمریکا در رأس آن باشد، چین دارد تبدیل می‌شود به قوی‌ترین قدرت دنیا، روسیه به دوران اوج برمی‌گردد، اروپا هم به هر حال تا یک جایی ممکن است بخواهد تبعیت از آمریکا بکند، اما ادامه آدمی مثل ترامپ اینها را هم رویگردان خواهد کرد

حرف عجیبی زده بود. او گفته بود اینها مقادیر زیادی پول دارند و ما نباید اجازه دهیم پول‌ها همین‌طور به حال خود دست اینها بماند باید آنها را به نحوی از چنگ‌شان بیرون بکشیم. و عملاً هم با استفاده از همین بهانه‌ها و شعارهای تند و تیز، با قراردادهای چند صد میلیارد دلاری با عرب‌ها، به خصوص عربستان و امارات، برای بخش مهمی از این پول‌ها برنامه چیده است.

با توجه به اینکه می‌گویید ترامپ حمله مستقیم نظامی را به ایران انجام نمی‌دهد، ولی از یک طرف هم سیاست رژیم تغییر را تکرار می‌کند و بی‌می‌گیرد، چطور می‌خواهد به ایران آسیب بزند و به نوعی با کل حاکمیت دشمنی‌اش را پیش ببرد؟

▲ رژیم چنج یک حرکت انتقامی است در برابر نابودی اسرائیل، وگرنه چگونه می‌تواند باید در ایران رژیم را تغییر دهد؟ ایران یک کشور منسجم‌تر از سایر کشورهای منطقه است و نظامش هم نظامی است که در شرایط زمانی زندگی می‌کند و خودش را با خیلی از مسائل وفق داده و دارای نیروی حفاظتی بسیار قوی است. ولی او به خودش اجازه می‌دهد و می‌گوید من سیاست رژیم چنج را دنبال می‌کنم. اصلاً چنین چیزی در روابط بین‌الملل معمول و قابل دفاع نیست. وقتی هم که به آنها می‌گویید، می‌گویند نه، این پاسخ این تهدید است که اسرائیل باید از صحنه روزگار محو شود. این یک حالت دفاعی دارد و ما هم به خودمان این اجازه را می‌دهیم که بخواهیم حتی عمل هم بکنیم، ولی تصور نمی‌کنیم که راهی برای عملی کردن این داشته باشند، مگر اینکه به بهانه این جنگ‌هایی که همین الان هم در منطقه، جریان دارد به صورت فرسایشی تقریباً پای ایران را بیش از پیش به این جنگ‌ها بکشد. رژیم چنج یک معنی‌اش این است که هزینه زیادی روی دست شما بگذارند، چون جنگ پرهزینه‌ترین اقدام عملی است که به همان ترتیبی که در ویتنام و افغانستان، شوروی را از هستی ساقط کردند و فروپاشی آن را زمینه‌سازی کردند، در یک کار طولانی مدتی چنین برنامه‌ای بریزند.

از سویی من فکر نمی‌کنم ایران هم اقدامی برای افزایش تنش خود و رفتن به سمت چنین روندی شکل دهد. ایران در منطقه حضور داشت و سعی کرد با تورسیسم و داعش در منطقه بجنگد و دایره امنیتی خود را در منطقه حفظ کند، ولی کسانی که در مسئولیت هستند، قاعدتاً در دام این گونه هزینه‌ها و جنگ‌های مستقیم نمی‌افتند. تجربه ۴۰ ساله نشان می‌دهد که آنها می‌توانند چنین روندی را مدیریت کنند و از تقابل مستقیم بپرهیزند.

چشم‌انداز تان در مورد دور دوم ترامپ چیست؟ دموکرات‌ها را چطور می‌بینید، آیا می‌توانند فضایی ایجاد کنند که یک شخص قدرتمند به وجود بیاید که در مقابل ترامپ بایستد و به پیروزی برسد؟

▲ اصولاً دموکرات‌ها از حمایت‌های روشنفکرانه، دانشگاهی، طبقات با فرهنگ و باسواد برخوردارند. در مقابل، جمهوریخواهان از سیاست‌های پوپولیستی، عوام‌فریبی و به خصوص در میان مردم میانه آمریکا و کشاورزان و وضعیت مالی‌شان هم اتفاقاً خیلی خوب است، برخوردارند؛ چه بسا از آدم‌های خال کوبی کرده‌ای که با کت چرمی روی موتور تردد می‌کنند، گرایش‌های مافیایی دارند، اینها بخش بزرگی از طرفداران جمهوریخواهان می‌شوند. ولی دموکرات‌ها ضمن اینکه از حمایت‌های روشنفکرانه منسجم برخوردار نیستند، برای اینکه هرچه میزان روشنفکران بالاتر باشد، تفاوت‌ها و استقلال عقیده‌ها هم بین‌شان بیشتر است، ولی اشخاصی که بتوانند جانشینی برای مقامی بسیار مهم

مذاکره بر سر توان موشکی و دفاعی به صلاح کشور نیست

دکتر بهشتی‌پور در گفت‌وگو با مثلث



آمریکایی‌ها به این جمع‌بندی رسیده‌اند که اروپایی‌ها با آنها همکاری نخواهند کرد و از آنها در برجام نامید شده‌اند.

شکاف میان آمریکا و اتحادیه اروپا در قبال برجام را چگونه تحلیل می‌کنید؟ آیا اساساً چنین شکافی وجود دارد؟ آیا در نهایت اروپا با ایالات متحده آمریکا بر سر تغییر برجام همراه خواهد شد؟

▲ در کشور ما برخی علاقه‌مندان از کلیشه «سگ زرد برادر شغال است» استفاده کنند و این را مطرح کنند که تفاوتی میان اوپاما و ترامپ نیست و همچنین تفاوتی میان اتحادیه اروپا و آمریکا نیست. در حالی که تمام قرآن و شواهد تاریخی به ما نشان می‌دهد که اینها با هم تفاوت دارند. هم ترامپ با اوپاما و هم اتحادیه اروپا با آمریکا. اما این تفاوت بین ترامپ و اوپاما تفاوت در استراتژی نیست بلکه تفاوت در تاکتیک‌ها است. ما باید این تاکتیک‌ها را بشناسیم و بفهمیم و خوب با آنها برخورد کنیم. متأسفانه خیلی راحت می‌گوییم ترامپ مثل اوپاما و اوپاما هم مثل ترامپ است و همه را یکسان می‌بینیم. واقعیت این است که اروپایی‌ها با آمریکا در یک جاهایی منافع مشترک دارند و در موضوعی دیگر هم اختلاف دارند. این مساله تنها در مورد ایران هم نیست. برای مثال در مورد حوزه نفوذ در اروپا با هم اختلاف دارند. در بسیاری از موضوعات مختلف با هم مشارکت می‌کنند و در خیلی از موضوعات هم با هم‌دیگر اختلاف دارند. در مورد برجام اختلاف بین اروپا و آمریکا بسیار جدی و اساسی است و ما باید این اختلافات خوب را درک کنیم. سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا اینکه آمریکا و اروپا در مسائلی با هم اختلاف دارند، تضمینی برای ایران است که هر عملی را انجام دهد؟

خیر، در صورتی که همان سیاست‌های دولت نهم و دهم را پیش بگیریم نه تنها آمریکا را به اروپا نزدیک می‌کنیم، بلکه چین و روسیه هم به آمریکا نزدیک می‌شوند و نتیجه‌اش می‌شود همان قطعه‌نامه‌هایی که علیه ما به اتفاق آرا تصویب می‌شود. بنابراین اختلاف بین آمریکا و اروپا وجود دارد و در عین حال با هم اشتراک مساعی هم دارند. آمریکا و اروپا در مساله دفاعی ایران با یکدیگر هم‌نظر هستند. به صورت رسمی هم اعلام کرده‌اند که در موضوع دفاعی نگران موشک‌های ایران هستند. در شرایطی که آمریکایی‌ها تمام تلاش خود را به کار گرفتند و موفق به همراهی اتحادیه اروپا در برجام نشدند، درصد هستند راجع به آنچه به عنوان بی‌ثبات‌سازی در منطقه جعل کرده‌اند به همسویی با اروپا دست پیدا کنند. آمریکایی‌ها تحت عنوان بی‌ثبات‌سازی ایران از محدود ساختن قدرت دفاعی موشکی ایران می‌گویند. اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها در مساله سیاست‌های ایران در سوریه، عراق، یمن و لبنان و همچنین در خصوص برد موشک‌ها و همچنین در موضوع حقوق بشر به نظرات همسویی رسیده‌اند. این هماهنگی و همسویی بین آمریکا و اتحادیه اروپا موجب وضع تحریم‌هایی جدید علیه ماست. در چنین شرایطی برجام برای ایران بی‌اثر خواهد بود. به عبارت دیگر ما باید به گونه‌ای رفتار کنیم که چنین هدفی محقق نشود. ایران می‌تواند رفتارهای دقیقی داشته باشد که از یک طرف قدرت دفاعی را حفظ کند و از طرف دیگر مانع از همسویی آمریکایی‌ها با اروپایی‌ها در این گونه مسائل شود.

موضوع دو کشور چین و روسیه تا چه اندازه در تنظیم رفتار ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در قبال برجام موثر خواهد بود؟

▲ این مساله کاملاً بستگی به رفتار ما دارد. رفتار ما چنانچه با همین جدیتی که برجام را اجرا می‌کنیم و سیاست‌های دفاعی را پیش می‌بریم توأم باشد، اثر بخش خواهد بود و تعارضی با تقویت بنیه دفاعی و اجرای برجام نخواهد داشت. امروز کسانی که معتقدند صنعت هسته‌ای

آورده‌اند. به عبارت دیگر طرف‌های مذاکره‌کننده با حداقل خواسته، یکدیگر را متقاعد کرده‌اند که بتوانند به نتیجه برسند. ترامپ، زیاده‌خواهی‌هایی که جان کری و باراک اوپاما نتوانسته‌اند در مذاکرات خود به طرف ایرانی تحمیل کنند را به عنوان ضعف برجام مطرح کرده و می‌خواهد خارج از برجام به آنها دست یابد که این خواسته هم عملی نخواهد شد. از طرفی آمریکا به این موضوع پی برده که عملاً اروپا را نمی‌تواند متقاعد کند که برجام را زیر پا بگذارند. چون اروپایی‌ها به گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی استناد می‌کنند که آژانس نیز بر اجرایی کردن برجام از سوی ایران تأکید کرده است. از طرفی آنها معتقدند امکان دستیابی به توافق با ایران در خصوص مسائل هسته‌ای غیر از برجام وجود ندارد و برجام بهترین توافق ممکن با ایران بوده است. از طرف دیگر هم منافع اروپا ایجاب می‌کند که با ایران مبادلات تجاری داشته باشند.

تحلیل شما از رویکرد دولت ترامپ در قبال توافق هسته‌ای و آینده برجام چیست؟ آیا ترامپ در نهایت توافق هسته‌ای را ابطال خواهد کرد؟

▲ اگر رئیس‌جمهور آمریکا می‌توانست این کار را انجام دهد، همان سال اول که وعده داده بود که برجام را پاره می‌کند، آن را باطل می‌کرد. ترامپ سه بار به‌رغم میل باطنی‌اش برجام را تمدید کرده و این تنها به این دلیل است که این توافق به یک سند بین‌المللی تبدیل شده و ذیل قطعه‌نامه ۲۲۳۱ است. کسانی که می‌گویند این یک بیانیه سیاسی است به این موضوع توجه ندارند که عین قطعه‌نامه چیست. امروز برجام ذیل مصوبه شورای امنیت سازمان ملل تبدیل به یک قطعه‌نامه شده است. بنابراین آمریکا درست است که در تبلیغات می‌گوید که این توافق به نفع ما نیست اما این توافق حداقل خواسته‌هایی بوده که ایران، آمریکا، آلمان، فرانسه، انگلیس، چین و روسیه به دست

مقابل این کارها را انجام داد، می‌تواند در خصوص امنیت مشترک همه کشورها و منطقه صحبت کند. تا زمانی که کشورهای ۵+۱ به تعهدات خود در برجام عمل نکرده باشند و واکنشی به ماجراجویی‌های رژیم صهیونیستی نداشته باشند، هیچ عقل سلیمی مذاکره را تأیید نخواهد کرد.

آیا به نظر شما برجام (از مدتی که اجرایی شده است) رویکردی فرصت‌محور برای کشور داشته یا تهدیدمحور؟ فرصت‌ها و تهدیدات آن را بیان کنید.

▲ اجرای برجام هم فرصت‌محور بوده و هم تهدیدمحور. گزارش شش ماهه دوم سال ۹۵ کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی در حدود نهمصد مورد از تحریم‌های ایران را که لغو شده، تأیید می‌کند. تحریم‌هایی که در حالت تعلیق نیستند و به‌طور کامل لغو شده‌اند. لغو تحریم‌ها موجب شده که صنایع خودرو به راحتی وارد ایران شود و همچنین ایران بتواند خودروهای خود را به راحتی صادر کند. تحریم‌های صنعت پتروشیمی لغو گردیده و امروزه یازده میلیارد دلار درآمد پتروشیمی کشور است.

البته تحریم‌هایی که در حوزه بانکی وجود دارد، هنوز لغو نشده است. برخی علاقه‌مندان کل برجام را در حوزه بانکی خلاصه کنند، در حالی که کل برجام در بانک نیست. برای مثال کشتیرانی ما در شرایط تحریم امکان تردد به هیچ‌کدام از بنادر اروپا و بزرگ دنیا را نداشت. امروزه امکان تردد کشتی‌ها به نقاط مختلف از جمله بنادر اروپایی فراهم شده است. بیمه‌های دنیا، کشور ما را به دلیل شاخص ریسک سرمایه‌گذاری بالا، تحریم کرده بودند. این شرکت‌ها کشتی‌های ما را بیمه نمی‌کردند. هزینه بیمه کشتی به قدری زیاد بود که شرکت‌های مختلف صنعت بیمه با هم مشترک شدند تا بتوانند یک کشتی را بیمه کنند. بیمه کشتی‌ها هزینه گزافی بود. امروزه بیمه هرنس آلمان به صورت رسمی کالاهایی که به مقصد آلمان بازرگاری می‌شود یا از آلمان به ایران حمل می‌شود را بیمه می‌کند. انتقادات در مورد موضوعات بانکی درست است. هنوز تحریم‌های بانکی وجود دارد. هنوز تحریم‌های دلار وجود دارد. اینکه تحریم‌ها را در صنعت بانکی خلاصه کنیم یک خطای استراتژیک است.

البته نباید از تهدیدات برجام نیز چشم‌پوشی کرد، در واقع وقتی سرنوشت یک توافق به تصمیم رئیس‌جمهور یک کشور مرتبط باشد، خود یک تهدید است. این یک مشکل اساسی است. ما باید این مشکل را برطرف کنیم. با اتحاد ملت ایران در حمایت از برجام این گونه مطالبات قابل طرح است. در شرایطی که عده‌ای برجام را به عنوان سند تصویبی شورای عالی امنیت ملی زیر سوال می‌برند، بدیهی است که طرف مقابل نیز به راحتی این سند را زیر سوال می‌برد و هر طور که مایل است با آن برخورد می‌کند. در آخر باید به این نکته اشاره کرد که هنوز راه برای وضع تحریم جدید بسته نشده است، البته در خصوص وضع تحریم‌های جدید باید دید امکان وضع چه تحریمی وجود دارد. اگر امریکانفت ما را تحریم کند، عملاً برجام را نقض کرده است.

واقعیات این است که باید توجه داشته باشیم اسیر تبلیغات آمریکایی‌ها نشویم. آن چیزی که مهم است اولاً موضوعات را باید خیلی دقیق، جدی و حرفه‌ای بررسی کنیم و تحت تأثیر جوسازی آنها قرار نگیریم. در حقیقت رژیم حقوقی که آمریکایی‌ها در سایه پرونده‌سازی‌ها و تصویب قطعنامه‌ها ایجاد کرده بودند، در اثر برجام فرو پاشید. برجام موجب لغو قطعنامه‌های شورای امنیت و شورای حکام شد. ▶

امروز باتوجه به عملکرد و شعارهایی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا در جهت عدم پایبندی به توافق برجام از خود نشان می‌دهد و موضوع جدیدی که توسط اتحادیه اروپا در جهت مذاکره بر سر قدرت دفاعی جمهوری اسلامی ایران مطرح شده است، با دکتر حسن بهشتی پور، استاد روابط بین‌الملل به گفت‌وگو نشستیم تا با بررسی عملکرد آمریکادر مساله برجام، به موضوع بایدها و نبایدهای مذاکره بر سر قدرت دفاعی جمهوری اسلامی ایران بپردازیم.

دارد برای برطرف ساختن آن تلاش کنیم. در حقیقت رسالت حرفه‌ای کار رسانه همین است. به جای نسبت دادن اتهامات واهی به دستگاه دیپلماسی، تلاش کنیم تا این دستگاه بتواند رسالت واقعی خود را انجام دهد. بخش مهمی از این دیپلماسی عمومی جا انداختن سیاست‌های ایران در افکار عمومی دنیاست.

آیا اساساً مذاکره با اعضای ۵+۱ بر سر قدرت موشکی و توان منطقه‌ای ایران امکان‌پذیر است؟

▲ چنانچه این امکان وجود داشته باشد، به صلاح ما نیست. من می‌خواهم روی این نکته تأکید کنم که حتی اگر امکان مذاکره هم وجود داشته باشد، باز به صلاح ما نیست وارد این موضوع شویم. اعضای ۵+۱ در توافق برجام بدعهدی داشتند تنها به بخشی از تعهدات خود عمل کردند. چنانچه آنها در برجام رفتار درستی داشتند و یا در آینده رفتار خود را اصلاح کردند: می‌توان در خصوص موضوعات دیگر هم صحبت کرد.

در مورد توان موشکی یا هر مساله دیگری در شرایط کنونی هر نوع مذاکره‌ای غیر عقلی و غیر قابل بحث است. چنانچه آنها شرایط مناسبی را به ایران پیشنهاد دهند باز هم این مذاکره غیرعقلانی خواهد بود. از طرفی نباید انتظار داشت که هیچ‌گاه گفت‌وگویی در این خصوص شکل بگیرد. باید دید طرف مقابل تا چه اندازه به تعهدات خود در برجام پایبند است. همچنین اگر آنها حقیقتاً به دنبال امنیت در منطقه هستند، باید در خصوص رژیم صهیونیستی اقدامات لازم را اتخاذ کنند. این رژیم با ماجراجویی‌هایی که در فلسطین اشغالی دارد و همچنین با حملاتی که به سوریه و لبنان دارد، بی‌ثباتی منطقه را در دست‌ورکار خود قرار داده است. کشورهای ۵+۱ چنانچه دنبال ثبات و امنیت در منطقه هستند باید از رژیم صهیونیستی شروع کنند و تلاش‌های خود را برای محدود کردن سلاح‌های هسته‌ای این رژیم به کار بگیرند. ۵+۱ باید از آنسوتر نظارت داشته باشد که بر فعالیت هسته‌ای اسرائیل نظارت داشته باشد. در حال حاضر اسرائیل عضو آژانس است اما پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) و پروتکل الحاقی را نپذیرفته است. این کشورها در مرحله نخست باید اسرائیل را متقاعد کنند که برای حفظ امنیت منطقه نظارت آژانس را بپذیرد و دست از ماجراجویی بردارد. چنانچه طرف

ایران ناپدید شده است، خبر ندارند که پیشرفت‌های هسته‌ای هر چند محدود ادامه پیدا کرده است. از سوی دیگر در اثر رفع بخش‌های مهمی از تحریم‌ها قدرت دفاعی ما تقویت شده است.

به دلیل بهبود شرایط، وضعیت اقتصادی نسبت به سال‌های قبل از برجام بهتر شده است و ایران می‌تواند با تکیه بر قدرت دفاعی در سطح منطقه نقش خود را ایفا کند. بنابراین ایران با قدرت و قوت می‌تواند به گونه‌ای مدیریت کند که در درجه اول مانع نزدیک شدن آمریکا به اتحادیه اروپا و بعد مانع نزدیک شدن روسیه و چین به آمریکا بشود. این مساله با وجود یک برنامه‌ریزی مناسب و تلاش برای ندادن بهانه به طرف مقابل دست‌یافتنی است. یکی از دستاوردهای بزرگ برجام این بود که بهانه‌های هسته‌ای را از طرف مقابل گرفته است. آمریکا دیگر بهانه‌ای ندارد که بخواهد روی آن با فشاری کند و تلاش کند که چین، روسیه و اتحادیه اروپا را با خود همراه کند. در خصوص مسائل دفاعی، سوال اصلی این است که ما در مورد این موضوعات چگونه رفتار کنیم که قدرت و قوت دفاعی خود را حفظ کنیم. باید توجه داشت که هرگونه عقب‌نشینی در این زمینه به زیان ایران است. باید روی این حق مسلم با فشاری کرد و از آن دفاع کرد. همان‌طور که حق مسلم خود را در انرژی هسته‌ای اثبات کردیم. آنها حتی قبول نداشتند که ایران غنی‌سازی کند. بوش پسر تأکید داشت که ایران ابتدا باید غنی‌سازی را متوقف کند و بعد پای میز مذاکره بیاید. شاهد بودیم که آمریکایی‌ها در این مساله تجدیدنظر کردند و در اجلاس مسقط قبل از روی کار آمدن دولت دهم پذیرفتند که ایران غنی‌سازی را هر چند محدود ادامه دهد. بنابراین ما باید از حق خودمان بحق دفاع کنیم. در این شرایط باید با اتخاذ روش مناسبی ضمن با فشاری بر قدرت دفاعی، بتوانیم ارتباطات و تعامل خود را با اتحادیه اروپا، روسیه، چین، هند، کره جنوبی، ژاپن و سایر کشورهایی که با آنها مروادتی داریم، حفظ کنیم.

آیا دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی کشورمان (وزارت امور خارجه) توانسته است اقدام موثری در واکنش به هجمه‌های برجامی ایالات متحده آمریکا صورت دهد؟

▲ وظیفه دستگاه دیپلماسی ما همین است. حالا اینکه این اقدامات و واکنش‌ها اثر بخش بوده یا نه، بحث دیگری است. من به عنوان یک شخصیت رسانه‌ای معتقدم در بخش دیپلماسی عمومی، ما می‌توانستیم خیلی قوی‌تر عمل کنیم. به عبارت دیگر دیپلماسی عمومی ایران می‌تواند تدوین دقیق‌تری برای افکار عمومی دنیا داشته باشد. بیان و شفاف‌سازی مواضع کشور و اینکه ایران چه می‌خواهد و به دنبال چیست، باید در دیپلماسی عمومی مطرح شود. شفافیت در مورد آن چیزی که می‌گویند بی‌ثبات‌سازی منطقه و اینکه آیا مبارزه ایران علیه داعش در سوریه موجب بی‌ثباتی شده یا اینکه موجب تثبیت امنیت در منطقه بوده باید از طریق دستگاه دیپلماسی عمومی پیگیری شود. این حقیقت که ایران نه تنها بی‌ثبات‌کننده منطقه نیست، بلکه به دلیل مبارزه با نیروی مخربی مثل داعش در سوریه و عراق تأمین‌کننده ثبات منطقه است، باید از طریق دستگاه دیپلماسی عمومی از جمله رسانه‌ها تبیین شود.

دستگاه دیپلماسی به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد. باید تقویت شود. به جای مطرح کردن اتهاماتی از قبیل اینکه دستگاه دیپلماسی وابسته به بیگانگان است و... باید در این خصوص همفکری کرد. این مساله، مساله ملی ماست. باید دستگاه دیپلماسی را کمک کنیم. چنانچه خطایی رخ داده است، گوشزد نماییم. اگر ضعفی وجود

در مورد توان موشکی یا هر مساله دیگری در شرایط کنونی هر نوع مذاکره‌ای غیر عقلی و غیر قابل بحث است. چنانچه آنها شرایط مناسبی را به ایران پیشنهاد دهند باز هم این مذاکره غیرعقلانی خواهد بود

سیاست خیابانی

ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ رامی‌توان از این منظر نسبت به دیگر اعتراضات شهری در ایران متفاوت دانست که این بار پای مساله معیشت به میان آمد و جوانان ناامید از آینده راه خیابان‌ها کشاند. هرچند پس از چندروز این مطالبات اقتصادی و معیشتی به شعارهای تندسیاسی و تخریب اموال عمومی منتهی شد اما بسیاری از تحلیلگران علوم اجتماعی و سیاسی راه این نتیجه‌رساند که همچنان باید اصلاح‌ساختاری در نهادها را به‌عنوان یک راهکار پیشنهاد دهند. این اعتراضات از منظر دیدگاه‌های متفاوتی همچون کین‌توزی، اعتماد بنیادین، مسائل مخاطره‌آمیز، تجربه‌مدرئیت‌و... از سوی صاحب‌نظران در این پرونده مورد تحلیل، توصیف و تبیین قرار گرفته است.

جامعه‌شناسی

اعتشاش‌های
سال ۹۶

اعتراض
طبقه متوسط ضعیف





اعتراض طبقه متوسط ضعیف

ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ چگونه قابل تحلیل، تبیین و توصیف است؟



علی حاجی‌ناصری

دبیر گروه جامعه‌شناسی

ملاک قرار نمی‌دهد؛ بلکه با یک نگاه جامع‌تر، تصور ذهنی کنش‌گران یا برداشت کنش‌گران در امکان رسیدن به خواسته‌های‌شان را به‌عنوان یک متغیر مهم وارد مدل خود می‌کند.

احساس فقر، خشونت پنهان و ناراضی‌تای اجتماعی

احساس فقر و محرومیت نسبی پدیده‌هایی اجتماعی هستند که امروزه بسیاری از اعضای طبقات متوسط و پایین اجتماعی آن را تجربه می‌کنند. واقعیت آن است که اکنون در کنار فقر مطلق یا محرومیت مطلق که زندگی تعداد قابل توجهی از افراد را تحت‌تاثیر قرار داده است، باید از رواج فقر نسبی و دلایل و نتایج آن صحبت کرد. هنگام رواج محرومیت نسبی، اکثریت افراد جامعه با مقایسه موقعیت اقتصادی و اجتماعی خویش با دیگران و از جمله ثروتمندان احساس فقر و محرومیت می‌کنند. آنها در رقابتی اجتماعی شرکت دارند که هدف از آن شبیه‌سازی سبک زندگی خود به شیوه زندگی ثروتمندان و تظاهر به برخورداری از چنین زندگی‌ای است. در این شرایط، مصرف‌نمایشی و مظاهر مختلف آن با وضوح هرچه بیشتر به چشم می‌آیند.

مال‌ها و مراکز خرید متنوع، کالاهای مصرفی گوناگون و برندهای متعدد تمام شهر را پر می‌کنند؛ به‌نحوی که خرید کالاهای برند از مال‌های پر زرق و برق به یکی از مهمترین نیازهای اکثر افراد جامعه تبدیل می‌شود. اکنون، بسیاری از اعضای طبقه بالایی اجتماعی به‌منظور نمایش سبک زندگی خویش و متمایز ساختن خود از دیگران در تلاش هستند و فضای مجازی و شبکه‌های مختلف اجتماعی نیز در این راه به یاری آنها آمده‌اند؛ به‌نحوی که اعضای دیگر طبقات اجتماعی در هر گوشه شهر می‌توانند شاهد نمایش سبک زندگی تجملاتی آنها باشند.

همچنین برخی از اعضای طبقه متوسط نیز که هدفی جز تظاهر به برخورداری از سبک زندگی تجملاتی و تقلید از آن ندارند، فضای مجازی را به نمایشگاهی از سبک زندگی مظاهرانه خویش تبدیل کرده‌اند. در نتیجه چنین وضعیتی، عموم افراد جامعه با مشاهده مظاهر زندگی ثروتمندان و مقلدان آنها در فضای واقعی یا مجازی خود را فقیر و محروم می‌دانند و بر نارضایتی آنها از شرایط اجتماعی افزوده می‌شود. آنها با مقایسه موقعیت خویش با ثروتمندان و عدم توانایی به‌منظور رقابت در چنین کارزار نابرابری احساس فقر و محرومیت می‌کنند.

هنگامی که هدف از مصرف انبوه کالاهای مختلف نمایش و به رخ کشیدن سبک زندگی متمایز خویش باشد، تعداد فراوانی از افراد با احساس فقر و محرومیت مواجه خواهند شد. آنها خشونت‌تی را تجربه می‌کنند که در نتیجه ناتوانی در خرید کالاهای مختلف و احساس محرومیت بر آنها روا داشته می‌شود. بنابراین در تحلیل علل نارضایتی اجتماعی، باید در کنار عواملی چون فقر مطلق، بیکاری و فساد، بر فقر و محرومیت نسبی تاکید کرد و به جای دامن زدن به شرایط اجتماعی - فرهنگی و ایجاد آن، از گسترش چنین محرومیتی جلوگیری کرد.

جامعه‌شناسان چه می‌گویند؟

آصف بیات، جامعه‌شناس ایرانی در دانشگاه

واقعی جوامع توجه می‌کنند، انتظارات فزاینده انسان‌ها را عامل مهم بروز خشونت‌ها می‌داند؛ یعنی فاصله‌ای که مردم با ارزش‌ها و شرایط مطلوبی که در پی دستیابی به آنها هستند، احساس می‌کنند.

این ارزش‌ها به سه صورت ارزش‌های رفاهی (رفاه مادی و فرصت‌های موجود برای استفاده از توانایی‌های ذهنی و مادی)، ارزش‌های قدرتی (میزان توانایی انسان‌ها برای تاثیرگذار کردن بر دیگران و اجتناب از دخالت ناخواسته در زندگی و اعمال و رفتار آنها) و ارزش‌های بین‌الاشخاصی (رضایت‌های روانی به دست آمده در تعاملات اجتماعی) تقسیم‌بندی می‌شوند. البته می‌توان در چارچوب این نظریه، متناسب با شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی جوامع مختلف، خواسته‌ها و ارزش‌های مختلف را در این چارچوب تحلیلی وارد کرد یا به صورت‌های دیگری آنها را دسته‌بندی و تعریف کرد.

بنابراین فارغ از چیستی این ارزش‌ها، هرچه شکاف میان «انتظارات ارزشی کنش‌گران» و رسیدن آنها به این خواسته‌ها یا به عبارتی «توانایی‌های ارزشی» بیشتر باشد، احتمال بروز خشونت و وقوع اتفاقاتی نظیر آشوب‌های مردمی و در نتیجه انقلاب بیشتر است. انتظارات ارزشی، میانگین موقعیت‌هایی هستند که کنش‌گران خود را به گونه‌ای توجیه‌پذیر مستحق آن می‌دانند و توانایی‌های ارزشی میانگین موقعیت‌هایی هستند که کنش‌گران خود را احتمالاً توانا در دستیابی به آنها می‌دانند. از جمله نقاط قوت نظریه رابرت گر این است که سعی می‌کند دریابد در ذهن کنش‌گران چه می‌گذرد و خود را به آنچه در واقعیت اتفاق می‌افتد محدود نمی‌کند.

به عبارتی، علاوه بر اینکه از دیدگاه صرف اقتصادی فراتر می‌رود و عوامل دیگر را نیز در مدل خود وارد می‌کند، فقط آنچه در درون جامعه در حال اجراست را در نظر نمی‌گیرد و از «انتظارات ارزشی» سخن می‌گوید که در ذهن مردم نقش بسته‌اند. از دیگر سو، صرفاً پتانسیل و توانایی‌های بنیادین برای رسیدن به این خواسته‌ها را

ناآرامی‌های دی‌ماه را می‌توان یکی از مهمترین رخدادهای اجتماعی ایران در سال ۹۶ دانست؛ اتفاقی که از سوی برخی شورش و آشوب نامیده شد و گروهی دیگر به مثابه یک اعتراض اجتماعی با آن برخورد کردند. گروهی از صاحبزنان این ناآرامی‌ها را دارای ریشه‌های اقتصادی دانستند، برخی دیگر عوامل سیاسی را در آن دخیل دانستند و عده‌ای هم بر این اعتقاد بودند که ریشه‌های فرهنگی و موضوع سبک زندگی مساله اصلی شرکت‌کنندگان در این تجمعات بود.

چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟

یکی از تحقیقات مفصلی که درباره علل رخداد انقلاب‌ها و خشونت‌های جمعی انجام شده، کتاب «تدراوت گر» است با عنوان «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟» (why men rebel) که در سال ۱۹۷۰ به نگارش درآمده است. رابرت گر با رویکردی روانشناسانه و تا حدی فردگرایانه به بحث خشونت جمعی و سیاسی، سعی می‌کند علل بروز خشونت‌ها را تبیین کند. در این نظریه، خشونت سیاسی به‌عنوان تمامی حملات فراگیری که درون یک جامعه سیاسی علیه دولت، بازیگران آن یا سیاست‌های آن انجام می‌شود تعریف شده است.

نظریه رابرت گر از جمله نظریه‌های تجربی و سیستماتیک در حوزه علوم سیاسی است؛ بدین معنا که اولاً این نظریه تا آنجا که ممکن است روشن و به‌دور از ابهام است، ثانیاً از تناقض‌های منطقی یا محال اجتناب می‌ورزد و ثالثاً میزان هماهنگی و انطباق آن با واقعیت‌های تجربی معین و قابل تشخیص است. رابرت گر برخلاف نظریه‌هایی که با دیدگاه اقتصادی محض به این مسائل نگاه می‌کنند و نیز صرفاً به شرایط عینی و





جلالی پوری می‌گوید که این اعتراض‌ها کلاسیک نبوده و بیشتر اعتراض دیده‌نشده‌گان بود

خودم یکی دو مورد از اعتراضات را رفته‌م و از نزدیک دیدم و با چند نفر هم مصاحبه کردم. عمده‌ترین آنها جوانانی دهه هفتادی بودند. برداشت نشود که همه دهه هفتادی‌ها معترض هستند اما عده‌ای از آنها بودند که ناامید بودند. قشر دیگری از معترضین مالباختگان بودند. بیش از سیصد هزار خانواده به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم و هشتصد هزار خانواده به‌طور غیرمستقیم با مشکل بانک‌ها و موسسات بانکی گره خورده‌اند. عده‌ای هم بودند که تاکید داشتند آتش‌بزنند و عکس هم بگیرند. رسانه‌هایی مثل من و تو و بی‌بی‌سی هم نشان‌شان می‌داد اما بعدا معلوم شد برخی از این‌ها سابقه دار هم هستند.»

او در تبیین اعتراضات دی ماه ۹۶ نیز چنین می‌گوید: «تعاریف و آژهای تحلیلی موجود با الگوی اعتراضات اخیر منطبق نیست. انقلاب ملی یا کلاسیک چند ویژگی دارد که این اعتراضات آن ویژگی‌ها را نداشت. در انقلاب کلاسیک همه یک حرف می‌زنند و سازمان‌دهی و رهبری دارد. اما اعتراضات دی ماه حرکت منسجمی نبود. انقلاب آرام هم نبود. جنبش اجتماعی جدید هم نبود. جنبش اجتماعی جدید مثل جنبش زنان در فرانسه است که در آن به کل سیستم را کاری ندارند و فقط موضوع خود پیگیری می‌کند.» جلایی‌پور ماهیت اعتراضات را این گونه شرح می‌دهد: «در باره اینکه ماهیت این اعتراضات چه بود می‌توان گفت اعتراض مردمی همراه با خشونت و با همراهی فضای آنلاین بود. می‌شود گفت اعتراض دیده‌نشده‌گان بود. البته به لحاظ نظری زمینه‌ها را می‌توان بررسی کرد. اگر من بخواهم این اعتراضات را تبیین کنم به دو دسته اشاره می‌کنم. یکی اینکه عوامل بنیادین اعتراض در جامعه ایران وجود دارد و دوم اینکه عواملی که باعث گر گرفتن آتش اعتراض می‌شود هم در جامعه ما وجود دارد.»

او درباره فروکش کردن اعتراضات دی ماه می‌گوید: «علت این بود که همه مردم از همه شهرها به آن نپیوستند و شبکه‌های خارجی معترضان را تشویق می‌کردند.» این استاد دانشگاه همچنین گفت: «ما طی این اعتراضات متوجه شدیم که هم state در ایران مشکل دارد و هم از پایین مشکلات وجود دارد. در پایین سازماندهی رهبری منسجم وجود ندارد. مادر شرایط انقلابی هم نیستیم. این رخداد نشان داد ما هم در بالا و هم در پایین مشکل داریم. براساس این تحلیل، اگر جای حاکمیت باشم اصلاحات را جدی می‌گیرم. در سخنان رهبری توجه به این موضوع مشخص است. دولت باید جامعه را به اصلاحات بکشانند و همان کاری که در برجام کردرا صورت ببخشد.»



از نظر آصف بیات اعتراض‌های دی ماه ۹۶ مربوط به طبقه متوسط فقیر می‌شد

کمیون پول به دام افتاده است. این طبقه، جهان فقر و محرومیت، زاغه‌نشینی، بدهکاری و تزلزل را با جهان دانشگاهی، مصرف و اینترنت و نیز زندگی جهانی پیوند می‌زند. اعضای این طبقه، شدیداً از آنچه در جهان موجود است و از آنچه آنها دردمندانه فاقد آن هستند، اطلاع دارند. فرض بر این بود که شرایط زندگی متزلزل و برزخی‌شان، موقت باشد، اما در واقعیت، دائمی شد. او ریشه‌های این گروه را در دهه ۱۹۸۰ جستجو می‌کند: «زمانی که میزان باروری بالای ایران، یکی از بزرگ‌ترین جمعیت‌های جوان جهان را به وجود آورد، به‌طور همزمان، باسوادی گسترش یافت. در پایان دهه نود میلادی، جمعیت دانشجویی ۲۶۶ درصد - به میزان ۲۰ میلیون دانشجوی یک سوم جمعیت - افزایش یافت. در ژوئن ۲۰۱۴، تعداد دانشجویان ایران ۴/۵ میلیون بود. گسترش دانشگاه آزاد اسلامی و توسعه آموزش از راه دور تقریباً در هر روستایی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی به‌وجود آورد. با وجود اینکه تحصیلات، توقعات را بالا برد، در تأمین تحرک اقتصادی ناکام ماند. در حال حاضر حداقل، ۲/۵ میلیون فارغ‌التحصیل دانشگاهی بیکار هستند. طبق گزارش مجلس، ۳۵ درصد جوانان تحصیلکرده بیکار هستند.»

حمیدرضا جلایی‌پور، جامعه‌شناس سیاسی نیز می‌گوید: «جنبش سال ۸۸ جنبش مدنی و شهری بود اما جنبش اعتراضی ۹۶ تا بین ۶۰ تا ۸۰ شهر هم رفت و جنبش اعتراضی بزرگی بود. تا جایی که ما متوجه شدیم ۳۰ درصد شعارها اقتصادی و مابقی سیاسی و اجتماعی بود. از طرف دیگر ۲۰۰ نقطه اعتراضی وجود داشت که ۱۱۰ هزار نفر در آن شرکت کردند. در جنبش ۸۸ نیمی از جمعیت زنان بودند، در حالی که در این جنبش تنها شش درصد از زنان حضور داشتند. ۷۶ درصد معترضین زیر سی سال بودند که در واقع می‌توان گفت حرکتی جوانانه بوده است.»

این استاد دانشگاه در ادامه بیان می‌کند: «من

ایلیون معتقد است که برخلاف شورش‌های گذشته، ناآرامی‌های اخیر توسط یک طبقه متوسط در حال ظهور و خشمگین به‌وجود آمد که با آینده‌ای از فرصت‌های محدود مواجه است. در مرکز شورش، طبقه متوسط فقیر قرار دارد؛ طبقه‌ای رو به رشد و خشمگین که توسط دوران نئولیبرالیسم به‌وجود آمد. دورانی که در آن رفاه مردم تحت رحمت بازار بود. او می‌گوید: «با گشایش اقتصاد ایران، این طبقه از فرصت‌های تحصیلی نفع برد. اما در یافتن شغل در بازار کار ناکام ماند. توقعات آنها بالاست اما نحوه امرار معاش‌شان پراهمام است. در ایران، اعتراضات خیابانی کارگران کم نیست. از دهه ۱۹۹۰ کارگران دربارہ حقوق، مزایا، اخراج شدن، اتحادیه‌های کارگران و تاثیرات لیبرالیزه کردن اقتصاد اعتراض می‌کرده‌اند. این لیبرالیسیون باعث شد کارگران، خردشده‌تر، غیررسمی‌تر و آسیب‌پذیرتر شوند. امروزه چیزی حدود ۸۰ درصد کارگران ایران، دارای قراردادهای موقت و ناامن هستند. شاید به همین دلیل است که در سال ۲۰۱۵ حدود ۴۰۰ اعتراض کارگری و در ۲۰۱۶ تقریباً ۳۵۰ اعتراض کارگری در ایران اتفاق افتاد. در اعتراضات اخیر، سازمان‌های کارگری، بیابانه‌ای صادر کردند و خواستار پایان فقر و بدبختی شدند و دولت را به انجام اصلاحات به نفع کارگران ترغیب کردند.» بیات اعتراضات دی ماه را این گونه تحلیل می‌کند: «این روزها، این توده‌های ناهمگون ایران هستند که - حتی بیش از کارگران سازماندهی شده - به شکل روزانه با مسئولان در کشمکش هستند. براساس آمارها از مارس ۲۰۱۶، تقریباً ۱۷۰۰ اعتراض اجتماعی گزارش شده است. همزمان که دولت تخطی‌های آرام و غیررسمی - مانند ساخت منازل بدون اجازه، طفره رفتن از پرداخت قبوض آب و برق و تجارت خیابانی - را محدود می‌کند، فقرا خشم جمعی خودشان را به خیابان‌ها می‌آورند. چنین اعتراضاتی تا حدودی متضمن واکنش جمعی طبقات پایین علیه آن چیزی است که آنها نمی‌توانند از طریق تخطی‌های آرام به‌دست بیاورند. ناراضی‌ترین روزانه، اعتراضات دی ماه در ایران را برافروخت. با این حال، ناآرامی‌ها از این ناراضی‌ترین فراتر رفت. معترضان به‌طور ناگهانی متحد شدند و توسط جوانان خشمگین که در دهه سوم زندگی‌شان بودند، رهبری شدند. این جوانان به‌عنوان اعضای طبقه متوسط فقیر، ریسک بزرگ آمدن به خیابان و شعار دادن را قبول کردند.»

این جامعه‌شناس درباره هدایت ناآرامی‌های دی ماه ۹۶ در ایران، ضمن مقایسه این تحولات با حوادث ۸۸ و شورش مشهد در دهه ۹۰ میلادی می‌گوید: «این ناآرامی‌ها، نه از ناراضی‌ترین فقرای سنتی ناشی شدند و نه طبقات متوسط مدرن. بلکه طبق آمار وزارت کشور، بیش از ۹۰ درصد بازداشت‌شدگان؛ زیر ۲۵ سال سن داشتند و احتمالاً تحصیلکرده بودند. در مقابل، حوادث اخیر، شورش طبقه متوسط فقیر را نشان داد. درباره این طبقه یک تناقض وجود دارد. افراد آن، دارای مدارک دانشگاهی هستند، جهان‌رانی‌شناسند و در آرزوی زندگی طبقه متوسط هستند اما در اثر محرومیت اقتصادی مجبورند به شکل فقر سنتی در زاغه‌ها زندگی کنند. این طبقه به لحاظ مالی به حمایت خانواده یا شغل‌های کم‌درآمد و متزلزل - تا کسب‌یرانی، میوه‌فروشی و دستفروشی - متکی هستند.

یک عضو طبقه متوسط فقیر، مکرراً به مراکز شهری می‌رود، اما در حاشیه زندگی می‌کند. او در آرزوی پوشیدن کفش نایک است، اما به یک کفش ارزان شبیه آن بسنده می‌کند. او آرزو می‌کند به خارج برای کار یا تعطیلات برود، اما احساس می‌کند، به دلیل

هرچه شکاف میان «انتظارات ارزشی کنش‌گران» و رسیدن آنها به این خواسته‌ها یا به عبارتی «توانایی‌های ارزشی» بیشتر باشد، احتمال بروز خشونت و وقوع اتفاقاتی نظیر آشوب‌های مردمی و در نتیجه انقلاب بیشتر است

مبارزه با کین‌توزی تاریخی

گفت‌وگوی هفته‌نامه مثلث با دکتر نعمت‌الله فاضلی



و گروه‌های دیگر توسط رسانه‌ها این اعتراضات را شکل داده است.

آیا می‌توانیم الگوی مشخص و روشنی برای تحلیل این واقعه در نظر بگیریم؟ چه چارچوبی می‌تواند جامع‌ترین چارچوب در میان آن دیدگاه‌هایی باشد که صاحب‌نظران از آن برای تحلیل ناآرامی‌های ۹۶ بهره می‌گیرند؟

▲ با مجموعه تصویرهایی که ارائه کردم، ممکن است بتوان هر یک را در یک پارادایم خلاصه کرد. اعتراضات به نوعی در چارچوب یک تحلیل علی و عقلی می‌توانند جامعه ما را توضیح بدهند؛ بدین معنا که جامعه حرکات خود را براساس علل و دلایل مشخص و روشنی انجام می‌دهد. درباره اعتراضات نیز همین طور است؛ یعنی یک رابطه علی و معلولی برقرار می‌شود میان اعتراضات با علل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی. من نمی‌خواهم بگویم که این تحلیل نادرست است یا چیزی درباره اعتراضات نمی‌گوید؛ به‌ویژه اینکه پارادایم تحلیل علی و عقلی اعتراضات به صورت گسترده‌ای در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی دامن‌آلود و بازتولید شده و همچنان ادامه دارد. حتی مهمتر از آن، نه تنها درباره این اعتراضات بلکه درباره تمام مسائل اجتماعی در جامعه ما، این پارادایم غالب که می‌توانیم به کمک آن درباره جامعه فکر کنیم این است که تحلیل علی و عقلی انجام دهیم.

براساس چه مبنایی معتقدید که این نوع تحلیل می‌تواند مفیدترین الگو برای تحلیل اعتراضات باشد؟

▲ این نوع تحلیل مزایایی دارد که آن را عمومی

گفت‌وگوی هفته‌نامه مثلث با دکتر نعمت‌الله

فاضلی، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات پیرامون ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ گفت‌وگویی جذاب و خواندنی است؛ از این رو که این گفت‌وگو بر مبنای دیدگاهی متفاوت از آنچه اغلب تحلیلگران و صاحب‌نظران حوزه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی درباره ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ بیان کرده‌اند، انجام شده است این استاد دانشگاه در بیان نظرات خود نظر به کین‌توزی ماکس شلر را مبنای تحلیل این واقعه قرار می‌دهد و با نگاهی تاریخی به این مقوله در جامعه معاصر ایران که از دوره قاجار شروع می‌شود بر یافتن راهی برای درمان آن تاکید می‌ورزد. فاضلی معتقد است که دانشگاهیان و نخبگان جامعه باید در این حرکت نقشی اساسی ایفا کنند و یک بحث و گفت‌وگوی عمومی میان دانشگاهیان، روشنفکران، هنرمندان و خالقان فرهنگ در این زمینه به جریان دربیاید.

نابرابری‌ها، فاصله طبقاتی و سوء کارکرد سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی، آسیب‌های اجتماعی و امثال اینها را در این اعتراضات موثر دانستند و به‌نوعی این اعتراضات را جلوه‌ای از سیمای اجتماعی جامعه قلمداد کردند. برخی دیگر تحلیل فرهنگی کردند و مساله اعتراضات را عمدتاً به رسانه‌ها منسوب کردند؛ اینکه در جهان ارتباطات و رسانه‌ای شده، این تعاملات جهانی، تولید و بازتولید و مبادله نمادها و نشانه‌ها و تحریک و برانگیختن جوانان

علی حاجی ناصری

روزنامه‌نگار

آقای دکتر فاضلی! ناآرامی‌ها و اعتراضات دی‌ماه یکی از مهم‌ترین رخدادها و تحولات اجتماعی سیاسی سال ۹۶ بود که تحلیل‌های متفاوتی پیرامون آن صورت گرفت. برخی آن را اقتصادی می‌دانند، برخی دیگر از زاویه نارضایتی اجتماعی به آن می‌نگرند و برخی دیگر از منظر سیاسی به تحلیل آن مبادرت می‌ورزند. شما این اتفاقات را از چه زاویه‌ای می‌بینید؟

▲ اعتراضات دی‌ماه امسال فرصتی را فراهم کرده است تا ما بار دیگر به تامل و بازاندیشی در جامعه ایرانی و حال و روز آن بپردازیم. در راستای این اتفاق رسانه‌ها، مطبوعات و شبکه‌های اجتماعی انباشته از بحث‌ها و گفت‌وگوهای پرشماری شدند درباره اینکه جامعه ایران چه نوع جامعه‌ای است، چرا اعتراضات رخ دادند، علل این اعتراضات چه بود، چه پیامدهایی دارد و پرسش‌هایی دیگر از این دست. در مجموعه بحث‌هایی که صورت گرفت، برخی تلاش کردند این موضوع را از منظری اقتصادی بررسی کنند و فقر، بیکاری و حتی ورشکستگی برخی بانک‌های خصوصی و دیگر موضوعات مادی و اقتصادی را علت اصلی این اعتراضات دانستند. برخی دیگر این موضوع را از منظر سیاسی تحلیل کردند؛ بدین معنا که مخالفان نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی با همدستی دشمنان خارجی، این اعتراضات را شکل داده یا تشدید کرده‌اند. برخی دیگر موضوع اعتراضات را به منزله نوعی تنش اجتماعی دانستند؛ بدین معنا که تبعیض‌ها،

به‌شمار می‌روند؛ مردم می‌اندیشند، بازاندیشی می‌کنند، خشمگین می‌شوند و واکنش نشان می‌دهند. بسیاری از مردم تصور می‌کنند بر مبنای آنچه عمل می‌کنند که فلاسفه، روانشناسان و زیست‌شناسان اعصاب مفهوم اراده آزاد می‌خوانند. این گونه مسائل ساختار بندی پایداری ندارند، از مفاهیم از پیش تعیین شده‌ای تحت عنوان راه حل برخوردار نیستند و دوره پیشرفت آنها قابل پیش بینی نیست. از دیدگاه ریچی مسائل مخاطره آمیز از نوعی عدم قطعیت برخوردارند و نمی‌توان صورت بندی روشنی از مسائل مخاطره آمیز ارائه کرد. مسائل مخاطره آمیز قوانینی دارند و هیچ آزمایش فوری و نهایی برای سنجش این مسائل وجود ندارد.

آیا می‌توانیم اعتراضات دی ماه ۹۶ را از نوع مسائل مخاطره آمیزی بدانیم که تام ریچی به آنها اشاره می‌کند؟

▲ اگر از این زاویه بنگریم و بگوییم اعتراضاتی همچون دی ماه ۹۶ از نوع مسائل مخاطره آمیز هستند، در این صورت با این الگوهای دم‌دستی ساده شده‌ای که جامعه‌شناسان و روانشناسان دارند ما قادر نیستیم این مسائل را توضیح بدهیم؛ مثل اینکه درباره کسانی که در اعتراضات بودند اطلاعاتی گردآوری کنیم و می‌گوییم سن اینها بین ۱۸ تا ۲۵ سال بود، در این تعداد شهر پراکنده بودند، در برخی شهرها به خاطر سپرده گذاری در بانک‌ها و از بین رفتن سپرده‌هایشان اعتراض داشتند و در برخی شهرها نیز عوامل دیگری دخالت می‌کرد و همچنین با فهرست کردن عوامل دم‌دستی می‌گوییم اعتراضات چیزی نبود جز سپرده گذاران بانکی، فقر زیاد، بیکاری، دانش‌آموختگانی که درس خوانده‌اند اما کاری ندارند و مسائل دیگری که می‌توان بنا به جهت گیری سیاسی و اجتماعی عوامل دیگری را نیز به آنها اضافه کرد. تام ریچی و بسیاری دیگر به ما می‌گویند که مسائل مخاطره آمیز و مسائلی که آشفتگی‌های اجتماعی هم می‌توان به آنها گفت با رویکرد علی و عقلی قابل توضیح نیستند. به بیان دیگر، اینها نه تنها به این معنا قابل توضیح نیستند بلکه راه حل‌های ساده و علی که بتواند این نوع مسائل را یک بار برای همیشه از بین ببرد، وجود ندارد. اگر این گونه بود، دنیا باید دهه‌های پیش مسائلی از این دست را ریشه کن می‌کرد و ثبات و آرامش در پرتو پیشرفت‌های علمی که تاریخ دانان، روانشناسان، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و متخصصان علوم سیاسی و... داشتند حکم فرما می‌شد. نفس حضور انبوه مسائل مخاطره آمیز کفایت می‌کند که ما به راحتی رویکرد علی و عقلی برای فهم پذیر کردن این نوع

جامعه‌شناختی دیدگاهی را مطرح کنیم که چگونه جامعه خودمان را فهم پذیر کنیم. البته هر جامعه‌ای را می‌توانیم از زوایای مختلفی نگاه کنیم. یکی از ابعاد جامعه جدید، معاصر و مدرن همین اعتراض کردن و ناراضی‌ت است. همه جوامع مدرن و معاصر مولفه وجودی و ساختاری به نام «اعتراض» دارند؛ جامعه جدید، معاصر و مدرن حق اعتراض کردن دارد اما این اعتراض کردن و ناراضی‌ت به صورت عموم و در حوزه عمومی نشان دادن اعتراض نسبت به حکومت، سیاست‌ها یا وضعیت جامعه نسبت به سازمان‌ها و زندگی اجتماعی در تمام جوامع مدرن و معاصر متناسب با تاریخ، جغرافیا، طبیعت و فرهنگ آن جوامع صورت بندی خاصی می‌یابد. اعتراض کردن اگرچه به عنوان یک مفهوم ژنریک جزو مولفه‌های دنیای مدرن است اما نوعی برساخت اجتماعی است که از درون مقتضیات فرهنگی، تاریخی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و گفتگمانی هر ملتی پیدا می‌شود. من از این زاویه می‌خواهم مساله اعتراض را در جامعه معاصر ایران توضیح بدهم. برای توضیح این کار - یعنی فهم پذیر کردن مساله اعتراض در جامعه معاصر ایران - چند گام را طی خواهیم کرد. ابتدا رویکرد نظری خودم را که در مقدمه به آن اشاره کردم هم به لحاظ معرفت‌شناختی و روش‌شناختی توضیح خواهیم داد و هم جهت گیری خودم را بیان خواهیم کرد. سپس توصیفی ارائه خواهیم کرد از مساله اعتراض در جامعه معاصر ایران، یعنی مفهوم اعتراض در جامعه معاصر ایران و اینکه ما چه معنایی از اعتراض را شکل داده‌ایم. به همین دلیل به عنوان یک مردم‌نگار درباره جامعه معاصر ایران تحقیق می‌کنم و در کتاب تجربه تجدید در تاریخ ایران یا تاریخ فرهنگی ایران مدرن و کتاب‌ها و نوشته‌های دیگری که دارم درباره ابعاد گوناگون جامعه معاصر ایران صحبت کرده‌ام. اما در آن کتاب‌ها بحثی درباره ناراضی‌ت، اعتراض و جنبه‌های سیاسی جامعه ایران نکرده‌ام. از این رو فکر می‌کنم که در پازلی که برای فهم تجدید ایرانی طراحی کرده بودم جای خالی‌ای وجود داشت و امیدوارم بتوانم آن را توضیح بدهم.

شما بر «فهم» و «فهم‌پذیر کردن» وقایع و رخدادها تاکید فراوانی داشته‌اید. با چه رویکردی می‌توان این اعتراضات را فهم پذیر کرد؟

▲ از رویکرد روش‌شناختی و معرفت‌شناختی آغاز می‌کنم که بگوییم چگونه می‌خواهم اعتراضات را فهم پذیر کنم. کتابی اخیراً منتشر شده با عنوان «مسائل مخاطره آمیز: آشفتگی‌های اجتماعی» نوشته تام ریچی ترجمه خانم نیلوفر هاشمی که از سوی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات به بازار نشر عرضه شده است. نویسنده این کتاب که یکی از صاحب‌نظران بزرگ حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی است در کتاب خود چند نکته را بحث می‌کند که من فقط به اندازه‌ای که به موضوع خودم ارتباط دارد به آنها اشاره خواهم کرد. در صفحه ۴۳ کتاب ریچی به نقل از محقق دیگری می‌نویسد: «مسائل مخاطره آمیز مسائلی هستند که با گردآوری و تحلیل مسائل عینی شناخت پذیر نمی‌شوند.» به تعبیر ریچی تحلیل در این گونه مواقع زمین گیر می‌شود. برای دانشگاہیان این خبر بسیار بدی است که فکر می‌کنند فقط کار علمی بلدند؛ یعنی داده‌های عینی (Objective) گردآوری می‌کنند و بر اساس آن نظریه‌ای را وضع می‌کنند. این خبر بسیار بدی است که بگوییم در زمینه زندگی اجتماعی مسائل مخاطره آمیز در جاهایی که جامعه دچار آشفتگی می‌شود با گردآوری داده‌های عینی تحلیل ما زمین گیر می‌شود. از دیدگاه ریچی مسائل مخاطره آمیز مسائل نرم و سیال هستند و نیز مسائلی که «درباره مردم، سودبران، مسائل واگذار شده و امور سیاسی» هستند. مسائل مخاطره آمیز درباره مردم و سیاست‌ها هستند. آنها مسائلی ذهن‌گرایانه

کرد و در آینده نیز خواهد بود؛ از جمله اینکه مسائل اجتماعی را بسیار ساده می‌کند. گویی مسائل اجتماعی مانند مسائل طبیعی مانند رابطه آتش و دود است، رابطه جوش آمدن آب با حرارت است؛ یعنی می‌توان با یک تحلیل علی مسائل را فهمید. علاوه بر این، تحلیل‌های علی که به نوعی ساده هم هستند، به سرعت همگانی می‌شوند و مخاطبان عمومی می‌یابند. گذشته از اینکه تحلیل‌های علی از نوعی دلالت سیاسی نیز برخوردارند و فقط عقلانی و واقع‌گرا بودن آنها جذابیت ندارد، بلکه نوعی زبان سیاسی هم هستند که توسط آنها به راحتی می‌توان دولت را مواخذه کرد؛ چرا که از این طریق نوعی استیضاح و پرسشگری از حکومت ایجاد می‌شود. البته در این نوع تحلیل‌های علی و عقلی از مسائل سیاسی و اجتماعی، صحبت از عواطف و احساسات نیز به میان می‌آید؛ بدین معنا که وقتی تحلیل علی انجام دادیم و علت یک حادثه را واکاوی کردیم کسی که این معادله را نمی‌فهمد مواخذه می‌شود یا کسی که علت‌ها را به او منسوب می‌کنیم تحت فشار قرار می‌گیرد. اگر از این زاویه نگاه کنیم تحلیل‌های علی و عقلی نوعی پارادایم سیاسی هم هستند. این نوع تحلیل‌های علی و عقلی علاوه بر سیاسی بودن، همگانی و ساده بودن، به دلیل اینکه گفته می‌شود علمی هستند، جذابیت فراوانی هم دارند؛ چرا که نه فقط عامه مردم بلکه دانشگاهیان در رشته‌های مختلف نظیر اقتصاد، تاریخ، روانشناسی، جامعه‌شناسی و... نیز این نوع تحلیل را دوست دارند. در نتیجه تحلیل‌های علی و عقلی از این نظر که دانشگاهی پسند هستند از نوعی اعتبار دانشگاهی برخوردار می‌شوند و مورد پذیرش قرار می‌گیرند و باعث می‌شود که دانشگاهی‌ها هم بتوانند در این بحث‌ها مشارکت کنند. گذشته از اینها همان‌طور که اشاره کردم در تحلیل‌های علی و عقلی پای عواطف و احساسات نیز به میان می‌آید. برای مثال زمانی که از بیکاری، فقر، نابرابری و فساد سخن می‌گوییم طبیعتاً جامعه ممکن است خشمگین بشود و فریاد برآورد. اینجاست که می‌توانیم بگوییم عواطف و احساسات برای جامعه در مواقع بحرانی بسیار بروز پیدا می‌کنند و ما به نوعی بُعد عاطفی و احساسی جامعه را نیز می‌بینیم. اما در تحلیل‌های علی و عقلی درباره مسائل اجتماعی و سیاسی وقتی پای خشم، نفرت، یاس، بیم و ترس به میان می‌آید، این نوع عواطف و احساسات همچون معلول در این پارادایم علی فهم می‌شوند و این مقولات احساسی و عاطفی جایگاه تعیین کننده و تعیین بخشی در زندگی اجتماعی ندارند. بحثی که می‌خواهم درباره اعتراضات در ایران معاصر انجام دهم فقط معطوف به اعتراضات ۹۶ نیست و اعتراضات اخیر تنها فرصت و فضایی است که نظراتم را در این باب بیان کنم. این نظرات نوعی تجزیه و تحلیل مبتنی بر فهم عامل فرهنگ است.

فرهنگ در این مفهوم بر چه مبنایی تعریف می‌شود؟

▲ منظور از فرهنگ در این بحث، عاملیت‌ها، احساسات، عواطف، امیال، غرایز و... است که به صورت نوعی فرم یا شکل فرهنگی در فرآیندی تاریخی در دوره معاصر ما - یعنی از دوره مشروطه یا دوره ناصری که معاصریت ما شکل می‌گیرد - به تدریج این فرم در جامعه ما قوام و دوام یافته و به صورت یک نیرو یا عامل مستقل است و نه معلول علت‌ها یا چیزی که بخواهیم از راه تحلیل‌های علی آن را فهم کنیم بلکه به عنوان یک وضعیت پدیدارشناختی، حالت در جامعه معاصر ما شکل گرفته است. من قصد دارم بر اساس چنین دیدگاهی که مبتنی بر نوعی فهم فلسفی - جامعه‌شناختی از جامعه خودمان است در این باره صحبت کنم و با الهام گرفتن از روانشناسی اجتماعی، انسان‌شناسی، نگاه تاریخی و



اعتراضات به نوعی در چارچوب یک تحلیل علی و عقلی می‌توانند جامعه ما را توضیح بدهند؛ بدین معنا که جامعه حرکات خود را بر اساس علل و دلایل مشخص و روشنی انجام می‌دهد. درباره اعتراضات نیز همین‌طور است

مسائل را مناقشه‌انگیز بدانیم. به همین دلیل باید با نوعی رویکرد میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای و تجزیه و تحلیل‌های نظری و فلسفی مسائل مخاطره‌آمیز مانند اعتراضات را فهم‌پذیر کنیم؛ یعنی تلاش کنیم تا این نوع مسائل را نه به عنوان یک امر جزئی تجربی استقرایی بلکه به عنوان کلیت جامعه، به عنوان نمادی که ما از طریق آن بتوانیم جامعه را در حرکت تاریخی، عمومی و کلی خود توضیح بدهیم، اعتراضات یا هر نوع مساله مخاطره‌آمیزی را به عنوان در پیچه‌ای برای دیدن کل در نظر بگیریم و از آن زاویه به آن بنگریم. در عین حال ریچی و دیگران توضیح می‌دهند که مسائل مخاطره‌آمیز که به انسان ربط دارند به این دلیل با تحلیل‌های علی و عقلی قابل توضیح نیستند که مساله‌های انسانی هستند؛ اگر انسانی نباشند اصولاً از حیظه مسائل مخاطره‌آمیز دور می‌شوند.

این مساله را چگونه می‌توان در چارچوب دیدگاه‌های میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای که به آن اشاره کردید فهم‌پذیر کرد؟

هر مساله‌ای تا آنجایی مساله است که به نوعی با انسان مرتبط باشد. مسائل مخاطره‌آمیز چون انسانی هستند پس از نوعی کیفیت و معنا برخوردارند. این امر - یعنی کیفی و معنایی بودن مسائل مخاطره‌آمیز - باعث می‌شود که ما در قابلیت رویکردهای علی و عقلی، تجربی و مبتنی بر آزمایش در فهم جامعه و مسائل مرتبط با آن تشکیک کنیم. درباره مسائل مخاطره‌آمیز چه چیزهایی کیفی است؟ جان این مسائل و حال آنهاست. از این دیدگاه معتقدم مسائل مخاطره‌آمیز مسائلی هستند که به حال ما ربط دارند. وقتی ما احساس می‌کنیم حال ما خوب نیست منظورمان این نیست که جایی از بدن ما درد می‌کند بلکه حال عمومی ما خوب نیست، ملال داریم، افسرده‌ایم، دلمرده‌ایم، دلنگیم، بی‌حوصله‌ایم. حال نداشتن اگرچه می‌تواند ریشه در فیزیولوژی ما داشته باشد اما توصیفی است از کلیت وجودی ما. مسائل مخاطره‌آمیز مانند اعتراضات را با استعاره حال می‌خواهم توضیح بدهم. گاهی حال جامعه خوب نیست و اکنون این مساله درباره جامعه ایران دیده می‌شود. اگر این گزاره را بپذیریم، معنایش این است که لطفاً دنبال این نیرویم که جسم جامعه ما بیمار است بلکه این مساله را دنبال کنیم که چگونه می‌توانیم حال جامعه را فهم‌پذیر کنیم. در اینجا اگر جامعه‌شناسی، روانشناسی، تاریخ، اقتصاد و علوم اجتماعی بخواهند از منظر رشته خودشان نگاه کنند توانایی توصیف، تحلیل و فهم‌پذیر کردن حال جامعه را ندارند؛ همان‌طور که تاکنون نیز نداشته‌اند و نتوانسته‌اند حال جامعه را توضیح بدهند. البته نتوانسته‌اند بیکاری،

فقر، نابرابری و علت‌های جزء را توضیح بدهند اما کل را نتوانسته‌اند توضیح بدهند. اعتراضات دی ماه ۹۶ و دیگر اعتراضات تاریخ معاصر به حال جامعه ارتباط دارد؛ حال جامعه ایران خوب نیست.

این ناخوش‌حوالی و بیماری و وضعیت است که به رخ داده‌های اخیر انجامید؟

نه؛ به تازگی این حال ناخوش نشده است. این بیماری، بیماری دوره معاصر ماست. البته همه جوامعی که پای در عرصه مدرنیته و تجدد می‌گذارند، لاجرم دچار ناخوشی می‌شوند. این ناخوشی‌های تجدد اجتناب‌ناپذیرند و باید آنها را فهمید. در عین حال شدت ناخوشی برای جوامع مختلف یکسان نیست؛ نوع ناخوشی‌ها هم یکسان نیست. بستگی دارد که این حال ناخوش برساخت اجتماعی و تاریخی است و در هر سرزمینی رنگ و حس و حال خودش را دارد. من به عنوان کسی که رشته و نگاهم میان‌رشته‌ای است و نوعی رویکرد پدیدارشناسانه به مسائل و موضوعات اجتماعی دارم، می‌خواهم درباره حال جامعه ایران از این زاویه صحبت کنم. تلاش می‌کنم تجربه زیسته‌ام را از جامعه فهم‌پذیر کنم و اعتراضات در جامعه ایران را نیز از همین منظر توضیح بدهم. منظور از تجربه زیسته‌ام تجربه جمعی است که در زندگی فردی‌ام تحقق پیدا کرده و من هم آن رازبست کرده‌ام.

حال نامساعد جامعه ایران همواره در یک وضعیت مشخص و ثابت قرار دارد یا می‌توانیم نوسانات آن را در رخ داده‌های مختلف ببینیم؟

اعتراضات، ناراضی‌تی و حال ناخوش جامعه ایران بخشی از تجربه زیسته انسان ایرانی معاصر است. البته این حال ناخوش در لحظاتی درجه تب بالایی دارد و در لحظاتی هم آرام‌تر است؛ در موقعیت‌هایی ممکن است به حالت کما فروبرود و در موقعیت‌های دیگری توانمندتر است. من می‌خواهم به نوعی در چارچوب مفهوم اعتراضات یکی از وجوه پرابلم‌تیک جامعه معاصر ایران را - که آن را جامعه مدرن یا به تعبیر دقیق‌تر جامعه متجدد می‌نامم - توضیح بدهم و از این طریق نه فقط اعتراضات بلکه جان جامعه ایرانی را تا حدودی فهم‌پذیر کنم. من برای اینکه این رویکرد را اعمال کنم فکر می‌کنم ضروری باشد که کمی درباره تجربه تجدد و حال ناخوش آن برای کشورهایی که پیش می‌آید تامل کنیم. در دوره معاصر - یعنی از قرن نوزدهم - اندیشمندان، فیلسوفان و نظریه‌پردازان اجتماعی به شکل‌های مختلفی این نکته را که مدرنیته و تجدد همراه با نوعی تعارض و دوگانگی است بیان کرده‌اند. مارشال برمن در کتاب «تجربه

مدرنیته؛ هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود» این ویژگی متناقض جامعه جدید را توضیح داده است؛ اینکه به تعبیر برمن انسان مدرن یک انسان فاوستی است که گوته توصیف کرده بود و نیمی از او شیطانی و نیمی دیگرش الهی است. مدرنیته هر جایی می‌رود شروع به ویران کردن می‌کند و عنوان فرعی این کتاب نیز اشاره به ویران کردن تجربه‌های تاریخی و شکستن سنت‌هاست. برمن در بخش اول و مقدمه کتاب و بخش‌های بعدی از توصیف‌های زنده و خواندنی از تجربه مدرنیته (The Experience of Modernity) ارائه می‌کند. این تجربه بودن مدرنیته یعنی مدرنیته چیزی است که تک‌تک انسان‌ها در جهان زندگی‌شان با آن مواجه می‌شوند و با عواطف، احساسات و غرایز ما لمس می‌شود. مدرنیته نوعی مواجهه زنده آدم‌هاست با تمام ساحت‌های وجودی خودشان در زندگی فردی و جمعی. تجربه بودن مدرنیته بیان‌کننده همه تئوری‌ای است که مارشال برمن می‌خواهد ارائه کند. مدرنیته یک تجربه کلی (Total Experience) است که جنبه‌های روانی، غریزی، اجتماعی، رفتاری، شناختی و تمام وجوه فردی و جمعی ما را دربرمی‌گیرد. مارشال برمن در مقدمه کتابش تلاش می‌کند با تکیه بر آرای مارکس و نیچه توضیح بدهد که چطور جوامع وقتی به طرف مدرن شدن حرکت می‌کنند شروع به نوعی ساختن و به‌طور هم‌زمان ویران کردن می‌کنند. این ساختن و ویران کردن هم در ساحت نهادهاست و هم در ساحت انسان‌ها؛ هم ساختارها و سیستم‌ها و هم عاملیت به‌تعبیری که مارشال برمن در فصل نخست به کار می‌برد، «تراژدی توسعه و رشد» را تجربه می‌کنند. مدرنیته یک نیمه‌سازنده و یک نیمه ویرانگر دارد که از یک‌سو دردهای ما را درمان می‌کند و از سوی دیگر آسایش و آرامش انسان مدرن فرومی‌ریزد. این سخنی است که پیتر برگ و همکارانش در کتاب «ذهن بی‌خانمان» شرح می‌دهند. مدرنیته، توسعه و نوسازی در هر جایی که وارد می‌شوند انسان را بی‌خانمان می‌کنند؛ از خانه سنت، آرامش و پناهگاه متافیزیکی و دینی، اسطوره‌ها و فضای عاطفی که انسان در آن آرامش پیدا کرده بود بیرون می‌آید و دچار وضعیت بی‌خانمانی می‌شود. از دیدگاه برگ این بی‌خانمانی یک وضعیت پدیدارشناختی و یک تجربه انسانی و وجودی است؛ به‌ویژه درباره کشورهای در حال توسعه این بی‌خانمانی بحرانی‌تر و ویرانگرتر است. این بی‌خانمانی و نالوسدگی که گوستاو یونگ در کتابش تحت‌عنوان بیماری‌های روانی شرح می‌دهد و روانشناسان دیگر هم در کارهای متعددشان بیان کرده‌اند، ابعاد وسیعی دارد. یکی از نظریه‌هایی که برای ناراضی‌تی دنیای مدرن مطرح شده، نظریه ماکس شلر در کتاب کین‌توزی است. قبل از توضیح، باید اشاره کنم که این نظریه تنها نظریه برای فهم بحران نآرامی، ناراضی‌تی و بی‌خانمانی مدرن نیست. شاید مشهورترین نظریه از خودبیگانگی (Alienation) است؛ نظریه‌ای که از هگل و حتی دوره‌های پیش از او بیان شد، توسط کارل مارکس صورت‌بندی دقیق‌تری از آن صورت گرفت و گتورگ زیمل به شکل دیگری به بیان آن پرداخت. کارل مارکس از خودبیگانگی را به شیوه تولید و نظام سرمایه‌داری منسوب می‌کرد و گتورگ زیمل آن را به مصرف و عامل فرهنگ نسبت می‌داد. نظریه امیل دورکیم تحت‌عنوان آنومی (Anomie) که نوعی آشفتگی اجتماعی است و بی‌هنجاری یا پاد‌هواپی در وضعیت جامعه است. نظریه‌پردازان اجتماعی کلاسیک هر کدام به نوعی این وضعیت را توضیح داده بودند و حتی ماکس وبر از ایده قفس آهنین صحبت می‌کرد. او می‌گفت وضعیت عقلانیت افراطی (Extreme rationalization) می‌تواند به احساس در قفس بودن انسان منجر بشود و این استعاره



اصل نظریه از خودبیگانگی به هگل بازمی‌گردد که مارکس آن را به حوزه اقتصاد برد



دورکیم حرکت انسان از سنت به مدرنیسم را ذیل آنومی توضیح می‌دهد



از دیدگاه شلر دنیای مدرن و مدرنیته هر جایی که بسط می‌یابد نوعی ساخت عاطفی و احساسی را در آنجا ایجاد می‌کند که شلر این ساخت احساسی و عاطفی را کین تیزی می‌نامد

صحبت می‌کند که اتفاقاً قرن نوزدهم به پایان رسیده و سرمایه‌داری، ارزش‌های کمی و روش‌های پوزیتیویستی علم تجربی - که در واقع مکمل فاشیسم، نازیسم و کمونیسم است - سیر به یافته است؛ یعنی هیچ تفاوتی از منظر ایدئولوژیک و سیاسی میان پوزیتیویسم - آن گونه که در زندگی جمعی ظاهر می‌شود - با فاشیسم و نازیسم وجود نداشت. حکومت‌ها به مقداری که اقتدارگراتر می‌شوند میل‌شان به علم تجربی پوزیتیویستی بیشتر می‌شود؛ چرا که آن علوم را ابزار خود می‌دانند تا سیطره‌شان را بسط بدهند. شلر توضیح می‌دهد که چه اتفاقی می‌افتد که در جامعه کین تیزی ایجاد می‌شود؟ او می‌گوید انسان‌ها مجموعه‌ای از ارزش‌های اخلاقی دارند و این ارزش‌ها ماهیتاً سلسله‌مراتبی هستند؛ ارزش‌های معطوف به لذت، ارزش‌های معنوی و معطوف به زیبایی‌شناسی، ارزش‌های دینی و ارزش‌های بقا. نظام‌های اجتماعی و سیاسی جدید، با همه این ارزش‌ها سروکار دارند اما در حقیقت با اولویت‌های ایدئولوژیک خودشان سروکار دارند؛ یعنی همه نظام‌ها به نوعی این داعیه را دارند که دین محترم است، هنر و زیبایی‌شناسی هم محترم است، نیازهای رفاه، سلامت و غذا هم مهم است، نیازهای مربوط به گزینه جنسی، تفریح و سرگرمی هم مهم است اما ایدئولوژی‌هایی مانند فاشیسم، نازیسم و بلشویسم - به تعبیری که شلر به کار می‌گیرد - به اولویت‌بندی‌هایی که مردم در جامعه برای ارزش‌های خود دارند کاری ندارد. اینها هرکدام مولفه‌ای را حق می‌پندارند و بر مبنای اولویت‌های خودشان، نادیده‌انگاشتن واقعیت‌های جامعه، نادیده گرفتن اولویت‌های مردم و صرفاً با تکیه بر اینکه اینها ارزش‌های مورد تایید همگان است تلاش می‌کنند تا نوعی سرکوب، نادیده گرفتن، انکار کردن و جلوگیری از به رسمیت شناخته شدن در جامعه را - باتوجه به ایدئولوژی‌شان - به وجود بیاورند.

کین تیزی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

▲ کین تیزی آن خشم مداوم و پایداری که بخشی از آن درون علم جدید - که قادر نیست و چو انسان را به طور جامع ببیند و کمیت و اندازه‌گیری را تنها شکل معتبر دانایی می‌بیند - می‌آید. معنای این سخن آن است که خود علم مانند یک ایدئولوژی سیاسی سرکوب کننده ساحت‌های وجودی بسیاری از انسان است؛ قیاسی شدن عالم، کمی شدن روش‌های تحقیق و انکار همه ارزش‌های کیفی وجودی انسان. بخششی از این علم است و بخش دیگر ایدئولوژی‌های سیاسی است. نازیسم، فاشیسم و بلشویسم با این عنوان که این ایدئولوژی‌ها قصد دارند یک رژیم حقیقت را - به تعبیر میشل فوکو - شکل بدهند و انسان

دچار آشفتنگی و نابسامانی مداوم می‌شود. در کین تیزی همواره نوعی بی‌سامانی قلبی حضور دارد. کین تیزی در حکم انحرافی دائمی از سامان ارزش‌ها، سامان احساس‌ها و سامان عاشقی است. [و نکته سوم اینکه] حالت کین تیزی دائمی کاملاً متمایز از واکنش‌های غضب‌آلود یا فراوان ناگهانی غیض و خشم است. افراد و گروه‌های کین تیز را اغلب باید در میان کسانی جست که احساس همدلی با خشونت می‌کنند نه اینکه در میان جنایتکارانی باشند که خود دست به کارهای خشونت‌بار می‌زنند. در مقدمه‌ای که بر کتاب کین تیزی نوشته شده، خلاصه‌توری کین تیزی با سه ویژگی تعریف شده است.

۱. تحقیر عاطفی ناآگاهانه ارزشی مثبت و آن را

ارزشی منفی شمردن

۲. درجه‌بندی ارزش‌ها

۳. قیاس بین الادهانی

تا اینجا تلاش کردم وجهی فلسفی و تئوریک از جامعه معاصر ایران نشان بدهم؛ اینکه جامعه معاصر، جامعه‌ای است که بنا به دیدگاه برن هم می‌سازد و هم ویران می‌کند؛ یعنی همان تراژدی توسعه. جامعه معاصر، جامعه‌ای است که احساسات ضدتوقیفش را در خود پرورش می‌دهد. دانیل بل نظریه‌پرداز اجتماعی مشهور در کتاب «تناقض‌های فرهنگی جامعه صنعتی» (The Cultural Contradictions of Industrial Society) صورت‌بندی کاملی از تناقضات ذاتی جوامع امروزی ارائه می‌دهد. یکی از بحث‌هایی که شلر می‌کند این است که در جامعه معاصر و مدرن تبدیل ارزش‌های کیفی به ارزش‌های کمی به معنای انکار وجود انسانی است و همین انکار ارزش‌های انسانی - که به‌طور ساختاری صورت می‌گیرد - موجب نوعی رنجش دائمی اما ناخودآگاه در جامعه می‌شود. کین تیزی‌ای که شلر از آن صحبت می‌کند، کین تیزی خودآگاهانه نیست و با کینه‌ورزی میان دو انسان متفاوت است. کین تیزی شلر این سوال را مطرح می‌کند که چطور ارزش‌های مثبت که به انسان ربط دارند در جامعه معاصر قربانی به حاشیه‌رانده می‌شود؟ آنچه این مولفه را به حاشیه می‌راند سیطره کمیت است. به اعتقاد شلر مهم‌ترین ارزش مثبتی که ساحت وجودی انسان را دربر می‌گیرد و به آن نیاز دارد، عشق است اما نیاز به عشق - که مهم‌ترین ساحت وجودی انسان است - با هیچ مبنای کمی و علمی قابل توضیح و قابل تحقق نیست؛ بهترین کاری که جامعه معاصر توانسته انجام بدهد این است که آن را انکار کند. همین انکار این اصل‌ترین ارزش مثبت، زدودن عاطفه و معنای وجودی انسان به‌طور ساختاری نوعی خشم یا نفرت را در فضای جامعه معاصر شکل می‌دهد. شرکت‌های سرمایه‌داری و نظام‌های سیاسی نظیر نازیسم، فاشیسم و بلشویسم و کمونیسم ایدئولوژی‌هایی بودند که هیچ ارتباطی با مقوله عشق و دوست داشتن نداشتند؛ آنها با پراکندن خشم و دشمنی به نوعی کل هستی سیاسی خود را شکل می‌دادند. شلر در دوره‌ای از کین تیزی صحبت می‌کند که این ایدئولوژی‌ها خواهان علم بودند. نازی‌ها نقش کلیدی در توسعه علمی جهان داشتند؛ به‌ویژه علوم نظامی. به همین ترتیب کمونیسم، بلشویسم و فاشیسم هم همین‌طور بودند. آن دوره، دوره‌ای بود که فیزیک، ریاضیات و علوم طبیعی زیر سایه نازیسم، فاشیسم و بلشویسم بیشترین پیشرفت‌ها را به خود دیدند. در همین دوره است که در آلمان فلسفه تحت‌هجوم قرار می‌گیرد؛ مکتب فرانکفورت، هورکهایمر، آدورنو و بسیاری دیگر از آلمان تبعید می‌شوند و حتی آثار شلر جمع‌آوری و به آتش کشیده می‌شود. هر کسی که از انسان، عاطفه و ساحت وجودی عشق انسانی سخن می‌گفت در این ایدئولوژی‌ها بی‌معنا بود. شلر از جامعه معاصر در دوره‌ای

قدرتمند ماکس وبر که در انتهای کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری آمده و در کتاب اقتصاد و جامعه هم آن را مطرح کرده بیانگر این است که فرآیندهای مدرن شدن و عقلانی شدن به جهات مختلفی انسان را به ستوه می‌آورد. سنت چپ و نظریه‌پردازان آن مفاهیم گوناگونی برای «به ستوه آمدن انسان مدرن» به کار برده‌اند. برای مثال هربرت مارکوزه در کتاب انسان تک‌ساحتی (One-Dimensional Man) از این صحبت می‌کند که عقلانیت افراطی (Extreme rationalization) موجب می‌شود که جامعه تک‌ساحتی بشود. منظور مارکوزه از تک‌ساحتی این است که فقط ساحت و چو مشاهده‌پذیر، کمی، قابل اندازه‌گیری و عینی دیده خواهد شد و ساحت‌های کیفی، ذهنی، روانی و اخلاقی که قابل اندازه‌گیری نباشند کنار می‌روند. انسان تک‌ساحتی که تحت‌تأثیر عقلانیت ابزاری قرار می‌گیرد، سیطره بازار، سیطره سرمایه‌داری و سیطره اقتصاد را تحمل می‌کند و نتیجه این اتفاق شورش و طغیان انسان خواهد بود. دیدگاه‌های فراوان دیگری هم وجود دارد که ممکن است پرداختن به آنها دامنه بحث را بسیار گسترده کند. نظریه ماکس شلر درباره نارامی، نارضایتی و خشم انسان مدرن یکی از دیدگاه‌هایی است که در ایران کمتر شناخته شده است. او که فیلسوف و نظریه‌پرداز انتقادی اوایل قرن بیستم است و بیشترین تلاش خود را در حوزه فهم عواطف و احساسات نظیر عشق و نفرت در جهان معاصر به کار می‌گیرد مجموعه پرشماری از کتاب‌ها را در این زمینه نوشت، اما کتابی که شلر را بیش از آثار دیگر صاحب‌آوازه و مشهور جهان کرد، کتاب کین تیزی است. این کتاب ابتدا در سال ۱۳۱۲ تحت‌عنوان «کین تیزی» ارزش داور اخلاقی» به نگارش درآمد و سپس در سال ۱۳۱۵ ویراست جدیدی از آن را تحت‌عنوان «سهم کین تیزی در ساخت اخلاقیات» منتشر کرد. لویس کوزر نظریه‌پرداز کلاسیک جامعه‌شناسی در سال ۱۹۵۴ این کتاب را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و با انتشار این کتاب به زبان انگلیسی آوازه نظریه کین تیزی شلر جهانی شد. بحث «رنتمان» که یک واژه فرانسوی است و شلر آن را به زبان آلمانی به کار می‌گیرد، متفاوت از رنجیدگی (Ressentiment) در زبان انگلیسی است.

نظریه کین تیزی شلر چه جنبه‌هایی را دربرمی‌گیرد؟

▲ من محورهای دیدگاه شلر را بسیار کوتاه بیان می‌کنم چرا که قصد دارم بر مبنای آن درباره ایران بحث کنم. از دیدگاه شلر دنیای مدرن و مدرنیته هر جایی که بسط می‌یابد نوعی ساخت عاطفی و احساسی را در آنجا ایجاد می‌کند که شلر این ساخت احساسی و عاطفی را کین تیزی می‌نامد. به اعتقاد او کین تیزی قسمی احساس‌لا علاج دائمی نفرت و تحقیر است که در برخی افراد و گروه‌ها روی می‌دهد. کین تیزی ریشه در ناتوانی‌ها یا ضعف‌هایی به همان پای‌لا علاج دارد که افراد و گروه‌های مزبور خلاصی از آن را ندارند. این ناتوانی‌ها نگرش‌های عاطفی فردی و جمعی به وجود می‌آورند که در همه حال منفی‌اند. ممکن است در کل یک فرهنگ، یک عصر و سر‌تپای یک نظام اخلاقی رخنه کنند. احساس کین تیزی به داورهای اخلاقی نادرستی درباره دیگر کسانی که از این احساس بری‌اند می‌انجامد. افراد و گروه‌های مبتلا به کین تیزی از برقراری ارتباط با دیگران خود را ناتوان می‌یابند. [دومین ویژگی کین تیزی این است که] هر احساس کین تیزی که از ناتوانی فردی یا گروه‌دچار کین تیزی برمی‌خیزد با احساس پنهان بی‌ارزش‌شماری خود در قیاس با دیگران همراه می‌شود. احساس کین تیزی به واسطه دسترسی‌ناپذیری ارزش‌های مثبتی که در دیگران نمود یافته برمی‌افروزد. بنابراین تجربه و برداشت درونی فرد از خویش و دیگران

تراز خود را شکل بدهند، کاری ندارند که در جامعه تنوعات فرهنگی، تنوعات قومی و تنوعات اجتماعی وجود دارد. علاوه بر این، جامعه مدرن و جامعه معاصر تحت‌هژمونی سرمایه‌داری به‌طرف مصرف حرکت می‌کند: مصرف کالا. انسان لاجرم باید به‌صرف کننده تبدیل شود نه خالق و مولد. در چنین جامعه‌ای انسان ناگزیر است به بخشی از بازار تبدیل شود. بازار، سود و پول عوامل دیگری هستند که نوعی خشم، ناراضی و بی‌خانمانی ذهنی را برای انسان به‌وجود می‌آورد؛ به این دلیل که انسان معاصر قادر نیست همه چیز خود را از طریق بازار تأمین کند. شاید زیمل به بهترین شکل ممکن در کتاب «فلسفه پول» (The Philosophy of Money) این موضوع را بسط می‌دهد. پول با غیرشخصی کردن روابط، کیفیت‌زدایی از روابط، از میان بردن بافت‌های تاریخی-اجتماعی و کمی کردن روابط، یکی از خشن‌ترین شکل‌های زندگی اخلاقی و اجتماعی را بر انسان‌ها تحمیل می‌کند. اینها عواملی هستند که به‌نوعی ناراضی پنهان و ناخودآگاه را ایجاد می‌کنند. به‌عبارت بهتر، اینها مجموعه‌ای از پدیده‌ها، فضاها و تجربه‌های انسانی است که دست به دست یکدیگر می‌دهند و آن وضعیت پدیدارشناختی-یعنی خشم، نفرت و کین‌توزی را ایجاد می‌کنند. این کین‌توزی و خشم بعد از جنگ جهانی اول به‌تدریج خود را آشکار کرد و اوج آن در جنگ جهانی دوم بود که بیش از ۵۰ میلیون نفر کشته و میلیون‌ها نفر بی‌خانمان شدند. پس از آن، این کین‌توزی با بسط مدرنیته در بسیاری از کشورهای جهان سیطره جهانی یافت. با پیدایش دولت‌های مدرن در کشورهای دیگر، با نوسازی، صنعتی‌شدن و گسترش رژیم‌ها و نظام‌های سیاسی مدرن سرکوب تنوعات فرهنگی، به حاشیه‌راندن ارزش‌های وجودی و انسان، همگن‌سازی، استانداردسازی، مدیریت‌گرایی و شکل‌گیری بوروکراسی در معنای عقلانی‌شده معاصر، با همکاری یکدیگر، انسان را از ساحت وجودی معنایی خود-که شلر آن را عشق می‌نامد- دور می‌کنند. انسان‌ها می‌خواهند متفاوت باشند، تجربه‌های گوناگون داشته باشند، به رسمیت شناخته شوند اما در دنیای معاصر نظام‌های سیاسی، بازارها، سیطره کمیت و پول نوعی نظام ارزشی ایجاد می‌کنند که با اولویت‌های ارزشی انسان‌ها در بسیاری از مسائل متعارض است. انسان‌ها به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه از نوعی ناراضی و ناخشنودی رنج می‌برند. در برخی از کشورها و جوامع این ناخشنودی‌ها و ناراضی‌ها به‌گونه‌ای مدیریت می‌شود که شلر آن را «انتقام» نام می‌نهد. او می‌گوید در کشورهای سرمایه‌داری از طریق هنر، انتخابات، دموکراسی، پارلمان، مشارکت سیاسی و... به مردم اجازه انتقام‌گیری می‌دهند؛ جامعه ناراضی است و حال خوشی ندارد اما این مولفه‌ها و رخدادها به جامعه اجازه می‌دهد که این ناراضی و ناخشنودی تخلیه شود. فرد احساس می‌کند که انتقام می‌گیرد و زمانی که شهروند چنین احساسی دارد، این خشم به یک کین‌توزی دائمی تبدیل نمی‌شود؛ خشم و ناراضی وجود دارد اما نفرت دائمی و پایدار نیست. در کشورهایی که نتوانند نقش دموکراتیک و مشارکت دائمی ایجاد کنند، در جوامعی که نتوانند اشکال گوناگون هنر را به شکل همگانی بسط بدهند و در جوامعی که نتوانند انسان بر مبنای ارزش‌های واقعی که خودش ایجاد می‌کند-و نه ارزش‌هایی که توسط ایدئولوژی‌ها و فلسفه‌های سیاسی در نظر گرفته می‌شود- به اولویت‌های ارزشی رسمیت ببخشند، اتفاقی که رخ می‌دهد زیستن در یک وضعیت تحقیر مداوم است؛ گوئی انسان‌ها در یک فضای مستمر و مداوم تحقیرشدگی زیست می‌کنند. این احساس تحقیر مداوم، احساس به رسمیت شناخته‌نشده، احساس سرکوب شدن ارزش‌های اخلاقی و احساس به حاشیه‌ماندن یا به حاشیه‌رانده شدن

تبدیل به یک ساختار احساساتی می‌شود. تعبیری که ریموند ویلیامز به کار می‌گیرد همین ساختار احساساتی (The Structure of Feeling) است. وقتی این اتفاق برای مدت طولانی تداوم می‌یابد ساخت عاطفی از عواملی که آن را به‌وجود می‌آورد مستقل می‌شود. بحثی که شلر می‌کند در مورد استقلال این ساخت عاطفی و کین‌توزی به صورت یک فرم مستقل است. همان‌طور که در ابتدا این پرسش را مطرح کردم که چرا علوم اجتماعی از فهم جامعه‌ما عاجز است و فقط اجزا را توضیح می‌دهد، دلیلش این است که فهم ساختارهای عاطفی و احساسی قابلیت توضیح و تبیین معرفت‌شناختی (Explanation) با این اجزا را ندارند و تبیین علی درباره گروه‌های جمعی نمی‌شوند. ما می‌توانیم در مورد یک فرد این کار را انجام بدهیم؛ به این صورت که آزمایشاتی در نظر بگیریم و سیستم عصبی فرد، تغذیه و... او توضیح بدهیم اما وقتی با یک گروه یا ملت مواجه هستیم فقط می‌توانیم تحلیل‌تئوریک انجام بدهیم نه تحلیل‌های علمی و ساینتیفیک.

ریشه‌های تاریخی کین‌توزی در ایران معاصر را در کدام رخدادهای سیاسی می‌توان جست‌وجو کرد؟

▲ بحثی که می‌خواهم درباره ایران ارائه کنم این است که ما از دوره قاجار وارد دوره معاصر می‌شویم. نکته جالبی اگر دقت کنیم که آقامحمدخان قاجار را سه نفر از اطرافینش که به فرمان او قرار بود کشته شوند پیشدستی می‌کنند و آقامحمدخان را به قتل می‌رسانند. اما صدسال بعد نوبت به ناصرالدین شاه می‌رسد و او توسط میرزای کرمانی کشته می‌شود. من فکر می‌کنم اولین شورش خشونت‌بار و کین‌توزانه مدرن ما شورش میرزای کرمانی است. قتل آقامحمدخان و ناصرالدین شاه بسیار متفاوت از یکدیگر است؛ آقامحمدخان به‌خاطر یک کینه‌ورزی شخصی کشته شد اما میرزای کرمانی به‌خاطر یک کین‌توزی جمعی ناصرالدین شاه را به قتل رساند. میرزای کرمانی می‌گوید من سزای ظلم و ستم و فساد ناصرالدین شاه را به او دادم و او خودش را تحت‌تأثیر اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی می‌دانست. صحبت‌های پرشور میرزای کرمانی شنیدنی است؛ چرا که او صدای یک نفرت و خشم را که از تپانچه‌اش درآمده بود به گوش تاریخ می‌رساند و از آن لحظه به بعد ما به شکل‌های مختلف-در حال زیست با همان صدا هستیم. در دوره ناصرالدین شاه اتفاقا جامعه ما بیش از دوره محمدعلی شاه و فتحعلی شاه با ظواهر جدید تمدن آشنا شد؛ در آن دوره دارالفنون ساخته شد، خندق‌های تهران را حذف و به‌جای آن خیابان‌کشی کردند، میدان توپخانه بنا شد، نهادهای تمدنی جدید آمد، دارالترجمه ایجاد شد، قشر روشنفکر شکل گرفت و مطبوعات، مجلات و عکاسی به‌وجود آمدند. در همین دوره است که اتفاقا ناصرالدین شاه به‌عنوان یک شاه پلید و در نتیجه نوعی خشم ترور می‌شود. آیا این نوعی تعارض نیست؟ یعنی در دوره‌ای که ما نسبت به دوره محمدعلی شاه و فتحعلی شاه از رونق بیشتر، آبادانی و مظاهر تمدنی بیشتری برخورداریم خشم بیشتری هم داریم. بعد از این دوره به سال ۱۲۸۵ و انقلاب مشروطه می‌رسیم. اگر شعارهای انقلاب مشروطیت و شیوه‌های بروز آن را ببینیم و سپس به شعارها و خشم مردم در انقلاب اسلامی ایران و اعتراضات دی ماه ۹۶ برسیم فرم نفرت و خشم را می‌بینیم. احسان نراقی در کتاب «از کاخ‌شاه تا زندان اوین» نقل می‌کند که شاه در مهرماه ۵۷، او را هفت جلسه برای مشورت درباره وضعیت کشور دعوت می‌کند. یکی از مهم‌ترین ایده‌هایی که نراقی تلاش می‌کند به شاه توضیح دهد این است که جامعه از شاه خشمگین است. در یکی از جلسات در کاخ نیاوران شاه پنجره کاخ نیاوران را باز می‌کند

و درحالی که شعار مرگ بر شاه را می‌شنید به نراقی می‌گوید که مگر من به این مردم چه کرده‌ام؟ تهران را ساخته‌ام؟ امکانات به آنها نداده‌ام؟ آسایش و آسودگی نیاورده‌ام؟ بهداشت و درمان و امکانات جدید را فراهم نکرده‌ام؟ آیا درست است که این‌گونه با من رفتار می‌کنند؟ پاسخ نراقی به شاه این است که اعلی حضرت! آنچه می‌بینید ناراضی نیست بلکه نفرت مردم است. شما همه این‌ها را که می‌گویید فراهم کرده‌اید اما جامعه و مردم با نوعی خشم و کین‌توزی مواجه‌اند؛ یک نفرت دائمی و پایدار. نراقی این رخدادها را به برخورد شاه با صدق، زبری گذاشتن قانون اساسی مشروطه از سوی رضاشاه و محمدرضاشاه، تصاحب ناحق املاک از سوی رضاشاه، فسادهای دربار و... مرتبط می‌داند و می‌گوید اینها در ۵۰ سال روی هم انباشته شده و نفرت ایجاد کرده است؛ دیگر نمی‌توان با توضیحات معمول، مردم را اقناع کرد چرا که نفرت شکل گرفته است. البته به اعتقاد من اگر نراقی قصد داشت عمیق‌تر بگوید باید شرح می‌داد که از زمان ناصرالدین شاه این مساله که در جامعه معاصر ایران نوعی فرهنگ سیاسی مبتنی بر کین‌توزی شکل گرفته که رابطه دولت با حاکمانش را توسعه می‌دهد اما درعین حال این فرهنگ سیاسی معطوف به رابطه حاکمان و شهروندان نیست؛ این ویژگی دنیای مدرن هم هست که در زندگی اجتماعی هم ایجاد و تشدید می‌شود.

این کین‌توزی چگونه ایجاد و تشدید می‌شود؟

▲ یکی از ایده‌های کلیدی شلر این است که کین‌توزی در نتیجه مقایسه ایجاد می‌شود. او ابتدا از فقر آغاز می‌کند و سپس در سطح گروه و ملت‌ها توضیح می‌دهد. معنای این سخن آن است که وقتی افراد خود را با دیگری مقایسه می‌کنند نوعی احساس محرومیت نسبی در ذهن آنها شکل می‌گیرد و هرچقدر این امکان مقایسه خود با دیگری بیشتر می‌شود حس محرومیت نسبی شدت می‌یابد. به همین دلیل شلر می‌گوید که در گذشته در قریل و روستاها کین‌توزی وجود نداشت؛ چرا که کسی خود را با دیگری مقایسه نمی‌کرد و امکان قیاس میان جوامع دور از دسترس و جوامع دیگر فراهم نبود. اما در دنیای مدرن رادیوها، تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها، مطبوعات، رسانه‌ها و فضای مجازی امروز، دانما این مقایسه کردن را به‌عنوان یک امر آنتولوژیک یا هستی‌شناختی مطرح می‌کنند. یعنی من نیستیم، مگر اینکه نوعی مقایسه بین الادهانی ایجاد شود؛ «خود» همیشه در یک مقایسه بین الادهانی وجود دارد. در دنیای جدید این مقایسه به‌گونه‌ای است که فرد احساس می‌کند هیچ چیز نیست. در دنیای سرمایه‌داری که به تعبیر شلر دانما بر موفقیت تأکید می‌شود و فرد هرچقدر به‌دست می‌آورد حس موفقیت طلبی از او ارضا نمی‌شود، وضعیتی به‌وجود می‌آید که در نوعی مقایسه بین الادهانی، شخصیت موفقیت طلب قدرت دوست داشتن و عشق ورزیدن و قدرت توجه به ارزش‌های ذاتی و وجودی انسان را به‌تدریج از دست می‌دهد و او دیگر هیچ‌گاه خودش نیست، بلکه همواره در یک مقایسه بین الادهانی احساس کمبود، ناتوانی و ضعف می‌کند. در این احساس کمبود، ناتوانی و ضعف، به‌دلیل دسترسی پیدانکردن فرد به آنچه می‌خواهد، دیگرانی را که به خواسته‌ها و نیازهای او دسترسی پیدا کرده‌اند مورد کینه قرار می‌دهد و مثالش همان گربه‌ای است که دستش به گوشت نمی‌رسد و می‌گوید تلخ است؛ حتی به‌جایی می‌رسد که آن ارزش‌ها را انکار می‌کند. زمانی که در سطح گروهی ملت‌ها این موضوع را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که جامعه موفقیت طلب، جامعه مصرف‌کننده، جامعه‌ای که چشم و هم‌چشمی در آن به یک امر عمومی تبدیل می‌شود و جامعه‌ای که تحت سیطره بازار و سود پول قرار دارد در سطح زندگی اجتماعی و روانشناسی اجتماعی، کین‌توزی

و نفرت‌های خودمان را به‌صورت تاریخی تر فهم کنیم؛ همان کاری که من به‌صورت بسیار فشرده و کوتاه در این گفتار انجام دادم و توانستم تنها سرخ‌هایی از آن را بیان کنم نه همه ابعاد را. ما تا زمانی که مسائل خودمان را بسیار موقتی، گذرا و حادثه‌ای فهم می‌کنیم، قادر نخواهیم بود فهم عمیق‌تری از جامعه‌مان پیدا کنیم. البته من درک می‌کنم روزنامه‌ها به‌دلیل اینکه باید حادثه‌های روز را تحلیل کنند و تحلیل‌های کوتاه‌مدت خوانندگان بیشتری دارند چندان حوصله بحث‌های طولانی یا فهم‌های عمیق‌تر را ندارند اما وظیفه دانشگاه غیر از مطبوعات و روزنامه‌هاست؛ دانشگاه وظیفه دارد که به‌عنوان مغز جامعه اعتراضات، خشونت‌ها و نفرت‌ها را تاریخی و فرآیندی فهم کند و درباره اندیشیدن به این اعتراضات فرصتی را فراهم کند. هرچند این اعتراضات در زمان کوتاهی به پایان رسید اما یک درجه بود که می‌تواند فضاهای بزرگتری را به ما نشان بدهد. راهبرد دوم این است که فهم اعتراضات نباید لزوماً به‌عنوان یک راه‌حل تکنیکی مدنظر قرار گیرد؛ البته مدیریت‌گرایی حاکم بر جامعه ما هر نوع تفکر را سرکوب کرده و دائماً دانشگاه و کارشناسان را تحت فشار قرار می‌دهد که راه‌حل‌های دم‌دستی‌تر، ارزان‌تر، آسان‌تر، فوری‌تر و تکنیکی‌تر را به ما بدهید. ما در تمام هفتاد هشتاد سال گذشته تحت فشار نوعی مدیریت‌گرایی و فن‌گرایی (Technicism) قدرت اندیشیدن درباره جامعه، انسان و فرهنگ را به‌نحو عمیق از ساختارهای دانشگاهی و ساختارهای کارشناسی جامعه گرفته‌ایم یا کم کرده‌ایم و اندیشه‌های نظری‌تر و فکری‌تر را با عنوان‌های روشنفکری بودن، تئوریک بودن، غیرعملی بودن، انتزاعی بودن و... به حاشیه رانده‌ایم و اجازه دیده شدن را به آنها نداده‌ایم؛ در نتیجه صدایی که شنیده می‌شود صدای روزنامه‌نگاران و گزارشگرانی است که با هیچ‌ان از تکنیک‌هایی صحبت می‌کنند که می‌تواند خشونت را افزایش دهد یا از آن جلوگیری کند. رسانه‌هایی مانند تلگرام این به حاشیه رانده شدن اهل اندیشه را تشدید کرده و به ما می‌گوید در یک پاراگراف بنویس! حوصله نداریم! جامعه دچار ملال، جامعه کم‌حوصله، جامعه هیچ‌جان‌زده، جامعه مضطرب و جامعه کین‌توز نمی‌تواند دقت کند و خیلی زود خسته می‌شود؛ می‌خواهد در کمتر از پنج دقیقه چیزی را بشنود و برود. در چنین شرایطی ما نمی‌توانیم جامعه‌مان را فهم‌پذیر کنیم؛ ما محتاج فهم هستیم نه فن. اگر فن می‌توانست وضعیت بهتری به جامعه ما بدهد تا امروز این کار را کرده بود.

این رویکرد چگونه می‌تواند در نهادهای مختلف اجتماعی تسری یابد و به یک راه‌حل درست و جامع منتهی شود؟

▲ من فکر می‌کنم - همان‌طور که به نقل از تام ریچی بیان کردم - ما رویکردمان درباره مسائل مخاطره‌آمیز را باید از رویکرد مدیریتی، تکنیکی، فوری و اورژانسی بیرون بیاوریم و به طرف رویکردی حرکت کنیم که اولاً به‌دنبال راه‌حل‌های عام انسانی باشد که امکان زیستن در یک گفت‌وگو، فرآیند، مشارکت و درگیری و جودگی با زندگی انسانی را فراهم کند. همان‌طور که تام ریچی می‌گوید، مسائل مخاطره‌آمیز نه پایان دارند و نه راه‌حل‌هایی می‌توانند قابل‌زیستن بشوند. مهم این است که زندگی انسان در جامعه پیچیده امروزی ممکن باشد. ما در وضعیتی به سر می‌بریم که زیستن انسانی و جودگی روزبه‌روز محدودتر می‌شود. نکته سوم این است که دانشی که امروز درباره جامعه و فرهنگ شکل گرفته است دانش قابل‌توجهی است، اما آن بخشی که موردنظر من است به حاشیه رانده شده است؛ همان بخشی که می‌توانستند به‌صورت یک گفت‌وگوی جمعی در خدمت جامعه قرار بگیرند. ما اکنون

کشیده‌ها و طبقات، در سطح میانی تر میان شهروندان با دولت و حکومت و در سطح وسیع‌تر میان ملت‌ها شکل می‌گیرد.

چه اتفاقی رخ می‌دهد که این نوع مقایسه شکل می‌گیرد؟

▲ در جامعه معاصر ایران ما این وضعیت را به روشنی مشاهده می‌کنیم؛ یعنی در سطح خرد، میانی و کلان شاهد آن هستیم که جامعه ایران ظرفیت آرزومندی‌اش بالا رفته است. گزارشی که اخیراً دکتر مقصد فرستخواه از یک پیمایش ملی میان دانشگاهیان منتشر کرده است نشان می‌دهد که جامعه ایران جامعه موفقیت‌طلبی است و ظرفیت آرزومندی ایرانی‌ها بسیار بالا رفته است؛ این اتفاق از جهتی مثبت قلمداد می‌شود که می‌تواند انگیزه پیشرفت باشد اما از این جهت منفی است که در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای قرار گرفته‌ایم که ظرفیت آرزومندی یا به تعبیر روزنامه‌نگاران «سطح مطالبات بالاست». جامعه به‌دلایل سیاسی، تاریخی، فرهنگی، بین‌المللی و جهانی قادر به پاسخگویی به این مطالبات نیست. رابرت مرتون از جامعه‌شناسان کلاسیک که نظریه برده متوسط را مطرح کرده بود راجع به ناهنجاری‌های اجتماعی نظریه‌ای دارد که می‌گوید اگر جامعه‌ای بر ارزش‌ها و موفقیت‌بیش از حد تاکید کند اما راه‌تأمین آن را هموار نکند اشکال گوناگون ناهنجاری و گروه‌های منحرف، سرخورده و طغیان‌کننده علیه ارزش‌های جامعه را به وجود می‌آورد. جامعه معاصر ایران دائماً در حال ساخت راه‌ها، جاده‌ها، مخابرات، رسانه‌ها، شهرها و... است و بیرواند آبراهامیان گزارش مفصلی از پیشرفت‌های صد سال اخیر در ایران ارائه کرده است. خود

آیا می‌توان راه‌کاری ارائه کرد که کین‌توزی - که به گفته شما ریشه‌های تاریخی در جامعه ما دارد - قابل‌زدودن باشد؟

▲ نکته اینجاست که ما در جهان امروز با وضعیتی مواجهیم که بخشی از آن کین‌توزی تحمیل شده از مناسبات جهانی بر ماست اما بخش مهم‌تر در ساخت محلی و ملی ماست؛ در ساخت محلی و ملی ما دولت‌ها نتوانسته‌اند مسیر کین‌توزی را تغییر بدهند و از تولید و بازتولید ساخت احساساتی که خشم و نفرت بود جلوگیری کنند. البته شاید هم به‌سادگی قابل‌تغییر نبود چرا که بخش عمده‌ای از این ساخت احساسی در نتیجه مناسبات جهانی، رشد و بسط سرمایه‌داری، مصرف، بسط شهر و شهرنشینی و توسعه فضای مجازی و رسانه‌ای است. در جهانی که کشورهایی مثل ما موفقیت‌فرودستی دارند توسعه رسانه‌ها فقط این نیست که اطلاع‌رسانی و ایجاد سرگرمی کنند و در معیشت یاری‌گر ما باشند، بلکه شکل‌هایی تازه‌ای از عواطف و احساسات را در جامعه مانند هوایی که تنفس می‌کنیم سرازیر می‌کنند. ما در جهان امروز هم در جهان مجازی، هم در جهان رسانه‌ای و هم در جهان فیزیکی زندگی می‌کنیم؛ طبیعتاً این جهان‌ها ساختارهای عاطفی و احساسی متفاوتی را برای ما شکل می‌دهند. به اعتقاد من اعتراضات در جامعه ما، یک فرم فرهنگ کین‌توزی دارد که به‌طور تاریخی شکل گرفته و در برهه‌هایی از زمان که فشارها تشدید می‌شود یا گاهی یک رخداد یا حادثه آن را مانند کبریتی که انبار باروت را به آتش می‌کشد، این خشم، نفرت و کین‌توزی را به مرز انفجار می‌رساند. برای اینکه جامعه ما بتواند این وضعیت را مدیریت کند باید چند گام اساسی برداریم چرا که ما نمی‌توانیم برای همیشه در این وضعیت زیست کنیم؛ نمی‌توان همیشه انقلاب کرد، به خیابان‌ها آمد و شعارهای پر از نفرت داد، بلکه زندگی باید ادامه یابد. البته من می‌دانم این سخن را کسانی که با سر دادن شعارهای تند موفق هستند، بزمنی تابند اما جامعه ایران مانند هر جامعه دیگری باید بتواند یک زندگی آرام، انسانی و مستمری داشته باشد و چالش‌های خود را در دنیای متجدد امروز با روشی انسانی، اخلاقی و از مسیرهایی که برای او منجر به بازتولید خشونت نشود حل کند. من فکر می‌کنم اولین گام مهم این است که ما نارضایتی‌ها، ناخشنودی‌ها

میان گروه‌ها و طبقات، در سطح میانی تر میان شهروندان با دولت و حکومت و در سطح وسیع‌تر میان ملت‌ها شکل می‌گیرد.

چه اتفاقی رخ می‌دهد که این نوع مقایسه شکل می‌گیرد؟

▲ در جامعه معاصر ایران ما این وضعیت را به روشنی مشاهده می‌کنیم؛ یعنی در سطح خرد، میانی و کلان شاهد آن هستیم که جامعه ایران ظرفیت آرزومندی‌اش بالا رفته است. گزارشی که اخیراً دکتر مقصد فرستخواه از یک پیمایش ملی میان دانشگاهیان منتشر کرده است نشان می‌دهد که جامعه ایران جامعه موفقیت‌طلبی است و ظرفیت آرزومندی ایرانی‌ها بسیار بالا رفته است؛ این اتفاق از جهتی مثبت قلمداد می‌شود که می‌تواند انگیزه پیشرفت باشد اما از این جهت منفی است که در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای قرار گرفته‌ایم که ظرفیت آرزومندی یا به تعبیر روزنامه‌نگاران «سطح مطالبات بالاست». جامعه به‌دلایل سیاسی، تاریخی، فرهنگی، بین‌المللی و جهانی قادر به پاسخگویی به این مطالبات نیست. رابرت مرتون از جامعه‌شناسان کلاسیک که نظریه برده متوسط را مطرح کرده بود راجع به ناهنجاری‌های اجتماعی نظریه‌ای دارد که می‌گوید اگر جامعه‌ای بر ارزش‌ها و موفقیت‌بیش از حد تاکید کند اما راه‌تأمین آن را هموار نکند اشکال گوناگون ناهنجاری و گروه‌های منحرف، سرخورده و طغیان‌کننده علیه ارزش‌های جامعه را به وجود می‌آورد. جامعه معاصر ایران دائماً در حال ساخت راه‌ها، جاده‌ها، مخابرات، رسانه‌ها، شهرها و... است و بیرواند آبراهامیان گزارش مفصلی از پیشرفت‌های صد سال اخیر در ایران ارائه کرده است. خود ما هم می‌توانیم پیشرفت‌های بیروان خود را ببینیم؛ علم، مدرسه، تکنولوژی، دانشگاه و سواد به روشنی در جامعه ما دیده می‌شود اما نکته اینجاست که در ساخت عواطف و احساسات و نیز ظرفیت آرزومندی افراد، میزان مطالبات، تقاضاهای اجتماعی و آرزوها به‌گونه‌ای شکل گرفته‌اند که این آرزوها در یک مقایسه بین‌الذات بین‌المللی دائماً نوعی نارضایتی و سرخوردگی را تشدید می‌کنند. به همین دلیل است که ما در این فضای جهانی شدن، رسانه‌ای شدن و بسط مقایسه بین‌الذات بین‌المللی آن ارزشی را که از جهان احساس می‌کنیم، احساس فرودستی، ناتوانی و عقب‌ماندگی از جهان است؛ احساس می‌کنیم که دچار فقدان غرور و شأن در جهان شده‌ایم. در دنیای سرمایه‌داری جدید و در سیطره سود و کمیت، ما دائماً نوعی ساخت احساسات را تولید می‌کنیم که حس عزت‌نفس، اتکا به خود، خودباوری، غرور، حس تایید و پذیرش خود و حس به رسمیت‌شناختن خود در حال مواجه شدن با چالش‌های جدی است. به‌طور تاریخی هرچقدر که تغییر می‌کنیم این احساس در ما وجود دارد که هیچ چیز نیستیم. رسانه‌ها تصاویر جذاب و خیره‌کننده‌ای از شهرهای اروپا و آمریکا در مقابل چشمان ما قرار می‌دهند و دنیایی خیالی را تصویر می‌کنند و به تعبیر آنتونی گیدنز ما را در وضعیت بازاندیشی مداوم (Reflexibility) هستیم و تامل می‌کنیم که من کیستم و چیستم؟ در این دنیا با این همه آزادی‌ها، پیشرفت‌ها، سرخوشی‌ها، شادی‌ها و هیجان‌ات من در کدام نقطه ایستاده‌ام؟ آنچه حس می‌کنیم یک امر عقلی و شناختی نیست. بنا به تعبیری که شلر به کار می‌گیرد احساس چیزی شبیه به دیدن رنگ و شنیدن صداست. زمانی که ما صدایی را می‌شنویم آن را به‌صورت شناختی تجزیه و تحلیل نمی‌کنیم، بلکه احساس ما به‌صورت جمعی شکل می‌گیرد نه اینکه کسی مقاله‌ای نوشته باشد - هرچند در هنرهای مختلف انتقال احساسات در قالب رمان، نقاشی و فیلم وجود دارد - اما مساله این نیست که هنرمند آن احساس را به تصویر

کین‌توزی آن خشم مداوم و پایداری که بخشی از آن از درون علم جدید - که قادر نیست و جوه انسان را به‌طور جامع ببیند و کمیت و اندازه‌گیری را تنها شکل معتبر دانایی می‌بیند - می‌آید. معنای این سخن آن است که خود علم مانند یک ایدئولوژی سیاسی سرکوب‌کننده ساخت‌های وجودی بسیاری از انسان است



اعتراضات ۹۶ وندالیستی نبود

گفت‌وگویی مثلاً با دکتر محمدامین قائمی‌راد

نیاز داریم که به روشنفکران، دانشگاهیان، هنرمندان، نویسندگان و گروه‌هایی که می‌توانند ببینند، بیافرینند، گفت‌وگو را شکل بدهند، درک وجودی‌تری از جامعه و انسان دارند، لزوماً برای یک جریان سیاسی - اعم از اصولگرا یا اصلاح‌طلب - قلم نمی‌زنند، دغدغه‌های وجودی جامعه ایران و ارزش‌های آن را دارند، امکان شکل دادن نوعی اعتبار و آبرو را در جامعه ایجاد کرده‌اند و جامعه به آنها اعتبار می‌دهد و احترام می‌گذارد جای بیشتری باز کنیم، در فضای گفت‌وگو برای شان امنیت ایجاد کنیم، امکان گفت‌وگوی جمعی را فراهم بیاوریم و فرصت بدهیم که جامعه از راه گفتن، شنیدن، تحلیل کردن و فهمیدن مشکلات خود را حل کند، نه از راه فن‌ها، تکنیک‌ها، مدیریت گرایسی، مداخله‌های سرکوبگر و راه‌حل‌های اقتصادی. مجیدرهنما یکی از نظریه‌پردازان بزرگ جهانی معتقد است که جامعه ایران به‌طور تاریخی فقر را ارزش می‌داند. ما شعرانی داریم که فقیر هستند و حتی فقر یکی از مقام‌های عرفانی است و در دنیای جدید است که فقر به عنوان فلاکت و بدبختی تعریف شده است. می‌خواهم بگویم جامعه ایران می‌تواند حتی فقر را زیست کند؛ اگر آن نفرت از او گرفته شود، امکان دوست داشتن و دوست داشته شدن، کرامت و جایگاه انسانی، دیدن و امکان دیده شدن و نیز امکان فهمیده شدن برایش فراهم شود. بخش مهمی از کارهایی که ما می‌خواهیم انجام بدهیم یا باید انجام بدهیم به دانشگاهیان ما بازمی‌گردد که باید بیش از سایر افراد جامعه احساس مسئولیت کنند. شاید این هم یکی از بخش‌های داستانتان تکنیک و رسانه باشد که ما عادت داریم موجودی به نام دولت را به عنوان علت تامه همه چیز به رسمیت بشناسیم و هر چیز دیگری را انکار کنیم؛ چرا که طبیعتاً کسانی که می‌خواهند در بازی قدرت شرکت کنند سروکارشان با دولت است یا دولت موجود شی‌گونه‌ای است که ما می‌دانیم درباره چه چیزی حرف می‌زنیم اما زمانی که سخن از جامعه به میان می‌آید انگار نمی‌دانیم درباره چه چیزی حرف می‌زنیم. در واقع حرف زدن درباره جامعه یک اندیشه انتزاعی، یک فکر، یک گفت‌وگو و یک اندیشه انسانی است. جامعه انسانی جامعه تخیل، رویاها، آرزوها، زبان و گفت‌وگوهاست و معنای جامعه همین تعاملات است. اما همه اینها مفهوم، انتزاع، خیال و تخیل هستند؛ نه اینکه موهوم باشند بلکه وجود دارند. اگر ما می‌خواهیم به نحو دلسوزانه‌ای برای جامعه انسانی امروز و فردای مان جامعه باثبات‌تری داشته باشیم، باید چاره‌ای برای کین‌توزی و فرهنگ کین‌توزی کنیم. داریوش آشوری مقاله‌ای درباره کین‌توزی و روشنفکران نوشته بود و در آن شرح داده بود که روشنفکران ما چگونه کین‌توز هستند. من فکر می‌کنم که امروزه کین‌توزی فراتر از روشنفکران رفته و در شهروندان و فرهنگ معاصر ما بسط یافته و این کین‌توزی را نه فقط حکومت‌ها بلکه نخبگان، روشنفکران و دانشگاهیان ما در آن سهم دارند. آنچه ما به آن احتیاج داریم خودآگاهی و وقوف بهتر به این وضعیت خودمان است و هر چقدر این وضعیت را بشناسیم، گویی از آن فاصله می‌گیریم. همان‌طور که اشاره کردم کین‌توزی ناخودآگاه است و آنچه می‌تواند آن را بزدايد خودآگاه شدن آن است؛ چیزی که می‌تواند وضعیت جامعه ما را آرام‌تر کند خودآگاه شدن ما نسبت به وضعیت تاریخی ماست.

همان‌طور که عرض کردم این وضعیت برای جوامع صنعتی و هر جایی که تمدن می‌رود وجود دارد اما شدت، نوع و چگونگی بروز آن متفاوت است. ما در خصوص جامعه خودمان باید این وضعیت را درک کنیم و آن را به عنوان یک بحث و گفت‌وگوی عمومی به‌ویژه از سوی دانشگاهیان، اندیشمندان، هنرمندان و خالقان فرهنگ در بیاوریم. ▶

مسیری گام خواهد گذاشت که می‌توانیم بگوییم ما در حال ساخت یک جامعه دموکراتیک و مردم‌سالار هستیم. نخستین اقدام در مردم‌سالاری، ارزش قائل شدن برای جوان‌هاست. ما شاهد بودیم که در اعتراضات دی‌ماه ۹۶ درصد بسیار زیادی از بازداشت‌شدگان از نسل جوان بودند. بنابراین احترام گذاشتن به مردم و رعایت حال آنها به معنای رعایت حال نسل جوان است. اگر جوان خطایی مرتکب شده و حتی نوعی رفتار وندالیستی در تظاهرات خیابانی از او سر زده و شما او را دستگیر کرده‌اید، باز هم سعی می‌کنید که همدلان به با قضیه برخورد کنید و نسبت به حل و فصل آن مبادرت ننمایید. نباید فکر کنید این رفتار وندالیستی صرفاً به این دلیل است که هدف اصلی فرد، براندازی بوده است. ما باید بدانیم که وقتی تعدادی از انسان‌ها در کنار یکدیگر جمع می‌شوند نوعی فضای عاطفی شکل می‌گیرد، رفتارها در میان آنها تشدید و تقویت می‌شود و دست به رفتارهایی می‌زند که آنها را «رفتارهای جمعی» می‌نامیم. گاهی اوقات رفتارهای جمعی با رفتارهای فردی ما کاملاً متفاوت است.

الزام این گونه نیست که رفتارهای جمعی همواره تابعی از رفتارهای فردی ما باشد...

بله؛ زمانی که یک جوان به همراه جمعی از جوانان در یک مجموعه اعتراضی قرار می‌گیرد ممکن است شعاری بدهد که وقتی با او گفت‌وگو کنید، می‌بینید که آن شعار چندان هم مورد باور او نبوده است. یا اینکه این شعار فقط یک شعار سمبلیک است و آنچه بر زبان جاری می‌شود منظور اصلی نیست. این رفتارهای اعتراضی زبان خاص خود را دارند و شما باید بتوانید نشانه‌ها و نمادهایی را که در رفتارهای جمعی بروز می‌یابد به نحو مناسبی تفسیر کنید؛ گاهی اوقات نمی‌توانید همان چیزی را که بر زبان می‌آورد مبنای قضاوت رفتارهایشان بدانید. اصلاً این شعارها، حرف‌های سمبلیکی هستند که به چیز دیگری اشاره می‌کنند؛ یعنی سمبلیسم رفتارهای اعتراضی و سمبلیسم شعارهای اعتراضی که البته روی این موضوع چندان کار ننشاند است.

شناخت این سمبلیسم چه کمکی به ما می‌کند؟

اگر شما این سمبلیسم را بشناسید، می‌توانید بفهمید که نیازها و خواسته‌های آنها چه بوده و چه عواملی در شکل دادن به رفتارهایشان دخیل بوده است. اما من اغلب می‌بینم که این رفتارها و سخنان را به همان وجه ظاهری شان حمل می‌کنند و بر مبنای آن دست به قضاوت درباره افراد می‌زند؛ گویی این فرد مسئول کامل و تام و تمام آن شعار است؛ درحالی که فرد در فضایی قرار گرفته است که در لحظه یک نفر دیگر شعاری را ساخت و بقیه هم آن را تکرار کردند یا بر اساس همان ریتم، یک حرفی را به آن اضافه کردند. این حرف درباره شعارهای انقلاب اسلامی هم می‌تواند مصداق داشته باشد. افراد بسیاری روی این شعارها کار کرده‌اند اما نسبت به سمبلیک بودن آنها بی‌توجه بوده‌اند. درباره اتفاقات اخیر هم برخی تجزیه و تحلیل می‌کنند که در تظاهرات چنین شعارهایی سر داده شد و به این نتیجه می‌رسند که چه خواسته‌هایی دارند. اتفاقاً من می‌گویم که از قضا خواسته آنها چیز دیگری است اما در این فضا به نحو دیگری بیان می‌شود. حرکت‌های جمعی روی رفتارهای فردی تأثیراتی دارد که البته موقت است و نمی‌توان کل مسئولیت را به پای تک‌تک افراد نوشت. اما وقتی دستگیر می‌شوند و آنها را تحویل قاضی می‌دهند یا آنها به عنوان سوژه‌های فردی مسئول عقلائی که باید کل مسئولیت آن حادثه را بپذیرد رفتار می‌شود؛ درحالی که کل مسئولیت آن حادثه به احوالات یک شهر بازمی‌گردد. ممکن است که چند ماه پیش اتفاقی برای شهر رخ داده باشد و اکنون شهروندان فضایی یافته‌اند که خودشان را تخلیه کنند

دکتر محمدامین قانع‌ی‌راد، عضو هیات علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور در گفت‌وگو با سالنامه مثلث دیدگاه‌های خود را پیرامون ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ بیان کرده است. او می‌گوید که نامیدن هر پدیده‌ای نوع برخورد ما را با آن مشخص می‌کند؛ اگر ناآرامی‌ها را از منظر نظم اجتماعی «آشوب» بدانیم، به دنبال فرونشاندن و خاموش کردن آنها هستیم اما اگر به عنوان یک «اعتراض مدنی» به آن بنگریم صدای معترضان را خواهیم شنید و جوانان را پیام‌آور آینده تلقی خواهیم کرد. قانع‌ی‌راد بر لزوم وجود نوعی نگاه مراقبتی نسبت به جوانان - در عین حفظ استقلال آنها - و نیز ایجاد اعتماد بنیادین از طریق نهاد اقتصاد سیاسی (که با همکاری دولت و بازار شکل می‌گیرد) تاکید می‌کند. او از به انحراف کشیده شدن اعتراضات در بلندمدت سخن می‌گوید و معتقد است باید نوعی گفت‌وگو شکل بگیرد و صدای جوان‌ها شنیده شود.

ما با ارتباط برقرار کردن با دیدگاه‌های جوانان می‌توانیم بفهمیم در آینده به کدام سو در حال حرکت هستیم. ارتباط با نسل جوان در عمل می‌تواند آگاهی حکمیت را نسبت به جهت‌گیری‌های آینده، خلافاً، مشکلات، نیازها و کمبودها افزایش بدهد؛ اینکه مشکلات و کمبودها کجاست و در چه حوزه‌هایی باید کار بیشتری انجام داد؟ در تعامل با نسل جوان بسیار بهتر می‌توان این مسائل را درک کرد و فهمید؛ نسل جوان نوعی جهت‌گیری معطوف به آینده دارد. در بسیاری از کشورهای جهان هزینه‌های فراوانی برای آینده‌پژوهی صرف می‌کنند تا ببینند چه سناریوهایی می‌تواند در آینده تحقق یابد. کارشناسان بزرگی را به کار می‌گیرند، در زمینه‌های تخصصی مصاحبه‌هایی انجام می‌دهند، مشورت می‌کنند و کانون‌های تفکر تشکیل می‌دهند تا ببینند سناریوها و سمت‌وسوی‌های آینده چگونه خواهد بود. گاهی شما می‌توانید از روش ساده‌تری که همان ارتباط با نسل جوان است جهت‌گیری‌های آینده را مشخص کنید یا دست کم تشخیص بدهید.

آیا می‌توانیم این مساله را با کمال طلبی و آرمان‌گرایی موجود در نسل جوان مرتبط بدانیم؟

نه فقط به این دلیل که کمال‌طلب و آرمان‌جو هستند بلکه نبض آینده در دستان اینهاست و به یک معنا پیام‌آوران آینده هستند؛ آنها می‌دانند که این کمال‌طلبی را در کدام راستا جست‌وجو کنند و می‌دانند جامعه در کدام جهت‌گیری‌هایی باید اصلاح شود تا آینده بهتری برای آن فراهم شود. جوانان هر جامعه‌ته تنها کمال‌طلب و آرمان‌گرا هستند، بلکه سمت‌وسوی واقعیت را نیز بهتر از ما و مسئولان درک می‌کنند. به همین جهت باید نسل جوان را به عنوان یک منبع اطلاعات و منبع شناخت و آگاهی تلقی کرد و راه مناسب برای ارتباط با او را یافت. اگر شما رفتارهای سیاسی مانند حوادث دی‌ماه را «اعتراضات مدنی» تلقی کردید و نسبت به نسل جوان نگاه خوش‌بینانه‌ای داشتید به این نتیجه می‌رسید که باید نگاه مراقبتی نسبت به جوان‌ها داشته باشید نه نگاه سرکوبگرانه.

این نگاه مراقبتی را چگونه می‌توانیم تفسیر کنیم؟

نگاه مراقبتی بدین معناست که نسل جوان ما که پیام‌آور آینده و سازنده آینده است، در عین حال به مراقبت ما هم نیاز دارد؛ باید از او حفاظت کرد، با او به گفت‌وگو نشست و امکانات را در اختیارش گذاشت. در چنین وضعیتی خواهید دید که بسیاری از مسائل دستخوش تغییر خواهد شد؛ یعنی جامعه به تدریج در

برای واکاوی ناآرامی‌های دی‌ماه ۱۳۹۶ نخستین پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود این است که ما با چه پدیده‌ای مواجه بودیم؛ آشوب، اعتراض، شورش یا اغتشاش؟

نامیدن پدیده‌ها با جهت‌گیری‌های فکری و سیاسی ما مرتبط است. معمولاً کسانی که از موضع نظم اجتماعی به ماجرا می‌نگرند، مدافعان وضع موجود و کسانی که از موضع کنترل‌گری، نظام‌های امنیتی و قضایی با قضیه برخورد می‌کنند، وضعیت‌های این‌چنینی را با واژه‌هایی همچون آشوب و اغتشاش نام‌گذاری و توصیف می‌کنند. آشوب به معنای به هم ریختگی و از بین رفتن نظم موجود است؛ گویا هیچ‌اشکالی هم در وضعیت جاری وجود نداشته و همه چیز سر جای خودش بوده است اما حالا گروهی آمده‌اند و قصد برهم‌ریختن و معشوش کردن جامعه را دارند. زمانی که شما این‌گونه نام‌گذاری می‌کنید راهبرد برخورد با وضعیت را هم برای شما تعیین می‌کند؛ اگر آشوب است باید آن را فرونشاند، اگر به هم ریختگی نظم و اغتشاش است باید نظم را اعاده کرد و کسانی که این نظم را به هم ریخته‌اند افرادی هستند که نسبت به نظام اجتماعی تعهد ندارند، نسبت به آن دشمنی دارند، قصد دارند نظام اجتماعی را بریفت کنند، از زندگی کردن در یک جامعه منظم و سازمان‌یافته اجتناب می‌ورزند و دوست دارند در شرایط آشوبناکی زندگی کنند. اینها نیروهای خطرناکی هستند که باید آنها را حذف کرد و کنار گذاشت. شیوه برخورد با این افراد و گروه‌ها شیوه‌های برخورد تند و امنیتی است که به حذف و طرد آنها می‌انجامد و هر گونه برخورد تند و خشن با آنها را توجیه‌پذیر می‌داند و آن نوع برخورد را قابل دفاع می‌داند؛ چرا که باید نظم را به جامعه بازگرداند. بی‌نظمی جایی است که انسان‌ها برمی‌خیزند، نسبت به وضعیت موجود اعتراض می‌کنند، مطالباتی را مطرح می‌کنند و به صورت دسته‌جمعی به خیابان‌ها می‌آیند که البته در برخی موارد اعمال خشونت می‌کنند و نظم روزمره را برهم می‌زنند. از سوی دیگر انواع مختلفی از پیش‌دواری از سوی نیروهای اعاده‌کننده نظم و نیروهایی که قصد دارند به آشوب و اغتشاش پایان بدهند نسبت به نسل جوان وجود دارد. این پیش‌دواری عبارت از آن است که جوانی با نوعی طغیان، سرکشی و رفتارهای بی‌ادبانه، مرز شکنانه و ساختار شکنانه همراه است و جوانان نیروهای ناآرامی هستند که انرژی آنها برای جامعه خطرناک است. البته اگر سرگرم زندگی و کار بشوند و افراد سر به زبری باشند مشکلی پدید نمی‌آید، اما نسل جوانی که درگیر جریان‌های سیاسی و اجتماعی می‌شود از سوی نیروهای امنیتی و قضایی با نوعی نگرش منفی مواجه است و اینها را به عنوان انرژی‌های مخربی که جامعه را با مشکل مواجه می‌کند قلمداد می‌کنند و به دنبال راهکاری برای سرکوب و مهارشان هستند. این یک نوع پیش‌دواری، طرح‌واره شناختی و چارچوبی است که پیامدهای منفی در پی دارد؛ اینکه جوان ناآرام است باید او آرام کرد و اگر هم با او برخورد خشونت‌آمیز صورت گیرد، اشکالی ندارد.

چه دیدگاه و نظر متفاوتی نسبت به این نوع حرکات و اتفاقات می‌توانیم داشته باشیم؟

اگر مفاهیم و ترمینولوژی تغییر کند و این‌گونه رخدادها را به جای آشوب و اغتشاش یک نوع «اعتراض مدنی» بنامیم، حتی به معترضان هم القای کنیم که شما می‌توانید حرف‌هایتان را به گوش مسئولان برسانید اما این به معنای آن نیست که نظم اجتماعی را برهم بزنید و نظام اجتماعی را دگرگون کنید. از سوی دیگر لازم است این نگاه را نسبت به جوانان داشته باشیم که آنها نیروهای آینده هستند، قرار است آینده را بسازند و حرف‌های آنها جهت‌گیری‌های آینده را نشان می‌دهد.

و چه بسا این رفتار ناخودآگاه باشد. فرض کنید به فردی می‌گویید که شما اغتشاش و ساختارشکنی کرده‌اید و می‌خواهید نظام اجتماعی را از بین ببرید؛ دشمن هم می‌خواهد همین کار را انجام بدهد و احتمالاً شما از او پول هم دریافت کرده‌اید. جوانی که شاید به قصد دیگری غیر از حضور در تظاهرات و اعتراضات به خیابان آمده و پس از مواجه شدن با دوستانش به همراه آنها چند شعار سمبلیک داده و گوشه‌ای از ناراضی‌هایش را به نحوی ابراز کرده است؛ گاهی اوقات هم در کارناوالیزه شدن جامعه با موج حرکات همراه شده بود تبدیل به کسی می‌شود که در زندان دست به خودکشی می‌زند در حالی که شدت داستان تا این حد نبوده است که به چنین فاجعه‌ای بینجامد. اینها مجموعه‌ای از آگاهی‌هاست که قضاوت باید آنها را داشته باشند.

به دلیل تحصیل در رشته حقوق و اشتغال در حوزه قضا قاعدتاً نیازمندان هستند که آشنایی جامعی با حقوق اجتماعی داشته باشند.

▲ بله؛ اینها تحصیلکردگانی هستند که لازم است درباره جرم، حوزه‌های جرم، مباحث جرم‌شناسی، تاثیر جامعه روی رفتارهای اجتماعی، تفاوت‌های نسلی، رفتار جوانان و حتی تاثیر گفتمان‌ها و زبان روی پدیده‌های اجتماعی، اعتراضی و به تعبیری پدیده‌هایی که به نحوی جامعه را کارناوالیزه می‌کنند آگاهی‌ها و اطلاعات لازم را داشته باشند. آشنایی با این گونه مفاهیم می‌تواند به قوه قضاییه کمک شایانی بکند که بتواند داورى درستی انجام بدهد. هدف از داورى-منظورم از داورى همان قضاوت است- به یک معنا جلوگیری از تکرار یک سری رفتارهای ناپهناج است؛ یعنی مداخله و قضاوت می‌کنیم که بعداً بتوانیم از رفتارهای وندالیستی و آشوبگرانه که خسارت‌های اجتماعی به بار آورده و به تخریب، کشته شدن شهروندان، ضرب و شتم و جراحت منجر شده است پیشگیری کنیم. اما می‌بینیم که این شیوه داورى ما پدیده‌ای را که از سوی مسئولان یک ناپهناجاری و یک پدیده نامناسب تلقی می‌شود، کاهش نمی‌دهد و جلوی تکرار آن را نمی‌گیرد.

حتی ممکن است گاهی در مقطع دیگری به شکل شدیدتر و پیچیده‌تری باز تولید هم بشود.

▲ درست است؛ می‌بینید که آن رفتار با شدت و خشونت بیشتر تکرار می‌شود. این قضیه نه فقط درباره

رفتارهای اعتراضی، بلکه درباره برخی مسائل دیگر نیز رخ می‌دهد. برای مثال ما سال‌هاست درباره افراد معتاد داورى می‌کنیم و قاعدتاً نتیجه این داورى باید کاهش میزان اعتیاد در جامعه ما باشد و از تکرار رفتارهای سوء مصرف مواد مخدر جلوگیری کند اما می‌بینیم که از قضا این قضیه ادامه می‌یابد.

و حتی به شکل‌های پیچیده‌تری بروز می‌یابد.

▲ گاهی رفتارها پیچیده می‌شوند و از حالت ساده خودشان که امکان مهار ساده‌تر، کنترل ساده‌تر و برخورد ساده‌تر با آنها وجود داشت خارج می‌شوند و تبدیل به رفتارهای مهارناپذیر می‌شوند. مسأله اعتیاد زمانی در تریاک خلاصه می‌شد و همه از آن با عنوان «بلای خانمان سوز» یاد می‌کردند؛ درست است که اعتیاد به تریاک و شیره و استعمال آنها اتفاق ناگوار و تلخی بود اما برخورد با آن ساده‌تر از اشکال فعلی بود. نحوه برخورد با اعتیاد و معتادان و نیز سوء استفاده از اعتیاد باعث شد که رفتارهای معتادان و صورت‌های جدید اعتیاد به وضعیتی تغییر شکل بدهد که بسیار پیچیده است. بحث اعتراض هم همین طور است و ممکن است صورت‌های جدیدی به خود بگیرد. جوانان ما نیاز به مراقبت دارند و برای اینکه بتوانند در این جامعه زندگی کنند نیازهایی دارند. برای مثال یک طفلی که در خانه‌ای در زندگی نیازمند پشتیبانی پدر و مادر است. مسأله‌ای که اریکسون آن را مطرح می‌کند «اعتماد بنیادین» است که البته آن‌تونی گیدنز نیز به نوعی همان را بیان می‌کند. اعتماد بنیادین بدین معناست که من کودک بدانم که اگر مادر از کنار من رفت برای انجام یک کار موقتی رفته و برمی‌گردد.

قاعدتاً وجود پدر و مادر برای فرزند تضمین شده است اما ممکن است در زمان‌هایی به طور موقت نباشد.

▲ زمانی هم که بازمی‌گردد از نظر عاطفی و جسمی نیازهایی من را برطرف می‌کند. بنابراین کودک زمانی که در اتاقش تنها هم باشد رضایت‌خاطری در چهره‌اش وجود دارد و اثری از ترس، نگرانی و اضطراب دیده نمی‌شود؛ این اعتماد است. کودک نسبت به چارچوب خانه اعتماد دارد و هر قدر هم کوچک باشد باز هم این اعتماد، چارچوب خانه و نقش خود را می‌فهمد. کودک «امید» دارد؛ اعتماد همراه با امید است. امید همان چیزی است که وقتی پدر و مادر در خانه نباشند کودک می‌داند که آنها

بازگشت‌شان تضمین شده است. اگر این اعتماد بنیادین وجود نداشته باشد کودک در تخت خود آرام نخواهد بود؛ گریه می‌کند، مضطرب است، ناراحت است و بی‌قرار. این همان داستان انسان جوان است که نیاز به مراقبت دارد؛ این مراقبت را می‌توان در چارچوب نوعی اعتماد بنیادین تعریف کرد اما با این تفاوت که این بار در چارچوب رابطه «فرد» و «اقتصاد سیاسی» تأمین می‌شود. مراد از اقتصاد سیاسی دو نهاد دولت و بازار هستند. من به بازار می‌روم، جنسی را تهیه می‌کنم و به خانه می‌آورم؛ باید اعتماد داشته باشم مبادله‌ای که انجام داده‌ام یک مبادله منصفانه است. من ضرر نکرده‌ام و می‌توانم فردا هم بیایم و همین مبادله را انجام بدهم؛ چرا که امروز زندگی من از جهت نیازهای زیستی، حیاتی و اساسی تأمین شد. به همین ترتیب من باید بتوانم اعتماد کنم که شش ماه دیگر هم نیازهای من برطرف می‌شود چون این جامعه نسبت به من متعهد است و من اعتماد دارم که اگر نوزاد امسال با اعضای خانواده‌ام به سفر رفته‌ام سال آینده هم می‌توانم این سفر را تکرار کنم. اگر این گونه باشد، می‌توانم بگویم وضعیت خوب است و اوضاع بر مبنای یک روند قابل اعتماد و قابل پیش‌بینی طی می‌شود که منافع من هم در آن تأمین می‌شود. باید این اعتماد وجود داشته باشد که دولت موجود حقوق من را رعایت می‌کند و اگر کسی به من ستم کرد، می‌توانم به دادگاه بروم و شکایت کنم و دادگاه هم حق من را اعاده خواهد کرد. دولت حقوق شهروندی من را رعایت می‌کند و از من حفاظت می‌کند.

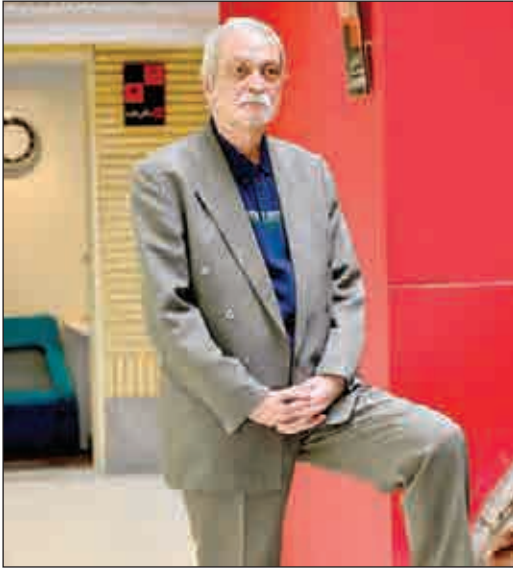
در واقع شهروند و به خصوص جوان در جامعه باید احساس کند که «پناه» دارد.

▲ همین طور است؛ در اینجا پدر و مادر به نهادی اجتماعی همچون دولت، بازار و جامعه بزرگ‌تر تبدیل می‌شوند. همان طور که افراد و جوان‌ها بزرگ‌تر می‌شوند پناهگاه‌های بزرگ‌تری را جست‌وجو می‌کنند. البته ممکن است رابطه عاطفی و فردی‌شان با خانواده‌شان کماکان حفظ شود؛ یعنی فردی که ۵۰ سالگی هم مادر خود را از دست بدهد احساس کند بی‌پناه شده است. یعنی روابطی که در خانواده ایجاد می‌شود تا آخر عمر تداوم می‌یابد اما در عین حال نوعی رابطه میان فرد و دولت-بازار باید شکل بگیرد، نهادینه شود و تداوم یابد. در واقع نوعی اعتماد بنیادین در مقیاس کلان را برای حمایت از زندگی جوانان فراهم کند. اگر جوان‌ها از چنین اعتماد بنیادینی برخوردار شدند قرار و استقرار پیدا می‌کنند، به جامعه اعتماد می‌کنند، در جامعه مشارکت می‌کنند و احساس رضایت خاطر دارند. از آنجایی که نهاد‌های اجتماعی و جانبی از جوان‌ها حمایت می‌کنند آنها هم در ازای این حمایت دست به مشارکت در ساخت اقتصاد کشور، کار، تولید و... می‌زنند. همان طور که پدر و مادر فرزندان‌شان را تغذیه می‌کنند جامعه هم برای افراد کار فراهم می‌آورد و آنها را به نحوی در فعالیت‌های اقتصادی درگیر می‌کند. این درگیری هم فقط برای به دست آوردن پول نیست؛ چون به جامعه اعتماد دارند به جامعه علاقه هم دارند و سعی می‌کنند به واسطه این علاقه، فعالیت‌هایشان را با منافع و مصالح جمعی پیوند دهند. همین مشارکتی که جوان‌ها در عرصه اقتصادی دارند در عرصه‌های دیگر مانند عرصه سیاسی نیز برایشان فراهم می‌شود. تنها تفاوتی که در این تمثیل وجود دارد این است که در کودکی وابستگی کودک به پدر و مادر وابستگی عمیق و شدیدی است اما در مورد جوانان سعی می‌شود که به درجه‌ای از استقلال پیوند زده شود؛ چرا که جوان‌ها به نیروهای بالغی تبدیل شده‌اند و احساس کودکی در آنها وجود ندارد. البته آنها هم این «پناه» و «اعتماد» را طلب می‌کنند و به آن نیاز دارند اما در عین حال طالب استقلال هم هستند.

چگونه می‌توانیم میان «پناه و اعتماد» و



در فقدان فرصت و شرایط گفت‌وگو و تعامل، شهروندان احساس می‌کنند صدایشان شنیده نمی‌شود؛ چرا که گفت‌وگو جریان ندارد



من فکر می‌کنم دلیل رفتارهایی که در دی‌ماه ۹۶ اتفاق افتاد بیشتر همین بود که جوان‌ها بیشتر احساس اضطراب، بی‌قراری و ناآرامی دارند و این مساله همچنان وجود دارد

این ناآرامی‌ها موثر بدانیم؟

▲ در سال ۸۸ در شهرهای بزرگ از جمله تهران حرکت‌های گسترده‌ای از سوی طبقه متوسط فرهنگی هدایت می‌شد که به دنبال حقوق سیاسی بودند اما در اعتراضات ۹۶- حداقل در آغاز ماجرا- پایگاه اقتصادی‌تری داشت و قشر جوان به خصوص در شهرستان‌ها که با مشکل بیکاری مواجه هستند یا با محرومیت‌های اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، آغازگر این حرکات بودند. اما همان‌طور که عرض کردم، اعتراضات در ایران از دو طرف به انحراف کشیده می‌شوند. بنابراین من معتقد نیستم که ما می‌توانیم مسائل سیاسی مان را در سطح خیابان‌ها حل کنیم، بلکه مسائل سیاسی و اجتماعی ما باید به احزاب و جامعه مدنی کشیده شود. اما دولت و حاکمیت باید در نظر داشته باشند اگر زمینه حل مسائل سیاسی و اجتماعی را در سطح احزاب و جامعه مدنی فراهم نکنند باید آماده باشند که در خیابان شاهد اغتشاش و آشوب باشند؛ حتی اگر کنشگران اولیه اعتراض کنندگان مدنی باشند به دلیل شرایط خاص جامعه ایران این اعتراض مدنی بعد از مدتی سمت‌وسوهای غیرقابل پیش‌بینی پیدا می‌کند که خطرات جدی برای امنیت، حفظ تمامیت ارضی و اقتصاد سیاسی ایران دارد. بنابراین سمت‌وسوی اعتراضات و مطالبات را کنش دولت و حاکمیت تعیین می‌کند و باید افق‌های جدید گشوده شود. مردم انتظار ندارند که در کوتاه‌مدت همه مشکلاتشان حل شود اما نوعی امید سیاسی در جامعه ایجاد می‌شود و مردم احساس می‌کنند که دولت و حاکمیت رفتارهای خود را تغییر می‌دهند و با نیازها و مطالبات جامعه متناسب می‌کنند. مردم باید پالس‌هایی دریافت کنند که گویی افق‌های تازه‌ای در حال گشوده شدن است. اگر آن پالس‌ها دریافت شود و تحرکاتی در سطح جامعه مدنی و احزاب برای حل مسائل موردنظر کارشناسان و مردم ایجاد شود با اعتراضات و آشوب‌های خیابانی مقابله خواهد شد؛ در غیر این صورت تحرکات خیابانی تکرار خواهد شد و به دلیل رفتارهای حاشیه‌ای، حفظ این اعتراضات در چارچوب مطالبات مسالمت‌آمیز مشکل است. این مساله امکان به خشونت کشیده شدن اعتراضات را فراهم می‌کند و حتی ممکن است باعث کاهش اعتماد میان مردم با دولت و حاکمیت شود و امنیت اجتماعی را با مخاطرات جدی مواجه کند. ▶

و ابراز وجود بدانند آن را آشوب می‌نامند. علت این نوع برخورد این است که چنین رخدادی خواب برخی افراد را آشفته می‌کند و آنها احساس می‌کنند که خواب جامعه هم آشفته شده است. این سوءتعبیر موجب می‌شود که شکل‌گیری آن گفت‌وگو به تعویق بیفتد.

اگر ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ را در مقایسه با دیگر اتفاقات مشابه و ناآرامی‌های سال‌های گذشته «مخرب» و «وندالیستی» بودند فکر می‌کنید که اثرات این رخدادها در آینده چگونه خود را نشان خواهد داد؟

▲ من چنین احساسی ندارم که اعتراضات ۹۶ وندالیستی بود و از لحاظ میزان تخریب‌ها یا حضور لمپنیسم اجتماعی هم چنین دریافتی ندارم. ما در سال ۸۸ هم تخریب‌ها و آتش‌سوزی‌هایی داشتیم که منجر به خسارت به اموال عمومی شد. متأسفانه شرایط جامعه ما به گونه‌ای است که اعتراضات مدنی به سرعت توسط دو گروه به آشوب کشیده می‌شود؛ اول گروه‌هایی که مانند سازمان مجاهدین، سلطنت‌طلبان و... احساس زخم خوردگی عمیق و کین توزی نسبت به جمهوری اسلامی، نظام و مسئولان دارند و به چیزی کمتر از براندازی رضایت نمی‌دهند. این گروه‌های برانداز در لایه‌های پنهان جامعه ما حضور دارند و گاهی اوقات اعتراضات مدنی را به سوی رادیکالیسم سوق می‌دهند. از سوی دیگر افرادی هستند که به اردوگاه محافظه کار جامعه ما تعلق دارند و از آنجایی که این اعتراضات را آشوب تلقی می‌کنند و به فکر فرونشاندن آن هستند، گاهی اوقات می‌آیند و به این وندالیسم دامن می‌زنند.

چه عواملی در شکل‌گیری اعتراضات ۹۶ دخیل بودند؟ آیا می‌توانیم در کنار عوامل اقتصادی عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را نیز در

اگر مساله این است جهت‌گیری و راهبردهای دولت و نظام اقتصاد سیاسی هم کم‌وبیش روشن می‌شود؛ باید تلاش کند که زمینه مشارکت شهروندان را تقویت کند و بسترها، فرصت‌ها و زمینه‌های اعتماد‌بنیادین را فراهم نماید. یکی از راه‌های این اتفاق درگیر شدن دولت در یک گفت‌وگو با جوان‌هاست

«استقلال» پیوند و رابطه برقرار کنیم؟

▲ من فکر می‌کنم دلیل رفتارهایی که در دی‌ماه ۹۶ اتفاق افتاد بیشتر همین بود که جوان‌ها بیشتر احساس اضطراب، بی‌قراری و ناآرامی دارند و این مساله همچنان وجود دارد. بی‌قراری و ناآرامی دارند و این مساله که از لحاظ اقتصادی و سیاستی حمایت نمی‌شوند و استقلال‌شان هم به رسمیت شناخته نمی‌شود. جوان‌ها دوست دارند استقلال داشته باشند، اعتماد بنیادین برایشان فراهم باشد و در عین حال مشارکت هم بکنند. حمایت کردن و تامین استقلال جوان‌ها از طریق مشارکت فراهم می‌شود؛ یعنی مشارکت روندی است که شرایط استقلال، اظهارنظر و به رسمیت شناختن جوان‌ها را فراهم می‌کند و از سوی دیگر حمایت دولت و بازار از شهروندان را نشان می‌دهد؛ یعنی یک رابطه تعاملی است. زمانی که من کار می‌کنم از یک سو نشان دهنده این است که جامعه از من حمایت می‌کند چرا که امکان فعالیت، کار، تولید و کسب درآمد و رفاه را برای من فراهم کرده و از سوی دیگر به من استقلال داده است؛ در کار نوع علاقه، تخصص، سلیقه و جهت‌گیری‌های من را به رسمیت شناخته است. در عرصه سیاست نیز همین‌طور است؛ زمانی که من مشارکت می‌کنم از یک سو جامعه به من قدرت می‌دهد و این نوعی حمایت است. از سوی دیگر، صرفاً این‌گونه نیست که به واسطه دادن این قدرت از من طلبکار باشد، بلکه تفاوت دیدگاه من در عرصه سیاست را نیز به رسمیت می‌شناسد و در صورت تفاوت دیدگاه، این استقلال را از من سلب نمی‌کند. آنچه جامعه و جوانان ما به آن نیاز دارند تقویت مشارکت نسل جوان در فرآیندهای اقتصاد سیاسی است. این فرآیند مشارکت برای جوان‌ها آراش ایجاد می‌کند، استقلال ایجاد می‌کند و در عین حال به جامعه کمک می‌کند که بتواند ظرفیت‌های سیاسی و اقتصادی‌اش را افزایش بدهد. این‌گونه نیست که به واسطه این مشارکت تنها نوعی درآمدزایی برای جوان‌ها ایجاد کند، بلکه بستر تقویت جامعه، نهادهای اجتماعی، دولت و بازار را فراهم می‌آورد. نقش‌سازنده جوانان می‌تواند در چنین چارچوبی بروز یابد و در عرصه‌ها و زمینه‌های مختلف اجتماعی خود را به نمایش بگذارد.

چه راهکاری می‌توانیم برای فراهم شدن زمینه این رویداد ارائه دهیم؟

▲ اگر مساله این است جهت‌گیری و راهبردهای دولت و نظام اقتصاد سیاسی هم کم‌وبیش روشن می‌شود؛ باید تلاش کند که زمینه مشارکت شهروندان را تقویت کند و بسترها، فرصت‌ها و زمینه‌های اعتماد‌بنیادین را فراهم نماید. یکی از راه‌های این اتفاق درگیر شدن دولت در یک گفت‌وگو با جوان‌هاست. زمانی که شما می‌خواهید اعتماد کسی را جلب کنید باید با او گفت‌وگو کنید. اگر دولت و حاکمیت وارد پروسه‌هایی همچون عذرخواهی کردن از جوان‌ها، حق دادن به جوان‌ها، پذیرفتن نظریات و دیدگاه‌های جوان‌ها و نیز افزایش آگاهی دولت از مطالبات، خواسته‌ها و جهت‌گیری‌هایی که جوانان دارند بشوند، این اعتماد تقویت می‌شود و امکان شورش‌ها و اعتراضات کاهش می‌یابد؛ چرا که فرصت و شرایط گفت‌وگو فراهم شده است. در فقدان فرصت و شرایط گفت‌وگو و تعامل، شهروندان احساس می‌کنند صدایشان شنیده نمی‌شود؛ چرا که گفت‌وگو جریان ندارد و در شرایطی که گفت‌وگو جریان ندارد صدایی هم منتقل نمی‌شود. در این وضعیت جوان‌ها فریاد می‌زنند چون احساس می‌کنند که بالا رفتن صدای منجر به شنیده شدن آن می‌شود. به دلیل اینکه گفت‌وگوی عادی در جامعه جریان ندارد از این فریاد سوءتعبیر صورت می‌گیرد؛ کسانی که این فریاد را می‌شنوند به جای آنکه تغییر مناسبی از آن ارائه کنند و آن را تمایلی برای گفت‌وگو، پیدا کردن مخاطب



دو شهر در یک شهر؛ شرق سنتی - غرب مدرن

ریشه‌های اجتماعی و فرهنگی اعتراضات دی‌ماه در مشهد چه بودند؟



علیرضا عزیزی

دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی اقتصاد و توسعه

به مرکز بی‌نیاز کردند. پیامد عمده چنین تحولات و اقداماتی، «مرکززدایی از شهر» بود که اتفاقاً حرم مطهر امام‌رضاع (ع)، بازار و بافت سنتی و مذهبی شهر در آن واقع شده‌اند. اگر دو دهه قبل، محدوده‌هایی همچون بازار رضا، ارگ (چهارطبقه)، جنت، میدان شهدا و تقی‌آباد کانون‌های اصلی حضور، قدم‌زدن، خرید و مکان خاطره‌شهروندان محسوب می‌شدند، امروزه دیگر این مراکز از رونق گذشته برخوردار نیستند و جهت حرکت شهروندان عمدتاً از مرکز به سمت حاشیه تغییر یافته و اکنون دیگر به جرات می‌توان گفت تمامی مسیرها - از سوی مجاوران - به حرم مطهر و بازارهای سنتی پیرامون آن ختم نمی‌شود. همچنین عامل دیگری که در تضعیف «مرکز» در شهر مشهد تأثیرگذار بوده است، طرح‌های توسعه‌ای اطراف حرم بوده که در بیش از یک دهه اخیر با تخلیه بافت جمعیتی سنتی، مذهبی و قدیمی اطراف حرم و راندن آنها به حاشیه و ایجاد برج‌های تجاری و مراکز اقامتی بلندمرتبه، عملاً مرکز و بافت جمعیتی آن را از حضور مجاوران تخلیه کرد. (۲) این بافت قدیمی سنتی، نیمه‌ویران شده و در سال‌های اخیر، تبدیل به پارکینگ بزرگ برای حضور اتومبیل‌های زائران از قشرهای مختلف اجتماعی شد که در ترکیب با بازارهای مدرن شهری، برج‌های عظیم مسکونی و با معماری متفاوت، نمایی ناهمگون به بافت اطراف حرم مطهر بخشید. بدین لحاظ، در واقع مرکز، سرمایه اجتماعی خود را که شامل مجموعه‌ای از مجاوران و بازاریان سنتی و مذهبی بود،

خطر تضعیف مواجه کرد. اول آنکه، شهر مشهد متأثر از تحولات جمعیتی و اقدامات توسعه‌ای به شدت به سمت شرق و غرب گسترش یافت. در سمت شرق، رشد جمعیت که عمدتاً در اثر مهاجرت روستاییان و شهرهای مجاور به مشهد شکل گرفت، موجب حاشیه‌نشینی گسترده شد و مرزهای شهر را عقب راند و همچنان جمعیت بزرگی را در روستاهای واقع در حریم شهر ساکن کرد که هر لحظه آمادگی پیوستن به حوزه شهری را دارند. از سویی دیگر، در سمت غرب، که جهت توسعه شهر به واسطه تراکم کمتر جمعیت، هوای سالم، خدمات شهری مناسب و ... محسوب می‌شد، بافت مدرن شهری را توسعه بخشید و طبقات متوسط‌رو به بالا و بالای شهر را که از زندگی در مرکز خسته بودند به سمت خود کشانید و مرزهای غرب را به پیش راند.

همچنین در سال‌های اخیر برخی اقدامات در راستای توزیع متوازن خدمات شهری و توجه به شرق و مناطق حاشیه‌نشین از سوی شهرداری در جهت بهبود کیفیت زندگی در آن مناطق، و از سویی دیگر، سرمایه‌گذاری‌های کلان بخش خصوصی در غرب این روند توسعه به سمت شرق و غرب را تقویت کرد. در همین راستا، برخی دیگر از اقدامات شهرداری نظیر ایجاد ۲۳ پروژه مشارکتی (مشارکت با بخش خصوصی) که شامل مجتمع‌های بلندمرتبه مسکونی و مراکز تجاری و مال‌ها است، در اقصی نقاط شهر پراکنده شدند (۱)، و هر چه بیشتر مناطق و حاشیه‌ها را از وابستگی

به منظور طرح تبیینی اجتماعی و فرهنگی از اعتراضات و ناآرامی‌های اخیر در سطح کشور و به‌ویژه شهر مشهد، که به نظر می‌رسد می‌توانیم آن را سرآغاز شکل‌گیری اعتراضات گسترده و آشکار اخیر بدانیم، باید به تحولاتی توجه داشته باشیم که به‌ویژه در چند ساله اخیر اتفاق افتاد. به لحاظ نظری می‌توان ریشه‌های بروز و ظهور چنین اعتراضاتی را حداقل در چند دهه اخیر جست‌وجو کرد و آن را در سطوح مختلف سیاسی و اقتصادی مورد ارزیابی قرار داد اما آنچه در این گفتار حائز اهمیت است، برخی تغییرات اجتماعی و فرهنگی است که بروز چنین رخدادهایی را ممکن و امکان‌پذیر کرد.

مشهد به عنوان شهری قدیمی و تاریخی، عمدتاً هویت خود را از وجود بارگاه امام‌رضاع (ع) و خراسان بزرگ با پیشینه تاریخی خاص خود و مشاهیر و بزرگانی که به فرهنگ‌مان معرفی کرده است، می‌گیرد و که همین عناصر هویتی، یکپارچگی و انسجام اجتماعی شهر را در یک روند تاریخی ساخت بخشیده است. اما در ادامه نشان خواهیم داد که چگونه برخی تحولات و اقدامات در دهه‌های اخیر، هر دو منبع هویتی شهر مشهد را با

اصلاح طلب قرار گرفت. از سویی دیگر، نشانه‌هایی از این دوگانگی در عرصه نهادهای قدرت نیز قابل ردیابی است، به نحوی که مناسبات قدرت را در شهر مشهد به وضوح پیچیده‌ای تبدیل کرده است.

در حال حاضر، پیچیدگی و تکثر مناسبات اجتماعی، مناسبات قدرت، سبک زندگی و زیست مذهبی در شرایط کنونی و مرکززدایی و شکل‌گیری حوزه‌های مستقل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در نقاط مختلف شهر، فضا را برای توسعه سبک زندگی «فردمحور» مهیا کرده است که در آن شهروندان هر کدام مطالبات سیاسی، اقتصادی و مذهبی خاص خود را دارند. در چنین شرایطی، به جهت ضعف جامعه مدنی در شهر مشهد، مطالبات سیاسی و اقتصادی عمدتاً شکل غیرسازمان یافته به خود گرفته و شرایط برای شکل‌گیری آنچه آصف بیات (۲۰۱۰) با عنوان «سیاست حضور» در کشورهای خاورمیانه - در تحلیل بهار عربی - می‌نامد، فراهم شده است.

سیاست حضور شکل غیرسازمان یافته و متکثری از کنش سیاسی جمعی (Collective) است که در آن شبکه‌های منفعلی از افراد شکل می‌گیرند که از طریق پیامدهای ناخواسته رویه‌های فردی پیش می‌روند (آرتز و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۶-۷۷). آنها مجموعه‌ای از رویدادهای به ظاهر بی‌خطر یا کم‌خطر را رقم می‌زنند که در بلندمدت و در اثر بروز پیامدهای ناخواسته می‌تواند تأثیرات معناداری داشته باشند. ریشه‌های بروز چنین کنش‌های جمعی ای را، شاید بتوان بر مبنای آنچه گودوین (۲۰۱۱: ۴۵۲) به نقل از آرتز و دیگران (۱۳۹۳: ۲۷) براساس شواهد حاصل از انقلاب ایران آن را «دستکاری یا تحریف ترجیحات» می‌نامد، تحلیل کرد.

دستکاری یا تحریف ترجیحات زمانی رخ می‌دهد که مردم در یک شرایط انقلابی، ترجیح می‌دهند اولویت‌های خصوصی‌شان را آشکار نکنند و نشان از نوعی واگرایی و تباین میان اولویت‌ها و منافع عمومی و خصوصی افراد در رابطه با موضوعات حساس اجتماعی دارد. در شرایط کنونی و اعتراضات اخیر، با توجه به تحولات اخیر و کاهش قدرت نمادین و ایدئولوژیک مرکز و شکل‌گیری سبک زندگی فردمحور، اتفاقاً همین خواسته‌ها و مطالبات خصوصی است که در یک کنش جمعی مورد توجه قرار می‌گیرد و عرصه عمومی محل ابراز آن از سوی افراد می‌شود، هر چند به جهت نبود سازماندهی و رهبری مشترک، کنش‌های جمعی مذکور هنوز به سطح کنش اجتماعی (Social action) ارتقا نیافته‌اند.

به نظر می‌رسد در شرایط کنونی، برخی اقدامات نمادین که مطالبات را حول موضوع یا موضوعات معینی متمرکز می‌نمایند، می‌توانند فرآیند گذار از کنش جمعی به کنش اجتماعی را تسهیل نمایند، که در این صورت، با ناآرامی‌ها و اعتراضات جدی‌تر و گسترده‌تری در مقایسه با آنچه رخ داد، روبه‌رو خواهیم بود. ▶



سیاسی و اقتصادی مستقلی نیز تقسیم‌بندی کرده که به نظر می‌رسد این تحولات، بر زیست مذهبی و سیاسی شهروندان تأثیرگذار بوده است. به لحاظ زیست مذهبی، پژوهشی که در سال ۱۳۹۵، پیرامون سبک زندگی دینی در شهر مشهد توسط مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی شهر انجام گرفت، نشان داد که به‌طور کل شهروندان مشهدی - به‌ویژه نسل جوان (۱۷-۳۴ سال) - به لحاظ باورهای فرهنگی و اجتماعی به سمت باورهای عرفی در حال حرکت می‌باشند و به‌طور ویژه تفاوتی معنادار به لحاظ تعلق به سبک زندگی دینی میان شرق و غرب مشهد مشاهده می‌شود و غرب به سمت شیوه‌ای از سبک زندگی غیردینی در حال حرکت است. پژوهش امیری و اصغرپور ماسوله (۱۳۹۳) نیز نشان می‌دهد که شهروندان مشهدی به سمت نوعی «دینداری گزینشی» در حال حرکت هستند، که در آن بر سلیقه فردی و توجه به کارآمدی مادی دین تأکید می‌شود و آنها را دچار نوعی دوگانگی ارزشی کرده است.

به لحاظ زیست سیاسی، این دوگانگی را می‌توان حداقل در انتخابات اخیر نشان داد که به نوعی شرق سنتی‌تر و مذهبی‌تر اصولگرا در مقابل غرب مدرن‌تر

از دست‌رفته دید و جای آن را حضور متراکم زائرانی داد که با وجود تعلق به امام‌زاده (ع)، تعلق به شهر مشهد ندارند، فضایی شکل گرفت که در آن «احساس معنوی» در پیچ‌وخم مراکز اقامتی و تجاری مدرن پیرامونی، کم‌رنگ و ناپیدا شد و بازنمایی از کاهش قدرت اجتماعی و قدرت فرهنگی مرکز در مقابل حاشیه را به رخ کشید.

این «مرکززدایی از شهر» دارای پیامدهای سیاسی، مذهبی و اجتماعی گسترده‌ای است، و به‌نوعی این وضعیت تداومی و مشابهتی با آغاز رنسانس در اروپا دارد که در آن مرکززدایی از منظومه شمسی توسط کوپرنیک و گالیله به نوعی مرکززدایی از قدرت سیاسی مذهبی کلیسا محسوب شد، و عرصه را برای ظهور نیروهای اجتماعی و نهادهای تازه قدرت باز کرد و تاریخ اندیشه و زیست اجتماعی غرب را به سمت سکولاریزم تحول بخشید.

به‌نوعی در دوران کنونی نیز، مرکززدایی از شهر مشهد، به معنای شکل‌گیری حوزه‌های تقریباً مستقل خدماتی، اداری، سکونتی، تفریحی، گردشگری و خرید است که در نقاط مختلف شهر که عمدتاً در حاشیه‌ها پراکنده شده‌اند، شهر را به حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی،

پاورقی

- ۱- محمدرضا مزجی (معاون اقتصادی شهرداری مشهد): ۲۳ پروژه مشارکتی به ارزش چهار هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان که ۲۷ درصد به صورت سهم‌الشرکت شهرداری و ۷۳ درصد به صورت شراکت سرمایه‌گذار است. شهرداری مشهد به دنبال ایجاد نشاط اقتصادی در شهر و حمایت از سرمایه‌گذاران است (خبرگزاری مهر، ۶ مرداد ۹۴؛ کد خبر: ۲۸۶۹۴۴۰).
- ۲- در اجرای این طرح که به استناد آمارهای ثبت‌شده در شهرداری منطقه ۸، تعداد بلاک‌های محدوده ۳۶۶ هکتاری یافت پیرامون حرم مطهر رضوی در دو دهه گذشته از ۱۳ هزار به حدود شش هزار پلاک رسیده است؛ به‌طوری‌که برآوردهای جمعیتی نشان می‌دهد در سال ۷۴، ساکنان این محدوده ۵۱ هزار نفر بودند اما تا سرشماری سال ۱۳۹۰، به ۲۱ هزار و ۴۵۶ نفر کاهش یافتند و با ادامه روند تخلیه جمعیت از این منطقه، در حال حاضر برآورد می‌شود جمعیت این بافت به بیش از ۱۶ هزار نفر نرسد. این نکته در کنار تملک ۷۰ درصدی از این بافت، نشان‌دهنده ریزش شدید جمعیتی است که بخشی از هویت این بافت را تشکیل می‌دادند (شهرآرا آنلاین، ۹ شهریور ۱۳۹۵؛ کد خبر: ۶۸۹۳۵).

منابع

آرتز پاتول، ون دایک پیتر، کلن اریش، استیتماجورت، دهان غسان (۱۳۹۳)، از انعطاف‌پذیری تا شورش، ترجمه التیامی‌نیا و میمعی، انتشارات تیسنا.
 امیری سیده‌سمانه، اصغرپور ماسوله، احمدرضا (۱۳۹۵)، ظهور دینداری گزینشی در میان دختران جوان شهر مشهد: ارائه یک نظریه زمینه‌ای، مجله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی، شماره ۲۸، صص ۲۲-۱.
 طرح پژوهشی: آسیب‌شناسی سبک زندگی دینی در شهر مشهد با تأکید بر مسائل اجتماعی، فرهنگی و مذهبی، مجری: موسسه تحقیقات، آموزش و مشاوره شهرداری‌ها، کارفرما: مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی شهر مشهد، ۱۳۹۵.

یکپارچگی نظام رسمی حمایت

حکومت چگونه می‌تواند بحران معیشتی را درمان کند؟



دکتر احمد میدری

معاون رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی

حوادث دی ماه ۱۳۹۶ زنگ هشدار است که همه علاقه‌مندان به نظام جمهوری اسلامی ایران باید آن را جدی بگیرند و راهکاری برای جلوگیری از تکرار حوادث مشابه ببینند. در شکل گیری و گسترش ناآرامی‌ها دو عامل بدون تردید نقش داشته‌اند: توطئه بیگانگان و نارضایتی مردم از وضعیت موجود. بیگانگان نقش کاتالیزور داشته‌اند؛ اما نباید نقش آنها موجب فراموشی

در نظام سیاست‌گذاری، ناکارآمدی نظام اداری سنتی را دوچندان کرد.

برای افزایش ظرفیت حکومت در دو سطح باید کار کرد: سطح نخست تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی و سطح دوم اقدامات اجرایی در سطوح مدیریت ارشد کشور است. برای مثال، دستور مقام معظم رهبری به خروج نیروهای نظامی از اقتصاد یک تصمیم‌گیری کلان سیاسی و اقتصادی است. افزایش قدرت احزاب در کشور، نظارت استصوابی، سیاست خارجی و... همگی مسائل مهمی هستند که در عملکرد اقتصادی کشور بسیار تاثیرگذارند؛ اما تصمیم‌گیری درباره آنها باید در سطح کلان

میان این نهادها تاکنون طراحی نشده است.

- ناهماهنگی در مساله تشخیص نیازمندان. یک نیازمند می‌تواند از دو یا چند نهاد کمک بگیرد.
- ناهماهنگی در اجرا. به علت ضعف این دستگاه‌ها، میان آنچه مدیران آنها تصمیم می‌گیرند و آنچه کارکنانشان در سطح پایین اجرامی کنند، انحراف زیادی وجود دارد.
- چندپارگی در نظام رسمی حمایتی موجب شده است که نظام حکومتی نتواند خود را با اقدامات مردمی‌ای که توسط هزاران موسسه خیریه صورت می‌گیرد، هماهنگ سازد. نظام‌های حمایتی در صورتی موفق می‌شوند که بتوانند اقدامات مردمی را با حکومتی هماهنگ سازند.
- متأسفانه هماهنگی میان حکومت و مردم در این حوزه به شدت ضعیف است. برای حل این مشکل اساسی معاونت رفاه اجتماعی راهبرد یکپارچه‌سازی از طریق پنجره خدمات حمایتی را در طول چهار سال گذشته در دستورکار خود داشته و اقدامات مختلفی را در این زمینه انجام داده است. ایده کلی آن است که از طریق تبادل داده‌های الکترونیکی ضمن حفظ استقلال هر یک از دستگاه‌های حمایتی بتوان هماهنگی میان نهادهای رسمی و مردمی را افزایش داد. امید می‌رود که در ستاد اقتصاد مقاومتی افزون بر کمیته امداد امام خمینی (ره) و سازمان بهزیستی کشور که به پنجره خدمات حمایتی پیوسته‌اند، سایر نهادهای حکومتی نیز به این سامانه بپیوندند.

حل چندگانگی در درون حکومت یک راهبرد مهم برای افزایش ظرفیت حکومت است. نکته مهم سازوکاری است که بتواند هماهنگی را جایگزین چندگانگی و تشتت سازد. راهبرد معاونت رفاه برای حل این مشکل در ایران بر ارکان زیر بنا شده است:

- طراحی سازوکار هماهنگ‌کننده توسط یک نیروی مستقل از دستگاه‌های موجود. هر یک از دستگاه‌های موجود به علل مختلف خواهان بیشترین قدرت سازمانی و به دنبال بیشترین رشد دستگاهی است. برای از بین رفتن ناهماهنگی‌ها نیازمند دستگاهی هستیم که نقش آن هماهنگ‌سازی باشد. قاعدتاً سازمان برنامه و بودجه و سازمان اداری و استخدامی باید این نقش را ایفا کنند؛ اما متأسفانه آنها درگیر امور روزمره و اجرایی هستند؛ به همین علت به عامل دیگری برای هماهنگی نیازمندیم.

- دستگاه مسئول هماهنگی می‌تواند مساله هماهنگی را برپون سپاری کند. معاونت رفاه اجتماعی برای هماهنگ‌سازی در نظام حمایت اجتماعی، پس از مشخص شدن مساله‌ها و نیازها، از ظرفیت بخش خصوصی در حوزه فناوری اطلاعات بهره گرفته است. فناوری اطلاعات نقش مهمی در ایجاد هماهنگی ایفا می‌کند؛ بنابراین می‌توان به کمک فناوری اطلاعات بخش مهمی از مساله را حل کرد.
- هماهنگ‌سازی به اقتدار سازمانی نیاز دارد. در ایجاد پنجره واحد خدمات حمایتی علت موفقیت‌های حاصل شده تاکنون همراهی سازمان برنامه و بودجه بوده است. برای هماهنگی با سازمان اوقاف، بسیج مستضعفان، بنیاد مستضعفان و ستاد اجرایی فرمان امام نیازمند دستور مقام معظم رهبری هستیم.

به طور خلاصه، افزایش ظرفیت حکومت در حل مساله نیازمند تصمیم‌گیری سیاسی برای افزایش هماهنگی، وجود یک نیروی هماهنگ‌کننده و استفاده از سازوکارهای فنی و اداری است. با هماهنگی بیشتر می‌توان اقدامات مهم اجرایی برای کاهش مشکلات اقتصادی و اجتماعی را اتخاذ کرد. ▶



نظام سیاسی کشور انجام شود و از موضوع این نوشته خارج است. موضوع این نوشته ارائه پیشنهاد اقدامات اجرایی در سطح مدیریت کلان کشور است. برای روشن شدن بحث و با توجه به مسئولیت نویسنده، موضوع را به مساله مهم حمایت‌های اجتماعی منحصر می‌سازم؛ اما اعتقاد دارم که همه موضوعات به مشکلاتی شبیه بخش حمایت اجتماعی مبتلا هستند.

نظام حمایت اجتماعی ایران مانند سایر نظام‌های اجرایی کشور قاعدتاً سازوکارهای هماهنگ‌کننده است. ناهماهنگی، کارآمدی این نظام را به شدت آسیب زده است. در نظام حمایت اجتماعی چند دستگاه از سوی حکومت مسئول مبارزه با فقر هستند؛ سازمان بهزیستی کشور، کمیته امداد امام خمینی (ره)، سازمان اوقاف، بسیج مستضعفان، بنیاد مستضعفان و ستاد اجرایی فرمان امام. هر کدام از این نهادها بودجه درخور توجهی را صرف فقرزدایی می‌کنند؛ اما هیچ نهادی اقدامات این دستگاه‌ها را هماهنگ نمی‌سازد. ناهماهنگی‌های زیر میان این دستگاه‌ها وجود دارد:

- ناهماهنگی در برنامه‌ها و سیاست‌ها. فقرزدایی نیازمند راهبرد واحد و روشن است. هیچ برنامه مشترکی

عوامل نارضایتی مردم شود. هر چند باید به صورت تجربی و با بررسی‌های میدانی عوامل نارضایتی مشخص شود؛ اجماعی حسسی (Common Sense) وجود دارد که فقر و بیکاری، خشکسالی و مال باختگان مالی به عنوان مسائل مشترک در تمامی شهرها و نارضایتی فرهنگی در شهرهای بزرگ از عوامل نارضایتی هستند.

قدم نخست، افزایش ظرفیت حکومت (مجموعه قوای رسمی کشور) برای حل مساله‌های فوق (فقر و بیکاری، حفظ محیط زیست، رضایتمندی اجتماعی و فرهنگی، توانمندی نظام پولی و بانکی و...) است. افزایش ظرفیت حکومت از موضوعات روز اقتصاد توسعه است و همه کشورها باید به آن توجه کنند. به طور مثال، کتاب Building State Capability که در سال ۲۰۱۷ منتشر شده است، در همین چارچوب نظری به مساله توسعه پرداخته است. مجموعه‌ای از عوامل، ظرفیت‌های نظام جمهوری اسلامی ایران را برای حل مساله کاهش داده‌اند. نظام اداری ایران به طور تاریخی یک نظام ناکارآمد بوده است. پس از انقلاب عواملی مانند رشد سریع بدنه اداری به علت بدبینی به نظام اداری پیشین، طراحی اهداف بزرگ جنگ تحمیلی، حذف ایدئولوژیک کارکنان و دوگانگی

بازیگران حاشیه‌ای

تحلیلی بر زمینه‌های اعتراضات اجتماعی



دکتر رضا اسماعیلی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان

آشوب؟ شورش؟ اعتراض؟ کدام؟ همه این مفاهیم برجسب‌هایی است که روی حرکت‌های اجتماعی زده می‌شود. پس بهتر است بر اساس ماهیت و مکانیسم پدیده‌ها آن را نام‌گذاری کنیم. هنگامی که عامل قدرت به تحلیل ذهنی ما از یک رخداد عینی اضافه می‌شود نام‌گذاری آن پدیده هم تغییر می‌کند. وقایع دی ماه سال ۱۳۹۶ که از شهر مشهد شروع شد در ابتدا وجه اعتراضی داشت و آن اعتراض بخشی از مردم در مورد عدم تناسب وضعیت درآمد و هزینه‌های زندگی بود. اعتراض به افزایش قیمت‌ها و موضع‌گیری مخالفان دولت در مورد سیاست‌گذاری و رویه‌های اتخاذ شده در برابر فعالیت‌های اقتصادی که هر کدام دارای دیدگاه خاص و از پشتوانه فکری و حتی حمایت برخی از افسار صاحب قدرت در درون نظام برخوردارند را به همراه داشت.

لیکن حرکت‌های جمعی چون اعتراض‌های اجتماعی بر همان مدار اولیه نمی‌چرخد؛ به طوری که بازیگران حاضر در میدان جهت و نوع بازی را تغییر می‌دهند. به علاوه زمینه‌ای فراهم شده است تا بازیگران حاشیه‌ای هم به میدان بیایند و از آن به مثابه فرصت، بیشترین بهره‌برداری را داشته باشند. همچنین در جمع بازیگران به تدریج با تراکم جمعیتی اضافه شده، هیجانات و

انتظارات جدیدی به مجموعه معترضین تزریق شده و آنان را وارد مسیر تازه‌ای می‌گرداند.

اعتراض اجتماعی به وقوع پیوسته در تعدادی از شعرهای ایران را باید فراتر از تحلیل سیاسی، انتظامی و امنیتی مورد بررسی قرار داد و آن را مورد تحلیل جامعه‌شناختی اقتصادی - اجتماعی قرار داد. پس بهتر است با نگاه تاریخی، مروری داشته باشیم که حرکت اعتراضی دی ماه ۱۳۹۶ بر اساس چه زمینه‌هایی اتفاق افتاده و در وهله نخست آنها را بحث کنیم.

و اکاوی زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی واقعه، تحلیل واقعه اعتراضی و تحلیل و استنتاج پس از رخداد برش و منظر اصلی تحلیل جامعه را تشکیل خواهد داد.

برش اول؛ زمینه‌های اعتراض

در این زمینه لازم است یک نگاه تاریخی به ایران معاصر و پس از مشروطیت داشته باشیم. دستیابی به پیشرفت و کشف نفت در این سرزمین و بازگشت به رویاهای امپراتوری و سروری در جهان که در ذهنیت جمعی ایرانیان ریشه تاریخی داشته و همیشه به عنوان مسئولیت تاریخی زنده بوده است؛ به طوری که ایرانیان دارای جایگاه والاتر از موقعیت موجود تاریخی خود هستند. اتحاد را هبرد و برنامه نوسازی ایران به ویژه در دوره پهلوی اول و دوم و استمرار آن در قالب برنامه‌های توسعه پس از انقلاب اسلامی و مشکلات بازسازی احیای ظرفیت‌های اقتصادی و حتی اجتماعی تخریب شده و در جریان جنگ تحمیلی و پیشبرد

برنامه‌های تعدیل اقتصادی و موجب شده است که برابری اجتماعی عدالت تحقق پیدا کند. مرور برنامه‌های توسعه (پنج برنامه قبل از انقلاب اسلامی) و پنج برنامه پس از پیروزی انقلاب اسلامی (برنامه ششم در حال اجراست) حاکی از این مطلب است که جهت‌گیری‌های اساسی برنامه تا حدود زیاد یکسان است. نفت محوری، فن‌سالاری و دستوری بودن برنامه‌ها از پایین به بالا از مختصات مشترک برنامه‌های توسعه در ۵۰ ساله اخیر بوده است.

پیامد چنین برنامه‌هایی عدم توازن و تعادل در بخش‌های مختلف شهری و روستایی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی جامعه است. تبعات اجرایی چنین برنامه‌هایی در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، غرب‌گرایی و نوسازی به سبک غرب و مهاجرت روستاییان به مناطق شهری و تعارض بین دو فرهنگ اسمی حاکم بر تصمیم‌گیران سیا بود.

انقلاب اسلامی از منظر توسعه‌ای واکنشی به اتخاذ روند غربی شدن و مدرن شدن به سبک اروپایی و آمریکایی بود. با پیروزی انقلاب اسلامی و متعاقب آن شروع جنگ تحمیلی، سیاست‌های عدالت‌جویانه و برابری خواهانه بیشتری از لحاظ دسترسی به تسهیلات زیربنایی چون مسکن، دسترسی به برق، آب و امکانات بهداشتی و درمانی و همچنین فرصت‌های شغلی ایجاد شد. با پایان یافتن جنگ و اتخاذ رویکرد رشد اقتصادی و برنامه‌های تعدیل موجب شد شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی در جامعه افزایش یابد. میزان ضریب جینی محاسبه شده در این دوران نشانگر همین موضوع است. ▶





اصلاح ساختاری راه حل اساسی است

گفت‌وگوی مثلث
با دکتر نادر صادقیان

آقای دکتر! ما در دی ماه ۹۶ با چه پدیده‌ای مواجه بودیم؟ آیا یک اعتراض رخ داد یا یک آشوب و اغتشاش که هدف آن ساختار شکنی بود؟

▲ من فکر می‌کنم که آنچه رخ داد در ابتدا اعتراض بود؛ اعتراضی که دلایل مشخصی هم دارد و چندان هم پوشیده نیست. شاید بتوان گفت که تنگناها و فشارهای مادی و معیشتی ناشی از گرانی و تورم وجه غالب و اصلی این اعتراضات را تشکیل می‌داد. البته این مساله متصور بود که در ادامه افراد و گروه‌های دیگری با انگیزه‌ها و اهداف دیگری وارد این ماجرا شوند که بعضا شکل اغتشاش هم به خود گرفت؛ یعنی از یک اعتراض آرام به رفتارهایی تبدیل بشود که آسیب زدن به اموال عمومی و مسائلی از این دست باشد. بنابراین می‌توان گفت که شروع این واقعه را می‌توان نوعی «اعتراض» دانست اما در ادامه در برخی شهرها به اغتشاش، ناآرامی و تخریب منجر شد.

فکر می‌کنید چه عواملی سبب می‌شوند که یک «اعتراض» به «شورش» تبدیل بشود؟

▲ دلایل مختلفی می‌تواند داشته باشد. بخشی از آن معوق شدن پاسخگویی به اعتراضات بحق است که باید به آنها رسیدگی شود. برای مثال می‌توان به اعتراضات افراد مالباخته و افرادی که وضعیت شغلی پایدار ندارند و حقوق معوقه آنها پرداخته نشده است اشاره کرد. افراد و گروه‌هایی هستند که به راستی تحت فشارهای بسیار حد و شدیدی قرار دارند و باید از سوی دستگاه‌های ذی‌ربط به مشکلات، مطالبات و اعتراضات آنها رسیدگی شود. اما متأسفانه شاهد آن هستیم که پاسخگویی به این افراد و گروه‌ها به تعویق می‌افتد و پاسخ تمام‌کننده و قاطعی که

سازمانی موجب شد که «امید اجتماعی» و «سرمایه اجتماعی» به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش یابد. وجود اختلاس‌ها، هر چند به ظاهر محدود هستند اما در عین حال اثرگذاری اجتماعی آنها بسیار بالاست. وجود پرونده موسسات اعتباری و اختلاس به مانند پتکی بر اعتماد اجتماعی بود که هر چند سپرده‌گذاران جهت دستیابی به سود بالاتری و منفعت بیشتر به این اقدام دست زده بودند نشانگر تعارضات جدی در نظام مالی و بانکی است که زمینه‌ساز حرکت اعتراضی بوده است.

از طرف دیگر وجود فضاها و تعارض‌های سیاسی و موضع‌گیری‌های جناحی در درون قدرت سیاسی موجب شده است که هر یک از زمینه‌ها از منافذ ایجاد شده به منظور حمله به رقیب مورد استفاده واقع شده و در نتیجه درجه وحدت کلمه‌ای سیاسی به میزان قابل توجهی در جامعه کاهش یابد.

به جز نگاه از درون باید نگاهی عالمانه و دقیق و توأم با حساسیت به برون داشت. جایگاه ایران در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی حائز اهمیت است. با فروکش کردن بهار عربی در خاورمیانه و بازگشت تعدادی از کشورهای عربی به نظم پیشین و ناکامی اخوان المسلمین در مصر و حذف محمد مرسی و بازگشت نظامیان به قدرت سیاسی و تشدید چندپارگی در کشورهایی چون لیبی و سوریه و... و بازیگری فعال اسرائیل و آمریکا موجب شده است که عربستان سعودی به پاره خط اسرائیل آمریکا اضافه شده و مثلث قدرت تعارض و تعامل ایران در خاورمیانه را شکل دهند. مثلث مذکور جهت تثبیت خود چاره‌ای جز تضعیف نظام رسمی و نظام اجتماعی درون جامعه ایران ندارد تا در معادلات منطقه‌ای حداکثر بهره‌ر را از آن ببرد. یکی از استراتژی‌های این مقابله انتقال بهار عربی به سرزمین پارس است که آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها در بسترهای خود به آن چشم دوخته‌اند. در جمع بندی باید گفت مجموعه عوامل داخلی و سیاست‌های نادرست توسعه‌ای و دور شدن از عدالت به مثابه آرمان موجب شده است زمینه‌های نارضایتی در جامعه مساعد شده و با ایجاد جرقه‌ها، محیط اجتماعی ملتهب و در مواردی شعله‌ور گردد.

در جریان اعتراضات، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی در تشدید و تسریع اعتراضات سهم عمده‌ای را به عهده داشتند. رسانه‌های تصویری و شبکه‌های تلویزیونی فعال در خارج از کشور و فراتر از آن جریان اطلاع‌رسانی نقش مهمی در ساماندهی و جهت‌دهی به حرکت‌های اعتراضی ایفا کردند. سهم همه شبکه‌های تلویزیونی و شبکه‌های اجتماعی یکسان نیست و برخی از شبکه‌ها با توجه به ساختار اعتراضات جمعی نقش رهبری حرکت‌ها را ایفا کردند. شبکه ضدانقلابی «آمدنیوز» دارای نقش تعیین‌کننده‌ای در مدیریت حرکت‌های اعتراضی بوده است. شبکه‌های تلویزیونی «بی‌بی‌سی فارسی» و «صدای آمریکا» و «من و تو» و دیگر شبکه‌ها نیز جهت بخش و سازماندهی حرکت‌های اعتراضی تأثیرگذار بودند.

ترکیب و ماهیت حرکت کنندگان اعتراض

اعتراض کنندگان در روزهای نخست دارای ترکیب جمعیتی خاص عمدتاً اقشار عامه مردم بودند. بانزستگان و مالباختگان و گروهی که در تامين معیشت خود به شدت در رنج هستند در ترکیب اعتراضات حضور فعال داشتند. در فرآیند انتقال از اعتراض به شورش، ترکیب جمعیتی بیشتر ساختار جوان دارند. در این مرحله نباید پیوستن برخی از اعضای فعال گروه‌های مخالف را به جمع اعتراض کنندگان و سوق دادن آنها به سمت «شورش» را نادیده انگاشت. پرتنگ‌تر شدن حضور زنان در این حرکت‌ها از نکات بدیعی است که باید در جای خود مورد بررسی قرار داد. ▶

تداوم روند تعدیل در دوره اصلاحات هم موجب شد در عین پاسخگویی بیشتر به نیازهای فرهنگی و اجتماعی مردم، نیاز اقتصادی آنان همچنان در اولویت بماند؛ گرچه در این دوره شاهد کمترین نرخ تورمی در عین رشد اقتصادی هستیم که آن را از عملکرد سایر دولت‌ها متمایز می‌کند. با روی کار آمدن دولت دکتر احمدی‌نژاد انتظار می‌رفت مطابق با شعارهای توسعه اجتماعی دولت نظیر اشتغال کامل، فقرزدایی و کاهش شکاف طبقاتی و دسترسی بیشتر به خدمات و امکانات و در یک کلام آوردن نفت بر سر سفره‌های مردم جامعه عمل بپوشاند. اما به دلیل فقدان برنامه عملیاتی جهت توسعه اجتماعی این فرصت طلایی هم از بین رفت و دهک‌های اجتماعی پایین همچنان در جای نازل خود ایستادند. با روی کار آمدن دولت دکتر روحانی چرخه سیاست‌گذاری به همان روال در دهه سازندگی بازگشت و اقشار پایین اجتماعی از مواهب و نتایج برنامه‌های توسعه بهره‌برداری کمتری داشتند.

در سطح کلان فراتر از نقش دولت‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای در دولت‌های مختلف در جامعه ایران مهم‌ترین مشکل نداشتن برنامه آمایش سرزمینی است. کافی است نگاه مختصری به متوسط باران و کانون‌های آبی در ایران داشته باشیم. به جز منطقه خزری و کوهپایه‌های زاگرس بیشتر نقاط ایران از میزان باران کمتر از متوسط ۲۰۰ میلی‌متر در سال برخوردارند. بیشترین فرآورده‌های دامی و کشاورزی در قلمرو جغرافیایی زاگرس قرار دارد. اما به لحاظ کارخانه‌ها و موسسات تبدیل فرآورده‌های دامی و کشاورزی و صنعتی در نقاط مرکزی ایران از جمله استان‌های تهران، اصفهان، خراسان رضوی و یزد متمرکز شده است. آمار کارخانه‌ها و موسسات صنعتی نیز گواه دیگری بر این مساله است و متمرکز و واحدهای دانشگاهی و موسسات علمی-پژوهشی و کارخانه‌های صنعتی موجب شده است که روند مهاجرت از استان‌های حاشیه‌ای و محروم به سمت چند کانون اصلی جریان یابد. نرخ بالای بیکاری در استان‌های حاشیه‌ای و در برخی شهرستان‌ها که حتی میزان بیکاری در آنها بالغ بر ۴۰ درصد است و همچنین فرصت‌های اشتغال در آن جوامع پایین‌تر است، موجب شده که زمینه‌های اعتراضی در جامعه انباشته شده و به صورت انفجاری درآید.

بالا بودن نرخ بیکاری نزد جوانان و به‌ویژه اقشار دارای تحصیلات دانشگاهی و تشدید احساس ناعدالتی نزد افراد به‌ویژه جوانان موجب می‌شود که زنگ‌های هشدار به صدا درآیند و ما را به بازنگری سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایشده فرامی‌خوانند که دستیابی به اهداف والا و بلندی چون پیشرفت، استقلال و خودکفایی و در یک کلام توسعه نیازمند طراحی راه‌ها و شیوه‌هایی است که تمرکزش بر عدالت و برابری است.

از منظر حقوقی و قانونی نگاه اجمالی به قوانین مصوب در طی دوره‌های قانون‌گذاری پس از مشروطیت بیانگر آن است که با وضع فراوان تبصره‌ها و استثناها که جز فرصت مساوی برای دستیابی به مزایای قانونی تعریف شده نیست. به عبارت دیگر باید بازنگری اساسی به قوانین مصوب مجلس و تأیید شورای نگهبان دانست. تبصره‌زدایی، نخستین گام در این مسیر ساده است که نیازمند جرات و شهامت بالاست. و وجود بیکاری بیش از ۳/۵ میلیون نفر در جامعه، افزایش مشکلات اجتماعی نظیر حاشیه‌نشینی ۱۴ میلیون نفر، وجود بیش از ۱۵ میلیون پرونده قضایی، دو میلیون معنادو درگیر بودن سه برابر آن با پدیده اعتیاد، وجود بیش از ۳/۵ میلیون نفر زنان سرپرست خانواده و افزایش نرخ طلاق و ناپایداری خانوادگی و وجود مشکلات فرهنگی به‌ویژه در عرصه انتظارات زنان و جوانان موجب شده است که چرخ جامعه به روانی و بدون اصطکاک نچرخد و سوءاستفاده یقه‌سفیدان از موقعیت

جوان‌ها نبود و از ده‌های مختلف سنی و نسل‌های متفاوت در آن حضور داشتند. اقصای اجتماعی و طبقه متوسط شهری، طبقه پایین و حاشیه‌نشینان شهری، کارگران، کارمندان، بازنشستگان و کسانی که در هرم لایه‌های اجتماعی به واسطه اتخاذ سیاست‌های معضل‌آفرین سالیان اخیر تحت فشار بیشتری هستند آغازگر این اعتراضات بودند اما در ادامه که اعتراضات شکل حادثی پیدا کرد به شکل بسیار بارزی جوان‌ها غلبه داشتند و میدان دار اصلی صحنه بودند؛ یعنی سنین بین ۱۵ تا ۳۰ سال نقش اصلی را در این اتفاقات ایفا می‌کردند. در یک حرکت اجتماعی هرچه قدر جنبه اعتراضی و هیجانی شکل حادثی به خود می‌گیرد طبیعتاً، نقش جوان‌ها بارزتر است. در این اتفاقات نیز در میانه راه نقش غالب را جوانان داشتند؛ آنجایی که از اعتراضات صرفاً اقتصادی خارج شد و جنبه‌های سیاسی و اجتماعی به خود گرفت، جوان‌ها نقش عمده‌ای داشتند. اما از نظر هدایت اعتراضات و ناآرامی‌ها باید عرض کنم که اطلاعات لازم را افراد غیرمسئول ندارند و باید از کسانی سوال کرد که نسبت به ابعاد پنهان این اتفاقات اشراف لازم‌را دارند.

طبقات اجتماعی شرکت‌کننده در اعتراضات چگونه؟

▲ لایه‌های مشخصی از طبقات متوسط و پایین‌تر از آن در این اعتراضات حضور داشتند. این در حالی است که در اتفاقات پیشین معکوس بود و طبقات بالاتر نسبت به تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی معترض بودند. در این رخدادها طبقاتی حضور داشتند که فشارهای اقتصادی از آستانه تحمل شان گذر کرده بود و فشارهای ناشی از دیدن فساد، تبعیض، فقر و بی‌عدالتی موجب اعتراض شدید نسبت به وضعیت موجود شده بود؛ چرا که بیشترین فشار را در این حوزه‌ها اقصای پایین و متوسط رو به پایین می‌بینند. این جنبه، تمایز اصلی ناآرامی‌ها و اعتراضات دی ماه نسبت به اعتراضات دیگری است که در سال‌های اخیر رخ داده است.

ما در دوره‌های گذشته شاهد اعتراضاتی بودیم که در برهه‌های بعدی اثرات خود را به نوعی نشان می‌دهد که یکی از بارزترین آنها اعتراضات ابتدای دهه ۷۰ و تأثیر آنها بر وقوع تحولاتی همچون دوم خرداد ۷۶ و ۱۸ تیر ۷۸ بود. فکر می‌کنید این اعتراضات و ناآرامی‌ها به چه شکلی در آینده اثرات خود را نشان خواهد داد؟

▲ اگر مدیریتی نشود و به مفهوم واقعی تجدیدنظر و اصلاح ساختاری در همه ابعاد و دستگاه‌ها صورت نگیرد این اعتراضات می‌تواند شکل بسیار حادثی‌تری به خود بگیرد. اما اگر - حتی در حد نسبتاً متوسط - تحولات ساختاری انجام بشود یک معادله معکوس شکل می‌گیرد؛ بدین معنا که هر قدر تحولات به سمت اصلاح ساختارها و اراده برای مبارزه و مقابله با مفاسد، تبعیض، بی‌عدالتی و فقر باشد و خود را در زندگی روزمره مردم نشان بدهد به همان میزان از احتمال تشدید تنش‌ها در آینده - دور یا نزدیک - کاسته می‌شود. اما بدیهی است که این تحولات شبیه نوعی فیزیکی اجتماعی است و اگر این انرژی انباشته نشود با گذشت زمان شدت بیشتری خواهد یافت؛ همانند زمین لرزه‌ای که هرچه این انرژی محبوس بماند از آزاد شدنش شدت بیشتری رخ خواهد داد و قدرت ویرانگری بیشتری خواهد داشت. امیدواریم که یک اراده اساسی و جدی برای اصلاح به معنای واقعی و انقلابی وجود داشته باشد. موضع مردم در قبال چنین رخدادهایی روشن است و آنها می‌خواهند این معضلات و مشکلات رفع بشود؛ اگر چنین اتفاقی رخ ندهد و حتی فقر، فساد، تبعیض، گرانی و تورم روز به روز شدت بیشتری یابد، آستانه تحمل جامعه به سر می‌آید و به شکل نامناسبی اثرات خود را نشان می‌دهد. ▶





دکتر نادر صادقیان،
پژوهشگر اجتماعی معتقد است که ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ در ابتدا یک اعتراض اجتماعی نسبت به وضعیت اقتصادی بود اما با ورود افراد جدید با اهداف و انگیزه‌های متفاوت شکل دیگری به خود گرفت و تبدیل به اغتشاش و شورش شد. او از فساد، تبعیض، فقر، گرانی و تورم به عنوان ریشه‌های این اعتراضات یاد می‌کند و طبقات متوسط و پایین را در آن دخیل می‌داند. او ابراز امیدواری می‌کند که اراده‌ای اساسی و جدی برای اصلاح ساختارها به معنای واقعی و انقلابی وجود داشته باشد.

که قشر مقابل آنها یعنی اقصای که لایه‌های فرهنگی و نخگی پرچمدار آن هستند و اغلب در رسانه‌ها، سایت‌ها، روزنامه‌ها، کتاب و قشر روشنفکری پایگاه دارند، مطالبات و اعتراضات مرتبط با حوزه فرهنگ و سبک زندگی را دنبال می‌کنند. ما مطالبات گروه‌های روشنفکری و فرهنگی را به ندرت در خیابان‌ها شاهد هستیم. به نظر نمی‌رسد که در اتفاقات دی‌ماه ۹۶ چنین رویکردی وجود داشته باشد و اگر هم وجود داشته کم‌رنگ بوده و در حاشیه قرار می‌گیرد. متن این اتفاقات و کانون اصلی اعتراضات چندان صبغه فرهنگی نداشت؛ یعنی می‌توان گفت اولویت اصلی و مشکل و معضل نخست، زمینه معیشتی و اقتصادی داشت. **آقای دکتر صادقیان! آیا می‌توانیم مشخصاً بگوییم چه کسانی در این اتفاقات حضور داشتند؟ در واقع کسانی که هدایتگر ماجرا بودند و افرادی که در متن اعتراضات حضور داشتند برخاسته از کدام نسل و طبقه اجتماعی بودند؟ یکی از مسائلی که مورد توجه قرار گرفت پررنگ بودن این اعتراضات در حاشیه شهرهایی مانند اصفهان بود که اغلب جوان‌های زیر ۲۵ سال در آن شرکت داشتند. شما این موضوع را چگونه می‌بینید؟**

▲ من فکر می‌کنم در آغاز اتفاقات - به ویژه آن گونه که در مشهد دیدیم - غلبه شرکت‌کنندگان در اعتراضات با

مشکلات آنها را حل کند و وجود ندارد. شاید مهم‌تر از این مساله، موضوع مفاسد باشد که به خصوص در سال‌های اخیر بسیار انباشته و شدیدتر است، اما پاسخی که به اقتناع مردم و جامعه بینجام داده نمی‌شود و اراده مقابله با آن وجود ندارد. این مساله زمینه خدشه‌دار شدن اعتماد عمومی را فراهم می‌کند و مطالبات و اعتراضات بر حق و قانونی افراد و گروه‌ها شکل دیگری به خود می‌گیرد و به سمت خشونت میل پیدا می‌کند. عدم برخورد موثر زمینه را برای خشونت‌آمیز شدن و تخریب‌گر بودن این نوع حرکات فراهم می‌آورد و اگر اراده قاطعی برای رویارویی قاطع ساختاری با این امور وجود داشته باشد بعد از سالیان طولانی قاعدتاً نباید شاهد چنین وضعیتی باشیم. در واقع ما باید با علت مواجه بشویم نه با معلول اما متأسفانه آن گونه که باید با علل برخورد نشده است.

شما اشاره کردید که آغاز اعتراضات از سوی مالباختگان و افرادی بود که با مشکلات معیشتی مواجه شده‌اند. آیا می‌توانیم مولفه‌های دیگری همچون انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را نیز در حرکات اخیر موثر بدانیم؟

▲ شاید مشکلات سپرده‌گذاران را بتوانیم بخشی از انگیزه‌های اعتراضات بدانیم اما به طور کلی ریشه‌های ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶ را می‌توان در مشکلات معیشتی، تورم، گرانی و بیکاری جست‌وجو کرد. به طور کلی می‌توانیم بگوییم که ماهیت اصلی این اعتراضات اقتصادی و اجتماعی بود که البته بسیار روشن است و هر فردی که در جامعه ایران زندگی می‌کند به عین این مشکلات را می‌بیند و لمس می‌کند. این مشکلات در بخش وسیعی از اقصای اجتماعی وجود دارد و موضوع این است که در گذشته، معیشت موجود در حد تحمل اقصای و طبقات پایین جامعه وجود داشت اما در سال‌های اخیر، این معضل از حد تحمل و تاب‌آوری این طبقات خارج شده است. به همین علت است که فشارهای موجود بر این طبقات سرریز شده و مانند شعله‌ای است که سوپاپ هم نمی‌تواند فشار آن را تحمل کند.

آیا می‌توانیم مولفه‌هایی همچون فرهنگ و سبک زندگی را در این ناآرامی‌ها دخیل بدانیم؟

▲ در اعتراضات دی‌ماه ۹۶ این مولفه‌ها رسماً جنبه حاشیه‌ای داشته و در متن و کانون اعتراضات داخلی نداشته است. معترضین بیشتر از اقصای دیگری بودند

اقتصاد پرحاشیه

حسن روحانی سال سختی را در اقتصاد پشت سر گذاشته است. او هم در بحث ارزی گرفتار وضعیت بحرانی شد و هم در ایده‌ای که برای بودجه ۹۷ داشت تقریباً ناکام ماند. برجام چندان به نتیجه نرسیده و روحانی برای چرخاندن چرخ کارخانه‌ها دچار مشکل شده است.

اقتصاد

اقتصاد سال ۹۶

اقتصاد در
سال ۹۷ بدتر
نمی‌شود





پاشنه آشیل

دولت جدید حسن روحانی چه چالش‌هایی در اقتصاد دارد؟

حسن روحانی اولین بودجه دولت جدیدش را با پارلمان برد و با حاشیه‌های فراوان تاییدش را گرفت. این بودجه با دو اتفاق مهم مواجه شد که البته محتوای بخش زیادی از آن را تغییر داد. هم تصمیم دولت برای گران کردن حامل‌های انرژی تغییر پیدا کرد و هم بنای دولت برای حذف یارانه‌ها عملی شد. برخی می‌گویند این اتفاق به دلیل بروز ناآرامی‌ها بوده است. هر چه هست با بررسی لایحه بودجه سال ۱۳۹۷، می‌توان دو نما از پیدا و پنهان نقشه مالی دولت ارائه داد. روی پدیدای لایحه، تصویر کلی منابع و مصارف است. بر این اساس رقم کلی منابع و مصارف بودجه عمومی سال آینده به رقم ۲۶۸ هزار میلیارد تومان می‌رسد که نسبت به قانون بودجه در سال جاری رشد ۶/۱ درصدی را ثبت کرده است. بنابراین با در نظر گرفتن نرخ تورم ۱۰ درصدی به عنوان هدف سال ۱۳۹۷، بودجه واقعی کشور انقباضی خواهد بود. از بررسی آمار لایحه بودجه دولت در سال آینده سه نکته پنهانی را می‌توان استخراج کرد. نخست آنکه در بخش درآمد‌ها، سهم درآمد‌های مالیاتی و استقراضی دولت نسبت به سال جاری رشد کرده؛ اما در مقابل از رشد درآمد‌های نفتی در بخش منابع کاسته شده است. موضوع دوم این است که سهم هزینه‌های دولت در پرداخت حقوق و دستمزد کارکنان رشد ۱۱ درصدی را تجربه کرده و این احتمال وجود دارد که افزایش حقوق سال آینده در این حد باشد. همچنین آمارها حاکی از آن است که از میزان هدف گذاری برای پرداخت‌های عمرانی کاسته شده تا دولت با روش جدید اهرمی کردن این پرداخت‌ها بتواند عملکرد مناسب‌تری نسبت به سال جاری ثبت کند. بررسی منابع و مصارف لایحه بودجه، منعکس کننده چند نکته مهم است. نخست آنکه در لایحه بودجه ۱۳۹۷ منابع و مصارف عمومی دولت به رقم ۲۶۸ هزار میلیارد تومان می‌رسد که نسبت به سال قبل رشد ۶/۱ درصدی داشته و از حیث درآمد‌های اسمی، بودجه انبساطی بوده است، اما با لحاظ کردن نرخ تورم، در واقع بودجه انقباضی بوده است. موضوع دوم اینکه میزان درآمد‌های نفتی دولت نسبت به لایحه بودجه سال جاری کاهش یافته، اما میزان درآمد‌های مالیاتی و درآمد‌های استقراضی دولت در بودجه رشد کرده است. نکته سوم این است که میزان هزینه‌های دولت در بخش حقوق و دستمزد در لایحه جدید نسبت به سال قبل رشد ۱۱/۶ درصدی را ثبت کرده که نشان می‌دهد رشد حقوق کارکنان و بازنشتگان نیز احتمالاً حدود این رقم خواهد بود. نکته پایانی در خصوص کاهش میزان مصوب پرداخت‌های عمرانی در لایحه بودجه سال ۱۳۹۷ نسبت به سال جاری است که به نظر می‌رسد این روند به دلیل اهرمی کردن پرداخت‌های عمرانی صورت گرفته است.

بحران طبقه متوسطی بودجه ۹۷

کارمندان، فارغ التحصیلان بیکار شاغل در شغل مسافر کشتی، بازنشستگان، نخبگان، متخصصین شهری، اصناف دارای هوشمندی و تجارب کاری که یک سطح معین از فهم اجتماعی را کسب کرده‌اند، مانند اینها معمولاً به عنوان بخشی از طبقه متوسط ایران تلقی می‌شوند. طبقه کم درآمد، متوسط و پردرآمد، این سه همان گونه که مشهود است بر اساس درآمدشان دسته‌بندی می‌شوند. محسن رنای در این باره می‌گوید: (در تشخیص طبقه متوسط هیچ شاخص اجتماعی وجود ندارد. مخصوصاً در مورد درآمد، با توجه به تفاوت کشورهای و تفاوت قدرت خرید پول‌ها، هیچ مقدار معینی را نمی‌توان برای همه کشورهای تعریف

تأثیر سطح درآمد بر مطالبات سیاسی و اجتماعی

تضاد و شکاف طبقاتی نشانگر ضعف عدالت اجتماعی است و طبقه متوسط با گسترش و توسعه خود سعی دارد تا مانند «قوم مایع» در عمیق شکاف فقیر و غنی را پر کند. زمانی که این طبقه خود مورد هجوم هدفمند قرار دارد و منابع آسیب می‌بیند، نمی‌تواند نقش اصلاح‌گر خود را به خوبی ایفا کند. طبقه متوسط در ایران تنها اهرم قدرت اصلاح‌طلبان هستند و اگر آنها بیش از این صدمه ببینند، دور از ذهن نیست که گفتمان‌های اقتصادی پوپولیستی باز گردد. زمانی که هزاران میلیارد تومان از اموال طبقه متوسط در قالب وام‌های هزار میلیاردی به ۳۰ نفر پرداخت می‌شود و آنها باید برای حقوق بازنشتگی شان در جلوی مجلس زانوی غم بغل بگیرند، چگونه می‌توان از آنان انتظار داشت تا نسبت به رخدادهای سیاسی و اجتماعی مانند یک اکتیویست فعال حساس باشند. «تغییر تدریجی از طریق اصلاحات و صندوق رای» فلسفه‌ای سیاسی است که طبقه متوسط مبلغ آن است. در مقابل تضعیف این شعار سیاسی و تقسیم جامعه به دو طبقه فقیر و غنی با یک شکاف عمیق بین آنها، اردوگاه پوپولیست‌ها و دغل کاران سیاسی که با وعده پول پاشی رای جمع می‌کنند تقویت خواهد شد. بودجه‌ای انقباضی که هیچ توجهی به مبارزه با فساد و اصلاح اساسی ساختارهای اقتصادی ندارد، این موضوع را تقویت می‌کند.

فرازهای «متوسط ستیز» بودجه

«اگر نظام مالیاتی هدف خود را شناسایی کند و ۸۰۰ هزار نفر با درآمد بالای جامعه مالیات گرفته و در میان هشت میلیون نفر دهک پایین توزیع شود، این دهک از فقر مطلق خارج خواهد شد. (مسعود نیلی)»، البته اگر چنین اتفاقی بیفتد، از جمله قسمت‌های بودجه که نمی‌توان دقیقاً آن را در راستای تقویت قشر کم درآمد یا متوسط جامعه دانست، افزایش درآمد‌های مالیاتی در بودجه است. لایحه بودجه ۹۷ یک افزایش ۱۲ هزار میلیارد تومانی را در قسمت مالیات‌ها در نظر دارد. دولت در نظر دارد ۱۲۸ هزار میلیارد تومان درآمد مالیاتی و گمرکی داشته باشد. برآورد ۱۲۸ هزار و ۷۱۹ میلیارد تومان درآمد مالیاتی نسبت به بودجه سال جاری (۹۶) رشد ۱۰/۵ درصدی را نشان می‌دهد. در لایحه بودجه سال آینده کل کشور کسب ۱۰۵ هزار میلیارد تومان درآمد مالیاتی پیش‌بینی شده که نسبت به سال جاری ۵ درصد رشد دارد. حال سوال این است که این ۱۲ هزار میلیارد تومان را چه کسی پرداخت خواهد کرد؟ محمدباقر نوبخت می‌گوید: «... از آنها سوال کردیم که بودجه را به چه مصرفی می‌رسانید؟ گفتند که چگونه جرات می‌کنید بپرسید.» براساس طرحی، سرک کشتی سازمان مالیات به حساب‌های بانکی زیر ۵ میلیارد تومان نیز ممنوع شد که براساس آن می‌توان با تشکیل حساب‌های خرد چندمیلیاردی، موضوع اخذ مالیات از حساب‌های بانکی را نیز دور زد. رئیس سازمان امور مالیاتی با بیان اینکه براساس برآوردهای مختلف سالانه بین ۱۳ تا ۳۰ هزار میلیارد تومان فرار مالیاتی در کشور اتفاق می‌افتد، گفت: مالیات پزشکان ۷۰۰ میلیارد تومان در سال است اما اکنون این قشر ۱۵۰ میلیارد تومان مالیات می‌پردازد. دقت بفرمایید که بالاترین مقام مالیاتی کشور نیز میزان دقیق فرار مالیاتی را نمی‌داند و می‌گوید: «رقمی بین ۱۳ تا ۳۰ هزار میلیارد تومان»، واقعیت آن است که بخش خاکستری اقتصاد ایران آنچنان گسترده است که بسیاری معتقدند فرار مالیاتی می‌تواند بسیار بیشتر از اینها باشد. بیش از ۱۲ میلیارد دلار قاچاق (برخی این رقم را تا بیش از ۲۰ میلیارد دلار برآورد می‌کنند) و فعالیت‌های اقتصادی زیرزمینی نیز

کرد. همه تعاریف، نسبی و با نگاه به گروه خاصی از کشورها تعریف شده است. به طور میانگین جوامعی که درآمد سرانه آنها بین ۸ تا ۱۰ هزار دلار باشد، می‌شود گفت جوامعی با طبقه متوسط گسترده هستند. «طبقه متوسط پیش‌قراول تغییر در هر جامعه‌ای هستند. دانشگاه‌ها، احزاب سیاسی، مباحث سیاسی تا کسی محور، انتخابات و ابزارهای دموکراتیک، سازمان‌های مردم‌نهاد و مانند اینها پایگاه و اهرم طبقه متوسط برای تغییر هستند. فارغ از تحصیلات دانشگاهی بر کشیده‌ها خانواده‌های طبقه کم درآمد، انبوه سربازان طبقه متوسط را برای اعمال خواسته‌هایش تشکیل می‌دهند. درآمد طبقه متوسط کم است و میل طغیان‌گرش برای تغییر بسیار است. او مشکلات را می‌بیند و در رنج است. در این بین حدس بزیند بزرگ‌ترین دشمنان طبقه متوسط چه کسانی هستند؟ «آنها که دوست ندارند تغییری به وجود بیاید.»

تقسیم غنایم

لایحه بودجه به عنوان سند دخل و خرج کشور، مأموریت دارد تا منابع درآمدی یک ساله را با رعایت حد اعلاای خرد و انصاف هزینه کند و در سال جاری نیز در این باره دو اتفاق افتاده است؛ اول دولت سعی کرده است تا برای اولین بار در تاریخ بودجه‌نویسی ایران، شفافیت را به بودجه تزیین کند و جزئیات آن را در اختیار عموم قرار دهد و دوم آنکه در بودجه سال جاری سعی بر «صرفه‌جویی»، «تمرکز بر منابع درآمدی غیر نفتی همچون مالیات» و «حذف یارانه‌ها و سوبسید» های دولتی مشهود است. این اقدام در هر کشور رو به توسعه‌ای بود بی شک پسندیده و مورد استقبال تلقی می‌شد اما نه در کشوری که براساس گزارش سازمان شفافیت جهانی و به گزارش تسنیم، رتبه آن در زمینه شاخص فساد ۱۳۱ است، آن هم در میان ۱۷۶ کشور. سازمان شفافیت بین‌المللی مواردی همچون چرخه معیوب فساد، توزیع نابرابر قدرت در جامعه و توزیع نابرابر ثروت را از جمله عوامل رتبه‌بندی اعلام کرده است. به روایت ساده‌تر دولت در مالیات‌ستانی از آنچه مسعود نیلی آن را «صدک مرفه» جامعه می‌خواند موفقیتی نداشته است. توان برقراری عدالت اقتصادی در این دولت دیده نمی‌شود و در نتیجه این طبقه متوسط هستند که باید مالیات بیشتری بدهند، بنزین را با نرخ بیشتری بخرند، از کمک‌های یارانه‌ای دولتی بهره کمتری ببرند و با مشکلات اقتصادی بیشتری دست و پنجه نرم کنند. در همین بودجه اما مشاهده می‌شود که سهم «برخورداران اصولگرا» نه تنها آسیبی ندیده، بلکه افزایش نیز یافته است. آنها و نهادها و موسسات اقتصادی شان بدون هیچ کارکرد و خروجی مشخصی برای درآمد‌های عمومی با صدها هلدینگ و موسسه اقتصادی تحت نظر و زیرمجموعه‌شان که ۵۰ درصد از اقتصاد ایران را عملاً در اختیار دارند و کمتر از ۱۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، نه تنها در بسیاری موارد مالیات نیز نمی‌پردازند بلکه کسب و کارشان از صدمات معمول، همچون «کشف زن خوب»، «کشف الفسادهای گاه به گاه» و مانند اینها در امان است. دولت صادقانه می‌خواهد اصلاحاتی انجام دهد، اما جرات و توانش را ندارد که به سهم شیرها از لاشه بودجه دست بزند و به ناچار قوانین اقتصاد درست را تنها در میان طبقه متوسط تحت کنترلش پیاده می‌کند. هر چند به نظر نمی‌رسد که این کار از سوی قوه مجریه با هدف و غرض مشخص انجام گرفته باشد، اما همین اقدام می‌تواند به مرور و به تدریج بر آینده سیاسی جناح‌های سیاسی به ویژه اصلاح‌طلبان تأثیر بگذارد.

روند افزایشی قیمت‌های داخلی و تورم اقتصادی، نرخ ارز نیز به ناگهان در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۴ جهش بی‌سابقه‌ای را تجربه کرد. به این ترتیب اولین شوک عمده افزایشی در نرخ ارز، پس از شوک اولیه در سال ۱۳۵۷، در این دوره پدید آمد. نرخ ارز در سال ۱۳۷۳ در حدود ۴۶ درصد افزایش یافت و به ۲۶۳ تومان رسید و در سال ۱۳۷۴ نیز در حدود ۵۳ درصد افزایش یافت و به ۴۰۳ تومان رسید. چنین جهشی در نرخ ارز در اقتصاد کشور، نه در سال‌های پیش از آن سابقه داشت و نه در سال‌های بعدی تا سال ۱۳۸۹ - نمونه مشابهی پیدا کرد. در نتیجه این جهش بزرگ در نرخ ارز، تورم نیز در این بازه وضعیت مشابهی داشت. به طوری که نرخ تورم سال ۱۳۷۳ حدوداً ۳۵ درصد و تورم سال ۱۳۷۴، بالغ بر ۴۹ درصد گزارش شده بود، که از جهشی بی‌سابقه در قیمت‌های داخلی در این دوره خبر می‌داد. با وقوع این جهش بود که دولت عزم تثبیت نرخ ارز را برای نخستین بار صورت داد. پیش از این سال و در یک دوره هشت ساله، نرخ ارز رسمی بانک مرکزی تنها ۵ ریال افزایش یافته و از ۱۷۵ تومان در سال ۱۳۷۳، به ۱۷۵/۵ تومان در سال ۱۳۸۰ رسیده بود. حال آنکه نرخ ارز در بازار آزاد در سال ۱۳۸۰ به ۷۹۲ تومان می‌بالد می‌شد. مشابه سال ۱۳۷۰، در این سال نیز شکاف ایجاد شده در سیستم ارزی چندنرخه، سیاست‌گذاران پولی را به تعدیل نرخ ارز غیررسمی واداشت. در سال ۱۳۸۰ قیمت ارز در بازار آزاد، بیش از چهار و نیم برابر نرخ رسمی آن بود. به این ترتیب در سال ۱۳۸۱، در پی نابسامانی بازار ارز و رانت‌های گسترده ناشی از چندنرخه بودن ارز، بانک مرکزی اقدام به افزایش نرخ ارز رسمی و رساندن آن به سطح ۷۹۵ تومان کرد. در پایان دهه هفتاد و با ورود به دهه هشتاد شاهد افزایش آرام و هرسال نرخ دلار بودیم. افزایشی که جهش‌گونه نبود و اما ثابت نگه داشته نشده بود. نرخ ارز در دهه هشتاد یعنی از سال ۱۳۷۹ تا سال ۱۳۸۲، از ۸۱۳ تومان به ۱۱۰۰ تومان رسید، یعنی رشدی تقریباً ۲۸ درصدی داشت.

پس از آنکه در فضای بین‌المللی صحبت از تحریم به میان آمد، نرخ ارز دوباره فضای مناسبی برای جهش پیش روی خود یافت. در سال ۱۳۹۰ همزمان با تشدید زخم‌ها مبنی بر محدود شدن درآمدهای نفتی، افزایش نرخ ارز حالتی شتابان به خود گرفت. نرخ غیررسمی ارز در پایان سال ۱۳۸۹ معادل ۱۰۳۳ تومان بود، اما در پایان اسفند سال ۱۳۹۰، بهای ارز در بازار آزاد ایران به میزان ۱۸۹۲ تومان تعیین شد. بیشترین افزایش قیمت در دی ماه این سال به وقوع پیوست و نرخ ارز در عرض یک ماه رشدی ۱۸ درصدی به خود دید. شوک ارزی سال ۱۳۹۰ در سال بعد نیز ادامه یافت و در تابستان ۱۳۹۱ نرخ ارز از حدود ۱۸۰۰ تومان در تیرماه، به حوالی ۲۳۰۰ تومان در پایان شهریورماه رسید. در مهرماه سال ۱۳۹۱؛ نرخ ارز با تقریباً ۹۰۰ تومان افزایش، به رقم ۳۱۸۲ تومان رسید. پس از روی کار آمدن دولت تدبیر و امید و تلاش برای برقراری توافق هسته‌ای میان ایران و کشورهای ۵+۱، سخن از تثبیت نرخ ارز به میان آمد. این روند اما چنان که به نظر می‌رسید، عملی نشد. نرخ دلار در شهریور ۱۳۹۶، به حدود ۳۶۰۰ تومان رسید و البته مسئولان ذی‌ربط نیز در این باره استقبال نشان دادند! در همین دوران بود که سخن از رساندن نرخ ارز به واقعی به میان آمد و عکس‌العملی در برابر این جهش صورت داده نشد. جهش سال ۱۳۹۶، به شهریور محدود نماند و دی ماه سال جاری نیز شاهد جهش بزرگی در نرخ طلا و ارز بود. دلار در پایان دی ماه به ۴۶۰۰ تومان رسید و مسکه بهار آزادی نیز از مرز یک میلیون و پانصد هزار تومان گذر کرد! در این بازار خاموش چه چیزی پیش روی اقتصاد ایران است؟ ▶

در خیابان جمهوری. منابع حاصل از نصف شدن یارانه‌ها باید به تقویت طبقه متوسط کمک کند، نه پرداخت بدهی ابر هلدینگ‌های تیمه دولتی که از دولت طلبکارند. اولویت دولت باید مردم باشد.

بحران ارزی

نوسانات نرخ ارز و افزایش یکباره و ناگهانی نرخ ارز یا دلار، یکی از مهم‌ترین وقایع اقتصادی امسال بود. تحولات نرخ ارز در سال‌های اخیر، در بازه‌های زمانی نزدیک‌تری به هم رخ می‌دهد. مردم زودتر از آن آگاه می‌شوند و به تبع سبک زندگی جدیدی که در میان آنان رواج یافته، اثرات بیشتری نیز از آن متحمل می‌شوند. نوساناتی که امروز هر فردی که دسترسی بر آتش تحلیل دارد، از آن در جمعی سخن به میان می‌آورد. همین مساله منجر به این شده که در این سال‌ها در بازار ارز، تحولات چندان شگرفی رخ داده باشد که ایرانیان از نوستالژی نرخ دلار ۷ تومانی با حسرت یاد کنند و آن را به صندوقچه خاطرات خود سپرده باشند! نوسانات ارزی و جهش‌های ناگهانی قیمت دلار بر حساب ریال، در اقتصاد ایران پدیده جدیدی نیست. مروری بر آنچه در ۴۰ سال اخیر شاهد آن بودیم ما را به این سمت و سورهنمون می‌سازد که دلار دستخوش تحولات بسیار بزرگی شده که تنها گوشه‌ای از آن در زندگی امروز ما جریان دارد. آمارهای اقتصادی این‌طور نشان می‌دهد که در عرض ۳۴ سال گذشته نرخ دلار حدوداً ۴۰۰ برابر شده است! یعنی دلار ۷ تومانی در سال ۱۳۵۷ جای خود را به دلار ۳۰۰۰ تومانی در سال ۱۳۹۲ داده و امروز نرخ دلار به بیش از ۴۶۰۰ تومان رسیده است. مبتنی بر همین آمار و دوران‌های مختلفی که ارز در آنها دچار شوک و جهش شده می‌توان وضعیت نرخ ارز را در پنج دوره مورد بررسی قرار داد: اول از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷، دوره دوم از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۳، دوره سوم از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۱ و دوره چهارم از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۲ و دوره پنجم از سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۶. در سال ۱۳۵۷ و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، باتوجه به وقایع پیش آمده و التهابات سیاسی و شرایط روانی ناشی از تغییر مدیریت سیاست‌گذاری اقتصادی، درآمدهای ارزی سابق کشور با ابهام مواجه شد. همچنین وقوع حمله خارجی در فاصله کمی پس از انقلاب نیز بر تشدید این شرایط تأثیر زیادی گذاشت. مجموع این قضایا باعث شد نرخ ارز با جهش چشمگیری در سال ۱۳۵۷ مواجه شود. داده‌های سری زمانی بانک مرکزی مربوط به نرخ ارز در بازار غیررسمی نشان می‌دهد که در نخستین سال‌های پس از وقوع انقلاب، نرخ ارز جهش یافت و از قیمت ۷ تومان، به ۱۰ تومان رسید. به این ترتیب نخستین شوک ارزی اقتصاد کشور، با ۳۰ درصد افزایش نرخ ارز در سال ۱۳۵۷ به وقوع پیوست.

در سال ۱۳۶۷ و با پایان یافتن جنگ تحمیلی، کشور با یک شوک متفاوت ارزی مواجه شد. به طوری که نرخ واقعی ارز با شوکی منفی ۴۰ درصدی همراه شد و به ۶ تومان رسید. این یکی از معدود دفعاتی است که نرخ ارز در ایران از آنچه قبلاً بوده، پایین‌تر آمده و در واقع شوک نزولی را تجربه کرده است. یکی از مهم‌ترین دلایل این افت قیمت، کاهش درآمدهای نفتی و صادرات نفت بود که تأثیر زیادی در شوک ارزی دوم برای کشورمان داشت. با پایان جنگ و بهبود تدریجی درآمدهای نفتی، همچنین از سوی دیگر کاهش تقاضا برای ارز در این سال‌ها، نرخ ارز در ایران به نصف قیمت خود رسید. در این زمینه سیاست‌های تعیین شده بر مبنای صرفه‌جویی در مصارف ارزی و مدیریت تقاضای آن، باعث شد با وجود کمبود شدید درآمدهای ارزی، قیمت دلار افزایش پیدا نکند و بازار به نحوی مدیریت شود. پس از تجربه تورم بی‌سابقه در دولت‌های سازندگی و پایان جنگ، با تشدید

از این موضوع تغذیه می‌کنند. به نظر می‌رسد اصناف جزء، تولیدکنندگان خرد و مانند اینها باید پرداخت‌کننده مالیاتی باشند که دولت قصد ستاندن آن را دارد.

مالیات از سفر خارجی

در لایحه بودجه ۱۳۹۷ عوارض خروج از کشور برای هر نفر ۲۲۰ هزار تومان تعیین شده که نسبت به ۷۵ هزار تومان سال قبل ۱۴۵ هزار تومان رشد داشته است. طبق این لایحه روند دریافت عوارض خروج از کشور برای سال آینده متفاوت خواهد بود به گونه‌ای که برای سفر اول از هر نفر ۲۲۰ هزار تومان دریافت می‌شود، اما در سفر دوم این عوارض ۵۰ درصد افزایش یافته و به ۳۳۰ هزار تومان می‌رسد. همچنین در سفر سوم و سفرهای بعدی تا صد درصد افزایش خواهد داشت. سالانه بیش از دو میلیون نفر به ترکیه سفر می‌کنند، بسیاری از آنها مرفهین جامعه نیستند، بلکه مردم عادی هستند که قصد دارند تا با ارزان‌ترین شکل ممکن به این کشور سفر نمایند و با خرید چمدانی ضمن پوشش هزینه سفر، سودی تحصیل کنند. در یک نظر سنجی ۷۶ درصد از مسافران ترکیه هدف خود را تجاری و خرید چمدانی اعلام کرده‌اند. افزایش عوارض می‌تواند بر معیشت قسمت عمده‌ای از این دو میلیون نفر تأثیر بگذارد.

تداوم فشارها بر قشر متوسط

مسکن گرانیگاه و نقطه اطمینان خاطر طبقه متوسط است. اجاره‌نشینی همیشه ترس سقوط به طبقه کم‌درآمد را برای آنان زنده نگه می‌دارد. آفتاب بزد در گزارشی در این مورد می‌نویسد: «بانک مرکزی در آمارهای خود می‌گوید که اجاره‌نشینی در ایران ۱۰ درصد رشد داشته است. این در حالی است که قریب ۲/۵ میلیون خانه خالی در کشور وجود دارد که اتفاقاً اغلب توسط شرکت‌های وابسته به بانک‌های تحت تملک اصولگرایان ساخته شده‌اند. تنها در تهران ۴۹۰ هزار خانه خالی وجود دارد. این در حالی است که شدیدترین رشد افزایش اجاره‌نشینی در کشور را در تهران شاهد هستیم. به علت کاهش سود بانکی، صاحبان املاک کمتر از قبل مایل به پذیرش پول پیش هستند و به همین دلیل، اجاره‌خانه سهم بیشتری از درآمد ماهانه افراد را می‌بلعد.

وزارت مسکن تا کنون هیچ پروژه موثری برای حل این مشکل ارائه نکرده است. تنها ۴۸ درصد از مردم در استان تهران صاحب خانه‌اند که این نسبت، روز به روز کمتر می‌شود. اگر روند کنونی ادامه یابد، این امکان وجود دارد که در عرض یک دهه این رقم به کمتر از ۳۰ درصد مردم تهران برسد. آمارهای بانک مرکزی این‌گونه برآورد می‌کند که در تهران ۴/۳۶ درصد از درآمد افراد به اجاره‌بها اختصاص می‌یابد. اما باتوجه به آنکه میانگین اجاره‌بها در مناطق مختلف تهران یک و نیم میلیون تومان برآورد شده است (بدون پول پیش)، برخی معتقدند که این نسبت گاهی اوقات تا ۷۰ درصد نیز می‌رسد.

توطئه‌ای معصومانه

نه دولت و نه اصولگرایان تعمداً قصد ندارند که طبقه متوسط را تضعیف نمایند، اما تقسیم ناعادلانه منابع هیچ نتیجه‌ای را غیر از این برای کشور به ارمغان نخواهد آورد. تضعیف طبقه متوسط یعنی تنزل خواسته‌های ملی، رشد اقتصادی و توسعه رفاه به تنها طلب یک قریص‌نان در آینده و برخی این وضعیت را چندان نامطلوب نمی‌شمارند. دولت بسیار کار خوبی انجام می‌دهد که می‌خواهد درآمدهای مالیاتی را افزایش دهد، اما این افزایش باید از طریق اخذ مالیات از دانه‌درشت‌های وابسته به مراکز قدرت باشد، نه افزایش مالیات یک تولیدی لباس بچه



اقتصاد در سال ۹۷ بدتر نمی شود

غلامرضا مصباحی مقدم و احمد حاتمی یزدی درباره نسبت سیاست و اقتصاد و وضعیت اقتصادی در سال آینده مناظره کردند

فضایی اتفاق می افتد که حجم نقدینگی کشور از ابتدایی که دولت سر کار آمد تا الان بیش از دوونیم برابر شده است. اگر میزان نقدینگی روزی که احمدی نژاد سر کار آمد را X فرض کنیم، روزی که رفت حجم نقدینگی کشور به 10X رسید، حالا همان 10X دوونیم برابر شده است. یعنی 25 برابر نسبت به 12 سال پیش. این حجم نقدینگی کنونی عمیقاً موثر و خیلی مخرب است. مثل بمبی است که اقتصاد را منفجر خواهد کرد. وقتی طی 5 سال نقدینگی دوونیم برابر شود یعنی قدرت خریدی به میزان دوونیم برابر آنچه قبلاً بوده در کشور ایجاد کرده ایم ولی چقدر امکانات خرید یعنی عرضه کالا اعم از داخلی و خارجی بالا رفته است؟ نهایتاً GTP سالی 5 درصد بیشتر رشد نداشته است. این در حالت ما کزیم و خوشبینانه است. اما نقدینگی دوونیم برابر بالا رفته است. چیزی نزدیک به هزار و 500 هزار میلیارد تومان. این نقدینگی تا وقتی که ثابت است و از آن استفاده نمی شود و سپرده بانکی است، خیلی خطر آفرین نیست. به محض اینکه در سپرده جاری و کوتاه مدت آمد و به جریان افتاد، هرچه سر راهش است را مثل سیل نابود خواهد کرد. متأسفانه جزو بدبینانی هستم که فکر می کنم یک تورم لجام گسیخته ای ناشی از این نقدینگی پیش روی ماست.

درباره عملکرد دولت هم توضیح بفرمایید که آیا مدیریت لازم در این زمینه را داشت؟
▲ حاتمی یزدی: من نخواستم قضاوتی روی کار دولت بکنم. تنها به شرح صحنه پرداختم و قضاوت با شماست.

▲ این مدیریت در اختیار دولت هست یا خیر؟
▲ حاتمی یزدی: نه، اصلاً. نه ابزارهای داخلی اش را دارد و نه ابزارهای خارجی اش را.
آقای حاتمی یزدی دولت را فاقد اختیار لازم

دوره ای که دو میلیون مسافر به عراق رفته بودند، قیمت ارز کمی بالا کشید و در مصاحبه ها چرایی اش را از من جویا می شدند. آن زمان به نظرم طبیعی بود و انتظار چنین اتفاقی را داشتم که وقتی دو میلیون زائر هر کدام هزار دلار هم بگیرند، رقم آن به دو میلیارد دلار می رسد. تأمین این حجم دلار کار آسانی نبود و طبعاً قیمت بالا می رفت. اما انتظار داشتم که بعد از اربعین نرخ ارز پایین بیاید. به خاطر همین پیش بینی برخی دوستان به من معترض شدند که به امید پایین آمدن قیمت، دلار خریداری نکردند و حالا متضرر شدند. اما من که نمی توانستم پیش بینی کنم که ترامپ یکباره زیر برجام می زند. با این حرف ترامپ خیلی ها به هراس افتادند. هراس ناشی از به هم خوردن برجامی که خیلی هم پانگرفته بود اما این مساله ضربه محکمی به آن وارد کرد. ترامپ گفت «تا چهار ماه آینده در مورد برجام مذاکرات دوباره ای برگزار شود یا کلاً باطل می شود» و این حرف خیلی تأثیرگذار بود. در این مرحله عده ای تصمیم به مهاجرت و تبدیل سرمایه های خود به دلار کردند و تقاضای جدیدی به تقاضاهای قبلی ارز افزوده شد که به مغایه تقاضای فرار سرمایه است. چون وضعیت اقتصادی ما فاقد استمرار و مبتلا به بی ثباتی تحلیل شد. به هر حال بی ثباتی از داخل یا خارج همیشه فرار سرمایه را به دنبال خواهد داشت. به خاطر فرار سرمایه و تقاضاهای جدید، قیمت ارز بالا کشید. به دنبال آن عده ای سپرده های بانکی خود با سود ۱۵ درصد را برداشت کردند و به خرید ارز رو آوردند. تقاضای جدیدی که به ارز اضافه شد، همان سفته بازی است. این دو تا پشت هم الان هنوز هم फैلاند. بانک مرکزی هم غافلگیر از اینکه مردم پول هایشان را با سود کم از سپرده ثابت درآورده و در حساب جاری گذاشته اند و به خرید ارز و ملک مشغول شدند، سود نرخ سپرده را دوباره به ۲۰ درصد رساند. ولی همه اینها در

دولت یازدهم با ترکیب تیم اقتصادی مشخص مردادماه سال جاری به کار خود پایان داد. شما به عملکرد اقتصادی دولت یازدهم چه نمره ای می دهید و به نظر تان تیم اقتصادی دولت دوازدهم می تواند از پس چالش هایی همچون رونق اقتصادی، اشتغال زایی، ثبات بازار مسکن و ارز و جذب سرمایه گذاری خارجی برآید و مدیریت شایسته ای داشته باشد تا اقتصاد کشور به سر منزل آرامش برسد؟

▲ حاتمی یزدی: اگر مساله صرفاً بانکی بود تخصص و تجربه بیشتری داشتم و می توانستم توضیحات جامع تری را ارائه دهم ولی درباره کل اقتصاد هم در حد بضاعت صحبت خواهم کرد. اقتصاد هیچ وقت نمی تواند تحت تأثیر مسائل سیاسی داخلی و خارجی قرار نداشته باشد. حالت بی ثباتی و وحشتناکی در طول ۴۰ سال گذشته گریبانگیر اقتصاد ما بود. مثلاً اگر کالایی در کشور کم شود، فوراً مقررات وضع کرده و صادرات آن را ممنوع می کنند یا تغییر مقررات هر روزه واردات برخی کالاها را شاهد هستیم. این بی ثباتی اصلاً به ما اجازه نمی دهد که یک روند آرام توسعه اقتصادی را دنبال کنیم. بخشی از بی ثباتی هم داخل خود کشور است که مقررات ما بی دلیل چه در دولت و چه در مجلس دائماً تغییر می کند. نمونه اش را در تغییر نرخ سود بانکی شاهد بودیم که سود سپرده ها را به ۱۵ درصد رساندند و حالا آن را افزایش دادند و به ۲۰ درصد رسانده اند. در حالی که باید کمی در این باره فکر می کردیم که عواقب ۱۵ درصد چیست و برای آن کار خودمان را آماده می کردیم و مجبور به بازگشت نمی شدیم. بخش دیگر هم شدیداً تحت تأثیر سیاست خارجی ماست. همین داستان ارز که اخیراً پیش آمد، ناگهانی بود. شاید کسی در این مقطع انتظار نداشت که این اتفاق بیفتد.

مجموع صادرات ما اعم از نفت، گاز، پتروشیمی، قالی و پسته الان ۱۰۰ میلیارد دلار با نرخ‌های امروز نفت است. زمان قبل که بیشتر هم بود. این ۱۰۰ میلیارد دلار پول را هم که نگه نمی‌داریم و خرج می‌کنیم. خرج خرید کالای واسطه‌ای، مصرفی و سرمایه‌ای یا خرج خدماتی که از خارج می‌خریم؛ توربیست، دانشجو و بیمار که همه ارز می‌خواهند. پس مجموع هزینه‌های ارزی که می‌کنیم ۱۰۰ میلیارد دلار است و مجموعه درآمد ارزی هم که داریم ۱۰۰ میلیارد دلار است که جمع معاملات ما با خارج است. یعنی خرید و فروش ما با خارج سالانه ۲۰۰ میلیارد دلار است. کل درآمد ملی ما مگر چقدر است؟

▲ **مصباحی مقدم:** ۵ برابر این.

▲ **حاتمی یزدی:** کل درآمد ما ۴۰۰ میلیارد دلار است. ۵۰ درصد اقتصاد ما وابسته به خارج است. بنده اینها را با رقم و عدد می‌گویم.

▲ **مصباحی مقدم:** با ۳۰۰ میلیارد دلار که شما می‌فرمایید ۱۰۰ میلیارد دلار که ۵۰ درصد نمی‌شود.

▲ **حاتمی یزدی:** ۲۰۰ میلیارد دلار، ۱۰۰ میلیارد آن واردات و ۱۰۰ میلیارد هم صادرات است. پس جمع معامله با خارج ۲۰۰ میلیارد دلار است.

▲ **مصباحی مقدم:** ۲۰۰ میلیارد دلار واردات که ما نداریم.

▲ **حاتمی یزدی:** ۱۰۰ میلیارد دلار واردات ماست و ۱۰۰ میلیارد دلار صادرات ماست.

▲ **مصباحی مقدم:** نیست، الان حول و حوش ۱۵۰ میلیارد دلار کل مجموعه واردات و صادرات است.

▲ **حاتمی یزدی:** نه، فقط صادرات ما ۱۰۰ میلیارد دلار است.

▲ **مصباحی مقدم:** نخیر.

▲ **حاتمی یزدی:** اگر مایل بودید من اسنادش را...
▲ **مصباحی مقدم:** البته صادرات نفتی را جنابعالی حساب می‌کنید.

▲ **حاتمی یزدی:** من با نفت، پتروشیمی و... می‌گویم.

▲ **مصباحی مقدم:** البته صادرات نفت در سال گذشته حدود ۳۰ میلیارد دلار بود.

▲ **حاتمی یزدی:** اجازه دهید با آمار و ارقام بانک مرکزی و صندوق بین‌المللی بگویم که جمع درآمد ارزی کشور اعم از نفت، پتروشیمی، صادرات سنتی، خدمات مهندسی و هر نوع پولی که وارد ایران شود جمع درآمد ارزی ما ۱۰۰ میلیارد دلار است. شما هم همین رقم را فرمودید.

▲ **مصباحی مقدم:** نخیر، بنده فقط درآمد را نمی‌گویم. ببینید ۴۰ و خرده‌ای میلیارد دلار سال گذشته صادرات غیرنفتی و حدود ۳۰ میلیارد دلار صادرات نفتی داشته‌ایم که حدود ۸۰ میلیارد دلار است. واردات ما این مقدار هم نبوده و حدود ۷۰ میلیارد بوده است.

▲ **حاتمی یزدی:** واردات کالایمان. ما غیر از کالا هزینه‌های دیگری هم داریم. یعنی همان طور که همه درآمد‌هایمان کالایمان است.

▲ **مصباحی مقدم:** شما خروج سرمایه را هم جزو اینها به حساب می‌آورید. خروج ارز را به هر دلیلی جزو اینها به حساب می‌آورید. ولی اینها نمی‌شود.

▲ **حاتمی یزدی:** می‌گویم هر خرج ارزی که کشور دارد.

▲ **مصباحی مقدم:** به فرض که این طور باشد ما بین واردات و صادرات موازنه بدانیم: ۷۰ و ۷۰ می‌شود ۱۴۰.

▲ **حاتمی یزدی:** خب، کل درآمدمان چقدر است؟

▲ **مصباحی مقدم:** GDP ما، بالای ۴۰۰ میلیارد دلار است.

▲ **حاتمی یزدی:** طبق گزارشی که با همکاری

دولت حسن روحانی در حوزه اقتصادی تنها به تکرار می‌کردن تورم می‌نازد و وقتی صحبت به پارامترهای دیگر می‌رسد، آینده‌ای سرشار از موفقیت را ترسیم می‌کند حال آنکه به اعتقاد بسیاری از اقتصاددان‌ها حتی کورسوی امید می‌هم در انتهای تونل مشاهده نمی‌شود چرا که تیم اقتصادی دولت از کارآمدی لازم برخوردار نیست. حجت‌الاسلام غلامرضا مصباحی مقدم، رئیس کمیسیون برنامه و بودجه و محاسبات مجلس نهم و احمد حاتمی یزدی، مدیرعامل اسبق بانک تجارت و صادرات دیدگاه‌های خود را درباره وضعیت فعلی اقتصاد ایران و چشم‌انداز سال آینده بیان کردند.

با مصوبه تحریمی شورای امنیت و مصوبه تحریمی آمریکا بود که ماهانه میلیی از ارز ایران آزاد شود که ایران بتواند مواد غذایی و دارویی مورد نیاز خود را تامین کند. یعنی شش ماه از پایان مذاکرات و اجرایی شدن برجام گذشته بود، آزادسازی ارز به گونه‌ای صورت گرفته بود که ما نتوانیم از آثار شیرینش استفاده کنیم. این خیلی مهم است. چرا؟ البته دشمن جایگاه دشمنی خودش را دارد. آمریکایی‌ها نمی‌خواستند ما به جایی که می‌خواستیم برسیم و فایده لازم را ببریم اما مهم بی‌تدبیری این طرف هم هست. این طرف به گونه‌ای مساله را نشان داد که این اتفاق همه چیز را حل می‌کند، ولی نشد. دولت آقای روحانی انتظار داشت سرمایه‌گذاری شرکت‌های اروپایی طوری باشد که مشکلات کسب و کار و اشتغال جوانان مان حل شود. اما آن طرف هوشیار شدند و نتیجه این شد که چنان فشار آوردند که شرکت‌های اروپایی هم در ایران سرمایه‌گذاری نکنند. الان توتال که قراردادش را امضا کرد به چه نتیجه‌ای رسید؟ به مرحله نهایی امضای قرارداد نرسیده و کار همچنان مانده است. حال آنکه قرار بود ۵ میلیارد دلار بیابوند. آیا واقعا دولت باید بیشترین اهتمام را به این مساله می‌داد یا اینکه دولت همزمان با مذاکراتی که با ۵+۱ داشت، به فعال کردن ظرفیت‌های ملی اقدام می‌کرد. من قبلا در مصاحبه‌های متعددی به ظرفیت‌های ملی اشاره کرده‌ام که این ظرفیت‌ها چقدر می‌تواند مشکلات کسب و کار را حل کند. این ظرفیت را در آب و انرژی داریم. قبلا هم سیاست‌گذاری و قانونگذاری شده است. اگر مصرف انرژی را مدیریت کنیم، می‌توانیم با کاهش مصرف و مدیریت بهینه‌سازی انرژی سالانه ۱۰۰ میلیارد دلار درآمد جدید به دست بیاوریم. اما انگار نه انگار. ما ورود آقای روحانی به مسئولیت اگر سالانه ۵۰ میلیون مترمکعب گاز تولید می‌کردیم، الان این مقدار به ۷۳۰ میلیون مترمکعب رسیده است. این به دلیل فعال شدن فازهای مختلف عسلویه است. ولی خروجی آن مصرف بالاتر و شدت مصرف بیشتر است. همه نشانه‌ها حکایت از این دارد که مقدار مصرف انرژی سالانه ۸ تا ۹ درصد در حال رشد است. مگر بناس یک کشوری هرچه انرژی تولید می‌کند خودش مصرف کند؟ آن هم کشوری که ذخایر انرژی‌اش به عنوان پشتوانه اقتصاد آن کشور تلقی می‌شود و باید آینده آن کشور را تامین کند. این سرمایه طبیعی ما باید تبدیل به سرمایه روی زمینی ملی ما شود. سرمایه ماندگار و زاینده است ولی چنین اتفاقاتی نمی‌افتد. در اینجاهاست که ضعف مدیریت دولت را می‌بینم. من دولت را بدون مسئولیت در این داستان نمی‌بینم.

▲ **حاتمی یزدی:** اطلاعات من کمی متفاوت از جناب مصباحی مقدم است. از اول تا آخر فرمایشات شما را با دقت گوش کردم. شما فرمودید که ۲۰ درصد اقتصاد ما به خارج وابسته است. اجازه بفرمایید من با عدد و رقم صحبت کنم. همان طور که جنابعالی هم فرمودید،

در حوزه کنترل اقتصاد و رفع مشکلات کشور دانست و وضعیت کنونی را به عوامل داخلی و خارجی ربط دادند که نوسانات غافلگیرانه‌ای را در بازارهای مختلف نظیر ارز یا کالاهای وارداتی و صادراتی رقم می‌زنند. نظر شما در این باره چیست؟ دولت واقعا تاثیرگذار هست یا خیر؟

▲ **مصباحی مقدم:** البته ایشان از منظر ارز و سود بانکی وارد شدند. طبعاً مساله ارز در اختیار و کنترل دولت نیست. ولی من کلان اقتصاد کشور را نگاه می‌کنم. سهم بخش خارجی از اقتصاد ما کمتر از ۲۰ درصد است. بالای ۸۰ درصد اقتصاد ملی ما سهم داخلی و مناسبات داخلی اقتصاد است. البته آن کمتر از ۲۰ درصد به شدت تاثیرگذار است. از این منظر فرمایشات ایشان را نقد نمی‌کنم اما معتقدم که دولت خیلی بهتر از این می‌توانست کار کند. البته دولت قبل عامل رشد نقدینگی بود، یکی از کارهایی که کرد، همان تزریق منابع بانک مرکزی برای پرداخت یارانه و استفاده از منابع بانک مرکزی برای ساخت و ساز مسکن مهر بود. اینها به شدت نقدینگی را رشد داد ولی روش‌هایی را برای دورزدن تحریم‌ها دنبال می‌کرد که جواب می‌داد. درست است که خیلی شاید نمی‌توانست مشکلات اساسی ما را حل کند ولی عجلات مشکلات کشور را حل می‌کرد. آن وقت صادرات و واردات ما حدود ۱۴۰ تا ۱۵۰ میلیارد دلار بود. در واقع حدود ۶۰ میلیارد دلار صادرات و حدود ۶۰ تا ۷۰ میلیارد دلار هم واردات داشتیم. البته بخش اعظم آن درآمد نفت بود. ولی این صادرات وارداتی که ما داشتیم، ارز مورد نیاز واردات را تامین می‌کرد اما چگونه با اینکه شرایط تحریمی و جابه‌جایی پول با مشکل مواجه بود و فدرال رزرو آمریکا جابه‌جایی دلار را ممنوع می‌کرد اما با دورزدن تحریم‌ها کار خودشان را پیش می‌بردند. البته اطلاعات آقای دکتر حاتمی یزدی در این باره علی‌القاعده باید بیشتر از من باشد. اما دولت قبل نمی‌گذاشت شرایط به گونه‌ای باشد که بی‌ثباتی ناشی از مناسبات بین‌المللی خیلی روی اقتصاد داخلی تاثیرگذار باشد. آنچه در دو سال آخر دوره احمدی نژاد طی شد و ما شاهد افزایش شدید نرخ ارز بودیم، ناشی از یک کار عمدی و نه یک کار ناخواسته بود. من این را به رخ آقای احمدی نژاد کشیدم و گفتیم «این دو سال آخر به کامت نبود و چون به کامت نبود مدیریت کشور را زمین گذاشتی». شاهدش هم این بود که سفری به ونزوئلا و اکوادور انجام داد که طولانی شد. در بازگشت هم انگار نه انگار که نرخ ارز روند شتابانده‌ای را پیدا کرده است. کارهای عادی خودش را ادامه داد تا اینکه به نقطه‌ای رسید که در آن نقطه بیشتر مجلس ورود کرد و فشار آورد تا یک چیزی که نام اتاق ارز مبادله‌ای را راه‌اندازی کردند. در این وضعیت ارز مهار و کنترل شد. آنچه من در مورد عملکرد این دولت می‌توانم قضاوت کنم اینکه درست است یا مشکلات بین‌المللی روبرو هستیم و البته همه تصورات این بود که با برجام این مشکلات حل خواهد شد و چنان در این مساله دمیده شد که یک امید کاذبی در ملت ما هم به وجود آمد که یک گشایش بزرگی رخ خواهد داد. به نظر باید بگویم ای کاش! خیلی معقولانه و حساب شده با این مساله برخورد می‌کردیم. باید تحریم‌ها را برطرف و مذاکره می‌کردیم ولی چنان در تبلیغاتمان مساله را بزرگ کردیم که انتظارات فوق‌العاده‌ای را پدید آورد و چنان اشتیاق نشان دادیم که خصم را به تفکر واداشتیم که ظاهراً خیلی خوش به حال ایران شده است. پس نگذاریم این مقدار خوش به حال ایران شود. فراموش نمی‌کنم شش ماه از اجرایی شدن برجام گذشته بود، جان کری وقتی در کنگره آمریکا با سبالی درباره برجام مواجه شد که دقیقاً گفت کل منابع ارزی آزاد شده ۳ میلیارد دلار است و با انگشتان دست عدد سه را نشان داد. شش ماه، سه میلیارد دلار، دقیقاً مطابق

وزارت دارایی و بانک مرکزی ما در صندوق بین المللی پول تهیه شده، دقیق رقم GDP پارسل سال ۳۷۷ میلیارد دلار است.

▲ **مصباحی مقدم:** ببینید! در محاسبه همین مساله ما با هم اختلاف نظر داریم. یک محاسبه بر اساس فرمول PPP است و یک محاسبه بر اساس...

▲ **حاتمی یزدی:** این بر اساس ارقام نرخ ارز رسمی است.

▲ **مصباحی مقدم:** اگر شما GDP را در نظر بگیرید، GDP بر مبنای نرخ ارز رسمی معنا ندارد که مبنای محاسبه صادرات و واردات ما هم قرار بگیرد. بلکه بر اساس فرمول PPP باید مبنای محاسبات قرار بگیرد. چون آنچه مهم است عینیت ثروت است. این عینیت ثروت حالا به نرخی که در بازار داریم یا نرخی که رسماً اعلام می شود، مبادله نمی شود. اولاً ارزش حقیقی اش که این نیست. ثانياً، دائماً که نگاه کنیم GDP یمن بالای ۴۰۰ میلیارد دلار حتی بر اساس نرخ ارز رسمی بوده است. بفرمایید اگر بخواهم نسبت به این مساله تخفیف هم بدهم باید بگویم ۲۵ درصد اقتصاد ملی بخش خارجی آن است ولی ۷۵ درصد اقتصاد ملی داخلی است.

▲ **حاتمی یزدی:** استاد، جنابعالی فقط طرف درآمد را می فرمایید که قبول است. ولی تجارت خارجی ما دو طرف دارد. طرف درآمد و طرف هزینه.

▲ **مصباحی مقدم:** من هر دو را توجه دارم.

▲ **حاتمی یزدی:** هر دو با هم می شود ۲۵ درصد درآمد و ۲۵ درصد هزینه.

▲ **مصباحی مقدم:** نمی شود.

▲ **حاتمی یزدی:** می شود ۵۰ درصد.

▲ **مصباحی مقدم:** نمی شود، آمارها این را نشان نمی دهد.

▲ **حاتمی یزدی:** بنابراین اقتصاد ما به شدت به خارج وابسته است برای اینکه مقایسه کنیم آمریکا که یکی از فعال ترین کشورهای دنیا در صحنه بین المللی است، صادرات و واردات آمریکا را نسبت به GDP اش جمع بزنیم

۲۰ درصد نمی شود. آمریکا سهم بسیار بزرگی در اقتصاد دنیا دارد. بالای ۲۰ درصد اقتصاد دنیا را در اختیار دارد.

▲ **مصباحی مقدم:** ۲۵ درصد.

▲ **حاتمی یزدی:** دقیقاً، ۲۵ درصد کل درآمد دنیا برای آمریکاست. درآمد ما به یک درصد درآمد جهانی هم نمی رسد.

▲ **مصباحی مقدم:** ما که نباید اقتصاد خودمان را با اقتصاد آمریکا مقایسه کنیم.

▲ **حاتمی یزدی:** با جهان مقایسه می کنیم. ما یک درصد جمعیت جهان را داریم ولی درآمدمان یک درصد نمی شود. یعنی نسبت به متوسط جهان کشور فقیری هستیم. این امکانات و پتانسیل های داخلی که می فرمایید، به نظر من وجود ندارد. مخصوصاً تا وقتی که در چالش با دنیا هستیم، در این اقتصاد ضعیف کمتر از یک درصد جهان، نمی توانیم سر جنگ با دنیا داشته باشیم. در شرایطی که با دنیا در تعامل نیستید و خصوصاً فراگیری توسط تعداد زیادی از کشورها علیه ما اعمال شود، راه توسعه و ثبات اقتصادی بر ما بسته است. چون ما یک درصد جمعیت دنیا هستیم ولی به اندازه یک درصد نه ثروت داریم، نه پول داریم و نه امکانات داریم. مردم ما که بیکار هستند، چرا اشتغال ندارند؟ چرا ۳۰ درصد جوانان ما بیکارند؟ چه کار می توان کرد که مردم این قدر بیکار نباشند و چرا آن کارها را نکرديم؟ بخش مهمی از این قصه، داستان داخلی و بخشی هم خارجی است. بخش داخلی اش باید به مواردی بپردازیم که چگونه می شود با سرعت کافی در شرایط مناسب یک کاسبی جدید راه انداخت؟ کاسبی جدید در صنعت، کشاورزی یا انرژی. چرا این کاسبی ها راه نمی افتد؟ آیا ما پول نداریم؟ برداشت شخصی من این است که هنوز به اندازه کافی سرمایه در کشور هست. اما چرا استفاده نمی شود؟ چون فرآیند کسب و کار بسته است. اجازه نمی دهند که یک قدم برداریم. در رشته ای که خودم دارم فعالیت می کنم نمونه ای می گویم که مطمئن باشید در تمام ایران در همه رشته ها همین است. می خواستم یک انرژی بادی در

خاف نزدیک تربت جام ایجاد کنیم. ۱۵ ماه که دنبال گرفتن فقط یک هکتار زمین در آنجا بودم؛ زمینی که هیچ ارزشی ندارد، بیابان است، هیچ مالکی هم ندارد و هیچ کس هم خواهان آن زمین نیست. برای اینکه یک علم بادی در آنجا هوا کنیم و دو نیم مگاوات برق از باد آنجا تولید کنیم. برای این کار باید از ۲۰ جاموز می گرفتیم. محیط زیست، میراث فرهنگی که مثلاً بگوید فلان مکان تاریخی در این مکان نیست! وزارت نیرو که مشخص کند سیم برق از کجا بگذرد. وزارت راه که تایید کند که قرار نیست از آنجا جاده ای رد شود. وزارت صنعت و معدن بگوید که نیاز به این صنعت در این مکان هست یا خیر؟ در واقع ۲۰ دستگاه رفته ام و برای این کار یک آدم در خاف و یک آدم هم در مشهد استخدام کرده ام و خودم هم در تهران دارم مساله را دنبال می کنم. ۱۵ ماه طول کشید تا بالاخره توانستیم یک هکتار زمین بدون مالک را از دولت اجاره کنیم. ولی این کار به آسانی می توانست انجام پذیرد. من خودم با وزیر صنعت صحبت کردم و گفتم این کار ظرف یک هفته شدنی است چون من تنها نیستم و الان ۷۵ شرکت مختلف داخلی و خارجی را می شناسم که تقاضای زمین برای انرژی بادی کرده اند اما همه وسط کار منصرف شده و رها کرده اند. از شرکت های خصوصی ایرانی تا کارهای که جمعا ۷۵ مورد بوده است. پیشنهاد دادم که یک مساحت بزرگی را به منظور ساخت شهرک صنعتی نیروگاهی در نظر بگیرند. همه مجوزهایش را هم از ۲۰ دستگاه بگیرند که وقتی متقاضی آمد مجوزها از قبل گرفته شده و آماده باشد و فقط یک سند امضا شود نه ۲۰ تا کارشناس یک هکتار و ۱۰ هکتار و ۱۰۰ هکتارها را مورد بررسی قرار دهند. این فرصت های سرمایه گذاری در ایران به دست بوروکراسی فشنل، فاسد و متکبر ما از دست می رود. در ادارات می گویم که من مدیرعامل بانک صادرات بودم، می گوید هرکس هستی، باش. با چنان تحقیری با ما برخورد می کنند که هیچ کس رغبت به سرمایه گذاری در ایران نخواهد داشت. نه داخلی و نه خارجی اش. در مورد همین خاف می دانم که شرکت های خارجی تقاضای چند هزار هکتار داشتند اما منصرف شدند.

این مقوله به صحبت حاج آقا برمی گردد که مدیرت صنعتی باید این تفکر را داشته باشد. ▲ **حاتمی یزدی:** اصلاً مدیریت نیست. فاسد است. نجات ما از فساد یکی از گام های مهمی است که هر دولتی که سر کار بیاید...

▲ **مصباحی مقدم:** این کار را چه کسی باید انجام دهد؟

▲ **حاتمی یزدی:** همه حاکمیت باید این کار را انجام دهد از قوه قضائیه و مجلس گرفته تا دولت. هیچ کدام اینها به تنهایی نمی توانند این کار را انجام دهند.

▲ **مصباحی مقدم:** رهبری هم قائل به این مبارزه هستند.

▲ **حاتمی یزدی:** ایشان در مبارزه با فساد هستند.

▲ **مصباحی مقدم:** در مبارزه با فساد هستند ولی در حوزه مدیریت اجرایی کشور نیستند.

▲ **حاتمی یزدی:** شما سوال کردید این فسادزدایی را چه کسی باید بکند؟ گفتم همه. من مدیرعامل بانک بودم و یک نماینده مجلس به من نامه می نوشت که چند میلیون تومان به فلانی بدهید. بدون اینکه وثیقه اش را معرفی کند و پروسه اش طی شود.

▲ **مصباحی مقدم:** امر می فرمودند.

▲ **حاتمی یزدی:** امر می فرمودند. این مجلس که چنین دخالتی در امور بانکی یا دولتی می کند، مشکل دارد. واقعا من از آنها بی هستم که به شدت علاقه مند و آرزوی منم قیل از اینکه از دنیا بروم، یک قدم در جهت رفع فساد از این کشور برداشته شود. در سمینارهای مختلفی



چالش های مهم

من مدیرعامل بانک بودم و یک نماینده مجلس به من نامه می نوشت که چند میلیون تومان به فلانی بدهید. بدون اینکه وثیقه اش را معرفی کند و پروسه اش طی شود

شفافیت قطعا یکی از ابزارهای اصلی مبارزه با فساد است اما ابزار شفافیت چیست و چگونه باید شفاف کنیم؟

ما یک درصد جمعیت جهان را داریم ولی درآمدمان یک درصد نمی شود. یعنی نسبت به متوسط جهان کشور فقیری هستیم

چرا ۳۰ درصد جوانان ما بیکارند؟ چه کار می توان کرد که مردم این قدر بیکار نباشند و چرا آن کارها را نکرديم؟ بخش مهمی از این قصه، داستان داخلی و بخشی هم خارجی است

سهم منابع ملی را در نظر می گیریم که بالاخره بخواهیم یا نخواهیم ۷۵ تا ۸۰ درصد منابع اقتصادی کشور در اختیار دولت به معنای هیات دولت است و استفاده بهینه از این حجم منابع و حتی از نقدینگی می تواند یک جهش اقتصادی در کشور ایجاد کند ولی متأسفانه نمی کند. راهکار فساد همین شفافیت و دولت الکترونیک است؛ اگر تمام دادوستدها از طریق نرم افزارها انجام بگیرد و قراردادها تمام پروژه‌ها از این طریق بسته و این قراردادها شفاف شود و مردم بدانند که بخش عمومی ما با کجاها قرارداد دارد و این مبلغ و مدت قرارداد چقدر است. مثلاً یک موضوع درباره پاداش سالانه شرکت‌ها و بانک‌هاست. وقتی بانک‌ها از انباشت بدهی‌ها یک صورت مالی به دست می‌داند که نقدینگی بانک را به شدت بالا نشان می‌داد. چون حسابداری تعهدی است و بدهی‌های مردم به سیستم بانکی هم محاسبه می‌شود، این نقدینگی را خیلی بالا نشان می‌دهد و چون نقدینگی را بالا نشان می‌داد، سود نشان می‌داد و هیات مدیره بانک هم برای خودش از این منبع سهم سود برداشت می‌کردند و پاداش سالانه دریافت می‌کردند. شبیه این، پاداش‌های پایان خدمت و امثالهم که در مورد آمده‌های بالا و نجومی آن پاداش‌ها هم نجومی است. خوشبختانه در بوجه امسال سقف گذاشته‌اند و بسیار کار خوبی انجام شده است. من در این زمینه کاملاً همراهم. معتقدم که باید اینها را شفاف‌سازی کرد. اگر این شفاف‌سازی‌ها صورت بگیرد جلوی فساد قطعاً گرفته می‌شود.

▲ حاتمی‌یزدی: شفافیت قطعاً یکی از ابزارهای اصلی مبارزه با فساد است اما ابزار شفافیت چیست و چگونه باید شفاف کنیم؟ بخشی سیاست‌گذاری دولت و طراحی سیستم‌های الکترونیک است و بخش بسیار مهم شفافیت، مطبوعات آزاد است. هیچ کشوری نمی‌تواند با فساد مبارزه کند مگر اینکه مطبوعاتش آزاد باشد. مطبوعات اگر آزاد نباشند و بله‌قربان گوی دولت یا مجلس یا قوه قضائیه باشند، نمی‌توانند با مردم شفاف حرف بزنند.

بخواهیم و چه نخواهیم. ولی مهم این است که کشور و جنگ با امکانات اندک اداره شود. ما امروز می‌توانیم از آن الگو استفاده کنیم و به رشد شتابان دست یابیم. مهم این است که مدیریت کلان کشور بتواند منابع و امکانات و نیروی انسانی‌ای که در اختیار دارد را به صورت کارآمد به کار بگیرد. اما بخش و سهم اعظم امکانات در کشور ما در اختیار دولت است...

▲ حاتمی‌یزدی: یعنی قوه قضائیه تأثیری در کارهای اقتصادی ما ندارد؟

▲ مصباحی‌مقدم: من در مورد امکانات می‌گویم. قطعاً قوه قضائیه با کوچک بودنش موثر است اما سهم منابع و امکانات در مدیریت را در نظر می‌گیرم.

▲ حاتمی‌یزدی: نمی‌گذارند که کار جلو برود و از امکاناتمان استفاده کنیم.

▲ مصباحی‌مقدم: من این را قبول ندارم. در جلساتی برای سفر به شهرستان‌ها همراه آقای علی لاریجانی بودیم، دستگاه‌های مختلف رجوع می‌کردند و از سازمان بازرسی کل کشور کله‌مند بودند که سختگیرانه عمل می‌کند.

▲ حاتمی‌یزدی: یک جمله از آقای پورمحمدی نقل می‌کنم که وقتی رئیس کل بازرسی بودند. از ایشان پرسیدم بازرسی کل کشور از هر صد تا پرونده‌ای که درست کرده، چند پرونده آن قدر جدی بوده که به دادگاه رفته؟ پاسخ داد ۱۰ تا ۱۵ پرونده. گفتیم از این ۱۵ پرونده که به دادگاه رفته چند تا به محکومیت منجر شده؟ گفت ۲ پرونده، گفتیم شما ۱۰۰ پرونده درست کرده‌اید، ۹۸ تا آدم بی‌گناه را زمین زده‌اید، کار و اقتصاد و زندگی‌اش را فلج کرده‌اید برای اینکه دو گناهکار پیدا کنید! این کار درست است؟ این عین سخن آقای پورمحمدی است و مطمئنم اگر از او بپرسید تکذیب نمی‌کند. پس اینها در کند کردن اقتصاد ما موثر است.

▲ مصباحی‌مقدم: من اصلاً نمی‌خواهم قوه قضائیه را فاقد مشکل در این مسائل بدانم. ولی من

هم صحبت کردم و دنبال می‌کنم و دست‌آخر به این رسیدم که باید یک نقطه از کشور را پیدا کنیم که فاسد نباشد و از آنجا گسترش دهیم. اما الان یک نقطه هم پیدا نمی‌کنم. اولین نقطه‌ای که می‌تواند فسادزدایی شود، مجلس است. اگر اجازه دهند مردم آدمی را انتخاب کنند که خودشان می‌خواهند. اگر مردم اجازه داشتند که خودشان نماینده انتخاب کنند و نماینده سالم به مجلس ببرند، وضع این طور نبود. مجلس اگر سالم شود، می‌تواند روی دولت فشار بیاورد، راه‌ها، قوانین، مقررات و کانال‌های رفع فساد را برای دولت طراحی کند. همین طور می‌تواند به قوه قضائیه فشار بیاورد که همین کار را بکند. ضمن اینکه حمایت همه‌جانبه رهبری را هم می‌طلبد تا این کار شدنی شود. فساد بزرگ‌ترین بیماری اقتصاد است.

آقای مصباحی‌مقدم، در حوزه فساد هم دیدگاه‌های آقای حاتمی‌یزدی را شنیدید. چطور می‌توان از حوزه اقتصادی کشور فسادزدایی کرد؟ آثار فساد بر اقتصاد کشور آن قدر زیاد است که آقای احمد توکلی سازمان مردم‌نهادی برای مبارزه با فساد تشکیل داده است و در این رابطه تلاش می‌کند.

▲ حاتمی‌یزدی: خیلی تلاش می‌کند و خداوند توفیقش دهد. من باریش آرزوی موفقیت دارم.

▲ مصباحی‌مقدم: در این زمینه دو نکته را مطرح می‌کنم؛ یکی اینکه جناب حاتمی‌یزدی به مطالبی اشاره فرمودند که در واقع در راستای عرایض بنده بود و آن اینکه بخش اعظمی از مشکلات مربوط به مدیریت کشور است و نه به مناسبات بین‌المللی ما.

▲ حاتمی‌یزدی: بله، من این را تایید می‌کنم.
▲ مصباحی‌مقدم: و اگر مدیریت کشور، مدیریت قوی، کارآمد و سالم باشد، می‌تواند این مشکلات را حل کند. بخش اعظمی از این فساد ناشی از همین مدیریت ضعیف دولت است.

▲ حاتمی‌یزدی: نفرمایید دولت، بلکه مدیریت ضعیف همه جا.

▲ مصباحی‌مقدم: دولت به یک معنا گسترده‌تر؛ قبول دارم.

▲ حاتمی‌یزدی: بله، نظام.

▲ مصباحی‌مقدم: البته من از کلمه نظام پرهیز دارم. سه قوه بهتر است.

▲ حاتمی‌یزدی: یعنی محدود به کابینه نباشد.

▲ مصباحی‌مقدم: محدود به هیات دولت نمی‌شود و حتماً جاهای دیگر هم وجود دارد و احیاناً کار را خراب‌تر هم می‌کند اما راهکار وجود دارد. از آن راهکارها هم استفاده نمی‌شود. آن راهکار مساله شفافیت است.

▲ حاتمی‌یزدی: احسنست.

▲ مصباحی‌مقدم: اگر دولت الکترونیک شکل بگیرد، ارتباط چهره به چهره مردم با مدیران و کارکنان نباشد، در سیستم بانکی متقاضیان چشم‌شان به کارشناسان نیفتند و کار دست یک عده کارشناسی که مستقیم می‌توانند با امضای خودشان چانه‌زنی کنند و لفت و لیس کنند، نباشد، می‌توانیم کشور را به خوبی اداره کنیم. ما دوران دفاع مقدس را با حداقل منابع مالی و ارزی و امکانات گذرانیدیم و ملت ما از آن دوره راضی بودند. به عبارت دیگر آن دوران...
▲ حاتمی‌یزدی: ولی آن دوران را بدون رشد اقتصادی گذرانیدیم.

▲ مصباحی‌مقدم: درست است. دوره جنگ بود و طبیعی است. همان که بدون رشد اقتصادی گذرانیدیم در عین حال با امکانات موجود توانستیم به خوبی پشت سر بگذاریم. قبول است که هنوز برنامه‌ای مصوب نبود و نه رشد اقتصادی در دوران جنگ محقق می‌شود. چه ما

جملات مهم

اگر مدیریت کشور، مدیریت قوی، کارآمد و سالم باشد، می‌تواند این مشکلات را حل کند. بخش اعظمی از این فساد ناشی از همین مدیریت ضعیف دولت است

دنبال شفاف‌سازی و کاویدن موارد فساد بروند و چند نفرشان هم در این راه ریسک و مشکلاتی را تحمل کنند. نهایتاً چه می‌شود؟

اگر دولت الکترونیک شکل بگیرد، ارتباط چهره به چهره مردم با مدیران و کارکنان نباشد، در سیستم بانکی متقاضیان چشم‌شان به کارشناسان نیفتند و کار دست یک عده کارشناسی که مستقیم می‌توانند با امضای خودشان چانه‌زنی کنند و لفت و لیس کنند، نباشد، می‌توانیم کشور را به خوبی اداره کنیم





اگر ببینند که یک اقتصاد فاشل، ضعیف، دچار بحران و فاسد داریم یقیناً تعامل مثبتی نخواهند کرد. یکی همین مسائل مربوط به بانک‌های ماست. در بانک‌های ما ببینید که چه بساطی است.

الان مردم به بانک‌های اعتماد شده‌اند.

▲ **مصباحی مقدم:** بخش اعظم همین نقدینگی که رشد کرده را خود بانک‌ها خلق کرده‌اند. باید جلوی خلق نقدینگی توسط بانک‌ها را گرفت. هرچه نقدینگی باید ایجاد شود را بانک مرکزی باید ایجاد کند. بانک مرکزی هم براساس رشد اقتصاد ملی نقدینگی را ایجاد کند.

▲ **حاتمی یزدی:** حرف شما درست است اما چگونه می‌توان جلوی این خلق پول را گرفت؟

▲ **مصباحی مقدم:** عرض بنده راهکارهای متعدد دارد. مثلاً آنچه در حساب‌های سپرده جاری مردم در حساب بانک می‌رود به بانک مرکزی برود و امکان استفاده از آن را تا لحظه‌ای که متقاضی از حسابش می‌خواهد برداشت کند، نداشته باشد تا بانک‌ها قدرت خلق پول نداشته باشند. این به عنوان یک راهکار کارشناسی پیشنهاد شده است. ولی راهکارهای متعدد دیگری هم دارد.

▲ **حاتمی یزدی:** این تحلیل اشتباهی است. اصلاً با پول حساب جاری خلق پول انجام نمی‌شود.

▲ **مصباحی مقدم:** الان حساب جاری در اختیار خود بانک‌هاست.

▲ **حاتمی یزدی:** باید هم باشد در همه جای دنیا هم همین‌طور است.

▲ **مصباحی مقدم:** منکر نیستیم ولی آنچه طرف تسهیلات می‌گیرد بلافاصله به حساب جاری اش می‌ریزند. از این طرف بدهکار و از آن طرف بستنکار است. وقتی به حساب جاری می‌رود ۱۰ درصد آن را بانک باید به بانک مرکزی بابت سپرده قانونی اش پرداخت کند.

اما اینجا این اتفاق نمی‌افتد و این کار انجام نمی‌شود و چون این کار را نمی‌کنند، منتظر می‌ماند که از بازار بین بانکی تأمین مالی شود. اگر شد که شد وگرنه منتظر مشتری می‌ماند که اگر مشتری‌ها تأمین نکردند باز خودش را بدهکار بانک مرکزی می‌کند و از بانک مرکزی می‌خواهد که بدهی اش را افزایش دهد. نتیجه اش هم انباشت بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی است. ما با این پدیده روبه‌رو هستیم و اینجا خلق نقدینگی جدید است. چون فرصت‌مان کوتاه است. پیش‌بینی‌تان

ترامپ در فروردین ماه دیگر تأیید برجام را تمدید نخواهد کرد. دولت هم تا الان دستاوردی از خودش برای اینکه بتواند حوزه اقتصادی را کنترل کند، بروز نداده است. آقای حاتمی یزدی به یک تورم لجام گسیخته بر اثر نقدینگی زیاد در سال آینده اشاره کردند. با این اوصاف آیا به نظر شما دولت توانایی مدیریت بحران را در این حوزه دارد یا اینکه سال آینده به لحاظ اقتصادی وضعیت ملتهمی خواهیم داشت؟

▲ **حاتمی یزدی:** صفحه برجام دارد تغییر می‌کند. می‌دانید که مساله برجام تنها مختص به دولت نیست و مجموعه نظام ماست. مجلس، دولت، قضائیه و رهبری همه با هم تعامل کردند تا به اینجا رسید. این دیگر لیمیت توانایی ملت ایران بوده و کار هیچ شخص خاصی نیست. نه کار ظریف به تنهایی و نه کار روحانی و نه کار مجلس است. این کاری است که واقعا همه دست به هم دادند. من تا سه روز پیش ناامید بودم که چه بشود و خیلی ناراحت بودم که همین اشی هم که پختیم از دست برود، اما آقای عراقچی در مصاحبه اخیر خود به نکته‌ای اشاره کرد که کمی امیدوار شدم. گفت که اگر برجام بماند ما حاضریم راجع به موشک هم حرف بزنیم، نه اینکه کاری بکنیم. این به معنای انداختن توپ در زمین ترامپ است که برای مذاکره در مورد مسائل دی‌گر در ابتدا باید برجام را محکم کنیم و بفهمیم که قابل اعتماد هستی‌ت تا در مورد مسائل دیگر هم بتوانیم حرف بزنیم. اگر این کار بشود، خود این پروسه مذاکرات دیگر عین برجام دو سال به طول خواهد انجامید و قرار نیست هرچه آمریکا دیکته کرد ما بنویسیم. باز می‌توانیم دو سال مذاکره کنیم و در این دو سال هم هرکار خواستیم می‌کنیم. این حرف امید را در من ایجاد کرد و به نظرم سیاست خارجی جمهوری اسلامی یک تغییر موضع اتخاذ کرده است. این حرف بدون هماهنگی با مجموعه نظام زنی نبود و آقای عراقچی اختیار این را ندارد که از طرف خودش این حرف را در صحنه بین‌المللی بزند. این بخشی از مدیریت برجام است. یعنی احساس می‌کنم اینها (دولتی‌ها و غیردولتی‌هایمان با هم) یک راهی پیدا کرده‌اند که ترامپ را در صحنه بین‌المللی آچمز کنند.

▲ **مصباحی مقدم:** بنده تصور می‌کنم به فرض اگر این پیام آقای عراقچی درست باشد، آمریکا را از شرارت‌هایش منصرف نمی‌کند. نتیجتاً باید دید با این همه چه اتفاقی می‌افتد؟ اصلاً امید ندارم که تحول فوق‌العاده در قضیه برجام رخ دهد. از این جهت ما باید به‌طور عمده بر امکانات مودمان تکیه کنیم. این را رهبری که سیاستگذار هستند، مکرر گفته‌اند و به دولت هم تذکر داده‌اند که روی امکانات داخلی تکیه کنید. امکانات داخلی را به کار بگیرید. اگر برای برپا کردن یک علم نیروگاه بادی این مقدار موانع وجود دارد - که در همه جا هم هست - برطرف شود، یقیناً اقتصاد ملی ما شکوفایی شود و قدرت‌های بیگانه با یک اقتصاد شکوفا خوب تعامل می‌کنند و مساله برجام حل نشده باشد.

بخش اعظم همین نقدینگی که رشد کرده را خود بانک‌ها خلق کرده‌اند. باید جلوی خلق نقدینگی توسط بانک‌ها را گرفت. هرچه نقدینگی باید ایجاد شود را بانک مرکزی باید ایجاد کند. بانک مرکزی هم براساس رشد اقتصاد ملی نقدینگی را ایجاد کند.

متأسفانه رسانه‌ها در ایران آزاد نیستند؛ نه تلویزیون، نه رادیو و نه مطبوعات. برای مبارزه با فساد شرط اول آزادی مطبوعات است که سیاستمداران و متولیان این مجموعه اجازه این کار را نمی‌دهند.

▲ **مصباحی مقدم:** البته من یک مناقشه هم نسبت به این مساله دارم و آن اینکه مطبوعات ما انگیزه لازم را برای کاویدن موارد فساد ندارند وگرنه چه کسی مانع می‌شود؟

حالا ما نمی‌خواهیم در حوزه خبرنگاری برویم.

▲ **مصباحی مقدم:** آنچه به نظر هست ورود خبرنگاران است...

▲ **حاتمی یزدی:** که بعد دچار مشکل شوند.

▲ **مصباحی مقدم:** دنبال شفاف‌سازی و کاویدن موارد فساد بروند و چند نفرشان هم در این راه ریسک و مشکلاتی را تحمل کنند. نهایتاً چه می‌شود؟

▲ **حاتمی یزدی:** فرمودند در دوره جنگ اقتصاد ما چنین و چنان بود. بسیار خوب، راست می‌گویند و من هم تأیید می‌کنم. به نحوه اداره اقتصاد کشور در دوره جنگ هم افتخار می‌کنم. خودم یکی از افرادی بودم که واقعا سعی کردم در حد محدودیت‌هایی که داشتم برای اقتصاد کشور در آن دوره شب و روز کار کردم. ولی همان‌ها که طراح سیستم‌های اقتصادی ما در دوره جنگ بودند، طی سال‌های اخیر در بند و حصر هستند.

▲ **مصباحی مقدم:** چرا بحث را سیاسی می‌کنید؟ هم حمله به شورای نگهبان غلط و یک کار سیاسی است، هم اینکه کسانی آن دوره خدمت کرده‌اند و بعداً زندان رفته‌اند. مگر به خاطر آن خدمت زندان رفته‌اند؟

▲ **حاتمی یزدی:** به خاطر آن تفکر.

▲ **مصباحی مقدم:** نه، به خاطر آن تفکر نیست. اگر به خاطر آن تفکر بود همان روز باید به زندان می‌رفتند. به خاطر عملکرد سیاسی‌شان در فتنه ۸۸ است.

▲ **حاتمی یزدی:** آن روز این تفکر مورد قبول بود ولی امروز رد شد.

▲ **مصباحی مقدم:** دقیقاً به خاطر فساد است که آنها در دوران پس از انتخابات ۸۸ داشتند.

▲ **حاتمی یزدی:** آقای پهلزاد نوی از سالم‌ترین و پاک‌ترین آدم‌های این مملکت است.

▲ **مصباحی مقدم:** سلامت مالی غیر از سلامت سیاسی است.

▲ **حاتمی یزدی:** حتی از نظر سیاسی.

▲ **مصباحی مقدم:** اگر سلامت سیاسی می‌داشت همان روز باید اعلام می‌کرد که انتخابات همراه با تقلب بزرگ رخ نداده.

▲ **حاتمی یزدی:** یعنی کسی که با نظر سیاسی شما موافق نیست، فاسد است؟

▲ **مصباحی مقدم:** نه. نظر سیاسی یعنی چه؟ بحث تقلب است. وقتی سخن از تقلب بزرگ ۱۱ میلیون‌رایی کردند.

▲ **حاتمی یزدی:** آقای نبوی گفت تقلب شده است؟

▲ **مصباحی مقدم:** من دارم می‌گویم چرا آقای نبوی به ریفیش اعلام نکرد و از روش ریفیش ابراز برائت نکرد.

▲ **حاتمی یزدی:** من نمی‌دانستم این مصاحبه چالشی است.

▲ **مصباحی مقدم:** کشاندن این بحث به سیاسی غلط است. ما الان داریم در حوزه اقتصاد بحث می‌کنیم. اگر قرار شد در حوزه سیاست بحث کنیم، بلدیم چگونه بحث کنیم.

سوالی هم در مورد بحث تورم دارم. سال آینده سال مهمی است، از هم‌اکنون پیش‌بینی می‌شود که اقتصاد کشور در سال ۹۷ با چالش‌های زیادی مواجه خواهد شد. ظاهراً

فولاد دادیم را پس دهید. با مدیران فولاد صحبت می‌کردم و می‌گفتند که ما داریم دوباره سرمایه‌گذاری می‌کنیم و چرا به شما بدهیم؟! اما من می‌خواستم که پس دهند تا دوباره در سرمایه‌گذاری جدید و پروژه‌ای که تعریف می‌کنند به آنها بازگردانم. اما اصلاً گوش کسی بدهکار نبود. نه ایران خودرو، نه فولاد، نه بنیاد هیچ کدام به بانک‌ها پولی پس نمی‌دهند. در شرایطی که در دنیا عمل می‌کنند برای این معوقات ذخیره می‌گیرند بنابراین معلوم می‌شود ولی در ایران این کار را نمی‌کنند. سیستم حسابداری بانک‌های ما اصلاً مورد قبول جهان نیست.

▲ **مصباحی مقدم:** البته با فشار بانک مرکزی یک مقدار تصحیح شده.

▲ **حاتمی یزدی:** مقداری امسال تصحیح شد ولی تا وقتی سیستم گزارش دهی مالی بین المللی را حل نکنیم، هیچ بانکی در دنیا ما را نمی‌پذیرد. بانک‌ها نمی‌پذیرند نه دولت‌ها. یعنی ما مشکل تکنیکی بانکی داریم. مشکل سوم اینکه ما آدم آموزش دیده نداده‌ایم. زمان پهلوی بانک مرکزی هر سال کنکور برگزار می‌کرد تا دیپلمه‌های رشته ریاضی که معدل بالای ۱۸ کسب کرده‌اند در این کنکور شرکت کنند. طبعاً معدل ۱۸ به بالا خیلی کم و نزدیک به دو تا سه هزار نفر شرکت کننده بود. از بین آنها ۲۰ نفر را با گزینش انتخاب می‌کرد و برای مدت هفت سال به انگلیس یا آمریکا برای تحصیل می‌فرستاد تا برگردند و بانک اداره کنند. من یکی از آنها بودم که با بورس بانک مرکزی برای تحصیل به انگلستان رفتم. بعد که برگشتم، به من اجازه کار ندادند و به زندان ساواک افتادم. هر کاری کردم که از آن دانشی که آموختم، استفاده کنم ولی از آن ۲۴۰ نفری که بانک مرکزی ظرف ۱۲ سال به خارج فرستاد، فقط ۴ یا ۵ نفرشان الان اینجا مانده‌اند و ۲۳۰ نفرشان به خارج رفته‌اند. شرایط زندگی برای آنها مناسب نیست. این زندگی اینجا را نمی‌پسندند. علت را که جویا می‌شوم از سوار شدن تاکسی بگیرد تا مراجعه به ادارات دولتی را عنوان می‌کنند. ما نیاز داریم که فضا را باز کنیم و اجازه دهیم هرکس هرچا خواست زندگی کند. به زندگی فردی اشخاص کاری نداشته باشیم. اگر نه، نه‌نخبگانمان را از دست می‌دهیم.

▲ **آیا طریقی که آقای روحانی کلید زده‌اند که بانک‌ها بنگاهداری نکنند و اصلاح شود را می‌پسندید.**

▲ **مصباحی مقدم:** اینها قوانینی است که جلوتر وضع شده و مجلس روی اینها تاکید کرده و برای رفع موانع تولید قانون‌گذاری شده است. یکی هم اصلاح نظام بانکداری است که از جمله واگذاری بانک‌ها، به‌دست آوردن نرخ کفایت سرمایه، پیگیری معوقات‌شان و... است.

▲ **حاتمی یزدی:** زورشان نمی‌رسد. قوه قضائیه باید کمک کند.

▲ **مصباحی مقدم:** مساله را به قوه قضائیه ارجاع نمی‌دادند. بنده شاهد بودم. شکایت قوه قضائیه این بود که بانک طلب‌هایی دارند ولی بدهکارانش را اصلاً معرفی نمی‌کنند و می‌گویند که خودمان با اینها کنار می‌آییم.

▲ **حاتمی یزدی:** در دوره روحانی که این کار را کردند و به قوه قضائیه اعلام کردند.

▲ **مصباحی مقدم:** به نظر می‌رسد راه‌حل‌هایی که آقای رئیس‌جمهور بدان اشاره کردند الان قانون شده و می‌بایست قویا دنبال شود. برای واگذاری بنگاه‌های بانک‌ها تا رسیدن آن به نرم، سه سال در نظر گرفته شد که پیاپی صورت بگیرد و هر سال ۳۳ درصد واگذاری صورت بگیرد ولی نمی‌شود. بانک‌ها به بنگاه‌های خودشان چسبندگی دارند و می‌گویند که باید به قیمت‌های غیرقابل قبولی واگذار کنند و زیر بار نمی‌روند. به هر حال باز هم به مساله مدیریت و ضعف مدیریت برمی‌گردیم. ▶

که ۴۰، ۳۰ کارشناس برای اصلاح نظام بانکی قانون می‌نوشتند که من هم یک عضو بودم. آنهایی که آنجا بودند هرکدامشان حداقل ۲۰ سال سابقه کار بانکی داشتند. دو تا قانون در زمان احمدی‌نژاد نوشتیم.

▲ **مصباحی مقدم:** قانون نبود، دو تا پیش نویس لایحه بود.

▲ **حاتمی یزدی:** قانون بانک مرکزی و قانون بانکداری را نوشتیم ولی هر دوی اینها شش سال است که دارد خاک می‌خورد و به مجلس ارائه نشده.

▲ **مصباحی مقدم:** نه، به مجلس ارائه نشد. دولت اراده‌ای برای اینکه این را به مجلس بدهد، نداشت. نه دولت قبل و نه دولت فعلی.

▲ **حاتمی یزدی:** علتش این است که حتی از نظر ایدئولوژیک ملت ما یکپارچه و یکصدا نیست. ما در قانونی که سال ۶۲ نوشتیم شورای نگهبان بر نوشتن آن نظارت داشت. آقای رضوانی به رحمت خدا رفتند، نظارت داشت، قانون نوشتیم و شورای نگهبان هم تایید کرد. ولی چند سال بعد دیدیم آقای در نماز جمعه خطبه می‌خواند که نظام بانکی ایران ربوی‌ترین نظام جهان است! ولی این قانونی است که شورای نگهبان تاییدش کرده.

▲ **مصباحی مقدم:** او هم حق داشت چون مطابق قانون عمل نشد.

▲ **حاتمی یزدی:** همین قانون را بد دانست. ▲ **مصباحی مقدم:** نه، نگفت که قانون بد است. من یادم است آنچه شما می‌گویید، به قانون هیچ تعرضی نداشت. او اشکالش به عملکرد نظام بانکی بود که واقعا قانون را دور زدند و پشت سر گذاشتند.

▲ **حاتمی یزدی:** عده‌ای می‌گویند برای شرعی شدن قانون چنین کنیم و یک عده می‌گویند که چنان کنیم. بین کل نظام توافقی نیست، یکصدا نیستیم. یک عده می‌گویند این نظام ربوی است و عده‌ای هم معتقدند که ربوی نیست. حال در این شرایط مشکلات از نظر تکنیکی فارغ از مسائل سیاسی و ایدئولوژیک، اینهاست. همه بانک‌ها بدون استثنا عدم کفایت سرمایه دارند.

▲ **مصباحی مقدم:** آخرین آمارمان حکایت از کفایت دو بانک دارد.

▲ **حاتمی یزدی:** طبق ضوابط خود بانک مرکزی و ضوابط بین المللی، مجموع تسهیلات بانکی را با ضرایبی حساب می‌کنند و می‌گویند که ۱۰ درصد این باید سرمایه داشته باشید و ۹۰ درصد هم از سپرده مردم استفاده کنید. اما هیچ کدام ۱۰ درصد ندارند؛ نه بانک ملی، نه صادرات، نه ملت و نه بقیه. دومین مشکلشان مربوط به معوقات است. همه اینها کارخانجات دولتی، بنگاهی، خصوصی، ستادی و خصوصی پول گرفته‌اند و پول را پس نمی‌دهند. آنها هم که سالم هستند پول را دوباره سرمایه‌گذاری می‌کنند و نمی‌دهند شاید از آن زمان که من مدیرعامل بانک بودم به آقای جهانگیری که وزیر صنایع بود و معاونیش می‌گفتم پول‌هایی که به بخش

عده‌ای می‌گویند برای شرعی شدن قانون چنین کنیم و یک عده می‌گویند که چنان کنیم. بین کل نظام توافقی نیست، یکصدا نیستیم. یک عده می‌گویند این نظام ربوی است و عده‌ای هم معتقدند که ربوی نیست



در مورد سال آینده را هم بفرمایید.

▲ **مصباحی مقدم:** من وضعیت اقتصاد کشور را در سال آینده مثل امسال می‌بینم و تصور بدتر شدنش را نمی‌کنم.

▲ **دولت آقای روحانی می‌تواند مدیریت بحران مناسب داشته باشد.**

▲ **مصباحی مقدم:** قدرت مدیریت بحران در این دولت را من نمی‌بینم.

تورم افزایش پیدا خواهد کرد؟

▲ **مصباحی مقدم:** طبعاً اگر این نقدینگی را مهار کنند که یک گام دست‌نچاپه برای این مساله برداشته شد و تصمیم شتابانه‌ای گرفته شد که طی آن نرخ بهره را از ۱۵ درصد به ۲۰ درصد رسانند، گام‌های غلطی است. می‌توان گفت که تصمیمات شتابزده‌ای است که نتایج خوبی را در کوتاه مدت و بلندمدت نخواهد داشت. اما اگر نقدینگی کشور به درستی مدیریت شود و به سمت تولید برود، یقیناً مساله متفاوت می‌شود. ولی چنین اداره‌ای را نمی‌بینیم.

▲ **آقای حاتمی، پیش‌بینی شما از سال آینده چه خواهد بود؟**

▲ **حاتمی یزدی:** تورم بدی به دلیل نقدینگی که اصلاً قابل مهار کردن نیست، خواهیم داشت.

هنگام بودجه آقای روحانی گفت ورود کرده‌ایم و می‌خواهیم یک اصلاح بنیادی در نظام بانکی داشته باشیم و بانک‌ها را از نگاه‌داری دور و موبسعات مالی و اعتباری را ساماندهی کنیم. به نظر شما دولت موفق می‌شود؟

▲ **حاتمی یزدی:** بانک‌های ما وضعیت بسیار وخیم و وحشتناکی دارند. مشکلاتشان هم یکی، دو تا و ۱۰ تا نیست. حل آن هم از قدوقواره آقای سیف و آقای روحانی خارج است. اگر بخواهیم نظام بانکی را اصلاح کنیم یک هماهنگی و همدلی همه‌جانبه شبیه همان که در برجام شد بین سه قوه یعنی مجلس، قوه قضائیه و دولت و حتی رهبری باید داشته باشیم تا این قصه جمع شود. من خودم دست‌اندرکار اصلاحات بانکی از ابتدای انقلاب تا به حال بوده‌ام. سال ۶۰، مدیرعامل بانک تجارت بوده‌ام. همان زمان در سال‌های ۶۰ تا ۶۲ کمیته‌ای برای نوشتن قانون بانکداری بدون ربا داشتیم که من هم یکی از اعضای فعال آن کمیته بودم. اگر فعال‌ترین نبودم ولی فعال بوده‌ام. دوره احمدی‌نژاد هم کمیته دیگری در بانک مرکزی درست شده بود

احیای تروریسم؟

«پایان داعش»، موضوعی است که طی چند ماه اخیر به محل بحثی برای اغلب رسانه های جهان تبدیل شده است. هفته نامه مثلث نیز در میزگردی به بررسی مفهوم پایان داعش و امکان احیای آنها در آینده پرداخته است. کارشناسان در این میزگرد امکان قدرت گرفتن مجدد داعش در عراق و سوریه را اندک توصیف کرده ولی به پراکندگی نیروهای آنها در مکان های دیگر چون صحرای سینا، لیبی و افغانستان تاکید کردند.

بین الملل

درباره داعش

آیا داعش احیا می شود؟





شبح تروریسم

تهدیدات داعش پایان نیافته است



سید عبدالعظیم موسوی
پژوهشگر مسائل خاورمیانه

۳۰ آبان ماه ۹۶ بود که سردار سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه رسماً پایان عمر داعش را اعلام کرد؛ گروهی که طی ۶ سال فعالیتش توانست بیش از نیمی از خاک عراق و سوریه را در اختیار خود گرفته و جغرافیایی را به دست آورد که ادعای کرد با سرزمینی معادل دوسوم خاک انگلیس باید پذیرای شکل گیری واحدی سیاسی به نام دولت عراق و شام در پوشش خلافت اسلامی است. سه سال، از اعلام خلافت رسمی ابوبکر بغدادی در موصل می‌گذرد. این گزارش به موضوع ظهور و افول داعش اختصاص دارد. اینکه داعش چگونه جغرافیای مذکور را به دست آورده و شکست آن زاینده کدام شرایط بود؟ چه کشورهایی و در چه شرایطی برای برچیدن و وجود داعش توافق کرده و چه اقداماتی در این خصوص انجام دادند؟

داعش چگونه شکل گرفت؟

اغلب این سوال مطرح می‌شود که ریشه‌های شکل گیری داعش چه بوده و این جریان تروریستی چگونه شکل گرفت؟ در پاسخ باید توضیح داد که مجموعه‌ای به اسم داعش، حاصل کنش‌ها و تعاملات سیاسی، اجتماعی و سازمانی طی سالیان قبل بوده و شکل گیری آن تنها، تولد یک ترکیب جدید از باقیمانده گروه‌ها و جریان‌های فکری مختلف با حمایت یا دست کم چراغ سبز خارجی است. اما وجود نیروها که مهم‌ترین عنصر تداوم حیات این گروه هستند، به سال‌های پس از سرنگونی صدام حسین و شکل گیری جریان‌های معروف به جهاد سنی علیه نیروهای خارجی بازمی‌گردد. این نیروها، در ابتدا از اردن، ترکیه، و سوریه به عراق رفت و آمد می‌کردند و خاک سوریه برای آنها در حکم گذرگاهی امن برای مبارزه با نیروهای آمریکایی در عراق بود.

با شکل گیری دولت مرکزی عراق با اکثریت شیعی، به تدریج، رویکرد ضد شیعی جریان‌های افراطی پرنرگ‌تر شد. توجیه آنها هم این بود که دولت مرکزی عراق، دولتی است که توسط اشغالگران روی کار آمده است. از طرفی، این دولت، با حمایت جمهوری اسلامی ایران، زمینه‌ساز



در آوریل ۲۰۱۳ ابوبکر بغدادی سرکرده داعش، خبر از ادغام گروه موسوم به «دولت اسلامی در عراق» و «جبهه النصره» داد

قدرت گرفتن شیعیان در سطح اجرایی را فراهم آورده حال آنکه، آمارها حکایت از آن دارد که حداقل نسبت جمعیتی شیعیان عراق، ۶۵ درصد تخمین زده شده است. گروه‌های مختلفی که عمدتاً، هویت سنی را محوریت فعالیت خود قرار دادند، طی این سال‌ها تشکیل شده و به مرور از بین رفته، به گروه‌های کوچک‌تر یا بزرگ‌تر تقسیم یا تبدیل شدند؛ تغییر نام داده یا از بطن گروهی دیگر، متولد شدند. هسته اصلی داعش، القاعده عراق و افرادی چون ابومصعب الزرقاوی، ابویوب المصری و ابوعمر بغدادی است. اما شکل اولیه آن در اکتبر سال ۲۰۰۶ با نام «دولت اسلامی عراق» تشکیل شد. در آن زمان، ابوعمر بغدادی به عنوان سرکرده این گروه تعیین و ابویوب المصری به سمت وزیر جنگ انتخاب شد.

این گروه از زمان تشکیل، عملیات و حملات تروریستی بسیاری را در عراق برعهده گرفت. در آوریل ۲۰۱۰ طی عملیاتی در منطقه الثرثار ابوعمر بغدادی و ابومزه المهاجر یا همان ابویوب المصری کشته شدند. از آن پس، خلیفه کنونی داعش یعنی ابوبکر بغدادی به عنوان رهبر گروه دولت اسلامی عراق، تعیین شد.

با آغاز شورش‌ها، اعتراضات و اوج گیری‌های فعالیت گروه‌های معارض در سوریه از سال ۲۰۱۱م و در پی آن تضعیف ارتش، دولت مرکزی و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی آن کشور، فضای لازم برای فعالیت رسمی داعش در سوریه یعنی در جناح غرب جغرافیای داعش در عراق، ایجاد شد. به خصوص که دیگر، دولت رسمی دمشق به دلیل درگیر شدن در جبهه‌های جنگ و نزدیک شدن معارضان به دروازه‌های پایتخت سوریه، عملاً امکان تمرکز با تمام قوا بر یک جبهه را نداشت. در این حین، جبهه النصره با نام جبهه النصره لاهل الشام به معنی جبهه یاری به مردم شام تشکیل شد و عملاً به عنوان بازو و شاخه رسمی القاعده در سوریه شروع به ایفای نقش کرده و به دلیل آمادگی، برخورداری از امکانات نظامی و خشونت مفرط به شدت در سوریه گسترش یافت.

در آوریل ۲۰۱۳ ابوبکر بغدادی سرکرده داعش، خبر از ادغام گروه موسوم به «دولت اسلامی در عراق» و «جبهه النصره» داده و بدین ترتیب گروه «دولت اسلامی عراق و شام» تشکیل شد. داعش شهر رقه را که پیش از این در تصرف معارضان سوری بود، پایتخت رسمی خود اعلام کرد. از آن زمان تحولات به سرعت پیش رفت و فعالیت و جغرافیای داعش با انجام عملیات متعدد رو به گسترش نهاد.

در سال ۲۰۱۴م، دوشهر موصل و تکریت عراق که پایگاه و عقبه اهل سنت و مقاومت ملی در عراق طی دهه‌های قبل بود، به تصرف داعش درآمد. عملیات تصرف موصل در چهارم ژوئن شروع شده بود اما عملاً در روز ۱۰ ژوئن نیروهای داعش تنها پس از ۱۰ ساعت و بدون مقاومتی چشمگیر، موصل را تصرف کردند. اتحاد فرماندهان اطلاعاتی بازمانده از سازمان اطلاعات حزب بعث و عناصر بیکار شده پس از انحلال ارتش عراق با ابوبکر بغدادی و جریانش، همچنین اختلافات سیاسی ناشی از سهم خواهی جریان‌های سیاسی سنی در عراق که همه‌روزه شاهد گسترش اختیارات دیگر اقلیت عراق یعنی کردها بودند، موجب شد این گروه‌ها و افراد با فراهم کردن زمینه، تخلیه پادگان‌ها و تسلیم مراکز دولتی به داعش، زمینه‌ساز تحقق سقوط موصل شوند. بدین ترتیب واحدی

به نام دولت اسلامی عراق و شام، با خواندن خطبه ابوبکر بغدادی در مسجد جامع موصل به جریانی تبدیل شد که رویای جهانی داشت.

آنها در ماه‌های بعد نیز پیشروی‌های زیادی داشته و تا یک سال بعد حدود نیمی از خاک سوریه و بخش‌های شمال غربی عراق را به تصرف خود درآوردند. جغرافیای «هالتر شکل» داعش، دو نقطه ثقل پیدا کرد: وزنه‌ای به نام موصل در عراق و رقه در سوریه که حاشیه رود فرات همچون میله‌ای آنها را به یکدیگر متصل می‌کرد.

روزهای خونین اما تعیین کننده

اواخر سال ۲۰۱۴ و اوایل سال ۲۰۱۵م، ماه‌های خونین اما تعیین کننده در عراق و سوریه بود؛ در شرایطی که نه در عرصه داخلی کشورهای عراق و سوریه شرایطی برای برتری علیه داعش وجود داشت و نه در عرصه خارجی، اتفاقات تعیین کننده روی داد که در نهایت، منتهی به پیروزی‌های ۲۰۱۷م شد. در ۱۳ ژوئن ۲۰۱۴ شیخ مهدی کربلایی، نماینده آیت الله علی سیستانی، مرجع عالی شیعیان عراق در خطبه‌های نماز جمعه کربلا از فتوای تاریخی آیت الله سیستانی برای تشکیل حشد الشعبی عراق یا همان بسیج مردمی برای جهاد علیه تروریست‌های داعش خبر داد. تشکیل حشد الشعبی براساس فتوای آیت الله سیستانی و حمایت‌های جمهوری اسلامی ایران، روند جنگ با داعش را تغییر داد.

دو روز بعد، فاجعه اسپایکر عراق روی داد که خون هر انسانی را در عراق به جوش آورده و آنها را در گردهم آمدن هرچه بیشتر حول فتوای مذکور مصمم کرد. اسپایکر، کشتاری جمعی است که به دست نیروهای داعش در پایگاه هوایی اسپایکر در تکریت عراق در فاصله میان ۱۱ تا ۱۵ ژوئن ۲۰۱۴ میلادی به وقوع پیوست. در زمان یورش، در حدود ۴۰۰۰ دانشجوی نظامی غیر مسلح در پایگاه بودند. در این میان، ۱۷۰۰ دانشجوی شیعه غیر مسلح این پایگاه هوایی به طور جمعی قتل عام شدند.

ورود روسیه و اجماع بین‌المللی

در اکتبر ۲۰۱۵ روسیه وارد جنگ با داعش شد. اگرچه اولویت عملیاتی اول نیروی هوایی روسیه در سوریه، جلوگیری از سقوط دمشق و به عقب‌راندن گروه‌های معارضی بود که از خطوط مقدم پایتخت عبور کرده بودند، اما این حضور پیامدهای مهمی به همراه داشت. پیامدهای ورود روسیه اینها هستند: اولاً، دولت سوریه، ایران و حزب الله، پشتوانه‌ای مهم در عرصه سیاسی بین‌المللی و عملیاتی پیدا کردند. ثانیاً، به تدریج، اولویت بین‌المللی در سوریه از تمرکز بر سرنگونی دولت بشار اسد به مبارزه با تروریسم داعش تغییر یافت.

ثالثاً، بازیگران خارجی اصلی حامی داعش و به خصوص ترکیه، به این نتیجه رسیدند که دیگر نمی‌توانند همانند سابق به حمایت از این جریان تروریستی ادامه بدهند.

با ورود روسیه، دست ایران و حزب الله لبنان برای سازماندهی عملیات و نیروها باز شده و تقسیم کار لازم صورت گرفت. نیروهای عراقی با پشتیبانی آمریکا و نیروهای مختلف داخلی اعم از شیعه، کرد و اهل سنت با فرماندهی ارتش و وزارت دفاع عراق، مسئولیت آزادسازی شهرهای عراقی و نابودی داعش در این کشور را به دست گرفتند و فرماندهی جبهه سوریه عملاً در دست ایران و سوریه قرار داشت.

در سال ۲۰۱۵م، تکریت آزاد و داعش از آن رانده شد. انتشار تصاویر حضور سردار سلیمانی در این منطقه، رویدادی بود که در جریان آزادسازی تکریت، نقش ایران



چالش‌های داعش

داعش چگونه رشد کرد؟

تفکر خود در پاکستان و جاهای دیگر به خوبی از فرصت مدارس مذهبی استفاده کرده است. فارغ التحصیلان مدارس القاعده به لحاظ بنیادی دارای تفکرات سلفی و افراطی ای هستند که برایشان صورتی کاملاً پذیرفته شده و منطقی دارد. بنابراین هم القاعده و هم طالبان صورتی فرهنگی برای خود یافته‌اند که تا سال‌ها و حتی در عدم حضور تشکیلاتی این گروه‌ها ادامه خواهد یافت.

اما داعش هیچ‌گاه نتوانست با الگوهای فرهنگی مردم عراق یا سوریه ارتباط برقرار کند. داعش تنها به صورت موقت و شبیه به یک موج بلند اما زودگذر از انشقاقات و ناراضی‌های مردمان این مناطق بهره گرفت. هیجان، ماجراجویی و چهره‌سازی خوفناک داعش باعث شد تا بتواند از ملیت‌ها و نیروهای بین‌المللی دیگر نیز یارکشی کند اما این همه برای ماندن و ماندگار شدن کافی بود.

سوم، یکی از مهمترین و به‌زعم بنده مهمترین عامل مطرح شدن سریع داعش در عرصه بین‌الملل پرداخت رسانه‌ای به این گروه بود. تاکتیک داخلی خود این گروه نیز ارتباط قوی با رسانه‌های بین‌المللی بود. رسانه‌ها اکنون چنان قدرتی دارند که از کاه، کوه بسازند یا به قول بودریار «جنگی را بسازند که هرگز اتفاق نیفتاده».

این بدان معنی نیست که خطرات داعش دست کم گرفته شود یا آنکه ارزش مبارزان جبهه مقابل کوچک باشد، بلکه بدان معنی است که کوچکترین قدرتمندی داعش عمدتاً با زتاب و وسع می‌یافت و موفقیت‌های جبهه مقابل معمولاً در وجهی کوتاه و کم‌اهمیت مورد پرداخت قرار می‌گرفت. در هر حال در هیبت ساخته شده برای داعش و برخی موفقیت‌های این هیبت نباید از نقش رسانه‌های بین‌المللی و پرمخاطب به‌سادگی گذشت. نمونه واضح و اخیر این نوع برخورد جهت‌دار رسانه‌ای زمانی مشخص می‌شود که سردار قاسم سلیمانی به‌عنوان مطرح‌ترین چهره در مبارزه با داعش پایان داعش را اعلام کرده بود اما همچنان رسانه‌های بین‌المللی دوست داشتند تا آخرین نفس‌زدن‌ها و مقاومت‌های اندک داعش در «بوکمال» را بازتاب گسترده دهند.

را در نبرد با داعش در عراق به تصویر کشید. شریینی آزادسازی تکریت، با سقوط شهر الرمادی از بین رفت اما چندی بعد، عملیات آزادسازی گسترده الاتیار کلید خورد. با این وجود، سقوط داعش عملاً از سال ۲۰۱۶ م سرعت گرفت. در این سال، داعش از فلوجه در ۵۰ کیلومتری بغداد بیرون رانده شده و عملیات آزادسازی موصل در دستور قرار گرفت.

در جبهه سوریه نیز همزمان با شکست و عقب‌نشینی و جب به وجب گروه‌های معارض و تروریستی، داعش از درون دچار تزلزل شده و با جدایی جبهه النصره به رهبری ابو محمد الجولانی در اواخر ماه اکتبر و تولد گروه جبهه فتح الشام، بازوی داعش در سوریه رو به ضعف گذاشت.

پس از ۶ ماه، در جبهه عراق، حدوداً آوریل ۲۰۱۷ نیروهای عراقی به شهر قدیم موصل وارد شده و به تدریج آزادسازی غرب موصل کلید خورده و پس از مدتی به سرانجام رسید. این رویداد مهم در محور سوریه با عملیات آزادسازی تدمر در مارس ۲۰۱۷، پاسخ داده شد. تدمر تا به آن روز، چندین مرتبه سقوط و آزاد شده بود و آزادسازی آن اهمیت ویژه‌ای برای جریان مقاومت از لحاظ موقعیت راهبردی داشت. در ماه آگوست، شهر تلغفر عراق و یک‌ماه پس از آن، شهر حویجه در نوامبر ۲۰۱۷ م، شهر القائم در غرب استان الاتبار و در مرزهای عراق با سوریه آزاد شدند. این پیشروی‌ها در محور عراق، باید با رویدادی بزرگ در محور سوریه پاسخ داده می‌شد. آن رویداد، آزادسازی بوکمال، آخرین مرکز داعش در سوریه بود.

داعش و بازماندگان آن پس از شکست

عملیات بوکمال در شرق دیرالزور که در اواخر آبان ماه به پیروزی رسید، آخرین گام در نبرد داعش در عرصه میدانی بود اما عملاً نباید این رویداد را به معنی از میان رفتن تهدیدهای داعش در نظر گرفت. داعش در نتیجه این حجم از عملیات گسترده، چیزی که از دست داد در وهله اول، جغرافیا، در وهله دوم، امکانات و نیروی انسانی بود اما فراموش نباید کرد که داعش به‌عنوان جریانی که از مهارت ساخت بمب‌ها و برخی ادوات نظامی برخوردار بوده، همچنان صاحب سلاح، پول، نیروی انسانی و ایدئولوژی است که امکان حیات و فعالیت را دارد. داعش، در ماه‌های آینده، بی‌شک بر تاکتیک‌هایی مانند حملات تروریستی از طریق بمب‌گذاری و عملیات انتحاری همچنان به وجود خود ادامه خواهد داد. این مرحله از جنگ، به اعتقاد نگارنده، خطرناک‌تر است چرا که نهاد‌های امنیتی به‌خصوص در سوریه برای بازسازی و احیای نژاد زمان، نیرو و سرمایه بوده و سال‌ها طول خواهد کشید تا به نقطه‌ای قابل اتکا برسند. علاوه بر آن، امکان استفاده از عنصر غافلگیری در هر زمانی برای انجام عملیات تروریستی علیه اهدافی در سوریه و عراق برای عناصر داعش به قوت خود باقی است.

موضوع مهم دیگری که باید به آن اشاره شود، بازتعریف اولویت‌های بین‌المللی جدید در سوریه پس از داعش است. تا زمانی که داعش وجود داشت طرف‌های خارجی بحران سوریه، توافق کرده بودند به جای تمرکز بر جنگ با دولت بشار اسد و انتقال قدرت در سوریه و موارد اینچنینی، بر مبارزه با تروریسم متبلور در داعش متمرکز شوند. حال که رسماً پایان داعش اعلام شده، گزارش‌ها حاکی از آن است که جبهه غربی به رهبری آمریکا و اسرائیل تلاش دارند بر «محدودسازی نقش، نفوذ و حضور ایران در سوریه» متمرکز شوند که فارغ از تبعات این امر بر اهداف منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در محور اشاعات، می‌تواند زمینه را برای سازماندهی مجدد عناصر باقیمانده داعش و انجام عملیات فراهم آورد.

دکتر محمد مهدی حیدری

کارشناس مسائل بین‌الملل



یکم، از شروع دولت اسلامی شام و عراق (داعش) تا اواخر آبان ماه امسال که سردار قاسم سلیمانی طی نامه‌ای رسمی به رهبر انقلاب پایان داعش را اعلام کرد، در خوشبینانه‌ترین حالت تنها ۴ سال گذشت. و حتی اگر شروع داعش را شکل‌گیری هسته‌های اولیه آن در سال ۲۰۰۴ میلادی بدانیم نیز، عمر این دولت خودخوانده کوتاه بوده است؛ گروهی نظامی و شبه‌نظامی که بنابر تحلیل محتوای اخبار خبرگزاری‌های اصطلاحاً معتبر دنیا در این ۴ سال حجم وسیعی از اخبار تولیدی را به خود اختصاص داده بود. اگر مقایسه‌ای میان داعش با گروه‌های نسبتاً مشابهش داشته باشیم (مانند طالبان یا القاعده) خواهیم دید که عمر داعش حتی نسبت به برادرانش بسیار کوتاه و گذرا بوده در حالی که آن مقدار که داعش طی این سال‌ها کم جلب توجه کرد، برادران بزرگ‌ترش در مرکز اخبار و توجهات نبوده‌اند. چه چیزهایی باعث می‌شود که بنای به‌ظاهر سترگ این گونه به تلی از خاطرات روزهای خاکستری خاورمیانه بدل می‌شود؟ در اینجا از دو جهت (زیست فرهنگی و زیست رسانه‌ای) درصدد تبیین و پاسخگویی به پرسش فوق هستیم.

دوم، موجودیت عمده طالبان در افغانستان بوده و هست. حتی پس از استقرار نیروهای نظامی خارجی و حتی چند دوره دولت منتخب مردم افغانستان، باز هم طالبان در افغانستان حضور فعال دارد و حتی پیش‌بینی می‌شود که این حضور پررنگ‌تر نیز شود. ماندگاری طالبان در افغانستان حاصل به هم گره خوردن ایدئولوژی طالبان با شیوه فرهنگی زیست ساکنان بخش‌هایی از افغانستان بوده است. به دور از داور و ارزشی و در عالم واقع بخش‌هایی از مردم افغانستان تفکر، ایدئولوژی و مبنای معرفتی طالبان را به شیوه فرهنگی زیست خود نزدیک می‌دانسته و می‌دانند. از سوی دیگر القاعده نیز برای ترویج ایدئولوژی و

وضعیت وخیم معیشتی، رادیکالیسم را تقویت می‌کند

گفت‌وگو با عبدالامیر نبوی

وزمینه‌های مناسب متعددی در منطقه برای بروز مجدد چنین نگرش‌ها و ایده‌هایی وجود دارد. ناآرامی‌های سیاسی به‌خصوص در عراق و سوریه، بافت طایفه‌ای-قومی این دو کشور و وضعیت وخیم اقتصادی و معیشتی، در مجموع زمینه مناسب را برای شکل‌گیری و رشد هر گروه رادیکالی آماده می‌کند که به توده‌های خسته از بحران‌های متراکم و متعدد موجود و عده ارزشمندی، بهبود و عزت می‌دهند. در واقع در چنین بستری بود که گروهی مانند داعش توانست ظرف مدت کوتاهی در دو کشور سوریه و عراق رشد کند. همچنین در چنین بستری است که می‌توان منتظر بود این ایده‌ها در مناطقی مانند لیبی نیز به سرعت رشد و گسترش یابد. از این رو این برداشت که شکست گروه‌های رادیکالی مانند داعش به معنای پایان کار چنین ایدئولوژی‌ها و دیدگاه‌هایی نیست، برداشتی منطقی و مطابق با واقع است که بیشتر توسط پژوهشگران تحولات خاورمیانه عربی بیان شده بود.

باتوجه به مسائلی که ذکر کردید، چگونه می‌توان با چنین گروه‌هایی به مقابله برخاست؟

▲ با چنین برداشتی می‌توان نتیجه گرفت، بهترین راهکار مقابله با چنین گروه‌هایی، نه نظامی که فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است. تا در حوزه سیاست، مشارکت واقعی تمام طوایف و اقوام تضمین نشود، در عرصه اقتصاد بهبودی صورت نگیرد و در عرصه فرهنگی-اجتماعی فعالیت‌هایی برای رشد جامعه مدنی انجام نپذیرد، همواره می‌توان منتظر ظهور یا قدرت‌گیری چنین گروه‌هایی البته با نام‌های مختلف بود. بنابراین تا زمانی که وضعیت اقتصادی و اجتماعی در کشورهایی چون عراق و سوریه سامان نپذیرد که آن هم به ثبات سیاسی پیوند خورده است، همچنان می‌توان انتظار داشت که باقیمانده‌هایی از گروه‌های تروریستی و گروه‌های رادیکالی که وعده حل سریع مشکلات را بدهند، سریعاً بتوانند برای خود پایگاه اجتماعی کسب کنند. در حال حاضر مردم بیش از آنکه به دنبال گروه خاصی باشند و این مسائل برایشان اهمیت داشته باشد به دنبال حل مشکلاتشان هستند.

اکنون که برخی از بازمانده‌های داعش به افغانستان منتقل شده‌اند این گروه در افغانستان چقدر می‌تواند خطر آفرین باشد؟

▲ طبیعی است رشد رادیکالیسم در هر منطقه برای ثبات و امنیت کشورهای آن منطقه خطر آفرین است و بایستی به دنبال راه‌های مناسب و اثربخش برای مقابله با این وضعیت بود، منتها فکر می‌کنم راه‌حل‌های صرفاً نظامی و امنیتی پاسخگو نخواهد بود. البته در این رابطه، برخی این فرضیه را مطرح می‌کنند که آمریکا داعش را به شمال افغانستان منتقل کرده که با آن موافق نیستیم. واقعیت آن است که حملات هوایی ایالات متحده چه علیه داعش و چه علیه منابع مالی این گروه در وضعیت فعلی آن بسیار اثرگذار بوده است. این مساله که رادیکال‌های سرخورده از شکست‌های مداوم روانه سایر کشورها و مناطق شوند، دور از تصور نیست و در طول تاریخ معاصر نیز شاهد چنین روندی بوده‌ایم. به‌عنوان نمونه، بعد از شکست ارتش سرخ در افغانستان در دهه ۱۹۸۰ و عقب‌نشینی آن، شاهد مهاجرت گسترده اعرابی بودیم که در جبهه افغانستان جنگیده بودند و حال تلاش داشتند به کشورهای دیگر مهاجرت کنند؛ پدیده‌ای که به «افغان-عرب» مشهور شد. ▶

دکتر عبدالامیر نبوی، عضو هیات علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، در گفت‌وگویی با هفته‌نامه مثلث به بررسی وضعیت فعلی داعش و گروه‌های تروریستی در منطقه به‌ویژه عراق و سوریه پرداخت و گفت که شکست‌های مداوم گروه‌هایی مانند داعش یا جبهه النصره به معنای پایان کار این نوع دیدگاه و ایدئولوژی نخواهد بود. به گفته این استاد دانشگاه، ناآرامی‌های سیاسی به‌خصوص در عراق و سوریه، بافت طایفه‌ای-قومی این دو کشور و وضعیت وخیم اقتصادی و معیشتی، در مجموع زمینه مناسب را برای شکل‌گیری و رشد هر گروه رادیکالی آماده می‌کند؛ گروه‌های رادیکالی که به توده‌های خسته از بحران‌های متراکم و متعدد موجود و عده ارزشمندی، بهبود و عزت می‌دهند. او معتقد است تا زمانی که وضعیت اقتصادی و سیاسی در کشورهایی چون عراق و سوریه سامان نپذیرد، همچنان می‌توان انتظار داشت که باقیمانده‌هایی از گروه‌های تروریستی و گروه‌های رادیکالی که وعده حل سریع مشکلات را بدهند، سریعاً بتوانند برای خود پایگاه اجتماعی کسب کنند.

وضعیت حضور باقیمانده‌های این گروه‌ها در عراق و سوریه به چه صورت است؟

▲ گفته می‌شود تعدادی از هواداران جز داعش به سایر گروه‌های رادیکال و سلفی در خاک عراق و به‌ویژه سوریه پیوسته‌اند. به عبارت دیگر اینها که از ناگامی‌ها و شکست‌های مکرر این گروه سرخورده شده‌اند حال می‌کوشند از فضای رادیکالیسم و سلفیسم که توسط سایر گروه‌های نظامی سوریه و عراق رهبری می‌شود استفاده کنند و به عضویت آنها درآیند؛ گروه‌هایی مانند احرار الشام، مشکل اصلی که قبلاً توسط بسیاری از محققان و پژوهشگران مسائل منطقه خاورمیانه عربی گفته شده بود و امروزه توسط سیاستمداران تکرار می‌شود، آن است که شکست‌های مداوم گروه‌هایی مانند داعش یا جبهه النصره به معنای پایان کار این نوع دیدگاه و ایدئولوژی نخواهد بود

دکتر نبوی! شما چه تعریفی از پایان داعش دارید و وضعیت این گروه تروریستی را در برهه فعلی چطور ارزیابی می‌کنید؟

▲ گروه داعش ظرف یک سال گذشته، شکست‌های متعدد و مهمی را هم در جبهه عراق و هم در جبهه سوریه متحمل شده است. در خلال این شکست‌ها هم به توانایی مالی و اجرایی این گروه ضربات سنگینی وارد شده و هم تعداد زیادی از اعضا و کادر رهبری آن از بین رفته‌اند. ضمن آنکه شایعه مکرر مجروح شدن یا مرگ ابوبکر البغدادی، رهبر این گروه نیز به تضعیف روحیه هواداران این ایدئولوژی آسیب وارد کرده است. از این رو شاهد هستیم شهرهای بزرگ و کوچکی که به سرعت توسط هواداران این گروه اشغال شد، به سرعت نیز از دست آنها خارج گردید. امروز کمتر منطقه‌ای در عراق و سوریه باقی مانده است که شاهد تجمع منظم و بقایای اداری-اجرایی این گروه باشد.

در حال حاضر این تروریست‌ها بیشتر در چه مناطقی هستند؟

▲ انسجام و تجمع اعضای داعش عملاً از بین رفته است. در واقع نکته همین است که تعداد زیاد هواداران این گروه اکنون کجا هستند؛ طبیعی است که بخشی از آنها یا در خلال عملیات‌های جاری از بین رفته‌اند، به اسارت درآمده‌اند یا در مناطق بیابانی دو کشور پراکنده و مخفی شده‌اند. این در حالی است که در مورد بخش زیادی از هواداران این گروه همچنان ابهام وجود دارد. گمانه‌زنی‌های قوی وجود دارد که تعداد قابل توجهی از آنها راهی افغانستان یا شمال آفریقا شده‌اند. بنابراین احتمالاً به زودی شاهد تشدید فعالیت‌های تروریستی چه در کشور افغانستان و چه در کشورهای مانند لیبی یا شبه جزیره سینا (مصر) خواهیم بود و بارقه این امر در ماه‌های اخیر مشاهده شده است. اتفاقاً مشکل عمده مناطقی که نام برده شد آن است که این مناطق به دلیل بی‌ثباتی سیاسی، سابقه سرکوبگری و وضعیت نامناسب اقتصادی و معیشتی بهترین بستر برای رشد چنین ایده‌هایی هستند. شاید به دلیل این بستر آماده، به زودی شاهد تشدید فعالیت‌هایی به نام داعش در مناطق قبایلی الجزایر، لیبی، بخش‌هایی از تونس و همچنین مناطق قبایلی افغانستان باشیم.



می‌توان انتظار داشت که باقیمانده‌هایی از گروه‌های تروریستی و گروه‌های رادیکالی که وعده حل سریع مشکلات را بدهند، سریعاً بتوانند برای خود پایگاه اجتماعی کسب کنند. زیرا مردم بیش از آنکه به دنبال گروه خاصی باشند و این مسائل برایشان اهمیت داشته باشد به دنبال حل مشکلاتشان هستند



حیات ایدئولوژیک

آیا می‌توان گفت داعش پایان یافته است؟

نصرت‌الله تاجیک

سفیر پیشین ایران در اردن



اگر چه بعد از عملیات رقه در سوریه صحبت از پایان داعش شد، اما به عقیده من استفاده از کلمه «پایان» برای نشان دادن دگرذیسی داعش، کلمه مناسبی برای تشریح تغییر حالت این پدیده نیست زیرا داعش مصنوع و پروژه نبود، بلکه یک روند بود که قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در صدد پروژه ساختن آن با هدف زمین گیر کردن سیاست خارجی ایران در خاورمیانه برآمدند. آنچه به عنوان داعش می‌شناسیم در حقیقت نوعی از نگرش، تمایل و افکار بخشی از دنیای اهل سنت است که برای پروژه‌سازی، این اندیشه با مقاصد دیگری پیوند خورد. چیزی که افکار عمومی جهان را آزرده تا از عبارت پایان داعش که عبارت صحیحی نیست خوشحال باشند رویکرد خشونت‌آمیز ظهور و بروز این افکار و تمایلات بود. به بیان بهتر، داعش روندی است که در دنیای اهل سنت برای ایجاد یک حکومت فراگیر از نیمه دوم سده اول تولد اسلام همیشه بوده است، اما در این مرحله چون با اهداف و مقاصد دیگری پیوند خورد، به صورت خشونت برای استقرار حکومت در یک سرزمین، به عنوان هسته اصلی این حکومت، بروز و ظهور یافت. تئوری‌های متعددی پشت پرده ظهور و بروز داعش وجود دارد که متأسفانه بعد تئوریک و نظریه‌پردازی‌ای که به دنبال ایجاد حکومت بود، کمتر در ایران مورد مطالعه قرار گرفته است. اما نباید به دلیل این بعد خشونت و تعارض آن با تمدن دنیای امروزی از جنبه‌های دیگر این فکر و تفکر غافل شویم.

بنابراین داعش یک ایدئولوژی برای حکومت در بخشی از جهان اسلام و گستراندن آن در سایر نقاط دنیاست. طبیعتاً با ایدئولوژی باید به گونه ایدئولوژی و از جنس نرم برخورد کرد، نه از طریق سخت‌افزاری و نظامی گری. باید توجه داشت آنچه در بعد نظامی به کار برده شد، بیشتر متوجه مقاصد و رویکردهای دنیای غرب و همچنین بعضی از مقاصد منطقه‌ای عربستان، قطر و ترکیه بود که باعث نضج‌گیری و به نوعی تقویت این تفکر شدند. در حالی که باید با این مدرسه فکری از طریق اندیشه و ایدئولوژی برخورد کرد. بنابراین آنچه در دنیای واقع و در

بخشی از سرزمین سوریه و عراق حاکم شد و به گسترش خشونت و تروریسم منجر شد، جدای از بخش فکری و ایدئولوژیک حاکمیت سرزمینی عراق و سوریه است. بنابراین در خصوص داعش از طرفی با ظاهری روبه‌رو بودیم که مقاصد منطقه‌ای و بین‌المللی را به هم دوخت تا سیاست خارجی ایران را مورد تهاجم قرار دهد از طرف دیگر اندیشه‌ای است که پشت تقویت داعش وجود دارد. این اندیشه همواره در بخش اهل سنت دنیای اسلام وجود داشته است تا بتواند یک حاکمیت سرزمینی و استقرار حکومت داشته باشند. نکته‌ای که وجود دارد این است که پیوند این دو قضیه نباید سبب گمراهی ما شود، در واقع به کاربرد عبارت «پایان داعش» از این جهت درست نیست که اندیشه داعش همچنان در دنیای اهل سنت وجود دارد. ضمن اینکه برای یافتن شرایط قدرت گرفتن و بروز اندیشه داعش، باید شرایط سیاسی و اجتماعی آن را نشانه رویم که باعث تقویت شکل‌گیری داعش می‌شود.

هر آنچه از سال ۲۰۰۶ در عراق و سپس از سال ۲۰۱۱ در سوریه اتفاق افتاد، شرایط مناسب رشد و نمو این اندیشه بود که نباید اجازه دهیم آن شرایط دوباره برقرار شود. یعنی نیروهای منطقه‌ای، دولت‌های حاکم و مستقر باید از طریق مشارکت عمومی، آموزش مردم و فراهم کردن حداقل امکانات زیستی-رفاهی برای مردم اجازه ندهند که مجدداً شرایطی فراهم شود که نیروهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بتوانند اهدافشان را در میان مردم پیاده کنند. از طرف دیگر در اواخر قضایای رقه اخباری به دنیای رسانه‌ها راه پیدا کرد که نشان می‌داد تعدادی از این نیروهای وابسته و یا طرفدار داعش توسط نیروهای آمریکایی جابه‌جا شده‌اند. در آن ایام سلسله‌خبرهایی آمد که در این جابه‌جایی نیروهای آمریکایی تعدادی از آن نیروها را به شرق رود فرات منتقل کردند. یعنی یک نوعی در منطقه‌ای که پایگاه‌های آمریکایی وجود داشتند، جایگزین شدند تا بتوانند با سایر نیروها، نیروهای جدید تشکیل دهند. تعدادی نیز به سایر نقاط سرزیر با هدایت شدند زیرا از قبل بحث برگشت داعش به کشورهای خود یا برگشت نیروهای تندرو یا نیروهایی که به گروه‌های تروریستی نزدیک بودند که چه در قالب داعش چه در قالب سایر نیروهای جهادی همکاری داشتند به سایر مکان‌های مستعد برای آغاز مبارزه با حکومت‌ها وجود داشت. به این صورت که ممکن است آنها به شمال

آفریقا یا به کشورهایشان در اردن و تونس برگردند. حتی گمانه‌زنی‌هایی وجود داشت که شاید بعضی از این نیروها به سمت عربستان سعودی حرکت کنند. کشورهایی که از آنها نام برده می‌شد از شرایط متشنجی از جهت امنیتی برخوردار هستند. از سوی دیگر گفته می‌شد بخشی از این نیروها ممکن است به خانه اصلی شان در کشورهای غربی مانند فرانسه، انگلیس و بعضی از کشورهای اسکاندیناوی برگردند. بخشی از آنها نیز به چین که خاستگاه بخشی از آن نیروها بود احتمالاً باز خواهند گشت. همچنین احتمال می‌رود قسمتی به آسیای جنوب شرقی و کشورهایمانند فیلیپین و تایلند برگردند. علاوه بر این به دلیل شرایطی که برای ناامنی عمومی یا ترویج خشونت در افغانستان وجود داشت، امکان دارد نیروهای داعش به این نقاط سرازیر شوند. بنابراین به نظر می‌رسد کشورهایی که هم‌پیمانان غرب بودند، نتوانستند با اقدامات ضد امنیتی جلوی ورود اینها را بگیرند، اما کشورهایی که در حلقه ضعیف امنیتی قرار دارند از جمله افغانستان، ماوای مناسبی برای حضور این نیروها بودند. طبیعی است که حضور آنها در چنین مناطقی می‌تواند به افزایش مسائل امنیتی منطقه دامن بزند و به نوعی خطراتی برای مرزهای جمهوری اسلامی است.

در این راستا کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای باید به نوعی و مخصوصاً با قدرت و روش‌های نرم جلوی قدرت گرفتن دوباره داعش و بروز و ظهور این ایدئولوژی را بگیرند. اما مشخص نیست اهداف و اغراض کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با اهداف و منافع ایران، که به دنبال حداکثرسازی امنیت مرزها و امنیت داخل کشورش است هم‌سو است یا خیر! ممکن است آنها به دنبال قدرت گرفتن نیروهای تروریستی باشند تا بتوانند فشاری بر ایران و کشورهایی که در کمپ هم‌پیمانان غرب نیستند وارد آورند. به عقیده من، هنوز یک خواست عمومی در چگونگی برخورد با این پدیده و خصوصاً بخش ضد امنیتی اش وجود ندارد کمابینه چند اتفاق ناگوار و تلخ در غرب نیز افتاد و طعم تلخ گسترش خشونت و تروریسم را به نوعی متبلور کرد، اما هنوز اراده عمومی برای برخورد با این پدیده و هماهنگ بودن همه نیروهای داخل و خارج منطقه وجود ندارد و هر کسی سعی می‌کند یا مقابل این پدیده بایستد یا از این پدیده علیه سایر قدرت‌ها استفاده کند. در نهایت این مساله که سیاست خارجی ایران به دنبال حداکثرسازی روند مبارزه با تروریسم و خشونت است، اما نمی‌تواند نقش و جایگاه مناسبی در روند بعدی دوران پس‌داعش داشته باشد، نشان از همان عدم همراهی و فقدان نیت یکسان در رویارویی با داعش است. ▶



آیا داعش احیا می‌شود؟

بررسی «پایان داعش»
در میزگردی با حضور احمدزاده
و قنادباشی

در ابتدا کمی به پرسوه به اصطلاح پایان داعش بپردازید، در واقع پایان داعش به چه معناست؟ زیرا حتی مقامات ایرانی نیز در صحبت‌های خود به این موضوع اشاره دارند که ایدئولوژی این گروه تروریستی هنوز از بین نرفته است؟

▲ **قنادباشی:** با آزادسازی موصل، پایتخت حکومت داعش، در تیرماه ۹۶، اصطلاح یا عبارت «پایان داعش» به فضا‌های رسانه‌ای راه یافت و بسیاری از رسانه‌ها، سقوط موصل را به منزله سقوط داعش قلمداد کردند. سپس زمانی که در آبان ماه ۹۶ شهر ابوکمال به عنوان آخرین پایگاه داعش در عراق به تسخیر نیروهای حشد الشعبی و دیگر نیروهای مسلح عراقی درآمد، موضوع «پایان داعش» در رسانه‌های جهانی و همچنین در محافل سیاسی به طور جدی تری مورد توجه قرار گرفت. با این حال، سردار سلیمانی در نامه‌ای که به مناسبت فتح آخرین دژ داعش (ابوکمال) به مقام معظم رهبری نوشت، به جای عبارت «پایان داعش» از عبارت «پایین کشیدن پرچم داعش» استفاده کرد که به خودی خود گویای این واقعیت بود که شخص وی نیز عبارت یا اصطلاح «پایان داعش» را، برای توصیف موفقیت بزرگی که حاصل شده، عبارت دقیقی نمی‌داند. زیرا وی بر این اعتقاد بود که با آزادسازی موصل و سپس «ابوکمال»، مرکزیت حکومت داعش تسخیر شده و از این لحاظ، ساختار حکومتی این گروهک از هم فروپاشیده است که با عبارت «پایین کشیده شدن پرچم آنها» از این رویداد یاد کرد. البته مقام معظم رهبری هم در پاسخ به نامه سردار سلیمانی با به کارگیری عبارت «متلاشی ساختن این توده سرطانی و مهلک»، به موفقیت‌های وی و هم‌زمانش اشاره کردند که در واقع به معنی درهم ریختن و فروپاشی ساختار سیاسی داعش و نه پایان این گروهک بود. چنان که در بند پایانی این پاسخ تأکید فرمودند: «آنهايي که با سرمایه گذاری سنگین، این توطئه شوم را تدارک دیده بودند آرام نخواهند نشست و سعی خواهند کرد آن را در بخشی دیگر از این منطقه یا به شکلی دیگر دوباره به جریان افکنند.»

بنابراین آنچه در خصوص پایان داعش می‌توان گفت تنها به معنای پایان حکومت داعش است؛ یعنی همان فروپاشی ساختاری که مجموعه نیروهای داعشی را در سطوح

جهانی هماهنگ می‌کرد. می‌دانیم، داعش قدرتی بود که در عراق و سوریه روی کار آمده بود و مرکزیتی را در موصل داشت که پیروان این گروهک در سراسر جهان از این مرکزیت تبعیت می‌کردند. یعنی در هر جا که نیروی داعشی وجود داشت با ابوبکر البغدادی بیعت کرده بود. بنابراین امروز اگر صحبت از پایان داعش می‌شود به مفهوم از بین رفتن مرکزیتی است که همه داعشی‌ها و حکومت‌های محلی آن را پذیرفته بودند. حال چه در نیجریه در قالب بوکو حرام، چه در لیبی به عنوان ولایت لیبی، چه در صحرای سینا به عنوان ولایت سینا و چه در افغانستان که گروه‌هایی با نام‌های مختلف به نوعی با البغدادی بیعت کرده بودند. از این رو پایان داعش به معنای از میان رفتن مرکزیتی بود که این گروه‌های تروریستی را با یکدیگر هماهنگ می‌کرد. البته تقریباً همه شخصیت‌ها، مقامات و کارشناسان ایرانی بر این مسأله تأکید دارند که پایان داعش عبارت صحیحی برای تحولات فعلی این گروهک نیست. چرا که افکار و ایدئولوژی داعش همچنان وجود دارد و آنها از این نظر متأسفانه توانسته‌اند یک خط مشی را از نظر فکری برجای بگذارند. به همین خاطر ممکن است طرفدارانی در نقاط مختلف جهان داشته باشند. کما اینکه به همین صورت هم هست و افکار آنها باقی مانده است. این افکار، نشأت گرفته از جریان بزرگ تکفیر است که در گذشته نیز سابقه داشته است. این شاخه تکفیری می‌تواند مجدداً تبدیل به یک گروه نظامی شود و از نیروی بالقوه‌ای که هست تبدیل به یک نیروی بالفعل شود. در حال حاضر می‌توان گفت داعش به صورت یک نیروی بالفعل در صحنه سیاسی وجود خارجی ندارد و آنچه هست گروه‌های پراکنده‌ای را شامل می‌شود که در نقاط مختلف جهان فعالیت می‌کنند. باید توجه داشت که از بین رفتن داعش این مفهوم را نیز دارد که گروه‌هایی که از گوشه و کنار به آنها پیوسته بودند، اکنون ناامید شده‌اند و دیگر آن انگیزه لازم برای پیوستن به این گروه وجود ندارد. مهمتر اینکه فروپاشی حکومت داعش به معنای آن است که آمریکا، عربستان سعودی و رژیم اسرائیل، اهرم بزرگی را برای پیشبرد سیاست‌هایشان از دست دادند و دیگر نمی‌توانند تحت عنوان یک تشکیلات سیاسی از داعش برای تحقق اهدافشان استفاده کنند. همان گونه که بارها گفته شد داعش، اهرمی در

اختیار آمریکا، بریتانیا، عربستان و رژیم اسرائیل برای تضعیف کشورهای اسلامی بود؛ با هدف آنکه سنی و شیعه را در مقابل هم قرار دهند، چهره اسلام را در جهان تخریب کنند و جذابیتهای که اسلام در خاورمیانه پیدا کرده بود را از میان ببرند و در نهایت به نوعی زمینه فروش سلاح را به کشورهای بزرگ فراهم کنند. بنابراین می‌توان گفت داعش امروز به معنای تشکیلات سیاسی از میان رفته و تبدیل به گروه‌های پراکنده‌ای شده که قدرت اجرایی عملیاتی‌اش را نیز از دست داده است.

▲ **احمدزاده:** در یک نگاه کلی از منظر نظامی و در صحنه عملیات کلاسیک، کار داعش را می‌توان تمام شده ارزیابی کرد. چه بسا مجموعه بازیگران فرامنطقه‌ای در کنار دولت‌های منطقه‌ای به این نکته واقف شده‌اند که باید پرونده داعش بسته شود. هر چند همه جزئیات چگونگی پیدایش داعش هنوز بر ملا نشده است ولی مسأله داعش را باید در بطن تنازع بزرگ ژئوپلیتیکی شکل گرفته در منطقه ارزیابی کرد. بازیگران و کنشگران منطقه‌ای به نوبه خود از داعش استفاده‌های ایزری کردند و بعد تبلیغاتی هر کدام دیگری را عامل ایجاد داعش دانستند. اگر سراغ آمریکایی‌ها بروید، آنان ایران را مسئول پیدایش داعش می‌دانند؛ اگر سراغ ایرانی‌ها بروید، آمریکایی‌ها را مسئول پیدایش داعش می‌دانند. چه بسا برخی دیگر، کشورهای عربی مانند قطر و عربستان که در آموزش و شیوه‌های تربیتی موجب پیدایش جریان افراطی شدند را مسئول می‌دانند؛ شاید برخی نیز جاه طلبی‌های فردی مانند رجب طیب اردوگان را در نیمه اول کنش سیاسی درباره سوریه، مسئول این کار می‌دانند یا رفتارهای نوری المالکی، نخست‌وزیر وقت عراق. مجموع این عوامل این طور نشان می‌دهد که در ابتدا در فضای مورد حمایت اکثریت اهل سنت، آنها حکومت عراق را یک حکومت سکتاریستی می‌دانستند و معتقد نبودند که بازتابی است از وفاق و اراده ملی. سنی‌ها احساس می‌کردند که حقوق آنان ضایع شده و اکنون که یک گروه قدرتمند سنی در حال ظهور و بروز است چه بسا از آن استقبال کردند. در کنار اینها به نظر می‌آید که یک پیوند امنیتی بین خواسته‌های افراطی داعش و حس ناسیونالیستی افسران بعثی که از وضعیت عراق احساس شرم می‌کردند به وجود آمده بود. شاید بتوان گفت همانند طالبان و القاعده، برخی از مراکز

داود احمدزاده و جعفر قنادباشی، از کارشناسان برجسته مسائل خاورمیانه در میزگردی به بررسی بحث «پایان داعش» در سوریه و عراق پرداختند. قنادباشی پایان داعش را به مفهوم فروپاشی ساختاری که مجموعه نیروهای داعشی را در سطوح جهانی هماهنگ می‌کرد، می‌داند و احمدزاده معتقد است که در یک نگاه کلی از منظر نظامی و در صحنه عملیات کلاسیک، کار داعش را می‌توان تمام‌شده ارزیابی کرد. همچنین در پاسخ به این پرسش که آیا داعش مجدداً احیا خواهد شد یا خیر، قنادباشی توضیح داد که شرایط داخلی و خارجی برای رشد مجدد داعش بسیار محدود است و آنچه می‌توان به صراحت گفت اینکه تعداد پراکنده‌های از اعضای این گروه همچنان وجود دارند و مسلماً علاقه‌مند هستند که گروه‌شان را احیا کنند اما دیگر جذابیتی از سوی این گروه تروریستی برای مردم وجود ندارد. اما در مقابل احمدزاده معتقد است که داعش مثل اژدهای چندسر می‌ماند و در مکان‌هایی مانند صحرای سینا و لیبی در حال تقویت خودش است. در افغانستان و جنوب شرق آسیا هم شرایط برای خیز این گروه تروریستی و اقدامات تبهکارانه‌اش تا حدودی آماده است. در عین حال این دو کارشناس هر دو معتقدند که داعش همچنان گزینه مناسبی در اختیار آمریکا برای پیشبرد اهدافش در منطقه است.



داعش با توجه به سقوط آن در سوریه و عراق هستم ولی داعش مثل اژدهای چندسر می‌ماند و در مکان‌هایی مانند صحرای سینا و لیبی در حال تقویت خودش است. در افغانستان و جنوب شرق آسیا هم شرایط برای خیز این گروه تروریستی و اقدامات تبهکارانه‌اش تا حدودی آماده است. اما در پاسخ به این سوال باید گفت رقم قطعی میزان اعضای فعلی داعش در عراق و سوریه را نمی‌توان اعلام کرد؛ با این وجود با توجه به هسته خفته این گروه در میان طوایف سنی و پناه آوردن به بیابان‌ها و غارها، برخی از اندیشکده‌های بین‌المللی به دوره پس‌داعش و آغاز دوره جدید در خاورمیانه اشاره دارند. ولی این تضعیف داعش را نباید به مفهوم کاهش نیرو و توانایی‌های آن گروه قلمداد کرد. در شرایطی که داعش در حال دست‌دادن اراضی، منابع مالی، نفوذ و توانایی‌هایش است، پیش‌بینی شده شاید دست به حملات گسترده‌ای علیه غیرنظامیان بی‌گناه بزند. طبق برآورد مسئولان ائتلاف بین‌المللی ضد داعش، کمتر از سه هزار تروریست در سوریه حضور دارند و تعداد نامشخصی نیز هنوز در عراق فعالند که اکثر آنها در مناطق صحرایی مستقر هستند.

باتوجه به شرایطی که داعش دارد و پراکندگی نیروهای آنها، چه سناریوهای برای آینده این گروه تروریستی متصور هستید و آیا ممکن است این گروه دوباره خود را احیا کند؟

▲ **احمدزاده:** چند سناریو برای داعش می‌توان متصور بود. مهمترین سناریو که خود داعش نیز تبلیغ می‌کنند این است که دوره ابتلا و سختی دوباره فرارسیده. بنابراین نیروهای اصلی‌شان به بیابان‌های الاثرب عراق عقب‌نشینی کرده و در آنجا مخفی خواهند شد. البته ولایات دیگر هم تلاش می‌کنند ضعف پیش‌آمده در مرکز را بیوشانند. در این رابطه می‌توان تحركات اخیر در فیلیپین یا افغانستان را مثال زد. البته شمال آفریقا به ویژه صحرای سینای مصر، به مامنی برای اقدامات تروریستی گروه انصار و وابسته به داعش تبدیل شده است. در کنار آن می‌توان گفت لیبی نیز هنوز با بحران داخلی و جنگ فراگیر روبه‌رو است که تا دوام نازاری‌ها در نبود دولت مرکزی، شرایط را برای رشد افراط‌گری و فعالیت داعش فراهم می‌کند. سناریوی دیگر این است که در صورت کشته شدن ابوبکر

در حال حاضر چه میزان از نیروهای داعش در سوریه حضور دارند و چقدر پایگاه اجتماعی دارند؟

▲ **قنادباشی:** تعداد اعضای داعش در عراق و سوریه در حال حاضر شناور است؛ برخی معتقدند تعداد اعضای این گروه در عراق شاید هفت هزار نفر و در سوریه حدود ۱۲ هزار نفر باشد. منتها اینها به دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای که سلاح به دست دارند و به صورت پراکنده دست به اقدامات نظامی می‌زنند و عده‌ای که بین مردم مخفی شده‌اند. یعنی افکار داعشی دارند، سعی کرده‌اند تشکیلات‌شان را حفظ کنند اما فعال در هیچ‌گونه عملیاتی مداخله ندارند. خطر اصلی این است که این گروه‌ها به هم پیوندند و امکان آن را پیدا کنند منطقه دیگری را در اختیار بگیرند یا اینکه کوشش کنند مجدداً مرکزی برای خودشان ایجاد کنند. با توجه به شرایط کنونی در عراق و سوریه به نظر نمی‌رسد که این افراد چنین امکانی پیدا کنند زیرا مردم نسبت به آنها خشمگین هستند و امیدی که در گذشته نسبت به داعش داشتند دیگر نامید شده است. علاوه بر این باید گفت که امکانات دریافتی آنها نیز به شدت کاهش پیدا کرده است؛ عربستان دیگر در جایگاهی نیست که بتواند مانند گذشته از آنها حمایت کند و ترکیه نیز به کلی خط مشی قبلی‌اش را کنار گذاشته است. بنابراین امروز آنچه مشاهده می‌کنیم یک داعش بدون پشتوانه قبلی است و آمریکایی‌ها نیز در شرایطی نیستند که از آنها حمایت کنند. بنابراین شرایط داخلی و خارجی برای رشد مجدد داعش بسیار محدود است و آنچه می‌توان به صراحت گفت اینکه تعداد پراکنده‌های از اعضای این گروه همچنان وجود دارند و مسلماً علاقه‌مند هستند که گروه‌شان را احیا کنند اما دیگر جذابیتی از سوی این گروه تروریستی برای مردم وجود ندارد و می‌توان گفت تمام تاکتیک‌های آنها شناخته شده است. شیوه‌هایی مانند شیوه‌های غافلگیری از سوی داعش دیگر افشا شده و عراق و سوریه با توجه به شرایطی که دارند توانمندی مقابله با این گروه را در جنگ‌های شهری و دشوار به دست آورده‌اند. در نتیجه برای داعش این امکان که بتواند دوباره قدرت بگیرد وجود ندارد.

▲ **احمدزاده:** در مورد بخش اول صحبت‌های جناب قنادباشی بنده هم موافق از بین رفتن محوریت و مرکزیت

امینیتی غرب و اسرائیل در جهت دهی افراط‌گرایی و متمرکز کردن عملیات در منطقه نقش اساسی ایفا کردند. از بُعد دیگر فروپاشی دولت عراق، برهم‌ریختن ساختار قدرت در این کشور و احساس ناامنی سنی‌ها از رشد جایگاه شیعیان، شرایط را برای بازخیزی داعش یا همان دولت اسلامی به وجود آورد.

البته من لازم می‌بینم در مورد بستر و تاریخچه شکل‌گیری گروه تکفیری داعش یا همان دولت اسلامی عراق و شام که منبعث از القاعده بوده نیز توضیحاتی ارائه دهم. گروه داعش یکی از شاخه‌های القاعده محسوب می‌شود که به صورت غیررسمی از القاعده جدا شده و مستقل عمل می‌کند. کلمه داعش به معنی (دولت اسلامی عراق و شام) است. ریشه این گروه به تشکیلات شعبه‌ای از القاعده باز می‌گردد که رهبری آن برعهده «ابومصعب زرقاوی» عرب-اردنی تبار بوده است. او در جریان اشغال افغانستان توسط شوروی، به همراه داوطلبان عرب به آنجا رفت و با روس‌ها وارد جنگ شد؛ اما خود او به تدریج تشکیلاتی به راه انداخت که مستقل از گروه مجاهدین افغانستان عمل می‌کرد و بعدها به عنوان القاعده مطرح شد. در آن زمان «بن لادن» و «ایمن الظواهری» و «ابومصعب زرقاوی» کنار یکدیگر قرار گرفتند. زرقاوی در افغانستان اردوگاه جداگانه‌ای داشت که به شامی‌ها معروف شده بود.

زرقاوی به شدت اهل خشونت بود و به راحتی دست به جنایت می‌زد و در راه جنگ و درگیری هیچ خط قرمزی را برای خود متصور نبود. بعد از آنکه حکومت صدام سقوط کرد، زرقاوی به سرعت خود را به عراق رساند و شاخه جدیدی از القاعده را در آنجا تاسیس کرد. این مساله که او قصد مبارزه با اشغالگران را دارد، مورد استقبال جوانان عراقی قرار گرفت و حتی افراد بسیاری از کشورهای دیگر راهی عراق شدند. این اتفاق موجب شد که زرقاوی به یک قدرت شاخص در عراق تبدیل شود. بعد از این اتفاقات و اقدامات وی در عراق، به تدریج روابط میان او و بن لادن تیره و تار شد. زرقاوی به هیچ عنوان تمایلی به پذیرش دستورات و برنامه‌های بن لادن نداشت و بر اساس تشخیص خود عمل می‌کرد. زرقاوی از فرامین القاعده سرپیچی می‌کرد تا اینکه سرانجام توسط نیروهای آمریکایی کشته شد.

بغدادی و اعلام آن از سوی داعش، خلیفه دیگری در یکی از مناطق انتخاب کنند تا بار از دوش مرکز بردارند. در هر صورت تلاش داعش این خواهد بود که ولایات غیرمرکزی را فعال تر کند و البته عملیات هایش در اروپا و مناطقی که دارالکفر تلقی می‌کند را افزایش دهد. از طرفی با توجه به قدرت رسانه‌ای بالای داعش امکان دارد این گروه فعالیت‌های رسانه‌ای اش را تغییر دهد یا متحول کند تا حامیان و سمپات‌های خود را نسبت به شکست هایش قانع سازد. این امر از طریق مطرح کردن مسائلی مثل ابتلا، تمحیص و اینکه در دوره سخت افراد پایه رکن و خالص باقی خواهند ماند دنبال می‌شود.

▲ قنادباشی: نکته مهمی که در خصوص سرنوشت داعش وجود دارد به برداشت آمریکایی‌ها از این گروه تروریستی یا تبلیغاتی که در مورد پایان داعش می‌کنند مربوط می‌شود؛ آنها تا کید دارند که داعش در عراق پایان نیافته است. البته منظور آنها افکار داعشی، ایدئولوژی داعشی و وهابیت نیست و هیچ اشاره‌ای نیز به مساله تذبذب فکری آنها از جانب محافل وهابی و عربستانی نمی‌کند. بلکه کوشش شان این است که داعش در عراق و سوریه قدرت عملیات نظامی دارد. آنها چند هدف را از این نظر دنبال می‌کنند؛ نخست توجیه حضورشان در منطقه و فراهم کردن بهانه‌هایی برای حضور و مداخلات شان در عراق و سوریه. عراق و حزب الله لبنان در قلع و قمع داعش، بنابراین پیوسته تاکید دارند که پایان داعش اتفاق نیفتاده است. حال آنکه این عبارت که داعش از نظر عملیاتی در عراق همچنان قدرتمند است و توانمندی اجرای عملیات دارد یک عبارت بسیار ناصحیح است که آمریکایی‌ها برای سوءاستفاده‌های مورد اشاره به آن دامن زده می‌شود.

دولت‌های مرکزی و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و ویژه آمریکا چه نگاهی به پیروسه زوال داعش دارند و چه اقداماتی برای تحقق این امر باید انجام دهند؟

▲ قنادباشی: نکته‌ای که در این خصوص باید بدان توجه داشت اقدامات مخفی و محرمانه‌ای است که آمریکایی‌ها در تقویت داعش به کار می‌برند؛ تحرکاتی که به صورت پیوسته در عراق و سوریه توسط واشنگتن انجام می‌گیرد و توسط محور مقاومت رصد شده است، همچنین اعطای تسلیحات جدید به گروه‌های داعشی و کوشش برای تجمیع آنها در یک منطقه، اما همان‌طور که اشاره شد به دلایل مختلف داعش نخواهد توانست در عراق و سوریه مجددا قدرت را به دست بگیرد. یک دلیلش اینکه شیوه‌های آنها برای همگان افشاشده است؛ دیگر اینکه نیروهای دولتی، مردمی و ارتش در سوریه و عراق آمادگی و توانمندی لازم با هدف مقابله با این گروه‌ها را پیدا کرده‌اند. مساله دیگر هم اینکه جذابیت داعش برای نیروهای مختلف از ۸۰ کشور جهان به شدت کاهش پیدا کرده است. این مهم که برخی کشورهای حامی داعش دیگر از آنها حمایت نمی‌کنند نیز عامل اثرگذاری در عدم توفیق این گروه برای قدرت گیری مجدد است.

▲ احمدزاده: در مورد اقدامات متمرکز دولت‌ها برای مهار داعش باید گفت که با توجه به منافع متضاد کشورها به ویژه جنگ نیابتی میان تهران-ریاض و تلاش رژیم صهیونیستی برای استفاده از کارت داعش در تحریک جنگ‌های قومی و هویتی به نظر می‌رسد که کشورهای منطقه استراتژی مشخصی در این رابطه ندارند. بنابراین اتمام پروژه داعش بستگی به این دارد که ایران و عربستان اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی خود را کنار بگذارند و بر اساس منافع ملی متقابل و گفت‌وگوهای رودررو بتوانند با مهار تفکر خشونت در میان برخی گروه‌های تکفیری، شرایط را برای آرامش و صلح آماده سازند.

از دیگر سو به نظر می‌رسد آمریکایی‌ها برای مقابله با ایران و محور مقاومت در منطقه هنوز بی‌نیاز داعش و دیگر گروه‌های تروریستی نیستند. چرا که سازماندهی نیروهای

مردمی توسط ایران تحت عنوان حشد الشیعی در عراق عامل اصلی مهار و زوال داعش بوده و هست. بنابراین آمریکا خط‌مشی خود را به شکل عملی تغییر نداده است. الگوی امنیتی مدنظر ایران در منطقه در دوره پساداعش نظم مشارکتی بدون نیاز به نیروهای خارجی است، در صورتی که آمریکا و عربستان با تکرار واژه ایران هراسی و نیز هلال یا ژئوپلیتیک شیعه به دنبال گسترش جنگ‌های قومی و مذهبی بوده و هستند و داعش و دیگر گروه‌های تکفیری هنوز سلاح کارآمدی برای این منظور هستند.

▲ قنادباشی: در خصوص مهار داعش که جناب احمدزاده عنوان کردند باید اختلافات ایدئولوژیکی میان ایران و عربستان پایان پیدا کند. یک نکته را یادآور می‌شوم مبنی بر اینکه عربستان امروز در حال یک دگردیسی ایدئولوژیکی است. یعنی عربستان گذشته جای خود را به یک عربستان غرب گرا و متضاد با گذشته داده است. اصلاحات فرهنگی که محمد بن سلمان، ولیعهد سعودی بانی آن است و کوشش دارد که اصلاحات را اجرائی کند، باعث شده این کشور دیگر نتواند به صورت حامی گروه‌های تکفیری نقش ایفا کند. البته افکار افراطی و تکفیری همچنان در این کشور پابرجا خواهد بود. مقابله با این افکار تکفیری رانمی‌توان با تعاملات سیاسی تحقق بخشید، بلکه باید عرصه‌های فرهنگی برای آن ایجاد شود که این عرصه‌های فرهنگی به محافل علمی و مذهبی در جهان اسلامی بازمی‌گردد. در این خصوص به نزدیک شدن حوزه‌های علمیه شیعی و حوزه‌های علمیه اهل سنت مانند الازهر می‌توان اشاره کرد، برگزاری اجتماعات علمای اسلامی و ایجاد یک اجماع میان شیعه و سنی راجع به افکار تکفیری بسیار کمک می‌کند. بنابراین باید در عرصه تبلیغات زمینه‌ای فراهم شود تا هرگونه افکار تکفیری مخالف با قرآن، اسلام و عقیده مسلمانان تلقی شود. چنین زمینه‌ای امروز ایجاد شده و روشنگری‌های خوبی به وجود آمده است، یعنی علما و جهان اهل سنت همه به نوعی نسبت به جریان تکفیر اعلام بی‌زاری کرده‌اند. بنابراین اگرچه کوشش این بود که داعش را به نام اهل سنت با شیعیان درگیر کنند اما این هدف ناکام ماند و اکنون اهل سنت به ماهیت شیعیان پی برده است. از دیگر سو نزدیکی عربستان به رژیم اسرائیل و دیگر پایتخت‌های عربی به تل‌آویو سبب شده که زمینه‌های لازم برای کمک کردن آنها به نابودی داعش از بین برود.

البته بنده با این قسمت از صحبت‌های آقای احمدزاده که گفتند آمریکا در صدد دامن زدن به جنگ‌های قومیتی است بسیار موافقم؛ چرا که جریان تکفیر اینک توانایی تحقق خواسته‌های واشنگتن-تل‌آویو را ندارد.

ما در اینجا باید به دو عامل مهم در تغییر شرایط منطقه توجه کنیم؛ البته منظور عواملی غیر از توانمندی‌های شگفت‌انگیز کشورهای محور مقاومت در مقابله با داعش و قلع و قمع این گروه تکفیری است. عامل نخست، تفری است که جهان اسلام نسبت به شخص ترامپ دارد. وی اینک با انعقاد بزرگترین قراردادهای تسلیحاتی، در کنار رژیم ریاض (به عنوان بزرگترین حامی جریان‌های تکفیری) قرار گرفته است. بنابراین پیدا است که این نفرت فوق‌العاده کافی است تا بسیاری از زمینه‌ها را برای رشد گروهک‌های همسوبا عربستان از میان ببرد. اما عامل دوم نزدیکی روابط ریاض با تل‌آویو است که کارکردی شبیه مناسبات دوستانه عربستان و آمریکا دارد.

نقش بازیگران منطقه‌ای همچون ایران و روسیه و فرامنطقه‌ای چون آمریکا را در مهار تروریسم داعش چقدر موثر می‌دانید؟

▲ قنادباشی: در خصوص نقش ایران باید به چند موضوع مهم اشاره کرد؛ آنچه با محوریت و تلاش‌های نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی در قالب کشورهای محور مقاومت شکل گرفته، طبیعتاً عامل مؤثری در تغییر معادلات منطقه‌ای محسوب می‌شود و این تغییر معادلات منطقه‌ای توانسته بسیاری از نقشه‌ها را خنثی کند. بنابراین آنچه امروز به عنوان

محور مقاومت وجود دارد، منبع اصلی ایجاد نوعی بازدارندگی در برابر تمام توطئه‌هایی است که ممکن است ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی داشته باشد. طبیعتاً ایران کشور اصلی در محور مقاومت محسوب می‌شود و توانسته پیوند محکم را میان عراق و سوریه یا لبنان و سوریه به وجود آورد. البته بحث همسایگی این کشورها نیز جای خود را دارد. به هر صورت این ارتباطات در قالب تعاملات نظامی، حضور مستشاران نظامی ایران و با همکاری مشترکی که در قلع و قمع یک دشمن مشترک به نام داعش صورت گرفته به همکاری‌های مهم و کارآمدی تبدیل شده است. بنابراین نقش ایران را باید از یک جهت در محوریت کشورهای مقاومت تعریف کرد که می‌تواند مجموعه معادلات منطقه‌ای را همچنان که تاکنون تغییر داده‌اند باز هم در شرایط مختلف به نفع کشورهای چون لبنان، سوریه، عراق و ایران تغییر دهند. در این قالب می‌تواند بر معادلات سیاسی منطقه نیز تاثیر بگذارد.

مساله دیگر، چهره مثبت ایران و کشورهای متحد آن نزد مجامع بین‌المللی در قلع و قمع داعش است. بنابراین همه جهان در یافتند که چه کسانی حامی تروریسم هستند و حتی در عرصه‌های علمی، دانشگاهی و مطبوعاتی، عربستان و متحدان آن را به عنوان عاملان اصلی پیدایش گروه‌های تروریستی معرفی کرده و ایران، سوریه، عراق و روسیه را به عنوان کشورهایی که عملاً در صحنه نظامی و دشوار توانستند علیه نیروهای تروریستی مبارزه کنند، شناسایی کرده‌اند. این سرمایه بزرگ که حیثیتی برای ایران به دنبال داشته است در مجامع بین‌المللی می‌تواند بسیار موثر باشد. ایران نباید از این سرمایه یعنی از بین بردن موقعیت سرزمینی داعش یا حداقل هزینه‌های ممکن غافل باشد. ایران باید از این سرمایه بزرگ علاوه بر سازمان ملل در دیگر مجامع همچون غیرمتعهدها و در میان کشورهای اسلامی با هدف بازدارندگی عملی در برابر ترویج افکار تکفیری بهره‌برداری کند.

احمدزاده: بی‌تردید اگر همیاری دیگر کشورها در بحران عراق و سوریه نبود داعش به عنوان نیروی تخریبی، منطقه را

جمالات مهم

▲ قنادباشی: آنچه که در خصوص پایان داعش می‌توان گفت تنها به معنای پایان حکومت داعش است؛ یعنی همان فروپاشی ساختاری که مجموعه نیروهای داعشی را در سطوح جهانی هماهنگ می‌کرد

▲ افکار و ایدئولوژی داعش همچنان وجود دارد و آنها از این نظر متأسفانه توانسته‌اند یک خط مشی را از نظر فکری برجای بگذارند

▲ امروزه داعش به صورت یک نیروی بالفعل در صحنه سیاسی وجود خارجی ندارد و آنچه که هست گروه‌های پراکنده‌ای را شامل می‌شود که در نقاط مختلف جهان فعالیت می‌کنند

▲ با توجه به شرایط کنونی در عراق و سوریه به نظر نمی‌رسد که گروه‌های پراکنده داعشی امکانی برای بازیابی قدرت پیدا کنند زیرا مردم نسبت به آنها خشمگین هستند و آمیدی که در گذشته نسبت به داعش داشتند دیگر ناامید شده است

آمریکایی‌هاست و آنها نمی‌توانند کمک‌هایشان را به صورت مستمر به داعش برسانند اما در افغانستان به صورت رسمی مناطق بسیاری را در اختیار دارند. با این تفاسیر افغانستان در آینده مرکزی برای فعالیت‌های گروه‌هایی چون داعش خواهد بود اما این گروه از جانب مردم خیلی مورد استقبال قرار نخواهد گرفت، زیرا مردم افغانستان خسته از افکار تکفیری و مداخلات خارجی هستند. طالبان تجارب زیادی در عرصه سیاسی پیدا کرده‌اند و طبیعتاً اگر بخواهند حضورشان را در افغانستان حفظ کرده یا گسترش دهند طبیعتاً وارد جنگ با داعش در این کشور نخواهند شد، مگر آنکه در آینده این جنگ موفقیت حتمی از آن‌ها خواهد بود. در این میان باید توجه داشته باشیم که آمریکا از هر جنگی که به نفع تثبیت حضور آنها در افغانستان باشد استقبال خواهند کرد و طبیعتاً تلاش می‌کنند تا توانمندی افغانستان و نیروهایی که در این کشور وجود دارند را از طرق مختلف کاهش دهند و توجه مردم افغان را از مقابله با آمریکا منحرف کنند. این در حالی است که عموم مردم افغانستان خواهان مقابله با قدرت‌هایی چون آمریکا هستند.

▲ احمدزاده: داعش که همیشه همزاد خشونت و ترور تعریف شده، بی‌تردید حالت ژئوپلیتیکی دارد و در قالب‌های مختلف می‌تواند خود را بازتعریف کند. در افغانستان برخی از گروه‌های جدا شده از طالبان با هدایت آمریکا و عربستان سعودی پس از انتقال برخی از فرماندهان داعش از عراق و سوریه، سودای جنگ و تسلط بر این کشور را دارند. از دیگر سو، سازمان سیا و دستگاه‌های امنیتی غرب به خوبی دغدغه‌های امنیتی روسیه و چین را در منطقه به ویژه آسیای مرکزی و قفقاز احساس می‌کنند، بنابراین در تلاش هستند با تقویت داعش در افغانستان از طریق جذب نیرو از چینی‌ها و اویغورها به نوعی از روسیه به دلیل حمایت از دولت بنشار اسد انتقام بگیرند. بحث تقویت داعش در افغانستان برای امنیت ایران نیز مساله‌ساز خواهد شد و نیاز به اشتراک نظر بیشتر تهران با مسکو و پکن احساس می‌شود.

البته داعش برای گسترش حوزه نفوذ خود در افغانستان با چالش‌های جدی و متعددی روبه‌روست که پیشروی آن را حتی در مناطق پشتون‌نشین با موانعی مواجه خواهد کرد. هرچند امید این جریان به پشتون‌های افغان است اما به دلیل وجود تفاوت‌های ایدئولوژیک و اعتقادی میان مذهب حنفی و طریقت «دیوبندی» طالبان و گرایش سلفی-وهابی داعش، احتمالاً با پذیرش گسترده این قوم مواجه نخواهد شد. علاوه بر این، رفتارهای غیرانسانی، وحشیانه و بی‌قاعده داعش در سوریه و عراق، و وحشت عمیقی را در میان مردم افغانستان اعم از پشتون، تاجیک، ازبک و سایر اقوام پدید آورده است. وضعیت هزاره‌های شیعه در این میان روشن است. آنها در گام اول به دلایل مذکور یکی از محورهای سیاست خصمانه داعش قرار گرفته‌اند و این جریان به مواجعه مستقیم با این گروه قومی-مذهبی پرداخته است. با این حال بسیار بعید است که در کوتاه‌مدت داعش بتواند به مناطق هزاره‌نشین نفوذ کند و ناگزیر است تا اقدامات ضدشیعی خود را در مناطق پیرامونی هزاره‌جات و در شهرهایی که شیعیان در آنها در اقلیت هستند انجام دهد. همچنین انتظار می‌رود با گسترش توانایی‌های نظامی و بهبود وضعیت این گروه به لحاظ نیروی انسانی، به تدریج تقابل با دولت مرکزی افغانستان به‌طور جدی در دستورکار داعش قرار گیرد.

به نظر می‌رسد غیر از بحث‌های رسانه‌ای و تحلیل‌های موجود، اخیراً آمریکا، روسیه را به حمایت پنهانی از طالبان متهم ساخته است. در واقع واشنگتن برای توجیه اقدامات خویش علناً گروه مخالف و خشن تری نسبت به طالبان را برای تسلط بر این کشور تدارک می‌بیند. هرچند روسیه منکر ارتباط از بعد نظامی شده است. در عین حال امکان گسترش درگیری میان دو گروه تروریستی داعش و طالبان نیز محتمل است. ▶

منطقه و ایجاد فضای مناسب برای نمایش توسعه پایدار در سایه نظام‌های دینی را با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخته است، به‌گونه‌ای که الگوی سنتی دینی عربستان اکنون مجبور شده محمد بن سلمان را بپذیرد تا اصلاحات دیکته شده را در عربستان اعمال کند. ضمن اینکه سوریه هم مجبور است تا مدت‌ها به فکر بازسازی زیرساخت و به موازات آن اصلاحات سیاسی و اجتماعی نوین در سوریه باشد.

ولی باید این را هم پذیرفت که آمریکایی‌ها همچنان به دنبال گرم نگه‌داشتن تئور اختلافات و تجزیه کشورهای منطقه بوده و هستند. تلاش برای بهره‌گیری از برگ کردها با هدف اشغال بخشی از خاک سوریه و حفظ همزمان پایگاه نظامی در عراق، بیانگر همین نکته است. ایالات متحده در دوران پساداعش همچنان طرح‌های تجزیه کشورهای منطقه به خصوص عراق و سوریه را با وسوسا و جدیت خاصی پیگیری خواهد کرد. باید توجه داشت که گسترش جنگ و درگیری با استفاده از ابزار داعش و تجزیه کشورهای اسلامی دو مولفه مهم و موثر در پیشبرد و تحقق منافع آمریکا در منطقه به‌شمار می‌رود. هم‌اکنون و در نتیجه تلاش‌های جبهه مقاومت، یکی از دو ستون مذکور در حال نابودی و از دست دادن موجودیت سرزمینی خود است. بنابراین آمریکا برای تحقق منافع خود از این پس بیشتر از گذشته به سیاست تجزیه کشورهای منطقه به‌عنوان انگیزاننده آشوب و درگیری روی خواهد آورد. به‌رغم شکست طرح تجزیه کردستان عراق، اما هم‌اکنون بار دیگر ایالات متحده آمریکا طرح تجزیه عراق (طرحی که باید از مدت‌ها قبل آن را مطرح کرده است) را با دقت پیگیری می‌کند. هدف از این طرح، تجزیه عراق به سه بخش سنی‌نشین، شیعه‌نشین و کردنشین است. بنابراین واشنگتن به همراه تل‌آویو و متحدان غربی و عربی خود، همچنان سیاست‌های تجزیه‌طلبانه و خطرناک خود را در منطقه پیگیری خواهد کرد.

در نهایت بحث حضور داعش در افغانستان از چه منظری قابل بررسی است، نقش آمریکا در این خصوص چیست و چقدر احتمال درگیری میان طالبان و داعش در این کشور وجود دارد؟

▲ قتادباشی: آمریکایی‌ها به دلایل مختلف علاقه‌مند هستند که افغانستان را در اختیار داشته باشند؛ نخست به موقعیت بسیار استراتژیک این کشور مربوط می‌شود. زیرا افغانستان از یک طرف هم مرز چین به‌عنوان یک قدرت اقتصادی است. از طرف دیگر مسلط به هند و پاکستان است که هر دو کشور قدرت اتمی دارند. از همه مهمتر افغانستان در همسایگی ایران است که این مساله برای آمریکا بسیار اهمیت دارد. بنابراین آمریکایی‌ها پیوسته در پی ایجاد شرایطی هستند که حضور نظامی خود را در افغانستان تثبیت کنند. هر عملیات تروریستی که در افغانستان انجام می‌شود خوشنودی این کشور را به دنبال دارد. زیرا فلسفه حضور و مداخله آمریکا را به وجود می‌آورد و حضورشان در صحنه افغانستان را توجیه می‌کند. ایالات متحده آمریکا نزدیک به دو دهه است که در افغانستان حضور دارد و اگر علاقه‌مند بودند از اقدامات تروریستی جلوگیری کنند طبیعتاً توانایی لازم را برای تحقق این امر داشتند. داعش دقیقاً در زمان حضور آمریکا در افغانستان ایجاد شد و این بدان معناست که آنها در صدد هستند تا نسخه جدیدی از القاعده را در این کشور ایجاد کنند. زیرا امروز طالبان و القاعده خاصیت خود را برای تأثیرگذاری از دست داده‌اند. بنابراین واشنگتن در حال شکل دادن به نسخه جدیدی از تروریسم برای تأثیرگذاری و خنثی کردن توانمندی‌های افغان‌هاست که در صحنه سوریه و عراق نیز حضور داشتند. بدون شک موتور محرک پیدایش داعش، آمریکایی‌ها هستند و از این نظر می‌توان پیش‌بینی کرد که داعش در افغانستان جای رشد دارد چرا که پایگاه‌ها و مناطق وسیع‌تری در این کشور در اختیار آمریکا است. اگر در سوریه و عراق پایگاه‌های محدودی در اختیار

با آشوب بیشتری مواجه می‌کرد. این در حالی است که ایران مانع بزرگی در فروپاشی دولت‌های مرکزی عراق و سوریه بوده و هست. همان‌گونه که اشاره شد بعد از زوال رژیم بعثی و فقدان قدرت مرکزی در پی حمله آمریکا به عراق، گروه مصعب الزرقاوی با کمک بعثی‌ها، پایه‌گذار گروه تروریستی القاعده در عراق شد. ناتوانی آمریکایی‌ها در ایجاد نظم و امنیت به دلیل عدم شناخت بافت جغرافیایی و جمعیتی منطقه در تقویت گروه‌های تروریستی موثر بود. با ظهور ابوبکر بغدادی به‌عنوان وی برای قتل عام شیعیان به جای کفار و فرایند تحولات، ایران را واداشت تا با حمایت مادی و معنوی باعث فروپاشی کامل قدرت تروریست‌ها در عراق شود. در بحران سوریه نیز ایران با تقویت محور مقاومت مانع از تلاش‌های محور عبری-عربی-غربی برای ایجاد ساختار تحمیلی در سوریه شد. بنابراین قدرت ایران به‌عنوان بازیگر توانمند در مهار تروریسم و برقراری امنیت مورد پذیرش است.

نکته دیگر آنکه در شرایط کنونی حاکم بر سوریه که در آن دیگر خبری از موجودیت گروهی به نام داعش نیست، با وجودی که ایران در برچیدن این بساط خشونت‌انگیز، نقش اول و اصلی را داشته و دارد اما از بسوی دیگر، این شرایط حاصل کنش‌ها و واکنش‌های بازیگران مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. ایران و روسیه در یک سو و آمریکا، ترکیه، عربستان و رژیم اسرائیل در سوی دیگر. این بازیگران در دوران پساداعش نیز هر کدام با اهداف و مطالبات خاصی که دارند، همچنان بازیگران و صحنه‌گردانان تحولات در سوریه خواهند بود. از این منظرگاه به نظر می‌رسد، در دوران پساداعش، همچنان اصطکاک‌ها در سطح منطقه ادامه پیدا خواهد کرد. از نظر کارشناسان و ناظران مسائل منطقه، نشست‌های آنتالیای سوچی دقیقاً نقطه عزم جدیدی برای جهت‌گیری نوینی در این اصطکاکات است. بنابراین در یک سو مسکو و تهران با تاکید بر حفظ جایگاه بنشار اسد در قدرت با نشست‌های آنتالیای سوچی مانع‌فست پیروزی خود را سرداده‌اند و در آن سو به موازات این امر نیز یک پیروزی امنیتی شکل گرفته است. چرا که برخی بازیگران از جمله آمریکا، امنیت

جملات مهم

▲ احمدزاده: داعش مثل اژدهای چندسر می‌ماند و در مکان‌هایی مانند صحرای سینا و لیبی در حال تقویت خودش است. در افغانستان و جنوب شرق آسیا هم شرایط برای خیز این گروه تروریستی تاحدودی آماده است

▲ با توجه به قدرت رسانه‌ای بالای داعش امکان دارد این گروه فعالیت‌های رسانه‌ای اش را تغییر دهد یا متحول کند تا حامیان و سمپات‌های خود را نسبت به شکست‌هایش قانع سازد

▲ داعش در قالب‌های مختلف می‌تواند خود را بازتعریف کند. در افغانستان برخی از گروه‌های جدا شده از طالبان با هدایت آمریکا و عربستان پس از انتقال برخی از فرماندهان داعش از عراق و سوریه، سودای جنگ و تسلط بر این کشور را دارند

▲ بی‌تردید اگر همیاری دیگر کشورها همچون ایران در بحران عراق و سوریه نبود داعش به‌عنوان نیروی تخریبی، منطقه را با آشوب بیشتری مواجه می‌کرد

مونارنجی غیرقابل پیش بینی

بیش از یک سال از زمامداری دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا بر کاخ سفید زمان می گذرد. ترامپ که از ابتدا به عنوان یک فرد غیرقابل پیش بینی شناخته شده، در این ماه ها تصمیماتی اتخاذ کرده که برخی نیز مربوط به ایران است. هفته نامه مثلث در میزگردی به بررسی عملکرد و شخصیت ترامپ و پیامد تصمیماتش بر ایران پرداخته است.

بین الملل

ترامپ در سال ۹۶

هم فرصت هم تهدید







مرد اتفاقات غیرمنتظره

ترامپ کدام وعده‌هایش را عملیاتی کرد؟

چهل و پنجمین رئیس جمهوری آمریکا حدود ۱۴ ماه از دوره فعالیت خود را پشت سر گذاشته است؛ دوره‌ای که با تصمیم‌های عجولانه، اظهار نظرهای بدون پشتوانه و موضع‌گیری‌های هیجانی زیادی همراه بوده و هست و بر اساس نظر سنجی‌ها، ترامپ را به غیر محبوب‌ترین رئیس جمهوری ایالات متحده تبدیل کرده است. بر اساس تحقیقاتی که توسط دانشگاه «پویس» انجام شده است، ترامپ با پشت سر گذاشتن «جیمی ببوکن» پانزدهمین رئیس جمهوری این کشور و همچنین «وبیلیام هنری هریسون» نهمین رئیس جمهوری آمریکا، کمترین میزان محبوبیت یک رئیس جمهوری در طول تاریخ این کشور را به خود اختصاص داده است. ۶۶ درصد از مشارکت‌کنندگان در نظر سنجی بر این باور هستند که ترامپ موجب تقسیم شدن آمریکا و نه وحدت در این کشور شده است.

ترامپ همواره مرد اتفاقات غیرمنتظره بوده است. از زمانی که ۱۶ کاندیدای جمهوریخواه را در جریان رقابت‌های انتخاباتی ۲۰۱۶ شکست داد تا زمانی که در میان حیرت و ناباوری بر هیلاری کلینتون کارکنش غلبه کرد، کمتر کسی می‌توانست آنچه را اتفاق افتاده است، پیش‌بینی کند. در حالی که برخی تحلیلگران معتقدند که ترامپ از جمله معدود سیاستمدارانی است که به وعده‌های انتخاباتی خود عمل کرده و تصمیم‌هایی را که در زمان کاندیداتوری اعلام کرده بود - هرچند غیر منطقی و عجیب - اجرایی کرده است. عده دیگری بر این باورند که ترامپ در بسیاری از حوزه‌ها چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای داشته است. به عنوان مثال وی زمانی که کاندیدای جمهوریخواهان بود، عربستان سعودی را هدف انتقادهای تند خود قرار می‌داد و این کشور را به حمایت از تروریسم متهم می‌کرد اما بعد از پیروزی در انتخابات، اولین سفر خارجی خود را به عربستان انجام داد و بین تشریفات فراوان قراردادهای چند صدمیلیارد دلاری با سعودی‌ها امضا کرد که نشان‌دهنده عدول وی از شعارهای انتخاباتی اش است.

در ادامه به برخی تصمیم‌گیری‌های جنجالی ترامپ اشاره می‌شود:

خروج از پیمان آب و هوایی پاریس: بیش از ۵۰ معاهده، قرارداد و توافق برای حفاظت از محیط‌زیست توسط ترامپ لغو یا روند آن متوقف شد که یکی از آنها توافق آب و هوایی پاریس بود. ترامپ در تاریخ اول ژوئن ۲۰۱۷ میلادی اعلام کرد که آمریکا هرگونه مشارکت در پیمان آب و هوایی ۲۰۱۵ پاریس را لغو می‌کند. او اعلام کرد که این پیمان آب و هوایی، اقتصاد آمریکا را تحت الشعاع قرار می‌دهد و زیانی دائمی را متوجه این کشور خواهد کرد. او در زمان رقابت‌های انتخاباتی نیز وعده داده بود که آمریکا را از این پیمان خارج خواهد کرد، چرا که این اقدام به تجارت آمریکا و کارگران این کشور کمک خواهد کرد. او تأکید کرده است که خروج از پیمان آب و هوایی پاریس در چارچوب سیاست «اول آمریکا» صورت می‌گیرد. برخی معتقدند که ترامپ با این اقدام، آمریکا را در سطح جهان منزوی کرده است؛ چرا که تقریباً تمام کشورهای جهان پایبندی خود به آن توافق را اعلام کرده‌اند و ترامپ با این تصمیم، آمریکا را در برابر جهان قرار داده است.

خروج از سازمان یونسکو: دولت ترامپ ماه اکتبر گذشته اعلام کرد که تصمیم دارد از سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی ملل متحد (یونسکو) خارج شود. وزارت خارجه آمریکا در بیانیه‌ای اعلام کرد که این کشور تمایل خود را برای تعامل با یونسکو به عنوان یک کشور ناظر غیر عضو به منظور سهیم کردن نظرات، چشم‌انداز و تخصص آمریکا در بعضی موضوع‌های مهم این سازمان از جمله محافظت از میراث جهانی، حمایت از آزادی بیان و ارتقای همکاری علمی

و آموزشی به مدیرکل (یونسکو) اعلام کرده است. دولت ترامپ دلیل این تصمیم خود را نگرانی از افزایش بازداشت‌ها در یونسکو، نیاز به اصلاحات اساسی در این سازمان و ادامه تبعیض ضد اسرائیلی در یونسکو عنوان کرده است. شاید بتوان اصلی‌ترین دلیل این تصمیم را شخصیت تاجر ترامپ و نگرانی از واکنش لابی‌های یهودی دانست.

افزایش بودجه نظامی: دونالد ترامپ در مراسمی که با حضور فرماندهان ارشد نظامی برگزار شد، لایحه بودجه نظامی ۷۰۰ میلیارد دلاری آمریکا را امضا کرد. وی این لایحه را تاریخی خوانده و هدف از افزایش بودجه نظامی را ترمیم ارتش آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین ارتش جهان خواند. دونالد ترامپ تأکید کرده است که این لایحه می‌تواند به آمریکا کمک کند تا قدرت نظامی خود را تقویت کرده و ابزار و تسلیحات مورد نیاز ارتش را مدرنیزه کند. او همچنین گفته است که این قانون، آمادگی ما را تقویت خواهد کرد و نیروهای نظامی ما را مدرنیزه خواهد کرد و ابزارهای مورد نیاز نیروهای ما را برای جنگ و پیروزی فراهم خواهد آورد. شاید این تصمیم را نیز بتوان در چارچوب سیاست «اول آمریکا» ی ترامپ دانست.

به رسمیت نشناختن قدس به عنوان پایتخت اسرائیل: دونالد ترامپ در تاریخ ششم دسامبر گذشته، اعلام کرد که کشورش بیت المقدس را به عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت می‌شناسد. او در این باره گفت که از وزارت خارجه آمریکا خواسته‌ام برای اجرای قانونی که ۲۰ سال اجرا نشده است. به سرعت برنامه انتقال سفارت‌مان به بیت المقدس را آغاز کند. ایالات متحده از تشکیل دو کشور در فلسطین در صورت موافقت دو طرف حمایت می‌کند. وی همچنین به‌طور رسمی فرمان انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس را امضا کرد. ترامپ در عین حال، قانون انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به بیت المقدس (مصوب ۱۹۹۵) را به مدت ۶ ماه دیگر تعلیق کرد و قرار است تعلیق این قانون تا زمان ساخته شدن سفارت جدید آمریکا در بیت المقدس ادامه داشته باشد. برخی منابع به نقل از نزدیکان ترامپ اعلام کرده‌اند که وی همواره تمایل دارد در کانون توجه باشد تا جایی که برخی مواقع از رسانه‌ها به دلیل عدم پوشش اقدام‌های «مثبت» خود به شدت انتقاد کرده است. اتخاذ این تصمیم جنجالی و اعلام اینکه از راه‌حل تشکیل دو کشور مستقل حمایت می‌کند، راه می‌توان به همین خصوصیت اخلاقی وی نسبت داد؛ هر چند تعهد او به اسرائیل و تلاش برای خنثی کردن مقام‌های تل آویو را نمی‌توان در این تصمیم‌گیری نادیده گرفت.

اصلاحات جدید در سیاست‌های مهاجرتی: ترامپ نخستین بار در تاریخ ۲۸ ژانویه ۲۰۱۷، در حالی که تنها هشت روز از زمان ورود وی به کاخ سفید می‌گذشت، یک دستور اجرایی امضا کرد که ورود اتباع هفت کشور عمدتاً مسلمان (ایران، سودان، سومالی، سوریه، یمن، لیبی و عراق) به خاک آمریکا را ممنوع می‌کند. این فرمان، پس از اجرایی شدن، هرج و مرج و اعتراضات گسترده در فرودگاه‌های آمریکا و شهرهای این کشور را به دنبال داشت که باعث شد دادگاه فدرال ایالات واشنگتن و پس از آن دادگاه تجدیدنظر شعبه نهم ایالات متحده آمریکا اجرای آن را متوقف کند. ترامپ بعد از آن در تاریخ ۱۶ مارس این دستور اجرایی را لغو و نسخه اصلاح‌شده آن، موسوم به فرمان شماره ۱۳۷۸۰ امضا کرد که در آن نام عراق حذف شده بود و بنابراین محدودیت‌ها اتباع شش کشور مسلمان دیگر را شامل می‌شد. اما چندی قاضی آمریکا این فرمان ترامپ را نیز با صدور احکامی لغو کرد تا دولت ترامپ مجبور شود برای گرفتن تأیید اجرای آن پرونده را به دیوان عالی آمریکا ارجاع دهد. سرانجام، دیوان عالی آمریکا روز ۲۶ ژوئن اعلام کرد که بخش‌هایی از محدودیت‌های اعمال شده از سوی دادگاه‌های پایین‌تر علیه فرمان اجرایی ترامپ را

برداشته است. این دادگاه در توضیح بیشتر اعلام کرد که فرمان مهاجرتی ترامپ، به استثنای آن دسته از اتباع ۶ کشور مسلمان که دارای «ارتباطات اصیل» با شخص یا نهادی در ایالت متحده هستند، برای سایر اتباع این کشورها و با رعایت مفاد فرمان اجرایی شماره ۱۳۷۸۰ قابل اجرا است. ریشه چنین رویکردی را می‌توان در سیاست‌های افراط‌گرایانه و نژادپرستانه ترامپ در حوزه مذهب و ملیت دانست. این سیاست‌های نژادپرستانه تا جایی پرنرنگ شده است که وی در تاریخ ۱۲ ژانویه گذشته در اظهارنظری توهین‌آمیز، برخی کشورها را «چاه توال» خطاب کرد. او در این باره گفت: «چرا آمریکا باید از کشورهایی نظیر هائیتی، السالوادور و کشورهای آفریقایی، مهاجر بپذیرد؟ برخی از این کشورها «کثافت‌خانه» (چاه توال) هستند.» این اظهار نظر موجی از واکنش‌های منفی بین‌المللی همراه بود.

تنش با کره شمالی: ترامپ در زمان رقابت‌های انتخاباتی و همچنین بعد از آغاز فعالیت خود به عنوان رئیس جمهوری آمریکا، تنش‌های فراوانی با کره شمالی و رهبر این کشور داشته و موجی از تهدیدها را متوجه پیونگ‌یانگ کرده است. ترامپ در یک سخنرانی در سازمان ملل متحد از لفظ «مرد موشکی» برای اشاره به رهبر کره شمالی استفاده کرد. ترامپ در همان سخنرانی گفت که ایالات متحده قادر است به کلی کره شمالی را نابود کند. رهبر کره شمالی در اولین روز سال نوی میلادی به ایالات متحده نسبت به قرار داشتن خاک این کشور در تیررس موشک‌های بالستیک کره شمالی و استفاده از توان هسته‌ای کشورش هشدار داد و گفت که تمام خاک ایالات متحده در تیررس سلاح‌های هسته‌ای ما قرار دارد و دکمه موشک هسته‌ای نیز همیشه روی میز کار من است. این تهدید نیست بلکه واقعیت است. ترامپ نیز در واکنش به این موضع‌گیری در پیامی توئیتری نوشت: «کیم جونگ اون، رهبر کره شمالی به تازگی گفته است که دکمه (سلاح) هسته‌ای همیشه روی میز کارش است. می‌شود که کسی از داخل این رژیم تو خالی و گرسنه به او بگوید که من هم دکمه هسته‌ای دارم. اما (دکمه من) خیلی بزرگ‌تر و قوی‌تر از دکمه اوست و خوب هم کار می‌کند.»

این موج خط و نشان‌های هسته‌ای بین دو طرف همچنان ادامه دارد.

ترامپ و پرونده دخالت روسیه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا: در حالی که بسیار از مسئولان آمریکایی، اعلام کرده‌اند که شواهد روشنی از دخالت روسیه در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا وجود دارد، ترامپ بارها با استدلال‌های مختلف، ارتباط با روسیه و دخالت این کشور در انتخابات آمریکا را رد کرده است. ترامپ همچنین گفته است که روسیه مخالف ریاست جمهوری وی است. او در پیامی توئیتری در این باره نوشت: «به عبارت دیگر روسیه در مبارزات انتخاباتی ۲۰۱۶ مخالف ریاست جمهوری من بود، چرا این گونه نباشد؛ من به دنبال ارتش قوی و قیمت پایین نفت هستم.» این پرونده شاهد فراز و نشیب‌های زیادی بود و حتی به حلقه نزدیک‌ترین افراد به ترامپ از جمله جرد کوشنر، داماد وی رسید. در همین حال، مشاور امنیت ملی ترامپ نیز اعلام کرده است که دخالت روسیه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، قطعی و انکارناپذیر است.

تهدیدهای مکرر برجام: ترامپ از ادامه تأیید پایبندی ایران به برجام خودداری کرد و قرارداد را برای بازنگری به کنگره فرستاد، ولی کنگره از انجام تغییراتی در برجام سر باز زد و آن را به رئیس‌جمهور برگرداند. در آغاز ماه ژانویه ترامپ مجبور به تأیید مجدد برجام شد ولی سه ماه دیگر به کنگره و هم‌پیمانان اروپایی خود مهلت داده تا در آن بازنگری کنند. او اعلام کرده است که این آخرین فرصتی است که به برجام خواهد داد. ▶



از «صلح سرد» به «جنگ سرد» روابط آمریکا-ایران در دوران ترامپ چه تغییری یافته است؟

گرفت. روندی که منجر به ظهور و اعاده نشانه‌هایی از عمل‌گرایی در روندهای سیاست خارجی آمریکا شد. هر یک از تغییرات شکل گرفته بیانگر این واقعیت است که اداره امور داخلی و بین‌المللی نیازها و ضرورت‌های خاص خود را منعکس می‌سازد. نشانه‌های چنین رفتاری را می‌توان در ارتباط با سیاست خارجی ترامپ در برخورد با برنامه جامع اقدام مشترک، الگوی رفتاری در ارتباط با امنیت اروپا، همکاری‌های منطقه‌ای با کشورهای حوزه خلیج فارس، خاورمیانه عربی و واحدهای آسیای شرقی مورد توجه قرار داد.

واقعیت آن است که جهان در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ با تضادهای سیاسی و بحران‌های جدیدی روبه‌رو شده است. اگرچه ترامپ در صدد است تا معادله قدرت را بر اساس ناسیونالیسم آمریکایی شکل دهد، اما مقاومت بسیاری از کشورهای آسیایی، اروپایی و قدرت‌های بزرگ منجر به بازتولید پراگماتیسم راهبردی در سیاست جهان شد. هر یک از الگوهای رفتاری ترامپ زمینه لازم برای شکل‌گیری فرآیندهای گریز از مرکز در محیط‌های منطقه‌ای را به وجود آورده است.

نخبگان، نظریه‌پردازان سیاسی و حتی مجموعه‌های حزبی در آمریکا فکر می‌کردند که هیلاری کلینتون در انتخابات نوامبر ۲۰۱۶ پیروزی می‌رسد اما سیستم کارت کنترل زمینه پیروزی دونالد ترامپ را به وجود آورد. ظهور ترامپ در ساختار سیاسی آمریکا، تأثیر خود را بر الگوهای سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده به جا گذاشت.

دونالد ترامپ در رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری به این موضوع اشاره داشت که هزینه‌های نظامی آمریکا را کاهش داده و به جای آن تلاش دارد تا زمینه ساختن جامعه و ساختار سیاسی آمریکا را فراهم سازد. افرادی که با اندیشه و پایگاه اجتماعی دونالد ترامپ آشنایی نداشتند، احساس می‌کردند که روند جدیدی در سیاست‌گذاری راهبردی ایالات متحده در حال شکل‌گیری است. در حالی که ترامپ در فرآیند اداره امور سیاسی و راهبردی آمریکا ناچار شد تا از سازوکارهای مربوط به ناسیونالیسم افراطی و سیاست قدرت فاصله گیرد.

رویارویی ترامپ با بسیاری از موضوعات اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، زمینه‌شکل‌گیری فرآیندی را به وجود آورد که از الگوهای آرمانی و اولیه خود فاصله

ابراهیم متقی

استاد دانشگاه تهران



ظهور دونالد ترامپ در آمریکا را می‌توان نمادی از ساز و کارهایی دانست که زیرساخت‌های لازم برای گسترش نظامی‌گری، ناسیونالیسم و اعاده سنت‌های آمریکایی را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. ناسیونالیسم آمریکایی در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما موقعیت خود را در ساختار سیاسی و اجتماعی آمریکا از دست داد. هویت را می‌توان بخشی از نشانه‌های بنیادین دانست که جامعه، ساختار سیاسی و نخبگان آمریکایی بر آن تأکید دارند. بخش قابل توجهی از گروه‌های اجتماعی آمریکا به این موضوع اشاره داشتند که اراده سیاسی و انگیزه برای کاربرد قدرت آمریکا در سیاست جهانی کاهش یافته است. در چنین شرایطی بود که دونالد ترامپ توانست در رقابت درون‌حزبی کنوانسیون جمهوریخواهان به پیروزی برسد. اگرچه طیف گسترده‌ای از گروه‌های شهروندی،

برنامه‌های انتخاباتی خود به این موضوع اشاره داشت که مخالف افزایش هزینه‌های نظامی ایالات متحده است، اما به صورت تدریجی زمینه افزایش هزینه‌های پنتاگون در ارتباط با سلاح‌های متعارف و تسلیحات راهبردی را فراهم ساخت. یکی از برنامه‌های راهبردی ترامپ را می‌توان در افزایش هزینه‌های نظامی و ارتقای جایگاه سلاح‌های تاکتیکی هسته‌ای دانست.

دونالد ترامپ تلاش دارد تا برنامه مدرن سازی تسلیحات هسته‌ای آمریکا را به گونه‌ای سازماندهی کند که نقش «سلاح‌های تاکتیکی هسته‌ای» در راهبرد امنیت ملی آمریکا و برنامه‌های آینده پنتاگون ارتقا پیدا کند. سیاست جدید دونالد ترامپ نشانه‌هایی از تغییرات الگویی و تاکتیکی در سیاست امنیتی آمریکا را منعکس می‌سازد. پروژه مدرن سازی تسلیحات هسته‌ای دونالد ترامپ شباهت بسیار زیادی به فرآیندهای دهه ۱۹۴۰ و در سال‌های بعد از جنگ سرد دارد. این امر عامل موثری در تقویت الگوهای نظامی گری برای غلبه بر بازیگران منطقه‌ای از طریق سازوکارهای پرشدت تلقی می‌شود.

هم‌اکنون بخش قابل توجهی از اقتصاد سیاسی بین‌المللی آمریکا در حوزه نظامی گری سازماندهی شده است. حوزه‌های تحقیق و توسعه در پنتاگون نه تنها راهگشای تولید کالاها و خدماتی و مصرفی است، بلکه در گام نخست آنان تلاش دارند تا تکنولوژی مدرن را وارد عرصه‌های نظامی گری نمایند. نظامی گری آمریکایی در عصر موجود با تکنولوژی ارتباطی و ماهواره‌ای پیوند یافته است. به همین دلیل است که «شبکه‌های ضد موشک تاد» جایگزین «شبکه پاتریوت» گردید.

طرح مدرن سازی تسلیحات هسته‌ای آمریکا توسط «جیمز متیس» وزیر دفاع ایالات متحده تهیه و ارائه شده است. این طرح مورد پذیرش و حمایت دونالد ترامپ نیز قرار دارد. تاکنون محور اصلی سیاست هسته‌ای ایالات متحده را بازدارندگی در سطوح قدرت‌های بزرگ تشکیل می‌داد. در شرایط موجود، زمینه برای افزایش توانایی‌های نظامی آمریکا در قالب سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی مطرح شده است. این امر را می‌توان مبتنی بر «طرح بازبینی وضعیت هسته‌ای آمریکا» موسوم به (NPR) دانست. جیمز متیس به این موضوع اشاره دارد که هدف اصلی مدرن سازی تسلیحات هسته‌ای آمریکا را باید مقابله با روسیه در حوزه‌های منطقه‌ای دانست.

ترامپ به عربستان و اسرائیل از این جهت اهمیت دارد که بار دیگر بازار اسلحه را محور هدایتگر سیاست امنیت منطقه‌ای می‌سازد. گسترش بحران منطقه‌ای تحت تاثیر نظامی گری آمریکا شکل می‌گیرد. ضرورت‌های حفظ مزیت نسبی آمریکا در حوزه راهبردی ایجاب می‌کند که قابلیت‌های هسته‌ای در کنار ابزارهای متعارف مورد استفاده قرار گیرد.

۲. جنگ‌های منطقه‌ای و تحرک عملیات دونالد ترامپ
افغانستان در زمره چالش‌های امنیتی و منطقه‌ای آمریکا محسوب می‌شود. حضور نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان در سال‌های ۲۰۰۱-۱۸ به گونه‌ای بی‌وقفه ادامه یافته است. ناکامی آمریکا در روند دولت‌سازی افغانستان، چالش‌های جدیدی را برای دولت آمریکا ایجاد خواهد کرد. پراگماتیسم دونالد ترامپ را می‌توان در انتشار سند استراتژیک برای امنیت ملی آمریکا در افغانستان مشاهده کرد. اعزام نیروی نظامی به موازات آموزش نظامیان افغانی و مشارکت با کشورهای هم‌اند هندی، چین و روسیه برای امنیت‌سازی در افغانستان در زمره الگوهای عملگرایی‌دهنده دونالد ترامپ محسوب می‌شود.

ارائه استراتژی امنیت ملی آمریکا در حوزه‌های منطقه‌ای به‌ویژه در ارتباط با افغانستان و پاکستان بیانگر این واقعیت است که نظامی گری دونالد ترامپ برای تأمین منافع منطقه‌ای ایالات متحده از طریق جنگ‌های نیابتی و تسبیح و طراحی شده است. سلاح‌های متعارف تولیدشده توسط پنتاگون نه تنها در کوتاه‌مدت قابلیت تاکتیکی آمریکا را افزایش می‌دهد، بلکه چنین قابلیت‌هایی به گونه‌ای تدریجی منجر به فروش تجهیزات به متحدینی می‌شود که منافع منطقه‌ای آمریکا را تأمین می‌کنند. قابلیت‌های نظامی گری آمریکا در حوزه سلاح‌های متعارف زمینه ارتقای قدرت هسته‌ای تاکتیکی آمریکا را فراهم آورده است.

۳. برنامه سیاست هسته‌ای تاکتیکی دونالد ترامپ
دونالد ترامپ بیش از سایر روسای جمهور با الگوهای رفتاری، نظامیان خود را هماهنگ می‌سازد. علت آن را باید در نظامی گری کنترل شده در الگوهای کنش سیاسی و راهبردی آمریکا دانست. اگرچه دونالد ترامپ در

روندهای گریز از مرکز به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر زمینه شکل‌گیری بحران را فراهم می‌سازد. ترامپ و ساختار سیاسی آمریکا برای عبور از چنین محدودیت‌هایی ناچار خواهند بود تا از سازوکارهای عملگرایی‌دهنده استفاده نمایند. عملگرایی با روحیه اقتصادی و الگوی کنش سیاسی دونالد ترامپ نیز هماهنگی دارد. اگرچه ترامپ از ادبیات تهاجمی در برخورد با بازیگران منطقه‌ای و سایر قدرت‌های بزرگ بهره می‌گیرد، اما واقعیت آن است که چنین فرآیندی با مقاومت سایر کشورهای رو به‌رو شده و به گونه اجتناب‌ناپذیر زمینه انعطاف‌پذیری بیشتر ترامپ را به وجود می‌آورد.

۱. فروش تسلیحات به متحدین و موازنه منطقه‌ای
یکی از اهداف بنیادین دونالد ترامپ را می‌توان افزایش میزان صادرات آمریکایی به سایر کشورها دانست. از آنجایی که تسلیحات به‌عنوان یکی از مزیت‌های نسبی بسیار بنیادین برای آمریکا محسوب می‌شود، دونالد ترامپ تلاش کرد تا بازار تسلیحاتی ایالات متحده را رونق بیشتری بدهد. فروش تسلیحات به کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، نمادی از موازنه‌گرایی منطقه‌ای دونالد ترامپ محسوب می‌شود. ترامپ از سازوکارهای مربوط به افزایش مبادلات اقتصادی، فروش تسلیحاتی و همکاری‌های امنیتی بر اساس موازنه منطقه‌ای و عملگرایی راهبردی در حمایت از گروه‌های محافظه‌کار جهان عرب بهره گرفته است. نظامی گری در آمریکا دارای دو بعد کاملاً متمایز شده از یکدیگر است. بخش اول نظامی گری آمریکا مربوط به ارتقای قابلیت‌های مربوط به ساختار داخلی ایالات متحده است. هم‌اکنون آمریکا در حوزه‌های مختلف جغرافیایی بیش از ۴۷۰ پایگاه نظامی دارد. پایگاه‌های نظامی آمریکا در قالب «فرماندهی‌های منطقه‌ای» شکل گرفته است. بخش دوم نظامی گری آمریکا را می‌توان در فروش تسلیحات متعارف به متحدین و شرکای امنیت منطقه‌ای جست و جو کرد. در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، زمینه برای افزایش ابعاد نظامی گری به‌ویژه فروش تسلیحات به کشورهای منطقه‌ای به وجود آمده است.

فروش تسلیحات و ارتقای قابلیت‌های مربوط به سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی دو هدف اصلی نظامی گری ترامپ محسوب می‌شود. به همان گونه‌ای که شبکه پاتریوت اقتصاد نظامی آمریکا را در دهه اول قرن ۲۱ به میزان قابل توجهی ارتقا بخشید، هم‌اکنون شبکه تاد نقش موثری در اقتصاد سیاسی بین‌المللی آمریکا پیدا کرده است. مانور نظامی آمریکا در شرق آسیا، زمینه انعقاد قراردادهای نظامی سراسر آمریکا با کره جنوبی را به وجود آورد. روندی که می‌توان آن را زمینه‌ساز رونق بخشی جدید به ساختار دفاعی آمریکا دانست.

قراردادهای منعقدشده آمریکا با عربستان، به گونه تدریجی به سایر کشورهای حوزه خلیج فارس تسری می‌یابد. واقعیت آن است که نظامی گری در شرایطی رونق پیدا می‌کند که امکان ظهور بحران‌های منطقه‌ای وجود داشته باشد. بحران اقتصادی آمریکا از طریق گسترش بحران امنیتی در کشورهای پیرامونی و به کار افتادن اقتصاد سیاسی نظامی گری سامان پیدا خواهد کرد. گسترش نظامی گری و فروش کالاهای جدید دفاعی به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر جنگ‌های جدید و منازعاتی را شکل می‌دهد که بحران را گسترش خواهد داد.

نظامی گری در آمریکا با ظهور بحران‌های جدید امنیتی در پیرامون پیوند می‌خورد. بنابراین می‌توان دونالد ترامپ را نماد جنگ، بحران و نظامی گری برای رونق اقتصاد سیاسی آمریکا دانست. سفر منطقه‌ای



یکی از اهداف بنیادین دونالد ترامپ را می‌توان افزایش میزان صادرات آمریکایی به سایر کشورها دانست. از آنجایی که تسلیحات به‌عنوان یکی از مزیت‌های نسبی بسیار بنیادین برای آمریکا محسوب می‌شود، دونالد ترامپ تلاش کرد تا بازار تسلیحاتی ایالات متحده را رونق بیشتری بدهد

روندی که می‌تواند آثار خود را در سیاست جهانی و منازعات منطقه‌ای به جا گذارد. مدرن‌سازی تسلیحات تاکتیکی هسته‌ای آمریکا نه تنها می‌تواند بازیگران منطقه‌ای را به عنوان هدف قرار دهد، بلکه چنین ابزارهایی بخشی از بازدارندگی منطقه‌ای آمریکا در مقابله با روسیه و چین نیز تلقی می‌شود.

در سند امنیت ملی ۲۰۱۷ دونالد ترامپ، از کشورهای روسیه و چین به عنوان تهدیدات اصلی بین‌المللی آمریکا نام برده شده است، به همان گونه که نگرانی‌های امنیتی آمریکا از موضوع تروریسم، کره شمالی و نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران برجسته و مورد تأکید قرار گرفته است. چنین روندی بیانگر آن است که سیاست خارجی و الگوی کنش امنیتی آمریکا به صورت تدریجی تغییر پیدا کرده و تحت تأثیر موج‌های دگرگون‌شده قرار می‌گیرد. می‌توان محورهای اصلی «دکترین راهبردی جدید دونالد ترامپ» را در ادبیات سیاسی وی ارزیابی کرد. بیان استراتژی امنیت ملی آمریکا، سخنرانی در مجمع جهانی اقتصادی داووس و آنچه در سخنرانی سالانه رئیس‌جمهور به عنوان «وضعیت اتحادیه» بیان شده، نشان می‌دهد که ترامپ تلاش دارد تا تضادهای آمریکا با روسیه و چین را افزایش دهد.

۴. منطقه‌گرایی امنیتی در الگوی کنش راهبردی ترامپ

نظام منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد با تغییرات بنیادین روبه‌رو گردیده است. دونالد ترامپ تلاش دارد تا زمینه نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای در معادله قدرت و امنیت راهبردی آمریکا در غرب آسیا را از طریق سازوکارهای مربوط به امنیت نیابتی تأمین نماید. معادله قدرت، تغییر یافته و الگوی جدیدی از روابط همکاری جویانه و تعارضی شکل گرفته است. به‌طور کلی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که گرایش‌های گریز از مرکز در محیط‌های منطقه‌ای افزایش بیشتری پیدا کرده است. محور اصلی سیاست ترامپ بر اساس چنین سنت‌هایی را «موازنه‌گرایی منطقه‌ای» تشکیل می‌دهد. موازنه‌گرایی منطقه‌ای را می‌توان به عنوان بخشی از الگوی رفتار سیاسی و سیاست خارجی ترامپ دانست که زمینه‌های لازم برای محدودسازی قدرت ایران در محیط منطقه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد. تحقق روندهای مبتنی بر موازنه‌گرایی نیازمند به‌کارگیری سازوکارهایی از جمله «مهار و محدودسازی» ایران خواهد بود. ایالات متحده در چهار دهه گذشته همواره تلاش داشته تا زمینه‌های لازم برای کاهش قدرت تاکتیکی، عملیاتی، اقتصادی و راهبردی ایران را به وجود آورد.

مقابله با ایران و کره شمالی را می‌توان در زمره بخش‌هایی از سیاست امنیتی ترامپ در محیط منطقه‌ای دانست. در سند امنیت ملی دونالد ترامپ به این موضوع اشاره شده که ایران و کره شمالی در زمره تهدیدات امنیت منطقه‌ای ایالات متحده محسوب می‌شود. بحران کره شمالی می‌تواند چالش‌هایی را برای امنیت بین‌الملل به وجود آورد. اگرچه دونالد ترامپ در برخورد با کره شمالی از ادبیات تهدیدکننده بهره گرفت اما چنین رویکردی به مفهوم رویارویی نظامی و عملیاتی نبوده است. بسیاری از ادبیات راهبردی دونالد ترامپ، معطوف به مقابله با ایران در محیط منطقه‌ای است. الگوی مقابله با ایران ماهیت مستقیم نداشته بلکه براساس سازوکارهای مربوط به تحریم، محدودسازی و مهار قابلیت‌های ایران شکل گرفته است.

ادراک آمریکا از کره شمالی و ایران ماهیت تهدیدآمیز و پیامدهای پرمخاطره دارد.

استراتژیست‌های آمریکایی به این موضوع اشاره دارند که دولت کره شمالی دارای مشخصه‌های یک حکومت تهاجمی و غیرمنطقی است. این کشور توانایی انجام خطرپذیری انتحاری را دارد. در حالی که کشورهای چین، روسیه، ژاپن، کره جنوبی و آمریکا بدون آنکه دست به اقدام تحریک‌آمیزی بزنند، درصدد فروپاشی کره شمالی هستند. در نگرش این گروه از نظریه‌پردازان موضوعات راهبردی، ایران کشوری است که همواره مظنون به حمله به منافع آمریکا از طریق یک کشور دیگر بوده است.

واقعیت‌های رفتاری آمریکا در پاییز و زمستان ۱۳۹۶ بیانگر روابطی سرد و محدودیت‌های پایان‌ناپذیر ایالات متحده در برخورد با ایران بوده است. اگر الگوی رفتاری و ادبیات سیاسی آمریکا در دوران باراک اوباما نشانه‌هایی از «صلح سرد» را منعکس می‌کرد، در دوران دونالد ترامپ واقعیت‌های نهفته در قالب «جنگ سرد» خود را بازنمایی کرده است. جنگ سرد ایجاد شده در روابط آمریکا با ایران بسیاری از ویژگی‌ها و نشانه‌های «رویاری صلح‌آمیز» که الگوی رفتاری آمریکا در چهار دهه گذشته بوده را منعکس می‌سازد. چنین رویکردی به مفهوم آن است که سیاست منطقه‌ای آمریکا در برخورد با ایران مبتنی بر محدودیت‌های راهبردی بیشتری در سال ۱۳۹۷ خواهد بود. بخش قابل توجهی از کارگزاران راهبردی کابینه ترامپ در زمره منتقدین اصلی قابلیت موشکی ایران نیز محسوب می‌شوند. اگرچه رکن تیلرسون دارای رویکرد عمل‌گرایانه‌ای نسبت به موضوعات راهبردی خواهد داشت، اما این امر صرفاً به عنوان بخشی از سیاست امنیتی آمریکا نسبت به ایران تلقی خواهد شد. طبیعی است که روندهای مربوط به سیاست تحریم و دیپلماسی اجبار در کابینه ترامپ ادامه خواهد یافت.

۵. ارزیابی عرصه و ساختار داخلی آمریکا نسبت به ترامپ

نقش ملی آمریکا در دوران دونالد ترامپ با نشانه‌هایی از موازنه‌گرایی تداوم یافته است. اگرچه ترامپ تلاش دارد تا از ادبیات تهدید برای ایجاد وحشت و نگرانی سایر کشورها استفاده کند، اما واقعیت آن است که ترامپ با چالش‌های جدی در حوزه سیاست و ساختار داخلی روبه‌رو شده است. چالش‌های فراوری ترامپ در ساختار داخلی را می‌توان بخش دیگری از واقعیت‌های محیطی دانست که زمینه‌گسترش عملگرایی سیاسی، ساختاری و راهبردی را در ارتباط با ترامپ فراهم می‌سازد. هنوز بخش قابل توجهی از گزارش رابرت مولر بازرس ویژه پرونده تیم انتخاباتی دونالد ترامپ در ارتباط با روسیه تداوم دارد. رابرت مولر می‌بایست در روند پرونده، با دونالد ترامپ نیز مصاحبه داشته باشد. این امر نشان می‌دهد که ساختار سیاسی آمریکا نسبت به موضوعات کنش فراساختاری مقام‌های سیاسی ایالات متحده حساسیت دارد. در قانون اساسی آمریکا نیز موضوع مربوط به استیضاح مقام‌های عالی آمریکا پیش‌بینی شده است.

اگرچه اهم استیضاح به عنوان یکی از ابزارهای موثر گروه‌های رقیب دونالد ترامپ در ساختار سیاسی به‌ویژه کنگره آمریکا محسوب می‌شود، اما اعمال چنین سازوکاری در زمان محدودی نمی‌تواند نتایج و مطلوبیت‌های موثری برای برکناری ترامپ از ساختار قدرت ایالات متحده به‌وجود آورد. به‌طور کلی می‌توان به این موضوع اشاره داشت که «ساختار موازنه و کنترل» در زمره فرآیندهایی محسوب می‌شود که محافظه‌کاری و ناسیونالیسم دونالد ترامپ را در فضای عملگرایی ساختاری و راهبردی قرار می‌دهد. ▶

سیاست‌های ترامپ به نفع طبقه بالای جامعه است

گفت‌وگوی مثلث با کارشناس مسائل آمریکا

سال سیاست‌هایی متفاوت از آنچه گفته بود را دنبال کرد؟

▲ دلیل محقق نشدن برخی وعده‌های ترامپ هم به تازه‌وارد بودن ایشان در عالم سیاست برمی‌گردد. ایشان در کشاکش انتخابات ریاست جمهوری موارد و شعارهایی را مطرح کرد که به راحتی قابل وصول نبودند. از جمله کشیدن دیوار در مرز مکزیک و گرفتن هزینه‌های آن از مکزیک، نابود و محو ساختن گروه‌های تروریستی و داعش یا نابودی فوری برجام. همه اینها نشان از آن دارد که ایشان به پیچیدگی‌های قواعد بازی در جهان سیاست آشنا نیست و تصورش بر این بوده به راحتی می‌تواند فرمانی امضا و تروریسم را نابود کند.

تیم اطراف ترامپ چقدر در تصمیم‌گیری‌های او تاثیرگذار هستند؟

▲ به دلیل اینکه ترامپ تخصص خاصی در مسائل سیاست خارجی و امنیتی و کلا حکمرانی ندارد، اطرافیان ایشان توانسته‌اند تاثیر زیادی روی تصمیم‌گیری‌هایش بگذارند. جرارد کوشنر، داماد ترامپ، مک‌مستر، مشاور امنیت ملی، جیمز متیس، وزیر دفاع و کلی، رئیس کاخ سفید توانسته‌اند در ابعاد مثبت و منفی روی تصمیم‌گیری‌های رئیس‌جمهور آمریکا تاثیر بگذارند. لابی یهودیان، لابی اعراب، صاحبان سرمایه‌های وال استریت، رسانه‌ها و اعانه‌دهندگان کمپین انتخاباتی وی از دیگر تاثیرگذاران بر تصمیم‌های ترامپ به شمار می‌روند.

به نظر شما در سال‌های آتی، دونالد ترامپ آمریکا را به چه سمتی می‌برد چه به لحاظ سیاست خارجی و چه به لحاظ سیاست داخلی؟

▲ سیاست داخلی ترامپ بر خلاف وعده‌های انتخابی وی در حال برچیدن و تضعیف طبقه متوسط و پایین جامعه و به سود طبقه بالای آمریکا است. سیاست‌های مالیاتی، بهداشتی، امنیتی و اجتماعی عموماً در راستای منافع ثروتمندان، کاستن از هزینه‌های دولت و افزایش مالیات‌گیری است. در بعد خارجی هم یکجانبه‌گرایی آمریکا و تصمیم‌های جنجالی وی باعث شده کشورهای اروپایی و شرکای بین‌المللی این کشور به این نتیجه برسند که خیلی نمی‌توانند به حمایت‌ها و سیاست‌های دولت کنونی آمریکا دل ببندند و از این رو دنبال آن هستند که بیشتر به منابع و توان خودشان متکی باشند. از این رو، حتی اعضای اروپایی ناتو هم بر آن شده‌اند که یک مکانیسم دفاعی مجزایی برای خودشان تعریف کنند و از میزان وابستگی خود به آمریکا بکاهند. تصمیم‌های جنجالی وی باعث شد صدراعظم آلمان به صورت آشکار اعلام کند که دیگر نمی‌توان به آمریکا و دولت ترامپ اعتماد کرد. با تداوم رویه کنونی، انزوای آمریکا در معادلات بین‌المللی بیشتر می‌شود و از قدرت نفوذ و اعتبار آن در معادلات بین‌المللی کاسته می‌شود.

در نهایت ترامپ چقدر شانس دارد دوبعد برای بیاورد؟

▲ پیش‌بینی آینده در دنیای سیاست قدری سخت می‌نماید؛ دورنمای دور بعدی ریاست جمهوری ترامپ بیشتر به عملکرد وی در سال‌های آینده بستگی دارد. سال اول، سال تجربه‌اندوزی و آزمون و خطا بوده و نمی‌تواند معیار مناسبی برای پیش‌بینی آینده سیاسی ترامپ باشد. در سال‌های آینده اگر شرایط اقتصادی مردم آمریکا بهبود یابد، احتمال زیادی وجود دارد که ترامپ بتواند برای دور دوم رئیس‌جمهور آمریکا شود. این در حالی است که هر تصمیم اشتباهی در سیاست خارجی و هرگونه جنگ افروزی می‌تواند آینده سیاسی وی را به خطر اندازد و برای همیشه وی را از دنیای سیاست پس‌زند. بنابراین از نظر من، دور دوم ریاست جمهوری ترامپ در گرو بهبود شرایط اقتصادی داخلی و پرهیز از ماجراجویی‌های هزینه‌زا خواهد بود. ▶



سعيد شكوهي، کارشناس مسائل آمریکا، در گفت‌وگویی با مثلث در خصوص سیاست‌های یک سال اخیر دونالد ترامپ در حوزه داخلی و خارجی و محقق نشدن برخی از شعارهای ترامپ به تازه‌وارد بودن ایشان

در عالم سیاست اشاره کرد و گفت ایشان در کشاکش انتخابات ریاست جمهوری موارد و شعارهایی را مطرح کرد که به راحتی قابل وصول نبودند. همه اینها نشان از آن دارد که ایشان به پیچیدگی‌های قواعد بازی در جهان سیاست آشنا نیست. او در مورد آینده سیاسی ترامپ نیز توضیح داد در سال‌های آینده اگر شرایط اقتصادی مردم آمریکا بهبود یابد، احتمال زیادی وجود دارد که ترامپ بتواند برای دور دوم رئیس‌جمهور آمریکا شود. این در حالی است که هر تصمیم اشتباهی در سیاست خارجی و هرگونه جنگ افروزی می‌تواند آینده سیاسی وی را به خطر اندازد و برای همیشه وی را از دنیای سیاست پس‌زند.

با گذشت بیش از یک سال از ورود ترامپ به کاخ سفید و با توجه به سیاست‌هایی که وی طی این ماه‌ها در عرصه سیاست داخلی و خارجی در پیش گرفته است، به نظر شما آیا رای دهنده‌گانی که به ترامپ رای داده‌اند از رای خود رضایت دارند و همچنین نگاه حزب جمهوریخواه نسبت به وی چگونه است؟

▲ بر اساس نظرسنجی‌هایی که انجام شده، ترامپ در ماه‌های اخیر به پایین‌ترین سطح محبوبیت در میان مردم رسیده و میزان مقبولیت وی به ۴۰ درصد نزدیک شده است. بر اساس آخرین نظرسنجی موسسه گالوپ در فوریه سال ۲۰۱۸، مقبولیت ترامپ در میان مردم به ۴۳ درصد کاهش یافته است. بر اساس نظرسنجی شبکه سی‌ان‌ان، این مقدار حتی کمتر از آن بوده و به ۳۵ درصد رسیده است. طبق ادعای سی‌ان‌ان، این میزان محبوبیت تقریباً مساوی با کمترین میزان محبوبیت یک رئیس‌جمهور در تاریخ آمریکا است. نکته جالب توجه در این است که میزان محبوبیت ترامپ در یک سال اول ریاست جمهوری‌اش تقریباً از همه روسای جمهوری قبلی آمریکا پایین‌تر است. این عدم محبوبیت و مقبولیت، نه تنها در میان دموکرات‌ها که در میان جمهوریخواهان نیز تشدید شده است. بر اساس یافته‌های سی‌ان‌ان، حدود ۱۳ درصد جمهوریخواهان نیز از عملکرد ترامپ راضی نیستند.

چرا از ترامپ به عنوان یک شخص غیر قابل پیش‌بینی نام می‌برند؟

▲ این مسأله هم ابعاد روان‌شناختی دارد و هم ابعاد حرفه‌ای. بخشی از غیرقابل پیش‌بینی بودن ترامپ به ویژگی‌های شخصی و فردی وی برمی‌گردد؛ بعد دیگر آن به حرفه و تخصص پیشین وی و ورود غیرمترقبه‌اش به حرفه سیاست‌مداری مربوط می‌شود. ایشان از یک دلال ساختمانی و تاجر مسلک وارد یک دنیای متفاوتی شده است که دیگر با پول و زور و معامله مسائل به راحتی حل نمی‌شوند و معادلات بازی بسیار پیچیده‌اند. از این رو، بر اساس تجارب قبلی خود کارهایی انجام می‌دهد و سخنانی به زبان می‌آورد که بر اساس قواعد منقح بازی در جهان سیاست، عجیب می‌نماید.

چرا برخی وعده‌ها و شعارهای ترامپ مانند اول آمریکا، جنگ تجاری با چین و دوستی با روسیه و حتی لغو برجام محقق نشد و او طی این یک





هم فرصت، هم تهدید

گفت‌وگویی میان امیرعلی ابوالفتح و طهمورث غلامی درباره نگاه ترامپ به ایران، اروپا و جامعه آمریکا

سعیده سادات فهری

روزنامه‌نگار

خودنیز موفق بوده است. در عین حال باید توجه داشت که او دنیا را از دریچه مناسبات تجاری نگاه می‌کند و در عرصه صنعت سرگرمی نیز حضور چشمگیری داشته است. ترامپ، مخاطب را می‌شناسد و می‌داند که شهروندان آمریکایی عموماً به چه مقولاتی علاقه دارند و از طریق تهییج افکار مخاطبان خود تلاش می‌کند تا به اهدافی که مدنظرش است دست یابد. بنابراین از همان زمان که نام ترامپ به عنوان نامزد جدی حزب جمهوریخواه مطرح شد، قابل

چیست و ریشه در چه مواردی دارد؟

▲ **ابوالفتح:** اگر بخواهیم روی بحث پیش‌بینی ناپذیری یا اقدامات پیش‌بینی نشده دونالد ترامپ تمرکز داشته باشیم، باید چند فاکتور را در نظر گرفت؛ نخست آنکه ترامپ شخصیت تعلیم‌یافته در عرصه سیاست نبوده است. یعنی نه به لحاظ تحصیلی در این حوزه کار کرده و نه سمت و پست سیاسی داشته است. او به عنوان یک کارآفرین در عرصه تجارت فعال بود و در حوزه کاری

بعد از روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا همواره از سوی او شاهد اقداماتی بوده‌ایم که باعث شده بسیاری او را یک فرد غیرقابل پیش‌بینی توصیف کنند. به نظر شما دلیل این‌گونه رفتارها و اقدامات رئیس‌کاخ سفید

عامل پنجم این نوع غیرقابل پیش‌بینی بودن و تصمیمات ناگهانی ترامپ به کینه و نفرت او نسبت به سیاست آمریکا بازمی‌گردد. زیرا همواره روسای جمهوری آمریکا سعی کردند در مسیر او سنگ اندازی کنند. به عنوان مثال در دوره باراک اوباما شاهد بودیم که رئیس‌جمهور سابق آمریکا تاحدودی ترامپ را به سخره می‌گیرد. به همین دلیل تلاش دونالد ترامپ بر این است که نشان دهد با تمام روسای جمهور آمریکا متفاوت است. ترامپ در روز تحلیلش تمام روسای جمهور را زیر سوال می‌برد و این به دلیل نفرت شخصی‌اش از سیاست و سیاست‌ورزی روسای جمهور پیشین است.

ترامپ طی رقابت‌های انتخاباتی، شعارها و وعده‌هایی را مطرح کرد که بعضاً محقق نشد؛ از جمله می‌توان به عقب‌نشینی او از وعده‌هایش در باره جنگ تجاری با چین، اول آمریکا، دوستی با روسیه و بحث برجام اشاره کرد. دلایل عقب‌نشینی ترامپ از برخی وعده‌هایش چیست و تیم همراه او چقدر در این مسائل دخیل بوده است؟

▲ ابوالفتح: باید توجه داشت که در ایالات متحده آمریکا یکی خواست رئیس‌جمهور مطرح است و دیگری خواست و علایق سیستم و نظام سیاسی. در آمریکا نیز مانند اغلب کشورهای نظام سیاسی بسیار متکثر است و دیدگاه‌های مختلفی را شاهد هستیم. برای پاسخ به این سوال باید این نکته را در نظر بگیریم که فرآیند تصمیم‌گیری در عرصه سیاست، فرآیندی از تاثیرگذاری اشخاص و سیستم است. یعنی بدان مفهوم نیست که یک رئیس‌جمهور، یک فرمانده کل قوا یا یک فرمانده ارتش به‌تنهایی بتواند تمامی خواسته‌ها و اراده خود را به منصفه ظهور بگذارد و بسیاری از محدودیت‌ها، الزامات و مشکلات باعث می‌شود تجدیدنظر کند. بنابراین سیستم بر فرد در سیستم تاثیر می‌گذارد. اگر تا پیش از ریاست جمهوری دونالد ترامپ نمونه روشنی وجود نداشت، اما با در نظر گرفتن یک سال اخیر کاملاً می‌توان به این نتیجه رسید که خواست و علایق رئیس‌جمهور آمریکا یا تیم نزدیک به او یعنی ترامپیست‌ها یک چیز است و خواست تشکیلات سیاسی آمریکا یک چیز دیگر. ترامپ یا شعار ضدیت با تشکیلات وارد شد و گفت که تشکیلات مجموعه‌ای از افراد فاسد هستند، سلطه دارند و حقوق مردم را پایمال کرده‌اند و همین شعارها به قدرت رسید. اما ترامپ از زمان ورود به کاخ سفید مجبور شد که در زمین بازی تشکیلات سیاسی و کهنه‌سیاستمداران عمل کند. ترامپ خیلی علاقه داشت که رابطه بهتری با مسکو برقرار کند؛ از نظر تیم ترامپ روسیه یک کشور بانفوذ است و حل و فصل بسیاری از مشکلات جهانی بدون مشارکت روسیه ممکن نیست. به‌طور مشخص مشکلات سوریه، کره شمالی و مساله هسته‌ای ایران بدون نقش‌آفرینی روس‌ها قابل حل و فصل نیستند. اما تشکیلات آمریکا به شدت ضدروسی است و فضایی کاملاً علیه روسیه در این کشور حاکم است. این تشکیلات حتی برای مهار رئیس‌جمهوری که به نزدیکی با روسیه دل بسته بود، پرونده دخالت روسیه در انتخابات آمریکا را مطرح کردند که در صورت تایید می‌تواند بزرگترین رسوایی بعد از واترگیت باشد. در مورد مساله کره شمالی نیز به همین صورت است و از این رو بخش عمده‌ای از وعده‌های رئیس‌جمهور فعلی آمریکا مانند روسای جمهور پیشین محقق نشده است. موارد محدودی وجود دارد که روسای جمهور آمریکا توانسته باشند به وعده‌هایشان عمل کنند و ترامپ نیز از این قاعده مستثنی نیست.

در داخل آمریکا شعار ترامپ در خصوص «اوباما کر» عملی نشد زیرا حتی جمهور بخوانان نیز با این مساله مخالف بودند. بحث کشیدن دیوار مکزیکی نیز اجرا نشد.

▲ هفته‌نامه مثلت در میزگردی برای بررسی عملکرد یک ساله دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا، میزبان امیرعلی ابوالفتح و دکتر طهمورت غلامی، کارشناسان مسائل آمریکا بود. در این میزگرد، ابوالفتح در پاسخ به این سوال که آمریکای اوباما برای ایران بهتر است یا آمریکای ترامپ، با اشاره به اهمیت فرصت حل موضوع هسته‌ای در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما اما گفت که آمریکای ترامپ از یک منظر برای ایران و برجام مفیدتر است. به گفته این کارشناس، فارغ از تمام لغافی‌ها و جملات تند که ترامپ علیه ایران و برجام مطرح می‌کند، ناخواسته زمینه همدلی جامعه جهانی را با ایران فراهم کرده و در این دوره ایران به عنوان یک کشور سازنده معرفی می‌شود. این در حالی است که در دوره اوباما تحریم‌های سختی علیه ایران اعمال شد. در مقابل غلامی، آمریکای اوباما برای ایران بهتر می‌داند و اوباما را دشمن دانای ایران توصیف می‌کند. این کارشناس معتقد است اگر دولت اوباما یا دموکرات‌ها همچنان سرکار بود، بدون شک بهره‌برداری جمهوری اسلامی از برجام خیلی بهتر و بیشتر می‌شد. غلامی با اشاره به این موضوع که ترامپ هر بار اعلام می‌کند دفعه بعد برجام را امضا نخواهد کرد، توضیح داد این اقدام، یک اقدام منطقی و عاقلانه در راستای منافع ملی آمریکا است و بدین طریق رئیس‌جمهوری آمریکا، اقتصاد ایران را در وضعیت مبهم نگه می‌دارد.

هر دو کارشناس معتقدند که فعلاً ترامپ در نظرسنجی‌ها و وضعیت نسبتاً خوبی دارد اما پیش‌بینی شناس پیروزی او در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری را باید به بعد از انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره در ماه نوامبر موکول کرد. البته غلامی معتقد است که بخشی از ملی‌گرایان وطن‌دوست نسبت به بحث دخالت روسیه در انتخابات آمریکا بسیار حساس هستند و اگر در این خصوص مساله‌ای اثبات شود، ضربه بزرگی به ترامپ وارد خواهد شد.

است که اطلاعات را از رقیب حفظ کند و رقیب از حرکات آگاه نشود. از این رو ترامپ نگاه تجاری و اقتصادی‌اش را در حوزه سیاست نیز وارد کرده است؛ تصور او این است که در حوزه سیاست اگر اقداماتش مبتنی بر پنهان‌کاری باشد و یکبار به تصمیم به انجام کاری بگیرد می‌تواند مانند عرصه اقتصادی موفق عمل کند.

مساله دیگر به تئوری مردپوئانه بازمی‌گردد؛ بر اساس این تئوری، سیاستمدارانی که غیرقابل پیش‌بینی بودند یا وانمود کردند که غیرقابل پیش‌بینی هستند اثرگذاری بیشتری دارند و رقبا از آنها بیشتر حساب می‌برند. این خصلت در میان برخی از روسای جمهوری آمریکا وجود داشته است؛ از جمله در دوره نیکسون و ریگان.

بحث دیگر به نداشتن تجربه سیاسی ترامپ مربوط می‌شود؛ رئیس‌جمهوری فعلی آمریکا پیش از این نه فرماندار بوده و نه نماینده کنگره بنابراین سابقه سیاسی نداشته است. به همین خاطر او فهم متفاوتی از مسائل سیاسی دارد. هرچند نمی‌توان گفت که ترامپ اصلاً شخص اهل سیاستی نیست. اگر به کارنامه زندگی وی نگاهی بیندازیم از دهه ۵۰-۶۰ در رسانه‌ها و میتینگ‌های سیاسی از او بحث به میان آمده و بعضاً به‌طور مستقیم مخاطب روسای جمهور آمریکا قرار گرفته است. به‌عنوان مثال در دهه ۷۰ که ترامپ تصمیم می‌گیرد به سیاه‌پوستان، خانه‌های پدرش را اجاره ندهد، رئیس‌جمهور وقت بدون آنکه نامی از وی برد اقدامش را محکوم می‌کند.

انتظار بود که در صورت راهیابی او به کاخ سفید، اقداماتی انجام دهد که با سنت سیاسی در ایالات متحده آمریکا همخوانی ندارد یا زیاده‌دارد.

نکته بعدی اینکه ما در دهه دوم قرن جاری در ایالات متحده آمریکا با گسستی مواجه می‌شویم که صرفاً متمرکز بر یک شخص نیست. این گسست بر این مناسبت که مردم آمریکا نسبت به گذشته خود احساس ناخردی می‌کنند و به این نتیجه رسیدند که «روای آمریکایی» امکان تحقق ندارد. در واقع مشکلات کشور بیش از آن چیزی است که بخواهد از مسیر گذشته دنبال شود. بنابراین تغییری در ذهنیت آمریکایی‌ها رخ داده که خود را در سیاست عمومی بروز می‌دهد و آنها به دنبال طرح «نو» بی‌هستند. در نتیجه کسانی روی کار آمده‌اند که ساختارها و قالب‌های قبلی را بشکنند و طرح‌های جدید ارائه دهند.

از این رو جامعه آمریکا از دوره ثبات وارد مرحله گذار و رسیدن به یک شکل جدید شده است. در این شرایط دولتمردان آمریکا تلاش می‌کنند سنت‌ها و قالب‌های گذشته را بشکنند و اقداماتی را انجام دهند که از نظر کسانی که با عینک گذشته به تحولات نگاه می‌کنند غیرقابل پیش‌بینی بوده باشد.

در این خصوص چند مثال می‌توان ذکر کرد؛ نخست اینکه در مورد ساختار سیاسی و حضور کهنه‌سیاستمداران یک نگاه منفی در آمریکا وجود دارد. همچنین تداوم مسیر گذشته مناسبات اقتصادی و تجاری چه در داخل ایالات متحده و چه در خارج از آن، از دید ملی‌گرایان آمریکایی قابل قبول نیست بنابراین آمده‌اند تا نظم کنونی را برهم زنند.

در چنین شرایطی، حزب حاکم خیلی راحت از پیمان‌های گذشته خارج می‌شوند، نسبت به تعهدات گذشته آمریکا ابراز تردید می‌کنند، نگاهشان به شهروندان در حاشیه مانده متفاوت است و بر نخبران جامعه خیلی متمرکز ندارند بلکه تلاش دارند توده‌ها را بسیج کنند و به میدان بیاورند تا سیاست‌های خود را پیش ببرند. به صورت خلاصه تحولات اخیر آمریکا قسمتی به شخصیت ترامپ و قسمتی نیز به سیستم کلی این کشور که در حال نوسازی و پالایش است، بازمی‌گردد. این سیستم سعی دارد موضوعات جدید و مسائلی که پیشتر آزمایش نشده را به محک بگذارد تا مشکلات گذشته را بتواند حل و فصل کند. به همین جهت مشاهده می‌کنیم که شیوه حکومت‌داری دونالد ترامپ و تیم همراه وی متفاوت است.

▲ غلامی: در مورد غیرقابل پیش‌بینی بودن شخصیت ترامپ به چند مولفه می‌توان اشاره کرد؛ مولفه نخست به تجربه خانوادگی ایشان و تجربه پدر بزرگ، پدر و شخص ترامپ بازمی‌گردد. انسان‌هایی که در زندگی‌شان در سطح ملی موفق هستند اعتماد به نفس خاصی کسب می‌کنند. این اعتماد به نفس باعث می‌شود که ترامپ ضرورتی نبیند که بخواهد خود را در معرض قضاوت عمومی قرار دهد. او احساس می‌کند ضرورتی وجود ندارد که اعلام کند می‌خواهد چه کار کند. این اعتماد به نفس که ریشه در موفقیت‌های این خاندان دارد به ترامپ این حس را می‌دهد که بیش از دیگران می‌فهمد و باید به بقیه نیز بگوید که چه کاری انجام دهند و چه کاری انجام ندهند.

ترامپ بارها مدعی شده که از همه بالاتر و باهوش‌تر است. این خصلت و ادعاهای ترامپ مبنی بر باهوش بودن و بالاتر بودن ریشه در اعتماد به نفس وی دارد.

همچنین اگر دقت شود ترامپ خیلی اهل کنفرانس مطبوعاتی نیست زیرا گمان می‌کند که از بقیه بالاتر است و لزومی برای این کار نمی‌بیند. عامل دیگری که باعث شده شخصیت و اقدامات ترامپ، غیرقابل پیش‌بینی باشد، شغل او است. وقتی شخصی کارهای اقتصادی و تجاری انجام می‌دهد، بخش زیادی از استراتژی او مبتنی بر این

بنابراین می‌توان گفت که تنها بخشی از خواست و اراده یک کشنگر سیاسی بر نظام قابل تحقق است. همچنین در زمان انتخابات ریاست جمهوری، وعده‌های جذاب و رای جمع کن از سوی کاندیداها به کرات مطرح می‌شود اما خیلی نباید روی آن وعده‌ها تاکید کرد و امید به محقق شدن تمام آنها داشت. بحث‌هایی چون دوستی با روسیه، حل کردن مساله کره شمالی یا لغو برجام مسائلی هستند که در مرحله اجرا با واکنش کهنه کاران سیاست یا ساختارهای موثر سیاست خارجی مثل شورای امنیت ملی آمریکا، پنتاگون، وزارت خارجه، دستگاه بوروکراسی و بدنه دولت مواجه شدند. در نتیجه این سازمان‌ها و نهادها مانع می‌شوند و اجازه نمی‌دهند تمام خواست‌ها و تمایلات شخص اول کشور تحقق پیدا کند.

در این میان مهمترین وعده‌ای که ترامپ مطرح کرد و توانست آن را اجرا کند بحث مالیات‌هاست و اصلی‌ترین شکست وی نیز بحث «اوباما کر» است.

▲ **غلامی:** وقتی که انقلاب آمریکا پیروز شد، اصلی‌ترین دغدغه قانونگذاران این کشور آن بود که چه کنند تا در این کشور، سیستم استبدادی شکل نگیرد. یعنی نگرانی آنها این بود که عالی‌ترین مقام که رئیس‌جمهور می‌شود را چگونه مهار کنند که به سمت استبداد حرکت نکند. حتی این دغدغه را داشتند که رئیس‌جمهوری بیاید که پوپولیستی عمل کند، رای مردم را به دست بیاورد و کشور را به سمت استبداد ببرد.

برای ممانعت از روی کار آمدن یک رئیس‌جمهور پوپولیست، بحث کنترل کالج مطرح شد. بر اساس این طرح، مردم آمریکا رای می‌دهند اما در نهایت نخبگان حزبی تصمیم‌نهایی‌ر می‌گیرند که فردی که رای مردم را به دست آورده رئیس‌جمهور شود یا خیر؟

این دغدغه بنیانگذاران آمریکا باعث شد که سیستم ساختاری و نهادی در این کشور بسیار قدرتمند باشد. یعنی در کنار کنگره، نهادهای زیرمجموعه رئیس‌جمهور

و هرچه جلوتر می‌رویم نقش افکار عمومی و رسانه‌ها و در قرن بیست و یکم نقش متحدان آمریکا، سبب شکل‌گیری ساختارها و نهادهایی شده است که اجازه نمی‌دهد رئیس‌جمهور بخواهد خارج از مدار ساختاری و نهادی حرکت کند.

در بهترین حالت شاید رئیس‌جمهور بتواند ۱۰، ۲۰ درصد باورها، عقاید خود و نگرش‌هایی که متأثر از شخصیت خود است در دستگاه سیاست‌گذاری آمریکا تزریق کند. اما بدون شک حدود ۸۰ درصد اقدامات، نهادی و سازمانی است و رئیس‌جمهور را محدود می‌کند. بنابراین ساختارهای نهادی اجازه نمی‌دهد ترامپ آن‌گونه که می‌خواهد باشد. مثال‌های زیادی وجود دارد که می‌توان در مورد تک‌تک آنها صحبت کرد. به خصوص در مورد ناتو، ترامپ مخالف آن بود و این سازمان را یک سازمان از رده خارج شده می‌دانست که نیازی به آن وجود ندارد. ولی در سند بازبینی هسته‌ای آمریکا در فوریه ۲۰۱۸ یکی از بندهای مهم این است که ناتو نه تنها باید حفظ شود، بلکه به لحاظ عملیاتی، توانایی توسل آن به سلاح‌های هسته‌ای چه تا کتیکی و چه میانبرد قدرتمندتر و اثرگذارتر شود.

در مورد اتحادیه اروپا، ترامپ احساس کرد که آمریکا نیازی به اتحادیه اروپا ندارد و حتی مدتی از راستگرایان در این قاره حمایت می‌کرد؛ راستگرایانی که مخالف اتحادیه اروپا و خواهان فروپاشی آن بودند. اما واشنگتن در آخرین سند امنیتی که منتشر کرده، متحد اولش را اروپا خوانده و معتقد است اگر برنامه دولت آمریکا به روز کردن سلاح‌های اتمی‌اش است، این با هدف حمایت از متحدانش در مقابل روسیه و تهدیدات بالقوه‌ای است که ممکن است از سوی خاورمیانه متوجه آنها شود. در نتیجه آمریکا ترامپ در مورد اتحادیه اروپا نیز عقب‌نشینی کرده است. درباره مساله برجام، ترامپ بارها گفته بود که این توافق را لغو می‌کند اما تا امروز ۳-۴ بار آن را تمدید کرده است. حتی پیش‌بینی من این است که در ماه می که موعد تمدید دوباره تعلیق

تحریم‌های هسته‌ای علیه ایران است ترامپ مجدداً آن را تمدید خواهد کرد.

در مورد کره شمالی، زمانی که ترامپ سوگند ریاست‌جمهوری یاد کرد، روز پیش از آن، پیونگ‌یانگ یک موشک آزمایش کرده بود و همان روز موشک دیگری آزمایش کرد. ترامپ مدعی بود که خیلی فوری این مساله را حل و فصل و اقدامات کره شمالی را سد خواهد کرد. اما شاهد هستیم در دوره ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ بیشترین آزمایش‌های موشکی و حتی یک یا دو آزمایش هسته‌ای توسط کره شمالی صورت گرفت اما واشنگتن نتوانست اقدام خاصی انجام دهد. باید توجه داشت که تصمیم‌گیری برای حمله نظامی، الزامات خاصی دارد که در کنترل وزارت دفاع و کنترل نیروهای مسلح است، بنابراین ترامپ به‌شخصه نمی‌تواند دستور حمله بدهد. در موضوعات مختلف همین روند را شاهد هستیم. باید در نظر بگیریم که ساختارهای سیاسی دنیا یا فردمحور است یا نهادمحور.

در ساختارهای سیاسی فردمحور که عمدتاً در خاورمیانه رایج است، فرد ممکن است تصمیم حمله به کشوری را بگیرد و صبح عملیاتی کند. مانند تصمیم حمله به کویت توسط صدام حسین. اما در کشوری مانند آمریکا اگر قرار باشد تصمیم مهمی اتخاذ شود، باید افکار عمومی، رسانه‌ها، کنگره، بدنه کارشناسی وزارت خارجه و وزارت دفاع و تمامی نهادهای امنیتی اقعاع شوند تا بتوان تصمیمی را پیگیری کرد.

البته این ساختار نهادی که برای رئیس‌جمهور آمریکا محدودیت ایجاد می‌کند یک فرصت خیلی خوب برای دنیا است. زیرا آمریکا قدرتمندترین کشور دنیا از لحاظ نظامی است، می‌تواند دنیا را بی‌ثبات کند، امنیت بین‌الملل را به خطر بیندازد و حاکمیت هر کشوری را نقض کند. اما آنچه باعث می‌شود رئیس‌جمهوری مانند ترامپ نتواند از این قدرت و اختیارات زیاد استفاده بکند، محدودیت ساختاری و نهادی در این کشور است.

در این میان حتی جمهوری اسلامی ایران نیز از محدودیت ساختاری در آمریکا در مدت روی کار آمدن ترامپ استفاده کرده است. یعنی اگر این محدودیت‌های ساختاری و نهادی نبود شاید نحوه مواجهه ترامپ با دولت ایران و محدودیت ساختاری در آمریکا طور دیگری بود.

مساله مهم بعدی این است که آیا آمریکای ترامپ برای ایران بهتر است یا آمریکای اوباما؟

▲ **ابوالفتح:** چون نمی‌توان دو آمریکا را همزمان داشت و در مقابل یک پدیده قضاوت کرد، پاسخ به این سوال سخت است. یعنی آمریکای اوباما در یک دوره زمانی خاص و شرایط خاص خود بود و واکنش متفاوتی از خود بروز می‌داد و آمریکای ترامپ نیز به همین صورت است. بدون شک برای رسیدن به تفاهم، آمریکای دوره باراک اوباما مناسب‌تر بود. چرا که نگرش او نسبت به نظام بین‌الملل متفاوت بود و خواهان مشارکت جهانی بود. از طریق شکل دادن ائتلاف‌ها، امورش را پیش می‌برد و در حوزه خاورمیانه بر این عقیده بود که به هر حال به تدریج ایالات متحده آمریکا باید مسئولیت‌های خود را واگذار و کمتر در این حوزه مداخله کند. با این هدف که فرصت بیشتری داشته باشد تا به امور دیگر مناطق جهان بپردازد. بنابراین در یک مقطع تاریخی به این نتیجه رسیدند که یکی از عمده‌ترین اختلافات تاریخی میان ایران و آمریکا یعنی موضوع هسته‌ای را حل و فصل کنند. تا بدین جا آمریکای اوباما فرصت مناسبی بود و به همین دلیل است که این فرصت ایجاد شد و مذاکرات هسته‌ای به نتیجه رسید. اما آمریکای ترامپ از یک منظر برای جمهوری اسلامی ایران و برای برجام مفید است. فارغ از تمام لفاظی‌ها و جملات تند که ترامپ علیه ایران و برجام مطرح می‌کند، ناخواسته



جملات مهم

▲ از همان زمان که نام ترامپ به عنوان نامزد جدی حزب جمهوریخواه مطرح شد، قابل انتظار بود که در صورت راهیابی او به کاخ سفید، اقداماتی انجام دهد که با سنت سیاسی در آمریکا همخوانی ندارد و یا زاویه دارد

▲ جامعه آمریکا از دوره ثبات وارد مرحله گذار و رسیدن به یک شکل جدید شده است. در این شرایط دولت‌مردان آمریکا تلاش می‌کنند سنت‌ها و قالب‌های گذشته را بشکند

▲ وجود شخصیتی به شدت ملی‌گرا که خواهان برهم زدن نظم کنونی جهان است و در عرصه بین‌الملل تجدیدنظر طلب است، فرصتی برای کشورهایی مانند ایران مهیا می‌کند تا از زیر فشار سنگین آمریکا خارج شوند

▲ برای رسیدن به تفاهم، آمریکای دوره باراک اوباما مناسب‌تر بود. چرا که نگرش او نسبت به نظام بین‌الملل متفاوت و خواهان مشارکت جهانی بود



به‌وجود بیاید. در همین یک سال گذشته که نگاه می‌کنیم سیاست‌های ترامپ جدای از هسته‌ای در مورد موضوعات خاورمیانه بیشتر منافع و امنیت جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند. در دوره باراک اوباما و به‌ویژه در سال آخر، وی به نوعی نقش ایران را در خاورمیانه پذیرفته بود. در مورد بحران سوریه با حضور ایران در مذاکرات بین‌المللی مشکلی نداشت حتی کشورهای عربی را نقد کرد که ریشه مشکلات داخلی آنها، تعصب، بی‌کاری و نبود آزادی است و نباید مشکلاتشان را به گردن ایران بیندازند. دولت قبلی آمریکا، عربستان و ترکیه را رها کرده بود. در خاطرمان هست که معاون اوباما چه سخنرانی تندی علیه عربستان، ترکیه و قطر انجام داد و گفت که آنها از گروه‌های تروریستی در سوریه حمایت می‌کنند. حتی به اعتقاد من در سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ آمریکا پذیرفته بود که نقش ایران در خاورمیانه نقش سازنده و ثبات‌سازی است. این رویکرد را با سیاست ترامپ در مقابل ایران مقایسه کنیم؛ ترامپ مقصد اولین سفر خارجی‌اش را عربستان قرار داد، کشورهای عربی را تشویق و ترغیب می‌کند که علیه ایران متحد شوند، نزدیک به ۱۱۰ میلیارد دلار سلاح‌های پیشرفته به عربستان می‌فروشد که بدون شک این سلاح‌ها تهدیدی برای ایران است. او تلاش دارد که میان ریاض و تل‌آویو علیه تهران دوستی ایجاد کند و طی بیش از یک سال گذشته چندین بار به مواضع ایران و حزب‌الله در منطقه حمله کرده است. اوباما در شمال سوریه، ۱۵۰ نیروی ویژه داشت اما امروز ترامپ حدود ۲ هزار نیرو آنجا مستقر کرده و در حال ساخت پایگاه است. دولت آمریکا در مرز عراق و سوریه نیز قصد دارد یک پایگاه نظامی مستقر کند با این هدف که ارتباط زمینی ایران، سوریه و لبنان را قطع کند. تمام این اقداماتی که ترامپ طی یک سال گذشته انجام داده می‌تواند برای جمهوری اسلامی ایران چالش و تهدید باشد. با در نظر گرفتن این موارد من بر این باورم، هرچند حزب دموکرات در اجماع‌سازی مهارت بالایی دارد ولی چون دشمن‌دانی است و دشمن‌دانا قابل پیش‌بینی است برای ایران می‌توانست یک فرصت قلمداد شود. اگر نگاهی تاریخی به موضوع داشته باشیم، طی ۳۹ سالی که از انقلاب ایران زمان می‌گذرد، این

که زمینه را برای ایجاد یک جبهه واحد مهیا نمی‌کند. با این تفاسیر، از بخشی از جنبه‌ها، آمریکای ترامپ برای ایران مثبت است و از برخی جنبه‌ها آمریکای اوباما، خیلی صفر و صد نمی‌توان گفت کدام دولت بهتر بوده بلکه بستگی به آن دارد که از چه جنبه‌ای به موضوع نگاه کنیم و چه مواردی را در نظر بگیریم.

▲ غلامی: اگر شرایط بعد از برجام را در نظر بگیریم، من آمریکای دوره اوباما را به صراحت برای جمهوری اسلامی ایران بهتر می‌دانم؛ زیرا اوباما دشمن دانای ایران بود. دولت باراک اوباما، برجام را امضا کرد و اگر دولت او یا دولت دموکرات‌ها در آمریکا ادامه پیدا می‌کرد، بدون شک بهره‌برداری جمهوری اسلامی از برجام خیلی بهتر و بیشتر می‌شد. در این یک سالی که ترامپ هر بار اعلام می‌کند دفعه بعد برجام را امضا نخواهد کرد، یک اقدام منطقی و عاقلانه در راستای منافع ملی خودشان انجام می‌دهد.

بدین معنی که اقتصاد ایران را در وضعیت مبهم نگه می‌دارد و به شرکت‌ها و دولت‌های خارجی این پیام را می‌دهد که ممکن است دوباره ایران را تحریم کنند. بنابراین اگر آنها در ایران سرمایه‌گذاری کنند احتمالاً برایشان مسائل و مشکلاتی به‌وجود خواهد آمد.

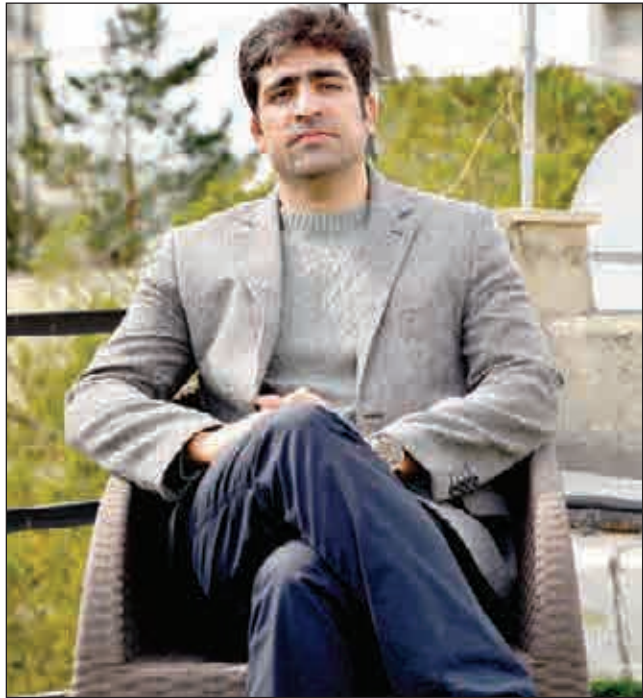
به همین دلیل بهره‌برداری جمهوری اسلامی ایران از برجام خیلی کم است؛ اگر دولت هیلاری کلینتون روی کار می‌آمد چون این توافق را آنها امضا کرده بودند، بدون شک ایران در حوزه پیش‌سپرد برجام و بهره‌برداری از مزایای اقتصادی آن خیلی بهتر می‌توانست عمل کند. این درست است که ترامپ توان اجماع‌سازی ندارد اما آمریکا قدرت بزرگی است و موارد بسیاری وجود دارد که این کشور بدون اجماع‌سازی نیز توانسته سیاست‌های خود را پیش ببرد. به عنوان مثال در حمله جورج بوش به عراق چیزی به اسم اجماع وجود نداشت و این حمله خارج از چارچوب شورای امنیت سازمان ملل انجام گرفت. این مساله که آمریکا با اروپا و روسیه اختلافاتی دارد که منجر به حفظ برجام می‌شود یک مزیت برای تهران است. ولی باید در نظر گرفت اگر دولت دموکرات در آمریکا در قدرت بود اصلاً نیازی به این مسائل نبود که امیدوار باشیم بین اروپا و آمریکا اختلاف

زمینه‌هدمی جامعه جهانی را با ایران فراهم کرده است. یعنی در دوران ریاست جمهوری اوباما، فردی که جایزه صلح نوبل را گرفت، جامعه جهانی پذیرفته بود که ایران یک خطر فوری است و به همین دلیل تحریم‌های سنگینی علیه ایران اعمال کرد. شورای امنیت و حتی روسیه و چین نیز با این تحریم‌ها همراهی کردند. بنابراین ایران در مظان اتهام بود و به دلیل فضا‌سازی دولت اوباما در آستانه یک رویارویی نظامی قرار داشت. در نتیجه از یک سو به دلیل نگرش متفاوت اوباما، او زمینه را برای رسیدن به تفاهم در خصوص مساله هسته‌ای ایران فراهم کرد اما از سوی دیگر به گفته خودشان، سنگین‌ترین تحریم‌ها را در آن زمان علیه ایران اعمال کردند.

اما ایران در دوران آمریکای ترامپ، ایرانی است که به عنوان یک کشور سازنده معرفی می‌شود؛ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تاکنون ۹ بار عملکرد ایران را تایید کرده است و زمانی که موضوعی درباره ایران در شورای امنیت به بحث گذاشته می‌شود مانند ادعاهای اخیر هیلی در خصوص بحث ارسال موشک از سوی ایران به حوثی‌های یمن، نه تنها دیگر کشورها با واشنگتن همراهی نمی‌کنند، بلکه بسیاری از نمایندگان در سازمان ملل و شورای امنیت علیه سیاست دولت ترامپ موضع‌گیری می‌کنند و این مساله نوعی پشتیبانی برای ایران ایجاد می‌کند.

در نتیجه این مساله که ترامپ قابلیت اجماع‌سازی در مورد هیچ کشوری را ندارد و براساس نگاه اول آمریکا، همه چیز را اول برای کشور خود می‌خواهد، باعث سوءتفاهم و دلخوری متحدان آمریکا شده است. این مساله باعث شده که متحدان واشنگتن در حوزه‌های حساس با آنها همراهی نکنند. این مساله صرفاً در مورد ایران نیست و درباره مساله فلسطین و قدس نیز شاهد همین رویکرد و موضع‌گیری بودیم.

بنابراین وجود شخصیتی به‌شدت ملی‌گرا که خواهان برهم‌زدن نظم کنونی جهان و در عرصه بین‌الملل تجدیدنظر طلب است، فرصتی برای کشورهایی مانند ایران مهیا می‌کند تا از زیر فشار سنگین آمریکا خارج شوند. همچنین کشورهای بزرگ دنیا دلخوری‌هایی از آمریکا دارند



موضوع را به دست بگیرد گفت که اگر اسرائیل به مرزهای ۱۹۶۷ برگردد آنها حتی اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت. اگر از این منظر به موضوع نگاه کنیم این فرصت برای ایران ایجاد شده که ثابت کند آمریکا به فلسطینیان ظلم می‌کند ولی تهدید مساله مهمتری است. در اینجا نیز تهدید موجود این است که اسرائیل در حال بزرگتر شدن است. اسرائیل اگر سرزمین‌های بعد از ۱۹۶۷ را نیز در کنترل خود قرار دهد، شرایطش متفاوت می‌شود. دموکرات‌ها بر این باور بودند که در خاورمیانه باید توازن وجود داشته باشد. اوپاما می‌گفت که اگر آمریکا به دنبال این باشد که ایران در خاورمیانه امنیت نداشته باشد، طبیعی است که هیچ دولتی نباید امنیت داشته باشد. باراک اوپاما در سخنرانی‌اش در مجمع عمومی سازمان ملل گفته بود که هدف آنها سرنگونی ایران نبوده است زیرا آنها دغدغه‌های امنیتی ایران را می‌فهمند. اما ترامپ معتقد است که جمهوری اسلامی ایران در خطر بود و تحریم‌ها داشت ایران را زمین می‌زد و نباید با چنین کشوری توافق می‌کرد. این در حالی است که رئیس‌جمهور پیشین آمریکا معتقد است دغدغه‌های امنیتی ایران را درک کرده و با ایران کنار آمده است. بنابراین توسل به گزینه نظامی توسط جمهوریخواهان هر چند بدون برنامه‌ریزی و فکر است صریح تر است. اما دموکرات‌ها چون عاقل تر و قابل پیش‌بینی هستند تهدیدات کمتری برای ایران ایجاد می‌کنند. اگر تهدیدی هم ایجاد کنند می‌توان با آنها تعامل داشت. جمهوریخواهان در مقابل بارها گفته بودند که با دولت‌هایی مانند ایران، لیبی و کره شمالی اصلا مذاکره نمی‌کنند چون مذاکره با این کشورها بدین مفهوم است که وجودشان به رسمیت شناخته شده است. دموکرات‌ها تحریم می‌کنند، اما آماده مذاکره هم هستند. تصور کنید دموکرات‌ها تحریم می‌کردند اما حاضر به مذاکره نبودند در آن صورت وضعیت ایران چه می‌شد؟

با گذشت یک سال و نزدیک به سه ماه از روی کار آمدن ترامپ، آیا جمهوریخواهان و رای دهندگان آمریکایی از رای خود به ترامپ راضی هستند؟

▲ **ابوالفتح:** طبق یک نظرسنجی که اخیراً دیدیم ۸۰ درصد جمهوریخواهان از ترامپ راضی هستند و سیاست‌های او را تایید می‌کنند. این اتفاق طبیعی است

در عین حال به این شکل نمی‌توان گفت کدام دولت برای ایران بهتر بوده است، زیرا هم جمهوریخواهان و هم دموکرات‌ها هم لطامات سنگینی به ایران وارد کردند و هم فرصت‌هایی برابمان ایجاد کردند. نکته دیگر اینکه به فرض اگر هیلاری کلینتون به قدرت می‌رسید به احتمال قوی در حوزه هسته‌ای ما شرایط بهتری نسبت به امروز داشتیم ولی می‌توان تصور کرد همان قدرت اجماع‌سازی که ایران را در مورد هسته‌ای تحت فشار قرار داد مجدداً بعد از اتمام پروژه هسته‌ای در خصوص موشکی و موضوعات منطقه‌ای از سوی دولت دموکرات پیش گرفته شود. اما در حال حاضر که یک دولت جمهوریخواه روی کار است، بین آمریکا و روسیه مشکلات افزایش یافته و طی یک سال اخیر ترامپ در حوزه خاورمیانه به موفقیت‌هایی دست پیدا کرده و شرایط برای تکرار آن وضعیت اجماع‌سازی دشوار است. به لحاظ سیاست‌های اعلامی، ما شاهد صحبت‌های خیلی تندی از سوی مقامات آمریکا هستیم ولی در همین دوره ترامپ می‌بینیم که ایران در سوریه شهر به شهر پیش رفت، سوریه و عراق تقریباً از دست داعش خارج شدند و ترامپ نیز فقط تماشاگر بود.

بنابراین نباید تصور کنیم که رئیس‌جمهور فعلی آمریکا تمام فرصت‌ها را از ایران سلب کرده است. اینکه ترامپ، قدس را به عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی معرفی می‌کند باعث افزایش قدرت تاثیرگذاری ایران می‌شود. اکنون ایران در جهان اسلام خود را به عنوان رهبر جریان حامی فلسطین معرفی کرده است. در شرایطی که در دولت دموکرات‌ها امکان مانور دادن ایران در موضوع فلسطین تا بدین حد وجود نداشت.

▲ **غلامی:** به نظر من بحث این است که کدام دولت بیشتر برای ایران تهدید ایجاد می‌کند و نه فرصت و پاسخ به این دو مساله خیلی متفاوت است. من معتقدم جمهوریخواهان برای ایران تهدیدات بیشتری ایجاد می‌کنند. در حوزه تهدیدات من باور دارم که تهدیدات جمهوریخواهان جدی تر است. در مورد مساله قدس ما شاهد بودیم که هیچ اتفاقی در جهان اسلام رخ نداد و اعلام شد که اگر قدس به پایتختی رژیم اسرائیل انتخاب شود، انتفاضه سوم اتفاق خواهد افتاد ولی اتفاق خاصی نیفتاد و حتی ترکیه که تلاش داشت پرچمداری این

جمهوریخواهان آمریکا بودند که در موارد زیادی، فشارهایی به ایران تحمیل کردند. به عنوان مثال در بحث تسخیر لانه جاسوسی، تهدیدات ریگان خیلی اثرگذار بود. در دوره جنگ ایران و عراق نیز حمایت‌های ریگان از عراق در جبهه‌های جنگ وجود داشت. همچنین در این دوره فشار دولت آمریکا در پذیرش قطعنامه آتش‌بس خیلی اثرگذار بود. در دوره جورج بوش پدر جمهوریخواه که همزمان با دوره ریاست جمهوری مرحوم هاشمی رفسنجانی بود، فشارهای آمریکا باعث برخی انعطاف‌ها در سیاست خارجی ایران شد. در دوره جورج بوش پسر نیز شاهد هستیم که در سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ ایران برای دو سال فعالیت‌های هسته‌ای‌اش را متوقف کرد. از آنجایی که در آن مقطع دولت وقت آمریکا به افغانستان و عراق حمله کرده بود و صحبت از حمله به ایران و سوریه بود، ایران فعالیت‌های هسته‌ای‌اش را برای دو سال متوقف کرد.

در حال حاضر نیز در دوره ترامپ بعید نیست که او تحمیل‌های مشابهی به ایران داشته باشد. به همین خاطر من بر این باورم که جمهوریخواهان بیشتر به ضرر ایران هستند و حتی اگر نتوانند اجماع ایجاد کنند و دولت‌های دیگر را با خود همراه کنند باز از آن اندازه قابلیت و ظرفیت برخوردار هستند که به یک دولت منطقه‌ای مانند ایران ضربه و صدمه وارد آورند.

▲ **ابوالفتح:** من فقط یک نکته را یاد آور شوم؛ طی دهه گذشته ایران با دولت‌های دموکرات و جمهوریخواه در آمریکا مواجه بود که هم دموکرات‌ها تهدیدات و فرصت‌هایی برای ایران ایجاد کردند و هم جمهوریخواهان. من به شخصه معتقد نیستم که می‌توان گفت از میان دو حزب یکی بهتر بوده و دیگری بدتر. زیرا مصداق‌هایی داریم از دولت‌های دموکرات که به ضرر منافع ملی ایران بوده است. به عنوان مثال تحریم‌های ثانویه گرچه پیشنهاد جمهوریخواهان بوده اما در دولت بیل کلینتون به تصویب رسید. همچنان ایران گرفتار این تحریم‌های ثانویه است. در زمان دولت جمهوریخواه گرچه جورج بوش، ایران را در محور شرارت قرار داد، ولی همین دولت دو دشمن ایران شامل طالبان و دولت صدام حسین را سرنگون کرد. البته این اقدامات به خاطر جمهوری اسلامی ایران نبود و برای منافع خود آمریکا بود اما فرصت‌هایی برای ایران ایجاد کرد.

کنگره نیز بسیاری با سیاست‌های ترامپ مانند سیاست‌های مهاجرتی موافق نیستند.

در حوزه سیاست خارجی یکی از اقدامات مهم واشنگتن در خصوص سوریه است. زیرا در سوریه در حال حاضر وضعیتش شفاف‌تر است و تقسیم ارضی صورت گرفته است. یعنی بخشی از خاک سوریه در کنترل آمریکا و بخشی در کنترل روسیه و همپیمانانش است. اگر قرار باشد طرفین سازش کنند، دولت دمشق باید یک سری امتیازات بدهد یا اینکه دولت‌های مسکو، دمشق و تهران آماده باشند که با واشنگتن وارد جنگ شوند تا مناطق تحت کنترل آمریکا را از دست آنها خارج کنند؛ البته تحقق این سناریو بعید به نظر می‌رسد.

در شرایط کنونی که داعش و النصره موقعیت‌شان را در سوریه از دست داده‌اند، رقابت میان روسیه و آمریکا خیلی جدی‌تر شده است.

البته اکنون بحران سوریه وارد فاز سیاسی شده و دیگر فاز نظامی دلیلی ندارد. بنابراین دولت ترامپ در مورد سوریه باید یک تصمیم مهم اتخاذ کند.

دومین بحث مهم در سیاست خارجی آمریکا بحث توافق هسته‌ای ایران موسوم به برجام خواهد بود.

تصور من این است که برای ماه می، دو سناریو وجود دارد؛ سناریوی اول این است که آمریکا از برجام خارج نمی‌شود زیرا گمان می‌کند که تلاش‌هایی برای صحبت بر سر مسائل موشکی ایران یا برجام به وجود آمده و اروپایی‌ها در این خصوص با آمریکا همراهی خواهند کرد. حتی گفته می‌شود این گونه زمان خریدن به نفع جمهوری اسلامی ایران هم است. سناریوی دوم این است که ترامپ از برجام خارج شود اما اعلام کند منوط به اجرای برخی خواسته‌ها مجدداً به این توافق باز خواهد گشت. در حوزه‌های دیگر به نظر نمی‌رسد توافق خاصی روی دهد؛ هر چند سیاست، عرصه پدیده‌های غیرقابل پیش‌بینی است. ▶

می‌شود. اما اگر تا آن زمان ابعاد بیشتری از دخالت روسیه در پرونده انتخابات آمریکا باز شود، ضربه جدی‌تری به حزب جمهوریخواه وارد می‌آورد و شانس دموکرات‌ها بالا خواهد رفت.

نکته آخر اینکه به نظر شما ترامپ با توجه به سیاست‌هایی که تاکنون پیش گرفته در آینده نزدیک آمریکا را به چه سمتی خواهد برد و مهمترین تصمیماتش در حوزه داخلی و خارجی احتمالاً مربوط به چه مسائلی خواهد بود؟

▲ **ابوالفتح:** در عرصه سیاست داخلی به نظر من احتمالاً شاهد تغییر سیاست‌های مهاجرتی آمریکا خواهیم بود و به نظر می‌رسد در سال آتی ترامپ بتواند سرانجام کنگره را قانع کند که بسیاری از قواعد موجود را تغییر دهد، به عنوان مثال بحث ویزاهای زنجیره‌ای یا قانون داکا.

در عرصه خارجی، کم‌رنگ شدن سیاست «اول آمریکا» را هم در مقوله امنیتی و هم تجاری شاهد خواهیم بود. نشانه‌های آن را نیز شاهد هستیم، به عنوان مثال ترامپ اعلام کرده اگر شرایط آمریکا پذیرفته شود، این کشور به پیمان پاریس، برجام، نفتا و غیره باز خواهد گشت و این پیمان‌ها را حفظ خواهد کرد. بنابراین خیز بلندی که جریان ملی‌گرا برای تجدیدنظر در مناسبات و پیمان‌های بین‌المللی برداشته‌اند تا حدودی تعدیل خواهد شد. دلیل آن هم این است که الزامات بین‌المللی خواسته‌شان را به آمریکا تحمیل می‌کنند.

▲ **غلامی:** در عرصه سیاست داخلی به نظر من ترامپ اقدام خاصی انجام نخواهد داد. دلیل آن نیز به تعطیلی دولت در آمریکا بازمی‌گردد که در دوره ترامپ دوبار اتفاق افتاد. تعطیلی دولت بدین مفهوم است که دولت مجوز کنگره را برای استفاده از بودجه و اداره امور ندارد. این در حالی است که در این دوره هم کاخ سفید و هم کنگره در اختیار جمهوریخواهان است. این بیانگر آن است که در بدنه

به خصوص بعد از قانون مالیات‌ها و مخالفتی که ترامپ بر سر قضیه سلاح داشت و گفت حتی معلم‌ها نیز باید مسلح به سلاح باشد، یک دلگرمی در میان جناح محافظه‌کار ایجاد شد مبنی بر اینکه روی وعده‌های ترامپ می‌توان حساب کرد و او مرد عمل و نجات ارزش‌های آمریکایی است. بنابراین در نظرسنجی‌ها موقعیت ترامپ تقویت شده و حتی اخیراً محبوبیت او برای اولین بار در نظرسنجی‌ها به بالای ۵۰ درصد رسیده است. بنابراین بین جمهوریخواهان موقعیت مستحکمی دارد و میان دموکرات‌ها ۵ درصد از او حمایت کرده‌اند که قابل قبول است.

در خصوص رای‌دهندگان مستقل، برآوردها نشان می‌دهد که امید به افزایش محبوبیت ترامپ بالا رفته است. بحث مالیات‌ها در این رابطه خیلی مهم است و برای یک خانواده چهار نفره اگر ماهی ۴ هزار دلار بتواند پس‌انداز کند و مالیات کمتری پرداخت کند، یک نقطه قوت محسوب می‌شود. نمونه تاریخی آن نیز می‌توان به تجربه ریگان اشاره کرد. رونالد ریگان در سال ۱۹۸۴ و در دوم ریاست جمهوری‌اش توانست گسترده‌ترین پیروزی انتخابات ریاست جمهوری تاریخ آمریکا را رقم بزند. از ۵۰ ایالت آمریکا او در ۴۹ ایالت پیروز شد و رقیبش فقط در یک ایالت که اهل آنجا بود رای آورد. ترامپ نیز خیلی به این موضوع دل بسته است که بتواند در انتخابات سال ۲۰۲۰ همین اتفاق را رقم بزند.

البته خیلی نمی‌توان به نظرسنجی‌ها اکتفا کرد؛ زیرا در انتخابات سال گذشته عکس نظرسنجی‌ها اتفاق افتاد و شاید بعد از انتخابات ماه نوامبر بتوان دقیق‌تر پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر اگر جمهوریخواهان بتوانند ست ۶۰ و ۷۰ را بشکنند و در انتخابات میان‌دوره‌ای نوامبر ۲۰۱۸ کرسی از دست ندهند، بیانگر آن است که به‌رغم تمام تبلیغاتی که علیه ترامپ، شخصیتش و سابقه خانوادگی‌اش می‌شود می‌توان دریافت که جامعه آمریکا او را قبول دارند. طی ۸ دهه اخیر همواره حزب رئیس‌جمهور بعد از انتخابات میان‌دوره‌ای کرسی از دست داده و یا کنترل کنگره را از دست می‌دهد. برآوردها نشان می‌دهد که وضعیت دموکرات‌ها در انتخابات نوامبر خیلی مطلوب نیست و احتمال اینکه بتوانند در ترکیب سیاسی کنگره تغییری ایجاد کنند، دشوار به نظر می‌رسد.

▲ **غلامی:** پایگاه اجتماعی ترامپ را نباید یک‌دست و منسجم در نظر گرفت؛ در حال حاضر کارگران همچنان هوادار ترامپ هستند. زیرا حفظ سرمایه در داخل آمریکا و جلوگیری از واردات کالاهای خارجی به نفع این قشر از جامعه است. بخشی از ملی‌گرایان تندرو آمریکایی که نگران ترکیب جمعیتی کشورشان هستند و با پدیده مهاجرت مخالفند نیز در جبهه ترامپ قرار دارند. اما آن عده از ملی‌گرایان عاقل و وطن‌دوست در مورد ترامپ دچار تردید شده‌اند؛ نخست به دلیل پرونده مداخله روسیه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا. زیرا این دست از ملی‌گرایان حساسیت زیادی نسبت به روسیه دارند و همچنان این کشور را یک دشمن قلمداد می‌کنند. در این خصوص آقای مولر، بازرس ویژه پرونده انتخابات خیلی هوشمندانه و گام به گام پیش می‌رود و به تدریج از افرادی که پایین‌بازرسی را آغاز کرده است. این شیوه ممکن است در ماه‌های آینده ضربه جدی به ترامپ برای ارتباط با روس‌ها وارد آورد. حتی اگر ثابت شود که نزدیکان رئیس‌جمهور مانند پسر او که با یک وکیل روس دیدار داشته، با روسیه ارتباط داشتند، منجر به دلخوری ملی‌گرایان وطن‌دوست آمریکایی می‌شود.

دلیل دومی که ملی‌گرایان وطن‌دوست دچار تردید در مورد ترامپ شده‌اند به این مساله بازمی‌گردد که او انسجام جامعه را به خطر انداخته است. بنابراین برخی نگرانی‌ها در مورد پایگاه اجتماعی ترامپ وجود دارد و باید منتظر انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره در ماه نوامبر باشیم تا ببینیم نتیجه چه

جملات مهم

▲ اگر شرایط بعد از برجام را در نظر بگیریم، آمریکای دوره اوپاما برای جمهوری اسلامی ایران بهتر بود؛ زیرا اوپاما دشمن دانای ایران به شمار می‌رفت

▲ در حوزه تهدیدات من باور دارم که تهدیدات جمهوریخواهان جدی‌تر است

▲ در این یک سالی که ترامپ هر بار اعلام می‌کند دفعه بعد برجام را امضا نخواهد کرد، یک اقدام منطقی و عاقلانه در راستای منافع ملی خودشان انجام می‌دهد

▲ مساله دیگر درباره غیرقابل پیش‌بینی بودن ترامپ به تئوری مرد دیوانه بازمی‌گردد؛ بر اساس این تئوری، سیاستمدارانی که غیرقابل پیش‌بینی بودند یا وانمود کردند که غیرقابل پیش‌بینی هستند اثرگذاری بیشتری دارند و رقبا از آنها بیشتر حساب می‌برند. این خصلت در میان برخی از روسای جمهوری آمریکا وجود داشته است؛ از جمله در دوره نیکسون و ریگان



انتقام از لاتاری؟

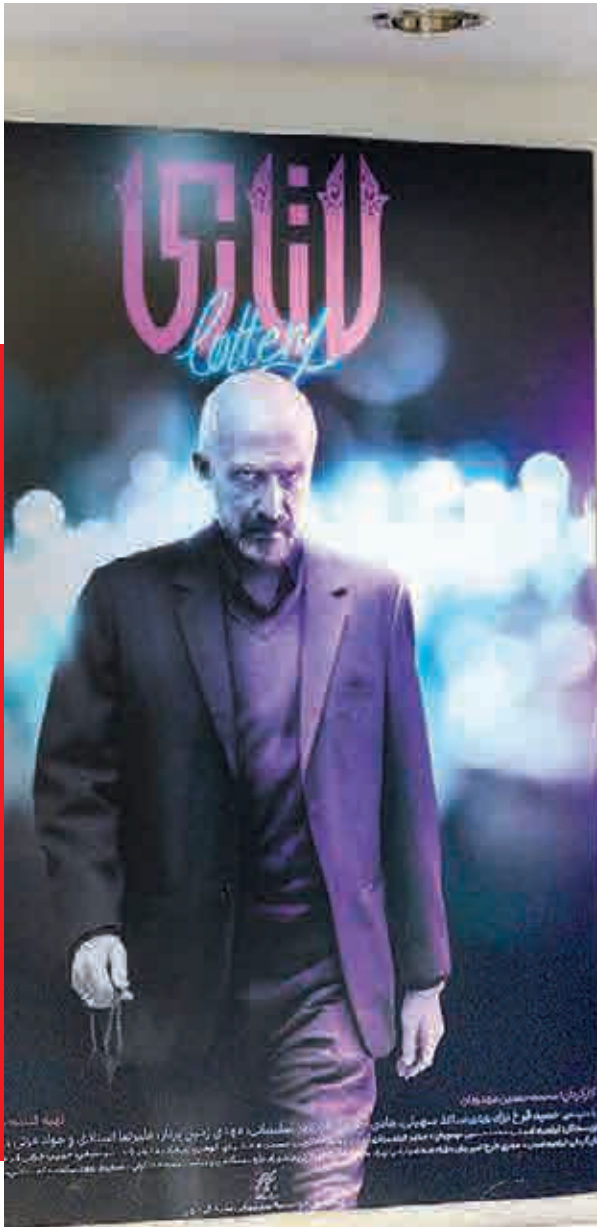
صدای جنجالی که لاتاری در جشنواره سی و ششم برپا کرد، به گوش همه رسیده است. صدایی که شاید از زیر آوار نقد و انتقادات به گوش مخاطبان رسید و همین بود که همگان را به سوی این فیلم فراخواند. صف های طولانی در برابر گیشه های فروش بلیت در سینماها تشکیل شد و تماشاگران زیادی، ساعت ها به انتظار دیدن لاتاری ایستادند. اینها همه آن چشم هایی بودند که در سالن به پرده ای نگریستند و گاهی گریستند. گاهی هیجان زده شدند و در آخر همه شان در کنار هم به افتخار موسای لاتاری کف زدند. در این پرونده خوانشی نو و منصفانه از لاتاری داشته ایم. خوانشی که سعی کرده تا به دور از فضاهای متعصب و تصلب آمیز، فیلم را بار دیگر ببیند.

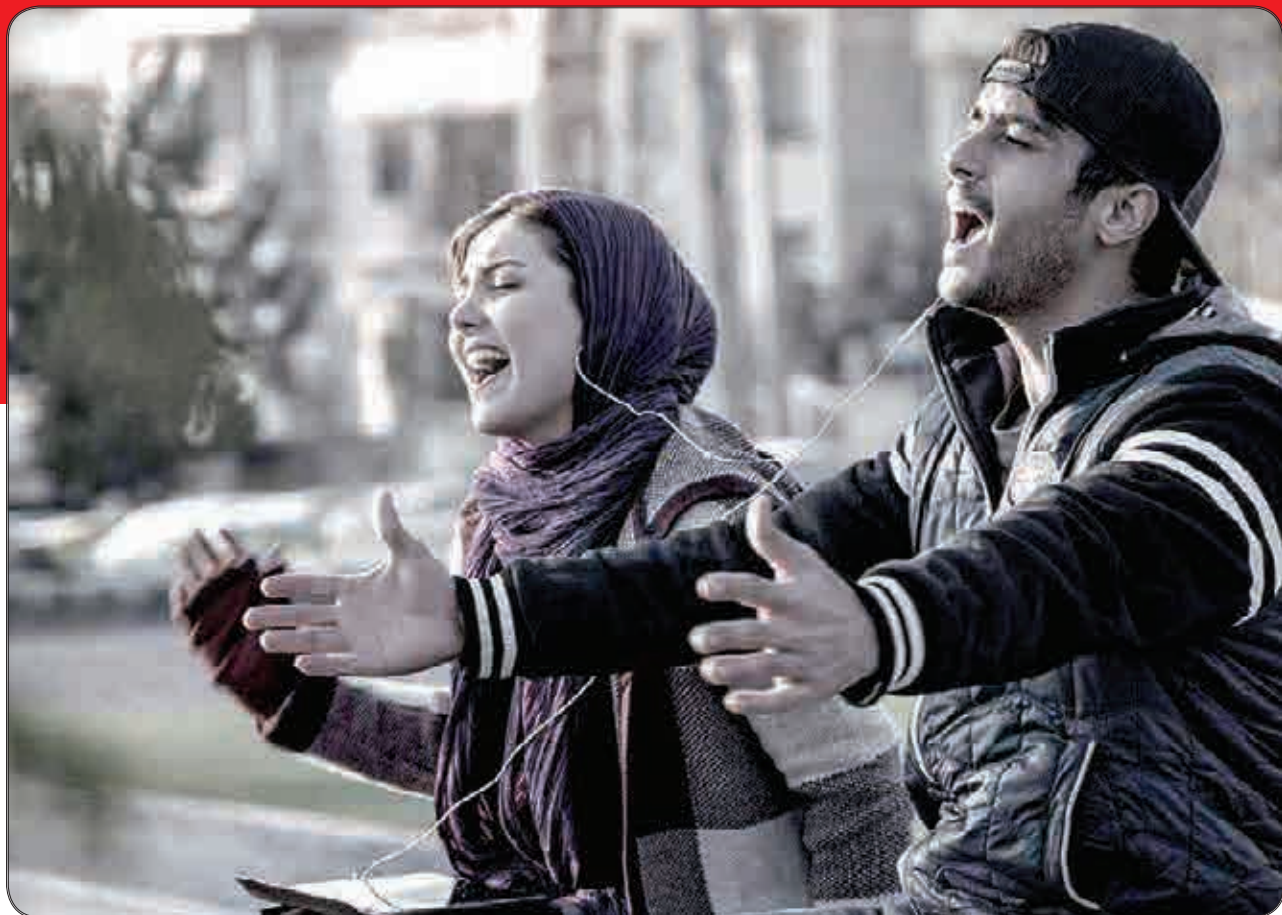
فرهنگ

فیلم سال ۹۶:
لاتاری

با لاتاری ناشیانه برخورد شد

در حاشیه لاتاری
چه گذشت؟
در گفت و گو با
محمد حسین مهدویان





باتوجه به فضایی که درباره لاتاری در جشنواره فجر پیش آمد، پیشنهاد می‌کنم که مقداری درباره اصلیت موضوع و داستان صحبت کنیم. این داستان چه جذایبی برای تو داشت که سراغ آن رفتی؟ داستانی که خط تعلیق اصلی آن به نحوی پیش رفت که فراتر از انتظار و پیش بینی مخاطب بود. به نظر رسید که جریان منتقدین هم این خطر را نپسندید و در نتیجه فیلم را کوبیدند. حتی در بسیاری از نقدها، لاتاری فاشیستی خوانده شد. چه دغدغه‌ای داشتی که سراغ این موضوع رفتی و این فیلم را ساختی؟

▲ لاتاری یک فیلم، با یک موضوع نه چندان خوشایند اجتماعی است. موضوعی که در دنیای تخیل ما اتفاق می‌افتد و دلیل این بسترسازی هم درک التهاب داستان و لذت بردن مخاطب از دیدن یک فیلم پر از خون و حرکت است. مواجهه ما برای ساختن فیلم، یک مواجهه بسیار طبیعی است. وقتی موضوعی برای ما جذاب می‌شود، درباره آن به صورتی داستان می‌سازیم که هم دیده شود، هم مخاطب با آن ارتباط برقرار کند. این وظیفه ما به عنوان کارگردان و فیلمساز است. این تمام انگیزه ساده ما برای ساختن لاتاری بود.

می‌خواهم وارد فضای ذهنی و انگیزه کارگردان شوم. اینکه یک موضوع اجتماعی را انتخاب کرده‌ای، پس یک دغدغه اجتماعی داشته‌ای و با همین دغدغه به ژانر اجتماعی ورود کرده‌ای.

▲ من خیلی در این باره مطمئن نیستم. این دست فیلم‌ها در فضای رایج تحلیل سینما در ایران، فیلم اجتماعی نامیده می‌شود. به نظر من این دست مسائل اولویت‌هایی نیستند که در زمان کارگردانی و ساختن فیلم به آنها فکر کنیم. فیلم در برخی قسمت‌ها کاملا مولودرام و در برخی قسمت‌های دیگر اجتماعی است. من خودم هم درباره جایگاه اصلی فیلم در این دسته‌بندی‌ها، اطمینان ندارم. اما موضوع اصلی فیلم و داستان، در یک موقعیت اجتماعی اتفاق می‌افتد.

سوال من هم درباره همین موقعیت اجتماعی است؛ موقعیتی که از دل آن، چنین سوژه‌ای بیرون آورده شده است. برخی درباره همین انتخاب سوژه نقدهای زیادی وارد کرده‌اند.

▲ درباره چرایی انتخاب موضوع اینطور برای شما بگویم که من زمانی یک ترانه خوب از یک خواننده معروف درباره همین موضوع شنیدم. این مواجهه مربوط به بهار همین امسال بود. در آن زمان من با این مساله روبه‌رو شدم و اینطور به نظر رسید که مساله به اندازه کافی جذاب است و می‌توان درباره آن یک فیلم ساخت. در نتیجه تصمیم گرفتم این فیلم را بسازم. پس ساختن.

موضوعی که در ذهن من جرقه‌ای ایجاد کرد، شاید مربوط به یک لحظه و یک زمان بود. چرا که من در طول یک سال فرصت ساختن چند فیلم را ندارم. یک انتخاب دارم و آن را هم به بهترین وجه باید اجرایی کنم.

زمانی که تصمیم به ساخت لاتاری گرفتم، با دوستان و همکارانم مشورت کردم و آنها نیز اذعان داشتند که این سوژه تبدیل به فیلم خوب و جذابی خواهد شد. آنها هم برای ساخت لاتاری اعلام همراهی کردند و در نتیجه همه مشغول ساخت فیلم شدیم.

در بین صحبت‌ها به این نکته اشاره کردی که یک فیلمساز فرصت ساختن هزار فیلم در عمرش را ندارد. پس یک نظام مسائل یا دغدغه‌ای در فکر خود ترسیم کرده که منطبق

بر آن کلیت پیش می‌رود. ممکن است گاهی در کنار این نظام مسائل، به پیشامدهای یکباره و موضوعات جذاب نیز نظر داشته باشد. اما از صحبت تو اینطور برداشت می‌شود که شاید داستان فیلم در یک لحظه و با یک بهانه برای کارگردان مطرح شود. زمانی که ماجرای نیمروز را ساختی، حتما در این باره دغدغه‌ای داشته‌ای. پس نمی‌توانیم صرف جذایب لحظه‌ای را در این باره مطرح کنیم. در این باره توضیح بیشتری می‌دهی؟

دغدغه کلی البته وجود دارد. مثلاً تاریخ معاصر موضوع جذابی برای من است که به نظر من برای نسل امروز به خوبی تعریف نشده است. اما زمانی که ماجرای نیمروز ساخته شد، شاید در واقع من تصمیم چنین کاری را نداشتم. درگیر کارهای دیگری بودم، اما به یکباره وقفه‌ای در کارهایم پیش آمد و پیشنهاد ساخت ماجرای نیمروز از طرف آقای رضوی به من ارائه شد. داستان به نظر من جذاب آمد، اما فرصت برای ساخت فیلم بسیار کم بود. من و آقای رضوی تصمیم گرفتیم ماجرای نیمروز را در همان فرصت کم بسازیم و این اتفاق با همکاری دوستان مان افتاد. واقعیت این است که من در زمان کارگردانی ماجرای نیمروز، به دنبال ساختن یک فیلم با حال نبودم. فقط می‌خواستم از زمان استفاده کنم تا بخش دیگری از تاریخ معاصر و فرازهای جذاب آن را برای مخاطب تعریف کنم. زمانی هم که فیلم را به همراه بیننده‌ها در برج میلاد دیدم و استقبال آنها از توجه مخاطبان به فیلم داشتم. کردم، احساس جالبی از توجه مخاطبان به فیلم داشتم. من واقعا با برنامه‌ریزی برای ۱۰ سال آینده‌ام سراغ فیلم‌ها و سوژه‌ها نمی‌روم. خیلی طبیعی و ناگهانی سراغ فیلم‌ها می‌روم و همین برای من جذاب است. من یک مدیر سیاسی یا فرهنگی و اجتماعی نیستم که برای این دست از کارها برنامه‌ریزی مدونی داشته باشم. من یک فیلمسازم و به سوژه‌هایی که من را مشغول و مشتاق می‌کند، توجه بیشتری می‌کنم. بر اساس پیش فرض‌هایی درباره امکان ساخت فیلم، جذایب آن برای مردم، تامین سرمایه لازم برای ساخت و... سراغ کار می‌روم. ممکن است یک فیلم به دلیل ساده‌ای مثل نبودن در فصل مناسب، کنار گذاشته شود. حتی اگر سرمایه ساخت آن نیز جذب شده باشد.

دوباره به لاتاری بازمی‌گردیم. در جریان اکران لاتاری، موضع‌گیری‌ها چه از سوی ناقدین و چه از سوی دوستداران فیلم، برای شما ناشناخته بود. انتظار چه واکنش‌هایی را در برابر لاتاری نداشتید که در جشنواره با آن مواجه شدید؟

▲ شاید تنها چیزی که برای من غیرمنتظره بود و البته برای فیلم به عنوان یک نقطه مثبت تمام شد، نامزد نشدن لاتاری در هیچ یک از رشته‌های جشنواره بود. نقدهای منفی، واکنش‌ها به فیلم و استقبال تماشاگران، همه و همه مواردی بودند که من انتظار آنها را داشتم، اما نه در این سطح. من منتظر یک استقبال خوب از سوی تماشاگران بودم، اما نه این استقبالی که در جشنواره دیدم. استقبالی که واقعا عجیب و غریب ولی غیرمنتظره نبود. اما

آنها همیشه از فلان کتاب، مقاله، داستان و فیلم نگراند که شاید حاوی نکته‌ای برای تضعیف گروه‌شان باشد. این مساله دلیل بخشی از نگرانی‌هایی بود که من در واکنش به لاتاری آن را به خوبی احساس می‌کردم

همین کاندیدان نشدن فیلم در هیچ یک از رشته‌ها، برای من کمی غیرمنتظره بود. من در برخی رشته‌ها مطمئن بودم که لاتاری یا کاندیدا می‌شود. مثلاً در بازی‌ها، چهره‌پردازی، موسیقی یا فیلم‌برداری به‌نظرم فیلم قابلیت کاندیدا شدن را داشت. مثلاً بازی ساعد سهیلی یا هادی حجازی‌فر از مهم‌ترین مواردی بود که اکثر ناقدین نیز آن را رد نکردند. اگر درباره رشته‌های دیگری که من به آن اشاره کردم، ان قلت و وجود داشته باشد، درباره این مورد وجود نداشته و حتی من دیدم که مطالبی نیز درباره این بازی‌ها نوشته شده است، اما هیچ یک از این بازیگرها و همکاران ما در جشنواره نامزد نشدند.

ما منتظر عدم توجه به فیلم در جشنواره بودیم، اما نه در این سطح. صحبت‌های قبل از جشنواره و رایزنی‌های انجام‌شده در جریان اخذ پروانه ساخت، ما را متوجه این کرده بود که در جشنواره به فیلم توجهی نخواهد شد، اما این میزان از بی‌توجهی برای ما غیرمنتظره و در عین حال جالب بود.

ما بعداً به این فکر کردیم که درباره لاتاری کار ناشیانه‌ای انجام شد. شاید می‌شد سیاست بیشتری در این باره به خرج داده می‌شد و به اعتراضاتی که از جاهای مختلفی به این روند شد، پایان داده می‌شد. من به این برخورد جشنواره با فیلم اعتراضی ندارم، چون در نهایت به نفع فیلم شد. اگر فیلم در چند رشته نامزد می‌شد، جای اعتراض چندانی باقی نمی‌ماند و به این صورت گفته نمی‌شد که درباره لاتاری بی‌عدالتی انجام شده است. می‌توان خیلی سیاستمدارانه به یک فیلم بی‌توجهی کرد و آن را از جریان رقابت کنار گذاشت. اما این بی‌توجهی درباره لاتاری خیلی ناشیانه بود که در نهایت نیز به نفع فیلم تمام شد. همیشه در جشنواره یک روحیه تقسیم جایزه وجود داشته و این رویه معمولاً وجود داشته است. به‌نظرم در جشنواره‌ای که تا این اندازه مصلحت‌اندیش بود، بهترین اتفاق همین بی‌توجهی بود که به لاتاری شد.

قبل از ساخت فیلم، ارشاد نگرانی‌هایی درباره لاتاری داشت. این هم چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد. ارشاد نیز در این باره منطبق و دلایل خودش را داشت که در این باره باید از مسئولان ذیربط سوال کرد. اما می‌تواند از آنها سوال کرد که به چه دلیل چنین نگرانی داشتند؟ مسائل امنیتی؟ واکنش‌های اجتماعی؟ یا چه دلیلی وجود داشت که با فیلم مخالفت داشتند؟

در این میان آنچه واضح است اینکه لاتاری در راستای سیاست‌های کلی و علایق ارشاد نبود. به راحتی می‌توان فهمید که لاتاری جایی در چارچوب سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی یکساله فرهنگ و ارشاد نداشته و ندارد.

ارشاد به چه دلیلی پروانه ساخت لاتاری را صادر کرد؟

▲ صدور پروانه ساخت به این معنا نیست که فیلم صاحب پروانه، در اولویت‌های ارشاد قرار دارد و همی برای ساخت آن وجود داشته است.

جریان ساخت و روند اخذ مجوز لاتاری تفاوت زیادی با هر فیلم دیگری داشت. شما زمانی کارگردان یک فیلم ساده‌اید و ارشاد بنا به هر دلیلی، از صدور پروانه ساخت شما سر باز می‌زند. شما از راه چانه‌زنی وارد می‌شوید و در نهایت پروانه‌تان را دریافت می‌کنید. فیلم ساخته‌شده روی پرده می‌آید و نه از سوی مردم و نه از سوی مسئولان و ناقدان هم توجهی به آن نمی‌شود. اما لاتاری اصلاً اینطور نبود. از ابتدای نگارش سناریوی لاتاری مشخص بود که توجه مخاطب و اهالی سینما به این فیلم

بخش دیگری از این مساله نیز به مسائل سیاسی بازمی‌گردد. اینکه فیلم ساخته شده، چه تصویری از ما در مخاطب ایجاد می‌کند؟ افراد در دسته‌بندی‌های سیاسی مختلف هستند و هرکدام نیز درباره طیف متبوع‌شان نگرانند. آنها همیشه از فلان کتاب، مقاله، داستان و فیلم نگرانند که شاید حاوی نکته‌ای برای تضعیف گروه‌شان باشد. این مساله دلیل بخشی از نگرانی‌هایی بود که من در واکنش به لاتاری آن را به خوبی احساس می‌کردم. نگرانی که هنوز هم در میان دو طیف سیاسی وجود دارد. البته من درصدد بازگویی این نیستیم که چه طیفی درباره این موضوع چه اظهارنظری داشته است.

واکنش‌ها را بدون نام و مشخصات افراد و طیف سیاسی متبوع‌شان بگو.

▲ نگرانم که بازگو کردن این صحبت‌ها، بعضی را به فکر همراهی با این تفکرات بیندازد. برخی از گروه‌های سیاسی نگرانند که پس از نمایش لاتاری، هواداران‌شان دچار سوء تفاهم درباره سیاست‌های آنان شوند. مثلاً یک نفر می‌گوید که ما امروز در راس قدرتم و نکند ما مخاطب بخشی از فیلم هستیم.

این تلقی‌ها در جامعه ما که به شدت سیاست‌زده است، تلقی‌های رایجی به حساب می‌آید. جامعه‌ای که به صورت مداوم شاهد سوار و پیاده شدن جریان‌های سیاسی بر اسب قدرت است و البته هر دو جریان نیز از این تقسیم قدرت راضی هستند. آنها به نوبت در کشور مدیریت می‌کنند و شاید برخی مواقع به این فکر می‌کنند که باید درباره اصل این مساله، موضع‌گیری داشته باشند.

این تلقی آیا پسینی بوده؟ آنها فیلم را دیده‌اند و چنین تلقی داشته‌اند؟ یا خودت، تلقی پیشینی از این بازتاب داشتی؟

▲ به نظر من شأن مقوله فرهنگ بالاتر از ورود به این مسائل است. یعنی فرهنگ نباید سنگ یک جناح سیاسی یا طیف فکری، آن هم در سطح حداقلی را به سینه بزند. ماده خام مادر فرهنگ و هنر انسان، اخلاق و درونیات انسان است. محصول سینما باید به صورتی باشد که در آینده نیز قابلیت دیده شدن داشته باشد. خیلی از فیلم‌ها بوده‌اند که در زمان خودشان، تنها هدف برداشت‌های سیاسی شدند. اما امروز که بعد از گذر سال‌ها، به نظاره این فیلم‌ها می‌نشینیم، جذب داستان و لایه‌هایی می‌شویم که اتفاقاً از سیاسیات فیلم مهم‌ترند. مثلاً شما به گوزن‌ها

گفت‌وگویی ما با محمدحسین مهدویان در یک بعدازظهر زمستانی، در دفتر کارش آغاز شد. گپ و گفت پر حاشیه و گرمی که بیشتر از نقد شخصیت‌ها و تکنیک‌های سینمایی مهدویان، سراغ فکر را از او می‌گرفت. سراغ ریشه لاتاری و داستان و سناریوی مهیج آن رفتیم و از مشغولیت‌های ذهنی مهدویان در این باره سوال کردیم؛ بحثی که شاید بیشتر از آنکه یک گفت‌وگوی سینمایی به حساب بیاید، یک اندیشه‌شناسی از سینمای مهدویان و ابراهیم امینی است. شرحی از این گفت‌وگوی داغ پیش روی شماست.

ما به لحاظ عقیده خیلی به هم نزدیک باشیم و درباره طرح موضوع نیز مخالفتی نداشته باشیم. اما چگونگی و کیفیت طرح موضوع محل مناقشه‌ماست. من به‌عنوان فیلمساز یک نظری دارم و مدیر سینما نظر دیگری دارد. اختلاف نظری که در واقع درباره شیوه اجراست.

درباره لاتاری شیوه متفاوتی از ارائه یادداستان به شما پیشنهاد شده بود؟ می‌خواهم به این برسیم که اگر انتقادی به شیوه شما در لاتاری می‌شد، کدام قسمت از فیلم هدف این نقد بود؟

▲ گاهی بین حرف‌ها شیوه‌های متفاوتی هم به ما پیشنهاد می‌شد، اما رویکرد لاتاری چندان مورد تأیید نبود. من در این باره نمی‌توانم به حرف‌هایی اشاره کنم که در جلسات خصوصی بین ما و برخی از مدیران مطرح شده بود، اما من به‌عنوان فیلمساز معتقدم که سوژه فیلم باید نخست در دنیای خیال رقم بخورد. ما باید این خیالی بودن دنیا را بپذیریم. بعد از آن نیز کنش و واکنش‌ها رقم خواهد خورد و داستان آفریده می‌شود. فیلم به نظر من کلاس درس نیست که مخاطب در آن چیزی بیاموزد. آموزش در فیلم یک فرآیند خودآگاه و مستقیم نیست، بلکه یک فرآیند ناخودآگاه است. هر تصویری که من در فیلم نشان می‌دهم، تأثیری روی ذهن تماشاگر دارد. این اثرات باید از سوی فیلمساز حدس زده و به آن توجه شود. ممکن است همین حدس و گمان‌ها، مرا به سمت نوعی از داستان‌گویی برد که شاید از نظر دیگران درست ارزیابی نشود. این یک بخش ماجراست که اتفاقاً چالش‌برانگیز است.

جذب می‌شود. جنس ممانعت مسئولان نیز در این مورد خاص تفاوت زیادی با فیلم‌های دیگر داشت. سوال من این است که به‌طور خاص چرا چنین اتفاقی برای لاتاری رخ داد؟

▲ بله. چشم مردم به سیاست‌های دولتی یا نگاه مدیریتی به حوزه فرهنگ نیست. آنها همیشه انتخاب خودشان را دارند و آنچه ما برایشان می‌پسندیم را نمی‌خواهند. این یک معضل اساسی برای ماست. بخش حاکمیتی ما تصمیم به حمایت و تولید از فیلم‌هایی می‌گیرد که مردم عنایتی به آنها ندارند و از سوی دیگر فیلم‌هایی را مورد توجه قرار می‌دهند که شاید مسئولان ارشاد از تولید و اکران آن اکراه داشته است.

من فکر می‌کنم که این نحوه برخورد و ماجراهایی که شما در جریان اخذ پروانه ساخت و بعد جشنواره فجر با آن روبه‌رو شدید، محصول یک طیف بندی فکری در ساختار مدیریت سینمایی و فرهنگی ماست؛ طیفی که همفکر و همپای لاتاری بود، به آن مجوز ساخت داد و طیفی که از دیدن لاتاری اکراه داشت، در جشنواره فجر مقابلش ایستاد.

▲ ممکن است چنین طیف بندی وجود داشته باشد، تا جایی که حافظه من یاری می‌کند، ما به سختی موفق به دریافت پروانه ساخت شدیم. همینطور که شما می‌گویید نیز در این راه افرادی به ما یاری رساندند. همچنین این روند تا حدود زیادی ناشی از نگاه به حوزه فرهنگ است. مثلاً یک فیلمساز درصدد تولید یک اثر است. افرادی که خودشان صاحب فکر و دغدغه هستند و از سوی دیگر نیز افراد مغرض و خطرناکی ارزیابی نمی‌شوند، آنها می‌خواهند فیلم بسازند، تفنگی در دست‌شان ندارند که بخواهند به آن وسیله چیزی را ویران کنند. من معتقدم که اگر ما اندیشه این دسته از هنرمندان و فیلم‌شان را قبول نداشته باشیم، تا حدی که این اثر آسیب جدی به فضای فکر و فرهنگ جامعه نزند، نباید مانع راه آنها شویم. کار اینها فیلم ساختن است و باید اجازه برای انجام دادن این کار داشته باشند. این نگاه قیام‌آبادانه، نه فقط درباره هنر، که در قیال همه جامعه به نظر من نباید وجود داشته باشد؛ چیزی که متأسفانه تا حدودی وجود دارد.

در جریان رایزنی‌هایی که ما با دوستان داشتیم، من همواره سوال می‌کردم که شما چرا در برابر کار ما ممانعت می‌کنید؟ کارنامه ما روشن و مشخص است. سال‌های زیادی است که من مشغول مستندسازی بوده‌ام. آقای رضوی نیز به همین منوال. ما در این مقطع تصمیم به ساخت لاتاری گرفته‌ایم که حتماً برای آن فکر و ایده‌ای داریم. ما خواستیم که مسئولان به حرف ما گوش دهند و ما نیز به خواسته‌های آنان توجه کنیم. صدور پروانه ساخت فیلم نیز نتیجه همین تعامل‌ها بود. اما به نظر من، حتی در مقطع بعد از صدور پروانه ساخت لاتاری، این باور به وجود نیامد که امروز وقت خوبی برای ساخته شدن فیلمی با موضوع لاتاری است؛ فیلمی که خطرناک نیست و حتی می‌تواند برای مردم مفید باشد.

البته جریان مقابل لاتاری نیز دارای عقیده‌های هستند که حتماً در بطن خود دارای دلایلی است که باید به آن توجه بیشتری کرد. دوستانی که در هیأت داور جشنواره حضور داشتند نیز از جمله افرادی بودند که اندیشه‌ای مخالف لاتاری داشتند.

تقابل این دو نگاه از چه جنسی است؟ تصور نگاهی که موافق ساخت لاتاری و اثر بخشی آن در جامعه و نگاهی که مخالف است...

▲ این تقابل جنبه‌های مختلفی دارد. فهم ما از سینما، یکی از جوهر مهم این تقابل است. ممکن است



به نظر من تصویر خشونت الزاماً مترادف با ترویج خشونت نیست. خیلی مواقع تصویر خشونت، مانع خشونت ورزی بی‌مورد یا حتی ترویج خشونت، لازم است

پس پایان بندی متفاوتی را برای لاتاری دیده بودی. با همه جوانب و برداشت های احتمالی.

▲ از ابتدای شکل گیری ایده لاتاری، پایان داستان خشن بود. قرار ما از ساخت این فیلم، رسیدن به یک پایان گل و بلبل و صلح نبود. قرار بود وقتی داستان به پانزده نزدیک می شود، یک سیلی داشته باشد. شخصیت های منفی فیلم از قهرمان ها سبلی بخورند. البته باز نویسی های مکرر داستان شکل داستان را تغییر داد. اما این پایان هیچ وقت تغییر نکرد. دلیل ما برای این پایان بندی هم اصلا دلیل سیاسی نبود. ما می خواستیم تماشاگری که با التهاب فیلم همراه شده را به جای نصیحت درباره خوب بودن و مهربان بودن و فرو خوردن خشم، به یک حال خوب برسانیم. تماشاگری که نود دقیقه از لحظات مختلف فیلم دچار خشم و استرس شده را در آخر داستان با صحنه ای مواجه کنیم که او کف زان از سالن خارج شود. ما به عنوان آخرین نسلی که در سالن های سینما از این نوع فیلم ها لذت برده ایم، تماشاگر فیلم هایی بودیم که تنها درصد یاد دادن مهربانی به مخاطب نبود. فیلم هایی که امروز کارگردانان آنها برای ما اساتید قابل احترامی هستند. پیشکسوتانی که برخی از آنان به هیات داوران جشنواره رفته اند. اما امروز ما شاهد سالن های سینمایی هستیم که در سکوت محض فیلم را می بینند. ما اما می خواستیم حرارت دوباره به سالن های سینما بازگردد. پایانی که سرکوب کننده میل درونی تماشاگر نباشد. در بسیاری از فیلم های ما، نوعی از بیزاری و خشم وجود دارد که ما می خواهیم با یک سکانس اخلاقی این حس ایجاد شده در طول داستان را سرپوش بگذاریم. ما به مخاطب اجازه نمی دهیم این احساس را در سالن سینما تخلیه کند. او همراه این احساس از سینما بیرون می آید و این به نظر من یک پایان بندی خطرناک برای یک فیلم است. لاتاری اگر چنین پایانی داشت، یک فیلم خطرناک بود. مخاطب این صحبت من ناقدینی هستند که نگران ترویج خشونت در لاتاری هستند. به نظر من اگر پایان بندی فیلم به این صورت بود که از مخاطب می خواست همه مصائبی را که در طی داستان شاهد بوده فراموش کند، این یک کار نادرست بود. من از مخاطبی که عشقش را از دست داده، ناموسش کشته شده و زندگی اش از بین رفته نمی خواهم که از همه اینها گذشت کند. من تماشاگر عصبانی را به حال خودش رها نمی کنم.

و حس می کنم احساس رضایت تو از همین آوانگارد بودن فیلم ناشی می شود...

▲ بله. من می گویم تماشاگر فیلمم از طرح یک موضوع عصبانی شد. پس خودم اجازه دارم که او را آرام کنم. من هم با پایان بندی فیلم، مخاطبم را آرام و با رضایت از سالن به بیرون بدرقه اش کردم. پس این فیلم اصلا ترویج خشونت به حساب نمی آید. اتفاقا این فیلم در جهت آرامش تماشاگر است؛ نفرتی که در جامعه و درون او تشکیل شده و البته در سالن سینما تخلیه می شود. اگر معیار سنجش ما چنین حرفی باشد، خیلی از مهم ترین فیلم های تاریخ سینما، فیلم های مروج خشونت هستند. در حالی که این فیلم ها جامعه را تا حد زیادی آرام کرده و می کنند. اصلا به نظر من نمایش خشونت در فیلم اتفاق بدی نیست. حتی خشونت های عادی که در زندگی روزمره ما وجود دارد و نمی دانم به کدام دلیل تلاش می کنیم که از دید مردم مخفی بماند. چرا تلاش می کنیم که تا این حد نوجوانان و جوانان را سوسول تربیت کنیم؟ به هر حال تلقی من این گونه است. نباید به من بگویید که چرا این حرف را می زنی. معمولا وقتی حرفی در جامعه زده می شود که با سبک رایج تفاوت دارد، موضع گیری های اینچنینی در قبال این فرد انجام می شود. من از مواجهه فرزند خودم با صحنه کشته شدن یک

در نتیجه این بحث هایی که امروز مطرح می شود و محصول فضای سیاست زده جامعه ماست، از قبل در ذهن من تدارک دیده نشده بود. ما در صدد طعنه زدن یا حمایت از جریان سیاسی خاصی نبودیم. نه من، نه آقای رضوی و نه بچه های گروه، هنگام طراحی فیلم به این وجه توجه نکرده بودیم. البته در مواردی پیش بینی بازخوردها و واکنش هایی را داشتیم، اما برنامه ای برای جهت دهی به این واکنش ها نبوده است.

مثلا شما درباره پایان بندی فیلم، پیش بینی خاصی داشتید؟ فکر می کردید که برداشت سیاسی از این اتفاق آخر فیلم صورت بگیرد؟

▲ مگر برداشت سیاسی خاصی از آخر فیلم شده؟ شخصیت هادی حجازی فر در لاتاری یک انقلابی پشیمان و خجالت زده است که در طول داستان مخاطب را به این نتیجه می رساند که آبی از موسی گرم نمی شود. در واقع مخاطب، انتظار غافلگیری پایان فیلم را ندارد و وقتی با آن صحنه ها مواجه می شود، هیجان زده است. مخاطب فکر می کند که در یک پلان نهایی، موسی و امیرعلی به ایران بازمی گردند و یک پایان گل و بلبل تمام برای لاتاری رقم می خورد...

▲ بله. پایان فیلم می توانست اینطور باشد که همه اینها سوار هواپیما شده اند و به ایران بازمی گردند. اتفاقا اگر اینطور می شد، همه هم از فیلم خوش شان می آمد. همه طرفدار فیلم می شدند اگر پایان داستان اینطور بود.



نگاه کنید. در زمان اکرانش، تلقی سیاسی پررنگی از این فیلم وجود داشت. اما امروز که آن شرایط سیاسی تمام شده نیز می توانیم با اشتیاق به دیدنش بنشینیم و درباره مسائل فیلم گپ بزنیم. رنجی که در گوزن ها جریان دارد، محدود به هیچ دوره سیاسی خاصی نیست. از سالیان پیش تا امروز رنج همراه انسان بوده و موضوعی است که فیلم را به یک فیلم همیشه تازه تبدیل می کند. من اینطور معتقدم که شاید شرایط سیاسی روز، اجازه دیده شدن چنین محوری را به مخاطب ندهد. محوری که تنها در فضایی غیر از فضای سیاست زده می توان به آن رسید. به نظر من مخاطبان ما در این باره بسیار هوشمند هستند. آنها زمانی که احساس کنند فیلم درصد یک پروپاگاندا سیاسی است، چنانکه باید به آن جذب نمی شوند و همان محورهای اصلی فیلم را برای خود ارزشمندتر می بینند.

به همین دلیل است که من معتقدم جای چنین اقدامی در عرصه فیلمسازی نیست. من وقتی بخواهم صحبت سیاسی داشته باشم، این کار را انجام می دهم و از چیزی هم نمی ترسم. من وقتی عاشق چلوکیاب فلان رستوران باشم، درباره آن فیلم نمی سازم. سطح اهمیت توجه به علایق و گروه های سیاسی برای من در هنگام فیلمسازی نیز به همین صورت است. من دوست دارم فیلمی بسازم که ۳۰ سال پس از این نیز دیده شود. اتفاقا برخی از دوستان نکات این چنینی را به من یادآوری می کنند، اما من به ایده اصلی فیلم فکر می کنم. بر این باور نیستم که فیلم ماده مصرفی امروز ماست. این اثر باید باقی بماند، بارها و بارها دیده و درباره آن بحث شود.

جمالات مهم

◀ رویکرد لاتاری چندان مورد تایید نبود. من در این باره نمی توانم به حرف هایی اشاره کنم که در جلسات خصوصی بین ما و برخی از مدیران مطرح شده بود، اما من به عنوان فیلمساز معتقدم که سوژه فیلم باید نخست در دنیای خیال رقم بخورد. ما باید این خیالی بودن دنیا را بپذیریم

◀ درباره لاتاری کار ناشیانه ای انجام شد. اگر فیلم در چند رشته نامزد می شد و جایزه ای نیز دریافت می کرد، جای اعتراض چندان باقی نمی ماند و به این صورت گفته نمی شد که درباره لاتاری بی عدالتی انجام شده است. می توان خیلی سیاستمداران به یک فیلم بی توجهی کرد و آن را از جریان رقابت کنار گذاشت



قرار ما از ساخت این فیلم، رسیدن به یک پایان گل و بلبل و صلح نبود. قرار بود وقتی داستان به پایانش نزدیک می شود، یک سیلی داشته باشد

دیگری هم از آن گفته اند. وجود چنین محوری در فیلم تو خیلی مهم تر از ناسیونالیسم است. ▲ ولی من به یک شعار نیاز دارم. صحبتی که شما می کنید، یک بحث عمیق تر است. به نظر من شکاف از همین جا شروع شده که ما خواستیم با مسائل عمیق پیوندمان را قوی تر کنیم. در حالی که مسائل ساده را در این راه نادیده گرفته ایم. بی توجهی به شعارها، کمی خطرناک است. ممکن است مسائل عمیق و ریشه ای، عنصر عمومی برای پیوند ما نباشد.

ولی مادر دوره ای مثل جنگ، زمینه بهره گیری از این مسائل عمیق را داشته ایم.

▲ امروز زمان جنگ نیست. بستر اجتماعی بروز این مساله، در جامعه امروز و زمان جنگ تفاوت زیادی دارد. این یک واقعیت است که جامعه ما به رغم همه تلاش هایی که در حوزه فرهنگ، اندیشه و... انجام شده، دچار به هم ریختگی شده است. زمانی بود که ما مهم ترین شکاف هایمان را به اصلاح طلب و اصولگرا بودن تقلیل می دادیم. اما امروز اصلا دسته بندی ها شبیه گذشته نیست. دسته های سوم و چهارمی پیدا شده اند که به کلی با گذشته فرق دارند. در این وانفسا پرچم هم در خطر افتاده است. شما به جریان های دی ماه نگاه کنید. ممکن است که این عده، بسیار کم باشند، اما وجود دارند. پس باید از کوچک ترین ارزش ها برای تقویت احساس همگرایی استفاده کرد. وقتی شما از خلیج فارس نام می برید و فقیر، غنی، اصولگرا، اصلاح طلب و... پای این شعار می ایستد، چرا نباید از آن بهره بگیریم؟ شاید پس از تقویت این احساس است که بتوان درباره خیلی از مسائل ریشه ای و عمیق صحبت کرد. فیلم من صرفا درباره این مسائل نیست، فقط از این شعار استفاده کرده است.

و انتخاب طرف مقابل...

▲ نه. ما در فیلم یک عرب دیگر به نام نعیم داریم که ایرانی است و اتفاقا همراه قهرمانان ماست. مساله در اینجا، ایرانی یا غیر ایرانی بودن است.

باتوجه به بحث ها و حاشیه هایی که درباره فیلم پیش آمد، پیش بینی شما از اکران فیلم چطور است؟

▲ آقای حیدریان در جریان جشنواره گفته بودند که مشکلی برای اکران فیلم ها وجود ندارد و امیدوارم که همین اتفاق نیز رخ دهد. ►

خیلی از دوستان ما بعد از مطالعه فیلمنامه می گفتند چرا موسی این کار را می کند؟ پیشنهاد می دادند که یک انگیزه شخصی برای موسی درست کنیم. اما من در برابر این فکر مقاومت کردم چرا که امیرعلی انگیزه شخصی کافی را دارد. من می خواهم که موسی ذره ای انگیزه شخصی نداشته باشد. گفتند این شخصیت برای تماشاگر قابل درک نیست. من در پاسخ گفتم که این تماشاگر مخاطب من نیست. حتما تماشاگرانی خواهند بود که موسی را به خاطر رفتارش تحسین می کنند. تماشاگرانی که اگر تا حدودی همرنگ جامعه شدند، اما هنوز در دل شان، افراد واجد احساس مسئولیت را تحسین می کنند. همین برای من بارز است.

این یک دغدغه اخلاقی است که خیلی مهم و محترم است. اما مسائل دیگری در فیلم وجود دارد که جای سوال برای ما باقی گذاشته. مثلا اینکه چرا دیالوگ فرخ نژاد درباره خلیج فارس به آن صورت و در آن صحنه حساس تنظیم شده؟ به نظرم یک نوع نگاه ناسیونالیستی در فیلم تقویت شده که نمی دانم خودخواسته بوده یا محصول اتفاقات درون داستان؟

▲ من زمانی که تماشاگر را به سالن می آوریم، یک نگرانی دیگر درباره جامعه دارم؛ نگرانی ای که حق من به عنوان یک فیلمساز است و امیدوارم بقیه در برابر این صحبت من موضع گیری نکنند.

به نظر من جامعه ما دچار یک ازهم گسیختگی عجیب شده است؛ گسستی که معلول اختلاف های قومیتی، سیاسی، فاصله های طبقاتی و... است. من گاهی در تهران و در جریان برخی از مواقع احساس می کنم عده ای از مردم نسبت به دیگران احساس تنفر دارند. احساسی که شاید در شبکه های مجازی راحت تر دیده می شود. قائلم که وقتی عده ای را دور هم جمع می کنیم، خوب است به یادشان بیاوریم موضوعاتی وجود دارد که ما درباره آنها هم نظیریم. این رویکرد را در «ماجرای نیمروز» و «ایستاده در غبار» نیز داشتم. یکی از ابزارهای تقویت این احساس، همین ناسیونالیسم است. پرچم ما امروز شاید مهم ترین چیزی است که پیوندمان را محکم می کند.

چرا معتقدی که این ناسیونالیسم مهم ترین ابزار است؟ تو در لاتاری از مسئولیت انسان بودن صحبت می کنی که اتفاقا شریعتی و بزرگان

گوسفند نمی ترسم. چون چاقو، کشته شدن و کشتن جزو واقعیت های معمول زندگی است. من می خواهم که او وقتی بزرگ شد، از دیدن این صحنه ها غافلگیر نشود. وقتی بزرگ شد و با خشونت از جانب یک فرد خارجی مواجه شد، قدرت دفاع از خودش را داشته باشد. این به معنای تشویق مردم به خشونت نیست. چنان که در قدیم هم این طور نبوده است. در گذشته جنگ آوری یکی از رسوم ممدوح ما بوده، اما معنای جنگ آوری بودن این نبوده که شما هرکسی را در خیابان دیدید، بزنید و بکشید و زخمی کنید. معنای جنگ آوری به عنوان یکی از رسوم زندگی این نبوده که شما این مساله را بلد و این توانایی را داشته باشید. استفاده نکردن بجا، استفاده کردن بجا و داشتن این توانایی فضیلتی بوده که همیشه در فرهنگ ما وجود داشته است. زاویه نگاه من نیز همین است. امروز بیشترین و مهم ترین فیلم های دنیا، فیلم های جنگی هستند که در آمریکا ساخته می شوند.

اگر امروز اتفاقی مشابه جنگ ایران و عراق، دوباره رخ دهد، نسل جوان ما که دفاع از خودشان را بلد نیستند، چطور می خواهند جلوی دشمن خارجی بایستند؟ این به معنای رواج و استفاده مدام از خشونت نیست. اما بیگانگی با خشونت نیز امری پسندیده نیست. همان طور که ما نباید با صلح بیگانه باشیم، باید خشونت را نیز بشناسیم و چه جایی بهتر از سینما برای آشنایی؟

به نظر من تصویر خشونت الزاما مترادف با ترویج خشونت نیست. خیلی مواقع تصویر خشونت، مانع خشونت ورزی بی مورد یا حتی ترویج خشونت لازم است. شما در خیلی از مواقع چهارای جز خشونت ندارید. ما نسلی بودیم که در دوران نوجوانی مان دفاع شخصی یاد می گرفتیم و اما امروز بچه ها، فقط به کلاس موسیقی می روند. موسیقی خیلی خوب است، اما دفاع شخصی هم یک نیاز است که باید نسل جوان ما آن را بلد باشند. امروز دفاع شخصی، ابزار دست دزدها و زورگیرها شده. بچه های ما حتی نمی توانند از حریم شان در برابر یک دزد دفاع کنند. قرار نیست هر فردی که دفاع را آموخت، لاجرم افراد دیگر را مورد حمله قرار دهد. او در کنار این فن، باید صلح را بیاموزد. سلاح باید در دست افرادی باشد که ایده درست را نیز در سر دارند. جهان آینده ما نباید جهانی باشد که آدم های بد در آن مهارت های جنگ آوری را در انحصار داشته باشند و آدم های خوب تنها شعر و موسیقی و ادبیات را بلد باشند.

دال مرکزی لاتاری چیست؟ خشونت، غیرت

▲ مسئولیت پذیری. مادر لاتاری دو طیف آدم داریم؛ قهرمانانی که نسبت به اتفاقات پیرامون شان احساس مسئولیت دارند. تعداد زیادی از افراد نیز به رغم دلبستگی زیاد با ماجراها و افراد، احساس مسئولیت چندانی ندارند. مثلا موسی نسبت به پدر امیرعلی، مسئولیت پذیرتر است. پدر امیرعلی نماد آدم هایی است که سرگرم زندگی شان هستند و مسئولیتی در قبال بقیه ندارند. مدلی که من احساس می کنم خیلی از ما به مرور به این روش نزدیک می شویم. ما شاید درباره اطرافیان مان دلسوزی داشته باشیم، اما خودمان را به آب و آتش نمی زنیم. شما این روش را در قبال هموطنان مان وسعت دهید.

من یک ویدئویی از سقوط یک فرد از روی پل اهواز دیدم. رهگذری از گوشه کادر در حال تردد است. بعد از اینکه سقوط اتفاق می افتد، این رهگذر یک لحظه برمی گردد، نگاه می کند و دوباره به راهش ادامه می دهد. اگر ۵۰ سال پیش بود، مردم چه واکنشی به این اتفاق داشتند؟ ما امروز خیلی خودمحور شده ایم. به انسان هایی تبدیل شده ایم که واکنشی به اطراف مان نداریم.



آوانگار

در حاشیه نقدهای تند و تیز اهالی سینما به فیلم لاتاری

نقیسه رحمانی

روزنامه نگار

یکم؛ بالاتر از درام!

داستان فیلم از این قرار است؛ امیرعلی و نوشین، دو جوان ۲۱ ساله هستند که قصد ازدواج با یکدیگر را دارند. خانواده‌های آنان البته با این وصلت چندان موافق نیستند و همین نارضایتی روند ازدواج شان را به تأخیر انداخته است. آنها به ناچار صبر پیشه کرده‌اند تا به مرور زمان رضایت خانواده‌هایشان را جلب کنند. آن دو یکسری رویای مشترک برای ساختن زندگی آینده‌شان دارند که برنده شدن در لاتاری و دریافت گرین کارت آمریکا یکی از این رویاهاست! داستان لاتاری تا اینجا یک درام آرام و تکراری است. داستانی که بارها و بارها در فضای فیلم‌ها و سریال‌های مختلفی اتفاق افتاده و پایان بندی‌های مختلفی که عمدتاً در دو سوی وصل و فراق تعریف می‌شود، برای عاشق و معشوق این نوع داستان‌ها حاصل شده است. این نوع از درام ایرانی، در نهایت خود یا پایان مثبتی داشته و یا بسیار غمبار تمام شده است. پیام خاصی از داستان‌های اینچینی دریافت نمی‌شود و در واقع مخاطب بدون ذهنیت خاصی از سالن سینما بیرون می‌رود!

این تمام آن چیزی از لاتاری است که منتقدین امروز سینما و هنر ما، آن را پذیرفته‌اند و نقدی بر آن ندارند. یعنی

تکراری ترین قسمت این داستان هیجان انگیز، برای ناقدین ما جذاب ترین بخش به حساب آمده و آنان را همراه خود کرده است؛ چیزی خلاف ذهنیت مخاطبانی که این فیلم را تماشا کرده‌اند و به آن رای داده‌اند.

در بسیاری از نقدها و یادداشت‌هایی که در حاشیه لاتاری نوشته‌اند، به این نکته اشاره شده است. ناقدان بر این باورند که فیلم تا نیمه‌ها و لحظه‌ای که می‌فهمیم نوشین فوت کرده، سرحال و سرپاست و به کاراکترها نزدیکیم ولی از آن به بعد لحظه به لحظه افت می‌کند تا در نهایت به یک پایان بندی مضحک می‌رسد. پایان بندی مضحک شاید مهم‌ترین فراز از نقدهایی باشد که ما در فضای جشنواره و حاشیه آن درباره لاتاری شنیده‌ایم.

یادداشت دیگری که درباره لاتاری کمی منصفانه‌تر پرداخت داشته، در این باره می‌نویسد: «فیلم به خوبی روند عشق در یک رابطه، حل یک معما و تفریح چند نفر نسبت به یک نفر را به تصویر کشیده است و به دلیل کامل بودن این روند، فیلم باورپذیر است و در کنار این تأثیرگذار هم هست. با دکوپاژهای جذاب و هوشمندانه و بازی جذاب تمام بازیگران از ساعد سهیلی تا مهدی زمین پرداز که همه درخشیدند در کنار طنزهای بجا و مناسب با موقعیت - که البته در قسمت‌هایی از کنترل خارج شد - همه و همه باعث جذاب شدن این اثر سینمایی شده است.»

نکته مهمی در اینجا اما عیار سنجش افت لاتاری

است. معلوم نیست منتقدان بنا بر چه دلیلی بر این باورند که فیلم بعد از روایت داستان درام و عاشقانه نوشین و امیرعلی دچار افت می‌شود؟! در واقع مشخص نیست که آیا این یک کلیشه ذهنی است که در لاتاری شکسته شده و ناقدین به دلیل این شکست نتوانستند همراه ادامه داستان شوند یا اینکه مخاطب عام فیلم، در ادامه روایت این درام، انتظار دیگری از داستان دارد؟ در ورای هر دوی این احتمالات می‌توان اینگونه پاسخ داد که اصلاً کارگردان تا چه میزان حق دارد با این تصورات همراه و منطبق باشد؟ در واقع به نظر می‌رسد انتقاداتی که به خط سیر داستان، خصوصاً پس از ماجرای مرگ نوشین اتفاق می‌افتد، انگار به رسمیت نشناختن ابتکار و اندیشه‌ناپ است که نویسنده و کارگردان اثر در سبک فیلمسازی خود به خرج داده‌اند. درست مثل اینکه ما از جایگاه یک ناقد، عیار سنجش مان برای مثبت یا منفی ارزیابی کردن آژانس شیشه‌ای این باشد که خط سیر داستان از زمان شروع گروگانگیری در آژانس هواپیمایی دچار کژتابی می‌شود و در واقع داستان از همین جا افت می‌کند!

دوم؛ شعور شعار

یکی از مهم‌ترین سرفصل‌های انتقاداتی که به لاتاری وارد می‌شود، درباره شعاری بودن داستان فیلم، سوای از ماجرای درام آن است. به این معنا که اصلاً

دست به اقداماتی می‌زند که شاید هر فرد دیگری می‌زد اینچنین به جان تماشاگر نمی‌نشست!

سوم؛ تکرار شعار

نقد لاتاری شاید مستلزم نگاه دقیق‌تر و فارغ از عصبیتی است که متاسفانه این روز و خصوصا هنگام برگزاری جشنواره، کمتر با آن روبه‌رو بودیم. ما یا آنقدر از کارگردان و تهیه‌کننده و بقیه عوامل یک فیلم عصبانی هستیم که باقی نکات مثبت و منفی آن را نمی‌بینیم و یا در سوی دیگر، آن قدر شیفته مرام و مسلک و فکرشان هستیم که بازهم چیزی غیر از خوبی در فیلم نمی‌بینیم. این دو سوی نقد رایج در فضای سینمایی ماست که متاسفانه باید تا حدود زیادی اصلاح شود.

یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف لاتاری، شاید اصل سوژه آن باشد. سوژه‌ای که ما چندی پیش نیز در مستندی آن را شاهد بودیم. در صحنه‌هایی از داستان که لوکیشن فیلمبرداری به دوحه می‌رود، بیننده‌ای که دو ماه قبل از این، آن را دیده در تمام صحنه‌ها به یاد آن مستند خبری است. او در پس ذهنش به دنبال یک الکترونیک است که در کار صادرات جنسی باشد و از این رهگذر مرتکب کارهای خلاف عفتی می‌شود. پایگاه‌های مختلفی در کشورهای جهان دارد و با وجود اینکه همه نیروهای انتظامی و امنیتی از فعالیت او آگاه هستند، اما اقدام خاصی در برابرش صورت نگرفته است.

این یکی از مهم‌ترین انتقاداتی است که می‌توان به لاتاری وارد کرد. اما درست در پی این انتقاد باید به یک نکته قوت نیز اشاره کرد. نقطه قوتی که لاتاری در برخورد با این جریان، به عنوان راه حل موسی پیش روی شما قرار می‌دهد. این یک اندیشه تازه و یک فکر دیده نشده در سینمای ماست! اقدامی که دوز بالایی از هیجان همراه با احساس غرور را درون مخاطب شما برمی‌انگیزد و از همین رهگذر پایان بندی درستی برای فیلم رقم می‌زند. هر چند که در این پایان بندی، برخی از نقاط ضعف شخصیت‌ها بیرون می‌زند، اما درستی اصل پایان بندی و طعم گس تکراری بودن ماجرای صادرات، درست همینجاست که به شیرینی تبدیل می‌شود. ما تا لحظه‌های آخر درگیر این هستیم که فرخ‌نژاد چه نوع شخصیتی است. در واقع اینطور می‌پنداریم که او نماینده تام و تمام منافع ملی و اندیشه دستگاه‌های رسمی است که همواره همه چیز را فدای مصلحت کرده و می‌کند؛ ما در ابتدای ماجرای درگیری‌ها، نمی‌دانیم که شخصیت فرخ‌نژاد دقیقا کجای فیلم ایستاده است، او به عنوان فردی معرفی می‌شود که قرار است بیشتر منافع ملی را در نظر بگیرد تا منافع عاطفی یک شخص یا همراهی با احساس مسئولیت موسی را! فرخ‌نژاد نماد شخصیت‌های فراگیر و عمومی است که امروز در میان خودمان بیشتر می‌بینیم. تا حدی انگیزه عمومی و راستین برای مبارزه با این جریان را دارد و از سوی دیگر نیز نگران موسی و امیرعلی است. در نهایت هم نمی‌تواند روی این غیرت خواهی اش سرپوش بگذارد و با یک اقدام، فکر می‌کند که بزرگ‌ترین ضربه را زده، حال آنکه شخصیت اصلی و کامل فیلم چند پله جلوتر از او ایستاده و همه را غافلگیر می‌کند.

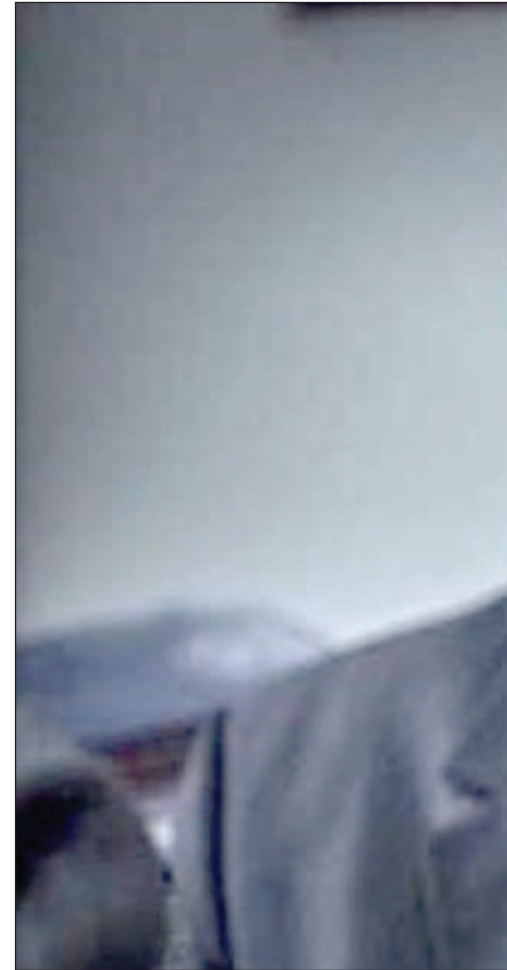
موسی شخصیتی است که ما دوست داریم در میان مان باشد، اما نیست. اصلا چه ایرادی دارد که موسی در خیال غوطه‌ور شود؟ به لاتاری بیاید و در فیلم نیز باقی بماند؟ موسی به خوبی پیامش را رسانده است. پیامی که او، آن را ضامن امنیت ملی می‌داند. موسی می‌داند که اگر تهدید نکند، هیچ تضمینی برای خود نخزیده است. پس او قاضی می‌شود و حکمی که سیستم‌های دست و پاگیر دولتی قادر به اجرای آن نیستند را به بهترین وجه اجرایی کند. ▶

در جامعه نمی‌بینند. و عده‌ای که از موضع اباحه با همه داستان‌های واقعی و غیرواقعی برخورد می‌کنند. آنها نه در برابر زندگی خانواده‌شان، که در برابر زندگی خودشان، هموطنان شان و هیچ بنی بشری مسئولیتی نپذیرفته‌اند. معلوم نیست این آدم‌ها برای کدام آرمان آمده‌اند و برای کدام هدف زندگی می‌کنند، جز بی‌خیالی؟

نکته مهم دیگری که در نقدهای ناسازنده لاتاری باید به آن اشاره کرد اینکه مرز سیاه‌نمایی و بیان واقعیت‌ها از دید سینماگران ما کدام است؟ ما جامعه‌ای هستیم که ساعت‌ها و روزها و شب‌ها، به افتخار فروشنده و جدایی نادر از سیمین کف زده ایم! بر این باوریم که ما با همین آثار در دنیا شناخته شده ایم و سرمان را در سینمای جهانی بالا گرفته‌ایم. نگارنده نیز نه تنها متاثر از هنر استثنایی اصغر فرهادی در کارگردانی و نویسندگی نیست، که او هم از ایرانی بودن فرهادی به خود می‌بالد. اما به نظر می‌رسد که ترازوی سنجش آثار هنری، در محکمه نقد باید یکسان باشد. همان معیاری که جدایی نادر از سیمین و فروشنده را یک اثر سیاه یا سیاه‌نما نمی‌بیند، باید به مصاف لاتاری بیاید و اصل داستان را ارزیابی کند! داستانی که اتفاقا برای نخستین بار در اوج هیجان و عزت تمام می‌شود و مخاطب را با احساس رضایت از سینما بیرون می‌فرستد. احساسی که شاید چند دهه‌ای است چندان در سالن‌های سینمایی ما دیده نشده است. لاتاری واقعیتی از بی‌تفاوتی و بی‌اهمیتی جامعه ما را نشان می‌دهد که در قالب این داستان سوار شده است. اصل در لاتاری با چیز دیگری است که شاید برای برخی از مخاطبان سطحی چندان قابل درک نباشد تا اینکه داستان به صحنه‌های آخر خود می‌رسد. مسلسل اتفاقات هیجان‌انگیز و پرشوری که در پایان لاتاری رخ می‌دهد، مخاطب را چنان روی صندلی اش نگه می‌دارد که او برای دیدن دوباره و چندباره این صحنه‌ها حاضر است بارها کف بزند! وقتی هم این مخاطب از سالن سینما بیرون می‌آید، بیشتر از آنکه نگران داستان درام و رابطه عشقی امیرعلی با نوشین باشد، از شغف کار موسی در پوستش نمی‌گنجد! اهمیت نیمه اول و دوم فیلم را شاید بتوان به همین سادگی و از میان واکنش‌های مردمی نیز به درستی دریافت. این دقیقا خلاف آن چیزی است که برخی از ناقدین با پایگاه خاص فکری بر آن تاکید دارند.

تمام حرف این نوشتار همین است که: لاتاری از یک عاشقانه تین ایجری به یک فیلم انتقام‌جویانه انقلابی تبدیل می‌شود. تبدیلی که در روند بروز آن یک قهرمان زخم خورده عاصی علیه سیستم یا به عبارتی علیه گذشته و سبقه خود می‌شورد. او در این راه از هیچ چیز کم نمی‌گذارد و همین تمام کاری است که توجه و علاقه مخاطب را به خود جلب می‌کند. توجه به این مساله در برخورد با دوگانگی جاری در فیلم مهم است؛ موسی شخصیت افراطی متفاوت یا به عبارتی مردی از تبار دلواپسان روشنفکر است که در فیلم‌های مهدویان تکثیر شده‌اند و حضورشان همواره نقش مهمی داشته است. موسی در نهایت یک فرد عمل‌گرای افراطی است که به واسطه عزم راسخ و بازی دلچسب حجازی فر بسیار هم دوست داشتنی می‌نماید. او در این جریان

نکته مبهمی در اینجا اما عیار سنجش افت لاتاری است. معلوم نیست منتقدان بنا بر چه دلیلی بر این باورند که فیلم بعد از روایت داستان درام و عاشقانه نوشین و امیرعلی دچار افت می‌شود؟



اصلیت شعار لاتاری در این میان دیده نشده و به خاطر همین دیده نشدن نیز مورد نقد درستی واقع نشده؛ لاتاری تکلیفش با خودش معلوم نیست. اگر قرار است از مهاجرت حرف بزنیم که عملا مهاجرتی رخ نمی‌دهد، اگر می‌خواهیم بگویم مهاجرت امری کثیف است و با گارد کاملا بسته با آن برخورد کنیم و بگویم همه‌اش حربه نگاه امپریالیستی است، پس نباید نیازی باشد که یک مشت حرف ضد حاکمیت بزنیم بالاخره یا اینور یا آنور! مسلما صرافا با چند دیالوگ نخ نما که ارتباطی هم با اصل داستان ندارد، فیلم نمی‌تواند حرف سیاسی بزند و در برخورد با این قضیه هم شدیداً دچار لکت است.

نخستین سوالی که درباره این دست از نقدهای لاتاری به ذهن می‌رسد اینکه مگر اصلا لاتاری درباره مهاجرت است؟

محوریت اصلی داستان لاتاری، همانطور که محمدحسین مهدویان در صفحه اینستاگرامش نیز گفته و در مصاحبه‌های متعددی نیز بر آن تاکید داشته، غیرت است. فیلم روایتگر واقعیتی داستان‌گونه است که امروز زیر پوست شهرهای ما جاری است. واقعیتی که چه انکار نکنیم و چه نه، وجود دارد. هر روز قربانیان و درگیران زیادی را به سوی خودش می‌کشد و هر روز، ده‌ها بار نوشین و امیرعلی تا پای مرگ و حتی خود مرگ می‌روند تا یک خم به ابروی سازندگان این سناریوهای بیاید! اما هیچ از هیچ هم سهم‌شان نمی‌شود. نه موسایی هست که برای مبارزه جان‌فشانی کند و نه دیگری که حداقل در کلام از این ماجرا رنجیده باشند و ناراحتی‌شان را با دیگران نیز تقسیم کنند. آدم‌های امروز جامعه ما در برابر داستان غیرت و بی‌غیرتی، دو دسته‌اند؛ عده‌ای که تنها همه چیز را انکار می‌کنند و غیر از سفیدی

خشونت در فیلم ندیدم

نقاط ضعف و قوت فیلمنامه لاتاری چه بود؟

رضا استادی

منتقد سینما

ایده‌ای در خلوت

نخستین مسأله‌ای که درباره لاتاری احساس کردم، این بود که فیلمساز هیچ شناختی از فضایی که در مورد آن کار کرده ندارد و به موضوع تسلط ندارد. او زمان و انرژی زیادی برای این فیلم گذاشته، اما شناختی درست ندارد. همه این مسائل هم منجر به این شده که فیلم را تبدیل به یک موضوع بی‌منطق و غیرواقعی کرده است. عدم تسلط مهدویان به موضوع منجر به این وضعیت شده است. در تجربه فیلمسازی مهدویان ما هیچ زمان فیلمی را ندیده‌ایم که در آن روابط زن و مرد به منصفه نمایش گذاشته شود. هیچ وقت فیلمی ندیده‌ایم که

دریچه او برای انسان وجود داشته باشد، منجر به تسلط کامل بر این دنیا و خوب ترسیم کردن آن نمی‌شود. احساس می‌کنم فیلم از یک جایی به بعد دچار فراموشی منطق شده و هر اتفاقی در آن رخ می‌دهد. یک قصه پرسوز و گداز که حسرت و... در آن زیاد است. قرار است از دل این داستان یک بیانیه‌ای علیه اعراب صادر شود و دلیل آن هم مشکلات سیاسی یا اعتقادی است که ما در این چند وقت با آنها داشته‌ایم. کری خوانی به سبک تیم‌های فوتبال که فیلم می‌خواهد روی همین موج سوار شود و تبدیل به یک اثر جذاب شود. البته در برخی از صحنه‌ها نیز فیلم جذاب شده ولی بدون منطق!

مثل اینکه داستان فیلم در گرمدره رخ می‌دهد. شبی که نوشین به دبی می‌رود، امیرعلی با موتور این مسیر را به فرودگاه می‌رود. مسیری که حدود هفتاد



دختری که در یوسف‌آباد بزرگ شده، در مدرسه دوزبانه درس خوانده و کار می‌کند، نمی‌داند برای چه امری به دوی می‌رود.

به نظر من یک جمعی این ایده را در خلوت خود ساخته و پرداخته و تولید کرده و وقتی با مخاطب روبه‌رو شده، با درزهای غیرمنطقی باز شده‌ای روبه‌رو می‌شوند. رویارویی که بیش از همه تیم سازنده را شگفت‌زده می‌کند.

سال‌هایی پیش از این...

ماجرای رفتن دختران به دوی برای فسق و فجور یک قصه‌ای است که از اوایل دهه هفتاد و تا اواسط دهه هشتاد مطرح بود. ده‌ها داستان و گزارش و... در مجلات درباره این موضوع چاپ شد و به نظر من در همان دوران به پایان رسید. چیزی که تحت عنوان تجارت جنسی و فحشا وجود داشت، تا حدود زیادی ناآگاهانه بود و امروز آگاهانه است. من نمی‌دانم که ساخته شدن چنین فیلمی در سال ۱۳۹۶ چه ضرورتی دارد و اصلاً به‌نظرم یک اشتباه فاحش است. فیلمی که با این میزان از اتفاقات غیرمنطقی ساخته شده است. فیلمی که در آن دختری با سر و شکل امروزی به دوی می‌رود، آن هم در کنار فردی که تاجر الماس بوده! آیا تاجر الماس در دوی دختری زیباتر از نوشین ندیده است؟

من درباره تاریخ دوی، دو جلد کتاب دارم که برای نوشتن آن تحقیقات زیادی داشته‌ام. مبتنی بر همین اندوخته‌هاست که معتقدم طرف اماراتی نوشین نمی‌تواند یک تاجر الماس باشد، بلکه در نهایت یک تاجر معمولی است.

نکته بعد اینکه آقای مهدویان دو فیلم حاکی می‌ساختند که آنها مورد توجه بسیاری واقع شده و جایزه گرفتند. من در مطلب دیگری گفتم که این جنس از فیلمسازها که در فضاهای اینچینی می‌درخشند، خیلی زود به سینمای مستقل میل پیدا می‌کنند. سینمایی که رنگ و بوی سازمان و ارگان ندارد. به نظر من لاتاری صرفاً یک فیلم نیست. مهدویان می‌خواست که با این فیلم راهش را از حاکمیت جدا کند و بر طبل استقلال بکوبد. لاتاری کار مغشوش و بی‌در و پیکری است که در این راستا ساخته شده است.

یکی از مهم‌ترین مواردی که در نقدهای زیادی به آن اشاره شده، نقد پایان بندی داستان لاتاری است. من وقتی فیلم را تماشا می‌کردم، منتظر بودم که با کشتن واسطه ایرانی داستان تمام شود. به‌نظرم این پایان بندی منطقی برای فیلم بود. شاید تأثیرگذارتر از آن باشد که موسی به دستشویی رستوران برود و شاهزاده سعودی را ترور کند. اصلاً مگر شاهزاده سعودی از توالت عمومی استفاده می‌کند؟ همچنین نطقی که موسی بعد از کشتن شاهزاده سعودی داشت، به‌نظرم جالب نبوده است. من فیلم را در سینمای مردمی دیدم و در سالن عده زیادی به این پایان بندی می‌خندیدند. از این رو که مشخص بود هتل یک هتل مجلل عربی نیست و چنین بیانیه خواندنی در جلوی یک دوربین مداربسته دلنشین درنیامده است.

هیجان این پایان تیم سازنده را درگیر خود کرده و آنها را از پذیرفتن این نکته که فیلم خوب و منطقی نساخته‌اند، ناتوان کرده است. تیم چنان درگیر فیلم است که برخورد واقعی با فیلم ندارد، صرف نظر از اینکه داوران جشنواره برخورد خوبی با فیلم داشته یا نداشته‌اند.

فیلم خشن، بد نیست!

و اما درباره ماجرای خشونت که درباره فیلم در بسیاری از دورها به آن اشاره شده است، باید به این نکته اشاره کنم که من خشونت در فیلم ندیدم. وقتی قرار است فردی در فیلم کشته شود، باید با چاقو یا اسلحه کشته

کیلومتر است. چگونه ممکن است این مسیر را با موتور طی کرد؟

یا امیرعلی لپ‌تاپ را در محیط نامشخصی باز می‌کند و چت‌های نوشین را می‌خواند. مگر دسترسی ما به اینترنت در همه جا ممکن است و می‌توان لپ‌تاپ را با آن راه انداخت؟

کارگردان آن قدر مهیوت داستان و ایده اولیه بوده که خیلی از المان‌های این چنینی را فراموش کرده است. او نمی‌داند این پسر و دختر چه رابطه‌ای دارند؟ اگر نامزد هستند که نشانه‌های آن کجاست و اگر نیستند، چرا پدر نوشین و انکشی به رابطه‌شان ندارد؟ فیلم در صحنه‌هایی بسیار اروپایی و در برخی صحنه‌ها بسیار شرقی است.

رابطه عاشقانه یازن و شوهری را به نمایش بگذارد. ایشان همواره در یک فضای مردانه و خاص کار کرده‌اند و این موضوع هم در اثر هر هنرمندی به شدت قابل رویت و پیگیری است.

شما اگر مجموعه کارهای یک نویسنده یا آثار یک فیلمساز را مشاهده کنید، می‌بینید که همه شخصیت‌ها شبیه به هم هستند. اغلب آدم‌ها خاستگاه اجتماعی مشترک، با شغل‌های همسان، مناسبات خانوادگی یکسان و حتی خطاب قرار دادن همسرشان دارند. رویه فیلمسازها معمولاً از یک مدل پیروی می‌کند. به نظر من آقای مهدویان، سینمای عشق و علاقه را نمی‌شناسند. اینکه امکان کار با یک فیلمنامه‌نویس و شناختن دنیا از



پایان رادیکال

محمد مهدی مهدوی

خبرنگار

شخصیت امیر علی و مربی بودن هادی حجازی فر که جز ارائه چند تصویر کمکی به روند داستان نمی‌کند. در این میان تدوین‌های منقطع هم بعضاً باعث سکت در داستان می‌شود و داستان را از انسجام بیرون می‌کشاند.

از نکته‌های جالب توجه داستان حضور دو قهرمان در فیلم است؛ قهرمان‌هایی که به خوبی پردازش شخصیتی می‌شوند و مخاطب با هر دو قهرمان احساس همذات پنداری می‌کند. هرچند ضدقهرمان برخلاف قهرمان‌ها به شخصیت نمی‌رسد و مخاطب تصویری از ضدقهرمان پیدا نمی‌کند. داشتن دو قهرمان شاید یکی از استثنائات داستانی سینمای ایران باشد.

پایان‌بندی لاتاری به شدت رادیکال است و اندکی غیر قابل باور. اینکه چطور هادی حجازی فر موفق می‌شود به اسم غیرت ایرانی، شاهزاده اماراتی را به سرورس بهداشتی بکشاند و او را بکشد، فیلم را غیر قابل باور کرده است. همان طور که این سوال در ذهن مخاطب واقع می‌شود که چطور حمید فرخ‌نژادی که برای برگرداندن امیر علی و یونس تلاش می‌کند و به دنبال یافتن سرخ‌ها و حلقه‌های بیشتر از باندهای در دبی است، یکباره در یک اقدام سامی را می‌کشد و در کنار امیر علی و یونس قرار می‌گیرد. اینها همه کمی تخیلی و بالبوودی است.

از سوی دیگر حتی اگر با نگاه مهدویان به فیلم نگاه کنیم و بگویم این فیلم واقعی نیست و تنها یک هشدار است که می‌تواند منجر به چنین حوادثی شود، چطور می‌توانیم پایان‌بندی تروریست‌گونه یونس را نادیده بگیریم؟ تصویر انتهایی یونس در شبکه‌های امارات با یک قیافه خشن و صحبت‌های خشن گونه دقیقاً همان چیزی است که کشورهای عربی همواره سعی در القای آن دارند و انجام چنین اقدامی از سوی یونس چیزی جز خوشحال کردن کشورهای عرب و بهانه‌تراشی برای محکوم کردن ایران و انگاره‌سازی‌ها نیست.

چنین گزاره‌هایی حتی اگر تخیلی هم باشد و تنها احساس واقعی کارگردان و آرزوهای سازندگان فیلم باشد نباید مورد تایید ارگان‌های رسمی کشور باشد، حتی اگر در اندازه گرفتن یک جایزه در جشنواره فجر باشد. این نگاه به سینما محصل نگاه به هنر به عنوان بازی دوم دیپلماسی است که منجر می‌شود هر فیلم را فراتر از یک فیلم ببینیم. به هر حال نابع دهه شصتی این بار نتوانسته است در مسیر نور گام بردارد. هرچند در مسیر رشد شکست و توجه به انتقادات خود می‌تواند گام‌های صعودی را تسریع دهد. انتقادات صورت گرفته به لاتاری به معنای این نیست که از دیدن در سینما اشتراک جمعی که در برخی پلان‌ها با نشان دادن عزت ایرانی حتی به صورت خیالی به شما دست می‌دهد را تجربه نکنید. با وجود انتقادات قطعاً شما نیز در یک حس جمعی در برخی پلان‌ها دست خواهید زد و مهدویان را می‌ستایید. ▶

شود! نمی‌توان همه افراد را با بالش خفه کرد که البته در همین روش نیز خشونت وجود دارد.

تاریخ سینما ملو از فیلم‌های خشن است؛ مثل فیلم تالو یا فیلم‌های رسول ملاقلی‌پور نمونه‌های مهمی از فیلم‌های خشن هستند. فیلم‌های مسعود کیمیایی نیز همین طور است. این آثار احساس بدی را در مخاطب‌شان ایجاد نمی‌کنند. به این دلیل که این رفتار، منطقی دارد. مخاطب به درجه‌ای رسیده که راضی به اعمال خشونت است و همراه فیلم می‌شود.

ما فیلم‌های جنگی زیادی داریم که خشونت در آنها زیاد است. مثلاً فیلم به وقت شام پر از صحنه‌های خشن است. مثلاً در صحنه‌ای که سر راننده تانک جدا می‌شود اما فردی درباره این فیلم از اصطلاح خشونت استفاده نمی‌کند. چون منطقی دارد.

به نظر من لاتاری، فیلم بی‌منطقی است. روابط دختر و پسری دهه هفتاد در آن جاری است و اما نمی‌توان فضای کلی آن روابط سابق و غیرت را بر نسل دهه هفتاد شیفت کرد؛ نسلی که دختر تا قبل از ازدواج با پسران زیادی دوست بوده است. نسلی که نوشین نماینده آن در نظر گرفته شده؛ او به صورت و ظاهرش می‌رسد، با دوست پسرش روی نیمکت می‌نشیند و آهنگ گوش می‌دهد. پشت موتور امیر علی می‌نشیند و احتمالاً تماس بدنی هم با او دارد. جنس این رابطه از آن دست نیست که یکی از طرفین به خاطر دیگری دست به چنین کاری بزند. فضای این نسل تفاوت زیادی با دهه پنجاه دارد که غیرت معنای متفاوتی داشت.

اغراق بی‌جهت و نسبت دادن رفتارهای بی‌ربط با این نسل به آنها، منجر به کاریکاتور شدن فیلم شده است. یکی دیگر از محورهایی که در حاشیه لاتاری به آن اشاره شده، سخن گفتن از ناسیونالیسم است. به نظر من این یک بحث کاملاً جعلی است. کشوری مثل دومی بنا به دلایلی مثل درگیری ایران و عراق به جنگ، پیشرفت کرده است. این کشور اساساً برای تضعیف ایران ساخته شده و در برابر آن قرار دارد. می‌تواند نوع برخورد با این مساله داشت؛ یکی اینکه درباره این مساله با مردم صحبت کنیم و به آنان بگویم که این رشد نه یک امر بومی که یک امر وارداتی است. همان طور که در هنگ کنگ هم آمریکا همین کار را کرده است. اما فیلمساز برخورد منفی با این مساله دارد و توضیحی درباره آن به مخاطب نمی‌دهد. این ناسیونالیسم نیست، بلکه گول زدن جامعه است.

این فیلم ایرانی‌ها را افراد بی‌منطقی جلوه می‌دهد که همین مساله مورد سوء استفاده کشورهای عربی قرار خواهد گرفت.

به‌رغم همه این انتقادات اما اگر بخواهیم به موارد مثبتی در حاشیه و متن لاتاری اشاره کنیم، به نظر من فیلم حس و حال خوبی دارد. اگر آقای مهدویان تصمیم بر ادامه این ژانر را داشته باشند، باید فیلمنامه‌نویس‌های خوبی داشته باشند که داستان‌های خوبی را برای ایشان بنویسند. ایشان این فضا را درست نمی‌شناسند اما اثر به لحاظ بسیاری از جهات خوب در آمده و در نتیجه می‌توان نسبت به خیلی از آثار نمره قبولی، ولی نه صد در صد به آن داد.

ماجرای برخورد جشنواره با فیلم نیز در منطبق داستان و جشنواره و داوری می‌گنجد و به نظر من داستانی خارج از این فضا رخ نداده است. من ۲۱ دوره از جشنواره را پیگیری کرده‌ام و درباره آن گزارش نوشته‌ام. در بسیاری از موارد فیلمسازها در تصورشان فیلم بزرگی ساخته‌اند و اما واقعیت چیزی دیگر بوده است. به نظر من فیلم اثر ویژه‌ای نبود و خصلت خاصی برای دیده شدن ندارد. آن هم در این جشنواره که با حجم زیادی از فیلم‌های خوب روبه‌رو بودیم. ▶

بعد از دیدن لاتاری در جشنواره سی و ششم، به چه نکته‌ای فکر کردید؟ مهم‌ترین ویژگی لاتاری از دید یک منتقد چیست؟

▲ من وقتی که برای نخستین بار با یک اثر روبه‌رو می‌شوم، به این فکر می‌کنم که این اثر تا چه حدی با منطق‌های ذهنی من، در کسوت یک مخاطب، همخوانی دارد. آن اثر چه تأثیری روی نظام ذهنی و ساختار منطقی مخاطب دارد و برای او تا چه میزانی باورپذیر است؟ او تا چه میزانی با این اثر همراه می‌شود و حتی اگر احساس همزادپنداری ندارد، تا کجای فیلم را باور می‌کند؟ واقعیت امر این است که فیلم لاتاری، برخلاف آثار دیگر کارگردان - که همه آنها از لحاظ موضوعی چالش‌برانگیز بوده‌اند - به‌رغم اینکه محتوای درستی را بیان می‌کند، در اجرا و پیاده‌سازی دچار شعار شده است. شعار الزاماً مفهوم منفی نیست، اما اگر شعار را به این معنا بدانیم که مفهوم مورد نظر به گونه‌ای مطرح شده که به دلایل مختلف، مورد پذیرش عموم جامعه واقع نشده است، در این معنای شعار، مخاطب احساس می‌کند که مفهوم با واقعیت منطبق نشده و رنگی از آن ندارد. آن چیزی که در فیلم لاتاری با آن مواجه شدیم، همین نزدیکی به شعار است. من به عنوان مخاطب احساس می‌کنم که شعار و مفهوم فیلم را نمی‌توانم باور کنم.

در ادامه این نکته، باید به موضوع مهم مساله‌محوری اشاره کنیم. وقتی یک اثر هنری در قالبی مثل سینما، مطرح می‌شود، باید به مساله‌محوری در آن توجه داشت. اینکه چطور ما یک ایده را به عنوان محور تولید یک اثر هنری در نظر می‌گیریم و چه مساله‌ای را مدنظر قرار می‌دهیم. اگر به این قصه توجه کنیم که ما با یک سینمای اجتماعی روبه‌رو هستیم و قرار است به تماشای یک اثر اجتماعی بنشینیم، اهمیت شناخت مساله نیز دوچندان می‌شود. اولویت این موضوع در جامعه امروز ما چگونه است و ارزش پرداخت به آن از دیدگاه مخاطب و فیلمساز چیست. یکی از نکاتی که در لاتاری وجود دارد، این است که هنرمند توانسته مساله را به درستی پرداخت کند. پیامی که از سوی فیلمساز شناخته شده و قصد انتقال آن به مخاطب وجود داشته، برای مخاطب روشن نیست و به راحتی در ذهن او نمی‌نشیند. مبتنی بر همه نگاه‌هایی که به سینما وجود دارد، عده‌ای آن را هنر می‌دانند و عده‌ای ابزار و عده‌ای صنعت، اما نمی‌توان جنبه رسانه بودن سینما را نادیده گرفت. وقتی از رسانه صحبت می‌کنیم، یک فراگرد ارتباطی شکل می‌گیرد و همین فراگرد است که اجزای مختلفی مثل فرستنده، گیرنده، مجرای انتقال پیام و پارازیت‌ها را شامل می‌شود که باید در طراحی انتقال پیام به همه آنها توجه کرد. پارازیت‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین اجزای این فراگرد، دو نوع هستند؛ پارازیت‌های داخلی اثر و پارازیت‌های بیرونی که می‌تواند متعدد باشد. اگر ما به این فراگرد بی توجه باشیم، ممکن است هر چند پیام برای مشخص است، اما مخاطب آن را به درستی درنیابد. مشکل فیلم لاتاری نیز همین جاست؛ به دلیل عدم توجه به این فراگرد، پیام به مخاطب منتقل نشده است.

اساساً وقتی ما هنر را تعریف می‌کنیم، از تبدیل شدن محتوا به فرم صحبت می‌کنیم. این دعوی قدیمی فرم و محتوا که همیشه مطرح بوده برخاسته از همین فضاست. به اعتقاد من فرم و محتوا دو حوزه غیرقابل تفکیک از هم هستند که هنرمند باید محتوای ذهنی را به فرمی تبدیل کند که برای مخاطب عمومی محسوس و ملموس باشد. اگر در این فرآیند تبدیل محتوا به فرم، ما دچار اشتباه شویم، طبیعتاً مخاطب منظور ما را به درستی دریافت نمی‌کند. به عنوان

پایان لاتاری منطقی است

گفت‌وگوی مثلث با محمد جواد استادی

که من به طور کلی از فلان فیلم خوش نیامدم و در نتیجه به آن توجه نکردم، سلفه داوری را زیر سوال برده است. مثل اینکه شما در مصدر قضاوت باشید، ولی چون از شخصیت فرد خوش تان نمی آید، رای را به نفع دیگری صادر کنید.

به اعتقاد من، ما باید در حوزه داوری‌ها، معیارها را روشن کنیم. اگر معیارهای داوری به درستی روشن نباشد، ممکن است برخی از آثار مورد اجحاف قرار گیرند و شاید وضعیت لاتاری هم به همین صورت بوده باشد. به نظر می‌رسد که داوری به خاطر همین سلیقه، بخش‌های دیگری که لایق توجه بوده‌اند را نیز کنار گذاشته است کم‌اینکه من احساس می‌کنم سیستم داوری ما تا حدودی تحت تاثیر جو عمومی قرار می‌گیرد. در حالی که نباید اینچنین باشد. ما با هنر روبه‌رو هستیم و خلاقیت یا سلیقه در آن جای دارد، اما جایگاه این امر می‌تواند برای تاثیر داشته باشد. سلیقه باید ذیل نگاه کلی تعریف شود نه اینکه سلیقه منجر به تغییر جهت نگاه کلی شود! جشنواره سی و ششم تا حدود زیادی از سوی داوران، متأثر از جو عمومی بوده است. من به دوستانی که اهل پژوهش هستند یک پیشنهاد می‌کنم؛ شما دوره‌های مختلف جشنواره فیلم فجر را مورد تحلیل محتوا قرار دهید. وقتی این کار را انجام دهید، متوجه می‌شوید که رویکرد جشنواره در دوره‌های مختلف سیاسی، متفاوت بوده و این ناشی از دولت‌های مستقر بوده است. مساله‌ای که شاید با استقلال هنری در تعارض باشد.

وقتی در یک دولتی وارد جشنواره می‌شوید، سیاست‌هایی وجود دارد و حتماً این سیاست‌ها بر جشنواره‌ها حاکم است. حق اعتراض به این نگاه‌ها وجود دارد، اما شاید بهترین نوع اعتراض شاید در عدم ورود باشد! ما نباید این سیاست‌های حاکم بر یک فضا را بپذیریم و وارد آن شویم. اعتراض گاهی باید قبل از ورود صورت داده شود. همین جودگی تا حدود زیادی در نقدهایی که درباره فیلم نوشته یا گفته شده نیز به وفور دیده می‌شود. بسیاری از منتقدین به لحاظ فکری با موضوع اصلی لاتاری همراه نیستند. پس جریان فیلم را تا زمانی می‌پذیرند که درباره داستان رابطه یک دختر و پسر صحبت می‌کند. پس از آنکه داستان به دومی می‌رود، ناقدین روشنفکر، متفق القول لاتاری را می‌گویند.

من این نقد را نمی‌پذیرم. دویاری که در میان صحبت‌هایم اشاره کردم نیز از جنس این نقد نبود. به نظر من دوگانه کردن فیلم لاتاری از این لحاظ، اساساً نظر نادرستی است. جنس نگاه من به آثار سینمایی، نقد فرهنگی است.

محمد جواد استادی؛ دبیر گروه پژوهشی اجتماعی و فرهنگی پژوهشکده نامن است. او که در رشته علوم اجتماعی تحصیلات تکمیلی خود را به پایان برده، دستی نیز بر آتش نقد فیلم دارد و چندی است که در این عرصه به فعالیت مشغول است. در این مصاحبه، گپ و گفتی پیرامون فضای انتقادات صورت گرفته درباره فیلم لاتاری داشته‌ایم.

اما با دیگر آثار تفاوت این چنینی داشت؟

▲ باید این را بپذیریم که به طور کلی دو نکته درباره جشنواره‌ها وجود دارد؛ سلیقه و سیاست. در این تردید نکند که هیچ جشنواره‌ای، در هیچ جای دنیا وجود ندارد که رویکرد و نگاه سیاسی نداشته باشد. حتی جشنواره‌هایی که ادعای خصوصی بودن دارند و به لحاظ مالی به دولت یا حکومتی وابسته نیستند. در فضای این چنینی، جشنواره فجر یک جشنواره دولتی است. توسط دولت برگزار می‌شود، بودجه آن از سمت دولت تامین می‌شود و در نتیجه حتماً سیاسی خواهد بود. به هر میزان که ما اعلام کنیم که این جشنواره سیاسی نیست، نمی‌توان استقلال آن را به صورت کامل تضمین کرد. مدل ویژه توزیع جوایز در جشنواره سی و ششم، نمایانگر وجود این نگاه است. مهندسی کردن این فضا، به شکل فشار بر داورها یا مواردی از این دست نیست. مکانیزم انتخاب داورها، چپش آنها در کنار یکدیگر و... به این مهندسی دامن می‌زند. اگر نخواهیم ببینیم به این فضا نگاه کنیم، باید فشارهایی که طی مسیر رسیدن یک فیلم به جشنواره وجود دارد را نیز در نظر داشته باشیم. یا مثلاً اعطای دو جایزه در یک بخش از دیگر نمونه‌های مهندسی این فضا است. همه این موارد در کنار هم نشان از عزم‌هایی است که سعی در مدیریت این فضا دارند. نگاه‌های سیاسی حتماً روی داوری یک اثر تاثیرات زیادی دارند. امسال در برابر یکی از داوران جشنواره این بحث مطرح شد که ممکن است شما با بخشی از یک فیلم مخالف باشید، پس چرا دیگر اجزای آن دیده نمی‌شود؟ این استدلال که اگر من از فیلم خوش نیایم، مواضع دیگر آن را هم نمی‌بینم، شایسته اظهار نظر یک داور نیست! این یک نگاه غلط است. من اگر قصد داوری و قضاوت دارم، با مبانی علمی روبه‌رو هستم. وظیفه دارم که بر اساس این شاخص‌ها، حوزه‌های مختلفی را داوری و نتیجه را بر همین اساس اعلام کنم. وقتی داوری می‌گوید

مثال در حوزه سینمای دینی، مناقشات و درگیری‌های زیادی بر سر این مساله وجود دارد که ما نتوانستیم فرمی را مناسب محتوای مدنظرمان تولید کنیم. به همین دلیل است که لاتاری، ضمن توجه به ارزش‌هایی که در خود دارد، نتوانسته محتوا را به فرم تبدیل کرده و در روایت خود منسجم باشد. فرآیند تبدیل شدن محتوا به فرم یک فرآیند هارمونیک است که فیلمساز نتوانسته تمام مراحل این تبدیل را به درستی انجام دهد. مشکل بزرگ لاتاری از نظر من نه در محتوا که در فیلمنامه و پرداخت است. لاتاری نتوانسته ارزش مدنظر فیلمسازان را به خوبی بیان کند و در نتیجه این پیام ارزشمند در فضای عمومی به چشم یک شعار دیده شده و مورد باور واقع نشده است. خیلی اوقات، محتواهای خوبی که به شعار تبدیل می‌شوند، کارکرد ضد تبلیغی پیدا می‌کنند و مخاطب هم‌راهِ این پیام نمی‌شود.

مصادق این عدم توفیق لاتاری کجاست؟

▲ وقتی در محیط سینما از تبدیل محتوا به فرم صحبت می‌کنیم، می‌توانیم آن را بر مصادیق مختلفی سوار کنیم. یکی از این مصادیق، قصه اثر است. قصه لاتاری، در واقع یک قصه دوپاره است. دویاری که در فیلم نیز با آن روبه‌رو هستیم و به شدت آسیب‌زایی کرده است. قصه تا زمانی که در تهران است یک پاره و زمانی که به دومی می‌رود، پاره دیگری می‌شود. این دویاری یک مساله اساسی در فیلم است. مساله دیگر در این راستا، شخصیت پردازی است. اساس شکل‌گیری یک داستان سینمایی شخصیت‌ها هستند. شما نمی‌توانید بدون شخصیت در سینما کاری از پیش ببرید. مساله‌ای که در عرصه‌های دیگر هنر مثل گرافیک نیز تاثیر بسزایی دارد. وقتی شما نمی‌توانید شخصیت را به درستی بشناسید، ابعاد وجودی او را پرور کرده و به مخاطب بشناسانید، این شخصیت کاریکاتوری خواهد شد. مخاطب آن را باور نخواهد کرد و در نتیجه رفتار یا گفتار آن کاراکتر نیز مورد پذیرش واقع نمی‌شود. شما وقتی نتوانید یک شخصیت پردازی درست را در اثر لحاظ کنید، پیام مدنظرتان به شعار تبدیل می‌شود. این یک آسیب مهم است.

همچنین منطق سینمایی اثر امر مهمی در ارزیابی یک فیلم است. در بخش اول لاتاری، ما احساس می‌کنیم یا یک فضای شاید رئالیستی مواجهیم. فضایی که در آن روابط انسان‌ها سیاه، پر از درگیری و محیط نابسامانی است که انتظار وقوع یک فاجعه را در ما تقویت می‌کند. اما در نهایت متوجه نمی‌شویم که علت اصلی اتفاقی که در لاتاری شاهد آن هستیم، چیست؟ روابطی که فیلمساز در قسمت اول اهتمام به ترسیم آن داشته، دلیل این اتفاق است یا فضای بیرونی و اتفاقاتی که در دومی رخ می‌دهد؟ مخاطب نمی‌تواند در این باره نتیجه بگیرد و علت اصلی این فاجعه را دریابد.

تبدیل شدن محتوا به فرم شامل همه این امور فنی و ظاهری می‌شود که من به چند مورد از آن اشاره کردم. اما علت اصلی این عدم توفیق از نظر من در مواردی ضعف فیلمنامه است. فیلمنامه‌ای که به هر حال همه حوزه‌های عملیاتی اثر، از فیلمبرداری تا دکور و... را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. آنچه نویسنده و فیلمنامه‌نویس در متن قرار داده، با کمک عوامل فیلم اجرایی می‌شود و در نهایت فیلم را می‌سازد. این گره یا نقطه ضعف در فیلمنامه وجود دارد. روایت درستی از موضوع داستان ارائه نشده و شخصیت‌ها نیز در فضای خوبی شکل نگرفته‌اند. این مساله‌ای است که برخلاف دیگر کارهای مهدویان، در لاتاری شاهد آن هستیم.

انتقادات مختلفی که به لاتاری شده و می‌شود، موارد ویژه‌ای نیستند که درباره لاتاری مطرح باشند و نتوان در برابر دیگر آثار سینمای ایران از آنان نام برد. چراویکرد جشنواره در برابر لاتاری



جشنواره به آثاری اهمیت می‌دهد که با سیاست‌های دولتی اش همسو باشد و تفکری را ترویج کند که با سیاست‌های خود همراه باشد. پس به آثاری که این ویژگی‌ها را ندارند، اهمیتی نمی‌دهد



نقیسه رحمانی

خبرنگار

مهم ترین نقدی که پس از دیدن لاتاری به ذهن‌تان رسید چه بود؟ چه برداشتی از آن داشتید؟

▲ **خوشخو:** من یک حس ناامیدی داشتم. من دو فیلم اول و فیلم مستند آقای مهدویان را دوست داشتم. در مورد ایستاده در غبار یا دوستان درمورد اینکه چرا این فیلم مهم است و آن قدر جذاب، بحث و جدل داشتیم. در مورد ماجرای نیمروز نیز این بحث و جدل بیشتر شد. با بچه‌هایی که در مورد رانت این فیلم صحبت می‌کردند، بحث کردم و گفتم با پافشاری روی رانت مزایای این فیلم را از دست می‌دهید، زیرا این فیلم بسیار خوب و سینمایی است. با توجه به تجربیات کودکی خودم و به این دلیل که در محله‌ای بودیم که این ترورها انجام می‌شد، ماجرای نیمروز به واقعیت نزدیک است. در نتیجه از سینمای آقای مهدویان همیشه دفاع می‌کردم. بعد از دیدن لاتاری اما می‌گویم؛ شاید قوت آقای مهدویان در بازسازی روایت‌های تاریخی باشد. شاید وقتی به روایت‌گری می‌پردازد چپ‌اش خالی است و آن قدر که به نظر می‌رسد مولف نیست. شاید مهدویان آن جهان‌بینی که افرادی مانند نسل اول فیلمسازان مهرجویی، کیارستمی و بهروز افخمی - فارغ از خوب یا بد - را دارند، ندارد. شاید آقای مهدویان یک فرد تکنیکی است و آن جهان‌بینی که می‌تواند او را به فیلمساز

زیاد دیگری نیز وجود دارد که از سوی ناقدین مثبت ارزیابی شده و اما صحنه‌های ترویج خشونت در آنها وجود داشته است؛ مثلاً صحنه ریختن کنری آب جوش در ارتفاع بست. اگر این نمایش منجر به اصلاح شود، اشکالی ندارد، اما اگر شما قصد تشویق گروهی را به خشونت داشته باشید، شاید نمایش خشونت در اینجا قابل نقد باشد.

درباره پایان‌بندی فیلم اما دو نکته دیگر وجود دارد؛ نخست منطق داستانی که به نظر من از این نظر فیلم مشکلی ندارد. پایانی که در لاتاری می‌بینیم، غیرمنطقی نیست. من در نقدها به شدت دیدم که این پایان غیرمنطقی است، اما مادر آقاجی زیادی از این پایانی‌ها شنبه به لاتاری را دیده‌ام. حتی در مواردی ناقدین این مساله را مطرح کرده‌اند که سیستم امنیتی در دوی چکار می‌کرده که این اتفاق افتاده و غیره که از نظر من این نقدها وارد نیست و منطق سینمایی یا داستانی لاتاری به این لحاظ درست است. به نظر من این پایان‌بندی، حس ملی مخاطب را برمی‌انگیزد، هر چند که در طراحی شخصیت‌ها همراه فیلم نشده باشد. شاید پایان فیلم را تنها از یک منظر بتوان نقد کرد و آن هم شرایط خاصی است که در کشور ما وجود دارد و در آن تفکیک خاصی میان حوزه‌های سیاسی و هنری... وجود ندارد. فضایی که در آن رئیس‌جمهور در حوزه‌های هنری مسئولیت‌هایی می‌پذیرد و هنر را به سیاست گره می‌زند. در این فضا ممکن است ما آثاری بسازیم که به جیتی با سیاست‌های دولت‌ها مخالف باشد. در نتیجه انتظار دارد که دیپلماسی فرهنگی نیز در همین جهت حرکت کند و فراتر از این خط قرمزها نرود. وجود آثاری فراتر از این خط قرمزها، منجر به تناقضی می‌شود که شاید دولت به آن اعتراض داشته باشد. اگر این ایراد درست باشد و یک فیلم در داخل کشور، شاخصی برای تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی باشد، می‌توانیم پایان لاتاری را مساله‌دار بدانیم می‌توانیم دلیل عدم توجه جشنواره به لاتاری را نیز همین بدانیم. جشنواره به آثاری اهمیت می‌دهد که با سیاست‌های دولتی‌اش همسو باشد و تفکری را ترویج کند که با سیاست‌های خود همراه باشد. پس به آثاری که این ویژگی‌ها را ندارند، اهمیتی نمی‌دهد! پیام رییس‌جمهور در اختتامیه جشنواره فجر نیز به نوعی تأییدکننده همین نگاه بود.

هنر به طور کلی عرصه آزادی است که فیلمساز باید بتواند حرف و هنرش را در آن به منصفه ظهور بگذارد. در این باره هم هیچ تعارض و مشکلی وجود ندارد.

یکی از مصادیقی که در این راستا می‌توان به آن اشاره کرد؛ فیلم «جدایی نادر از سیمین» است؛ فیلمی که من به لحاظ محتوایی با آن مخالفم، اما در مضمونی که برای طرح بحث دروغ انتخاب شده، داستان و روایت درستی وجود دارد. من با موضوع جدایی نادر از سیمین مشکل دارم، اما داستان به درستی انتخاب شده، داستان و روایتی که مخاطب را خواهد ناخواه تحت تأثیر قرار می‌دهد و پیام خود را به او انتقال می‌دهد. اثری که شاید در عرصه دیپلماسی به چهره کشور ضربه می‌زند و فضای کاملاً نامناسب و سیاهی از ایران را ارائه می‌کند. فیلمی که تنها شخصیت راستگوی آن، سیمینی است که آینده‌ای برای فرزندانش در ایران متصور نیست و اعتقاد دارد که برای زندگی بهتر باید از ایران رفت. آقای فرهادی هم برای انتقال این مضمون از تالیته شخصیت پردازی استفاده کرده که در آن افراد سیاه و سفید نیستند. طیف آنها به قدری گسترده است که برای مخاطب فضا را باورپذیر کرده‌اند. این درست ایرادی است که در لاتاری وجود دارد. شخصیت پردازی موسی ما را به یاد حاج کاظم آژانس می‌اندازد. اما روحیات و ذهنیات و نگاه حاج کاظم برای مخاطب قابل باور است. به این دلیل که شرایط در آژانس به صورتی ترسیم شده که ما همراهِ فضا می‌شویم. اما در لاتاری این داستان رخ نداده است. موسی کلیشه‌ای است که فراتر از دوران زمانی است. ▶

دو بخش داستان لاتاری را نمی‌توان از هم جدا کرد؛ بخش اول داستان، مقدمه‌ای برای بخش دوم است. نمی‌توانیم بگوییم که من تا جایی فیلمنامه را دوست داشتم و از یک جایی به بعد آن را نمی‌پسندم. نقد من هم به کل روند داستان، آن هم نه از لحاظ محتوا بلکه در نوع انتقال مضمون و مکانیزم است. نگاه ریداکشنی یا تقلیل‌گرا. در این نگاه شما یک مفهوم ارزشمند و مهم را در بیاتان دچار یک تقلیل می‌کنید. شما نیت تقلیل مفهوم ارزشمند را نداشته‌اید، اما شیوه بیاتان، منجر به این نتیجه شده است. در لاتاری نیز همین اتفاق افتاده است. مضمونی که مدنظر فیلمساز بوده، قطعاً ارزشمند بوده و من از تبدیل این مفهوم به مساله ناراضی‌ام. هر فیلمسازی نسبت یک ایده، موضعی دارد. موضع او نسبت به ایده، موضوع فیلم را می‌سازد. من با موضوع و موضع هنرمند در ساخت و پرداخت لاتاری مشکلی ندارم، اما ناقدینی که این جنس نقدها را مطرح می‌کنند، حتماً با موضع کارگردان فیلم مشکل دارند. از نظر من؛ در لاتاری، مشکل از آنجایی شروع می‌شود که قصه انتخاب شده برای طرح موضوع چندان مناسب نیست. روایت داستان یکپارچه نیست و منطق آن نیز چندان استوار به نظر نمی‌رسد. نقد من به لاتاری، از حیث موضوع و موضع فیلمساز نیست. من به بستری که برای انتقال این پیام ارزشمند انتخاب شده، منتقدم. بستری که نتوانسته پیام را به درستی انتقال دهد و مخاطب را به این اشتباه انداخته که در موضع مخالفت با فیلم قرار بگیرد. مخاطبانی که با هوشمند هستند و غرض‌ورزانه فیلم را نقد می‌کنند، یا مخاطبانی که تحت تأثیر ناخودآگاه هستند.

قصه فیلم واسطه بین مخاطب و موضوع است. وقتی این واسطه به درستی عمل نکند، پیام و مخاطب دچار آسیب می‌شوند؛ اتفاقی که به نظر من در لاتاری شاهد آن بودیم. ما در بخش اول لاتاری یک فضای رئال اجتماعی داریم که بسیاری از فیلمسازهای ما در ترسیم فضای امروز جامعه به آن می‌رسند. فضایی که تصویرگر یک محیط آسیب‌دیده، یا روابط آسیب‌دیده و سیاه است. در بخش ابتدای فیلم نیز ما شاهد چنین فضایی هستیم. شاید دلیل دفاع برخی از منتقدین از بخش اول لاتاری نیز این باشد که این افراد همان گروهی هستند که همیشه به دنبال ایجاد یک تصویر سیاه و تیره از فضای اجتماعی هستند.

در بخش دوم اما فیلمساز نتوانسته پیوند خوبی میان بخش اول و دوم ایجاد کند. در این بخش روابط تا حدی کمیک می‌شوند. رفتار برخی از کاراکترها کاریکاتوری و فضای فیلم میل زیادی به سمت هیجان دارد. فضایی که با بخش اول توازن ندارد و در ادامه آن تعریف نمی‌شود. این البته به معنای نگاه اشتباه فیلمساز در بخش دوم نیست. بلکه داستان نویسی، به لحاظ فنی نتوانسته کارش را درست ترتیب دهد و این فضا را ترسیم کند.

آخرین سوال من درباره پایان‌بندی فیلم است. یکی از مهم ترین انتقاداتی که به لاتاری وارد شد، این بود که پایان‌بندی داستان، منطبق با روال منطقی نبوده است. شما با این نقد هم عقیده‌اید؟ اگر این پایان به لحاظ هنری منطقی نبوده، باید چه پایانی‌بندی برای فیلم متصور می‌شدیم؟

▲ یکی از مواردی که درباره پایان فیلم لاتاری به آن اشاره شده، ترویج خشونت است. حرف من این است که مگر تنها در فیلم لاتاری خشونت وجود داشته است؟ مگر مادر مغزهای کوچک زنگ‌زده با خشونت مواجه نشدیم؟ نقد ما باید نقد منصفانه‌ای باشد که درباره تمامی آثار صدق کند. سینما جایی برای طرح یکسری از مسائل و واقعیات است. تا کید بر عدم نمایش برخی از این واقعیات، هیچ مبنایی ندارد. اتفاقاً در بسیاری از موارد اگر طرح زشتی‌ها و پلشتی‌ها با منطق صورت داده شود، منجر به اصلاح است. پس من این نقد ترویج خشونت را قبول نمی‌کنم. چون آثار



۲۰ سال پیش حاتمی کیا

مناظره‌ای درباره فیلم لاتاری
با حضور خسرو نقیبی
آرش خوشخو و امیر ایلی

و ایستاده در غبار برای این فیلم درست است؟ اما از نیمه فیلم که وارد فاز قهرمانانه و انتقام می‌شود، یعنی از شوک میانه فیلم، کاملاً با این جهان همراه شده و به نظر هر چه فیلم جلوتر رفت، کامل‌تر شد و ابعاد مورد نظر را بهتر بنا گذاشت. به همین دلیل است که وقتی فیلم تمام شد- به خصوص پلان آخر فیلم- برای من مأموریت فیلم‌های جشنواره کامل شد.

پیش از جشنواره در ماهنامه ۲۴ در مورد پیش‌بینی فیلم‌ها با این تیتیر «به دنبال فیلم خوب، خارج از ایدئولوژی و جناح»، یادداشتی درباره لاتاری نوشتم. برای من سینما همچنان به معنای فیلم خوب و فیلم بد است. از این منظر لاتاری فیلم خوبی است. اینکه امنیت ملی ما با این فیلم به خطر می‌افتد یا نمی‌افتد، در فرع ماجرا قرار دارد.

▲ **ایلی:** بعد از ماجرای نیمروز و ایستاده در غبار که همه از آن استقبال کردند، مهم‌ترین سوالی که در مورد مهدویان وجود داشت این بود که اولین فیلم غیرتاریخی و روز و چه خواهد بود. زیرا مهدویان هم مانند حاتمی کیا فیلمساز است که تکلیف جناح‌های سیاسی با او مشخص نیست. البته این برای یک فیلمساز نکته مثبتی است، یعنی مشخص نیست اینها منتقد سیستم هستند یا نیستند. این در فیلم روز اجتماعی مشخص می‌شود که کجای کار ایستاده‌اند و در فیلم تاریخی خیلی مشخص نمی‌شود. حتی با اینکه ماجرای نیمروز درباره مناقضین است اما همه نکاتی که باعث می‌شود از آن روز تلقی شود، یعنی به

صحبت از لاتاری شاید یکی از داغ‌ترین فضاهای سینمای ایران در این روزها باشد. فیلمی که در جریان جشنواره آن قدر دیده شد که آن را یک سر و گردن از فیلم‌های دیگر بالا برد. مثلاً در صبح یکی از روزهای آخر اسفند، میزبان ناقدینی بود که در این باره گپ‌وگفتی مفید داشتند. آرش خوشخو، خسرو نقیبی و امیر ایلی میهمانان مادر این صبح زمستانی بودند.

جهان‌بینی من خیلی مشترک است، می‌آید. من هم آن آدمی را می‌فهمم که سرش در کتاب، تلویزیون و چیزهایی که می‌خواهد دوره‌اش را نگهداری کند- است و هم او را در وقتی می‌فهمم که سرش را بیرون می‌آورد و می‌فهمد چه اتفاقی پیرامون او می‌افتد. او سعی می‌کند در این فضا فاعل بشود و در نتیجه شروع به زندگی کردن می‌کند تا تبدیل به یک قهرمان بشود.

از آن طرف هم، آن پسر را می‌فهمم، زیرا با بچه‌هایی که کار می‌کنم که بچه‌های همین نسل هستند. بچه‌هایی که وقتی پایش بیفتد، بی‌مها و بدون ترس از خیلی چیزها پای کار هستند. این جهان‌بینی لاتاری، من را خیلی مجذوب کرد و تا نیمه فیلم تقریباً دست و پا می‌زدم. نگران بودم که نکند مهدویان ترسیم این زمان را بلد نیست.

از طرف دیگر اما کمی دوربین مستند و تله‌ای که در این فیلم به کار می‌گرفت، مرادو به شک کرده بود. من به این فکر می‌کردم که آیا استفاده از سبک ماجرای نیمروز

بهتری تبدیل کند، راندارد. این نخستین دغدغه من بعد از دیدن فیلم لاتاری بود.

▲ **نقیبی:** خوشبختی بزرگ این بحث این است که آرش به عنوان مخالف فیلم از منظر سینما حرف می‌زند. باقی دوستان یا داعیه‌دار امنیت ملی بودند یا داشتند فراتر از سینما حرف می‌زدند. برای من محمدحسین مهدویان شبیه یکی از بچه‌های نسل خودم است. اگر قرار بود من خودم چنین قصه‌ای را بسازم از همین منظر و جهان به آن نگاه می‌کردم. در فیلم‌های قبلی مهدویان هم اوضاع همین بود. من درباره ایستاده در غبار با او حرف می‌زدم. زمانی که در حال آماده کردن مقدمات ماجرای نیمروز بود. او علاقه‌مند به کار بیگلو بود و گفت به آن حال و هوا فکر می‌کنم. آن روز به هم گفتیم که ما با وجود اینکه در بخش‌هایی منتقد شرایط هستیم و دوست داریم اصلاح شود، چقدر دلمان با فضا و اصلی است که نظام در آن دوره برایش بنا شده بود. بنابراین ما بچه‌های آخر دهه ۵۰ و اول دهه ۶۰؛ افرادی هستیم که روزهای کودکی مان را در بیماران گذرانده‌ایم و اثرات دوره سازندگی را در دوره کودکی خود مشاهده کردیم و چیزهای مشترک زیادی در این باره داریم. این همان چیزی از لاتاری است که من را جذب می‌کند. اینطور است که می‌توانم هم امیرعلی و هم موسی را بفهمم. ما نسلی هستیم که دقیقاً از بین این دو می‌آییم، یعنی دقیقاً از همین جهان‌بینی می‌آییم. یعنی لاتاری از جهان‌بینی محمدحسین مهدویان که با

سمت جناح‌های سیاسی بود، وجود ندارد. مثلاً فیلمساز به سمت ماجرای مناقشه برانگیز رابطه بهزاد نبوی و کشمیری نرفته بود و شخصیت لاجوردی را حذف کرده بود.

کلا مهدویان در ماجرای نیمروز از همه اینها گذشته و یک فیلم تاریخی، بدون موضع روز ساخته بود. من بار اول که فیلم را دیدم خوشحال شدم که فیلم صریح‌تر از دو فیلم قبلی به‌خصوص ماجرای نیمروز است. یعنی یک فیلم جسور، صریح و منتقدانه و در عین حال انقلابی است. هم انتقادات تند و تیز دارد و برخلاف آنچه صدرعاملی گفت - که انتقاد آتش خاچی است - اتفاقاً انتقادش داخلی است و در عین حال درون نظام است. یعنی فیلم منتقدانه درون نظام با یک کاراکتر قهرمانانه است. به نظر من فیلم از نظر تکنیک و ساخت از ماجرای نیمروز عقب‌تر است اما به خاطر اینکه صریح‌تر و جسورتر است، آن را بیشتر دوست دارم.

لاتاری ماجرای جناح‌بندی سیاسی مهدویان را مشخص کرده یا همچنان همان جایستاده است؟

▲ **ابیلی:** فضای لاتاری در این راستاروشن‌تر است. یعنی موضع‌گیری لاتاری نزدیک به اصولگرایی است؟

▲ **ابیلی:** من فیلم را ادامه ماجرای نیمروز می‌دانم. زیرا آنجا هم دو قطبی مسعود و کمال بود. یعنی شخصیت محافظه‌کار معتدل تر و یک شخصیت انقلابی تر و تندرو تر بود. اینجا هم دو قطبی مرتضی و موسی همان دو قطبی مسعود و کمال است. اتفاقاً انتقادش این است که آنجا هر دو در سیستم بودند اما اینجا موسی خارج از سیستم است و کاملاً منزوی شده است. این کاملاً انتقادی نسبت به سیستم است که چنین آدم‌هایی بیرون هستند. به نظر من مخاطب عام خیلی بیشتر موسی را از کمال آن فیلم دوست دارد. و قهرمان لاتاری موسی است در حالیکه نمی‌شود گفت قهرمان ماجرای نیمروز کمال بود.

▲ **نقیبی:** من موسای لاتاری را اصولگرانی می‌بینم. ▲ **ابیلی:** من با اصولگر کار ندارم. من انقلابی و معتقد به سیستم می‌بینم. اتفاقاً اگر اصولگر بود و فیلمی

جملات مهم

نقیبی: پیش از جشنواره در ماهنامه ۲۴ در مورد پیش‌بینی فیلم‌ها با این تیترو «به دنبال فیلم خوب، خارج از ایدئولوژی و جناح»، یادداشتی درباره لاتاری نوشتم. برای من سینما همچنان به معنای فیلم خوب و فیلم بد است. از این منظر لاتاری فیلم خوبی است. اینکه امنیت ملی ما با این فیلم به خطر می‌افتد یا نمی‌افتد، در فرع ماجرا قرار دارد

ابیلی: من بار اول که فیلم را دیدم خوشحال شدم که فیلم صریح‌تر از دو فیلم قبلی به‌خصوص ماجرای نیمروز است، یعنی یک فیلم جسور، صریح و منتقدانه و در عین حال انقلابی است. انتقادات تند و تیز هم دارد

خوشخو: شما اگر به ورد آورد هم بروید؛ همه بچه‌هایی که خوب نیستند، ساسان نام ندارند. این یک مقدار پیش پا افتاده است که البته در ماجرای نیمروز نبود

جناحی می‌شد، بد بود.

▲ **نقیبی:** اینکه گفتیم ما از یک نسل هستیم و از یک نگاه به زندگی می‌نگریم، همین است. آنچه ما به عنوان اصلاح طلبی در نیمه دهه هفتاد می‌دیدیم و بعد منحرف شد، یعنی آدم‌هایی که به عنوان نماد اصلاح طلبی روی کار هستند، هیچ شباهتی به آن زمان ندارند. ما چرا این است ما به آنچه از ۷۶ به بعد اتفاق افتاد، اعتقاد داشتیم و به اینکه اگر قرار است اصلاحی انجام شود، باید اصلاحی باشد که نمونه و نمادش را ببینیم.

در انتخابات هم دل‌بستگی مهدویان به جریان سیاسی‌ای که درباره آن سکوت کرد یا از آن صحبت کرد، معلوم شد. این نمودی که جناح اصولگرایی می‌کند از لاتاری بسازد و فضای مجازی برای آن جو می‌سازد، به نظر من نامردی در حق فیلم است. اینها دارند فیلم را مصادره می‌کنند و این اتفاقی است که در آژانس شیشه‌ای برای آقای حاتم‌کیار رخ داد. دعوا بر سر مهدویان، همان دعوا برای حاتم‌کیار در ۲۰ سال پیش است. یعنی هرکسی او را سمت خودش می‌کشد و او آن قدر باهوش است که همچنان دم به تله نمی‌دهد و حتی لاتاری هم نشان نمی‌دهد که او کجا ایستاده است. بحث این است که از هر دو طرف دلخوری‌هایی وجود دارد. اگر در سال ۹۲ به این رسیدیم که به اعتدال برسیم، این نتیجه از آنجایی آمده که نه آن طرف اتفاقی که خواستیم را انجام داده و نه این طرف انجام داده است. بنابراین شاید اعتدال بتواند قضیه را حل کند. اینکه انتخاب موسی برخلاف انتخاب مصالحي است که در سال ۹۲ در کشور اتفاق افتاده است، به نظر من سینما ربط دارد نه مصالح کشور. آنچه آرش در مورد ماجرای نیمروز می‌گوید برای من روی دیگری دارد.

داستان ماجرای نیمروز برای من کاملاً به این صورت بود که یک فیلم وسترن با ۵ قهرمان داریم. قهرمانانی که هرکدام خلق و خوبی دارند و یک کاری را انجام می‌دهند. این فرمول همه فیلم‌های چند قهرمانی سینما است. هر قهرمان یک مأموریت دارد و باید کسی را شکار کند درباره لاتاری این مثال افراطی را در جشنواره زدیم که به مذاق برخی دوستان منتقد خوش نیامد. اما به نظر من به شدت فرمول جویندگانی در لاتاری جاری است. یعنی جان وینی است که ناتالی وود را - که سرخپوست‌ها دزدیده و برده‌اند - می‌خواهد نجات دهد. حالا به جای فرمول نجات، به سمت فرمول انتقام می‌رود. من نمی‌فهمم که چرا باید در استعاره‌ها و جمله‌های سیاسی تنیده شود. آن قدر فضا سیاست‌زده است که واقعا نمی‌شود در این فضا فیلم قهرمانانه‌ای ساخت؛ فیلمی که در عین حال در آن متهم هم نشود.

به نظر من تا حدودی این سوء برداشت به فیلم هم ربط دارد. دیالوگ‌هایی که در فیلم گفته می‌شود، آتویی به دست مخاطب می‌دهد که برداشت این چینی از آن داشته باشد. به نظر من نمی‌شود لاتاری را صرفاً در این فضا دید و از فضای سیاسی یا انقلابی جدا بکشیم. زبیرا موسی چنین شخصیتی نیست. موسی کنار امیرعلی یک شخصیت در فیلم صرفاً قهرمانانه به ما نمی‌دهد. مسائلی هست که این دو از هم جدا شدند و در نهایت نیز پایان‌بندی متفاوتی را برای فیلم رقم می‌زنند.

▲ **نقیبی:** قهرمان هم بالاخره پارامترهای شخصیتی دارد. در سینمای آمریکا آقای کلیت ایستود، یک فیلمساز تند دست راستی است اما اساساً در این طرف وقتی فیلمش را می‌بینیم درباره این حرف می‌زنیم که چرا قهرمانش آسیایی‌ها را نجات می‌دهد یا نمی‌دهد؟ ما درباره قهرمان اصولگرایی حرف می‌زنیم که فعل و انفعالاتی را انجام می‌دهد. عمری با همین زاویه نگاه

در مورد سرخپوست‌ها صحبت شده، اما مگر الان از آن جهان‌بینی چیزی باقی مانده است؟ وسترن‌ها از اینکه قهرمانی می‌رود و کاری انجام می‌دهد، حرف می‌زنند. اما امروز؛ بعد از ۵۰ سال سینمای آنان باقی مانده، نه جناح‌بندی‌هایی که در آن دوران بوده است. حال من با فیلم لاتاری هم همین است.

فیلم سیاسی برای من امپراتوری جهنم است. اینکه کسی پولی بدهد تا بیانیه سیاسی اش را جلوی دوربین بخواند، امپراتوری جهنم است. آنچه به عنوان سینمای مهدویان از آن حرف می‌زنیم، خیلی ارجح از این دست فیلم‌هاست. ما در این سال‌ها فیلمسازان شعار بده و مانیفست صادر کن، کم نداشتیم. اما حاتم‌کیار در این سال‌ها خودش را از سینما غنی کرده است. اصلاً مهم نیست بیرون از دوربین چیست و چه می‌کند. فیلمسازان بزرگ قرار نیست که آدم‌های بزرگ باشند.

امروز اگر رسول ملاقلی‌پور زنده بود، تنگه ابوقریب به عنوان نماد پیشرفت تکنیک سینمای ایران اصلاً دیده نمی‌شد. بعد از مزرعه‌پدري که ۱۴ سال از ساخت آن می‌گذرد و سینمای جنگ را پله از نظر فضا سازی جلو برد، می‌گویند تنگه ابوقریب درباره خودزنی ایرانی‌ها در جریان جنگ است. موضوعی که ملاقلی‌پور ۱۴ سال پیش آن را ساخته است. وقتی بیشه از شیران خالی می‌شود، هر اتفاقی ممکن است بیفتد.

▲ **خوشخو:** زمینه مخالفت من با فیلم، و وجهه سیاسی آن نیست. اینکه شما بگویید لاتاری اصلاح طلب یا اصولگر است، به فیلم کمک نمی‌کند. من می‌گویم جهان‌بینی فیلم ربطی به اصولگرایی یا اصلاح طلبی ندارد. بلکه جهان‌بینی آن مرتجعانه و اشتباه است. فیلم با نشانه‌های واضح و آشکار کار می‌کند و این خیلی بد است. اینکه قهرمان مثبت فیلم نامش بچه مسلمانی باشد و آنکه کمی شلوغ بازی را دوست دارد، نامش ساسان باشد. این یک کلیشه است. اینکه بچه شمال شهری نامش سام باشد. یا اینکه فوتبالیست محبوب امیرعلی حتماً محمد صلاح - یک مصری مسلمان باشد - از این نشانه‌های بیرون زده است.

بنابراین؛ لاتاری با نشانه‌های پیش پا افتاده و جهان‌بینی نازی کار می‌کند. ما با این جهان‌بینی‌های نازل پیش از انقلاب هم سر و کار داشتیم و فیلم‌فارسی‌ها هم همین کار را می‌کنند. محمدریوی شهرام، سعید در برابر کامران و جواد در برابر کامبیز است. حتی در سریال‌های ایرانی بعد از انقلاب نیز این نگاه خیلی شدید است. حتی اینکه برای آنچه‌ها جنوب شهر مرئی فوتبال باشی و برای اینکه راه کج کروند و جوان‌های سلامتی باشند؛ نیز انگار مملوس و پیش پا افتاده است. این را نمی‌خواهم رد کنم. قهرمان همه فیلم‌های کیمیاچی، رضا است. اشکالی هم ندارد و نمی‌خواهم بگویم اسم‌ها نباید این گونه انتخاب شوند اما وقتی همه اینها را کنار هم می‌گذارد پیش افتاده هستند. انگار در دنیای سریال‌های تلویزیونی حرکت می‌کنید. اینکه سردار سلیمانی هشت ماه پیش گفتند حتی خانم‌های بدحجاب نیز فرزندان ما هستند، انگار همین ایده در فیلم کار شده است. یک دختر شل حجاب خوشدل داریم که همه نگرانش هستیم اما به خاطر شل حجابی اش از راه به در می‌شود.

فیلم در دنیایی از کلیشه‌ها حرکت می‌کند که دنیای خودکفایی هم هست و به جای قبلی خود بازمی‌گردد. اما وقتی می‌گویم مرتجعانه است ربطی به جناح‌های سیاسی ندارد. من می‌گویم فیلم‌های کمال‌تریزی یا خیلی از فیلم‌های خانم‌بنی اعتماد مرتجعانه است. فیلم مهاجر آقای حاتم‌کیار به نظر پیشرو و آوانگارد است. بنابراین می‌خواهم بگویم ربطی به جناح‌ها ندارد، بلکه فیلم دنیایی را درست می‌کند که آن را نمی‌فهمم یا خیلی



که بعد از آن بازسازی می‌کنند و سانتی‌ماتال آن را ارائه می‌دهند. با این نگاه من می‌گویم همه کلیشه‌هایی که آرش از آن حرف می‌زند اتفاقاً در لاتاری به‌قصد استفاده شده است و منجر به این شده که فیلم شبیه مردم باشد. حرف فیلم این است؛ آدم‌هایی که هر روز به شما لبخند می‌زنند و آن قدر نایس هستند، اگر پایش بیفتد و با ماشین جلویی تصادف کنند، چاقو درآورد و به هم حمله می‌کنند. لاتاری از یک جامعه عصبی حرف می‌زند که مناسبات داخلی آن همان مناسبات ویژه است.

▲ **خوشخو:** هیچ پسر ایرانی، امروز عکس محمد صلاح را روی دیوار اتاقش ندارد. مهدویان کلیشه‌ها را زیرکانه و مودبانه استفاده کرده است. این کلیشه‌ها جریان مصنوعی ایجاد کرده که من آن را نمی‌پسندم.

▲ **نقیبی:** من به عنوان منتقد سلیقه‌تورا قبول دارم. ماجرای من این است که اگر در مورد فیلم اجتماعی به معنای فیلم مردم حرف می‌زنیم، در جهانی که اخراجی‌های ده‌نمکی می‌فروشد، هستیم. من قبول دارم که این فروش با اخراجی‌ها دو و سه یکی نیست اما اگر به اخراجی‌های یک برگردیم، می‌بینیم دلیلی دارد که مردم برای دیدن آن رفتند. قهرمان لاتی که به جبهه می‌رود، یکی از خودشان بوده که به جبهه رفته و آنها برای تماشای او به سینما می‌روند.

▲ **خوشخو:** من حرفت را قبول دارم. ما فرهنگ شهر تهران را در فیلم‌های دهه ۶۰ اصلاً نمی‌بینیم. اتفاقاً در دهه ۵۰ تهران جنوب شهر این فرهنگ را می‌بینیم و این فضا واقعی است؛ مثلاً همه روی زمین غذا می‌خورند. فرهنگ جنوب شهر تهران در فیلم‌فارسی نمایان است. تنها ژانر بومی سینمای ایران فیلم‌فارسی است. اما این دلیل نمی‌شود من بگویم فیلم‌فارسی خوب است و بگویم جنوب شهر چقدر عالی است. اتفاقاً فرهنگ جنوب شهر، فرهنگ منحصراً اقتضای است.

▲ **نقیبی:** خب فرهنگ مردم همین است. من می‌گویم ما نباید آن آدم‌ها را به عنوان اصولگرها مصادره کنیم. فضایی که در لاتاری ساخته شده، همین است. دوستان منتقد من که داعیه امنیت ملی دارند، از این منظر صحبت می‌کنند. آرش در میان منتقدان استثناست. هیچ کدام از منتقدان فیلم درباره کلیت فیلم و فیلم به مثابه فیلم حرف نمی‌زنند و این اولین باری است که از مخالفان درباره سینما می‌شنوم، نه درباره سیاست و ماجراهای مربوط به آن.

حرف من این است که فیلم را به عنوان فیلم ببینیم.

می‌گویید؛ می‌خواهم در مقام مدیریتی یک فیلم بسازم که برای جامعه قهرمان ایجاد کند. این یک بحث دیگر است. من اما درباره لاتاری مخالف هستم زیرا قهرمان به‌دردبخوری در آن نیست. قهرمانان ماجرای نیمروز و ایستاده در غبار به‌درد بخور هستند. برای همین جامعه فعلی هم به‌درد بخور هستند. اما حتی موسی در این فیلم به‌دردبخور نیست. به نظر من اینکه می‌گویید فیلمی بسازیم که قهرمان داشته باشد، این بحثی است که در حوزه نقد و تحلیل فیلم از منظر من چیز دیگری است.

نظر شما غیر از اسامی و موارد این چنینی، فاکتورهای مهم‌تری برای تحلیل جهان بینی مهدویان وجود ندارد؟

▲ **خوشخو:** شما مجموعه‌ای از جهان بینی مهدویان را در نشانه‌های فیلم می‌بینید. مثل روابط دختر و پسر، شخصیت موسی، نوع تقدیس غیرت آن هم غیرت مدل قدیمی و کهنه‌شده یا تقدیس خشونت کف بازاری. این مجموعه موارد جهان بینی فیلم لاتاری است. جهان بینی فیلم‌ساز نسبت به شخصیت‌ها و قهرمانانش همین است. اینکه تکنیک فیلم خوب است و برایش دست می‌زنیم، آن یک بحث دیگر است.

▲ **نقیبی:** فیلم‌فارسی طبق تعریف آقای کاوسی فیلمی است که فقط تصاویر متحرکی بودند. تصاویری که فارسی حرف می‌زنند و کپی بودند. مثالش هم همان ممل آمریکایی، فیلم‌های فرزاد دلجو، همسفر و غیره است. به نظر من در دهه ۵۰ هم اشتباه تاریخی منتقدان ما یکی کردن فیلم‌فارسی و فیلم فارسی بود. همین الان هم که نگاه می‌کنیم در همین مقیاس چند فیلم مهم فریدون گله درون همان فیلم‌فارسی‌ها رفته و نقد آن شکلی شده است.

اما نکته مهم این است که هنوز می‌شود درباره آن فیلم‌ها بحث کرد و فرهنگ عامه دهه ۹۰ ما از همان سینما می‌آید. همچنان بخش مهمی از خانواده‌ها همان فیلم‌های سیاه و سفید را نگاه می‌کنند. چرا این فیلم‌ها و کانال‌های خاطره و غیره دیده می‌شود؟ دلایل این است که مردم آن فیلم‌ها را شبیه‌تر به خودشان می‌دانند. اگر به ژانر اجتماعی در ایران قائل باشیم، فیلم‌هایی که شبیه‌ترین فیلم‌ها به بستر جامعه و فرهنگ ما هستند، همان فیلم‌های دهه ۵۰ هستند. حتی دهه ۶۰ هم بخشی از فیلم‌های مدل گل داوودی بازتاب‌دهنده همان فضای بسته شکل گرفته است تا وضعیت سفید آقای نعمت‌الله. به نظر من آن دوره تصویر دقیق‌تری از دوره خودش ارائه می‌دهد تا فیلم‌هایی

زیادی می‌فهمم. جواد عزتی یک کاراکتر مثبتی است که در ممل آمریکایی یا رضا موتوری، همسفر یا ماه غسل هم دیده شده است. اگر بحث را به این سمت ببریم که آقای مهدویان اصولگرها یا اصلاح طلب است، به او آوانس می‌دهیم. فیلم وری این مسائل قرار می‌گیرد و حتی اگر ۱۰ میلیارد هم فروش کند، ربطی ندارد که فیلم خوبی باشد یا نباشد. این ربطی به خوب یا بد بودن فیلم ندارد. اینکه فیلم در واقع چه کارکردی در جامعه دارد، یک بحث جامعه‌شناسانه است که مدیران سینمایی باید تصمیم خود را درباره آن بگیرند؛ بحثی که من در آن دخالت نمی‌کنم. اما به لحاظ ارزش‌های سینمایی؛ از هر طرف که نگاه می‌کنم، به نظر من این فیلم خیلی ضعیف است. حتی صحنه موتورسواری دختر و پسر در شهر یک کلیشه رایج فیلم‌فارسی قدیمی است.

▲ **نقیبی:** مگر ما به لحاظ جامعه چقدر جلو آمدیم؟ وقتی هنوز فیلم‌های محبوب جامعه‌مان، همان فیلم‌هایی است که از آنها نام می‌برید.

▲ **خوشخو:** من با جامعه کار ندارم. اینکه فیلم خوب یا بد است با اینکه چقدر در جامعه قبول می‌شود، متفاوت است.

▲ **نقیبی:** فیلم این زاویه نگاه را از جهان دورش می‌گیرد. مگر چقدر وضعیت ما تغییر کرده است؟

▲ **خوشخو:** شما اگر به ورد آورد هم بروید، همه بچه‌هایی که خوب نیستند، ساسان نام ندارند. این یک مقدار پیش پا افتاده است که البته در ماجرای نیمروز نبود. واقعیت حمله به خانه تیمی واقعا شوکه کننده است. اما شما این واقعیت را نمی‌بینید. به غیر از صحنه آخر، صحنه‌ای که در آن یک مویج از جسد روی فرش می‌بینید. این یک تم تکنیکی قوی در آن فیلم بود. مضاف بر اینکه سیستم گزارشگر دوربین تله آن برای این فیلم خوب نیست. به غیر از اینکه شاید در سکانس‌های انتهایی جوابگو بود. مشکل من با فیلم اصلاً بحث جناحی نیست. من این بحث را حتی در سیاست هم قبول ندارم.

▲ **ابیلی:** من بخش مهمی از حرف‌های خوشخو در مورد کلیشه و اسامی را قبول دارم. کلیشه اصولاً بد نیست و این در ایران اینطور جا افتاده است. ژانر به هر حال یک کلیشه‌هایی را با خود همراه دارد.

▲ **خوشخو:** ژانر شما چیست؟ من ایراد نمی‌گیرم و می‌خواهم ذهنم را باز کنم. نام ژانر را چه بگذاریم؟

▲ **نقیبی:** همان وسترن ماجرای نیمروز.
▲ **ابیلی:** من کلیشه‌هایی مانند مربی بودن موسی را ادای دین به آژانس می‌بینم. هیچ دلیل دیگری نداشته است که او مربی باشد مگر اینکه ادای دینی به آژانس باشد. با وجود اینکه ۹۰ درصد از انتقادات را قبول دارم، می‌گویم فیلم نکات دیگری دارد که مهم‌ترند. همه ماجرا را نباید به اسم‌ها تقلیل بدهیم. باید این را ببینیم که فیلم قهرمان پرداز به این شکل در سینما نداریم. به خصوص در سینمای اجتماعی ایران. وقتی یک فیلم اجتماعی منتقدانه و اتفاقاً صریح ساخته شده، که قهرمان هم دارد چرا آن را بزرگ نکنیم و بار مثبتش را ببینیم؟

▲ **خوشخو:** بحث مدیریتی عالی است. یعنی

خوشخو: بعد از دیدن لاتاری اما می‌گویم؛ شاید قوت آقای مهدویان در بازسازی روایت‌های تاریخی باشد. شاید وقتی به روایتگری می‌پردازد چپته‌اش خالی است و آن قدر که به نظر می‌رسد مولف نیست



تماشاگر که به آن خو گرفته، استفاده کرده است. یک فیلمساز و هنرمند و کسی که ایستاده در غبار و ماجرای نیمروز را در آن سطح ساخته، خودش را در سطح این کلیشه‌ها نزول می‌دهد. او من را ناامید کرده است. همان طور که وقتی قصه‌های خانم بنی اعتماد را می‌بینیم می‌گوییم این چه فیلمی بود. آن برای دهه ۶۰ است. شاید اگر این فیلم را شخص دیگری می‌ساخت، می‌گفتم فیلم خوبی است، اما از آقای مهدویان ناامید شدم. در موضع گیری بعد از فیلم در صحبتی که با آقای رشیدپور انجام داد و کامنت‌هایی که در فضای مجازی گذاشت، احساس می‌کنم این آدم آن قدرها هم آدم مهمی نیست. آدم باید غنی‌تر باشد. مهدویان خوب فیلم می‌بندد و به لحاظ تکنیکی وسواس دارد و روی بازسازی اتفاقات تاریخی هم قوی کار می‌کند. شاید جوان است و ۵ سال دیگر ذهنش جایفتد. حاتم‌کیا در ۲۷ سالگی مهاجر را ساخت. هنوز هم وقتی مهاجر را می‌بینم، گیج‌م می‌کند و با اینکه کامل است مهجور مانده است. ردپای حاتم‌کیا امروز را می‌توانیم در مهدویان ببینیم. با این تفاوت که مشاوران اطراف او در بهترین حالت محمود رضوی است؛ تهیه‌کننده‌ای که اگر چه خوب است اما نگاه تجاری به سینما دارد.

من نمی‌خواهم دوستداران فیلم را اذیت کنم. زیرا طرفدار هم زیاد دارد. اما می‌خواهم بگویم این فیلم برای من درباره مهدویان ناامیدکننده است. البته خیلی از حرف‌های شما را هم قبول دارم. شاید لاتاری از محدود نمایش‌های طبقه حاشیه‌نشین در سینماست که امتیاز مهم است و روی بخشی سرمایه‌گذاری کرده که در باقی سینما دیده نمی‌شود. همچنین این فیلم حوصله آدم را سر نمی‌برد، اما به لحاظ داستان، آدم را کلافه می‌کند.

▲ **ایبلی:** مساله این است که معیارها در سنجش فیلم فرق می‌کند. حرف‌هایت درست است، اما در ذهن من معیارها چیز دیگری است.

▲ **نقیب:** در این مدت من فیلم‌های قلابی و اداطواری زیادی دیده‌ام. به نظرم همه فیلم‌ها درباره طبقه فرودست جامع پاریس ساخته می‌شود و دغدغه‌هایشان راجع به طبقه فرودست یک دغدغه‌های عجیب است که اتفاق امروز سینمای ایران نیست. باتوجه به این فیلم‌ها، من به این رسیدم که نسبت به فیلم‌های فارسی دهه ۵۰ و فیلم‌های دهه‌های ۶۰ و ۷۰ هم سخت‌گیری کردیم. وقتی سقف خواسته ما از سینما به این سطح رسید، می‌بینیم که منتقدان در آن زمان سخت‌گیر بودند.

من از دارکوب در جشنواره تعریف کردم. بسیاری از اهالی سینما ما من مخالفت کردند و نکته‌ای در حرف من گفتند. من هم گفتم ماجرا همین سقف است. من می‌بینم که بهروز شعبانی یک فیلمنامه پیر از گاف را با استاندار ساختار ساخته است. فیلمی که یک مولودرام رشک‌انگیز است و باعث می‌شود که من تا انتها با آن همراه شوم. این یک امتیاز است. درحالی که اگر من همان سال ۸۳ بودم، و از بیست فیلمی که در جشنواره به نمایش درمی‌آمد، ۱۷ تای آن را می‌ارزش می‌دیدم، الان شاید این گونه نگاه نمی‌کردم. امروز مصداق‌های بی‌ارزش بودن فیلم آن قدر پایین آمده و آن قدر فیلم‌های بی‌ربط زیاد است که فیلم دارکوب برای من یک فیلم خوب است. فیلمی که می‌توانم فقط آن را تا انتها دنبال کنم و در آن گاف کارگردانی پیدا نکنم و بگویم کارگردان می‌توانست آن را بد بسازد، اما خوب ساخته است. اتفاق سینمای امروز ما این است. در این سینما به‌نظم لاتاری خیلی جلوتر از بقیه است. به دلیل اینکه حسین مهدویان از جامعه‌اش می‌گیرد و به جامعه‌اش باز می‌گرداند. این حرفی است که من در این سال‌ها درباره فرهادی اولیه و درباره کیمیایی و خیلی از فیلمسازان اجتماعی دیگر هم در دوره‌ای زده‌ام. فیلمسازانی که

فیلم درباره مناسبات طبقاتی می‌گوید. پدر ساعد سهیلی را در وضعیتی ترسیم می‌کند که دستش به دهانش می‌رسد. دغدغه همه آدم‌های فیلم معیشت است. فیلم از کار کردن و نکردن حرف می‌زند. این در واقع دغدغه طبقه‌ای را نشان می‌دهد که اگر پاریس دمس گذاشته شود، اعتراض هم می‌کند.

▲ **خوشخو:** من با نشانه‌هایی که شما می‌گویید در فیلم وجود دارد، موافق هستم. اینکه طبقه فرودست به حاشیه شهر تهران رفته، انتخاب شده از نظر من یک انتخاب هوشمندانه است.

اما در مجموع اگر یک گروه فیلم و سریال تلویزیونی با تمام مقیاس‌های کلیشه‌ای بخواند فیلم سینمایی با موضوع مشکلات اجتماعی بسازد، می‌تواند ۸۰ درصد کلیشه‌های آقای مهدویان را رعایت کند. من از مهدویان انتظارم بالاتر از این است که روی کلیشه‌ها حرکت کند. مثلاً کلمه مدلینگ در فیلم برای من پیش‌یافتاده و اشتباه است. من انتظار ندارم دیدگاه مهدویان درباره جامعه امروز ما مثل کف بازار یک جریان باشد.

▲ **نقیب:** خروجی حرفت این است که فضای گلخانه‌ای از جامعه نشان بدهیم. تو می‌گویی چیزی که در جامعه هست را نشان ندهیم.

اصلا در فضای اینچینی، چه چیزی را باید نشان داد؟

▲ **خوشخو:** کارگردان، خالق فیلم است. همه کلیشه‌ها را هم کنار هم گذاشته و داستانی نوشته که طبق کلیشه‌ها حرکت می‌کند. روی خاطره مخاطب از تمام کلیشه‌ها سرمایه‌گذاری کرده و می‌داند که این فیلم فروش خواهد کرد. این زیرکی یا به تعبیر من مودی‌گری او را نشان می‌دهد.

چرا می‌گویید این مودی‌گری است؟

▲ **خوشخو:** فیلمساز از کلیشه‌های رایج در ذهن

فیلمی که ممکن است من دوست داشته باشم و آرش دوست نداشته باشد. نکته دوم من اینکه؛ فیلم تصویر واقعی از جامعه نشان می‌دهد. حرف اشتباهی که آقای فروتن در «برنامه هفت» درباره فیلم می‌زند این بود که ما فیلم‌هایی را انتخاب کردیم که درباره مذاکره و گفت‌وگو هستند نه درباره خشونت. این صحبت نشان دهنده یک باور و دوهوای دوستان اپوزیسیون است. حرف من این است که مگر خشونتی که آرش در ماجرای نیمروز از آن صحبت می‌کند، یک خشونت لجام‌گسیخته نیست که درباره زدن خانه‌های تیمی به تصویر کشیده می‌شود. خشونتی که بدون اغراق، در برخی از صحنه‌ها خون به دیوار پاشیده شده را به مخاطب نشان می‌دهد. همان خشونت در این فیلم است و در واقع همان آدم آن کارها را انجام می‌دهد، اما این بار برداشت متفاوتی می‌شود.

▲ **خوشخو:** خشونت با خشونت تفاوت دارد. ما نوعی از خشونت داریم که در درام جامی افتد و یک نوع خشونت هم در همان فضای فیلمفارسی است که قیصر ساخته می‌شود. قیصر از جامعه خود فیلمی می‌سازد که بالاتر می‌آید. توقع ما از ماجرای نیمروز بالاتر بود. شاید مهدویان از نظر تکنیکی قوی است، اما به لحاظ ایده، نوشتن و جهان‌بینی ضعیف باشد.

▲ **نقیب:** ما در این سال‌ها از نسلی غافل بودیم که در زیر پوسته کشور وجود داشت و به بسیاری از مسائل اعتراض داشت. به‌نظم لاتاری جواب این سوال است و نشان می‌دهد این آدم‌ها، چه افرادی هستند. پدر نوشین، برادرش و حتی موسی می‌توانند از این آدم‌ها باشند.

▲ **خوشخو:** بحث من در این میان، نوع این غیرت بود.

▲ **نقیب:** غیرت از کجا می‌آید؟

▲ **خوشخو:** غیرت یک خصلت تعریف شده و مبالغه‌آمیز در ایران است.

▲ **نقیب:** خیر. غیرت از آن طبقه می‌آید.

▲ **خوشخو:** من این نوع غیرت را در فیلم‌های دیگر

دیده‌ام و اتفاقاً درکش کرده‌ام. در ایستاده در غبار، غیرت مینه را دیدیم. اما در لاتاری این طور نیست. پیشینه‌ای که فیلمساز از جواد عزتی می‌دهد، چیست؟

▲ **نقیب:** فیلم توضیح می‌دهد به خاطر بدهی مالی پدرش به زندان رفته و به خاطر این دختر بدون سرپرست است و کار می‌کند. بنابراین این مناسبات پیش می‌آید که آن غیرت ایجاد می‌شود. این حجم از تأکید لاتاری روی ورود و جنوب تهران و حاشیه تهران از همین می‌آید.

نقیب: این نمودی که جناح اصولگرا سعی می‌کند از لاتاری بسازد و فضای مجازی برای آن جو می‌سازد، به نظر من نامردی در حق فیلم است. اینها دارند فیلم را مصادره می‌کنند و این اتفاقی است که در آژانس شیشه‌ای برای آقای حاتم‌کیا رخ داد



این همان چیزی است که در فیلم اصغر نعیمی هم وجود داشته و دیده نشده است. این ناقدین فکر می کنند رضوی مخالف برجام است و پس کارا کتر به ترور دست می زند. اینها نمونه‌هایی از نقدهای ناچونمردانه است که از سوی نمایندگان یک جریان صورت داده می شود.

نظراتان درباره پایان بندی فیلم چیست؟

▲ **نقیبی:** یک روایتی در سینمای ایران است که در فیلمی دختری مورد تجاوز قرار می گرفت و برادرش از این موضوع به پلیس شکایت می برد. مردم در سالن های سینما این فیلم را هوو کردند و از سالن خارج شدند. این دسته از ناقدانی که دغدغه امنیت ملی دارند، حرف بی ربطی می زند امنیت ملی به منتقد ارتباطی ندارد که در این باره اظهار نظر کند. قهرمان این فیلم از جایی به بعد موسی است. او بارها سعی می کند امیرعلی را منصرف کند و وقتی می بیند او مصر بر این کار است، راه را تا انتها می روند. اینکه مرتضی انتهای این فیلم را جمع کند در واقع غلط است. به لحاظ منطقی این پایان برای فیلم غلط است.

▲ **ایبلی:** دو نکته وجود دارد. اول اینکه؛ این فیلم قرار است برای مدتی حدود دو ماه در سالن های داخلی اکران شود و نه به جشنواره های خارجی رفته و نه ابعاد این چنینی خواهد داشت. همچنین اینکه موسی نموده نظام و سیستم نیست و فرخ نژاد این نمایندگی را دارد.

پایان منطقی لاتاری و شخصیت موسی به لحاظ سینمایی همین است. هرچه بحران بیشتر باشد، حرکات آتارشیستی قهرمان منطقی تر است. نمی توان برای این اتفاقاتی که درباره لاتاری رخ داده، پایانی دیگر نوشت. مادر ماهنامه مان مصاحبه ای با آقای خجسته داشتیم. ایشان می گوید که پس از اکران این فیلم سفرای ما در منطقه احضار می شوند. مگر هالیوود پس از فیلم ساختن، سفرای آمریکا را احضار شده می بیند. این یک دستاویز برای جلوگیری از اکران فیلم است.

▲ **خوشخو:** من هم با طبیعی بودن این پایان برای فیلم موافقم، اما در مورد بازخورد بد این پایان برای ایران، فکر می کنم که ممکن است چنین اتفاقی بیفتد. جایگاه ایران در منطقه به صورتی است که شاید منجر به این وضعیت بشود. ما یک کارتون درباره فتح مکه ساختیم و سعودی پس از آن سفارش کارتون به کمپانی های خارجی داد و با آن مقابله کرد. به نظر من ممکن است این بار هم چنین اتفاقی رخ دهد که ما در برابر آن می توانیم بگوییم: به درک. اما ابعاد خارجی این جریان را نیز باید در نظر داشته باشیم. ▶

است درحالی که کارگردان میزانشن ها را طوری داده که حجازی فر از فرخ نژاد سر است. ما همذات پنداری با حجازی فر داریم اما در این صحنه دو نفره او افول کرده است. به نظر من آقای حجازی فر از این به بعد باید بازیگر بهتری شود. من از بازی او در این فیلم خوشم نیامد و در به وقت شام هم بازی اش از این هم بدتر بود. در این میان اولین بار بود که از ساعد سهیلی یک بازی کامل دیدیم. حقتش این بود که کاندیدا شود. من هیچ وقت ندیده بودم ساعد سهیلی آنقدر خوب بتواند کاراکتر را جذب کند و را کورد بازی را در صحنه حفظ کند.

▲ **ایبلی:** من در ادامه بحث سینمای اجتماعی قلبی نکته ای را بگویم. من اصلا فکر می کنم جدلی که درباره لاتاری در جشنواره به راه افتاد و از سوی ناقدین نیز تقویت شد، از این جهت است که واهمه ای از تقویت این فضا دارد. فضایی که کاسبی آنها را به هم می زند. جریانی که امنیت ملی را بهانه زدن فیلم کرده، می ترسد که مدل فیلم های اخته اجتماعی تخته شود. دغدغه این اهالی سینما امنیت ملی نیست.

▲ **نقیبی:** البته به این نکته نیز اشاره کنم که اگر نام سید محمود رضوی از روی فیلم برداشته شود و نام ساداتیان روی آن گذاشته شود، نصف این برخوردها از میان می رود. تهیه کننده ای که دو فیلم خوب در این جشنواره داشت و البته به این دلیل که به لحاظ سیاسی نظر متفاوتی با او دارند، آتارش را می گویند. تهیه کننده هوشمندی که زمانی درباره الی را تهیه کرده است. او زمانی سینما را کنار گذاشته و امروز دوباره به سینما برگشته است. اگر لاتاری با تهیه کننده دیگری ساخته می شد، نیمی از انگ هایی که امروز به فیلم خورده می شد، اصلا در این فضا مطرح نمی شد. مثلا بسیاری از نقدها به لایف استایل قالیبافی در دارکوب نقد وارد کرده اند. به این دلیل که خانه مهناز افشار و امین حیایی در کنار دریاچه چیتگر است.

ایبلی: من کلیشه هایی مانند مریبی بودن موسی را ادای دین به آژانس می بینم. هیچ دلیل دیگری نداشته است که او مریبی باشد مگر اینکه ادای دینی به آژانس باشد

از جامعه خود می گیرند و به جامعه شان برمی گردانند. این به نظرم اتفاق خیلی مهمی است. همه چیزهایی که آرش، درباره مهدویان به کار می برد به نظرم می تواند درباره سهیل بیرقی هم به کار ببرد. عرق سرد هم به نظرم همین ویژگی ها را دارد. من امیدواری های الان سینمای ایران را در فیلمسازان جوان تر اجتماعی ساز مثل سهیل بیرقی و محمدحسین مهدویان می دانم. خصلت سینمای اجتماعی در این سال ها همیشه این بوده است که اتفاقات را با فاصله چهار و پنج ساله بازتاب می دادند و آن را آنالیز و هرس کرده و ماجرا را با ابعاد نشان می دادند. اینکه الان با فاصله دو سال از اتفاق فوتبالیستی که متنوع الخروج می شود، فیلمساز فیلمنامه ای می نویسد و سعی می کند ژورنالیستی نباشد و ابعادی از آن را به نمایش بگذارد.

فیلم مهدویان به نظر من پیش بینی اعتراضات است. جلوتر از خروشی که در جنوب شهر اتفاق می افتد را نشان می دهد. این همان چیزی است که کیایی در چهارراه استانبول آن را دنبال کرده است. حتی یک دیالوگ در فیلم گذاشته که خیلی کلیشه است اما فیلمش درباره این است و به نظرم گفتنش مهم است که «پلاسکو امروز فرو ریخت، پلاسکو وقتی فرو ریخت که جنس چینی ریخت توی بازار ایران.» درباره بخشی از فیلمسازان حرف می زنیم که بخشی از اجتماع را به گوش تماشاگر می رسانند و قطعاً تماشاگر او را دوست دارد و به او بازتاب می رساند.

▲ **خوشخو:** من قبول دارم که فیلم لاتاری بازتاب اجتماع است. حتی به نسبت فیلم های دیگر که در ژانر باران کوثری و حامد بهداد، همایون اسعدیان و منوچهر عسگر پور و... ساخته می شوند و تنها بوجه می گیرند و فیلم هایی می سازند که هیچ نتیجه ای جز تلخی و بدبختی برای مخاطب ندارد. فیلم هایی مانند آباجان و کوجه بی نام، سارا و آیدا که اصلا مشخص نیست چی هستند فقط پز تعهد اجتماعی دارند. تماشاگر هم که فیلم را می بیند با حال زار از سینما خارج می شود. اینها فیلم های دروغی هستند و به این سمت هم می روند که جامعه تمام است و باید منتظر آخر الزمان شد. بدون تاریخ بدون امضای آقای جلیوند هم فیلم خوش بر و رویی است، اما باز هم در همان ژانر است. یا حتی لاتوری در میشیمان نیز در همین فضا ارزیابی می شود.

از نظر من این سینما خیلی خطرناک و بی فایده است. این کارگردان ها هم پول می گیرند، هم بوجه می گیرند، هم تبلیغات دارند، هم با احمدی نژاد، خاتمی و هم با روحانی فیلم می سازند. هم در خانه سینما هستند و هم ضد خانه سینما هستند. یک گروهی هستند که همه جا هستند. لاتاری از کلیشه های ماقبل امروز استفاده می کند. مثلا فیلمش پر خون است، ریتم می شناسد، ضرب آهنگ می شناسد، بازی می شناسد، وقت تماشاگر را تلف نمی کند و سریع حرکت می کند. همه اینها امتیازات تکنیکی کار مهدویان است که همیشه داشته است و در آینده هم خواهد داشت. اینکه گفتید به خانم بیگلو علاقه مند است خیلی هم نشانه درستی است و به لحاظ ساختاری همان صراحت و گستاخی خانم بیگلو را در کارهایش دارد. اما باز هم می گویم جهانی که در کار درست می کند، قلبی است. این جهان را من دوست ندارم. در مورد بازی هم بگویم که از آقای حجازی خیلی تعریف شد که دلیلش را نمی دانم. به نظرم آقای حجازی ماجرای نمرود و ایستاده در غبار خیلی قوی تر از اینجا بودند. آقای حجازی فر یک صحنه دارند که با آقای فرخ نژاد برای بار نخست که همدیگر را می بینند حرف می زنند که سایه فرخ نژاد روی حجازی فر افتاده است. که این خیلی بد است. آقای فرخ نژاد سال هاست که جایگاهش به عنوان بازیگر خیره کننده کم شده است و در این دیالوگ دونفره حجازی فر تحت تاثیر فرخ نژاد

حاتم سینمای ایران

کارنامه ابراهیم حاتمی کیا، وسعتی به اندازه عمر تاریخ سینمای ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی دارد. کارنامه ای که شاید آشنا ترین و ملموس ترین ساخته ها را برای مخاطبان عمومی داشته و آنها را در تمام فراز و فرودها همراه خود کرده است. از «مهاجر» و «دیده بان» و «آژانس» تا «به وقت شام» و «دعوت» و «چ». امروز اما در آستانه شصت سالگی شاهد فراز و فرودها و خیرسازیهایی در این کارنامه هستیم که نشانی از ابراهیم سال های پیشین سینمای ایران دارد. حاتمی کیا کارگردانی برای ایران، انقلاب و دفاع مقدس است که سال ها در کنار مردم بوده، هست و خواهد بود.

فرهنگ

فیلم سال ۹۶:
به وقت شام

بادیگاره انقلاب

ابراهیم حاتمی کیا
در سال ۹۶ پس از ساخت
فیلمی درباره مدافعان حرم
با حرف هایش در اختتامیه
جشنواره جنجالی شد



آژانس شیشه‌ای؛ محصول سال ۱۳۷۶ و برنده سیم‌غ بلورین بهترین فیلم در شانزدهمین دوره جشنواره فیلم فجر شد. محبوبیت آژانس اما به همین جشنواره محدود نماند و در تاریخ سینمای ایران چنان ماندگار شد که بر پایه چند نظرسنجی، آژانس شیشه‌ای عنوان بهترین فیلم ایرانی پس از انقلاب را به دست آورده است

متن و بهترین تهیه‌کنندگی را نیز در جشنواره هشتم از آن خود کرد. پس از مهاجر و در سال ۱۳۷۱ بود که حاتمی کیا دست به ساخت اثری زد که شاید یکی از مهم‌ترین آثار سینمای دفاع مقدس به حساب می‌آید. اثری که خانواده‌های بسیاری را در فضای سال‌های ابتدای دهه هفتاد به سینماها کشاند و در آن سال بود که فروش ۴۳ میلیون تومانی در گیشه را برای این فیلم رقم زد.

از کرخه تا راین؛ عنوان اثر سوم بلند حاتمی کیا بود که به داستان سرنوشت بازماندگان شیمیایی جنگ می‌پرداخت. علی‌دهکردی و هم‌روستا در این اثر نقش اول را بازی می‌کردند. مرحوم سیف‌الله داد، تهیه‌کنندگی این فیلم را بر عهده داشت و پرویز شیخ‌طادی نیز در کسوت بازیگر در این اثر حضور داشت. موسیقی ماندگار از کرخه تا راین، اثر مجید انتظامی بود که در کنار فیلمبرداری هنرمندانه محمود کلاری، یک اثر ماندگار را در سینمای ایران رقم زد.

داستان فیلم از این قرار بود که سعید بر اثر بمب‌های شیمیایی نابینا شده و به همراه گروهی از هم‌زمانش برای معالجه به آلمان اعزام می‌شود. ایلا؛ خواهر سعید که سال‌هاست در آلمان با شوهر آلمانی و پسرشان یوناس (یونس) زندگی می‌کند، سعید را در آسایشگاه می‌بیند. بین سعید و یونس رابطه عاطفی عمیقی برقرار می‌شود. یکی از هم‌زمان بسیجی سعید قصد دارد پناهندگی کشور دیگری را بپذیرد و سعید و دوستان دیگرش نسبت به عمل او معترض هستند. با کوشش‌های پزشکان متخصص یکی از چشم‌های سعید معالجه می‌شود، اما آزمایش‌هایی که روی او انجام می‌شود روشن می‌کند که او بر اثر گاز‌های شیمیایی مبتلا به نوعی سرطان خون شده است. همسر او در ایران زایمان می‌کند و سعید پس از معالجه‌ای نافرجام می‌میرد و پس از مرگ او، خواهرش لیلا عازم ایران می‌شود.

حاتمی کیا برای این فیلم نیز برنده جایزه بهترین فیلم از یازدهمین جشنواره فیلم فجر شد. همچنین فیلم در رشته‌های بسیاری از جمله بهترین کارگردانی، بهترین فیلمنامه، بهترین بازیگر نقش اول زن، بهترین بازیگر نقش مکمل مرد، بهترین موسیقی متن، بهترین صداپردازی هم‌زمان، بهترین جلوه‌های ویژه و بهترین چهره‌پردازی نامزد شد که تنها در رشته چهره‌پردازی جایزه گرفت.

پس از این، حاتمی کیا با بوی پیراهن یوسف روی پرده سینماها آمد. فیلمی در ژانر بعد از جنگ که با بازی علی نصیریان و نیکی کریمی جان گرفته، اما بوی پیراهن یوسف به اندازه از کرخه تا راین دیده نشد. از سوی دیگر و در سال ۱۳۷۴ بود که حاتمی کیا با برج مینو به جشنواره پانزدهم آمد. فیلم در چند رشته نامزد شد و اما افت جدی نسبت به آثار پیشین حاتمی کیا در روند این رقابت دیده می‌شد. برج مینو در رشته‌های صداپردازی، چهره‌پردازی، بهترین فیلم و بهترین کارگردانی از سوی هیات داوران کاندیدا شد، اما موفق به دریافت جایزه نشد. همین دیده‌نشدن، منجر به زمینه‌سازی برای تولید اثر بعدی حاتمی کیا، یعنی آژانس شیشه‌ای شد.

شروعی از میانه

آژانس شیشه‌ای؛ محصول سال ۱۳۷۶ و برنده سیم‌غ بلورین بهترین فیلم در شانزدهمین دوره جشنواره فیلم فجر شد. محبوبیت آژانس اما به همین جشنواره محدود نماند و در تاریخ سینمای ایران چنان ماندگار شد که بر پایه چند نظرسنجی، آژانس شیشه‌ای عنوان بهترین فیلم ایرانی پس از انقلاب را به دست آورده است. داستان فیلم در باره یک رزمندگی بسیجی است که در سال‌ها پس از اتمام جنگ به مسافرخشی مشغول است. او به‌طور اتفاقی در سطح شهر یکی از هم‌زمان سابقش را

بر عهده حاتمی کیا و تدوین آن با محسن مخملباف بوده که می‌توان گفت آخرین روزهای حضورش در جبهه فیلمسازان انقلابی و دفاع مقدسی را می‌گذرانده است. دیده‌بان برنده جایزه ویژه هیات داوران و بهترین کارگردانی در هفتمین دوره جشنواره فیلم فجر در سال ۱۳۶۷ و همچنین برنده سیم‌غ بلورین بهترین فیلم در این جشنواره نیز شده است.

پس از دیده‌بان و در سال ۱۳۶۸ بود که حاتمی کیا دومین اثر مهم خود، یعنی مهاجر را کارگردانی کرد. داستان مهاجر از این قرار بود که؛ هواپیماهای بدون سرنشین مهاجر که از روی زمین کنترل می‌شود جهت انجام عملیاتی شناسایی در پشت خطوط دشمن به کار گرفته می‌شوند. به دلیل برد محدود دستگاه کنترل، خلبانان در دو ایستگاه مقابل، رودروی هم و در خطوط دشمن مستقر می‌شوند. خلبانی که به خطوط دشمن نفوذ کرده، در حالی که با دشمن درگیر می‌شود، با مهارت عملیات شناسایی را انجام می‌دهد و هواپیما را در هوا تحویل خلبان دوم می‌دهد. در حالی که خود در آخرین لحظات کشته می‌شود.

مهاجر در هشتمین جشنواره فیلم فجر، سیم‌غ بلورین بهترین فیلم را از آن خود کرد. این در حالی بود که در جریان این رقابت، دو فیلم مادر علی حاتمی و هامون داریوش مهرجویی نیز حضور داشتند و از رقابت با مهاجر بازماندند.

همچنین جایزه بهترین کارگردانی، بهترین جلوه‌های ویژه، بهترین پوستر، بهترین صداگذاری، بهترین موسیقی

نام ابراهیم حاتمی کیا آن قدر برای سینمای ایرانی آشناست که معرفی او در هیچ نوشتاری نمی‌گنجد. کارگردان ۵۶ ساله‌ای که متولد تهران و اما آذری است. او دانش‌آموخته رشته سینما- در گرایش فیلمنامه‌نویسی- از دانشکده سینما و تئاتر دانشگاه هنر است. وی فعالیت‌های سینمایی خود را با ساخت فیلم‌های کوتاه و مستند در رابطه با سینمای جنگ آغاز کرد و تا امروز نیز در کسوت کارگردانی باقی مانده و به فعالیت مشغول است.

آغاز فعالیت هنری او، به ابتدای پیروزی انقلاب و پس از آن دوران دفاع مقدس بازمی‌گردد. حاتمی کیا به سبب برخورداری از یک خانواده سنتی، تا پیش از پیروزی انقلاب رابطه خوبی با سینما و تلویزیون نداشت. اما پس از انقلاب و به سبب آزادی دوران جوانی، به سمت و سوی فعالیت‌های سینمایی جذب شد. کارنامه سینمایی‌اش را به‌طور مشخص می‌توان از سال ۱۳۵۹ با نوشتن فیلمنامه و کارگردانی فیلم‌های کوتاه در فضای جبهه و جنگ ارزیابی کرد.

او پس از تجربه کارگردانی چند فیلم کوتاه که همه آنها نیز در حال و هوای آن روزهای کشور غوطه‌ور بود، در سال ۱۳۶۴ نخستین فیلم بلند خود را به نام «هویت» برای شبکه دوم سیما ساخت. فیلمی که در آن می‌کوشید تصویری واقع‌گرایانه از گرایش‌های سیاسی آن دوران پرآشوب را به مخاطب ارائه دهد. پس از ساخت این فیلم خسرو دهقان منتقد سینما استعداد حاتمی کیا را کشف کرد و در یکی از نشریات سینمایی نوشت، فیلمساز خوش قریحه‌ای دارد وارد سینما می‌شود. حاتمی کیا در سال ۱۳۶۷ در دوره فیلمنامه‌نویسی دانشگاه هنر تهران شرکت می‌کند و در سال ۱۳۷۲ از پایان‌نامه خود با موضوع تئورالیسم ایتالیا دفاع می‌کند. وی در دومین تجربه سینمایی خود فیلم دیده‌بان را ساخت. فیلمی که مورد توجه فراوان قرار گرفت و سرآغاز فصلی نو در کارگردانی حاتمی کیا بود.

دیده‌بان سینمای ایران

دیده‌بان نخستین اثر بلند ابراهیم حاتمی کیاست که در سال ۱۳۶۷ ساخته و در سال ۱۳۶۸ در سینماهای ایران اکران شده است. نویسنده‌گی و کارگردانی این فیلم



حاتمی کیا به‌عنوان یک کارگردان
ارزشی که سابقه ساخت
فیلم‌های جنگی خوبی را با خود
داشت، آن روز از فضایی کلایه
می‌کرد که شاید بسیاری از
انقلابیون، با آن مخالف بودند



دعوت که یک فیلم اجتماعی با موضوع سقط جنین بود، از سوی مخاطبان و منتقدان با استقبال روبه‌رو نشد و اتفاقاً در نقد آن حرف‌های زیادی زده شد. جامعه‌شناسان و منتقدان نگاه حاتمی‌کیا را به سقط جنین در بارداری ناخواسته نقد کرده و می‌گویند سرنوشتی که کودکان فیلم حاتمی‌کیا دارند فقر و ترک تحصیل خواهد بود و نتیجه آن کودکان کاری هستند که به ناچار شغل پدرشان، تخلیه چاه را دنبال می‌کنند؛ و می‌پرسند آیا در چنین شرایطی که کودکان مورد خشونت و فقر و ناآگاهی بر خشونت علیه آنان دامن می‌زند باز هم باید این کودکان به دنیا بیایند؟

این شاید درست خلاف خط سیری است که نویسنده و کارگردان در دعوت به دنبال آن بوده‌اند.

با تولید و کارگردانی «چ» در سال ۱۳۹۲، شاید فتح بابی نو در سینمای حاتمی‌کیا به وجود آمد. فیلمی که با فروش خوب در گیشه موفق شد مخاطبان را برای بار دیگری روی صندلی سینماها بشاند و اعتماد آنان را به خود جلب کند.

پس از اکران «چ»، بادیگارد البته نقش مهم‌تری در جلب اعتماد مخاطبان حاتمی‌کیا به او داشت. تاریخچه شکل‌گیری ایده فیلمنامه سینمایی بادیگارد که پرویز پرستویی نقش اصلی آن را ایفا می‌کرد، به اواخر دهه ۱۳۸۰ بازمی‌گردد. پیش تولید این فیلم سینمایی از نیمه اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۹۳ و با برگزاری جلسات فیلمنامه‌خوانی و هم‌زمان بازنویسی نهایی فیلمنامه و انتخاب عوامل فیلم آغاز شد و تا پایان خرداد ماه سال بعد نیز ادامه داشت.

موضوع فیلم درباره بادیگاردی است به نام حیدر که وظیفه حفاظت از مسئولان بلندپایه کشور را برعهده دارد. نقش او را پرویز پرستویی بازی می‌کند. حیدر شخصیت آرمانگرایی است که مسائلی را در کارش می‌بیند و این مسائل او را نسبت به کارش دچار تضاد و شک و تردید می‌کند. روندی که با ساخت بادیگارد تقویت شد و حالا باید دید که چه سرنوشتی در انتظار به وقت شام است؟ ▶

تبدیل به یکی از فیلم‌های پرفروش شد. پس از اکران پر سر و صدای آژانس شیشه‌ای، حاتمی‌کیا به فصلی نو از فیلمسازی ورود کرد که تا چند سال در آن غوطه‌ور ماند. روبان قرمز؛ آخرین حلقه از سبک قدیم فیلمسازی حاتمی‌کیا بود که هرچند در فضای آن روز دیده و حرف‌های زیادی درباره‌اش زده شد، اما در برابر آژانس چندان ماندگار نشد. روبان قرمز بیشتر از آنکه یک فیلم داخلی جنگی باشد، یک فیلم خارجی و جشنواره‌ای بین‌المللی شد.

داستان فیلم از این قرار است که محبوبه زن جوان و جنگ‌زده‌ای است که پس از پایان جنگ تک و تنها به مزرعه ویران شده‌اش در جنوب می‌رود. داود؛ مأمور خشن خنثی‌سازی مین‌های زمان جنگ، مانع ورود محبوبه به خانه‌اش می‌شود و درگیری‌ها از همین جا آغاز می‌شود. روبان قرمز نیز مثل بسیاری از آثار حاتمی‌کیا، در جشنواره هفدهم فجر، در ۹ رشته کاندیدای دریافت جایزه شد و در پنج رشته نیز موفق به دریافت سیمرغ و دیپلم افتخار شد. اما برد این فیلم در جشنواره‌های خارجی نیز قابل توجه بود. چنان‌که روبان قرمز در دوازده جشنواره خارجی حضور داشت و از اکثر آنها جایزه دریافت کرد.

▶ پس از اوج

حاتمی‌کیا با ساخت آثاری همچون ارتفاع پست؛ که روایتگر یک داستان واقعی درباره گروگان‌گیری در هواپیما بود، به رنگ ارغوان، به نام پدر و دعوت تا حد زیادی از سینمای خودساخته‌اش فاصله گرفت. ارتفاع پست در جشنواره‌های بسیاری دیده شد و جایزه‌های زیادی را از آن خود کرد. اما در ادامه این روند، حاتمی‌کیا نتوانست به موفقیت این فیلم باشد. به نام پدر و دعوت، که به واقع می‌توان دعوت را ضعیف‌تر از به نام پدر ارزیابی کرد، ساخته‌هایی بودند که دچار دگرگونی و افت زیادی در بنیان‌های شان شدند و در نتیجه نتوانستند آن‌طور که باید به شخصیت کارگردان بچسبند.

می‌بیند و متوجه بیماری او در اثر عوارض جانبی می‌شود. این چنین می‌شود که برای درمان همسنگر خود اقدام می‌کند ولی با بی‌مهری مسئولان مواجه می‌شود. او دست به یک گروگان‌گیری در یک آژانس می‌زند و تمام داستان از همین جارقلم می‌خورد.

سبک نگاه حاتمی‌کیا به موضوع جنگ و رزمندگان و همچنین زاویه نقدی که فیلمنامه درباره نگاه مسئولان به رزمندگان داشت، یکی از جسورانه‌ترین نگاه‌هایی بود که در فضای اواسط دهه هفتاد به این جریان شده بود. حاتمی‌کیا به عنوان یک کارگردان ارزشی که سابقه ساخت فیلم‌های جنگی خوبی را با خود داشت، آن روز از فضایی گالایه می‌کرد که شاید بسیاری از انقلابیون، با آن مخالف بودند. فضای بازی‌ها و دیالوگ‌ها اما در آژانس به قدری اثرگذار و واقعی بود که هر بیننده‌ای را جذب خود می‌کرد و این جاذبه تا امروز نیز وجود دارد.

این چنین شد که فیلم در جشنواره فجر سال ۱۳۷۶، برای رشته‌های بهترین فیلم، بهترین کارگردانی، بهترین فیلمنامه، بهترین موسیقی متن، بهترین نقش اول مرد، بهترین نقش دوم مرد، بهترین نقش دوم زن، بهترین صداگذاری، بهترین فیلمبرداری، بهترین چهره‌پردازی و بهترین تدوین نامزد شد و اتفاقاً در تمام این رشته‌ها - به جز چهره‌پردازی - برنده اعلام شد و سیمرغ بلورین را دریافت کرد!

برخی از منتقدین اما این فیلم را تقلیدی از فیلم آمریکایی بعد از ظهر سگی به کارگردانی سیدنی لومت می‌دانند، گرچه خود حاتمی‌کیا با این تفسیر مخالف است و بیان داشته که فیلم سیدنی لومت را پس از ساختن آژانس شیشه‌ای دیده است. البته چنین تطبیقی نیز به لحاظ تفاوت چشمگیر موضوع و خط سیر اصلی داستان، نمی‌تواند مورد توجه جدی باشد.

این فیلم در ابتدا برای اکران دچار مشکل شد، زیرا گفته می‌شد بدون اجازه رسمی از لباس نیروی انتظامی ایران در آن استفاده شده است. اما در نهایت فیلم اکران و



پل اصلاح طلب و اصولگرا

«ابراهیم حاتمی کیا کیست و چگونه فکر می کند؟»
 جواد طوسی و اکبر نبوی به این سوال پاسخ دادند

محمدامیر خوش صحبتان

دبیر گروه فرهنگ

ضدقهرمان رامی بینیم که دچار تردید شده و حتی می خواهد به یک خودفراموشی برسد اما نهایتاً باز به آن لوکیشن و نقطه آرمانی خود باز می گردد که یک دکل است. انگار تنها آنجا می تواند هویت و عقبه خودش را حفظ کند. این سرگشتگی و پریشانی رادی یک سری از فیلم های بعدی حاتمی کیا مانند به رنگ ارغوان، به نام پدر و موج مرده می بینید. از اینجا به بعد سر و کله یک نسلی پیدا می شود که ممکن است اصلاً تو را قبول نداشته باشد. خاستگاه های عقیدتی و آرمانی تو را برنتابد و با تو یک کشمکش و چالش داشته باشد. حدود تعامل پذیری خالق اثر با مخاطبانش هم اینجا ممکن است در مواقعی در آن نقطه تردید آمیز قرار بگیرد.

آقای طوسی معتقدند که حاتمی کیا یک مسیر و یک شخصیت و یک سری مفاهیم رادریک دوره زمانی طی می کند که اطواری دارد و نسبت به همان هادر قالب کار می کند. با توجه به این نگاه اگر بخواهیم حاتمی کیا را ترسیم کنیم دوره های فیلمسازی حاتمی کیا را چگونه می شود تقسیم بندی کرد؟ اصلاً آیا قائل به این هستید که می شود دوره های فیلمسازی او را تقسیم بندی کرد؟

▲ **نبوی:** پیش از اینکه به این پرسش پاسخ بدهم ترجیح می دهم نکته مهمتری را برای فهم و درک ابراهیم حاتمی کیا عرض کنم. نخست: ابراهیم حاتمی کیا و هنر که منظور سینما است، دوم: ابراهیم حاتمی کیا و جامعه، سوم: ابراهیم حاتمی کیا و سیاست که سیاست به مفهوم عام و کنش نه به معنای علم و چهارم: ابراهیم حاتمی کیا و آرمان های فردی و جمعی اوست. اگر بخواهیم متناسب با این محورها حاتمی کیا را تفسیر کنیم و روند او را از فیلم دیده بان که در سال ۶۷ ساخته است بررسی کنیم می توانیم بگوییم که با چندین ابراهیم حاتمی کیا روبه رو می شویم نه یک حاتمی کیا. یعنی ابراهیم حاتمی کیا و سینما یک روند

ابراهیم حاتمی کیا نه فقط یک نام و یک نشان در سینمای ایران، که نشانی از یک سبک برای اهالی سینماست. فیلمسازی که آثارش نه فقط در کارنامه سینما که در ذهن مردم جای دارد. جواد طوسی و اکبر نبوی، در یک نشست تخصصی و با محوریت پرداخت به سینمای حاتمی کیا، فراز و فرودهای این کارنامه برجسته را بررسی کردند.

فیزیکی و علنی دارد. تاثیرات این جنگ را در آثار دوره اول فیلمسازی حاتمی کیا مثل رسول ملاقلی پور می بینید. یک آدمی که دوربین دستش گرفته و رفته است. واکنش هایش در یک تداوم صریح و خیلی مرحله به مرحله آزمون و خطا می تواند به آن نقطه تثبیت برسد و همه اینها مجموعاً یک جهت دهی می دهد. آدمی که این طبقه را دارد حتماً آدم آرمانگرایی است. این آرمان گرایی در یک جامعه در حال گذار به خصوص پس از جنگ تعاریفی را پیدا می کند که چقدر در یک موقعیت سماجت آمیز می توانم خصایص خودم را حفظ کنم. خصایصی که نمونه های عینی آن را در دیده بان، مهاجر و وصل نیکان می بینیم و از یک جایی به بعد در جابه جایی تاریخی، فرهنگی و اجتماعی یک وضعیت دگرگون شده ای پیدا می کند. حاتمی کیا سعی می کند آن نگاه آرمان خواهانه خود را در ساخت قهرمان گرایی حفظ کند. البته این قهرمان به مناسبت های مختلف در یک وضعیت ضدقهرمان شده می رود، منتها ضدقهرمانی که سمپاتیک است. حرفش را می گوید، موضعش را می گیرد و اعتراض هم می کند و نهایتاً یک تصویری از زاویه دید فیلمساز به جای می گذارد. منتها باید در نظر بگیریم که در این مسیری که از فیلم از کرخه تا این طی می شود یک نقطه مرکزی دارد و آن برج مینو است. اینجا کاملاً یک

درباره سینمای حاتمی کیا و سیری که این کارگردان سینما طی کرده است، پرونده ای که در دست تهیه داریم. از بحث هایی که درباره سینمای او، فیلم آخرش، حاشیه هایی که پیش آمد و اتفاقاتی که در چند سال گذشته برای جریان سینمای حاتمی کیا رخ داد باعث شد که امروز در خدمت شما باشیم. به عنوان سوال نخست برآورد شما از مسیری که حاتمی کیا در سینما در این سال های کرده چیست؟ آیا می شود این کارنامه را یک مسیر دانست؟

▲ **طوسی:** من فکر می کنم آن جمله معروف ابراهیم حاتمی کیا یعنی فرزند زمانه خود بودن، در موردش واقعا از جنبه های مختلف مصداق دارد. اما یک سری از عوامل بیرونی طی مقاطع حساس تاریخی و اجتماعی ممکن است این نگاه را علی رغم پایمردی خود فیلمساز در یک نقطه مخدوش کند. این مساله مشخصاً به دوره بعد از جنگ سینمای حاتمی کیا مربوط می شود. اساساً اگر بخواهیم مولفه هایی برای دیدگاه، نگاه، جهان بینی و سمت و سوی و سینمای حاتمی کیا قائل شویم من فکر می کنم مهمترین رکن به مفهوم طبقه برمی گردد. من معتقدم طبقه در سمت گیری های یک علاقه مند در حوزه فرهنگ و هنر بسیار تعیین کننده است. حاتمی کیا محصول جایگاه طبقاتی و طبقه اجتماعی خود است. یک بچه سنتی محله پانمار است. پانمار یک محله سنتی و مذهبی است که در یک سری موقعیت های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی منفعل نبوده است و واکنش داشته است. شناسنامه تهران دوران گذار هم محسوب می شود. حاتمی کیا، استمرار آن را در انتخاب می بینید که جنگ می شود و یک حضور

را مدیریت کند، معیارهای هنری نیز در اثر پررنگ خواهد ماند. چیزی که من متقدم در فیلم «چ» عملیات مهندسی قدرتمند و در یادگار ضعیف تر از نشان می دهد. در یادگار ابراهیم به دیده بان یا آژانس شیشه‌ای نزدیک تر شده است. اینجانشان می دهد که حاتمی کیای دارای زیست پروژه‌ای، فرآیند هنرش قدرتمندتر است. او یک انسان است؛ تاثیر می گیرد و تاثیر می گذارد. هرچه قدرت خلاقیت او در عرصه هنر فعال تر باشد، تاثیرات عمومی را مدیریت مضمحل و عرضه جدید می کند. اما اگر قدرت آزمایشگاه خلاقه و صلابتش کم شود، جامعه او را راهبری می کند. فیلم سازی که نمونه‌های آن در داخل و خارج کم نیست. برابر شرایط تسلیم است. البته ابراهیم هنوز تسلیم نشده است.

▲ **طوسی:** فکر می کنم اکر کی با احتیاط صحبت می کند. سرک کشیدن به زندگی شخصی فیلمسازی که همه ما او را دوست داریم، جالب است. من در این راستا یک سوال می پرسم، فیلمسازی که از خودش یک ردپا به جا می گذارد، ردپایی که در یک هویت مندی معنا پیدا می کند. مخاطب شناسی می کند که بخشی از پیکره تاریخ ماست. آیا این فیلمسازی نیاز به مراقبت‌های بعدی دارد که در شرایط متفاوت آب به آب نشود؟!

اکبر، حاتمی کیای را یک انسان می داند. انسانی که در شرایط گذشته چنان آثاری ساخته و در شرایط روز جامعه خودش مستحیل شده است. این فیلمسازی چقدر حق دارد که پایگاه اجتماعی و شرایط زیست محیطی اش را تغییر دهد؛ به صورتی که در آثار او نیز این جریان احساس شود! من به طور ناخودآگاه حاتمی کیای را با ملاقلی پور مقایسه می کنم. ملاقلی پور هم از یک طبقه‌ای برخاسته بود؛ طبقه‌ای که شاید در فقر بیشتری بوده است.

▲ **نبوی:** بله! پایگاه طبقاتی ابراهیم خرده بورژوازی سنتی است.

▲ **طوسی:** عدالت خواهی حاتمی کیای تا مقداری تک مضرایی است. اما بدون تعارف می توانم بگویم که بخش زیادی از آثار ملاقلی پور، یک خط عدالت خواهانه را پیش می گیرد. این نگاه پروژه‌ای یا تجربه کردن رفاه، که هر فردی را در این سن و موقعیت و سوسه می کند، ابراهیم حاتمی کیای موتورسوار را که خودش بود، را به سوی زندگی دیگری می برد. همین تغییرات در پروژه و فیلم نمایانگر می شود. هر چند این پروژه ریشه‌های ملی داشته باشد، اما به صورت ناخودآگاه در به وقت شام، با سینمای پروپاگاندا مواجهیم. سینمایی که چندان با سینمای حسی و عاشقانه منطبق نیست. پرودا کوشنی که به یک چرخه تولید عقیم پیشنهاد می کند، می تواند در لابه‌لای خودش سینمای قدیم حاتمی کیای را داشته باشد. این فیلم نه مال این سینما و نه متعلق به آن سینماست. تنها مفیلت را در این می بینم که یک فیلم متوسط است که فضیلت چندان برای حاتمی کیایی که ما می شناسیم، ندارد. او که آژانس شیشه‌ای، دیده بان، مهاجر، روبان قرمز و... را ساخته است. حتی ارتفاع پست را می توان در زمره آثار خوب حاتمی کیای به حساب آورد که در یک لوکیشن ثابت ما را متوجه داستانی می کند که نگاهش از نسل بعدی را به رخ ما می کشد. همه اینها هم باز آن تصویر بیان می شود.

من بازم سوالی مطرح می کنم که شاید اکبر برای آن پاسخی داشته باشد: آیا یک فیلمساز می تواند بر اساس علائق و عقیده‌ای که داشته، پایگاه اجتماعی اش را تغییر دهد؟! تغییری که شاید به طور ناخودآگاه به سینمای او خدشه وارد کند؟

ما امروز در وضعیتی هستیم که مسائل اقتصادی و معیشت در زندگی اکثر مردم قابل لمس و در اولویت است. حاتمی کیایی که آژانس را ساخته، چرا امروز نسبت به این مسائل بی توجه است؟ او چرا در شرایط اینچنینی، به وقت شام را در اولویت خود قرار داده است؟ آیا این درج پیشنهاد

اگر این را جدی نگیرید، آثار و تبعات خود را دارد. در آژانس شیشه‌ای این را به نوعی در خاستگاه آرمانی مصممانه خودش به نمایش می گذاشت و یک انتخاب ایده‌آل میان عقلانیت و حس غریزی دارد. مشخصا اشاره به آن دوامور امنیتی دارم که یکی قاسم زارع و سلحشور نقش آن را ایفا می کنند. حاتمی کیای، سلحشور را در یک میزانشان ماندگار چگونه پس می زند؟ او را در یک موقعیت خلع سلاح شده به نمایش می گذارد و ما پرواز را می بینیم که انگار آن آدم هیچ محلی از اعزبان ندارد. یک چنین نگاهی را نسبت به عقلانیت و حس انتخاب آن آدم‌های حسی و غریزی ترا می شمارد یادگار می بینید. من فکر می کنم در یادگار هم قائل به تفکیک می شود و آن پایان بندی بی نظیر یادگار وقتی که دوربین با قهرمان خود دواعی می کند و آن چادر مشکی سرش گذاشته می شود، این یک حالت کاملا کنایه آمیز دارد. انگار میزانشان هم قبول می کند که دوره آن قهرمان به سر رسیده است. نقطه آرمانی حاتمی کیای در آن نمایش بصری و سینمایی وقتی به آن نقطه می رسد می گوید او یک حضور نامیرا دارد و این شمایل نگاری را توصیه می کند. واقعیت یک حرفی را می زند و آن خاستگاه آرمانی باز به یک شکلی بیان می شود. من فکر می کنم حاتمی کیای در یک موقعیت خیلی حساس تاریخی واکنش خود را نسبت به آسیب پذیری جامعه انقلابی ما به نمایش می گذاشت. این ممکن است حدودش متفاوت باشد. گاهی اوقات در فیلم به رنگ ارغوان خود خواهی با یک عشق توجه می شود. در واقع یک ضد قهرمان می بینیم که دلایل قانع کننده اش برای ضد قهرمان شدن سیمپاتیک، یک عشق است. در واقع حوزه امنیتی را می خواهد با یک شکل دیگری مطرح کند و حتی دستور کار برای خود ارائه بدهد.

برداشت من از این رفت و برگشت این است که شخصیت حاتمی کیای از همان فضای حسی و غریزی تا فضای عقلانیت با نوعی منطق برای خود یک حرکت سینمایی متاثر از فضای جامعه را ترسیم کرده است. آیا این منطق را می توانیم در آن حرکات سینمایی واحد بگیریم یا اینکه خیر؟

▲ **نبوی:** خیر. به یک دلیل بسیار مهم. حاتمی کیای تا روزگاری کنش هنری اش فرآیندی است و از یک مقطع به بعد پروژه‌ای می شود و به آثار خود به مثابه یک پروژه نگاه می کند. حالا بیان سینمایی او در دوره متاخر که پروژه‌ای نگاه می کند چقدر قدرت مند است و چقدر سنتی روایت دارد، بحث دیگر است که به نظر من در کارنامه یک هنرمند خیلی اهمیت دارد. به عنوان نمونه رسول ملاقلی پور همیشه فرآیندی بود. هیچ موقع به جز در «کمکم کن» پروژه‌ای نبود.

ولی آنجا هم نگاه عدالت خواهانه دارد.

▲ **نبوی:** بله، کاملا. یک فیلمی که پروژه‌ای به آن نگاه کرد ولی به شدت نسبت به جامعه نگاه دارد. یعنی فیلم کمکم کن آشفته و پریشان است اما جامعه زیستی هنرمند است که در فیلم خودش را نشان می دهد.

به نظر من در تحلیل سینمای ابراهیم، حاتمی کیای فرآیندی و حاتمی کیای پروسه‌ای اهمیت دارد. این مفهوم، به معنای تخطئه کردن دوران اخیر فیلمسازی حاتمی کیای نیست. من اشکالی به این مساله وارد نمی کنم. حتی این دوره را ارزش گذاری نمی کنم. فیلمسازی خود او به من می گوید که این طور نگاه کنیم. او در آن زمان رها شده تر است. البته هر هنرمندی که در یک رهاشدگی قابل تامل به لحاظ کنش هنری است، اثر به هنر نزدیک تر است. این در حالی است که او هرچه از رهاشدگی فاصله بگیرد و کنش هنری اش را در یک محیط عقلانی بیابود، به صورت منطقی به مهندسی نزدیک شده و از هنر دور می شود. این فرآیند عقلانی یا پروژه‌ای نام دارد. اگر او مسلط باشد، پروژه نیز قدرتمندتر است. اما اگر هنرمند هر دوی این شاخه‌ها

دارد که فرساز و فرودهایی دارد که در قالب آثار سینمایی او کاملا مشهود است. یعنی حاتمی کیای آرمان گرای مصممی است که قهرمانش از خود گذشته است و در ساخت تمناهای عمومی خودش را تعریف می کند تا تمناهای فردی. در ارتفاع پست یک حاتمی کیای دیگر است، یعنی قهرمان این فیلم دیگر قهرمان دیده بان، از کرخه تا راین و وصل نیکان و آژانس شیشه‌ای نیست. در تمام این فیلم‌ها قهرمان‌ها دارای منیت فردی نیستند و اصلا شخصیت‌های اصلی خودشان را نمی بینند، بلکه آنچه اهمیت دارد دیگران یا به تعبیری دگرها هستند. در ارتفاع پست قهرمان به شدت خودخواه است. آنچه منافع خود اقتضای کند برای خودش اهمیت دارد. در آژانس، حاج کاظم حاضر است تمام هستی خود را برای عباس و عباس‌ها بدهد و اینکه بی آبرو شود و طعن و لعن هم بشنود؛ برایش اهمیت ندارد. زیرا حاج کاظم در ساخت دیگری تنفس می کند. همان طور که در دیده بان اسد و محمود در ساخت دگر خواهی هستند. اما در ارتفاع پست قاسم کاملا در ساخت خود خواهی است. از ارتفاع پست به اعتقاد من حرکت‌های سینمایی حاتمی کیای در سینما زیاد می شود. به این معنا که حاتمی کیای آرمان خواه مصمم بر آرمان به شدت تبدیل به حاتمی کیایی می شود که زمانه و جامعه برای او مهم است. فرزند زمان بودن به نظرم در یک جایی معنایی دقیق و روشنی دارد. از یک مقطعی به بعد حاتمی کیای، شاخص‌ها و ملاک‌های خارج از متن برایش اهمیت پیدا می کند.

یعنی در فرزند زمانه بودن توجه به شاخصه‌های خارج از متن نیست؟

▲ **نبوی:** از اینجا برای حاتمی کیای جامعه و قضاوت‌ها برایش اهمیت پیدا می کند. قدم هایش را حسابگرانه برمی دارد. در دیده بان و مهاجر حاتمی کیای یک فرد حسی و غریزی است. قدم هایش را بدون توجه به اینکه دیگران چه می گویند یا خواهند گفت برمی دارد. در کرخه هم همین طور است اما از ارتفاع به این طرف قدم‌ها حسابگرانه است. البته منظوم حسابگری اقتصادی و مالی نیست، بلکه این است که عقلانیت کنش‌های سینمایی حاتمی کیای افزایش پیدا می کند. نکته بعد این است که امر سیاست برای او جدی می شود. به همین دلیل حاتمی کیای به گونه‌ای تلاش برای فیلمسازی می کند که گویی می خواهد پل رفت و برگشت خود را بین دو جناح سیاسی در کشور حفظ کند. نمی خواهد این پل خراب شود. نکته آخر اینکه حاتمی کیای و جوه آرمان خواهانه گذشته اش در ارتباط با ترجمان روایت‌های سینمایی اش دیگر آن قدرت و صلابت گذشته را ندارد. منهای فیلم آخرش که آن را ندیدم. در فیلم «چ» ایشان به تعبیر من قهرمان شکنی و اسطوره زدایی می کند. دلیل این اسطوره زدایی را باید مستقلا صحبت کنیم. در حالی که در فیلم‌های اولیه اش سه موضوع مهم به شکل غریزی و غیر ارادی در ذهن این کارگردان جای دارند که عبارت از اسطوره، قهرمان و اسوه هستند. این مثلث به شدت در آثار او پررنگ بوده است. در واقع می شود گفت که حاتمی کیای از آژانس شیشه‌ای به این طرف سرگردان میان واقعیت و آرمان است. نقدی که من برای آژانس در آن سال‌ها نوشتم همین سرگردان در مرز قانون و آرمان بود. قانون منظوم واقعیت‌های اجتماعی است. نسبت‌های آرمان خواهانه اش برایش اهمیت پیدا می کند.

▲ **طوسی:** در مورد فرزند زمانه بودن خود بودن باید یک توضیحی بدهم. یک شعار مستمر که بخواهد یک لحن و اجرای کلیشه‌ای پیدا کند را دربر ندارد، گاهی با نگاه کنایه آمیز، این فرزند زمانه بودن را در سینمای حاتمی کیای می بینیم. از یک جایی به بعد در جامعه ما مساله اقتصاد اهمیت پیدا می کند. فیلمسازی مثل حاتمی کیای نمی تواند نسبت به این آسیب‌پذیری بی تفاوت باشد و هشدار می دهد که

و مطالبه گری مبتنی بر یک جاه طلبی است یا یک نگاه تاویل پذیری را در نظر دارد؟

آیا بر اساس نگاهی که شما ارائه کردید و بر جدایی پروسه و پروژه تا تکید کردید، حاتمی می‌تواند پروژه‌ای درباره عدالت تعریف کند؟

▲ **نبوی:** می‌تواند. اما من ابتدا به پرسش آقای جواد طوسی پاسخ می‌دهم، چون درباره پایگاه اجتماعی حاتمی کیا با ایشان اختلاف نظر دارم.

من معتقدم که حاتمی کیا متناسب با یک پایگاه فرهنگی است نه اقتصادی. این درست خلاف آن شرایطی بود که ملاقلی پور داشت و نگاه زیادی به پایگاه اقتصادی اش داشت! حتی در ارتفاع پست، ما دارای دو ساحتیم؛ یک ساحت قاسم بیگار و گرفتاری که از جنگ برگشته و شرایط اقتصادی او تحمل ناپذیر شده است. اما او در همین فیلم، از نیمه دوم فیلم رویکردش را تغییر می‌دهد. از جاییکه دودستگی‌ها شروع به نمایان شدن می‌کند، مثل دودستگی در کادر پرواز یا فامیل برای رفتن و ماندن، رویکرد عوض می‌شود. این تا جایی ادامه دارد که موتور راست هواپیما از کار می‌افتد و این کنایه جدی به دو جناح سیاسی کشور در فیلم بیان می‌شود! پس از آن نیز سقوط هواپیما در یک ناکجای یاد انجام می‌شود که هرکسی یک تفسیری از آن دارد.

در آژانس هم تحلیل طبقات اقتصادی، چندان دیده نمی‌شود. او از یک جایی به سراغ حرف‌های سیاسی اجتماعی اش می‌رود که در دیگر آثار او هم به خوبی دیده می‌شود. بنابراین ابراهیم رامی توان از پایگاه خرده‌بورژوازی سنتی دانست. این شرایطی است که او در آن بزرگ شده است. اما چندان از آن صحبت نکرده، او همواره از یک فرهنگ خاص سخن گفته است. این دو مفهوم را نمی‌توان از هم جدا کرد. یک طبقه اقتصادی خاص را نمی‌توان از فرهنگ مختص آن جدا کرد!

▲ **نبوی:** تا یک زمانی برای حاتمی کیا طبقه اقتصادی اهمیت ندارد. اما از یک مقطعی، که پروژه به میدان می‌آید، ملاحظات دیگری نیز دیده می‌شود. او کم‌کم متوجه شده که پایش روی زمین است و در نتیجه برخی حساب‌ها پیش می‌آید. همین جاست که این حساسگری‌ها چندان ارتباطی با طبقه اقتصادی ندارد. ممکن است فردی از طبقه محروم همین حساسگری‌ها را داشته باشد و یک فرد از طبقه مرفه نیز به همین مسائل فکر کند. این خاصیت زندگی جمعی ما و مواجه شدن با واقعیات این زندگی به ویژه در زمان تشکیل خانواده و سختی شرایط

معیشت است. افق اقتصادی برای شما مبهم است. کارکرد امروز ماست که ممکن است این آینده را صاف یا تیره کند. اما شما تلاش کرده‌اید که آینده‌ای برای خود تضمین کنید. اینجاست که پروژه معنا پیدا می‌کند.

قیاسی جالبی بین ملاقلی پور و حاتمی کیا پیش آمد. بحثی که شاید بتوان در آن از حاتمی کیا این طور سوال کرد که امروز سوریه برای تو اهمیت یافته، در حالیکه مسائل دیگری نیز وجود دارد که دوز اهمیت بیشتری دارد. چرا به این مسائل پرداخته نمی‌شود؟

▲ **نبوی:** من در اینجا به شدت با آقای جواد طوسی موافقم. پایگاه اقتصادی در اینجا است که وارد کار شده است. حاتمی کیا درد طبقه محروم را در زندگی نجشیده است. به همین دلیل شما او را در حوزه‌های معیشتی نمی‌بینید. جز در ارتفاع پست که با توضیحاتی که گفتم، حرف اصلی او چیز دیگری است. اهمیت پایگاه اقتصادی در همین جا دیده می‌شود.

فیلمسازی مثل ابو الفضل جلیلی اما شاید دغدغه‌ای به این مسائل اقتصادی دارد. تکه‌ای از دوران کیمیایی، مجیدی در فیلم‌های مختلفش این دغدغه را داشته، چون درد این طبقه را چشیده است. در آثار فیلمسازان قبل از انقلاب مثل مهرجویی اما شما چنین چیزی را نمی‌بینید.

▲ **طوسی:** حتی وقتی در دایره مینا با فقر روبه‌رو می‌شود، خیلی روشنفکرانه به آن می‌پردازد.

▲ **نبوی:** یک فقر فزونی‌گول که شاید در آکوارיום شکل گرفته است.

▲ **طوسی:** نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره کنم، بحث قهرمان است. مقوله قهرمان در سینمای ما اهمیت زیادی دارد. حاتمی کیا نیز در مواردی این قهرمان را با شرایط در پیشگاه تاریخ به محاکمه می‌گذارد. این از ناحیه واقعیات جاری، از سوی نزدیک‌ترین افراد به قهرمان آغاز می‌شود. چه سردار راشد و چه دیگران.

سوال من در اینجا این است که آیا حاتمی کیا دوست دارد که روشنفکر باشد؟ آیا او می‌خواهد به طیفی از جامعه ما نزدیک شود که درصدد حلوا حلوا کردن عقلانیت هستند و می‌خواهند این طور بگویند که دوره آرمانخواهی تمام شده و باید همه امور را بسیط دید. انگار ناخودآگاه حاتمی کیا می‌خواهد تمایلی به اینها داشته باشد و بخشی از مونولوگ‌هایش، حدیث نفس این مخاطبان باشد. شما از فیلم آژانس به بعد به صورت مداوم می‌بینید. در مواردی بیش از حد این جریان وجود دارد. در موج مرده، حتی این فرصت را به فرزند سردار راشد می‌دهد که اطلاق

دن کیشوت را به او داشته باشد. این به نظر من خیلی بی‌رحمانه است. از این رو که اگر حاتمی کیا درصدد ترسیم تغییر شرایط است، نباید قهرمان را آنقدر بکوبد!

حتی اگر حاتمی کیا بخواهد درباره قهرمان ضدقهرمان شده بادیگارد این را بگوید که دوره او به سر رسیده، نباید برای آدمی که هنوز در حال پوست اندازی است، به قدر زیادی صحه بگذارد و واقعیت‌های تایید نشده نسل او را تایید کند. حاتمی کیا نباید آنقدر ترک تازی کلامی را برای این فضا قائل شود و ما در نمایش شاهد آن باشیم. تکلیف قهرمان در اینجا چیست؟ این تردید گاهی مرا اذیت می‌کند. حاتمی کیا ناخودآگاه از تریبونی که نماینده فرهنگ روز شده، در موضع انفعال قرار گرفته است! او گاهی سعی می‌کند مثل بادیگارد آرمانخواهی را پیگیری کند و گاهی از این مواضع کوتاه می‌آید.

اسطوره‌زدایی که به آن اشاره کردید، ناشی از همین نگاه است؟

▲ **نبوی:** حتما! او می‌خواهد پل اصلاح طلب و اصولگرا باقی بماند و در آن رفت و آمد کند.

▲ **طوسی:** او دوست دارد که روشنفکر باشد؟

▲ **نبوی:** او زمانی دوست داشت که روشنفکر باشد. اما از زمانی به بعد احساس کرد که پایگاهی در این طبقه ندارد و برگشت. به همین دلیل هم بادیگارد را ساخت.

آیا این برگشت پروژه‌ای است؟

▲ **نبوی:** اساسا جریان فیلمسازی حاتمی کیا شاید دچار این مساله شده است. من به وقت شام را ندیده‌ام و ادعایی درباره آن ندارم. اما گفت‌وگو‌هایی از حاتمی کیا خواندم که در آن می‌گفت به قدری که من از سوی جریان اصولگرا خرده‌ام، از اصلاح طلبان نخورده‌ام. آنها بلندند که سر آدم را به صورت یواش می‌برند، اما اینها در این زمینه نیز خشن رفتار می‌کنند. او وقتی وارد این ساخت می‌شود، در حال به کارگیری عقلانیت است. این مذموم نیست. اما من نمی‌توانم با حاتمی کیا رها و عصیانگر - نه از جنس ملاقلی پور و به معنای حساب و کتاب نداشته - باشم. امروز و در این وضعیت ما با آن ابراهیم روبه‌رو نیستیم. حتی اگر رگه‌هایی از آن ابراهیم را در آثار ببینیم.

نکته دوم اینکه: با همه این اوصاف، حاتمی کیا و فیلمسازانی شبیه به او که شاید من کیمیایی را نیز در این دسته قرار دهم، نسبت به روند عمومی جامعه هنوز به شدت آرمان خواه و اصولگرا هستند. اینها با مناسبات آلوده فاصله زیادی دارند. هنوز رنگ و بوی جهان معنای بسیار بیشتر از مدعیان جهان اقتصاد و سیاست و معنا... در خود دارند.

▲ **طوسی:** ما در حال طی کردن روندی بعد از انقلاب هستیم که جدا از قواعد بازی سینمایی، قهرمان می‌تواند مقوله مناسبی برای رسیدن به موقعیت‌های نمایشی باشد. سینمای دنیا نیز از تمهیدات گوناگونی برای اجرای قهرمان گرایی خود و با هدف مصادره به مطلوب کردن شرایطی فراتر از اقلیم خود، استفاده کرده است. سینمای جهان خواسته که با این قهرمان به بیرون از خودش کد بدهد و این پیام را صادر کند که قهرمان او کیست، پس با دم شیر بازی نکنید!

زمینه اعتقادی مهاجم در ما وجود ندارد. اما با توجه به دوران جنگ، ما الگو‌دهی به یک قهرمان را از واقعیات عینی جامعه‌مان تجربه کردیم. استمرار این وضعیت، به هر شکل و از سوی هر فردی - مثل کیمیایی که این را با نگاه اقتصادی ثابت می‌کند و دیگری با روش دیگر - امروز ما را در موقعیت محاصره شده قرار داده است. کیمیایی که گوزن‌ها و خاک و سفر سنگ و... را مبتنی بر یک روند عدالت‌خواهانه ساخته، در اثر خود همزبانی مسالمت‌آمیزی با قهرمانش ندارد. در واقع با شخصیت قهرمان امروز آن چندان سمپات نیست. حتی مرگش به صورتی رخ می‌دهد که میزانش در فاعلیت قهرمانانه‌ای نیست.



نبوی: من قائل به تقسیم‌بندی صحبت‌های او در اختتامیه هستیم. یکی اینکه من فیلمساز وابسته هستیم. من با جدیت این را تایید می‌کنم و حرف درستی است

می‌شود. فرسایش پیدا می‌کند و جان و دل قهرمانان را می‌ریزد. اتفاق ناگهانی که ناگوار است خودش را نشان می‌دهد. حضور حاتمی‌کیا در سینمای کشور هنوز مغتنم است. اما می‌توانستیم مسیری برای رسیدن به سینمای ملی را برویم. یعنی اگر تیتراژ اول و آخر را برداریم و حتی صدای فیلم را هم ببندیم، متوجه شویم که فیلم از کجا آمده است. کاری که درباره برخی از آثار سینمای ژاپن می‌توان انجام داد. شما از عناصر زیبایی‌شناسی می‌توانید متوجه این اقلیم شوید. مثلاً فیلم من ترانه پانزده سال دارم صدراعملی هم همینگونه است. فیلم سفر سنگ کیمیا می‌باشد با نگاه عمیقی که دارد همینطور است. اگرچه قوت‌های کارگردانی گوزن‌ها را ندارد، جهان معنای قوی و مهمی دارد.

▲ **طوسی:** او در این فیلم از فردگرایی به یک حضور معنادار و منطقی می‌رسد.

▲ **نبوی:** دریغ و درد فردی من از وضع اکنون حاتمی‌کیا این است که روند افزایش نمونه‌های سینمای ملی مامتوقف مانده است. حاتمی‌کیا بیشتر از علی حاتمی سینماگر ملی است. جایگاه علی حاتمی در سینمای ایران محفوظ است و می‌توان با اشتیاق آنها را دید.

▲ **طوسی:** ملی بودن با توجه به اینکه ما در یک جامعه ملتهب زندگی می‌کنیم که در کانون و معرض رخدادهای مختلف است، فیلمسازی که می‌خواهد نگاه ملی و سرزمینی داشته باشد نمی‌تواند نسبت به رخدادهای معاصر جامعه خودش بی تفاوت باشد. همانطور که اشاره شد، علی حاتمی یک تجربه ملی در ستارخان داشته است که ناموفق بوده و نتوانست این فرصت تاریخی را به یک شمایل ماندگار تبدیل کند. اما مادر در ساخت تاویل پذیر مام میهن بودن یک پیشنهاد عارفانه و تغزلی خوب را به یک خانواده پرانگنده می‌دهد که وجه ملی می‌تواند داشته باشد. در این مسیر رخدادهای مختلفی داشتیم که می‌توانست نمایش ملی داشته باشد. عرفان ما چگونه می‌تواند یک بار معنایی داشته باشد که پیشنهادی برای تولیدات باشد. تولد یک پروانه توانسته است این کار را بکند. یک سه‌گانه همگون است که در یک استثنا خلاصه می‌شود.

ما در یک قحط‌سالی چک و چانه می‌زنیم. در مورد سینمای یک آدمی که امضا و شناسنامه خود را پایه‌ریزی کرده است. ما چند تا آدمی می‌توانیم داشته باشیم که در یک نگاه دغدغه‌مند به ساحت قهرمانانه اعتقاد داشته باشند. از یک تاریخ به بعد طبقه متوسط پیشنهاد تعمیم دهنده جامعه ما شد؛ طبقه‌ای که فاقد فضیلتی است که بتواند یک پیشنهاد قهرمانانه و پیشرو داشته باشد. طبقه متوسط آنقدر

احتمال رقم خوردن پنج سال بعد در امروز برای شما می‌کند. شه‌هود او آن قدر پورنگ است که می‌توانید آینده خاصی با جامعه خود برقرار کنید. یک گزارشی از آینده به امروز می‌دهد. از زمانی که ابراهیم از آرمان فاصله می‌گیرد، شما گزارشی از آینده‌رادر آثارش نمی‌بینید.

▲ **نبوی:** ابراهیم گزارش از امروز می‌دهد. گزارشی که من آن را فرزند زمانه بودن معنا نمی‌کنم. حاتمی‌کیا در مهاجر و دیده‌بان فرزند زمانه است. فرزند زمانه‌ای که توسعه یافته، زمان محدود و در جهان ماده نیست. بلکه دارای حرمت و جایگاهی است که متعالی است. واقعیات هم وجود دارد، اما سقف زمان آن بلند است. ممکن است ابراهیم ساختن به وقت شام را فرزند زمانه بودن بدانند، من هم موافقم اما سقف این زمانه کوتاه است و مشمول مرور زمان می‌شود. فیلمی برای یک مقطع که مرزهای زمانی رانمی‌شکند.

▲ **طوسی:** المان‌هایی که من در به وقت شام می‌بینم کاملاً وام گرفته شده از سینمای آمریکایی است که ابزار و کامپیوتر، امکان اجرایش را به خالق اثر بدهد. حاتمی‌کیا اما با کمترین امکانات تولید و سرمایه دیده‌بان و مهاجر را می‌سازد. او پلاک را به موتیفی تکرار شونده تبدیل کرده، از لوکیشنی که در آن بوده و نفس کشیده، انرژی می‌گیرد. همین حضور ماندگار را می‌سازد. منتقدان مخالف او هم در دیده‌بان و مهاجر مانده‌اند. زیبایی‌شناسی او از فضای اقلیم و منطقه وام گرفته شده است. اما وقتی حاتمی‌کیا به وقت شام را بسازد، هر قدر هم که تجارب صنعتی تازه‌ای را در آن به کار گیرد، برای حاتمی‌کیایی که تجربه فراتر از این در آثار قبلی‌اش دارد، معنا نمی‌دهد. حاتمی‌کیایی که در به وقت شام در حالت میان فرم و محتوا آژانس را می‌سازد. نوعی از مولودرام را به نمایش می‌گذارد که تا پیش از این نداشته‌ایم.

به وقت شام برای او چه فضیلتی است؟

▲ **نبوی:** ابراهیم حاتمی‌کیا می‌توانست یکی از نمایندگان شایسته سینمای ملی باشد. هنوز برخی آثار او از مصادیق برجسته سینمای ملی است. پرواز در شب رسول، مزرعه پدری، سفر به چذابه، رنگ خدا... نیز نمونه‌ای از سینمای ملی است. جهان معنای این آثار جهان ملی است. حاتمی‌کیا زمانی در جهان معنایی با پارادایم‌های فکری و سلوکی عمیق است. در نتیجه اگر گزاره‌ای برای ما مطرح می‌کند، ارتباط جدی با آن فضای معنا دارد. اما به میزانی که از این جهان معنا فاصله می‌گیرد، دچار تردید

انسانی با آن کهنه کاری به این واقعیت تلخ رسیده و امروز اینچنین عمل می‌کند.

▲ یکی دیگر از افرادی که مربوط به این نسل بودند، ملاقلی پور بود که با عصبانگری ویژه خودش، عمر کمی داشت و نتوانست ادامه دهد. ما نتوانستیم تصویر معترضان او از جامعه این روزها را ببینیم که اتفاقاً جامعه به شدت نیازمند آن است. ابراهیم حاتمی‌کیا هم در این وضعیت، شمایل‌نگاری قهرمانانه‌اش را دوگانه برگزار می‌کند. من از کارنامه خودش به متربالی می‌رمم که باید به آن اشاره کنم؛ فیلمسازی که در یک دوگانگی تغییرپذیر، گزارش یک جشن برای دلجویی از هر دو طرف سیاسی را می‌سازد، وقتی می‌بیند از ناحیه سیستمی که بر شخصیت او صحنه گذاشته و بستریهای فعالیتش را فراهم کرده، بایکوت می‌شود، ناخودآگاه به فکر عدول می‌افتد. فیلمی که در وضعیت دوگانه‌ای می‌تواند مضمون‌های خود را نشان دهد.

این بستریهای متفاوت من را تا حدود زیادی دچار سردرگمی می‌کند. من قوه انتزاعی خود را به پیکره فیلمسازی که کاربلد است سنجاق نمی‌کنم. او زبان سینما را می‌داند، اما به نظر من کاربلدی شاید بخشی از این دستورالعمل است. بخش دیگری از آن رسیدن به دستورالعمل متعدده است که در شرایط امروز ما وجود دارد. چه کسی می‌خواهد موقعیت‌های تجربه شده امروز را با بیان دلسوزانه و هشداردهنده بیان کند؟ فیلمسازی که نگران و دلسوز حال و آینده خود باشد، می‌تواند این پیشنهاد را بدهد. جای این فیلمساز اما کجاست؟ من چطور جای او را در کلاف سردرگم سینمای امروز پیدا کنم؟

▲ **آقای نبوی!** شما نکته‌ای در باره پل داشتن حاتمی‌کیا به هر دو جناح گفتید. برخی می‌گویند یک هنرمند خودش به عنوان فاعل شناسا در رفت و برگشت با جامعه عمل می‌کند. اما گاهی خودش ایزه این ماجرا می‌شود. به نظر شما حاتمی‌کیا در کدام موقعیت است؟ آیا او قرائتی دارد که بخشی از آن قرائت با این دو جریان همخوانی دارد و در نتیجه بین آنها رفت و آمد می‌کند. یا نه فضایی غیر از این است؟

▲ **نبوی:** آثار ابراهیم نشان می‌دهد که از یک مقطعی، او دچار پرسش‌های جدی شده است. قهرمان‌های فیلم‌های کاملاً نشان دهنده این نگاه است. قهرمان‌ها تا مقطعی محکم و استخوان دارند. تا آژانس وضعیت این طور است. حاج کاظم در راه هدفتش نمی‌لغزد و تردید ندارد. او به قیمت‌های مختلف پای کار ایستاده است. حتی اگر در آژانس گروه‌نگیری کند و پا روی اخلاق بگذارد.

▲ **طوسی:** حتی در ابتدای فیلم وضعیت ضدقهرمانش را نمایش می‌دهد و خلاف نظم ظاهری، او در یک ترافیک میتینگش را اجرا می‌کند.

▲ **نبوی:** حاتمی‌کیا محکم پشت این قهرمان می‌ایستد. جهان آرمانی ابراهیم در حال نزدیک شدن به نسبییت‌هاست. اساساً هر قدر نسبییت وارد شود، تزلزل‌ها شروع می‌شود. حقیقت یکی است، اما شاید بتوان از زوایای مختلفی به آن نگاه کرد. اما حقیقت یکی است.

قهرمان حاتمی‌کیا در برج مینو، بوی پیراهن و دیده‌بان یکی است. او دارای کنش‌هایی است که دایمی غفور هم آن را دارد. در فیلم‌هایی مثل موج مرده و پدر، که ما برای آنها تحلیل مفصلی داریم، قهرمان و نوع سلوک او با آنان و ضدقهرمانان، به ما می‌گوید که جهان نسبی است و در حال پیروزی بر جهان آرمانی‌اش است. تا زمانی که آرمان در او پورنگ است، به آینده شه‌هود دارد و در نتیجه از آن صحبت می‌کند. در نتیجه درباره آینده‌انداز می‌دهد. می‌گوید تو امروز این گونه هستی و اگر حواست نباشد، در آینده این طور می‌شوی. او



حاتمی‌کیا محصول جایگاه طبقاتی و طبقه اجتماعی خود است. یک بچه سنتی محله پامنار و از یک خانواده خرده‌بورژواست

نیست که آن سینما را ادامه بدهد زیرا آن سینما مخصوص زمان خودش بود و ابراهیم هیچ گاه دیگر نمی تواند مهاجر بسازد. زیرا اسدو محمود را خوب فهمیده بود اما دلمشغولی ابراهیم الان آنها نیستند. با نگاه تسامح آمیز شاید حیدر محمود مهاجر باشد، اما خیلی نپخته است در صورتی که در مهاجر کاملا پخته تر است. آن رهاشدگی به او کمک می کند.

مقید شدن حاتمی کیا هم برای خود و هم برای جریان سینمایی اش سم است. اینکه سعی کند دل و آن را به دست بیاورد. رهاشدگی همه اینها را پوشش می دهد یعنی اینکه لازم نیست من دل اصلاح طلب و اصولگرا را به دست بیاورم، بلکه من حرف و سلوک خودم را دارم و تفسیر خودم را ارائه می کنم.

▲ طوسی: فیلمسازی با این نشانه ها و شناسنامه و هویت مندی در جامعه آسیب پذیر این سال های ما نیاز به خلوت دارد. باید خودش را و اکسیژنه کند از چیزهایی که آسیب زننده به این ساحت هنرمندانه است. این نیاز به ممارست و در خود نگریستن و سبک بستن کردن و اولویت قائل شدن دارد. هرکسی می تواند در چرخه روزمرگی به رفاه و شرایط بهتر خیره شود اما نباید ساحت هنرمندانه را مخدوش کند. چرا که تو بالاخره از خود یک ردیابی به جا گذاشتی که پیکره تو شده است. اگر این کار را نمی کردی گفتیم به تو حرجی نیست اما وقتی اینگونه شد در مقام هنرمند نمی توانی از مقام خود عدول کنی و تصویر دگرگون شده ای را از خود به نمایش بگذاری. به همین خاطر معتقدم حاتمی کیا نیازی ندارد که خودش را در موقعیت ایدئولوژیک به رخ بکشد. ایدئولوژیک اگر در جایی با اصول و مبانی اعتقادی آمیخته شود اشکالی ندارد، اما اگر بخواید این را برای اینکه آدم «خودی» این زمانه اطلاق شوید سنجاق کنید، مقداری تاکتیکی عمل کردن است و با گذشته تعارض پیدا می کند.

می خواهم پیشنهادی برای فیلمسازان این زمانه بدهم. آنها هم دچار این سردرگمی و تک افتادگی هستند. آیا بهتر نیست آدم هایی مانند حاتمی کیا، احمد رضا درویش، عزیزالله حمیدنژاد، کمال تبریزی و... همدیگر را پیدا کنند، پاتوق داشته باشند، جلساتی داشته باشند، زمانه مند باشند، نگاه دغدغه مندی را به این شرایط بکنند و در این بین یک فیلمی بسازند که مناسب این شرایط و زمانه باشد. فراتر از این من پیشنهاد می دهم که ممکن است یک نسخه انتزاعی باشد اما حتی اگر یک ضرورتی را سازمانی مانند اوج احساس کرده است که در این سال ها بیاید بنیه مالی خود را خرج سینمایی کند که نمونه سرو شکل داری داشته باشد، من اشکالی نمی بینم. یک نمونه آن تنگه ابو قریب بود که تصویر متفاوتی را از یک فیلمساز شاهد بودیم که قبلا مولودرام های روانشناسانه خود را می ساخت. اما وقتی می آید مبتنی بر یک رویداد تاریخی یک تصویر متفاوت از سینمای ملی، میهنی و تاریخ برجای می گذارد که حتی حوزه رفاقت را در یک نگاه متکثر در بر می گیرد باید سر تعظیم فرود آورد. اینها باید مقداری متکثر شوند. یعنی اگر قرار است بودجه ای تخصیص پیدا کند صرفا محدود و مقید در جهت خروجی ایدئولوژیک نباشد. نقطه تعمیم پذیرش حتما باید فیلم هایی باشد که مبتنی بر یک نگاه دغدغه مند، آن سینمای ملی را به درستی تعریف کند. این خیلی به عقیده من مهم است. یعنی اتاق فکر سازمان سینمایی اوج افرادی باشند که زمانه شناس اند و به آن ساحت هنرمندانه به جد معتقد باشند و موارد پیشنهادی شان در جهت شناسایی درست آدم هایی قرار گیرد که هم دغدغه دارند و هم گذشته آنها در موقعیت فیلم سازی است که کار بلد هستند و توانمندی خود را نشان داده اند. اما در یک وضعیت جدا و تک افتاده قرار گرفته اند. ▶

دفاع مقدس خوش آمدی و کاش افرادی مانند تو به این حوزه بیایند.

▲ طوسی: در مورد حاتمی کیا در این صحبت های عمومی اش هم مشهور است؛ یعنی حضور کنترل نشده. می شود کنترل شدگی خیلی هوشمندانه صورت بگیرد. این هوشمندانی که به خاطر اینکه مستمسک دست بقیه ندهید. من آن واکنش اولیه را عصبانیت آنی تلقی کنم، زیرا وقتی کسی اطلاق کمدی در به وقت شام کند توهین است. شاید من بگویم موفق نیست اما کمدی هم نیست. به هر حال فیلم یک سرو شکل و یک روایت دارد و چنین اطلاقی به معنای جزئین طرف مقابل است که واکنش غریزی را در پی دارد.

نکته دیگر آنکه از یک جا به بعد اساسا حاتمی کیا نیاز به اتاق فکر ندارد. او که طی طریق عارفانه داشته است چرا باید در ۶۱ سالگی بخواید نقطه اتکایش به یک سازمان یا سردار سلیمانی باشد. سردار سلیمانی جایگاهش محفوظ است اما او قبل تر از این، نسخه های گمنام تر سردار سلیمانی را به نمایش گذاشته است. آدم هایی که گمنامان این تاریخ بودند و ضرورتی برای ابراز خود نمی دیدند. به عقیده من این نوع خرج کردن خودش یک مقدار خودزنی است. در شرایطی که به قدر کافی حاتمی کیا دشمنان خودش را در برابر دوستان واقعی دارد.

به عنوان سوال آخر نگاه شما به آینده فیلم های حاتمی کیا چیست؟

▲ نبوی: گمان می کنم عقلانیت در حاتمی کیا روز به روز تقویت می شود. بهتر است بگویم به نظرم حساب گری های او بیشتر می شود و شاید این در آینده تقویت شود. حساسگری در جاهایی خوب است اما اگر در عالم هنر از یک حدی افزایش پیدا کند به سلوک هنرمندانه لطمه جدی می زند. امیدوارم اشتباه کنیم زیرا دوست دارم رها شدگی دیده بان و مهاجر را در ابراهیم ببینم. در امر هنر آن نوع رهاشدگی مقدس است. نه اینکه فقط او داشته باشد خیلی از سینماگران قبل و بعد از انقلاب داشتند. منظور من

در جنبه زندگی روزمره خود است که اساسا شاید بخشی از آنها قهرمان بودن و جامعه ای که به قهرمان اعتقاد دارد را بر نمی تابند و نفی اش می کنند. چگونه توقع دارید که این چنین طبقه ای بخواید قهرمان را الگو قرار دهد. در چنین وضعیتی باید یک جوری نگران آدم هایی باشند که رد پای قرص و محکم در این موقعیت قهرمان گرایانه به جا گذاشتند و حالا این علامت سوال مطرح می شود که چرا کم کاری می کنند و چرا منفعلسند؟

حالتی می خواهید با این توصیف از حاتمی کیا جملات او در اختتامیه فجر را تحلیل کنیم. این صحبت ها از کجاست و چه نشانه ای از مسیر او دارد؟

▲ نبوی: من قائل به تقسیم بندی صحبت های او در اختتامیه هستم. یکی اینکه من فیلمساز وابسته هستم. من با جدیت این را تایید می کنم و حرف درستی است. درست عمل کرد و کار خوبی کرد که آن را گفت. اما اینکه این حرف حاکی از یک پروژه است چون نمی توانم نیت خوانی کنم چیزی نمی گویم.

قرینه یابی چطور؟

▲ نبوی: من دوست دارم حسن ظن داشته باشم. می گویم یک سازمان فرهنگی و رسانه ای در شرایطی که کسی نبود از او حمایت کند، حمایت کرد بنابراین حاتمی کیا دارد زبان شکر و سپاس خود را نشان می دهد که کار خوبی است و قدر شناسی است. اما من با دو بخش بعدی صحبت هایش موافق نیستم و اگر جای او بودم اصلا آن حرف ها را نمی زدم. اینکه حمله کند به کسانی که درباره فیلمش نقد منفی گفتند، نه اصلا جملات منفی گفته اند زیرا نقد نبوده است و یکی از آنها اصلا منتقد نیست. من می گویم جملات نادرست و تندی گفتند. اما حاتمی کیا از کسانی است که از این نوع آدم ها به لحاظ کارنامه عبور کرده است. در نتیجه معتقدم که اگر جای ابراهیم حاتمی کیا بودم فقط جنبه اول را می گفتم و روی سن می ایستادم و دست بهرام توکل را بالا می گرفتم و می گفتم بهرام به سینمای



جملات مهم

▲ اکبر نبوی: در دیده بان و مهاجر حاتمی کیا یک فرد حساس و غریزی است. قدم هایش را بدون توجه به اینکه دیگران چه می گویند یا خواهند گفت برمی دارد

▲ جواد طوسی: سوال من در اینجا این است که آیا حاتمی کیا دوست دارد که روشنفکر باشد؟ آیا او می خواهد به طیفی از جامعه ما نزدیک شود که در صدد حلاو احوال کردن عقلانیت هستند؟

▲ اکبر نبوی: دریغ و درد فردی من از وضع اکنون حاتمی کیا این است که روند افزایش نمونه های سینمای ملی ما متوقف مانده است. حاتمی کیا بیشتر از علی حاتمی سینماگر ملی است

▲ جواد طوسی: آیا بهتر نیست آدم هایی مانند حاتمی کیا، احمد رضا درویش، عزیزالله حمیدنژاد، کمال تبریزی و... همدیگر را پیدا کنند، پاتوق داشته باشند، جلساتی داشته باشند، زمانه مند باشند؟

سینمای حیرت

سارا مسعودی

دکترای مدیریت رسانه

هوا سرد است و باد تند، پرچم برافراشته شده در کنار سینما آزادی را به اهتزاز در می‌آورد. صف طولانی از نوجوانان و جوانان دهه ۶۰ و ۷۰ ایستاده‌اند تا شاید اگر جا باشد به سانس اکران به وقت شام در جشنواره برسند. همان فیلمی که اشک‌های سردار سلیمانی را روی گونه‌هایش غلطاند و محمد جواد ظریف آن را بی‌ظنیر خواند.

موضوع فیلم دستگیر شدن دو خلبان ایرانی توسط داعش است. دو خلبانی که ترسیم‌گر تفاوت نگاه دو نسل به مقوله دفاع و جنگ هستند. در یک سو پدری قرار دارد که برای آرمان‌هایش و برای دفاع اولویت اولش را کشورش قرار داده و در سوی دیگر پسری که طلبکارانه می‌پرسد چرا؟ و نبود پدر را مطالبه می‌کند. هرچند این تفاوت نگاه در پلان آخر به هم‌رنگی فکری دو نسل می‌رسد و به‌رغم پدر شدن بابک حمیدیان، در پس‌تردیدها، بابک حمیدیان همان تصمیمی را می‌گیرد که پدرش در تمام این سال‌ها آن را گرفته است. او برای نجات مردم و دفاع از حرم حضرت زینب (س) خودش را فدا می‌کند.

به نظر می‌رسد حاتمی‌کیا در شخصیت‌پردازی این خلبان خواسته روند تکاملی یک شخصیت را نشان دهد. هرچند از نگاه مخاطب کمی خیال‌پردازانه است تصور اینکه پسری که از چشمانش ترس می‌بارد و پاهایش لرزان است، چگونه یکباره به مرز تحول می‌رسد و تبدیل به قهرمان می‌شود؟ شاید این همان نکته‌ای باشد که خبرنگار در نشست خبری فیلم در جشنواره به آن اشاره کرد که ما با شخصیت‌هایی روبه‌رو هستیم که نمی‌توان آنها را باور کرد یا همذات‌پنداری کنیم. این درحالی است

که مخاطب حاتمی‌کیا کسی است که فیلم از کرخه تا راین را دیده است و آن قدر با فیلم همذات‌پنداری کرده که در خاطرات حاتمی‌کیا بیان می‌شود که پس از اولین اکران نفر به نفر که بیرون می‌آمدند یکی با چشمان خیس بغلش می‌کرد و یکی هم تهدید که کار زشتی کردی. یکی می‌گفت تو عالی هستی و آرمان‌شهدا را حفظ کردی و دیگری او را خانن می‌خواند. این همان همذات‌پنداری است که مخاطب را وادار به گریه یا خنده می‌کند. اما در به وقت شام به‌رغم فیلم‌برداری درست، استفاده از موسیقی مناسب و تدوین با دکوپاژ بندی‌های مناسب و به‌طور کلی یک فیلم تکنیکال از منظرهای مختلف مثل میزانشن، اتالوناژ فراتر از سینمای ایران، بیشتر از حس شراکت با شخصیت‌ها و همذات‌پنداری ما به شناختی از داعش می‌رسیم؛ شناختی که باورپذیری اش برای من مخاطبی که خبرهای داعش را پیگیری می‌کنم، برای یک منتقد و افراد دیگر کاریکاتورپرست گونه است و با خود می‌پرسند اصلاً مگر چنین چیزی هست؟

البته نباید از این نکته غافل شد که در بحث تکنیکال بودن فیلم در قسمت جلوه‌های ویژه در برخی موارد کار را در حد یک بازی رایانه‌ای تنزل می‌دهد. البته حاتمی‌کیا در این زمینه اعتقاد دارد که حتی اگر جلوه‌های ویژه ضعیف باشد به استفاده از نیروی خارجی و کنار نهادن نیروی جوان ایرانی نمی‌ارزد.

با تمام صحبت‌های فوق، فیلم به وقت شام با ۲۴۰۰ پلان که در ۴ ماه فیلم‌برداری شده از دیدگاه آقای فراستی منتقد سخت‌پسند سینما فیلم تحسین‌برانگیزی است. فیلمی که در سینمای ایران هیچ‌کس جز حاتمی‌کیا نمی‌توانست آن را بسازد. حاتمی‌کیایی که به قول جناب آقای فراستی کارنامه‌اش پر از فراز و نشیب است.

حاتمی‌کیای دهه ۶۰ روایتگر اتفاقات عینی دفاع مقدس است، روایتگری که همراه با معنویت رقم می‌خورد. حاتمی‌کیا به دلیل حضور در جبهه توانسته است کنش و واکنش را به خوبی ترسیم کند. در این دهه فیلم دیده‌بان یک نمونه از عرفان‌گرایی است که در آن عمل به تکلیف می‌شود یا فیلم مهاجر که در آن اعتقاد به غیب پررنگ است.

دهه ۷۰ حاتمی‌کیا که برخی آن را اوج فیلم‌سازی حاتمی‌کیا می‌دانند دیگر نگاه عارفانه نیست. او مسائل پس از جنگ و دغدغه‌های پس از جنگی را در شهر این بار ترسیم می‌کند؛ کرخه تا راین و بوی پیراهن یوسف در این قسم جای می‌گیرد.

دهه ۸۰ اما حاتمی‌کیا دیگر به دنبال فیلم‌سازی و نشان دادن جنگ نیست. او به دنبال مسائل اجتماعی می‌گردد که یک بار در دغدغه نگاه به زن در فیلم دعوا تجلی پیدا می‌کند و یک‌بار در به‌رنگ ارغوان با تن مایه سیاسی اجتماعی. نکته‌ای که در این میان وجود دارد عدم توفیق حاتمی‌کیا در این دهه است. به‌رغم گرفتن جایزه جشنواره توسط فیلم به‌رنگ ارغوان فیلم‌های این دهه جذاب نیست و مخاطب به دنبال دوباره هویدا شدن حاتمی‌کیا در ژانر دفاع مقدسی است.

هرچند در دهه ۹۰ حاتمی‌کیا به سینمای دفاع مقدس به صورت متفاوت برمی‌گردد اما در آثار او حیرت را می‌توان دید. حیرتی که باعث می‌شود به‌رغم تکنیکی ساخته شدن فیلم‌ها و میزانشن‌های مناسب فیلم‌ها همچون فیلم‌های دهه ۶۰ یا ۷۰ به دل نشینند.

بلبل شهید آوینی نیازمند بازنگری جدی در اندیشه‌ها و عبور از مرحله حیرت برای بازگشت به فیلم‌های تاثیرگذاری چون از کرخه تا راین است. ▶





حاتمی‌کیا اهل سکوت نیست

مروری بر کارنامه سینمایی ابراهیم حاتمی‌کیا در گفت‌وگو با مهدی آذرپندار

احمد رضا کلانتری

خبرنگار

مهم‌ترین مشخصه سینمای حاتمی‌کیا چیست؟

▲ به‌نظرم نخستین نکته درباره ایشان این است که حاتمی‌کیا جزو نسلی از فیلمسازان است که به‌جز یک یا دو نفر از هم‌نسلان او، بقیه مسیر فیلمسازی‌شان تمام شده. این در حالی است که حاتمی‌کیا برخلاف دیگران رو به اتمام نیست و هنوز هم مهم است. مثلاً میرکریمی کارگردان بسیار مهمی بود. آثار او در جشنواره‌ها دیده می‌شد و همواره محل بحث بود. اما این روند تا یک حبه‌قند ادامه داشت. فیلم‌های جدید او در جشنواره‌ها چندان دیده نمی‌شود. محل بحث نیست و دعوائی درباره آن نمی‌شود. مثلاً فیلم دختر بسیار ساده بود و همه نظر واحدی داشتند که این فیلم در اندازه میرکریمی نیست.

یا مثلاً شما مجید مجیدی را می‌بینید که دچار افت شده است. هرچند اوضاع مجیدی نسبت به خیلی‌ها بهتر ارزیابی می‌شود. او امسال یک فیلمی ساخته که حتی به جشنواره هم ارائه نکرده و در اکران خصوصی مراحلش را طی کرده. فکر نمی‌کنم اتفاق خاصی درباره آن رخ بدهد. یا کیومرث پوراحمد هم نمونه کاملی از همین جریان است. کارگردانی که به‌طور قطع می‌توان از پایان سینمایش صحبت کرد. افرادی مثل کیانوش عیاری که برخی از تولیداتش به اکران نرسیدند و در نتیجه توفیقی برای او نداشتند.

شاید داودنژاد یکی از بهترین‌های این نسل باشد که در سال‌های اخیر فراری را تولید کرد و نسبت به آثار متاخرش وضعیت بهتری را کسب کرد. ایشان بعد از دوره‌های پر فراز و نشیب تجاری‌سازی به ساختن آثار مهم‌تری روی آورده، اما هنوز مایه تولیدات قبل در فیلم‌هایش وجود ندارد.

رسول صدراعظمی یکی از هم‌نسلان حاتمی‌کیا است

▲ مهدی آذرپندار؛ رئیس مرکز تخصصی فرهنگی بسیج و منتقد سینماست که در جشنواره سی و ششم نام او و برخی از همکارانش را بر بولتن‌های هر روزه جشنواره می‌دیدیم. او که دانش‌آموخته مقطع کارشناسی در رشته مهندسی متالورژی از دانشگاه علم و صنعت ایران است، این روزها فیلم ماه گرفتگی را در مرحله پیش تولید دارد و در تلاش است که به ساحت سینما وارد شود.

که اگر امروز در کسوت داوری نباشد، نظرات او در سینما محلی از اعراب ندارد.

سوال این جاست که چرا حاتمی‌کیا هنوز در صدر است؟ جایزه گرفتن یا نگرفتن او در جشنواره برای همه مهم و خبرساز است. به این دلیل که حاتمی‌کیا مهم است و در نتیجه فیلم‌های او نیز آثار مهمی هستند که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. حاتمی‌کیا وقتی به نشست خبری جشنواره می‌آید، شلوغ‌ترین نشست را می‌سازد و هنوز همه منتظر صحبت‌های او هستند. اینها اتفاقات مهمی هستند که تنها درباره حاتمی‌کیا رخ می‌دهد.

حاتمی‌کیا فیلمسازی است که هنوز روی بورس است. مشاهده فرآیند جشنواره، نشان از این دارد و این به‌نظرم دستاورد کمی نیست. در سینمای ما، برخلاف سینمای جهان کارگردانان در این سن تمام نمی‌شوند اما این اتفاق در سینمای ایران به‌وفور رخ می‌دهد. حاتمی‌کیا از این فضا جسته و هنوز در صدر است.

چرایی این اتفاق برای حاتمی‌کیا، سوازی هم‌نسلانش موضوعی است که باید درباره آن تامل کرد. من به این نتیجه رسیدم که به‌روز بودن حاتمی‌کیا، وفق داشتن با شرایط و نماندن در گذشته‌ها، مهم‌ترین دلایلی

است که او را به فیلمساز مهمی تبدیل کرده. عواملی که در تمام دوره‌های کارگردانی حاتمی‌کیا به چشم می‌خورد.

زمانی که در بوسنی جنگ است، او سری به بوسنی می‌زند. زمانی دیگر که سخن از بی‌توجهی به آرمان‌ها و انقلاب و... می‌شود، باز هم فیلم حاتمی‌کیا نمود این فضا را در خود دارد و حتی زمانی که اتفاقات سال ۸۸ رخ می‌دهد، او ساکت نیست. حتی اگر زمانی عروسی خوبان، تصویری عجیب از رزمندگان نشان دهد، باز هم فیلم‌های حاتمی‌کیا بی‌تفاوت نیستند و به نوعی در این باره نمود دارند. مسائل اجتماعی و آسیب‌های مختلف جامعه و حتی جایزه گرفتن‌های عباس کیارستمی نیز در فیلم‌های او نمود دارد.

آثار حاتمی‌کیا نمودار نظام خودشان هستند. نسل فیلمسازان ایرانی از یک جایی به بعد، به‌روز بودن را نوعی تنزل می‌دانند! آنها نمی‌خواهند درباره ماجرای مثل سوریه حرف بزنند و سمت آن نمی‌روند. یا اینکه ادعا دارند آیینیه جامعه هستند، اما فیلم‌های بی‌روح و سردی می‌سازند که شاید یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این‌گزاره، افت رضا میرکریمی از فیلم زیر نور ماه تا دختر است.

ضمن اینکه حاتمی‌کیا روحیه بلندپروازی خاصی دارد که الزاما با بودجه ارتباطی ندارد. او از انگ هالیوودی بودن نمی‌ترسد و در نتیجه انتخاب جسورانه‌ای در این سن و سال دارد. حاتمی‌کیا تصمیم گرفته که در دهه سوم فیلمسازی‌اش، جسورتر باشد و از اعتمادی که به او شده، نهایت استفاده را ببرد. حاتمی‌کیا حوصله این را دارد که برای یک سکانس از بادگیر، به مدت یک هفته تونلی در سطح شهر را ببندد و چنان سکانس درخشانی را رقم بزند.

یامثلاً او اراده می‌کند فیلمی تمام‌هواپی بسازد و برای این کار وقت زیادی می‌گذارد. تحقیق می‌کند، به سوریه می‌رود تا به وقت شام ساخته شود. این میزان از انرژی برای همکاران حاتمی‌کیا یک آرزوست. او همزمان از جامعه انرژی می‌گیرد و پیش می‌رود. این درحالی است که

آوینی نیز بر این نکته تاکید داشت.

حاتمی کیا هنوز به جامعه و انقلابش امیدوار است و در نتیجه این امیدواری را در فرم و محتوا نشان می‌دهد. مثلاً در بادیگارد که یک شخصیت نسل اولی انقلاب خودش برای یک نسل سومی فدا می‌کند، تا به وقت شام که نقش اول در اختیار یک نسل سومی است، برخلاف هم‌نسلانش معتقد است که می‌توان به نسل بعدی امید بست! به همین دلیل هم سینمای او قهرمان دارد. قهرمان نسل اولی انقلاب در بادیگارد، فدای قهرمان نسل سوم می‌شود و در به وقت شام، یک قدم از این وضعیت جلوتر می‌آید! او قهرمان نسل سومی را به کلی شکل داده و در صدر قرار داده است.

نکنه مهمی درباره این نسل سوم فیلم حاتمی کیا وجود دارد و آن هم اینکه، جوان نسل سوم او، نمونه‌ای از آنچه در سایر آثار می‌بینیم، نیست. جوانی که تنها غرق در مظاهر تکنولوژی شده، می‌خواهد ارتباط دختر و پسری داشته باشد یا با خانواده‌اش در تضاد باشد! نوعی از جوان که فیلمسازان ما احساس ساختارشکنانه‌ای از تصویر کردن آن دارند. این در حالی است که ترسیم این شخصیت‌ها منجر به تکرار و ناامیدی از آثار سینمایی می‌شود. ما به عنوان جوان در پی آن نیستیم که در سینما هم شاهد شکاف نسلی باشیم که در میان خانواده آن‌ها حس می‌کنیم! سخنان و استدلال‌هایی که در تاکسی هم می‌توان آنها را شنید!

جوان ترسیم شده حاتمی کیا اما، جوانی نیست که در این مسیر باشد و همین عدم تطابق منجر به حجم‌های زیادی به او می‌شود.

قوی‌ترین و ضعیف‌ترین اثر در کارنامه سینمایی

ابراهیم حاتمی کیا کدامند؟

▲ به نظر من دعوت، سبک فیلمسازی حاتمی کیا نیست. قصه‌گویی در چند اپیزود، از جنس او بود. من معتقد نیستم که او در زمان ساخت دعوت دچار تطورات خاصی در اندیشه‌اش شده. خیر! می‌خواست که این سبک از سینما را امتحان کند، و کرد! به این نتیجه هم رسید که آدم این جنس از سینما نبوده و نیست. بهترین فیلم او اما، که در زمان خود در قله ایستاده و برای مخاطبان منبع الهام است، آژانس شیشه‌ای است؛ مرحله‌ای که حاتمی کیا از آن گذشته و امروز دیگر با آژانس مقایسه نمی‌شود. بسیاری از کارگردانان، مدام در حال مقایسه شدن با آثار فاخر کارنامه‌شان هستند. در حالی که او این گونه نیست. او از سبک آژانس عبور کرده و در حال ساخت فیلم‌های تکنیکی است! او امروز با بیست‌چندمین فیلمی که ساخته در جشنواره مطرح است و جایزه می‌گیرد. این چیز کمی برای یک کارگردان نیست. ▶



قهرمان نسل اولی انقلاب در بادیگارد، فدای قهرمان نسل سوم می‌شود و در به وقت شام، یک قدم از این وضعیت جلوتر می‌آید. او قهرمان نسل سومی را به کلی شکل داده و در صدر قرار داده است

انقلاب نداشته، بلکه اقبالی فرمی به سبکی از سینما داشته که بسیار مترقی و پیشرفته است؛ همان سبکی که آوینی برای ترویج آن کتاب هیچ‌کاک همیشه استاد را تالیف کرده است. سبکی که قطعا او در آن بیشتر درخشیده و دیده شده تا سبکی مثل دعوت یا موج مرده.

مساله قهرمان هم مهم است.

▲ سبک فیلم هالیوودی در ایران مورد نکوهش است؛ فیلمی که قهرمان دارد و نوعی پروپاگاندا را با خود می‌آورد. به این جهت که قهرمان در هر جبهه و جریان اعتقادی تعریف شود، تبلیغ آن جریان و در نتیجه منجر به جبهه‌گیری می‌شود. بنابراین کارگردان به سفرهای سازبوردن متهم می‌شود. در دانشگاه‌های هنر، فیلم‌های برنده اسکار مورد توجه نیستند، بلکه فیلم‌های برگزیده کن و برلین در صدر قرار دارند. فضاهایی که در آن، صاحبان اندیشه و کرسی در خفا فیلم‌های هالیوودی می‌بینند. اما در کلاس درس و تربیون‌های عمومی، سینمای کلاسیک نفی می‌شود و از سوی دیگر سینمای آوانگاردی مثل عباس کیارستمی، جعفر پناهی و... تبلیغ می‌شود. فیلم‌هایی که از ابتدا تا آخر، رگه‌ای از قصه‌گویی کلاسیک را به همراه خود ندارد. این فضایی است که روشنفکرهای ما به دنبال آن هستند و ادعای آن را دارند.

همین تفاوت نگاه منجر به موضع‌گیری بدنه روشنفکر سینما در برابر حاتمی کیا شده است؟ جهت‌گیری‌ای که در سال‌های اخیر به صورت روشن‌تری شاهد آن هستیم.

حاتمی کیا در خلاف این جهت سینما حرکت می‌کند. قیلا هم این اتفاق و واکنش‌های درباره او رخ داده بود. در دوره‌ای که سینمای متفکر بهشتی و... دنبال نوعی از سینمای خلوت یک روستا، یک کودک، یک فقر شاعرانه و... بودند، حاتمی کیا از کرخه‌ها تا این... را می‌ساخت. که در این زمینه هم موفق بود و مردم سینمای او را دوست داشتند. فیلمسازی که برای مردم فیلم می‌سازد، نه جشنواره‌ها.

اوضاع امروز سینمای ایران شاید به مراتب در این زمینه بهتر است. زمانی بود که قهرمان داشتن یک تابلو در سینمای ایران بود. همچنین قصه‌گو بودن مایه ضعف به حساب می‌آمد. این وضعیت اگرچه امروز تقویت شده، اما جریان قالب سینمای ما هنوز به اصغر فرهادی اقتدا می‌کند؛ جریانی که قصه‌گویی در آن مینیمال، شخصیت‌ها قربانی است و اراده‌ای برای بهبود اوضاع وجود ندارد. این مسیر مقلدین زیادی دارد که به نظر می‌رسد در جشنواره سی‌وششم مسیر بسیاری از آنان به پایان رسیده است. امسال فیلم‌های قصه‌گویی بیشتری در جشنواره داشتیم و فکرمی‌کنم دوره این سبک از فیلمسازی و تقلید در بسیاری از آثار رو به پایان است.

حاتمی کیا از قصه‌گویی نمی‌ترسد. او سربلند از قصه‌گفتن است و وقتی از فیلمش تقدیر نمی‌شود، خیلی راسخ و شجاعانه بحث می‌کند و فریاد می‌زند. مشخص است که در این فضا، عده‌ای با او دشمنی می‌کنند. اقبال او را مضمونی جلوه می‌دهند و از رهگذر همین تقلیل است که او را سفارشی می‌خوانند. او تغییر فرم محسوسی داشته که منجر به این محتوا شده است. در واقع حاتمی کیا احساس بنیه برای فیلمسازی در یک فرم خاص را داشته که به سراغ این محتوا رفته است. مساله‌ای که در فیلمسازهای امثال حاتمی کیا با ناامیدی نمود پیدا کرده است. آنهایی که انقلاب کردند و امروز به این نقطه رسیده‌اند، از پاسخگویی به نسل جدید ناامید هستند و در نتیجه این روحیه به فیلم‌هایشان نیز تنسری پیدا کرده است. روحیه‌ای که شاید خلاف آن در حاتمی کیا وجود داشته باشد. این فرم از محتوای مشخص قابل جدا کردن نیست. همان‌طور که

خیلی از فیلمسازان ما در کلیشه‌هایی مثل قضاوت نکنیم، گذشته‌ها بهتر از امروز بود و... مانده‌اند. آنها از امروز غافلند. در حالی که امروز مساله جامعه ما این کلیشه‌ها نیست. اینها مساله روشنفکران و بازپرگان ماست که تنها درگیر قضاوت کردن یا نکردن هستند. البته که این مساله در بطن خود اشتباه نیست، اما چون اولویت جامعه نیست، به فیلم‌های آنان رنگ و بوی کهنگی می‌دهد.

ابراهیم حاتمی کیا با مسائلی درگیر است که اولویت عده زیادی از مردم است و در نتیجه برای این عده‌ای که ارزش فیلمسازی دارند، در حوزه فرم نیز دست‌به‌نوآوری می‌زند. حاتمی کیا برای مخاطبانش فیلم می‌سازد و کاری به کف و هواری جشنواره‌ها ندارد! وقتی که این رویکرد در آثار او وجود دارد، در جشنواره‌ها نیز با اقبال مواجه شده است. حاتمی کیا از پرودا کشن داشتن، قصه‌گفتن و شخصیت‌تعریف کردن نمی‌ترسد. او آدمی نیست که دوربین را در یک آپارتمان بگذارد و فیلم بسازد. این نکته در شناخت سینمای او بسیار مهم است.

حاتمی کیا در عرصه‌های نسبتاً متفاوتی

فیلمسازی کرده و می‌توانیم ارزشی مثبتی از این حضور داشته باشیم. نظر شما در این باره چیست؟

▲ به‌طور مشخص فیلم «دعوت»، مرز این فیلمسازی در نزد همه است. البته من «بادیگارد» را هم یک فیلم اجتماعی می‌دانم که به‌روز و موفق است. حاتمی کیا، دغدغه‌هایش را ترجمه کرده و در آثارش نمود یافته است. زمانی هم در همین راستا به سراغ دعوت می‌رود؛ فیلمی که شاید در حد و اندازه باقی آثار او نباشد، اما به معنای ناتوانی او در کارگردانی اثر اجتماعی نیست. از این رو که بادیگارد و «آژانس شیشه‌ای» نمونه‌های کاملی از فیلم اجتماعی هستند.

دفاع مقدس دغدغه سال‌های زیادی از زندگی اجتماعی ما بوده و مردم را درگیر خود کرده است. حاتمی کیا نیز در همین سال‌ها و از همین سوژه مایه گرفته و به‌خوبی درخشیده است. فیلمسازی که آثارش در حوزه جنگ به ذائقه مخاطب بیشتر خوش آمده است. وگرنه وقتی «موج مرده» را ساخت، به مخاطب نشان داد که می‌تواند این نوع فیلم را نیز به‌خوبی بسازد. اگر موج مرده توفیق فیلم‌های دیگری را نداشت، به معنای ضعف اثر نیست. بلکه به نظر من موج مرده نمونه‌کاملی از فیلم‌های آوانگاردی است که حاتمی کیا سال‌های زیادی در ساختن آنها دست داشته است.

نگاه قهرمان پرور داستانگوی حاتمی کیاست که منجر به دید شدن او در سینمای ایران شده؛ نگاهی که برای سال‌های سال در سینمای ما وجود نداشت و مخاطب آن را در آثار او پیدا کرد. پس او نیز با این دست آثار بیشتر دیده می‌شود. این در صورتی است که ما در فیلم‌های مینی‌مالی مثل دعوت، افراد بهتری از حاتمی کیا داریم که قصه‌گویی به این سبک را بیشتر می‌دانند. حاتمی کیا متعلق به سینما قهرمان‌پرور کلاسیک است که هر زمان در این مدل فعالیت کرده، نتیجه بهتری گرفته است. من این ماجرا را انتخاب فرم می‌دانم نه محتوا.

او در کنار اینکه موضوع جنگ سوریه را انتخاب کرده، هالیوودی بودن را نیز برگزیده است؛ سبکی از قصه‌گویی که سابقه‌ای بیشتر از سینمای آمریکا دارد و امروز به دلیل سیطره هالیوود این گونه معروف شده است. سینمایی که کارگردان آن ابایی از قصه‌گویی، شگفت‌زدگی و موارد اینچینی ندارد. اتفاقی که در فیلم‌های ما کم شده و اتفاقاً در آثار متأخر حاتمی کیا بیشتر دیده می‌شود.

حاتمی کیا صرفاً یک اقبال مضمونی به دغدغه‌های



حاتمی کیا فیلم سفارشی نمی سازد

مروری بر دوره‌های مختلف فیلمسازی ابراهیم حاتمی کیاد در مصاحبه با رضا استادی

که از جایی سرمایه ساخت فیلم‌شان را تامین کرده‌اند. ممکن است این سرمایه از سوی سپاه یا ارتش یا سازمان اقتصادی یا فلان تهیه کننده تامین شده باشد.

نفس سفارش گرفتن یا تامین سرمایه امر بدی قلمداد نمی‌شود. البته به این شرط که فیلمساز، اثر خوبی را کارگردانی کند. در این میان هم فیلم‌هایی بوده‌اند که آثار مثبتی داشته‌اند و در کنار آن نیز افرادی بوده‌اند که با این سرمایه‌ها، آثار بدی را ساخته‌اند. به نظر من فیلمساز باید بتواند سازوکار مالی تولید اثرش را تهیه کند. حالا چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی این موضوع نسبت به آقای حاتمی کیا ایراد تلقی نمی‌شود. به همان نسبتی که درباره آقای ملاقلی پور یا درویش یا دیگران ایرادی نبوده و نیست و نخواهد بود.

اگر قرار است درباره خرمشهر فیلمی ساخته شود، باید ارگان‌های حکومتی این هزینه را تقبل کنند. سرمایه‌های خصوصی که رسالتی در این باره نداشته و ندارند. پس ایرادی به این زمینه وارد نیست.

اما جایی که آقای حاتمی کیا را می‌تواند مورد ایراد قرار دهد این است که دستگاه‌های فرهنگی یا سفارش دهند، همیشه سطح توقعاتی از هنرمند دارند. در اغلب موارد نیز چارچوب‌های مستقلی برای هنرمند فراهم کرده و به مصادیق ورود نمی‌کنند. من در طول این بیست و اندی سال فعالیت هنری، کل آثار ایشان از آژانس به این طرف را در جشنواره دیده و بارها در ملاقات‌های مختلف با ایشان درباره این آثار گپ زده‌ام. همچنین بارها و بارها در آثار سفارشی حضور داشته و مدیریت داشته‌ام. در این زمینه خبرنگاری کرده‌ام و پشت صحنه بسیاری از آثار تلویزیونی که می‌توان آنها را سفارشی خواند، از نزدیک دیده‌ام. من همواره با این مساله روبه‌رو شده‌ام که برخی از فیلمسازان چطور چارچوبی برای خود مشخص می‌کنند که حتی تهیه کنندگان هم حرمت آنان را به‌عنوان یک هنرمند مستقل در نظر می‌گیرند. این یک بیان هنرمندانه است که در کنار تهیه اثر، فیلمساز، خواسته‌های حاکمیت را نیز در فیلمش اعمال می‌کند و این به خودی خود امر منفی ارزیابی نمی‌شود.

منتها درباره آقای حاتمی کیا من اینگونه احساس

رضا استادی، روزنامه‌نگار، کارشناس حوزه سینما و تلویزیون و نویسنده ادبیات داستانی است که در زمینه نقد آثار سینمایی سابقه زیادی دارد. حضور در نشریات سینمایی و فرهنگی مختلف، از جمله فعالیت‌های هنری و فرهنگی استادی است. همچنین داوری در ششمین جشن خانه سینما، عضویت در شورای مرکزی انجمن قصه‌نویسان جوان، عضویت در شورای مرکزی انجمن منتقدان و نویسندگان سینمایی ایران، مدیریت روابط عمومی و امور بین‌الملل شرکت انتشاراتی سروش، اوج، انجمن سینمای انقلاب و دفاع مقدس و... از مجموعه سوابق وی به‌شمار می‌رود.

می‌پردازند و متناسب با افرادی که سوژه فیلم شما هستند، قصه‌های متفاوتی را شکل می‌دهند. آقای حاتمی کیا قطعاً جزو نسل عقب‌مانده اول نیست. فیلمسازانی که تصورشان از جنگ یک قرارگاه و تانک و خمپاره است که مردم هم این نمادها را نمی‌پذیرند کارهای این دسته، از ۲۰ سال پیش تا به امروز تفاوت چندانی نکرده است.

در دسته دوم و در کنار حاتمی کیا، فیلمسازان جوانی مثل اشکذری بود که در سال ۱۳۹۲، فیلم‌خانه‌ای کنار ابرها را کارگردانی کرد و در آن زاویه نگاه تازه‌ای به دفاع مقدس داشت. به نظر من آقای حاتمی کیا، فیلمساز جنگی حساب نمی‌شود. حتی دیده‌بان یا مهاجر، قصه کشمکش انسان‌ها و تفاوت حقیقت یا واقعیت را در خود دارد. حاتمی کیا روایت خود را از جنگ می‌سازد و همین یک اتفاق مثبت است. همین ویژگی است که آثار حاتمی کیا را تبدیل به کارهای هنرمندانه‌ای می‌کند که از دیگر آثار متمایز است.

مرز شعار و سفارش در آثار حاتمی کیا، بازو به نگاه او به جنگ کجاست؟ آیا اصلاً تفاوتی در این باره در آثار حاتمی کیا وجود دارد؟

▲ به نظر من همه فیلمسازانی که در سال‌های اخیر توانستند کارهای موفقی بسازند، حتماً فیلمسازانی بوده‌اند

محدثه شرف‌الدین

خبرنگار

نمود سابقه بیست و چند ساله ابراهیم حاتمی کیا، تعداد مشخصی فیلم است؛ فیلم‌هایی که اکثر آنان برای ما و مردم روشن و خاطره‌انگیز است. شما اگر در مجموع این کارنامه، بخواهید از مشخصه‌ای نام ببرید و سینمای حاتمی کیا را در آن خلاصه کنید، به چه نکته‌ای اشاره می‌کنید؟

▲ ما تعداد خیلی کمی فیلمساز بعد از انقلابی داشته‌ایم؛ نسلی از فیلمسازان که در سال‌های پیش از انقلاب شروع به کار کردند، موفق بودند و متناسب با شرایط روز آثار موفقی به سینما ارائه کرده‌باشند. به نظر من احمدرضا درویش، رسول ملاقلی‌پور، ابراهیم حاتمی کیا، رخشان بنی‌اعتماد و... از چهره‌های موفقی هستند که در سینمای بعد از انقلاب، با آن حجم از امکانات کم و محدودیت‌های زیادی، توانستند فیلمسازان خوبی باشند که هنوز هم تماشای کارهای آنها جذاب و دلچسب است.

این بخش از کارنامه کاری حاتمی کیا بسیار مهم است. ما وقتی در مورد ایشان صحبت می‌کنیم، منظورمان فیلمسازی نیست که به پایان عمر هنری‌اش رسیده و کارهای ضعیفی می‌سازد. بخش عمده‌ای از جامعه سینمایی ایران، توقع زیادی از ایشان دارند و اگر برخی از سینمانویس‌ها با سختگیری درباره ایشان اظهار نظر می‌کنند، به دلیل همین توقع زیاد است که داشته‌اند و امروز احساس می‌کنند که این توقع با وجود گذشت سال‌های زیاد و تجربه‌های طولانی برآورده نمی‌شود و موارد دیگری جایگزین آن شده است.

حاتمی کیا سینمای ایران در ژانر خاصی محدود شده یا درخشیده است؟

▲ به نظر من دو نوع رویکرد به مقوله دفاع مقدس وجود دارد؛ یک شکل از آن رفتاری است که برخی از فیلمسازان با گذشت ۳۰ سال در آن باقی مانده‌اند. آنها جنگ را یک اکشن می‌بینند که گاهی اوقات آثار شعاری درباره آن می‌سازند. اما عده دیگری به بررسی تأثیرات جنگ در جامعه

مخالفین و ضدقهرمان‌ها امکان دفاع از خودشان را دارند و همین منجر به تعدیل فیلم شده است. این در حالی است که آقای حاتمی کیا بعد از فیلم «چ» تمام ضدقهرمان‌ها را کنار دیوار گذاشته و مسلسل را رو به آنان گرفته است. **دلیل این تفاوت رویکرد چیست؟ ایشان حتی در موضع گیری‌های سیاسی شان رویکرد متفاوتی داشتند...**

▲ بسیاری از هنرمندان در جریان سال ۸۸، موضع گیری‌های متفاوتی داشتند. مثل آقای مجیدی که در آن دوران به لحاظ سیاسی متفاوت نظر دادند. این واکنش احساسی هنرمندان یک امر طبیعی است. چون آنها سیاستمدار نیستند و آینده‌نگری آنچنانی ندارند که از منافع شان صیانت کنند.

نکته‌ای که در این رابطه باید به آن اشاره کرد این است که آقای حاتمی کیا بعد از آنکه دیدند برخی از فیلمسازان بودجه‌های کلان ۱۲۰ میلیاردی دریافت کردند و برای آثارشان شهرک‌سازی کردند، احساس کردند که ایشان نیز می‌توانند از این امکانات استفاده کنند. در صورتی که مطابق قاعده سینمای ایران، فیلمساز ایرانی نمی‌تواند اهل پروژه‌های بزرگ باشد. حتی اصغر فرهادی که برنده اسکار نیز شده، با یک فیلم بزرگ و پروژه جهانی در اسکار منتخب نشده است. بلکه با فیلمی برگزیده شده که کاملاً در چارچوب‌های ایرانی و بومی است.

آقای حاتمی کیا اگر یک اصلاح‌طلب تند مثل خانم حکمت باشد، یا مثل مازیار میری که سعی زیادی در نشان دادن وابستگی اش به یک جریان سیاسی دارد، همین نهادها و سازمان‌هایی که امروز بودجه فیلم‌شان را تامین می‌کردند، آن زمان نیز به ایشان بودجه اختصاص می‌دادند. ایشان یک برنده ارزشمند در سینمای ایران است که هیچ‌کس نمی‌تواند ایشان را نادیده بگیرد.

هنرمندی در چارچوب و اندازه آقای حاتمی کیا نیازی به این وابستگی و تاکید بر وابستگی به سیاست ندارند.

به نظر شما؛ حاتمی کیا مابه‌ازایی در نسل جدید سینمای ایران دارد؟

▲ آقای حاتمی کیا آن قدر آدم خاصی هستند که مابه‌ازایی در سینمای ایران برای ایشان وجود نداشته باشد. ایشان نمونه یونیک یک هنرمند هستند. میزان حساسیت جامعه به ایشان نشان‌دهنده غیرقابل تکرار بودن شان است. صبح روزی که ایشان در جشنواره فجر صحبت داشتند، بسیاری از مردم در مترو فیلم سخنرانی ایشان را می‌دیدند و دست به دست می‌کردند. حاتمی کیا یگانه‌ای است که جایگزینی در سینما ندارد. او محصول سال‌ها تلاش است که مسیر نسل جدید تفاوت زیادی با او دارد. ▶



آقای حاتمی کیا آنقدر آدم خاصی هستند که مابه‌ازایی در سینمای ایران برای ایشان وجود نداشته باشد. ایشان نمونه یونیک یک هنرمند هستند. میزان حساسیت جامعه به ایشان نشان‌دهنده غیرقابل تکرار بودن شان است

تعارضی که درباره قدرت و جود دارد، در ایشان به این صورت حل شده که سرمایه آثار پرهزینه‌شان را از این راه تامین کنند!

به نظر شما همین مساله منجر به شکرآب شدن رابطه حاتمی کیا با بقیه سینماگران است؟

▲ وقتی ایشان در این جایگاه قرار می‌گیرند، احساس بی‌نیازی نسبت به سینما پیدا می‌کنند و در نتیجه در برخی از موارد اقدام به خودزنی می‌کنند. خصوصاً زدن سینمایی که خودشان از آن برخاسته‌اند. گویی فراموش کرده‌اند که ایشان در همین سینما برای دوره‌ای ممنوع‌الکار بوده‌اند. تدوین فیلم‌شان را به پهرام بیضایی سپرده‌اند و... آقای حاتمی کیا از فضای سینما و چارچوب‌های آن چندان دور نبوده‌اند. به نظر من شاید این نکته اندکی طنزآمیز باشد، اما نیاز چندانی به این میزان از ابراز ارادت به حاکمیت از سوی ایشان وجود ندارد! شاید مراکز قدرت هم راضی به این نباشند که ایشان در جشنواره فجر خود را فیلمساز و وابسته نظام بخوانند. این شاید به نوعی وهن برخی از فیلمسازانی باشد که از مراکز حاکمیتی بودجه می‌گیرند و اتفاقاً فیلم‌های خوبی می‌سازند! آقای حاتمی کیا شاید در این‌باره زیاده‌روی کرده‌اند و فیلمساز نظام بودن را به عبارت نجسب و نخواستی تبدیل کرده‌اند.

همه ما که در عرصه فرهنگ مشغول فعالیت هستیم، می‌دانیم که بودجه مجموعه‌های متنوع مان با یک یا دو واسطه، به نهادهای دولتی و حکومتی می‌رسد. تعارفی هم در این باره وجود ندارد. چه ناشری که کتاب چاپ می‌کند و چه مدیرمسئولی که نشریه خصوصی چاپ می‌کند. همه و همه نمی‌توانند بدون پارانه دولتی این امور را ساماندهی کنند. ولی فریاد زدن و بیان و شاید به تمسخر گرفتن این جایگاه، امر جالبی حساب نمی‌شود.

اگر بخواهیم مجموع سال‌های فیلمسازی حاتمی کیا را به دوره‌های مختلف تقسیم‌بندی کنیم، باید از چه دوره‌هایی نام ببریم؟

▲ دوره ساخت فیلم‌هایی مثل دیده‌بان و مهاجر، دوره اول فیلمسازی ایشان است. دوره‌ای که کارهای مناسب و خوبی را کارگردانی کرده‌اند. به نظر من ایشان از وصل نیکان به بعد متوجه تفاوت زمانه می‌شوند و نیت می‌کنند که آثار متفاوتی بسازند. این دوره هم دوره جذابی است که ایشان وصل نیکان و خاکستر سبز درباره بوسنی را ساختند. نکته جذابی در شخصیت یک هنرمند که حتی به وقایع جهانی هم واکنش نشان می‌دهد و درباره آن فیلم می‌سازد. مثل قصدی که ایشان درباره فیلمی با موضوع ۱۱ سپتامبر در کانادا داشتند.

دوره دیگری در کارنامه ایشان است که می‌توان آغاز آن را با آژانس شبیشه‌ای دانست. بعد به برج مینو می‌رسد. فیلم‌هایی مثل دعوت و... را نمی‌توان در این دوره آورد. از این جهت که تعداد این فیلم‌ها در کارنامه حاتمی کیا زیاد نبوده است. نکته مهم اینکه حاتمی کیا در هر دوره‌ای کار خودش را به درستی انجام داده و این روند تا سال ۱۳۸۸ ادامه داشته است. حتی گزارشی یک جشن را نیز می‌توان واکنش طبیعی یک هنرمند به وقایع سیاسی جامعه‌اش دانست. ایشان همیشه یک تم پرسشگری داشته و در گزارش یک جشن هم همین سبک رعایت شده و به نظر من فیلم قابل قبولی را ساخته است.

▲ حتی درباره فیلم به رنگ ارغوان نیز می‌توان تحلیل مشابهی داشت. اینها فیلم‌هایی پر از ابهام و سوال هستند که در عین حال منصفانه هستند. به رنگ ارغوان ماجرای رابطه عاطفی یک مأمور امنیتی را به نمایش می‌گذارد و در این نمایش از قضاوت‌ها و کلیشه‌ها به دور است.

می‌کنم که ایشان از فیلم‌چ به این طرف رفتارهای کاتولیک‌تر از باب از خود نشان داده‌اند غلظت سفارشی بودن و وابسته بودن ایشان به قدری زیاد و فریاد زده شده، که من فکر می‌کنم بیشتر از حد انتظار مجموعه‌های سفارش دهنده بوده است! ایشان دستمزدهای خوبی برای این کارگردانی گرفته‌اند و به نظر نمی‌رسد که مجموعه‌های سفارش دهنده انتظار این میزان از هیجان آفرینی را از وی داشته باشند.

مگر اینکه اثر فیلمساز متناسب با خواسته‌ها و انتظارات از آب درنیاید و دست به هیجان‌سازی می‌زند که ضعف‌های اثرش پوشانده شود. به نظر من آقای حاتمی کیا در چند فیلم آخر، رفتاری از این جنس داشته‌اند.

ایشان در فیلم چ، شخصیتی از چمران نشان می‌دهند که متزلزل است. او نمی‌داند که باید با کومه‌ها مبارزه کند یا آنها را افراد خوبی در نظر بگیرد. در فیلم پادیاگرد، یک نظامی‌رامی‌بینم که گویی دارای درجه دکتری فلسفه است و همواره تفکرات اینچینی دارد. در پله بعد ایشان فیلمی را می‌سازند که بناست درباره مدافعان حرم باشد و تنها چیزی که در آن دیده نمی‌شود، همین موضوع است. به وقت شام، موضوع را به قدری منفی نشان می‌دهد که قهرمان و مناسبات داستان تحت تاثیر واقع می‌شود. این مشکل در زمان پخش سریال‌ها و آثاری همچون امام علی نیز در سینمای ایران وجود داشت. منتقدین در آن زمان می‌گفتند که ولید و این ملجم این سریال، بهتر از شخصیت‌های مثبت فیلم درآمده است.

در برابر این مساله می‌توان هم به صورت هنرمندانه و منطقی برخورد کرد و این درام را شکافت. هم از سوی دیگر هیجانات کاذبی ایجاد کرد و اجازه صحبت به دیگران نداد. آقای حاتمی کیا هم روش دوم را انتخاب کردند و همین انتخاب هم از هوشمندی ایشان است. هوشمندی که ایشان را در هر عرصه‌ای یاری داده است. ایشان چه در فیلمسازی، چه در طراحی صحنه و چه در نویسندگی، می‌توانستند به همین میزان موفق باشند.

اما نکته مهمی که وجود دارد این است که شرایط و مقتضیات زمان این نوع رفتار را ایجاد نمی‌کند. ما همه در اتاق‌های شیشه‌ای زندگی می‌کنیم و رفتارهای یکدیگر را رصد می‌کنیم.

این رفتار حاتمی کیا شاید ناشی از یک گپ است؛ گپی که میان سال‌های ابتدایی فعالیت هنری او و امروز است. حاتمی کیا شاید به لحاظ دلبستگی‌های فکری و هنری در ابتدای انقلاب مانده و اما امروز راه دیگری پیش روی او است.

او نمی‌خواهد شاعر بدهد یا سفارشی بسازد. بلکه می‌خواهد اثری بسازد که از پس آن برنمی‌آید؛ مساله‌ای که شاید در به وقت شام نیز به چشم می‌آید.

به وقت شام از جهات فنی دقیق و خوش ساخت است. اما آقای حاتمی کیا هنوز به نسل اول علاقه‌ای دارد که در فیلم‌های ایشان قهرمان هستند. نسل سوم اما جوان‌هایی هستند که با پدران شان تعارضاتی دارند. به نظر من ایشان خیلی کارگردان عقب‌مانده‌ای نیستند. بلکه فیلمساز باهوش و به‌روزی است. راجع به داعش در این سالیان فیلم‌های زیادی ساخته شده که ضعیف بوده و اما به وقت شام اصلاً این طور نیست.

یکی از مشکلات جدی‌ای که درباره آقای حاتمی کیا باید به آن اشاره کرد این است که؛ ایشان احساس می‌کنند از یک دوره‌ای که عده زیادی در آن خورده و برده‌اند، عقب مانده است. او در آن دوران تنها فیلم ساخته و همان فیلم‌ها جایزه‌های زیادی گرفته‌اند. من حس می‌کنم ایشان امروز سعی دارد که در مناسبات قدرت قرار بگیرد! فیلم‌های پرهزینه‌سازد و در هنگام ساخت این فیلم‌ها موارد حاشیه‌ای برای خود در نظر بگیرد.

خط قرمز

عدم رویارویی با نمایندگان رژیم صهیونیستی در عرصه‌های مختلف از جمله مسابقات ورزشی یکی از اصول مهم نظام جمهوری اسلامی ایران است و قابل تغییر نیست. هر چه هست، نسخه مدارا ابتدا گزینه محتملی نیست، با این حال شورای امنیت ملی جلسات خود را آغاز کرده است تا از شیطنت‌های احتمالی اسرائیل در حوزه ورزش بتوانیم جلوگیری کنیم.

ورزش

مبارزه در میدان



فدراسیون تاج را اصلا دوست ندارم
گفت وگویی مثلث با امیر حاج رضایی



باید راه حل پیدا کنیم
گفت وگو با طیبه سیاوشی



باید راستش را بگوییم
گفت وگویی مثلث با هاشمی طباطبائی

مبارزان ورزشکار

سیاست ایران در مقابله نکردن
با ورزشکاران رژیم صهیونیستی
تغییر نمی کند



باخت شجاعانه

ما با نمایندگان رژیم صهیونیستی مسابقه نمی‌دهیم چون آنها را اصلا به رسمیت نمی‌شناسیم؛ این یکی از مهم‌ترین خط قرمزهای نظام جمهوری اسلامی ایران است؛ موضوعی روشن که همواره مورد تاکید مقام معظم رهبری قرار گرفته است اما با این حال تحرکات و شیطنت‌های رژیم صهیونیستی در مجامع بین‌المللی و به خصوص در فدراسیون‌های جهانی باعث شده تا مدیران ورزش کشور از مقامات بلندپایه نظام برای برون رفت از این بحران کمک بخواهند.

باخت شجاعانه

خبر باخت عمدی علیرضا کریمی آزادکار وزن ۸۶ کیلوگرم تیم ملی کشتی به کنشتی گیر روس به دلیل هم گروه شدن با نماینده رژیم صهیونیستی، خیلی زود نقل محافل خبری شد؛ اتفاقی که باعث شد این ورزشکار که بخت نخست کسب مدال طلای جهان بود از دور رقابت‌ها حذف شود و ایران نیز به جای قرار گرفتن بر سکوی سوم تیمی به عنوان هشتمی رضایت دهد اما با این حال مقام معظم رهبری از این حرکت شجاعانه که باعث سربلندی و عزت ایرانی‌ها بود، تمجید کردند.

این اتفاق اما برای ورزش ایران جدید نیست و بارها شاهد انصراف ایرانی‌ها از رقابت با ورزشکاران رژیم صهیونیستی یا تلاش آنان برای عدم رویارویی با نمایندگان اسرائیل بوده‌ایم. اما بد نیست کمی به عقب برگردیم؛ با یک سوال شروع کنیم؛ دقیقا از چه زمانی قرار شد که با ورزشکاران رژیم صهیونیستی مسابقه ندهیم؟

اسرائیل؛ دشمن شماره یک

روابط ایران و رژیم صهیونیستی از زمان تولد این رژیم تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ هرگز به صورت رسمی و دیپلماتیک نبوده است اما روابط غیرسیاسی هم پس از انقلاب اسلامی به طور کلی به حالت تعلیق درآمد. پیش از انقلاب، ایران و رژیم صهیونیستی به رقابت ورزشی با یکدیگر می‌پرداختند و مثلا در رشته فوتبال، پنج بازی رسمی با

هم مبارک». پس از این رویداد نیز محمدمنصور عظیم‌زاده اردبیلی، رئیس بخش روابط خارجی فدراسیون فوتبال ایران استعفا کرد. همچنین در سال جاری یعنی ۹۶ مسعود شجاعی و احسان حاج‌صفی در رقابت‌های پلی‌آف لیگ فوتبال اروپا در ترکیب تیم «پانیونیوس» یونان مقابل تیم مکابی اسرائیل به میدان رفتند. در پی جنجال‌هایی که بابت این موضوع به پا شد، محمدرضا داوورنی، معاون توسعه ورزش قهرمانی و حرفه‌ای وزارت ورزش و جوانان اعلام کرد: «به دلیل اینکه شجاعی و حاج‌صفی خط قرمز نظام را زیر پا گذاشتند، دیگر جایی در تیم ملی فوتبال ایران ندارند.» بعد از درخواست توضیح فیفا از فدراسیون فوتبال و کش و قوس‌های فراوان، احسان حاج‌صفی بعد از عذرخواهی به تیم ملی دعوت شد ولی مسعود شجاعی که تا آن زمان کاپیتان تیم ملی بود، از تیم خط خورد.

اگر چه برخی ورزشکاران ایرانی طی دهه‌های اخیر مجبور شده‌اند مقابل رژیم غاصب قرار بگیرند اما در این میان تعداد زیادی ورزشکار هم بوده‌اند که برای رقابت ورزشی با رژیم صهیونیستی تمایلی نشان نداده‌اند و از مسابقه انصراف داده‌اند و پای تبعات آن ایستاده‌اند.

موج سواری با اهرم شبکه‌های اجتماعی

در حالی که موضع نظام در خصوص عدم رویارویی با نمایندگان رژیم صهیونیستی روشن است بعضی از جریان‌ها با توجه به فضایی که گاهی در شبکه‌های اجتماعی شدت می‌گیرد موج سواری می‌کنند و بر ضرورت تغییر سیاست‌های نظام تاکید می‌کنند. به عنوان مثال پس از بازی دو فوتبالیست ایرانی شاغل در تیم پانیونیوس یونان مقابل تیم مکابی رژیم صهیونیستی و واکنش‌ها نسبت به این اقدام، برخی با طرح مباحثی انحرافی در صدد توجیه این اقدام و به قول خودشان تابوشکنی در موضوع رابطه با رژیم غیرقانونی، نژادپرست و جنایتکار صهیونیستی برآمدند. آنها تلاش کردند تا میان نظر مردم و نظام با شمول سازی نظر خود به کل مردم تفاوت قائل شوند.

با این حال، اگر این نقل قول‌ها را مغرضانه ندانیم و خوشبینانه بر آن بنگریم، بی‌تردید گویندگان و منتشران آن را باید نسبت به مساله فلسطین جاهل دانست؛ اینکه تیم‌های ورزشی فلسطین با اسرائیلی‌ها بازی می‌کنند یا بعضا اعلام می‌شود از بازی با ایرانی‌ها منصرف می‌شوند، مخالفت ایران با مسابقه دادن با صهیونیست‌ها را توجیه‌ناپذیر می‌داند، ناشی از عدم شناخت‌شان از فلسطین است. در فلسطین یک جریان به رهبری محمود عباس است که البته آن هم به دلیل سلطه بر رسانه‌ها و حمایت رسانه‌های صهیونیستی خود را به عنوان نماینده افکار عمومی فلسطین معرفی می‌کند. این جریان که از سوی فلسطینیان با عناوینی چون خائن و سازشکار مورد خطاب قرار می‌گیرد، اساسا با صهیونیست‌ها همسو شده و اکنون به عنوان پیمانکار رژیم صهیونیستی در سرکوب مخالفت‌ها علیه اشغالگران سرزمین فلسطین مشارکت جدی دارد. طبیعی است که این جریان در همسویی با صهیونیست‌ها با ایران که از مقاومت مردمی فلسطین حمایت می‌کند، روابط مطلوبی نداشته باشد یا اینکه با اسرائیل روابط خوبی داشته باشد. این نبود شناخت موجب تسری اقدامات جریان سازش و خائن فلسطین به کل

یکدیگر داشتند که آخرین بازی با اسرائیل نیز برد شیرینی را برای ایران در پی داشت و همچنان نیز پس از گذشت سال‌ها، برخی مسئولان و ورزش‌دوستان با افتخار از این برد شیرین یاد می‌کنند. اما پس از انقلاب اسلامی و در سال ۱۹۸۳ «بیژن سیف‌خانی»، فرنگی کار کشورمان حریف خود از تیم اسرائیل به نام «رایبسون کوناشویلی» را در رقابت‌های کشتی آزاد و فرنگی قهرمانی جهان در کی‌یف اوکراین شکست داد. گفته می‌شود وقتی خبر پیروزی سیف‌خانی در رسانه‌های ایران منتشر شد، یکی از مقامات وقت، دستور بازگشت کاروان ایران به کشور را صادر کرد و این مسابقه، آخرین رقابت دو حریف در مسابقات ورزشی پس از انقلاب اسلامی محسوب می‌شود و ورزشکاران ایرانی به نوعی از مسابقه با اسرائیل منع شدند.

با وجود ممنوعیت رقابت با ورزشکاران اسرائیلی که مبنای آن به رسمیت نشناختن اسرائیل به عنوان یک کشور است، در سال ۱۳۷۹ مهرداد میناوند وقتی پیراهن «اشتروم گراتس» را می‌پوشید، وادار شد مقابل «هاپوئل» اسرائیل بازی کند. میناوند در این خصوص گفته که مدیریت باشگاه وی را مجبور به حضور در زمین از بازی رفت کرده ولی در بازی برگشت، با کمک سرمربی از سفر به اسرائیل اجتناب کرده است. میناوند اظهار کرده که به فدراسیون فوتبال مراجعه کرده و شرایط را توضیح داده است.

همچنین در بازی‌های المپیک تابستانی ۲۰۰۸ پکن، محمدرضا مینوکه، رئیس وقت کمیته داوران فدراسیون جودوی ایران، قضاوت مبارزه جودوکاری از اسرائیل با «روسلان کیششاکف» از روسیه را برعهده گرفت که نتیجه رقابت به نفع ورزشکار اسرائیلی بود. فدراسیون جودوی ایران پس از اطلاع از این موضوع، مینوکه را از همه سمت‌هایش برکنار کرد. در سال ۱۳۸۸ نیز به مناسبت فرارسیدن سال نوی میلادی، فدراسیون فوتبال ایران ایمیل تیریکی را به رئیس فدراسیون فوتبال اسرائیل فرستاد و سخنگو و رئیس فدراسیون اسرائیل پاسخی به پیام تیریک دادند و گفتند: «سال نو میلادی بر مردم خوب ایران



رژیم صهیونیستی را در ورزش جهان تضمین می کند و باعث بهبود جایگاه آنها می شود.»

به نظر می رسد پیش از حساس تر شدن موضوع باید برای حل این مهم فکری کرد، برای مثال بعد از ۴۸ تیمی شدن جام جهانی امکان حضور اسرائیل در جام جهانی فوتبال بسیار بالاست و در صورت هم گروهی با تیم ملی ایران، آن زمان تازه آغاز مشکلات خواهد بود. یا اگر در مسابقات جهانی و المپیک کشتی گیران رژیم صهیونیستی با کشتی گیران ایران هم گروه شوند آن وقت چه تبعاتی برای کشتی به عنوان رشته اصلی ایران به وجود خواهد آمد؟

چنین مسائلی موجب می شود که شورای عالی امنیت ملی شیوه درست مبارزه نکردن را از لحاظ تکنیکی برای ورزشکاران تدارک کند.

استعفای خادم

نهم اسفندماه یک خبر مهم خیلی زود روی خروجی خبرگزاری ها قرار گرفت؛ رسول خادم از ریاست فدراسیون کشتی استعفا کرد. دلیل استعفا نیز روشن بود؛ پس از بحث و جدل های زیاد پیرامون احتمال محرومیت کشتی ایران در صورت حضور نیافتن کشتی گیران ایران مقابل رقبای رژیم صهیونیستی و فشارهایی که از این بابت به فدراسیون کشتی و شخص رسول خادم وارد شد، او استعفای خود را از ریاست فدراسیون کشتی اعلام کرد.

او استعفایی کنایه آمیز و دوپهلوی نوشت و از سمت خود کناره گیری کرد تا ساعتی بعد خبر استعفای دسته جمعی روسای هیات های کشتی در استان های مختلف و همچنین استعفای دسته جمعی شورای فنی کشتی فرنگی و آزاد نیز خبرهای مهم بعدی ورزش کشور باشد. با این حال با شدت گرفتن انتقادها از رسول خادم و مطرح شدن عنوان استعفای سیاسی در برخی رسانه ها وی تصمیم گرفت مواضع خود را در بیانیه ای به طور شفاف نشان دهد؛ بیانیه جدید رسول خادم اما این بود؛ دنبال مسابقه دادن با نمایندگان رژیم صهیونیستی نیستیم، برای تعلیق احتمالی

راه حل پیدا کنید! رسول خادم در جدیدترین بیانیه خود نوشت: «در این چند روز، در مواجهه با برخی از اظهارنظرهای مقامات محترم وابسته به نهادهای سیاسی و بعضاً نظامی درباره صحبت های اعلام شده از سوی بنده، درباره رقابت ورزشکاران ایرانی با نمایندگان رژیم صهیونیستی، بسیار متعجب شدم. این عزیزان یا واقعا متوجه موضوع نمی شوند یا خود را به ندانستن می زنند...»

بنده هیچ مرجعیت و مسئولیتی در قبال اینکه ورزشکاران ایرانی با چه کشوری مسابقه بدهند یا ندهند، نداشته و ندارم... این گونه موضوعات مراجع خود را دارد...

تمام سخن من به عزیزی که نام رژیم صهیونیستی آنها را به یاد خط قرمز نظام سیاسی می اندازد این است که

ما با نمایندگان رژیم صهیونیستی مسابقه نمی دهیم چون آنها را اصلا به رسمیت نمی شناسیم؛ این یکی از مهم ترین خط قرمزهای نظام جمهوری اسلامی ایران است؛ موضوعی روشن که همواره مورد تاکید مقام معظم رهبری قرار گرفته است

ماه های آخر سال ۹۶ حائز اهمیت شد که خبرگزاری های مختلف رسمی در این باره گزارش های مهمی را منتشر کردند. ایستا با تاکید بر ضرورت به رسمیت نشناختن رژیم غاصب صهیونیستی در گزارشی مبسوط خواستار پیدا کردن راه حلی دیپلماتیک در این زمینه شد تا بدین ترتیب ورزش ایران طی سال های آینده به انزوا رانده نشود. این خبرگزاری نوشت: «اعتراض به رژیم



صهیونیستی یک باور و حق وجدانی برای هر مسلمانی است اما اینکه ورزشکاران ما در رویدادهای مختلف به خاطر محروم نشدن از سوی فدراسیون های جهانی به بهانه آسیب دیدگی و نه اعتراض مقابل نمایندگان اسرائیل حاضر نمی شوند، نه تنها اقدامی عملی علیه رژیم صهیونیستی تلقی نمی شود بلکه منافع ورزش ایران و جایگاه آن را در جهان نیز به مخاطره می اندازد. این روش تاکنون به هیچ وجه بازتابی در رسانه های بین المللی به نفع ملت مظلوم فلسطین و آرمان های مقدس ورزشکاران ایرانی برای عدم رویارویی با اسرائیلی ها نداشته است، چرا که همه فکر می کنند ورزشکاران ایران غیر عمدی شکست خورده اند یا اگر هم مبارزه نکرده اند حتما دچار آسیب دیدگی بوده اند. بنابراین به نظر می رسد ادامه این شیوه اعتراض به رژیمی کودک کش، تنها منافع

فلسطینیان است.

نکته دیگر اینکه از سند سیاسی جدید حماس هم تفاسیر مختلفی ارائه شده است که از قضا این تفسیر که حماس به دنبال نابودی اسرائیل نیست، کم طرفدارترین تفسیر است و حتی خود صهیونیست ها هم این تفسیر را قبول ندارند. به سطل زباله انداختن این سند توسط بنیامین نتانیاهو در جلوی دوربین ها با تاکید بر اینکه این سند هیچ چیز تازه ای که اسرائیل بتواند بر اساس آن روابط خود با حماس را مورد تجدیدنظر قرار دهد، در خود ندارد، شاهی بر این مدعاست.

با این حساب کاملا روشن است که هرگونه رویارویی با رژیم جعلی اسرائیل شایسته نكوهش و محکومیت است.

تغییر شیوه بازی!

از آنجایی که جرمه ورزشکاران یا تعلیق فدراسیون هایی که تاکنون اسرائیل را تحریم کرده اند موجب باز شدن پرونده ای می شود که ابعاد آن یعنی جنجال و سروصدای اعتراضات، نه به نفع اسرائیل تمام می شود که از کلمه تحریم وحشت دارد، نه مسئولان فدراسیون های جهانی که هر روز شکایتی جدید از رفتارهای غیرانسانی این رژیم دریافت می کنند و نه کشور تحریم کننده، بنابراین با وجودده ها مورد انصراف از این نوع، تاکنون هیچ فدراسیونی کارش به تعلیق کشیده نشده و به نظر می آید راه حل ارائه یک گواهی پزشکی صوری، رضایت همه طرف ها را برآورده کرده است اما اگر حرف های اخیر نماینده ایران در اتحادیه جهانی کشتی را باور کنیم، ادامه این رویه غیرممکن است.

در این صورت واضح است که دوره بیشتر نمی ماند؛ یا باید با یک تجدیدنظر کلی در سیاست ها روی تشک با حریفی (احتمالا سرسازی کودک کش) دست بدیم یا همان طور که رسول خادم گفته «رسمًا از رویارویی با آنها خودداری کنیم و صادقانه تبعات ناشی از آن را بپذیریم».

خبرگزاری فارس در این باره نوشت: «اگر مسئولان نظام راه اول را انتخاب کنند که هیچ، ولیکن اگر قرار باشد رسماً انصراف دهیم، آن وقت برخلاف تعبیر رسول خادم قرینه «کرسی خواهش - انفعال»، چه در فدراسیون های جهانی

و چه در کمیته بین الملل المپیک «کرسی عدم تفاهم - تفاوت افکار» نیست بلکه کرسی است که می باید در جهت بسیج دیگر اعضا در بیرون راندن این رژیم منحوس از مجامع ورزشی فعال شود. رای ۹۶ درصدی مجمع عمومی سازمان ملل در محکوم کردن پایتختی قدس برای اسرائیل نشان داد تا چه حد زمینه یارگیری در بین اعضا همیاست و ایران از چه پتانسیلی برای به دست گرفتن لیدرشپ این جریان برخوردار است. اتخاذ چنین سیاستی مطمئناً وزن هیات های ایرانی را در مجامع ورزشی جهان بالا خواهد برد. فراموش نکنیم که آیین نامه سازمان های جهانی و ورزشی مثل کمیته بین الملل المپیک با سازمان ملل متحد یک تفاوت اساسی دارد: «هیچ یک از اعضا از موهبت حق و تو بر برخوردار نیست.»

اما موضوع احتمال تعلیق ورزش ایران آن قدر طی

اگر به آنچه می‌گویید به عنوان یک اصل در مواضع نظام سیاسی کشور اعتقاد دارید، به شهید مصطفی چمران و سردار قاسم سلیمانی تاسی نمایید، سلاح بردارید و پیشاپیش ورزشکاران ملی پوش حرکت کنید. نه اینکه قهرمانان ملی را سپر بالای خود قرار دهید.

شما می‌توانید رسماً و با صدای بلند مواضع نظام سیاسی ایران را در ارتباط با عدم انجام مسابقه با حریفان رژیم صهیونیستی به کمیته بین‌المللی المپیک اعلام کنید و در این مسیر از توان دیپلماتیک خود نیز استفاده نمایید. مطمئناً اگر به اهمیت کسب افتخارات ملی از سوی قهرمانان ملی کشور، اعتقاد داشته باشید، می‌توانید کمیته بین‌المللی المپیک را در تعاملات دیپلماتیک خود از فضای یک طرفه امروز که متأسراً از لایه آمریکا و رژیم اشغالگر قدس علیه این سیاست ایران است، به تعادلی مناسب‌تر برسانید، تا ضمن حفظ خط قرمز مورد نظرتان، قهرمانان ملی مان نیز بتوانند از هجمه محرومیت‌های سنگین و تعلیق‌ها در امان باشند یا شاید به راهکارهای جدید دیگری نیز برسید. لازمه ایجاد این فضای متعادل برای تیم‌های ورزشی ما در کمیته بین‌المللی المپیک این است که دستگاه دیپلماسی جلو حرکت کند و قهرمانان ملی در سایه حمایت دستگاه دیپلماسی و در هماهنگی کامل با آنها پشت سر.

حال ما قهرمان ملی را منفعلانه و مظلومانه جلو می‌فرستیم، بدون هیچ حمایت دیپلماتیکی. بعد مجبور می‌شویم بر خلاف ادعایمان از ورزشکار بخواهیم پیش از مواجهه با رژیم صهیونیستی، بی‌زاد یا مریض شود.... آیا این مساله از موضوع برج‌ام پیچیده‌تر است؟ آیا مساله هسته‌ای را کارشناسان امور هسته‌ای ما دنبال کردند؟ یا قدرترین تیم‌های دیپلماسی مان؟

در حال حاضر مناسبات سیاسی حاکم بر کمیته بین‌المللی المپیک فرق کرده و قدرت سیاسی غالب بر این نهاد بین‌المللی، آمریکایی-رژیم اشغالگر قدس است، به همین دلیل محرومیت‌ها و جرائم سنگین شده و عملاً کمیته بین‌المللی المپیک افتاده دنبال ایران، دیگر بازی زودتر باز یا مریض شو جواب نمی‌دهد....

هر چه سریع‌تر شورای امنیت ملی باید دستگاه دیپلماسی را مسئول پیگیری موضوع مواضع نظام سیاسی ایران در کمیته بین‌المللی کند. دستگاه دیپلماسی هم باید با تشکیل تیم‌های مجرب هم از مواضع سیاسی ایران در ورزش دفاع کند و هم با تعاملات خود فشارهای سیاسی طرف مقابل را تعدیل کند. به گونه‌ای که قهرمان ملی کمترین آسیب را متحمل شود....

بدیهی است تیم دیپلماسی به هر نتیجه‌ای برسد قهرمانان ملی همان را اجرا خواهند کرد.

هیچ راهی جز این نداریم...

اما متأسفانه گویا قهرمانان ملی و اهمیت افتخاراتی که برای مردم ایران کسب می‌کنند، برای رجال مسئول یک نوع سرگرمی اجتماعی است، که بود و نبود آن چندان هم فرقی نمی‌کند. از این روست که به راحتی قهرمان ملی را بدون هیچ حمایتی به میدان جنگ می‌فرستیم....

قهرمان ملی در واقع پیاده‌نظامی است که هیچ پشت و پناهی ندارد. این بسیار ناخوشایندانه است که به ویژه در شرایط موجود و اوج گیری مناسبات آمریکایی-رژیم اشغالگر قدس در کمیته بین‌المللی المپیک، از قهرمانان ملی مان بخواهیم بار این مسئولیت را به تنهایی بر دوش بکشند. چطور وقتی شما مسئول هستید و باید موضوع را از کمیته بین‌المللی المپیک دنبال کنید، خود را کنار کشیده‌اید؟ می‌دانید این گم‌بودن شما چه معنایی دارد؟ یعنی حسن رحیمی، سعید عبدولی،

کمیل قاسمی، حسن یزدانی، علی گرابی، حسین نوری و... پس از مواجه شدن با قرعه رژیم صهیونیستی، با توجه به حساسیت‌ها و محرومیت‌های جدید، باید بپذیرد که خودش محروم شود (محرومیتی که حتی می‌تواند مادام‌العمر باشد). مری‌اش هم محروم شود، کشتی ایران تعلیق شود، افکار عمومی داخل و خارج کشور بعضاً او را ترسو، بزدل و مزدور بخوانند و تاریخ پابرجاست، حرکت او را عامل محرومیت کشتی ایران معرفی کنند و از همه جالب‌تر اینکه، در زمان تحلیل موضوع، شما هم در کنار سایرین می‌ایستید و قهرمانان ملی، مریبان و فدراسیون‌های آنها را متهم به بی‌عرضگی می‌کنید که نتوانسته‌اند مدیریت کنند تا ما به رژیم صهیونیستی نخوریم....

رجال محترم، نمی‌دانم متوجه‌اید چه می‌گوییم یا نه؟ ما هشت مسابقه جهانی از تیم‌ها تا انتهای مهرماه سال ۹۷ داریم که در تمامی آن مسابقات، تیم‌های کشتی رژیم صهیونیستی که بعضاً از دیگر کشورها به استخدام درآمده‌اند، کامل‌تر از همیشه شرکت می‌کنند.

قهرمانان ملی مان در تمامی تنگناهای اقتصادی و اجتماعی جامعه، مایه غرور، امید و نشاط اجتماعی هستند.

دقت کنید، دانشمندان هسته‌ای روی چشمان ما جای دارند. اما عامه مردم ما با آنها زندگی نمی‌کنند. با شما رجال سیاسی هم زندگی نمی‌کنند. اما با حسن یزدانی که بچه روستاست و بعد از قهرمان المپیک شدنش هم در همان روستا، در همان خانه و در کنار همان مردم روستایی زندگی می‌کند و منزلش را به خیابان‌های الف، ب و جیم نیاورده، زندگی می‌کنند....

جامعه امروز ما بیش از همیشه به قهرمانان ملی اش نیاز دارد....

شما باید برای حفظ این قهرمانان ملی برای مردم کشورمان بجنگید، نه این قدر بی‌تفاوت و بی‌ارزش با چنین سرمایه‌های اجتماعی بزرگی برخورد کنید....

من به عنوان یک مری، چگونه بپذیرم در حالی که مسئولان مستقیم این موضوع، خود را کاملاً کنار کشیده‌اند، به قهرمان ملی مردم بگویم «باید بازی...» به شما می‌گویم، شما هم باید به میدان بیایید و اگر قرار به باختن است، «با هم بازییم...».

بی‌تفاوتی شما نسبت به جایگاه قهرمانان ملی و ناراستی در رفتار و گفتار آن که هم شعار عدم مسابقه با ورزشکاران رژیم صهیونیستی را به عنوان خط قرمز و پیام انقلاب سر می‌دهید و هم پشت سر، تلاش می‌کنید ورزشکاران ایرانی از طریق گواهی پزشکی یا به حریف قبلی باختن، به گونه‌ای تدبیر کنند که کسی متوجه عدم رویارویی آنها، با رژیم صهیونیستی نشود، آدمی را به این نتیجه می‌رساند که، شما به آنچه می‌گویید اعتقاد ندارید....

شما با بی‌تفاوتی و عدم حمایت از قهرمانان ملی این ملت، هدفی را دنبال می‌کنید که دشمنان سرزمین ما خواستار آن هستند....

باید که ز داغم خبری داشته باشد
هر مرد که با خود جگری داشته باشد
حالم چو دلیری است که از بخت بد خویش
در لشکر دشمن پسری داشته باشد

به نظر می‌رسد عدم رویارویی ورزشکاران کشورمان با نمایندگان رژیم صهیونیستی و احتمال هر گونه تغییر در نحوه اعتراض یا مسکوت ماندن تغییر شیوه بازی ما برابر اسرائیلی‌ها مساله‌ای است که تعیین تکلیف درباره آن می‌بایست با نظر شورای امنیت ملی صورت پذیرد و دیگر مراجع و نهادها صرفاً می‌توانند پیشنهادهای خود را در این زمینه مطرح کنند. ▶



عدم رویارویی با ورزشکاران اسرائیلی به سوزی اصلی رسانه‌ها تبدیل شده است، به خصوص بعد از هشدارهایی که رئیس فدراسیون کشتی مخابره کرده و تاکید کرده که مقامات IOC دفعه بعد قطعاً ورزش ما را تعلیق خواهند کرد، نگرانی‌ها در این زمینه رشدت بخشیده، نظر شما چیست؟

این اولین بار نیست که بحث تعلیق مطرح می‌شود. بارها این مساله پیش آمده است. ایران هم طبق سیاست کلی نظام حرکت و عمل کرده است. همیشه این طور بوده که به دنبال گواهی پزشکی بوده‌ایم یا به مقامات فدراسیون‌های جهانی این طور عنوان کرده‌ایم که ورزشکارمان خواب مانده و به مسابقه نرسیده است.

رویه ما تا کنون چطور بوده است و چه رویه‌ای باید جایگزین شود؟

در مورد رویه جایگزین نظری ندارم. اما ما هیچ وقت به‌طور رسمی اعلام نکرده‌ایم که به دلیل غاصب بودن رژیم صهیونیستی است که حاضر نیستیم با ورزشکاران‌شان مسابقه بدهیم یا حتی در کنارشان قرار بگیریم. دلیل اصلی عدم رویارویی همواره نزد خود ما باقی مانده و البته روسای فدراسیون‌های جهانی و ناظران نیز این قضیه را می‌دانند اما هیچ وقت ادله کافی نداشته‌اند که ما را محکوم کنند اما با تکراری شدن پنهان‌جویی‌های ما که خدمت‌تان عرض کردم آنها روش دیگری برگزیده‌اند و حالا حساسیت‌های خاصی نشان می‌دهند.

در المپیک‌های قبلی هم چنین تجربه‌هایی داشته‌ایم. خود شما زمانی که در IOC عضویت داشته‌اید حتماً با چنین وضعیتی روبه‌رو بوده‌اید. در این باره صحبت می‌کنید؟

در المپیک ۲۰۰۴ آن در جودو این اتفاق برای

که باعث رنجش و ناراحتی اش شده است. چون در شأن خودش ندیده که این طور رفتار کند. آنها دیگر حرف ما را باور نمی کنند. باور نخواهند کرد که کشتی گیر ما مریض بوده یا دیر از خواب بیدار شده و به مسابقه اش نرسیده یا... آنها حساس شده اند. به نظرم مشکل جدی است و باید خیلی زود برایش راه حلی اساسی یافت.

آیا در IOC قدرت نزد روس ها و آمریکایی ها است؟

▲ نه. قدرت در دست روسیه یا آمریکا یا اسرائیل نیست. IOC یک منشوری دارد که طبق آن عمل می کند. هر چند گاهی از منشور خودش عدول می کند اما این منشور تأکید می کند که افرادی که با هم روبه رو می شوند نباید با این پیش فرض که حریف شان سفید یا سیاه است یا مسلمان یا یهودی است وارد مسابقه شوند. این پیش فرض ها را باید کنار بگذارند و وارد یک مسابقه انسانی شوند. مسابقه ای که رنگ و دین و نژاد نباید باعث برتری باشد و همه افراد زیر پرچم المپیک هستند. اگر المپیک را قبول ندارید در آن شرکت نکنید ولی اگر در المپیک شرکت کردید باید قواعد آن را بپذیرید. باز همین IOC می گوید باخت عمدی یا دوپینگ امری ناپسند و غیر ورزشی است و ما با آن مبارزه می کنیم. بنابراین نباید بگوییم که المپیک در اختیار روس ها و آمریکایی ها است. IOC خیلی اوقات با روس ها برخورد های شدید داشته و آنها را محروم کرده است.

اما صاحب نفوذ هستند. این طور نیست؟

▲ این موضوع قابل قبول است. این کشورها صاحب نفوذ هستند. به هر حال از نظر ورزشی کشورهایی هستند که صاحب سبک هستند. آنها قدرت دارند اما اینکه IOC در قبضه آنها باشد حرف منطقی نیست.

در بحث احتمال تعلیق کشتی ایران، روسیه خیلی شیطنت کرد و به IOC فشار رسانه ای وارد کرد. نظر شما چیست؟

▲ شیطنت شاید اما فشار یک چیز دیگری است. اگر روسیه می توانست اعمال نفوذ کند تیم دو و میدانی اش محروم نمی شد. این طور نیست.

شما فکر می کنید راه حل برون رفت از این بحران چیست؟

▲ من راه حلی ندارم. مساله، مساله سیاسی و البته حیثیتی است و من برای آن راه حلی ندارم و ترجیحاً در این زمینه اظهار نظری نمی کنم.

فکر می کنید خطر تعلیق جدی است؟

▲ من فکر می کنم که خطر تعلیق جدی است. اگر در المپیک ژاپن باز هم چنین اقدامی از ما سر بزند من فکر می کنم حداقلی ترین تنبیهی که برای کاروان ورزش ما در نظر خواهند گرفت این است که تیم مربوطه یا آن رشته مورد نظر را از المپیک اخراج خواهند کرد.

آقای خادم گفته اند شورای امنیت ملی باید موضع رسمی ما را به IOC اعلام کند. چرا؟

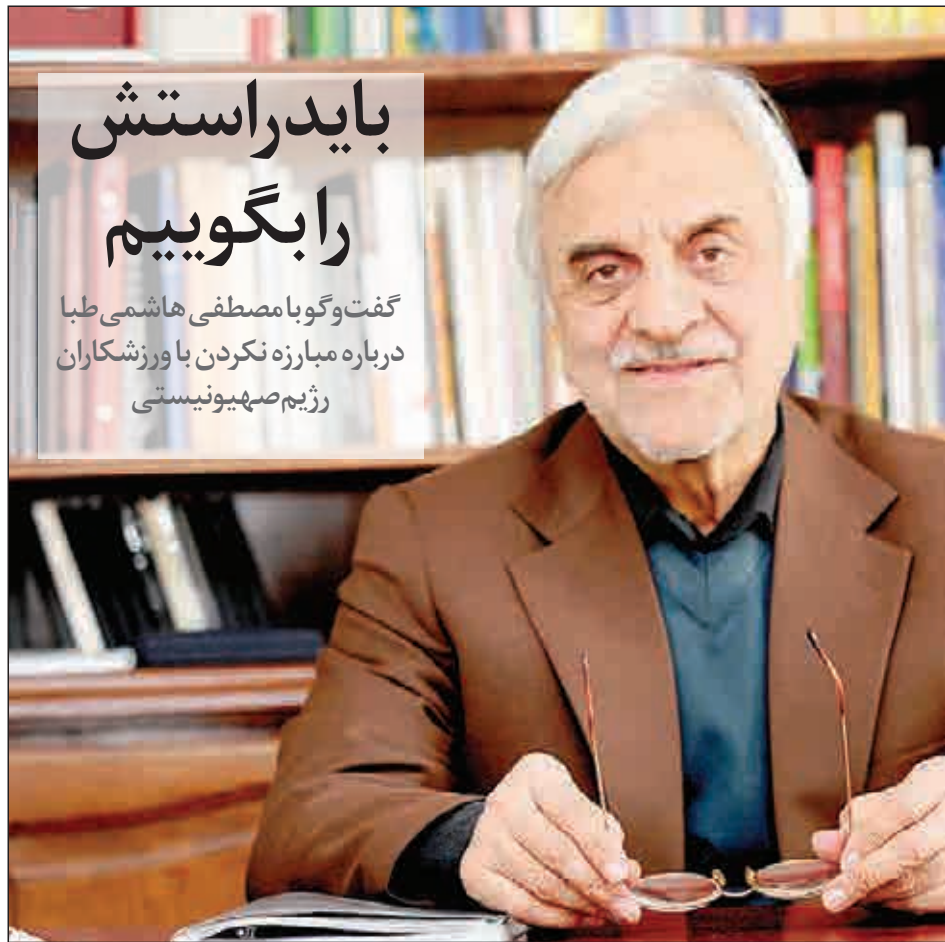
▲ شورای امنیت ملی بعید است به IOC بگوید که ایران از این به بعد با اسرائیلی ها روبه رو می شود و مشکلی وجود ندارد. بعید است. اگر هم شورای امنیت ملی به طور رسمی به IOC بگوید ما مقابل ورزشکاران اسرائیلی قرار نخواهیم گرفت آنها این اعلام رسمی را به منزله دخالت رسمی دولت در امور ورزش تلقی می کنند و با ورزش ما برخورد خواهند شد.

نسخه آقای صالحی امبری به عنوان رئیس کمیته ملی المپیک این بوده که باید از کشتی حمایت کنیم و البته در سطح بین المللی نیز لابی ها را فعال کنیم. شما در این مورد نظری دارید؟

▲ نه. نظری ندارم. حرف خوبی است اما در اجرا موثر نخواهد بود و عملی هم نیست. امیدی به این راه حل ها نیست. ▶

باید راستش را بگوییم

گفت و گو با مصطفی هاشمی طباطبائی درباره مبارزه نکردن با ورزشکاران رژیم صهیونیستی



ما رخ داد. قرعه کشی در جودو را بعد از وزن کشی انجام می دادند. در آنجا معلوم شد که جودوکار ما یعنی آقای میراسماعیلی با حریف اسرائیلی روبه رو خواهد شد. بنابراین ورزشکار ما حاضر نشد که مسابقه بدهد و حذف شد. همین موضوع باعث شد تا برخی رسانه ها و مقامات مسئول به ژاک لوک نامه نوشتند که ایران به دنبال تبعیض نژادی است و گرنه چه دلیلی دارد که ورزشکار این کشور با حریف اسرائیلی روبه رو نشود... نتیجه چه شد؟

شما و اوارد لابی شدید؟

▲ من در آن مقطع عضو IOC بودم. رئیس IOC من را صدا کردند و نامه ای به من داد و از من خواست که گزارش یا توضیح خودم را در این باره بنویسم. به من گفت ما به شما و گزارش تان اعتماد داریم. من گزارش را نوشتم و موضوع حذف ایران از المپیک منتفی شد. می خواهم بگویم این اولین بار نیست که ما مورد تهدید قرار می گیریم، در گذشته هم ما چنین سابقه ای از خودمان نشان داده ایم و به هر دلیل یا بهانه ای از خطر تعلیق گریخته ایم.

اشکال کار را در کجا می بینید؟

▲ اشکال اینجاست که ما به طور مرتب بهانه جویی می کنیم. می گوئیم ورزشکارمان بیمار بوده که نتوانسته به مسابقه برسد. یا دلایل دیگری را مطرح می کنیم. این در شأن ما نیست که حقیقت ماجرا را نگوئیم. به هر حال این موضوع را هم نمی توانیم نادیده بگیریم که این بهانه جویی ها سال ها است که به تاکتیک ما تبدیل شده است. با این همه معتقدم که آنها از این به بعد خیلی حساس شده اند و با دقت چنین مسائلی را بررسی می کنند.

فکر می کنید آنها از این به بعد برخورد شدیدی

مهندس مصطفی هاشمی طباطبائی معتقد است در شأن ورزشکاران و فدراسیون های ورزشی ما نیست که حقیقت ماجرا را با مقامات بین المللی ورزش در میان نگذاریم و نگوئیم که به طور اساسی با رژیم صهیونیستی مشکل داریم. وی از طرفی تأکید می کند که گفتن این حرف بدان معنا است که منشور IOC را نادیده گرفته ایم و به طور حتم تبعاتی برای ورزش کشور به دنبال خواهد داشت. متن گفت و گوی مثلث با رئیس سابق سازمان تربیت بدنی درباره عدم رویارویی ورزشکاران ایرانی با حریفان اسرائیلی را می خوانید.

خواهند داشت؟

▲ من فکر می کنم در صورت تکرار این رویه با ما برخورد خواهند کرد.

آقای خادم این روزها به طور مرتب ناراحتی و نگرانی هایش در این زمینه را مطرح می کند. نظر شما چیست؟

▲ به هر صورت آقای خادم هم نگران شده است. از طرفی بعد از ماجرای که برای کشتی ما پیش آمد و او مجبور شد که مقابل خارجی ها با اصرار خطر تعلیق را از میان بردارد، به طور حتم حس خوبی نداشته است. اینکه ما مقابل یک سری آدم قرار بگیریم و با اصرار از آنها بخواهیم که از بهانه جویی ما چشم پوشی کنند اتفاق خوبی نیست. وقتی خادم روبه روی مقامات جهانی کشتی نشسته به هر حال حرف ها و بهانه هایی را مطرح کرده که خودش هم می دانسته واقعیت چیز دیگری است. این مساله است

موضوع عدم رویارویی با نمایندگان رژیم صهیونیستی در مسابقات ورزشی حالا به سوژه داغ رسانه‌ها تبدیل شده است. نظر شما در این زمینه چیست؟

▲ ما در همه این سال‌ها با بهانه‌جویی از رویارویی با نمایندگان رژیم صهیونیستی پرهیز کرده‌ایم. روشن است که از این به بعد کار فدراسیون‌ها و نهادهای ورزشی ما برای توجیه کردن مقامات بلندپایه فدراسیون‌های جهانی کار بسیار دشواری است و شاید هم دیگر امکان‌پذیر نباشد.

چه راه‌حلی وجود دارد؟

▲ ما باید یک راه‌حل درست برای این موضوع پیدا کنیم. من در این باره با یک ورزشکار صحبت می‌کردم و واقعا حال خوبی نداشت. شما می‌دانید بعضی از همین ورزشکاران مادر وزن کشتی‌ها چه رنج و سختی‌ای را تحمل می‌کنند. وقتی نمی‌توانند نتیجه ماه‌ها تمرین و تلاش‌شان را ببینند، واقعا از نظر روحی به هم می‌ریزند. ضمن اینکه موضوع عدم رویارویی با ورزشکاران اسرائیلی هیچ وقت به‌طور رسمی اعلام نشده است.

به نظر می‌رسد مجامع بین‌المللی نیز در این باره با حساسیت بیشتری مسائل را دنبال خواهند کرد. در این مورد چه نظری دارید؟

▲ باید بی‌پیریم که مجامع بین‌المللی و فدراسیون‌های جهانی دست ما را خوانده‌اند. می‌دانند که مصدومیت و مسائلی از این دست صرفا بهانه‌هایی است برای عدم رویارویی با اسرائیل. البته مشکلی که به نظر من همواره طی این سال‌ها داشته‌ایم این است که یک بار برای همیشه تکلیف این داستان را روشن نکرده‌ایم.

چگونه تکلیف این ماجرا روشن خواهد شد؟

▲ ما باید با صراحت اعلام کنیم که چرا با نمایندگان رژیم صهیونیستی مسابقه نمی‌دهیم. اگر شفاف این موضوع را مطرح کنیم بالطبع آنها محرومیت‌ها یا تعلیق ورزش ایران را در دستورکارشان قرار می‌دهند. این تاوان سنگینی است و من فکر نمی‌کنم کسی راضی باشد که ورزش کشور ما این‌گونه به حاشیه یا انزوا رانده شود. از طرفی راه‌حل دیگری هم وجود دارد. اینکه موضوع اعتراض به اسرائیل مورد بازنگری قرار بگیرد. قرار نیست آنها را تایید کنیم. قرار نیست رژیم صهیونیستی که به عقیده همه ما رژیمی غاصب و کودک‌کش است را در مسابقات ورزشی همچون یک دوست نگاه کنیم، نه. بحث ما این است که شیوه اعتراض خود را با توجه به حساسیت‌هایی که فدراسیون‌های جهانی نسبت به ورزش کشورمان پیدا کرده‌اند، تغییر دهیم.

خیلی‌ها معتقدند رژیم صهیونیستی تمایل خاصی دارد که ما به‌طور رسمی به مقامات بلندپایه فدراسیون‌های جهانی موضع‌مان را اعلام کنیم تا آنها نیز برای تعلیق ورزش ایران دست به کار شوند. نظر شما چیست؟

▲ آنها همه توان و هدف‌شان را به کار گرفته‌اند که ورزش کشورمان به انزوا رانده شود. می‌خواهند ما به سمت تعلیق پیش برویم. این برای آنها برگ برنده خواهد بود و ما نباید این امتیاز را به آنها بدهیم. هر چند طی همین مدت کوتاه که رسول خادم و برخی از دلسوزان ورزش کشور در این خصوص نظرات‌شان را مطرح کرده‌اند بازخورد‌های بسیار عجیب و غریبی را در داخل شاهد بوده‌ایم. رسول خادم و خیلی‌های دیگر که امروز دربارہ تعلیق ورزش کشورمان هشدارهایی می‌دهند، حرف‌شان تایید رژیم غاصب صهیونیستی نیست. همه ما به این نظام و چارچوب‌های کلی این نظام متعهد و وفادار هستیم اما وقتی می‌توانیم برای این موضوع راه‌حلی پیدا کنیم چرا

باید راه‌حل پیدا کنیم

گفت‌وگوی مثلث با طیبه سیاوشی



شما چه برداشتی از استعفای خادم داشتید؟

▲ آقای خادم به تنهایی نمی‌تواند این مساله را حل کند. ورزشکاران ما توقع دارند که با آنها در این خصوص مشورت شود و آنها طرف شور قرار بگیرند. خواست ورزشکارانی که ماه‌ها تمرین می‌کنند و می‌بایست حاصل تلاش‌های شبانه‌روزی‌شان را ببینند هم بی‌تردید اهمیت دارد. باید حرف این عزیزان را بشنویم.

اما استعفای دسته‌جمعی واکنش تند و ناگهانی بود. بهتر نبود این موضوع بهتر و منطقی‌تر مطرح و حل می‌شد؟

▲ به نظرم تکان دهنده بود. شاید همه هیات‌های کشتی استان‌ها و اعضای شوراهای فنی آزاد و فرنگی احساس کردند در صورت رفتن آقای خادم نمی‌توانند مطالبات خودشان را مطرح کنند و کارها روی زمین می‌ماند. مساله دیگر اینکه این عزیزان استعفای دسته‌جمعی را در دستورکارشان قرار دادند تا به نوعی حساسیت موضوع را نشان بدهند و توجه همه مسئولان و سیاست‌گذاران را جلب کنند. به نظرم موفق هم بودند.

این ذهنیت مورد تایید شما است؟

▲ این ذهنیت فارغ از اینکه درست است یا غلط برآمده از این ماجرا است که همواره در کارها قائم به فرد بوده‌ایم و یک سیستم مشخص برای تصمیم‌گیری نداشته‌ایم.

به نظر شما این مساله چگونه باید حل شود و چه زمانی نتیجه کار مشخص خواهد شد؟

▲ بحث این است که منافع ملی و مصالح عمومی جامعه و خواست اصلی مردم را در نظر بگیریم و براساس آن تصمیم‌گیری کنیم. به هر حال می‌توانیم در این زمینه‌ها با استفاده از راه‌حلی مناسب به سمت یک نوع دیپلماسی نرم ورزشی حرکت کنیم. از سویی دیگر فکر نمی‌کنم این مساله به سرعت حل شود اما معتقدم مدت‌زمانی لازم است که همه ما بتوانیم در این مورد به‌خصوص به اجماع نظر برسیم و تصمیم قطعی گرفته شود؛ البته بدون سرو و صدا و بدون حاشیه و جنجال. ▶

طیبه سیاوشی، چهره سیاسی اصلاح‌طلب و نماینده مردم تهران، ری، شمیرانات، اسلامشهر و پردیس، در دهمین دوره مجلس شورای اسلامی است. او دارای مدرک کارشناسی علوم سیاسی از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل از دانشکده وزارت خارجه است. سیاوشی بارها در خصوص مسائل مربوط به حوزه ورزش دیدگاه‌های خود را شجاعانه مطرح کرده است. او در خصوص مساله عدم رویارویی با ورزشکاران رژیم صهیونیستی نیز نظرات خاص خود را دارد و در گفت‌وگو با مثلث درباره ظرافت‌های تصمیم‌گیری در این مورد به‌خصوص مطالب مهمی را مطرح می‌کند. متن مصاحبه مثلث با این نماینده مجلس شورای اسلامی را می‌خوانید.

دست نمی‌دهند؛ نوعی اعتراض که به نظر

نمادین است. شما در این باره چه نظری دارید؟

▲ شیوه‌های نمادینی وجود دارد که بتوانیم اعتراض مان نسبت به این رژیم غاصب را نشان دهیم اما تاکید من این است که باید راه‌حل اساسی برای این موضوع پیدا کنیم. ضمن اینکه قرار نیست از این مساله یک بحران بسازیم و هر کسی که در این باره نظرش را مطرح کرد به باد انتقاد بگیریم یا برچسب ضدنظام به او بزنیم. برخی برخوردها با آقای خادم به نظرم درست بود. چه کسی از ایشان برای کشتی دلسوزتر پیدا می‌کند؟ ایشان بارها ثابت کرده که مقدر به این نظام و این مردم وفادار بوده است اما بعضی‌ها کاری کردند که ایشان بی‌انیه دیگری را منتشر کند و بگوید قرار نیست با اسرائیل مصالحه کنیم. چرا باید با این برخوردهای تند اجازه ندهیم که راه‌حلی مناسب برای تهدیدها پیدا شود؟ چرا اجازه چاره‌اندیشی نمی‌دهیم؟ کدام عرصه سالم‌تر از عرصه ورزش است؟ ورزش جایی برای نشاط و همدلی است. جایی که همه ما در آن احساس بهتری خواهیم داشت و خیلی از مواقع غرور ملی ما را همین ورزش تضمین کرده و پرچم ما در بسیاری از میادین بین‌المللی به اختزاز درآمده است.

عده‌ای خیلی زود عنوان سدشکن را به ما می‌دهند؟ این رفتارها اصلا درست نیست.

به نظر می‌رسد آقای خادم هم طعم تلخ این قضاوت‌ها را چشیدند و خیلی زود بیانه‌ای نوشتند که در آن تاکید شده بود ایداً قرار نیست کشتی ایران دست دوستی به طرف اسرائیل دراز کند. شما در این باره چه صحبتی دارید؟

▲ مردم ما امروز نسبت به موضوعی که آقای خادم مطرح می‌کند حساسیت پیدا کرده‌اند. مردم ما ورزش دوست هستند و ایداً دوست ندارند که دست دشمن‌شان به نشانه پیروزی بالا برود. به همین دلیل است که درباره کشتی که ورزش شماره یک ایران بوده و هست تا این حد حساسیت نشان می‌دهند. کشتی همیشه برای ما افتخارآفرین بوده است. مردم ما تختی را فراموش نمی‌کنند، پوری‌ولی را فراموش نمی‌کنند. کشتی همواره امتیاز بزرگی برای ورزش کشورمان بوده است. از طرفی روشن است که با حربه‌های قبلی نمی‌توانیم از رویارویی با نمایندگان اسرائیلی پرهیز کنیم. پس حتما باید به فکر راه‌حل جایگزین باشیم.

وقتی این بحث مطرح می‌شود عده‌ای تاکید

می‌کنند که برخی مسائل خط قرمز نظام است و نباید شکسته شود. نظر شما چیست؟

▲ اتفاقاً این یکی از موضوعاتی است که به نظرم قابل نقد است. برخی عادت کرده‌اند که این جمله را تکرار کنند. نه صورت مساله را درست متوجه شده‌اند و نه راه‌حل را. همه ما خود را درون این نظام می‌بینیم. به نظرم شورای امنیت ملی و همه ارکان نظام می‌توانند با همدلی و همفکری این تهدیدها را کنار بزنند. چون به هر حال امکان حذف ورزش کشورمان از میادین بین‌المللی وجود دارد.

به نظر می‌رسد خیلی‌ها غیرمسئولانه درباره

موضوع مهم عدم رویارویی با نمایندگان رژیم غاصب اظهار نظر می‌کنند.

▲ دقیقاً همین‌طور است. نمی‌دانم چرا عده‌ای تا این حد علاقه‌مندند که در مسائل سیاسی خود را صاحب نظر جلوه بدهند. این موضوع بی‌تردید امری سیاسی است و سیاست‌یون باید درباره‌اش تصمیم‌گیری کنند. هنوز صورت مساله با همه جزئیات آن مطرح نشده که عده‌ای مرتب از خط قرمز نظام صحبت می‌کنند. چه باید کرد؟ باید دست روی دست بگذاریم که ورزش کشورمان را تعلیق کنند؟ باید راه‌حلی بیابیم. این وظیفه بر عهده شورای امنیت ملی است. مجلس هم در این راستا کمک خواهد کرد که بحرانی برای ورزش ایران پیش نیاید. ان‌شاءالله حاصل جلسات کارشناسی شده اطلاع‌رسانی شود. برای همه ما مهم است که کشتی و سایر رشته‌هایی که در میادین بین‌المللی همواره برای ایران افتخارآفرین بوده‌اند کنار گذاشته نشوند. حذف کشتی به غرور ملی ما آسیب خواهد زد.

محور اصلی این هم‌اندیشی‌ها چیست؟

▲ موضوع اصلی که باید مدنظر قرار بگیرد این است که ما قرار نیست دست دوستی به طرف کسی دراز کنیم. قرار نیست اسرائیل را به رسمیت بشناسیم. مگر نه اینکه ارتباط ما با آمریکا قطع است؟ ورزشکاران ما با ورزشکاران آمریکایی مسابقه نداده‌اند؟ با آنها کشتی گرفته‌ایم. بارها شکست‌شان داده‌ایم و احساس غرور کرده‌ایم. اما این بدان معنا نیست که ما با آنها دوست هستیم. غیر از این است؛ در عرصه سیاسی با آنها به شدت مشکل داریم.

برخی کشورهای ضداسرائیلی هم هستند

▲ که با ورزشکاران این رژیم مسابقه می‌دهند اما به شیوه‌های دیگری اعتراض‌شان را نشان می‌دهند. به عنوان مثال با ورزشکاران این کشور



طیبه سیاوشی می‌گوید مقامات بلند پایه نظام جمهوری اسلامی ایران ایداً اجازه نخواهند داد ورزش ایران با شیطنت‌های رژیم صهیونیستی به حاشیه برود

کارنامه آقای رئیس

وقتی مهدی تاج به عنوان رئیس فدراسیون فوتبال انتخاب شد خیلی ها گمان می کردند او بنا دارد در فوتبال ایران تحولات جدی رقم بزند اما با گذشت زمان این تصور کمرنگ تر شد. گویا جابه جایی ها در فدراسیون فوتبال هم دلیل خوبی برای ایجاد تغییرات زیربنایی در فوتبال ایران نشد و بعید است در فرصت باقی مانده تا پایان دوره ریاست تاج، او رویکرد تازه ای اتخاذ کند.

ورزش

فدراسیون فوتبال
در سال ۹۶

ترکیبی از عملگرایی و محافظه کاری





فدراسیون تاج را اصلا دوست ندارم

گفت‌وگوی مثلث با امیر حاج رضایی



عوض شده است. فرض کنیم که گواردیولا بهترین مربی دنیا است و باز فرض کنیم که او بخواهد در فوتبال ایران مربیگری کند. در این صورت فدراسیون فوتبال بعد از استخدام ایشان رئیس است یا مرنوس؟ قطعاً رئیس است و این مربی بزرگ مرنوس ما خواهد بود.

امکان دارد برای ادعای تان مصداق بیابورید؟

▲ مثال‌های زیادی وجود دارد. من فقط به یک مورد اشاره می‌کنم که بدانیم فدراسیونی که مقتدرانه با سرمربی تیم ملی برخورد نکرده چه تبعاتی را در حساس‌ترین شرایط پذیرفته است. حتماً به خاطر دارید که بعد از شکست از بکستان و راه‌یابی تیم ملی کشورمان به جام جهانی همه دوستداران فوتبال و در واقع مردم ما همگی خوشحال بودند. همه جشن گرفته بودیم اما آقای کی‌روش در جای نامناسب و در وقت نامناسب حرف‌هایی به زبان آورد که نشان می‌داد تا چه حد حیطه اختیارات خود را فراموش کرده یا اصلاً نمی‌خواهد در حیطه اختیاراتش عمل کند. بنابراین در نشست خبری تأکید کرد که دو نفر در فوتبال ایران هستند که از موفقیت تیم ملی خوشحال نیستند. آن دو نفر به زعم ایشان خوشحال نبودند و به زعم من صرفاً به این دلیل که منتقد آقای کی‌روش بودند مورد حمله رسانه‌ای او قرار گرفتند. بعد از این اظهارنظر بود که اتفاقاً آن دو نفر کنار گذاشته شدند و فدراسیون فوتبال

امیر حاج رضایی یکی از کارشناسان با سابقه فوتبال ایران بی‌تردید یکی از منتقدان شیوه مدیریت تیم ملی و فدراسیون فوتبال است. او در گفت‌وگو با مثلث دلایل مخالف‌خوانی خود را تشریح می‌کند و از کارلوس کی‌روش به عنوان سکنه کامل فدراسیون فوتبال نام می‌برد. متن گفت‌وگوی مثلث با این کارشناس فوتبال را می‌خوانید.

فایده بسیار قابل توجهی برای ایشان داشت.

چگونه به این خواسته‌ها رسید؟

▲ با جنگ روانی خواسته‌هایش را تحمیل کرد. هر چند در حال حاضر دیگر کمتر کسی را پیدا می‌کنید که استعفای آقای کی‌روش را جدی بگیرد و باور کند. او همواره با این تاکتیک به پیروزی رسیده و موفق شده برای خودش فرصت و امکانات ویژه تهیه کند. از آنجایی که هیچ‌یک از فدراسیون‌ها طی ۱۰ سال اخیر مقتدرانه برخورد نکرده است بنابراین همه منابع در اختیار این مربی همیشه معترض قرار گرفت.

آیا در فدراسیون فوتبال شرایط مدیریتی به هم ریخته‌ای وجود دارد؟

▲ من این طور فکر می‌کنم. جای رئیس و مرنوس

عده‌ای معتقدند فدراسیون فوتبال همه تمرکزش موفقیت تیم ملی بزرگسالان است و در این راه دیگر تیم‌ها و ظرفیت‌ها را فراموش کرده است. شما موافقید؟

▲ نه. موافق نیستم. تیم‌های ملی ما نتایج خوبی کسب کردند. تیم ملی نوجوانان ما در جام جهانی عملکرد خوبی داشت. در زمینه بانوان هم موفقیت‌های نسبی داشتیم. تیم فوتسال ما نیز قهرمان شد. به طور کلی ما در امر نتیجه‌گیری عملکرد مثبتی داشته‌ایم و اگر نتایج تیم ملی جوانان را کنار بگذاریم، به طور کلی کارنامه فدراسیون فوتبال در امر نتیجه‌گیری تیم‌های ملی مثبت است.

یکی از ایرادهایی که به آقای تاج وارد می‌شود این است که گفته می‌شود او بی‌شخص از حد با کی‌روش مدارا می‌کند. نظر تان در این مورد چیست؟

▲ قطعاً همین طور است و من هم معتقدم که با آقای کی‌روش در مقطعی باید جدی‌تر برخورد می‌شد. کی‌روش ۷ سال است که در ایران مربیگری می‌کند. اگر بخواهیم یک مقطع ۱۰ ساله را مرور کنیم باید بگوییم که کی‌روش خیلی خوش شانس بوده که با دو فدراسیون غیرمقتدر کار کرده و توانست تمامی خواسته‌هایش را تحمیل کند؛ درخواست‌هایی که در خصوص مسائل مالی

دست خودش بگیرد.

نظر تان درباره خود آقای تاج و شیوه مدیریتی ایشان چیست؟

▲ من یک شناخت نسبی از آقای تاج دارم. همین جا بگویم که اصلاً ایشان آدم بسیار خوب و موجه، من به عملکرد ایشان نقد دارم. شخصاً با خود او مشکلی ندارم. من منتظر چهره‌های دیگری بودم که بیایند و شرایط فوتبال ایران را تغییر بدهند که متأسفانه اصلاً در انتخابات نیامدند یا اجازه ندادند که رئیس شوند.

آیا موردی هست که بخواید در نقد فدراسیون فوتبال یا شیوه مدیریتی آقای تاج مطرح کنید؟

▲ چقدر شعار دادند که مساله میزبانی تیم‌های فوتبال ما در لیگ قهرمانان آسیا حل می‌شود؟ چقدر شعار دادند که حل شد و تمام شد؟ در آخر دیدید که چه اتفاقی رخ داد. ما حتی نتوانستیم زمین بیطرف را خودمان انتخاب کنیم. ما گفتیم در ترکمنستان بازی می‌کنیم آنها گفتند در مسقط بازی کنید. بقیه شرایط را نیز به ما تحمیل کردند. شعارها و وعده‌هایی که آقایان دادند من را یاد نوشته‌ای از یک نویسنده گواتمالایی می‌اندازد که جایزه نوبل هم گرفته است؛ می‌گوید وعده‌ها در اینجا (آمریکای مرکزی) مثل سفته‌هایی می‌ماند که نزدیک به تاریخ و صولش دوباره تمدید می‌شود و ما هرگز به آن نمی‌رسیم.

به نظر می‌رسد که فدراسیون فوتبال به شدت به دنبال آن است که تیم ملی در جام جهانی به دور دوم رقابت‌ها صعود کند. نظر شما در این باره چیست؟

▲ بله. تمام هدف این فدراسیون روی این مساله متمرکز شده که در جام جهانی بتواند به دور دوم صعود کند. بر فرض هم که این اتفاق رخ داد، آیا بساخت‌های فوتبال ایران درست می‌شود؟ آیا عیب و ایرادهای فوتبال ما سر و سامان می‌گیرد؟ نه، من با احترام به همه آنها می‌گویم که شرافتمندانه در فوتبال ایران کار می‌کنند باید بگویم که این فدراسیون را دوست ندارم. این فدراسیون حتی اگر تیم ملی را قهرمان جهان هم کند باز هم دوستش ندارم. اصلاً دوستش ندارم. ممکن است من اشتباه کنم اما طوری تربیت شده‌ام که نمی‌توانم این عملکردها و این روش‌ها را دوست داشته باشم. اگر این آقایان دیگر در فدراسیون فوتبال نباشند ممکن است پیشقدم شوم و برای عرض ادب به سمت‌شان بروم اما در غیر این صورت راضی نمی‌شوم که این فدراسیون و مسئولان را دوست داشته باشم. ▶

وقتی به گذشته نگاه می‌کنم متوجه می‌شوم که طی ۱۰ سال اخیر فدراسیون فوتبال خیلی از شخصیت واقعی خودش فاصله گرفت. در مناظره‌ای که در برنامه نود اتفاق افتاد به وضوح دیدیم که ناراستی‌ها دیگر کاربرد خودش را از دست داد. انتقادی که به فدراسیون وارد شد این بود که شما اساسنامه‌تان به تایید فیفا رسیده؟ آقای دبیرکل پاسخ داد که بله، تاییدیه را داریم. در یک رفت و برگشت آقایان وقتی دیدند تاییدیه‌ای وجود ندارد، گفتند تاییدیه هنوز دریافت نشده اما چون ۶ ماه است که جواب نداده‌اند، معنی‌اش این است که اساسنامه ما را تایید کرده‌اند! این حرف هم خنده‌دار بود هم تراژیک. وقتی به آقای دبیرکل و در واقع فدراسیون آقای تاج گفته شد که با بودن شما این فوتبال روی خوش نمی‌بیند و وقتی به آنها گفته شد که حتی اگر پولی از حق پخش تلویزیونی دریافت شود چیزی به صاحبان اصلی آن نمی‌رسد، آنها سعی کردند لبخند دیپلماتیک را روی صورت‌شان حفظ کنند. بنابراین چگونه می‌توان از این فدراسیون توقع اقتدار داشت؟ آنها با کی‌روش هم به خط پایان رسیده‌اند. با مربی‌ای که ۷ سال به‌طور مرتب با توهین و تحقیر کارش را پیش برد. همیشه برای من این سوال مطرح شد که آقای کی‌روش! اگر ایران و فوتبال ایران تا این حد که شما می‌گویید وضعیت اسفناکی دارد چرا ۷ سال ماندید؟ چرا نرفتید؟

نگاه شما به کی‌روش سیاه و سفید نیست. درست است؟

▲ نگاه من به آقای کی‌روش خاکستری است. اما این حرف را قبول ندارم که ایشان می‌گوید عملکرد من مشخص است و جای انتقاد وجود ندارد. اتفاقاً جای انتقاد دارد که ایشان با انواع و اقسام بیانی‌ها و خط و نشان کشیدن‌ها و تهدیدها و تحقیرها نسبت به جامعه فوتبال ما سعی کرده برای خودش شرایط تازه و دلخواهی بسازد. آقای کی‌روش در بخش فنی بسیار خوب عمل کرده است. اصلاً ما در این بخش نقدی نداریم. او کارش را بلد است اما انتظار من از ایشان چیز دیگری بود. اصلاً فکر نمی‌کردم که او از نظر اجتماعی تا این حد شخصیت نازلی داشته باشد. یک مربی که در کنار فرگوسن نشسته باشد اداایش چنین نیست. مربی‌ای که روی نیمکت رئال مادرید نشسته باشد اداایش بسیار حرفه‌ای و درست است. می‌خواهم بگویم سخته کامل این فدراسیون فوتبال کسی نیست جز کارلوس کی‌روش. این مربی آن قدر باهوش است که خیلی زود متوجه شد این فدراسیون را هم مثل فدراسیون قبلی می‌تواند در

تصمیم خودش را با بهانه‌هایی توجیه کرد که اصلاً قابل قبول نبود.

مناظره محمدرضا ساکت و علی کریمی در برنامه نود را دیدید؟

▲ بله. نمونه دیگری از ضعف و عدم صداقت فدراسیون فوتبال در این مناظره روشن شد. جایی که آقای دبیرکل سعی می‌کرد با لفاظی و به کار بردن اصطلاحات جالب توجه جامعه منتقدان و مخالفان فدراسیون را مرعوب و مغلوب کند. نمی‌دانم با خودش چقدر فکر کرد. گمان کردند مردم ما بیسواد هستند؟ ایشان طوری حرف زد که مشخص شده او بلکه فدراسیون فوتبال ما درک درستی از جامعه فوتبال ایران ندارد. او بیش از پنج بار از لفظ فرهیخته استفاده کرد. جای تامل داشت. واقعا جای تامل داشت و خدا را شکر که با واژه فرهیخته نیز تا حدودی درگیر شدیم. به خودمان شک کردیم. گفتیم شاید ما تا امروز معنی واقعی این لغت را متوجه نشده‌ایم و باید دوباره به فرهنگ لغات برگردیم و معانی‌اش را یاد بگیریم. بنابراین مورد اولی که باید در مورد این فدراسیون مطرح کنم و به‌طور حتم جای نقد دارد عدم صداقت این فدراسیون است.

به ناکارآمدی مدیریتی در فدراسیون فوتبال اشاره کردید. توضیح می‌دهید؟

▲ به شکلی فدراسیون را چیده‌اند که بقای آقایان در گرو موفقیت‌های آقای کی‌روش است. البته این را هم بگویم که در جامعه ما شایعه‌سازی فراوان است. وقتی حقیقت و شفاف‌سازی زیاد می‌شود بازار شایعه داغ می‌شود. من بر اساس شایعات صحبت نمی‌کنم. باید آگاهی داشته باشم که بتوانم در مورد بعضی چیزها قضاوت کنم. اما بعضی مسائل کاملاً روشن است و پیش چشم ما اتفاق می‌افتد. دیگر نمی‌شود این اتفاقات را انکار کرد. آقای دبیرکل تمام قد از رئیس خودش دفاع می‌کند، از کی‌روش هم همین‌طور. کوچکترین نقدی را هم به فدراسیون وارد نمی‌داند. این در حالی است که من هنوز به عنوان عضوی از جامعه فوتبال و حتی معمولی‌تر از آن به عنوان عضوی از جامعه ایرانی هرگز قانع نشدم که تکلیف میلیاردها تومانی که درباره جابه‌جایی‌اش و ابهام‌هایی که از سوی علی کریمی مطرح شد، به کجا ختم شده است. من قانع نشدم. ابهام‌ها زیاد است. اصلاً قصد ندارم قضاوت منفی کنم اما نمی‌توانم ابهامات را در ذهنم برطرف کنم. نمی‌دانم. شاید به خاطر این است که اطلاعات کمی داریم نمی‌توانیم به درستی قضاوت کنیم اما وقتی تیم ملی فوتسال قهرمان می‌شود و رئیس فدراسیون ما به همراه یکی از روسای هیات استان‌ها به چین سفر می‌کند تا عکسی یادگاری ببندازند چرا معلوم نمی‌شود همراهان فدراسیون دقیقاً به چه دلیلی به چین سفر کرده‌اند؟ آقای دبیرکل می‌گوید آن شخص خیلی به تیم ملی کمک کرده اما نمی‌گوید دقیقاً این کمک‌ها چه بوده است!

خیلی‌ها معتقدند بعد از جام جهانی همکاری تاج و کی‌روش پایان می‌یابد تا این فدراسیون با مربی بعدی به دنبال مقبولیت نزد افکار عمومی باشد. آیا با مربی بعدی وضعیت این فدراسیون بهتر خواهد شد و نزد افکار عمومی شرایط بهتری پیدا می‌کند؟

▲ خیر. آنها دوستان جدیدی پیدا خواهند کرد. چون رویه‌شان این‌طور بوده. در طول همه این سال‌ها که سمت‌های مختلفی در فوتبال ایران داشته‌اند همواره به قدرت چسبیده‌اند. منظوم از قدرت افرادی هستند که می‌توانند اینها را موجه جلوه بدهند. آنها به فرد قدرتمند بعدی هم نزدیک می‌شوند تا خود را مقبول جلوه بدهند.



حاج رضایی معتقد است در صورت جدایی کی‌روش از تیم ملی، تاج و همراهانش دوست جدیدی پیدا خواهند کرد

نکته‌هایی درباره یک تکنوکرات سوسیالیست

مهدی تاج یک فوتبالی غیر فوتبالی است

اگر بخواهیم مورد به مورد درباره تاج و طرز تفکرش صحبت کنیم شاید وقت زیادی را طلب کند اما گزیده‌ای از اقدامات او را بررسی می‌کنیم. مساله اول اینکه می‌گویند او رفقای خودش را به فدراسیون فوتبال آورده است، من این موضوع را اصلا عجیب نمی‌دانم. در تمام دنیا و در هر حزب و اداره‌ای که بروید این اتفاق مرسوم است که مدیریت آن مرکز از افرادی استفاده می‌کند که با او همسو باشند.

اشتباه نشود. منظورم از همسو بودن افراد با آقای رئیس این نیست که هر حرفی که رئیس می‌گوید قبول کنند و بگویند چشم، نه. منظورم این است که افرادی با هم کار کنند که اهداف مشترک دارند. در همه حکومت‌ها، نهادها و به‌طور کلی هر جایی که شما اسم ببرید این مرسوم است که افراد همسو با هم کار می‌کنند. روسا در هر اداره‌ای که قرار بگیرند به آدم‌های وفادار نیاز دارند. روسا همواره زیر مجموعه خودشان را با دو طیف می‌سازند؛ متخصصان و وفاداران. شما نگاه کنید همه مربیانی که به تازگی روی نیمکت یک تیم می‌نشینند کادر دلخواه خودشان را به آن تیم می‌برند. بنابراین این مربیان از آدم‌های وفادار استفاده می‌کنند. آدم‌های وفاداری که تجربه همکاری با مربی را دارند و به خوبی با نظرات مربی آشنایی دارند. در کشور ما البته بیشتر به جای اینکه از متخصصان استفاده کنیم از آدم‌های وفادار بهره می‌بریم.

وجه تخصصی ماجرا را خیلی وقت‌ها از قلم می‌اندازیم. حالا به مهدی تاج می‌رسیم. او محمدرضا ساکت را به فدراسیون فوتبال آورد. به نظر من از یک متخصص وفادار استفاده کرد. مدیری که اگر گذشته مدیریتی‌اش را بررسی کنیم متوجه می‌شویم که در سپاهان چه دوران موفقیت آمیزی را پشت سر گذاشت. این حرف را من می‌زنم که هیچ وقت این فرصت نصیبم نشد که مربی سپاهان شوم اما نمی‌شود که چشم‌مان را روی واقعیت‌ها بندیم. به نظر من از روزی که محمدرضا ساکت به فدراسیون فوتبال آمد و در کنار مهدی تاج قرار گرفت وضعیت کلی در این فدراسیون بهتر شد. کارها با دقت و حرفه‌ای‌گری بیشتری انجام شد.

تاج و شیوه خاص مدیریتی‌اش

من رفیق این فدراسیون نیستم. من منتقدی هستم که علاقه‌مندم قضایا را منطقی ببینم. برای من فرقی نمی‌کند که چه کسی در مسند امور قرار گرفته است چون علاقه‌مندم سیستم را تحلیل کنم. علاقه دارم درباره عملکرد این مجموعه صحبت کنم، بنابراین اگر اقدام مثبتی در این مجموعه وجود دارد چرا نباید آن را مطرح کنیم؟ اتفاقا وقتی نقد ما کارساز می‌شود که این فدراسیون به دلسوز بودن ما پی ببرد. بدانند که از روی غرض‌ورزی حرف نمی‌زنم.

مهدی تاج آدم‌های اطرافش در فدراسیون فوتبال را درست انتخاب کرد اما نقد من به او این است که او یک فوتبالی غیر فوتبالی است. یعنی چه؟ یعنی اینکه اینقدری که من فوتبالی را دوست دارم او این فوتبالی را دوست ندارد. او به دنبال سالم‌سازی فوتبالیست است. او فوتبالیست یا غیرمربی را مدیریت می‌کند و این بخش ماجرا یعنی اداره

بهمین فروتن
مربی و کارشناس فوتبال

مهدی تاج را از زمانی می‌شناسم که در دفتر روزنامه جهان فوتبال با او هم صحبت شدم. خیلی دوستانه و صمیمی راجع به شرایط کار کردن در فوتبال ایران با من صحبت کرد. نکته‌هایی را با من در میان گذاشت که در بدو ورودم به فوتبال ایران آن توصیه‌ها خیلی به من کمک کرد. ملاقات بعدی ما وقتی بود که او و محمدرضا ساکت در باشگاه سپاهان کار می‌کردند. این ملاقات‌ها را به این دلیل مطرح می‌کنم که بگویم مهدی تاج را در روزنامه‌ها نمی‌شناسم. او را از نزدیک می‌شناسم و با او در مقطعی هم صحبت شده‌ام. در مقطعی که تاج و ساکت در باشگاه سپاهان بودند توصیه‌نامه‌ای را از رئیس وقت فدراسیون فوتبال آلمان به آنها ارائه کردم که در آن در مورد توانمندی‌های فنی بنده صحبت شده بود و به عبارتی مهر تاییدی بود بر قابلیت‌های فنی من. برنامه‌هایم را نیز به آنها ارائه کردم که بعدها متوجه شدم بعضی‌ها پیش تاج و ساکت رفته‌اند و گفته‌اند بهمین فروتن توصیه‌نامه‌تقلبی ارائه کرده و مربی نیست که بتواند در سپاهان کار کند. بدین ترتیب خودشان روی نیمکت نشسته بودند. ملاقات‌های بعدی ما باز هم در روزنامه جهان فوتبال شکل گرفت. جایی که خود آقای تاج در دفتر روزنامه حضور پررنگی داشت و من تقریباً هر روز او را می‌دیدم و با هم در مورد مسائل مختلف فوتبال صحبت می‌کردیم. یاد می‌آید یک روزی به آقای تاج گفتم شما یک روزنامه‌ای درست کرده‌اید که به فوتبال ایران کمک می‌کند. روزنامه‌ای که فکر دارد و از جوانانی استفاده می‌کنید که بسیار توانمند و خوش‌آئینه هستند. همان‌طور که در آن مقطع در باشگاه پاس آقای آجرلو روزنامه پاس جوان را راه‌اندازی کرده بود و همین‌طور خبرگزاری اینپارا تاسیس کرده بود.

رسانه‌هایی که تاثیرگذار بودند و صاحب‌اندیشه بودند. اما بقیه روزنامه‌ها این‌طور نبودند و صرفاً جایی برای انتشار اخبار روزمره فوتبال بودند. در حقیقت دو یا سه رسانه وجود داشت که صاحب فکر بود که یکی از آنها جهان فوتبال بود. به تاج گفتم چرا نامزد ریاست فدراسیون فوتبال نمی‌شوید؟ به من جواب داد: «فوتبالی‌ها زیاد ما را تحویل نمی‌گیرند.» گفتم همین مسیر و همین دست فرمان را که بروید رئیس فدراسیون فوتبال هم می‌شوید. اینقدر راهت را ادامه بده که یک روزی رئیس فوتبال هم بشوی.

رئیس شدن تاج در فوتبال و انتخاب‌های مهم او

روزنامه‌راه خودش را طی کرد و تاج هم راه خودش را. فوتبالی‌ها از یک مقطعی به بعد تاج را تحویل گرفتند و او را پذیرفتند. این پذیرش تا جایی پیش رفت که او در دوره اخیر موفق شد رئیس فدراسیون فوتبال شود.





می‌شدند از افراد متخصص وفادار استفاده می‌کردند. بنابراین نمی‌توانیم تاج را به این دلایل زیر سوال ببریم.

تاج و ضعف مدارا با کی‌روش

می‌گویند تاج با کی‌روش خیلی مدارا می‌کند و این ضعف رئیس فدراسیون فوتبال است. تاج یک رئیس نتیجه‌گرا است. این اما نمی‌تواند به محل مناقشه تبدیل شود. ما در همه جای دنیا مدیران نتیجه‌گرا می‌بینیم. او با کی‌روشی کار می‌کند که تخصصش نتیجه است. من سال‌ها قبل فکر می‌کردم که کی‌روش متفکر است. فکر می‌کردم او می‌تواند فوتبال ایران را معماری کند اما این طور نبود. در واقع کی‌روش به ما و روسای فدراسیون ثابت کرد که متخصص نتیجه است. با همه اینها تاج یک رئیس تمام‌عیار نیست. چون صاحب اتوریته‌ای نیست که بتواند بر کی‌روش مدیریت کند. کی‌روش در کنار فرگوسن کار کرده است. وقتی به دوره مربیگری فرگوسن نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که مربیانی هم بودند که از لحاظ فنی شاید بهتر از فرگوسن بودند اما در تقابل با او باختند. چرا؟ چون فرگوسن اتوریته خاصی داشت. آن قدر اقتدار داشت که کش استوک را به سمت دیوید بکهام پرتاب کرد.

فوق ستاره‌ای که کسی جرأت نداشت به او بگوید بالای چشمش ابروست. کی‌روش در کنار چنین مربی بزرگ و مقتدری کار کرد. وقتی به فوتبال ایران آمد کفشش را در آورد و به سمت فوتبال داخلی پرتاب کرد. اگر صفایی فراهانی به جای کفاشیان و تاج بود آیا اجازه می‌داد که او به سمت فوتبال داخلی مانگه کفش پرتاب کند؟ نه. به‌طور حتم نه. اما کفاشیان و تاج چنین اجازه‌ای به او دادند.

در نتیجه تاج چه باید می‌کرد؟ به نظرم باید مدیریت نرم را در اختیار می‌گرفت، مدیریتی که نرمش دارد نه پرخاش. چون تاج بهتر از هر کسی توانمندی‌ها و نقاط ضعف خودش را می‌داند. به همین دلیل ترجیح داد مدیریت نرم را پیش بگیرد تا حمایت سیاستمداران ناسیونالیست که اتفاقاً در فوتبال دخالت قابل توجهی دارند را داشته باشد. شاید تاج مجبور است چنین انتخابی را پیش بگیرد چون به خوبی می‌داند که اتوریته فرگوسنی کی‌روش بسیار قوی‌تر از اتوریته تاج به‌عنوان رئیس فدراسیون فوتبال است.

فوتبال ملی در مقابل ضعف فوتبال داخلی روش تاج است. نمی‌خواهم بگویم سوءمدیریت دارد، بلکه مدیریت او یکسویه است؛ یکسویه به نفع فوتبال ملی و به ضرر فوتبال داخلی.

در واقع فوتبال ملی فرزند تاج است و فوتبال داخلی فرزندخوانده‌اش. شما دقت کنید سیستم سیاسی کشور ما نیز همین طور است و سیاست خارجی ما از سیاست داخلی ما فاصله گرفته است.

اگر امروز از پیرزنی در یک روستای دور افتاده بپرسید که ظریف کیست به شما کلیدواژه مذاکره و برجام و چندواژه دیگر را خواهد گفت اما اگر یک سوال درباره فلان مساله داخلی بپرسید اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. با این حال متقدم تاج مدیر خوبی است و بلد است که مجموعه‌اش را با کمترین حاشیه اداره کند. اما مساله من با او در مورد فرزند و فرزندخوانده است. فرزند او تیم ملی است و فرزندخوانده‌اش باشگاه‌های کشور.

ظرفیت بالای مدیران اصفهانی

می‌گویند باند اصفهانی‌ها. این باندا چه کسانی تشکیل می‌دهند؟ ساکت، اسلامیان و خود تاج. نباید به این ماجرا منفی نگاه کنیم. اگر من هم رئیس فدراسیون فوتبال می‌شدم قطعاً از ظرفیت چنین مدیرانی در اداره فوتبال ایران استفاده می‌کردم. تاج سال‌ها است که در سپاهان با ساکت کار کرده و آقای ساکت هم مدیر موفق بوده.

چرا نباید او را به فدراسیون بیاورد؟ همین طور در مورد اسلامیان. مساله من با تاج اینها نیست. نمی‌گویم چرا این افراد لایق را به فدراسیون آورده است، بلکه می‌گویم چرا اسدی را از فدراسیون فوتبال کنار زد؟ عزیزمحمدی یا آجرلو هم رئیس فدراسیون فوتبال

این فوتبال برایش از مرخص بودن یا مرخص نبودن فوتبال مهم‌تر است. تاج یک تکنوکرات فوتبالی است.

تکنوکرات‌ها تعریف روشنی دارند. یک سری آچار و پیچ گوهی دست‌شان است که می‌خواهند کار با چفت و بست خاصی پیش برود؛ حال آنکه با این ابزار حمام گاز هیتر را سفت و سخت ببندند یا اتاق‌های جراحی در یک بیمارستان شفابخش را. مهم اداره کار است. مهم انجام کار است.

عیب تاج این است که این تکنوکراسی را در خود دارد و این ویژگی را به مدیریت فوتبال آورده است. او در مسندی قرار گرفته که یک طرف آن باشگاه‌های مرخص بی‌پول قرار گرفته‌اند و طرف دیگر یک تیم ملی سالم. اما او چه راهی را انتخاب کرده است؟ برایش فرقی می‌کند که تماشاگران در استادیوم‌های ورزشی کمتر و کمتر می‌شوند؟ به نظر من نه. برایش خیلی فرق نمی‌کند. اگر تکنوکرات نبود بازی‌هایی که با ۲۰۰ تماشاگر برگزار می‌شود باید آزارش می‌داد، باید واکنش نشان می‌داد. پس مساله‌اش چیز دیگری است. اینکه باشگاه‌ها این همه در دست دارند و این همه مشکل اقتصادی دارند برای تاج چقدر اهمیت دارد؟ به نظرم خیلی برایش مهم نیست. چرا این طور است؟ این خوب نیست.

تاج یک تکنوکرات است

باشگاه‌های بدهکار ما در نهایت آبروی فوتبال ایران را در دنیا می‌برند و مدیران به این موضوع از این زاویه نگاه نمی‌کنند و اهمیت نمی‌دهند. اما جالب است که وقتی تیم ملی مقتدرانه به جام جهانی می‌رود تاج می‌خندد و با همه وجود خوشحال است. چرا؟ چون به نظرم او یعنی مهدی تاج یک تکنوکرات سیاسی سوسیالیست است. به همین دلیل سال‌هاست می‌بینم روند توسعه و پیشرفت فوتبال به یک بخش محدود شده است؛ فوتبال ملی. همان اندازه که در عرصه باشگاه عملکرد بدی داشته‌ایم به همان اندازه در عرصه فوتبال ملی موفق بوده‌ایم. توقع داشتم که مهدی تاج دوست صمیمی و متخصصش را در عرصه فوتبال داخلی خرج کند. اما تاج از همین بضاعت هم در بخش فوتبال ملی بهره می‌برد و او را به تیم ملی نزدیک می‌کند؛ به تیمی که مربی‌اش اساساً آدم متفکری نیست.

روش مدیریتی تاج چیست؟ به نظرم پرورش یکسویه

در حقیقت دو یا سه رسانه وجود داشت که صاحب فکر بود که یکی از آنها جهان فوتبال بود. به تاج گفتیم چرا نامزد ریاست فدراسیون فوتبال نمی‌شوید؟ به من جواب داد: «فوتبالی‌ها زیاد ما را تحویل نمی‌گیرند.»



رئیس محافظه کار مهدی تاج چه ویژگی‌هایی دارد؟

من بگویند کسی هستم که از کی‌روش حمایت می‌کنم یا مثلاً موافق فلسفه کی‌روش‌سبم هستم. از نظر من نمی‌توانیم جایگزین مناسبی از خارج از کشور برای ایشان پیدا کنیم و به همین دلیل من فکر می‌کنم نباید او را از دست بدهیم.» اگر چه این اظهارات نشان می‌داد که او خیلی هم شیفته کار کردن با کی‌روش نیست اما خیلی زود از او به عنوان نزدیکترین نامزد ریاست فدراسیون به کادرفنی تیم ملی نام برده شد و اینگونه تلقی شد که مذاکرات مثبتی بین تاج و کی‌روش شکل گرفته است. خبرهایی که بعد از رئیس شدن تاج در فدراسیون فوتبال به نظر کمی دور از ذهن می‌آمد و تازه روشن شده بود که تا چه حد تیم رسانه‌ای او دست به تبلیغ زده بودند. جلسات متعدد چندساعته و کشمکش بر سر برخی موضوعات با کارلوس کی‌روش به خوبی نشان می‌داد که آن دو بر سر کسب حداکثری قدرت در فوتبال ایران در حال زورآزمایی هستند. نبردی که این روزها نتیجه‌اش مشخص شده و برنده کسی نیست جز کارلوس کی‌روش. او که ظاهراً تا قبل از شروع انتخابات حمایت علی‌کفایشان را پشت سر خود داشت، در گفتگوهای خصوصی اش خود را گزینه مطلوب دولت نیز معرفی می‌کرد و در این زمینه از رابطه نزدیکش با اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس‌جمهور کد می‌آورد. البته تاج در پایان دو فصل پیش مشکلات شدیدی با وزیر وقت ورزش یعنی محمود گودرزی پیدا کرد که در جلسه کمیسیون ورزش مجلس نیز نمود بیرونی یافت و این دو نفر بحث تندی با یکدیگر داشتند. با توجه به اینکه وزارت ورزش در ظاهر دخالت مستقیم و مشهود در پروسه انتخابات فدراسیون را رد می‌کرد هرگز مشخص نشد که آیا آنها علاقه‌مند به انتخاب تاج هستند یا نه. هر چند تاج با زیرکی توانسته بود خود را به عنوان گزینه مطلوب نشان بدهد.

زمان انتخابات فدراسیون فوتبال فرارسیده بود و مهدی تاج فرصت را برای لابی با اعضای مجمع غنیمت می‌شمرد. او به کفایشان خیلی نزدیک شد و توانست با آرای اهدایی علی‌کفایشان رئیس فدراسیون فوتبال شود. رئیس سازمان لیگ در ۴ ساله گذشته که این روزها برای پاس نشدن مطالبات فوتبال از تبلیغات محیطی، منتقدانی جدی داشت، با حمایت قاطع علی‌کفایشان توانست متولی فوتبال شود تا علی‌کفایشان نقش پوتین را

به اینارگران داشت، در یکی از پرمساله‌ترین دوران اداره فوتبال در ایران در نهایت با علی‌کفایشان به مشکلات جدی خورد و پس از کناره‌گیری از سمت مدیریت تیم‌های ملی در انتخابات دو دوره گذشته فدراسیون به نفع عزیزالله محمدی کنار کشید. اما فقط یک سال بعد با سمت رئیس سازمان لیگ دوباره به فدراسیون بازگشت تا این بار قوی‌تر و محکم‌تر تبدیل به یکی از نام‌های ثابت اداره فوتبال در ایران بشود. بازگشتی که روشن بود کفایشان هیچ علاقه‌ای به آن ندارد اما به واسطه برخی توصیه‌ها از سوی مدیران وقت ورزش کشور مجبور شد به این تغییر تن بدهد. تغییری که قرار بود در دوره بعدی انتخابات ریاست فدراسیون فوتبال جدی‌تر هم بشود و شرایط تازه‌تری را برای مهدی تاج رقم بزند. مهدی تاج یک اصفهانی ثروتمند و صاحب روابط حوزه‌های سیاسی و اقتصادی است که البته به واسطه همین ارتباطات مدت زمان کمی در طول یک روز کاری در محل کار خود حاضر است. با این حال وی محمدرضا ساکت را به سازمان لیگ آورد و او را در طبقه بالایی ساختمان سازمان لیگ اسکان داد تا این مدیر سابق سپاهان کلیات اجرایی و فنی اداره سازمان لیگ را برعهده بگیرد. شاید از همان روزها بود که مهدی تاج سودای ریاست در فدراسیون فوتبال را به طور جدی‌تری در ذهنش پخته می‌کرد. او برای رسیدن به صندلی ریاست فوتبال ایران نیاز به اهرم‌های ویژه‌ای داشت. برخی از این فاکتورها را خود داشت و اما مهم‌ترین فاکتورها برای رئیس شدن را می‌بایست کسب می‌کرد. پس برای کسب آن فاکتورها برنامه‌ریزی و تاکتیک‌های خاصی طراحی کرد.

یکی از تاکتیک‌های مهدی تاج این بود که در افکار عمومی و البته رسانه‌ها این موضوع که او نزدیک‌ترین نامزد انتخابات به کادرفنی تیم ملی است، جا بیفتد. او به این مهم دست یافت. او در آن مقطع درباره کی‌روش گفت: «من نظر شخصی‌ام را می‌گویم و این را با صراحت اعلام می‌کنم که نظرم روی آقای کی‌روش مثبت است. برای حرفم دلیل هم دارم و این طور نیست که در مورد

مهدی تاج یک اصفهانی متولد ۱۳۳۸ است که ریاست سازمان لیگ فوتبال ایران را هم برعهده دارد. او پیش از سوابق ورزشی، معاون بنیاد استان اصفهان بوده، مدتی را در اداره کل بازرگانی استان اصفهان حضور داشته و از سال ۶۹ تا ۷۳ قائم‌مقام و مسئول اداره کل بازرگانی آن بوده است. معاون بخش فروش مجتمع فولاد مبارکه بوده و در سال ۷۸ تا ۸۶، عضو هیات مدیره و مدیرعامل فولاد غدیر بوده است. همچنین از سال ۸۷ تا ۸۵ را در سمت مدیرعامل و رئیس هیات مدیره شرکت فولاد متیل حضور داشته است.

مهدی تاج در فوتبال ایران فراز و نشیب زیادی داشته و در پست‌های مختلفی قرار گرفته است. در برهه‌ای نام مهدی تاج را به عنوان عضو هیات مدیره ذوب آهن و سپاهان شنیده شده و در مقطعی دیگر یک چهره صنعتی بوده. گاهی با سابقه نظامی علاقه خاصی به حضور در عرصه فوتبال داشته و البته در همه این نقش‌ها سعی کرده خود را به نفر اول تبدیل کند.

اما رئیس محافظه کار فوتبال ایران برنامه‌ریزی خود را از کجا شروع کرد؟ کدام نقطه را برای رسیدن به رویاهای فوتبالی اش انتخاب کرد؟ مهدی تاج از زمانی حضور خود را در فوتبال جدی کرد که روزنامه جهان فوتبال را به تیمی جوان و آینده‌دار سپرد، تیمی که اگر چه در نهایت با آنها دوام نیاورد اما آن رسانه زمینه‌ساز حضور وی در مدیریت فوتبال شد. او رئیس هیات مدیره سپاهان و قهرمان دوره دوم لیگ برتر فوتبال ایران بود و البته رئیس اتحادیه مدیران فوتبال ایران در همان مقطع؛ تصور می‌شد او با حمایت مالی کارخانه فولاد مبارکه این نهاد نامور فوتبال ایران را تکان خواهد داد.

تاج چندی بعد و با استقرار دولت جدید (دولت محمود احمدی‌نژاد) به مرور رابطه نزدیکی با محمد علی‌آبادی، رئیس سازمان تربیت بدنی پیدا کرد و به واسطه او در کابینه علی‌کفایشان جای گرفت و به عنوان نایب رئیس کار خود را در مهم‌ترین نهاد اجرایی فوتبال ایران آغاز کرد. تاج که در آن دوران رابطه خوبی با جمعیت موسوم



تاج در بخش کارهای زیربنایی عملکرد مثبتی نداشته

گفت‌وگویی مثلث با سردبیر سایت ورزش سه

پژمان راهبر در عرصه مطبوعات ورزشی چهره شناخته شده‌ای است. با او درباره مهدی تاج، عملکردش و نقدهایی که نسبت به فدراسیون فوتبال مطرح می‌شود، گفت‌وگو کرده‌ایم. راهبر معتقد است تاج در بخش نتیجه‌گیری عملکرد خوبی داشته اما در بخشی که از او انتظار داریم مدبری توسعه‌گرا باشد، هرگز نتوانسته عملکرد مطلوبی از خود به جای بگذارد. این روزنامه نگار با سابقه ورزشی همچنین درباره نقاط قوت و ضعف فدراسیون تاج نکته‌هایی را در گفت‌وگو با مثلث مطرح می‌کند که متن آن را می‌خوانید.

▲ من به‌طور کلی با این مساله که عده‌ای مدارا با کی‌روش را به انتقادی علیه تاج تبدیل می‌کنند، کمی مشکل دارم. چون اساسا فوتبال ما به سمت فوتبال نتیجه‌گرا سوق داده شده و وقتی تیم ملی نتیجه لازم و مطلوب را کسب می‌کند دیگر این بحث‌ها خیلی مفهوم نخواهد داشت و ارزش پرداختن به آن نیز کم‌رنگ‌تر خواهد شد.

آیا این موضوع به‌طور کلی نباید مورد بحث قرار بگیرد یا فعلا زمان خوبی برای پرداختن به آن نیست؟

▲ به‌نظم مدارا کردن یا مدارا نکردن تاج با کی‌روش موضوعی است که باید بعد از جام جهانی درباره‌اش صحبت کنیم. دلیل این حرفم نیز روشن است. ما بعد از جام جهانی می‌توانیم متوجه شویم که این مربی و این شیوه مدیریتی در فدراسیون فوتبال چه فواید یا آسیب‌هایی را متوجه

فوتبال ما یا به‌عبارتی این فدراسیون چه چیزهایی کم داشت که با رفتن کفاشیان و آمدن تاج باید حاصل می‌شد؟

▲ به‌نظر من ویژگی دو فدراسیون کفاشیان و تاج، فدراسیون‌های تثبیت هستند. یعنی کار خیلی موثری که این عزیزان می‌توانند انجام بدهند این است که فدراسیون فوتبال را در روندی که سال‌هاست طبق نقشه آن حرکت می‌کند، نگه دارند و در واقع آن‌بیش، توانمندی و شجاعت لازم را برای ایجاد تغییرات خیلی بزرگ ندارند؛ تغییراتی که همه ما بگوییم حالا با این تغییرات فوتبال ما در مسیر توسعه و حرکت رو به جلو قرار گرفته است.

مخالفان مهدی تاج به روابط وی با سرمربی تیم ملی اشاره و تاکید می‌کنند که رئیس فدراسیون فوتبال بیش از حد با کی‌روش مدارا می‌کند. نظر شما چیست؟

▲ به‌هرحال نباید این موضوع را نادیده بگیریم که کار کردن با مربی در حد اندازه‌های کارلوس کی‌روش کار بسیار سختی است. وقتی یک مربی در کلاس جهانی استفاده می‌کنیم و البته می‌دانیم که این مربی خلق و خوی خاص خودش را دارد، رفتار و به‌طور کلی تنظیم روابط با این مربی کار بسیار سختی خواهد بود و باید ویژگی‌های خاص داشته باشید که بتوانید این مربی را کنترل کنید. البته نباید قدرت مالی را هم از نظر دور نگه داریم. قدرت مالی بسیار مناسب هم می‌تواند بعضی چیزها را پوشش دهد.

اما با این حال عده‌ای می‌گویند تاج برابر این مربی پرترغالی اساسا اتوریته خود را از دست داده است. نظر شما چیست؟

در کابینه‌اش به‌عنوان نایب رئیس اول بازی کند. تاج در سازمان لیگ حداقل در برگزاری منظم بازی‌ها موفق بود و با تعامل سازنده با به‌عبارتی بسیار محافظه‌کارانه‌ای که با کارلوس کی‌روش داشت موفق شد تعداد حامیان‌ش را بیش از گذشته کند. او سپس اصلی‌ترین بخش برنامه‌ریزی‌اش را اجرایی کرد و با ایجاد اتحاد بین چهره‌های اثرگذاری چون امیر عابدینی، شهاب‌الدین عزیزی‌خادم، علی کفاشیان، محمود اسلامیان، نهادهای نظارتی در دادستانی و از همه مهمتر دوستان رده‌بالای دولتی که اتفاقا همگی اصفهانی هستند، بعد از سال‌ها نفر دوم بودن، توانست مرد شماره یک شود. او در مسیری گام برمی‌داشت که اقل از ۱۰ سال قبل و از زمان دوران ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، سودایش را در سر داشت.

تاج که همیشه با مدیران رده‌بالای دولتی در همه دولت‌ها ارتباط خوبی داشته، حالا مرد شماره یک فوتبال است. نگاهی به کارنامه کاری‌اش نشان می‌دهد این تاجر آهن و فولاد که بخش عمده‌ای از تجارتش در کشور اوکراین است و فوتبال بیشتر برایش یک علاقه برای بودن در راس اخبار بوده و هست، همیشه مسیر رو به جلو را چند پله یکی طی کرده است.

او با این وعده آمد که همه ارکان قدرت در فدراسیون فعلی را در مجموعه‌اش شریک کند. تجمعی از همه اسم‌هایی که از پی هم آمده بودند. مردی که هم فوتبالی است، هم در سپاه اصفهان از نزدیکان به شهید خرازی بوده و بی‌آنکه طبابت خوانده باشد، حتی در سال‌های جنگ، مسئولیتی در بهداری یکی از اثرگذارترین لشگرهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی داشته است، می‌آید تا فوتبال را با تشکیل هیاتی از قدرت‌های اثرگذارش اداره کند.

او مدعی بود که به کفاشیان برای ارتباطاتش در ای‌اف‌سی نیاز دارد، مردی نیست که وارد دعوای وزارت ورزش شود، کارلوس کی‌روش را برای محبوبیت مردمی‌اش به کار می‌گیرد، عزیزی‌خادم را برای اقل از ۳۰ رایش در مجمع می‌پسندد و عابدینی را برای قدرت کلامی‌اش در کنترل مجمع به کار می‌گیرد. او همیشه ارتباط سازنده‌ای با عادل فردوسی‌پور داشته و کمتر پیش آمده که عادل در نقدش تند رفته باشد؛ با همه این ویژگی‌ها، تاج شاید در شروع مسیر اداره فوتبال، مشکلات حادی نداشت.

به‌خصوص اینکه او در دوران ریاستش در سازمان لیگ، رقابت‌های منظمی را سازماندهی کرد و البته تغییرات مثبتی مثل جوان کردن لیگ را پایه‌ریزی کرد اما به او چند انتقاد جدی نیز وارد است. از جمله اینکه فوتبال را به اندازه کافی دوست ندارد. انتقاد دیگری که به تاج وارد شده ناتوانی تیم او در درآمدزایی در دوران اداره لیگ برتر فوتبال ایران است. موضوعی که به نظر می‌رسد در دوره ریاستش در فدراسیون فوتبال هم ادامه دارد و او هرگز موفق نشد سازمان اقتصادی که در دوره نامزدی‌اش در انتخابات فدراسیون فوتبال از آن صحبت می‌کرد و شعار اجرایی‌شدنش در فوتبال را می‌داد، محقق کند.

در واقع می‌توان به ویژگی‌های شخصیتی مهدی تاج این گونه پرداخت که او مدیری آرام و تعامل‌گرا است و به جای ایجاد هیاهو تلاش می‌کند با دوستی کار را پیش ببرد. با این حال چه کسی است که نداند او طی دوران حضورش به‌عنوان رئیس تشکیلات فوتبال ایران به اندازه همه سال‌هایی که نفر اول نبود، مخالفت دیده است. مخالف‌خوانی‌هایی که همواره با پاسخ‌هایی نه‌چندان قانع‌کننده سعی کرده از آنها فرار کند یا با لبخندی زهر انتقادها را بگیرد. ▶

فوتبال ما کرده‌اند. در این صورت نقد بهتری در این مورد خواهیم داشت.

چرا این دیدگاه که مدیران اصفهانی طی سال‌های اخیر مدیریت فوتبال را در محاصره خود دارند، شدت گرفته؟

▲ مدیران اصفهانی در فوتبال حضوری جدی دارند. آقایان تاج، اسلامیان، ساکت، رحیمی و افشارزاده کلیدی‌ترین پست‌ها را در فوتبال ایران داشته و دارند. به نظرم این موضوع خیلی جای بحث دارد. اما به اعتقاد من اصفهانی بودن یا نبودن خیلی مهم نیست.

چه چیزی اهمیت دارد؟

▲ مهم این است که همه این عزیزان چقدر فوتبال را بلدند. چقدر شرایط فوتبال ایران را درک می‌کنند و برای پیش‌رفتن در این فوتبال چقدر طراحی و کار بلدند. بنابراین من طرح موضوع باند اصفهانی‌ها را که بعضی‌ها هم علاقه خاصی دارند تا به آن بپردازند را قبول ندارم اما این را هم بگویم که خود اصفهانی‌ها هم می‌توانند دیدگاه مخالفی با یکدیگر داشته باشند.

بیشتر توضیح می‌دهید؟

▲ لزوماً اینکه همه این عزیزان اصفهانی هستند دلیل خوبی نیست که بگویم پس اینها هوای همدیگر را دارند. نه. شاید دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی نسبت به یکدیگر داشته باشند.

آیا بهتر نیست تاج بعد از جام جهانی همکاری با کی‌روش را پایان دهد؟

▲ هنوز به‌طور قاطع نمی‌شود در باره ادامه همکاری کی‌روش یا قطع همکاری با این مربی صحبت کرد. قضاوت کردن در این مورد کار سختی است و باید صبور بود.

اما در این مورد نشانه‌های قطع همکاری طی یکی، دو ماه اخیر بیشتر خود را نشان داده تا تمایل به ادامه همکاری. نظر شما چیست؟

▲ به نظر می‌رسد اوضاع به سمتی می‌رود که این همکاری بعد از پایان بازی‌های تیم ملی در جام جهانی به پایان خواهد رسید. البته این دیدگاهی است که من دارم و شاید اشتباه باشد چون هنوز هیچ‌کس به‌طور رسمی در این خصوص اظهار نظر نکرده است. اما شواهد و قرائن از پایان این همکاری حکایت می‌کند.

این خواست کی‌روش است یا فدراسیون فوتبال؟

▲ به نظرم کی‌روش راه جدایی را انتخاب خواهد کرد. او از شرایط فوتبال ما رضایت ندارد. از طرفی او به خوبی می‌داند که تعامل با باشگاه‌های ایران کار راحتی نیست. به همین دلیل معتقدم او به قطع همکاری می‌اندیشد.

چرا مهدی تاج پست‌های مهم در فدراسیون فوتبال را به ساکت و اسلامیان داد؟ عده‌ای معتقدند او از متخصصان وفادار بهره برده است. چقدر با این نظر موافقت می‌کنید؟

▲ در درجه اول باید بپذیریم که همه ما دنبال آدم‌های معتمدی هستیم که مسئولیت‌های مهم را به آنها بسپاریم. آقای ساکت کارنامه خوبی دارد. کارنامه‌ای که تاج به راحتی

می‌تواند آن را مقابل منتقدان بگیرد و بگوید ساکت این قهرمانی‌ها و این عملکرد درخشان را در فوتبال ایران داشته است.

مهم‌ترین دلیل این تقسیم پست‌ها میان همشهریان اصفهانی چیست؟

▲ به نظرم مهم‌ترین دلیل این تقسیم پست این است که فدراسیون فوتبال ایران از افراد فوتبالی هراس دارد. شما اگر میزان توجه فدراسیون فوتبال به هیات فوتبال استان‌ها را ببینید و درباره‌اش تحقیق کنید، بیشتر تعجب خواهید کرد که فدراسیون فوتبال چرا تا این حد به بخشی که کاملاً در فوتبال ایران بی‌تاثیر است توجه نشان می‌دهد. این فدراسیون مدام با این هیات‌ها جلسه می‌گذارد و آنها مدام از این فدراسیون سرویس‌های مختلف می‌گیرند. به هر حال این شائبه مطرح می‌شود که شاید به دلیل رایبی که هیات فوتبال استان‌ها دارند تا این حد مورد توجه قرار می‌گیرند و اگر اشتباه نکنم یا لفظ بدی به کار نبرم باید بگویم که این افراد برای دیوان سالاری وارد فوتبال ایران شده‌اند.

فوتبال ایران با مشکلات فراوانی دست به گریبان است. به نظر شما مهم‌ترین وظیفه تاج طی سال‌های آتی حل و فصل چه مشکلاتی است؟

▲ مهم‌ترین وظیفه تاج در سال‌های آینده از نظر من حل موضوع حق بخش تلویزیونی است. اگر این درآمد عظیم به فوتبال برگردد و مهم‌تر از آن به‌درستی در فوتبال توزیع شود، فوتبال ایران از خیلی از گرفتاری‌ها نجات پیدا خواهد کرد. اگر چه به قول آقای مایلی کهن خیلی خیال‌مان بابت این مسأله راحت نیست که اگر پول به اندازه کافی وارد فوتبال مان شود، همه مشکلات مان حل خواهد شد. اگر قرار بر کیفی‌سازی فوتبال ایران است باید باشگاه‌های پرطرفدار مورد توجه قرار بگیرند. این باشگاه‌ها باید تقویت شوند. منابع مالی خوبی بین این باشگاه‌ها تقسیم شود. زمین‌های فوتبال را باید درست کنیم. استادیوم‌های ورزشی ما باید زیباتر از قبل باشند. باید سلسله اقداماتی صورت بگیرد که مردم بیش از قبل در فوتبال مشارکت و در ورزشگاه‌ها حضور پیدا کنند. از این گذشته استفاده از ستاره‌های محبوب و کارآمد در پست‌های مهم فوتبالی هم می‌تواند به بهتر شدن اوضاع کمک کند.

با همه این تفاسیر، به نظر تان مهدی تاج به عنوان رئیس فدراسیون فوتبال عملکرد قابل قبولی داشته؟

▲ مهدی تاج از نظر نتیجه‌گیری عملکرد قابل قبولی داشته است اما او را نمی‌توان جزو روسای در فوتبال ایران دانست که صاحب اثری پایدار در فوتبال ایران بوده‌اند. بنابراین در بخش کارهای زیربنایی عملکرد مثبتی نداشته و نمی‌توانیم در این بخش به او نمره قبولی بدهیم.

آینده فوتبال ایران با این مدیریت را چگونه می‌بینید؟

▲ آینده فوتبال ایران؟ به نظرم این مورد خیلی بستگی به شرایط اجتماعی دارد. اگر جامعه ما به سمت توسعه و تعالی پیش برود فوتبال هم به عنوان برشی از این جامعه می‌تواند شرایط بهتری را تجربه کند اما اگر وضعیت مهم و نامطمئن باشد فوتبال ایران هم مشکلات عدیده‌ای را با خود خواهد داشت.

در صورت نامطمئن بودن اوضاع، چه اتفاقی برای فوتبال ایران رخ خواهد داد؟

▲ فوتبال می‌تواند در این شرایط از اولویت جامعه خارج شود. دیگر پدیده‌ای دوست‌داشتنی نباشد و مردم نسبت به آن اقبال گذشته را نشان ندهند. این مهم‌ترین مشکلی است که در آن شرایط خود و تبعات منفی‌اش را بروز خواهد داد. ▶

تاج مدیر مدارا است نه جنجال

باند اصفهانی‌ها اتهام نخ‌نماشده‌ای است



سید جواد خلیفه سلطانی

روزنامه‌نگار

من فکر می‌کنم مهدی تاج و همراهانش در فدراسیون فوتبال تا اینجای کار عملکرد خوبی داشته‌اند. ضرب‌المثلی که خود آقای تاج هم به آن علاقه دارد این است که «دیکنه نانوشته غلط ندارد». بالطبع این فدراسیون هم ایرادهایی دارد که خود تاج و دوستان ایشان بهتر از هر کس دیگر این مشکلات را می‌دانند و به نظرم بهتر از هر کس دیگری هم می‌توانند این مشکلات را حل کنند. به‌عنوان مثال باید به موضوع دستمزد بسیار پایین داوران اشاره کنم. داوران قشر بسیار زحمتکشی هستند که طی دهه‌های اخیر همیشه در مورد دستمزد کم خود در فوتبال ایران اعتراض کرده‌اند و البته هیچ وقت هم به‌طور جدی به مشکلاتشان رسیدگی نشده است. داوران خیلی خوبی داریم. قشر زحمتکش و مظلومی که تنها روی بی‌مهری فوتبال را می‌بینند اما همچنان عاشقانه در کنار این فوتبال مانده‌اند و به‌رغم همه مشکلات سعی می‌کنند کارشان را به‌درستی انجام دهند. شما به‌فغانی نگاه کنید. او امروز افتخار فوتبال ایران است. امثال او کم نیستند. فقط باید به این قشر زحمتکش بیشتر توجه کنیم تا در سال‌های آینده فغانی‌های بیشتری را در داوری فوتبال ببینیم. امیدوارم تاج و دیگر مدیران فوتبال خیلی زود مشکلات این قشر عزیز را شناسایی و رفع کنند.

تاج به خوبی کی‌روش را مدیریت کرده

اما برگردیم به عملکرد آقای تاج. معتقدم توانمندی‌های تاج خیلی بیشتر از اینهاست. به گمانم همه موفقیت‌هایی که طی دوره ریاست تاج در فدراسیون فوتبال تا کنون به دست آمده است تنها بخشی از توانمندی‌های مهدی تاج است. او مدیر باهوشی است اما در فدراسیون فوتبال حاشیه‌ها باعث شده تا او بیشترین وقت و انرژی خود را صرف حل مسائل حاشیه‌ای کند. این اتفاق خوبی نیست. در این صورت فوتبال ایران نمی‌تواند از تمام ظرفیت‌های مدیریتی تاج بهره‌مند شود. حاشیه‌ها نیز روشن است. حاشیه‌ها به‌طور عمده به کی‌روش و مخالفان این مربی برمی‌گردد. عده‌ای معتقدند که مهدی تاج بیش از حد با کی‌روش مدارا می‌کند و به همین دلیل انتقادهایی را متوجه او می‌دانند. ما درباره کی‌روشی صحبت می‌کنیم که از نظر فنی بسیار توانمند است. ما با

معتقدم توانمندی‌های تاج خیلی بیشتر از اینهاست. به گمانم همه موفقیت‌هایی که طی دوره ریاست تاج در فدراسیون فوتبال تا کنون به دست آمده است تنها بخشی از توانمندی‌های مهدی تاج است. او مدیر باهوشی است اما در فدراسیون فوتبال حاشیه‌ها باعث شده تا او بیشترین وقت و انرژی خود را صرف حل مسائل حاشیه‌ای کند

ساکت پیشنهاد دبیرکل فدراسیون فوتبال را دادند اما آقای ساکت نپذیرفت، شرایط را مهیا نمی‌دید. وقتی تاج رئیس فدراسیون فوتبال شد ساکت احساس کرد که ایده‌ها و تفکراتش به ایشان نزدیک است. بنابراین پیشنهاد دبیرکل را پذیرفت و به نظر خیلی خوب کار کرده است. هشت سال پیش خیلی‌ها به دنبال این بودند که محمدرضا ساکت را به فدراسیون بسکتبال ببرند و از توان مدیریتی ایشان در آنجا استفاده کنند اما باز هم او این سمت را نپذیرفت. خیلی از کارشناسان بسکتبال و مربیان این رشته ورزشی با ایشان صحبت کردند. خیلی‌ها چراغ سبز نشان دادند اما او نپذیرفت. چون معتقد بود باید در جایی کار کند که مثمر باشد. او همیشه مدیر تلاشگری بوده است. سخت کار کرده است، خیلی سخت. یاد می‌آید زودتر از کارمندانش به دفتر باشگاه سپاهان می‌رفت و چند ساعت دیرتر از کارمندان این باشگاه به خانه‌اش برمی‌گشت. اینها شوخی نیست. واقعیت‌هایی است که خود این آقایان درباره‌اش صحبت نمی‌کنند اما متأسفانه عده‌ای خیلی راحت به این مدیران با تجربه حمله می‌کنند و متأسفانه برخی جریان‌ها نیز با آنها همراه می‌شوند. از اینها گذشته می‌خواهم بگویم همه روسای فدراسیون فوتبال طی سال‌های مختلف با افرادی کار کرده‌اند که از نظر فکری با آنها همسو بوده‌اند. از آقای صفایی‌فراهانی گرفته تا آقای دادکان و کاشیان، مگر غیر از این است؟ چه افرادی دارد که آقای تاج با افرادی کار کند که از نظر فکری و سبک مدیریتی به او شبیه هستند؟

تاریخ مصرف کی‌روش پایان یافته

من برای کی‌روش و خدمات ایشان به فوتبال ایران احترام خاصی قائل هستم. اما اعتقاد دارم که تاریخ مصرف ایشان در فوتبال ایران در پایان بازی‌های جام جهانی روسیه هم تمام خواهد شد. فکر می‌کنم بهترین تصمیم برای فدراسیون فوتبال این است که بعد از جام جهانی با کی‌روش خداحافظی شکوهمندی داشته باشد. فکر می‌کنم خود تاج و حتی خود کی‌روش هم به این جمع‌بندی رسیده‌اند. اما اینکه فعلاً این مساله را مطرح نمی‌کنند شاید به این دلیل باشد که نمی‌خواهند حاشیه‌های تیم ملی را تهدید کنند. شواهد و قرائن می‌گوید که این اتفاق خواهد افتاد اما شاید هم در دقیقه نود اتفاقات دیگری رخ دهد. اما نظر شخصی من این است که تاج باید از خداحافظی با کنار زدن کی‌روش استقبال کند.

ایرادهای تاج

تاج بیش از حد در مسائل مربوط به تیم ملی غرق شده است. این موضوع باعث می‌شود تا او نتواند به دیگر مسائل مربوط به فوتبال رسیدگی کند. شاید به همین دلیل است که در برخی پست‌ها هم انتخاب‌های خیلی درستی نداشته. حداقل من این طور فکر می‌کنم. به نظر من باید در برگزاری مسابقات در لیگ برتر، لیگ دسته یک و لیگ‌های پایه بهتر از اینها عمل کنیم و ضرورت دارد که برنامه‌های مان را مورد بازنگری قرار بدهیم. باید در مورد مسائل اقتصادی و گرفتن حق فوتبال از تلویزیون مواضع خیلی جدی‌تری داشته باشیم و به‌طور کلی به اقتصاد فوتبال ایران بیندیشیم. به‌خصوص بعد از جام جهانی نیاز داریم که یک سری کارهای زیربنایی ویژه انجام بدهیم. عده‌ای البته در مورد مساله مناقشه ایران و عربستان صحبت می‌کنند و این موضوع را هم بخشی از ایراد فدراسیون فوتبال می‌دانند. اما همین افراد که به مهدی تاج انتقاد می‌کنند قبول دارند که مناقشه‌ای که میان ما و عربستان شکل گرفته و ترکش‌هایش نصب نمایندگان فوتبال ایران در آسیا شده است، موضوعی فوتبالی نیست. این مناقشه کاملاً سیاسی است و از همان کانال باید حل شود. بنابراین باید انتظارات مان از فدراسیون فوتبال منطقی باشد هر چند من قبول دارم که فوتبال ما در این مورد آسیب جدی دیده است. ▶



باند اصفهانی‌ها؛ اتهام نخ‌نماشده

نکته دیگری که در مورد تاج و همراهانش گفته می‌شود و به نظر من حرف نخ‌نماشده‌ای است همین موضوع است که می‌گویند باند اصفهانی‌ها فدراسیون را در اختیار خودشان گرفته‌اند. مگر نه اینکه همین فدراسیون فوتبال سال‌های سال در اختیار تهرانی‌ها قرار گرفته بود؟ چرا در آن مقطع کسی نمی‌گفت باند تهرانی‌ها؟ این حرف‌ها اصلاً درست نیست و به نظر کمی به فوتبال ما نخواهد کرد. این دیدگاه‌ها اصلاً مورد قبول نیست. خیلی از مدیران درجه یک کشور اصفهانی هستند یا آذری‌زبان هستند. این مرزبندی‌ها یعنی چه؟ آقای اسلامیان را چه کسی انتخاب کرد؟ مگر نه اینکه مجمع فدراسیون فوتبال میان او و عزیزی خادم یک نفر را انتخاب کرد؟ در مجمع ما افرادی حضور دارند که بهتر از خیلی‌ها صلاح فوتبال را می‌دانند. آنها به آقای اسلامیان رای دادند. انتصابی در کار نبود که اینگونه به فدراسیون حمله می‌کنیم. عده‌ای در مورد انتصاب ساکت جار و جنجال به راه انداخته‌اند که او مورد انتصاب مهدی تاج قرار گرفته. در توانمندی‌های مدیریتی ساکت چه کسی تردید دارد؟ از این گذشته آقای ساکت به هیات رئیسه فدراسیون فوتبال معرفی شد و آنها بودند که ایشان را تایید کردند. چرا سعی می‌کنیم مسائل را با حاشیه و جنجال طرح کنیم؟ من از این همه‌ها شگفت‌زده می‌شوم. واقعا تعجب می‌کنم، باور نمی‌شود کسی شرایط این فوتبال را بداند و بعد بگوید اسلامیان نباید در این فدراسیون باشد. فوتبال ما و فدراسیون ما به شدت به امثال دکتر اسلامیان نیازمند است. بر هیچ کس پوشیده نیست که حد مدیریتی آقای اسلامیان فراتر از نایب‌رئیس فدراسیون فوتبال است. او نیازی به این پست ندارد بلکه این پست فدراسیون است که به فردی همچون اسلامیان نیاز دارد. در این مقطعی که فوتبال ما با انواع و اقسام چالش‌ها روبه‌رو است اسلامیان می‌تواند مهره بسیار ارزشمندی برای فوتبال باشد. این روزها عده‌ای از سه مدیری انتقاد می‌کنند که اتفاقاً بهترین عملکرد مدیریتی را همین آقایان در فوتبال داشته‌اند. برای مثال بد نیست به سپاهان اشاره کنیم. باشگاهی که طی دهه‌های مختلف همواره در خطر سقوط قرار می‌گرفت. نهایتاً بهترین عنوانی که به دست می‌آورد کسب عنوان تشریفاتی «بهترین تیم شهرستانی» بود. اما وقتی مثلث اسلامیان، تاج و ساکت در فولاد مبارکه سپاهان شکل گرفت، دوران طلایی این باشگاه آغاز شد. تیمی وارد فوتبال ایران شد که همواره یقه بزرگانی چون استقلال و پرسپولیس را می‌گرفت. قهرمانی‌های زیادی به دست آورد و هیچ کس نمی‌تواند تأثیر مدیریتی این آقایان در شکل‌گیری این دوران پراقتدار را انکار کند. شما ترکیب مدیریتی در باشگاه سپاهان را به خاطر بیاورید. آقای اسلامیان در راس مدیریت کارخانه و تاج در راس هیات مدیره باشگاه و البته مدیرعاملی آقای ساکت. هر سه اینها به خوبی می‌دانستند که مسائل را چطور حل کنند. می‌دانستند که چطور باشگاهی مقتدر سازند که خیلی‌ها لب به تحسینش باز کنند.

ساکت پیشنهاد کاشیان را نپذیرفت

در زمان ریاست آقای کاشیان چند بار ایشان به آقای

یک مربی بزرگ سر و کار داریم. یک مربی که بسیار موفق بوده و نتایج خیلی خوبی با تیم ملی فوتبال کشورمان کسب کرده است. از این گذشته بین مردم به‌رغم همه دعواهایش همچنان محبوب است. مربی که دو بار موفق شده تیم ملی فوتبال ایران را طی دو دوره اخیر به جام جهانی ببرد. تا جایی که مساله اصلی فوتبال ملی ما یک قدم جلوتر رفته است. یعنی اگر در دوره‌های پیش ما نگران بودیم که مبادا به جام جهانی راه پیدا نکنیم حالا دیگر ایدآ چنین دغدغه‌ای نداریم. چون مقتدرانه به جام جهانی رفته‌ایم و این برای همه ما که فراموش نمی‌کنیم درباره تیم ملی و مساله صعود یا عدم صعودش چه استرس‌هایی را تحمل کرده‌ایم، امری است بسیار مهم. کی‌روش تیم ملی فوتبال کشورمان را جوان کرد. فوتبال ملی ما در مقطعی به خوبی و درست در جایی که باید، پوست‌اندازی کرده و هیچ‌یک از ما نمی‌توانیم خدمات فنی کی‌روش به تیم ملی را نادیده بگیریم. با این حال من به عنوان عضوی از جامعه فوتبال قبول دارم که کی‌روش گاهی فراتر از حیطه اختیارش رفتار می‌کند و این موضوع مورد تأیید هیچ کس نیست. معتقدم تاج تا کنون به خوبی موفق شده که کی‌روش را با همه خصوصیات که از این مربی سراغ داریم، مدیریت کند.

مدیر مدارا

تاج همیشه به اداره امور بیشتر مایل است و بیشتر شخصیتی اهل مدارا است تا پرخاشگری و تندخویی. به نظر فوتبال به چهره‌ای مثل تاج نیاز دارد؛ مدیری که بتواند در مواقع بحرانی عصبانی نشود. مدیری که بتواند کی‌روش را اداره کند. فراموش نکنیم که در دوره ریاست قبلی فدراسیون، آقای کی‌روش بیانیه‌های تندی می‌نوشت و تندترین شکل ممکن هم‌رو در روی مخالفانش قرار می‌گرفت. در صورتی که در دوره ریاست تاج شرایط تا حدود زیادی تغییر کرده و تعداد بیانیه‌نویسی‌های این مربی کمتر شده است. بنابراین نمی‌توانیم بگویم تاج به هر قیمتی مدارا کرده است. تاج به قیمت حضور بدون دردمر تیم ملی در جام جهانی، کی‌روش را مدیریت کرده است. مهدی تاج اهل جنجال نیست. اهل حاشیه نیست. شاید در ظاهر قضیه بگویم این چطور مدیری است که اصلاً با کی‌روش برخورد نکرده است اما شک نکنید در جلسات خصوصی که تاج با کی‌روش داشته است نکته‌های منفی این مربی را به او گوشزد کرده. شک نکنید آنچه‌ای که باید این مربی را با هشداری مواجه کند این کار را انجام داده است اما به شیوه خودش و با سیاست



aparat.com/iranpl.ir



p.r.@iranpl.ir



instagram.com/iranpl.ir



telegram.me/iranplir

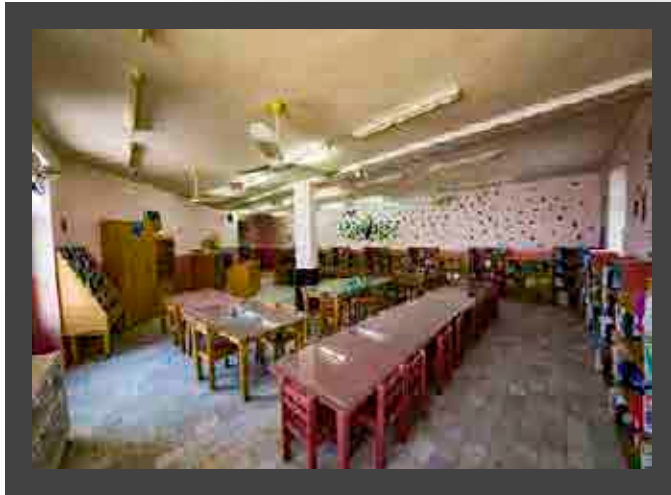


www.iranpl.ir



استان هرمزگان - کتابخانه عمومی شرفا شرفایی جناح

کتابخانه عمومی شرفا شرفایی جناح در سال ۸۲ به همت مرحوم شرفا شرفایی احداث شد و در حال حاضر به عنوان بزرگترین کتابخانه عمومی هرمزگان و چشم فرهنگ منطقه شناخته می شود. این کتابخانه با زیربنای ۱۱۴۰ متر مربع به بخش های مخزن، نشریات، کودک و نوجوان، مرجع، هرمزگان شناسی، کتب کمک درسی، موزه مرحوم شرفایی، بخش خانواده و سبک زندگی مجهز است و بیش از سی و چهار هزار جلد کتاب ارزشمند کم یاب و تعداد زیادی نشریه و مجله را در خود جای داده است. گفتنی است، جناح، شهری در ۲۵۰ کیلومتری غرب بندرعباس و از توابع شهرستان بستک، خاستگاه ادبا و بزرگان بسیاری بوده است. علاقمندان برای استفاده از این کتابخانه می توانند به خیابان فرهنگ، جنب اداره آموزش و پرورش منطقه جناح مراجعه کنند.



کتابخانه شناسی

کارتون کتاب



طرح: عماد صالحی، تهران

کتابخانه ما پیشنهاد کتاب



نام کتاب جوان ترین رهبر
نویسنده نادره عزیزی نیک
انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
تعداد صفحات ۲۲۸ صفحه

اگر مایلید در آستانه شصت و دومین سالروز شهادت شهید نواب صفوی (۷۲ دی ماه ۱۳۳۱) با زندگی و مجاهدت های رهبر مؤثر و ایثارگر جمعیت فدائیان اسلام آشنا شوید و هم زمان مطالعه دلپذیر یک کتاب جذاب را تجربه کنید کتاب «جوان ترین رهبر» از فهرست کتاب خوان دی ماه نهاد کتابخانه های عمومی کشور انتخاب مناسبی خواهد بود.

«جوان ترین رهبر» سرگذشت نامهای داستانی از دوران زندگی «سید مجتبی نواب صفوی» فرزند سید جواد میرلوحی است که شهرت نواب صفوی را از مادر بزرگوارش گرفت. این کتاب با بیانی شیوا و زیبایی سلیس ابعاد اجتماعی، سیاسی و مذهبی زندگی کوتاه این مبارز شهید را بر اساس مصاحبه با خانواده شهید و تحقیق و تفحص بسیار روایت می کند.

خبر ویژه

احیای بخش کودک کتابخانه عمومی رسالت سرپل ذهاب در کانکس

برگزار خواهد شد. همچنین به دنبال تعامل با مدارس شهرستان، برگزاری نشست های ماهانه کتابخوان مدرسه های نیز به زودی آغاز خواهد شد.

شایان ذکر است، پس از تعطیلی کتابخانه های عمومی شهرستان های ثلاث باباجانی، سرپل ذهاب و قصر شیرین در زلزله اخیر، با هماهنگی های انجام شده، در آذرماه سال جاری کتابخانه های عمومی سیار در این شهرستان ها دایر شده است.

به همت کتابداران سرپل ذهاب، از هشتم دی ماه بخش کودک کتابخانه عمومی رسالت در کانکس مستقر در محوطه کتابخانه فعالیت خود را از سر گرفت.

به همین مناسبت برنامه هایی مفرح و متنوع از جمله مسابقه نقاشی، کاردستی، قصه گوئی، بازی و سرگرمی برای کودکان اجرا شد. نظر به استقبال کودکان منطقه، زین پس به منظور ایجاد روحیه نشاط در میان کودکان زلزله زده فعالیت های این بخش به صورت هفتگی



برای مشاهده آخرین اخبار نهاد کتابخانه های عمومی کشور می توانید توسط گوشی تلفن همراه خود از رمز پهنه های روبه رو عکس بگیرید



www.iranpl.ir



telegram.me/iranplir



instagram.com/iranpl.ir



p.r@iranpl.ir



aparat.com/iranpl.ir

کتابخانه‌شناسی

استان تهران - کتابخانه عمومی کوهسار

کتابخانه عمومی کوهسار تهران در سال ۱۳۸۴ و در فضای عمومی بوستان کوهسار واقع در شهرک رضویه (کاروان) تأسیس شد. این کتابخانه در سال ۱۳۹۴ بازسازی شد و هم‌اکنون با داشتن ۱۷ هزار منبع به بیش از ۱۱۰۰ عضو فعال ارائه خدمت می‌کند. این کتابخانه به بخش‌های مخزن، کودک و نوجوان، نشریات، تازه‌های کتاب و دو سالن مطالعه مجزا مجهز است و همه‌روزه از ساعت ۷:۳۰ صبح لغایت ۲۰:۳۰ به ارائه خدمات کتابخانه‌ای می‌پردازد. کتابخانه عمومی کوهسار در بوستان کوهسار شهرک رضویه (کاروان) تهران واقع شده است.



طرح: احسان گنجی، ایران
سومین دوره دو سالانه کارتون کتاب

کارتون کتاب

پیشنهاد کتاب

این مفهوم مهم در منظومه بیانات رهبر معظم انقلاب پیرامون فتنه ۸۸ تبیین و تحلیل شده است. الزامات کسب بصیرت، نتایج فقدان بصیرت و وظیفه‌های خاص در ایجاد بصیرت در خود و دیگران، از دیگر موضوعات مورد بررسی در این فصل هستند. همچنین موضوعات دیگری چون اهمیت جنگ نرم، معنا و منشأ جنگ نرم، هدف دشمن از جنگ نرم، خطوط اصلی در جنگ نرم، راه‌های مقابله با جنگ نرم دشمن، نقش افسران جوان جنگ نرم (دانشجویان)، نقش اساتید در فرماندهی جبهه‌ی جنگ نرم و... بررسی شده است.

مواضع رهبر انقلاب از پس از انتخابات تانماز جمعه ۹۲ خرداد اختصاص دارد. مفصل‌ترین فصل این کتاب، فصل سوم آن است که در عنوان متعده‌ی به بررسی حوادث پس از انتخابات پرداخته است. یازده راهکار برای مقابله و دفع فتنه، برگرفته از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، نظیر پایبندی به قانون و کسب بصیرت، ابراز اعتماد نخبگان به نظام، پرهیز از شایعه‌پراکنی علیه مسئولان و... از دیگر مطالب مهم این بخش است. در فصل چهارم این اثر با عنوان «کسب بصیرت»، علاوه بر تشریح معنا، ابعاد و سطوح بصیرت و نیز ضرورت و اهمیت آن، مصادیق

این کتاب، مشتمل بر فرازهای مهمی از رهنمودهای رهبر معظم انقلاب اسلامی، در طول سال‌های ۸۸ و ۹۸، پیرامون فتنه سال ۸۸ است. فصل نخست کتاب به بررسی و تحلیل اهمیت انتخابات در نظام اسلامی، تلاش دشمنان برای سرد و تعطیل یا بدنام و مخدوش کردن انتخابات، وظایف جداگانه مردم و نامزدها در انتخابات، نکاتی در آسیب‌شناسی انتخابات و برخی پیش‌بینی‌های رهبر معظم در خصوص حضور پرشور مردم در انتخابات پرداخته است. فصل دوم به ذکر برخی از مهمترین



نام کتاب نقشه نقش بر آب
انتشارات انتشارات انقلاب اسلامی
تعداد صفحات ۲۴۸ صفحه

خبر ویژه

طرح پژوهشی «خدمات کتابخانه‌های عمومی ایران» افتتاح شد

نشست افتتاح طرح «خدمات کتابخانه‌های عمومی ایران» طرح مشترکی از نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور و دانشکده مدیریت دانشگاه تهران با حضور مدیران و مسئولین دو نهاد برگزار شد. طرح پژوهشی «خدمات کتابخانه‌های عمومی ایران» با هدف شناسایی خدمات جاری کتابخانه‌ای در سطح ایران و

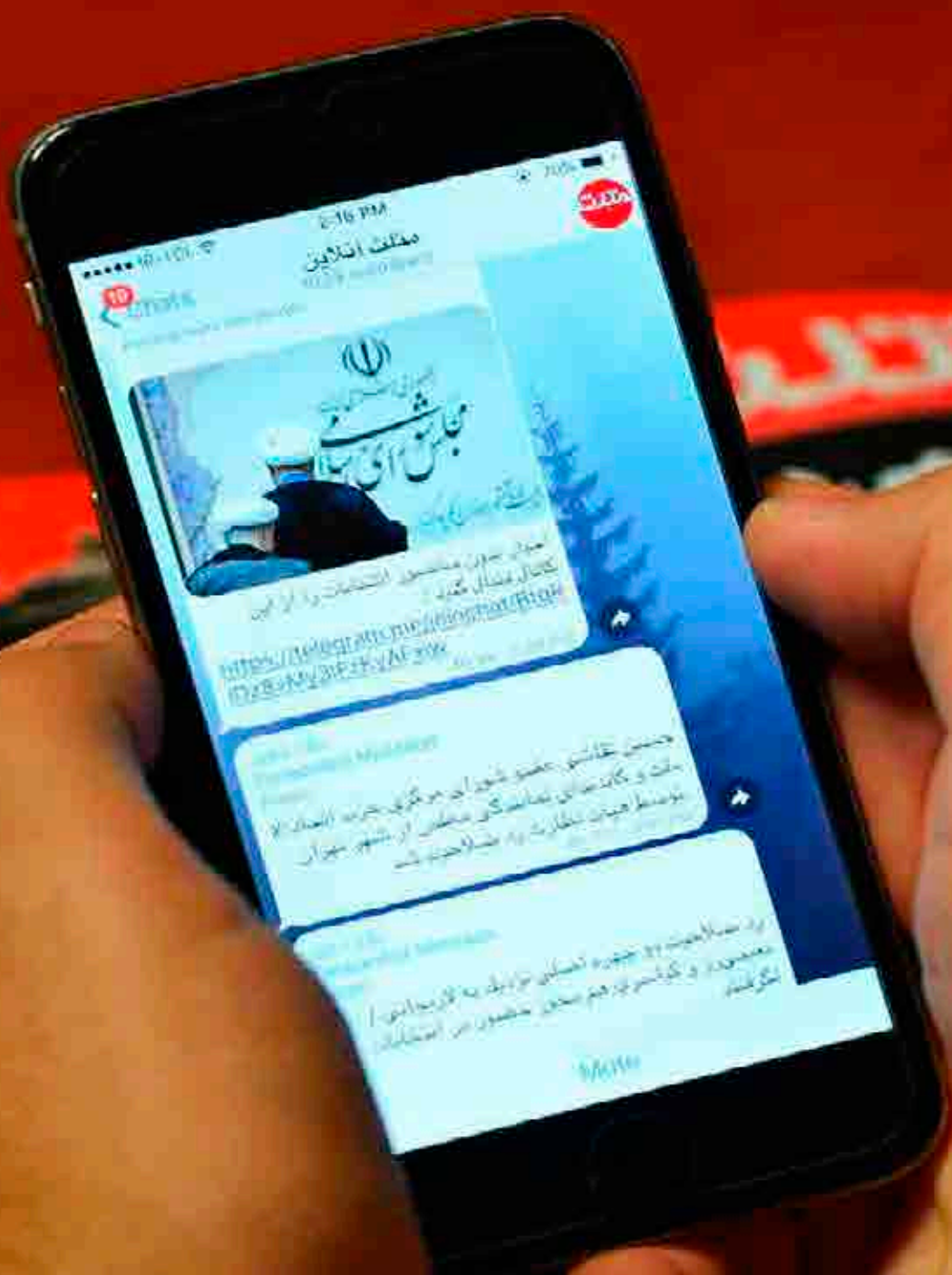
جهان، انتخاب خدمات جدید کتابخانه‌ای که در ایران قابلیت استفاده و پیاده‌سازی دارد و همچنین طراحی خدمات انتخاب شده با استفاده از روش‌های علمی و به روز در بسته‌های خدمتی طی ۲۰ ماه اجرا می‌شود تا از این طریق موجب رونق فعالیت‌ها، استفاده از امکانات بالقوه و ایجاد انگیزه در کتابداران کتابخانه‌های عمومی کشور شود.



برای مشاهده آخرین اخبار نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور می‌توانید توسط گوشی تلفن همراه خود از زمینه‌های روبه‌رو عکس بگیرید

کانال تلگرامی مثلث آنلاین فوری از اخبار مطلع شوید

@ mosalasonline





www.iranpl.ir

telegram.me/iranplir

instagram.com/iranpl.ir

p.r@iranpl.ir

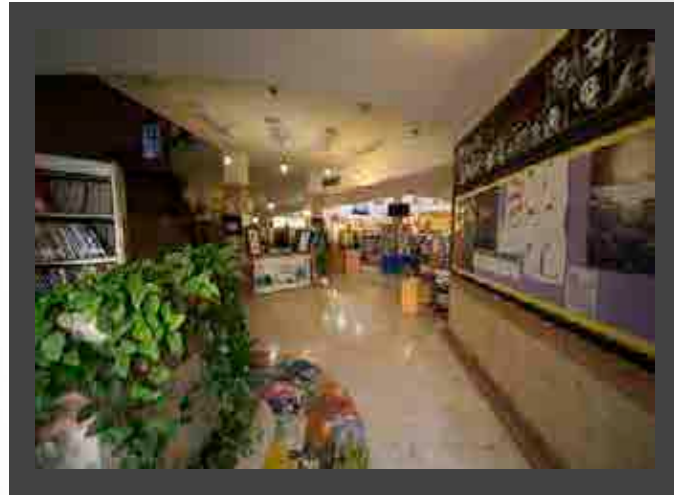
aparat.com/iranpl.ir

کتابخانه‌شناسی

استان یزد - کتابخانه امام علی (ع)

این کتابخانه در سال ۱۳۷۶ با زیربنای ۴۲۰۰ مترمربع تأسیس و پس از فراهم آوری مقدمات لازم در سال ۱۳۷۸ به بهره‌برداری رسید. کتابخانه امام علی (ع) به بخش‌های مخزن، مرجع، کودک، استان شناسی، نایب‌بان، نوجوان، کمک‌درسی، اطلاع‌رسانی، نوسودان، نشریات، اسناد و آرشیو مطبوعات و سالن‌های مطالعه مجزا مجهز است. این کتابخانه با ۱۵۰ هزار و ۱۳۳ نسخه کتاب به بیش از ۶۲۰۰ عضو خدمات ارائه می‌دهد و هم‌روزه از ساعت ۷:۳۰ صبح لغایت ۱۹ (در ایام امتحانات دانش آموزان و دانشجویان تا ساعت ۲۱) در خدمت عموم قرار دارد.

شهروندان یزدی برای استفاده از این مرکز فرهنگی می‌توانند به مجتمع فرهنگی هنری امام علی (ع) واقع در بلوار دانشجو، نرسیده به سه‌راه تعاون مراجعه کنند.



طرح: رمان کوبی، جمهوری چک

کارتون کتاب

کتابخانه ما پیشنهاد کتاب



نام کتاب سه شهید
 نویسنده حمید داوود آبادی
 انتشارات مؤسسه شهید حاج احمد کاظمی
 تعداد صفحات ۲۴۰ صفحه

همچنین مطالعه این کتاب ما را با قدم‌های استوار طیب، عتبار با ایمان دهه ۰۳ و ۰۴ خیابان‌های تهران، دست‌فروشی مسئولانه نوجوانی بی‌ادعا و بزرگ (که بعدها رئیس‌جمهور ایران اسلامی شد) و لحظه‌های پرتشویش تعقیب و گریز چریک قهرمان انقلابی، مأنوس و همراه می‌کند.

برای مطالعه این کتاب ارزشمند و آگاهی از ابعاد گوناگون زندگی سه شهیدی که هر یک در برهه‌های مختلف، نقشی بسیار مهم و اثرگذار در به ثمر رسیدن نهال انقلاب اسلامی ایفا کرده‌اند به کتابخانه‌های عمومی سراسر کشور مراجعه کنید.

«سه شهید» خاطراتی بکر و کمتر شنیده شده از سه فرزند برومند ایران سربلند را به زیبایی و با قلمی شیوا و متنی منسجم روایت می‌کند. این کتاب مستندی تاریخی است که به بیان حقایق ناب و کمتر در دسترس تاریخی و معرفی جامع شخصیت‌های ناشناخته و اثرگذار می‌پردازد و این وجه تمایز «سه شهید» از کتاب‌های مشابه به شمار می‌رود.

مصاحبه با افراد حقیقی (نزدیکان و خانواده سه شهید بزرگوار) شاخص اطمینان‌بخشی است که علاوه بر ارزش‌بخشی به صحت گفتار نویسنده، ما را با سبک زندگی آن بزرگواران آشنا می‌کند؛

خبر ویژه

کتاب‌های طرح کتاب‌خوان بهمن ماه معرفی شد

یگانه از نشر حدیث راه عشق، «لحظه‌های انقلاب» نوشته محمود گلابدردی از نشر معارف و «سه شهید» نوشته حمید داوود آبادی از مؤسسه شهید حاج احمد کاظمی، به علاقه‌مندان مطالعه و کتابخوانی معرفی شد.

هم‌زمان با فرارسیدن دومین ماه از فصل زمستان، طرح کتاب‌خوان بهمن ماه با معرفی ۱۴ اثر در حوزه‌های کودک، خانواده و انقلاب اسلامی ارائه شد. بر این اساس «من نبودم دستم بود» نوشته لعیا اعتمادی از نشر جمال، «خانواده موفق» نوشته زهرا رحیمی



برای مشاهده آخرین اخبار نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور می‌توانید توسط گوشی تلفن همراه خود از رمزینته‌های روبه‌رو عکس بگیرید

